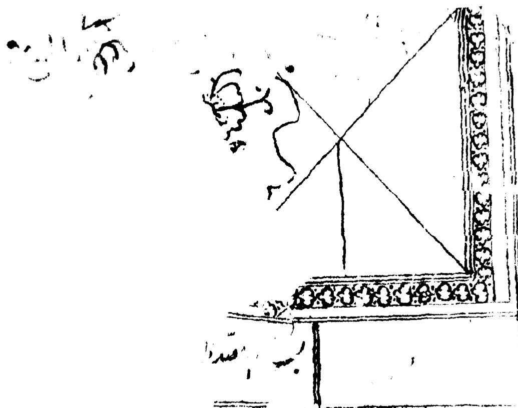


حمد و سپاس بی حد و قیاس مر خدای را که ...
و زوال است و مراد ... منزه از وصمهٔ تغیر و انتقال ... جبروت و
او بر صفحات موجودات ... آثار ملکوت و احسان او بر وجنات کائنات ...
جمیع عقول و افهام متحیر در کبریای ذات او و جمیع نفوس و اوهام متوله در بیدای عظمت
او دلیل بر ذات او نفس ذات اوست و شاهد بر وحدانیت او نظام مصنوعات
او متوحد بمجد و ثنا و متفرد بعظم و کبریا ... و علی و سلطان او قوی و برهان او
... و وجدان او خفی حول او کامل و طول او شامل قول او فاصل ...
عالم بجمیع معلومات قادر بر جمیع ممکنات مرید از برای جمیع کائنات ...
واحد و صمد منزه از اشباه و امثال مقدر ... پیش ... همی یابند
تن و جان ... ت بخشیدن جان بجد گویان حمد هست حمدی که زیباست آن
... حمد هست حمدی که تراست مر ترا آن حمد هست از برای اوست حمد و ثنا و مجد
و ثنا بر آنکه جمیع موجودات را بفضل و جود خلعت وجود پوشانید و از جملهٔ آنها نوع انسان
را مشرف بعقل سلیم و طبع مستقیم گردانید و از آن نوع صنف انبیای کرام را بلطف ...
برگزید و از آن صنف فرد کامل را واصل بدرجهٔ محبوبیت و فائز برتبهٔ کمال ...
گردانید که در نسب اشرف و در حسب الطف و در قدر اجل و افضل و ...
... و ... اعدل و در وطن اطیب و ... و در عصمت ... و در حکمت ...

علیه اپنات ...

... سبی زنده دار ٭ چها ...

... وار ٭ خدایا ... مه ٭ سه بر قول ایمان کنی خاتمه ٭ اکر ...

... من و دست و دامان آل رسول ٭ چه کم کردد ای خضر فرجند

... رگاه جی ٭ که باشند مشتی گدایان خیل ٭ بهمان ...

... س میکوید بنده ... ۱۸۲۱ ...

احسن،

پشاوری غفرالله

... دلی،

انسان ٭ بعلم و ...

احکام دین متین،

... س اشتغال به تحقیق و تدقیق آن از اهم مطالب ٭ واجل مقاصد ست

از کلام ایزد معین واحادیث رسول امین و آثار اصحاب و تابعین

علم دین فقه ست و تفسیر و حدیث ٭ هرکه خواند غیر ازین کردد خبیث

فقه مستنبط از کلام ایزد علام واحادیث رسول علیه السلام

... و آن کلیات و اجمالیات اند و بیان آنها از احادیث افضل ...

سبحانه جل شانه واقیموا الصلوة واتوا الزکوة ...

... مراد ... قات وعدد رکعات او و کمیات و هیئات و ...

... ب و هیئات او و اوضاع و صفات او از احادیث و آثار معلوم

... یاس زکوة واکثر احکام شرعیه اصلیه و فرعیه ... پس علم حدیث

... ی وانفع از جمیع فنون محموده و علوم مقصوده شد و ازین مقدمه

... رتبه حاملان احادیث نبویه و ناقلان اخبار مصطفویه و محققان

... اسرار و معانی آنها اعلی و افضل از جمیع علما،

و فضلا ... دران باب باتفاق جمیع اولی الالباب

جل از ... ست از جهة نقل و روایت و عقل و درایت

و از حسن اقوال صادق تر و در لطف افعال فائق تر افضل از نوع بشر مبعوث
بسوی اسود و احمر شفیع و مشفع در روز محشر بیت سید الکونین ختم المرسلین
آخر آمد بود فخر الاولین حبیب الله ابو القاسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
صلوات بی غایات و تسلیمات بی نهایات بر الصاحب مقام محمود و حوض مورود
از بارگاه ایزد معبود نازل بروی باد رباعی چنانچه وصف آن ذات مبارک
که او را وصف کرد ایزد تبارک * خدایش داد عزت با کمالش * نهاد او تاج لولاکش
به تارک * صلوات بی حد و تحیات بی عدد بر مرقد مطهر و بر مشهد معطر بر ذات آن
برگزیده که نور وجود پاکش فخر کون و مکان است و غبار گرد نعلینش شرف تارک
جهان بیت خواجه کونین ختم المرسلین * در عالم رحمة للعالمین * ذات
مقصود کونین ... * ... او قاب قوسین شده * منصب حامدیته مسلم از
برای او است که حقیقت ... ذاتی ... وصف حامدیت را بحمد آفرین باز
سپرده رافع لوای لا احصی ثنا پیشوای جمله انبیا محمد مصطفی احمد مجتبی
امام اهل تقی و عصام اهل هدی که اثقال نبوت بوجه حسن برداشت و با جمال رسالة
به الیق پرداخت صلی الله علیه و آله علی وفق جماله و کماله رباعی
فضل نماز و روزه و حج و زکوة * از بهر خلاصی تو در روز نجات * دائی ... دور
بر ختم رسل شد ختم کلام بر محمد صلوات * و حق سبحانه جل شانه بفضل عظیم
و لطف عمیم برای اتمام دین متین او کتاب مبین بتوسط جبرئیل امین بروی
نازل کرد که آن کتاب اعلی از جمیع معجزات آن سرور کائنات است
و آن کتابی است ... با استعارات لطیفه و مرشح بکنایات ... حاوی
بر معانی نفیسه و حاوی بر نکات دقیقه و چنانچه رسول ما یان افضل از جمیع رسل است
همچنان کتاب او اکمل از جمیع کتب است و صلوات بسیار و تسلیمات بی شمار
بر آل و اصحاب آن رسول اواب و بر تابعان او تا روز حساب از بارگاه
... نازل باد بیت جمله غواصان دریای صفا * بلبلان باغ شرع مصطفی
پادشاه ملک روحانی ... * مخزن اسرار ربانی همه * خصوصا ...
شدند و بر ... عرش ... رضوان الله تعالی عنهم اجمعین

ہے وانضباط و استنباط وارتباط واحتیاط وملخص کلام درین مقام
یح تر از جمیع کتب بر سبیل اطلاق باتفاق ائمہ جمیع آفاق واست
ح الکتب بعد کتاب اللہ صحیح البخاری وچگونہ آن کتاب مبارک
حال آنکہ اشہر اقوال رسول باکمال واکثر افعال واحوال او ومشا
غزوات او واخلاق ومعجزات او وآداب وکرامات او ومناقب اصحاب ومفاخر
احباب او واحکام معاش واحوال معاد وتفسیر قرآن بروجہ دقیق وطرز انیق
وتا امروز ہیچکسے از علماء محققین وفضلاء مدققین از برای
رت فارسی متعرض نشد بروجہی کہ آن شرح پارسی کافی
مشکلات ومعضلات او باشد لہذا این مسکین حزین درین حال
از صلاح متعرض از برای آن شرح فارسی بتوفیق الہی شد وما
وغرض اصلی ومقصود کلی لتسہیل آن کتاب مبارک بر طالبان است
وز ذہن عاشقان ودر شرح کردن آن کتاب مبارک حال من
مشابہ است کہ از برای خریدن حضرت یوسف صدیق در بازار
مصر شدہ بود وبدست او جز تار پود ومانند ریسمان سود
تار حضرت یوسف را دران بازار خرید نماید چنانچہ عالم نامی
می در نظم فارسی گفتہ ابیات چو یوسف شد بخوبی گرم بازار
خریدار * بہر چیزی کہ ہرکس دست رس داشت * دران بازار
اشت * شنیدم کز غمش زالی برآشفت * تنیدہ ریسمان چند میگفت
ہمین بس گرچہ بس کاسد قماشم * کہ در سلک خریدارانش باشم * وانشاء اللہ تعالی این
شرح فارسی کافی ووافی در تحقیقات مبانی وتدقیقات معانی باشد ومتضمن از برای
کات علمیہ واشارات خفیہ ومتکفل از برای ابراز کنوز بہیہ واظہار رموز خفیہ ورافع
رات ابکار حقائق او ودافع انظار از مستورات
وعالیہ ومزین بزواہر عالیہ ومشتمل بر فوائد شریفہ و
بر فضلاء متاخرین مذکور اند وایضا مشتمل بر
ن فوائد علمیہ واصطلاحات محدثین وضبط

ثقات و موالید و صفات آنها و قبائل و شمائل آنها و مسکن و مدفن آنها و حیات
و وفات آنها و بیان وجه توفیق و تطبیق میان اخبار و آثار که بحسب ظاهر افکار
متعارض اند و بیان ناسخ و منسوخ که بو فق واضح انظار متناقض اند و من مسکین حزین
درچنین زمانه رنگین واقع شده ام که معالم علم منخفض و منهدم شده اند و مراسم
جهل مرتفع و منتظم و آیات علم مستتر و منمحی و رایات جهل منتشر و منجلی و علم موجب
شین و ملال طبع گردیده و جهل مثبت زین و کمال رفع اهل علم و ادب از مجالس
محجوب و مدفوع اند و اهل لهو و طرب در محافل محبوب و مرفوع و جمیع مردمان
از صغیر و کبیر و امیر و فقیر مستغرق و اسیر در فسق و فجور و کذب و غرور و در
حرص و وفور و بخل و فتور شده اند و امتیاز بالکل از جهان مرتفع شده
بحدیکه میان عالم و جاهل و ناقص و کامل و میان زکی و غبی و ولی و غوی
و میان منافق و موافق و مواصل و مفارق و میان عاشق و فاسق و کاذب
و صادق و میان صالح و طالح و فاسد و فالح امتیاز مفقود شده بلکه عاقل را از غافل
نشناسند و قاتل را از قابل و عارف از عارف و عادل را از عاذل
و بر مردمان صرف یک حبه از مال بر اهل علم و کمال دشوارتر از کندن کوه عظیم
بنوک دندان است و خرج کوه عظیم از مال بر اهل طرب و ضلال آسان تر
از دادن ذرهٔ صغیر است حاصل آنکه مصداق قول رسول مقبول که در روایت
حضرت علی منقول است متحقق شده و از اسلام بجز اسم و از قرآن بجز رسم
نمانده و علماء ذلیل و وضیع شده اند و جهلاء جلیل و رفیع و عدل از امراء
و عمل از علماء و انصاف از قضاة و امانت از تجار و احتیاط از اهل کسب
بالکل مرفوع شده و پانزده خصائل که در روایت حضرت علی از رسول علیه
السلام علامات قیام قیامت مقرر شده اند همهٔ آنها درین زمان متحقق
شده اند این آن زمان است که رسول علیه السلام فرموده که نگهداشتن
دین برای مسلمان دران زمان سخت تر باشد از گرفتن قطعه های آتش افروزنده
بدست خود و رفع علم بر وفق حدیث رسول اکرم نزدیک به تحقق رسیده
و [illegible] ایام از جهت عدم التفات انام باین زمرهٔ عظام از و ازار و به خمول اختیار

ورزیدند لهذا این مسکین حزین از اهل زمان اعراض نموده و متوجه بجناب حضرت
رب الارباب گردیده در تالیف شرح صحیح بخاری برای القاء یادگاری بزبان فارسی
آغاز کردم و استمداد نمودم از ان شاه ولایت و صفاء شهنشاه درایت و زکاء
مجموعهٔ جامعه کونی و الهی مظهر کمالات وهبی و کسبی کامل در علوم عقلی و نقلی فاضل
در فنون اصلی و فرعی جامع کمالات حسبی و نسبی کارنامه نگارستان عشق و محبت
فهرست کتاب معنی و صورت مست خم خانهٔ الست عالی فطرت بلند همت
... لطیف پیکر کریم دل جوان مرد طبع افروز دشمن سوز دوست
... ورنفس گداز مظهر فیض الهی مجمع کمالات نامتناهی عالم کامل و عارف
... ائمهٔ آفاق و در باب توحید و معرفت طاق زینت وجود و مرآة
... ب اقطاب و فرد احباب قطب اکرم و اکمل و غوث اعظم و اجل
... و امام فریقین لسان متکلمین و ترجمان عارفین جلال علماء و جمال
حنفاء عالم ربانی و قطب افراد النسانی حضرت محبوب سبحانی و غوث صمدانی
شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی قدس الله سره و نور روحه و اوصل
الینا برکاته و فتوحه و آن حضرت در اصل تولد از دیار عجم است و هم در عنفوان شباب
بعد ز ... طلب بغداد رفته و علوم ظاهر و باطن تحصیل نموده و در تعبیر و تقریر ...
اللسانی ... ملقب گشته بر تمام اهل آن دیار فائق آمد و بحسن و ملاحت
... و فضل و کمال مکتسب صید دلهای سروران مملکت عرب کرد و تمام آن
دیار را بسلطان ولایت خود تسخیر نموده قدم بر گردن اولیاء وقت نهاد و بمضمون
را صاحب قدر عالی و صاعد مرتبهٔ متعالی شاه ابو المعالی که از والهان و شیدایان راه و محرم
گاه بیگاه آن درگاه است در لباس مجاز خلوتیان مجلس را از هوش جلوه داده و گفته ابیات
آن ترک عجم چون زمی حسن طرب کرد ❊ بر پشت سمند آمد و صید عرب کرد ❊ چون کاکل ترکانه بر
انداخت ز مستی ❊ غارتگری کوفه و بغداد و حلب کرد ❊ خوبان چو ز خوبی گل و لاله نمودند ❊
ناز آن همه را زیر قدم کرد و عجب کرد ❊ داری خبر ای مه جیلی که معالی ❊ بر یاد تو القادر قادر
شب کرد ... و مناقب آنحضرت از احاطهٔ بیان ... و از اذهان منتها و زاند و خلاصه آنکه جمیع اقوال
و افعال ... سید السادات ... از حق جل و علی شانه بوده اند

چنانچه هم ازان حضرت مروی ست که فرموده ما اکلت و ما شربت حتی قیل لی
بحقی علیک یا عبد القادر کل و شرب ولا لبست حتی قیل لی بحقی علیک البس ثوبا
ذراعا منه بدینار ولا تکلمت حتی قیل لی بحقی علیک تکلم یسمع منک واین شرح را بمنح
الباری شرح صحیح بخاری نام نهادم و ازایزد متعال بتضرع و ابتهال استدعا مینمایم
که باین شرح من مسکین حزین مانند متن متین نفع عام از برای جمیع محصلین و خیر عام از
برای جمیع مسلمین نصیب گرداند و امید از جمیع عالمان و طالبان و فاضلان و صالحان
و از جمیع مسلمانان آنست که این مسکین حزین را بدعای خیر و فلاح یاد کردانند که رب العالمین
این مسکین حزین را قرب و محبت خود بر وجه اقصی و متابعت رسول اکرم بر درجه اعلی
نصیب گرداند و جمیع مطالب دینی و دنیوی و جمیع مقاصد علمی و عملی از برای او حاصل
گرداند و از جمیع گناهان و تقصیرات او عفو و تجاوز نماید و از جمیع درجات عالیات منه کائن
او را ارزانی گرداند و او را توفیق رفیق گرداند تا امتثال مامورات و اجتناب از منهیات
نماید و اختتام این شرح فارسی بروی میسر گرداند که او بر هر چه خواهد قدیر ست و با جابة
دعا بندگان جدیر و قبل از شروع دران شرح بر ما لازم ست که شمه از مناقب ائمه اربعه
و از مناقب مؤلف صحیح بخاری یاد نمایم تا شارع و طالب ازان مناقب واقف گردد و بسوی
اقوال و تالیفات آنها راغب و اول مناقب امام ابوحنیفه ذکر میکنیم زیراکه من مسکین
تابع مذهب آن امام دین ام **مناقب امام ابی حنیفه** رحمة الله علیه بدانکه
آن امام المسلمین از اکابر تابعین و ائمه صالحین بود و سردار علما محققین و سرتاج فضلا
مدققین رئیس ائمه مجتهدین امیر شیوخ مستنبطین صاحب فکر صائب در تحریر دلائل و
تقریر مطالب مشتهر در مشارق و مغارب مذهب او اعلی از جمیع مذهب صاحب مفاخر
و مناقب امام اعظم کوفی نعمان بن ثابت بن زوطی رحمة الله علیه و علی اتباعه خطیب از
عمر بن حماد بن ابی حنیفه آورده که ثابت بر اسلام در دار اسلام متولد شده و
زوطی مملوک از برای بنی تیم بود پس آنها او را آزاد کردند و ولا او از برای آنها بود و برادر
او اسماعیل پسر حماد مذکور این سخن را بروی انکار کرد و گفت پدر ثابت از ابناء فارس
بود و آنها همه احرار بود و گفت والله ما وقع علینا رق قط و باز گفت که جد من امام ابوحنیفه
در سال هشتاد متولد شد و او را پدر او ثابت بخدمت حضرت علی شاه ولایت

برده بود و دران حال او خورد سال بود پس حضرت علی در همان حال با
متعال دعا برین منوال کرد که حق تعالی بلطف و رحمت بسیار خیر و برکت
در وی و اولاد وی پایدار نماید و ما این امیدوار از جناب پروردگاریم
حضرت علی در حق ایشان مستجاب شده و الحق واقع چنان شد زیرا که حق جل
شانه در وجود امام ابی حنیفه برکات متتالیه غیر متناهیه نهاده تابعان او را در هر نواحی و امصار
و در هر مواطن و اعصار بسیار در بسیار پیدا کرد و از کمال صدق و اخلاص او عوام و خواص از
علم و فقه او مستفید شدند و او چهار نفر را از اصحاب کرام بلکه هشت نفر را از ان جماعه
عظام صحبت و ملاقات کرده که بعضی از انها حضرت انس بن مالک و عبد الله بن
ابی اوفی و سهل بن سعد و ابو الطفیل است و آنکه گفته که آن امام هیچ احدی
از صحابه کرام ملاقات نکرده پس قول او ضعیف است زیرا که قول حافظ بر غیر حافظ راجح است و قول
مثبت بر نافی مقدم و آن امام خوش روی و خوش خوی و خوش لباس و خوش بوی بود
و در کرم و احسان و علم و عرفان متوحد و در لطف تقریر و حسن تحریر متفرد از اقران بود
و در فصاحت و بلاغت و در ملاحت و صباحت و در فراست و کیاست و حراست
و سیاست فائق از اهل زمان خود بود و او امام اصفیاء و اتقیاء و عصام اولیاء و اسخیاء
بود و سائلی از رسول صاحب جمال در خواب سوال کرد و گفت یا رسول الله کجا
ترا در کجا هم ما طلب نمایم پس رسول کامل در جواب آن سائل گفت انا عند علم ابی حنیفه
و چه خوش گفته شیخ عطار که گفته بیت بو حنیفه بود امام با صفا * آنکه سراج
امتان مصطفی * و متقابلان او سبقت او را در باب علم و حلم و ورع و کرم تسلیم کرده
اند و او بر سبیل دوام و استمرار شب بیدار در ذکر پروردگار بود و در اکثر شبها قرآن
مجید را از اول تا آخر ختم میکرد و اسد بن عمرو گفت که امام بو حنیفه مدت چهل سال نماز فجر
را با وضوء نماز عشاء ادا میکرد و منقول بنقل صحیح آمده که امام ابو حنیفه هفتاد هزار ختم
قرآن مجید از اول تا آخر تمام کرد در مکانی که او در وی وفات یافته بود و حسین
بن عماره او را غسل داده و گفت که بیامرزد ترا خدای تعالی ای ابا حنیفه که بودی
تو بحالی که در مدت سی سال گاهی روزه را افطار نکردی و از مدت چهل سال گاهی
فرش خواب خود بر دست راست خود تکیه نکردی و جمیع مردمان را بوفات خود

رنج و مشقت انداختی پس حق سبحانه جل شانه ترا درجات عالیات در روضات
جنات نصیب گرداند و ابن مبارک گفته که امام ابوحنیفه پنج نماز فرض را در
مدت چهل و پنج سال بیک وضو ادا کرد و تمام کلام الله را در دو رکعت نماز
ختم کرد پس در خانه کعبه در خواب یا میان بیداری در خواب از هاتف آواز
شنید که یا ابا حنیفة اخلصت خدمتی و احسنت معرفتی فقد غفرت لک ولمن تبعک
الی قیام الساعة زائده گفته که در شبی از شبها نماز عشا همراه امام ابی حنیفه ادا
کردم و تمام مردم از مسجد بیرون شدند و من و امام ابوحنیفه در ان مسجد ماندیم پس پس
و امام ابوحنیفه مرا ندید که من در یک گوشه آن مسجد نهان شدم پس امام ابوحنیفه نماز
را آغاز کرد و قرآن مجید را از ابتدا شروع کرد و خواند تا آنکه باین آیه کریمه رسید
فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیْنَا وَ وَقٰنَا عَذَابَ السَّمُوْمِ پس همین آیه کریمه را مکرر می کرد و گریه و زاری
بدرگاه آله باری می کرد تا آنکه موذن اذان صبح داد و من او را در همان
حال می دیدم و قاسم بن گفته که امام ابوحنیفه در شبی از شبها آیه کریمه
بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ اَدْهٰی وَاَمَرُّ بر سبیل تکرار می خواند و گریه بسیار
می کرد تا آنکه موذن اذان صبح داد و آورده اند که آن امام پنجاه و پنج حج خالص
از برای پروردگار در عمر خود ادا کرده و وکیع گفته که امام ابوحنیفه بر خود چنان لازم
کرده بود که اگر در اثنای کلام سوگند بایزد علام یاد کند پس البته او یک درهم صدقه
کند پس روزی سوگند خورد و بیک دینار تصدق کرد و بعد ازین عادت او
چنان بود که هر وقت که سوگند میکرد تصدق بیک دینار می کرد و عادت
مبارک او چنان بود که چون بر عیال خود از مال خود چیزی خرج میکرد پس بقدر آن
چیز در راه خدای تعالی نیز خرج می کرد و چون جامه نو می پوشید پس جامه
مستعمل را بشیوخ علما و ائمه صلحا میداد و آنها او را تبرک میدانستند ابن حجر گفته که
بسیار از اهل کمال تلمیذ امام ابی حنیفه شدند و بسیار از اهل وصال استفاده علم از و
کردند که هر یکی از آنها در عصر خود از ائمه مجتهدین و از علمای راسخین بود مانند عبد الله بن مبارک
و لیث بن سعید و امام مالک پسر انس و داود طائی و ابراهیم پسر ادهم و فضیل پسر عیاض
و ابی یوسف و محمد بن حسن و زفر و غیر آنها و امام ابوحنیفه هرگز بسایه دیوار مدیون نفع نگرفت

وقتیکه او از برای تقاضای دین نزد آمده بود و بجمیع مال خود تصدق نمود
او ثمن جامهٔ معیب بمال او غلط کرده بود و در وقت بیع نشان دادن
فراموش کرده بود و آن مال بمقدار سی هزار بود و هفت سال گوشت
ترک کرد چون شنیده بود که در شهر کوفه گوسفند
از کسی گم شده و این از جهة آن بود که بتجربه رسیده بود
گوسپند دران شهر زیاده از هفت سال زنده نمی ماند ربیع گفته که پنج سال
در خدمت امام ابو حنیفه بودم پس در طول صمت و سکوت نظیر نداشت و چون
در باب علم و فقه از وسوال کرده می شد پس او مثل سیلاب روان می شد
و او بلاها و دشوارها بر جان خود اختیار کرد و منصب قضاء قبول نکرد آورده اند که امیر
مشهور ابو جعفر منصور از ان امام همام استدعا نمود که قضاء بغداد را قبول نماید و امام
اباء آورد پس امیر سوگند یاد کرد که او را والی و قاضی در بقعهٔ مذکوره می کرداند و امام
سوگند یاد کرد که من هرگز آن منصب را قبول نمی نمایم پس امیر گفت که ای امام تو از حکم
من عدول می کنی امام گفت خدای تعالی امیر را نیک گرداند من اهلیت و صلاحیت
از برای ولایت قضاء ندارم و ربیع حاجب بر سبیل زجر او را گفت که ای امام
مسلمانان آیا نمی بینی که امیر مؤمنان سوگند یاد می کند امام گفت که امیر مؤمنان برادا
کفارهٔ حنث یمین قادر تر از من است باز امیر استدعاء قبول قضاء نمود پس امام گفت
که ای امیر من ترا گفتم که من اهلیت و صلاحیت قضاء ندارم امیر گفت که ای امام
این سخن دروغ گفتی زیرا که احدی در علم و حلم و ورع و کرم مانند تو نیست و لیاقت
بمنصب مذکور در تو محصور است امام گفت ای امیر تو مرا خود بدروغ نسبت کردی
پس اگر این قول تو صادق است پس دروغ گو لائق منصب قضاء نیست و اگر قول
من صادق است پس من گفتم که اهلیت و صلاحیت قضاء ندارم و بر امیر لازم است
که بهمین قول عمل نماید پس هرگز تقلد قضاء اختیار نکرد و امیر او را بضرب و حبس اختیار کرد
و مناقب او بفضل الهی غیر متناهی اند و تولد او در سال هشتاد از هجرت رسول مختار
واقع شده در ماه رجب المرجب بشهر بغداد در سال یکصد و پنجاه یا یکصد و پنجاه و یک یا سه وفات
یافت و بعضی گفته اند که او در زندان از ظلم ظالمان وفات یافت

و قبر او در بغداد معروف و مشهور است که زیارت کرده می شود و تبرک باو
جسته می شود **مناقب امام مالک رحمة الله علیه** و او امام مالک
پسر انس پسر مالک پسر عامر اصبحی است و او شیخ علماء عصر خود و استاذ ائمه زاهر بود و در
تاریخ نود و پنج سال از هجرت رسول باکمال متولد شد و او در مدینه مقدسه در سال
یک صد و هفتاد و نه وفات یافت و عمر او دران حال هشتاد و چهار سال بود
و واقدی گفته که عمر او دران حال نود سال بود و او امام مردم و مقتدی در فقه و حدیث
مصطفی بود و امام شافعی از جملهٔ یاران و شاگردان او بود عبد الرحمن بن مهدی گفته که
سفیان ثوری امام در حدیث است پس بس و اوزاعی امام در سنت است پس بس
و مالک بن انس دران هردو امام است و او در تعظیم علم و دین مبالغه متین می کرد
تا بحدیکه او اراده بیان حدیث مبارک میکرد پس اول وضو میکرد و بر صدر فرش خود
می نشست و ریش خود را شانه میکرد و خوشبوی را استعمال میکرد بعد ازان بهیبت
و وقار بر فرش و دثار خود می نشست و حدیث مبارک را بیان با فصیح لسان میکرد
و چون سوال ازو کردند که این فعل را بدین منوال چرا میکنی پس در جواب گفت که من
دوست میدارم که حدیث رسول علیه السلام را تعظیم تمام نمایم و ازو منقول است
که علم بکثرت روایت و قرات نیست بلکه او نوری است که ایزد مستعان در
دل هر بندهٔ از بندگان که می خواهد می نهد و ابو عبد الله گفته که دیدم من در خواب رسول
خدا صلی الله علیه وسلم را که در مسجد مبارک خود نشسته و امام مالک پسر انس
پیش روی مبارک او استاده و حال آنکه رسول علیه السلام قبضه قبضه از چیزی
میگیرد و بمالک بن انس می دهد و مالک آن را در دامن خود گرفته بر مردم ازدراری کند
مطرف گوید پس من این خواب را بالعلم و اتباع سنت تعبیر و تاویل نمودم و آورده است
که مراد از عالم در قول رسول علیه السلام که فرموده سیضرب الناس اکباد الابل فلا
یجدون عالما هو اعلم من عالم المدینة امام مالک بن انس است و هارون رشید او را
سه هزار دینار داد بعد ازان گفت که همراه من از مدینه مقدسه بیرون آئی تا مایان استفاده
دین و علم نمائیم پس گفت لا اوثر الدنیا کلها علی مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم
شیأ و هذه دنانیرک ان شئت فخذها وان شئت فدعها شافعی گفته که روزی عم من

از برای من گفت که من امشب واقعه عجیبه در خواب دیدم که گویا قائلی گوید که امشب آن کسی که از جمیع اهل زمین در علم و فقه و دین ترا ماند بود وفات یافت شافعی گوید که چون آن شب را حساب کردیم پس ناگاه آن شبی بود که امام مالک بن انس در ان شب وفات یافته بود و مناقب او بسیار است و بعضی از انها در اثناء این شرح مبارک خواهد آمد ان شاء الله تعالی

مناقب امام شافعی رحمة الله علیه

و او ابو عبد الله محمد بن ادریس پسر عباس پسر عثمان پسر شافعی پسر سائب پسر عبید پسر عبد یزید پسر هاشم پسر مطلب پسر عبد مناف قرشی مطلبی است و او در سال یک صد و پنجاه در غزه از بلاد فلسطین متولد شد و بعضی گفته اند بعسقلان متولد شد و بعضی گفته اند به یمن و بر هر تقدیر تولد او در سالی واقع شده که امام ابو حنیفه در ان سال وفات یافته بود و بعضی گفته اند که امام شافعی در روز وفات امام ابی حنیفه متولد شد محمد بن حاکم گفته که چون مادر امام شافعی حمل او برداشت پس در شبی از شبها خواب دید که گویا مشتری از شکم او بیرون آمد و پاره پاره شد و هر پاره او بسوئے یک ولایت افتاد چون پیش معبر اظهار کرد معبر گفت که تعبیر این خواب آن است که از شکم تو عالم کامل می براید که علم او در جمیع نواحی و امصار پراگنده خواهد شد و جمیع مردمان از علم او فائده حاصل می کنند شافعی گفته که من رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم پس مرا گفت که ای غلام تو از کدام قوم هستی من گفتم که از قوم تو ام یا رسول الله پس مرا گفت که بمن نزدیک شو چون باو نزدیک شدم لب از دهن مبارک خود گرفت و من دهن خود را وا کردم پس رسول مقبول با آن لب زبان و دهان و لبهای مرا بلعاب مبارک خود تر کرد و از زبان درفشان خود فرمود امش بارک الله فیک یا غلام و نیز او گفته که من در حالت صبا رسول صاحب ضیا را در خواب دیدم بجائے که رسول علیه الصلوة والسلام در مسجد حرام با مردم اهل اسلام امامت نماز میکند و چون از نماز فارغ شد و بسوی مردم برای تعلیم متوجه شد پس من نزدیک شدم و گفتم یا رسول الله مرا تعلیم کن پس رسول عالمیان از آستین مبارک خود میزان کشید و بمن داد و از زبان درفشان فرمود که ای شافعی این از تو باشد چون بر معبر خواب خود را اظهار کردم گفت تعبیر آن است که تو در

علم و هدی امام و مقتدای خواهی شد و بر سنت رسول کریم راسخ و مستقیم زیرا که
امام مسجد حرام و افضل از ائمه انام هست و عطاء میزان مر ترا اشارت هست بآنکه
تو بر حقائق اشیاء مطابق از برای نفس الامر مطلع و آگاه خواهی شد احمد بن حنبل گفته
که من در عصر شافعی هیچکسی را ندیدم که باحکام اسلام اعلم از شافعی باشد و من بر سبیل
دوام بدرگاه ایزد علام بعد از ادا نماز بزاری و نیاز میگویم اللهم اغفرلی و لوالدی
و لمحمد بن ادریس الشافعی و ابو محمد خواهر زاده امام شافعی از مادر خود نقل کرده که عادت شافعی
چنان بود که در حالت استلقا تذکر و تفکر در مسائل دین می کرد و در هر شب جاریه از
برای او سی بار یا زیاده یا کمتر چراغ روشن می کرد نزد او می آورد و او کتابت
می کرد باز از برای آن جاریه می گفت که چراغ را بردار پس از سبب محمد سوال کرده
که غرض او از برداشتن چراغ چه بود گفت مقصود کلی آن بود که تاریکی در
حدت ذهن و جودت طبع تاثیر بسیار دارد و امام مالک چون نجابت و امامت
در روی بر سبیل فراست دریافت پس مرا او را گفت که ای شافعی از
برای تو شان عظیم ظاهر خواهد شد و گفت ان الله تعالی قد القی علیک نورا فلا
تطفئه بالمعصیة پس امام شافعی در تمام عمر خود مرتکب گناه کبیره نشد و امام محمد
در مدح شافعی گفته که او کتاب وسط را از اول تا آخر در یک روز و شب یاد کرد
و عادت او چنان بود که سیوم حصه شب کتابت علم میکرد و سیوم حصه آخر
اشتغال باداء نماز می کرد و در ماه مبارک رمضان هر روز ختم قرآن می کرد و او گفته
که من در تمام عمر خود هرگز گاهی دروغ نگفتم و هرگز سوگند بخدای خود یاد نکردم و گاهی اغتسال
را در روز جمعه ترک نکردم و مدت شانزده سال هرگز سیر نخوردم و او در باب کرم و سخاوت
مانند علم و شجاعت نظیر نداشت چنانچه منقول است که چون او از صنعا بسوی
مکه شریفه آمد همراه او در ملک او ده هزار دینار بود و مردم آنجا از برای سلام و اکرام او
آمدند پس هرگز آن مجلس نگذشت تا آنکه تمام آن مال را بر همان مردم تقسیم کرد و گفته
اند که روزی که سوط او از دست افتاد و شخصی او را بدست او داد پس مر غلام خود را
فرمود تا جمیع دنانیر را که نزد او هست بآن شخص تسلیم نماید و نزد او بهفت یا نه دینار
بود پس آن همه را بآن شخص داد و گفته اند که روزی تسمه نعل او منقطع شد پس مردی او را اصلاح

مرد پس خادم خود را گفت که هفت دینار که از نفقهٔ ما نزد تو باقی است باین مرد تسلیم
نمائی پس او تسلیم کرد مزنی گفته که هیچکسی را در کرم و احسان فائق ازو ندیدم
به در شب عید من همراه او از مسجد بیرون شدم تا آنکه بر در سرای او رسیدیم پس
غلامی او را در همان مکانی کیسه آورد و او را گفت که مولای من بر تو سلام با صد اکرام
خوانده و گفته که این کیسه هدیه و تحفه از برای تو است و در قبول این هدیه منت
و احسان از جانب تو بر ما یان است پس او را گرفت و قبول کرد و در همان مکان
مردی از مسکینان نزد او آمد و گفت که ای ابا عبد الله زن من در همین ساعت زائیده
و من چیزی ندارم که بروی خرج نمایم پس آن کیسه را با و داد و خود خالی بسوی
خانه عالی برگشت و او طعام بر وفق اشتها یاران میخورد و او معرفت تام در باب
تیر انداختن و در باب اسپ دوانیدن داشت تا آنکه گفته اند که او بیک تیر ده نشانه
میزد و در حالت سخت دویدن اسپ گوش خود را و گوش اسپ را می گرفت و از
کلام اوست که گفته لو لم یکن العلماء اولیاء فلیس لله ولی ما اتخذ الله ولیا جاهلا مزنی گفته
که منی در مرض موت او بروی داخل شدم و گفتم چگونه صبح کردی پس گفت اصبحت
من الدنیا راحلا و للاخوان مفارقا و لکاس المنیة شاربا و لسوء اعمالی ملاقیا و علی
الله واردا و فلا ادری تصیر نفسی الی الجنة فاهنئها او الی النار فاعزیها پس گریه بسیار کرد و این
شعر گفت شعر ولما قسی قلبی وضاقت مذاهبی + جعلت رجائی نحو عفوک سلما + تعاظمنی
ذنبی فلما قرنته + بعفوک ربی کان عفوک اعظما + فمازلت تعفو عن الذنب لم تزل + تجود و تعفو منة
وتکرما + فلولاه لم تسلم من ابلیس عائذة + کیف وقد اغوی صفیک آدما + و در آخر روز ماه رجب
المرجب شب پنجشنبه یا شب جمعه در حالی که او نماز شام را در همان شب ادا کرده بود در سال دو صد
و چهار وفات یافت و قبر او در مصر معروف و مشهور است که زیارت کرده می شود
و تبرک با وجسته میشود و عمر او پنجاه و چهار سال بود و مناقب او بسیار اند **مناقب امام**
احمد بن حنبل رحمة الله علیه وی آن امام احمد پسر محمد پسر حنبل شیبانی مروزی است که در
سال یکصد و شصت و چهار به بغداد متولد شد و در همان بقعه در سال دو صد و چهل و یک وفات
یافت و عمر او دران حال هفتاد و هفت سال بود و او امام در حدیث و ریاضت و ورع و عبادت
بود و باو حدیث صحیح از سقیم و مجروح از عدل و قوی از ضعیف منکشف شده

و قول او مقبول بمذهب او معمول است و اسحاق بن راهویه گفته که امام احمد حجت است
میان رب العالمین و میان بندگان او و در تبعه زمین ابوزرعه گفته که امام احمد هزار هزار
حدیث مبارک یاد داشت که من همراه او دران مقدار مذاکره کردم و بران ابواب گرفتم
ابراهیم حربی گفته که من امام احمد را دیدم که گویا رب العالمین او را علم اولین و آخرین
در حل مسائل مشکله و فتح دقائق مغلقه عطا کرده بود و گویا او کلید علم و هر خیر بود و سجستانی
گفته که مجلس امام احمد از مجالسهای آخرت بود که در وی هیچ چیزی از امور دنیا
ذکر کرده نمی شد و من او را هرگز ندیدم که گاهی ذکر دنیا کرده باشند محمد بن موسی گفته
که میراث حسن پسر عبد العزیز از مصر بسوی او در بغداد آورده و آن میراث او صد هزار
دینار بود پس او از جمله آن مال سه کیسه را بخدمت امام احمد برداشته آورده و در
هر کیسه سه هزار دینار بود پس گفت ای ابا عبد الله این مال از میراث حلال است
پس این سه کیسه را قبض نمای و بر عیال و حوائج خود صرف کن امام احمد را گفت
که مرا هیچ حاجت بسوی این مال تو نیست که مرا قادر ذو الجلال کفایت ازین مال برتر
کرده پس آن مال را رد کرد و هیچ چیزی از و قبول نمود و عبد الله پسر احمد گفته که
من از پدر خود بسیار شنیدم که می گوید اللهم کما صنت وجهی عن السجود لغیرک فصن وجهی
عن المسئلة لغیرک میمون بن اصبغ گفته که روزی من ببغداد بودم پس ناگاه شوری
شنیدم پرسیدم که این چه شور است گفتند که امام احمد بن حنبل امتحان کرده می شود
پس من درانجا در آمدم پس هرگاه او را اول دره زدند گفت بسم الله و چون دره
دویم زدند گفت لا حول ولا قوة الا بالله چون دره سیوم زدند گفت القرآن کلام
الله غیر مخلوق پس چون دره چهارم زدند گفت لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا تا آنکه او بیست
و نه دره زده شد و حال آن بود که ازار بند امام احمد حاشیه جامه بود پس دران
حال منقطع شد و زیر جامه او تا بعانه او فرود آمد پس گوشه چشم خود را بسوی آسمان کرد
و هر دو لب خود را شور داد پس در همان حال بسرعت کمال زیر جامه او بالا شد
و باز فرود نیامد پس من بعد از هفت روزی بروی داخل شدم و گفتم که ای ابا عبد
الله من ترا دیدم که تو دو لب خود را جنبانیدی و زیر جامه تو خود بخود بالا شد پس چه
گفتی گفت که دران زمان گفتم اللهم انی اسئلک باسمک الذی ملأت به العرش ان کنت

تعلمنی علی الصواب فلا تهتک لی الستر و احمد بن محمد کندی گفتی که من امام احمد را بعد از وفات او در خواب دیدم پس از وی پرسیدم که حق تعالی بتو چگونه معامله کرد گفت حق تعالی جمیع تقصیرات من بخشید و مرا فرمود که ای احمد در راه من زده شدی پس این روی من است مباح کردم ترا دیدن بسوی او بر سبیل دوام نقل است که امام شافعی بسوی بغداد رسول فرستاد تا قمیصی را که امام احمد در وی زده شده بود نزد او بیارد پس آن قمیص را امام احمد بدست آن رسول بسوی او فرستاد پس امام شافعی آن قمیص را شست و آب او را نوشید و این از اجل مناقب او است و امام احمد تن حج پا می پیاده کرد و اکثر اوقات سرکه را ادام از برای نان میکرد و ابوزرعه گفته که بادشاه متوکل که از خلفاء عباسیه بود آن زمین را مساحت کرد که در وی مسلمانان بر امام احمد نماز جنازه کرده بودند پس معلوم کرد که آن قطعه زمین مقدار بیست لکه و بیست و پنج هزار نفر بود و در روز وفات او بیست هزار کس در اسلام داخل شدند و قبر او به بغداد مشهور و مشهور است که زیارت کرده میشود و تبرک با وجسته می شود و چون از وفات امام احمد دو صد و سی سال گذشت پس بعضی از اشراف به پهلوی او دفن کردند پس از یک گوشه او منکشف شد پس دیدند که کفن او صحیح بود که هرگز مندرس نشده و جسم او صحیح است که هرگز متغیر نشده سبحان الله حال دوستان ایزد متعال برین منوال میباشد

ومناقب محمد بن اسماعیل بخاری رحمة الله علیه که مؤلف صحیح بخاری است

ابن حجر گفته که پدر او از علماء عاملین و از فضلای راسخین بود که او روایت حدیث مبارک از حماد و زید و مالک کرده و همراه عبد الله بن مبارک صحبت کرده و جمیع عراقیین روایت حدیث مبارک از وی کرده اند و پدر او گفته که یک درهم از شبهه در اموال مملوکه خود نمیدانم و بخاری منسوب بسوی بخارا است و آن بلده عظیمه واقعه کریمه از بلاد ماوراء النهر است و آن بلده مولد و مسکن او بود و او در حفظ احادیث و قرآن و فهم حقائق و دقائق آن و در حدت ذهن و فکر و در دقت طبع و نظر و در وفور فقه و اجتهاد و کمال زهد و اتقیا و در کثرت ورع و احتیاط و در قوت رای و استنباط و در نهایت اطلاع بر طرق احادیث و علل او و در غایت اقتدا و اقدام و احکام او نظیر نداشت و مادر او بدرگاه قاضی الحاجات مستجاب الدعوات بود آورده اند که پدر بزرگوار او از قید حیات بجانب جنات

رسید و او دران حال خورد سال بود پس مادر در کنار خود او را تربیت کرد بعد ازان هر دو چشم
او نابینا شد و جمیع اطباء آن زمان از معالجه آن عاجز شدند پس مادر او بسیار گریه و زاری
بدرگاه آله باری اختیار کرد پس ناگاه مادر او حضرت ابراهیم خلیل الله را در خواب دید
و آن حضرت از برای مادر او گفت که خدای باری بسبب کثرت دعاء و زاری تو فرزند
ترا هر دو چشم باز داد و چون وقت صبح از خواب بیدار شد دید که حق جل و علی شانه هر دو
چشم فرزند او را صحیح و سالم گردانیده و او بینا شده بعد ازان او در حجر علم تربیت یافت
و از پستان فضل شیر خورد تا آنکه او را از جانب ایزد علام در طلب حدیث الهام
رسید و دران حال عمر او شش سال بود و چون از مکتب بیرون شد و عمر او زیاده
سال افزون شد پس از بعضی مشائخ بخارا خطاء در ضمن اسناد یک حدیث واقع
شد و او آن خطاء را اصلاح کرد تا آن کس کتاب خود را از حفظ او اصلاح کرد و هرگاه عمر او
بشانزده سال در رسید پس او بحفظ ثاقب و فکر صائب بر کتب عبد الله بن مبارک
و وکیع بحفظ قوی و فکر وسیع رد کرد و اقوال امام ابی حنیفه را با جمیع حقائق شریفه و دقائق
لطیفه دریافت بعد ازان همراه مادر و برادر خود احمد بن اسماعیل بسوی مکه شریفه روانه
شد پس برادر او ازانجا بازگشت و او در همانجا بقعه لطیفه اقامت اختیار کرد و سعی بلیغ در
طلب حدیث رسول کریم نمود و چون در سال هژدهم پای نهاد پس اقوال صحابه کرام و احکام
تابعین عظام را در مدینه منوره نزد تربت مطهره در شبهای مقمره در کتاب تاریخ کبیر تصنیف
کرد و چون عمر او بهژده سال با تمام و کمال رسید ائمه ثقات روایت حدیث مبارک ازو
کردند و چون از مکه شریفه ارتحال کرد و بسوی سائر ولایات اقبال پس طلب حدیث
رسول مختار از مشائخ آن دیار نمود مجیب باری امام محمد بخاری میگوید که باعث
بر تالیف این کتاب صحیح بر من آن بود که من جان خود را در خواب ایستاده پیش روی
رسول دیدم در حالی که بدست من مروحه بود که بآن مروحه دفع اشیاء موذیه از
رسول علیه السلام می نمایم چون خواب خود را پیش معبر بیان کردم گفت تعبیر این خواب
آنست که تو از رسول خدا صلی الله علیه و سلم دفع دروغ خواهی کرد و حدیث مبارک
را بر وجه احسن و الیق تصحیح خواهی کرد و من هیچ راوی را دران کتاب وضع نکردم مگر
بعد ازانکه اول غسل کردم و دو رکعت نماز را ادا نمودم و در مدت شانزده سال در تصنیف

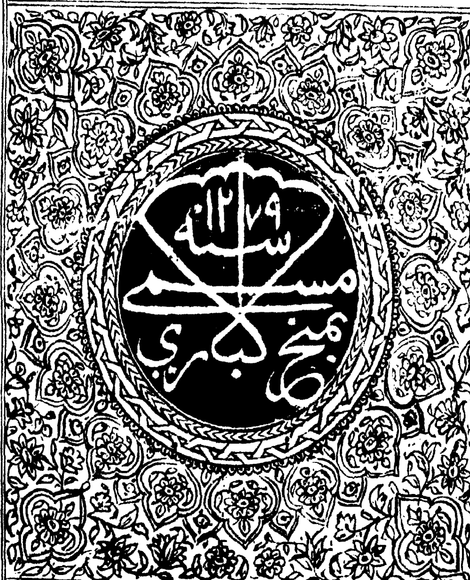
نمودم و در میان خود و حق تعالی او را حجت گردانیدم و جز از حدیث صحیح در وی داخل نکردم
و هیچ حدیثی را در وی داخل نکردم مگر بعد از آنکه استخاره از پروردگار نمودم و دو رکعت نماز
ادا کردم و در تصحیح احادیث کمال وسع و طاقت خود صرف نمودم و صد هزار حدیث صحیح
را از رسول فصیح و دو صد هزار حدیث غیر صحیح از جهة کثرت طرق آنها یاد گرفتم لیکن ماسوای
احادیث مکرره و موقوفه و ماعدای آثار مسموعه از اصحاب کرام و تابعین عظام و فتاوی
آنها که سلف محققین بر جمله آنها اطلاق لفظ حدیث میکردند ابو خزیمه گفته که زیر بام آسمان
احدی از افراد انسان نیست که اعلم و افهم بحدیث رسول کریم از محمد بن اسماعیل بخاری
باشد و او را از پدر خود مال بسیار میراث مانده بود و او جمیع آن مال را در راه رب العالمین
بر فقراء و مساکین صدقه کرده و او بسیار کم میخورد تا آنکه گفته اند که او در هر روز از ایام
بر دو دانه بادام یا سه دانه او قناعت میکرد و گفته اند که مدت چهل سال چیزی را از ادام
ماکول نخورد و بسوی طالبان علم و عرفان بسیار تبرع و احسان میکرد تا آنکه بدرجه افراط
میرساند و گفته اند که در هر ماه از مستغلات او پانصد درهم باو عائدی شد پس و جمیع آنها را بر فقراء
و جماعه طلباء خرج میکرد تا از برای او هیچ چیزی از آن باقی نمی ماند و جماعه طلباء را ترغیب
کامل در طلب علم دین و تحصیل حدیث سید المرسلین میکرد و گفته اند که بعضی از تجار آن
ولایت بعوض یک بضاعت پنج هزار درهم بر سبیل مرابحه او را میداد پس او تا خیر
کرد بعد از آن جماعه دیگر از تجار آن دیار ده هزار درهم او را میداد پس او از آن
بیع امتناع کرد و گفت من در دل خود نیت بیع آن بضاعت بعوض پنج هزار درهم
مرابحه بهمراه پیشینیان از جماعه سوداگران مقرر کرده بودم پس پسند ندارم که الحال از
برای پنج هزار درهم نیت خود را متغیر و متبدل سازم و منقول است از بعضی صالحین و اهل
عارفین که من رسول علیه السلام با جماعه از اصحاب کرام در خواب دیدم در حالی که آن ذات
مبارک منتظر ایستاده بود پس من سلام بروی دادم و او جواب سلام بمن داد پس بر سبیل
عرض گفتم که ای رسول خدا سبب انتظار و توقف تو درین مقام چیست رسول علیه السلام
فرمود که از برای دوست خود محمد بن اسماعیل بخاری منتظر ایستاده ام پس من از آن
خواب بیدار شدم و چون چند روز بعد ازین خواب درگذشت پس خبر وفات محمد
بن اسماعیل بخاری بمن رسید چون فکر نمودم و حساب کردم پس او ناگاه در همان

ساعت وفات یافته بود که من در خواب رسول علیه السلام منتظر و ایستاده دیده بودم
و مسلم بن حجاج قشیری از برای محمد بن اسماعیل بخاری در وقت ملاقات گفت دعنی
اُقبّل رجلیک یا استاذ الاستاذین و سید المحدثین او یا طبیب الحدیث فی علله و گفته
اند که در شبی خفقان دل بر وی استیلاء یافت چون از اداء نماز آن شب فارغ شد پس
گفت اللهم قد ضاقت علیّ الارض برحبها فاقبضنی الیک پس در همان روز وفات
یافت و از وی پسر نمانده و در شب عید فطر در سال دو صد و پنجاه و شش وفات یافت
و عمر او شصت و دو سال بود و ولادت او در روز جمعه بعد از نماز عصر در ماه شوال
در سال یک صد و نود و چهار سال متحقق شده بود و قبر او در سمرقند است زیارت کرده
میشود و تبرک باو جسته می شود و منقول است که چون او را در قبر خود گذاشتند پس
از خاک مرقد او خوشبوی مانند مشک خالص بیرون شد و مردم مدت مدید از خاک
قبر او خوشبوی مانند مشک خالص می یافتند بلکه از برای آن بوی خوش خاک قبر او
بسوی خانهای خود می بردند و بوی مشک خالص از آن می یافتند والله تعالی اعلم ط

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون

الحمد لله والمنه که درین زمان میمنت توامان کتاب لطیف و شرح نظیف من تصنیف جامع فضائل حاوی فواضل عالم نبیل داعظ جلیل خادم احادیث ختم رسل رئیس حفظه دستادکل متوجه الی الله وتارک آز ملا محمد احسن ملقب بحافظ دراز



شرح پارهٔ اول صحیح بخاری باعانت عمدة التاجرین احمد بخش سلمه خالق العرش بن حافظ محمد حفیظ مرحوم غفره الله القیوم

باهتمام میرزا محمد صادق در مطبع دلپسند حلیهٔ طبع پوشید



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا فرمود امام محدثین برگزیده باری محمد بن اسماعیل بخاری رحمه الله تعالی بَابُ كَيْفَ كَانَ بَدْءُ الْوَحْيِ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی این باب ہست دربیان آنکه چگونه بود ابتدا و آغاز وحی برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم یعنی رحمت بفرستد خدا تعالی بروی و سلام برساند بروی یا مراد آنکه چگونه بود ظهور وحی پرنور بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و این تردید از انست که لفظ بدء بر دو وجه منقول شده است وجه اول بهمزه و سکون دال بمعنی ابتداء و ثانی بواو مشدد و بضم دال بمعنی ظهور و اول انسب است بمقام و موافق است بآنکه در بعضی نسخ صحیح بخاری آمده باب کیف کان ابتداء الوحی و بدانکه سه وجه جائز است درین باب و نظائر او اول رفع باتنوین دویم رفع بی تنوین بر سبیل اضافت و برین هر دو تقدیر لفظ باب خبر مبتدا محذوف است ای هذا باب و سیوم وقف بر سبیل تعداد و درین هنگام او را محلی از اعراب نبود و وحی در لغت بمعنی آگاه کردن ہست در پوشیدگی و در شرع آگاه کردن بشرع و گاه اطلاق کرده میشود بمعنی مفعول یعنی مُوحَی و آن کلام منزل ہست بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وَقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلٰى نُوْحٍ وَّالنَّبِيّٖنَ مِنْ بَعْدِهٖ و باب ہست در بیان قول خدای

باب کیف کان
بدء الوحی الی رسول
الله صلی الله علیه
وسلم وقول الله
عز وجل انا اوحینا
الیک کما اوحینا
الی نوح والنبیین
من بعده

غالب و بزرگ که فرموده است انا اوحینا الیک الخ پس لفظ قول الله مجرور باشد و معطوف
بر محل جمله کیف کان بدء الوحی چنانچه مصنف رحمه الله بسیار جا خواهد گفت باب قول الله
عز و جل و ذکر آیه کریمه بنا بر آنست که عادت امام بخاری رحمة الله علیه بران قرار گرفته
که دلیل میگیرد بر ترجمه باب بآنچه در فکر او بیاید از قرآن مجید یا از حدیث یا از غیر آن
هر دو که دلیل شرعی باشد و ایضا بابن آیت کریمه تنبیه مینماید برانکه وحی نازل کردن
عادت خدا تعالی از قدیم است در حق انبیاء کرام صلوات الله علیهم اجمعین و معنی
این آیت مبارکه آنست که بدرستی ما یان وحی فرستادیم بسوی تو ای محمد صلی الله علیه
وسلم چنانچه وحی فرستاده بودیم بسوی حضرت نوح علیه السلام و بسوی پیغمبرهای
که از پس او بودند و مراد آنست که بسوی تو وحی پیغمبری فرستادیم نه وحی الهامی
زیرا که وحی بسیار اقسام دارد و تخصیص حضرت نوح ازانجهة واقع شد که اول پیغمبر
است که عذاب داده شد قوم او را و هلاک نموده شد امت او را بطوفان یا آنکه
او اول از اولوا العزم است پس در تخصیص تهدید برای قوم رسول خدا صلی الله علیه وسلم
حاصل شد و نوح علیه السلام را شیخ المرسلین و اطول الانبیاء عمرا گویند و بده پدر با آدم
علیه السلام رسد هر ده مسلمان و از صد را اول بوده و بعصر وی همه اهل عالم کافر بوده
است کان الناس امة واحدة یعنی در زمان حضرت نوح و ابراهیم علیهما السلام
و هفت صد گونه مغی و کافری موجود بوده است بزمان وی و بوقت وی جهان
چنان آباد بوده است که مزارع زمین دنیا وفا نکردی قوت خلق را تا قلبه را بر سر
کوه بردندی و کشت کردندی و نوح علیه السلام باشنده بزمین کوفه بوده است و از
کوفه تا مکه شریفه چنان بوده که همه بزیر سایه درخت رفتندی و اغلب همه بت پرست
بودند و قالوا لا تذرن ودا و لا سواعا و لا یغوث و یعوق و نسرا و عمر نوح علیه السلام
بر روایت درست آنست که هزار و چهار صد و پنجاه سال بوده است و دویست و پنجاه
سال قبل از وحی و دویست و پنجاه سال بعد از طوفان و نه صد و پنجاه سال خلق را
دعوت میکرد و گویند نام حضرت نوح یشکر بود و نوح او را ازان گویند که گریه و نوحه کردی
بر جان خود و اختلاف کرده اند که سبب نوحه او چه بود بعضی گویند که ازان جهت
که دعا کرده بود بر قوم خود بهلاکت و استیصال و بعضی گویند که ازانجهة که بار د

متعال جواب وسوال در شان پسر خود کنعان نموده بود وبعضی گویند
که از انجهة که روزی حضرت نوح علیه السلام گذشته بود بسگی که او را مرض
جذام عارض شده بود پس ناگاه از زبان او برآمد که دور شو ای سگ قبیح
پس حق سبحانه جل شانه وحی باو فرستاد که ای بندهٔ من آیا تو مرا عیب کردی
یا بر سگ عیب نهادی پس تو پیدا کن یک سگ خوش رو تر ازین پس ازین جهة
صد سال گریه و نوحه میکرد و نوح پسر لمک پسر متوشلخ پسر اخنوخ که ادریس است حَدَّثَنَا
الْحُمَیْدِیُّ یعنی حدیث کرد مایانرا حمیدی و حمیدی بر صیغه تصغیر و یاء نسبت است
و کنیت او ابو بکر و نام او عبد الله پسر زبیر پسر عیسی پسر عبد الله پسر زبیر پسر عبید الله پسر
حمید قرشی اسدی بود پس حمیدی منسوب بجد کلان خود است و آن سردار اصحاب سفیان
بن عیینه بود و در سال دو صد و نوزده سال در مکه شریفه وفات یافت قَالَ حَدَّثَنَا
سُفْیَانُ گفت حمیدی حدیث کرد مایان را سفیان و او بضم سین مهمله مشهور است اگرچه
فتح و کسر او نیز منقول است و کنیت او ابو محمد و او پسر عیینه بضم عین مهمله و فتح یاء مثناة
تحتانیه اولی و سکون ثانیه هلالی کوفی بود و او عالم کامل و زاهد عامل و اجماع علما
منعقد شده بر صحت روایت و کمال درایت او روایت کرده است از اعمش و
سفیان ثوری و شافعی و شعبه و احمد و جز آنها امام احمد رحمة الله علیه گفت الزهری بود
مالک و سفیان هر آئینه رفته بود علم از حجاز و گفته است سفیان بن عیینه من خواندم
قرآن مجید را در چهار سالگی و نوشته ام حدیث را در هفت سالگی و گفت سفیان
بن عیینه در مزدلفه برای برادر زادهٔ خود که نامش حسن بود گفت که من وارد شدم
برین موضع شریف هفتاد مرتبه و میگفتم من هر بار ای بار خدایا مگردان این نوبت را آخر
ملاقات من و امسال حیا کردم از حق سبحانه جل شانه از بسیاری سوال خود پس در همان
سال روز شنبه بغره رجب المرجب در سال یکصد و نود و هشت وفات یافت قَالَ
حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ سَعِیْدٍ الْاَنْصَارِیُّ گفت سفیان حدیث کرد مایان را یحیی پسر سعید که
منسوب بانصار بود و لفظ انصار در اصل وضع اگرچه جمع بود اما در استعمال مثل علم از
برای قبیله اوس و خزرج شده لهذا یاء نسبت در آخر آن لاحق شد و یحیی از
جمله تابعین است و او پسر سعید پسر قیس پسر عمرو پسر اسماعیل پسر ثعلبه انصاری

حَدَّثَنَا الْحُمَیْدِیُّ
قَالَ حَدَّثَنَا سُفْیَانُ
قَالَ حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ سَعِیْدٍ الْاَنْصَارِیُّ

بود و او مشهور بعلم و ظرافت و معروف بفهم و کیاست و در حدیث فائق
و در فقه رائق و با ورع و صلاح آراسته و با زهد و فلاح پیراسته قاضی مدینهٔ مقدسه
در عهد بنی امیه بود بود و اول او را منصور برتبهٔ قضاء هاشمیه مقرر بود و در سال یکصد و
چهل و سه سال وفات یافت قَالَ أَخْبَرَنِيْ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرٰهِيْمَ التَّيْمِيُّ گفت یحیی خبر داد
مرا تنها محمد پسر ابراهیم که منسوب به تیم است زیراکه او پسر ابراهیم حارث پسر محمد پسر خالد
پسر صخر پسر عامر پسر کعب پسر سعید پسر تیم بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة
تحتانیه پسر مره است و هو از جملهٔ تابعین است در علم و حلم کامل و در ضبط و حفظ
فاضل و در سال یکصد و بیست یا بیست و یک در مدینهٔ مقدسه زادها الله شرفا
وفات یافت أَنَّهُ سَمِعَ عَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ اللَّيْثِيَّ که بدرستی آن شنیده است
از علقمه پسر وقاص که منسوب به لیث است و علقمه بفتح عین مهمله و سکون لام و فا
و قاف و میم مفتوحتین و وقاص بفتح واو و تشدید قاف است و لیث بلام مفتوحه و سکون
یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه فوقانیه و در خلافت عبد الملک در مدینهٔ مقدسه وفات
یافت يَقُوْلُ میگوید سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ شنیدم من از حضرت عمر پسر خطاب
و آنحضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه پسر خطاب بخاء معجمه و طاء مشدده پسر نفیل بضم نون
و فتح فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و بلام پسر عبد العزی بضم عین مهمله و فتح زاء معجمه مشدده پسر
ریاح بیاء مثناة تحتانیه پسر عبد الله پسر قرط بضم قاف و سکون راء و طاء مهمله پسر رزاح
براء مهمله مفتوحه پس بزاء معجمه و بحاء مهمله پسر عدی بفتح عین مهمله و کسر دال مهمله پسر کعب
بفتح کاف و سکون عین مهمله قرشی عدوی بود و او عالم ربانی از علماء راسخین و خلیفهٔ ثانی از خلفاء
راشدین مؤید دین متین مظهر شرع مبین قامع بدعة و لامع سنت وحید در عدل و صحابه
فرید در رای و فطانت و در سال ششم از نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بعد از چهل مرد
و یازده زن باسلام مشرف شد و بسبب اسلام او جدائی حق از باطل پیدا شد ازینجهة مسمی باسم فاروق
شد امام زهری رحمه الله علیه گفته چون حضرت عمر باسلام مشرف شد حضرت جبرئیل امین
از آسمان بزمین بر سید المرسلین فرود آمد و گفت یا محمد بشارت و مبارک داد ند اهل آسمان با
یکدیگر باسلام عمر رضی الله عنه و گفته است عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که هر آئینه من میدانم که حضرت
عمر در وقت وفات شدن نه حصهٔ علم را همراه خود برد و در جمیع جنگها همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاضر بود

قال أخبرني محمد
بن إبراهيم التيمي
أنه سمع علقمة
بن وقاص الليثي
يقول سمعت
عمر بن الخطاب

حصه علم یعنی این حدیث مبارک مشتمل ست بر یک حصه از سه حصه علم زیراکه
کسب بنده یا بدل ست یا بزبان یا باعضاء وارکان و نیت تعلق بدل دارد
لهذا این حدیث مبارک مشتمل بر سیوم حصه علم شد و ایضا درین حدیث دلیل ست
برانکه جمیع اقسام عبادت بی نیت حکم صحت ندارد و اگر گفته شود که وضوء و غسل بی نیت
نزد امام اعظم کوفی رحمة الله علیه نیز صحیح ست جواب آنکه طهارت در عبادت بودن نیز
محتاج به نیت ست اگرچه در وسیله بودن بسوی صلوة موقوف بر نیت نیست
واما ازاله نجاست و امثال آن پس محتاج به نیت نیستند زیراکه او از جمله
اعمال نیست بلکه از جمله تروک ست قال وَاِنَّمَا لِکُلِّ امْرِءٍ مَا نَوٰی
یعنی جز این نیست که برای هر مرد آن چیزی ست که نیت کرد یعنی نیست از برای
هر مرد مگر آنچه نیت کرد و این قول تاکید ست برای ما قبل خود و درین قول
یک معنی خاص ست که حاصل نمی شود از قول انما الاعمال بالنیات و آن بیان
آنکه تعیین منوی شرط ست پس اگر نیت نماز قضاء کند روا نبود بلکه شرط ست
که نیت نماز قضاء ظهر یا عصر مثلا نماید یا اگر نیت بوجهی نماید که اگر در ذمه
او فرض فائت باشد پس این نیت از برای آن فرض باشد و اگر
فائت بذمه او نباشد پس این نیت از نفل باشد هم از فرض روا نباشد
اگرچه در ذمه او فائت هم باشد زیراکه نیت را خالص از جهت فرض نکرد
بلکه دران تردید نمود و در لفظ امرء دو وجه جائز ست اول آنکه همزه وصل باشد
چون زبرج و ثانی آنکه مجرد ازو باشد چون فَلس و جمع او از لفظ او نیامده و او از غرائب
و عجائب الفاظ ست از جهة آنکه عین فعل او همیشه تابع لام او در حرکات ثلثه میباشد
قال الله تعالی اِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ و قال تعالی لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یومئذ شان یغنیه و قال
الشاعر شعر اکُلَّ امرء تحسبین امرءً ؛ و نارٍ توقد باللیل نارا ؛ و بعضی گفته اند که احتمال
دارد که این قول تعمیم بعد از تخصیص باشد زیراکه قول اول مختص بعملیات ست و این قول اعتقادیات را
نیز شامل ست و اگر گفته شود پس برین تقدیر لازم آید که نیت نیز محتاج به نیت باشد و ازین
تسلسل لازم می آید جواب آنکه نیت بدلالة عقل مخصوص شده چنانچه تصریح نمودند که ذات حق سبحانه
جل شانه از آیه کریمه خالق کل شیء بدلالة عقل مخصوص شده و این نوع تخصیص در

وانما لکل امرئ ما نوی

قطعیه

قطعیتِ عام هیچ خلل نمیکند واگر نه پس لازم می آید که جمیع خطابات شرعیه ظنیه باشد بنابر
آنکه صبیان ومجانین از آنها مخصوص شده اند یا گوئیم که نیت عبارت از قصد است
وقصد از امور اعتباریه است وتسلسل در امور اعتباریه محال نیست چنانچه در موضع
خود محقق شده لکن جواب اول صواب است ودر بعضی روایات وانما لامرئ مانوی
آمده وبرین تقدیر نیز لفظ امر عام است زیراکه معنی در حیز نفی واقع شده گویا تقدیر
کلام چنان است لیس لکل امرء الا ما نوی فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهٗ پس هر کس که باشد
هجرت او وهجرت در لغت عبارت است از رحلت نمودن از یک وطن بوطن
دیگر ولکن کمال هجرت آنست که ترک منهیات نموده اشتغال باداء مامورات نماید چنانچه
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرموده اَلْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَاهُ اللّٰهُ زیراکه نفس در اصل
طبیعت وجبلت خود مشتاق شهوات وارتکاب منهیات است پس ترک آنها گویا
انتقال نفس است از وطن اصلی وطبعی او بسوی وطن دیگر که ریاضات شاقه باشند اِلٰى دُنْيَا
بسوی دنیاء بی وفاء ولفظ دنیا مقصور وموصوف او محذوف است ای الحیوة الدنیا
يُصِيْبُهَا که برسد او را یعنی حاصل گرداند او را بزودی مثل رسیدن تیر به نشانه یا قصد میکند
برسیدن او ودرین ایماء است که اگر طلب دنیا نماید تا آنکه وسیله حصول عقبی گردد پس
شرعاً مذموم نیست اَوِ امْرَاَةٍ یا بسوی زن يَنْكِحُهَا که نکاح کند او را وتخصیص زن از برای
بیان سبب حدیث واقع شده است چنانچه طبرانی روایت از عبد الله بن مسعود رضی
الله عنه آورده که درمیان ما مردی بود سوال نکاح از زنی نمود که گفته میشد برای او ام قیس
پس آن زن اباء کرد از نکاح او تا آنکه آن مرد با آن زن هجرت از وطن نماید پس هجرت کرد
ودر عقد نکاح خود او را آورد وما او را مهاجر ام قیس می نامیدیم واحتمال دارد که تخصیص زن
از جهت آن کرده باشد که کلان ترین فتنها دنیا زن است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده
است زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وچنانچه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرموده
ما ترکت بعدی فتنةً اضر علی الرجال من النساء لکن بهترین متاع دنیا نیز زن است وقتیکه
صالحه باشد چنانچه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرموده الدنیا کلها متاع وخیر متاعها المرأة
الصالحة ومحبت زن صالحه مباح است زیراکه او دل را فارغ از بهر ذکر خداتعالی میگرداند
ومعاونت بر طاعات واجتناب سیئات مینماید وازین جهت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم

فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهٗ اِلٰى دُنْيَا يُصِيْبُهَا اَوِ امْرَاَةٍ يَنْكِحُهَا

فرمود حبب الی من دنیاکم ثلاث الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة
فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت آن واقع می شود بسوی آن چیزی که هجرت
کرد بسوی او یعنی هجرت او مردود و عند الله هیچ ثواب معهود ندارد چنانچه فرموده
است حق جل و علی شانه من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید
حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الاخرة من نصیب وبعضی علما گفته اند که طلب دنیا
در صورت هجرت نفاق است ولهذا امام حسن بصری رحمة الله علیه چون پهلوانی
را دید که بازی برکو و می ورزید پس گفت این پهلوان بهتر از یاران ما است
زیراکه این میخورد دنیا بدنیا و یاران ما میخورند دنیا را بدین و هجرت در تفصیل
اعمال بنابران تخصیص نمود که هجرت از اعظم حسنات است چنانچه قول رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم الهجرت تهدم ما کان قبلها ازان خبر میدهد و هرگاه
هجرت بی اخلاص نیت مثمر هیچ فائده نشد پس باقی اعمال بالطریق الاولی
بدون نیت بی فائده خواهند بود **فائده** بدانکه این حدیث
تام از سید الانام علیه وعلی آله السلام چنان واقع شده که فمن کانت هجرته
الی الله والی رسوله فهجرته الی الله والی رسوله ومن کانت هجرته الی
دنیا یصیبها او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه چنانچه محب باری امام محمد بخاری
رحمة الله علیه در مواضع بسیار از همین کتاب روایت خواهد کرد و در ینجا
شطر اول گذاشته پس سبب آن چه خواهد بود بعضی از شارحین کاملین
اعتراف بعجز از توجیه نمودند و بعضی توجیه آن کردند که غرض امام بخاری
رحمة الله علیه آنست که سید مرسلین وحبیب رب العالمین فرموده انما
الاعمال بالنیات ومن درین کتاب قصد جمع احادیث نبویه نمودم پس
آن جمع اگر خالصاً لله وخالی از شائبه عجب و ریا باشد پس امید است که حق
جل وعلی شانه مرا مجازات و مکافات خواهد کرد و این کتاب را نافع از برای
جماعه مسلمانان خواهد ساخت واگر قصد من متاعی از متاع دنیا باشد پس نیز
بروفق نیت مرا جزا خواهد داد و برای همین نکته حذف کرد جمله اولی را که دلالت
بر تزکیه محضه دارد و ذکر کرد جمله ثانیه را که دلالت بر تردد دارد یعنی فهجرته الی ما هاجر

الیه واحتمال دارد که چون مذهب امام محمد بخاری رحمة الله علیه بران قرار یافته
که روایت حدیث مبارک بمعنی و اختصار عبارت او و اکتفا بدلالت واشارت
جائزست، لهذا در اول این کتاب درضمن این حدیث مبارک تمامی آن اصطلاحات
خودرا استعمال نمود زیراکه این حدیث مبارک را قائم مقام خطبه نموده و بر هم
مصنف لازم است که اصطلاحات خودرا درضمن خطبه کتاب آگاه کرداند تا التباس
برطالبان آن کتاب واقع نشود **فائده** بدانکه امام محمد بخاری رحمة الله درسه
موقع اول درروایت واسناد لفظ حدثنا آورده ودرسه موضع اخیر لفظ سماع استعمال
کرده ودرموضع چهارم لفظ اخبرنا ذکرنمود پس فرق چیست جواب انکه نزد حمیدی
مجرد تفنن عبارت است ودرمیان آنها هیچ تفاوت نیست لهذا درکتاب علم
حمیدی تصریح نموده که نزد سفیان بن عیینه حدثنا واخبرنا وانبأنا یک معنی دارند
امانزد جمهور محدثین پس مرتبه سماع وتحدیث آنست که شیخ خود متن حدیث را
برمستمع خواند ومستمع لفظ محدث بشنود پس اگر مستمع منفرد باشد پس خواهد گفت
سمعت عن فلان او حدثنی فلان واگرهمراه مستمع احدی دیگر نیز باشد پس
خواهد گفت سمعنا عن فلان یا حدثنا فلان لکن لفظ سمع اقوی از لفظ تحدیث است
زیراکه آن صریحا بر سمع دلالت مینماید بخلاف تحدیث که احتمال واسطه نیز دارد وایضا
تحدیث گاه گاه بر مطلق اجازت نیز اطلاق کرده میشود بخلاف لفظ سمع و مرتبه
اخبار آنست که تلمیذ متن حدیث را بر شیخ خواند پس آن تلمیذ اگر تنها باشد اخبرنی فلان
خواهد گفت واگر آن حدیث بر شیخ خوانده شود واین تلمیذ نیز درجماعه مستمعین حاضر باشد
پس خواهد گفت اخبرنا فلان و مرتبه انبأ آنست که مستفید یک کتاب را یا یک جزء را آورده
محدث کرداند ونشان میدهد محدث راکه آن جمله سماع وقراءة وتصنیف اوست پس محدث
برای مستفید گوید که من اجازت کردم تراکه روایت کنی ازمن آنچه درین کتاب یا درین جزء است
پس وقتیکه آن مستفید روایت آنکتاب ازان محدث نماید خواهد گفت انبأنی انبأنا فلان ودرین سند یک
لطیفه دیگرهست ازجهت آنکه سه نفر ازجمله تابعین که سکونت در مدینه مقدسه داشتند درین سند جمع شدند وازیکدیگر
روایت کردند حدثنا عبد الله بن یوسف حدیث کرد مارا عبد الله پسر یوسف واوست ابو محمد تنیسی بکسر نون مشدده
پس یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله واصل او از دمشق بود امام بخاری در تاریخ خود گفته که من ملاقات کردم او را در مصر ودر سال دو صد

حدثنا عبد الله بن یوسف

ودر یوسف شش وجه آمده حرکات ثلاثه در سین مهمله با اثبات همزه یا بترک آن قال انا
مالك گفت عبد الله پسر یوسف خبر داد ما یان را امام مالک و او پسر انس پسر ابی عامر اصبحی
بفتح همزه و سکون صاد مهمله و فتح با موحده و تحتانیه و بحاء مهمله منسوب بسوی ذی اصبح
که یکی از بادشاهان یمن بود و نام آن حارث بن عوف و امام مالک صاحب مذهب است
و بجمیع محامد و فضائل معروف و با جمیع مناقب و فواضل موصوف صاحب قوة قدسیه مؤید
بتائیدات الهیه عالم عامل و عارف کامل و مناقب او خارج از حد بیان و احاطهٔ اذهان است
امام ترمذی آورده است که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود یوشک ان یضرب
الناس آباط المطی فی طلب العلم فلا یجدون عالما اعلم من عالم المدینة یعنی زود است
که خواهند زد مردمان بغلهای شتران در طلب کردن علم پس نمی یابند عالمی بزرگتر از
عالم مدینه مقدسه و سفیان بن عیینه گفته مراد از عالم مذکور امام جرین و انس مالک بن
انس است و وهیب گفته نیست درمیان مشرق و مغرب هیچکسی که اعتماد من باو
قوی تر باشد بر ضبط و حفظ احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عالم سالک امام
مالک و آن از جملهٔ تبع تابعین است و بعضی او را در زمرهٔ تابعین محسوب کرده زیراکه
بصحت رسیده است که امام مالک روایت کرده است از عائشه دختر سعد بن ابی
وقاص که معدود در فرقهٔ صحابیات است و امام مالک در تعظیم حدیث مبارک مبالغه
بسیار میکرد بحدیکه چون ارادهٔ بیان حدیث نبوی میکرد طهارت را تازه می ساخت و ریش خود
را شانه میکرد و خوشبوی میمالید و با هیبت و وقار می نشست بعد ازان شروع در
حدیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم می نمود و از جملهٔ کلام امام مالک است که علم بکثرت رو
ایت نیست بلکه علم نوری است که خدای ذوالجلال بر سبیل کرم و افضال دل هر
بنده که میخواهد بآن روشن میسازد و تولد آن فخر ملک و ملک در خلافت سلیمان بن
عبدالملک اتفاق افتاد و گویند مدت سه سال در شکم مادر خود ماند بعد ازان در سال
چهارم متولد شد و بعضی زیاده از سه سال گفته اند و بعضی دو سال مقرر کرده اند و در سال یکصد و
هفتاد و نه سال بمدینه مقدسه زادها الله شرفا وفات یافت و در بقعه بقیع مدفون شد
عن هشام بن عروة امام مالک روایت کرد از هشام پسر عروه و هشام بکسر
ها مهمله و بشین معجمه مخففه و او از جملهٔ تابعین است و در سال شصت متولد شد و در

قال انا مالك عن هشام بن عروة

و در بغداد در زمان منصور بسال یکصد و چهل و شش وفات یافت و پدر او عروه
بضم عین مهمله و سکون را مهمله و فتح واو از جملهٔ تابعین است و آن عروه عالم متورع
و عامل متشرع فائق در امانت و صیانت و کامل در صیانت و دیانت و آن
یکی از فقهاء سبعه است که در مدینه مقدسه مشهور بودند چنانچه بعضی از شعراء آن هفت
فقها را در سلک نظم آورده و گفته شعر فخذهم عبید الله عروة قاسم * سعید ابو بکر
سلیمان خارجه و نام مادر عروه اسما که دختر حضرت ابو بکر صدیق و خواهر حضرت عایشه
صدیقه است رضی الله عنهم اجمعین و گفته است سفیان بن عیینه که عالم ترین مردم بحدیث
عایشه صدیقه رضی الله عنها سه نفر اند قاسم پسر محمد پسر ابو بکر صدیق و عروة و عمره و عروه در سال
بیست متولد شد و در سال نود و هفت یا چهار وفات یافت عَنْ اَبِیْهِ یعنی هشام
عَنْ اَبِیْهِ
روایت کرد از پدر خود که عروه است و عروه روایت کرده است عَنْ عَائِشَةَ از حضرت
عَنْ عَائِشَة
عایشه صدیقه رضی الله عنها و آن صدیقه دختر ابو بکر صدیق که نام او عبد الله است پسر
عثمان پسر عامر پسر عمرو پسر کعب پسر سعید پسر تیم بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون
یاء مثناة تحتانیه و او از ازواج مطهرات طاهرات زاکیات است و نکاح او در مکه
شریفه پیش از هجرت واقع شد و آن دختر شش ساله بود و عروس کردن او بمدینه مقدسه
بعد از هجرت اتفاق افتاد و او دختر نه ساله بود و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مدت
نه سال معاشرت با وی نمود و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم انتقال از دار فنا بدار
بقا نمود و وی هژده ساله بود و از جملهٔ فضائل وی آنست که او منکوحه سید المرسلین
و محبوبهٔ حبیب رب العالمین و دختر خلیفهٔ اول است و وفات یافت رسول مقبول
صلی الله علیه و سلم در خانهٔ او و مدفون شد در حجرهٔ او و حق سبحانه جل شانه در
میان آب دهن او و آب دهن حبیب خود قبل از وفات جمع کرد و نازل میشد
وحی از رب عظیم بر رسول کریم صلی الله علیه و سلم در فرش و لحاف او بخلاف سائر
ازواج مطهرات و نازل شد از آسمان آیات قرآن در برات و پاکی او و نکاح
نکرد رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بکر غیر او و وعده داد او را رب علیم بمغفرت
و رزق کریم و بس است در فضیلت و منقبت وی آنچه مروی شده که رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام

واز جمله فضائل وی اینست که آن عالم ترین مردمان بحدیث و قرآن بود چنانچه ابوموسی
اشعری رضی الله عنه گفته که هیچ چیزی مشکل و مشتبه نشد بر اصحاب افضل الانام علیه
وعلی آله الصلوة والسلام وسوال نمودیم از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها مگر یافتیم
نزد وی علم او وحل او وامام مسروق بن اجدع وقتیکه اسناد حدیث از عائشه رضی
الله عنها میکرد میگفت حدثتني الصدیقة بنت الصدیق حبیبة رسول الله علیه وسلم المنزل
براتها من السماء بعد ازان شروع در حدیث مبارک میکرد ودر سال پنجاه وهشت
در خلافت حضرت معاویه بمدینه مقدسه زادها الله شرفا وفات یافت ونماز جنازه
بروی حضرت ابو هریره رضی الله عنه خواند ودر بقعه بقیع مدفون شد أُمِّ الْمُؤْمِنِيْنَ
که مادر مومنان است یعنی زوجه سید رسولان است واین ماخوذ از قول حق
سبحانه جل شانه که فرموده وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ یعنی ازواج مطهرات رسول خدا
صلی الله علیه وسلم مادرهای مومنان اند یعنی در حق تعظیم وتحریم نکاح امهات
اند امادر جواز خلوت ونظر وبنات پس آنها مثل اجنبیات اند لهذا عائشه صدیقه
رضی الله عنها فرموده انا ام رجالکم لا نسائکم یعنی من مادر مردهای شما ام نه
مادر زنهای شما اَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ بدرستی حارث پسر هشام واو برادر ابوجهل
لعین است واز زمره مسلمین ودر روز فتح مکه شریفه باسلام مشرف شد بعد ازانکه
امان داده بود ورا ام هانی دختر ابی طالب واو از جمله مولفة القلوب بود لهذا
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم صد شتر باو داد وبعد ازان نیک شد اسلام او
وگاه گاه لفظ حرث بدون الف برای تخفیف نوشته می شود واو در وبا
عمواس بسال هژده از هجرت وفات یافت وهشام بکسر ها وشین معجمه مخففه
ثابت شده سَأَلَ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم فَقَالَ پس گفت يَا رَسُوْلَ اللهِ ای رسول خدا كَيْفَ
يَأْتِيْكَ الْوَحْيُ چگونه می آید ترا وحی واسناد اتیان بسوی وحی مجاز عقلی
است از جهت ملابست میان حامل ومحمول وحاصل او برین وجه است
که کیف یاتیک حامل الوحی واحتمال دارد که این کلام از قبیل استعاره
بالکنایه باشد یعنی تشبیه داده شد وحی را برجل مثلا واضافت کرده

أُمِّ الْمُؤْمِنِيْنَ
اَنَّ الْحَارِثَ
بْنَ هِشَامٍ سَأَلَ
رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَقَالَ يَا رَسُوْلَ
اللهِ كَيْفَ
يَأْتِيْكَ الْوَحْيُ

شد بسوی مشبه اتیان راکه از خواص مشبه به است واحتمال دارد که از قسم حذف باشد یعنی ملک الوحی یعنی چگونه می آید ترا فرشته وحی و شاید مراد ازین کلام سوال از کیفیت ابتدا و آغاز وحی باشد تا موافق آید بترجمه باب فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَحْيَانًا در بسیار اوقات بعضی گفته اند که آن وقت آمدن وعید است يَأْتِيْنِيْ می آید وحی مرا مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ در حالی که آواز وحی مشابه و مانند آواز جرس باشد و صلصله بفتح هر دو صاد مهمله و سکون لام اولی و فتح لام ثانی آواز سخت هر شی را گویند چنانچه آواز زنجیر و جز آن و بعضی گفته است که صلصله مخصوص است بآوازی که پی در پی پیدا آید و جرس بفتح جیم و را مهمله و سین مهمله است اگرچه نزد عوام بصاد مهمله مشهور شده زیراکه در کلام عرب کلمه که در و صاد مهمله با جیم جمع شده باشد نیامده مگر صیج که عبارت از قندیل است و اما لفظ جص پس معرب است و آن چیزی است مشهور و معروف که در گردن شتران می آویزند و در روایت ابی داود آمده کنا نسمع عنده مثل دوی النحل یعنی ما می شنیدیم نزد وحی آوازی را که مشابه آواز زنبور عسل باشد پس وجه توفیق آن باشد که اول نسبت به رسول مقبول علیه الصلوة والسلام و ثانی نسبت به اصحاب کرام است وَهُوَ اَشَدُّهٗ عَلَيَّ و این قسم وحی سخت ترین اوست بر من زیراکه فهم مراد از کلامی که مشابه آواز جرس باشد سخت تر است از فهم مراد از کلامی که صادر از مرد بطریق معروف و مالوف باشد و بسوی همین نوع شدید اشارت کرده است رب حمید در قرآن مجید که فرموده انا سنلقی علیک قولا ثقیلا یا از جهت آنکه مقرر است نزد طبائع سلیمه و عقول مستقیمه که مناسبت میان قائل و سامع لازم است تا تعلم و تعلیم صحیح گردد و افاده و استفاده حاصل آید و آن مناسبت بدو وجه می باشد یا آنکه از جهت

یا سوال از کیفیت ظهور و بروز وحی باشد ۱۲

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم احیانا یأتینی مثل صلصلة الجرس وهو اشده علی

[illegible] برهان قاطع

جهة غلبه روحانیت سامع باوصاف قائل موصوف گردد واین نوع اول است
ودلیل بر مقابلهٔ اوست با نوع ثانی یا بالعکس یعنی قائل بصفات سامع متصف گردد
واین نوع ثانی است چنانچه قول تیمثل لی الملک رجلا شاهد بر وست وشک نیست
که منخلع شدن از طبع بشریت ومتصف شدن بوطبع ملکیت سخت تر است ودرین وقت
وجه حصر در دو قسم واضح شد فَیَفْصِمُ عَنِّیْ پس قطع می شود وحی از من ویفصم بفتح
یاء مثناة تحتانیه وکسر صاد مهمله ماخوذ از فصم بمعنی قطع است ومراد از قطع شدن
وحی یا جدائی فرشتهٔ باشد یا قطع شدن سختیهاے وحی باشد ودر بعضی
نسخه بضم یاء وفتح صاد مهمله واقع شده ودرین هنگام ماخوذ از افصام بمعنی
اقلاع باشد ومعنی آن باشد که کنده میشد از من رنجهای وحی ودر دیگر روایت
فیفصم عنی بضم یاء وفتح صاد مهمله آمده یعنی قطع کرده می شود از من وحی را یعنی فرشته
یا مشقتهای وحی واحتمال دارد که فعل مجهول مسند بسوی جار ومجرور باشد
پس درین هنگام این قول از تتمهٔ بیان شدت باشد یعنی بدرجه سخت بود که قطع
کرده میشود از بدن من چیزی را وَقَدْ وَعَیْتُ عَنْهُ مَا قَالَ وحال آنکه بتحقیق یاد
گرفته بودم از وی آن چیز را که گفته بود ولفظ وَعَیْتُ بفتح عین مهمله است ویاد کردن
درین نوع قبل از افصام باشد چنانچه در نوع ثانی فی حال کلام بود لهذا درینجا صیغهٔ ما
ودر ثانی صیغهٔ حال وارد شد وَاَحْیَانًا ودر بسیار اوقات یَتَمَثَّلُ لِیَ الْمَلَکُ متمثل
میشود برای من فرشته رَجُلًا مانند صورت مرد فَیُکَلِّمُنِیْ پس کلام میکرد
مرا وسخن میگفت همراه من فَاَعِیْ پس یاد میکردم در وقت کلام مَا یَقُوْلُ آن چیز را
که میگفت واکثر اوقات جبرئیل امین بر رسول اولین وآخرین بصورت دحیه کلبی
می آمد وگاه گاه بصورت شخصی دیگر از نوع بشر می آمد چنانچه از حضرت ابی هریره
رضی الله عنه در حدیث حضرت جبرئیل از ایمان واسلام وارد شده که حضرت جبرئیل
بصورت مرد کوهستانی بر رسول سبحانی آمده بود ودر تمام عمر خود خیر البشر جبرئیل
امین را بر صورت اصلی او دو بار دید چنانچه در قرآن مجید بیان شده واگر سائلی
سوال کند که خواب نیک نیز از قسم وحی است چنانچه در حدیث دیگر عن قریب
مذکور خواهد شد ودرین حدیث مبارک مذکور نشد جواب آنکه مقصود سائل از

فیفصم عنی
وقد وعیت عنه
ما قال واحیانا
یتمثل لی الملک
رجلا فیکلمنی
فاعی ما یقول

سوال

سوال مطلب بیان آن نوع وحی بود که مختص برسول مقبول باشد ومشهور و معروف
نباشد یا آنکه ظهور وحی در خواب بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نیز با آواز جرس
یا بشکل فرشته بصورت مرد بود یا آنکه سوال از کیفیت وحی در بیداری بود
یا آنکه ظهور وحی در وقت سوال برین دو منوال نبود زیرا که وحی بطریق خواب
بر رسول اداب در ابتدا زمان بعثت بود نه در انتها کمال نبوت چنانچه مروی
شده که اول آن چیزی که آغاز کرده شد باو رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواب
نیک بود پس از ان دوست کردانیده شده بسوی او تنهایی را در غار حرا
تا آخر حدیث که می آید یا آنکه سوال از وحی واقع شده که در اغلب اوقات واقع
شود و اگر سائلی سوال کند آواز جرس آن مکروه است که جماعه ملائکه از و متنفر می شوند
پس درین حدیث مبارک چگونه مشبه به از برای آواز فرشته واقع شد
جواب آنکه در آواز جرس دو چیز موجود است یکی قوت آواز و پی در پی بودن
او دیگر طنین و تشبیه نظر باول واقع شده است پس بس توربشتی گفته است
که این حدیث است که مغالطه میخورد درو گمراهان و گمراه میکنند باو عامه مردمان
و خلاصه قول آنست که بود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم واقف بر علوم
غیبیه و اسرار نبویه و برامت خود بقدر استعداد بیان مینمود و چون میخواست
که آگاه کند این امت را از علوم غیبیه میساخت از برای آنها مثالی از امور
عینیه تا متصور و مفهوم آنها کردد پس درین مقام چون صحابی سوال نمود
از کیفیت وحی و این از مسائل دقیقه و علوم غریبه بود لهذا تشبیه داد او را
زا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم با آوازی که پی در پی شنیده شود و چیزی
از و معلوم نشود تا تنبیه حاصل آید بر آنکه هیبت خطاب در وقت ورود وحی
تمام دل را محیط کردد و ملاقات میکند دل را در سنگینی آن گفتار آن چیزی
که او را با آن گفتار با وجود او علم نیاید پس وقتی که آن حالت ازو دور کردد
می یابد قول منزل را محفوظ در دل و مسموع در گوش و این قسم وحی مشابه است
با آنچه وحی کرده می شود بسوی ملائکه عظام چنانچه روایت کرده است حضرت
ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمودند اذا قضی الله

اقرا ضربت الملائكة باجنحتها خضعانا لقوله كانها سلسلة على صفوان فاذا فزع عن
قلوبهم قالوا ماذا قال ربكم قالوا الحق وهو العلي الكبير و قاضي عياض گفته كه ظاهر
اين حديث محمول بر ظاهر است و او از جمله متشابهات است كه كيفيت او واحد
را جز حق سبحانه جل شانه معلوم نيست **فائده** سوال از كيفيت از براي طلب
طمانيت خلل نميكند در يقين چنانچه در كتاب مبين پروردگار جليل حكايت از ابراهيم
خليل نموده و عادت صحابه كرام آن بود كه سوال ميكردند از رسول مقبول صلى
الله عليه وسلم اموري را كه مدرك بحس نميشدند و ننگ نميكردند از سوال و رسول
مقبول صلى الله عليه وسلم جواب آنها بر وجه اكمل مي نمود و هرگز انكار برانها نميكرد
قالت عائشة گفت حضرت عائشه صديقه رضي الله عنها اين قول احتمال دارد كه در
زير اسناد سابق داخل باشد خصوصا وقتيكه عطف بحذف حرف جائز باشد و احتمال
دارد كه در زير آن اسناد داخل نباشد بلكه از جمله تعليقات امام محمد بخاري رحمة الله
عليه باشد كه ذكر كرده است از براي تاكيد شدت و تائيد صعوبت **ولقد
رأيته** اين مقوله قول است يعني هرآئينه بتحقيق ديدم من رسول مقبول را صلى الله
عليه وسلم **ينزل عليه الوحي** فرود مي آيد بر وي وحي **في اليوم الشديد البرد** در
روزي كه سخت سرد بود **فيفصم عنه** پس قطع مي شد وحي از و
وان جبينه و حال آنكه بدرستي پيشاني مبارك او **ليتفصد** هرآئينه
ميريخت و روان مي شد **عرقا** از روي عرق يعني جاري مي شد عرق از
پيشانيء مبارك او چنانچه جاري مي شود خون از رگي كه فصد كرده
شده باشد و در حديث عائشه رضي الله عنها در قصهء افك آمده فاخذه
ما كان ياخذه من البرحاء بضم موحده و تحتانيه و فتح راء مهمله و بحاء مهمله و آن
عرق است كه مشابه عرق محموم باشد و در حديث عبادة بن صامت رضي
الله آمده كان اذا نزل عليه الوحي كرب وتربد وجهه يعني بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم
و قتيكه نازل مي شد وحي بر وي سخت غمناك مي شد و متغير مي شد رنگ مبارك وي
و در وقتي كه وحي بر رسول مقبول صلى الله عليه وسلم آمد ران او بر ران زيد بن ثابت
رضي الله عنه بود پس بحدي سنگين شد بر وي كه قريب بود كه بشكند و ريزه ريزه

گرداند ران زید بن ثابت را و در بعضی روایات از زید بن ثابت آمده که قریب بود
که بشکند پای من از سنگینی قرآن مجید تا آنکه من میگفتم که هرگز بر پائی دوباره راه
نخواهم رفت یعنی من یقین دانستم که دوباره رفتن از من محال است حَدَّثَنَا
یَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ حدیث کرد مایان را یحیی پسر بکیر و بکیر جد اوست ولکن نسبت
او بسوی جد از جهت شهرت اوست و بکیر تصغیر بکر است و او امام اهل مصر در عصر
خود بود و کنیت او ابو زکریا و نام او یحیی پسر عبد الله پسر بکیر قرشی مخزومی مصری
بود در سال یکصد و پنجاه و چهار یا پنج تولد شد و در سال دو صد و سی و یک
وفات یافت قَالَ أَنَا اللَّيْثُ گفت یحیی خبر داد مایان را لیث بلام مفتوحه و
سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه و ابو حارث پسر سعد پسر عبد الرحمن فهمی
بفتح فاء و سکون هاء منسوب بسوی فهم بن عمرو مصری بود جمیع علماء و صلحاء اتفاق
نموده اند بر امامت و جلالت او و بر عبادت و فراست او جامع مکارم اخلاق
و محاسن اوصاف موصوف با فعال جمیله و معروف با قوال جلیله یحیی بن
بکیر گفته ندیدم من مثل لیث کسی در فصاحت و بلاغت و در دیانت و صیانت
و قتیبه گفته که در هر سال لیث را هشتاد هزار دینار می آمد و گاه زکوة بر وی واجب
نشد و فضائل او بسیار خارج از حد شمار است و در سال سه یا چهار متولد شد
و در ماه شعبان در سال یکصد و هفتاد و پنج وفات یافت عَنْ عُقَيْلٍ لیث روایت
کرد از عقیل بضم عین مهمله و قاف مفتوحه و او عقیل بن خالد ایلی بفتح همزه و فتح یاء
مثناة تحتانیه در تمامی این صحیح و او ابو خالد اموی که مولای حضرت عثمان بن عفان
بوده و در بلده مصر در سال یکصد و چهل و چهار یا یک بغتة وفات یافت عَنِ ابْنِ
شِهَابٍ عقیل روایت کرد از ابن شهاب و کنیت او ابو بکر و نام او محمد پسر مسلم پسر
عبید الله پسر شهاب پسر عبد الله پسر حارث پسر زهره پسر کلاب امام زهری مدنی
است سکونت او در شام بود و او تابعی است عظیم الشان و جلیل البرهان و شنیده است
از ده نفر اصحاب کرام بلکه زیاده بران و لیث گفته است ندیدم من هیچ عالمی را که
جامع جمیع علوم باشد زیاده تر از زهری و عمرو بن دینار گفته که ندیدم من هیچکسی را که دراهم
و دنانیر در نظر او سبکتر باشد مثل زهری بدرستی دینار و درهم نزد او مثل تشکل شتر بود

حدثنا یحیی بن بکیر قال انا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب

امام محمد بکاری رحمة الله علیه در تاریخ خود آورده که زهری گرفت قرآن مجید را یعنی یاد کرد او را در چهل شب و خلاصه کلام درین مقام آنست که علما و فضلا اجماع کردند بر امامت و جلالت او و بر کمال حفظ و اتقان و بر جلال ضبط و عرفان و تصریح نمودند که از جمیع تابعین در علم فائق بود و در تاریخ هفدهم شهر مبارک رمضان بشام در سال یکصد و بیست و چهار وفات یافت و عمر او نود و دو سال بود عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ عَائِشَةَ روایت کرد ابن شهاب از عروه پسر زبیر و عروه روایت کرد از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها و احوال و مناقب این هر دو در پیش گذشته است امام نووی گفته که این حدیث مرسل است زیرا که عائشه رضی الله عنها زمان وقوع این قصه هرگز نیافته و مرسل صحابی حجت است نزد جمیع علما مگر آنچه منفرد شده است باو ابو اسحاق اسفرائنی و طیبی گفته ظاهر آنست که حضرت بی بی عائشه رضی الله عنها این قصه را از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم شنیده است زیرا که در ضمن حدیث گفته قال فاخذنی فغطنی و قول او اوّل ما بدئ به رسول الله صلی الله علیه وسلم حکایت آنچیزیست که تلفظ کرده است بآن رسول خدا است قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون بالتاء و الیاء پس این حدیث مرسل نشد و این سخن عجیب است از محقق طیبی زیرا که هرگاه در صدر حدیث بطریق اسناد نگفت انها سمعت من النبی صلی الله علیه وسلم البته حدیث مرسل شد یا از رسول خدا یا از صحابی و اما لفظ قال پس نقل کلام است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا نقل کلام صحابی است و تقدیر کلام برین وجه آنست که قال ناقلا عن النبی صلی الله علیه وسلم والله اعلم بالصواب اُمِّ الْمُؤْمِنِيْنَ که مادر مؤمنان است اَنَّهَا قَالَتْ بدرستی حضرت عائشه رضی الله عنها گفت اَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهٖ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَحْيِ اول آن چیز که آغاز کرده شد با و رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از قسم وحی اَلرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ خوابهای نیک و راست بود فِي النَّوْمِ در خواب و لفظ فی النوم تاکید است یا در لفظ رؤیا تجرید است چنانچه در قول حق جل و علی شانه اسری بعبده لیلا واقع شده است و حقیقت رؤیای صالحه آنست که الله تعالی بقدرت کامله خود پیدا کند در دل خواب کننده یا در حواس او چیزها را چنانچه در دل بیدار و حواس او پیدا میکند و او جل شانه قادر است

عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين انها قالت اول ما بدئ به رسول الله صلى الله عليه وسلم من الوحي الرؤيا الصالحة في النوم

بر هر خبری که میخواهد منع نمیکنند او را از خلق نه خواب و نه غیر او پس بسا اوقات
واقع میشود در بیداری آنچه دیده است در خواب و بسیار اوقات میکرداند او را
علامت بر امور دیگر که خلق خواهد کرد چنانچه کردانیده است حق تعالی ابر را علامت
بر باران و چنین نقل کرده اند که چون سن شریف آن عنصر لطیف بمدت چهل سال
رسید مدت شش ماه وحی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواب می آمد چنانچه
بعضی محققین در تاویل حدیث الرویا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءً من النبوة
تاویل نموده اند که مدت نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیست و سه سال است
و از آن جمله شش ماه وحی بخواب می آمد پس خواب نیک برین حساب
یک حصه از چهل و شش حصه نبوت شد زیرا که بیست و ۲۳ سال چهل و شش
عدد از شش ماه می شود و حکمت در ابتدا وحی بخواب آن بود که قوی بشریه
باد و اول وهله طاقت تحمل بار نبوت و دیدن فرشته ندارد لهذا حکیم کردکار اول
وحی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواب نمود تا بتدریج انس بالهام گیرد
و وقت نزول ملک قوت و طاقت از دست ندهد فَكَانَ لَا يَرَى
رُؤْيَا پس بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمید هیچ خوابی را و لفظ رؤیا بغیر
تنوین است مثل حبلی اِلَّا جَاءَتْ مگر می آمد آن خواب مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ
مثل روشنائی صبح صادق یا مانند شکافته شده صبح صادق و فلق بفتح فاو
لام بروشنائی صبح را گویند و عرب استعمال میکنند این را در شیء واضح و بعضی
گفته اند که فلق بمعنی مفلوق است و او نیز اسم صبح است لکن اضافت
او بسوی اسم دیگر بنا بر تغایر لفظین واقع شده است زیرا که این لفظ از الفاظ
مشترکه است که چنانچه اطلاق بر صبح می شود نیز اطلاق بر زمین چقر میشود و کاهی
لفظ فلق بدون لفظ صبح نیز آمده چنانچه حق جل و علی شانه فرموده است قُلْ
أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ طیبی گفته که برای فلق شان عظیم است لهذا در قرآن کریم
بوصف قادر حکیم واقع شده جای که وارد شده فالق الاصباح و امر نمود
به پناه نمودن به پروردگار فلق جای که گفت قل اعوذ برب الفلق و وجه عظمت
شان او آنست که او مبنی از انمحاق ظلمت شب و ظهور سلطنت آفتاب

که عالم از شعاع او منور گردد پس تشبیه خواب نیک باو ازان جهة واقع شده که
خواب نیز خبر میدهد از خمود حواس عالم شهادت و آثار ضلالات و وقود اسرار
عالم غیب و انوار هدایات و تشبیه داده شد رویای که در ادنی مراتب نبوت
است تا دلالت کند که نور صبح و آفتاب را باعلی درجه نبوت هیچ مناسبت نیست
و نبی را ازین جهت نبی گویند که خبر میدهد از عالم غیب باموری که عقل مستقل در
ادراک او نیست و بعضی گفته اند رویای صالحه مشبه بفلق صبح ازان جهة شده
که فلق صبح مقدمهٔ طلوع آفتاب است همچنان رویای صالحه مقدمه ورود حضرت
جبرئیل بوحی از جناب رب جلیل بر رسول کریم بود ثُمَّ حُبِّبَ اِلَیْهِ الْخَلَاءُ
پس دوست گردانیده شد بسوی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم گوشه و تنهائی را
بحدی که زنان قریش زبان طعن بر حضرت خدیجه رضی الله عنها کشادند
و گفتند ای سیدهٔ عرب تو به الطاف بسیار محمد صلی الله علیه وسلم را
معزز و مکرم ساختی اکنون سبیل الفت و طریق مودت بهمراه تو گذاشته
خلوت را محبوب خود ساخته است و ندانستند که دوستی خلوت و عزلت
از شان صالحان و حال عارفان است زیرا که در عزلت فوائد بسیار
است فراغ دل از برای قربت و تفکر در آثار قدرت و ذهاب ظلمت
از نفس پر کدرت و اخلاص نیت و رهائی از کذب و غیبت و جز آن
که در کتب اخلاق مذکور اند و اختلاف کردند علما که افضل عزلت و خلوت است
یا خلطت و جلوت لکن صحیح آنست که هر یک با شروط معتبره در محل خود افضل و اکمل
است وَكَانَ يَخْلُوْا بِغَارِ حِرَاءٍ و بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خلوت میکرد
در غار کوه حراء و آن غاری است چهار گز در طول و عرضش در بعضی محل یک گز و ثلث
گزی و در بعضی کمتر و غار در لغة سوراخ را گویند و حرا بکسر حاء مهمله و تخفیف راء
مهمله و بمد صحیح شده و مذکور منصرف است بر اصح اقوال و آن کوهیست که بر
سه کروه از مکه شریفه واقع است بر طرف چپ آنکس که از مسجد حرام بموضع
منی رود و اهل اشارت در اختیار آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلوت داشتن در کوه
رستش حکمت گفته اند اول آنکه تا ثبات قدم از صفات جبال اکتساب نماید

وکان یخلو بغار حراء

که حصول فهم سلوک منوط بران است دویم آنکه عجائب مخلوقات و غرائب مصنوعات
در اینجا بسیار است سیوم آنکه جواهر نفیسه در معادن شریفه آن باید اد وسعی و اجتهاد بحصول
می‌پیوندد و این در تبدیل اخلاق و طیب اعراق مرشدی است کامل و معادن شامل
چهارم آنکه عیون و انهار از منابع جبال و تلال انفجار می‌پذیرد تا سالک داند که نشاندن
اشجار مجاهده مودی به ثمار مشاهده میگردد و کشیدن تعب و رنج منتج رسیدن بگنج
می‌باشد پنجم آنکه تحمل و برد باری و زخم خوردن و گوهر نثار کردن صفت کوه است
و سالک را بدین معنی شکوه است ششم آنکه در اذکار و اوراد با خوانندگان می‌نماید
و هر چه می‌شنود بصدا اذا رمیکند و میگویند که حکمت در اعتیاد آن حضرت صلی الله علیه
و سلم بخلوت غار آن بود که تا نزد ورود بر غار کوه ثور وقت هجرت وحشت نگیرد
چنانچه موسی علیه السلام را حق تعالی در اول ملاقات امر باندختن عصا فرمود و آن بعد
از انداختن مار شد از جهت آنکه تا وقت انداختن عصا و مار شدن آن نزد فرعون
موسی علیه السلام نترسد و وجه اختیار غار حراء آن بود که در وقت نشستن و ذکر و فکر
کردن در روی مسجد حرام میباشد بخلاف سائر غارها که این کار در انها میسر نیست فیتحنث
فیه پس پرستش میکرد دران غار که خالی از اغیار بود و اختلاف کردند که عمل آنحضرت
صلی الله علیه و سلم دران وقت بشریعتی از شرائع بود یا نی بعضی گفته اند نی زیرا که او بدرجه
متبوعیت سزد نه بمرتبهٔ اقتداء و بعضی بمقتضای فبهداهم اقتده تجویز آن فرموده اند بعد از ان
در تعیین آن اختلاف کرده اند بعضی تعیین بشریعت حضرت ابراهیم علیه السلام کرده اند و این
قول مختار ائمه کبار است و بعضی بطریقه حضرت نوح علیه السلام میل کرده اند و بعضی اختیار
شریعت حضرت موسی علیه السلام نموده اند و بعضی بدین حضرت عیسی علیه السلام تشخیص نموده اند و بعضی
گفته اند که شرائع جمیع انبیاء علیهم السلام معمول آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند و بعضی بزرگان
درین مسئله توقف و سکوت اولی هستند والله اعلم و در سیر ابن هشام فیتحنف بفاء بدل ثاء مثلثه
فوقانیه واقع شده یعنی پیروی میکرد حنیفیت را یعنی دین ابراهیم خلیل الله را و فا بسیار بدل ثاء مثلثه فوقانیه
میشود در بسیار مواضع چنانچه سیوطی تصریح نموده و هو و آن تحنث که مفهوم از تحنث میشود چنانچه در قوله
حق جل و علی شانه اعدلوا هو اقرب للتقوی ضمیر راجع بسوی عدل است که ضمنا مذکور شده التعبد پرستش کردن است و لفظ التعبد
خود در منیا بد از حنث یعنی گناه و این تفسیر یا مدرج قول حضرت عائشه است یا از کلام زهری است که درج کرده است در ضمن حدیث و سیوطی

فیتحنث فیه وهو التعبد

در حدیث مدرج است اللیالی در شبهای پس لفظ لیالی منصوب به ظرفیت است
و عامل در او یتحنث است نه تعبد زیرا که در مفهوم تحنث تخصیص شب معتبر نیست
و مراد از لیالی شبها با روزها بر سبیل تغلیب است از جهة آنکه شبها بخلوت زیاده
تر مناسب اند ذوات العدد که صاحب شمار بودند یعنی شبهای معدوده کنایت
از قلت است چنانچه در آیت کلام الله واقع شده دراهم معدودة و مراد از قلت است
واحتمال دارد که مراد ازین قول کثرت باشد زیرا که کثیر محتاج بعد است نه قلیل
و این مناسب تر است بمقام و بعضی گفته اند که ابهام عدد از آن است که مدت رجوع
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی اهل و عیال معین نبود و بعضی افاضل بمدت
یک ماه در هر سال معین نموده اند و آن ماه مبارک رمضان بود و احتمال دارد
که مدت چهل روز باشد چنانچه میقات حضرت موسی علیه السلام نیز چهل روز
بوده بجهت آنکه در چهل روز خواص و اسرار اند که بر صوفیه ابرار آثار و انوار
آنها ظاهر و هویدا است و رسول علیه السلام فرموده اند من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت
ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه قبل ان ینزع الی اهله پیش از آنکه مشتاق و
مائل گردد بسوی اهل و عیال خود و درین اشارت است بآنکه آن حضرت صلی
الله علیه و سلم با وجود دوستی خلوت اعراض کلی از اهل و عیال نکرده بود
چنانچه دلالت میکند برین قول او و یتزود لذلک و توشه میگرفت رسول
خدا صلی الله علیه و سلم برای آن پرستش شبهای معدوده و قول او و یتزود
مرفوع و معطوف بر یتحنث است و این از جهة آن بود که تا فارغ البال از زاد
مشتغل برب عباد و متهیئ برای امر معاد باشد و درین اشارت است بآنکه
توشه گرفتن منافی توکل نیست ثم یرجع الی خدیجة پس بازمیگشت
بسوی حضرت خدیجه رضی الله عنها و یتزود لمثلها و توشه میگرفت برای
مانند آن شبهای معدوده و خدیجه بفتح خاء معجمه و کسر دال مهمله نام اول
حرم محترم رسول مقبول است و آن ام المؤمنین دختر خویلد بروزن تصغیر پسر اسد
پسر عبد العزی پسر قصی است ملاقات میکند همراه رسول مقبول صلی الله علیه
و سلم در قصی و رسول مقبول در سالی که عمر آن سرور به بیست و پنج سال

و چند ماه رسیده بود او را بعقد نکاح خود آورد و تمام اولاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
از وی است مگر ابراهیم که آن پسر از ماریه قبطیه بود و در حیات او بر سر او رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم هیچ زنی نکاح نکرد و او جان و مال فدای رسول با کمال نمود
و رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدت بیست و چهار سال و چند ماه با او معاشرت
کرد و پیش از هجرت بمقدار سه سال در شهر شوال وفات یافت و وفات او
بعد از وفات ابو طالب عم رسول خدا بمقدار سه روز اتفاق افتاد و فضائل
و مناقب وی بسیار است چنانچه بعضی از آنها درین صحیح نیز خواهد آمد ان شاء الله
تعالی و بس است او را در فضیلت آنکه او مادر حضرت فاطمه بتول است و جده حسن
و حسین است و اجماع علما بر آن منعقد شده که افضل ازواج آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خدیجه و عائشه است ولکن اختلاف نمودند که ازین هر دو کدام یک
افضل است و حاصل آنکه آن سرور با کمال در همان حال بود حتی جاءه الحق تا آنکه آمد
او را امر حق که وحی باشد یا رسول حق که جبرئیل باشد یا معنی آنکه تا ظاهر شد برای
او حق و روشن شد مر وی را جمال مطلق وَهُوَ فِی غَارِ حِرَاءٍ و حال آنکه آن رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم در سوراخ کوه حرا بود فَجَاءَهُ الْمَلَكُ پس آمد او را آن فرشته
خاص که آن جبرئیل است و بعضی گفته اند که آن اسرافیل بود و این در روز دوشنبه
هفدهم ماه مبارک رمضان واقع شد و آن سرور بسن چهل سالگی رسیده بود
فَقَالَ لَهُ اقْرَأْ پس گفت آن فرشته برای او که بخوان بهر وجهی که باشد یا چنانچه
من میخوانم قَالَ فرمود رسول صلی الله علیه وسلم فَقُلْتُ مَا أَنَا بِقَارِئٍ پس گفتم
من برای آن فرشته که نیستم من خواننده و اکثر شراح برانند که قول رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم ما انا بقاری در هر سه موضع یک معنی است و بعضی گفته
اند که ما در عبارت اولی نافیه است و در عبارت ثانیه استفهامیه است و با
زائده بمعنی اَیّ شَیْءٍ اَنَا اَقْرَأُ یعنی کدام چیز من خوانم و در عبارت ثالثه موصوله
است و او مبتدا و خبر او محذوف است و تقدیر کلام چنان است اَلَّذِی اَنَا بِقَارِی
مَا هُوَ یعنی آنچیزی که من خواننده او باشم آن چیست و فرق میان اینها با قبل او
آنست که اول استفهام انکار و این استفهام اعلام است و صحیح اول است قال فرمود

فقال له اقرأ
قال فقلت ما انا
بقاری قال

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَاَخَذَنِی پس گرفت آن فرشته مرا فَغَطَّنِی پس افشرد
مرا وبجدی زور داد مرا حَتّٰی بَلَغَ مِنِّی الْجُهْدُ تا آنکه رسید آن افشردن از من نهایت
طاقت مرا یا آنکه رسید حضرت جبرئیل از من نهایت طاقت و قوت خود را اگر
گفته شود تحمل قوت ملک بر وجه اتم واکمل از بشر محال است پس چگونه رسول
خدا صلی الله علیه وسلم طاقت تحمل آن پیدا کرد جواب آنکه ملک در وقت
افشردن و زور دادن باقی بر صورت ملکی نبود بلکه متصور بصورت بشر
شده بود پس گویا بشر متحمل قوت بشر شد و این جائز است اما بعضی شارحین گفته اند
که لازم نمی آید از تمثّل ملک بصورت بشر ازاله قوت ملکی اند زیرا که امر معنوی
بتغیر هیکل صوری متغیر نمیگردد ولکن در فکر این قلیل البضاعة می آید که مستبعد
نیست که خدای تعالی در وجود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در همان
حال آن قدر قوت پیدا کرده باشد که متحمل قوت ملک بر وجه اتم واکمل تواند
شد و این از جمله خصائص وی باشد اما این معنی سابق دقیق است که لفظ
جهد بنصب دال خوانده شود و اما بتقدیر رفع دال پس معنی آن باشد که رسید از من
جهد و مشقت نهایت و کمال خود را ثُمَّ اَرْسَلَنِی پس رها کرد مرا در مقام بعد گویا
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم انتقال از مقام جمع بسوی حال تفرقه از رتبهٔ ولایت
مرتبهٔ نبوت نمود تا ترقی بسوی مقام جمع الجمع حاصل آید فَقَالَ اِقْرَاْ پس گفت بخوان
ای محمد صلی الله علیه وسلم فَقُلْتُ مَا اَنَا بِقَارِئٍ پس گفتم که نیستم من خواننده فَاَخَذَنِی پس گرفت مرا فَغَطَّنِی الثَّانِیَةَ
پس افشرد مرا دوباره حَتّٰی بَلَغَ مِنِّی الْجُهْدُ تا آنکه رسید آن افشردن از من نهایت طاقت مرا یا رسید جبرئیل
از من نهایت طاقت خود را یا تا آنکه رسید از من مشقت بدرجه کمال خود ثُمَّ اَرْسَلَنِی پس رها کرد مرا
فَقَالَ اِقْرَاْ پس گفت بخوان ای محمد صلی الله علیه وسلم فَقُلْتُ مَا اَنَا بِقَارِئٍ پس گفتم که نیستم من خواننده
فَاَخَذَنِی پس گرفت مرا فَغَطَّنِی الثَّالِثَةَ پس افشرد مرا سیوم بار حَتّٰی بَلَغَ مِنِّی الْجُهْدُ تا آنکه رسید
از من فشردن نهایت طاقت مرا یا رسید جبرئیل از من نهایت قوت خود را یا آنکه رسید از
من مشقت بدرجهٔ کمال خود و فشردن از جهت آن بود که تا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم دل خود را
بالکل متوجه بسوی قول وی گرداند و با سوای آن التفات نکند و تکریر او سه مرتبه از جهت مبالغه در تنبیه
واقع شده زیرا که معلم را لازم است که در تعلیم متعلم احتیاط تمام نماید و هر شی را با دو سه مرتبه تکرار نماید

فَاَخَذَنِی فَغَطَّنِی
بَلَغَ مِنِّی الْجُهْدُ
ثُمَّ اَرْسَلَنِی فَقَالَ
اِقْرَاْ فَقُلْتُ مَا اَنَا
بِقَارِئٍ فَاَخَذَنِی
فَغَطَّنِی الثَّانِیَةَ
بَلَغَ مِنِّی الْجُهْدُ ثُمَّ
اَرْسَلَنِی فَقَالَ اِقْرَاْ
فَقُلْتُ مَا اَنَا بِقَارِئٍ
فَاَخَذَنِی فَغَطَّنِی
الثَّالِثَةَ حَتّٰی بَلَغَ
مِنِّی الْجُهْدُ

تا بوجه اکمل در دل تمکن یابد و متعلم را لازم است که توجه را بالکل طرف تعلیم معلم نماید تا استفاده بروجه اکمل حاصل آید و معلم را لازم است که مرنماید متعلم را با حضار دل تا استفاده حاصل آید و بعضی علما گفته اند که حکمت در سه بار فشردن آن بود که نفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مرتبهٔ ثلاثه اماره و لوامه و ملهمه ترقی یابد و بسه منزل رتبه مطمئنه شتابد ثم آخر سملنی پس رها کرد مرا فقال پس گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ بخوان در حالی که آغاز کننده باشی بنام پروردگار خود یا در حالی که طالب یاری کننده باشی از کردگار خود و این قول دلیل صریح است بر آنکه آنچه اول نازل شده از قرآن مجید اول این سوره مبارکه است چنانچه مذهب جمهور از سلف و خلف همین است و بعضی گفته اند که ابتدا سورهٔ مدثر اول نازل شده چنانچه در روایت جابر پسر عبد الله انصاری خواهد آمد و بعضی گویند که اول سورهٔ مبارکه فاتحه نازل شده چنانچه در روایت ام المؤمنین حضرت خدیجه رضی الله عنها آمده و بعضی از علما راسخین و صلحا کاملین بر تقدیر صحت روایات ثلاثه وجه توفیق و تلفیق چنان بیان نموده اند که اول حقیقی بر سبیل اطلاق اقرأ باسم ربک بوده و اول اضافی یا ایها المدثر و سوره مبارکه فاتحه یعنی اول آیت که بعد از فترت وحی شده ابتدا سورهٔ مدثر بود یا اول آیت که دلالت بر تبلیغ و انذار کند یا ایها المدثر بود و اول سورهٔ کامله که از قرآن مجید نازل شده فاتحة الکتاب بود و ایضا ازین قول معلوم شد که بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز سورهای مبارکه جزو نیست زیرا که درینجا مذکور نشد اگر گفته شود درین هنگام هنوز بسمله نشده بود بلکه او در وقت دیگر بعد ازین نازل شد جواب آنکه پس برین تقدیر بسمله جزو اول ازین سوره مبارکه نشد و چون ازین سوره مبارکه جزو نشد پس لازم آمد که از جمیع سوره مبارکه جزو نشد زیرا که قائل بفصل کسی نیست بلکه یا جزو از جمیع سور مبارکه گویند یا سلب جزئیت از جمیع سور نمایند الَّذِي خَلَقَ آن پروردگار که آفریده است جمیع موجودات را و از عدم بوجود آورده جمیع مصنوعات را که از جمله آن آفریدن قدرت بر قراءة است و قوت بر طاعت خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ آفرید انسان را که اشرف موجودات است از خونهای بسته که جنس علقه هاست و این تخصیص پس از تعمیم ازان واقع شده که نوع انسان از جملهٔ اکوان در عدالت و شرافت ممتاز است

ثم آخر سملنی فقال اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق

وایضا چون انسان جامع عجائب مخلوقات و غرائب مصنوعات بود و محتوی
بر اشتمال محسوسات و منطوی بر صور معقولات لهذا خالق موجودات او را از جمیع
مکونات جدا ذکر نمود و آوردن لفظ علق بصیغه جمع بنا بر آن است که در ان معنی
جمع است و وجه عدول از نطفه بعلقه در بیان خلق انسان درین آیة قرآن شاید اکتفا بر
تقریب باشد زیرا که مضغه نیست مگر خون غلیظ است و شاید از جهة آن باشد که وقت
علقه اول وقت است که بعلم فرشته موکل برحم حاصل گردد بآنکه در رحم ولد است
و شاید از ان باشد که تا بما قبل خود در فاصله مناسب آید اقرأ بخوان و این تکریر
از برای تقریر است و بعضی گویند که اول امر مطلق خواندن است و ثانی امر بخواندن
از بهر رساندن است یا ثانی امر بخواندن در حال نماز گذاردن است و ربک الاکرم
و پروردگار تو بخشنده تر است از هر بخشنده زیرا که کرم هر کریم از اثر کرم اوست
و ذره از شعاع ظهور آفتاب نعم او و درین اشارتست که وصف اکرمیت اوست
که شخص امی را بمقام اعلم میرساند و او را سبب رسیدن فیض علم نبوی افراد عالم
میگرداند الذی علم آن پروردگار اکرم که تعلیم کرد بالقلم بواسطه قلم بسیاری
از علوم متعارفه برای افراد بنی آدم و اصح آنست که معنی آنست که تعلیم کرد خط
و کتابت را بقلم چنانچه در بعضی قرایات این چنین آمده الذی علم الخط بالقلم و این از
جمله بزرگترین نعماء الهی است زیرا که بکتابت قلم قید کرده می شود علوم متفرقه و راه تعلیم
کرده میشود اشخاص بعیده را علم الانسان تعلیم کرد جنس انسان را بما لم یعلم آنچیز که
نمیدانست و این تعلیم بآفریدن قوی و آلات است و بایستادن دلائل و فرود آوردن
آیات و درین اشارتست حاصل شد بآنکه یا محمد هرگاه قادر بچون انسان را چیزهای
گوناگون تعلیم نمود بعد از آنکه او را هیچ شائبه ادراک حاصل نبود پس ترا نیز تعلیم خواندن
مینماید اگر چه تو امی محض هستی و خواننده و نویسنده نیستی و درین آیت قرآن
نیز دمنان دهد احال انسان و انتها او و در بیان آورد از جهة کمال کرم خود در شان
او که هو را از خس مراتب باعلی مناقب ترقی داد تا تقریر ربوبیت و تحقیق اکرمیت
حاصل آید و احتمال دارد که مراد از انسان در آیه کریمه انسان کامل باشد و علم در بین
منکلم اشارت بمعهود فی الاذهان باشد پس درین قول اشارتست بسوی

قوله حق سبحانه جل شانه که فرموده وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما
فرجع پس بازگشت بها همراه آن آیات پس با بمعنی مع است رسول الله صلی الله
علیه وسلم رسول خدا صلی الله علیه وسلم یرجف فؤاده که میلرزید دل او یا میانه دل او
یا پرده دل او واین ازکمال خوف ودهشت که استیلا یافته بود بردل مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ویرجف بضم جیم است وبعضی گفته اند که رجع بمعنی صار است
وبا در بها سببیه است وضمیرها راجع بسوی ضغطه ویرجف فؤاده خبر صار یعنی گردید رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بسبب آن افشردن درحالتی که میلرزید دل او فدخل علی
خدیجة پس درآمد برحضرت خدیجه رضی الله عنها فقال زملونی پس گفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بپیچید مرا در جامها وزملونی بتشدید میم مکسوره است وجمع
از برای تعظیم حضرت خدیجه واقع شده واحتمال دارد که خطاب از برای
خدیجه وخادمان او باشد ودرین کلام ایما است بآنکه خدیجه اگرچه از جمله زنان است
اما ازجهة کمال عقل اززمرهٔ مردان است زملونی بپیچید مرا وتکریر این قول
ازبرای تاکید است یا ازبرای زیادت تایید واین قول ازجهة آن فرمود که عادت
انسان دراکثر اوقات بران قرار یافته که بپیچیدن جامها لرزهٔ اندام آرام میگیرد و
قرار می پذیرد فزملوه پس پیچاندند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم حتی ذهب عنه
الروع تا آنکه رفت ازرسول خدا صلی الله علیه وسلم ترس ودهشت ودور شد از وی
لرزه ودهشت وروع بفتح را مهمله است فقال لخدیجة پس گفت
مرحضرت خدیجه را رضی الله عنها واخبرها الخبر وآگاه کرد او را بخبر حال خود که گذشته
بود بروی یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم تمامی قصهٔ خود را از اول تا آخر بحضرت
خدیجه رضی الله عنها ظاهر وهویدا ساخت واین جمله معترضه است که واقع شده درمیان
قول ومقوله او ومقوله او قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم است که فرمود لقد
خشیت علی نفسی هرآئینه بتحقیق ترسیدم من برجان خود یعنی از جنون وکهانت
یا ازمرگ وهلاکت یا ازمرض ونحافت یا از دوام مرض ونقاهت یا ترسیدم
ازعاجز شدن ازبرداشتن بار نبوت یا ترسیدم ازناکردن صبر برآزار قوم خود یا
ترسیدم ازکشتن آنها یا از تکذیب آنها فقالت خدیجة پس گفت حضرت خدیجه

فرجع بها رسول الله صلی الله علیه وسلم یرجف فؤاده فدخل علی خدیجة فقال زملونی زملونی فزملوه حتی ذهب عنه الروع فقال لخدیجة واخبرها الخبر لقد خشیت علی نفسی فقالت خدیجة

رضی الله عنها کَلَّا این چنین نیست یعنی این گمان برجان خود مکن و از هیچ چیزی مترس
و کلا بفتح کاف مهمله و تشدید لام مفتوحه و الف کلمه ردع است و ردع مشتمل بر زجر
و نفی می باشد لکن مراد درینجا مجرد نفی است و احتمال دارد که بمعنی حقا باشد و برین تقدیر
ما بعد او تاکید برای او باشد وَاللهِ لَا يُخْزِيكَ اللهُ أَبَدًا سوگند است مرا بخدا جل شانه
که شرمسار و خوار و زار نمیکرداند ترا یا محمد خدای تعالی همیشه یعنی کاهی رب جلیل بفضل
جزیل ترا ذلیل نخواهد کرد بلکه همیشه ترا معزز و مکرم و مبجل و معظم خواهد داشت و لفظ
یخزیک بضم یاء مثناة تحتانیه و بخاء معجمه در روایت یونس و عقیل ثابت شده و در روایت
معمر بحاء مهمله و نون آمده پس برین تقدیر معنی آنست که سوگند است که ایزد پاک ترا
کاهی غمناک نخواهد کرد بلکه همیشه بخوبی و خوشی و خورسندی و خورمی نگاه خواهد کرد
پس بر روایت اولی ماخوذ از اخزاء باشد که بمعنی رسوا و سبک کردن است چنانچه
در کلام الله وارد شده یَوْمَ لَا يُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و بر روایت ثانیه
ماخوذ از حزن یا احزان باشد حاصل آنکه یا رسول الله ترا حق سبحانه جل شانه هیچ ضرر
و مکروه و رنج و اندوه نخواهد رساند زیرا که در تو فضائل جمیله و شمائل حمیده
جمع شده چنانچه بیان آن خصائل کرد بقول خود إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ زیرا که بدرستی تو
پیوند میکنی رحم را اگرچه صاحبان رحم ببرند و احسان میکنی با قرباء خود اگرچه آنها جفاء
نمایند زیرا که صله بر صله از قبیل مجازات است نه از جملهٔ مواسات و این را حضرت
خدیجه رضی الله عنها ازان جهة یاد کرد که هرکس صلهٔ رحم کند او را خدای تعالی عزیز
نگهدارد چنانچه در حدیث شریف وارد شده که حق سبحانه جل شانه خطاب برحم فرمود
الا ترضين ان اصل من وصلك ومن قطعك قطعته وَتَصْدُقُ الْحَدِيثَ و راست میکنی سخن را
اگرچه آنها ترا تکذیب نمایند و لفظ تصدق بضم دال است و این را ازجهة آن یاد فرمود که
راستی موجب رضاء خدا است ❊ کس ندیدم که گم شد از ره راست ❊ و مشهور است که
الصدق ینجی و الکذب یهلک وَتَحْمِلُ الْكَلَّ و بر میداری تو گرانی را یا بار گران را
از خلق حق اگرچه آنها ترا ترک کنند و همراه تو موافقت نکنند و داخل است در بر داشتن
کل انواع احسان کردن بضعیفان و یتیمان و بیوه زنان و غریبان و خرج کردن بر عیال از
جمیع اموال و تحمل بکسر میم است و لفظ کل بفتح کاف و تشدید لام بمعنی ثقیل است

کَلَّا وَاللهِ لَا
يُخْزِيكَ اللهُ أَبَدًا
إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ
وَتَصْدُقُ الْحَدِيثَ
وَتَحْمِلُ الْكَلَّ

[illegible]

وازین است که حق تعالی در آیهٔ کریمه فرموده وهو کلٌّ علی مولاهُ واین را ازان جهة
یاد کرده که شفقت بر خلق جاذب رحمت حق است چنانچه وارد شده ارحموا من
فی الارض یرحمکم من فی السماء وَتَکْسِبُ الْمَعْدُوْمَ ومیدهی تو محتاج را که از کثرت
عجز واحتیاج گویا در ذات خود معدوم است یا در نظر غنی ومعطی ولفظ تکسب بضم
تا نیز روایت شده اگرچه مشهور بفتح تا است وقتی که مضموم خوانده شود پس تقدیر
کلام چنان باشد وتکسب غیرک المال المعدوم یعنی میدهی غیر خود را مال معدوم
حاصل آنکه میدهی بر سبیل تبرع واحسان مال فراوان که عاجز است غیر تو از ان
پس برین تقدیر حذف کرده شد یکی از دو مفعول عطا ومفعول ثانی که موصوف
بود حذف نموده شده وصفت او قائم مقام او نموده شده وبعضی گفته اند
که برین تقدیر معنی آن باشد که میدهی مردم را چیزی معدوم که یافته نمی شود
غیر تو وآن فضائل جمیله وشمائل جزیله است واما بر تقدیری که مفتوح
خوانده شود پس بعضی گفته اند که معنی او ومعنی مضموم یکی است لکن اتفاق
نموده اند که مجرد افصح از مزید است وبعضی گفته اند که معنی او آنست که کسب
میکنی مالی را که یافته نمی شود نزد غیر تو یعنی حاصل میکنی آن مال را که غیر تو از حصول
آن عاجز است واین بنا بران است که عرب مدح میکردند بتحصیل
مال لکن این معنی ضعیف است یا غلط وبعضی محققین گفته اند که معدوم کنایت
از مرد محتاج است که عاجز از کسب باشد واورا معدوم ازان جهة نامیده
شد که او از جهت کمال عجز گویا معدوم ومیت است یا او از کثرت احتیاج
گویا معدوم است در نظر غنی ومعطی واین را از جهت آن یاد فرمود که صدقه
واعطا سبب رد بلا است چنانچه وارد شده الصدقة تطفی غضب
الرب کما یطفی الماء النار وَتَقْرِی الضَّیْفَ وطعام میدهی
مهمان را که نازل شود بتو وتقری بفتح تاء مثناة فوقانیه و
بکسر را مهمله است واین از جهت آن یاد فرمود که عزت کردن
مهمان موجب لطف الهی است زیرا که مهمان تحفه خدا است وَتُعِیْنُ عَلٰی
نَوَائِبِ الْحَقِّ ویاری میکنی بر حوادثاتی که بر خلق بتقدیر حق می آیند

وتکسب المعدوم
وتقری الضیف
وتعین علی نوائب
الحق

وبعضی گفته است که معنی آنست که یاری میدهی متحیر و پریشان را بر حوادثات که لائق است بآنکه یاری کرده شود او را دران حوادثات واین از جهة آن یاد کرد که معاونت کردن با خلق جاذب معاونت حق است چنانچه در حدیث شریف وارد شده فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه ودرین قول از حضرت خدیجه دلیل است بر آنکه مدح انسان در حال مواجهت از برای رعایت مصلحت در بعضی احوال جائز است و بر آنکه انسان بذکر اسباب سلامت بعد از حصول خوف و دهشت آرام گیرد وایضا درین قول دلیل واضح است بر کمال فکر و عقل حضرت خدیجه رضی الله عنها زیرا که آن سیده عرب صاحب عقل و فراست و علم و ظرافت و راسخ در محبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سبحان الله ازین زیاده تر فراست چه خواهد بود که حبیب رب العالمین را در حالت استیلاء خوف و دهشت بیان تسلیت بر وجه اکمل و ابلغ مینمود وایضا درین قول دلیل است بر آنکه فقر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیاری بود نه اضطراری ومنشاء او کمال کرم و سخاوت بود وایضا درین قول دلیل واضح است که صفات مذکوره ونعوت مسطوره در طبیعت و جبلت آن رسول مکرم قبل از بعثت و رسالت از برای تتمیم مکارم اخلاق واقع شده **فائده** بدانکه احسان یا بسوی اقارب باشد یا با جانب وایضا احسان یا ببدن باشد یا بمال وایضا احسان بر حاجز باشد یا غیر آن ودرین کلام جمیع اقسام مذکور شد **ثُمَّ انْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ** پس روان کرد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را حضرت خدیجه رضی الله عنها وخود هم رفت بمصاحبت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم **اِلٰی وَرَقَةَ** بسوی شخصی که نامش ورقه بود ولفظ بفتح هر سه حروف است **بْنِ نَوْفَلٍ** پسر نوفل ونوفل بفتح نون و سکون واو و فتح فاء است **بْنِ اَسَدٍ** که نوفل پسر اسد قرشی است **بْنِ عَبْدِ الْعُزّٰى** پسر عبد العزی وعزی بضم عین مهمله وتشدید زاء معجمه مفتوحه تانیث اعز است واو نام بتی است چنانچه در آیه کلام الله آمده افرایتم اللات والعزی ودر عرب چون بت پرست بودند مثل این نامها بسیار می نهادند **ابْنِ عَمِّ خَدِيجَةَ** پسر عموی حضرت خدیجه رضی الله عنها بود زیرا که حضرت خدیجه دختر خویلد پسر اسد بود **وَكَانَ امْرَءًا** وبود ورقه مردی **تَنَصَّرَ** نصرانی گردیده بود یعنی

یعنی در دین نصاری داخل شده بود فی الجاهلیة در زمانه جاهلیت و آن زمانه ایست که قبل از نبوت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بود زیراکه دران زمانه مردم عرب منهمک در جهالات فاحشه و مستغرق در ضلالات فاضحه بود و بعضی گفته اند جاهلیت عبارت از مطلق زمانه فترت است وکان یکتب الکتاب العبرانی و بود ورقه که مینوشت کتاب راکه بزبان عبرانی نازل شده یعنی انجیل و در کتاب تعبیر لفظ عربی بدل عبرانی واقع شده امام نووی گفته حاصل هر دو روایت آنست که ورقه از سبب کثرت مدارست چنان مهارت در انجیل ساخته بود که اگر میخواست انجیل را مترجم کرده عربی مینوشت واگر میخواست عبری مینوشت و عبری بکسر عین مهمله لغت یهود را گویند واز روایت بتعبیر ظاهر مفهوم میگردد که انجیل عبرانی نیست و تیمی گفته است که زبان عبرانی آن زبانیست که جمیع کتب الهیه ماسوی از قرآن مجید بآن زبان نازل شده وازین معلوم میشود که انجیل عبرانی است والله اعلم و ورقه را مدح بکتابت انجیل کردند بحفظ آن زیراکه حفظ کتب الهیه در امم سابقه برای ماسوای پیغامبران میسر نبود و این حفظ در صدور امم خاصه قرآن مجید هست قال الله تعالی ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر فیکتب پس مینوشت من الانجیل العبرانی از کتاب انجیل که بزبان عبرانی است ما شاء الله آنچه میخواست خدای تعالی ان یکتب اینکه بنویسد وکان شیخا کبیرا و بود ورقه پیر بزرگ سال و شیخ بر قول مشهوران را گویند که از شصت سال تجاوز کرده باشد قد عمی تحقیق نابینا شده بود فقالت له خدیجة پس گفت مر آن ورقه را حضرت خدیجه رضی الله عنها یا ابن عم ای پسر عم من و در بعضی روایات یا عمی آمده واین بنا بران است که در محاوره عرب وقت مخاطبه صغیر با کبیر یا عم میگفت از جهة پاس حرمت و رفع منزلت اسمع من ابن اخیک بشنو از پسر برادر خود یعنی از برادرزاده خود که چه میگوید و رسول خدا صلی الله علیه وسلم را پسر برادر او ازان جهت قرار داد که پدر ثالث از ورقه بعینه پدر رابع از رسول خدا است پس درین کلام اضمار است گویا گفته من ابن اخی جدک و تحقیق که ورقه را عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم از جهة تعظیم و تکریم قرار داد فقال له ورقة

في الجاهلية وكان يكتب الكتاب العبراني ويكتب من الانجيل بالعبرانية ما شاء الله أن يكتب وكان شيخا كبيرا قد عمي فقالت له خديجة يا ابن عم اسمع من ابن أخيك فقال له ورقة

پس گفت ورقه برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا ابن أخی أی پسر برادر من ماذا
تری یعنی چه می بینی یا چیست آن چیزی که می بینی فأخبره رسول الله صلی الله علیه
وسلم خبر ما رأی پس آگاه کرد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم آن ورقه را بقصه
آنچیزی که دیده بود از احوال فرشته از اول تا آخر بروی بیان کرد فقال له ورقة
پس گفت ورقه از برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم هذا این فرشته که تو دیده
الناموس الذی انزل الله علی موسی این صاحب راز هست آن صاحب رازی که نازل
کرده بود او را خدای تعالی بر حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام یعنی جبرئیل این است
و اهل لغة گفته اند که صاحب راز نیک را ناموس گویند و صاحب راز بد را جاسوس و
حضرت جبرئیل را ناموس ازان گویند که حق تعالی او را خاص کرداینده بوحی و اسرار
غیبیه و تبلیغ کتب الهیه و ناموس بانون و ضم میم و بسین مهمله است اگر گفته شود که
مناسب بحال ورقه آن بود که ذکر میکرد عیسی را به بدل موسی زیرا که او در دین نصاری
داخل شده بود جواب آنکه چون رسالت حضرت موسی متفق علیه بود در میان جماعه
یهود و نصاری و رسالت حضرت عیسی مختلف فیه زیرا که بعضی از جهودان منکر
رسالت او بودند پس ذکر موسی از برای تحقیق رسالت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم واقع کرد و بعضی گویند از جهت آن موسی را یاد کرد که جماعه نصاری نیز
در بعضی احکام بسوی توریت رجوع میکردند مع ذلک در بعضی روایات در غیر این
صحیح عیسی بدل موسی نیز وارد شده و هر دو روایت صحیح اند یا لیتنی فیها جذعا
ای کاشکی میبودم در مدت ظهور نبوت تو جوان و قوی تا بوجه اکمل دریاری تو
میکوشیدم و جذع بفتح جیم و فتح ذال معجمه است و او در اصل لغة اسپی را گویند که در
سال سیوم قدم نهاده باشد لکن درین مکان از بهای انسان جوان استعاره کرده
شد و ضمیر ها در فیها راجع بسوی ایام نبوت است و ایام نبوت اگرچه در لفظ ما تقدم مذکور
نیست لکن التزاما مذکور هست زیرا که نزول آن حضرت جبرئیل مستلزم ظهور نبوت
در ایام است پس ارجاع ضمیر سوی او صحیح شد و جذعا در بعضی روایات برفع آمده
و آن ظاهر است و در بعضی روایات بنصب واقع شده و برین تقدیر منصوب
بتقدیر کنت باشد چنانچه در بعضی نسخ مشکوة شریف واقع شده یا بتقدیر اکون

یعنی آنچیزی که دیده بود

یا ابن اخی ماذا
تری فاخبره
رسول الله صلی
الله علیه وسلم
خبر ما رای فقال
له ورقة هذا
الناموس الذی
انزل الله علی موسی
یا لیتنی فیها جذعا

چنانچه قول لاحق برو دلالت میکند یا منصوب بلیت بتاویل تمنیت باشد و صحیح آنست که منصوب بر حال است و تقدیر کلام چنان باشد لیتنی حاصل فیها جذعا پس درین هنگام خبر کلمهٔ لیت لفظ فیها باشد لَیْتَنِیْ اَکُوْنُ حَیًّا کاشکی می بودم من زنده اگرچه من جوان و قوی نمی بودم اِذْ یُخْرِجُكَ قَوْمُكَ وقتی که بیرون خواهد کرد ترا قبیلهٔ تو یعنی اقارب تو از کفار قریش مثل عقارب ترا ایذا خواهند داد و از وطن الفت ترا بوطن غربت بیرون خواهند کرد پس درینجا کلمهٔ اذ برای استقبال مثل اذا در استعمال واقع شده فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس فرمود رسول حمید چون این کلام از ورقه شنید اَوَ مُخْرِجِیَّ هُمْ آیا و اینها بیرون کنندهٔ من اند این سؤال رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر سبیل تعجب از برای تاکید مطلب نمود و تعجب ازان نمود که در وجود مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم چیزی موجب اخراج نبود بلکه ذات او عین جود و مروت بود و درین کلام همزه استفهام از برای استعلام است و واو مفتوحه برای عطف و یاء متکلم مشدده مفتوحه اگرچه کسره یاء نیز آمده است و اصل تقدیم حرف عطف بر استفهام است چنانچه وَکَیْفَ تَکْفُرُوْنَ و فَاَنّٰی تُؤْفَکُوْنَ و فَاَیْنَ تَذْهَبُوْنَ زیرا که معطوف بر ما تقدم جملهٔ استفهامیه است و حرف استفهام جزو ازان جمله است و تقدیم جزو از معطوف بر حرف عطف از جملهٔ ممتنعات است ولکن این اصل را از همزه ترک نمودند تا تنبیه حاصل آید برانکه همزه اصل ورا دات استفهام است زیرا که استفهام اقتضاء صدارت کلام میکند و این مقتضی را در غیر همزه ترک نمودند از جهت تنبیه بر همان نکته سابقه و بعضی معطوف علیه را در امثال این حذف و مقدر کردند و آن تکلیف محض است و کلمهٔ هُمْ مبتدا و مخرجی خبر مقدم اوست قَالَ نَعَمْ گفت ورقه آری ترا بیرون خواهند کرد و سبب او آنست که لَمْ یَاْتِ رَجُلٌ قَطُّ نیامد هیچ مردی هرگز بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهٖ بمانند آن چیزی که آوردی تو از رسالت اِلَّا عُوْدِیَ مگر دشمن گرفته شد وَاِنْ یُدْرِکْنِیْ یَوْمُكَ

ليتني اكون
اذ يخرجك
فقال رسول
صلى الله عليه
او مخرجي هم
نعم لم يأت
قط بمثل ما جئت
به الا عودي
وان يدركني يومك

واگر می یابد مرا روز تو یعنی اگر من زنده باشم دران روز که تو خلق را دعوت براه
حق میکنی و کفار قریش ترا آزار خواهند داد أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا یاری میدهم
ترا یاری قوی و محکم و لفظ مؤزر بتشدید زاء معجمه مفتوحه مقدم بر راء مهمله است ثُمَّ لَمْ
يَنْشَبْ وَرَقَةُ أَنْ تُوُفِّيَ پس درنگ نکرد ورقه از جهة وفات شدن خود یعنی
وفات او بعد ازین زود تر واقع شد و زمان ظهور دعوت درنیافت و ینشب بسکون
نون و فتح شین معجمه است و أَنْ بفتح همزه و سکون نون است و قول ان توفی منصوب
بر تمیز است و طیبی گفته که بدل اشتمال از ورقه است پس برین تقدیر مرفوع خواهد بود
وَفَتَرَ الْوَحْيُ و منقطع شد وحی چند روز و جزم کرده است ابن اسحاق که مدت
فترت وحی سه سال بوده علماء و فضلاء در اسلام ورقه اختلاف نموده اند لکن قول
اسلام راجح تر است زیراکه در بعضی روایات آمده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
فرمود لَقَدْ رَأَيْتُ الْقَسِّيسَ فِي الْجَنَّةِ عَلَيْهِ ثِيَابٌ خُضْرٌ لِأَنَّهُ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي یعنی هر آئینه
بتحقیق دیدم عالم را که ورقه باشد در بهشت و جامهای سبز بهشتی پوشیده زیراکه
او بمن ایمان آورده بود و تصدیق من کرده بود گفت محب باری امام محمد بخاری
رحمة الله علیه قَالَ ابْنُ شِهَابٍ گفت پسر شهاب که مشهور بزهری است و مثل این
که از اول اسناد یک راوی یا زیاده ذکر کرده نشود در اصطلاح محدثین تعلیق نامند
و امام بخاری رحمة الله علیه در کتاب خود هرگز تعلیق ذکر نمیکند مگر وقتی که آن حدیث
نزد او مسند باسناد سابق باشد گویا درین مقام گفته حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ بُكَيْرٍ أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ
عن عقیل انه قال قال ابن شهاب یا آن حدیث مسند باسناد دیگر باشد لکن آن
اسناد حذف کرده از برای حصول غرضی از اغراض که تعلق بتعلیق دارند چنانچه آن
حدیث درمیان ثقات مشهور باشد یا در جای دیگر باسناد مذکور باشد
و نحو آن امام نووی گفته که علماء تصریح کرده اند بآنکه حدیث وقتیکه ضعیف باشد لفظ
قال که دلالت بر جزم و قطع دارد در حق وی گفته نمی شود بلکه گفته میشود لفظ قیل یا حکی
یا یقال که دلالت بر ضعف و عدم قطع کنند و امام بخاری رحمة الله علیه همین فرق را
بسیار درین صحیح رعایت نموده ازین جهة گاهی بلفظ جزم و قطع و گاهی بلفظ عدم
جزم می آید و باعث بروی کثرت احتیاط و تحقیق در باب حدیث است وَأَخْبَرَنِي

انصرك نصرا مؤزرا ثم لم ينشب ورقة ان توفي وفتر الوحي قال ابن شهاب واخبرني

أَبُوْ سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ و خبر داد مرا ابو سلمه پسر عبد الرحمن پسر عوف که یکی از عشره
مبشره است و این مقوله قال است و واو عطف از جهة آن آورده شد که تا دلالت
کند بر اینکه این معطوف بر مردیگر است که آن مردیگر از کلام سابق معلوم میشود گویا گفته
ابن شهاب که اَخْبَرَنِیْ عُرْوَةُ عَلٰی مَا تَقَدَّمَ وَ اَخْبَرَنِیْ اَبُوْ سَلَمَةَ یعنی خبر داد مرا عروه
بطریق سابق و خبر داد مرا ابو سلمه بسین مهمله مفتوحه و لام مفتوحه قرشی زهری تابعی
مدنی بود و او یکی از فقهاء سبعه است بر یک قولی و در سال یکصد و نود و چهار در
مدینه مقدسه زادها الله شرفا وفات یافت اَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ الْاَنْصَارِیَّ
بدرستیکه حضرت جابر پسر عبد الله که منسوب به انصار است و او پسر عبد الله پسر عمرو
پسر حرام بفتح حاء مهمله و راء مهمله خزرجی انصاری بود و او از کبار صحابه کرام و از فضلاء
آن جماعه عظام صاحب علم و فراست و کامل فهم و درایت بود و مقدار یکهزار و پانصد
و چهل حدیث از رسول مقبول روایت کرده که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه
هشتاد و چهار نقل کرده و در نه جنگ همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم رفاقت
کرده بود و در سال هفتاد و سه در مدینه مقدسه وفات یافت و عمر او نود و چهار سال
بود و نماز جنازه کرد بروی ابان پسر عثمان بن عفان که والی مدینه مقدسه در ان
زمان بود قَالَ گفت وَهُوَ یُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْیِ و حال آنکه او نقل حدیث
رسول مقبول میکرد از سستی وحی و انقطاع او فَقَالَ فِیْ حَدِیْثِهٖ پس گفت در ضمن
آن حدیث خود که از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نقل میکرد یعنی آن حدیث بسیار
بود لکن در ضمن آن حدیث گفت و احتمال دارد که معنی آن کلام آن باشد که حضرت
جابر شنید از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در حالی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
حدیث سستی وحی که بروی شده بود بیان میکرد پس گفت رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم در حدیث خود بَیْنَا اَنَا اَمْشِیْ پس برین تقدیر قال بمعنی سمع باشد ای سمع من
النبی صلی الله علیه وسلم لکن تصریح بذکر رسول خدا نکرد و اکتفا بدلالت مقام نمود
و این معنی اخیر مناسب تر است با آنچه از امام بخاری رحمة الله علیه در همین صحیح در
کتاب تفسیر قرآن صریحا خواهد آمد و ایضا مناسب است با آنچه در مشکوة شریف وارد
شده است و الله اعلم بَیْنَا اَنَا اَمْشِیْ وقتی از اوقات بود که راه می رفتم من بر پای

اَبُوْ سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ اَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ الْاَنْصَارِیَّ قَالَ وَهُوَ یُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْیِ فَقَالَ فِیْ حَدِیْثِهٖ بَیْنَا اَنَا اَمْشِیْ

خود در زمین مکه یا بالای کوه حرا و بینا در اصل بین بود و الف اشباع باء
لاحق کرده شد و لازم الاضافه بسوی جمله است اِذْ سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاۤءِ
ناگاه شنیدم آوازی را از آسمان فَرَفَعْتُ بَصَرِیْ پس بلند کردم من چشم
خود را فَاِذَا الْمَلَکُ الَّذِیْ جَاۤءَنِیْ بِحِرَاۤءٍ پس ناگاه آن فرشته که آمده
بود مرا در کوه حرا جَالِسٌ عَلٰی کُرْسِیٍّ بَیْنَ السَّمَاۤءِ وَالْاَرْضِ
نشسته است بر یک تختی در میان آسمان و زمین و کرسی بضم کاف
و کسر آن و سکون راء مهمله و تشدید یاء مثناة تحتانیه منقول شده لکن ضم کاف
فصیح تر است و جمع او کراسی بتشدید یاء مثناة تحتانیه و به تخفیف آن آمده ابن
سکیت گفته که هر لفظ که در آخر مفرد وی یاء مشدده باشد پس در جمع او دو وجه
جائز است تشدید یاء در آخر و تخفیف آن فَرُعِبْتُ پس ترسیدم من از او
و رعبت بضم راء مهمله و کسر عین مهمله صحیح شده و در بعضی شروح بفتح راء مهمله
و ضم عین مهمله نیز منقول شده و در بعضی روایات جُئِثْتُ بضم جیم و کسر همزه
و سکون ثاء مثلثه نیز آمده و معنی او با معنی رعبت متحد است فَرَجَعْتُ پس باز
گشتم من فَقُلْتُ زَمِّلُوْنِیْ زَمِّلُوْنِیْ پس گفتم به پیچید مرا بجامهها تا این خوف
از من زائل گردد و در اکثر روایات لفظ زملونی مکرر واقع شده و در بعضی
روایات بی تکریر نیز وارد شده و حکمت در قطع وحی سه سال آن بود که در
ابتداء نبوت مدت سه سال اسرافیل علیه السلام ملازم آنحضرت شد و در آن
مدت جبرئیل علیه السلام وحی بر او نیاورده بود و این سخن ابن جوزی است
و بعضی از اهل بشارت گفته اند که حکمت در آن تسویف تشویق خاطر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بود تا کار بجائی رسید که از غایت اشتیاق و نهایت نکایت
فراق بکوه میرفت بعزم آنکه خود را از کوه بیندازد از بس که آتش شوق در کانون
جانش مشتعل میگشت فَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ پس نازل کرد خدای که غالب
و بزرگست یٰۤاَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای شخصی پیچنده بجامها و مدثر و مزمل بیک معنی اند
مدثر در اصل متدثر بود پس تا را بدال بدل نموده ادغام کردند و بعضی گفته
اند که معنی آنست که ای پوشنده لباس نبوت و متحمل بار رسالت قُمْ فَاَنْذِرْ

بکجبر پس بترسان کافران را از عذاب و مژده ده مومنان را بثواب لکن قصد
بر انذار از جهت عموم کفار و هجوم فجار واقع شد ولفظ قم امر بمطلق قیام
از برای طاعت رب انام است یا امر است بمناجات کرد کار در شب تار
چنانچه مستفاد از قول پروردکار است یا ایها المزمل قم اللیل یا امر است بقیام از برای
دعوت خلق بسوی حق وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردکار خود را پس تعظیم کن
یعنی خاص کن مقدای را بتعظیم و تکریم که تربیت کنند را تو است و محافظت نمایند تو
واین را از جهة آن فرمود که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم یتیم مانده بود پس خدای
کریم آن لعل یتیم را تربیت نموده بدرجه فتوت و مرتبه نبوت رساند وبعضی
گفته اند که مراد از تکبیر درین آیه عظیمه تکبیر تحریمه است وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهٔ
خود را پس پاک کن از جمیع انواع نجاسات تا صحیح آید از تو صلوة که راس
جمیع عبادات است وبعضی گفته اند که مراد آنست که کوتاه کن جامهای خود را
تا حاصل آید تواضع وانکسار که ملایم عبودیت است و بر وجه اول چون
طهارت جامه لازم شد پس طهارت بدن و مکان بالطریق الاولی واجب
شد زیرا که انفکاک از ثیاب ممکن است اما انفکاک از بدن و مکان ممتنع
وبعضی مفسرین محققین گفته اند که مراد از ثیاب ذات مبارک آن جناب
است یعنی پاک کن باطن خود را از جمیع خلائق وظاهر خود را از جمیع علائق
و پاک کن وجود خود را از جمیع صفات ذمیمه وسمات شنیعه چنانچه
بعضی گفته اند که پاک کن نفس خود را از زلات و دل خود را از مخالفات
وسر خود را از التفات وبعضی گفته اند که مراد از ثیاب اهل است چنانچه حق تعالی
در کلام خود فرموده هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ پس برین تقدیر معنی آن باشد
که پاک کن اهل خود را بوعظ و نصیحت و بیان راه حق چنانچه حق سبحانه جل
شانه فرموده قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و شرک و عصیان
را یا ظلم و عدوان را یا شیطان و اوثان را پس بگذار و رجز بضم را
مهمله و کسر آن در لغة بمعنی عذاب است و شرک و عصیان و ظلم و عدوان
و شیطان و اوثان سبب عذاب اند پس بود آیه از تسمیه سبب باسم مسبب است

وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ
وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ
وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ

وبعضی گفته اند که چنانچه لذت طعام مریض نمی یابد پس هرکس که دل او مریض باشد لذت
طاعت و عبادت نمی یابد وظاهر آنست که این اقتصار واختصار از راوی است زیراکه
قول حق سبحانه جل شانه وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ از تتمه همین منزل است فَحَمِيَ
الْوَحْيُ یعنی سخت گرم شد وحی یعنی بسیار نازل شد وَتَتَابَعَ وپی در پی شد وحمی بفتح
حاء مهمله وکسر میم است ولفظ تتابع تاکید ماقبل خود واقع شده وامام نووی گفته بعضی
گفته اند که اول آیت که از کلام الله نازل شده یَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ تا آخر است وتمسک باین
حدیث نموده اند لکن صحیح آنست که آنچه اول از قرآن مجید نازل شده اِقْرَأْ بِاسْمِ
رَبِّكَ بوده چنانچه تحقیق این در سابق گذشته است وقول جابر درین حدیث وَهُوَ
يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ نیز دلالت میکند که قول حق
جل وعلی شانه یَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اول بعد از فترت وحی است واول علی سبیل الاطلاق
قول او جل شانه اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ بوده است تَابَعَهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ يُوسُفَ
وَأَبُو صَالِحٍ پیروی ومتابعت کرد عبد الله پسر یوسف وابو صالح یحیی پسر بکیر را در
روایت کردن این حدیث مبارک از لیث بدانکه این اول موضع است که ذکر
متابعت از صاحب باری امام محمد بخاری رحمة الله علیه واقع شده پس واجب است
درین مقام که بیان معنی این کلام نمائیم حاصل آنکه امام محمد بخاری رحمة الله علیه اول
این حدیث را باسناد مقدم از یحیی پسر بکیر شنیده بود وثانیا آن حدیث بهمان
اسناد سابق از عبد الله پسر یوسف وابو صالح نیز شنید پس عبد الله وابو صالح
رفیق یحیی پسر بکیر شدند واز همین رفاقت تعبیر بمتابعت مینماید وبعد ازین آن
رفاقت از دو وجه خالی نیست اگر آن رفاقت ومتابعت از اول اسناد تا آخر
باشد او را متابعت تامه در اصطلاح اهل حدیث می نامند واگر رفاقت از اول
نباشد بلکه در آخر رفیق شده باشند او را متابعت ناقصه می نامند ودر هر دو نوع
گاهی نام متابع عنه مذکور میشود وگاهی ترک کرده میشود ومراد از ابو صالح در قول
اشهر واظهر عبد الله پسر صالح جهنی مصری است وَتَابَعَهُ هِلَالُ بْنُ رَدَّادٍ عَنِ
الزُّهْرِيِّ ومتابعت کرده است او را هلال پسر رداد از زهری یعنی هلال متابعت
کرده است آن شخصی را که او روایت از زهری کرده است وآن عقیل است یعنی

فَحَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ تَابَعَهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ يُوسُفَ وَأَبُو صَالِحٍ وَتَابَعَهُ هِلَالُ بْنُ رَدَّادٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ

بلال و رفیق عقیل است در روایت کردن این حدیث از زهری و این فرد از افراد نوع متابعت ناقصه است که نام متابع عنه مذکور شده و آن زهری است و آنچه سابق گذشته است از افراد نوع متابعت تامه است لکن نام متابع عنه که لیث است ذکر کرده نشده و هلال بر وزن بلال است و رزاد براء مهمله و بدو دال مهمله که الف درمیان آنها فاصله واقع شده لکن دال اول مشدد است و او امام طائی حمصی مشهور بعلم و فضل و مذکور بحلم و عقل بود و فائده از ذکر متابعت تقویت حدیث مذکور میباشد لهذا در چیز متابعت کاه ذکر کرده می شود حدیث آن کس که تنها بحدیث او احتجاج کرده نمی شود وَقَالَ يُونُسُ وَمَعْمَرٌ بَوَادِرُهُ و گفته است یونس و معمر لفظ بوادره را بدل فواده که واقع است در قول یرجف فواده یعنی این هر دو یرجف بوادره روایت نموده اند و بوادر بفتح باء موحده تحتانیه و کسر دال مهمله پس براء مهمله جمع بادره است و آن عبارت از لحمه ایست که درمیان شانه و گردن است و آن می جنبد وقتیکه خوف و ترس بر انسان غالب آید پس حاصل آن شد که میلرزید پارچه گوشت از وی که درمیان شانه و گردن است و در لفظ یونس شش وجه جائز است یعنی حرکات ثلاثه در نون با اثبات همزه و ترک او لکن ضم نون با ترک همزه افصح است و او پسر یزید که ماخوذ از زیادت است قرشی مولی حضرت معاویه پسر ابی سفیان ایلی بفتح همزه و سکون یاء مثناة تحتانیه منسوب بایله که یکی از دیهات شام است و او شنیده است حدیث را از زهری و روایت کرده است از وی لیث و در سال یکصد و پنجاه و نه وفات یافت و معمر بفتح هر دو میم و سکون عین مهمله پسر راشد بصری که در یمن سکونت اختیار کرده بود و شنید حدیث را از زهری و از جمله فضائل وی آنست که او از جمله تابعین نبود و چهار نفر بزرگ از زمره تابعین روایت حدیث از و کرده اند و آنها عمرو پسر دینار و اسحاق سبیعی بفتح سین و کسره باء موحده تحتانیه و بعین مهمله و هشام پسر عروه و یحیی پسر ابی کثیر اند و این را روایت اکابر از اصاغر در اصطلاح اهل حدیث می نامند و در سال یکصد و پنجاه و سه یا چهار وفات یافت و فائده از ذکر این کلام نیز استشهاد و تقویت روایت متقدمه است زیرا که مراد آنست که یونس و معمر نیز بروجه سابق حدیث مذکور را روایت نموده اند و هیچ فرقی درمیان نیاورده مگر آنکه لفظ

وقال یونس ومعمر بوادره

بوادر را به بدل فواد ذکر نموده اند حدثنا موسی بن اسمعیل حدیث کرد ما یا نزا موسی پسر اسمعیل او ابو سلمه منقری بکسر میم و سکون نون و فتح قاف بصری تبوذکی بفتح تاء مثناة فوقانیه پس بباء موحده و تحتانیه و فتح ذال معجمه و تبوذکی او را ازان جهة گویند که نازل شده بود در سرای قومی که از تبوذک بودند و بعضی گویند که سرای در تبوذک برای سکونت خود خریده بود و به بصره در ماه رجب المرجب بسال دو صد و بیست و سیوم وفات یافت قال انا ابو عوانة گفت موسی خبرداد مرا ابو عوانه بفتح عین مهمله و فتح نون و نام او وضاح و او پسر عبد الله یشکری بضم کاف است و بعضی گویند کندی و اسطی مولای عطار و اسطی بود و کتاب او در غایت احکام و اتقان بود و روایت کرده احمد پسر محمد پسر ابان که شنیدم خرید ابو عوانه را عطار تا رفیق و خادم پسر او یزید نام باشد و یزید طلب حدیث میکرد و ابو عوانه کتابها و سیاهی او بر میداشت و یک شخصی وا عظ همراه ابو عوانه محبت والفت بسیار داشت زیرا که ابو عوانه با آن واعظ احسان بسیار کرده بود و عادت خود را آن واعظ بران قرار داده بود که در هر مجلس بحضور مردم میگفت که ای مردمان در حق عطار دعاء خیر نمایند که او ابو عوانه را آزاد کرده و این از جهة مکافات احسان او میگفت پس بعد از هر مجلس مردم ثنای بسیار و شکری بی شمار برای عطار میگفتند چون عطار این مقدمه را دید و ثنا و شکر از مردم شنید ابو عوانه را آزاد کرد و در سال یکصد و هشتاد و شش وفات یافت **فائده** عادت اهل حدیث در اسناد آن مقرر شده که لفظ قال را و مانند آن را از میان رجال اسناد در خط حذف مینمایند و ایضا لفظ حدثنا بصورت ثنا و اخبرنا بصورت انا بطریق اختصار مینویسند و بر خواننده لازم است که لفظ قال و مانند آن و لفظ حدثنا و اخبرنا صریحا خواند و نظر بر اقتصار کتابت در اثنای قراءة نماید قال انا موسی بن ابی عائشة گفت ابو عوانه خبرداد مرا موسی پسر ابی عائشه و این را از جهة آن گفت که نام پدر او معلوم نبود و او ابو الحسن کوفی همدانی بمیم ساکنه و دال مهمله مولی ابی جعده بفتح جیم پسر هبیره بضم ها بود و امام سفیان ثوری در حق وی ثنا جمیل بیان میکرد قال انا سعید بن جبیر گفت موسی خبرداد مرا سعید

حدثنا موسی بن اسمعیل قال انا ابو عوانة قال انا موسی بن ابی عائشة قال انا سعید بن جبیر

امر ابو سعید پسر جبیر بضم جیم و فتح باء موحده تحتانیه و یاء مثناة تحتانیه
ساکنه و او پسر هشام کوفی اسدی و البی بکسر لام و باء موحده تحتانیه که بولاء منسوب
به بنی والبه بود و او عالم بارع و تابع شارع و بوفرت جلالت شایع و بکثرت عبادت
ذایع و احوال جمیله او بسیار و اقوال جلیله او بی شمار تاج مفسرین و راس محققین
مقتدای اہل حدیث و آثار پیشوای در بیان احکام و اسرار و حضرت عبد الله بن عمر را
شخصی از فریضه سوال کرد پس گفت آیا در میان شما سعید بن جبیر نیست که این فریضه
را از من می پرسی گفت آری در میان ما موجود است گفت پس فریضه را از سوال
نمائید و حضرت عبد الله بن عباس را چون مردم کوفه از چیزی سوال میکردند میگفت
آیا در میان شما سعید نیست که او دریای عمیق از علوم دقیق است و فی الواقع آن
بحر ذخار در علم تفسیر و حدیث بود و او را حجاج بن یوسف بطریق جبر و عدوان
در ماه شعبان در سال نود و پنج کشت و بعد از کشتن زود آن ظالم هلاک شد و هرگز
بعد از کشتن او بر کشتن نفسی دیگر قادر نشد خلف بن خلیفه گوید که بواب عهد ربان
حجاج ظالم بما نقل نمود که دیدم من سر سعید را که پس از افتادن بر زمین و جدا
شدن از تن حزین نعره و ندا بکلمه لا اله الا الله میکرد و ایضا نقل از یک رجل آمده
که میگفت که چون سر از جسد سعید منفصل و بعید شد و از هوا بر زمین متنزل شد باواز
بلند سه بار که عرب و عجم می شنیدند در صدا آمده و لا اله الا الله سه بار یاد کرد
عن ابن عباس سعید بن جبیر از حضرت عبد الله پسر عباس روایت میکند و او پسر عموی رسول
خدا بود و مادرم ام الفضل خواهر میمونه ام المؤمنین است و او وحید در فقه و علم و فرید در فهم
و علم ماهر در معانی قرآن کامل در فهم اسرار تهمان سردار مفسران سرتاج محدثان که
رسول عالمیان ببارگاه ایزد مستعان در حق آن زبده عرب و عجم که مکنی با بن عم است دعا
بر سبیل تضرع و ابتهال در اکمل احوال سوال نمود و فرمود اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل
و الحکمة یعنی ای بار خدایا محکم گردان این طفل جوان را در دین و بیاموزان این را معانی قرآن
و توجیهات فرقان و عبد الله ابن مسعود که بکمال علم محمود است فرمود نیک مترجم در میان ناس
عبد الله ابن عباس است و عمر بن الخطاب مشهور برای صواب میگوید که بهترین از صغار و کبار که در علم بمنزله راس
است عبد الله بن عباس است ازین جهت او را معزز و مکرم و از جمله مردمان او را مقدم میداشت

و او یکی از چهار عبادله است که اهل اصول قول انها را مقدم بر قیاس مینمایند و ان چهار عبادله عبارت از عبد الله ابن عباس و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عمر و عبد الله ابن زبیر است و ابن عباس از جمله شش نفر است که معروف بکثرت روایت از خیر البشر اند و آن شش نفر عبارت از ابی هریره و عائشه و ابن عمر و جابر ابن عبد الله و ابن عباس و انس بن مالک است رضی الله عنهم اجمعین لکن ابو هریره از ان همه احادیث بسیار روایت از رسول مختار کرده است و از جمله مناقب وی آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کام او را بلب مبارک خود مالید و میمون بن مهران که اعلم زمان خود بوده گفته که حاضر شدم با جماعه ناس بر جنازه عبد الله بن عباس رضی الله عنه پس چون تخت جنازه برای نماز خواندن نهاده شد ناگاه جانوری سفید رنگ در کفن او سپید رنگ در آمد و بعد ازان از حواس جماعه ناس غائب شد واحدی او را ندید و کسی آواز او نشنید و وقتی که آن عالم پاک را دفن در زیر خاک نمودند ناگاه از پرده غیب آواز خوش بگوش هر شنیدم و هرگز قائل او را بحس بصر ندیدم که میگوید و میخواند آیه کریمه یا ایتها النفس المطمئنة تا آخر و چون سر تاج مرسلین و حبیب رب العالمین ازین دار فنا بدار بقا انتقال و ارتحال نمود عبد الله بن عباس بر قول مشهور بسن سیزده سالگی رسیده بود و در سال چهاردهم داخل شده بود و امام عطا گفت که هرگز ندیدم ماه شب چهارده را بچشم راس مگر یاد کردم روی عبد الله بن عباس را از جهة کثرت حسن و ملاحت و بهجت رنگ و نضارت و گویند در آخر عمر نابینا شده بود و همچنان پدر او عباس در حسن و صباحت و علم و ظرافت فائق بر اقران خود بود و میگویند بر خد و رخسار عبد الله بن عباس نشانی و اثری و از سبب باریدن اشک بسیار بر روی ماه وار از ترس ایزد قهار منقش شده بود و روایت کرده شد از عبد الله بن عباس مقدار یکهزار و ششصد و شصت از حدیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و از جمله آنها امام محمد بخاری رحمة الله علیه دوصد و پانزده حدیث ذکر کرده و حضرت جبرئیل این را ابن عباس در عمر خود دو بار دیده و در سال شصت و هشت

ز طائف از دنیا برفت و عمر او بر قول مشهور هفتاد و یک سال بود و نماز جنازه بروی
امام محمد حنفیه خواند و بعد از فراغ جنازه امام محمد حنفیه بر سبیل تاسف و تاسف گفت
الیوم قد مات ربانی هذه الامة یعنی امروز مرد عالم ربانی که بفضل رحمانی در این امت
مرحومه ظاهر و باهر بود فی قوله تعالی لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ در معنی قول
خدای بزرگ که فرموده است لا تحرک الخ یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم بآن
قرآن زبان خود را تا آنکه زودی میکنی تو بآن قرآن قَالَ گفت حضرت عبد الله بن
عباس كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً می رسید و ملاقات میکرد از فرود آمدن قرآن
سختی را و این سختی از سبب دیدن فرشته بود یا از جهة بزرگی قول ثقیل چنانچه
در حدیث سابق قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هو اشده علی دلالت بآن
میکند زیرا که استفاده می شود از وی که نفس شدت در جمیع اقسام وحی موجود است
اما کمال شدت در قسم اول موجود است نه در قسم ثانی وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ
شَفَتَيْهِ و بود آن معالجه ناشی از جنبانیدن لبهای مبارکه خود یعنی ابتدا علاج
از و بود پس ضمیر کان راجع بسوی علاج است که از یعالج مفهوم میشود و کلمه ما مصدریه
یا معنی آن باشد که بود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از آن کسی که میجنبانید
هر دو لبهای خود را پس کلمه ما برین تقدیر موصوله بمعنی مَن است و لفظ کان دال
بر استمرار و تکرار مینماید فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكَ پس گفت حضرت
ابن عباس رضی الله عنهما پس من میجنبانم آن هر دو لب را برای تو ای سعید کَمَا
كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحَرِّكُهُمَا چنانچه بود رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم می جنبانید آن هر دو لب را یعنی حضرت ابن عباس لبهای خود را نزد
سعید حرکت داد بهیئتی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بهمان هیئت هر دو لبهای
مبارک خود را حرکت میداد و در موضع دیگر آمده کما رأیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و این عبارت تصریح در دیدن است و عبارت اولی دو احتمال دارد
دیدن بچشم خود یا شنیدن از غیر خود اگرچه غالب آنست که این قصه را از غیر عبد
الله بن عباس شنیده است زیرا که این کار در ابتدا ار وحی بود و ابن عباس در آن

وقت تولد نشده بود یا صغیر بود زیراکه نزد جمهور ثابت شده که عبد الله بن عباس
در زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم طفل سیزده ساله بود اگر گفته شود که
لفظ قرآن مجید دلالت بر حرکت زبان میکند نه بر حرکت لبان پس تطابق قول ابن
عباس با آیهٔ کریمه چگونه حاصل آید جواب آنکه تحریک لسان و تحریک لبان در اکثر
اوقات متلازم است یا آنکه مراد اینست که تحریک میداد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
دهن مبارک خود را و دهن مشتمل بر زبان و لب است و مثل این حدیث را مسلسل
بالتحریک می نامند لکن بشرطیکه در طبقهٔ صحابه و تابعین باشد نه در دیگر طبقات
وَقَالَ سَعِيدٌ أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا رَأَيْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا وگفت سعید بن جبیر
من می جنبانم آن هر دو لب را چنانچه من دیدم حضرت ابن عباس که حرکت میداد
و می جنبانید آن هر دو را فَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ پس جنبانید سعید هر دو لب را فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالَى
این متعلق بقول اوست که سابق گذشته و کان مما یحرک شفتیه یعنی پس نازل کرد
خدای تعالی آیهٔ کریمه لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ مجنبان
یا محمد صلی الله علیه وسلم بقرآن زبان خود را تا آنکه زودی و شتابی کنی با آن بالا
در خواندن قرآن زیراکه بر مایان لازم است جمع کردن قرآن و خواندن آن قَالَ
گفت ابن عباس در تفسیر جمعه جَمْعُهُ لَكَ فِي صَدْرِكَ جمع کردن آن قرآن
از برای تو در سینهٔ مبارک تو پس لفظ جمع مصدر است و کلمه فی مثبت است و در بعضی
روایات صدرک مرفوع بغیر ذکر فی آمده است و اسناد جمع برین تقدیر بسوی
صدر مجازی است از قبیل اسناد شئی بسوی ظرف چنانچه شخصی از متکلمین گوید انبت
الربیع البقل وَتَقْرَأَهُ و خواندن تو او را پس تقدیر کلام و ان تقرأه است و حذف
ان از برای آن واقع شده که عطف این بر مصدر دلالت میکند بر ان و حاصل آنکه
قرآن در ینجا مصدر است نه علم از بهر کتاب منزل فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس وقتی که بخوانیم
او را بر تو ای سید مرسلین بزبان جبرئیل امین فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ پس پیروی کن خواندن
او را قَالَ گفت ابن عباس در تفسیر فاتبع قرآنه فَاسْتَمِعْ وَأَنْصِتْ پس گوش بگذار
بتوجه تام و سعی تمام و خاموش باش تا اتمام و انصت بفتح همزه قطع است چنانچه
در قول حق سبحانه جل شأنه وارد شده وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا

وقال سعيد أنا أحركهما كما رأيت ابن عباس يحركهما فحرك شفتيه فأنزل الله تعالى لا تحرك به لسانك لتعجل به إن علينا جمعه وقرآنه قال جمعه لك في صدرك وتقرأه فإذا قرأناه فاتبع قرآنه قال فاستمع وأنصت

اگرچه بکسر همزه وصل نیز آمده و معنی هر دو یک است ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ پس
بدرستی بر ماست بیان او اَنْ تَقْرَأَهُ یعنی خواندن او بار دیگر حاصل آنکه
مراد از بیان تکرار خواندن آن است و بعضی گفته اند مراد بیان مجملات و کشف
مشکلات است و اهل اصول از همین آیه کتاب بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب
استدلال گرفته اند زیرا که کلمهٔ ثم دلالت میکند بر تراخی و مهلت فَكَانَ
رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس بود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم بَعْدَ ذٰلِكَ پس از نزول این آیهٔ مبارکه إِذَا أَتَاهُ جِبْرَئِيْلُ وقتی که
می آمد او را جبرئیل امین اسْتَمَعَ می شنید و گوش و هوش را بالکل متوجه میکرد بسوی
خواندن جبرئیل امین فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرَئِيْلُ پس وقتی که روان می شد
حضرت جبرئیل از نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و میرفت قَرَأَهُ النَّبِيُّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میخواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن قرآن را كَمَا
قَرَأَهُ جِبْرَئِيْلُ مانند آنکه خوانده بود آن قرآن متین را حضرت جبرئیل امین و حاجت
خواندن دیگر و تکرار آن نبود و در بعضی نسخها کما قرأ بحذف ضمیر مفعول آمده حَدَّثَنَا
عَبْدَانُ بفتح عین مهمله و سکون بای موحده تحتانیه و بدال مهمله لقب عبد الله
عتکی بفتح عین مهمله و فتح تای مثناة فوقانیه و او ابو عبد الرحمن مروزی
مولای مهلب بفتح لام مشدده از ابی صفره بضم صاد مهمله و سکون
فا است و در سال دو صد و بیست و دو یا یکی وفات یافت قَالَ
أَنَا عَبْدُ اللهِ یعنی پسر مبارک که امام فائق و همام سابق بود
و او از جملهٔ تبع تابعین و از زمرهٔ علمای راسخین و او در علم و ریاضت
و ورع و عبادت مشهور و در سخاوت و شجاعت و زکاوت و دیانت
مذکور و صفات نفیسهٔ او و سمات غریبهٔ او خارج از احاطهٔ بیان
و ادراک اذهان است و او از جملهٔ آن کسانی است
که رحمت پروردگار و مغفرت کردگار بذکر صفات شان
ایشان نازل میگردد و پدر آن امام مبارک نام ترکی
و غلام مرد همدانی بود و مادر او خوارزمیه است و روایت

ثم إن علينا بيانه أن تقرأه فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ذلك إذا أتاه جبريل استمع فإذا انطلق جبريل قرأه النبي صلى الله عليه وسلم كما قرأه جبريل حدثنا عبدان قال أنا عبد الله

وروایت کرده شد از حسن پسر عیسی که جمع شد جماعه از علماء کرام از فضلاء عظام
پس گفتند با یکدیگر دران زمان که بیائید تا خصائل کریمه و شمائل حمیده از ابن مبارک
را در تعداد و بیان آریم بعد ازان گفتند که او جامع علم ادب و نحو و فقه و لغت و زهد
و عبادت و شعر و فصاحت و ورع و انصاف و قیام شب و حسن رای بود
و ابن مهدی گفته که ابن مبارک افضل از سفیان ثوری است و گفته است که ابن مبارک
در حدیث مثل امیر مومنان است و غایت سعی در طلب علم نموده که از برای
طلب علم رحلت بسوی یمن و شام و مصر و بصره و کوفه کرده و از صغار و کبار
آن دیار تعلیم و کتابت کرده و ابن ابی جهل گفته که روزی ما یان برای ابن مبارک
گفتیم که ای عالم مشرق حدیث با یان بیان کن پس شنید این سخن را یک
مردی پس آن مرد متوجه شد و گفت هلاکت باد مر شما را وی عالم مشرق
و مغرب است و آنچه درمیان آن هر دو است و تولد او در بلده مرو در سال یک صد
و هژده اتفاق افتاد و در سال یکصد و هشتاد و یک در ملک عراق وقت بازگشتن
از جنگ وفات یافت قَالَ اَنَا یُوْنُسُ پسر یزید قرشی که احوال او در سابق
ذکر شده عَنِ الزُّهْرِیِّ از امام که مناقبش در ماتقدم یاد شده وَحَدَّثَنَا بِشْرُ
بْنُ مُحَمَّدٍ بشر بکسر با موحده تحتانیه و سکون شین معجمه و رای مهمله پسر محمد سختیانی
مروزی است و سختیان لفظ فارسی است و معنی وی پوست است و در سال دو
صد و بیست و چهار وفات یافت قَالَ اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ قَالَ اَنَا یُوْنُسُ وَمَعْمَرٌ
نَحْوَهٗ عَنِ الزُّهْرِیِّ و معمر بفتح هر دو میم که درمیان آنها عین مهمله ساکنه است و در
سابق احوال این نیز گذشته است بدانکه این حدیث مبارک را محب باری
امام محمد بخاری رحمة الله علیه از دو شیخ خود شنید یکی عبدان و دیگر بشر که آن
هر دو از عبدالله بن مبارک روایت نموده اند لکن عبدان برای عبدالله بن
مبارک یک شیخ ذکر کرده که آن یونس است و بشر دو شیخ از برای او ذکر نموده که یکی
یونس و دیگر معمر است و در بعضی نسخ صحیح بخاری قبل از لفظ وحدثنا بشر حرف
حاء مهمله باین صورت ح نوشته شده و این بنا بران است که عادت محدثین بران
قرار گرفته که چون برای یک حدیث دو اسناد یا زیاده ازان باشد پس نزد

قَالَ اَنَا یُوْنُسُ عَنِ الزُّهْرِیِّ وَحَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ قَالَ اَنَا یُوْنُسُ وَمَعْمَرٌ نَحْوَهٗ عَنِ الزُّهْرِیِّ

انقتر

انتقال از یک اسناد باسناد دیگر صورت ح مینویسند پس بعضی گفته اند که این ماخوذ
تحول بمعنی گردیدن است زیراکه راوی از یک اسناد باسناد دیگر گشته و روی خود را
ازین اسناد اعراض نموده متوجه بآن اسناد دیگر ساخته وقاری را لازم است
که در وقت رسیدن باین مقام تلفظ بحاء مهمله مقصوره نماید و مستمر شود در خواندن
مابعد او و فائده او آنست که تا یک اسناد از اسناد دیگر جدا شود و میان دو اسناد غلط
واقع نشود و بعضی گفته اند که این ماخوذ از حول بمعنی منع است زیراکه این حائل و مانع
است از غلط یک اسناد باسناد دیگر پس بنا برین تقدیر قاری وقت رسیدن
باینجا تلفظ بهیچ چیز ننماید و بعضی گفته اند که این رمز است بسوی الحدیث زیراکه اهل عرب
وقتیکه می رسند باین مقام میگویند الحدیث و جماعتی از حفاظ بدل ح صورت صح
مینویسند تا دلالت کند برانکه متن این اسناد اول ساقط نشده امام نووی گفته که این
حاء مهمله در صحیح مسلم بسیار است و در صحیح بخاری کمتر قَالَ اَخْبَرَنِیْ عُبَیْدُ اللّٰهِ بْنُ
عَبْدِ اللّٰهِ گفت خبر داد مرا تنها عبید الله پسر عبد الله و عبید الله بروزن مصغر پسر
عبد الله پسر عتبه بضم عین مهمله و سکون تاء مثناة فوقانیه و باء موحده تحتانیه پسر مسعود
هذلی مدنی است و او یکی از فقهاء سبعه است زهری گفته که من همراه هیچ
یکی از علماء صحبت نکردم مگر آمدم برعلم او و حاصل نمودم آنچه در ذهن او بود مگر عبید الله
که هیچ بار نزد او وارد نشدم مگر یافتم نزد او علم عجیب و ظریف و جدید و لطیف
و از جمله شاگردان او صاحب عدل و تمیز عمر بن عبد العزیز است و در سال نود و نه
یا هشت یا پنج یا چهار وفات یافت عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ از حضرت ابن عباس
رضی الله عنهما قَالَ گفت ابن عباس كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
همیشه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَجْوَدَ النَّاسِ سخی ترین مردمان زیراکه نفس
او اشرف نفوس و مزاج او اعدل امزجه بود لهذا فعل او احسن از افعال و شکل او
املح از اشکال امثال آمد وَكَانَ اَجْوَدُ مَا يَكُوْنُ فِیْ رَمَضَانَ و بود اجود اوقات
وجود او حاصل در وقت ماه مبارک رمضان پس لفظ اجود مرفوع است بسبب و ما در
مایکون مصدریه است و آن مصدر مضاف الیه از برای اجود است و اسناد جود
بسوی اوقات از برای مبالغه است چنانچه اسناد صوم بسوی نهار در نهاره

قَالَ اَخْبَرَنِیْ عُبَیْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَجْوَدَ النَّاسِ وَكَانَ اَجْوَدُ مَا يَكُوْنُ فِیْ رَمَضَانَ

صائم واقع شده است واحتمال دارد که لفظ اجود منصوب باشد ولفظ ما یکون بمعنی وقت
باشد چنانچه در قول عرب اتیک خفوق النجم لفظ خفوق ظرف واقع شده یا لفظ
وقت مقدر کرده شود پیش از ما یکون که بتاویل مصدر است و فی رمضان متعلق بما یکون
باشد یعنی بود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم سخی تر از سخی ترین مردمان در وقت
وجود او در ماه مبارک رمضان و این از جهت آن بود که ماه مبارک رمضان
موسم خیرات و وقت طاعات است و درین ماه مبارک خدای کریم فضل عمیم
بر بندهای خود می نماید پس رسول کریم متابعت خدای رحیم اختیار نمود و ایضا حق
سبحانه جل شانه درین ماه مبارک عنایات بی غایات در نشان آن منبع سعادات
مینمود چنانچه ملاقات جبرئیل امین و تتابع کرامات و غیر ذلک لهذا رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم احسان فراوان درباره بندگان میکرد و این اشارت است
بسوی آیت نجوی که حق جل و علی شانه فرموده یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا اِذَا
نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ فَقَدِّمُوْا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰیکُمْ صَدَقَةً زیرا که حضرت جبرئیل نیز رسول
رب العالمین است واگر وجوب تقدیم صدقه منسوخ شده پس ندب
واستحباب آن هرگز منسوخ نشده حِیْنَ یَلْقَاهُ وقتیکه ملاقات
میکرد حبیب رب العالمین را جِبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ حضرت جبرئیل امین
علیه السلام وَکَانَ یَلْقَاهُ و بود حضرت جبرئیل امین ملاقات میکرد
آن سید مرسلین را یا بود رسول جمیل ملاقات میکرد حضرت جبرئیل را فِیْ
کُلِّ لَیْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ در هر شبی از ماه مبارک رمضان فَیُدَارِسُهُ
الْقُرْآنَ پس درس میداد حضرت جبرئیل او را قرآن که کلام ایزد منان است
ولفظ قرآن منصوب است بنا برانکه او مفعول ثانی است از برای مدارست است
زیرا که هر فعل متعدی وقتیکه نقل کرده شود بسوی باب مفاعله از وی بنا کرده
شود پس البته او متعدی بدو مفعول می باشد چنانچه جاذبته الثوب و معنی این
کلام آنست که حضرت رسول کریم و حضرت جبرئیل امین در خواندن قرآن
مناوبت میکردند چنانچه عادت حافظان و قاریان است یا آنکه هردو
در یک وقت میخواندند و فائده تعلیم جبرئیل آن بود که تا رسول مقبول را

حِیْنَ یَلْقَاهُ جِبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَکَانَ یَلْقَاهُ فِیْ کُلِّ لَیْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَیُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ

تجوید حفظ بروجه اکمل وتصحیح مخارج حروف بروجه ابلغ حاصل آید وتا از برای
امت مرحومهٔ ایشان عادت مقرر گردد که شاگردان بر شیوخ خود قراءة سبعی
تمام نمایند فَلَرَسُولُ اللهِ اَجْوَدُ پس هر آئینه رسول خدا صلی الله علیه وسلم سخی تر بود
پس لام لرسول الله ابتدائیه موطئه برای قسم است بِالْخَيْرِ به نیکی مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ
از باد وزیده شده و فرستاده شده ومرسله بفتح سین مهمله است ولفظ خیر شامل جمیع
انواع خیر است یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر هر کس موافق حال وحاجت او
بخشش میکرد وهیچکس را از الطاف واعطاف خود محروم نمیکرد ولام در الریح از
برای جنس است پس مراد از ریح برین تقدیر باد مطلق است واحتمال دارد که برای
عهد باشد پس مراد از ریح آن باد باشد که برای رحمت حق فرستاده شده چنانچه جل وعلی
شانه فرموده وَهُوَ الَّذِي اَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ تشبیه داد جود رسول
مقبول را به نیکی در شان بندگان به پراگنده شدن باد و باران در بیابان وشهرستان
زیرا که بباد وباران زمین مرده زنده میشود وبجود ونیکی در شان بندگان
دل مرده زنده میشود پس فکر کن که در میان این هر دو چه قدر بزرگ است ودرین
کلام تخصیص بعد تعمیم بر سبیل ترقی واقع شده زیرا که اول تفضیل جود رسول مقبول
بر جود سائر مردم بیان کرد وثانی تفضیل جود او در ماه مبارک رمضان بر
سائر اوقات یاد نموده وثالث تفضیل جود او در ماه مبارک رمضان
نزد ملاقات جبرئیل امین بر سائر ماه مبارک رمضان ذکر فرموده امام نووی
رحمه الله علیه گفته که درین حدیث شریف فوائد بسیار است فائده اولی
تیز کردن انسان بر احسان است در جمیع ازمان خصوصا در ماه مبارک رمضان
که اورا ماه رحمت وغفران می نامند وخصوصا نزد اجتماع صالحان که سبب نزول
الطاف رحمان است وفائده ثانیه آنکه بسیار خواندن قرآن در ماه مبارک
رمضان مستحب وافضل است وفائده ثالثه آنکه کثرت زیارت صلحاء ومجالست
علماء جائز است اما وقتیکه خاطر عاطر آنها از کثرت مجالست وبسیاری
مصاحبت ملال پذیر نشود وفائده چهارم آنکه مدارست قرآن
وعلوم شرعیه از جمیع اشغال اولی وافضل است وفائده پنجم آنکه اگر

فلرسول الله
اجود
من الريح المرسلة
ترق

ارکو یدر رمضان فقط بی لفظ شهر پس پاک نیست حَدَّثَنَا اَبُو الْيَمَانِ الْحَكَمُ
بْنُ نَافِعٍ الیمان بفتح یا و شناة تحتانیه ثابت شده و حکم بفتح حا مهمله و فتح کاف
و نافع بنون و فا است و او حمصی بهرانی که مولای زنی بهرا بفتح با موحده
تحتانیه و برای مهمله و مد که لفته می شد مر آن زن را ام سلمه روایت کرده است
از و حدیث را احمد پسر حنبل و یحیی پسر معین و ابو حاتم و غیر آنها و در سال یکصد
و سی و هشت متولد شد و در سال دو صد و بیست و یک یا دو وفات
یافت قَالَ اَنَا شُعَيْبٌ و او پسر ابی حمزه بفتح حا مهمله و فتح زا معجمه قرشی اموی
بود و او معتمد علیه ائمه کبار و معروف بحفظ و ضبط در جمیع امصار و در سال یک صد
و شصت و دو وفات یافت عَنِ الزُّهْرِيِّ شعیب روایت از زهری کرد قَالَ
اَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُوْدٍ گفت زهری خبر داد مرا
عبید الله پسر عبد الله پسر عتبه پسر مسعود و احوال این هردو در ما تقدم مذکور
شد و عبید الله اول مصغر است اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبَّاسٍ اَخْبَرَهٗ بدرستی حضرت
عبد الله پسر عباس خبر داد او را اَنَّ اَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ بدرستی ابو سفیان
پسر حرب و نام او صخر بفتح صاد مهمله و بخا معجمه ساکنه و حرب بحا مهمله مفتوحه
و برا مهمله ساکنه و با موحده و تحتانیه و حرب پسر اُمَيَّة بضم همزه و فتح میم و یا
مشدده مفتوحه پس ابو سفیان اموی مکی است و او است پدر حضرت معاویه
رضی الله و او ده سال قبل از سال فیل تولد شد و در روز فتح مکه باسلام
مشرف شد و او در مکه شریفه سردار قریش بود و در جنگ حنین و فتح طائف
همراه رسول مقبول حاضر بود و در همان روز یک چشم او از پیخ کنده شد و در
روز یرموک دیگر چشم او نیز کنده شد و بعد از اسلام بمدینه مقدسه سکونت اختیار کرده
بود و در سال سی و یک یا چهار وفات یافت و نماز جنازه بروی حضرت عثمان
رضی الله عنه ادا نمود و در بقعه بقیع مدفون شد اَخْبَرَهٗ خبر داد ابن عباس را
اَنَّ هِرَقْلَ بدرستیکه هرقل که اسم محض بادشاه روم است و لقب او قیصر است
بلکه هر بادشاه روم ملقب بقیصر می باشد چنانچه لقب بادشاه فارس کسری
و لقب بادشاه حبشه نجاشی و لقب بادشاه ترک خاقان و لقب بادشاه

حدثنا ابو اليمان
الحكم بن نافع
قال انا شعيب
عن الزهري
قال اخبرني عبيد
الله بن عبد الله
بن عتبة بن مسعود
ان عبد الله بن عباس
اخبره ان ابا
سفيان بن حرب
اخبره ان هرقل

قبطه فرعون ولقب بادشاه مصر عزیز ولقب بادشاه حمیر تبع و مانند آن و هرقل بکسر ها و فتح را مهمله و سکون قاف و بعضی گفته اند که بکسر ها و کسر قاف و سکون را مهمله است واو
بادشاه روم بود که مدت سی و یک سال در ملک روم بادشاهی کرد و در بادشاهی
او رسول مقبول صلی الله علیه و سلم انتقال از دار فنا بدار بقا نمود اَرْسَلَ اِلَیْهِ فرستاد
رسول خود را فِیْ رَکْبٍ مِّنْ قُرَیْشٍ در حالی که ابو سفیان ثابت بود در جماعه
سواران از قریش و او امیر و کبیر آنها بود لهذا بادشاه رسول را بسوی او فرستاد یا معنی
آنکه فرستاد رسول خود را بسوی او در شان جماعه سواران از قریش که آنها را همراه خود
طلبیده بحضور بادشاه بیارد و آنها سی مرد بودند و بعضی گفته اند که قدر بیست نفر بودند
و بعضی گفته اند که مغیره بن شعبه ثقفی نیز درمیان آن جماعه بود و بعضی برین ایراد نموده اند
که مغیره قبل ازین در سال خندق اسلام آورده بود پس چگونه همراه ابو سفیان حاضر
شد و ساکت ماند لکن جواب داده اند که ابو سفیان درین کلام چیزی ذکر نکرده
که منافی سکوت مغیره باشد و اصح آنست که رکب اسم جمع است اگرچه بعضی گفته
اند که جمع راکب است مثل صحب و صاحب و او اطلاق کرده میشود بر صاحبان ده شتر
یا زیاده ازان باشد و قریش اولاد نضر بن کنانه را گویند و بعضی گویند که قریش
عبارت از اولاد فهر بن مالک پسر نضر است و قریش ماخوذ از قرش است
و قرش بمعنی کسب و جمع است و چون آنها مال را کسب میکردند و جمع می نمودند
پس مسمی باسم قریش شدند یا ازان جهة که اینها بعد از تفرق جمع شدند چنانکه
از تواریخ معلوم میشود و بعضی گفته اند که قریش ازان جهة نامیده شدند که لفظ قریش
ماخوذ از قرش است و قرش ماهی است در دریای قوی و بزرگ که حیوانات
بحر را میخورد و او را هیچ چیز خورده نمیتواند و او غالب است بر جمیع مخلوقات
بحر و جماعه قریش چون غالب و قوی بودند بر غیر خود لهذا مختص باین نام شدند
و تصغیر از برای تعظیم است پس اگر مراد ازو حی باشد منصرف خواهد بود و اگر
مراد ازو قبیله باشد پس آن غیر منصرف خواهد بود و لکن صحیح و فصیح انصراف
است دران چنانچه قرآن مجید وارد شده است بآن وَكَانُوا تُجَّارًا بِالشَّامِ
و بودند آنها جماعه سوداگران در ملک شام و لفظ تجار جائز است که بکسر تا مثناة

فوقانیه و تخفیف جیم جمع تاجر باشد مثل صاحب و صحاب و جائزست که بضم تاء مثناة فوقانیه و تشدید جیم جمع تاجر باشد مثل ضُرّاب و ضارب و لفظ بالشام جائز است که متعلق به تجارا باشد یا بکانوا یا صفت دیگر از برای رکب باشد و شام ولایتی است که مشهور به برکت و منشور بحرمت است و او سرای انبیاء و مأوی اتقیاء است و حبیب پروردگار در ان ولایت دو بار قبل از نبوت داخل شده یکبار همراه عم خود ابوطالب داخل شده و دران بار دوازده سال عمر مبارک اوشان بود تا آنکه رسید به بلدهٔ بُصری و در همانجا ملاقات کرد وی را راهب یعنی گوشه نشین و این رهب التماس از ابوطالب نمود که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم را بسوی مکه شریفه باز فرستد که جماعه یهود دشمنان وی اند مبادا که ایذائی بوی رسانند و دیگر بار برای حضرت خدیجه رضی الله عنها داخل شده‌اند تا آنکه ببازار بصری رسید و عمر مبارک ایشان درین هنگام بیست و پنج سال بود و دو بار بعد از نبوت یک بار در شب معراج از مکه شریفه که دران شب بشام در بیت المقدس امامت انبیا کردند و دیگر بار در جنگ تبوک از مدینه مقدسه رفته بودند و حد شام از عریش تا فرات و از ایله تا دریای روم است فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدتی که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم مَادَّ فِيهَا أَبَا سُفْيَانَ وَكُفَّارَ قُرَيْشٍ صلح کرده بود دران مدت ابا سفیان را و کافران قریش را و آن صلحی بود که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم همراه کفار قریش بحدیبیه صلح نموده بود و آن در سال ششم از هجرت واقع شده بود و مدت آن صلح ده سال مقرر نموده بودند و در بعض روایات چهار سال نیز آمده لکن کفار قریش آن را در سال هشتم شکستانند پس در همان سال رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بآن کفار جنگ کردند مکه شریفه را فتح نمودند و در همان روز ابوسفیان که حاکی این قصه است اسلام آورد و لفظ مادّ بتشدید دال مفتوحه ماضی از باب مفاعله است و اگر گفته شود که این قصه در آخر زمان بعثت بود

فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَادَّ فِيهَا أَبَا سُفْيَانَ وَكُفَّارَ قُرَيْشٍ

پس چگونه موافق آید بترجمه باب که آن کیفیت ابتداء وحی بود جواب آنکه
لازم نیست که جمیع ما فی الباب مناسب برای ترجمه باشد بلکه در هر حدیث
ادنی ملابست واقل مناسبت کافی است چنانچه ازین حدیث رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم معلوم می شود که در حال ابتداء وحی تابعان رسول مقبول
ضعفاء بودند نه کبراء فَاَتَوْهُ وَهُمْ بِاِیْلِیَاءَ پس آمدند هرقل را در حالی که آنها
در ایلیاء بودند و فاء در قول او فاتوه فصیحه است و فاء فصیحه آن را گویند که معطوف
علیه او مقدر باشد زیرا که تقدیر کلام درین مقام چنان است فجاء الرسول
فطلب اتیانهم فاتوه چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده اَنِ اضْرِبْ
بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ زیرا که تقدیر کلام چنان است فضربه فانفجرت و از
امام محمد بخاری رحمة الله علیه در کتاب جهاد خواهد آمد که رسول هرقل یافته
بود اباسفیان و تابعان او را در بعض شام و تعیین مکان دران مقام نکرده
و در لفظ ایلیاء سه لغات آمده که مشهور از میان آنها کسر همزه و کسر لام است
که در میان آنها یاء ساکنه فاصله باشد و در آخر مد باشد و معنی او بیت الله است یعنی
خانه خدا و آن عبارت از بیت المقدس است و در کتاب جهاد از امام بخاری رحمة الله
علیه خواهد آمد که هرگاه دور کرد خدای تعالی از هرقل لشکرهای فارس را و آنها را هزیمت داد پس
از جهة سپاس و شکر هرقل بر پای خود روان شد از بلده حمص تا ایلیاء که عبارت از بیت
المقدس است و ابن اسحاق از زهری روایت کرده که گسترده می شد برای وی در آن
راه فرشها و قالین و نهاده میشود بر آنها ریاحین مشابه بهیئت بساتین پس وی بر آن
بسط مفروشه بر پای راه میرفت و همچنین میکردند تا ایلیاء و سبب این آن بود که طبرانی آورده که کسری
همراه لشکر هرقل مبارزه و قتال نمود پس هزیمت داد لشکر هرقل را و بسیاری را از بلاد او متصرف شد
پستر مشورت کرد کسری بکشتن و بایستادن امیر دیگر را قائم مقام او که نائب از جانب او باشد چون
آن امیر مطلع شد پس در باطن همراه هرقل اتفاق نمود پس هرقل باشارت آن امیر بسمت آن بلاد آمد
و همراه لشکرهای جنگ نمود پس هزیمت داد لشکر کسری را پس ازین جهة بر پای خود هرقل روانه ایلیاء
شد تا شکر خدای ذوالجلال بر سبیل عجز کمال ادا نماید و نام آن امیر مذکور شهربراز بود و نام آن
امیر دیگر فرخان بود فَدَعَاهُمْ فِیْ مَجْلِسِهٖ پس خواند و طلبید آنها را در مجلس خود

فاتوه وهم بایلیاء فدعاهم فی مجلسه

امیر خود که دران بلاد از طرف وی گماشته بود م

و اگر گفته شود که در صله دعا کلمهٔ الی مستعمل میشود چنانچه در کلام الله آمده وَاللهُ يَدْعُوا اِلَى
دار السلام پس مناسب آن بود که میگفت فدعاهم الی مجلسه جواب آنکه کلمهٔ فی صله
از برای دعا نیست بلکه مراد آنست دعاهم حال کونه فی مجلسه یعنی طلبید آنهارا در جائی
که او در مکان جلوس و محل حکم بود نه در حال خلوت یا در حرم یا مانند آن و در بعضی
کتب آمده دعاهم وهو جالس فی مجلسه علیه التاج و در شرح سنت دعاهم لمجلسه
آمده وَحَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّوْمِ و گرد او سرداران روم بودند جوهری گفته که آنها
از اولاد روم پسر عیص پسر اسحاق اند گویا تغلیب داده شد نام پدر آنها را برانها پس
گردیده شد نام مر قبیله را مانند عاد و ثمود و لفظ حوله و حوالیه و حواله و حولیه بفتح لام
بیک معنی اند ثُمَّ دَعَاهُمْ پس طلبید و خواند آنهارا وَدَعَا تَرْجُمَانَهُ و خواند و طلبید ترجمان
خود را و ترجمان آنرا گویند که تعبیر از یک زبان بدیگر لسان نماید چنانچه ترجمه
کند لغت عربی را بفارسی و لغت فارسی را بعربی و ترجمان بضم تا و فتح آن
جائز است و در بعضی نسخها بترجمانه آمده و با برین تقدیر زائده است چنانچه در قول
حق سبحانه جل شانه وارد شده وَلَا تُلْقُوْا بِاَيْدِيْكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ و مراد ازین کلام
آنست که آنهارا و ترجمان را دران مقام طلبید و طلبیدن ترجمان از جهت
آن بود که آن بادشاه با سپاه از زبان عربی واقف و آگاه نبود زیراکه او
بزبان رومی تکلم میکرد و احتمال دارد که ترجمان را از جهت ترفع حال خود و از
جهت نخوت و تکبر طلبیده باشد چنانچه بادشاهان را عادت برین مقرر شده
فَقَالَ پس گفت آن ترجمان و این فا نیز فصیحه است زیراکه تقدیر کلام چنان است
فقال المترجمان قل لهم ایکم اقرب آه فَقَالَ التَّرْجُمَانُ اَيُّكُمْ اَقْرَبُ نَسَبًا
بِهٰذَا الرَّجُلِ الَّذِيْ يَزْعَمُ اَنَّهُ نَبِيٌّ کیست از شمان نزدیک تر از روی
نسب باین مرد یعنی آن مرد که گمان میکند که بدرستی او پیغمبر است و تخصیص
اقرب در سوال ازان جهت که اقرب بر حال اقرب اعلم و ارقب میباشد و ایضا
اقرب افترا و بهتان در حق اقرب نمینماید زیراکه آن هر دو در نسب متحد اند
و چون لفظ اقرب اسم تفضیل است و مفضل عنه میخواهد و ایضا قرب امر اضافی
است و مقرب منه میخواهد پس بالضرورة آن هر دو درین کلام محذوف اند

و تقدیر کلام درین مقام چنان است ایکم اقرب من النبی من غیرکم یعنی کیست
در نزدیکی ازان پیغمبر زیاده تر از دیگران و تعدیه اقرب بباء در قول بهذا
الرجل از جهت تضمین معنی اتصال است و در روایت مسلم من هذا الرجل اصل
واقع شده است و از مؤلف رحمة الله علیه در باب جهاد الی هذا الرجل واقع
شده و لفظ زعم در اکثر مواضع و اغلب مواقع در مقام شک و تردد استعمال
می شود و گاه بمعنی مطلق قول نیز می آید و نبی در لغت بمعنی مخبر یا مرتفع است
و در شرع عبارتست از انسان که او را ایزد منان برای تبلیغ قواعد شرعیه
و تعلیم عقائد الهیه مختص و ممتاز گردانیده باشد تا حجت اهل ضلال و فساد
در دنیا و نشر و معاد بحضور رب عباد منقطع گردد قَالَ اَبُوْسُفْیَانَ فَقُلْتُ اَنَا
اَقْرَبُهُمْ نَسَبًا گفت ابوسفیان پس گفتم من برای ترجمان که من نزدیکترین
این جماعه حاضرین از روی نسب بسوی آن مرد هستم زیرا که آن مرد محمد
پسر عبد الله پسر عبد المطلب پسر هاشم پسر عبد مناف است و من ابوسفیان
نیز حرب پسر اُمیّة پسر عبد شمس پسر عبد مناف هستم و درین جماعه از بنی
عبد مناف هیچکسی غیر از من نیست و از امام بخاری رحمة الله علیه در کتاب
جهاد خواهد آمد که ابوسفیان گفت هُوَ ابْنُ عَمِّیْ و این کلام یا محمول بر حذف مضاف
است یعنی هو ابن عم جدی زیرا که پدر رابع از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
عبد مناف است و همچنان پدر چهارم از ابوسفیان نیز عبد مناف است چنانچه
الحال بیان نمودیم یا محمول است بر آنکه پدر رسول مقبول را بمنزله عم خود قرار
داده و از جهت رفع منزلت و پاس حرمت چنانچه عادت عرب بران واقع
شده فَقَالَ اَدْنُوْهُ مِنِّیْ پس گفت هرقل که نزدیک کنید او را از من وَقَرِّبُوْا
اَصْحَابَهٗ و نزدیک کنید یاران و رفیقان او را و اصحاب جمع صحب بفتح صاد
مهمله و کسر حاء مهمله که آن جمع صاحب است یا اصحاب جمع صحب بسکون حاء مهمله
که مخفف از صحِب بکسر حاء مهمله که آن بمعنی صاحب است فَاجْعَلُوْهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهٖ
پس بگردانید آن جماعه یاران او را نزد پشت ابی سفیان یعنی ابوسفیان
را مقدم بنشانید گفت فاجلسونی بین یدیه و اجلسوا اصحابی خلفی یعنی بموجب گفته

قَالَ اَبُوْسُفْیَانَ فَقُلْتُ اَنَا اَقْرَبُهُمْ نَسَبًا فَقَالَ اَدْنُوْهُ مِنِّیْ وَقَرِّبُوْا اَصْحَابَهٗ فَاجْعَلُوْهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهٖ

و آنها را بطرف پشت او بنشانید چنانچه در دیگر روایت آمده که ابوسفیان گفت

هرقل پس نشاندند مرا پیش روی او و نشاندند یاران مرا دنبال من و این فعل
را از جهت آن نمود که اگر ابوسفیان دروغ و افترا در شان افضل انبیا نماید پس
آن جماعه از تکذیب آن در آن قول شرم و حیا نکنند زیرا که تکذیب انسان
در حال مواجهت بسیار دشوار است خصوصا وقتیکه آن کذاب سردار باشد
و ایضا تا آنکه ممکن شود برای آن یاران که تا اشارت یا دلالت بر کذب و بهتان
ابی سفیان نمایند یا بشور دادن دست یا بجنباندن سر یا مانند آن و بعضی گفته
اند که شاید آن تقدیم از برای تعظیم از جهت اقربیت رسول کریم باشد ثُمَّ قَالَ
لِتَرْجُمَانِهِ پستر هرقل گفت از برای ترجمان خود قُلْ لَهُمْ بگو از برای یاران
ابی سفیان اِنِّي سَائِلٌ هٰذَا که بدرستی من سوال کننده ام این ابی
سفیان را یعنی اراده دارم که بپرسم از وی سائل بتنوین است
و در یک نسخه باضافت نیز آمده عَنْ هٰذَا الرَّجُلِ از صفت و نعت این
مرد که دعوی نبوت و رسالت میکند فَاِنْ كَذَبَنِي پس اگر دروغ
گفت مرا یعنی اگر بمن نقل کرد کلامی را که خلاف واقع باشد و کذب
بتخفیف ذال معجمه است و تیمی گفته که لفظ کذب و صدق از عجائب الفاظ
و غرائب کلمات اند زیرا که بتشدید عین کلمه متعدی بیک مفعول می
شوند و بتخفیف عین کلمه متعدی بدو مفعول می شوند چنانچه گفته می شود کَذَبَنِي
الحدیث بتخفیف ذال معجمه و چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده لَقَدْ صَدَقَ
اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ پس بنابرین تقدیر پس در متن اگر مخفف خوانده
شود یک مفعول محذوف خواهد بود و تقدیر کلام چنان باشد فَاِنْ
كَذَبَنِي الحدیث فَكَذِّبُوهُ پس نسبت دروغ بکنید او را و از
شرم نکنید و خاموشی بر باطل اختیار نکنید بلکه او را بحق اعلام نماید و لفظ
کذبوه بکسر ذال معجمه مشدده است قَالَ گفت ابو سفیان و در اکثر نسخ
صحیح بخاری لفظ قال ثابت نشده پس درین هنگام لفظ قال مقدر باشد و اگر
نه چنین باشد پس لازم می آید خلط کلام ابی سفیان بکلام هرقل یا بکلام
ترجمان فَوَاللّٰهِ پس سوگند است مرا بخدا جل شانه لَوْلَا الْحَيَاءُ اگر نمی بود

ثم قال لترجمانه قل لهم انی سائل عن هذا الرجل فان كذبنى فكذبوه فوالله لولا الحياء

شرم مرا من أنْ يَأثُرُوا عَلَيَّ كَذِبًا از اینکه نقل خواهند کرد یاران من از من دروغ را نزد قوم من وقتی که رجوع بسوی وطن اصلی خود نمایند و لفظ یأثروا بضم ثاء مثلثه وکسر آن بمعنی ینقلوا آمده و علی بمعنی عنی است و لفظ کذب بفتح کاف وکسره ذال معجمه است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده لِتَفْتَرُوا عَلَى اللهِ الْكَذِبَ و در بعضی نسخه بکسر کاف و سکون ذال معجمه آمده و آن در مشهور نقیض صدق است لَكَذَبْتُ عَنْهُ هرآئینه روایت دروغ میکردم از رسول مقبول تا طبع آن بادشاه ازو متنفر گردد و بسوی اطاعت او میل نکند ولکن شرم نمودم که اگر در مجلس این بادشاه جم جاه افترا و بهتان در شان محمد این گفتم البته یاران من وقتیکه ازین وطن غربت بسوی وطن الفت رجوع نمایند این دروغ و افترا را پیش مردم عرب از اقارب و اجانب نقل خواهند نمود و این عار نزد احباب و اغیار تا ابد الآباد برمن خواهد ماند پس از سبب آن شرم هرگز بغیر راست بر زبان خود نیاوردم و بعضی گفته اند که معنی کلام آنست که ابو سفیان میگوید که اگر مرا ترس از جماعهٔ یاران نمی بود که وقت دروغ گفتن من بحضور بادشاه باسپاه آن دروغ را برمن ظاهر خواهند کرد و مرا بسبب آن خجالت تامه حاصل خواهد شد هرآئینه البته دروغ و بهتان در شان رسول آخر الزمان میگفتم لکن ترسیدم از تکذیب یاران که منجر بخجالت تامه خواهد شد ازین سبب هرگز شمهٔ از دروغ درباب رسول اکرم نگفتم لکن صواب معنی اول است زیرا که در روایت ابن اسحاق تصریح بمعنی اول آمده که لفظ او چنان است فوالله لئن كذبت ما ردوا علي ولكني كنت امرا سيدا اتكرم عن الكذب وعلمت ان ايسرما في ذلك ان كذبت ان يحفظوا ذلك عني ثم يحدثوا به فلم اكذبه و در لفظ اختیار یار دم بر تکذیب او نیز دلالت است برانکه مراد معنی اول است وایضا ابو سفیان بر یاران خود اعتماد کلی داشت که هرگز آنها تکذیب من نخواهند کرد زیرا که آنها در عداوت رسول مقبول با او متفق بودند مع ذلک ابو سفیان امیر آنها بود و تکذیب امیر از تابعان در مجلس آن سلطان بعید است و چون معنی اول صحیح شد پس دلیل صریح شد برانکه کذب در میان آن جماعهٔ کفار قبیح و عار بود و قبح او را از شرع سابق یا از عرف زمان معلوم کرده بودند ثُمَّ كَانَ أوَّلُ مَا سَألَنِي عَنْهُ أنْ قَالَ بیشتر بود اول

آن يَأثُرُوا عَلَيَّ
كَذِبًا فَأَكْذِبَ
عَنْهُ ثُمَّ كَانَ
أوَّلُ مَا سَألَنِي
عَنْهُ أنْ قَالَ

که پرسیده بود آن ترجمان مر از آن چیز اینکه گفت و اول جائزست که مرفوع باشد
بنا بر آنکه او اسم کان باشد و خبر او اَنْ قَالَ باشد و جائزست که برعکس باشد و
روایت نیز بعکس آمده کَیْفَ نَسَبُهُ فِیْکُمْ چگونه است نسب او در شما یعنی آیا در
نسب او شریف است یا غیر شریف و این مقوله قال است قُلْتُ هُوَ فِیْنَا ذُوْ نَسَبٍ
گفتم من در جواب آن سوال که آن مرد در میان ما صاحب نسب بزرگ است که هرگز
هیچکسی در نسب با او برابر نیست پس تنوین لفظ نسب از برای تعظیم است پس معنی
آنست که ذو نسب عظیم چنانچه در کلام الله آمده فَأْذَنُوْا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ
ای بحرب عظیم قَالَ گفت آن ترجمان از زبان آن سلطان فَهَلْ قَالَ هٰذَا الْقَوْلَ
پس آیا گفته است این سخن را یعنی دعوی نبوت و رسالت را مِنْکُمْ اَحَدٌ
از شما هیچ کسی قَطُّ قَبْلَهٗ هرگز پیش از این مرد و لفظ قط در مشهور بفتح قاف و تشدید
طاء مهمله مضمومه آمده اگرچه بعضی بهر دو ضمه روایت کرده اند و بعضی بفتح قاف
و تخفیف طاء مهمله نقل نموده اند و بعضی بضم قاف و تخفیف طاء مهمله تصحیح نموده اند
و لفظ قط مستعمل نمیشود مگر در ماضی منفی اگر گفته شود پس درینجا نفی کجاست جواب
آنکه استفهام در حکم نفی است و در بعضی روایات بدل قبله مثله وارد شده و پس
بنا برین روایت لفظ مثله منصوب خوانده شود بنا بر آنکه او بدل از هذا القول واقع شده
قُلْتُ لَا گفتم من در جواب آن سوال که گفته است این سخن را هرگز هیچ کسی
از مایان پیش ازین مرد قَالَ گفت آن ترجمان از زبان آن سلطان فَهَلْ
کَانَ مِنْ اٰبَائِهٖ مِنْ مَّلِکٍ پس آیا بود از پدرهای او هیچ بادشاهی
یعنی آیا در اجداد و اسلاف این مرد کدام بادشاهی با سپاهی بود و لفظ ملک بدو وجه
مروی شده یکی آنکه ملک بکسر لام صفة مشبهه باشد و مِنْ حرف از حروف
جاره باشد و دیگر آنکه ملک بفتح لام و کاف صیغه ماضی باشد و مَنْ موصوله باشد
و در بعضی روایات ملک باسقاط من نیز آمده و لکن وجه اول مشهور است قُلْتُ لَا
گفتم من در جواب آن سوال که نبود در آباء و اجداد آن مرد هیچ بادشاهی با سپاهی
قَالَ گفت آن ترجمان از زبان سلطان فَاَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوْهُ اَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ
پس آیا بزرگان مردم پیروی میکنند آن مرد را یا ضعیفان مردم پیروی او می نمایند

کیف نسبه فیکم قلت هو فینا ذو نسب قال فهل قال هذا القول منکم احد قط قبله قلت لا قال فهل کان من آبائه من ملک قلت لا قال فاشراف الناس اتبعوه ام ضعفاؤهم

۲

پس همزهٔ استفهام در قول او اشرف الناس مقدر است و مراد از اشراف درین مقام اهل نخوت وتکبر واهل سلطنت وتجبر اند نه هر شریف زیراکه حضرت ابوبکر وعمر رضی الله عنهما قبل ازین واقعه باسلام مشرف بودند مع ذلک از جملهٔ اشراف واکابر قوم خود بودند ودر روایت ابن اسحاق آمده وتبعه منا الضعفاء والمساکین والاحداث فاما ذوو الاسنان والشرف فما تبعه منهم احد وجائز است که حمل کرده شود کلام را بر غالب پس معنی آن باشد که غالب از اتباع او اشراف اند یا ضعفاء پس جواب داد که غالب از اتباع او ضعفاء اند اگرچه اقل از اتباع او اشراف نیز باشند پس نقض بحضرت ابوبکر وعمر رضی الله عنهما وارد نشد قُلْتُ بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ گفتم من بلکه اتباع او ضعفاء مردم اند قَالَ گفت آن ترجمان از زبان سلطان اَيَزِيْدُوْنَ آیا زیاده می شوند تابعان او روز بروز اَمْ يَنْقُصُوْنَ یا کم می شوند یعنی بمرور ایام برکافهٔ انام تابعان او از قلت بکثرت ترقی مینمایند یا از کثرت بقلت تنزل میکنند قُلْتُ بَلْ يَزِيْدُوْنَ گفتم در جواب آن که کم نمی شوند بلکه روز بروز زیاده می شوند قَالَ گفت آن ترجمان از زبان سلطان فَهَلْ يَرْتَدُّ اَحَدٌ مِّنْهُمْ پس آیا مرتد میشود هیچ یکی از اتباع او سَخْطَةً لِّدِيْنِهٖ از برای کراهت دین او وسخطه بفتح سین مهمله وسکون خاء معجمه است وبضم نیز مهمله نیز آمده بَعْدَ اَنْ يَّدْخُلَ فِيْهِ پس از انکه درآید در وی برضاء ورغبت خود قُلْتُ لَا گفتم در جواب آن که مرتد نمیشود هیچ کسی از تابعان او برای کراهت دین او واگر گفته شود که بصحت رسیده که بعضی ناس بعد از اسلام آوردن مرتد شده اند پس این جواب چگونه صحیح شد جواب انکه ارتداد آنها از برای کراهت دین نبود بلکه از جهت اکراه یا از برای حظ نفسانی بود قَالَ گفت آن ترجمان از زبان سلطان فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُوْنَهٗ بِالْكَذِبِ پس آیا بودید شما که تهمت میکردید او را بدروغ گفتن قَبْلَ اَنْ يَّقُوْلَ مَا قَالَ پیش از انکه بگوید آنچیزی را که گفت یا بگوید قول خود را ودر سوال تهمت کذب یاد نمود نه نفس کذب تا نفی کذب از وی بر وجه ابلغ حاصل آید زیراکه انتفاء تهمت کذب مستلزم است از برای انتفاء کذب لهذا سوال عدم عذر عقیب

بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ · اَيَزِيْدُوْنَ · اَمْ يَنْقُصُوْنَ · قُلْتُ بَلْ يَزِيْدُوْنَ · فَهَلْ يَرْتَدُّ · سَخْطَةً لِّدِيْنِهٖ · بَعْدَ اَنْ يَّدْخُلَ فِيْهِ · قُلْتُ لَا · فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُوْنَهٗ · قَبْلَ اَنْ يَّقُوْلَ مَا · قَالَ

نقصان بوده وجه مبالغه بالمردن مومنان سابقین وعدم تحقیق لاحقین باز داد کر آن موثر [illegible] ۱۲ منه

زیراکه اکثر انبیا بعد از حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام از اولاد حضرت
اسحاق بودند و این ظن او باطل بود لان الظن لا یغنی من الحق شیئا فلو انی اعلم
پس بدرستی اگر من میدانستم انی اخلص الیه که بدرستی من می رسم بسوی او یعنی بسوی
دوست و رویت او و اخلص بضم لام است لتجشمت لقاءه هر آیینه تکلیف میکردم
بدشواری ملاقات او را و غنیمت می شمردم صحبت و متابعت او را و تجشمت بجیم
و شین معجمه است یعنی من اگر یقین میدانستم که وصال آن جمال صاحب کمال مرا
میسر خواهد شد هر آیینه جان خود را فی الحال بر اشتغال وارتحال بسوی آن
جناب پر فضال بر میداشتم لکن از منع مانع و دفع دافع میترسیم و از زوال ملک
و ریاست و ذهاب حکم و سیاست ملاحظه مینماییم و اگر گفته شود که قول سابق از هرقل
که یا معشر الروم... دلالت بر ایمان و ایقان وی میکند و همچنین قول لاحق که بعد
ازین خواهد آمد دلالت بر اذعان وی مینماید و آن قول او است فوافق رأی
هرقل علی خروج النبی صلی الله علیه و سلم وانه نبی و قول او فتبایعوا هذا النبی صلی الله
علیه و سلم پس حکم باسلام او چگونه خواهد بود جواب آنکه حکم بایمان او صحیح نیست
زیراکه قول لاحق وی که گفت قلت مقالتی آنفا اختبر بها شدتکم علی دینکم منافی
و معارض است با اقوال سابقه او و ازو معلوم شد که آنچه صادر شده بود ازوی
آن ایمان و ایقان صحیح نبود بلکه از برای امتحان تابعان آن ایمان و اذعان را اظهار کرده
بود بخلاف ایمان ورقه بن نوفل که وی سالم از معارض و منافی بود لهذا صحیح شد
امام نووی گفته که هیچ عذر هرقل نزد اهل عقل و نقل نمانده زیراکه او حب جاه و ریاست
را و حفظ مال و سیاست را مقدم بر سلوک راه نجات کرد و راه رشد و هدایت را
ترک نمود و در صحیح بخاری تصریح بنفی ایمان و ایقان آمده در جایی که گفته و لو اراد الله
هدایته لوفقه کما وفق النجاشی و مازالت عنه الریاسة و بعضی دلائل که بر کفر و طغیان
او دلالت میکند آنست که او جنگ و جدال کرد همراه مسلمانان در غزوه موته در سال
هشتم بعد ازین قصه پس در مغازی ابن اسحق آمده که بجماعه مسلمانان خبر رسید وقتیکه
نازل شدند در معان از ملک شام که هرقل نازل شده است برای قتال آنها
در صد هزار از مشرکین و ابن حبان در صحیح خود روایت از حضرت انس بن مالک کرده است

[illegible] لقاءه

که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم مکتوب بسوی هرقل از تبوک نیز فرستاده
بود و او را باز دعوت باسلام نمود و او نزدیک باجابت آمد لکن اجابت نکرد
و ازان سعادت محروم ماند و این قول نص صریح در کفر و طغیان اوست لکن احتمال
دارد که او در دل خود ایمان و اذعان محکم کرده باشد لکن از برای خوف زوال ملک
و ریاست و ترس کشتن از قوم خود بعداوت اظهار ایمان نکرده باشد اما در مسند
احمد رحمة الله علیه وارد شده که هرقل مکتوب از تبوک بخدمت رسول مقبول صلی الله
علیه و سلم نوشته بود که یا رسول الله که بدرستی من ایمان آوردم برسالت تو و انقیاد
نمودم بشریعت تو پس رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود که او دروغ گفته این سخن
را بلکه او باقی است بر نصرانیت خود و شیخ اکمل الدین گفته که علم و معرفت هرقل
نافع نشد زیرا که او لشکرهای بسیار و فوجهای بیشمار بر اصحاب رسول مختار جمع نموده یک
بار بلکه بسیار بار همراه اصحاب کبار لشکرها از برای جنگ و قتال میفرستاد پس ایزد
قهار هزیمت میداد آن جماعه کفار را و هلاک میکردانید و باز پس نمیگشت ازان جماعه
کفار مگر اقل قلیل و همچنین حال مستمر بود تا آنکه هرقل مرد در حالی که مسلمانان فتح و ظفر
بر اکثر بلاد شام یافته بودند و اجرای احکام اسلام دران بلاد کردند پس از مردن او
والی ملک ولد او شد لیکن عنقریب بعد از هلاک او مملکت رومیه هلاک شد یعنی مملکت
رومیهٔ جاهلیت هلاک شد و مملکت رومیه اسلامیه بر پای شد تا آنکه اقامت داد آنهارا
حق تعالی برای جنگ و قتال طائفهٔ نصرانیه و برای مقابلهٔ رافضهٔ کفرانیه و قیام نمودند آنها
در خدمت حرمین شریفین از عمارات و خیرات و تعظیم شریعت و علما و تکریم مشایخ
و اولیا پس جزا دهد آنها را خدای تعالی بهترین جزا و غلبه بر اعدا تا روز ندا و من یهدی
الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له پس این مقام مقام حیرت است که هرقل با وجود
کمال علم و معرفت و تمام عقل و ظرافت محروم ماند و رشد و هدایت نیافت از
برای عدم سعادت ازلیه و وجود شقاوت ابدیه و سبب او طمع ریاست و ظهور کمال
بود و میل بسوی وصول او حصول منال و غفلت از مآل و از خزی و نکال پس بنا برین قول صاحب
استیعاب که گفته است آمن قیصر برسول الله صلی الله علیه و سلم و ابت بطارقته محمول
بر ایمان ظاهری است یعنی هرقل ظاهر کرد تصدیق خود را برسول مقبول لکن از جهت پاس

ملک وریاست وحفظ حکم وسیاست ازان تصدیق اعراض نموده والله اعلم واگر مجرد
معرفت در ایمان کافی باشد پس لازم می آمد که جمیع علماء اهل کتاب وبعضی از
مشرکان اهل حراب در دائره اسلام داخل باشند زیرا که معرفت حقیّت
رسالت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم درانها متحقق بود قال الله تعالی
اَلَّذِیْنَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُوْنَهٗ کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ وقال عزّ من قائل یَعْرِفُوْنَ
نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ یُنْکِرُوْنَهَا وَاَکْثَرُهُمُ الْکَافِرُوْنَ لکن از سبب حسد وعناد ترک اسلام
وانقیاد مینمودند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده حَسَدًا مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ مِنْ
بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ وَلَوْ کُنْتُ عِنْدَهٗ واگر من میبودم نزد وی لَغَسَلْتُ
عَنْ قَدَمَیْهِ هرآیینه می شستم غبار وگرد از پای او واورا سعادت خود
می شمردم لکن چه کنم که از خدمت وی دور افتادم واحتمال دارد که معنی آن باشد هرآیینه
می شستم روی خود را بآب هر دو پای او پس بنابرین تقدیر مفعول غسلت و
مضاف قدم مقدر باشد وتقدیر کلام چنان باشد لغسلت وجهی عن ماء قدمه ثُمَّ دَعَا
پستر بوجه خوشتر خواند وطلب بِکِتَابِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بمکتوب
ونوشته رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَلَّذِیْ بَعَثَ بِهٖ آن مکتوبی که فرستاده
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن مکتوب مَعَ دِحْیَةَ الْکَلْبِیِّ همراه دحیه که
منسوب بسوی قبیله بنی کلب است ودحیه بکسر دال مهمله وسکون حاء مهمله ویاء
مثناة تحتانیه مشهور است اگرچه بعضی بفتح دال مهمله نیز روایت کرده اند واو دحیه
پسر خلیفه پسر فروه کلبی است واو بسیار خوش رو وصاحب جمال بود بحدیکه وقتیکه دحیه
وارد می شد بمدینه مقدسه هیچ مستوره نمی ماند مگر بیرون می شد برای رویت حسن
وجمال او ودر اکثر اوقات حضرت جبرئیل امین برسید مرسلین در صورت دحیه می آمد
از جهة کثرت حسن وجمال ووفرت عقل وجلال واو اسلام در زمان قدیم آورده ودر
جمیع جنگها همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شد مگر در جنگ بدر وفرستاده بود اورا
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در آخر سال ششم بکتاب بعد از رجوع آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از صلح حدیبیه که تا آن کتاب را بسوی هرقل برساند آن مکتوب شریف را در شهر محرم
در سال هفتم گفته این سخن را واقدی وزنده ماند تا خلافت حضرت معاویه رضی الله عنه ودر خلافت

ولو کنت عنده
لغسلت عن قدمیه
بکتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی بعث به مع دحیة الکلبی

حضرت معاویه وفات یافت و حاضر شده بود بر جنگ یرموک و سکونت اختیار
نمود در مزه بکسر میم و زاء معجمه دیه ایست از دیهات دمشق الی عظیم بُصری یعنی بسوی
سردار بصری تا آنکه وی مکتوب را بهرقل برساند و بصری بضم باء موحده تحتانیه و سکون
صاد مهمله نام دیه از دیهات شام است و بعضی گویند که آن حوران است بفتح حاء
مهمله و دران دیه کار شمشیر بسیار خوب و اعلی می شود و نام آن سردار حرث
پسر ابی شمر غسانی و ابن سکن آورده که آن سردار مکتوب رسول خدا را صلی الله علیه
و سلم بدست عدیؓ پسر حاتم طائی فرستاد و عدی دران وقت هنوز مشرف
باسلام نشده بود بلکه دران وقت نصرانی بود پس رسید آن عدی با دحیه بسوی
هرقل و مکتوب رسول خدا را صلی الله علیه و سلم رسانیدند فَدَفَعَهُ اِلٰی هِرَقْلَ یعنی پس
فرستاده بود آن مکتوب را سردار بصری بسوی هرقل فَقَرَأَهُ یعنی پس خواند هرقل
آن مکتوب شریف با تعظیم تمام و همین تعظیم سبب برای بقاء ملک و دولت در
نسل و اولاد او تا ابد الآباد گشت بخلاف کسری که چون مکتوب شریف رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم پاره کرد پس حق سبحانه جل شانه ملک ورا پاره کرد و خراب
گردانید و جدا کرد اولاد او را و بیرون کرد اولاد او را از ملک و سلطنت و از
دولت و حشمت اما هرقل چون تعظیم مکتوب آن محبوب نمود پس خدای تعالی
بادشاهی را در اولاد او محفوظ و مصون از زوال کرد سیف الدین گفته که مرا بادشاه
مغرب بسوی بادشاه فرنج برای شفاعت فرستاد پس آن بادشاه قبول نمود
و مرا گفت که اقامت را درین ملک اختیار کن پس من از وی ابا آوردم بعد ازان
بمن گفت آیا نشان بدهم تحفه بزرگی که در عمر خود ندیده باشی پس بیرون آورد
از یک صندوق قلمدانی را که از طلای خالص بود و بیرون کرد ازان قلمدان
مکتوبی را که اکثر حروف آن زائل شده بود پس گفت آن بادشاه که این مکتوب
پیغامبر شما است که از برای پدر کلان من هرقل فرستاده بود و این مکتوب
شریف را ما یان بطریق توریث تا زمان حال نگاه میکنیم بتعظیم تمام زیرا که
قیصر بما یان وصیت کرده که مادامی این مکتوب نزد شما باشد ملک و سلطنت
و دولت و شوکت از شما زائل نخواهد شد پس ما یان او را محفوظ نگاه کردیم

الی عظیم بُصری
فدفعه الی
هرقل فقرأه

تا در خانه پادشاهی علی الدوام بحکم خالق انام باقی ماند این قصه را اکمل الدین ذکر کرده است فَاِذَا فِیْهِ پس ناگاه دران مکتوب شریف این کلام لطیف بود بِسْمِ اللّٰهِ بنام مبارک خدای که مستجمع جمیع صفات کمال است الرَّحْمٰنِ یعنی روزی دهنده مومنان و کافران درین دنیا که محل زوال است الرَّحِیْمِ یعنی بخشنده مومنان نه کافران در عقبی که محل نوال است مینویسیم و میفرستیم این مکتوب را و تحقیقات بسمله در تفاسیر بطریق تفصیل مذکور است و ایضا فضائل آن در اخبار و آثار مسطور است امام شعبی گفته که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در ابتدا اسلام بر رسم قریش مینوشت بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ پس هرگاه نازل شد بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖیهَا وَمُرْسٰیهَا پس ازان در ابتدا مکاتیب بسم الله مینوشت و چون نازل شد آیه کریمه قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ پس مینوشت بسم الله الرحمن و چون نازل شد اِنَّهٗ مِنْ سُلَیْمٰنَ وَاِنَّهٗ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ پس مینوشت بسم الله الرحمن الرحیم مِنْ مُحَمَّدٍ این مکتوب شریف ثابت است از حضرت لطیف که نام مکرم آن محمد است و محمد در لغت ستوده شده را گویند لیکن درین معنی مبالغه و تکرار است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دنیا محمود بعلم و درایت و در آخرت برحم و شفاعت و فضائل این اسم مبارک و خواص آن در مقام خود مذکور و مسطور است عَبْدِ اللّٰهِ که بنده خدا است و این را از جهت آن یاد فرمود تا تعریض از برای نصرانیان حاصل آید که آنچه جماعه نصرانیان گویند که عیسی فرزند خدا است البته آن قول باطل و کاذب است زیرا که جمیع رسل در عبودیت خدا یک حکم دارند و مقدم کرد ذکر عبودیت را بر ذکر رسالت تا ترقی از ادنی بسوی اعلی حاصل آید وَرَسُوْلِهٖ و فرستاده اوست و در بعضی روایات من محمد بن عبد الله و رسوله آمده و در روایت اولی اشارت است بآنکه ذات مبارک جامع درمیان کمال عبودیت و جمال رسالت است و بآنکه آن ذات مبارک کامل و مکمل است و داعی خلق بسوی عبادت حق است اِلٰی هِرَقْلَ عَظِیْمِ الرُّوْمِ بسوی هرقل که بزرگ اهل روم است و در مکتوب شریف مَلِكِ الرُّوْمِ ننوشتند زیرا که او معزول از ملک و ریاست است بحکم اسلام زیرا که سلطنت و ریاست ثابت نمی شود برای هیچکسی مگر از جانب رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و اکتفا بنام او هم نکرد بلکه عظیم الروم همراه او ضم نمود از جهت رعایت نوعی از شفقت و ملاطفت زیرا که رسول مقبول صلی الله

فَاِذَا فِیْهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ اِلٰی هِرَقْلَ عَظِیْمِ الرُّوْمِ

علیه وسلم عرض بسیار بر اسلام هرقل داشتند از جهت آنکه اسلام وانقیاد بادشاه مسلزم
است از برای اسلام اکثر از اتباع او چنانچه آمده الناس علی دین ملوکهم ومراد از عظیم روم
آنست که مردم روم تعظیم وتکریم او میکنند وایضا حق تعالی امر کرده است بنرم
کردن کلام در دعوت بجانب اسلام پس فرموده اُدْعُ اِلٰی سَبِیْلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ ایا نمی بینی که حق تعالی حضرت موسی وهارون علیهما السلام را امر فرمود که وقت
ملاقات همراه فرعون در مخاطبات سختی ودرشتی نکنند بلکه تلطف ونرمی نمایند سَلَامٌ
عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی سلامت باد از کزند وآفات بر آنکسیکه پیروی کند راه راست
واین مقتبس از قول خدای تعالی است که بر سبیل حکایت از حضرت موسی علیه السلام
یاد فرموده وگفته والسلام علی من اتبع الهدی وتخصیص هرقل بسلام آن افضل الانام
ترک نمود زیرا که او از جملهٔ کافران بود وابتدا کردن بسلام برای غیر اهل اسلام جائز
نیست ودرین کلام اشعار فرمودند بآنکه اگر آن متابعت راه رشد وهدایت نمود پس
او از اهل سلامت وکرامت در بدایت ونهایت خواهد بود واگر از سبب حسد وعناد
اعراض از راه صواب کرد البته در دنیا وعقبی معذب بعذاب خواهد شد اَمَّا بَعْدُ اما پس
از یاد کردن بسمله در بدایت وسلام بر متبع هدایت واگر گفته شود که کلمهٔ اما از برای تفصیل
است وتفصیل بجز از تکریر حاصل نمیشود ودرین مقام قسیم ومقابل او مذکور نشده
پس کلام چگونه صحیح شود جواب آنکه قسیم مستفاد از ما قبل شده گویا حکما مذکور است پس
تقدیر کلام درین مقام چنان است اما ابتداء المکتوب فبسم الله واما المکتوب به
فمن محمد ونحوه واما بعد ذلک فکذا فَاِنِّیْ اَدْعُوْکَ پس بدرستی من میخوانم بتلطف
واحسان بِدِعَایَةِ الْاِسْلَامِ بدعوت اسلام وایمان ومراد باین کلمه شهادتست
که بآن خوانده می شود جمله کافران را بسوی اسلام واذعان ودعایة بکسر دال
مهمله مصدر است از دعا یدعو دعائة مثل شکی یشکو شکائة امام نووی گفته که معنی آنست
که امر میکنم ترا بکلمهٔ توحید وتمجید ودر روایت مسلم بداعیة الاسلام آمده یعنی میخوانم ترا
بکلمه که آن کلمه خوانده است ترا بسوی اسلام واحتمال دارد که داعیه بمعنی دعوت
باشد چنانچه در قول پروردگار جل شانه لفظ کاشفه بمعنی کشف است جای که فرموده
لیس لها من دون الله کاشفة وبعضی گفته اند که اضافه دعوة الاسلام مثل اضافه

شبهة الادراک است پس معنی آن باشد که میخوانم ترا بدعوتی که آن دعوت بعینه است
دیا بمعنی الی است زیراکه علماء نحو جائز داشته‌اند ایستاده کردن یک حرف
از حروف جر بجای دیگر از آنها پس حاصل آن شد که ادعوک الی الاسلام اَسْلِمْ
اسلام آر و فرمان برداری کن مر خدای را که خالق تو است و اسلم امر از باب
افعال است تَسْلَمْ یعنی اگر اسلام آوردی سلامت میمانی از گزند دنیا و از
عذاب عقبی و تَسْلَمْ بفتح لام است مضارع از سَلِمَ یَسْلَمُ و میم مجزوم است از جهت
آنکه او جواب امر واقع شده و این کلام در بلاغت لفظیه و معنویه برهان قاطع است
و این از جمله جوامع الکلم است و بعضی گفته‌اند که معنی اینست که اسلام آر اگر اسلام
آوردی پس سلامت میمانی از عقائد ردیه و از اعمال و اخلاق ردیه یُؤْتِكَ اللّٰهُ
اَجْرَكَ مَرَّتَیْنِ اگر اسلام آوردی میدهد ترا خدای تعالی مزد و ثواب تو دو بار یک
بار از جهت ایمان آوردن بحضرت عیسی علیه السلام و دیگر بار از جهت ایمان آوردن
بآن حضرت صلی الله علیه و سلم و در کتاب جهاد مصنف رحمة الله علیه اسلم
بتکرار روایت کرده و گفته اَسْلِمْ یُؤْتِكَ الله اجرک مرتین و این تکرار از جهت
کمال حرص رسول مقبول صلی الله علیه و سلم است در ایمان آوردن هرقل زیراکه
ایمان او سبب ایمان اکثر اتباعان وی است و بعضی گفته‌اند که جائز است
که مرتین متعلق بتسلم نیز بر سبیل تنازع باشد پس معنی آن باشد که
سلامت میمانی دو بار یک بار در دنیا سالم از کشتن و دادن جزیه و مثال
آن و دیگر بار سالم در عقبی از عذاب میمانی وَاِنْ تَوَلَّیْتَ و اگر گشتاندی
روی خود را از اسلام و اسلام را اختیار نکردی فَاِنَّ عَلَیْكَ پس بدرستی
بر تو است اِثْمُ الْیَرِیْسِیِّیْنَ گناه مزارعان و کشت کنندگان و یریسین
بفتح یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله بعد از آن بیاء مثناة تحتانیه ساکنه
و بسین مهمله پس از آن بیاء مثناة تحتانیه ساکنه جمع یریس بر وزن
فعیل است و گاه گاه یاء اولی بهمزه بدل کرده می‌شود پس اریسین گفته
می‌شود و ایضا روایت کرده است بدو یاء پس از سین مهمله و برین
تقدیر او جمع یریسی که منسوب بسوی یریس است و ایضا در بعضی

روایات ازیسیین بکسر همزه وکسره را مهمله مشدده و بیا مثناة
تحتانیه و ه بعد از سین مهمله نیز آمده و در بعضی روایات در غیر این
صحیح فان علیک اثم الاکارین نیز آمده و بر هر تقدیر مراد آنست اگر تو
پشت دادی از اسلام و اعراض کردی از ایمان و اذعان پس
گناه مزارعان و رعیت و تابعان در ذمهٔ تواست زیراکه رعیت و سپاه
تابع بادشاه در سلوک راه می باشند اگر بادشاه تابع راه رشد و هدیت
شود پس آن مردم نیز متابعت آن راه مینمایند و اگر بادشاه اعراض از
راه حق اختیار نماید پس آن مردم نیز اعراض ازان راه اختیار می نمایند
چنانچه مشهور و معروف است که الناس علی دین ملوکهم و تخصیص مزارعان
ازان جهت یاد فرموده که اغلب در مردم رعیت او اهل کشت و زراعت
بودند یا آنکه اهل زراعت نسبت بسائر مردم ولایت اسرع در
انقیاد و متابعت می باشند و احتمال دارد که مراد از اریسیین
مجوسیین باشند یعنی اگر تو راه ضلالت اختیار کردی پس جماعه
مجوسیان نیز تقلید و متابعت تو اختیار خواهند کرد پس گناه آنها بر ذمهٔ
تواست و بعضی گفته اند که مراد از اریسیین تابعان عبد الله بن
اریس اند اگر گفته شود که حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده وَلَا
تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى پس این سخن چگونه صحیح شود جواب آنکه
مراد ازین کلام آنست که گناه گمراه کردن دیگران بر ذمه تو است و شک
نیست که گمراه کردن فعل از افعال مضل است و وی ماخوذ بفعل خود
شد و همین است مراد از قول حق سبحانه جل شانه جای که فرموده
وَلَيَحْمِلُنَّ اَثْقَالَهُمْ وَاَثْقَالًا مَعَ اَثْقَالِهِمْ و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگرچه تو هم
اهل کتاب هستی اما وقتیکه از اسلام و انقیاد اعراض کردی پس بر تو گناه
و عذاب مثل گناه و عذاب مجوسیان که اهل کتاب نیست اند خواهد
بود و برین تقدیر مراد از اریسیین نیز مجوسیین خواهد بود و یا اهل الکتاب
وای اهل کتاب واین خطاب عام است از برای جماعه یهود و نصارے

ویا اهل الکتاب

و در حدیث مبارک و او از برای عطف است بر بسم الله تا آخر تَعَالَوْا بیایید
و تعالوا بفتح لام است اگرچه در قراءة شاذه بضم لام بنا بر نقل و حذف نیز آمده اِلَی
كَلِمَةٍ بسوی سخنی سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ که برابر است درمیان ما و درمیان
شما و هیچ اختلاف و منازعت درمیان ما و شما دران کلمه نیست پس لفظ سواء بمعنی
مستویه است چنانچه صاحب کشاف در قول حق تعالی سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ تصریح نموده
و گفته ای مستویة و احتمال دارد که سواء بمعنی استواء بر سبیل مبالغه باشد و مراد از کلمه جمله
مفیده است و دلیل بر وی تفسیر اوست اَنْ لَا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ اینکه پرستش نکنیم بجز از
خداتعالی یعنی احدی را همراه او شریک در عبادت نکنیم وَلَا نُشْرِكَ بِهٖ شَيْئًا و شریک
نیاریم بآن خدای تعالے هیچ چیز را در استحقاق عبادت وَلَا يَتَّخِذَ و نگیرد بَعْضُنَا
بَعْضًا بعضی از مایان بعضی دیگر را از جنس خود اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ پروردگاران از جز
خدای تعالے یعنی نگوییم که عزیر فرزند خدا است یا عیسی فرزند خدا است و اطاعت
نکنیم احبار را در تحلیل و تحریم زیرا که آنها مثل ما بشر و عاجز اند فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر پشت
دهند و روی خود بگردانند آن جماعه اهل کتاب فَقُوْلُوا پس بگویید شما ای جماعه
مسلمانان اشْهَدُوْا که گواه باشید شما ای جماعه کافران بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ باینکه
بدرستی مایان مسلمانیم و معنی آنست که لازم شد بر شما حجت پس اقرار نمایید که مایان
مسلمانیم نه شمایان و جایز است که از قبیل تعریض باشد یعنی اعتراف نمایید که مایان
کافرانیم و قسطلانی آورده که این آیت مبارکه قبل از نزول رسول مقبول در مکتوب
شریف نوشته بودند پس موافق شد لفظ آن بلفظ آیه کریمه وقت نزول آن
زیرا که این آیه کریمه در قصه وفد نجران نازل شده و وفود آنها در سال نهم بود و این قصه
ابی سفیان در سال ششم متحقق شده و اکثر مفسرین برهمین متفق اند و بعضی گفته
اند که این آیه کریمه در شان یهود نازل شده و بعضی گفته که این آیه کریمه مثل سورهٔ
فاتحه دو بار نازل شده و لکن این سخن بغیر از نقل سدید بسیار از صواب بعید است
والله تعالی اعلم بدانکه امام نووی رحمة الله علیه آورده که این مکتوب شریف
ازان محبوب لطیف مشتمل است بر قواعد عجیبه و فواید غریبه فائده اولی آنکه
مکتوب فرستادن بسوی کفار از برای اعلام و انذار جایز است دویم آنکه دعوت

تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم ان لا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون

کفار بسوی اسلام قبل از قتال از احکام اسلام است و آن واجب است اگر قبل
ازین آن دعوت بآنها نرسیده باشد و برین تقدیر جنگ و قتال با آن اهل
ضلال حرام و ناروا است و اگر قبل ازین هنگام دعوت اسلام بآنها رسیده باشد
پس تجدید دعوت و تکریر آن مستحب و مستحسن است و درین باب اخبار و آثار وارد
است و اجماع علما نیز شاهد است سیوم آنکه تصدیر کلام مکتوب به بسم الله
مستحب است اگرچه مکتوب الیه و مبعوث الیه کافر باشد باکر گفته شود که حضرت
سلیمان علی نبینا و علیه السلام مکتوب خود را که بسوی بلقیس فرستاده بود تصدیر
بنام خود نمود چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود یاد فرمود اِنَّهٗ مِنْ سُلَیْمَانَ وَ اِنَّهٗ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ پس سبب چیست جواب آنکه مکتوب او مصدر از بسم الله
الرحمن الرحیم است و اما قول او انه من سلیمان پس جز از مکتوب نبود بلکه سرنامه از
برای مکتوب بود چنانچه عادت کاتبین بران مقرر شده یا آنکه انه من سلیمان
از قول بلقیس است نه از مقوله سلیمان یا آنکه چون بلقیس و تابعان او آفتاب
پرست بودند پس حضرت سلیمان نام خود را فدا از نام خدای مستعان نمود که
اگر آنها ترک تعظیم نمایند پس اول بنام او نمایند چهارم آنکه مسافرت بسوی زمین
اهل کفر و طغیان بیک آیه یا دو آیه قرآن یا مانند آن جائز است و نهی از ان که وارد
شده است محمول است بران هنگام که خوف وقوع قرآن در دست کفار باشد
یا محمول بر حمل جمیع قرآن باشد لکن این فائده آن وقتی حاصل آید که قول او
یَا اَهْلَ الْکِتَابِ تا آخر از آیات قرآن دران زمان باشد و آن صحیح نیست چنانچه
در ما تقدم قسطلانی تحقیق نموده و پنجم آنکه مس کردن یک آیت یا آیات از قرآن
وقتی که مخلوط بغیر قرآن باشد از برای محدث و کافر جائز است و کلام درین فائده
مثل کلام در فائده سابقه است و ششم ابتدا بسلام از برای غیر اهل اسلام جائز
نیست و هفتم آنکه خبر واحد مفید وجوب عمل است و اگر نه این چنین بودی پس لازم
می آید که فرستادن مکتوب بدست دحیه کلبی خالی از فائده باشد و هشتم آنکه
مراد از حمد خدا ذکر خدا است در حدیثی که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرموده کل
ذی بال لم یبدأ بحمد الله فهو اقطع و اجزم زیرا که این مکتوب شریف نیز امر ذی بال

است و چون اکتفا به بسمله بدون لفظ الحمد لله درین مکتوب شریف واقع شد
پس صریحا معلوم شد که مراد از حمد خدا در حدیث مذکور مطلق ذکر خدا است و دلیل
برین آنست که در یک روایت در حدیث مذکور بذکر الله بدل بحمد الله واقع شده
ونهم آنکه ابتداء کاتب بنام خود در مکاتیب و رسائل مسنون است که بگوید از
فلانی نام بسوی فلانی نام چنانچه روایت از ربیع بن انس آمد که اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه وسلم تعظیم و تکریم رسول کریم بوجهی میکردند که حد
ونهایت نداشت و مع ذلک در مکاتیب خود که بسوی رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم میفرستادند ابتداء بنام خود قبل از نام رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم میکردند و بعضی علما رخصت بابتدا از نام مکتوب الیه نیز نموده اند چنانچه
منقول شده که زید بن ثابت مکتوب بسوی حضرت معاویه فرستاد پس
ابتدا بنام حضرت معاویه کرد ودهم آنکه کاتب را لازم است که در
کتابت افراط و تفریط ننماید و نوعی از شفقت و ملاطفت رعایت کند لهذا
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در مکتوب شریف الی هرقل عظیم الروم
نوشت و ننوشت الی هرقل پس بس یا الی هرقل ملک الروم و یازدهم
آنکه بلاغت در ایجاز و تحری الفاظ جزیله که مشتمل بر معانی کثیره باشند
مستحب است زیرا که قول رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اسلم تسلم در
نهایت اختصار و بلاغت و فصاحت در جمع معانی کثیره واقع است مع
ذلک بدیع تجنیس نیز در وی متحقق است و دوازدهم آنکه هر کسی از اهل کتاب
زمان رسول مقبول را دریافت و ایمان واز جان بوی آورد پس برای او ثواب
مضاعف است و سیزدهم آنکه استعمال اما بعد در خطب و مکاتیب از جمله
مستحبات است و چهاردهم آنکه هر کس که سبب اضلال یک جماعه باشد پس
گناه آن یک کس برابر گناه آن جماعه باشد بلکه زیاده بران قال الله تعالی
ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم و پانزدهم آنکه مرتبهٔ عبودیت از جمیع مراتب
مقدم است لهذا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اورا در ذکر مقدم نمود بلکه
طریق وصول بسوی پروردگار جز از عبودیت نیست زیرا که خلق مخلوقات از

از جهة عبادت است قال الله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ
قَالَ أَبُو سُفْيَانَ گفت ابو سفیان فَلَمَّا قَالَ پس هرگاه گفت آن سلطان مَا قَالَ
آنچه گفت از سوال و جواب برای صواب وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ و فارغ شد
از خواندن کتاب مبارک آن جناب كَثُرَ عِنْدَهُ بسیار شد نزد وی الصَّخَبُ
شور و شغب و صخب بفتح صاد مهمله و فتح خاء معجمه عبارت است از اختلاط آوازها
با یکدیگر و در بعضی روایات لجب بدل صخب واقع شده و او در معنی متحد با صخب است
وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ و بلند شدند آوازها و مؤلف در کتاب جهاد زیاده کرده
فلا ادری ما قالوا وَأُخْرِجْنَا و بیرون کرده شدیم ما یان از مجلس آن سلطان و اخرجنا
بضم همزه و سکون جیم است فَقُلْتُ پس گفتم من لِأَصْحَابِي برای یاران خود حِينَ
أُخْرِجْنَا وقتیکه بیرون کرده شدیم مایان از مجلس آن سلطان لَقَدْ أَمِرَ
سوگند است بخدا تعالی که هر آئینه بتحقیق بلند شد و لام مفتوحه در لقد جواب
قسم محذوف است و امر بفتح همزه و کسر میم است بمعنی کبر و ارتفع و فاعل او
أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ کار پسر ابی کبشه و ابو کبشه مردی بود از قبیله خزاعه که عبادت
اوثان ترک کرده بود و عبادت شعری میکرد و درین کار هیچکسی از مردم عرب
با وی موافقت نکرد پس نسبت دادند مردم قریش رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را با آن
مرد از جهت عداوت یا از جهة حقارت بنسبت کردن او به نسب غیر مشهور یا از
جهة مجرد مخالفت زیرا که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم همراه مردم عرب مخالفت در دین
اختیار نمود چنانچه ابو کبشه مخالفت آنها کرده بود و ابو الحسن جرجانی گفته که ابو کبشه جد رسول
مقبول از جانب مادر بود لهذا نسبت با آن کردند لیکن درین اشکال است زیرا که اهل نسب
تصریح کرده‌اند که جد رسول مقبول از جانب مادر وهب بود و نام مادر وهب عاتکه دختر اوقص
پسر مره پسر بلال بود و هرگز از احدی از اهل نسب منقول نشده که او مکنی بابی کبشه بود
و بعضی گفته‌اند که ابو کبشه جد عبد المطلب از جانب مادر بود لکن درین نیز اشکال است
زیرا که باتفاق اهل نسب معلوم است که مادر عبد المطلب سلمی دختر عمرو پسر زید بود و عمرو بن زید
هرگز مکنی بابو کبشه نبود و بعضی گفته‌اند که ابو کبشه پدر رضاعی عبد المطلب بود إِنَّهُ يَخَافُهُ زیرا که
بدرستی او بدرجه رسیده است که میترسد او را یا میترسد از وی مَلِكُ بَنِي الْأَصْفَرِ پادشاه مردم

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ فَلَمَّا
قَالَ مَا قَالَ وَفَرَغَ
مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ
كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ
وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ
وَأُخْرِجْنَا فَقُلْتُ
لِأَصْحَابِي حِينَ أُخْرِجْنَا
لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي
كَبْشَةَ إِنَّهُ يَخَافُهُ
مَلِكُ بَنِي الْأَصْفَرِ

واحتمال دارد که ضمیر انه از برای شان باشد و لفظ انه احتمال دارد که بکسر همزه باشد و برین تقدیر این کلام مستانف از برای تعلیل باشد و احتمال دارد که بفتح همزه باشد و درین هنگام بدل از امر باشد یا بیان وی و بنی الاصفر عبارت از اهل روم است و آنها را بنی الاصفر از آن جهت گویند که روم پسر عیص پسر اسحاق که جد آنها بود دختر بادشاه حبشه را در عقد نکاح خود آورده بود و چون اولاد از آن منکوحه پیدا شد پس رنگ آنها در میان سفیدی و سیاهی بود لهذا گفته شد آنها را بنو الاصفر و بعضی گویند که حضرت بی بی ساره حرم حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام حاتم طلاء خالص را در گلوی نوشه خود نمود لهذا اولاد وی مکنی به بنی الاصفر شدند و بعضی گفته اند که آنها منسوب بسوی اصفر پسر روم پسر عیص پسر اسحاق اند فما زلت پس همیشه بودم من از همان روز موقنا یقین کننده در دل خود انه که بدرستی آن محمد صلی الله علیه وسلم سیظهر زود است که ظاهر و غالب میشود و کار او در ترقی می افزاید حتی ادخل الله علی الاسلام تا آنکه داخل کرد خدای تعالی بر من اسلام را و ایمان و اذعان را در سینه من جا داد و مشرف باسلام شدم و مراد ازین کلام آنست که این یقین سابق را بمرتبه ظهور رسانیدم نه آنکه آن یقین سابق مرتفع شده بود و در حدیث عبد الله بن شداد از ابی سفیان چنان آمده فما زلت مرعوبا من محمد حتی اسلمت وکان ابن الناظور و بود پسر ناظور و ناظور بظاء معجمه و طاء مهمله مروی شده پس بنا برین تقدیر او اسم عجمی است و بر هر تقدیر او عبارت از حافظ و حارس بستان است صاحب ایلیاء که حاکم ایلیا بود و ایلیا عبارت از بیت المقدس است و تحقیق این در سابق گذشته است و صاحب ایلیا منصوب است بر اختصاص یعنی صاحب ایلیا را یا مرفوع است بنا بر آنکه او نعت از برای ابن ناظور است وهرقل و صاحب هرقل بود پس هرقل بفتح اللام مجرور است بنا بر آنکه او معطوف بر ایلیا است پس معنی آن شد که ابن ناظور که صاحب ایلیا و صاحب هرقل بود اگر گفته شود مراد از صاحب ایلیا حاکم و امیر است و آن معنی مجازیست از برای لفظ صاحب و مراد از صاحب هرقل معنی حقیقی وی است پس لازم آمد جمع بین الحقیقة والمجاز و آن باطل است جواب آنکه نزد امام شافعی رحمة الله علیه آن جائز

فما زلت موقنا انه سیظهر حتی ادخل الله علی الاسلام وکان ابن الناظور صاحب ایلیاء وهرقل

و در روایت بجای ناظور ناطور بطاء مهمله آمده

هست و امّا نزد امام اعظم رحمة الله علیه پس جواب آنست که مراد از صاحب بر
سبیل عموم مجاز است یعنی ملابس است مثلاً و آن ملابست نسبت با ایلیا و با امارت است
و نسبت بهرقل بمصاحبت است سُقُفًّا سردار یا عالم نصاری پس او منصوب است
بنا بر آنکه او خبر کان است و یحدّث خبر بعد خبر است و بعضی شارحین گفته اند که او منصوب
بر حالیت است و یحدث خبر کان و بعضی گفته اند که او مرفوع است بنا بر آنکه او خبر
مبتدای محذوف است و سقف بضم سین و ضم قاف و تشدید فا است و در
بعض روایات سُقِّفَ بر صیغه ماضی مجهول از باب تفعیل آمده و در بعضی اسقف
بزیادة الف در اول نیز آمده و اسقف و سقف هر دو لفظ عجمی اند بمعنی سردار
نصاری یا عالم آنها و بعضی گفته اند که لفظ عربی است و معنی او طویل الانحناء
است زیرا که سردار آنها خضوع و خشوع بسیار میکرد و گفته اند نظیر این لفظ نیست
در لفظ عرب که عبارت از رعاص است و ابن سیده گفته که اُسْلُقّ نیز آمده
بمعنی صانع است و اگر گفته شود که لفظ اُتْرُجّ نیز آمده جواب آنکه او جمع است و
اسم نادر مفرد است و باید دانست که واو در قول و و کان ابن الناطور عاطفه است
بر کلام چنان است عن الزهری اخبرنی عبید الله بن عبد الله ثم ذکر
حدیث بزرگ و دراز را از ابی سفیان ثم قال الزهری و کان ابن الناطور
یحدث و این در ظاهر اگر چه بصورت ارسال است لکن در دلائل ابی نعیم آورده
که زهری گفته که بدرستی من ملاقات کردم ابن ناطور را در بلده دمشق در زمان
عبد الملک پسر مروان و گمان میکنم که تحقیق او تحمل این حدیث از وی نشده مگر
پس از آنکه او اسلام آورد و زهری توصیف او بسقفیة از آن کرد که تا معلوم گردد
که آن مطلع بر اسرار آنها بود و بعضی اهل مغاربه زعم کردند که ناقل این حدیث از ابن
ناطور نیز ابو سفیان است لکن روایت ابی نعیم در دلائل رد میکند قول آنها را و لفظ
عالم علی نصاری الشام بر جماعه نصاری که در ملک شام بودند و نصاری جمع نصران
بمعنی یاری کننده است و تسمیه آن جماعه بنصاری از جهت آن بود که آنها میان
خود با یکدیگر معاونت و یاری مینمودند یا آنکه آنها همراه حضرت عیسی علیه السلام یار
بنوده بودند چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرمود قال عیسی بن مریم من

من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله یا از جهة آنکه آنها سکونت نموده
بودند در یک جائی که آن جای را نصره یا نصرانه یا ناصره گفته شد و این اسم را خود
با اختراع نموده بودند چنانچه مفسرین تحقیق کردند در قول پروردگار جل و علی
شانه و من الذین قالوا انا نصاری اَنَّ هِرَقْلَ که بدرستی بادشاه هرقل حِیْنَ قَدِمَ
اِیْلِیَاءَ وقتیکه آمده بود بموضع ایلیا و آن وقتی بود که هرقل بر لشکر فارس فتح و ظفر
یافته بود و این در سالی بود که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم احرام بعمرهٔ حدیبیه بسته
بود و چون خبر غلبه اهل روم بر اهل فارس رسید پس مسلمانان بسیار خوش شدند
چنانچه این قصه را امام ترمذی در کتاب خود مفصل آورده در تفسیر قول حق سبحانه
جل شانه یَوْمَئِذٍ یَّفْرَحُ الْمُؤْمِنُوْنَ بِنَصْرِ اللّٰهِ و مؤلف اشارت باین قصه نیز در کتاب
جهاد کرده و شمه از آن در سابق نیز ذکر شد اَصْبَحَ یَوْمًا صبح کرد در یک روز
خَبِیْثَ النَّفْسِ در حالی که نفس او پلید بود یعنی غمناک چنانچه تصریح در روایت ابن
اسحاق آمده و گاه گاه در کسل نفس نیز استعمال می شود چنانچه در حدیث صحیح
آمده لا یقولن احدکم خبثت نفسی گو یا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم این لفظ
را مکروه داشتند و استعمال این لفظ در حق هرقل جائز است زیرا که او در عاقبت
اسلام نیاورد فَقَالَ بَعْضُ بَطَارِقَتِهٖ پس گفت بعضی از خواص دولت او برای او
بطارقه بفتح بای موحده و تحتانیه جمع بطریق بکسر بای موحده تحتانیه است
قَدِ اسْتَنْکَرْنَا هَیْئَتَکَ که بدرستی ما یان نشناختیم صورت و شکل ترا امروز
یعنی شکل و صورت تو امروز بسیار متغیر شده پس سبب آن چیست قَالَ ابْنُ
النَّاظُوْرِ گفت ابن ناظور وَکَانَ هِرَقْلُ حَزَّاءً و بود بادشاه هرقل کاهن
و حزاء بفتح حاء مهمله و تشدید زاء معجمه و در آخر همزه منونه عبارت از کاهن است
یَنْظُرُ فِی النُّجُوْمِ میدید در ستارها و این قول اگر خبر ثانی باشد پس
معنی آن باشد که هرقل جامع هر دو امر بود و اگر تفسیر باشد پس وجه صحت
آنست که کهانت گاه بالقاء شیاطین اخبارها را در دلها میشود و گاه استفاده
از احکام ستارها می شود و این هر دو قسم شایع و ذایع بودند تا آنکه وقتیکه
خالق انام ظاهر گردانید اسلام را پس غلبه و شوکت آنها بشکست و اعتماد

یُحَدِّثُ حدیث میکرد

بطارقته

بر آنها باطل گشت و هرقل درین باب بمقتضای حساب منجمین معلوم کرده بود
که مولد نبوی بمقارنت علویین در برج عقرب می باشد و آن هر دو ستاره
در هر بیست سال یکبار مقارنت می یابند پس در شصت سال سه بار اتفاق
افتاد پس در ابتدای بیست سال اول مولد نبوی واقع شد و در انتهای بیست
سال دویم حضرت جبرئیل امین بر سید مرسلین نازل شده و در اختتام بیست سال
سیوم فتح خیبر میسر شد و ایضاً در همین مقدمه عمرة واقع شد که منجر بسوی فتح
شد و درین هنگام اسلام بدرجه کمال و اتمام رسید و چون برج عقرب
برج آبیست پس منجمان استدلال ازان گرفتند که بادشاهی جماعه که ختنه میکنند
ظاهر خواهد شد و بر سائر مردمان غلبه و استیلا خواهند یافت و آن جماعه عرب
است زیراکه ملکت جماعه یهود منقضی شده و اگر گفته شود که امام بخاری
رحمة الله علیه چگونه جائز داشت آوردن این حدیث درین مقام با وجود
آنکه او مشعر است به تقویت قول منجمان و کاهنان و مظهر است از اعتماد کردن
بر احکام آن مفسدان جواب آنکه مقصود امام بخاری رحمة الله علیه که بشارات
آن سرور کائنات از هر طریق و از هر فریق آمده بود از کاهن و منجم از محق و مبطل از
انسی و جنی و این از لطائف عجیبه است که قبل ازین هیچ عالم بکرد بیان این نکته
نزدیک نشده نه در عبارت و نه در اشارت فَقَالَ لَهُمْ پس گفت هرقل از برای
آن خواص دولت خود حِیْنَ سَاَلُوْهُ وقتی که پرسیدند آنها او را از سبب تغیر
شکل و هیئت و آن کلام سابق آنها اگر در ظاهر اخبار را از تغییر صورت و شکل اما در باطن
سوال از سبب آن تغیر است اِنِّیْ رَاَیْتُ اللَّیْلَةَ بدرستی که من دیدم امشب حِیْنَ نَظَرْتُ
فِی النُّجُوْمِ وقتیکه من دیدم و مطالعه نمودم در ستارها مُلْکُ الْخِتَانِ قَدْ ظَهَرَ که بادشاهی
اهل ختنه بتحقیق ظاهر شده یا بادشاه اهل ختنه غالب و آشکارا شد و ملک بضم میم و سکون
لام است و بعضی بفتح میم و کسر لام نیز تصحیح نموده اند و ختان بکسر خاء معجمه اسمی است ماخوذ از ختن
و آن عبارتست از بریدن پوستی که پوشیده میکند حشفه را یعنی گفته که مراد آن سلطان بملک
ختان رسول آخر الزمان است و درین قول هرقل صائب بود زیراکه درین ایام ظهور غلبه فضل الله
علیه و علی آله الصلوة و السلام بود و همان وقتی بود که رسول علیه السلام صلح بر حدیبیه همراه کفار قریش کرده بود

فقال لهم حين
سألوه إني رأيت
الليلة حين نظرت
في النجوم ملك
الختان قد ظهر

ونازل شد بروی آیه کریمه انا فتحنا لک فتحا مبینا بعد ازان کفار قریش آن عهد را شکستند
پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فتح مکه شریفه کردند و مقدمه ظهور نیز ظهور است
واین ازجهة آن گفت که جماعهٔ نصاری ختنه میکنند و مجتهدان دین اسلام اختلاف
کردند در ختنه کردن که آن واجب است یا سنت اما امام شافعی رحمة الله علیه میگوید
که واجب است و اما امام ابوحنیفه و مالک واکثر علما گویند که آن سنت است قفال گفته
که ختنه کردن واجب است زیراکه پوست قلفه نجاست را بند میکند در داخل قلفه پس ادای
نماز صحیح نمی شود و اما امام فخر الدین رازی آورده که حکمت در ختنه آنست که حشفه قوی
الحس است پس وقتی که او مستور بقلفه باشد لذت مباشرت قوی میباشد و وقتی
که قلفه بریده شود پس حشفه سخت میشود وازان سبب لذت مباشرت ضعیف میشود
و همین تقلیل لذت و شهوت مناسب شریعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم است
زیراکه بریدن ازاصل افراط است چنانچه مانویه میکنند و باقی ماندن قلفه تفریط است
چنانچه جماعهٔ نصاری و بعضی مشرکین میکنند پس عدالت در ختنان است فَمَن
يَخْتَتِنُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ پس کیست که آن ختنه میکند ازین جماعه وگروه که درین
عصر و زمان موجود اند پس مراد از امة درینجا اهل عصر اند و اما درجای که بعد ازین
خواهد گفت هذا ملک الامة پس مراد از امة خاص اهل عرب اند پس بس فقالوا
لَيْسَ يَخْتَتِنُ إِلَّا الْيَهُودُ پس گفتند آن خواص دولت و ارکان شوکت که ختنه
نمیکند هیچکسی مگر جماعهٔ یهود واین سخن را موافق علم خود گفته اند فَلَا يُهِمَّنَّكَ
شَأْنُهُمْ پس غم و اندوه نده ترا و مضطرب نکند ترا حال آنها زیراکه جماعه یهود بسیار
حقیر و ذلیل اند و آین ازجهت آن گفته اند که یهود در بیت المقدس بسیار بودند
مع ذلک خوار و زار در زیر حکم نصاری بودند بخلاف مردم عرب که بسر خود بادشاه
بودند و ذلیل در تحت حکم احدی نبودند اگرچه بعضی ازانها تابع بادشاه روم بود
مثل بادشاه غسان وَاكْتُبْ و بنویس إِلَى مَدَائِنِ مُلْكِكَ بسوی شهرهای ملک
خود و مدائن جمهور جمع مدینه است و ماخوذ از مدن بمعنی اقامت و اجتماع است
فَلْيَقْتُلُوا پس باید که بکشند مَنْ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ هرکسی راکه درمیان آنها باشد
ازجماعهٔ یهود فَبَيْنَا هُمْ فِي أَمْرِهِمْ پس در یکوقتی از اوقات آنها در فکر و مشورت خود

فمن يختتن من هذه الامة فقالوا ليس يختتن الا اليهود فلا يهمنك شانهم واكتب الى مدائن ملكك فيقتلوا من فيهم من اليهود فبيناهم في امرهم

بودند و در بعضی روایات چنانچه همین آمده اُتِیَ هِرَقْلُ آورده شد هرقل را و نام آن شخص
را تعیین نکرد بِرَجُلٍ بمردی از عرب اَرْسَلَ بِهٖ مَلِكُ غَسَّانَ که فرستاده بود با آن مرد
بسوی وی بادشاه غسان و بادشاه غسان همان صاحب بصری است که نام او
حرث بن ابی شمر بود چنانچه در سابق گذشته و غسان بفتح غین معجمه و تشدید
سین مهمله نام آبی است که نزد آن نازل شدند و سکونت در انجا اختیار کردند
و از کتاب ابن السکن معلوم میشود که نام آن شخص عدی بن حاتم است و درین هیچ
بعد نیست زیراکه دران هنگام عدی مذکور مشرف باسلام نشده و در زمره صحابه کرام
داخل نشده بود يُخْبِرُ عَنْ خَبَرِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که خبر میداد آن مرد او
از حال رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه ابن اسحاق در روایت خود تفسیر کرده
و گفته که آن مرد گفت که درمیان مایان بیرون شده است یک مردی که آن دعوی
نبوت و رسالت مینماید و بعضی مردمان انقیاد و متابعت او اختیار نمودند و بعضی
ازانها انفراد و مخالفت ازان ایثار نمودند پس درمیان ما جنگ و جدال و حرب
و قتال برپای شد و من آنها را درهمین حال گذشته آمدم فَلَمَّا اسْتَخْبَرَهُ هِرَقْلُ
پس هرگاه پرسید آن مرد را هرقل از احوال رسول مقبول صلی الله علیه وسلم قَالَ گفت
هرقل از برای تابعان خود اِذْهَبُوْا بِهٖ ببرید این مرد مخبر را بسوی گوشه و کناره فَانْظُرُوْا
پس ببینید اَمُخْتَتِنٌ هُوَ اَمْ لَا آیا ختنه کرده شده است آن مرد یا ختنه نکرده شده است
فَنَظَرُوْا اِلَيْهِ پس دیدند آن تابعان هرقل بسوی آن مرد پس دیدند که او ختنه کرده
شده بود فَحَدَّثُوْهُ اَنَّهٗ مُخْتَتِنٌ پس گفتند او را که بدرستی آن مرد ختنه کرده شده
است وَسَاَلَهٗ عَنِ الْعَرَبِ و پرسید هرقل آن مرد را از عرب که آیا مردم عرب ختنه
میکنند یا نه فَقَالَ پس گفت آن مرد در جواب آن سوال هُمْ يَخْتَتِنُوْنَ که آن مردم
عرب تمامی ختنه میکنند و این کلام دلیل است برانکه مردم عرب قبل از بعثت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ختنه میکردند و در بعضی روایات مختتنون
بفتح تاء مثناة فوقانیه اولی و کسر ثانی آمده و در بعضی روایات مختونون نیز آمده
فَقَالَ هِرَقْلُ پس گفت هرقل از برای خواص دولت خود هٰذَا این مردی که
دعوی نبوت و رسالت در عرب مینماید مَلِكُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بادشاه این

جماعه عرب است قد ظهر که بتحقیق ظاهر شده است اما این معنی آنوقت نیست
که ملک بر صیغه صفت مشبه خوانده شود واگر بضم میم وسکون لام خوانده
شود چنانچه در اکثر روایات آمده است پس معنی آن باشد که این بادشاهی
این جماعه عرب است که ظاهر شده و در بعضی روایات یملک بصیغه
مضارع نیز واقع شده وصاحب مطالع گفته که آن تصحیف است گویا ضمه میم
با آن متصل شده است پس تصحیف کرده شد بیا روامام نووی گفته که صحیح است
ومعنی اینست که این مرد که دعوی نبوت میکند مالک خواهد شد این جماعه
عرب را وآمرد بدرستی ظاهر شده پس بنا برین تقدیر قد ظهر خبر بعد خبر است
ثُمَّ کَتَبَ هِرَقْلُ پس ازان نوشت هرقل خبر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
را اِلیٰ صَاحِبٍ لَّهٗ بِرُوْمِیَةَ بسوی رفیقی که برای او در رومیه بود که نام او ضغاطر
بود و رومیه بضم راء مهمله وسکون واو وکسر میم وتخفیف یاء مثناه تحتانیه
مفتوحه مدینه است از ریاست روم که گفته شده بدرستی که ده احاطه دیوار
او بیست وچهار کروه است وَکَانَ نَظِیْرُهٗ فِی الْعِلْمِ وبود آن صاحب مثابه
و مانند او در علم و فراست و در فهم وحذاقت وَسَارَ هِرَقْلُ اِلیٰ حِمْصَ
و سیر هرقل بعد از فرستادن مکتوب خود بسوی صاحب خود بسوی بلده معموره
حمص که جای مسند سریر هرقل بود و حمص بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده
شهریست در ناحیه شام مشهور و معروف و دران وقت حمص کلان از دمشق
بود و دران وقت دار ملک وریاست وجای حکم وخلافت حمص بود
و فتح حمص بر دست حضرت ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه بود در سال
شانزدهم بعد از واقعه این قصه بده سال چنانچه در تاریخ آمده فَلَمْ یَرِمْ حِمْصَ
پس جدا نشد هرقل حمص را یعنی هنوز در بلده حمص بود و یرم بفتح یاء مثناة
تحتانیه وکسر راء مهمله است حَتّیٰ اَتَاهُ تا آمد او را و رسید باو کِتَابٌ مِّنْ
صَاحِبِهٖ مکتوب وخط از طرف رفیق او که ضغاطر بود یُوَافِقُ لَهٗ موافقت
کرد آن مکتوب رَاْیَ هِرَقْلَ فکر هرقل را عَلیٰ خُرُوْجِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ بر بیرون آمدن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وَاَنَّهٗ نَبِیٌّ و برانکه بتحقیق

قد ظهر ثم کتب هرقل الی صاحب له برومیة وکان نظیره فی العلم وسار هرقل الی حمص فلم یرم حمص حتی اتاه کتاب من صاحبه یوافق رأی هرقل علی خروج النبی صلی الله علیه وسلم وانه نبی

باکمہا بوجہ اتم واکمل داشتند بلکہ درجہالت وضلالیت از آنہا فائق و زائد بودند فَوَجَدُوْهَا پس یافتند آن درہا را قَدْ غُلِّقَتْ کہ بتحقیق بستہ کردہ شدہ اند آن درہا و راہ گریز بطرف بیرون نیافتند فَلَمَّا رَاٰی هِرَقْلُ نَفْرَتَهُمْ پس ہرگاہ کہ دید ہرقل گریختن آنہا از ان دعوت حق وَاَيِسَ مِنَ الْاِيْمَانِ و ناامید شد از ایمان آنہا یا ناامید شد از ایمان خود زیراکہ آن ہرقل حب ملک و ریاست را وطمع حکومت و سیاست را مقدم بر اختیار و ایثار راہ رشد و ہدایت کرد و بغرض او در دل آن مقرر بود کہ آن جماعہ عظماء از راہ ایمان و ایقان را سلوک نمایند آن ہم راہ رشد و ہدایت را اختیار خواہد کرد تا بادشاہی وی استمرار و بقا یابد چون آن جماعہ راہ است یکبار از حق اختیار نمودند پس آن نیز از ایمان خود ناامید شد و نقطا ایس مقلوب از یئس است چنانچہ اصل در کلام اللہ واقع شدہ کہ حق سبحانہ جل شانہ فرمودہ اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِيْنِكُمْ و درینجا نیز بر اصل روایت آمدہ قَالَ گفت از برای خادمان خود رُدُّوْهُمْ عَلَيَّ پس باز آرید آن سرداران را بر من پس آن خادمان آن سرداران را پس آوردند وَقَالَ و گفت آن ہرقل برای آن سرداران اِنِّيْ قُلْتُ مَقَالَتِيْ بدرستی من گفتم سخن خود را اٰنِفًا درہمین ساعت یا در زمان نزدیک و این منصوب بر حال است اَخْتَبِرُ بِهَا شِدَّتَكُمْ عَلٰى دِيْنِكُمْ درحالیکہ من امتحان و تجربہ میکنم سختی و احکام شما را بر دین شما کہ آن نصرانیت باشد و این جملہ حال از ضمیر متکلم است و این بر تقدیری کہ مرفوع خواندہ شود و اگر منصوب باشد چنانچہ در صحیح روایت آمدہ پس تقدیر کلام چنان باشد لِاَنْ اَخْتَبِرَ پس ان مقدرہ شد و حذف جر لزان بسیار است فَقَدْ رَاَيْتُ پس بتحقیق من دیدم احکام شما را در دین خود و در کتاب تفسیر امام محمد بخاری رحمۃ اللہ علیہ زیادہ کردہ و گفتہ فقد رایت منکم الذی احببت حاصل آنکہ غرض من از باعث شدن شما بر ایمان آن پیغمبر کہ از عرب ظاہر شدہ است امتحان و تجربہ بود کہ آیا شما مردم بر دین نصرانیت خود راسخ و محکم ہستید یا نی لکن الحال مقرر و معلوم شد بمن کہ شما رسوخ تام و احکام تمام بر دین خود دارید پس من الحال بسیار از شما راضی و خشنود شدم فَسَجَدُوْا لَهٗ پس سجدہ کردند آن جماعہ عظماء برای ہرقل وَرَضُوْا عَنْهُ و خوشنود شدند از وی پس ہرقل رضاء مخلوق را بر رضاء خالق اختیار کرد فَكَانَ ذٰلِكَ

پس بود همین مذکور آخر شأن هرقل آخر حال هرقل مراد آخر این قصه خاصه است
یا اطلاق آخریت بر مذکور نسبت بعلم مصنف است زیرا که از برای هرقل بعد ازین
قصه قصهای دیگر بسیار واقع شده چنانچه بسوی بعضی ازان قصها اشارت در سابق
گذشته که هرقل بسوی تبوک فوجهائی بسیار بر اصحاب رسول مختار بسیار
بار برای جنگ و قتال فرستاده و رسول مختار مکتوب شریف خود از تبوک
بسوی وی دو باره بار ارسال فرمود و آن هرقل بخدمت رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم طلای احمر فرستاد که آن را رسول علیه السلام در میان اصحاب
کرام قسمت نمود و ابن اسحاق روایت کرده که هرگاه هرقل اراده کرد که از
شام بسوی قسطنطنیه انتقال نماید پس برای اهل روم گفت که ای بنی
مردم روم یا اسلام همراه رسول علیه الصلوة والسلام اختیار کنید یا جزیه
قبول کنید یا بر ملک شام همراه وی صلح نمائید پس آنها ازین هر سه حرف
ابا آوردند و چون روانه شد استقبال بسوی زمین شام نمود و گفت
شبیل مودع السلام علیک یا ارض الشام بعده ازانجا انتقال کرد و رفت
تا آنکه داخل شد در قسطنطنیه رَوَاهُ صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ وَيُونُسُ وَمَعْمَرٌ
عَنِ الزُّهْرِيِّ روایت کرده است این حدیث را صالح پسر کیسان و یونس
و معمر از زهری یعنی این هر سه نفر موافقت کردند همراه شعیب در روایت
کردن این حدیث از زهری و این را اهل حدیث بمتابعت می نامند و فائده
او تقویت و تاکید است و ترجیح بکثرت راویان و این متابعت مقیده است
زیرا که نام متابع عنه مذکور شده که آن زهری است و اگر مذکور نمی شد هر آئینه فرد
از متابعت مطلقه می شد بدانکه این عبارت احتمال دو وجه دارد یکی آنکه امام
محمد بخاری روایت این حدیث از سه نفر مذکور باسناد مذکور میکند گویا گفته اخبرنا ابو
الیمان الحکم بن نافع قال اخبرنا هؤلاء الثلاثة عن الزهری دوم آنکه روایت
کند این حدیث را ازان هر سه نفر بطریق دیگر چنانچه زهری در هر سه روایت
خود احتمال دارد که روایت کند از عبید الله از عبد الله بن عباس یا روایت
کند از غیر عبید الله و این بسبب احتمال لفظ است اگرچه ظاهر اتحاد اسناد

آن مرد چه غامبر است یعنی هیچ شک و شبهه در نبوت و رسالت او نیست
واین عبارت دلیل صریح است بر انکه هرقل وصاحب او هر دو اقرار بحقیقت
رسالت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم کردند لکن هرقل بران اقرار استمرار
اختیار نکرد چنانچه کلام لاحق ناطق است بان اما صاحب او استمرار بر همان اقرار
کرد و در روایت ابن اسحاق آمده که هرقل دحیه کلبی را مع مکتوب شریف
آن عنصر لطیف بسوی ضغاطر فرستاد و گفت که اهل روم قول او را بسیار
اعتبار میکنند و دحیه کلبی آن مکتوب شریف را برداشته بضغاطر رسانید
پس ضغاطر اسلام آورد ولباس سیاه خود را دور انداخت و جامهای سفید پوشید
بعد ازان بیرون آمد بر اهل روم وآنهارا دعوت بسوی اهل اسلام کرد پس بر
خواستند آن مردم بسوی وی و زدند او را تا آنکه او را کشتند و بقتل رسانیدند
وازانجا دحیه کلبی باز رجوع بسوی هرقل کرد و حقیقت حال ضغاطر را باو ظاهر
کرد پس هرقل در جواب گفت که من قبل ازین بتو گفته بودم که ما از مردم روم
میترسیم پس الحال بچشم خود مشاهده کردی که با ضغاطر چه معامله کردند باوجود آنکه
او در نظر آنها از من بزرگتر بود پس ازین معلوم شد که احتمال دارد که صاحب
رومیه که درینجا مبهم ذکر کرده ضغاطر باشد لکن بعضی گفته اند که دحیه هرگز بر هرقل
اقدام نکرده بمکتوبی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سال حدیبیه فرستاده بود بلکه اقدام
کرد بروی بمکتوبی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ تبوک باو فرستاده بود پس
بنابرین تقدیر احتمال دارد که از برای ضغاطر دو قضیه واقع شده باشد یکی آنکه ابن ناطور
نقل کرده و درمیان آن نیست که ضغاطر اسلام آورد و کشته شد و دیگر آنکه ابن اسحاق
ذکر کرده و درمیان آن مذکور است که او اسلام آورد و قتل شد والله اعلم **فَاَذِنَ هِرَقْلُ**
پس اذن داد هرقل واذن بقصر همزه است ودر بعضی روایات بمد است وبرین تقدیر
معنی آن باشد که آگاه کرد هرقل **لِعُظَمَاءِ الرُّوْمِ** برای سرداران روم **فِي دَسْكَرَةٍ لَهُ**
در در آمدن در دسکرة که برای وی بود ودسکرة بفتح دال مهمله وکاف و سکون
سین مهمله قصری را گویند که گرداگرد او خانها از برای خادمان و تابعان باشند گویا هرقل اول داخل شد برای سرداران
روم اذن داد که دران خانها داخل شوند بعد ازان درهای آن خانها بران سرداران بسته کرد پس

فاذن هرقل لعظماء الروم في دسكرة له

شد در قصر خود و درهای او
بند کرد و بعد ازان درهای
آن خانها که سرداران در او
بود خلاص کرد و سی

ترفیع بر سر آنها نگاه کرد و مخاطبه کرد با آنها بآنچه در حدیث مذکور است و این کار
از جهة آن کرد که مبادا آن قوم همراه او آن معامله نمایند که قوم ضغاطر بضغاطر نمودند
بحِمّص که آن قصر در بلدهٔ حمص بود ثُمَّ اَمَرَ بِاَبْوَابِهَا فَغُلِّقَتْ پس امر کرد بدرهای
او پس بند کرده شدند آن درها ثُمَّ اطَّلَعَ پس نگاه کرد و از بالا بسوی آن عظما رچنانچه
تقریر آن گذشت فَقَالَ پس گفت یَا مَعْشَرَ الرُّوْمِ ای جماعت روم یعنی ای مردم روم
و معشر بفتح میم و سکون عین مهمله و فتح شین معجمه عبارت از جماعة است که شان
آنها یک باشد چنانچه آدمیان یک معشر اند و جنیان یک معشر اند و انبیاء کرام علیهم
السلام یک معشر اند هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلَاحِ وَالرُّشْدِ آیا هست برای شما رغبت
در رستکاری و در راه راست که رساننده باشد بمطلوب و گفته اند که افضلی نیست مثل
لفظ فلاح که جامع تر برای خصائل حسنه زیاده از آن باشد و رشد بضم راء مهمله و سکون
شین معجمه و بفتح آن هر دو آمده وَاَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكُمْ و آیا هست برای شما میل
در آنکه ثابت و باقی باشد ملک شما و این از جهة آن گفت که استمرار بر کفر سبب
زوال ملک است فَتُبَايِعُوْا هٰذَا النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس بیعت بکنید و اطاعت
نمائید این پیغمبر آخر الزمان را که در عرب ظاهر شده یعنی اگر میخواهید که ملک و ریاست
و حکم و سیاست از شما باقی باشد و راه رشد و هدایت دریابید پس بیائید همگی متابعت
این رسول مقبول صلی الله علیه وسلم که در عرب ظاهر شده اختیار نمائیم و بوی ایمان آریم
که بتحقیق آن پیغمبر بر حق است و در بعضی روایات تُبَايِعُوا بدو تاء مثناه فوقانیه تصحیح شده
و در بعضی بنون نیز آمده و لکن در مشهور بیک تاء مثناة فوقانیه وارد شده و در
بعضی روایات لهذا النبی بذکر لام آمده لکن مشهور بحذف لام است فَحَاصُوْا پس
گریختند و نفرت نمودند حَيْصَةَ حُمُرِ الْوُحُشِ مثل گریختن خرهای وحشی اِلَى الْاَبْوَابِ
بسوی درهای آن خانها و حاصوا بحاء مهمله و صاد مهمله آمده و در بعضی روایات بجیم
بدل حاء مهمله واقع شده و معنی هر دو یک است و ابو زید گفته که حاص بحاء مهمله بمعنی
رجع است و بجیم بمعنی عدل و حمر بضم حاء مهمله و ضم میم جمع حمار است و وحش بضم واو
است و اضافت حمر بسوی وحش از قبیل اضافت موصوف بصفة است و تشبیه
آنها بخرهای وحشی از جمله بهائم از آن جهت نمود که در جهل و عدم فطنت مناسبت

تتبایعوا

نتبایع

است و صالح امام عالم و ماهر در علم حدیث بود و او ملاقات کرده است
جماعتی را از اصحاب رسول مقبول صلی الله علیه وسلم مع ذلک تلمیذ
امام زهری شده و تلقین علم از وکرده و شروع تعلم نمود در وقتی که
عمر او نود سال رسیده بود و کنیت او ابو محمد و بعضی گفته اند ابو حارث
غفاری بکسر غین معجمه و تخفیف فا و دوسی مدنی بود در سال یک صد
و شصت و نیف وفات یافت و یونس پسر یزید که ماخوذ از زیاده است
و معمر بفتح هر دو میم که درمیان آنها عین ساکنه است و احوال
این در ما تقدم گذشته و الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الایمان

یعنی این مکتوب حاضر فی الاذهان ثابت است در بیان ایمان و ایقان که جمیع اعمال صالحه فروع و اغصان اوست و اوست سبب شرافت نوع انسان بر سائر انواع اکوان لهذا خالق مستعان در ذم کافران بآیه کریمه قرآن فرموده اولئک کالانعام بل هم اضل و ایمان در لغت عبارت است از مطلق تصدیق و گرویدن و در شرع شریف عبارت است از تصدیق رسول مختار در جمیع احکام و اخبار که از جانب پروردگار جل شانه آورده که آن همه حق و ثابت اند و اگر گفته شود که تکلیف شارع با یمان چگونه صحیح شده و حال آنکه لازم است که مکلف به از افعال اختیاریه باشد چنانچه در موضع خود محقق شده و شک نیست که تصدیق از کیفیات نفسانیه است نه از افعال اختیاریه جواب آنکه تکلیف بآن از جهة صرف قوی و آلات است در رفع موانع و اشکالات و ترتیب مقدمات در تحصیل آن کیفیت و مباشرت اسباب اختیاریه که مفضی بآن کیفیت باشند و بعضی گفته اند که تصدیق فی ذاته امر اختیاری است زیرا که او عبارت است از نسبت کردن صدق بسوی مخبر از جهت اختیار و اگر نسبت صدق بسوی مخبر بی اختیار واقع شود در دل او را تصدیق نمی نامند

وتفصیل این مقام در علم کلام هست بدانکه محب باری امام محمد بخاری رحمة الله
علیه مرتب کرد کتاب خود را بتهذیب فائق و ترتیب رائق که احدی سبقت بردی
درین باب نکرده پس مقدمهٔ کتاب بیان کیفیت ابتداء وحی نموده زیراکه وحی موقوف
علیه هست ازبرای جمیع عقائد یقینیه و قواعد دینیه بعدازان آغاز کرد بکتاب ایمان بعد
ازان بکتاب صلوة بعدازان بکتاب زکوة بعدازان بکتاب حج بعدازان بکتاب
صوم ازجهة رعایت ترتیبی که در قول رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وارد شده
در حدیث بنی الاسلام علی خمس الی آخره واگر گفته شود چه سر هست که این فرائض خمسه
در حدیث مذکور به ترتیب سابق وارد شدند جواب آنکه اول رسول علیه السلام ابتداء
و آغاز بایمان کرد زیراکه او راس جمیع سعادات هست و اساس جمیع عبادات بعدازان
ابتداء بصلوة کرد زیراکه صلوة عماد دین هست و فرق درمیان مسلم و کافر ترک صلوة
هست و ایضا حاجت بسوی صلوة اشد وازید هست زیراکه او درهر روز پنج بار مکرر
می شود پس ازان ابتداء بزکوة کرد ازجهة آنکه او در اکثر مواضع کتاب الله قرین صلوة
در ذکر آمده یا ازبرای آنکه زکوة قنطرهٔ اسلام هست بعدازان بحج شروع نمود زیراکه
تغلیظات بسیار و تهدیدات بیشمار در حق تارک آن وارد شده چنانچه حق سبحانه جل شانه
فرموده ومَن کَفَرَ فَاِنَّ اللهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ و چنانچه در حدیث مبارک وارد شده
فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا و ایضا حج بعد از وجوب ساقط ببدل نمیشود بلکه ادای
آن واجب هست یا بمباشرت یا باستنابت بخلاف صوم که او بعد از وجوب به بدل
ساقط میشود و در بعضی روایات ذکر صوم مقدم بر ذکر حج آمده و بناء وضع کتب فقهیه
بروی هست و وجه وی آنست که صوم در هر سال مکرر میشود بخلاف حج که وی فرض
عمر هست و دیگر آنکه امام محمد بخاری رحمة الله علیه اجناس را بکتب و انواع را بابواب
ممتاز گردانید تا مابه الاشتراک و مابه الامتیاز درمیان احادیث رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم معلوم و مفهوم گردد بعدازان در ابتداء هر کتاب ابتداء و آغاز به بسمله
نمود ازجهة امتثال و انقیاد بقول رسول کریم صلی الله علیه وسلم که فرموده کل امر ذی
بال لم یبدء باسم الله فهو اجزم و ذکر بسمله در ابتداء کتاب اگرچه کافی بود لکن مکرر کرد
در ابتداء هر کتاب تا اعتصام بسنت و امتثال بحدیث بروجه اکمل حاصل آید و تا تبرک

زیاده نبود وآید وَقَولُ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ و در بیان قول پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که فرموده بُنِیَ الْاِسْلَامُ عَلٰی خَمْسٍ یعنی بنا کرده شد اسلام را بر پنج چیز وَهُوَ
وآن ایمان قَوْلٌ گفتن است واقرار کردن است بزبان وَفِعْلٌ وکار کردن است
موافق آن واگر گفته شود که ایمان عبارت است از اعتقاد کردن بجنان واقرار کردن بزبان
وکار کردن بارکان بلکه اول اصل است پس مصنف چرا ذکر او ترک کرد جواب آنکه
تصدیق در ایمان معتبر است باتفاق جمیع علماء راسخین وهیچکسی در وی نزاع نکرده
واعتبار اقرار وافعال مختلف فیه است لهذا امام محمد بخاری رحمه الله متنازع فیه را
ذکر نمود ومتفق علیه را ترک کرد یا آنکه مراد از فعل عام است که شامل افعال جوارح
وفعل قلب باشد لکن وارد میشود برین جواب آنکه برین تقدیر حاجة بذکر قول نیست
زیراکه او نیز فعل لسان است بدانکه مذهب سلف آنست که ایمان اعتقاد است
بجنان وقول است بلسان وعمل است بارکان ومراد آنها آنست که اعمال داخل
یا شرط اند در کمال ایمان نه در نفس آن واز همین جا ممکن شد برای آنها قائل
شدن بآنکه ایمان زیادت ونقصان قبول میکند چنانچه می آید ومرجیه گویند که
ایمان عبارت از اعتقاد است بدل واقرار بزبان پس بس وکرامیه گویند که ایمان
عبارت از نطق لسان است بشهادتین پس بس ومعتزله گویند که ایمان عبارت
از اعتقاد وقول واعمال است وفرق درمیان قول سلف ومعتزله آنست که سلف
اعمال را شرط در کمال ایمان میکنند ومعتزله شرط در صحت وی واین همه چیزها
که گفتیم نظر با عند الله است واگر نظر بخلق گوییم پس نزد ما ایمان اقرار است پس بس
پس هر کس که اقرار شهادتین بزبان کرد پس ما بر وی احکام ایمان در دنیا جاری
میکنیم وهرگز حکم بکفر او نمیکنیم مگر وقتیکه آن اقرار مقارن شود بیک فعلی که دلالت بر
کفر وی نماید چنانچه سجده کردن از برای صنم واگر آن فعل دلالت بر کفر نمیکند بلکه بر
فسق دلالت میکند پس آن نزد اهل سنت وجماعت مؤمن است واگر کسی از آنها حکم
میکند بسلب ایمان از وی پس مراد آنست که آن مؤمن کامل نیست وَیَزِیْدُ وَیَنْقُصُ
وایمان زیاده میشود وکم می شود ودرین مسئله نیز اختلاف است پس مذهب سلف
آنست که ایمان زیاده ونقصان قبول میکند واکثر متکلمین ازین منکر اند وگویند که اگر

نیوں کنند زیادت و نقصان را پس آن شک وکفر باشد و محققان از متکلمین گویند که نفس تصدیق زائد و ناقص نمی شود و باعتبار ثمرات ونقصان زائد و ناقص میشود ولکن مختار آنست که نفس تصدیق نیز زائد و ناقص می شود بکثرت نظر و وضوح ادله و لهذا ایمان صدیقین قوی از ایمان سائر مؤمنین شد چنانچه در حدیث مبارک وارد شده لو وزن ایمان ابی بکر بایمان الامة لرجح ایمان ابی بکر و ایضا اگر نفس تصدیق متفاوت نمی بود پس لازم می آید که ایمان انبیاء کرام علیهم السلام و ایمان عامه مؤمنان مساوی باشد پس قول سلف راجح شد و همین قول منقول است از سفیان ثوری و مالک بن انس و اوزاعی و ابن جریج و معمر و شافعی و ابن راهویه و ابی عبید وغیره ائمه ما ان دین متین امام بخاری رحمة الله علیه گفته که من ملاقات کردم همراه هزار نفر از علماء تابعین و فضلای راسخین پس ندیدم هیچ یکی را از انها که اختلاف کند در انکه ایمان زائد و ناقص میشود بلکه جمیع آنها متفق بران بودند که ایمان قبول زیادت و نقصان میکند و سفیان بن عیینه گفت برای برادر خود که ابراهیم نام داشت که ایمان ناقص می شود پس آن برادر گفت که این سخن را بر زبان نیار پس سفیان گفت والله که ایمان ناقص میشود تا بحدی که از وی یک ذره نمیماند و ربیع گفت شنیدم من از شافعی که میگفت الایمان قول و عمل و یزید و ینقص و بعضی محققین گفته اند که درمیان قول اهل حدیث و اهل سنت مغائرت نیست زیراکه امتثال اوامر و اجتناب زواجر باتفاق جمیع علماء جزء از کمال ایمان است نه از ماهیت آن پس نزاع لفظی شد نه حقیقی و همچنان اختلاف در زیادت ایمان و نقصان آن و اختلاف در اقران ایمان بمشیت و اختلاف در خلق ایمان و عدم خلق آن و اختلاف در تفضیل ملک و بشر لفظی است نه حقیقی چنانچه در موضع خود از کتب کلامیه مبسوط شده اند و امام محمد بخاری رحمة الله علیه عادت خود بران قرار داده که بر ترجمه باب استدلال میکند بانچه بر وی ظاهر شده باشد از آیات و اخبار و آثار و اقوال علماء صالحین رحمة الله علیهم اجمعین چنانچه در سابق گذشته پس بنا بر عادت خود درین مقام گفت قال الله عز و جل گفت خدای که غالب و بزرگ است لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ یعنی نازل کرد خدای تعالی طمانیت در دل مؤمنان

تا زیاده شوند آن مؤمنان از روی ایمان همراه ایمان آنها که قبل ازین داشتند
وَزِدْنَاهُمْ هُدًی و زیاده کرده بودیم آن اصحاب کهف را از روی هدایت
و شک نیست که هدایت نفس ایمانست وَیَزِیدُ اللّٰهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدًی
و زیاده میکند خدای تعالی آنکسان را که راه هدایت یافتند از روی هدایت حاصل
آنکه زیاده میکند خدای تعالی مؤمنان را از روی ایمان وَالَّذِینَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ
هُدًی وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و آنکسانیکه راه رشد و هدایت یافتند زیاده میکند خدای
تعالی آنها را از روی هدایت و میدهد آنها را تقوی آنها یعنی حق تعالی بیان کرده
است برای آنها آنچه پرهیز نمایند آنها از ان چیزها حق تعالی معاونت مینماید همراه
آنها تا بر تقوی خود محکم مانند یا آنکه حق تعالی جزا تقوی با آنها خواهد داد وَیَزْدَادَ
الَّذِینَ آمَنُوا إِیمَانًا و تا زیاده شوند آن کسانی که ایمان آوردند از روی ایمان
و قوله و فرمودن خدای تعالی أَیُّکُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِیمَانًا فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا
فَزَادَتْهُمْ إِیمَانًا و اول آیه کریمه چنانست وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ
أَیُّکُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِیمَانًا یعنی وقتیکه نازل کرده میشود یک سوره را پس بعضی از منافقان
آن کسی است که میگوید از روی انکار و استهزا که کیست از شما که زیاده کرده
است او را این سورت از روی ایمان و ایقان زیرا که ایمان آنها باین سورت
و آنچه در ضمن اوست منضم میشود همراه ایمان آنها که قبل ازین بود و تغییر عبارت
از برای مجرد تفنن است و قوله فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِیمَانًا پس بترسید ای جماعه مؤمنان
از ابی سفیان و یاران او پس یاد کرد آن قول نعیم بن مسعود آنها را از روی ایمان
و قوله و فرمودن خدای پاک وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِیمَانًا وَتَسْلِیمًا و زیاده نکرده آنچه
از مخاوف و اهوال دیده بودند مؤمنان را یا زیاده نکرد قول منافقان مؤمنان را مگر از روی
ایمان و اذعان و گردن نهادن و در عطف تسلیم بر ایمان دلیل است بر آنکه تسلیم خارج از
ایمان است زیرا که معطوف مغایر معطوف علیه میباشد و این جمیع آیات قرآن مصرح بزیادت
ایمان اند و ثبوت نقصان آن پس از جهة آنست که هر آنچه قابل زیادت باشد البته آن قابل نقصان
نیز بالبدیهة میباشد پس تقریب تام شد و بعضی مفسرین گفته اند که مراد از زیادت ایمان در آیات
مذکوره احکام و ثبات بر ایقانست وَالْحُبُّ فِی اللّٰهِ وَالْبُغْضُ فِی اللّٰهِ مِنَ الْإِیمَانِ

وَزِدْنَاهُمْ هُدًی
وَیَزِیدُ اللّٰهُ الَّذِینَ
اهْتَدَوْا هُدًی
وَالَّذِینَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ
هُدًی وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ
وَیَزْدَادَ الَّذِینَ
آمَنُوا إِیمَانًا و قوله
أَیُّکُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِیمَانًا
فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا
فَزَادَتْهُمْ إِیمَانًا
و قوله فَاخْشَوْهُمْ
از روی ایمان آنکسانیکه
ایمان آوردند پس
زیاده میکند آن سورت
آنها را
فَزَادَهُمْ إِیمَانًا
و قوله وَمَا زَادَهُمْ
إِلَّا إِیمَانًا وَتَسْلِیمًا

و دوستی کردن برای خدا تعالی و دشمنی کردن برای خدا از ایمان است و این لفظ حدیث است
که پیروان آورده است او را ابو داود از حدیث ابی امامه و ترمذی از حدیث معاذ
پسر انس و مصنف نیاورد آن را در ذکر آیة الایمان حب الانصار و وجه استدلال بحدیث مذکور
برانکه ایمان قابل زیادت و نقصان است آنکه دوستی و دشمنی متفاوت بحسب زیادت
و نقصان میشوند وَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ و نوشت عمر پسر عبد العزیز پسر مروان
پسر ابی العاص پسر امیه پسر عبد شمس پسر عبد مناف تابعی اموی و او از زمره علماء
صالحین و از جمله خلفاء راشدین که علماء و صلحا را اجماع کردند بر خلافت و دیانت او
و بر وفور علم و فضل او و بر کمال زهد و عدل او امیر مؤمنان و شفیق مسلمان و گویند قبل
از خلافت و پیش از امارت منبع علوم و مدارک حضرت انس بن مالک دنبال وی
اقتدا کرده و نماز با نیاز ادا نمود پس تر بوجه خوشتر گفت ندیدم من هیچکسی را که نماز او
در افعال و اقوال مشابه تر باشد بنماز رسول با کمال از نماز این جوان با جمال و در سال
نود و نه متولی خلافت در ممالک ملک و ولایت شد و مدت خلافت او دو سال
و پنج ماه بود مثل خلافت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس در همین مدت زمین
اهل اسلام را پر از عدل و انصاف نمود و از ین جهة او را عمر ثانی می نامند سفیان
ثوری رحمة الله علیه گفته که خلفاء پنج نفر اند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز رضی
الله عنهم و روایت کرده شده که در روزی که عمر بن عبد العزیز متولی خلافت شد ناگاه
مردی که بر سر کوهها نزدیک اینجا آمد و گفت کیست این مردی صالح که متولی خلافت
بر مسلمانان شده مردم گفتند که شما این سخن را از چه معلوم کردید گفت وقتیکه خلیفه
نیک قائم بر امور مسلمانان میشود گرگهای درنده همراه بزهای چرنده غرض نمیکنند و لکن حال
چنین شده و ایضا در بعضی کتب آمده که در روزی که عمر بن عبد العزیز وفات یافت یک
مرد چوپان از کوهستان گریه کنان آمد چون مردم سوال حال از وی استفسار
نمودند پس آن در جواب باحسن مقال گفت که امروز رفتم دیدم که گرگها بشخصی از بزها
تعدی نموده و او را بدرجه هلاکت رسانیده و من از سبب آن بز نمی نالم بلکه از آن جهة
گریه و فریاد میدارم که خلیفه عادل و امیر کامل وفات یافته و اگر نه اینچنین بودی پس
گرگ را چه مجال بود که افتراس بزبیچاره نماید و چون تحقیق کردند در همان روز عمر

واقع بود

بن عبد العزیز وفات یافته بود و امام احمد بن حنبل رحمة الله فرموده که در حدیث

شریف وارد شده ان الله تعالی یبعث للعه علی راس کل مائة عام من یصحح لهذه الامة

دینها پس نظر کردیم در اول صد پس ناگاه آن عمر بن عبد العزیز بود و گویند بر پیشانی عمر

بن عبد العزیز اثر شکستگی بود از جهة آنکه او را دابه او بر روی او زده بود و حضرت

عمر بن الخطاب رضی الله عنه قبل ازین فرموده بود که از اولاد من یک مردی پیدا

خواهد شد که بر روی وی اثر شکستگی باشد و او پر میکند زمین را بعدل و انصاف و آن

مرد عمر بن عبد العزیز بود زیرا که مادر او حفصه دختر عاصم پسر حضرت عمر رضی الله عنه بود

و عمر بن عبد العزیز در بلده مصر تولد یافت و در دیر سمعان که دیه از دیهات حمص

است وفات یافت و روز جمعه که پنج شب از شهر رجب مانده بودند در سال یکصد

و یک وفات یافت و بود نزد وی موهای مبارکه و ناخنهای متبرکه از رسول صلی

الله علیه و سلم پس وصیت کرد که آنها را در کفن او مندرج کرده همراه او دفن نمایند پس

آن وصیت را وارثان او باتمام رسانیدند و آن کار را بسر انجام نمودند و امام عطا

و سالک یوسف پسر ماهک روایت کرده که وقتی که مایان خاک را برابر میکردیم

بر قبر عمر بن عبد العزیز ناگاه یک ورق از آسمان بر ما جماعه حاضران افتاد پس ناگاه

در روی نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم هذا امان من الله لعمر بن عبد العزیز من النار

و عمر وی چهل سال بود و فضائل و مناقب وی بسیار است و وهب بن منبه گوید که

اگر درین امت مهدی باشد پس بی شک آن عمر بن عبد العزیز است الی عدی بن

عدی بسوی عدی پسر عدی بفتح عین مهمله سید جلیل القدر و جمیل الاثر بود و او بود

فرزند کندی جزری تابعی بود و او عامل از جانب عمر بن عبد العزیز بر جزیره و موصل

بود لهذا الکتاب خود بسوی وی فرستاد و ازین معلوم شد که عدی از صحابه کرام

نبود زیرا که هیچ یکی از صحاب کرام تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز نمانده و امام

بخاری رحمة الله علیه گفته که عدی سردار اهل جزیره است و امام احمد بن حنبل گفته

که عدی بدرجه رسیده است که از مثل آن سوال کرده نمیشود و در سال یکصد و بیست

وفات یافت ان للایمان فرائض بدرستی برای ایمان فرضها اند و در معظم روایات

چنان ثابت شده که للایمان بلام و فرائض بنصب بنا بر آنکه اسم ان باشد و در

روایت ابن عساکر آمده ان الایمان فرائض ومعنی آنست که برای ایمان اعمال مفروضه
اند وشرائع یعنی عقائد دینیه مقطوعه وحدودا ومنهیات ممنوعه وسننا یعنی طریقهای
مندوبه واین تفسیر از جهت آن کردیم تا تکرار لازم نیاید وتا شامل شود اعتقادیات
واعمال وترک را واجب باشند یا مندوب فمن استکملها استکمل
الایمان پس هرکس که کامل کرد آن مجموعه را کامل کرد ایمان را ومن لم یستکملها
لم یستکمل الایمان وهرکس که کامل نکرد آن مجموعه را کامل نکرد ایمان را فان اعش
پس اگر زنده ماندم فسابینها لکم پس زود است که بیان خواهم کرد آن مجموعه را
برای شما به بیان واضح مفصل که در فهم هر یک بیاید واگر گفته شود که تاخیر بیان از
وقت حاجت جائز نیست جواب بعد از تسلیم عدم جواز آنکه مراد آنست که اگر
من زنده ماندم پس فروع آنها برای شما بیان خواهم کرد نه اصول آنها زیرا که
اصول آنها معلوم بود یا آنکه مراد آنست که ایمان بر سبیل اجمال شما را معلوم
است واما بر سبیل تفصیل پس بعد از فراغ بشما بیان خواهم نمود ودران وقت او
مشغول بود بکاری که آن اهم ازین بیان بود حتی تعملوا بها تا آنکه شما عمل کنید
بآن مجموعه وان امت واگر مردم من فما انا علی صحبتکم بحریص پس
نیستم من بر صحبت شما حرص کننده وغرض ازین اثر آنست که عمر بن عبد العزیز
نیز قائل بزیادت ونقصان ایمان بود زیرا که گفته است استکمل ولم یستکمل
وکرمانی گفته واین بر یک روایت مسلم است واما بر روایت اخری پس دلالت
بر خیر [illegible] است زیرا که او گردانیده است ایمان را غیر فرائض لکن بعضی گفته
اند که مشعر بدین تقدیر بزیادت ونقصان ایمان قول اوست فمن استکملها
الخ ومن لم یستکمل الخ وقال وفرمود ابرهیم علیه السلام حضرت ابراهیم
خلیل الله علیه السلام ودی آنست که رب جلیل حبیب جمیل را باتباع ملت ودین
او امر فرموده وگفته ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا ولکن لیطمئن قلبی
یعنی ولیکن تا آرام گیرد دل من اول آیه کریمه چنان است واذ قال ابراهیم رب
ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی یعنی یاد کن ای
محمد صلی الله علیه وسلم وقتی را که گفت حضرت ابراهیم که ای پروردگار من بنما

وشرائط

مرا بچشم من که چگونه بقدرت کاملهٔ خود زنده میکنی مردها را فرمود حق جل
وعلی شانه ای ابراهیم آیا تو تصدیق نیاوردی که من بقدرت کاملهٔ خود زنده میکنم
مردها را حضرت ابراهیم گفت که آری تصدیق باین بر سبیل یقین آورده ام
که شائبهٔ ریب و شبهه دران نیست ولکن این سوال ازان جهت نموده ام
که تا بمشاهده آن آرام و اطمینان گیرد دل من یعنی علم من اندر جهت زوال
اتفاقات بمرتبهٔ مشاهده و عیان ترقی یابد تا علم الیقین مبدل بعین الیقین گردد
ولیکن از جهت آنگفته بود که آن ... دار درین میان وقت مناظره
با نمرود لعین گفت که پروردگار من بقدرت کاملهٔ خود زنده میکند
مرده را و میمیراند زنده را پس آن لعین گفت من هم زنده میکنم
و میمیرانم پس طلبید دو نفر اسیر را از زندان و یکی را ازان دو بقتل
رساند و دیگری را رها کرد حضرت ابراهیم علیه الصلوة والسلام
فرمود که خدای من بقدرت کاملهٔ خود همین مقتول را زنده میکند
و اگر تو در دعوی ربوبیت خود محق هستی پس همین مقتول را زنده کن
لکن چون آن کافر لعین ازان عاجز و مبهوت شد گفت ای ابراهیم
تو بچشم خود دیدی که خدای تو مرده را زنده میکند پس حضرت ابراهیم علیه
السلام فکر کرد که اگر گوید آری بچشم خود دیدم کذب و دروغ می شود و اگر
گوید که ندیدم البته آن کافر در حجه مغلوب نمیشود لهذا انتقال بسوی حجهٔ واضح
دیگر کرد و گفت ان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب یعنی
بدرستی خدای تعالی می آرد آفتاب را از جانب مشرق پس اگر تو در دعوی ربوبیت
صادق هستی پس بیار تو آن آفتاب را از جانب مغرب فبهت الذی کفر پس متحیر
و پریشان شد آن کافر لعین چون ان مباحثه منقضی شد پس حضرت ابراهیم این سوال
از پروردگار نمود چنانچه حق تعالی در کلام الله بیان کرده و این قصه منقول از بعضی تفاسیر
است و مقصود امام محمد بخاری رحمة الله علیه از آوردن این قول آنست که
ازین قول حضرت ابراهیم معلوم می شود که ایمان قابل زیادت و نقصان هست زیرا که
مرتبهٔ اطمینان جنان که بمشاهده و عیان حاصل آید اقوی و اعلی هست از مرتبهٔ استدلال و اذعان

واگر گفته شود که مناسب آن بود که امام محمد بخاری رحمة الله علیه این آیه کریمه را متصل
بآیات سابقه ذکر میکرد پس وجه چیست که این آیه کریمه ازان آیات مبارکه جدا کرد
جواب آنکه آن آیات بر سبیل تصریح دلالت بر زیادت ایمان میکردند واین آیت
مبارکه بر سبیل التزام دلالت میکند لهذا جدا ذکر کرد تا اشعار وتنبیه باین فرق حاصل آید
وَقَالَ مُعَاذٌ رَضِيَ اللهُ عَنهُ وگفت حضرت معاذ رضی الله عنه برای مردی از برادران خود
(معاذ بضم میم وذال معجمه پسر جبل پسر عمرو پسر اوس ابو عبد الرحمن انصاری خزرجی مدنی
بود واو در اسلام داخل شد در حالیکه عمر او هژده سال رسیده بود ودر عقبه ثانیه همراه هفتاد
نفر کبار از جماعه انصار در خدمت رسول مختار حاضر شده بود ودر جمیع جنگها همراه رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شده ورسول محمود درمیان آن مرد محسود وعبد الله بن
مسعود عقد مواخات نمود وحضرت انس بن مالک فرمود که در عصر رسول اکرم صلی الله
علیه وسلم چهار شخص جمع قرآن نمودند ابی پسر کعب ومعاذ پسر جبل وزید پسر ثابت وابو
زید انصاری رضی الله عنهم ورسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود اعلمکم بالحلال والحرام
معاذ بن جبل ورسول اکرم صلی الله علیه وسلم او را فرستاد بسوی یمن که دار یمن ویمن
است تا دعوت کند آن مردم ولایت را بسوی اسلام وهدایت بعد ازان بر وفق
شریعت غرا وملت حنیفیه بیضا احکام ومخاصمت را انفصال وقضا نماید واو از انجا
جمع صدقات نموده بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم میفرستاد وبعد ازان
رسول مقبول آن صدقات را درمیان مصارف ومستحقین قسمت میکرد واو یکی ازان
شش نفر است که در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فتوی میدادند سه نفر از
مهاجرین بودند وآنها عمر وعثمان وعلی بودند وسه نفر از انصار بودند وآنها ابی بن کعب
کعب ومعاذ بن جبل وزید بن ثابت بودند وروایت کرده شد ازوی احادیث
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بقدر یکصد وپنجاه وهفت حدیث که از جمله آنها
امام محمد بخاری رحمة الله علیه پانزده حدیث در صحیح خود روایت کرده است ودر
طاعون عمواس در سال هژدهم وفات یافت وعمر وی سی وسه سال بود
وعمواس نام دیه است که درمیان رمله وبیت المقدس واقع است ونسبت طاعون
بسوی وی ازانکه واقع شده که ابتداء طاعون ووبا دران زمان ازان دیه شده بود

وقال معاذ رضی الله عنه

اجلس بنا بنشین همراه ما بان نؤمن ساعة که ایمان آریم یک ساعة واین عبارت
محمول نیست که حمل کرده شود بر نفس ایمان زیراکه حضرت معاذ رضی الله عنه قبل
ازین مومن بود پس محمول بر زیادت ایمان است ومعنی آنست که حضرت معاذ گفت
برای آن برادر خود که بیا تا یک ساعت بایکدیگر صحبت کنیم و ذکر نمائیم دلیلهای
بسیار که دلالت بر وجوب ایمان کنند تا بذکر آنها ایمان زائد وقوی شود و امام
نووی رحمة الله علیه گفته که معنی این کلام آنست تا مذاکره کنیم در کار نیک و احکام
آخرت و امور دینیه زیراکه ایمان عبارت ازهمین است وقال ابن مسعود و فرمود
عالم مجتهد عبد الله ابن مسعود پسر غافل ابن حبیب هذلی که در زمان قدیم قبل
از حضرت عمر رضی الله عنه اسلام آورده بود وپیش از وی پنج نفر ایمان همراه رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم آورده بودند وششم وی بود واول هجرت از مکه معظمه
بسوی حبشه کرده بود وباز هجرت از حبشه بسوی مدینه مقدسه نموده بود و او
صاحب نعل رسول مقبول بود که هر وقتی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم برخاسته
می شد آن نعل را می پوشید و وقتیکه میکشید حضرت عبد الله بن مسعود او را
نگاه میکرد و عالم کامل و مجتهد فاضل بود که اهل اصول قول او را مقدم بر قیاس میدانند
و هشت صد و چهل و هشت حدیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از وی
روایت کرده شده که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها هشتاد و پنج حدیث
در کتاب خود آورده و وی در آخر عمر اقامت در بلده کوفه اختیار نموده بود
ودرهمان بلده در سال سی و دو وفات یافت وبعضی گفته اند که بعد از آن باز بمدینه مقدسه
نموده بود و در مدینه مقدسه وفات یافت و در بقعه بقیع مدفون شد و نماز جنازه بر وی
حضرت عثمان خواند وبعضی گفته اند که حضرت زبیر بود وبعضی گفته اند حضرت عمار
بن یاسر جنازه خواند واز حضرت حذیفه بعضی مردم سوال کردند وگفتند که کدام شخص در
شکل و وقار و در صورت و سیرت مشابه تر است برسول مقبول صلی الله علیه وسلم
تا علم را از وی استفاده نمائیم حضرت حذیفه گفت آن عبد الله بن مسعود است و او صاحب
سر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و مسواک او ونعل او بود و فرموده است حضرت رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم خوشنود گردم برای امت خود آنچه خوشنود کند و ناپسند نمودم

در رسول انچه نا پسند نماید عبد الله ابن مسعود و او والی قضا و بیت المال در بلده کوفه
در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه بود و صدر دران بلده در خلافت حضرت عثمان
بود الیقین الایمان کله یقین کردیدن است همه و تمام و مؤکد بلفظ کل میشود
مگر انچه چیزی که صاحب اجزا باشد یا در حس یا در حکم پس ازین معلوم شد که برای ایمان کل
و بعض ثابت است پس قابل زیادت و نقصان شد و این اثر نصف حدیث است که
طبرانی او را بسند صحیح روایت کرده است و بقیه او و الصبر نصف الایمان آورده و مقصود
امام محمد بخاری رحمة الله علیه درین مقام ذکر ان اقوال است که بطریق اشارت دلالت
بر زیادت و نقصان میکنند نه بطریق عبارت لهذا نصف اخیر ذکر نکرد زیرا که لفظ ان فقط
صریح در تجزیه است و ایضا ازین جهة نیاورد و انچه روایت کرده است امام احمد
از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه که آن در دعا میگفت اللهم زدنا ایمانا و یقینا و
فقها و قال ابن عمر و گفت حضرت عبد الله پسر حضرت عمر پسر خطاب
قرشی عدوی و وی اسلام همراه پدر خود پیش از بلوغ آورده بود و او از
جمله شش نفر است که بکثرت روایت اخبار از رسول مختار معروف و مشهور
بود و روایت کرده شده است از وی احادیث رسول مقبول صلی الله
علیه و سلم بمقدار یک هزار و ششصد و سی حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة
الله علیه دو صد و پنجاه و یک در کتاب خود ذکر کرده و امام بخاری رحمة الله علیه
گفته که صحیح ترین اسانید آن است که امام مالک روایت از نافع و نافع از عبد
الله بن عمر کند و جابر رضی الله عنه فرمود که نبود در جماعهٔ اصحاب عظام که سنت
رسول علیه السلام را بسیار متابعت و ملازمت نماید در حضر و سفر از عبد الله بن عمر و او
بسیار مال را بر فقرا و مساکین صدقه میکرد بحدیکه گاه گاه در یک مجلس سی هزار
درهم خرج میکرد و بر جماعه مستحقین صرف مینمود و اجل مناقب و مفاخر وی است
از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم شهادت بصلاحیت او دادند و گفتند ان عبد الله
رجل صالح و کمال زهد از دنیا و مقاصد ان و اجتناب از ریاست و توابع آن اختیار نموده بود
و زهری گفته که هرگز برابر نمیکنم قول هیچکسی را بقول عبد الله بن عمر زیرا که او بعد از رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم مدت شصت سال باقی ماند و بر وی هیچ امری از خود و ا...

الیقین الایمان کله
و قال ابن عمر

زهری

صحابهٔ کرام پوشیده نماند و وی در هیچ جنگی از جنگها که در میان جماعهٔ مسلمانان واقع
شده حاضر نشده و او میگفت که من بر هیچ چیزی افسوس و غم نمیخورم که در دنیا از من
فوت شد مگر بر آنکه جنگ و قتال برفاقت حضرت علی کرم الله وجهه همراه جماعهٔ باغیه
ننمودم و حضرت جابر بن عبد الله فرموده که از ما یان هیچکسی نبود مگر میل و رغبت بدنیا
نمود مگر عبد الله بن عمر که او هرگز شائبه توجه بدنیا نکرد و نافع گفته که وفات نیافت
عبد الله بن عمر تا آنکه در حیات خود هزار نفر در راه خدا آزاد کرد و یک سال پیشتر
از وحی متولد شده بود و در سال هفتاد و سه در مکه شریفه بعد از قتل ابن زبیر بشش ماه
وفات یافت و بعضی سه ماه گفته اند و عمر وی هشتاد و شش بود و وصیت کرده بود
که دفن کرده شود در حل پس حجاج ظالم منع کرد و دفن کرده شد بمقبره مهاجرین
در ذی طوی روایت کرده است از وی خلق بسیار از علمای کبار لَا يَبْلُغُ الْعَبْدُ
التَّقْوَى حقیقت و ماهیت تقوی را یعنی ایمان را زیرا که مراد از تقوی نگهداشتن
خود است از شرک و اعمال سیئه و مواظبت نمودن بر اعمال صالحه و باین تفسیر
صحیح شد استدلال مصنف بر زیادت و نقصان ایمان حَتّٰى يَدَعَ تا آنکه بگذارد
مَا حَاكَ آنچیزی را که مضطرب و متردد شود فِي الصَّدْرِ در سینهٔ او و حاک
کاف آمده و در بعضی نسخ مغاربه حک به تشدید کاف آمده و در بعضی نسخ
حاک از محاکه آمده و امام نووی گفته که حاک بتخفیف کاف عبارتست از چیزی
در دل آید و حقیقت او واضح نشود و در سینه تردد حاصل آید و ازین قول معلوم
میشود که بعضی از مؤمنان بکنه ایمان رسیدند و بعضی نرسیده اند پس ایمان زیاده و ناقص
و در بعضی روایات بدل لفظ تقوی ایمان آمده و چون درین مقام مقصود مصنف ذکر آن اقوال
بطریق اشارت دلالت بر زیادت و نقصان ایمان کند پس امام محمد بخاری رحمه الله علیه آن روایت
ترک نمود و وارد شده است معنی قول ابن عمر نزد مسلم از حدیث نواس و نزد احمد از حدیث
و نزد ترمذی از حدیث عطیه سعدی که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم لا يكون الرجل
حتى يدع ما لا بأس به حذرا لما به البأس لکن چون این حدیث تعلق بمقصود مصنف نداشت لهذا اکتفا بر
اختیار کرد وَقَالَ مُجَاهِدٌ و گفته است مجاهد بن جبر بجیم مفتوحه و باء موحده ساکنه که امام اجل و همام اکمل
زمرهٔ مفسرین و جادهٔ محدثین بود بفضائل مشهور و بفواضل منشور و جلالت و امامت و اتفاق علما و اجماع

و در علم تفسیر و حدیث و فقه زائد و از طلب مال و منال و آمال زاهد مجاهد گفته که من عرض
کردم قرآن مجید را بر حضرت عبد الله بن عباس سی بار و گفته اند که اعلم علما بتفسیر
قرآن مجاهد است و در حالت سجده بمکه شریفه در سال یکصد و یک وفات یافت یعنی
گفت امام مجاهد در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه که فرموده شَرَعَ لَكُمْ راه پیدا کرد و عیان
نمود برای شما ای بندگان مِنَ الدِّينِ از دین و آئین مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا آنچیز را
که امر کرده بود با آن چیزی حضرت نوح علیه السلام را اَوْصَيْنَاكَ يَا مُحَمَّدُ وَاِيَّاهُ دِينًا وَاحِدًا
یعنی وصیت کرده ایم ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم و حضرت نوح علیه السلام را بدین واحد
یعنی در دین تو و در دین وی هیچ تغایر و اختلاف نیست و مقصود مصنف از ایراد این
قول آنست که در شرع نوح علیه السلام و دیگر از انبیاء کرام ایمان زائد و ناقص است لیکن
مجاهد بحضرت نوح علیه السلام اکتفا نمود زیرا که اولا در کلام الله وی مذکور است و باقی
را بر فهم سامع گذاشت تا از آیت لاحقه معلوم کرداند و قول او اوصیناک الی آخره
مقوله قول است وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ و فرمود حضرت ابن عباس رضی الله عنهما در بیان
قول حق سبحانه جل شانه شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا سَبِيلًا وَسُنَّةً یعنی مراد از شرعت سنت
است و مراد از منهاج سبیل و راه است پس کلام از قبیل لف و نشر غیر مرتب است
و در بعض نسخها سنة و سبیلا آمده پس بنا برین لف و نشر مرتب خواهد بود جوهری گفته منهج
راه روشن را گویند و همچنین منهاج و شرعه و شریعت و از همین است قول حق جل و علا
شانه که فرموده لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا و شریعت آنچیزی است که حق تعالی
مشروع کرده است برای بندگان خود از دین و آئین و اگر گفته شود که آیت سابقه
دلالت بر اتحاد شرائع جمیع انبیاء میکند و این آیت دلالت میکند که شریعت
هر فرد از انبیاء مختلف است پس توفیق در میان دو آیه کریمه چگونه حاصل شود
جواب آنکه مراد از آیه اولی اتحاد در اصول دین است و مراد از آیه ثانیه اختلاف در
فروع دین است و شک نیست که زیادت و نقصان ایمان از جمله اصول است پس
ثابت شد که ایمان در جمیع شرائع زائد و ناقص است وَدُعَاؤُكُمْ اِيْمَانُكُمْ یعنی
تفسیر کرده است ابن عباس رضی الله عنهما دعا را بایمان در آیه کلام الله که حق تعالی
فرموده قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم چه اعتداد

واعتبار میکند بشما ای جماعه مؤمنان اگر نمی بود ایمان شما خداوند حق سبحانه جل شانه که
وی اهتمام واعتبار بجماعه کافران نکرده واگر ایمان مؤمنان نمی بود هر آینه بانهایة عند او
واعتبار نمیکرد پس معلوم شد که اطلاق دعا که از جمله اعمال است بر ایمان صحیح شد پس
قول الایمان عمل نیز صحیح شد وایضا دعا زائد و ناقص میشود پس معلوم شد که ایمان زائد
وناقص میشود **بدانکه** در اکثر نسخ صحیح بخاری درینجا واقع شده باب دعاکم ایمانکم
تا آخر حدیث واین غلط فاحش است وصواب آنست که ما ذکر نمودیم که آن نسخه ودعاکم
ایمانکم است زیرا که او را تعلق بما نحن فیه نیست وایضا در ترجمه باب گفته است وقول
النبی صلی الله علیه وسلم بنی الاسلام علی خمس وتا حال آن حدیث مبارک مذکور نشده
بلکه بعد ازین ذکر خواهد کرد وایضا درین هنگام حدیثی که بعد ازین مذکور شده موافق ترجمه
باب نمی اید ودر بعضی نسخها دعاکم ایمانکم بغیر از لفظ باب واو آمده وممکن است
توجیه نسخه مشهوره بانکه چون حضرت عبد الله بن عباس تفسیر دعا بایمان کرد پس ایا
گفت باب دعاکم ایمانکم زیرا که این عبارت در مقام تفسیر شایع وذائع است
چنانچه از امام بخاری رحمة الله علیه درین صحیح بسیار جا خواهد آمد حَدَّثَنَا عُبَیدُ اللهِ
بْنُ مُوْسَى عبید الله بلفظ مصغر است واو پسر موسی پسر باذام بباء موحده تحتانیه وذال
معجمه لفظ فارسی معرب بمعنی لوز است واو عبسی است بفتح عین مهمله وسکون باء
موحده تحتانیه وبسین مهمله منسوب بسوی عبس بن بغیض است وکنیت او ابو محمد او
سید جلیل بود ووی عالم بمعانی قرآن وماهر در تفسیر آن بود احمد بن عبید الله عجلی
گفته ندیدم من عبید الله را گاهی که سر خود را بلند کند یا خنده نماید ودر اسکندریه در
سال دوصد وسیزده یا چهارده وفات یافت قَالَ اَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ اَبِیْ سُفْیَانَ
حنظله بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح ظاء معجمه وبلام پسر ابی سفیان پسر عبد الرحمن
قرشی مکی بود واو از اولاد صفوان پسر امیه جمحی بضم جیم وفتح میم وبحاء مهمله منسوب بسوی
جمح پسر عمرو پسر هصیص بود ودر سال یکصد وپنجاه ویک وفات یافت عَنْ عِکْرِمَةَ
بْنِ خَالِدٍ عکرمه بکسر عین مهمله وسکون کاف وکسر راء مهمله پسر خالد پسر عاص پسر هشام
پسر مغیره قرشی مخزومی مکی بود ووی از ثقات جلیل القدر وجمیل الاثر بود ودر سال یکصد
وچهارده یا پانزده وفات یافت عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ گفت حضرت عبد الله پسر عمر

عمر رضی الله عنهما قال رسول الله صلے الله علیه وسلم که فرمود حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و امام بخاری در اول حدثنا و در ثانی اخبرنا گفت زیرا که در اول شیخ
بروی خوانده بود و در ثانی وی بر شیخ خوانده و در ثالث در رابع بکلمهٔ عن ذکر کرده و او را
معنعن می نامند و معنعن عام است شامل است برای آنکه شیخ بر تلمیذ خواند یا تلمیذ
بر شیخ خواند ولکن نزد امام محمد بخاری رحمة الله علیه در معنعن سماع شرط است
و امام نووی رحمة الله علیه گفته که امام بخاری رحمة الله علیه این حدیث مبارک را
درین باب از جهة آن داخل کرد تا محقق و ثابت کرد که ایمان بر افعال و اقوال اطلاق
کرده می شود و ایمان و اسلام در اثنای کلام گاه گاه بیک معنی می باشند
بُنِيَ الْإِسْلَامُ بنا کرده شده است اسلام را عَلٰی خَمْسٍ بر پنج ارکان که هر یک از آنها
مثل ستون است از برای اسلام پس درین کلام تشبیه داده شد اسلام را
بیک چیزی که مبنی بر ستونها باشد بر سبیل استعاره بالکنایة و اضافت کرده
شد بسوی اسلام بنا را که از خواص مشبه به است بر سبیل تخییل و اگر گفته
شود که چهار اخیره که در حدیث مذکور اند مبنی بر شهادت مذکوره اند زیرا که
آن هر چهار بدرجه صحت نمی رسند مگر وقتیکه شهادت موجود باشد پس ضم مبنی
بسوی مبنی الیه در یک مسمی چگونه صحیح شد جواب آنکه جائز است اول یک شی
مبنی بر یک امری باشد بعد ازان بران هر دو یک شی ثالث مبنی شود و آن هر دو
مبنی علیه از برای آن شی ثالث باشند و اگر گفته شود که مغایرت مبنی با مبنی علیه
لازم است جواب آنکه مجموع از جهة انفراد غیر است و از جهة جمع عین است چنانچه
یک خانه از موی بنا کرده شود بر پنج ستونها که یکی ازانها وسط باشد و دیگر هر چهار
طرف ارکان باشند پس هر وقتی که وسط قائم باشد البته مسمی بیت و خانه قائم
است اگرچه بعضی از ارکانها بیفتد و وقتی که وسط افتد پس مسمی خانه زائل گردد
اگرچه هر چهار ارکان قایم باشند پس خانه نظر بمجموع خود یک شی است و نظر بافراد
اشیاء کثیره است و نظر باساس اصل است و نظر بارکان تبع کذا فی بعض الشروح شَهَادَةِ
یکی ازانها گواهی دادن است بزبان اَنْ لَا اِلٰهَ که بدرستی نیست معبود بالحق موجود در
جملهٔ اکوان اِلَّا اللّٰهُ مگر ذات مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال و اگر گفته شود که مراد ازاله

یا آنکه کاذبه است یا اعم از صادقه و کاذبه و بر هر دو تقدیر کذب لازم می آید زیرا که
معبودات باطله بسیار اند وایضا بر تقدیر اول لازم آید که استثنا منقطع
باشد و اصل در استثنا اتصال است واگر مراد از آله معبود بالحق باشد پس لازم می آید
استثناء شی از نفس خود زیرا که الله نیز علم از برای معبود بالحق است جواب آنکه
مراد از آله معبود بالحق است وآن مفهوم کلی است و الله علم از برای فرد خاص از
مفهوم آله است یعنی معبود بالحق که موجود و خالق و رازق عالم باشد پس استثنا
جزئی از کلی شده و این صحیح است و اگر گفته شود که مذهب امام اعظم رحمة الله
آن است که در استثنا حکم مستثنی مسکوت عنه می باشد پس بنا برین
مذهب توحید تام ازین کلام حاصل نشد زیرا که توحید عبارت است از
نفی الوهیت از ماسوی حق تعالی و ثبوت الوهیت از برای وی و برین
تقدیر جزء ثانی [illegible] حاصل نشد و لازم آمد که اگر این عبارت را از دهری
شنود پس [illegible] صحیح نباشد و این مخالف اجماع است
جواب آنکه این کلام از برای [illegible] مشرکان در اصل واقع شده و اعتقاد
مشرکان بوجود آلهه متعدده همراه الله بود و وجود الله نزد آنها مسلم
و مقبول بود [illegible] سبحانه جل شانه فرموده وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ [illegible] وجود از آلهه سوی الله تعالی نفی کرده شد پس
لازم آمد وجود الله تعالی بطریق ضرورت نه بطریق عبارت یا آنکه ثبوت وجود
الله تعالی از لفظ الله آمده نه از استثنا زیرا که الله علم از برای ذات است
که مستجمع جمیع صفات کمال باشد و شک نیست که وجود اعلی از صفات کمال است
پس درین مقام ثبوت وجود از خصوص مستثنی حاصل شد نه از استثنا و درینجا
اجوبه دیگر نیز هست که در کتب اصول محرر و مفصل شده وَأَنَّ مُحَمَّدًا و بدرستی
که محمد صلی الله علیه وسلم عَبْدُهُ بنده خاص او ست که در ذات خود کامل است وَرَسُولُهُ
و فرستاده او ست که برای غیر خود تکمیل است و هر دو شهادت را یک خصله حساب
کرده شده [illegible] آن هر دو در شرع متلازم اند و آنچه در بعضی روایات ذکر یک شهادت
آمده [illegible] راوی است و جمع کردن هر دو شهادت در حدیث مبارک

وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

که ثبوت الوهیت از برای الله است پس

بنا برین در اکثر روایات آمده دلیل قاطع بر این ساطع است بر آنکه در اسلام لازم است
که هر دو شهادت را پی در پی با ترتیب متصل ادا نماید و اقامت الصلوة و برپای کردن
و ادا نمودن نماز با نیاز که پروردگار سبحانه نماز بر بندگان خود فرض و لازم گردانیده
و او را اسم عبادت گردانیده چنانچه خبر [illegible] نماز میگویند و تا اقامت را از جهت
طول عبارت حذف کرده اند و بعض گفته اند که اقام و اقامت هر دو مصدر اند
و ایتاء الزکوة و دادن زکوة مفروضه و تملیک آن از برای مصارف معدوده که در
شرع شریف مذکور است و اند و صلوة و زکوة در رسم خط بواو نوشته میشوند و الحج
و قصد کردن خانه کعبه از برای ادا مناسک و حج بکسر حاء مهمله و بفتح آن مصدر است
و اگر گفته شود که صوم قبل از زکوة فرض شده و زکوة قبل از حج پس اگرچه واو از برای
مطلق جمع است و بر ترتیب دلالت نمیکند لکن نکته در تقدیم ذکری چیست جواب
آنکه [illegible] بسوی آنکه عبادت یا بدنی است یا مالی یا مرکب است
از مالی و بدنی یا نکته اشاره است بآنکه عبادت یا یومی است یا سالی یا عمری
و [illegible] استطاعت در حج ذکر نکرد زیراکه استطاعت در هر طاعت شرط است قال
الله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و صوم رمضان و روزه گرفتن بلیالی و ایام
مبارک رمضان که حق سبحانه جل شانه فرموده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
و ازین کلام معلوم و مفهوم میگردد که نام ماه مبارک رمضان است و قول حق سبحانه
جل شانه شهر رمضان از قبیل اضافه بیانیه است زیراکه حذف لفظ شهر درین کلام جائز
تکلیف است و در بعض روایات صوم مقدم بر حج آمده و بنا بر جمیع کتب فقهیه بر
همان روایت است و هر دو روایت صحیح اند **فائده** بدانکه صلوة عبارت است از
عبادت که افتتاح او بتکبیر و تعظیم است و انتها و اختتام او بتسلیم است و زکوة
عبارت است از قدر مالی که بیرون کرده میشود بسوی مستحقین و حج عبارت
است از قصد کردن بسوی خانه کعبه از جهت ادا مناسک و صوم عبارت است
از نگهداشتن جان خود در روز از مفطرات ثلاثه که اکل و شرب و جماع است. و درین
حدیث مبارک رسول مقبول صلی الله علیه و سلم ذکر جهاد نفرمود زیراکه او در اکثر
احوال از فروض کفایه است و درین مقام بیان فروض عینیه است که از اظهر شعائر

شعائر اسلام اند و ابن بطال گفته که این حدیث مبارک در اول اسلام قبل از فرض
جهاد فرمودند لکن این قول او خطا است زیرا که فرض شدن جهاد پیش از واقعه بدر
بود و واقعه بدر در ماه رمضان در سال دویم بود و در همان سال دویم روزه ماه مبارک
رمضان فرض شده و زکوة بعد از ان فرض شده و حج بعد از زکوة فرض شده در
صحیح اقوال و اگر گفته شود که در حدیث مبارک ایمان بسایر انبیا کرام و ملائکه علیهم
السلام ذکر نشده و ایمان بغیر از وی تمام نمیشود جواب آنکه مراد از شهادت برسالت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم تصدیق رسول مختار در جمیع احکام و اخبار است و شامل
است که ایمان مذکور در وی مندرج است و اسماعیلی گفته که این عبارت از قبیل تسمیه
شئ به بعض وی است چنانچه گوینده گوید که من الحمد لله خواندم و مراد جمیع سوره فاتحه باشد
پس درینجا نیز ذکر شهادت برسالت محمد است صلی الله علیه و سلم و مراد شهادت
برسالت محمد و جمیع انبیا و ملائکه است و درین حدیث مبارک فوائد است
اول آنکه تفصیل ارکان اربعه بر سائر فرائض و واجبات دویم جواز تخصیص مفهوم
سنت بمنطوق قرآن است زیرا که حدیث مذکور بطریق منطوق دلالت میکند
بر صحت اسلام آنکسی که مباشر اسلام باشد و بطریق مفهوم از و معلوم میگردد
که اسلام غیر مباشر نیست و این حکم عام مخصوص است بقول حق جل و شانه که فرموده
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ چنانچه در موضع خود محقق شده
و سیوم ترتیب ارکان در میان خود **فائده** مراد از اسلام در حدیث مبارک اسلام
کامل است زیرا که حقیقت اسلام با قطع نظر از کمال و اتمام مبنی بر دو شهادت است
پس بس بین بنا برین تغائر در میان مبنی و مبنی علیه واضح تر شد **بَابُ أُمُورِ
الْإِيمَانِ** یعنی باب است در بیان اعمال و اقوال که عین ایمان اند یا باب است در
بیان اموری که خصوصیت به ایمان دارند در تحقیق حقیقت و تکمیل ماهیت او وَقَوْلِ
اللهِ عَزَّ وَجَلَّ و در بیان قول خدای که غالب و بزرگست که فرموده لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا
وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ إِلَى قَوْلِهِ تا قول
پروردگار جل شانه وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ تمام آیه کریمه چنان است لیس البر
ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب یعنی نیست نیکوئی آنکه بگردانید روهای

خود را در نماز بسوی جانب مشرق یا جهت مغرب یعنی آنکه روی بکعبه آرید یا به بیت
المقدس وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ ولکن نیکوئی آن کسی است که ایمان آورده است
آنکس بذات خدای تعالی وصفات او و امر و نهی وی را قبول کرده وَالْیَوْمِ
الْاٰخِرِ و ایمان آورده بروز جزا که آخر روزهاست وَالْمَلٰٓئِکَةِ و ایمان آورد بجمله فرشتگان
زمین و آسمان وَالْکِتٰبِ و ایمان آورد بجمیع کتابها که از جناب ایزد رحمن
بر جماعه رسولان نازل شده اند وَالنَّبِیّٖنَ و ایمان آرد بجمیع پیغمبران از حضرت
آدم تا رسول آخر الزمان وَاٰتَی الْمَالَ عَلٰی حُبِّهٖ و میدهد مال را بر دوستی خدای تعالی
بی شائبه عجب و ریا و بی طمع شکر و جزا یا معنی آنکه میدهد مال را با وجود دوستی
آن مال یعنی آن مال محبوب و مطلوب اوست لکن مع ذلک آن مال را
برای رضا پروردگار میدهد ذَوِی الْقُرْبٰی خویشان را وَالْیَتٰمٰی و یتیمان
را وَالْمَسٰکِیْنَ و مسکینان را وَابْنَ السَّبِیْلِ و راه گذریان را وَالسَّآئِلِیْنَ
و خواهندگان را وَفِی الرِّقَابِ و در گردنها یعنی مکاتبان را تا آن
مال را در بدل کتابت بدهند وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و آن کسی که برپای کرد
نماز را وَاٰتَی الزَّکٰوةَ و داد زکوة مال را بمصارف معلومه وَالْمُوْفُوْنَ
بِعَهْدِهِمْ اِذَا عٰهَدُوْا و آن کسانی که وفا کننده وعده اند وقتی که وعده
میکنند خواه بحق خواه بخلق وَالصّٰبِرِیْنَ فِی الْبَاْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ وَحِیْنَ الْبَاْسِ
و آن کسانی که صبر کننده اند در سختیها و رنجها و در وقت جنگ
و جدال اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ صَدَقُوْا ایشانند آنانکه راست گو اند وَاُولٰٓئِکَ
هُمُ الْمُتَّقُوْنَ و ایشانند متقیان و پرهیزگاران و وجه استدلال باین آیه
کریمه آنست که حق سبحانه جل شانه حصر کرد متقیان را بر صاحبان این
صفات و اعمال و مراد از متقیان آن کسانند که اجتناب از شرک
نمایند و آن جماعه مومنان اند یا مراد مومنان کامل اند و ایضا وجه
استدلال باین آیه کریمه و مناسبت او بحدیث باب ظاهر می شود
از حدیثی که روایت کرده است او را عبد الرزاق و غیر او از طریق
مجاهد که بدرستی ابو ذر غفاری سوال کرد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم

...الایمان پس خواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم بروی لیس البر تا آخر آیه
... قوله قد افلح المؤمنون الآیة تمام آیه کریمه چنان است قد افلح المؤمنون
یعنی ... فلاح و رستگاری جماعه مؤمنان یعنی نجات از عذاب درکات
... ثواب درجات یافتند جماعه مؤمنان الذین هم فی صلوتهم خاشعون
آنانکه ایشان در نماز خود فروتنی کنندگان اند والذین هم عن اللغو معرضون وآنانکه
از قول و فعل عبث روی گردانندگان اند والذین هم للزکوة فاعلون وآنانکه
ایشان برای زکوة ... ادا کنندگان اند والذین هم لفروجهم حافظون
وآنانکه برای فرجهای خود نگاه کنندگان اند الا علی ازواجهم مگر بر زنهای منکوحه
خود او ما ملکت ایمانهم یا مگر بر آنچیزی که مالک شده است دستهای آنها
یعنی کنیز فانهم غیر ملومین پس به درستی آنها که نزدیکی بر زنهای منکوحه یا کنیزها
... نمایند در شرع شریف و عند الله ملامت کرده شده نیستند
فمن ابتغی وراء ذلک پس هرکس که طلب کند نزدیکی را بجا سوائے
منکوحه و مملوکه فاولئک هم العادون پس آن جماعه آنانند که تجاوز
کنندگان از حد شرع اند والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون وآنانکه
آنها برای امانات خود و عهده خود نگاه کننده اند یعنی امانت را از
خیانت ... نمایند و عهده خود را از خلف و ضیاعت نگهدار
والذین هم علی صلواتهم یحافظون وآنانکه آنها بر نمازهای خود محافظت
... میکنند و وجه استدلال باین آیه کریمه آن است که این
آیه کریمه دلالت میکند برانکه ایمان که سبب فلاح و رستگاری آن
ایمان است که اعمال مذکوره در وے متحقق باشند وابن
بطال گفته که ایمان تصدیق است و استکمال وی باین امور
مذکوره است و مراد امام بخاری نیز استکمال است لهذا در عنوان
... آورده باب امور الایمان باب الجهاد من الایمان باب الصلوة
من الایمان ... امام محمد بخاری رحمة الله گویا اشارت کرد بسوی امکان
... ایمان ازین دو آیه کریمه و امثال آنها و از

قال تعالی قد افلح المؤمنون الآیة ...

و از همین جا ابن حبان گفته که من شمار کردم هر طاعتی را که حق تعالی در کلام خود یاد فرموده و او را حساب از ایمان کرده و هر طاعتی را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از ایمان شمرده و مکرر است آن را از میان آنها حذف نمودم پس رسیدند بهفتاد و هفت حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ عبد الله پسر محمد پسر عبد الله پسر جعفر یمانی جعفی بضم جیم و سکون عین مهمله و بفا منسوب بسوی جعف بن سعد و وی بخاری مسندی بود بضم میم و سکون سین مهمله و فتح نون و دال مهمله مسندی ازان جهت گویند که وی طلب احادیث مسنده میکرد و ترک التفات میکرد بسوی احادیث مرسله و یمان بود و الی بخارا که اسلام آورده است بر دست مغیره پسر بردزبه که جد امام محمد بخاری رحمة الله علیه بود پس وی را برامام بخاری ولایت اسلام است و در شهر ذی قعده در سال دو صد و بیست و نه عبد الله وفات یافت قَالَ ثَنَا اَبُوْ عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ بفتح عین مهمله و فتح قاف منسوب بسوی عقد که قوم از قریش اند و نام ابو عامر عبد الملک بن عمرو عقدی است و اتفاق کردند حفاظ بر توثیق و جلالت وی و او عالم کامل و عامل فاضل بود و بلد بصره در سال دو صد و پنج یا چهار وفات یافت قَالَ ثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ و وی ابو محمد و ابو ایوب قرشی تیمی مدنی بود و او مولای حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه است و بود وی بربری بفتح هردو بای موحده تحتانیه و سکون رای مهمله اولی و جمیل در صورت و سیرت و کامل در عقل و بصیرت و مفتی در احکام شریعه و والی خراج مدینه مقدسه بود و در سال یکصد و هفتاد و دو یا هفت وفات یافت و بلال بکسر بای موحده تحتانیه است عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ دِيْنَارٍ و وی ابو عبد الرحمن قرشی عدوی مدنی مولای عبد الله پسر عمر پسر خطاب بود و صاحب حفظ و ضبط بود و در سال یکصد و بیست و هفت وفات یافت عَنْ اَبِيْ صَالِحٍ و نام او ذکوان سلمانی بسین مهمله مفتوحه و سکون لام و بنون منسوب بسوی سلمان بن یشکر بود و وی زیات مدنی بود که روغن را یا زیت را بسوی کوفه میبرد و وی مولای جویریه غطفانی بود امام احمد بن حنبل گفته که وی ثقه است و از اجل علما و اوثق فضلا است و در سال یکصد و یک وفات یافت عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ اختلاف کردند علما در تعیین نام ابی هریره رضی الله عنه و در تعیین نام پدر وی تا آنکه رسیدند بعدد

سی اقوال واصح آنست که نام وی عبدالرحمن پسر صخر دوسی بدال مهمله مفتوحه و واو
بساکنه و بسین مهمله منسوب بسوی دوس بن عبدالله تیمی بفتح تاء مثناة فوقانیه
و سکون یاء مثناة تحتانیه و بمیم منسوب به تیم بن مرة ابن عبدالبر گفته اختلاف کرده
نشده در نام احدی نه در جاهلیت و نه در اسلام مانند اختلافی که در نام ابی هریره
واقع شده و روایت کرده شده است از ابی هریره که نام من در جاهلیت عبد شمس
بود و در اسلام عبدالرحمن و نام مادر او میمونه است و بعضی گفته اند که امیمه است و مادر وی
ببرکت دعاء رسول کریم بارگاه اله عظیم مشرف باسلام شد و حضرت ابوهریره رضی الله
عنه فرموده پیدا شدم من یتیم و هجرت کردم من در حالی که من مسکین بودم و بودم
من مزدور و خادم از برای بسره دختر غزوان پس حق سبحانه جل شانه بلطف یا بمیل
و فضل جزیل آن بسره را منکوحه من گردانید و حمد و ستایش است مر خدای را که دین را
قوام و ابی هریره را امام گردانید و ایضا گفت من بزها را در صحرا میچرانیدم و مرا یک گربه خورد
بود که من همراه وی بازی میکردم پس مردم مرا کنیت آن گردند و گفتند ابوهریره و بعضی
گفته اند که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وی را در مکه شریفه دید و همراه او گربه خورد
پس فرمود یا اباهریره و وی آمد به مدینه مقدسه در سال خیبر و حاضر شد همراه رسول خدا صلی الله
علیه وسلم در جنگ خیبر بعد ازان ملازمت و مواظبت بر مصاحبت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم اختیار نمود و وی عمده از اصحاب کرام و زبده اهل صفه عظام بود و علم
بسیار از رسول مختار تحصیل نمود و او بسیارترین اصحاب کبار در روایت احادیث و اخبار
است باتفاق علماء و اجماع عرفاء و روایت کرده شده از وی احادیث رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم بمقدار پنج هزار و سه صد و هفتاد و چهار حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه
از جمله آنها چهار صد و هژده حدیث در کتاب خود آورده و بود حضرت ابی هریره رضی الله
عنه که علی الدوام رفاقت رسول علیه السلام اختیار کرده بود و هر جائی که رسول علیه السلام
میرفت وی نیز همراه میرفت و حضرت ابی هریره بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
عرض نمود و گفت یا رسول الله من احادیث مبارکه بسیار شنیدم و حفظ و ضبط نمودم لکن
از نسیان بسیار در ترس و لرزان میباشم پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که پهنا
بینداز چادر خود را پس انداختم چادر خود را و رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بجا آوردم پس

دست مبارک خود را بران چادر مالیدند و فرمودند که این چادر را بسینه
خود بمال پس من آن چادر را بر سینهٔ خود مالیدم بعد از ان هیچ چیز را فراموش
نکردم و نسیان بالکل از من زائل شد و بود حضرت ابوهریره گندم رنگ صاحب
دو گیسو و صاحب طبع لطیف و فکر نظیف و مروان گاه گاه او را بر مدینهٔ مقدسه
خلیفه میکرد و سوار می شد بر شتر و بست میکرد بروی گلیم خود را و در سر خود چیزی که
از لیف خرما میگذاشت و سیر میکرد و وقتیکه همراه مردمان ملاقات میکرد می
گفت الطریق الطریق قد جاء الامیر و نازل شد در وی کیفیه و برای وی در ذی
الحلیفه سرائی است که تصدق کرده است آن را بر موالی خود امام شافعی رحمة
الله علیه گفته که ابوهریره احفظ زمان خود در حدیث مبارک بود و روایت
کرده است حدیث مبارک را از وی زیاده از هشت صد نفر از صحابه و تابعین رضوان
الله علیهم اجمعین که بعضی از انها حضرت عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمرو جابر
و انس بن مالک رضی الله عنهم اجمعین و در مدینهٔ مقدسه در سال پنجاه و هفت
و هشت یا نه وفات یافت و در بقعهٔ بقیع مدفون شد عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ قَالَ فرمود اَلْاِيْمَانُ بِضْعٌ وَسِتُّوْنَ شُعْبَةً ایمان شصت و چند شاخ
است و در اکثر اصول بضعة بها آمده و مشهور در وی کسر باء موحده فتحتانیه است
اگرچه فتح آن با نیز منقول شده و در اصل لغة بمعنی قطعه است و الحال استعمال
میشود در عددی که در میان سه و ده باشد و بعضی گفته اند از سه تا نه و بعضی گفته اند
از دو تا ده و بعضی گفته اند از یک تا نه خلیل گفته که بضع هفت است و شعبه بضم شین
معجمه و سکون عین مهمله و بای موحده تحتانیه شاخ درخت را گویند و در بعضی روایات
بضع و سبعون آمده یعنی هفتاد و چند و در بعضی روایات اربع و ستون آمده یعنی
شصت و چهار و در صحیح مسلم سبعون بطریق جزم آمده و پوشیده نماند که شعبهای
ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و آداب مستحبات خارج از حصر و احصا است
و تعیین عددی مفوض بعلم شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع بدین
عدد باشد که فرموده است و اختلاف روایات شاید که از ان جهت باشد که ارجاع آن شعب
کثیره بهر عدد صحیح باشد پس گاهی این عدد را اعتبار کرده و فرموده و گاهی آن عدد دیگر را

یا بجهت آنکه اول وحی بعد دکمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعضی احکام دیگر بر آن افزوده
شده و بعضی گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد
و تکثر است و این توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن و نیز بیان معنی تکثیر
متعارف است نه در ستین با آنکه ذکر بضع زاید بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین
معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعضی علما را از برای بیان شعب
ایمان بعدد معین متصدی گشته و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از
انواع و افراد آن از حیطهٔ بیان ایشان بیرون افتاد و مجمل شعب ایمان با وجود
تجاوز از حد حصر و احصا راجع است با صل واحد که تکمیل نفس و تحصیل سعادات او است
در مبدء و معاد بتحصیل کمال علمی و عملی و آن تصحیح اعتقاد و استقامت در عمل است
چنانچه حق جل و علی شانه در قرآن مجید فرمود ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
و در حدیث مبارک آمده قل آمنت بالله ثم استقم و در حدیث مبارک تشبیه داده
شده ایمان را بدرختی که صاحب شاخها باشد چنانچه در قرآن مجید تشبیه داده شد کلمهٔ
طیبه را بدرخت پاک قال تعالی کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
فَاَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ پس بهترین آن شاخها گفتن کلمهٔ طیبه است و ادناها
اِمَاطَةُ الْاَذٰى عَنِ الطَّرِيْقِ و فروترین آن شاخها دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل
خار و سنگ و پلیدی از راه ظاهر و برداشتن آن بعد از افتادن و اگر هم از اول نه بیندازند و راه را
پاک نگهدارند پس آن نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذاء مردم و آزار ایشان است
بناحق و بحقیقت این رمزی است بترک وجود و دعوی هستی که مبدء همه شرور و قبایح است
بیت بردار خار و سنگ ره این چه رمز بود ✤ یعنی وجود خود همه بردار از میان یا بدانکه
شعبهٔ اولی از عبادات قولیه است و شعبهٔ ثانیه از عبادات فعلیه یا آنکه شعبهٔ اولی فعلیه است و شعبهٔ
ثانیه ترکیه است یا آنکه شعبهٔ اولی از قسم معامله است که با حق باشد و شعبهٔ ثانیه از قسم معامله است
که با خلق باشد یا آنکه شعبهٔ اولی از قسم تعظیم امر خدا است و شعبهٔ ثانیه از قسم شفقت بر خلق خدا است یا آنکه
شعبهٔ اولی از قیام بحق خدا است و ثانیه از قیام بحق عباد است پس هر کسی که قائم شد بآن هر دو البته
در زمرهٔ صالحان مندرج شد وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِّنَ الْاِيْمَانِ و شرم داشتن از مناهی با مید فضل نامتناهی
و ناشایستگیها شاخ بزرگیست از ایمان و عمده است در کار دین و ایقان و لهذا او را جدا ذکر کرد و تخصیص نمود

وحیاء در لغت تغیر و انکساری هست که عارض می شود آدمی را از ترس کاری که عیب
کرده شود بدان و در شرح شریف مراد بدان سیرتی هست که باعث میگردد بر پرهیز کردن
از نافرمودها و مانع می آید از تقصیر در حق فرموده و حیاء اگرچه بحکم طبیعت و جبلت آید
ولکن در وجود حیاء شرعی اختیار بنده در ریاضت او را دخلی هست چنانچه در سائر اخلاق
و تهذیب آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرمود الحیاء حالة تتولد
من رویة الآلاء و رویة التقصیر چون بنده نعمتهاء حق در خود بے اندازه می بیند
و در اداء حق شکر آن تقصیر مشاهده مینماید پیدا می آید از ان شرم و خوف از فضیحت
دنیا و فظاعت عقبی پس پرهیز مینماید از ارتکاب مناهی و نگاه میدارد جان خود را
از اکتساب ملاهی و از همین جا گفته شده الحیاء ان لا یراک مولاک حیث نهاک و مراد
مصنف آنست که ازین حدیث مبارک معلوم میشود بطریق صراحت نه بطریق رمز
و اشارت که اطلاق اسم ایمان بر اقوال و افعال صحیح هست لکن بعضی شارحین گفته اند که
مقصود بیان شعب ایمان هست نه حقیقت ایمان زیرا که تصدیق قلبی خارج هست
باتفاق جمیع علماء **بَابٌ** الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَيَدِهٖ روایت
در لفظ باب تنوین و ترک آن بر سبیل اضافه بسوی جمله حدیث و ایضا روایت هست وقف
بر سکون لکن روایت بوجه ثانی نیامده و مصنف لفظ حدیث را در ترجمه باب بغیر از
تصرف و تغیر ذکر نمود بر سبیل تعلیق حَدَّثَنَا اٰدَمُ بْنُ اَبِیْ اِیَاسٍ آدم مشهور هست
و ایاس بکسر همزه و یاء مثناة تحتانیه و بسین مهمله و کنیت آدم ابوالحسن و وی پسر عبد
الرحمن پسر محمد هست و اصل او از خراسان بود لکن نشو و نما در بغداد یافت و اول طلب
کرد حدیث را در بغداد بعد ازان در طلب آن در کوفه و بصره و حجاز و شام و مصر در آمد
و در عسقلان شام وطن گرفت ابو حاتم گفته که وی از جمله ثقات معتبرین و از زمره
علماء متعبدین بود و مامون از تغیر و تهمت صاحب حفظ و اهست و از برگزیدهای بندگان
خدای تعالی و بود وی نویسنده و در سال دو صد و بیست بلده عسقلان وفات
یافت قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین و سکون عین مهمله و باء موحده تحتانیه امام اجل
از ائمه اعلام و فاضل اکمل از فضلاء عظام و کنیت او ابوبسطام و وی پسر حجاج
بسر ورد و از دی بود و مولای هم و اصلی بعد ازان نقل کرد بسوی بصره و علماء و صلحاء

باب المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده حدثنا آدم بن ابی ایاس قال انا شعبة

اتفاق و اجماع کردند بر جلالت و اتقان او و بر ورع و عرفان او و امام شافعی گفته که
اگر شعبه نبود هرگز حدیث مشهور و معروف نمی شد بعراق امام احمد گفته که شعبه بمنزله
یک جماعه بود در باب حدیث امام نووی گفته که شعبه امیر مؤمنان است در حدیث
و گفته اند که پوست او بر استخوان او خشک شده بود و هرگز در میان پوست و استخوان
گوشت نماند بود از کثرت عبادت و وفرت ریاضت و در سال یکصد و شصت
بلده بصره وفات یافت عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ اَبِی السَّفَرِ بفتح سین مهمله و فتح فا
نام او سعید پسر یحمد بضم یا مثناة تحتانیه و فتح میم و بعضی گفته اند بضم یا و کسر میم
همدانی کوفی بود در زمان مروان پسر محمد که ختم دولت بنی امیه باو شد وفات
یافت و خلیفه گردانیده شد ویرا در سال یکصد و بست و هفت و باقی ماند
تا پنج سال وَاِسْمٰعِیْلَ و او پسر خالد و کنیت او ابو عبد الله بجلی بفتح بای موحده و تحتانیه
و فتح جیم منسوب بسوی بجلة بفتح بای موحده تحتانیه و کسر جیم که والد انمار بود احمسی
بهمزه مفتوحه و حاء مهمله ساکنه و میم مفتوحه و بسین مهمله منسوب بسوی احمس کوفی
بود شنید از جماعه اصحاب کرام و زمره تابعین عظام و بود عالم کامل و متقی فاضل
و یگانه در صلاح و فرید در فلاح و در زمان خود میان مردم معروف باسم میزان بود
و در سال یکصد و چهل و پنج بلده کوفه وفات یافت و اسماعیل بفتح لام است
زیرا که او معطوف بر عبد الله است نه بر شعبه عَنِ الشَّعْبِیِّ بفتح شین معجمه و سکون عین
مهمله و کنیت او ابو عمرو و نام او عامر پسر شرحبیل بضم شین معجمه و فتح راء مهمله و سکون
حاء مهمله و کسر بای موحده تحتانیه کوفی منسوب بسوی شعب که بطن است از همدان
بسکون میم و اهمال دال و متولد شد در خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه بعد از
گذشتن شش سال و روایت کرد از حضرت علی و حسنین و سعد و سعید و ابن عباس
و ابن عمر رضی الله عنهم و شعبی گفته که من یافتم پانصد نفر را از اصحاب کرام و ننوشتم
من سیاه را بر سفید هرگز و نشنیدم من هیچ حدیث را از هیچ مردی مگر من او را
بجز نوشتن و شنیدن یاد گرفتم و هرگز فراموش نکردم و گفته است ابن عیینه که
شعبی فاضله بین مردم در عصر خود بود و وی بسیار نحیف و لاغر بود پس بعضی از مردم
از وی سوال کردند که سبب نحافت چیست در جواب گفت که من جفت کرده شدم

بشکم مادر در رحم واین از جهة آن گفت که وی یکی از دو توام بود و وی نویسنده
عبد الله پسر مطیع عدوی امیر قریش در روز حره بود و شعبی بسیار خوش طبع بود
زهری گفته که علما در سنین چهار نفر صالحین بود سعید بن مسیب بمدینه مقدسه و
شعبی بکوفه و حسن ببصره و مکحول بشام و در کوفه در سال یکصد و چهار وفات
یافت و عمر وی هشتاد و دو سال بود عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو بفتح عین و بواو
و لفظ عمرو بفتح عین مهمله بواو نوشته می شود تا ممتاز شود از لفظ عمر بضم عین مهمله در
حالت غیر نصب اما در حالت نصب پس بالف ممتاز می شود و وی عمرو پسر عاص
پسر وائل قرشی بود و کنیت او ابو محمد بر اصح اقوال است اسلام آورده پیش
از پدر خود و پدر وی از وی سیزده سال بزرگ بود و بعضی دوازده سال
گفته اند و معروف نیست هیچکسی که در میان وی و پدر وی این قدر مدت
باشد بجز وی و بود عالم صاحب درایت و مجتهد در عبادت و حافظ در کتابهای
و از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم اذن طلب کرده بود در نوشتن احادیث
نبویه پس اذن فرمود وی را ابو هریره رضی الله عنه گفت که فرق در میان من
و وی همین بود که وی احادیث مینوشت و من نمینوشتم و وی محب اهل
بیت بود اگرچه بجهة رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بدان وصیت
کرده بود در صحبت پدر و معاویه میبود در معرکه صفین برفاقت حضرت معاویه
با پدر خود حاضر شده بود و جنگ کرده بود و در اصل نام او نام جدش عاص
بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم عبد الله نام کرد و روایت کرده شد از وی
احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار هفتصد حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله
آنها بست و پنج در کتاب خود آورده و گویند در آخر عمر نابینا شده بود در مکه شریف یا بطائف
یا بمصر در سال شصت و پنج یا سه یا هفت یا در سال هفتاد و دو یا سه وفات یافت

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ
الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَيَدِهٖ مسلمان کامل آنکسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی
و دست وی یعنی از زبان فحش و دشنام نگوید و از نمیمت و غیبت و بهتان پرهیز نماید و بدست کسی را
نرنجاند و مال غصب نکند و رسول آخر الزمان تخصیص دست و زبان از آنجهة فرمود که اکثر انواع ایذ

عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه و سلم قال المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده

صفین نام جایی است که جنگ حضرت علی و معاویه رضی الله عنهما در آن واقع شده

از جمله اعضا زبان دو عضو میباشد و زبان مترجم از آنچه در دل انسان است و بیشتر کارها از دست درست میآید و تقدیم لسان در بیان از جهت آن واقع شده که ایذا از زبان سخت تر از ایذا از زخم سنان میباشد چنانچه شاعر گفته شعر جراحات السنان لها التیام ۞ ولا یلتام ما جرح اللسان ۞ و نیز ایذا از زبان در وقوع غالب می باشد و در گذشتگان و اهل زمان و پس آیندگان در افتد و ایذا دست خبر بحاضران بود و کتابت در حکم زبان است بلکه ایذا در وی بهر دو از دست و زبان متحقق است و در حدیث مبارک تغلیب مسلمانان بر غیر است و اگر نه حکم اهل ذمه و مطیع الاسلام از کافران نیز همین است که ایذا آنها در شریعت غرا بی وجه شرعی نیز حرام است و در روایت ابن حبان من سلم الناس آمده و این عام تر است و اگر گفته شود که از حدیث مبارک بطریق مفهوم معلوم می شود که هر کس ایذا بدهد مردم را بزبان خود یا بدست خود پس آن کس از دائره اسلام خارج است و این مخالف نص و اجماع است جواب آنکه مراد از مسلم مسلمان کامل است و شک نیست که موذی از کمال ایمان بسبب ایذا محروم است و این جواب بنا بر آنست که مطلق بسوی فرد کامل منصرف میگردد یا آنکه مراد آنست که سلامت مسلمانان از ایذا خاصه اسلام است و از انتفاء خاصه انتفاء ذو الخاصه لازم نمی آید زیرا که جایز است که آن خاصه غیر شامله باشد و اگر گفته شود که از منطوق حدیث معلوم میشود که هر کس ترک ایذا مردمان نماید پس آن مومن کامل است اگرچه سائر فرائض و ارکان را ترک نماید و این نیز باجماع علما باطل است و این سوال عکس سوال اول است جواب آنکه این کلام در این مقام بر سبیل مبالغه واقع شده تا دلالت کند که ترک ایذا امر عظیم است گویا ترک ایذا عین اسلام کامل است و کمال اسلام بر سبیل ادعا محصور در وی است و امثال این کلام بسیار واقع میشود و اگر گفته شود که از حدیث معلوم میگردد که اقامت حدود را جزره و اجراء تعازیر مانع است که شرع شریف امر بآن فرموده صحیح نباشد جواب آنکه آنها مستثنی از عموم این حدیث اند منصوص یا باجماع یا آنکه آنها از قبیل ایذا نیستند بلکه از قبیل سلامتی اند اگرچه در مآل باشد خطابی گفته مراد از حدیث مبارک آنست که فاضلترین مردمان کسی است که جمع کند ادا حقوق خدا تعالی را با ادا حقوق عباد یعنی آن هر دو ادا نماید و احتمال دارد که این کلام اشارت باشد بسوی نیکوئی معامله بنده با خدا خود از باب تنبیه بادنی بر اعلی یعنی آن بنده هر گاه با خلق حسن معامله اختیار کرد پس البته با حق نیز معامله نیک اختیار کرده باشد و المهاجر و هجرت کننده کامل من هجر آنکسی است که ترک کرد ما نهی الله عنه آنچیز را که منع کرده است خدا تعالی از آنچیز و هجر در لغت ضد وصل است از اینجا است که کلام فاحش را هجر بضم ها گویند زیرا که لائق است که انسان آن را ترک کند و هجرت حقیقی ترک منهیات است جا خود را از وطن خود بمدینه مقدسه اعتماد و تکیه نکند زیرا که هجرت حقیقیه ترک منهیات است

والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه

و این تشبیه ... [illegible]

... اصطلاح مهاجران ... [illegible]

از جهة آنکه نفس در جبلت خود الفت بشهوات و منهیات دارد پس میل دادن آن
نفس از منهیات بسوی امتثال مامورات کویا انتقال و ارتحال او ہست از وطن
الفت بوطن غربت و آیضا درین کلام اشارت ہست بآنکه جماعه انصار و ابرار خیار
که علی الدوام در وطن اصلی خود سکونت کردند و در ہمانجا باجتناب از منهیات و امتثال
مامورات مشتغل باشند و ہرگز ازان وطن اصلی انتقال و ارتحال نکردند آنها نیز از ثواب
ہجرت محروم نیستند چنانچه نقل کرده اند که بعضی از اصحاب کرام فوت ہجرت و حرمان
از ثواب آن بسیار دشوار شد لہذا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود المہاجر من
ہجر ما نہاه الله عنه و احتمال دارد که این حدیث مبارک بعد از فتح مکه فرموده باشند
و درین ہنگام ہجرت بغیر از ہجرت معاصی نبود چنانچه قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم لا ہجرة
بعد الفتح باعتبار ظاہر دلالت بران میکند لیکن بعضی محققین از محدثین تصریح کرده اند که مراد
از قول مذکور نفی ہجرت از مکه شریفه بسوی مدینه مقدسه ہست نه از سائر مواضع که کفار
برانہا استیلا یافته باشد بسوی موضعی که اسلام و احکام آن دران موطن برقرار
باشند والله اعلم خطابی کفته مراد از حدیث مبارک آنست که فاضلترین مسلمانان
آنکسی ہست که مردمان از ایذا او مامون باشند زیراکه عادت عرب بران رفته که نفی شئ
میکنند یا اثبات میکنند و مراد افضل میباشد چنانچه میکویند الناس العرب یعنی افضل الناس
العرب پس درینجا مراد آنست که افضل المسلمین من سلم المسلمون من لسانه و یده و افضل
المہاجرین من ہجر ما نہی الله عنه بدانکه اسلام در شرع اطلاق بر دو قسم می شود قسمی ہست
که از ایمان کمتر ہست و آن اقوال و اعمال ظاہر ہست چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه
وارد شده قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا و قسمی ہست که از ایمان بالاتر ہست و آن اعمال
و اقوال ہست که باعتقاد دل مقارن اخلاص و احسان باشند و در جمیع امور انقیاد
برای قضا و قدر نماید و ہرچه بروی آید بان رضی کردد چنانچه حق جل و علی شانه از حضرت
ابرہیم خلیل الله یاد فرمود و کفت اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ پس بنا برین احتمال
دارد که مراد در حدیث مبارک ہمین قسم باشد یعنی مراد از مسلم مرد مخلص که جمیع امور
خود را بسوی خدای تعالی تفویض کرده باشد کویا کفته مسلم مخلص ہرانکسی ہست که بسپارد
روی خود را بسوی خدا تعالی و راضی شود بتقدیرات حق سبحانه جل شانه و برای احدی

بایذا متعرض نشود و دور دارد از خود را از برادران خود بالکل خصوصاً از مسلمانان
و این کلام حسن است و موافق است برای قول حق سبحانه جل شانه بلی من اسلم وجهه لله
وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون وقال ابو معاویة وگفت
ابو معاویه یعنی نضر پسر محمد پسر خازم بخاء معجمه و بزای معجمه و در تمام بخاری خازم باعجام
نیست بگیر پدر همین مرد است و وی مولائی از بنی تمیم بود و در سال یکصد و نود و
پنج یا چهار ببلده کوفه وفات یافت و در بعضی نسخها قال ابو عبد الله وقال ابو
معاویة یعنی گفت ابو عبد الله امام محمد بخاری وقال ابو معاویة پس مقوله قول
قول اوست وقال ابو معاویة و ابو عبد الله کنیت امام محمد بخاری است حدثنا
داؤد ابی هند بکسر ها و سکون نون و وی مولائی بنی قشیر بود و او از اهل سرخس است
و در راه مکه شریفه در سال یکصد و سی و نه وفات یافت و این جمله مقوله قول است
عن عامر و این همان شعبی است که در اینجا موصول ذکر یافته قال سمعت عبد الله
بن عمرو و گفت عامر شنیدم من از حضرت عبد الله بن عمرو یحدث عن النبی صلی
الله علیه وسلم که حدیث میکرد عبد الله بن عمرو از پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم و
امام محمد بخاری ازین تعلیق بیان سماع شعبی از صحابی است که اعلی و اقوی از مراتب
اسناد است وقال عبد الاعلی عن داؤد عن عامر عن عبد الله بن عمرو عن النبی
صلی الله علیه وسلم و گفت عبد الاعلی سامی بسین مهمله منسوب به بنی سامة بن لوی
قرشی بصری امام ثقه بود و در سال یکصد و سی و نه وفات یافت و از وی امام محمد
بخاری معلق روایت کرده زیراکه وفات وی قبل از ولادت امام محمد بخاری
به پنج سال واقع شده چنانچه روایت امام بخاری از ابو معاویه نیز بر سبیل تعلیق
است زیراکه امام بخاری با ابی معاویه هرگز ملاقات نکرده و عصر او نیافته زیراکه
ولادت امام بخاری در سال یکصد و نود و چهار واقع شده و ابو معاویه در همان سال
یا یکسال قبل از وی وفات یافته چنانچه از سابق معلوم شد لهذا امام محمد بخاری رحمة الله
علیه لفظ حدثنا یا اخبرنا نگفت بلکه در هر دو لفظ قال آورده و این جائز است زیراکه این
کلام از برای استشهاد و متابعت است نه از برای استدلال بطریق استقلال و درین
مقام یک دقیقه است که امام بخاری در طریق ابی معاویه گفت سمعت عبد الله و در طریق

عبد الاعلى عن عبد الله بن عمرو تا فرق واضح در میان دو طریق معلوم شود که طریقهٔ اولی
اقوی و اولی است و تعلیق ابی معاویه اسحاق بن راهویه در مسند خود وصل کرده
است و بیرون کرده است او را ابن حبان در صحیح خود **بَابُ اَيُّ الْاِسْلَامِ
اَفْضَلُ** لفظ ای مرفوع است نه مجرور برابر است که لفظ باب منون بتنوین باشد یا خالی
از تنوین باشد و برابر است که بر لفظ باب وقف کرده شود یا نی و معنی کلام آنست که
کدام این از خصال اسلام بهتر و خوشتر است پس لفظ خصال مقدر است زیرا که کلمهٔ ای بر متعدد
داخل می شود و در نفس اسلام تعدد نیست و ایضا در جواب سوال بیان خصال واقع
شده پس معلوم شد که سوال از خصال اسلام است نه از نفس اسلام پس معنی کلام آنست
که باب است در بیان آنکه کدام خصلة از خصائل اسلام زیاده تر است از جهة ثواب
نزد خدای تعالی **حَدَّثَنَا سَعِيْدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيْدِ الْاُمَوِيُّ الْقُرَشِيُّ** حدیث کرد
ما یان را سعید پسر یحیی پسر سعید اموی بضم همزه و فتح میم منسوب بسوی امیّة پسر
عبد شمس پسر عبد مناف و گاه گاه بفتح همزه نیز آمده قرشی بضم قاف و بفتح
راء مهمله و بشین معجمه منسوب بسوی قریش است و قریش اولاد نضر بن کنانه را گویند
و کنیت سعید ابو عثمان و کنیت یحیی پدر او ابو ایوب است و وی بغدادی است
و شیخ اصحاب اصول خمسه که بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داؤد و نسائی و غیره
روایت کرده است حدیث را از پدر خود و غیر او و در سال دو صد و چهل و نه وفات
یافت **قَالَ ثَنَا اَبِيْ** گفت سعید حدیث کرد ما یان را پدر من که وی یحیی است که الحال
در متن مذکور شد و این یحیی مغائر است همراه یحیی بن سعید القطان و همراه یحیی بن سعید
که در اول کتاب در حدیث انما الاعمال بالنیات مذکور شد زیرا که وی انصاری
مدنی تابعی است که مکنی بابی سعید است و متوفی شد در سال یکصد و چهل و سه یا شش
و این یحیی قرشی اموی کوفی است که در بغداد سکونت میکرد آری آن یحیی سابق
از جملهٔ شیخان این یحیی لاحق است و وی در سال یکصد و نود و چهار وفات یافت
قَالَ اَنَا اَبُوْ بُرْدَةَ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ اَبِيْ بُرْدَةَ گفت یحیی خبر داد ما یان را ابو برده پسر عبد
الله پسر ابی برده و نام ابو برده برید بضم باء موحده تحتانیه هم در کنیت و هم در اسم و
بفتح راء مهمله و دال مهمله در هر دو و وی پسر عبد الله پسر ابی برده پسر ابی موسی کوفی

باب ای الاسلام افضل حدثنا سعید بن یحیی بن سعید الاموی القرشی قال ثنا ابی قال انا ابو بردة بن عبد الله بن ابی بردة

اشعری است روایت کرد حدیث را از پدر خود عبد الله و از جد خود ابی برده و جد او
روایت کرد از پدر خود ابی موسی اشعری عَنْ اَبِیْ بُرْدَةَ یعنی ابو برده مذکور روایت کرد
از جد خود که آن هم ابو برده است و نام او عامر یا حارث است و وی پسر ابی موسی
اشعری است و او سماع کرد حدیث را از حضرت علی و عائشه رضی الله عنهم و اتفاق
کرده شد بر جلالت و امامت او و بر صیانت و دیانت او و والی قضاء در کوفه بود و در سال
یک صد و سه یا چهار وفات یافت عَنْ اَبِیْ مُوْسَی الْاَشْعَرِیِّ ابو برده روایت کرد از پدر
خود ابی موسی اشعری رضی الله عنه منسوب بسوی اشعر که نام او نبت پسر اُدَد پسر زید است
و نام وی عبد الله بن قیس است و وی از اجل فضلاء و اکمل فقهاء و از زمرهٔ اصحاب کرام بود
عامل کرده بود او را رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بر ملک عدن و ساحل یمن و عامل کرده
بود وی را عمر رضی الله عنه بر کوفه و بصره و وی بر حضرت معاویه در دمشق آمد و ملاقات کرد
وی را روایت کرده شده است از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار سه صد و
شصت حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جملهٔ آنها در کتاب خود پنجاه و چهار حدیث ذکر کرده
و بود خوش آواز بسیار در خواندن قرآن مجید و بدرستی داده شده بود او را مزمار را از
مزامیر آل داؤد و در سال چهل و پنج یا چهار در مکه شریفه و بعضی گویند بکوفه وفات یافت
و شیخ ابو الحسن اشعری که امام اهل سنت و جماعت است از نسل وی است قَالَ گفت
ابو موسی اشعری قَالُوْا یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ گفتند مردمان یعنی پرسیدند که ای رسول خدا اَیُّ
الْاِسْلَامِ اَفْضَلُ کدام از خصائل اسلام بهتر است یا کدام از مسلمانان بهتر است
و این بر تقدیری است که اطلاق کرده شود اسلام را و مراد صفت باشد چنانچه اطلاق
کرده می شود عدل را و مراد عادل باشد چنانچه در بعضی روایات آمده ای المسلمین خیر
قَالَ فرمود رسول علیه السلام مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَ یَدِهٖ بهتر آنکسی
است که سلامت باشند مسلمانان از زبان او و از دست او یعنی هیچکسی را ایذاء از وی
نرسد و مناسب بر ترجمه اول آن بود که میفرمود سلامة المسلمین من لسانه و یده تا
جواب مطابق سوال می شد لکن این جواب از جهة معنی است و مشتمل بر زیادت
زیرا که معلوم می شود از این جواب که منشاء فضلیت آن خصلت است و این مانند قول
حق سبحانه جل شانه یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین

عن ابی بردة عن ابی موسی الاشعری قال قالوا یا رسول الله ای الاسلام افضل قال من سلم المسلمون من لسانه و یده

وچون ازین حدیث مبارک معلوم شد که بعضی خصال اسلام افضل از خصائل دیگر
هست پس مراد مصنف که قبول ایمان از برای زیادت ونقصان است حاصل شد
پس درین هنگام مناسبت این حدیث وحدیث سابق از برای ماقبل خود که آن
تعداد امور ایمان است ظاهر شد زیراکه ایمان واسلام نزد مصنف یک اند واحتمال
دارد که در کلام ای الاسلام افضل هیچ تقدیر نباشد زیراکه لفظ اسلام چون مصدر است
خالی از تعدد نیست ودر قول او من سلم المسلمون من لسانه ویده مضاف حذف
کرده شود یعنی اسلام من سلم المسلمون چنانچه تصریح نمودند در قول حق سبحانه
جل شانه ولکن البر من امن بالله وگفتند که تقدیر کلام چنان است ولکن البر بر من امن
بالله ... علم **باب اِطْعَامُ الطَّعَامِ مِنَ الْاِسْلَامِ** در باب است در بیان آنکه
خورانیدن طعام از خصائل اسلام است واطعام مرفوع بنابر ابتدا است ومن الاسلام خبر او
ودر ترجمه باب درین مقام گفت اطعام الطعام من الاسلام ونگفت ای الاسلام
خیر چنانچه در ماقبل گفته بود تا دلالت کند بر اختلاف مقامین وتعدد سوالین چنانچه
خواهد آمد وچون مصنف استدلال بر زیادت ونقصان ایمان بحدیث شعب
نمود پس استقرا وتتبع نمود آنچه وارد شده است در قرآن مجید ودر سنن صحیحه از
بیان آن شعب پس آورد درین ابواب از روی تصریح وتلویح حَدَّثَنَا عَمْرُو
بْنُ خَالِدٍ حدیث کرد مایان را عمرو پسر خالد پسر فروخ بفتح فا وتشدید را مضمومه
حرانی ساکن مصر بود ودر سال دوصد وبست ونه بمصر وفات یافت قَالَ اَنَا اللَّيْثُ
گفت عمرو خبر داد مایان را لیث پسر سعد فهمی بفا مفتوحه وسکون ها منسوب بسوی
فهم بن عمرو مصری ووی فقیه اهل مصر بوده کافی است در جلالت وامامت وی
شهادت امام شافعی وابن بکیر که لیث در فقه زیاده تر از امام مالک است وامام
احمد گفته تعجب است از کمال صحت حدیث وی واحوال وی در سابق گذشته
عَنْ يَزِيْدَ لیث روایت کرد از یزید پسر ابی حبیب سوید مصری است وکنیت وی
ابورجا ووی تابعی است گفته است یونس که یزید در اهل مصر مفتی بود ووی کامل
در علم وفاضل در حلم بود ووی اول کسی است که علم را در مصر ظاهر کرد وکلام در حلال
وحرام نمود ووی سردار علما وسرتاج فقها بود ودر سال یکصد وبست وهشت

الطعام … حدثنا … بن … خالد قال انا … الليث عن … يزيد

وفات یافت عَنْ اَبِی الْخَیْرِ یزید روایت میکند از ابی الخیر که نام او مرثد بمیم مفتوحه و برا
مهمله ساکنه و ثبا مثلثه مفتوحه پسر عبد الله یزنی بفتح یا مثناة تحتانیه و فتح زا معجمه منسوب
بسوی یزن که بطن از حمیر است و وی مصری تابعی مفتی اهل مصر بود و در سال نود وفات یافت
عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ عَمْرٍو ابو الخیر روایت از عبد الله بن عمرو بن العاص که احوال و مناقب
وی گذشته و درین اسناد لطیفه است و وی آن است که تمامی راویان وی مصری اند
و این از جمله غرایب است زیرا که این در نهایت قلت است اَنَّ رَجُلًا بدرستی یک مردی
سَاَلَ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پرسید پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم و گفت اَیُّ
الْاِسْلَامِ خَیْرٌ که این خصلت از خصائل اسلام بهتر است قَالَ فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم تُطْعِمُ الطَّعَامَ اینکه میخورانی و میدهی طعام را برای اقربا و فقرا و قول تطعم
الطعام بتقدیر و تاویل مصدر است چنانچه در قول عرب واقع شده تسمع بالمعیدی خیر من
ان تراه یعنی سمعک بالمعیدی پس تقدیر کلام درین مقام الطعام الطعام است و وی عام
از ضیافت و غیر اوست وَتَقْرَءُ السَّلَامَ و بخوانی سلام را یعنی بدهی عَلٰی مَنْ عَرَفْتَ
وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ بر هر کسی که می شناسی تو آنرا و بر هر کسی که نمی شناسی و یا یعنی تخصیص
نکنی احدی را بسلام چنانچه بعض از مردم میکنند برای تکبر یا برای تهاون بلکه سلام میدهی
بر جمیع برادران خود برای مراعات اخوة اسلام و اگر گفته شود که لفظ حدیث عام است
پس داخل میشود دروی کافر و منافق و فاسق جواب آنکه این عام مخصوص شده و ص دیگر
است یا باجماع یا آنکه نهی از تسلیم بر اصناف مذکوره متاخر بود و در ابتدا اسلام جواز سلام
از برای کافه انام از برای مصلحت تالیف جائز بود و اگر گفته شود که از حدیث سابق
معلوم شد که بهترین خصائل اسلام سلامت انام است از ایذا بجمیع اعضا و ازین حدیث
معلوم شد که بهتر خصائل سلام اطعام طعام و خواندن سلام بر کافه انام است پس در میان
دو حدیث مبارک توفیق چگونه حاصل آید جواب آنکه اختلاف جواب باعتبار اختلاف
وقت است پس رسول علیه السلام هر یکی را از سائلان در وقت خود جواب داد بچیزی که
آن افضل است در حق سامع یا اهل مجلس در همان وقت سوال وی مثلا در وقت سوال
اول ظاهر شده بود از سامع یا از بعضی اهل مجلس قلة مراعاة دست و زبان از ایذا مردمان
پس دران هنگام رسول مقبول علیه السلام جواب داد که بهترین خصائل اسلام سلامة انام

است از ایذا بجمیع اعضا و در وقت سوال ثانی از سامع یا از بعضی اهل مجلس امساک
طعام و بخل سلام از جهة تکبر و استنکاف ظاهر شده پس دران هنگام رسول علیه
السلام جواب داد که بهترین خصائل سلام الطعام طعام و خواندن سلام بر کافهٔ
انام هست یا آنکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم معلوم کرده بود که سائل در اول
سوال از افضل ترک کرده و در ثانی از افضل اعمال و افعال سوال کرده یا آنکه سائل
در اول سوال از چیزی نمود که دافع ضرر باشد و در ثانی از چیزی که جالب نفع باشد
پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم هر یک را بر حسب سوال وی جواب فرمودند یا آنکه
آن هر دو در حقیقت متلازم اند زیرا که الطعام طعام مستلزم از برای سلامت دست است
و سلام از برای سلامت زبان و درین حدیث مبارک فوائد بسیار است یکی
تیز کردن انسان بر جود و احسان است و دویم تیز کردن بر مکارم اخلاق که
اعلی ازانها مودت و انفاق است و سیوم تیز کردن بر تواضع برای مسلمانان
و بر تاکید مودت والفت **فائده** در حدیث مبارک بیان دو نوع از مکارم
وارد شده زیرا که مکارم یا مالی باشد یا بدنی والطعام طعام اشارت باول است
و سلام اشارت بثانی **بَابٌ مِنَ الْاِیْمَانِ اَنْ یُحِبَّ لِاَخِیْهِ مَا یُحِبُّ لِنَفْسِهٖ**
باب است در بیان آنکه از ایمان است اینکه دوست دارد مومن برای برادر خود
آنچیزی را که دوست میدارد آن مومن آنچیز را از برای جان خود و درینجا از برای
اهتمام لفظ من الایمان مقدم کرده نه در دیگر جا زیرا که در انجا خواهد گفت حب الرسول
من الایمان الطعام الطعام من الایمان یا از برای حصر کو یا گفته از برای تعظیم محبت
مذکوره که محبت مذکوره نیست مگر از ایمان است **حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ** حدیث کرد
ما یان را مسدد بفتح سین مهمله و بدو دال مهمله که اولی ازانها مشدده مفتوحه
است پسر مسرهد پسر مسربل پسر مغربل پسر مرعبل پسر ارندپسر
سربدل پسر عربدل ابوالحسن بصری است و در نسب وی بسیار اختلاف است
احمد بن عبدالله گفته که بود ابونعیم سوال میکرد مرا از اسم و نسب وی پس گفت
ای احمد این افسون کژدم است و بدانکه پنج نام اولی بر صیغه مفعول از باب فعلل
است اول با خوذ از سرهد ته بمعنی حسنت غذاه و سمنته و دویم ما خوذ از سربلته بمعنی

من الایمان ان
یحب لاخیه ما یحب
لنفسه حدثنا
مسدد

البسته القمیص و سیوم ماخوذ از غربلته بمعنی قطعته و چهارم ماخوذ از زعبلته بمعنی
فرقته   و سه دیگر از الفاظ عجمیه اند اول از انها بدال مهمله
و نون و راء مهمله و ثانی بسین مهمله و ثالث بعین مهمله والله اعلم اتفاق کردند
علماء بر جلالت وی و در سال دو صد و بیست و هشت وفات یافت قال انا یحیی
و وی پسر فروخ بفاء و براء مهمله مشدده مضمومه و بخاء معجمه است تیمی بصری و وی
شنید حدیث را از یحیی پسر سعید انصاری مدنی که در حدیث انما الاعمال بالنیات
مذکور شد اتفاق کردند علماء بر جلالت و امامت وی امام احمد بن حنبل گفته که ندیدم
من هیچکسی را که مانند یحیی باشد در جمیع احوال و در بصره اقتداء بسوی وی انتهاء
یافت و ابن معین گفته که اقامت کرد یحیی بیست سال که علی الدوام در هر شب و روز
ختم قرآن مجید می کرد و گاهی از وی قضاء نشد و ابن شحویه گفته بود یحیی فائق
از اهل عصر خود   در حفظ و ضبط و در ورع و زهد و در علم و فضل و در حلم و عقل و وی
است که از برای اهل عراق تمهید رسم حدیث کرد و بحث عمیق از احوال ثقات نمود
روایت کرده است حدیث را از وی صاحبان هر شش صحاح نقل کرده شد که وی
نماز عصر ادا میکرد و بعد از ان تکیه میکرد بسوی یک مناره که در مسجد وی بود و می
نشست و امام احمد بن حنبل و علی مدنی و ابن معین وغیره از یاران وی پیش روی
وی ایستاده می شدند و از وی سوال احادیث مبارکه تا نماز شام می نمودند و از جهة
عظمت و هیبت وی هرگز نمی نشستند در سال یک صد و نود و هشت وفات
یافت عن شُعْبة بضم شین پسر حجاج واسطی بصری که مشهور بامیر مؤمنان
در حدیث است و وی را خلیفه صغیر می نامند و احوال وی در سابق گذشته
عن قتادة بفتح قاف پسر دعامه سدوسی بصری و کنیت وی ابو الخطاب
و وی اکمه بود و سدوس بفتح سین مهمله نام یکی از اجداد وی است و زمخشری در کشاف
آورده که بود در این امت مرحومه اکمه یعنی ممسوح العینین بجز از قتاده سدوسی که صاحب
تفسیر است و ابن مسیب گفته که هیچکس بر من وارد نشده که در حفظ زیاده از قتاده
باشد و آمد مردی بسوی ابن سیرین پس گفت من در خواب دیدم کبوتر ماده را که لقمه کرد
یک دانه مروارید را پس بیرون آورد آن دانه را درحالیکه آن بزرگتر از مقدار اول بود

قال انا یحیی
عن شعبة
عن قتادة

و دیدم من یک کبوتر دیگر را که لقمه کرد دانه مروارید را پس بیرون آورد خود تر از منقار
گفت دخول بود و دیدم من یک کبوتر دیگر را که لقمه کرد دانه مروارید را پس بیرون
آورد وی را بر همان حال اولی بغیر از زیادت و نقصان پس ابن سیرین در جواب آن مرد
گفت که کبوتر اول حسن بصری است که حدیث مبارک را سمع مینماید بعد از ان همراه
آن وصل مینماید از جاهای دیگر که مناسب وی باشند و کبوتر دویم ابن سیرین است
که سمع میکند حدیث مبارک را و بعد از ان نقصان و اختصار میکند و شک میکند در وی
و کبوتر سیوم قتاده است که وی در حفظ و ضبط زیاده تر از سائر مردم است ادا میکند
حدیث را بوجهی که شنیده است بغیر از زیادت و نقصان و جمیع علما تصریح نمودند که
وی عالم کامل و حافظ فاضل و متقن عاقل و متقی عادل بود و در بلدهٔ واسطه در سال یکصد و
هفده وفات یافت عَنْ اَنَسٍ بفتح همزه و نون پسر مالک پسر نضر بفتح نون و ضاد
معجمه ساکنه پسر ضمضم بفتح هر دو ضاد معجمه و سکون میم فا مهمله خزرجی انصاری بود و
خادم رسول مقبول صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده است از وی احادیث رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یک هزار و دو صد و سی و شش حدیث که از جمله آنها امام
بخاری رحمة الله دو صد و پنجاه و یک حدیث ذکر کرده و مناقب و فضائل وی خارج
از حد احصا است و بعضی از آنها در همین صحیح مبارک در کتاب مناقب خواهد آمد و مادر
وی ام سلیم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت یا رسول الله این فرزند من انس
خادم خورد تو است پس از برای وی بدرگاه خدای پاک بی نیاز بر سبیل تضرع و نیاز
دعا بکن پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود اَللّٰهُمَّ بَارِکْ فی ماله و ولده و اطل عمره
و اغفر ذنبه پس گفت حضرت انس هر آئینه دفن کردم دو کم صد نفر را از پشت خود و منکوحه
من حامله میشد در هر سال دو بار و من پیر شدم تا الحال از زندگی ناامید شدم و امیدوارم
چهارمی را یعنی مغفرت گناهان و گفته اند که عمر وی زیاده از صد سال بود و وی آخر
صحابه کبار است که در بلدهٔ بصره وفات یافتند و در زمان حجاج در سال نود و سه
وفات یافت و غسل داد او را محمد بن سیرین و دفن کرده شد در قصر خود که بمقدار
یک و نیم فرسنگ از بصره است عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و در بعضی نسخها درین
مقام صورت حاء مهمله نوشته شده باین صورت ح و تحقیق وی از ین گذشته

وَعَنْ حُسَيْنِ الْمُعَلِّمِ واین معطوف بر عن شعبه ہست پس تقدیر کلام چنان است که
عن شعبة وعن حسین که آن ہر دو روایت از قتاده میکنند ومصنف آن ہر دو را از ان جهت
جمع نکرد که شیخ وی ہر یکی را بروی علیحده یاد کرده بود پس مصنف آن ہر دو را بسبیل
عطف از برای اختصار ذکر کرد وایضا شعبه عن قتاده گفته وحسین گفته اخبرنا قتاده قَالَ
اَنَا قَتَادَةُ عَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود لَا يُؤْمِنُ اَحَدُكُمْ
ایمان نمی آرد یکی از شما یعنی مومن کامل نمیشود حَتّٰى يُحِبَّ لِاَخِيْهِ تا آنکه دوست
میدارد برای برادر مسلمان خود واز مسلم تعبیر به برادر نمود زیرا که حق سبحانه جل شانه
در کلام خود فرموده اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهٖ آنچیزی را که دوست میدارد
برای جان خود یعنی ایمان وقتی کامل می شود که دوست دارد برای برادر خود مثل آن
دوستی که دوست میدارد برای جان خود زیرا که حب عرض ہست وقائم شدن یک
عرض بدو محل محال ہست وکلمه لام دلالت میکند برانکه مراد خیر ومنفعة ہست زیرا که لام
از برای اختصاص نافع ہست ودلالت میکند بروی قول او لنفسه زیرا که ہر شخص دوست
نمیدارد برای جان خود مگر خیر ومنفعة چنانچه در روایت نسائی آمده حتی یحب لاخیه من الخیر
ما یحب لنفسه وہمچنین از ایمان ہست اینکه دشمن دارد برای برادر خود آنچیزی را که دشمن
دارد برای جان خود زیرا که دوستی یک شی مستلزم ہست از برای دشمنی نقیض وی
پس در ذکر دوستی ذکر دشمنی مندرج شد پس حاجت بسوی ذکر وی نشد یا آنکه ہیچ
شخصی چیزی را از خیر برای جان خود دشمن نمیدارد لہذا او را ذکر نکرد ومحبت نزد اکثر
متکلمین عبارت از اراده ہست پس گفته اند که آن اعتقاد نافع ہست یا میل ہست
که تابع آن اعتقاد باشد یا صفتی ہست که یکی را از دو طرف تخصیص وترجیح مینماید امام نووی
گفته که اصل محبت میل ہست بسوی آن چیزیکه موافق محب باشد بعد ازان گاه میل وی
بسوی آن چیز باشد که وی بحواس خود لذت میگیرد چنانچه حسن صورت وگاه میل بسوی آن
چیز باشد که لذت از وی بعقل میگیرد چنانکه محبت فضل وکمال وگاه لذت از برای احسان
بسوی وی یا دفع مضاری از وی میباشد ومراد از محبت در حدیث مبارک محبت اختیاری
ہست نه طبعی وقسری

بَابٌ حُبُّ الرَّسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْاِيْمَانِ

باب ہست در بیان آنکه دوستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از ایمان ہست

ومراد از رسول سرور عالم و سردار اولاد آدم سید المرسلین و حبیب رب
العالمین محمد مصطفی و احمد مجتبی است زیراکه قول رسول کریم صلی الله علیه وسلم حتی
اکون احب الیه دلالت بروی میکند و محبت جمیع انبیا کرام علیهم الصلوة والسلام
اگرچه از جملهٔ واجبات است لکن احبّیت مختص بآن جناب رسالت مآب
است که خاتم النبیین و حبیب رب العالمین است و ایضا مراد از محبت محبت
ایمانی است که آن عبارت است از اتباع محبوب در جمیع افعال و اقوال و حرکات
و سکنات نه محبت طبعی غیر اختیاری لهذا حکم کرده نشد بایمان ابی طالب هرچند
که وی محبت طبعی همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرکوز در خاطر داشت
حَدَّثَنَا اَبُو الْيَمَانِ و وی حکم بن نافع حمصی است قَالَ اَنَا شُعَيْبٌ
بروزن مصغر پسر ابی حمزه بفتح حاء مهمله و زاء معجمه قرشی و احوال این هر دو
در حدیث هرقل گذشت قَالَ اَنَا اَبُو الزِّنَادِ بکسر زاء معجمه و نون نام او
عبدالله پسر ذکوان مدنی قرشی و وی این کنیت را مکروه میدانست
لکن اشتهار نام در میان انام بآن کنیت یافته لهذا مصنف و سائر محدثین
وی را بآن کنیت یاد میکنند و ایضا کنیت وی ابو عبدالرحمن و اصل وی از
همدان است و سفیان ثوری وی را امیر مؤمنان در حدیث سید مرسلان میگفت
ابو حاتم گفته که وی ثقه است و صاحب سنت لامعه و حجت ساطعه و از وی
ثقات روایات احادیث نبویه کرده اند و بر جنازه شخصی از مسلمانان
همراه عبدالله بن جعفر حاضر شده بود و وی پسر تابعی است که از وی
جماعات کثیره از تابعین روایت احادیث کرده اند و این از جمله
فضائل وی است که وی سمع حدیث از اصحاب کرام نکرده مع ذلک این
جماعهٔ تابعین عظام از وی روایت کرده اند و صاحب عدل و تمیز عمر
بن عبدالعزیز وی را والی بر خراج آفاق عراق گردانید عبد ربه گوید که دیدم
من ابو الزناد را که داخل شد در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و همراه وی
از تابعان مانند توابع سلطان بود از جهة کثرت و وفرت و امام بخاری
رحمة الله علیه گفته که صحیح ترین اسنادهای حضرت ابی هریره آنست که ابو الزناد

حدثنا ابو الیمان
قال انا شعیب
قال انا ابو الزناد

از اعرج و اعرج از حضرت ابی هریره روایت کند امام واقدی گفته که ابو الزناد در
جای غسل خود برگ مناجات در شب جمعه در ماه مبارک رمضان در سال
یک وسی وفات یافت عَنِ الْاَعْرَجِ بر صیغه افعل صفتی است وکنیت وی ابو
داؤد و نام وی عبد الرحمن پسر هرمز هاشمی مدنی بود و وی مشهور است بروایت
حدیث از ابی هریره و جماعه ثقات مثل زهری وغیره از وی روایت حدیث
کرده اند و باسکندریه در سال یکصد و هفده وفات یافت عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَۃَ
واحوال ومناقب وی در سابق گذشت اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهٖ سوگند است
مرا بآن ذاتی که جان من در دست یا قدرت اوست و درین کلام دلیل است بر آنکه
سوگند خوردن برکار اهم جائز است اگرچه طالب سوگند هیچکس نباشد ولفظ ید از
متشابهات است و در مثل وی علماء دو فرقه اند فرقهٔ اولی مفوضه اند و آنها ایمان
بظاهر وی می آرند و علم حقیقت و باطن را بسوی پروردگار تعالی تفویض می نمایند و این
جماعه در قول حق سبحانه جل شانه وما یعلم تاویله الا الله وقف لازم بر الله مینمایند
چنانچه مذهب حنفی همین است و دیگر فرقه ماوّله است که آنها متشابهات
را تاویل می نمایند چنانچه گویند مراد از وجه ذات است واید قدرت است وغیر ذلک
واین جماعه در قول حق سبحانه جل شانه وما یعلم تاویله الا الله والراسخون
فی العلم وقف بر العلم می نمایند و بر الا الله وقف نمیکنند چنانچه مذهب شافعی
همین است و دلائل هریک در موضع خود مذکور و مسطور است لَا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ
ایمان نمی آرد هیچ یکی از شما ومؤمن کامل نمیگردد هرگز و در بعضی روایات
عبدٌ بدل احدکم آمده حَتّٰی اَکُوْنَ اَحَبَّ اِلَیْهِ تا آنکه باشم من دوست تر
بسوی وی مِنْ وَالِدِهٖ از زائیده وی که مادر و پدر باشد واین بر تقدیری
است که مراد از والد ذات ولد یا ذی ولد باشد زیرا که ولد شامل نر و ماده
است یا مراد از والد پدر است ومتبادر نیز همین است و درین هنگام اکتفا
بر ذکر پدر نموده و مراد هردو پدر و مادر است گویا گفته من والده وامه چنانچه
حق سبحانه جل شانه فرموده سَرَابِیْلَ تَقِیْکُمُ الْحَرَّ مراد تقیکم الحر والبرد است

واین در کلام عرب بسیار واقع میشود و وَلَدِہ وازاولاد خود خواہ فرزند باشد خواہ دختر
و والد را از جهة شرافت وکثرت مقدم کرد زیراکه هر شخصی را از اولاد آدم والد
لازم هست نه ولد زیراکه بسیاری از مردمان عقیم بحکم آلهٖ عظیم میباشند چنانچه حق
سبحانه جل شانه فرموده وَیَجْعَلُ مَنْ یَشَاءُ عَقِیْمًا ودر روایت نسائی در حدیث انس بن
مالک تقدیم ولد بر والد آمده ووی از جهة آنکه انسان را در غالب زمان محبت
وشفقت در حق اولاد زیاده تر از محبت آباء می باشد وهرگز اختلاف روایت از حضرت
ابی هریره نشده لهذا این حدیث را از جمله افراد بخاری از مسلم گفته اند اگر گفته شود
که لازم هست بر هر انسان که رسول آخر الزمان بسوی وی محبوب تر از جان باشد
چنانچه آیة قرآن ازین بیان خبر میدهد که حق سبحانه جل شانه فرموده اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ
مِنْ اَنْفُسِهِمْ ودرین کلام خیر الانام علیه السلام وی مذکور نشد جواب آنکه عزیزترین
خلق خدا بر انسان والد وولد هست تا بحدیکه بسیار اوقات بر وی عزیز تر از
جان خود نیز می باشند پس ذکر والد وولد هست ومراد جمیع اعزه ومحبوبان هست
گویا فرموده حتی اکون احب الیه من جمیع الاعزة والمحبوبین وشبهه نیست که نفس انسان
در وی نیز مندرج هست یا آنکه اکتفا نمود بآنچه در سائر نصوص وروایات وارد شده
که دلالت بر سبیل صراحت دارند بر آنکه لازم هست در ایمان کامل که رسول علیه السلام
دوست بسوی وی از جان وی باشد چنانچه روایت کرده شد از حضرت عمر بن خطاب
رضی الله عنه که وی از برای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گفت یا رسول
الله هر آئینه تو محبوب تر بسوی من هستی از جمیع مخلوقات مگر از جان من پس رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود همچنین نیست سوگند هست بآن خدای که نفس من در
دست او یا قدرت اوست مومن کامل نمیشوی مگر وقتیکه من محبوب تر باشم بسوی
تو از جان تو پس حضرت عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله مرا سوگند هست بقادر ذو
الجلال که ذات تو مر الحال بسیار محبوب ومرغوب تر هست بسوی من از جان من
پس رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرمود ای عمر الحال مومن کامل شده وایضا تنصیص
بنفس در حدیث عبد الله بن هشام آمده واگر گفته شود که محبت امر طبعی وجبلی هست
ودر تحت اختیار هرگز داخل نیست واکثر اوقات محبة انسان با جان وفرزندان بیشتر

پیشتر از محبت رسول آخر الزمان میباشد پس تکلیف بآن چگونه صحیح شد و حق سبحانه
جل شانه در کلام خود فرموده لا یکلف الله نفسا الا وسعها جواب آنکه مراد از حب
مذکور حب طبعی و عزیزی نیست بلکه مراد حب عقلی و تکلیفی است که عبارت از اتباع
محبوب است در جمیع امور چنانچه قبل ازین گذشت اگرچه طبع و جبلت اقتضای
مخالفت آن نماید چنانچه بیمار دوا را از جهة طبع بد میداند لکن میل و رغبت باو مینماید
بسبب ملاحظه فوائد که در مآل و عاقبت بوی مترتب میگردد پس معنی حدیث مبارک
آنست که هرگز انسان بدرجه کمال ایمان نمیرسد مگر وقتیکه مقتضیات نفس خسیس را
بگذارد و متابعت رسول نفیس را در هر باب مقدم گرداند و اختیار نماید رضای رسول
کریم را بر هوای جان خود و بر خواهش مادر و پدر خود و جمیع مخلوق چنانچه حدیث مبارک
آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و علامت
وی آنست که طاعات رحمانی را بر اغراض نفسانی مقدم گرداند اگرچه نفس باعث و محرک بسوی
آن اغراض باشد و این درجه ادنی از ایمان کامل است و اعلی درجه وی آنست که نفس و طبع
تابع عقل و شرع شود و حب رسول صلی الله علیه وسلم از برای وی طبعی و عزیزی شود
و این رتبه اطمینان نفس است و درین حدیث مندرج است امر کردن بمعروف و نهی
کردن از منکر زیراکه محبت مذکوره باعث بروی است و درین حدیث مبارک اشارتست
بسوی فضیلت تفکر زیراکه احبیة مذکوره بغیر از تفکر شناخته نمی شود بدانکه محبوب
انسان یا نفس وی است یا غیر آن اما محبت با نفس عبارت از آنکه قصد کند انسان دوام بقای
خود که سالم از آفات و بلیات باشد و اما محبت غیر خود پس نزد تحقیق راجع میشود بسوی تحصیل
نفع خود در حال یا در مآل یا بسوی دفع ضرر از جان و مال پس وقتیکه فکر کند بندهٔ مؤمن
آن منافع را که وی را از جهة رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حاصل شده و تامل نماید آن
ضررها را که بوساطت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از وی دفع شده پس یقین خواهد کرد
که نفع آن سید مرسلین در دنیا و دین از سائر منافع خلق بیشتر است زیراکه آن ذات
مبارک او را بیرون کرده است از تاریکیهای کفر بسوی روشنائیهای ایمان و تعلیم کرده
است او را احکام شرعیه که سبب نظام معاش و صلاح معاد است لهذا لازم است که محبت
وی زیاده تر از محبت سائر اشیا باشد و لکن مردم در استحضار این فکر متفاوت اند لهذا در

محبت متفاوت آمدند وصحابهٔ کرام ازین معنی حظ تمام داشتند لهذا افضل از سایر
خلق آمدند والله اعلم حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وی ابو یوسف دورقی
بصری است که در بغداد سکونت میکرد ودورق عبارت از نوع کلاهها است
که آنها بر سر خود می پوشیدند لهذا منسوب باو شدند ووی شیخ صاحبان
اصول خمسه است وجز آنها ودر سال دوصد وپنجاه وفات یافت قَالَ أَنَا
ابْنُ عُلَيَّةَ بضم عین وفتح لام وتشدید یاء مثناة تحتانیه وکنیت آن امام
ابو بشر ونام وی اسماعیل پسر ابراهیم پسر سهم اسدی بصری وپدر او
از جملهٔ سوداگران مردم کوفه بود وبعد از ان از کوفه ببصره انتقال کرد ونکاح
کرد در بصره عُلَيَّه دختر حسان راکه وی معتقه بنی شیبان بود ووی نسبت
را بمادر خود علیه مکروه میداشت لکن از سبب شهرت تعریف بوی کردند ووی
امام جلیل القدر وجمیل الاثر بود ابن شعبه گفته که ابن علیه ریحانهٔ فقهاء وسردار
محدثین بود عمرو بن زرار گفته که من صحبت کردم ابن علیه را چهارده سال
پس ندیدم ویرا گاهی که دران مدت خنده کرده باشد ووالی صدقات بصره
در زمان هارون کرده شد ودر سال یک صد ونود وسه در بغداد وفات
یافت عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ ووی ابو حمزه بصری بنانی بضم باء
موحده تحتانیه وبنون منسوب بسوی بنانه که بطن از قریش است ابن قتیبه گفته
که وی دید روی هر دو مملوک بودند واجازه کرد یاسر پسر معاویه شهادت
عبد العزیز را تنها زیراکه در عدالت وصلاحیت ممتاز بود عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ح قَالَ گفت عبد الله امام محمد بخاری رحمة الله
علیه وَحَدَّثَنَا آدَمُ ابْنُ أَبِي إِيَاسٍ وکنیت وی ابو الحسن ووی خراسانی پس
بغدادی عسقلانی بود ومصنف رحمة الله علیه عطف کرد اسناد ثانی را بر
اسناد اول پیش از ذکر متن حدیث تا تنبیه حاصل شود به مساوات هر دو اسناد
ودر بعضی نسخها قبل از حدثنا آدم صورت حاء مهمله آمده ودر وی اشارت بسوی
تحول است از اسناد اول بسوی اسناد دیگر ودر بعضی نسخها موجود نیست وبر هر دو
نسخه پس درین کلام تحول است از یک اسناد بسوی اسناد دیگر ودرین هر دو

حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ
بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ أَنَا
ابْنُ عُلَيَّةَ عَنْ عَبْدِ
الْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ
عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ح
قَالَ وَحَدَّثَنَا آدَمُ
ابْنُ أَبِي إِيَاسٍ

روایت لفظ والناس اجمعین زائد واقع شده قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه امام عالم و عامل سپر حجاج واسطی پس بصری اسدی عَنْ قَتَادَةَ بفتح قاف امام کامل و عالم فاضل ابوالخطاب اکمه سدوسی عَنْ اَنَسٍ و وی صحابی بزرگ مشهور و معروف هست قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لَا يُؤْمِنُ اَحَدُكُمْ مؤمن کامل نمیگردد هیچ یکی از شما حَتّٰى اَكُوْنَ اَحَبَّ اِلَيْهِ تا آنکه باشم من محبوب تر بسوی وی مِنْ وَالِدِهٖ از پدر وی یا از پدر و مادر وی و چون والد سبب وجود و شرافت مقدم بود پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وی را در ذکر مقدم کرد وَوَلَدِهٖ و از اولاد وی خواه فرزند باشد خواه دختر وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ و از مردم همگی و تمامی یعنی متابعت مرا بر متابعت این همگی مقدم نماید و ذکر ناس تعمیم بعد از تخصیص هست چنانچه عکس آن در کلام الله واقع شده که حق تعالی فرموده و ملائکته وکتبه ورسله وجبریل و میکال زیراکه وی تخصیص بعد از تعمیم است و اگر گفته شود که نفس ذات هر مرد آیا داخل هست در عموم ناس یا نی جواب آنکه ظاهر دخول وی هست دران عموم و بعضی گفته اند که بقرینه اضافت خارج است زیراکه قائل وقتی که گوید جمیع الناس احب الی زید من غلامه البته ازان کلام معلوم میگردد که زید خارج هست ازان جماعه ناس قاضی عیاض گفته که از محبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نصرت سنت وی هست و دفع کردن از شریعت وی و آرزو کردن صحبت وی در حیات وی و جان و مال خود را فدا کردن در متابعت وی و ازین حدیث مبارک معلوم شد که حقیقت ایمان بجز از محبت مذکوره تمام نمی شود و ایمان صحیح نمیگردد مگر وقتیکه مرتبه رسول خدا صلی الله علیه وسلم را اعلی و اشرف از جمیع موجودات داند و هر کس که این را اعتقاد نکند پس آن هرگز مؤمن نیست و امام نووی گفته که درین حدیث تلمیح و تلویح است بسوی قضیه نفس اماره و مطمئنه پس هر کس که دوستی اهل و ولد و جان و والد را و دوستی جمیع خلق را ترجیح داد بر دوستی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم پس بی شک آن ترجیح داد جانب نفس اماره را و هر کسی که عکس آن اختیار نمود پس ترجیح داد جانب نفس مطمئنه را و حاصل آنکه اگر ترجیح داد مقتضای قوه عقلیه را بر مقتضای قوه شهوانیه پس نفس وی مطمئنه هست و اگر بالعکس معامله کرد

بعد ازد الدین ۹
قال انا شعبة
عن قتادة عن
انس قال قال
رسول الله صلى
الله عليه وسلم
لا يؤمن احدكم
حتى اكون احب
اليه من والده
وولده والناس
اجمعين

پس نفس وی اماره بالسوء است والله تعالی اعلم باب حلاوة الایمان این
باب است در شیرینی ایمان ولذت وی که آن بجهه حاصل آید ومقصود مصنف آنست
که حلاوت از ثمرات ایمان است وچون مصنف ذکر محبة رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
مقدم کرد پس تابع کرد آن را بذکر آنچیزی که موجود میکرداند حلاوت ایمان را حدثنا
محمد بن المثنی بلفظ مفعول که ماخوذ از تثنیه بثاء مثلثه باشد و وی ابوموسی عنزی
بفتح نون و برای معجمه بصری است که معروف بزمن بود و روایت کرده است از وی شیوخ
خمسه و وی در سال یکصد و پنجاه و سی وفات یافت قال انا عبد الوهاب
الثقفی یعنی منسوب بسوی ثقیف که جد قبیله بود و وی ابو محمد پسر عبد المجید بصری
و روایت کرده است از وی امام شافعی و امام احمد وغله عبد الوهاب در هر سال
از یک صد پنجاه هزار بود مع ذلک گاهی وقت حولان حول چیزی ازان غله نزد
وی باقی نمیماند از جهة کثرت انفاق وسخا بر اهل حدیث و وی در سال یکصد و هشت
متولد شد و در سال یکصد و نود و چهار سال وفات یافت قال انا ایوب و وی امام
جلیل زمان ابو بکر بن کیسان پسر ابی تمیمه بفتح تاء مثناة فوقانیه سختیانی بصری تابعی
و سختیانی بفتح سین مهمله منسوب بسوی سختیان که عبارت از پوست است و وی را
نسبت بپوست ازان جهة کردند که وی رنگ میکرد پوست را و سختیان لفظ فارسی است
[illegible] ایوب سردار فقها بود و حسن گفته که ایوب سردار جوانان بصره است در علم وجلال
[illegible] وکمال و سید علما در باب افتا بود و در بصره در سال یکصد و سی و یک وفات یافت
[illegible] ابی قلابه بکسر قاف وتخفیف لام وبباء موحده تحتانیه [illegible] عبد الله پسر زید پسر
[illegible] است [illegible] جلیل الشان در اهل عصر و زمان بود و ایوب گفته که ابو قلابه از فقها صاحب
عقل و ذکا بود و وی را سلطان زمان تقلید قضاء در بصره تکلیف نمود پس از سبب آن گریخت
بسوی [illegible] شام و در همان بقعه در سال یکصد و چهار وفات یافت. و درینجا یک لطیفه است
که راویان این حدیث مبارک همگی بصری اند عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
[illegible] ثلاث [illegible] سه خصلت است من کن فیه که هر کسی که موجود ومتحقق شوند آن سه خصلت
در وی وجد حلاوة الایمان می یابد آن کس شیرینی ایمان را ولذت وی را و رسول
آخر الزمان در قول حلاوة الایمان تشبیه داد ایمان و یقین را بچیزی شیرین مثل شکر و [illegible]

وثابت گردانید برای وی آنچه از لوازم و خواص شبه بهست که آن حلاوه باشد و درین
اشارت خفیه هست بسوی قصه مریض و صحیح زیرا که مریض صفراوی عسل شیرین را تلخ
می یابد و هر قدری که صحت زیاده کرد و آن ذوق نیز همان قدر کامل میگردد و در همین
استعاره مقصود مصنف قوی شد و آن استدلال هست بر قبول ایمان زیادت و
نقصان را آن یَکُوْنَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ یعنی آنکه باشد خدای تعالی و رسول او اَحَبَّ اِلَیْهِ
مِمَّا سِوَاهُمَا دوستر بسوی آن کس از ما سوای آن هر دو بیضاوی گفته که مراد بحب درینجا
حب عقلی هست و آن عبارت هست از اختیار کردن مقتضای عقل سلیم بر هوای نفس لئیم
چنانچه مریض دوا را بحسب طبع مکروه میداند لکن بحسب اقتضاء عقل میل و رغبت بسوی
تناول وی می نماید پس وقتیکه عاقل فکر کند که شارع امر و نهی نمیکند مگر از برای مصلحت
و منفعت وی خواه آن نفع عاجل باشد یا آجل و عقل رجحان این جانب اقتضا کند
پس البته آن عادت میگیرد با یتمار او امر و انزجار زواجر تا بحدیکه هوای وی بالکل
تابع وی گردد و باین التذاذ عقلی یابد زیرا که التذاذ عقلی عبارت هست از ادراک آنچه
کمال و خیر باشد از حیثیت کمالیت و خیریت و از همین حالت شارع تعبیر بحلاوة کرده
زیرا که آن حالة اظهر از لذائذ محسوسه هست وَاَنْ یُّحِبَّ الْمَرْءَ و دویم آنکه دوست میدارد
مرد را از بندگان خدا تعالی خواه حر باشد خواه مملوک لَا یُحِبُّهٗ درحالیکه دوست نمیدارد
آن مرد را از برای هیچ غرضی اِلَّا لِلّٰهِ مگر از برای خدای تعالی یعنی دوستی وی از برای
غرض و عوض و حظ دنیوی و اخروی نباشد بلکه خالص از برای حق تعالی باشد و مراد از حب
فی الله همین هست و در حقیقت وی راجع بسوی حب خدا تعالی هست و دوستی عالم
که استفاده دین ازو کمال کرده بشود و از اقوال و احوال وی و دوستی مرد صالح که تابع
مرد کامل باشد در جمیع حرکات و سکنات باشد و دوستی زنی که فارغ البال برای ذکر
قادر ذو الجلال گرداند مندرج درو هست وَاَنْ یَّکْرَهَ و سیوم آنکه بد داند اَنْ یَّعُوْدَ
فِی الْکُفْرِ آنکه رجوع کند و قرار نماید در کفر کَمَا یَکْرَهُ چنانچه بد میداند اَنْ یُّقْذَفَ فِی النَّارِ اینکه
انداخته شود در آتش و مراد از آتش مطلق آتش هست یا آتش جهنم و در روایت نسائی
آمده وان توقد نار عظیمة فیقع فیها احب الیه من ان یشرک بالله یعنی افتادن در آتش
دنیا محبوب‌تر باشد بسوی وی از کفر و درین اشارتست بسوی قول صوفیه که گفته اند الحجاب

می یابد و صحیح ذوق حلاوت وی مینماید و هر قدری که صحت کم شود آن ذوق حلاوت همان قدر نقصان می

اشد العذاب و این خصائل ثلاثه را عنوان از برای کمال ایمان از ان جهة قرار داده
شد که انسان چون تامل نماید که منعم بالذات خالق کائنات ست پس بس معطی و
مانع و نافع و دافع بجز از خدا رافع نیست و ما سوای وی همه وسائط و وسائل اند و رسول
علیه السلام مبین مراد پروردگار علام ست و مبلغ احکام از جانب خالق انام بسوی
خلق عام پس البته بالکل متوجه بسوی حق و منقطع از جمیع خلق میشود پس دوستی
نمیکند مگر همراه آن کسی که از دوستان رب مستعان باشد و دوستی وی خالص از
طلب عوض و غرض می باشد ۲ چون یقین سدید بوعد و عید که پروردگار حمید در قرآن
مجید یاد فرموده حاصل نماید بحدیکه موعود کالموجود داند پس البته یقین خواهد کرد که مجالس
ذکر باغهای بهشت اند و بازگشتن بسوی کفر انداختن جان خود را در آتش ست و درین
حدیث مبارک اشارت ست بآنکه کفر عین آتش ست و حق سبحانه جل شانه در کلام عظیم خوردن
مال یتیم را عین آتش قرار داده و فرموده إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا پس کفر بطریق اولی نار و آتش شد و درین خصلت اخیره اشارت بآیه کریمه
است که حق سبحانه جل شانه فرموده الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور
و شاهد این حدیث مبارک قول پروردگار ست که حق تعالی در قرآن مجید فرموده قل ان
كان آباؤكم وابناؤكم واخوانكم وازواجكم وعشيرتكم واموال اقترفتموها وتجارة
تخشون كسادها ومساكن ترضونها احب اليكم من الله ورسوله فتربصوا حتى ياتي الله
بامره زیرا که پروردگار حمید تهدید و وعید شدید بر محبت ما سوای خدا و رسول و بقول
خود فتربصوا فرمود **فائده** درین حدیث مبارک اشارت ست بسوی تخلی بافضائل
و تحلی از رذائل پس اول مستفاد از اول ست و ثانی از قول ثانی و ایضا اشارت ست
بسوی آن که محبت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از محبت حق سبحانه جل شانه منفک
و ممتاز نیست پس هر کسی که دعوی محبت خدا نماید و محبت رسول خدا ندارد پس آنکس درین
دعوی کاذب ست چنانچه حق تعالی در کلام الله فرموده قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني
يحببكم الله و یحیی بن معاذ رازی گفته که حقیقت محبت آنست که زیاده نشود بعطا و کم نشود
بجفا و محبت نامه بر تحقیق بجز از مرد صدیق حاصل نمیشود که وی را جذب کرده باشد عنایت ازلیه
و توفیق سرمدیه تا آنکه واقف و مطلع گردانید وی را بر اسرار ولایت و بر انوار هدایت پس

مشاهده مینماید که ذات واجب حق است و ما سوای وی باطل و محقق است **باب**
عَلَامَةُ الْإِيْمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ باب است در بیان آنکه نشانی ایمان دوستی جماعهٔ
انصار است و انصار در لغت جمع نصیر است مثل اشراف و شریف یا جمع ناصر مثل اصحاب
وصاحب و لام در الانصار از برای عهد است و مراد انصار رسول مختار اند و در عرف
مخصوص باهل مدینه است که جا داده اند مهاجران را و یاری کردند همراه آنها و فدا کردند جان
و مال در تقویت دین متین بر سبیل کمال و ابتداء بیعت و اطاعت رسول بلند منزلت
نمودند و آنها سبب اعلام احکام اسلام در کافهٔ انام شدند لهذا حب آنجماعه اهل ایمان
از نشانی ایمان شد حَدَّثَنَا اَبُوْ الْوَلِيْدِ و وی هشام بکسر ها پسر عبد الملک طیالسی
است ابو حاتم گفته که وی امام کامل و فقیه عاقل و حافظ احادیث نبویه و تابع سنن مصطفویه
بود و وی ثقه از جملهٔ ثقات معتبره در روایت و درایت بود و در سال دو صد و بیست
و هفت در بصره وفات یافت قَالَ اَنَا شُعْبَةُ و وی پسر حجاج که مشهور بامیر مؤمنان
در حدیث است و ذکر وی در سابق گذشته قَالَ اَخْبَرَنِيْ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَبْرٍ
و عبد الله در هر دو جا بلفظ مکبر است نام پسر و نام پدر متحد است و جبر بفتح جیم و باء
موحده تحتانیه ساکنه آمده و بعضی نام وی جابر قرار داده اند و او پسر عتیک انصاری
مدنی عالم کامل و عارف فاضل بود قَالَ گفت عبد الله سَمِعْتُ اَنَسًا شنیدم من بگوش
و فهم نمودم بهوش از خادم ذات مبارک انس بن مالک که روایت میکرد عَنِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قَالَ که فرمود اٰيَةُ
الْاِيْمَانِ نشانی ایمان حُبُّ الْاَنْصَارِ دوستی جماعهٔ انصار است وَاٰيَةُ
النِّفَاقِ و نشانی نفاق که عبارت است از اظهار ایمان بزبان و استتار
کفر و طغیان در دل و جان بُغْضُ الْاَنْصَارِ دشمنی جماعهٔ انصار است و درینجا
مقصود آنچه نیست که بسبب آن مؤمن حقیقی از مؤمن ظاهری ممتاز گردد
لهذا رسول علیه السلام و آیة النفاق فرمودند نه آیة الکفر زیرا که امتیاز مؤمن از
کافر معلن واضح و مبین است و احتیاج بعلامت و امارت ندارد و مراد از ایمان
در حدیث مبارک ایمان کامل است و شک نیست که حب و بغض متفاوت از جهة
و نقصان میباشد پس مقصود مصنف حاصل شد که ایمان قابل زیادت و نقصان است

متن بفتح میم بمعنی
بمل کردن صحیح

باب علامة الایمان
حب الانصار حدثنا
ابو الولید قال
اخبرنی عبد الله
بن عبد الله بن
جبر قال سمعت
انسا عن النبی صلی
الله علیه وسلم
قال آیة الایمان
حب الانصار وآیة
النفاق بغض الانصار

واگر گفته شود که از حدیث مبارک لازم می آید که هرکس که بغض انصار دارد پس آن کس
منافق است اگرچه با تصدیق دل مرافق باشد و این مخالف اجماع است و موافق نمی آید
با آنچه گفته اند لا یکفر احد من اهل القبلة جواب آنکه مراد آنست که هرکس که بغض انصار دارد از
جهة آنکه آنها انصار رسول خدا اند پس آن منافق است و از دائره اسلام خارج است و شک
نیست که تصدیق رسول علیه السلام در جمیع اخبار و احکام با بغض انصار از جهة مذکوره جمع
نمیشود و این جواب مبنی بر آنست که در علم اصول مقرر شده که هر حکم متعلق مشتق باشد
پس البته آن دلالت میکند بر آنکه مبدء اشتقاق علة از برای آن حکم باشد چنانچه در
قول پروردگار تعالی والسارق والسارقة؛ الزانية والزانی و جز آن و در حدیث مبارک
تنبیه کردن است بر حب انصار که جماعه اخیار و ابرار اند و بیان فضل آنها زیرا که آن جماعه
عظام مال و جان را در تقویت دین رسول علیه السلام فدا نمودند و جماعه مهاجران را
جائی دادند و همراه آنها یاری کردند و آنها را بر جانهای خود ایثار نمودند چنانچه حق سبحانه
جل شانه فرموده ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و مناقب جماعه انصار
خارج از حصار است چنانچه بعضی از آنها درین صحیح مبارک خواهد آمد **باب**
مصنف رحمة الله علیه درین باب ترجمه یاد نکرد و وی را مطلق بغیر اضافت ذکر
کرد و عادت مصنف آنست که هرگاه باب بغیر از ترجمه ذکر کند پس آن بمنزله فصل
از ماقبل میباشد با وجود آنکه وی را تعلق فی الجملة با قبل نیز باشد چنانچه عادت مصنفین
از فقها نیز بر همین نمط جاری است و وجه تعلق درینجا با قبل آنست که چون در حدیث
سابق ذکر انصار واقع شد پس اشارت کرد درین حدیث مبارک که تسمیه آنها باسم
انصار از چه سبب بود یعنی این اسم از ان جهة بر آنها مشخص شد که در شب عقبه
همراه رسول علیه السلام موافقت اختیار کردند و در ان شب نزد عقبه بیعت کردند
و ایضا آنچه مذکور درین باب است تعلق بمباحث ایمان دارد و وی از جهة آنست
که درین حدیث اعلام است بآنکه اول از همه اشیا مبایعت بر توحید واقع شد و معلوم
شد که توحید اساس امور ایمانیه و راس احکام دینیه است یا از جهة آنکه ترک منهیات
داخل در مبایعت اند که آن مبایعت شعار ایمان است پس معلوم شد که ایمان متفاوت
بحسب زیادت و نقصان شد و اعمال داخل در ایمان شد یا از جهة آنکه این اشارت است

بسوی احکام مومنان از ثواب و عقاب واز عفو وکرم حَدَّثَنَا اَبُوالْیَمَانِ و وی حکم
بن نافع حمصی ست قَالَ اَنَا شُعَیْبٌ بلفظ مصغر پسر ابی حمزهٔ قرشی عَنِ الزُّهْرِیِّ و وی
امام ابوبکر پسر شهاب تابعی ست واحوال این هر سه در سابق مذکور شد قَالَ اَخْبَرَنِیْ اَبُوْ
اِدْرِیْسَ عَائِذُ اللّٰهِ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عائذ الله بذال معجمه پس از همزه اسم علم وی ست بمعنی ذو
عیاذة بالله و وی پسر عبد الله پسر عمرو بر قول مشهور ست و در روز حنین متولد شد و وی
را حضرت معاویه در خلافت خود والی قضاء بلدهٔ دمشق کردانید و از عباد و قراء شام و علماء
و صلحاء ایشام بود و در سال هشتاد وفات یافت اَنَّ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ
بدرستی حضرت عباده پسر صامت پسر قیس انصاری خزرجی و عباده بضم عین مهمله و تخفیف
باء موحده تحتانیه ست و وی عالم کامل از جملهٔ اصحاب کرام بود و روایت کرده شد
از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد و هشتاد و یک حدیث که از
جملهٔ آنها امام بخاری رحمة الله علیه هشت حدیث ذکر کرده و وی اول کسی ست که والی
قضاء فلسطین شد و وی طویل بود در صورت و جمیل بود در سیرت و جسیم در اشکال و کریم
در افعال و در سال سی و چهار وفات یافت در استیعاب آورده که وی را متوجه کرد
حضرت عمر رضی الله عنه بسوی ملک شام تا آنکه در آن بقعه وی قاضی و معلم باشد پس
اول بلدهٔ حمص اقامت اختیار کرد بعد از آن انتقال و ارتحال بولایت فلسطین کرد
و در همانجا وفات یافت و در بیت المقدس دفن کرده شد و قبر وی در آنجا معروف و مشهور
است بعضی گفته اند که در رمله وفات یافت وَکَانَ و بود آن حضرت عباده شَهِدَ
بَدْرًا حاضر شده بود واقعهٔ بدر را که آن اول واقعه ست که رسول علیه السلام مقاتله و مقابله
کرد همراه کفار بدکردار و بدر در اصل نام آبی ست معروف و مشهور که بر چهار مرحله از مدینهٔ مقدسه
واقع است و آن آب از برای مردی بود که نام او بدر بود بعد از آن آب را نیز بنام وی یاد
کردند و تخصیص واقعهٔ بدر از جهة فضیلت و شرافت واقع شده و اگرنه حضرت عباده در جمیع جنگها
همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شده بود و احتمال دارد که قائل این کلام از ابوادریس
باشد پس درین هنگام اگر حمل کرده شود که ابوادریس این کلام را از حضرت عباده شنیده است
پس متصل شد و اگر حمل کرده شود که وی از زهری شنیده است پس منقطع خواهد بود و همچنان
است قول او وَهُوَ اَحَدُ النُّقَبَاءِ لَیْلَةَ الْعَقَبَةِ و آن حضرت عباده یکی از مهتران و سرداران

حدثنا ابو الیمان قال انا شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابو ادریس عائذ الله بن عبد الله ان عبادة بن الصامت رضی الله عنه وکان شهد بدرا وهو احد النقباء لیلة العقبة

در شب عقبه بود و آن دوازده نفر بودند که مقدم آمده بودند از برای بیعت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بر نصرت در شب عقبه و عقبه بفتح عین مهمله و قاف بالای کوه را گویند و مراد درینجا عقبهٔ منی است **بدانکه** رسول مقبول صلی الله علیه وسلم جان خود را در هر موسم حج بر قبائل عرب اظهار و آشکارا میکرد پس در وقتی از اوقات آن سرور کائنات نزد عقبهٔ مذکوره ملاقات کرد گروهی را از خزرج پس فرمود آیا نمی نشینید نزد من تا همراه شما سخن بگویم پس آن گروه آمدند و پیش رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نشستند پس رسول علیه السلام آنها را دعوت بسوی اسلام نمودند و کلام پروردگار علام را بر آن جماعه عظام خواندند و قبل ازین آن جماعه شنیده بود از مردمان یهود که پیغامبر محمود صلی الله علیه وسلم عن قریب موجود و مبعوث خواهد شد پس گفت بعضی ازان گروه با شکوه برای بعضی دیگر که بیشک این همان پیغمبر بر حق است که جماعهٔ یهود احوال و اطوار آن را بر ما بیان میکردند پس لازم است که ما بیان سبقت بسوی اجابت نمائیم و قبل از جماعهٔ یهود در راه رشد و بدایت را اختیار کنیم پس آن گروه همگی و تمامی در همان شب تار نزد آن عقبه کوه هنجار اجابت رسول مختار نمودند و چون باز پس گشتند بسوی وطن الفت خود احوال آن حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم اظهار باقربا و احبای خود نمودند پس شائع و ذائع شد شان رسول مختار دران جماعهٔ انصار پس در سال آینده وقت موسم دوازده نفر از سرداران آن جماعه ابرار بخدمت رسول مختار آمدند که یکی ازان دوازده نفر عبادة بن صامت بود پس ملاقات کردند همراه رسول مقبول نزد عقبه و همین بیعت عقبه اولی است پس بیعت کردند همراه آن صاحب اصطفا مثل بیعت جماعهٔ نسا که حق سبحانه جل شانه در آیت قرآن باحسن تبیان یاد فرموده و گفته یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن بعد ازان باز رجوع نمودند بسوی وطن اصلی خود و در سال دیگر هفتاد مرد ازانها بسوی حج در موسم وی بیرون شدند پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم آنها را وعده داد که درمیانه

شبی از ایام تشریق نزد آن عقبه همراه انها ملاقات خواهد کرد کعب بن مالک
گفته که هرگاه آن شب وعده در رسید پس ما یان در اول شب همراه قوم خود
مشغول بودیم و چون مردم را خواب درگرفت پس بتدریج فرشهای خود
گذاشته بیرون شدیم تا آنکه جمع شدیم نزد عقبه مذکوره پس رسول خیر الناس با عم
خود عباس بر ما جماعهٔ ناس وارد شد و همراه رسول مقبول بجز از حضرت عباس هیچکسی
از جماعهٔ ناس نبود پس حضرت عباس در سخن آمد و گفت ای جماعه خزرج که بدرستی
محمد صلی الله علیه وسلم از ما یان است و میدانید که وی در قوم خود صاحب قوت
و منعت و حمیت و نصرت است و وی بسیار الفت و محبت همراه شما دارد
و هیچ چیزی را قبول نمیکند مگر انقطاع از قوم و اقربای خود بسوی شما جماعهٔ اقویا
پس اگر شما همراه وی آنچه وعده نمودید وفا میکنید پس این را بر داشته
ببرید و اگر نه اینچنین است پس وی را بگذارید در قوم خود بعد از ان تکلم فرمود
رسول محمود صلی الله علیه وسلم و دعوت کرد ما یان را بسوی پروردگار علام
و ترغیب داد ما یان را در احکام اسلام و خواند بر ما یان قرآن مجید را
بتحسین تمام پس اجابت کردیم ما یان وی را با ایمان و ایقان پس رسول علیه
السلام فرمود من بیعت همراه شما میکنم بشرطی که نگهدارید مرا از انچه نگهمیدارید از
فرزندان خود را پس ما یان گفتیم ای رسول خدا دراز کن دست مبارک خود را
تا ما یان همراه شما بیعت نمائیم پس رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم فرمود که بیرون کنید از میان خود
دوازده نفر بزرگ را تا برای من ضامن بوفاء عهد و استیفاء
عقد شوند پس بیرون کردیم ما یان از هر فرقه و گروه مهتر و صاحب
شکوه و بود حضرت عباده مهتر بنی عوف پس همگی بیعت کردند همراه
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و این بیعت ثانیه نزد عقبه بود

فائده بدانکه در میان عرب دستور بود که هر کسیکه متابعت شخصی
دیگر اختیار میکرد و همراه آن دیگر عقد میکرد که نصرت همراه وی در هر باب که مرضی
وی باشد خواهد کرد و جان و مال را در متابعت و نصرت وی فدا خواهد کرد

پس دست خود را بدست آن دیگر متصل میکرد و میزد و این را در کلام مبایعت و بیعت مینا
و وقت بیعت صحابه کرام دست رسول علیه السلام بالا و دست خود را از جهة پاس ادب
میکذاشتند و آن دست را که همراه دست مبارک رسول علیه السلام ملاقات کرده بود
تعظیم بر وجه اتم و اکمل میکردند چنانچه حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه فرموده ما مسست
بیدی فرجی مندبایعت به رسول الله صلی الله علیه و سلم **فائده** دو بیعت آن بودند که ذکر
یافتند و درین جا یک بیعت ثالثه مشهوره نیز هست و آن بیعت است که در حدیبیه زیر
درخت سدره واقع شده وقتیکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از مدینه مقدسه بسوی
مکه شریفه توجه فرموده بودند و وی را بیعت رضوان می نامند زیراکه در همان بیعت حق
سبحانه جل شانه فرموده لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و این بیعت
رضوان بعد از هجرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بود بخلاف آن دو بیعت سابقه
که قبل از هجرت بودند و حضرت عباده در بیعت رضوان نیز حاضر شده بود و مبایعت
کرده بود پس وی صاحب هر سه بیعت است و نقبا بضم نون و فتح قاف جمع نقیب است
چنانچه نجبا جمع نجیب و نقیب رئیس و ضمین را کویند ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
بدرستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم قال فرمود و حوله عصابة من اصحابه و حال آنکه کرد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم جماعتی بود از یاران وی و عصابه بکسر عین مهمله جماعتی را کویند
که از ده تا چهل باشد و فائده در ذکر این عبارت تقویت حدیث است و اعلام است
بانکه مخاطبین باین حدیث مبارک جم غفیر بودند حضرت عباده تنها پس بس واضح درین
بیان مبالغه ضبط و حفظ او و بیان آنکه وی روایت میکند از تحقیق و ایقان و همچنین
در وصف وی بقول راوی شهد بدرا و انه احد النقباء اشعار است بحفظ و ضبط وی
بلکه در وی فائده زائده نیز هست و آن ترجیح و تصحیح حدیث مبارک است زیراکه
فضل راوی و شرف وی موجب صحت روایت و ترجیح وی است بایعونی مبایعت
کنید مرا و عقد بندید با من و اصل مبایعت از بیع است کویا هر که عهد می بندد با کسی میفروشد
ذات خود را بدست وی چنانچه در بیع دست بر دست میزنند در معاهدت نیز عادت
برین جاری بود چنانچه در سابق کذشت و باب مفاعله ازان جهة فرمود که معاهدت از هر دو
طرف بود از طرف رسول مقبول عهد ثواب و از طرف صحابه کرام عهد متابعت در هر باب

ان رسول الله صلی الله علیه [و سلم] قال و حوله عصابة من اصحابه بایعونی

لو.

بود چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَهُمْ
وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ تا آخر آیه کریمه عَلٰی اَنْ لَّا تُشْرِکُوْا بِاللّٰهِ شَیْئًا بر اینکه شریک نیارید با
خدا تعالی چیزی را از مخلوقات نه بشرک جلی و نه بشرک خفی و شرک جلی عبارت از
عبادت اصنام است و شرک خفی عبارت است از ریا و سمعت در طاعت و ذکر بیت
و نفی شرک را از ان مقدم فرمود که اصل ایمان و اساس ایقان وی است وَلَا تَسْرِقُوْا و
دزدی نکنید مال غیر را وَلَا تَزْنُوْا و زنا نکنید وَلَا تَقْتُلُوْا اَوْلَادَکُمْ و نکشید اولاد
خود را چنانچه رسم جاهلیت بود که دختران را از ترس تنگی نفقه و کثرت عیال میکشتند و
هر چند که قتل مطلقا بغیر حق ممنوع است لکن تخصیص اولاد ازان جهت واقع شده که قتل اولاد
قبیح تر است زیراکه در وی قتل و قطع رحم هر دو موجودند چنانچه رسول علیه السلام در بیان
کبائر فرموده و ان تزنی بحلیلة جارک با وجود آنکه زنا مطلقا خواه بزن همسایه باشد
خواه بزن غیر از جمله کبائر است لکن تخصیص باول از انجهت فرمودند که در وی دو چیز قبیح موجود
است یکی زنا و دیگر قطع حق جوار و اگر گفته شود که امام شافعی قائل بمفهوم است و از مفهوم
حدیث مبارک معلوم میشود که قتل غیر اولاد بناحق جائز است و این مخالف نصوص
و اجماع است جواب آنکه امام شافعی قائل بمفهوم وقتی میباشد که کلام خارج مخرج
اغلب نباشد چنانچه در علم اصول مقرر شده و درینجا کلام بر اغلب خارج شده زیراکه در
عرب اغلب قتل اولاد بود وَلَا تَاْتُوْا بِبُهْتَانٍ و نیارید شما دروغی را که متحیر و پریشان
میکند سامع را تَفْتَرُوْنَهٗ که پیدا میکنید و اختراع می سازید بَیْنَ اَیْدِیْکُمْ وَاَرْجُلِکُمْ
میان دستهای خود و پاهای خود یعنی از ذاتهای خود و دست و پا را کنایت از ذات از ان
جهت کردند که اکثر افعال انسان از دست و پای صادر میشوند و این صفت کاشفه از برای بهتان
است زیراکه بهتان عبارت از افترا است که از پیش خود پیدا کند و نسبت کند بغیر خود که آن
غیر پاک و مبرا باشد یا میان دست و پا کنایت از دل است زیراکه دل انسان در سینه میان
دست و پای واقع شده و این از جهت آنست که در اکثر اوقات انسان افترا از دل بسبب
گمانهای فاسده اختراع مینماید و بر هر تقدیر مقصود یکی است یا مراد از پیدا کردن میان دست
و پای خود آنست که آشکارا میان مردم گوید از قلت حیاء و کثرت بی مردتی و حاصل این کلام
نهی است از قذف اهل احصان و کذب گفتن بر مردمان و غیبت کردن آنها و نسبت کردن

علی ان لا تشرکوا بالله شیئا ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا تقتلوا اولادکم ولا تاتوا ببهتان تفترونه بین ایدیکم وارجلکم

آنها هر چیزی که موجب فضیحت و رسوائی باشد باشد بناحق مندرج در وی است
وَلَا تَعْصُوْا فِي مَعْرُوْفٍ و بی فرمانی نکنید در امری که شناخته شده است
در شرع شریف وجود او یعنی در هر مشروع و مقابل وی منکر است که شناخته
نمی شود در شرع وجود او یعنی هر نامشروع و معروف کلمهٔ جامعه است از برای
جمیع مامورات و احتمال دارد که مراد از معروف ذات مبارک آن سرور
باشد لکن ازان تعبیر بمعروف ازان جهة فرمودند تا معلوم کردد که آن ذات
مبارک صلی الله علیه و سلم امر نمیکند مگر بمعروف لهذا ولا تعصوني فی نفرمودند
بدانکه آن سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات درین خطابات جمیع
اعتقادیات و عملیات را بیان فرمود لکن در اعتقادیات اکتفا بتوحید
فرمود که وی اصل و اساس قواعد دینیه و عقائد یقینیه است و بیان اجتناب
از منهیات و ترک مامورات فرمود و اگر گفته شود که رسول مقبول صلی الله
علیه و سلم ذکر ترک منهیات فرموده و اتیان واجبات را هرگز ذکر نفرمود
پس مطلوب مذکور حاصل نشد جواب آنکه اتیان واجبات را بقول خود وَلَا
تَعْصُوْا فِي مَعْرُوْفٍ نیز ذکر فرموده زیراکه عصیان عبارت از مخالفت امر
است و بیان ترک منهیات را بر فعل مامورات ازان جهة مقدم نمود که
تخلی از رذائل مقدم بر تحلی بفضائل است و اگر گفته شود که سائر منهیات را مثل خوردن
مال یتیم و نکاح مشرکات و جز آن از ممنوعات را ذکر نکرد پس وجه چه خواهد بود
جواب آنکه این مقدمه در ابتداء اسلام واقعه شده بود و هنوز دران وقت غیر از
محرمات مذکوره حرام نشده بود یا آنکه اکتفا ببعضی از منهیات نمود تا قیاس کرده
شود باقی محرمات را بر وی یا آنکه زیاده اهتمام به منهیات مذکوره کرد که آنها اصول
جمیع قبائح اند تا اشارت حاصل کردد که اجتناب بر وجه کمال از منهیات مذکوره
مؤمن را اهم و اقدم است فَمَنْ وَفٰى مِنْكُمْ پس هر کس که وفا کرد عهد
مذکور را و ثبات و احکام بر وی اختیار نمود و وفی بتخفیف فاء و
تشدید وی آمده فَاَجْرُهٗ عَلَى اللّٰهِ پس مزد او و ثواب او بر خدای
تعالی است و اگر گفته شود که مذهب اهل سنت و جماعت آنست که ثواب

ولا تعصوني في معروف
فمن وفى منكم
فاجره على الله

مجرد فضل واکرام است وادعی را از جمله انام استحقاق برایزد علام نیست وقائل
به استحقاق ثواب برقادر ذوالجلال اهل قدر ومعتزال اند ولفظ اجر که در حدیث
مبارک وارد شده دلالت بر استحقاق عوض وثواب می کند وایضا لفظ علی
دلالت میکند بر وجوب ثواب بر پروردگار روز حساب ومذهب اهل سنت
وجماعت آنست که بر حق سبحانه جل شانه هیچ چیزی از برای بندگان واجب
ولازم نیست وقائل بوجوب ثواب از برای مطیع ووجوب عقاب از برای
غیر مطیع معتزله اند پس این حدیث مبارک چگونه مطابق وموافق عقائد اهل سنت
وجماعه آید جواب آنکه مراد از اجر اجر حقیقی نیست بلکه اجر صوری یعنی چون
ثواب مترتب بر وفاء عهد بود چنانچه اجر مرتب بر عمل می باشد پس لفظ
اجر را از برای آن استعاره کرده شد ومراد از لفظ علی نیز تاکید ومبالغه است
نه وجوب ومعاوضه تا معلوم کرده که آن ثواب متحقق الوقوع است مانند
واجب که متیقن الثبوت می باشد ومحصل جواب آنست که این هردو لفظ
محمول بر غیر ظاهر اند زیراکه دلائل عقلیه ونصوص شرعیه دلالت میکنند برانکه ثواب
مجرد فضل وامتنان بر جماعه مؤمنان است وبرانکه هیچ چیزی برایزد منان لازم
وواجب از برای بندگان نیست وایضا آخر حدیث مبارک نیز دلالت بر
همین میکند زیراکه قائل بفضل کسی نیست یا هر دورا از ثواب وعقاب لازم
وواجب میگویند یا هردورا لازم وواجب نمیگویند وقول ثالث مخالف
اجماع است ومثل این تحقیق جاری است در قول حق سبحانه جل شانه که فرموده
فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ عَلَی اللهِ وَمَنْ اَصَابَ مِنْ ذٰلِكَ شَیْئًا وهر کسی که رسید از بعضی
منهیات مذکوره چیزی را یعنی بسبب هوای نفس وشیطان بعضی از منهیات
مذکوره واقع وصادر شد فَعُوْقِبَ فِی الدُّنْیَا پس عذاب داده شد وی را
در دنیا بامراض وآفات در جان وبنقصان مال وانفس وثمرات وقحط ووباء وجز
آن فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ پس آن عقاب دنیا کفارت است از برای
آن کسی تا آنکه عذاب آخرت از وی ساقط شود زیراکه پروردگار
رحیم است وبر بندگان خود دو عذاب جمع نمیکند

وَمَنْ اَصَابَ مِنْ ذٰلِكَ شَیْئًا فَعُوْقِبَ فِی الدُّنْیَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ

و درین کلام اشارتست بسوی آنکه ثواب وقتی حاصل می شود که وفا بجمیع امورات مذکوره
نماید و عقاب بترک بعضی از امورات مذکوره نیز متحقق میشود و ازین حدیث مبارک معلوم
میشود که حدود و کفارات از برای جنایات اند تا آنکه صاحب جنایت برای آن در آخرت ماخوذ
نخواهد شد و مذهب جمهور علما همین است و استدلال بهمین حدیث مبارک نمودند
امام بخاری رحمة الله علیه فرموده که بعضی علما درین باب توقف نمودند از برای آنکه روایت
کرده شد از حضرت ابی هریره رضی الله عنه که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود
لا ادری الحدود کفارة ام لا ولکن امام نووی در شرح صحیح مسلم جواب آورده که حدیث
حضرت ابی هریره مقدم بر حدیث حضرت عباده بود بدانکه عموم این حدیث مبارک مخصوص
است بقول حق تبارک که فرموده اِنَّ اللهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَکَ بِهٖ یا باجماع زیراکه مرتد وقتیکه بر
ارتداد کشته شود پس آن قتل کفارت از برای وی نباشد و این مبنی است بر آنکه لفظ ذلک
در کلام مبارک اشارت بسوی جمیع مذکورات باشد و بعضی گفته اند که لفظ ذلک اشارت
بسوی ماسوای شرکست زیراکه مخاطب باین کلام جماعهٔ اهل اسلام اند و ایضا لفظ ستر در کلام
آینده نیز دلالت بر همین میکند زیراکه ستر متصور نمیشود مگر در افعالی که اظهار و اخفاء در انها
ممکن باشد و شرک از امور باطنه اعتقادیه است که اظهار آنها محال است زیراکه وی ضد
ایمان است و ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بر اصح اقوال و مؤید این قول آنست که در
بعضی روایات در همین حدیث مبارک از حضرت عباده بن صامت آمده و من اتی منکم حدا
زیراکه قتل بر اشراک حد گفته نمیشود ولکن این جواب ضعیف است زیراکه کلمهٔ فاء دلالت میکند
بر ترتیب مابعد خود بر ماقبل وی و ضمیر در منکم برای عصابه معهوده است پس چگونه تخصیص کرده
شود و شرک را بغیر آنها و خطاب کردن بجماعهٔ مسلمانان مانع از تحذیر اشراک نیست و آنچه در
حد ذکر کرده شد امر عرفی است پس جواب اول باصواب است و طیبی گفته که مراد از شرک شرک
اصغر است که آن عبارت از ریا است چنانچه تنکیر لفظ شیئا دلالت بروی میکند زیراکه
از وی معلوم می شود که مراد شرکست بهر وجهی که باشد لکن برین وارد میشود که شرک در
عرف شارع اطلاق بر آنچیزی میشود که مقابل توحید باشد والله اعلم وَمَنْ اَصَابَ
مِنْ ذٰلِکَ شَیْئًا و هرکسی که رسید از بعضی منهیات مذکوره چیزی را ثُمَّ سَتَرَهُ اللهُ بعد
از آن پوشید او را خدای تعالی یعنی در دنیا ماخوذ نشد فَهُوَ اِلَی اللهِ پس آن کس مفوض بسوی

ومن اصاب من ذلک شیئا ... ستره الله ... الی الله

خدای تعالی هست اِنْ شَاءَ عَفَی عَنْهُ اگر خواهد خدای تعالی عفو کند از آنکس وَاِنْ شَاءَ
عَاقَبَهُ واگر خواهد عذاب بد بدوی را وازین حدیث مبارک معلوم نشد که مرتکب کبیره در زیر
مشیت پروردگار هست اگر خواهد عفو نماید واگر خواهد عذاب دهد ومذهب اهل سنت
وجماعة همین است پس قول خوارج باطل شد که گفته اند مرتکب کبیره کافر است وقول
معتزله نیز باطل شد که میگویند مرتکب کبیره وقتی که بمرد قبل از توبه پس مخلد در آتش دوزخ
خواهد بود وهرگز عفو از وی جائز نیست وطیبی گفته که درین حدیث مبارک اشارت است بسوی
آنکه روا نیست که گواهی داده شود برای کسی بهشت یا بدوزخ مگر برای آن کسی که نص
صحیح در شان آنها وارد شده چنانچه عشره مبشره وغیر آنها رضی الله عنهم اجمعین فَبَايَعْنَاهُ
عَلٰى ذٰلِكَ پس بیعت کردیم ما یاران رسول خدا صلی الله علیه وسلم را برهمین مذکور که در سابق
مسطور شده بَابٌ مِنَ الدِّيْنِ الْفِرَارُ مِنَ الْفِتَنِ باب است دربیان آنکه از دین
واکین است گریختن از فتنها ومصنف رحمة الله علیه در ترجمهٔ باب عدول کرد از لفظ
ایمان بسوی لفظ دین باوجود آنکه مناسب بابواب سابق وابواب لاحق آوردن لفظ
ایمان بود واز جهة مراعات لفظ حدیث مبارک واز جهة اشارت کردن بانکه دین وایمان
متحد اند چنانچه ایمان واسلام متحد اند پس لفظ دین و ایمان واسلام مترادف اند در عرف شرع چنانچه از کلام
حق جل وعلی شانه معلوم میشود که فرموده اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ وایضا فرموده فَاَخْرَجْنَا مَنْ
كَانَ فِيْهَا مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ فَمَا وَجَدْنَا فِيْهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْلَمَةَ حدیث
کرد ما یاران را عبد الله پسر مسلمه بفتح میم وسکون سین مهمله وفتح لام پسر قعنب بفتح قاف وسکون
عین مهمله وفتح نون وباء موحده تحتانیه ووی را نسبت بجد خود میکنند ومیگویند قعنبی ووی مدنی
بود وکنیت او ابو عبد الرحمن وسکونت وی در بصره بود واز وی روایت کرده است شیوخ
خمسه که اصحاب اصول شریعت اند واجماع کردند علما وصلحا بر جلالت وامامت او در علم
وعمل او وهمام سالک امام مالک در وسط معارک نشسته بود که ناگاه شخصی در رسید وگفت ای
امام مالک عالم قعنبی آمد پس امام مالک از برای حضار مجلس فرمود که بپائید وبخیزید بسوی
بهترین اهل زمین در علم ویقین بروفق دین متین عمرو بن علی گفته که قعنبی مستجاب الدعوة
بود ودر مکه شریفه در سال دو صد وبیست ویک در حالی که مجاور در حرم بود وفات یافت
عَنْ مَالِكٍ از امام مالک که مشهور ومعروف در آفاق است که امام مدینهٔ مقدسه بود

اِنْ شَاءَ عَفَی عَنْهُ
وَاِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ
عَلٰى ذٰلِكَ
فَبَايَعْنَاهُ
بَابٌ مِنَ الدِّيْنِ
الْفِرَارُ مِنَ الْفِتَنِ
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ
بْنُ مَسْلَمَةَ عَنْ
مَالِكٍ

وفضائل وفواضل وی از عد وحد گذشته چنانچه بعضی ازانها در سابق گذشته عَنْ عَبْدِ
الرَّحْمٰنِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ ابْنِ اَبِیْ صَعْصَعَةَ از عبد الرحمن پسر عبد الله پسر عبد الرحمن
پسر ابی صعصعه بفتح هر دو صاد مهمله و بعد و عین مهمله که اول ازانها ساکن و ثانی مفتوح
است و نام ابو صعصعه عمرو پسر زید پسر عوف انصاری است عَنْ اَبِیْهِ از پدر خود
که عبد الله است و عبد الله پسر عبد الرحمن پسر حارث پسر ابی صعصعه است پس حارث از
روایت ساقط شده و هر دو از عبد الرحمن و پدر وی انصاری مازنی مدنی بودند و عبد
الرحمن در سال یکصد و سی و نه وفات یافت و ابو صعصعه در زمان جاهلیت هلاک
شد و پسر او حارث در جنگ اُحُد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم حاضر شده بود و در
جنگ یمامه شهید شد عَنْ اَبِیْ سَعِیْدِ الْخُدْرِیِّ از ابی سعید که نام وی سعد پسر مالک پسر
سنان خزرجی انصاری خدری بضم خاء معجمه و سکون دال مهمله منسوب بسوی خدره که از
اجداد وی یکی از اجداد وی است و پدر وی در روز احد بدرجه شهادت مسعود شد
و وی در همان وقت صغیر بود و بعد ازین وی در دوازده جنگ همراه رسول خدا
صلی الله علیه وسلم حاضر شد و روایت کرده شد از وی احادیث رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم بمقدار یک هزار و یکصد و هفتاد حدیث که امام بخاری رحمه الله
از جمله آنها شصت و دو ذکر کرده حنظله پسر ابی سفیان از شیوخ خود روایت کرد که گفته
اند نبود در نوجوانان صحابه کرام هیچکسی فقیه تر و داناتر از ابی سعید خدری و وی بمدینه
مقدسه در سال شصت و چهار یا هفتاد و چهار وفات یافت بدانکه راویان این
حدیث مبارک همگی مدنی اند و این از عجائب و غرائب است اَنَّهُ قَالَ بدرستی
گفت ابو سعید قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم یُوْشِكُ نزدیک باشد و یوشک بالضم یاء مثناة تحتانیه و کسر شین معجمه از
افعال مقاربه است اَنْ یَّکُوْنَ اینکه می باشد خَیْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ بهترین مال مسلمان
غَنَمًا گوسپندها و غنم بفتحتین لفظ مؤنث موضوع از برای جنس است که واقع میشود
بر ذکور و بر اناث و بر هر دو نیز بر سبیل اجتماع یَتْبَعُ شَعَفَ الْجِبَالِ پی روی میکند
سرهای کوههارا و بلندیهای آنها و یتبع به تشدید تاء مثناة فوقانیه مفتوحه آمده اگرچه سکون
تاء مذکوره نیز منقول شده و شعف بفتح شین معجمه و فتح عین مهمله و بفاء جمع شعفه

است وآن عبارت از سر کوه و بلندی وی است و در بعضی نسخها یتبع بها شعف الجبال
وارد شده و برین تقدیر ضمیر بها راجع بغنم است وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ و پیروی میکند جائی
افتادن باران و محل نزول آن که عبارت از رودها و صحراها باشد و تخصیص این دو
محل ازان جهة واقع شد که در اکثر اوقات چراگاه گوسپندها همین دو جامی باشد و
تخصیص غنم از جمله اموال ازان جهة فرمودند که در گوسپندها نمو و زیادت و برکت
والطاعت میباشد و ایضاً آنها خفیف از جهة مؤنت و کثیر از جهة منفعت و سهل از جهة
انقیاد و خالی از عُتُوّ و فساد اند بخلاف سائر حیوانات که این اوصاف در انها مفقود
اند لهذا انبیاء کرام علیهم الصلاة والسلام چرانیدن گوسپندها از جمله حیوان ها اختیار
فرمودند و تخصیص اتباع بدو موضع مذکور ازان جهة یاد فرمود که در اغلب اوقات
سالم از آفات میباشند و ایضاً خالی میباشند از مقالات که موذی بسوی کدو
باشند یَفِرُّ بِدِینِهِ مِنَ الْفِتَنِ در حالی که میگریزد آن مسلمان بدین وآئین خود از
فتنهائی که دران زمان بسیار واقع می شوند و درین کلام اشارت است بانکه
لازم است که این دور شدن از مساکن معموره بسوی اماکن مذکوره از برای حفظ
دین و ضبط یقین باشد نه از برای امر دنیوی و حظ نفسانی مثل طلب کثرت مال
و جزآن و چون درین نوع از مال رفق و ربح با صیانت دین و رعایت یقین جمع
شد لهذا او از سائر اموال بهتر و خوشتر شد و اگر گفته شود که ازین حدیث مبارک بر
سبیل تصریح معلوم شد که عزلت افضل از خلطت است و شارع اجتماع را مندوب
و مستحسن دانسته چنانچه فقها تصریح نموده اند که اجتماع اهل محله از برای اقامت جماعت و
اجتماع اهل بلده از برای اقامت جمعه و اجتماع اهل سواد بهمراه اهل بلاد از برای اقامت
اعیاد و اجتماع اهل آفاق از برای ایستادن بعرفه وغیر آنها از جمله امور مهمه اند لهذا گفته اند
که نقل نمودن لقیط از بادیه بسوی دیه و از دیه بسوی بلده جائز است اما عکس آن جائز
نیست جواب آنکه آن محمول بر وقتی است که دران وقت فتنها و فاسده نباشند و دران
اجتماع معاصی واقع نشوند و مجالست علما و صلحا که راه هدایت بیان نمایند میسر
گردد و اگر ضد جهات مذکوره در هنگام اجتماع حاصل شوند پس دران وقت عزلت
نمودن و ... نمودن ... که بها و صحراها و خلوت ... از جمله ...

انا عم لو نعلم [...] گفته که در حدیث مبارک فوائد بسیار است اول بیان فضل عزلت و خلوت
بر مخالطت و جلوت در ایامی که فتنها عمیم الورود و کثیر الوجود باشند مگر وقتی که انسان
قادر بر ازاله آن فتنه و طغیان باشد پس درین هنگام فرض عین است بر همان انسان
یا فرض کفایه بحسب حال و مکان که سعی در ازاله آن فتنه و فساد نماید و یاری اهل
صلاح و عباد در قمع اهل ضلالت و عناد نماید و اما در ایامی که فتنه و فساد نباشد پس امام
شافعی رحمة الله گوید که افضل مخالطت است زیرا که در وی فوائد کثیره حاصل میشود چنانچه
احسان کردن بسوی جماعه مسلمانان بافاده و استفاده احکام ایمان و عیادت مریضان
و جنازه خواندن بر مردگان و احسان کردن به فقیران و مسکینان و یتیمان و غریبان
و بیوه زنان و امر بمعروف و نهی از منکر و اعانت محتاج و یاری کردن بر نیکوی
و تقوی و حضور در جماعت مسلمین از برای اداء نماز و غیره از احکام دین متین و غیر
ذلک و همین است مذهب جمهور از علماء و فرقه از علماء گفته اند که عزلت بهتر از خلطت
است زیراکه در وی سلامت از افات کثیره میسر گردد مثل کذب و بهتان و صحبت
اهل فسق و طغیان و غیبت و نمیمت مردمان و فحش و ایذاء مسلمانان و غیر آنها چنانچه
گفته اند السلامة فی الوحدة و الافات بین الاثنین و بعضی گفته اند که هر یک از عزلت
و مخالطت بحسب موافقت صلاح حال و وجود شروط معتبره افضل و اکمل است
اگر شروط مخالطت موجود شوند پس همان بهتر است و اگر شروط عزلت متحقق شوند
پس البته آن افضل خواهد بود و آن شروط مفصل ذکر شده اند در کتب علم اخلاق
و بعضی محققین گفته اند که مختار در زمان ما عزلت است زیراکه اکثر محافل و مجالس خالی
از [فجور و معاصی] نمیباشند پس احتراز و اجتناب از ان مجالس اولی و افضل باشد

باب قول النبي صلى الله عليه وسلم

باب است در بیان قول پیغمبر اکرم
صلی الله علیه و سلم که فرموده انا اعلمكم بالله من داناترین شمایم بخدای ذی نعم
و این جمله مقوله قول است و در بعضی روایات اعرفکم آمده و اگر گفته شود که وضع
این کتاب در بیان ایمان است نه در بیان ایمان است نه در بیان علم و عرفان
پس تعلق ترجمه این باب بمقصود کتاب چه خواهد بود جواب آنکه علم و عرفان
عبارت از تصدیق مجرد است یا از تصدیق مقارن بعمل پس مقصود ازین کلام

باب قول النبي صلى الله عليه وسلم انا اعلمكم بالله

عبارت از تصدیق [...] در بیان [...]

آنست که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در ایمان و ایقان قوی تر از سایر مردمان بود و ایضا مقصود ازین کلام آنست که ایمان یا فعل قلب است پس بس یا فعل قلب داخل دروی است تا قول کرامیه باطل گردد که آنها میگویند ایمان فعل لسان است پس بس وَاَنَّ الْمَعْرِفَةَ فِعْلُ الْقَلْبِ باب است در بیان آنکه بدرستی که شناختن و دانستن کار دل است نه کار تن که آب و گل است پس لفظ اَنَّ بفتح همزه است و معطوف بر قول است نه بر مقول و اگر بکسر همزه خوانده شود پس توجیه وی نیز ظاهر است لِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ برای فرمودن خدای که غالب و بزرگست که فرموده وَلٰكِنْ يُّؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوْبُكُمْ ولیکن مواخذه میکند و میگیرد الله تعالی شما را بآنچیزی که کسب کرده است آن را دلهائی شما یعنی مواخذه میکند شما را بعزمهای که در دلهای شما قرار یافته اند و درین آیه کریمه تنصیص و تصریح است بآنکه بنده ماخوذ بعزم آثام است چنانچه ماخوذ بکسب اجرام است و مذهب جمهور علماء همین است پس بنابرین قول سید مرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین که فرموده اند ان الله تعالے تجاوز لامتی ما حدثت به نفسها مالم یتکلموا و یعلموا به محمول بر وقتی است که آن حدیث و خیال بدرجه استقرار در بال نرسد و اگر بآن درجه رسید البته بآن حدیث ماخوذ خواهد بود و عزم عبارت از قصدی است که بآن درجه برسد و علماء و فضلاء اختلاف کردند در محل علم حادث و آن نزد اهل حق و فضل معین از جهة عقل نیست زیرا که خدای تعالے موصوف بقدرت کامله و قوت بالغه است و میتواند که در هر جوهری از انسان علم و عرفان خلق نماید اما از روی سمع و نقل معلوم شده که آن محل قلب است چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده فَتَكُوْنَ لَهُمْ قُلُوْبٌ يَّعْقِلُوْنَ بِهَا و ایضا فرموده اِنَّا جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوْبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَّفْقَهُوْهُ و جز آنها از آیات و احادیث سرور کائنات که درین معنی خارج از حد تعداد و احصا اند و مقصود مصنف آنست که ازین آیه کریمه معلوم و مفهوم شد که ایمان بمجرد قول با تمام نمیرسد بلکه لازم است که همراه آن قول اعتقاد انضمام نماید و اعتقاد دل فعل و نهان است چنانچه قول فعل لسان است و این آیه مبارکه اگرچه بحسب ظاهر در ایمان بفتح همزه وارد

وان المعرفة فعل القلب لقول الله عز وجل ولكن يؤاخذكم بما كسبت قلوبكم

شده لکن استدلال بان در ایان بکسر همزه نیز صحیح است از جهة آنکه مدار هر دو در
حقیقت بر اعتقاد دل است گویا مصنف اشارت خفیه کرده است بسوی آنکه از زید
بن اسلم در تفسیر این آیه مبارکه نقل شده زیراکه وی گفته در تفسیر قول حق سبحانه
جل شانه که فرموده لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِیٓ اَیْمَانِکُمْ که آن لغو مانند قول مردی است
که گوید ان فعلت کذا فانا کافر و گفته که رب معبود آن مرد را بآن قول ماخوذ
نمیکند مادامی که دل خود را بآن بسته نکند حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ بتخفیف
لام مشهور است اگرچه صاحب مطالع به تشدید آن تصحیح نموده و آن محمد بخاری
بیکندی بباء موحده تحتانیه مکسوره پس بیاء مثناة تحتانیه ساکنه پس بکاف
مفتوحه پس بنون ساکنه پس بدال مهمله منسوب بسوی بیکند که دیه از دیهات
بخاری است و در سال دوصد و بیست و پنج وفات یافت قَالَ اَنَا عَبْدَةُ
بعین مهمله مفتوحه پس بباء موحده تحتانیه ساکنه پس بدال مهمله کنیت او
ابو محمد است و وی پسر سلیمان حاجب کلابی کوفی است و بعضی گفته
اند که نام وی عبد الرحمن است و عبده لقب وی است امام احمد گفته که
وی ثقه است و وی ثقه است و باصلاح و فلاح آراسته و
باجمال و کمال پیراسته و بسیار سخت تر فقر و قناعت داشت و شب
و روز متوجه علم و فقاهت بود و بکوفه در سال یکصد و هشتاد
و هشت وفات یافت عَنْ هِشَامٍ بکسر ها کنیت او ابو المنذر پسر عروه مدنی
تابعی که در بغداد وفات یافت و وی روایت کرده حدیث مبارک را
از پدر خود عروه پسر زبیر که تابعی جلیل القدر در مدینه مقدسه بود و یکی
از فقهاء سبعه بود و آن عروه روایت کرده است حدیث مبارک را
از خاله خود حضرت عائشه صدیقه دختر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنهما و احوال
این هرسه در باب وحی گذشت عَنْ اَبِیْهِ که آن عروه پسر زبیر است
عَنْ عَائِشَةَ صدیقه که مادر مؤمنان است قَالَتْ گفت آن خاتون صالحه حضرت
عائشه رضی الله عنها کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اِذَا اَمَرَهُمْ اَمَرَهُمْ مِنَ الْاَعْمَالِ بِمَا یُطِیْقُوْنَ و قتیکه امر میفرمود اصحاب کرام و مردم

حدثنا محمد قال انا سلام عبدة عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امرهم امرهم من الاعمال بما یطیقون

را امر میفرمود از جمله اعمال و افعال بآن چیزی که طاقت میداشتند آن چیز را ظاهر
کلام مبارک دلالت میکند بر انکه رسول علیه السلام امر بحسب وسع و طاقت می
فرمود و تکلیف بالا یطاق نمیفرمود لکن مراد آنست که تکلیف میفرمود بآن چیزی
که جماعهٔ مکلفین طاقت مداومت و مواظبت بروی داشتند حاصل آنکه رسول
علیه السلام بچیزی که در وسع و طاقت انسان باشد لکن مداومت و مواظبت
بروی بحسب عادة محال و دشوار باشد تکلیف نمیفرمود بلکه تکلیف بآنچیزی
می فرمود که مواظبت و مداومت بروی آسان باشد زیرا که فرمودند احبّ
الاعمال الی الله ادومها و در بعضی روایات امرهم یکبار بدون تکرار واقع شده
قالوا گفتند اصحاب کرام برای آن خیر الانام اِنَّا لَسْنَا بدرستی ما یان نیستیم
کَهَیْئَتِکَ مثل صورت و شکل مبارک تو یا رسول الله صلی الله علیه یعنی حال ما یان
مثل حال شما یا رسول الله نیست زیرا که اِنَّ اللّٰهَ قَدْ غَفَرَ لَکَ بدرستی خدای
تعالی بتحقیق آمرزیده و بخشیده است از برای تو مَا تَقَدَّمَ آنچیزی را که پیش
گذشته است مِنْ ذَنْبِکَ از گناهان تو وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه پس مانده است از وی
بخلاف ما یان که محتاج به آمرزش و مغفرت هستیم و ما یان را لازم است
که عبادت بسیار و ریاضت بیشمار نمائیم و حال خود را قیاس بر ذات
شریف اشرف نکنیم که چه نسبت خاک را با عالم پاک و اگر گفته شود که
انبیاء کرام علیهم الصلوة و السلام از جمله کبائر بر سبیل اطلاق معصوم
اند و از صغائر که بطریق عمد و قصد صدور یابند نیز معصوم بر اصح اقوال اند
و اما صغائری که بر سبیل سهو و خطاء صادر شوند پس بآنها هرگز مواخذ نیست پس
لازم است که دانسته شود که آن کدام گناه است که رب العالمین سید مرسلین را
آمرزیده و بخشیده جواب آنکه مراد آن گناه است که قبل از زمان بعثت و نبوت
صدور یافته باشد یا مراد از گناه ترک اولی است فَغَضِبَ پس قهر و خشم کرد رسول
علیه السلام از قول آن صحابه کرام و در بعضی نسخها فیغضب بر صیغه مضارع آمده پس
مقصود برین تقدیر حکایت حال ماضیه و استحضار صورة واقعه از برای حاضرین باشد
حَتّٰی یُعْرَفَ فِی وَجْهِهِ الْغَضَبُ تا آنکه شناخته می شود در روی مبارک وی قهر و خشم

قالوا انا لسنا کهیئتک یا رسول الله ان الله قد غفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فیغضب حتی یعرف فی وجهه

و بعضی گفته اند که این کلام کنایت از تعظیم آن ذات اقدس است و این کلام تشریف است مر آن حضرت را صلی الله علیه و سلم از جانب مولی تعالی بآنکه ذنب و گناه از وی موجود و متحقق شود چنانکه صاحب مزینه و فوق را گویند که [illegible] و لکن که گناهان ترا بخشیدم که از [illegible] هرگز گناه [illegible]

و یعرف بنصب روایت شده هر چند که رفع نیز درومی جایز است ثم یقول پس میفرماید
و دریقول رفع و نصب هر دو جائز اند انا اتقاکم من پرهیزکارترین شما ام و درین قول
اشارت بسوی کمال قوت علمیه است و اعلمکم باللہ انا و داناترین شما بخدای
تعالی منم و درین قول اشارت بسوی کمال قوۃ علمیه و ازین کلام معلوم شد که آن
سرور کائنات چنانچه افضل از هر فرد افراد مخلوقات است زیراکه کمال انسان در
کمال حکمة علمیه و عملیه است و شک نیست که رسول علیه السلام در هر دو نوع بدرجه
علیا و رتبه قصوی رسیده پس همچنان افضل و اکمل از مجموع مخلوقات است که جمیع مخلوقات
مجموع من حیث المجموع ملحوظ شود از جهة آنکه رسول علیه السلام انا اتقاکم و اعلمکم خطاب
از برای جمیع فرمود فائده بدانکه تقوی بر سه مراتب است اولی عبارت است از
نگهداشتن جان خود از کفر و جمیع عقائد باطله و این قسم تقوی ثابت است از برای عامه
مردمان از زمره مومنان رتبه دویم عبارت است از ترک التفات بما سوائی خالق
موجودات و این قسم مختص بخواص الخواص است و قول حق سبحانه جل شانه که فرموده
وتزودوا فان خیر الزاد التقوی شامل از برای جمیع اقسام است بدانکه درین حدیث
مبارک فوائد عجیبه و فرائد غریبه اند اول آنکه انسان بسبب اعمال صالحه ترقی
می یابد از مراتب منخفضه بسوی مراتب مرتفعه که عبارت از رفع درجات و محو
خطیات باشد زیراکه رسول علیه السلام انکار بر استدلال صحاب کرام ازین جهة نفرمود
بلکه انکار بران جماعه ابرار از جهة دیگر فرمود دویم آنکه هر بنده که بغایت ریاضت
و مجاهدات و نهایت عبادت و ثمرات برسد پس لازم است بروی که مواظبت و مداومت
بران ریاضت و عبادت نماید تا آن نعمت حاصله بقا یابد و نعمة زائده بسبب شکر حاصل
گردد قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم سیوم آنکه نفس اماره را مانع شود از تجاوز
حدودی که شارع مقرر فرموده از عزیمت و رخصت و اعتقاد کند که عمل کردن با سهل
وارفق که موافق شرع شریف باشد اولی و افضل است از اختیار اشد و اشق که مخالف
آن باشد چهارم آنکه اولی در عبادت قصد و ملازمت و دوام و مواظبت است نه مبالغه
درویکه مفضی بسوی ملال و ترک آن گردد چنانچه در حدیث شریف آمده المنبت ای
المجد فی السیر لا ارضا قطع و لا ظهرا ابقی پس بهترین اعمال و افعال آنکه دائم باشد اگرچه قلیل

باشد پنجم آنکه اصحاب کرام ببرکت صحبت رسول علیه السلام رغبت بسیار در عبادت و نیل درجات و در طلب خیر و برکات داشتند لهذا افضل از سائر ناس آمدند ششم آنکه قهر و خشم کردن نزد مخالفت امر شرعی و انکار کردن بر حاذق صادق که لائق فهم معنی از معانی باشد وقتی که در فهم آن معنی تقصیر نماید مشروع است تا آنکه بیدار گردد و جان خود را از آن کار نگهدارد هفتم آنکه جائز است بیان کمالات علمیه و عملیه و اظهار آنها وقتیکه مامون از افتخار و مباهات باشد و مفضی بسوی کبر و عجب و غیره از آفات مهلکات نباشد چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ هشتم آنکه رسول علیه السلام در هر دو نوع حکمت علمیه و عملیه کامل و مکمل بود و در حدیث ابی نعیم و اعلمکم بالله لانا بزیادة لام تاکید آمده و اگر گفته شود که این حدیث رسول او اب تعلق بجزء ثانی از ترجمه باب ندارد و آن جزء ثانی آن است که معرفت فعل دل است و هرگز این حدیث بر آن جزء ثانی دلالت نمیکند نه بحسب وضع و نه بحسب عقل پس این حدیث مبارک چگونه بترجمه باب موافق آمد جواب آنکه مقصود امام بخاری رحمة الله علیه از آوردن این حدیث مبارک بیان جزء اول از ترجمه باب است زیرا که جزء ثانی از آن ترجمه بآیه کریمه از قرآن بیان نموده با آنکه جزء ثانی نیز از حدیث مبارک بحسب سیاق معلوم میشود زیرا که اصحاب کرام هرگاه قصد تمام بآن توجه نمودند که اعمال و طاعات خود را بر افعال و عبادات رسول علیه السلام زیاده کنند پس رسول علیه السلام از برای آن جماعه عظام فرمود انی لاعلمکم بالله یعنی این ازدیاد که مطلوب شما است هرگز حصول آن متصور نیست از جهة آنکه علم نیز از جمله افعال است زیرا که وی فعل قلب است و شک نیست که من در وی زائد بر شما هستم بحدیکه از احاطه تقریر زبان و تصویر اذهان و تحریر قلم مشقوق اللسان خارج است پس ازدیاد شما در افعال بر من متعذر و محال است و درین مقام یک فائده کلیه است که واجب و لازم است ذکر آن و وی آنست که امام محمد بخاری رحمة الله علیه بسیار جا ترجمه باب ذکر مینماید و از برای آن ترجمه هیچ حدیث مبارک را از احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم ذکر نمیکند بلکه هیچ چیزی را از مثبتات آن ترجمه از آیات مبارکه و از آثار صحابه ذکر نمینماید پس سبب آن چه خواهد بود پس حفاظ شام گفته اند که امام بخاری رحمة الله در اول تبویب ابواب نمود و ترجمه آنها نیز در تحت آنها مترجم کرد پس پس چنانچه در فهرست کتابها بر آن عادت

جاری شده بعد ازان در ثانی ایات مبارکه و احادیث متناسبه و آثار متناسبه در هر باب ذکر میکرد بتدریج و در بعضی ترجمهٔ آن ابواب اثبات حدیث رسول او باب و جز آن وی را اتفاق نیفتاد تا آنکه انتقال وارتحال از دار فنا بدار البقاء نمود و آن ابواب خالی از حدیث مبارک وغیره ماندند و اهل عراق گویند که امام بخاری رحمة الله علیه این کار از جهت آن اختیار کرده و غرض وی آنست که درین ترجمه باب حدیث از رسول او باب و جز آن نزد وی ثابت نشده والله اعلم **باب** مَنْ كَرِهَ اَنْ يَعُوْدَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ اَنْ يُلْقٰى فِي النَّارِ مِنَ الْاِيْمَانِ باب است در بیان آنکه بد دانستن آن کسی که بد میداند این را که باز گردد و قرار یابد در کفر چنانچه بد میداند اینکه انداخته شود وی را در آتش از ایمان است و در لفظ باب جائز است تنوین و وقف و اضافت بسوی جمله و بر هر تقدیر از تقادیر ثلثه لفظ من کره مبتدا است و من الایمان خبر وی و در قول وی من کره مضاف محذوف است ای کراهة من کره و کراهت ضد ارادت است و عود بمعنی صیرورة است لکن تضمین کرده شد وی را معنی استقرار لهذا تعدیت بکلمه فی نموده شد و مانند وی است قول حق سبحانه جل شانه که فرموده او لتعودن فی ملتنا حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ بحاء مهمله مفتوحه و راء مهمله ساکنه و باء موحده تحتانیه و حرب پسر بجیل بباء موحده تحتانیه مفتوحه پس بجیم مکسوره پس بیاء مثناة تحتانیه ساکنه پس بلام و وی ازدی واشحی بکسر شین معجمه و حاء مهمله منسوب بسوی واشح که یک بطن از ازد است و وی بصری بود که اقامت بمکه شریفه نموده بود و کنیت او ابو ایوب است و وی را خلیفه مامون پسر هارون والی قضاء آن بقعه شریفه کرده بود بعد ازان وی را عزل کرد پس وی باز رجوع بسوی بصره کرد و در همان جا وفات یافت و اجماع کردند علماء بر امامت و جلالت وی و بر علم و فقاهت وی امام بخاری گفته که وی در سال یکصد و چهل تولد یافت و در سال دو صد و بیست و چهار وفات یافت اَنَا شُعْبَةُ که پسر حجاج است عَنْ قَتَادَةَ که سدوسی است عَنْ اَنَسٍ از خادم ذات مبارک انس بن مالک عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود ثَلَاثٌ سه خصلت است مَنْ كُنَّ فِيْهِ هر کسی که موجود و متحقق شود آن سه خصلت

باب من كره ان يعود في الكفر كما يكره ان يلقى في النار من الايمان حدثنا سليمان بن حرب نا شعبة عن قتادة عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلاث من كن فيه

دروی وَجَدَ حَلَاوَةَ الْاِیْمَانِ می یابد لذت و شیرینی ایمان را مَنْ کَانَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ
اَحَبَّ اِلَیْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا یکی آن کسی که باشد خدا و رسول او محبوب تر بسوی وی از ما سوای
آن هر دو وَمَنْ اَحَبَّ عَبْدًا و دوم دوستی آن کسی که دوست میدارد بنده را از بندگان
خدای تعالے خواه حر باشد خواه مملوک لَا یُحِبُّهٗ اِلَّا لِلّٰهِ درحالی که دوست نمیدارد
او را برای هیچ غرضی مگر از برای خدای تعالی وَمَنْ یَّکْرَهُ اَنْ یَّعُوْدَ فِی الْکُفْرِ
وسیوم بد دانستن آن کسی که بد میداند اینکه باز گردد در کفر و قرار یابد در وی بَعْدَ
اِذْ اَنْقَذَهُ اللّٰهُ مِنْهُ پس از آن وقتی که خلاص و رهائی داده است او را خدای تعالی
از آن کفر کَمَا یَکْرَهُ اَنْ یُّلْقٰی فِی النَّارِ چنانچه بد میداند اینکه انداخته شود وی
را در آتش و این حدیث مبارک در سابق ذکر یافته لکن مصنف از آن جهة
تکرار نمود که تفاوت در میان دو حدیث بود زیرا که در انجا در هر سه مواضع
لفظ مضارع بود و درینجا لفظ ماضی و در انجا لفظ امر و درینجا لفظ عبد و در انجا لفظ
یقذف و درینجا لفظ یلقی و ایضا درینجا بعد اذ انقذه الله منه زیاده وارد شده
مع ذلک اختلاف رُوَاة متحقق شد زیرا که شیخ امام بخاری رحمة الله علیه در
انجا محمد بن مثنی بود و درینجا سلیمان بن حرب و بر تقدیر عدم تفاوت در متن و
اسناد گوئیم که مقصود مصنف در انجا ثبوت حلاوت از برای ایمان بود و درینجا
بیان آنکه کراهت عود در کفر از ایمان است و پنهان بودن بعید **بَابُ تَفَاضُلِ
اَهْلِ الْاِیْمَانِ فِی الْاَعْمَالِ** باب است در بیان افزون بودن اهل ایمان بر یکدیگر
در اعمال و افعال و کلمه فی از برای سببیة است چنانچه در قول علیه السلام
فی النفس المؤمنة مائة ابل از برای سببیة است پس مراد بیان تفاضل
اهل ایمان است که بسبب اعمال باشد و اگر گفته شود که حدیث مبارک دلالت
میکند بر تفاضل و تفاوت اهل ایمان در ثواب اعمال نه نفس اعمال زیرا که مقصود
از حدیث مبارک آنست که بعضی از مؤمنان داخل می شوند در بهشت در
اول و بعضی در آخر پس حدیث مبارک بترجمه باب چگونه موافق آید جواب آنکه
حدیث مبارک چنانچه دلالت بر تفاوت جماعه ناس در ثواب اعمال میکند همچنان بر
تفاوت آنها در نفس اعمال نیز دلالت میکند زیرا که ایمان یا تصدیق است پس بس

وَجَدَ حَلَاوَةَ الْاِیْمَانِ مَنْ کَانَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا وَمَنْ اَحَبَّ عَبْدًا لَا یُحِبُّهٗ اِلَّا لِلّٰهِ وَمَنْ یَّکْرَهُ اَنْ یَّعُوْدَ فِی الْکُفْرِ بَعْدَ اِذْ اَنْقَذَهُ اللّٰهُ مِنْهُ کَمَا یَکْرَهُ اَنْ یُّلْقٰی فِی النَّارِ بَابُ تَفَاضُلِ اَهْلِ الْاِیْمَانِ فِی الْاَعْمَالِ

یعنی از بهر قتل نفس مؤمنه بطریق خطا و جرمیت دیه بمقدار صد شتر ۱۲ منه

یا تصدیق همراه عمل و بر تقدیر اول وی فعل قلب است و بر تقدیر ثانی فعل قلب و جوارح
است و بر هر تقدیر قابل ازدیاد و تفاوت شد زیرا که قول رسول علیه السلام مثقال حبة
اشارت است بسوی اقل مرتبه ایمان است یا آنکه تفاوت ثواب در شرع شریف مستلزم
تفاوت اعمال است و احتمال دارد که مراد از اعمال در ترجمه باب ثواب اعمال باشد
بطریق مجاز مرسل یعنی اطلاق لفظ سبب کرده شود و مراد مسبب باشد یا بطریق مجاز
بالحذف که لفظ ثواب مقدر و مضاف بسوی اعمال باشد چنانچه علماء اهل تفسیر
هر دو وجه تقدیر کرده اند در قول حق سبحانه جل شانه واسئل القریة حدثنا اسمعیل
و وی مشهور است بابن ابی اویس است و وی پسر خواهر اصبحی است و وی خواهرزاده امام مالک
بن انس است و درین مقام وی از خال خود روایت کرده و در سال دو صد و بیست
و شش یا هفت وفات [illegible] حدثنی مالک اسماعیل گوید حدیث گفت مرا تنها عالم
جن و انس امام مالک پسر انس که صاحب مذهب است عن عمرو بن یحیی
المازنی لفظ عمرو بواو است و وی پسر یحیی پسر عماره پسر ابی حسن انصاری مازنی منسوب
بسوی مازن است و وی مدنی است روایت کرده است حدیث را از وی شیوخ
ستة عن ابیه و حدیث میکند از پدر خود که یحیی مذکور است و رجال این حدیث مبارک
همه مدنی اند زیرا که در سابق گذشته است که امام مالک و ابو سعید هر دو مدنی اند
عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود یدخل اهل الجنة
الجنة داخل میشوند اهل بهشت در بهشت و اهل النار النار و داخل میشوند اهل آتش دوزخ
در آتش دوزخ ثم یقول الله عز وجل پس از آنکه اهل بهشت در بهشت جای گرفتند و اهل
دوزخ در دوزخ قرار یافتند میفرماید خدای که غالب و بزرگست اخرجوا من النار بیرون
کنید ای جماعه ملائکه عظام از آتش دوزخ و در اکثر نسخها لفظ من النار ثابت نشده لکن در بعضی
نسخها وارد شده من کان فی قلبه هر آن کسی را که بود در دل او مثقال حبة مقدار
یک دانه و مثقال مثل مقدار در لفظ و معنی است و در فقه مثقال ذهب عبارت از هفتاد و دو جو
از طلا است و حبه بفتح حاء مهمله عبارت است از دانه که خورده میشود مثل گندم و جز آن من
خردل که آن دانه از خردل باشد و خردل بفتح خاء معجمه و سکون راء مهمله و فتح دال
مهمله نباتی است معروف و مشهور که آن را سپندان گویند من ایمان که آن دانه

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن عمرو بن یحیی المازنی عن ابیه عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یدخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار ثم یقول الله عز وجل اخرجوا من النار من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان

خردل از ایمان باشد. و من ایمان متعلق بجا محله است یا متعلق بمن کان است و بر تقدیر
اول ظرف مستقر است و بر تقدیر ثانی لغو و در کلام عرب. حبة قلیل را که بدرجه کمال قلة
رسیده باشد تشبیه داده میشود بدانه خردل چنانچه در کلام حق سبحانه جل شانه وارد
شده ان تک مثقال حبة من خردل لهذا ایمان را منکر آورد تا دلالت بر قلت نماید
و مراد بحبه خردل درینجا اقل از اعمال است که زائد بر ایمان باشند زیراکه در دیگر روایت
آمده اخرجوا من قال لا اله الا الله وعمل من الخیر ما یزن ذرة و بسط این کلام در حدیث
شفاعت خواهد آمد که مصنف در کتاب رقاق ذکر کرده فیخرجون منها پس بیرون
کرده میشوند آنکسان را که در دلهای آنها قدر دانه خردل از ایمان باشد از آتش دوزخ
قد اسودوا در حالیکه بدرستی سیاه گردیده اند از تاثیر آتش دوزخ مثل انگشت
فیلقون فی نهر الحیاء پس انداخته میشوند آنها در جوی حیا او الحیوة یا در جوی
حیات و یلقون بفتح قاف است و نهر بفتح ها و سکون آن آمده لکن فتح افصح است
و حیاء درین روایت بمد آمده و در دیگر روایت بقصر آمده و آن عبارت است از باران
است که با آن حیات نبات است پس آن الیق بحیوة از حیا ممدوده است که وی عبارت
از خجل است شک مالك یعنی شک کرد امام مالک که راوی این حدیث مبارک است
و تردید نمود درمیان لفظ حیا و لفظ حیوة فینبتون پس میرویند و پرورده میشوند در ان
جوی کما تنبت الحبة چنانچه میروید و پرورده میشود دانه گیاه و حبه بکسر حاء مهمله
و تشدید با موحده تحتانیه بزور صحرا را گویند که قوت انسان با آن حاصل نمیشود و احتمال
دارد که لام از برای عهد باشد و مراد بقلة الحمقاء باشد که عبارت از تخم خرفه است زیراکه
وی بسرعت تمام بر کناره سیلاب میروید پس سیلاب می آید و وی را تلف
میکند باز میروید پس باز تلف میکند او را سیلاب لهذا او را بقلة الحمقاء می نامند
از جهت آنکه وی در اختیار مکان انبات شعور و تمیز ندارد و جوهری گفته که رجله بکسر
راء مهمله و جیم بقلة الحمقاء است و وی را حمقاء ازان جهت گویند که وی نمیروید مگر در
سیلاب که محل تلف و هلاک است و کسائی گفته که حبه عبارت از حب ریاحین
است فی جانب السیل در کناره سیلاب و در بعضی روایات فی حمیل السیل
آمده و وی عبارت است ازان چیزی که بر میدارد او را سیلاب از گل و جز آن

فیخرجون منها قد اسودوا فیلقون فی نهر الحیاء او الحیوة شك مالك فینبتون كما تنبت الحبة فی جانب السیل

پس وقتی که دانه در وی افتد و قرار یابد بر کناره مجری سیل در یک شب و روز ا
میروید و وی اسرع از نباتات در انبات است چنانچه در شرح سنت ذکر کرده است
بدانکه در لفظ فی جانب السیل اشعار است بآنکه وجه تشبیه سرعه انبات است
اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی اَنَّهَا تَخْرُجُ صَفْرَاءَ بدرستی آن دانه بیرون می آید زرد رنگ
وتخصیص صفرا ازان جهة واقع شده که وی عمده از الوان ریاحین است و ناظرین
را مسرور می سازد قال الله تعالی صفراء فاقع لونها تسر الناظرین حضرت علی رضی
الله عنه فرمود هر کس که نعل زرد بپوشد روی غم نه بیند و خورسند و خوشحال میباشد
لهذا گفته اند که سردار ریاحین جبه خا است و وی زرد است مُلْتَوِيَةً در حالیکه پیچنده و میل
نماینده باشد و پراکنده باشد و باین ریحان نیز در حسن و خوبی بیفزاید حاصل آنکه انگشتی که
در دل او مقدار دانه خردل از ایمان باشد بیرون می آید از جوی جار یا حیوة تر و تازه و
خوش رو و خوشحال و فربه مثل این ریحانه که از کناره سیلاب تر و تازه و فربه و خوش
رنگ بیرون می آید و آن مردم را در اهل بهشت عتقاء الله می نامند و این حدیث
مبارک دلیل اهل سنت و جماعة بر فرقه مرجیه است که آنها میگویند وقتی که ایمان در دل
انسان باشد پس وی را هیچ عصیان و طغیان ضرر نمیکند زیراکه ازین حدیث مبارک
معلوم شد که بعضی از عصاة مؤمنان داخل در طبقه نیران می شوند و ایضا این
حدیث مبارک دلیل اهل حق و معرفت بر گروه معتزله است که آنها میگویند مرتکب
کبیره مخلد فی النار می باشد زیراکه ازین حدیث مبارک معلوم شد که اهل کبائر
خارج می شوند از نار بحکم ایزد غفار بسبب تصدیق و اقرار بحقیقة رسول مختار در
جمیع احکام و اخبار وَقَالَ وُهَيْبٌ و گفته است وهیب برون مصغر پسر خالد پسر
عجلان که ابو بکر باهلی بصری است و گفته اند که چشم وی در آخر عمر نابینا شد با وجود
آن در حفظ و ضبط آن هیچ نقصان نیامد و ابن مهدی گفته که وی ابصر رجال در
حدیث مبارک بود و در سال یک صد و شصت و پنج وفات یافت اَنَا عَمْرٌو اَلْحَيٰوةِ
خبر داد مایان را عمرو پسر یحیی مازنی مذکور بلفظ الحیوة بی شک و تردید وَقَالَ مِنْ
خَرْدَلٍ مِنْ خَيْرٍ یعنی گفته است وهیب مذکور در حدیث مسطور لفظ خیر را بدل از
لفظ ایمان حاصل آنکه وهیب در درجه مالک است و وی نیز مثل مالک از عمرو پسر یحیی

اَلَمْ تَرَ اَنَّهَا تَخْرُجُ
صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً
وَقَالَ وُهَيْبٌ
اَنَا عَمْرٌو اَلْحَيٰوةِ
وَقَالَ مِنْ خَرْدَلٍ
مِنْ خَيْرٍ

ناز لی مذکور رد و هیب میکند حدیث مذکور را و امام بخاری رحمة الله علیه بر سبیل تعلیق ذکر کرد زیرا که وی وهیب را ملاقات نکرده و نیافته و معنی کلام آنست که وهیب گفته حدثنا عمرو عن ابیه عن ابی سعید بهذا الحدیث لکن وهیب دران حدیث مبارک لفظ حیوة بها بر سبیل قطع ذکر کرده و مثل مالک شک و تردید در لفظ حیار و حیوة نکرده و لفظ خیر بدل ایمان در حدیث نقل کرده لکن مراد از خیر نیز ایمان است زیرا که هیچ خیر از ایمان بهتر نزد الله رحمن نیست و واجب است که لفظ الحیوة مجرور بنا بر حکایت از لفظ حدیث مبارک خوانده شود و اگر گفته شود که ملائکه عظام چگونه معلوم میکنند مقدار ایمان را و تحقق آن در دلهای مؤمنان باوجود آنکه ایمان از جمله اعتقادات است جواب آنکه حق سبحانه جل شانه برای آن جماعه عظام علامات و امارات گردانیده که بآن علامات تحقق ایمان و مقدار آن معلوم مینماید حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللّٰهِ پسر محمد پسر زید پسر ابی زید ثابت قرشی اموی مدنی و وی مولای حضرت عثمان بن عفان بود قَالَ اَنَا اِبْرٰهِيْمُ بْنُ سَعْدٍ پسر ابراهیم پسر عبد الرحمن پسر عوف و کنیت وی ابو اسحاق قرشی زهری مدنی بود و در سال یکصد و شانزده تولد یافت و وی در بغداد بر هارون رشید وارد شد پس هارون وی را اعزاز تام و اکرام تمام کرد و والی بیت المال گردانید و در بغداد در سال یکصد و هشتاد و سه وفات یافت عَنْ صَالِحٍ یعنی صالح پسر کیسان که وی ابو محمد غفاری مدنی تابعی ملاقات کرد صالح جماعتی را از اصحاب کرام بعد از آن تلمیذ شد از برای امام زهری و علم را از وی استفاده نمود و ابتدا تعلیم علم کرد در حالی که عمر وی بنود سال رسیده بود و عمر وی در وقت وفات یکصد و شصت سال بود عَنِ ابْنِ شِهَابٍ که زهریست و احوال وی گذشته عَنْ اَبِيْ اُمَامَةَ بضم همزه نام او اسعد است بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ بضم حاء مهمله و فتح نون و سکون مثناة تحتانیه پسر وهب انصاری اوسی مدنی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وی را اسعد نام کرد بنام جد مادری او که اسعد پسر زراره بود و کنیت نمود او را بابو امامه و پیش از وفات رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بدو سال متولد شد و از رسول مقبول سمع حدیث مبارک نکرده زیرا که وی صغیر بود و از همین جهة او را اکثر علما معدود در تابعین نمودند و وی عالم کبیر از علماء راسخین در مدینه مقدسه از جمله تابعین بود

حدثنا محمد بن عبید الله قال انا ابرهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب عن ابی امامة بن سهل بن حنیف

روایت کرده است حدیث مبارک را از پدر خود و از ابو سعید خدری و جز آنها و روایت
کرده است از وی خلق کثیر و در سال یکصد وفات یافت أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ
يَقُولُ بدرستی آن ابو امامه شنیده است از حضرت ابی سعید خدری که میگفت قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ
در وقتی از اوقات من خوابنده بودم رَأَيْتُ النَّاسَ دیدم من بچشم سر مردم را يُعْرَضُونَ
عَلَيَّ در حالی که ظاهر و آشکارا کرده میشوند آن مردم بر من وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ و حال آنکه بر جانها
آنها قمیصهای مختلفه و پیراهنهای متفاوته بود و قمص بضمتین جمع قمیص است مثل رغف
رغیف فَمِنْهَا پس بعضی ازان قمیصها مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ آن قمیصی بود که میرسید بپستانها
و ثدی بضم ثاء مثلثه و کسر دال مهمله و تشدید یاء مثناة تحتانیه جمع ثدی است که بفتح
ثاء مثلثه و سکون دال مهمله عبارت از پستان است وَمِنْهَا و بعضی ازان قمیصها مَا
دُونَ ذٰلِكَ قمیصی بود که کمتر از مقدار مذکور بود یعنی به پستانها نرسیده بود از جهة خوردی
حاصل آنکه قمیص هیچکسی از مردم از حد پستان متجاوز نشده بود بلکه یا برابر آن بود یا
کمتر ازان وَعُرِضَ عَلَيَّ و آشکارا کرده شد بر من عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حضرت عمر
پسر خطاب را وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ و حال آنکه بر وی پیراهنی بود يَجُرُّهُ که کشش میکرد
آن پیراهن را زیر پایی خود از جهة کثرت درازی وی و کلانی آن و درین حدیث
اشارت است بآنکه ثدی و پستان مختص بزنان نیست بلکه ثابت از برای
جماعه مردان نیز هست قَالُوا گفتند اصحاب کرام چون این خواب از رسول
علیه السلام شنیدند فَمَا أَوَّلْتَ يَا رَسُولَ اللهِ پس چه تاویل و تعبیر کردی ای رسول
خدا این خواب مبارک را قَالَ الدِّينَ فرمود رسول علیه السلام در جواب آن جماعه
عظام تعبیر کرفتم دین را یعنی چنانچه قمیص عورت انسان را می پوشاند همچنان دین و ایمان
پرده انسان است از عذاب نیران و حاجب وی است از هر مکروه و اندوه لهذا تعبیر
از قمیص بدین فرموده اند و موافقت این حدیث مبارک برای ترجمه باب ازان
جهة است که ایمان و دین متحد اند چنانچه قبل ازین گذشته و دین مشبه بقمیص نموده اند
و قمیص متفاوت میباشد چنانچه در حدیث مبارک صریحًا بیان فرمودند پس ثابت
شد که اهل ایمان متفاضل و متفاوت اند امام نووی گفته که در حدیث مبارک فوائد

بسیار است اول آنکه اعمال داخل در ایمان است دویم آنکه ایمان و دین متحد اند سیوم آنکه اهل ایمان متفاوت در ایقان اند و چهارم بیان فضیلت خلیفهٔ ثانی عالم ربانی اعدل اصحاب صاحب احتساب حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه و پنجم تعبیر خواب و سوال آن از عالم آن و وقف آن جائز است و ششم آنکه اشاعت ثنا بر فضل ناس صحیح است اما بشرطی که مفضی بسوی کبر و مباهات و غیره از آفات مهلکات از برای مثنی علیه نباشد و علماء محققین که قمیص در خواب عبارت از دین است و کش کردن آن عبارت است از بقاء آثار جمیله و سنت حسنه در زمرهٔ مسلمین بعد از وفات و ممات تا جملهٔ مردم اقتدار بآن نمایند و محدث وی نیز شریک در اجر و ثواب بآن تابعین تا یوم دین باشد چنانچه در حدیث مشهور وارد شده و اگر گفته شود که ازین حدیث مبارک لازم می آید تفضیل حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بر حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و در کتب عقائد مسطور است که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعد از انبیاء کرام افضل از سائر انام است و بر همین اجماع علماء واقع است پس تطبیق حدیث مذکور با اجماع مسطور چگونه خواهد شد جواب آنکه در کلام رسول مقبول چیزی موجود نیست که دلالت بر حصر قمیصها در ۳ سه قسم نماید بلکه جائز که قسم چهارم از قمیصها موجود باشد که آن از هر سه قسم بزرگ تر باشد و آن مختص بجناب حضرت ابو بکر صدیق باشد و بر تقدیر حصر قمیصها در سه قسم گوئیم که در کلام رسول مقبول صلی الله علیه و سلم چیزی متحقق نیست که مقتضی باشد از برای حصر قسم ثالث بر حضرت عمر بلکه جائز است که غیر وی همراه وی نیز در ان قسم شریک باشد و اگر مسلم کنیم تخصیص قسم ثالث را بحضرت عمر رضی الله عنه پس گوئیم که این حدیث معارض است با احادیث دیگر که دلالت بر فضیلت ابو بکر صدیق رضی الله عنه میکنند و آن احادیث از جهة معنی متواتر اند و این حدیث از جهة لفظ و معنی از قسم آحاد است و شک نیست که آنها قطعی اند و این حدیث ظنی و ظنی معارض قطعی نمیشود و اگر مسلم کنیم که هر دو جانب احادیث متساوی اند لکن اجماع منعقد است بر فضیلت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و اجماع قطعی و این حدیث ظنی و ظنی معارض و مصادم قطعی نمی شود

باب الحیاء من الایمان

[illegible]

باب است در بیان آنکه حیا از ایمان است و لفظ حیا مرفوع است برابر است که لفظ باب اضافت کرده شود بسوی وی یا نه زیرا که وی مبتدا است د من الایمان خبر وی حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ اَنَا مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عبد الله بن یوسف تِنِّیسِی دمشقی و امام مالک مشهور اصبحی و ابن شهاب زهری است که احوال هر سه در سابق ذکر شده عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ اَبِيْهِ سالم پسر عبد الله روایت میکند از پدر خود عبد الله که پسر حضرت عمر بن الخطاب است و سالم قرشی عدوی تابعی کنیت او ابو عمرو و یکی از فقهاء سبعه در مدینهٔ مقدسه بر یک قولی از اقوال بود سعید بن مسیب گفته بود سالم مشابه تر در صورت و سیرت بعبد الله و عبد الله مشابه تر بحضرت عمر رضی الله عنه و امام جن و انس مالک بن انس گفته نبود در عصر سالم هیچکسی که مشابه تر در افعال و اقوال بصلحاء سابقین و علماء سالفین باشد بجز وی و در زهد و تقوی بحدی رسیده بود که جامه می پوشید که قیمت وی دو درهم بود و اسحاق بن راهویه گفته که صحیح ترین از جمیع اسناد و ها آنست که زهری از سالم و سالم از پدر خود روایت کند و عبد الله بن عمر محبت بسیار همراه پسر خود سالم میکرد از جهت کمال زهد و علم و تمام صبر و حلم و علی الدوام در میان انام روی آن فرزند را باشتیاق تام بوسه میداد و میگفت ای مردم تعجب بکنید از شیخی که بوسه میدهد شیخ دیگر را و در سال یکصد و شش یا پنج یا هشت در مدینهٔ مقدسه وفات یافت و نماز جنازه بر وی هشام پسر عبد الملک خواند اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم مَرَّ گذشت عَلٰى رَجُلٍ مِّنَ الْاَنْصَارِ بر یک مردی از جماعهٔ انصار و مراد از انصار جماعتی است از اهل مدینهٔ مقدسه که همراه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و همراه صحابهٔ مهاجرین یاری کردند و آنها را در املاک و اماکن خود شریک کردند وَهُوَ يَعِظُ اَخَاهُ و حال آنکه آن مرد نصیحت میکرد برادر خود را فِي الْحَيَاءِ در شان حیا یعنی آن مرد زجر و منع میکرد وی را از حیاء و ظاهر آنست که مراد برادر نسبی است اگرچه احتمال دارد که برادر دینی مراد باشد قال الله تعالی انما المؤمنون اخوة فَقَالَ لَهٗ پس فرمود برای آن مرد رَسُوْلُ

حدثنا عبد الله بن يوسف قال انا مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر على رجل من الانصار وهو يعظ اخاه في الحياء فقال له رسول

اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ رسول خدا صلی الله علیه وسلم دَعْهُ بگذار این برادر خود
را یعنی رسول مقبول آن مرد را از وعظ و نصیحت منع نمود فَاِنَّ الْحَیَاءَ مِنَ الْاِیْمَانِ
زیرا که حیا از ایمان است و تاکید بلفظ انّ ازان جهت واقع شده که مخاطب شاک درین
حکم بود یا نازل منزله منکر بود یا از جهت شک و انکار سامعین و ناظرین باشد یا از
جهة اهتمام باین حکم **بَاب** فَاِنْ تَابُوْا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّکٰوةَ فَخَلُّوْا
سَبِیْلَهُمْ باب است در بیان قول حق سبحانه جل شانه که فرموده فَاِنْ
تابوا تا آخر آیهٔ کریمه یعنے پس اگر رجوع کنند از شرک بسوئی تفرید و از کفر
بسوی توحید و ادا کنند نماز با نیاز را و دادند زکوة مال را پس بگذارید راه
آنها را و همراه آنها جنگ و قتال و غرض و جدال نکنید پس مراد از توبه در آیه
کریمه توبه از شرک و کفر است زیرا که حق سبحانه جل شانه قبل ازین پیان
درهمین آیت قرآن فرموده فاقتلوا المشرکین حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ
یعنی بکشید بسیف بران و مانند آن جماعه مشرکان را هر جائی که بیابید
ای مؤمنان آن اهل شرک و طغیان را پس موافقت حدیث مبارک
که امام بخاری رحمة الله علیه آورده ظاهر و واضح تر شد زیرا که رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و لفظ
باب مضاف بسوی ما بعد است حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ
الْمُسْنَدِیُّ بضم میم و فتح نون و دی را مسندی ازان گویند که اشتغال
بالکل با حادیث مسنده میکرده و التفات با حادیث مرسله نمیکرد و یکی
از اجداد وی مولای از برای یکی از اجداد امام بخاری رحمة الله علیه بود
چنانچه قبل ازین گذشته و وی را اهل حدیث کنز حدیث می نامند قَالَ اَنَا
اَبُوْ رَوْحٍ الْحَرَمِیُّ ابو روح براء مهمله مفتوحه و حاء مهمله کنیت وی است و نام او
ثابت است و حرمی بحاء مهمله مفتوحه و راء مهمله مفتوحه و یاء مشناة تحتانیه منسوب
بسوی حرم است ابْنُ عُمَارَةَ بضم عین مهمله و بمیم مخففه پسر ابی حفصه
عتکی بصری روایت کرده است از وی احادیث مبارکه را صاحبان
صحاح مثل ترمذی قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه پسر حجاج است

اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم دعه فان
الحیاء من الایمان
فان تابوا
واتوا الزکوة
الصلوة
فخلوا سبیلهم
عبد الله بن محمد
المسندی قال انا ابو
روح الحرمی قال انا
عمارة قال انا شعبة

عن واقد بن محمد واقد بقاف ست و درین صحیح مبارک از ابتداء تا انتهاء و فلا
بفاء هرگز نیست و وی پسر محمد پسر زید پسر عبد الله پسر عمر پسر خطاب ست قال سمعت
ابی گفت واقد شنیدم من پدر خود را که محمد مذکور ست یحدث که حدیث نقل میکرد
عن ابن عمر از جد خود عبد الله پسر عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال بدرستی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود امرت امر
کرده شدم من از جانب خدای اعظم ان اقاتل الناس باینکه جنگ و محاربه کنم مردم را
و ظاهر آنست که امرکننده خدای تعالی است چنانچه وقتی که شخصی از جمله اصحاب کرام
در ضمن کلام گوید امرنا بکذا بصیغه مجهول مفهوم و معلوم می شود که امرکننده رسول مقبول
است و عدول از تصریح از جهة دعوی تعیین و تعویل بر عقل است حتی یشهدوا
تا آنکه گواهی بدهند بزبان ان لا اله باینکه نیست بالحق در جمله اکوان الا الله مگر ذات
خدای تعالی که جامع جمیع صفات کمال ست وان محمدا رسول الله و باینکه
بدرستی محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده خداست تا احکام شرعیه و اخبار دینیه بخلق
از جانب حق تبلیغ نماید ویقیموا الصلوة و تا آنکه اقامت کنند نماز را که ستون
دین ست و اقامت صلوة عبارت از تعدیل ارکان ست که هیچ میل و فتور در اداء
فرائض و واجبات و سنن و مستحبات نکند یا مراد از اقامت آن اداء آن ست
زیرا که قیام از جمله ارکان ست یا مراد از اقامت مداومت و مواظبت در اداء
آن قربت ست یا مراد از اقامت تهیؤ از برای اداء آن باشد و نماز عبارت از
عبادت ست که افتتاح آن بتکبیر و تعظیم و اختتام آن بفعل تسلیم باشد ویؤتوا الزکوة
و تا آنکه بدهند زکوة را و زکوة عبارت از قدر مال ست که بیرون کرده می شود
از نصاب و دفع کرده میشود بسوی جماعه مستحقین که در کتاب الله مذکورند امام
نووی گفته که این حکم قتال خاص بتارکت صلوة و زکوة نیست بلکه هرکسی که ترک نماید
واجبی را از واجبات اسلام پس حکم قتال و محاربه در حق وی ثابت ست و تخصیص
صلوة و زکوة از ان جهة واقع شده که عمدهٔ عبادات بدنیه صلوة ست و زبده عبادات
مالیه زکوة ست نه از جهة آنکه این حکم از غیر آنها منفی ست فاذا فعلوا ذلک پس
وقتی که کردند آن مذکور را یعنی گواهی دادند بوحدانیت ذات صمدیت و رسالت

عن واقد بن محمد
قال سمعت ابی
یحدث عن ابن
عمر ان رسول
الله صلی الله
علیه وسلم
قال امرت ان
اقاتل الناس
حتی یشهدوا ان
لا اله الا الله
وان محمدا رسول
الله ویقیموا
الصلوة ویؤتوا
الزکوة فاذا
فعلوا ذلک

آن حضرت صلی الله علیه و سلم واداء کردند نماز را وداد ند زکوة را و اگر گفته شود که
درضمن مذکور بعضی از اقوال هست پس اطلاق فعل بروی چگونه صحیح شد جواب
آنکه قول از فعل لسان هست یا اطلاق فعل بروی از قبیل تغلیب اکثر بر اقل هست
عَصَمُوْا مِنِّیْ نگاه کردند از من دِمَائهُمْ خونهای خود را و دما بکسر دال مهمله
جمع دم هست مثل جمال و جمل زیراکه دم در اصل دمو هست وَاَمْوَالَهُمْ و نگاه کردند
مالهای خود را یعنی متعرض شدن بخون آنها و مال آنها بهیچ وجهی از وجوه روا نیست
اِلَّا بِحَقِّ الْاِسْلَامِ مگر بحقی که برای اسلام یا از اسلام یا در اسلام باشد چنانچه قصاص
در آدم و ضمان در مال باشد وَحِسَابُهُمْ عَلَی اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ و حساب آنها در آخرت
بر خدای هست که غالب و بزرگست یعنی چون کسی اقرار بزبان کرد بوحدانیت
ایزد ذو الجلال و رسالت رسول با کمال واداء کرد فرایض اسلام را پس ما بحسب
ظاهر حکم باسلام او نمائیم و خون و مال او را معصوم میدانیم و جزاء آخرت بحسب باطن
بر خدا است که وی مُطّلع بر سرائر و عالم بر ضمائر هست اگر آن قول از قائل باخلاص
صادر شده او را حق تعالی قبول کرده ثواب و درجات خواهد داد و اگر از نفاق
صادر شده او را رد کرده عقاب و درکات نصیب خواهد کرد و کلمه علی از برای تاکید
وقوع وارد شده چنانچه تحقیق قبل ازین گذشته پس دفع شد وهم آن کسی که گفته از
حدیث مذکور لازم می آید که حساب لازم و واجب بر خدای پاک باشد و مذهب اهل
سنت و جماعة آنست که هیچ چیزی بر خدای تعالی واجب نیست و اگر گفته شود که از
حدیث مبارک لازم می آید که از اهل کتاب جزیه قبول کرده نشود و بدادن جزیه
از انها قتال مدفوع و مرفوع نشود جواب آنکه مراد از لفظ ناس در حدیث مبارک
عبده اوثان هست زیراکه ادله خارجیه دلالت میکنند بروی چنانچه حق سبحانه
جل شانه در حق اهل کتاب در کلام الله فرموده حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَّدٍ و بعضی گفته اند
که این قول پیش از حکم بقبول جزیه و امان بود بدانکه گروهی از علماء صحت این حدیث
مبارک بعید دانسته اند زیراکه اگر این خبر نزد ابن عمر صحیح و حاضر می بود هر آئینه
نمیگذاشت پدر خود را که همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه در قتال مانعان زکوة منازعه
و مناظره نماید و اگر می شناختند این حدیث مبارک را پس حضرت ابوبکر حضرت

عصموا منی … وحسابهم … عز وجل

عمر را رضی الله عنهما قرار بر استدلال وی بقول رسول علیه السلام امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله نمیداد و انتقال نمیکرد حضرت ابوبکر از استدلال باین نص مبارک نبوی قیاس زیراکه فرمود هرآئینه جنگ و قتال میکنم البته همراه آن کسی که فرق کند درمیان صلوة و زکوة از جهت آنکه زکوة قرینه صلوة است در کتاب الله و جواب آنها آنست که جائز است این خبر در همان حالت نزد ابن عمر مستحضر نباشد اگرچه وی عالم بآن باشد و ایضا جائز است که این حدیث بعد ازین یاد گرفته باشد و ایضا حضرت ابوبکر در قتال مانعان زکوة اکتفا بقیاس نکرده بلکه وی را از قول رسول علیه السلام الا بحق الاسلام نیز اخذ نموده زیراکه گفت که زکوة نیز حق اسلام است و ایضا ابن عمر با بن خبر منفرد نیست بلکه وی را حضرت ابی هریره نیز روایت کرده چنانچه در کتاب زکوة خواهد آمد و درین قصه دلیل واضح است برآنکه گاه گاه بعضی از احادیث مبارکه بر بعضی اکابر صحابه مخفی میشود لهذا گفته اند که التفات کرده نشود بسوی آراء وقتی که حدیث از صاحب مصطفی موجود و متحقق شود امام نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه قتال همراه کفار بدکردار واجب است وقتیکه مسلمانان طاقت آن داشته باشند دویم آنکه قتال واجب است همراه آنکسی که منع صلوة یا زکوة یا واجب از واجبات اسلام نماید و سیوم آنکه هرکس که نماز بطریق قصد ترک کند قتل کرده شود چنانچه مذهب جمهور همین است و اختلاف کردند که بر سبیل فور کشته شود یا روز مهلت داده شود و اصح اول است و صحیح آنست که قتل کرده شود بترک یک نماز وقتی که وقت آن بیرون شود و گفته ابن سریج بشمشیر کشته شود و این قتل بر سبیل حد است و امام احمد بن حنبل گفته که بترک یکنماز بر سبیل قصد کافر میگردد و امام ابوحنیفه گفته که حبس کرده شود تا آنکه توبه کند و قتل کرده نشود و کافر هم نگردد و اما بترک روزه پس لازم است که حبس کرده شود و منع کرده شود وی را از طعام از جهت آنکه ظاهر آنست که وی نیت روزه میکند زیراکه وی معتقد وجوب وی است و اما زکوة اگر ترک نماید پس از وی بطریق جبر و قهر گرفته شود و چهارم آنست که هرکس ظاهر کند

اسلام را بزبان و فرائض و واجبات بار کان ادا نماید پس جنگ و قتال همراه
وی و تعرض از برای خون و مال وی حرام است و پنجم آنکه توبه زندیق که بالکل از
شرع شریف انکار نماید اگر چه از وی ارتداد تکرار یابد صحیح است و این اختلاف
مشهور است در علماء و فقهاء

بَابُ مَنْ قَالَ اِنَّ الْاِيْمَانَ هُوَ الْعَمَلُ

باب است در بیان آن کسی که گفت بدرستی ایمان آن ایمان عمل است و اگر
گفته شود که مراد از عمل درین مقام اگر عمل دل است که آن را تصدیق گویند پس استشهاد
بقول عدّه از اهل علم مطابق و موافق نمی آید زیرا که وی قول یا عمل لسان است
و اگر مراد عمل جوارح یا عمل لسان یا مجموع از اعمال باشد پس مناسب با حدیث
مبارک نمی آید زیرا که ایمان بخدایتعالی در حدیث مبارک فعل دل است پس لیس
زیرا که جهاد و حج بعد ازان ذکر کرد جواب آنکه مراد مجموع است و مقصود مصنف
استدلال بران مجموع بمجموع آیات و حدیث است زیرا که هریک از قرآن
مجید و سنت رسول حمید دلالت بر بعضی از دعوی میکند بوجهی که مجموع آیات
و حدیث بر مجموع دعوی دلالت میکند و در لفظ باب درین عبارت بجز از اضافت
روا نیست لِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ از برای فرمودن خدای که غالب و بزرگست
که فرمود وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِيْ اُوْرِثْتُمُوْهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ
و این بهشت آن بهشت است که وارث کرده شدید شما ای جماعهٔ مؤمنان
آن را بسبب آنچیزی که بودید شما که کار میکردید آن چیز را از اعمال
صالحه و افعال کامله یا بسبب عمل کردن شما و اگر گفته شود که ایراث
عبارت است از باقی گذاشتن مال برای افراد بنی نوع خود بعد از مرگ
و وی بر حق سبحانه جل شانه ممتنع است پس معنی ایراث درین مقام
چیست جواب آنکه مراد از مورث کافر است و از وارث مؤمن
یعنی اگر کفر وجود وی نمی بود هر آئینه حصه او در دار بقاء انتقال
بسوی مؤمنان نمیکرد پس بسبب کفر که آن موت
ارواح است انتقال کرد حصهٔ کافر بسوی مؤمن زیرا که
ایمان سبب حیات ارواح است و اگر

باب من قال ان الایمان هو العمل
لقول الله عز وجل
وتلك الجنة التي اورثتموها بما كنتم تعملون

واگر بالفرض والتقدیر تسلیم نمائیم که مورث خدای پاک است پس مراد از ایراث
مجرد عطا است بر سبیل اطلاق کل و ارادهٔ جزء یا بر سبیل تشبیه واگر گفته شود که در
حدیث صحیح وارد شده لن یدخل احدکم الجنة بعمله قالوا ولا انت یا رسول الله قال ولا
انا الا ان یتغمدنی الله برحمته پس جمع درمیان آیهٔ کریمه مذکوره و حدیث مبارک
چگونه خواهد شد جواب آنکه منفی در حدیث مبارک دخول جنت بمجرد عمل است
که عاری از قبول باشد و مثبت در آیهٔ کریمه دخول جنت بسبب عمل مقبول است
و شک نیست که قبول عمل بجز از رحمت خدای تعالی میسر نمی شود پس دخول
جنت بجز از رحمت خدای تعالی حاصل نشد و بعضی گفته اند که نفس دخول جنات برحمة
خالق موجودات است و محمل حدیث مبارک همین است اما تفاوت درجات
باعتبار اعمال صالحات خواهد بود و در آیت کریمه مراد همین است بر سبیل ذکر محل و ارادهٔ
حال زیرا که جنات محل درجات اند و بعضی در جواب گفته اند که عمل صالح نیز از رحمت
خدای تعالی است پس دخول جنت بسبب عمل صالح نیز دخول برحمت حق است و بعضی
گفته اند که کلمهٔ با در قول حق سبحانه جل شانه که فرمود بما کنتم تعملون از برای سببیة
نیست بلکه از برای مجرد ملابست است پس معنی آن شد که داخل شوید در بهشت بسبب
رحمة حق در حالی که ملابس اعمال باشید تا بسبب آن اعمال صالحات رفع درجات
بعد از دخول جنات حاصل گردد و بعضی گفته اند که مراد از جنت در آیهٔ کریمه جنت عالیه
رفیعه است و وصول بآن جنت عالیه بسبب اعمال است اما نفس دخول پس برحمت
حق است و بعضی ازین اجوبهٔ مذکوره قریب به بعضی دیگر استند لکن بر هر صاحب
بصیرت لازم است که مابه الامتیاز را از مابه الاشتراک جدا سازد و در حق این فقیر محرر
دعا خیر نماید وَقَالَ عِدَّةٌ و گفته است جماعتی قلیله مِنْ اَهْلِ الْعِلْمِ از اهل علم و فضیله و عده
بکسر عین مهمله و تشدید دال مهمله مفتوحه ثابت شده و در اصل لغة آن عبارت از
مطلق جماعت است خواه قلیل باشد خواه کثیر لکن در استعمال مختص بقلیل شده
فِیْ قَوْلِهٖ تَعَالٰی در تفسیر قول خدای که بلند از شریک و عیوب است که فرموده در کلام
خود فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعِیْنَ عَمَّا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ پس سوگند است به پروردگار
تو ای محمد صلی الله علیه وسلم هر آئینه می پرسیم البته در روز قیامت این مردمان را

عَنْ قَوْلِ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَقَالَ اللّٰهُ
تَعَالٰی لِمِثْلِ
هٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُوْنَ
حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ
يُوْنُسَ

یعنی و تمامی از عمل خود یا از آن چیزی که عمل کرده اند در دنیا عَنْ قَوْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یعنی
سوال میکنیم همه مردم را از گفتن این کلمه طیبه مبارکه که عنوان ایمان است پس اطلاق
عمل بر ایمان صحیح شد و این قول مقوله قال است و جار درین قول متعلق است
به لَنَسْئَلَنَّهُمْ که مذکور در آیه قرآن است و اما مقوله قول مجرور پس آن آیه مذکور است
و اگر گفته شود که ازین آیه مذکوره اثبات سوال بر سبیل توکید قسمی معلوم می شود در آیه
دیگر از قرآن مجید پروردگار حمید فرموده فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان
که دلالت بر سبیل صراحت بر نفی سوال ایزد متعال میکنند پس وجه جمع در میان
دو آیه مبارکه چگونه خواهد شد جواب آنکه در روز قیامت امکنه مختلفه و ازمنه
متطاوله خواهد بود پس در بعضی مواقف و ازمان سوال از اعمال کرده میشوند
و در بعضی از آنها سوال کرده نمی شود یا آنکه مراد از نفی سوال نفی آن سوال است
که بطریق استخبار و استعلام باشد و مراد باثبات اثبات سوال بر سبیل توبیخ و زجر
است یا آنکه مراد از آیه کریمه که نفی سوال می نماید آنست که سوال کرده نمیشود از
گناه عاصی هیچ فرد دیگر را از جن و انس بلکه وی خود سوال کرده میشود یعنی از
برای گناه عاصی هیچ کس بجز آن ماخوذ نمی شود چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی و تخصیص عده از علماء از آن جهت واقع شده که ظاهر
از آیه کریمه آن است که جمیع مخلوقات از تمامی اعمال خود سوال کرده میشوند
و تخصیص آن بقول لا اله الا الله دعوی بی دلیل است وَقَالَ و فرموده است
حق سبحانه جل شانه در کلام الله لِمِثْلِ هٰذَا برای مانند این جزاء مذکور از نعیم
جنات و حور و قصور فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُوْنَ پس باید عمل کنند عمل کنندگان
یعنی ایمان آرند ایمان آرندگان و از کفر و شرک توبه نمایند تا فوز عظیم برای آنها
حاصل گردد پس اطلاق کرده شد لفظ عمل را و مراد از وی ایمان است حَدَّثَنَا
اَحْمَدُ بْنُ یُوْنُسَ و وی احمد پسر عبد الله پسر یونس یربوعی تمیمی کوفی است و کنیت
او ابو عبد الله و وی نسبت کرده شد بسوی جد خود و پدر وی را که عبد الله
است از میانه برای تخفیف حذف کردند و شخصی از برای امام احمد پسر حنبل
رحمة الله علیه گفت که از کدام شخص من حدیث مبارک را بنویسم امام احمد

وی راگفت که از احمد بن یونس زیراکه وی درین عصر شیخ اسلام است و بکوفه در
سال دوصد و بیست و نه وفات یافت و مُوسَی بْنُ اِسْمٰعِیلَ و وی منقری
بکسر میم و سکون نون و فتح قاف بصری و احوال وی در سابق در قصه هرقل گذشته
قَالَ اَنَا اِبْرٰهِیمُ بْنُ سَعْدٍ و وی از اولاد عبدالرحمن پسر عوف است که در بغداد
وفات یافته قَالَ اَنَا ابْنُ شِهَابٍ و وی زهری است عَنْ سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیَّبِ
بفتح یاء مثناة تحتانیه و بعضی بکسر آن نیز نقل کرده اند و وی فتح آنرا مکروه میداشت
و مسیب پسر حزن است بفتح حاء مهمله و سکون زاء معجمه و سعید امام تابعین و همام
عالمین است و دو سال از خلافت اعدل اصحاب حضرت عمر بن خطاب گذشته
بود که وی متولد شد و گفته اند که وی سردار علماء مدینه مقدسه و سرتاج صلحاء
ان قطعه مشرفه و مقدم بر ساکنان آن ماوی در تقوی و فتوی بود و وی را رئیس علماء
و فقیه فقهاء میگفتند امام احمد پسر حنبل گفته که سعید افضل و اکمل از جمله تابعین
است پس گفته شد مر وی را که روایت سعید از حضرت عمر رضی الله عنه حجت است
گفت آری حجت است و وی از حضرت عمر سمع خبر از خیر البشر کرده و وقتی که روایت
سعید از حضرت مقبول نباشد پس روایت شخصی از شخصی دیگر چگونه مقبول خواهد
شد و ابو حاتم گفته نیست در زمره تابعین رحمة الله علیهم اجمعین بزرگ تر و دانا
تر از سعید و پدر وی و جد وی هر دو از اصحاب کرام معدود اند و هر دو در روز
فتح مکه باسلام مشرف شدند سلیمان بن موسی گفته که وی افقه تابعین بود
و ابن مدنی گفته که وی اجل تابعین بود و وی جامع در میان زهد و عبادت
و ورع و ریاضت و علم و فقاهت بود مکحول گفته که طواف کردم من تمام
زمین را پس ملاقات نکردم هیچکسی را که عالم تر از سعید باشد ابن قتیبه گفته که
جد وی حزن بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم آمد پس رسول علیه السلام
وی را گفت تو سهل هستی پس وی گفت من حزن هستم و این جواب
و سوال در میان حزن و رسول اکرم سه بار مکرر شد سعید گفت پس همیشه آن
حزونت و درشتی در میان ما باقی ماند احمد بن عبدالله گفته که سعید فقیه
صالح از فقهاء سبعه مدینه مقدسه بود و وی چهل حج در عمر خود ادا کرد

موسی بن اسمعیل
...
قال انا ابراهیم بن
سعد قال انا
ابن شهاب عن
سعید بن المسیب

هرگز عطا از بیت المال میگرفت بلکه وی را چهارصد دینار بود و در ان مال تجارت در زیت میکرد و معاش خود را حاصل مینمود و مناقب و فضائل وی بسیار است امام شافعی گفته که من حدیث مرسل از هیچکس قبول نمیکنم مگر از سعید بن مسیب زیراکه من استقرا و تتبع نمودم من احادیث مرسله وی را پس یافتم من آن همه را مسند از طریق دیگر و در سال نود و سه یا چهار یا پنج در خلافت ولید پسر عبدالملک بمدینه مقدسه وفات یافت عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ واحوال وی در سابق گذشته اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ بدرستی حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسیده شد اَیُّ الْعَمَلِ اَفْضَلُ کدام از اعمال و افعال بهتر از جهة ثواب نزد ایزد متعال است و سائل ابوذر غفاری است قَالَ فرمود رسول کامل در جواب آن سائل اِیْمَانٌ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ گرویدن بخدای تعالی و گرویدن برسول او بهتر و خوشتر از جمله افعال و اعمال است قِیْلَ گفته شد یعنی پرسیده شد بار دیگر ثُمَّ مَاذَا پس از ایمان بخدا و رسول کدام عمل اعلی و افضل است قَالَ فرمود رسول فاضل در جواب آن قائل اَلْجِهَادُ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ که افضل بعد از ایمان و تصدیق آوردن بخدا و رسول او از جمله اعمال جنگ کردن همراه کفار بدکردار در راه خدا یعنی از برای بلند کردن احکام اسلام و طلب رضاء خالق انام باشد نه از برای غرضی دیگر از اغراض باشد و جهاد افضل از سائر اعمال ازان جهة شد که در وی بذل جان در راه ایزد منان است و کمال جود و احسان فدای کردن جان است زیراکه مال وقایهٔ جان است قِیْلَ گفته شد بار دیگر ثُمَّ مَاذَا پس از جهاد کدام عمل بهتر و خوشتر است در ترتب ثواب و دفع عقاب نزد پروردگار تواب قَالَ فرمود رسول اکرم در جواب آن متکلم حَجٌّ مَبْرُوْرٌ پس از جهاد حج مبرور از سائر اعمال بهتر و خوشتر است و حج عبارت از قصد کردن خانه کعبه است برای ادای مناسک مانند ایستادن بعرفه و جز آن و مبرور عبارت از حجی است که با آن هیچ فسق و عصیان و گناه و طغیان مخلوط نباشد

وبعضی گویند که مبرور عبارت از حج مقبول است وبعضی گویند که مبرور عبارت از حجی
است که همراه وی هیچ شائبه ریا مخلوط نباشد وبعضی گویند که حج مبرور آنست که بعد
از وجود آن هیچ معصیت در تحقیق نیاید امام نووی گفته که درین حدیث ذکر
جهاد بعد از ایمان وارد شده ودر حدیث ابی ذر غفاری بدل حج عتق ذکر شده
ودر حدیث ابن مسعود ابتدا الصلوة پس به بر الدین پس بجهاد واقع شده
ودر حدیث متقدم ذکر سلامت مسلمانان از دست وزبان ودر دیگر المعام طعام
وخواندن سلام واقع شده پس علماء در وجه جمع آنها گفته اند که اختلاف جوابها
باعتبار اختلاف حالها واقع شده وباعتبار احتیاج مخاطبین وذکر آنچیزی که
نمیدانست وی را سائل وسامعین وترک کرد آن چیزی را که میدانستند وممکن است
در وجه جمع که گفته شود که کلمه من درهمه جا مراد است چنانچه گفته می شود فلان اعقل
الناس یعنی من اعقلهم وازین است آنچه در حدیث مبارک وارد شده خیرکم خیرکم
لاهله زیرا که معلوم است که انسان باین قدر خیر الناس نمیگردد واگر گفته شود که
جهاد درین حدیث مبارک مقدم بر حج وارد شده وحال آنکه حج رکن از ارکان
اسلام است چنانچه قبل ازین در حدیث مبارک گذشته بخلاف جهاد که وی در ارکان
اسلام معدود نشده است پس وجه تقدیم چه خواهد بود جواب آنکه نفع حج در اغلب
اوقات قاصر میباشد ونفع جهاد در اکثر احوال متعدی می باشد یا آنکه تقدیم جهاد بر حج
وقتی است که جهاد فرض عین شده باشد یا آنکه وقوع وی متکرر میباشد بخلاف حج که وی
فرض عمر است ومتکرر الوقوع اهم میباشد لهذا تقدیم او بر حج کرده شد والله اعلم

بَابٌ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْإِسْلَامُ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَكَانَ عَلَى الْاِسْتِسْلَامِ أَوِ الْخَوْفِ مِنَ الْقَتْلِ

باب است در بیان وقتی که نباشد اسلام بر حقیقت وانقیاد
باطن وباشد اسلام بنابر انقیاد ظاهر پس بس یا بنابر ترس از کشتن باشد وکلمه اذا
از برای ظرفیه محضه است ووی مضاف الیه از برای لفظ باب است واحتمال دارد
که کلمه اذا متضمن از برای شرط باشد وجواب وی درین هنگام محذوف باشد از برای
آنکه علم بوی متحقق است گویا گفته اذا کان الاسلام کذلک لم ینتفع به فی الآخرة لِقَوْلِهِ
تَعَالَى برای فرمودن خدا که بلند است و پاکست از جمیع نقائص وعیوب که فرموده

باب اذا لم يكن الاسلام على الحقيقة وكان على الاستسلام او الخوف من القتل لقوله تعالى

ذکر

قَالَتِ الْأَعْرَابُ گفتند جماعه کوهستانیان آمَنَّا که ایمان آوردیم مایان وگرویدیم
قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم برای آن جماعه لَمْ تُؤْمِنُوْا که ایمان نیاوردید شما
وهرگز نگرویدید زیراکه ایمان عبارت از تصدیق باطن هست وآن درمیان شما
مفقود هست وَلٰكِنْ قُوْلُوْا ولیکن بگویید شما ای جماعه اعراب اَسْلَمْنَا انقیاد کسب
ظاهر کردیم پس بس از سبب ترس قتل وغارت اموال یعنی حقیقة لغویه اسلام
که عبارت از مجرد انقیاد هست در شما متحقق هست اما حقیقة شرعیه اسلام که مرادف
ایمان هست و وی عبارت از انقیاد واذعان باطن هست پس آن در شما منتفی
هست فَاِذَا كَانَ عَلَى الْحَقِيْقَةِ پس وقتی که باشد اسلام برحقیقة فَهُوَ عَلَى قَوْلِهٖ پس
وی وارد هست بر قول حق سبحانه جل شانه که فرموده اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ
بدرستی که دین مقبول نزد خدای تعالی اسلام وانقیاد باطن هست وایضا فرموده
وَمَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ وهرکسی که طلب کند بجز از اسلام
دین وآیین را پس هرگز قبول کرده نمی شود آن دین را از وی ومحصل استدلال
مصنف آنست که گاهی لفظ اسلام اطلاق کرده می شود واراده کرده می شود از وی
حقیقت شرعیه وی وهمین مرادف ایمان ونافع نزد ایزد مستعان وبرهمین
وارد شده قول حق سبحانه جل شانه که فرموده ان الدین عند الله الاسلام وفرموده
فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین وگاهی اطلاق کرده می شود ومراد از وی حقیقة
لغویه می باشد وآن مجرد انقیاد واستسلام هست وبرهمین وارد شده هست قول
پروردگار که فرموده قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا پس مراد از
حقیقة در قول مصنف حقیقة شرعیه هست نه لغویه ومناسبت حدیث مبارک از
برای ترجمة باب ظاهر هست از جهت آنکه لفظ مسلم اطلاق کرده میشود برانکسی که ظاهر
کند اسلام را اگرچه در باطن از استسلام عاری باشد زیراکه حقیقة لغویه موجود هست
اگرچه حقیقت شرعیه مفقود هست حَدَّثَنَا اَبُو الْيَمَانِ قَالَ اَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ
واحوال هرسه در سابق گذشته قَالَ اَخْبَرَنِيْ عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ اَبِيْ وَقَّاصٍ
وقاص بفتح واو وتشدید قاف ماخوذ از وقص بمعنی کسر هست وعامر ثقه هست
که از وی اکابر از جماعه محدثین روایت حدیث مبارک کرده اند ودر مدینه مقدسه

یعنی مراد از اسلام حقیقی شرعی ومراد باشد
قَالَتِ الْاَعْرَابُ آمَنَّا
قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوْا وَلٰكِنْ
قُوْلُوْا اَسْلَمْنَا فَاِذَا
كَانَ عَلَى الْحَقِيْقَةِ فَهُوَ
عَلٰى قَوْلِهٖ تَعَالٰى اِنَّ الدِّيْنَ
عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ
وَمَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ
دِيْنًا فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ
حَدَّثَنَا اَبُو الْيَمَانِ قَالَ
اَنَا شُعَيْبٌ عَنِ
الزُّهْرِيِّ قَالَ اَخْبَرَنِيْ
عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ
اَبِيْ وَقَّاصٍ

بزمان ولید پسر عبد الملک در سال یک صد و سه یا چهار وفات یافت
عن سعد عامر روایت میکند از پدر خود سعد پسر ابی وقاص که نام آن مالک
پسر وهب پسر عبد مناف پسر زهره قرشی زهری است وکنیت او ابو عبد
الرحمن و وی از عشره مبشره است و یکی از شش نفر است که حضرت عمر
رضی الله عنه در وصیت خود خلافت در میان آنها شوری گذاشته بود و وی
باسلام مشرف شد در حالی که عمر او به نوزده سال رسیده بود و وی بعد از شش
نفر در دائره اسلام داخل شد و هفتمین وی بود و بعضی گفته اند سیومی وی بود و قبل
از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمدینه مقدسه هجرت کرد و وی از مومنین سابقین
و از مهاجرین اولین بود و در جمیع معارک و محاضر همراه رسول مقبول حاضر شده بود
و وی مستجاب الدعوت بود زیراکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در حق وی
دعا بذات کبریا فرموده بود و گفته اللهم استجب دعوته وسدد رمیته و وی در حق
شخصی کذاب که ابو سعده بود در کوفه دعا کرده دعا او در حق وی در ساعت چند
فی الفور مستجاب شد چنانچه این قصه مشهور است و وی اول کسی است
که در راه ایزد مستعان تیر از کمان انداخت و اول کسی است که خون در راه
ایزد بیچون از اعداء دین بصدق دل و یقین ریخت و وی را فارس اهل اسلام
در میان اهل افهام میگفتند و وی را حضرت عمر رضی الله عنه عامل و امیر کرده بود
بر فوجهای کثیره و لشکرهای غفیره که از برای قتال و جدال اهل فرس فرستاده
بود و امیر کبیر بر فوج کثیر وی بود که هزیمت داد اهل فرس را در قادسیه و از
همین هنگام قائل گفت شعر الم تر ان الله اظهر دینه ✤ وسعد بباب القادسیه
معصم ✤ فابنا وقد امیت نساء کثیرة ✤ ونساء سعد لیس فیهن ایم ✤ پس حضرت
سعد بطریق تضرع و ابتهال از ایزد متعال دعا و سوال کرد و گفت اللهم اکفنا یده
ولسانه و در همان ساعت تیر از هوا در رسید پس گنگ کرد زبان
وی را و خشک شد هر دو دست آن و بر همان حال تا حال ممات و وفات
ماند و وی اول کسی هست که مدائن کسری را فتح کرد و بنا کرد کوفه را و والی کرده
بود وی را حضرت عمر رضی الله عنه در خلافت خود بر آفاق عراق زهری گفته حضرت

سعد در روز اُحُد در راه اَحد هزار تیر از کمان بر اهل کفر و طغیان انداخت و در صحیح
از حضرت علی کرم الله وجهه روایت آمده که حضرت رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم را نشنیدم که جمع کرده باشد هر دو را از پدر و مادر خود برای هیچکسی
مگر از برای سعد که شنیدم آن ذات مبارک را که در روز احد از برای
سعد میگفت ارم فداک ابی وامی یعنی تیر انداز از کمان ای سعد بسوی
کافران که قربان باد از تو پدر من و مادر من و از وی احادیث مبارکه
از رسول مختار بمقدار دو صد و هفتاد و روایت کرده شده که امام بخاری رحمة الله
علیه از جمله آنها بیست ذکر کرده و وی در خلافت حضرت معاویه رضی الله عنه در
قصر خود بعقیق وفات یافت و آن بیابه ذکر و از مدینه مقدسه هست و مردم وی
را بر گردنهای خود برداشته بمدینه مقدسه آوردند و نماز جنازه کرد بر وی مروان
پسر حکم و دفن کرده شده در مقبره بقیع و وفات وی در سال پنجاه و یک یا شش
یا هفت یا هشت بود و عمر وی در حال وفاتش هشتاد و چند بود و وی از همه عشره
مبشره آخر وفات یافت و هرگاه وفات وی نزدیک شد پس طلبید یک جبهٔ
خود را که از پشم بود و گفت که مرا در همین جبه کفن کرده دفن نمائید زیرا که این جبه
ایست که در روز بدر همراه مشرکان من در این جبه مقاتله و محاربه نمودم و برای
همین روز وی را نگاه کرده بودم بدانکه در این اسناد یک لطیفه هست و وی
آنست که درین اسناد جمع سه نفری که زهری مدنی بودند اتفاق افتاد اَنَّ رَسُوْلَ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم اَعْطىٰ رَهْطًا داد گروهی
را از مردان چیزی و آن چیز در ذکر تعیین نیافته و رهط بفتح را و هاء مهمله و سکون ها عبارت
از جماعه مردان هست که از ده کم باشند و بعضی گفته اند که از چهل کم باشد و تقدیر کلام چنان
است قال انه اعطی پس حذف کرده شد لفظ قال را و این در کلام بقرینهٔ مقام بسیار واقع میشود
وَسَعْدٌ جَالِسٌ در حالیکه حضرت سعد رضی الله عنه نشیننده بود و در روایت اسماعیلی آمده انه جاء
رهط فسألوه فاعطاهم فترک ملا منهم فَتَرَكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا پس گذاشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از آن جماعه مردی را و نداد وی را چیزی هُوَ اَعْجَبُهُمْ اِلَيَّ که آن مرد
بهترین و صالحترین آنها نزد من بود و نام مرد مذکور جعیل بود

عن سعد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطی رهطا وسعد جالس فترک النبی صلی الله علیه وسلم رجلا هو اعجبهم الی

یعنی در اعتقاد من آن مرد از همه اولی و افضل از برای اعطا از جهت استحقاق وی فا
بود و مقتضی سیاق کلام آن بود که اعجبهم الیه میگفت زیرا که در سابق و سعد جالس
گفته و انا جالس نگفته لکن درین کلام التفات از غیبت بسوی تکلم نمود اما در قول
و سعد جالس اختلاف علماء هست که آیا در وی التفات هست یا نیست زیرا که مقتضای
مقام آن بود که میگفت و انا جالس لکن عدول کرده شد ازوی بسوی تکلم پس هر کس
در التفات شرط میکند که انتقال از یک طریق بطریق دیگر محقق باشد پس وی قائل بالتفات
نیست و هر کس که انتقال عام از محقق و مقدر میکند بسوی قائل بالتفات هست و این
مذهب صاحب مفتاح است فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ پس گفتم من ای رسول خدا مَا لَكَ
عَنْ فُلَانٍ چیست برای تو از فلان مرد یعنی چه چیز حاصل شده است برای تو
ای رسول خدا تا آنکه اعراض نمودی از فلانه مرد و ویرا از عطاء محروم کردی و بوی
چیزی ندادی و لفظ فلان بضم فا کنایت از نامی است که مسمی کرده شده است
در حدیث و ذکر او گذاشته و در روایت صحیح مسلم آمده فقمت الی رسول الله صلی
الله علیه و سلم فساررته فقلت مالک عن فلان فَوَاللّٰهِ اِنِّیْ لَاَرَاهُ مُؤْمِنًا
پس سوگند است مرا بخدای تعالی که بدرستی من هر آئینه می بینم او را مؤمن و اراه
بفتح همزه است یعنی اعلمه و بضم همزه نیست تا بمعنی اظنه باشد زیرا که وی گفته است
ثم غلبنی ما اعلم منه و ایضا همراه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم چند بار مراجعت
و تکرار نمود و اگر جازم نمی بود هر آئینه بآن درجه تکرار نمیکرد و اما آنچه گفته شده که جائز
است که آن بضم همزه باشد و در قول وی ما اعلم منه مراد از علم ظن باشد زیرا که
اطلاق علم بر ظن شائع است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده فان علمتموهن
مؤمنات ای ظننتموهن مؤمنات پس تکلف محض است زیرا که عدول از حقیقت
علم بسوی مجاز بی تعذر حقیقت روا نیست فَقَالَ پس فرمود صلی الله علیه و سلم
اَوْ مُسْلِمًا یا مسلم بگو و لفظ بسکون واو است نه بفتح او پس بعضی گفته اند کلمه او از برای
تنویع است و بعضی گفته اند که از برای تشریک است و وی را رسول مقبول صلی
الله علیه و سلم امر نمود که هر دو کلمه بگوید و اکتفا بیکی از انها نکند زیرا که وی باحتیاط
نزدیکتر است و برین وارد می شود که این اعرابی در روایت این حدیث مبارک

فقلت یا رسول الله ما لک عن فلان فوالله انی لاراه مؤمنا فقال او مسلما

مبارک آورده فقال لاتقل مؤمنا قل مسلما زیراکه این عبارت صریح است
که کلمهٔ او از برای اضراب واعراض است ومعنی وی انکار از اطلاق لفظ مؤمن
نیست بلکه معنی آنست که اطلاق لفظ مسلم بر انکسی که حال باطن معلوم بالجزم نباشد
اولی وافضل است از اطلاق لفظ مؤمن از جهت آنکه اسلام بحکم ظاهر معلوم است
وایمان چون امر اعتقادی است پس بحکم ظاهر معلوم نمیشود دیگر مانی گفته که برین
تقدیر لازم می آید که حدیث مبارک از برای ترجمهٔ باب موافق نیاید واز برای
رد کردن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم هیچ فائده نباشد لکن جواب وی
آنست که سابق ازین در ابتدای باب وجه مطابقهٔ حدیث مبارک با ترجمهٔ باب
بیان نمودیم فَسَكَتُّ قَلِيلًا پس خاموش ماندم من در زمانهٔ اندک ثُمَّ غَلَبَنِي
یعنی غالب شد مرا مَا أَعْلَمُ مِنْهُ انچیزی که میدانستم من ازان مرد از صلاح
و فلاح فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي پس بازگشتم من بسوی سخن خود و باز گفتم ای رسول
خدا صلی الله علیه وسلم چه سبب است که فلان شخص را از اعطاء خود محروم
کردی وحال آنکه من وی را مؤمن میدانم ولام در لمقالتی بمعنی الی است یعنی الی
مقالتی ومقاله وقال وقاله بمعنی قول است وَعَادَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ ورجوع نمود رسول محمود صلی الله علیه وسلم بسوی قول خود ثُمَّ قَالَ پستر
فرمود يَا سَعْدُ ای سعد إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ بدرستی من هر آئینه سوگند است که یا
میدهم من مرد را وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ وحال آنکه غیر آن مرد محبوب تر و پسندتر میباشد
بسوی من ازان مرد خَشْيَةَ أَنْ يَكُبَّهُ اللهُ فِي النَّارِ از جهة ترس کردن
ازانکه سرنگون اندازد آن مرد را خدای تعالی در آتش دوزخ یعنی مرد ضعیف
الاسلام را اعطاء میکنم و مرد قوی الایمان را از عطاء محروم مینمایم باوجود آنکه قوی
الایمان محبوب تر است نزد من از ضعیف الایمان زیراکه می ترسم که اگر ضعیف
الایمان را از عطاء محروم نمایم البته آن رجوع بکفر و جحود خواهد کرد و مستحق خلود در آتش
دوزخ خواهد شد لهذا او را اعطاء و بخشش مینمایم تا استقرار در ایمان یابد بخلاف
انکسی که ایمان وی قوی باشد زیراکه وی در ایمان استقرار تام یافته و هرگز
ازان رجوع بسوی کفر نمینماید خواه بعطاء سرفراز شود خواه از عطاء محروم شود

فَسَكَتُّ قَلِيلًا ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي وَعَادَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَا سَعْدُ إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ خَشْيَةَ أَنْ يَكُبَّهُ اللهُ فِي النَّارِ

و آن هرگز التفات بدنیای فانیه ندارد پس وی را باین جهت محروم می سازم
پس کب فی النار کنایت از رجوع بسوی کفر است و ازین تقریر لازم نمی آید
که مرد اول قوی الایمان باشد زیرا که کلمهٔ غیر جائز است که تعریض از برای
حضرت سعد باشد و محصل این قصه آنست که رسول علیه السلام فراخ میکرد عطا
و اکرام را از برای آنکسانی که اظهار اسلام میکردند تا الفت اسلام و دین در دل
آنها قوی و متین کردد پس چون رسول محمود عطا فرمود آن کروه را که از
مؤلفة القلوب بود و ترک نمود جعیل را که از مهاجرین بود با وجود آنکه تمامی
آنها در یک مقام از رسول علیه السلام سوال بر سبیل ابتهال کرده بودند پس
حضرت سعد مخاطبه و مکالمه کرد در شان او زیرا که وی میدانست که جعیل با عطا
احق و الیق از انهاست از جهة آنکه وی تجربه آن کرده بود بخلاف آنها لهذا
در شان وی تکرار بسیار بار نمود پس رسول مقبول صلی الله علیه و سلم اظهار شد
نمود بسوی دو امر یکی آنکه وی را اعلام بحکمة نمود که از چه جهت اعطاء بانجماعه
کرد و جعیل را از ان عطاء محروم نمود با وجود آنکه جعیل محبوب تر بسوی
رسول مقبول نیز از ان جماعه بود و انجهت آن بود که آن جماعه از جمله مؤلفة
القلوب بودند پس اگر آنها را عطاء نمیکرد شاید که آنها ترک ایمان و ایقان
نموده رجوع بکفر و طغیان مینمودند و مرتد می شدند بخلاف جعیل که وی مؤمن
خالص بود و شائبه این احتمال در وی نبود دوم آنکه وی را ارشاد کرد که در
ثناء بامر باطن توقف نماید نه از ثناء بامر ظاهر پس باین تقریر فائده رد رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم بر حضرت سعد واضح و لائح شد و معلوم شد که آن
رد مستلزم انکار بر وی نیست بلکه هر دو جواب صحیح اند نهایت آنکه یکی از انها
اولی و دیگر بر سبیل اعتذار و کفایت بود و از حضرت ابی ذر غفاری رضی الله
عنه مروی شده که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از برای وی گفت که ای
اباذر چگونه می بینی جعیل را ابوذر گفت یا رسول الله من وی را مثل دیگر اشخاص از
جماعهٔ مهاجرین می بینم باز فرمود که ای اباذر چگونه می بینی جعیل را گفتم که مثل
دیگر مهاجرین پس از ان گفت که ای اباذر چگونه می بینی فلان کس را و این را

کنایت از شخص معین کردند ابوذر گفت یا رسول الله وهی از سرداران جماعهٔ مسلمین است پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود که جعیل بهتر است از آنکه تمام زمین پر از فلان و مانند آن باشد پس حضرت ابوذر گفت یا رسول الله وجه چیست که فلان کس را میدهی و جعیل را محروم میسازی پس رسول مقبول فرمود که فلان کس سردار قوم خود هست وی را از جهت مصلحت تالیف عطا میکنم امام نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد بسیار هست اول آنکه شفاعت کردن نزد صاحب ولایت و امراء از برای مردم رعیت و غرباء جائز هست دویم آنکه مراجعت و تکرار در یک کار چند بار نزد صاحب اختیار جائز هست اما بشرطی که مودی بفساد و جدل و عناد نگردد سیوم آنکه ایمان و اسلام باعتبار حقیقة لغویه متفارق اند چنانچه ازین حدیث مبارک که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم او مسلما فرمود و از آیه کریمه که حق جل وعلی شانه فرموده ولکن قولوا اسلمنا معلوم و مفهوم می شود اما بحسب حقیقة شرعیه متساوی اند چنانچه دیگر آیات مبارکه بروی دلالت میکنند چهارم آنکه حکم قطعی نکنند در چیزی که بر سبیل قطع و یقین معلوم نشده باشد پنجم آنکه امام صرف اموال از برای مصلحت اهل اسلام نماید لکن اهم را بر غیر اهم بحسب رعایت حال و وقت مقدم نماید ششم آنکه رد کردن شفاعت که خالی از مصلحت باشد و تکرار کردن مشفوع الیه در رد آن جائز هست اما وقتی که رد خالی از عتاب و زجر باشد هفتم آنکه لائق هست که مشفوع الیه عذر رد شفاعت از برای شافع بیان نماید تا تسلی دل وی را حاصل گردد هشتم آنکه مفضول را لازم هست که پیش فاضل بیان نماید آنچه در رای و فکر وی رسیده باشد و در اظهار آن حیاء و شرم نکنند نهم آنکه اقرار کردن بزبان بے اعتقاد جنان نفع نمی کند و برین اجماع علماء منعقد هست لهذا منافقان در زمره کافران داخل اند دهم آنکه پنهان کردن پند و نصیحت اولی و افضل هست از اعلان خصوصا وقتی که اعلان مفضی بفساد و حسد و عناد گردد و این فائده از رد [illegible]
کتاب الزکوة معلوم میگردد زیرا که

زیراکه در وی وارد شده است فقمت الیه فسارته یازدهم آنکه در ردّ شفاعت شافع وقتیکه آن شفاعت خالی از مصلحت باشد وی را نهیج نسبب لا حق نمیشود دوازدهم آنکه ترک الحاح در سوال از جمله مستحبات است چنانچه مصنف رحمة الله علیه در کتاب الزکوة استنباط کرده و تقریر آن در همان جا خواهد آمد انشاء الله تعالی **بدانکه** بعضی از علماء استدلال کرده اند باین حدیث مبارک که اگر مسلمان گوید انا مؤمن و تقیید بمشیت خدای تعالی نکند یعنی انشاء الله نگوید جائز است و حق نیز همین است چنانچه در عقائد نسفی آورده واذا وجد من العبد الایمان والتصدیق صح ان یقول انا مؤمن حقا رَوَاهُ یُوْنُسُ وَصَالِحٌ وَمَعْمَرٌ وَابْنُ اَخِی الزُّهْرِیِّ عَنِ الزُّهْرِیِّ روایت کرده است حدیث مذکور را این چهار نفر ثقات از زهری یعنی این هر چهار متابعت شعیب کرده اند در روایت این حدیث از زهری و موافقت همراه وی نمودند و مقصود ازین کلام تعدد طرق اسناد حدیث است تا حدیث مذکور در صحت و قوة زیاده تر گردد و ایضا اگر این حدیث را در مقام دیگر از راوی دیگر روایت کند توهم غلط دران موضع مدفوع گردد و ایضا این حدیث حجة گردد نزد آنکسی که گفته شرط است برای هر حدیث که دو راوی یا زیاده ازان روایت کنند و ایضا این حدیث مستفیض و مشهور گردد تا زیادت بآن بر کتاب الله و تخصیص آن و مانند آن صحیح گردد و یونس ابو یزید قرشی است و صالح پسر کیسان مدنی و معمر بهر دو میم مفتوحه که در میان آنها عین مهمله فاصله واقع شده است و احوال هر سه در سابق گذشته اما برادرزاده زهری عالم صالح و عامل فالح بود و در سال یکصد و پنجاه و دو مقتول شد **بَابٌ السَّلَامُ مِنَ الْاِسْلَامِ** باب است در بیان آنکه سلام دادن بر جماعهٔ مسلمانان از اسلام است و لفظ السلام مرفوع بر ابتدا است و من الاسلام خبر وی وَقَالَ عَمَّارٌ و گفته است عالم ماهر حضرت عمار پسر یاسر و نام مادر وی سُمَیَّه بروزن تصغیر است و حضرت عمار و والدین او در زمان قدیم اسلام آوردند و کفار بدکردار از برای ایثار دین قویم آنها را تعذیب عظیم میکردند و رسول مقبول تعذیب آنها بچشم خود میدید و میگفت صبر و استقامت کنید ای آل یاسر پس موعد شما بهشت است و ابوجهل لعین از جهة ایثار دین

رَوَاهُ یُوْنُسُ وَصَالِحٌ وَمَعْمَرٌ وَابْنُ اَخِی الزُّهْرِیِّ عَنِ الزُّهْرِیِّ

بَابٌ اَلسَّلَامُ مِنَ الْاِسْلَامِ وَقَالَ عَمَّارٌ

بنیزه

متین سمیه را کشت و وی اول شهید در راه خدا هست و یاسر نیز راه عزیمت
اختیار کرد و بقتل رسید و حضرت عمار بر زبان کلمه کفر جاری کرد و در دل ایمان
و ایقان بر [illegible] اتقان داشت [illegible] نازل شد الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان
و بعد از آن هجرت از مکه شریفه بسوی [illegible] کرد پس از آن بسوی مدینه مقدسه و نماز خواند
بسوی هر دو قبله و در بدر و سائر معارک و محاضر همراه رسول مقبول مطیع و حاضر شد
و وی اول کسی هست که از برای خدا مسجد بنا کرد و آن مسجد قبا هست و روایت
کرده شد از وی احادیث رسول مختار بمقدار شصت و دو حدیث که امام بخاری
رحمه الله از جمله آنها پنج حدیث ذکر کرده و در جنگ یمامه در زمان خلافت حضرت
ابو بکر صدیق رضی الله عنه حاضر شد چون مردم روی بگریز کردند حضرت عمار بر سر یک سنگی
بزرگ بالا شد و باواز بلند گفت ای مردم آیا از بهشت میگریزید بیائید بسوی من که من
عمار بن یاسرام و سخت جنگ کرد تا بحدی که گوش او بریده شد و رسول مقبول صلی
الله علیه وسلم از برای وی فرمود مرحبا بالطیب المطیب و ایضا فرمود اهتدوا بهدی
عمار و در معرکه صفین نیز حاضر شده بود که دفع میکرد اعدا را از امیر المؤمنین حضرت علی
کرم الله وجهه و اصحاب کرام در همان روز متابعت وی میکردند بهر طرفی که وی متوجه
می شد ایشان نیز بهمان طرف متوجه می شدند زیرا که آنها بعلم یقینی معلوم کرده
بودند یا عمار تقتلک الفئة الباغیة و در صفین کشته شد و حضرت علی کرم الله وجهه
بهمان جامهای خود او را دفن کرد زیرا که وی وصیت باین فعل کرده بود و حضرت
علی کرم الله وجهه وی را غسل نداد و نماز جنازه بر وی خواند و این مقدمه قتل او در
سال سی و هفت واقع شد و عمر وی نود و سه سال بود و بعضی این قول عمار حدیث
مرفوع نقل کردند ثلث سه خصلت هست من جمعهن هر کسی که جمع کرد آن هر سه خصلت را
یعنی آن هر سه خصلت در وی متحقق شدند جمع الایمان جمع کرد ایمان را یعنی کامل کرد
ایمان را و جامع جمیع خصائل ایمان شد الانصاف من نفسک یکی از آنها داد دادن
خلق هست از جانب خود تو و بذل السلام للعالم و دویم صرف و خرج کردن سلام هست
از برای جمیع مردمان خواه آشنا باشند خواه نباشند و عالم بفتح لام هست والانفاق
من الاقتار و سیوم خرج کردن مال خود را از قلت و احتیاج یعنی با وجود آنکه

ثلث من جمعهن
جمع الایمان الانصاف
من نفسک و بذل
السلام للعالم
والانفاق من الاقتار

بودند که وی همراه جماعت
عادله خواهد بود از جهت
آنکه رسول مقبول وی را
فرموده

مال اندک دارد و خود بوی محتاج است در راه خدای تعالی بر مستحقین خرج
مینماید واین سه خصلت سبب کمال ایمان ازانجهت شدند که چون بنده متصف
بانصاف و مجتنب از جور و اعتساف شد البته در امتثال جمیع مامورات و اجتناب
از جمیع منهیات بروجه اکمل و اتم میکوشد پس جمیع اعمال و ارکان ایمان و ایقان
در وی جمع میشوند و بذل سلام متضمن جمیع مکارم اخلاق است از تواضع وانکسار و
عدم احتقار و استکبار و بسبب آن الفت و محبت و خلطت و مودت پیدا میشود
و انفاق از اقتار متضمن غایة کرم و ایثار است زیراکه انفاق در حالت حاجة
مستلزم است انفاق بسیار را در حالة توسعت و نفقه اعم است ازانکه بر عیال
باشد یا بر غیر عیال یا بر مهمان و زائر باشد یا غیر آن و تخصیص اقتار ازانجهت واقع شده
که انفاق از اقتار دلالت میکند که آن بنده بالکل از دنیا زهد نموده و از خلق
منقطع شده بحق پیوسته و امید خود را از حیات دنیا کوتاه کرده و جز آن از مطالب
و مقاصد آخرت و بهمین تقریر معلوم شد که این اثر حدیث مرفوع است
زیراکه این کلام از جوامع الکلم است و مختص بآن رسول مقبول است و بعضی
تقریر وجه جامعیت این سه خصلة چنان تحریر نمودند که عبادت یا مالی است
یا بدنی پس انفاق اشارت بسوی عبادت مالی است و عبادت بدنی یا همراه
خدایتعالی است که عبارت از تعظیم امر خدای تعالی است و آن انصاف است
یا همراه مخلوق خدا است که عبارت از شفقت بر خلق خدا است و آن بذل
سلام است حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بر صیغه تصغیر قتبه است و وی پسر سعید پسر جمیل
بغلانی منسوب بسوی بغلان بفتح باء موحده تحتانیه و سکون غین معجمه دیه از
دیهات بلخ است و بعضی گفته اند که جد وی مولی از برای حجاج بن یوسف
ثقفی بود ابن عدی گفته که نام وی یحیی است و قتیبه لقب است که غالب
شده است بروی و ابن منده گفته که نام او علی بود و وی کثیر المال بود چنانچه
کثیر الحدیث بود و در سال دوصد و چهل وفات یافت قَالَ أَنَا اللَّيْثُ که پسر
سعد بود عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ بفتح حاء مهمله عَنْ أَبِي الْخَيْرِ که وی مرثد بمیم
مفتوحه و راء مهمله و ثاء مثلثه است عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو پسر عاص که احوال

همه در سابق گذشته أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدرستی
مردی پرسید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وگفت أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ یعنی کدام
خصلة از خصائل اسلام بهتر و خوشتر است قَالَ فرمود رسول کامل در جواب آن
سائل تُطْعِمُ الطَّعَامَ اینکه بخورانی طعام را جماعهٔ فقرا و ایتام را وَتَقْرَءُ السَّلَامَ
عَلَىٰ مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَّمْ تَعْرِفْ و اینکه بخوانی سلام را و بدهی بر هر کسے که می شناسی
او را و بر هر کسے که نمی شناسی وی را و تطعم الطعام بتاویل مصدر است و این حدیث
مبارک بعینه در سابق ذکر شد ولکن مقصود از اینجا بیان آن بود که اطعام طعام
از اسلام است و درینجا بیان آنکه خواندن سلام از اسلام است و مصنف هر دو را
در یکجا ذکر نکرد زیرا که عمرو بن خالد این حدیث مبارک در محلی ذکر کرده بود
که مقصود بیان آن بود که اطعام طعام از اسلام است و قتیبه در مکانی ذکر کرده
بود که مقصود بیان آن بود که خواندن سلام از اسلام است لهذا مصنف
متابعت آن هر دو اختیار نمود و بعضی گفته که سلام ماخوذ از سلامة است
پس وقتیکه مسلمان سلام بر دیگر بدهد پس معنی آن باشد که تو سالم هستی از من
یعنی هیچ گزند و نقصان بتو ای برادر مسلمان از جانب من نخواهد رسید و از همین
ماخوذ است سلام که در اسماء الله مذکور است یعنی سالم از عیوب و نقائص و بهشت
را دار السلام ازین جهة گویند که سلامت از گزند و آفات در وی موجود است بَابُ
كُفْرَانِ الْعَشِيْرِ باب است در بیان انکار کردن زن نعمة شوهر را و
کفر کفران هر دو ضد شکر اند که عبارت از جحود نعمت است لکن استعمال کفر
در دین و عقائد و کفران در نعمت شایع شده و عشیر بمعنی معاشر است چنانچه اکیل
بمعنی مواکل است و معاشرت عبارت از مخالطت یا ملازمت است وَكُفْرٍ
دُوْنَ كُفْرٍ و در بیان آنکه کفری فرود از کفر دیگری می باشد و قاضی
گفته که مراد مصنف ازین باب آن است که چنانچه طاعات مسمی باسم
ایمان می شوند همچنان معاصی مسمی باسم کفر می شوند لکن مراد بآن نه آن کفر
است که بیرون کننده انسان از ملة و ایمان باشد و تخصیص کفران عشیر
از جملهٔ معاصی بنابر سری است بس دقیق در فرمی است بس عمیق

أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
أَيُّ الْإِسْلَامِ
خَيْرٌ قَالَ وَتَقْرَءُ
السَّلَامَ عَلَى مَنْ
عَرَفْتَ وَمَنْ
لَّمْ تَعْرِفْ بَابُ
كُفْرَانِ الْعَشِيْرِ
وَكُفْرٍ دُوْنَ كُفْرٍ

وآن این است که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرموده که لو امرت احدا ان
یسجد لاحد لامرت المرئة ان تسجد لزوجها پس مقارن کرد حق زوج را بر زوجه است
بحق خدای تعالی که بر عباد است پس وقتی که زن منکوحه آن حق مؤکد را ترک کرد
پس آن دلیل بین شد که آن زن البته حقوق خدای تعالی را نیز ترک کرده باشد پس
ازین جهة اطلاق کفر بروی کرد لکن مراد از وی ضد شکر است نه ضد ایمان واما قول
او وکفر دون کفر پس اشارت است بسوی اثری که امام احمد در کتاب ایمان از
طریق عطاء پسر رباح روایت کرده فِيهِ اَبُوْسَعِيدٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
درهمین ترجمه باب حدیث روایت کرده حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه از
رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه آن حدیث ابی سعید امام بخاری رحمة الله علیه
در کتاب حیض بیرون کرده جائی که گفته فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا معشر النساء
تصدقن فانی اریتکن اکثر اهل النار فقلن وبم یا رسول الله قال تکثرن اللعن وتکفرن
العشیر وقاضی گفته که مراد از حدیث ابی سعید قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم
است که فرموده لا یشکر الله من لا یشکر الناس لکن اول اظهر واحسن است ودر
بعضی نسخها عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم ثابت شده وتقدیر کلام درین
هنگام چنان است ای فیه مروی عن ابی سعید وفائده این کلام درین مقام آنست
که حدیث مذکور را در متن طریقی دیگر نیز هست ودیگر آنکه امام بخاری رحمة الله
علیه قطع کردن حدیث را جائز میداند اما بشرطیکه آنچه منفصل از وکرده تعلق بما بعد
وما قبل بوجهی ندارد که مفضی بسوی فساد معنی گردد لهذا بعضی ازان کسانیکه حافظ
حدیث نیستند وهم میکنند که حدیث مختصر مغائر از برای تام است خصوصا وقتیکه
ابتدا مختصر از وسط تام باشد چنانچه درین حدیث مبارک واقع شده است زیرا که
اول این حدیث مبارک قول رسول مقبول صلی الله علیه وسلم است که فرموده
اریت النار تا آخر حدیث واول تام از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما است
که گفت خسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان ذکر قصهٔ
نماز کسوف کرد بعد ازان گفت ثم خطب النبی صلی الله علیه وسلم ودرمیان آن خطبه
این قدر کلام بود که درین مقام مذکور شده پس وقتی که اراده میکند کسی که تعداد نماید

فِيهِ اَبُوْسَعِيدٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اسو بره

نماید احادیث مبارکہ کہ مذکور درین کتاب اند پس گمان میکند آن مختصر تمام را دو حدیث یا زیادہ ازان از برای اختلاف ابتدا پس در غلط واقع میشود چنانچہ واقع شدہ است از انکسی کہ حکایت کردہ کہ بدرستی حساب احادیث مبارکہ کہ درین کتاب مذکور اند بغیر از تکرار مقدار چہار ہزار یا مانند آن است چنانچہ ابن صلاح و محی الدین وجز آنہا گفتہ اند و در واقع ہمچنان نیست بلکہ حساب آنہا بغیر از تکرار دو ہزار و یانصد و سیزدہ حدیث اند و فائدہ دیگر نیز ہست کہ در بعضی شروح ذکر کردہ اند حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰہِ بْنُ مَسْلَمَۃَ بفتح میم و سکون سین مہملہ و فتح لام و وی قعنبی مدنی بود عَنْ مَالِكٍ از امام جن و انس کہ مالک بن انس است عَنْ زَیْدِ بْنِ اَسْلَمَ بر صیغہ افعل تفضیل از سلامۃ است و وی قرشی مدنی تابعی مولائی حضرت عمر بن خطاب است روایت کردہ است حدیث مبارک را از ابن عمر و انس و جابر و جز آنہا رضی اللہ عنہم اجمعین و اجماع کردند علما و صلحا بر جلالت و امامت وی و حضرت امام زین العابدین علی پسر امام حسین در مجلس زید می نشست پس بعضی مردم گفتند وی را کہ چرا در مجلس او میروی و تو فرزند رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم ہستی پس گفت جز این نیست کہ می نشیند مرد در مجلس آن کسی کہ نافع باشد مر ویرا در دین وی و در سال یکصد و سی و سہ یا شش وفات یافت عَنْ عَطَاءِ بْنِ یَسَارٍ بیا مثناۃ تحتانیہ مفتوحہ و بسین مہملہ و کنیت او ابو محمد و وی مدنی ہلالی مولائی حضرت بی بی میمونہ ام المؤمنین است و وی ثقہ از تابعین و از علماء راسخین بود در سال نود و چہار وفات یافت و رجال این اسناد ہمہ مدنی اند مگر ابن عباس کہ وی نیز مقیم بمدینہ مقدسہ بود عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فرمود پیغامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اُرِیْتُ النَّارَ نشان دادہ شدم بچشم خود آتش دوزخ را یعنی در شب معراج و اریت بضم ہمزہ و ضم تاء مثناۃ فوقانیہ است فَرَاَیْتُ اَکْثَرَ اَھْلِھَا النِّسَاءَ پس دیدم بسیارہ تر اہل آن آتش جماعۃ زنہا را و در بعضی روایات لفظ فرایت نیامدہ و درین ہنگام قول او اکثر اہلہا بدل از لفظ النار باشد و النساء مفعول ثالث از اریت باشد و اریت بمعنی علمت است یَکْفُرْنَ از جہۃ آنکہ انکار میکنند آن زنہا و این جملہ مستانفہ جواب از سوال مقدر ست گویا سائل سوال کرد یا رسول اللہ چرا زنہا

فیما بعد احادیث ... [illegible]
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰہِ بْنُ مَسْلَمَۃَ عَنْ مَالِكٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ اَسْلَمَ عَنْ عَطَاءِ بْنِ یَسَارٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اُرِیْتُ النَّارَ فَرَاَیْتُ اَکْثَرَ اَھْلِھَا النِّسَاءَ یَکْفُرْنَ

یافت و بعضی گفتہ اند در سال یکصد و سہ یا چہار وفات یافتہ

اکثر از اهل دوزخ شده‌اند در جواب فرمود از جهة آنکه جحود و انکار میکنند قِیْلَ
گفته شد از برای رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اَیَکْفُرْنَ بِاللّٰهِ آیا انکار
وجود میکنند بخدای معبود و این سوال اشارت است بآنکه کفر لفظ مجمل است که
اطلاق کرده میشود بر کفر بالله و بر کفر بعشیر و جز آن زیرا که استفسار و استعلام
دلیل اجمال و ابهام است قَالَ فرمود رسول کامل در جواب آن سائل یَکْفُرْنَ
الْعَشِیْرَ که انکار میکنند شوهر را وَیَکْفُرْنَ الْاِحْسَانَ و انکار میکنند احسان را
یعنی هر چند شوهر بآنها انعام و اکرام نماید هرگز اعتراف و اقرار بآن نمینمایند بلکه
طریقه انکار و جحود اختیار میکنند لهذا اکثر آن جماعه بدوزخ داخل می شوند و میسوزند
حاصل آنکه رسول علیه السلام باین کلام بیان فرمود که مراد از کفر
کفران احسان شوهر است نه انکار از ذات پروردگار است و عشیر
بر صیغه صفت مشبه بمعنی مطلق معاشر است و مراد درینجا شوهر است بقرینه
سیاق پس الف و لام در العشیر از برای عهد است بعد ازین رسول
آخر الزمان آن کفران احسان و تمرد و عصیان زنان بر وجه افصح بیان
فرمود بقول خود اِنْ اَحْسَنْتَ اِلٰی اِحْدٰیهُنَّ الدَّهْرَ اگر احسان بکنی تو
بسوی یکی از آن زنها در مدت تمام عمر خود تا در مدت بقاء عصر و زمان و این
بر سبیل فرض است و مراد باین خطاب مخاطب معین نیست بلکه مراد هر کسی
است که صلاحیت خطاب دارد ثُمَّ رَاَتْ مِنْكَ شَیْئًا پس تر دید آن یکی
از زنها از تو چیزی اندکی را که موافق طبع و مزاج آن نباشد قَالَتْ خواهد گفت
آن زن برای تو مَا رَاَیْتُ مِنْكَ خَیْرًا قَطُّ ندیدم من از تو هیچ نیکی را هرگز
گاهی یعنی در همان ساعت جمیع انعامهای سابقه و اکرامهای سالفه محو و متلاشی
میگرداند بلکه الفت و محبت را و دوستی و مودت را بالکل قطع می نماید و ازینجا
زن در بیوفائی و مکر و خداع ضرب المثل شده بعضی مفسرین محققین گفته
اند که مکر و فریب زنان از مکر و فریب شیطان اشد و زاید است زیرا که حق سبحانه جل شانه در
شان فریب زنان فرموده اِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیْمٌ و در بیان مکر شیطان فرموده
اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطٰنِ کَانَ ضَعِیْفًا و گفته اند که بیکتری نعمای الهی در دنیا زن

قِیْلَ اَیَکْفُرْنَ بِاللّٰهِ قَالَ یَکْفُرْنَ الْعَشِیْرَ وَیَکْفُرْنَ الْاِحْسَانَ لَوْ اَحْسَنْتَ اِلٰی اِحْدٰیهُنَّ الدَّهْرَ ثُمَّ رَاَتْ مِنْكَ شَیْئًا قَالَتْ مَا رَاَیْتُ مِنْكَ خَیْرًا قَطُّ

صلى

صالحه است وسخت ترین بلاء در دنیا زن طالحه است ومحبت همراه زن
صالحه روا است زیرا که وی مرد را فارغ البال از برای ذکر قادر ذو الجلال میگرداند
و ازینجا است که رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرمود حبب الی من دنیاکم
ثلاث الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة اما دشمنی زن طالحه از کمال ایمان
است وبعضی مفسرین در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه که فرمود ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار گفته اند که مراد از حسنه هر دو
جهان زن صالحه است ومراد از نار زن طالحه است چنانچه گفته اند **بیت**
زن بد در سرای مرد نکو* هم درین عالم است دوزخ او* بعضی علماء گفته اند
که کفر بر چهار قسم است کفر انکار وکفر جحود وکفر معانده وکفر نفاق وهر کسی که بر
یکی ازین چهار قسم بمیرد خدای تعالی اورا نمی بخشد پس کفر انکار عبارت
از انست که انکار بدل وزبان نماید وهرگز توحید نشناسد وکفر جحود عبارت
از ان است که بدل بشناسد واقرار بزبان نکند مانند کفر ابلیس لعین وکفر
معانده عبارت از انست که بدل بشناسد وبزبان اقرار نماید لکن توحید
وایمان را از جهة عناد قبول نکند مانند کفر ابی طالب وکفر نفاق
عبارت از ان است که اقرار بزبان کند وانکار را از دل کند امام نووی
گفته که شرع اطلاق کرده است لفظ کفر بر ما سوای اربعه مذکوره که آن
عبارت از کفران حقوق ونعم است چنانچه در این حدیث مبارک وارد
شده وچنانچه در حدیث دیگر آمده که رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرمود
لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض ومراد امام بخاری رحمة الله تعالی
علیه از قول او که گفته وکفر دون کفر همین قسم است امام نووی گفته که درین حدیث
مبارک انواع بسیار از علوم وفوائد است اول آنکه کفر اطلاق کرده می شود
بر ما سوای کفر بالله دویم آنکه لازم است بر رئیس که وعظ ونصیحت کند مرؤس
باو تیز کند ویرا بر اطاعت ملک قدوس سیوم آنکه متعلم با معلم وتابع
با متبوع مراجعت وتکرار نماید در چیزی که معنی آن بروی ظاهر نگردد و
شرم نکند ومعلم را لازم است که متعلم را بر تکرار زجر وقهر نکند

چهارم آنکه کفران حقوق ونعم حرام است زیراکه دخول آتش دوزخ بجز از ارتکاب
حرام نمی باشد پنجم آنکه آتش دوزخ مخلوق وموجود است وچون آتش دوزخ مخلوق
شد پس جنت نیز مخلوق وموجود شد زیراکه قائل بفصل هیچکسے نیست بلکه یا هر دو
مخلوق میدانند چنانچه مذهب اهل سنت وجماعت همین است یا از مخلوقیت هر دو
انکار مینماید چنانچه مذهب معتزله همین است ششم آنکه کفران نعمت و احسان
از جمله کبائر است نزد آن کسی که تعریف کبیره چنان کرده که کبیره آن گناه است
که شارع بر سر آن گناه بر سبیل تخصیص وعید فرموده باشد ابن بطال گفته که مراد
از کفر درین مقام کفران نعمت ایزد علام است زیراکه هر نعمت که از شوهر بوجود
آید بی شک در حقیقت آن نعمت خدا است که بر دست وی جاری کرده است
وشوهر وسیله محض است ومنعم حقیقی ذات مقدس پروردگار است چنانچه گفته
اند لا تتحرک ذرة الا باذن الله تعالے ومقصود صاحب کتاب ازین باب اثبات
که معاصی موجب نقصان ایمان اند چنانچه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم درین
حدیث بیان نمودند که کفران احسان ازواج ناقص میکرداند ایمان زوجات را
وازین معلوم شد که اگر زوجات شکر آن عطیات نمایند البته ایمان آنها زائد
خواهد بود دیگر ثابت شد که اعمال از ایمان اند وایمان قول وعمل است زیراکه بسبب
عمل شئی زائد وناقص می شود ودرین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه زن از
جهة انکار احسان معذب در نیران خواهد شد زیراکه تصریح کرده اند که شکر منعم
فرض است بحسب عقل یا بحسب نقل وازین تقریر مناسبت دیگر از حدیث مبارک
برای ترجمه باب ظاهر شد والله اعلم

باب المعاصی من امر الجاهلیة

باب است در بیان آنکه گناهان از کار جاهلیت است یعنی از اخلاق جاهلیت
است ومراد از جاهلیت زمان فترت است که قبل از اسلام وبعثت رسول بلند
منزلت بود زیراکه دران زمان جهل غالب بود ومعاصی جمع معصیت است و
معصیت عبارت از هر فعلی است که مخالف حکم شارع باشد از ترک واجب از واجبات
یا فعل محرم از منهیات ولا یکفر صاحبها بارتکابها وهاب است دربیان آنکه
نسبت کفر کرده نمی شود صاحب گناهان را بارتکاب واکتساب آن معاصی خواه

باب المعاصی من امر الجاهلیة ولا یکفر صاحبها بارتکابها

صغائر باشند خواه کبائر ولا یکفر به تشدید فا مفتوحه است اگرچه در بعضی روایات
بفتح اول واسکان کاف آمده الا بالشرك مگر بارتکاب شرک واتیان آن ومحصل
ترجمهٔ باب آنست که چون سابق براین محقق شد که لفظ کفر بر معاصی بر سبیل مجاز
اطلاق کرده می شود بر وجهی که ذکر کرده شود لفظ کفر را ومراد از وی کفر نعمة باشد
نه کفر جحود پس مصنف اراده کرد که بیان کند درین باب که بندهٔ مومن بمعاصی هرگز
بیرون از ایمان نمی شود ودر دائرهٔ کفر داخل نمی شود بخلاف جماعهٔ خوارج که میگویند
مومن بارتکاب گناه کبیره کافر می شود ومعتزله گویند که مومن بارتکاب کبیره از ایمان
بیرون می شود ودر کفر داخل نمیشود پس آنها واسطه درمیان ایمان وکفر پیدا میکنند
ومراد از شرک مطلق اعتقاد کفرست زیراکه بتحلیل محرمات قطعیه مثل خمر وغیره نیز
کافر باجماع لقول النبي صلى الله عليه وسلم از جهة فرمودن رسول خدا صلی الله علیه وسلم
برای ابی ذر غفاری رضی الله عنه انك امرؤ فيك جاهلية بدرستی تو مردهستی
که در تو جاهلیت است واین دلیل بر جز اول از ترجمهٔ باب است وقول الله عز
وجل واز جهة فرمودن خدای که غالب وبزرگست که فرموده إن الله لا يغفر
أن يشرك به بدرستی خدای تعالی نمی بخشد این را که شریک آورده شود باو
ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء ومی بخشد انچیزی را که جز از شرک باشد از برای
هرکسی که میخواهد خدا تعالی مغفرت او را ومراد از شرک درآیهٔ کریمه مطلق کفرست
زیراکه هرکسی که انکار نماید نبوت آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را پس آن
بی شک کافرست اگرچه همراه خدای تعالی شریک نیارد وگاه گاه اطلاق کرده میشود
بر کفر خاص چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه آمده لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین وایضا حق سبحانه جل شانه فرموده وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا
واگر دو جماعه وگروه از مومنان جنگ وجدال میان خود نمایند فأصلحوا بينهما
پس اصلاح نمائید درمیان آن هر دو جماعه وجمع ضمیر در قول اقتتلوا بنابر رعایت معنی
است زیراکه هر طائفه جمع است وتثنیه آوردن ضمیر در لفظ بینهما بنابر رعایت لفظ است
فسماهما مؤمنين پس نام کرد خدای تعالی آن هر دو جماعه را مومنین یعنی حق سبحانه
جل شانه بر هر دو طائفه قاتلین ومقتولین نام مومن را اطلاق کرد پس معلوم شد

انك امرؤ فيك جاهلية
النبي صلى الله عليه وسلم انك امرؤ فيك
جاهلية وقول الله
عز وجل إن الله
لا يغفر أن يشرك
به ويغفر ما دون
ذلك لمن يشاء وإن
طائفتان من المؤمنين
اقتتلوا فأصلحوا
بينهما فسماهما
مؤمنين

که انسان عاصی بسبب معاصی کافر نمی شود و این هردو آیه کریمه دلیل بر جزو ثانی
از ترجمه باب است پس در کلام مصنف لف و نشر مرتب است حَدَّثَنَا عَبْدُ
الرَّحْمٰنِ بْنُ الْمُبَارَكِ وکنیت او ابو محمد و وی پسر مبارک پسر عبد الله عیشی
بفتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و بشین معجمه منسوب بسوی عائش بن مالک
بصری و در سال دو صد و بیست و هشت یا نه وفات یافت قَالَ اَنَا حَمَّادُ
بْنُ زَیْدٍ حماد بفتح حاء مهمله و تشدید میم و وی پسر زید پسر درهم ازدی بصری
که حفاظ حدیث مبارک اجماع کردند بر جلالت و امامت وی و در سال نود
و هشت متولد شد و در ماه مبارک رمضان ببصره در سال یک صد و نود
و نه وفات یافت و نماز جنازه خواند بر وی اسحاق پسر سلیمان هاشمی که در آن
زمان والی بصره از جانب هارون رشید بود و روایت کرده است حدیث مبارک
را از وی هشیم و ثوری و در میان وفات آن هردو صد سال یا زیاده از آن
بود قَالَ اَنَا اَیُّوْبُ و وی امام ابو بکر سجستانی بصری تابعی است سردار علماء
و فقهاء است که احوال آن در باب حلاوت الایمان گذشته وَیُوْنُسُ و وی
ابو عبد الله پسر عبید پسر دینار عبدی مولائی عبد القیس شافعی بصری بود
و قول علماء و فضلاء در وصف او بحسن حفظ و کثرت فضل معروف و مشهور است
محمد پسر عبد الله انصاری گفته که ندیدم من سلیمان را و عبد الله پسر علی پسر
عبد الله پسر عباس را و جعفر و محمد را که هردو پسر سلیمان اند که بر سید داشتند
جنازه او را بر گردنهای خود پس گفت عبد الله روشنائی عالم همین مرد
بود و در سال یکصد و سی و نه وفات یافت عَنِ الْحَسَنِ یعنی آن هردو
روایت از حسن میکنند و حسن پسر ابی الحسن بصری تابعی است و نام مادر او
خیره بود بفتح خاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه که مولاة ام المؤمنین حضرت ام
سلمه رضی الله عنها بود و بسا اوقات مادر وی غائب می شد و حضرت
ام سلمه رضی الله عنها وی را پستان در دهان میداد و وی می مکید آن پستان
را تا پائین می آمد و جاری می شد شیر و وی میخورد آن را و گفته اند که کمال
علم و فصاحت و تمام عقل و ظرافت و نهایت حکمت و مهارت و غایت صیانت

حدثنا عبد الرحمن بن المبارك قال انا حماد بن زيد قال انا ايوب ويونس عن الحسن

بود رہیت از برکت ہمان شیر بود و وی عابد کامل و عارف فاضل و صاحب خوف بسیار از عذاب ایزد قہار بود و تمام عمر خود در گریہ بسیار از خوف پروردگار گذشتاند و این بدعای حضرت امیر المومنین و امام الاشجعین حضرت علی مرتضی کرم اللہ وجہہ بود و وی در آخر خلافت عمر رضی اللہ عنہ متولد شد و حسن بصری گفتہ کہ جنگ کردیم ما یان بر مردم خراسان و در انجا سہ صد نفر از اصحاب کرام بودند و محمد پسر سعد گفتہ کہ حسن جامع عالم فقیہ عارف و عابد زاہد ثقہ صاحب علم وافر در باطن و ظاہر بود و شکل وی در بصرہ خوش ردی نبود تا آنکہ افتاد از دابہ پس پیدا شد بہ بینی او آنچہ پیدا شد و وی آمد در مکہ شریفہ پس نشاندند مردم اورا بر تخت بزرگ و تمامی مردم مکہ شریفہ جمع شدہ گرد اگرد او نشستند پس وی حدیث رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم بآنہا بیان کرد و جمیع آنمردم گفتند کہ مثل این مرد در فضائل و کمالات بجمیع عمر خود ندیدیم و علما و صلحا باتفاق گفتہ اند کہ وی عالم زاہد و عارف زاہد و صاحب فصاحت و بلاغت و عظیم القدر و مرتبت بود و مردم را دعوت بخیر و ہدایت میکرد و فضائل و مناقب وی بسیار است و در سال یکصد و شانزدہ وفات یافتہ عن الاحنف بن قیس احنف بر صیغہ اسم تفضیل بحاء مہملہ و بنون است و وی ابو بحر پسر قیس یعنی بصری تابعی است گفتہ اند کہ نام او ضحاک است و بعضی گفتہ اند نام او صخر است و احنف لقب او ست و وی یافتہ است زمان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را و ایمان آوردہ است لکن وی را ندیدہ است و وی آمد بخدمت حضرت عمر رضی اللہ عنہ و وی است کہ فتح کردہ است مرو را و روذ را حسن و ابن سیرین گفتہ اند کہ ما یان در لشکر مسلمانان بودیم پس احنف گفت وقتی بود از اوقات کہ طواف میکردم بخانہ کعبہ در خلافت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ ناگاہ گرفت دست مرا مردی از قبیلۂ بنی لیث کہ آن مرد صحابی بود پس آنمرد گفت کہ ای احنف ترا بشارت بدہم گفتم آری پس گفت آیا یاد داری آن وقتی را کہ مرا رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم فرستادہ بود بسوی قوم تو کہ بنی سعد است

پس من اسلام را برانها آشکارا میکردم و دعوت میکردم آنها را بسوی اسلام و تو گفتی که این مرد مایان را بسوی نیکی دعوت میکند و میگوید مگر سخن نیک و بعد از رجوع بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم این قصه را یاد کردم پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اغفر للاحنف پس نیست هیچ چیزی که امیدوارتر باشد نزد من ازین سخن و احنف سردار بنی تمیم در اسلام بود و بسیار حلیم بود تا آنکه اهل عصر در حلم بوی ضرب مثل میکردند و در سال شصت و هفت در کوفه وفات یافت قَالَ كُنْتُ احنف گفت ذَهَبْتُ رفتم من یعنی قصد کردم لِاَنْصُرَ هٰذَا الرَّجُلَ تا آنکه یاری کنم این مرد را مراد ازین مرد حضرت علی کرم الله وجهه است و بعضی گفته اند که مراد حضرت عثمان رضی الله عنه است و لکن اول صحیح است زیرا که در صحیح مسلم یعنی علیا بر سبیل تصریح آمده و مصنف نیز در کتاب فتن بسوی این اشارت کرده که در انجا گفته ارید نصرة ابن عم الرسول صلی الله علیه وسلم فَلَقِيَنِي اَبُو بَكْرَةَ پس ملاقات کرد مرا ابو بکره که نام او نفیع بضم نون و فتح فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه بود و وی پسر حارث پسر کلدة بفتح کاف و فتح لام و فتح دال مهمله لکن معروف بکنیت شده و ابو بکره وی را ازان جهة گویند که وی در قلعه طائف اسلام آورده بود و طاقت بیرون شدن ازان قلعه نداشت پس خود را از قلعه آویزان کرد و بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم ببکره رسید لهذا او را مکنی بابی بکره نمودند و بعد ازان رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وی را آزاد کردند پس وی از موالی رسول مقبول است و روایت کرده شده است از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد و سی و دو حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه ازان جمله آنها سیزده ذکر کرده و وی روز جمل از هر دو فریق گوشه گرفته بود و وی ببصره در سال پنجاه و یک وفات یافت بدانکه درین اسناد دو لطیفه واقع شده اول آنکه رجال این اسناد همه بصری اند دوم آنکه درین اسناد سه نفر از تابعین جمع شده که بعضی ازانها روایت از بعضی دیگر میکنند و آنها ایوب همراه یونس و حسن و احنف اند و واقعه این حدیث چنان بود که احنف قصد کرده بود که همراه قوم خود بیرون آید در روز جمل و جنگ نماید برفاقت حضرت علی رضی الله عنه دران روز

قال ذهبت ... لانصر هذا الرجل ... فلقيني ابو بكرة

همراه مقابلان آن شیر خدا پس ابو بکره وی را منع نمود و استدلال کرد باین حدیث
مبارک پس احنف بازگشت چنانچه میگوید فقال پس گفت ابو بکره مرا این ترید کجا قصد
کردی که بروی قلت گفتم من در جواب آن انصر هذا الرجل که یاری میکنم این مرد را
که ابن عم رسول و زوج فاطمه بتول است و معنی کلام آنست که قصد میکنم مکانی را که یاری
بدهم این مرد را دران مکان قال ارجع گفت ابو بکره مرا که پس بگرد از همین جا بسوی جای
خود و مرو بجای قتال و محاربه فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که
من بدرستی شنیدم من بگوش خود رسول خدا را صلی الله علیه وسلم یقول که میفرمود
اذا التقی المسلمان وقتی که ملاقات کنند دو مسلمانان بایکدیگر بسیفیهما بهردو شمشیر
خود یعنی یک مسلمانان از یک طرف شمشیر کشیده برآید و دیگر از دیگر طرف و بایکدیگر مقاتله
و محاربه نمایند فالقاتل والمقتول پس کشنده و کشته هردو فی النار در آتش دوزخ اند
فقلت ابو بکره میگوید پس گفتم من چون این حدیث مبارک را از زبان رسول کریم بگوش
خود شنیدم یا رسول الله ای رسول خدا هذا القاتل این کشنده مستحق عذاب
دوزخ شد از جهت آنکه وی قتل کرده است و خون مسلمان ریخته فما بال المقتول
پس چه حال کشته شده است که وی نیز مستحق عذاب دوزخ شد باوجود آنکه وی مظلوم
است قال فرمود رسول محمود که مقتول ازان جهة مستحق عذاب شد که انه کان
حریصا حرص کننده علی قتل صاحبه بر کشتن صاحب خود که آن قاتل است یعنی آن
مقتول از طرف خود آن قاتل هیچ سرفه نکرده لیکن دست و قوت او برابر نشد و
غلبه نیافت بلکه دست قاتل برابر شد و وی را کشت حاصل آنکه ان مقتول نیز در
حکم قاتل است از جهة آنکه آن استعداد تام در قتل صاحب خود کرده بود و اگر گفته
شود که در حدیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام وارد شده ان الله تجاوز لامتی ما حدثت
به انفسها ما لم یتکلموا به او یعملوا به و در حدیث دیگر آمده و اذا هم عبدی بسیئة فلا تکتبوها
علیه پس مقتول بمجرد قصد چگونه داخل در آتش دوزخ شد جواب آنکه قصد وقتی که بمرتبه
عزم مصمم رسد البته بنده بآن ماخوذ می شود و آن عبارت از قصد کردن گناه است
بدل و وطن دادن بنفس است بران گناه اگر آن گناه و بآن عزم صادر شود پس آن
بنده ماخوذ بآن گناه و عزم آن باشد و اگر عزم کرد و آن گناه بسبب منع مانع صادر نشد

فقال ابن ترید
قلت انصر هذا
الرجل قال ارجع
فانی سمعت
رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول اذا
التقی المسلمان بسیفیهما
فالقاتل والمقتول
فی النار فقلت یا رسول
الله هذا القاتل
فما بال المقتول
قال انه کان حریصا
علی قتل صاحبه

پس آن بنده بمجرد آن عزم ماخوذ باشد پس بس ودر حدیث مبارک مراد از قصد مقتول همین عزم بالجزم است لهذا رسول علیه السلام لفظ حرص را در کلام خود آورد واگر گفته شود که حرص بر قتل گناه صغیره است وقتل گناه کبیره پس رسول علیه السلام چگونه هر دو را در یک سلک مندرج کرد جواب آنکه مراد آنست که هر دو مستحق دخول آتش دوزخ اند اگرچه تفاوت هر دو در صغر و کبر باشد واگر گفته شود که حق سبحانه جل شانه هر دو را از قاتل و مقتول مؤمن نام کرده در حالة التقاء نه در حالة قتال و بعد آن و همچنان رسول علیه السلام آن هر دو را مسلم یاد کرده در حالة التقاء نه در حالة قتال و بعد آن پس مقصود مصنف از آیهٔ کریمه و از حدیث مبارک چگونه حاصل شد جواب آنکه دلالة آیهٔ کریمه بران مقصود واضح است زیرا که حق سبحانه جل شانه آن هر دو را بعد از قتال برادر از برای سائر مسلمانان قرار داده است وفرموده انما المؤمنون اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوْا بَیْنَ اَخَوَیْكُمْ پس معلوم شد که آن هر دو را بعد از قتال بر ایمان باقی اند و اما حدیث مبارک پس محمول بر معنی آیه کریمه است والله تعالی اعلم واگر گفته شود که قاتل و مقتول وقتی که از زمرهٔ اصحاب کرام باشند پس البته هر دو از اهل بهشت اند زیرا که قتال آن جماعهٔ کرام از اجتهاد بود و مسئلهٔ اجتهاد چنان است که مصیب را دو حسنه و مخطی را یک حسنه است و اجتهاد واجب الاتباع است جواب آنکه این حدیث مبارک عام نیست بلکه محمول است بر وقتی که آن قتال از اجتهاد نباشد و جنگهای اصحاب کرام همه مبنی بر اجتهاد بودند پس حدیث مبارک آنهارا شامل و متناول نیست واگر گفته شود که بنا بر این تقدیر پس حضرت ابوبکره چرا احنف را منع از قتال کرد و خود نیز ممتنع ازان قتال شد جواب آنکه آن نیز امر اجتهادی است پس حضرت ابوبکره بنا بر اجتهاد خود منع و تنازع اختیار کرد پس وی نیز درین فعل مثاب است اگرچه مخطی باشد واگر گفته شود که لفظ فی النار در حدیث مبارک وارد شده است و وی مؤید قول معتزله است که گفته اند عقاب عاصی واجب است جواب آنکه معنی قول فی النار آنست که آن هر دو بسبب این

بنا بر اینکه بعض گفته اند [illegible] مجتهد را در مسائل اجتهادیه [illegible] مجتهد [illegible] تقلید مجتهد دیگر [illegible] زیرا که [illegible] اجتهاد [illegible] است

فعل قبیح مستحق دخول آتش دوزخ اند اگرچه جائزست که خدای تعالی
بکرم خود جنایت وگناه عفو نماید و آن هر دو را مواخذه نه نماید چنانچه حق
سبحانه جل شانه فرموده و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا فیها
یعنی جزاء او این است اگرچه لازم نیست که قاتل باین جزاء جزاء داده شود
بلکه جائزست که خدای تعالی بکرم خود عفو نماید و وی را عذاب ندهد
حَدَّثَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ حَرْبٍ بحاء مهمله مفتوحه و راء مهمله ساکنه و باء موحده
تحتانیه و وی ابو ایوب ازدی بصری است که ذکر او در باب من کره
ان یعود فی الکفر گذشته است قَالَ اَنَا شُعْبَةُ پسر حجاج که امیر
مؤمنان در حدیث است و احوال او در سابق گذشته عَنْ وَاصِلٍ
از واصل پسر حیان بحاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه است و وی اسدی کوفی از
جمله ثقات معتبره است و در سال یک صد وبیست وفات یافت هُوَ الْاَحْدَبُ
که آن واصل احدب است بحاء و دال مهملتین و باء موحده تحتانیه و احدب کوز
پشت را گویند و در بعضی نسخها هو الاحدب نیامده عَنِ الْمَعْرُوْرِ بعین مهمله
و راء مهمله مکرره و وی ابو امیه پسر سوید بروزن مصغر کوفی اسدی بود
اعمش گفته که من دیدم وی را درحالی که عمر وی یک صد وبیست سال بود
و موهای سر وریش وی سیاه بود قَالَ گفت آن معرور لَقِیْتُ اَبَا ذَرٍّ
که ملاقات کردم من حضرت اباذر را بتقدیم زاء معجمه بر راء مهمله مشدده و وی
را ابوذر نیز گفته میشود و نام وی جندب است بضم جیم و سکون نون و بضم دال مهمله
و فتح آن پسر جناده بضم جیم و بنون و بدال مهمله پسر سفیان غفاری
منسوب بسوی غفار و غفار بکسر غین معجمه نام قبیله
است از بنی کنانه و وی صحابی کبیر القدر و رفیع الاثر
بود و در اسلام از جمله سابقین و از زمره سابقین بود گویند که قبل
از وی سه نفر باسلام مشرف شده بود و چهارمین وی
است و بعضی گفته اند که پنجمین وی است و در مکه
شریفه باسلام مشرف شده بود و بعد

حدثنا سلیمان بن حرب قال انا شعبة عن واصل هو الاحدب عن المعرور قال لقیت ابا ذر

وبعد ازان رجوع بسوی بلاد وطن خود نمود باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بعد ازان بخدمت رسول مقبول در مدینه مقدسه وارد شد و در صحبت رسول مقبول بود تا آنکه رسول مقبول وفات یافت وانتقال از دار فنا بدار بقا نمود وحدیث اسلام وی واقامت او نزد زمره در همین صحیح مبارک در باب اسلام صحابه وفضائل آنها خواهد آمد انشاء الله تعالی ووی از اصحاب صفه هست وروایت کرده شده هست از وی احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمقدار دو صد وهشتاد حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها چهارده ذکر کرده ودر سال سی ودو در ربذه وفات یافت ونماز جنازه او بر وی عالم محمود عبد الله ابن مسعود خواند ووی را درهمان بقعه ربذه کفن کرده دفن نمود وبعد ازان عبد الله بن مسعود بمدینه مقدسه آمد پس درانجا ده روز اقامت کرده بعد ازان آن عالم محمود نیز وفات یافت بِالرَّبَذَةِ بربذه براء مهمله مفتوحه وبباء موحده تحتانیه مفتوحه وبذال معجمه مفتوحه نام جائیست که نزدیک از مدینه مقدسه بر سه منزل ازان واقع هست ویک منزل حاجیان عراق را درهمانجا میباشد ومذهب حضرت ابی ذر آن بود که ذخیره کردن آنچیزی راکه زائد بر قدر قوت وحاجت آن وقت باشد حرام محض بر انسان هست وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ وحال آنکه بروی لباسی بود مراد چادر وازار هست وَعَلَى غُلَامِهِ حُلَّةٌ وبر غلام زر خرید نیز لباسی بود مانند لباس حضرت ابی ذر رضی الله عنه وتفاوت میان هردو حله هیچ نبود وحله بضم حاء مهمله وتشدید لام ازار ورداء را گویند وحله هرگز بر لباس اطلاق کرده نمیشود مگر وقتی که آن دو جامه باشد فَسَأَلْتُهُ پس پرسیدم من حضرت ابا ذر را عَنْ ذٰلِكَ ازهمین شان که حله او وحله غلام او برابر بود واین از جهت آن سوال کرد که عادت عربستان بود که لباس غلام ادنی واسفل از لباس مولی میبود وچون تساوی لباس غلام با مولی خلاف عادت بود لهذا ازو جدا و سوال نمود فَقَالَ پس گفت حضرت ابوذر اِنِّي سَابَبْتُ رَجُلًا بدرستی من عیب کردم یا دشنام کردم مردی را که آن مرد غلام زر خرید بود زیرا که سیاق کلام دلالت بروی میکند وبعضی گفته اند که مرد مذکور حضرت بلال موذن مولی حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه بود فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ پس نسبت عار کردم آنمرد را

بِالرَّبَذَةِ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ وَعَلَى غُلَامِهِ حُلَّةٌ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذٰلِكَ فَقَالَ اِنِّي سَابَبْتُ رَجُلًا فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ

با در او که مادر او عجمیه بود وی را گفتم یا ابن السودا یعنی ای فرزند زن حبشیه بعضی
شارحین گفته اند که این فا تفسیریه است یعنی سب همین تعییر بود پس سب و دیگر
دشنام هرگز حضرت ابوذر بآن مرد نگفته بود و مغایرت معطوف با معطوف
علیه از جهة مفهوم کافی است واین در کلام عرب بسیار واقع می شود چنانچه حق سبحانه
جل شانه فرموده فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم زیراکه قتل نفس عین توبه بود
وچنانچه حق تعالی فرموده ونادی نوح ربه فقال رب الخ زیراکه قول عین نداست
و دلالت میکند برهمین قول آنچه امام محمد بخاری رحمة الله علیه در کتاب آداب
ذکر کرده زیراکه درانجا آورده کان بینی وبین رجل کلام وکانت امه اعجمیة فنلت
منها وظاهر آنست که دشنام اول واقع شده بود وتعییر بادر زائد بروی است
و دلالت میکند بروی آنچه روایت کرده است امام مسلم که آورده قال اعیرته
بامه فقلت من سب الرجال سبوا اباه وامه وبنابرین تقدیر پس این دشنام از
حضرت ابی ذر رضی الله عنه قبل از علم بتحریم دشنام صادر شده بود واین خصلة از
خصائل جاهلیت در وی تا آن حال باقی بود لهذا مصنف در کتاب ادب گفته
قلت علی ساعتی هذه من کبر السن قال نعم گویا تعجب کرد از خفاء حرمت دشنام
بروی با وجود بزرگی سال وی پس ذکر کرد وجه بودن این خصلة از خصائل مذمومه
در شریعت محموده فَقَالَ لِی النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس فرمود برای من پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم یَا بَاذَر ای اباذر واصل این کلام یا اباذر بوده لکن همزه
از جهت تخفیف حذف کرده شد اَعَیَّرْتَهُ بِاُمِّهِ آیا عار کردی تو آن مرد را بمادر او
واین استفهام از برای تقریر است یا از برای انکار بر سبیل زجر و توبیخ است
اِنَّکَ امْرُءٌ بدرستی تو مردی هستی فِیْکَ جَاهِلِیَّةٌ که در تو خوئی از خوهای
جاهلیت است ونیستی تو جاهل محض اِخْوَانُکُمْ خَوَلُکُمْ برادرهای شما غلامان
و خادمان اند یعنی غلامها و خادمها برادرهای شما اند واصل کلام خولکم اخوانکم بود
زیراکه مقصود حکم کردن است بر خادمان و غلامان بانکه برادرهای شما اند
لکن تقدیم اخوانکم بر خولکم از جهة اهتمام به بیان اخوت واقع شده یا از برای
حصر زیراکه اهل معانی گفته اند وقتی که هر دو از مبتدا و خبر معرفه باشند پس آن

فَقَالَ لِی النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
یَا بَاذَر اَعَیَّرْتَهُ بِاُمِّهِ اِنَّکَ امْرُءٌ
فِیْکَ جَاهِلِیَّةٌ
اِخْوَانُکُمْ خَوَلُکُمْ

ترکیب فائده حصر میکند پس معنی آن شد که لیس الخول الا اخوانکم و خول بفتح
خاء معجمه و فتح واو بمعنی خدمه و حشمه آمده جعلهم الله تحت ایدیکم کردانیده
آنهارا خدای تعالی زیر دستهای شما یعنی زیر قدرت شما یا زیر ملک شما و مراد
از اخوت نیز بر سبیل مجاز مطلق قرابت است زیرا که همه از اولاد حضرت
آدم علیه السلام اند چنانچه در حدیث دیگر آمده فانهم لحمکم ودمکم و اشالکم یا اخوت
اسلام است و ممالیک کفره در زیر این حکم از جهة تبعیت ممالیک مؤمنه
داخل اند یا این حکم مختص بممالیک مؤمنه است فمن کان اخوه تحت
یدیه پس هر کس که باشد برادر او زیر دست او یعنی زیر قدرت او یا زیر
ملک او فلیطعمه مما یاکل پس باید بخوراند او را از ان چیزی که خود
میخورد ولیلبسه مما یلبس و باید که بپوشاند او را از ان چیزی که میپوشد
خود و فلیطعمه بضم یاء مثناة تحتانیه است و همچنان ولیلبسه بضم یاء مذکوره است
اما یلبس پس بفتح یاء مذکوره است ولا تکلفوهم ما یغلبهم و تکلیف مکنید
آن برادران را بآن چیزی که غالب شود آن چیز آنها را بلکه تکلیف بدهید آنها
را بآن چیزی که آنها غالب بر ان چیز باشند یعنی تکلیف موافق طاقت
و قدرت و وسعت نمائید و ان کلفتموهم و اگر تکلیف بکنید آنهارا
بچیزی فاعینوهم پس یاری کنید آنهارا در ان چیز و اگر گفته شود که این
او امر ثلاثه از برای وجوب اند یا نه و همچنان این نهی از برای تحریم است یا نه
جواب آنکه اختلاف کرده اند علماء و فضلاء در او امر ظاهر وجوب است لکن
جمهور بر آنند که این او امر از برای استحباب اند و اما نهی مذکور پس از برای
تحریم است باتفاق جمیع علماء و درین مقام یک نکته است و آن نکته آنست
که حق سبحانه جل شانه که مالک حقیقی است تکلیف مالایطاق بر عباد نفرموده
و در کلام خود فرموده لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس مالک مجازی را کجا
روا باشد که مملوک خود را تکلیف بمالایطاق نماید ابن بطال گفته که
در حدیث مبارک فوائد است اول منع کردن از فحش و دشنام غلامان
و خادمان و زنان و کنیزان و مسکینان و دهقانان و مزدوران و شاگردان

جعلهم الله تحت
ایدیکم
فمن کان اخوه تحت یدیه
فلیطعمه مما یاکل
ولیلبسه مما یلبس
ولا تکلفوهم
ما یغلبهم
وان کلفتموهم
فاعینوهم

وجزآن که زیر دست هر انسان باشد دویم تیز کردن بر احسان بسوی اصناف مذکوره سیوم آنکه فضیلت نیست هیچکسی را بر دیگر مگر باسلام و تقوی چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم و روایت کرده شده که رسول علیه السلام از برای ابی ذر فرمود که آیا دیر انسبت عار بسواد مادر کردی گفت آری پیغمبر علیه السلام فرمود ما انت افضل من ذی الاحمر والاسود الا ان تفضل فی دین وایضا روایت آمده که آن مرد دیگر حضرت بلال مؤذن بود پس روان شد حضرت بلال بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و شکایت از ابی ذر نمود وگفت ای رسول خدا ابوذر مرا نسبت عار بسواد مادر کرده پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم امر کرد حضرت بلال را که ابوذر را طلب کرده بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم حاضر کرداند پس وقتی که حضرت ابوذر بخدمت رسول خدا آمد و در رسید پس رسول علیه السلام فرمود ای اباذر آیا نسبت عار کردی بلال را بسیاهی مادر او گفت آری رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هرگز من گمان نداشتم که در سینهٔ تو چیزی از خوهای جاهلیت باقی مانده باشد بعد ازین انداخت حضرت ابوذر جان خود را بر زمین و رخساره خود را بر خاک نهاد وگفت سوگند است مرا بخدای پاک که هرگز رخساره خود را ازین خاک بر نمیدارم تا آنکه حضرت بلال پای خود را باین رخسار نگذارد پس حضرت بلال پای خود را بر رخساره ابی ذر غفاری گذاشت بعد ازان حضرت ابوذر رخساره خود را از خاک بر داشت امام نووی گفته که درین حدیث مبارک اشارتست باآنکه لازم است بر انسان که بهمراه دواب احسان نماید و تکلیف آنها باعمال شاقه که خارج از طاقت و قدرت آنها باشند هرگز ننماید و ایضا اشارت است بسوی آنکه انسان را روا نیست که جان خود را بلند گیرد بر کسی دیگر اگرچه آن کسی غلام و بنده زر خریده باشد وایضا

یعنی ...
... بجاهلیت ...
... ازبرای ابوذر ...
... حضرت ابوذر ...
... بلال ...
... مبارک ...

وایضا اشارت است بآنکه امر کردن بمعروف و منع نمودن از منکر بر هر انسان
بحسب طاقت و استطاعت خود لازم است والله تعالی اعلم **بَابُ**
ظُلْمٌ دُوْنَ ظُلْمٍ این باب است در بیان آنکه بعضی از انواع ظلم ادنی و کمتر از ظلم دیگر
می باشد یا آنکه بعضی از ظلمها مغائر با یکدیگر میباشد حاصل آنکه ظلم اقسام متنوعه
و اصناف متغائره دارد و شک نیست که چنانچه مامورات در حسن متفاوت اند
همچنان منهیات در قبح متفاوت است اند چنانچه در کتب اصول آورده النهی فی اقتضاء القبح
کالامر فی اقتضاء الحسن و مقصود مصنف آنست که چون معاصی بر مراتب مختلفه ثابت شدند
پس البته طاعات نیز متفاوت شدند و چون اعمال و طاعات در ایمان بدلائل سابقه ولاحقه
داخل شدند پس ثابت شد که ایمان قابل زیادت و نقصان است **حَدَّثَنَا اَبُو الْوَلِيْدِ**
و وی هشام پسر عبد الملک طیالسی بفتح طاء مهمله و تخفیف یاء مثناة تحتانیه و کسر لام
و بسین مهمله منسوب بسوی طیالسه است و وی باهلی بصری است احمد پسر عبد الله گفته
که وی بصری است و در باب حدیث ثقه است که روایت کرده است حدیث مبارک
از هفتاد زن و رحلت بسوی او در تعلم احادیث نبویه بعد از وفات ابو داود طیالسی
بود و به بصره در سال دو صد و بیست و هفت وفات یافت **قَالَ اَنَا شُعْبَةُ** بضم
شین معجمه بسیار بار گذشته بعد ازین امام محمد بخاری رحمة الله علیه از یک اسناد
تحول و انتقال بسوی اسناد دیگر نمود لهذا ح تحریر نمود یعنی ابرای این حدیث
دو طریقه اند در یکی از انها تا شعبه یک واسطه است و در دیگر دو واسطه و در اول
حدثنا و در ثانی حدثنی گفت زیرا که امام بخاری رحمه الله وقت تحدیث در
اول منفرد نبود و در ثانی منفرد بود **وَحَدَّثَنِيْ بِشْرٌ** بباء موحده تحتانیه مکسوره
و بشین معجمه ساکنه و وی ابو محمد پسر خالد عسکری معروف بفرائضی است و در
سال دو صد و پنجاه و سه وفات یافت **قَالَ اَنَا مُحَمَّدٌ** و وی پسر جعفر
و کنیت او ابو عبد الله هذلی بصری که مشهور بغندر است و غندر بضم غین معجمه و
بنون ساکنه و بفتح دال مهمله در قول مشهور ثابت شده و جوهری ضم دال مهمله نیز گفته
و اهل حجاز تشغیب را یعنی شور و غوغا کردن را غندر می نامند و وی را غندر از ان
جهت گفته اند که ابن جریج در بصره آمد و مردم بصره بر وی جمع شدند پس بیان کرد حدیث

باب ظلم دون ظلم حدثنا ابو الوليد قال انا شعبة ح وحدثني بشر قال انا محمد

را از حسین و مردم انکار کردند بر وی و محمد پسر جعفر مشاغبه و شور بسیار نزد وی میکرد
پس گفت اسکت یا غندر و جالس یعنی خاموش باش ای مرد شوری و بنشین و شعبه
شوهر مادر وی بود و در بصره در سال یکصد و شصت و دو یا یکصد و نود و چهار وفات
یافت عَنْ شُعْبَةَ عَنْ سُلَیْمَانَ و وی امام کامل و همام فاضل ابو محمد پسر
مهران اسدی کاهلی یعنی منسوب بسوی کاهل پسر حارث کوفی تابعی اعمش
است روایت کرده است حدیث را از بعضی صحابهٔ کرام و سماع وی از صحابهٔ
کرام ثابت نشده یحیی پسر قطان گفته که اعمش عابد بسیار و علامه اهل اسلام
در علم و استنباط احکام بود و عیسی پسر یونس گفته که ندیدم هرگز در قرن خود و نه
در قرن سابق احدی را مانند اعمش و جماعهٔ سلاطین بسیار نزد اعمش حاضر می شدند
با وجود آنکه وی دائم فقیر و محتاج بود و یحیی پسر معین گفته که بود جریر وقتی که
حدیث میخواند نزد اعمش میگفت هذا الدیباج الخسروانی و بود شعبه وقتیکه ذکر
کرده می شد نزد وی اعمش میگفت وی مصحف است و وی را مصحف از جهت
کمال صدق میگفت و بود پدر وی از سبی دیلم و وی در سال شصت در بلده
ری تولد شد و بعد از آن برداشته آوردند بسوی کوفه پس خرید وی را مردی از
بنی کاهل و آزاد کرد وی را و وی را سید المحدثین می نامند و در سال یکصد و
چهل و هشت وفات یافت عَنْ اِبْرَاهِیْمَ و آن امام اهل کوفه پسر عمران
پسر یزید پسر قیس پسر اسود پسر عمرو پسر ربیعه پسر ذهل پسر سعد پسر مالک نخعی کوفی
تابعی که اجماع علماء بر امامت و جلالت وی منعقد شده و وی کامل در علم و فهم
و فاضل در عمل و حلم بود و وی حضرت عائشه ام المؤمنین را دیده لکن سماع وی
از آن خاتون صالحه کامله ثابت نشده و وی اعور بود و مردم تحمل علم از وی
کردند در حالیکه عمر وی هژده سال بود و شعبی وقت وفات نخعی گفت ما ترک
احدا اعلم ولا افقه منه مردم گفتند ولا الحسن ولا ابن سیرین شعبی گفت ولا الحسن
ولا ابن سیرین ولا من اهل البصرة والکوفة والحجاز و در یک روایت ولا بالشام
نیز آمده و اعمش گفته که ابراهیم بصیر در حدیث بود و وی وفات یافت بنجف
از حجاج ظالم و حاضر نشد بر جنازه وی مگر هفت نفر و در سال نود و شش وفات

عَنْ شُعْبَةَ عَنْ سُلَیْمَانَ عَنْ اِبْرَاهِیْمَ

عن علقمۃ بفتح عین مہملہ و سکون لام و قاف مفتوحہ و وی پسر قیس پسر عبداللہ نخعی کوفی و عم والدۂ ابراہیم نخعی و مردم او را مکنی بابی شبل میکردند و ہرگز برای وی ولد متولد نشدہ و علما اتفاق کردند کہ وی عظمت تمام در فعت قدر و کمال منزلت در علم و عمل داشت عن عبد اللہ از عالم محمود عبداللہ بن مسعود کہ صاحب مناقب بسیار و مفاخر بیشمار بود و شمۂ از احوال او در سابق گذشتہ و درین اسناد سہ نفر تابعی کوفی جمع شدند کہ بعضی از انہا از دیگر روایت میکنند و آن اعمش و ابراہیم و علقمہ اند کہ ہر یک از انہا جلیل در فقہ و علم و در زہد و حلم بود قال گفت عالم محمود عبداللہ بن مسعود لما نزلت ہرگاہ نازل شد این آیۂ کریمہ از قرآن مجید کہ حق جل و علی شانہ فرمودہ الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانہم بظلم و تمام آیۂ کریمہ چنان است کہ اولئک لہم الامن و ہم مہتدون و معنے آیت کریمہ چنان است کہ آن کسانیکہ ایمان آوردند و خلط نکردند ایمان خود را بہیچ ظلمی از ظلمہا آنجماعہ ایست کہ ثابت است از برای آنہا امن از قہر و عذاب و آنہا راہ یافتگانند قال اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتند یاران رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ اینا لم یظلم یعنی کیست از ما یان کہ ظلم و عصیان در ایمان و ایقان نکردہ زیراکہ عصمت از گناہان خاصۂ [illegible] ان است و این بنا بر ان گفتند کہ مراد از ظلم مطلق [illegible] گفتند [illegible] دشوار دانستند فانزل اللہ تعالی پس نازل کرد خدای تعالی برای [illegible] پروردگار و دفع کردن آن دشوار این آیۂ کریمہ کہ ان الشرک لظلم عظیم بدرستی کہ شریک آوردن ہمراہ حق سبحانہ جل شانہ ہر آئینہ ظلمی بزرگ است و ہیچ ظلمی دیگر از شرک فوق و زیادہ نیست زیراکہ شریک آوردن مخلوق عاجز را با خالق قادر در استحقاق عبادت و جز آن تجاوز کمال از حد اعتدال است و ظلم در اصل لغۃ عبارت است از نہادن شئ در غیر موضع خود پس باین آیۂ کریمہ حق جل و علی شانہ بیان فرمود کہ مراد از ظلم در آیۂ سابقہ شرک است نہ مطلق عصیان پس تنوین در قول و بظلم از برای

عن علقمۃ عن عبد اللہ قال لما نزلت الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانہم بظلم شق ذلک علی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و قالوا اینا لم یظلم نفسہ فانزل اللہ ان الشرک لظلم عظیم

تنویع و تعظیم است و معنی او بظلم عظیم است یعنی نیامیختند ایمان خودرا بظلم بزرگ که آن شرک است یعنی ایمان خودرا منزه از شرک نگهدارند پس ثابت است از برائی آنها امن و هتدا رو در صحیح مسلم چنان روایت کرده قالوا اینا لم یظلم نفسه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس هو کما تظنون انما هو ما قال لقمان لابنه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم و در بعضی کتب دیده شده که چون این آیه قرآن از برای بیان نازل شد اصحاب کرام فرحت تام نمودند زیراکه کمال عسر بکمال یسر مبدل شد پس رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرمود الشرک فیکم اخفی من دبیب النمل و اگر گفته شود که خلط شرک و ایمان هرگز متصور نیست زیراکه آن هردو ضدین اند در یک محل بیک وقت جمع نمی شوند جواب آنکه مراد آنست که صفة کفر و صفة ایمان را در ذات خود خلط و جمع نکنند که کفر متاخر بدل ایمان متقدم در ذات خود پیدا کنند پس حاصل معنی آن شد که کافر نشدند پس از ایمان خود چنانچه حق سبحانه جل شانه در آیت دیگر فرموده وکفروا بعد اسلامهم و احتمال دارد که مراد از عدم خلط ایمان بکفر عدم نفاق باشد زیراکه در نفاق هردو از کفر و ایمان بحسب ظاهر و باطن جمع می شوند اگرچه باعتبار تحقیق هردو جمع نمی شوند و ابن بطال گفته که در حدیث مبارک فائده عظیمه است و وی آنست که مفسر راجح میشود بر مجمل و ایضا استدلال گرفته است باین حدیث مبارک آن کسی که گفته است حکم کلام عموم است تا وقتیکه دلیل خصوص بیاید والله اعلم

باب علامات النفاق

باب علامات النفاق باب است در بیان امارات نفاق که وی امر مستتر است و چون سابق ازین مصنف بیان کرد که مراتب کفر متفاوت اند و همچنان انواع ظلم پس درین باب بیان نمود که نفاق نیز همچنان مراتب متفاوته دارد و نفاق در لغة عبارت است از مخالفة باطن مر ظاهر را پس آن مخالفة اگر در اعتقاد ایمان باشد پس آن نفاق بکفر است و اگر نه اینچنین باشد پس آن را نفاق عمل گویند. و درین فعل و ترک هردو مندرج اند و مراتب وی متفاوت است

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ اَبُو الرَّبِيعِ ودي پسر داؤد زهرانی بزاء معجمه مفتوحه وبهاء ساکنه
وبراء مهمله وبنون منسوب بسوی زهران پسر کعب عتکی بفتح عین مهمله وفتح تاء
مثناة فوقانیه وبکاف منسوب بسوی عتیک پسر ازد بفتح عین مهمله که مکنی با بو
الربیع بفتح راء مهمله وکسر باء موحده تحتانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه اول در
بغداد سکونت اختیار کرده بود بعد ازان انتقال کرد بسوی بصره وببصره در سال
دو صد وسی وچهار وفات یافت قَالَ اَنَا اِسْمٰعِيْلُ بْنُ جَعْفَرٍ پسر ابی
کثیر انصاری ابو اسحاق قاری زُرَقی بضم زاء معجمه وفتح راء مهمله منسوب بسوی
بنی زُرَیق که بطن از انصار است ووی ثقه است که احادیث او بعضی از صاحبان
صحاح آورده اند قَالَ اَنَا نَافِعُ بْنُ مَالِكِ بْنِ اَبِي عَامِرٍ اَبُو سُهَيْلٍ ابو سهیل کنیت
نافع است ووی عم امام مالک پسر انس است که صاحب مذهب است ومعروف
است عَنْ اَبِيْهِ نافع روایت میکند از پدر خود که مالک مذکور است یعنی مالک
پسر ابی عامر اصبحی مدنی تابعی که جد امام مالک مشهور است ودر سال یکصد ودوازدهم
سال وفات یافت عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ واحوال وی در سابق گذشته ورجال
این اسناد بغیر از ابی الربیع همه مدنی اند عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
فرمود اٰيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلٰثٌ علامت ونشانی منافق سه خصلت اند واز همین
جاست که آیه قرآن را باسم آیة نام کردند زیراکه وی علامت انقطاع یک
کلام از کلام دیگر است وآوردن لفظ آیت بر صیغه مفرد بنا بر اراده جنس است
یا بنا بر آنست که از اجتماع سه خصلت یک آیة حاصل میشود لکن اول اصوب
واليق است بصنعت مصنف که ترجمه باب بلفظ جمع آورده وتعقیب کرد او
باین متن حدیث که شاهد بر وی است وابو عوانه در صحیح خود روایت کرده بلفظ علامات
المنافق واگر گفته شود که ظاهر از لفظ این حدیث مبارک حصر است پس چگونه توفیق
شود درمیان این حدیث مبارک ودرمیان حدیث دیگر که می آید بلفظ اربع
من کن فیه الخ جواب آنکه درمیان دو حدیث مبارک هرگز تعارض نیست
زیراکه از شمار کردن خصلة شیء لازم نیاید که آن علامت آن شیء باشد مع ذلک
در روایت مسلم از ابی هریره وارد شده است آنچه که بر سبیل صراحت بر عدم

حدثنا سليمان ابو الربيع قال انا اسمعيل بن جعفر قال انا نافع بن مالك بن ابي عامر ابو سهيل عن ابيه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال آية المنافق ثلث

حصر دلالت میکند زیراکه لفظ وی چنان واقع شده من علامة المنافق ثلاث
وهمچنان طبرانی از حضرت ابی سعید خدری آورده وقتی که لفظ حدیث اول حمل
کرده شود برانچه درین دو لفظ حدیث آمده هرگز از جهل اشکال وارد نشد زیراکه
بنابرین تقدیر مقصود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بیان علامات نفاق است
پس در بعضی اوقات بعضی از علامات بیان فرمود و در وقت دیگر بعضی دیگر
ذکر کرد و در بعضی تفاسیر در قول حق سبحانه جل شانه جاعِلِ الملائکة رُسُلاً
اُولِی اجنحة مثنی وثُلاثَ ورُبَاعَ آورده که عدد هرگز دلالت بر حصر نمیکند لهذا
حق سبحانه جل شانه بعد ازین متصل فرمود یَزِیدُ فی الخلق ما یشاء پس بنا
برین تقدیر عدم تعارض دو حدیث مبارک واضح تر شد و اگر گفته شود که بنا
برین تقدیر حرمت ما فوق چهار زوجه ثابت نشد بقول حق سبحانه جل شانه
فرموده فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع با وجود آنکه مستمسک
در نفی حل ما فوق اربعه همین آیه کریمه است جواب آنکه حرمت ما فوق اربعه
از سکوت ثابت شده نه از عدد لان السکوت فی موضع البیان یفید الحصر
والاختصاص اما در آیه کریمه دیگر پس حق سبحانه جل شانه در لاحق وی فرمود
یزید فی الخلق ما یشاء فافهم والله اعلم اِذَا حَدَّثَ کَذَبَ وقتی که سخن
گوید دروغ گوید وحدث به تشدید دال مهمله ماخوذ از تحدیث است وَاِذَا
وَعَدَ اَخْلَفَ وچون وعده کند پس خلاف کند ووفا نکند بانچه وعده
کرده است مگر بجهة ضرورتی که پیش آید وگفته اند که این همه بر تقدیر یست که وعده
به نیت خلاف نماید ووفاء عهد از مکارم اخلاق است وَاِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ وقتیکه
امانت نهاده شود چیزی یا سخنی را نزد وی واعتماد کرده شود بر وی خیانت
کند واگر گفته شود که وعده نیز تحدیث خاص است وخاص بسبب عطف از عام
خارج نمیشود پس آیت نفاق دو شدند نه سه جواب آنکه هرگاه لازم وعده
اخلاف بود که آن گاه فعل باشد ولازم تحدیث کذب بود که هرگز فعل نمیباشد
لهذا هر دو را متغائر اعتبار کرده باشد بسبب تغائر لوازم آنها یا آنکه خلف وعده
از جهة کمال قبح در زیر کذب داخل نیست بلکه حقیقة دیگر است که هرگز زیر کذب

مندرج نیست چنانچه حضرت جبرئیل عطف بر ملائکه شده در قول حق سبحانه
جل شأنه مَن کَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلٰئِکَتِهِ ورسله وجبریل گویا حضرت جبرئیل
از جهت کمال شرافت حقیقة دیگر ورای ملائکه شده و رسول علیه السلام اقتصار
برین سه علامات ازان جهت نمودند که این سه خصائل ذمیمه بر سائر خصائل قبیحه
تنبیه می نمایند زیرا که اصل دیانت و راس صیانت منحصر در سه چیز ست
یکی قول دویم فعل سیوم نیت پس رسول علیه السلام بر فساد قول تنبیه بکذب
نمود و بر فساد فعل تنبیه بخیانت نمود و بر فساد نیت تنبیه بخلف کرد زیرا که
خلف وعده وقتی از علامات نفاق می شود که قصد و خلف مقارن از برای
وعده باشد و اگر واعد عازم بر وفا باشد لکن از سبب تعرض مانع
خلف وعده متحقق شد پس آن از علامات نفاق نیست خصوصا وقتی
که بران تنبیه تاسف نماید بدانکه جماعه از علما محققین این حدیث مبارک
از جمله مشکلات شمرده اند زیرا که بسیاری از مسلمانان که تصدیق رسول
مختار در جمیع احکام و اخبار مقارن با اقرار آن دارند گاه گاه این خصائل
ثلاثه در وی متحقق میشوند مع ذلک حکم بکفر و نفاق آنها کرده نمی شود زیرا که
این حکم مخالف اجماع است و در حل این اشکال فحول رجال انظار دقیقه و افکار
عمیقه نموده اند بعضی گفته اند که مراد از نفاق درین محل اعم از نفاق کفر و نفاق عمل
است چنانچه سابق ازین در سلک تقریر و سمط تحریر گذشته و بعضی گفته اند
که مراد ازین حدیث مبارک آنست که این خصائل ثلاثه علامات از برای
نفاق اند و از وجود علامت لازم نمی آید وجود ذی علامت چنانچه ابر
علامت باران است و لازم نیست که هر وقت ابر موجود شود باران بر
سبیل لزوم موجود شود و بعضی گفته اند که معنی آنست که این خصال ثلاثه
از نفاق اند و صاحب این خصائل ثلاثه مشابه بمنافقان است و متخلق
باخلاق آنها اگرچه منافق حقیقی نباشد و بعضی گفته اند که مراد از اطلاق
نفاق بر خصائل ثلاثه انذار و تحذیر و زجر و تخویف است از ارتکاب
این خصائل و اکتساب این رذائل و محمول بر تغلیظ است و تشل

این در کلام شارع بسیار وارد می شود چنانچه آمده الجماعة سنة مؤکدة لا یتخلف عنها الا منافق و بعضی گفته اند که .. نست که این حدیث مبارک محمول است بر وقتی که خصائل ثلاثه عادت از برای آن شخص شوند و در طبع وی مثل امر جبلی مرکوز شوند و تکرار وجود او قرار یابند و شمل لازم گردند پس البته آن شخص منافق است چنانچه کلمهٔ اذا دلالت برهمین می نماید زیراکه وی مقتضی تکرار فعل است و بعضی گفته اند که حذف مفعول دلالت بر عموم و اطلاق میکند پس گویا آن خیر الانام علیه السلام فرموده اذا حدث فی کل شیء کذب فیه او اذا وجد ماهیة التحدیث کذب فیه و همچنین در قول خود و اذا وعد فاخلف و اذا ائتمن خان گویا فرموده و اذا وعد تحقق منه الاخلاف فی کل وعد او اذا تحقق ماهیة الوعد تحقق الاخلاف یا فرموده و اذا ائتمن وجد الخیانة منه فی کل امانة او اذا تحقق ماهیة الائتمان تحقق الخیانة و شک نیست که مثل این شخص منافق است که در هر تحدیث دروغ گوید و هر وعده را خلاف کند و هر امانت را خیانت نماید و بعضی گفته اند که حدیث مبارک محمول است بر آن کسی که این خصائل ثلاثه بر وی غالب شده باشند و آن کسی با این خصائل ثلاثه تهاون و استخفاف نماید پس البته آن کسی فاسد الاعتقاد خواهد بود و این نکته اگرچه در غیر خصائل ثلاثه از رذائل قبیحه نیز متحقق است لکن تخصیص این ثلاثه از جهة غلبهٔ وقوع واقع شده و این جمیع اجوبه مبنی بر آنست که الف و لام در قول المنافق از برای جنس باشد و بعضی گفته اند که آن الف و لام از برای عهد است و اشارت است بسوی منافق معین شخص یا اشارتست بسوی جماعه منافقین که در وقت سید المرسلین بودند و تمسک باحادیث ضعیفه نموده لکن جواب اول با صواب است و وی را عالم سنی امام قرطبی پسند کرده و استدلال بر وی کرده بقول حضرت عبد الله پسر عمر رضی الله عنهما که وی از حضرت حذیفه رضی الله عنه سوال کرد

و گفت هل تری فی شیئاً من النفاق زیراکه این قول شاهد است برانکه مراد از
نفاق نفاق عمل است نه نفاق کفر از جهة آنکه تحقق شائبه نفاق کفر در ذات آن
عالم کامل که عمده از اصحاب کرام بود محال و ممتنع است و ایضا توصیف آن
بخالص در حدیث مبارک دیگر که فرموده کان منافقا خالصا تائید همین جواب
می نماید و قریب است بجواب اول آنچه بعضی از علما گفته اند که نفاق بر دو نوع
است اول نفاق شرعی است که آن عبارت است از اضمار کفر و اظهار اسلام است
و دیگر نفاق عرفی است که آن عبارت است از مخالفه باطن با ظاهر و در حدیث
مبارک همین مراد است حکایت کرده شده که مردی از بصره بمکه شریفه از برای
اداء حج و مناسک در آمد و در همان جا در مجلس عطا پسر رباح نشست پس
گفت آن مرد شنیدم من از حسن بصری که میگفت من کان فیه ثلاث خصال
لم اتحرج ان اقول انه منافق پس عطا از برای آن مرد گفت که وقتی که رجوع کردی بسوی
حسن بگو از برای وی که عطا بر تو سلام می خواند و بعد از ان میگوید که چه میگوئی
در فرزندان یعقوب علیه السلام که برادران یوسف علیه السلام بودند زیراکه
آنها در تحدیث دروغ گفتند و در وعده خلاف کردند و در امانت خیانت نمودند
پس از قول تو معلوم شد که آنها منافق بودند العیاذ بالله چون آن مرد رجوع بسوی
بصره کرد و در مجلس حسن در آمد و ظاهر کرد قول عطا را بر وی پس حسن بسیار
خوش حال شد و گفت جزاک الله خیرا پس گفت برای یاران خود اذا سمعتم
منی حدیثا فاصنعوا ما صنع اخوکم حدثوا به العلماء فما کان منه صوابا فحسن وان کان
غیر ذلک ردوا علیّ جوابه و منقول است از مقاتل پسر حیان که وی سوال
کرد سعید پسر جبیر را ازین حدیث مبارک و گفت که اینحدیث مبارک فاسد
کرده است بر من معیشت من زیراکه من بیقین میدانم که من ازین خصائل ثلاثه
سالم نیستم پس خنده کرد سعید پسر جبیر و گفت در غم و اندوه انداخته بود مرا
پیش ازین آنچه ترا غمناک کرده پس آمدم من بخدمت حضرت ابن عمر و ابن عباس
پس احوال خود را بران هردو ظاهر و هویدا ساختم پس آن هردو خنده کردند و گفتند
سوگند است ما یان را بخدای پاک که ما یان مثل تو غمناک بودیم چون اینحدیث

مبارک از رسول پاک شنیدیم در فهم و ادراک آن متحیر و پریشان ماندیم پس سوال
کردیم از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پس خنده کرد و فرمود مالکم منه اما قولی
اذا حدث کذب فذلک فیما انزل الله علی والله یشهد ان المنافقین لکاذبون واما
اذا وعد فاخلف فذلک فی قوله تعالی فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا
الله ما وعدوه واما اذا ائتمن خان فذلک فیما انزل الله تعالی انا عرضنا الامانة و انتم
برآء من ذلک حدثنا قبیصة بن عقبة قبیصه بفتح قاف وکسر بای موحده
تحتانیه و صاد مهمله است و عقبه بضم عین مهمله و قاف ساکنه است و آن پسر
عامر سوائی بضم سین مهمله و تخفیف واو وکسر همزه که واقع بعد از الف است
منسوب بسوئی سواة پسر عامر و وی از عباد صالحین و عباد فالحین و وی بود
در سلسله از بنی عامر بن صعصعه امام نووی گفته بس است در امامت و جلالت
وی احتجاج امام محمد بخاری بوی در مواضع دیگر که مغائر این موضع اند اما درین موضع
پس ذکر او بطریق متابعت وارد شده نه بطریق اصالت لکن بعضی از محققین
گفته اند که ذکر او درینجا بطریق متابعت نیست زیرا که این حدیث مبارک
مخالف حدیث مقدم است از جهة لفظ و از جهة معنی زیرا که در میان ثلاث
واربع کما لی اختلاف است و لفظ خالص نیز درین حدیث مبارک زائد است و در سال
دو صد و یازده وفات یافت قال انا سفیان بحرکات ثلاثه در سین مهمله آمده لکن
مشهور ضم است و آن امام کبیر الشان و جلیل البرهان عارف سبحانی عالم ربانی کامل
در متابعت رسول اکرم و مستنبط احکام از نصوص بروجه احکم یعنی ابو عبدالله
پسر سعید ثوری که منسوب بسوئی ثور است که یکی از اجداد وی است کوفی و وی
از جمله تبع تابعین است و علماء و صلحا اتفاق کردند که آن رفیع از جهة منزلت
و کثیر از جهة علوم و درایت و بلیغ در فطانت و هیبت بود و آن قائم بحق بود
و در متابعت حق خوف از لوم لائم نداشت ابن عاصم گفته که سفیان ثوری
امیر مؤمنان در باب حدیث است و ابن مبارک گفته که نوشتم من
حدیث مبارک را از یکهزار و از صد شیخ پس نوشتم از احدی که آن افضل
و اکمل از ثوری باشد و سفیان بن عیینه گفته که من یکی از جمله علماء ثوری ام

حدثنا قبیصة بن عقبة قال حدثنا سفیان

وذهبی مقدم میکرد سفیان ثوری را در حفظ و ضبط بر امام مالک
وروایت کرده شده که ابو جعفر خلیفه بسوی مکه شریفه بیرون شد و پیش
خود جماعهٔ خشابین را فرستاد و گفت هرجائی که دیدید سفیان ثوری را پس
بر سر دار کنید او را پس آن جماعه چون بمکه شریفه پیش از ابو جعفر خلیفه
رسیدند و ایستاده کردند چوب را و آواز کردند که سفیان ثوری کجاست و در
همان وقت سر سفیان در کنار فضیل بن عیاض و پای او در کنار سفیان بن
عیینه بود پس آن هر دو گفتند یا ابا عبد الله لا تشمت بنا الاعداء پس سفیان
بسوی استار خانه کعبه آمد و گفت برئت منها ان دخل ابو جعفر پس ابو جعفر
مرد پیش از انکه درآید در مکه شریفه و بعد ازان انتقال کرد سفیان از مکه شریفه
بسوی بصره در حالی که وی پنهان بود و در همانجا بوقت عشاء در سال یکصد
و شصت وفات یافت عَنِ الْأَعْمَشِ و وی سلیمان پسر مهران بکسر میم کوفی
تابعی که احوال آن در باب ظلم دون ظلم گذشته عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُرَّةَ بضم میم
و تشدید راء مهمله همدانی بسکون میم و ایضا کوفی خارفی بخاء معجمه و براء مکسوره و
بفاء روایت کرده است حدیث مبارک را از وی جماعه ثقات و در سال یکصد
وفات یافت عَنْ مَسْرُوقٍ و وی پسر اجدع با جیم و بدال و عین مهملتین همدانی
تابعی کوفی است گفته شده که هیچ زن همدانیه مثل مسروق ولد نزائید و وی را
مسروق ازان جهة گویند که وی در حالت صغر دزدی کرده شده بود بعد ازان
وی را یافتند و میگوید شنیدم من رسول مقبول صلی الله علیه و سلم را که
میفرمود الاجدع شیطان انت مسروق بن عبد الرحمن لهذا در دیوان با بن عبد
الرحمن ثبت یافته و اجدع از محکم ترین سواها بود که در سواری اسپ ضرب المثل
بود و وی پسر خواهر عمرو پسر معدیکرب است و مسروق علم را اکثر از حضرت عائشه
ام المؤمنین تعلیم نمود و وقتی که حدیث را روایت ازان خاتون صالحه میکرد
میگفت حدثتنی الصدیقة بنت الصدیق حبیبة رسول الله صلی الله علیه و سلم المنزّل
براءتها من السماء و در سال شصت و دو یا شش مسروق وفات یافت عَنْ
عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو پسر عاص صحابی کبیر قرشی که احوال او در باب السلم من سلم

عن الاعمش عن عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله بن عمرو

خشابین آن جماعه را گویند که چوب دار را ایستاده کنند

المسلمون الخ گذشته ورجال این اسناد همه کوفی اند مگر ابن عمرو و درین
اسناد سه نفر از جملهٔ تابعین که بعضی از انها از دیگر روایت کرده اند و آن سه نفر
اعمش و ابن مره و مسروق اند اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود اَرْبَعٌ
چهار خصلة اند مَنْ كُنَّ فِيْهِ هران کسی که متحقق شوند آن چهار خصلة در وی
كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا باشد آنکس منافق خالص یعنی صرف و ساده بی
آمیزش ایمان یعنی مشابه کامل باشد با منافقان وَمَنْ كَانَتْ فِيْهِ خَصْلَةٌ و هر
کسی که موجود شود در وی یک خصلتی از ان چهار خصال كَانَتْ فِيْهِ خَصْلَةٌ
مِنَ النِّفَاقِ باشد در وی یک خوی از نفاق حَتّٰى يَدَعَهَا تا آنکه بگذارد آن خصلة
را و آن چهار خصلة این است اِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ چون امانت سپرده شود شی را
بوی و اعتماد کرده شود بر وی خیانت کند وَاِذَا حَدَّثَ كَذَبَ و چون
سخن کند دروغ گوید وَاِذَا عَاهَدَ غَدَرَ و چون عهد بندد بشکند و عهد شکستن
نزدیک بمعنی خلاف وعده کردن است و فرد خاص از وست وَاِذَا خَاصَمَ
فَجَرَ و چون جدل کند و پیکار کند باهم دروغ گوید و سرکشی ورزد و تباهی کند و تحقیق
این حدیث مبارک از حدیث سابق معلوم شده تَابَعَهُ شُعْبَةُ عَنِ الْاَعْمَشِ
متابعت کرده است سفیان را شعبه از اعمش و معنی متابعت در سابق گذشته
و این متابعت مقیده است نه مطلقه از جهة آنکه گفته است عن الاعمش و ایضا
این متابعت ناقصه است نه تامه از جهة آنکه متابعت از وسط اسناد ذکر
کرده نه از اول و شعبه بضم شین مهمله چند بار ذکر او گذشته و احوال اعمش نیز
گذشته بَابٌ قِيَامُ لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْاِيْمَانِ باب است در بیان آنکه
ایستادن در شب قدر از جهة ادای عبادت باکمال عذر از ایمان است
و در قیام بجز از رفع چیزی روا نیست و وی را شب قدر از ان جهة گویند که ملائکه
کرام با مر ایزد علام اقدار و ارزاق و آجال بندگان که دران سال ظاهر خواهند
شد در قید تحریر می آرند یعنی بروز دکار علام بران جماعه کرام اشیاء مذکوره را
ظاهر کرده اند و انها را بر اشیاء مذکوره مطلع کردانده و امر می کند آنجماعه ابرار را با نچه وظیفه
آنها است و همین مراد است از قول حق سبحانه جل شانه که فرموده فیها يفرق كل امر حكيم

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اربع من كن فيه كان منافقا خالصا ومن كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها اذا اؤتمن خان واذا حدث كذب واذا عاهد غدر واذا خاصم فجر تابعه شعبة عن الاعمش باب قيام ليلة القدر من الايمان

یا از جهت آن وی را شب قدر گویند که قدر و شرافت وی نزد حق سبحانه جل
شانه بس عظیم است که در شان آن فرموده لیلة القدر خیر من الف شهر یا از جهة آنکه
هر کس که درین شب مشتغل بعبادت حق باشد البته آن کس عند الله صاحب قدر
و شرف میگردد یا از جهة آنکه طاعات را درین شب قدری است در ترقی
درجات و محو خطیئات که در سائر شبها نیست امام نووی گفته که علماء و
فضلاء اختلاف کردند در وقت آن شب پس جماعهٔ از انها گفتند که آن شب
منتقله است که در دو سال دریک شب نمی آید و بهمین جمع کرده میشود درمیان
احادیث مبارکه که دلالت بر اختلاف اوقات آن شب میکنند واین قول
مالک واحمد وجز آنهاست لیکن گفته اند که آن شب انتقال نمیکند مگر در عشره
اخیره از ماه مبارک رمضان وبعضی گفته اند که در کل ماه مبارک رمضان انتقال
میکند وبعضی گفته اند که آن شب معین است هرگز انتقال نمیکند در جمیع سالها پس
بعضی گفته اند که آن شب معین در تمام سال است واین قول ابی حنیفه
وصاحبان اوست وبعضی گفته اند که آن شب معین در تمام ماه مبارک رمضان
است واین قول ابن عمر است وبعضی گفته اند که آن شب معین در عشره
وسطی از ماه مبارک رمضان است وبعضی در عشره اخیره گفتند وبعضی گفته اند
که آن شب در اوتار آن وبعضی در اشفاع آن گفته اند وبعضی گفته اند که آن شب
بیست وسیوم یا بیست وهفتم از ماه مبارک رمضان است واین قول
حضرت ابن عباس است وبعضی گفته اند که آن شب هفدهم یا بیست ویکم
یا بیست وسیوم از ماه مبارک رمضان است وبعضی گفته اند که آن بیست وسیوم
از ماه مبارک است وبعضی گفته اند که آن شب بیست وچهارم از ماه مبارک است
واین قول محکی از حضرت بلال وابن عباس است وبعضی گفته اند که آن شب
بیست وهفتم است واین قول جماعهٔ بسیار از اصحاب کبار است وزید بن
ارقم گفته که آن شب هفدهم است وبعضی نوزدهم گفته اند واین قول محکی از حضرت
علی کرم الله وجهه است وبعضی گفته اند که آن شب آخر از ماه مبارک است
وبعضی گفته اند که آن شب مرفوع شده است زیراکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم

در وقتی که جدال کردند دو مرد فرمود رفعت لکن این قول غلط است زیراکه
آخر همان حدیث مبارک دلالت میکند برانکه مراد از رفع آن رفع بیان علم
تعیین آن شب است نه رفع وجود آن زیراکه در آخر حدیث مبارک مذکور فرمود
وعسی ان یکون خیرا لکم التمسوها فی السبع والتسع انتهی کلامه لکن برین مذکور وارد
میشود که مذهب امام ابی حنیفة رحمه الله مخالف است ازبرای آنچه ذکر کرده است وی وایضا
مخالف است ازبرای مذهب صاحبین وی زیراکه در منظومه گفته بیت ولیلة القدر
بکل الشهر دائرة عینا ها قادرة و نووی گفته که اجماع کرده است هر آن کسی که قائل
بوجود اوست که آن شب تا آخر دهر باقی است چنانچه بسیاری از صالحان رویت وی
کرده است و حکمت در اخفاء وی آنست که تا فرقه مؤمنین و زمره مسلمین احیاء جمیع شبهای
ماه مبارک رمضان نمایند و اگر ظاهر می شد شاید در غیر آن شب سستی و تغافلی
میکردند و باقی بیان لیلة القدر در موضع خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چون قبل ازین مصنف
بیان علامات نفاق و قبح آن بیان کرد الحال در بیان علامات ایمان و حسن آن شروع
نمود پس گفت باب قیام لیلة القدر من الایمان باب الجهاد من الایمان آه حَدَّثَنَا اَبُو
الْیَمَانِ بیاء مثناة تحتانیه و وی حکم پسر نافع که بیان آن در حدیث هرقل گذشته
قَالَ اَنَا شُعَیْبٌ بروزن مصغر پسر حمزه بحاء مهمله و بزاء معجمه حمصی که ذکر او در سابق
در حدیث هرقل گذشته قَالَ اَنَا اَبُو الزِّنَادِ عَنِ الْاَعْرَجِ عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ و ذکر
رجال این اسناد بهمین ترتیب در باب حب الرسول گذشته قَالَ گفت ابوهریره
که قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم مَنْ یَّقُمْ
لَیْلَةَ الْقَدْرِ هر کس که قائم شود در شب قدر اگر گفته شود رسول علیه الصلوة والسلام
درینجا لفظ مضارع آورده و در مابعد وی لفظ ماضی آورده زیراکه در آنجا فرمود من قام
رمضان و من صام رمضان پس وجه چیست جواب آنکه چون قیام رمضان و صیام
آن متحقق الوقوع بود لهذا تعبیر بلفظ ماضی فرمود تا دلالت بران نماید بخلاف قیام
شب قدر که وی متیقن نیست لهذا وی را بلفظ مستقبل یاد فرمود و اگر گفته
شود که جزاء درین مقام چرا مطابق شرط نیاورد بلکه جزا را بصیغه ماضی ذکر کرد جواب
آنکه تا دلالت کند که مغفرة متیقن الوقوع و متحقق الثبوت است بمجرد فضل پروردگار

حَدَّثَنَا اَبُو الْیَمَانِ
قَالَ اَنَا شُعَیْبٌ
قَالَ اَنَا اَبُو الزِّنَادِ
عَنِ الْاَعْرَجِ عَنْ
اَبِی هُرَیْرَةَ قَالَ
قَالَ رَسُوْلُ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ یَّقُمْ لَیْلَةَ الْقَدْرِ

برنهند ها نه بگذارد و اگر گفته شود که لفظ من یقم لیلة القدر مقتضی از برای قیام تمام شب
قدر است یا کافی است در وی اقل آنچیزی که اسم قیام دران شب اطلاق
کرده شود بر وی جواب آنکه بعضی ائمه گفته‌اند که اقل کافی است تا بحدی که گفته‌اند
داخل است درین کلام آن کسی که نماز عشاء را ادا نماید لکن صحیح آنست که استیعاب
شب در قیام شرط نیل این فضیلت است زیراکه متبادر بحسب عرف از قول قام اللیلة
قیام تمام شب است و مؤید این قول است آنچه در کتب اصول فقه آورده‌اند
که فرق در میان تقدیر کلمهٔ فی و ذکر وی آنست که اول دلالت بر استیعاب میکند
نه ثانی پس گفته می شود صُمْتُ السنة مگر وقتیکه تمام سال روزه بگیرد بخلاف آنکه
گوید صمت فی السنة که آن تصدیق کرده میشود بروزه بعضی از روزهای سال اِیْمَانًا
از جهة تصدیق بآنکه آن قیام حق و طاعت است و موجب ثواب و قربت است
وَاحْتِسَابًا و از جهة طلب ثواب و ارادهٔ رضاء پروردگار تواب نه از جهة ریاء و خوف
و مانند آن زیراکه انسان گاه میکند چیزی راکه میداند که آن راست و حق است لکن نمیکند او را از
جهة اخلاص بلکه از جهت ریاء یا خوف یا مانند آن میکند و درین کلام رسول
علیه السلام تیز کردن جمیع انام است بر قیام ماه مبارک رمضان و بر اخلاص در
جمیع اعمال تا حق تعالی ذو الجلال آنهارا قبول نماید و ایمانا و احتسابا هر دو مفعول له
یا تمیز اند غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ بخشیده میشود برای وی آنچیزی راکه
پیش گذشته از گناه او و اگر گفته شود که کلمهٔ ذنب عام است و شامل است آن
گناه راکه در حقوق عباد واقع شده باشد پس لازم آمد ازین حدیث مبارک که
بقیام شب قدر حقوق عباد نیز بخشیده میشوند با وجود آنکه علماء تصریح کردند که حقوق
عباد هرگز بخشیده نمیشود مگر باداء یا برضاء صاحب حق پس چگونه توجیه خواهد
بود تا منافات در میان حدیث مبارک و قول علماء لازم نیاید جواب آنکه لفظ
این حدیث اگرچه تقاضا میکند که حقوق عباد نیز بخشیده میشود لکن از ادلهٔ
خارجیه قطعیه معلوم شده که حقوق عباد بغیر ارضاء صاحب حق بخشیده نمیشود
پس لفظ این حدیث مبارک عام است لکن آن عام مخصص بحق خدای پاک است
و حقوق عباد مخصوص ازان عام اند بدلالت اجماع یا مانند آن و بعضی گفته که شاید مراد

ایماناً و احتساباً
غفر له ما تقدم
من ذنبه

از حدیث مبارک آن باشد که آن قائم بخشیده می شود بعد از علم یقینی که وی را حاصل شده که آن شب شب قدر است قیام نماید ابن بطال گفته که این حدیث حجت است برانکه اعمال از ایمان اند زیراکه رسول علیه السلام قیام را ایمان کرده

باب الجهاد من الایمان

باب است در بیان آنکه جنگ کردن همراه کفار بدکردار برای اعلاء کلمه خدای تعالی از ایمان است و آوردن این باب است درمیان قیام لیلة القدر و درمیان قیام وصیام رمضان با وجود آنکه مناسبت درمیان آنها ظاهر است بنابران است که التماس لیلة القدر محافظه زائده و مجاهده تامه میخواهد مع ذلک گاه موافقت آن شب میسر میشود و گاه نمیشود همچنان مجاهد طلب شهادت و اعلاء کلمه حق میکند و گاه مقصود وی حاصل میشود و گاه حاصل نمی شود پس هردو مناسب شدند بانکه هردو از باب مجاهده اند و مقصود اصلی از برای صاحب آن گاه حاصل میشود و گاه حاصل نمی شود پس انکسی که قائم از برای التماس لیلة القدر می شود ماجور است واگر موافقت کرد آن شب را البته ثواب وی بیشتر و بزرگ تر باشد پس مجاهد نیز همچنان است که طالب از برای شهادت است که اصل سعادت است اگر یافت آن را پس ثواب وی بیشتر باشد واگر نیافت هم ماجور است و اشارت میکند بسوی این آرزو بردن حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم شهادت را چنانچه فرمودند لوددت انی اقتل فی سبیل الله ثم احی ثم اقتل ثم احی ثم اقتل پس مصنف رحمة الله تعالی علیه درین مقام باب جهاد بر سبیل استطراد ذکر کرد بعد ازان رجوع کرد بسوی قیام رمضان زیراکه نسبت آن بقیام لیلة القدر نسبت عام با خاص است بعد ازان ذکر صیام رمضان کرد زیراکه وی از جمله تروک است بخلاف قیام که وی از جمله افعال است و دیگر آنکه شب پیش از روز است زیراکه عدم پیش از وجود است در ممکنات و بسوی همین حق سبحانه جل شانه اشارت کرده است بقول خود که فرموده وجعل الظلمات والنور و ایضا قول رسول علیه الصلوة والسلام نیز برین دلالت میکند که فرمودند

ان الله تعالى خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه من ذلک
النور اهتدى ومن اخطأ ضل وشاید اشارت کرده است مصنف که قیام مسنون
از اول شب از ماه مبارک رمضان است زیرا که بعضی علماء درین اختلاف
کرده‌اند حَدَّثَنَا حَرَمِیُّ بفتح حاء مهمله وفتح راء مهمله ویاء مثناة تحتانیه مشدده
بْنُ حَفْصٍ پسر عمرو عتکی قسملی بفتح قاف وسین مهمله ساکنه وبمیم مفتوحه
بصری ووی در سال دوصد وبیست وسه وفات یافت قَالَ اَنَا عَبْدُ
الْوَاحِدِ که پسر بشر است وگفته میشود ووی را ابوعبیده پسر زیاد بیاء
مثناة تحتانیه عبدی مولائی عبد القیس بصری که معروف به ثقفی است ودر
سال یکصد وهفتاد وهشت وفات یافت قَالَ اَنَا عُمَارَةُ بضم عین
مهمله وتخفیف میم پسر قعقاع بدو قاف وبدو عین مهمله پسر شُبْرُمَه بضم
شین معجمه وسکون باء موحده تحتانیه وضم راء مهمله ووی کوفی است که از وی
جماعه ثقات روایت حدیث مبارک کرده‌اند قَالَ اَنَا اَبُوْ زُرْعَةَ بضم زاء معجمه
وسکون راء مهمله وبعین مهمله ونام او هرم یا عمرو یا عبدالله یا عبدالرحمن است بْنُ
عَمْرِو بْنِ جَرِیْرٍ که وی پسر عمرو پسر جریر پسر عبدالله بجلی بفتح موحده وفتح
جیم کوفی است قَالَ سَمِعْتُ اَبَا هُرَیْرَةَ گفت ابوزرعه شنیدم من حضرت
ابا هریره را که روایت کرد عَنِ النَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ از پیغمبر صلی
الله علیه وسلم که فرمود اِنْتَدَبَ اللّٰهُ تَعَالٰى سرعت بثواب کرد ونیک جزا
داد خدای تعالی یا اجابت کرد یا ضامن شد وکفیل شد چنانچه در روایت مسلم
ضمن الله آمده ودر بعضی روایات کفل الله آمده یعنی وجب کرد خدای تعالی
از روی تفضل ومحقق کرد واین موافق است از برای قول حق سبحانه جل شانه
که فرموده ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة لِمَنْ
خَرَجَ فِیْ سَبِیْلِهٖ برای آن کسی که بیرون آمد در راه پروردگار برای جنگ کفار
بدکردار لَا یُخْرِجُهُ اِلَّا اِیْمَانٌ بِیْ در حالی که بیرون نمی آرد او را مگر ایمان بوی
لکن عدول از غیبت بسوی تکلم کرد واین را در اصطلاح اهل بلاغت التفات
می نامند یا این کلام بر سبیل حکایت از حق سبحانه جل شانه وارد شده

حَدَّثَنَا حَرَمِیُّ بْنُ حَفْصٍ قَالَ اَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ قَالَ اَنَا عُمَارَةُ قَالَ اَنَا اَبُوْ زُرْعَةَ بْنُ عَمْرِو بْنِ جَرِیْرٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا هُرَیْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ انْتَدَبَ اللّٰهُ تَعَالٰى لِمَنْ خَرَجَ فِیْ سَبِیْلِهٖ لَا یُخْرِجُهُ اِلَّا اِیْمَانٌ بِیْ

و این از جهت آن گفته که مذهب اهل سنت و جماعت [illegible] ۱۲ منه

تعقیه است ابن مالک که ظاهر به بدل یا اشباع تحتانیه یا ربود پس از تاویل مخلص نیست
که آن تقدیر ہم فاعل است که آن مشتق از قول و منصوب بر حال باشد پس تقدیر
کلام چنان است انتدب الله لمن خرج فی سبیله قائلا لا یخرجه الا ایمان بی
وتصدیق برسلی و بیرون نمیکند وی را مگر تصدیق برسولان من یعنی بیرون
شدن وی از برای طلب غرض و عوض نباشد بلکه باعث بروی مجرد ایمان بخدا
و رسول او باشد که در خصوص امر جهاد کفار وارد شده و مراد از رسل یا جمیع رسولان
است زیرا که ایمان بجمیع رسولان لازم است قال الله تعالی لا نفرق بین
احد من رسله یا مراد خاتم النبیین و حبیب رب العلمین است و جمع از برای
تعظیم و تکریم است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده انا نحن نزلنا الذکر
وانا له لحافظون ان ارجعه باینکه پس میگردانم اورا وارجعه بفتح همزه و کسر جیم
است وان ارجع متعلق بانتدب بحذف جار است و تقدیر کلام چنان است
تکفل بان ارجعه وان ارجعه بر سبیل حکایت از خدا تعالی وارد شده است
بما نال بآن چیزی که یافت و رسید و لفظ ماضی از جهت آن وارد شده که وعده
حق سبحانه جل شانه متحقق الوقوع و متیقن الثبوت می باشد و شائبه خلف در
وی محال و ممتنع است قال الله تعالی ان الله لا یخلف المیعاد من اجر او
غنیمة از مزد و ثواب پس لیس و این بر تقدیری است که هیچ چیزی را از
غنیمت نیابد یا از غنیمت با مزد مذکور پس کلمه او از برای تنویع است و از برای
منع خلو است نه از برای منع جمع و همچنان در قول او او ادخله الجنة که معطوف
بر قول ان ارجعه است یعنی یا ضامن شده است باینکه داخل میکنم و در آرم ویرا
در بهشت و اگر گفته شود که ایزد منان جمیع مؤمنان را در باغهای جنان داخل
خواهد کرد پس وجه اختصاص مجاهدان بدخول جنان چیست جواب آنکه
مراد آنست که حق سبحانه جل شانه مجاهدین را که بشهادت مستسعد
شدند داخل میکرداند در جنان نزد موت و فقلت بلا تراخی و مهلت چنانچه
حق جل و علی شانه فرموده بل احیاء عند ربهم یرزقون یا آنکه مراد از دخول جنت
دخول آنها نزد دخول سابقین و مقربین است که بغیر از حساب و عذاب و غیره

وتصدیق برسلی
ان ارجعه بما
نال من اجر او
غنیمة او ادخله
در قول مفسرین

از مواخذه و عتاب بر سیئات داخل در ثواب خواهند شد زیرا که شهادت کفارت
از برای گناهان است حاصل قول رسول مقبول آنکه مجاهد را دو حالت است یا سلامت
یا شهادت و دخول جنت در حالت ثانیه است و بر تقدیر سلامت یا همراه غنیمت فائز
شود یا خالی رجوع نماید و آجر در حالت ثانیه است و غنیمت در حالت اولی و مراد از
حدیث مبارک آنست که حق سبحانه جل شانه ضامن شده از برای آنکسی که
بصدق نیت و اخلاص از برای جنگ کفار بدر از بیرون شود تا آنکه در هر حال
بخیر رسد پس یا مستعد شهادت خواهد شد پس در آید در بهشت یا رجوع کند
بمزد و ثواب پس بس یا رجوع کند با جر و غنیمت پس معلوم شد که کلمه او از
برای منع خلو است نه از برای منع جمع وَلَوْلَا اَنْ اَشُقَّ عَلٰی اُمَّتِیْ واگر دشوار
نمیکردم بر امت خود و اشق بضم شین معجمه است مَا قَعَدْتُ خَلْفَ سَرِیَّةٍ
نمی نشستم من دنبال هیچ فوجی از لشکر اسلام بلکه همراه هر فوج خود می رفتم
از برای رفع درجات و نیل سعادات و دفع خطیات لکن از جهت دشواری
امت این را موقوف کردم تا آنکه این رفتن همراه هر قطعه لشکر اسلام واجب
الاتباع برایشان نشود و سریه بفتح سین مهمله و کسر راء مهمله و تشدید یاء مثناه
تحتانیه آمده و آن قطعه لشکر را گویند وَلَوَدِدْتُ و هر آئینه آرزو میکردم
اَنْ اُقْتَلَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ ثُمَّ اُحْیٰی ثُمَّ اُقْتَلَ اینکه کشته شوم من در راه خدای
تعالی پس باز زنده کرده می شدم پس باز کشته می شدم در راه خدای تعالی
ثُمَّ اُحْیٰی ثُمَّ اُقْتَلَ پس از آن باز زنده کرده می شدم پس از آن باز کشته
می شدم و اگر گفته شود که در وداده رسول علیه السلام امت را هیچ مشقتی نیست از جهت
آنکه غایت ما فی الباب وجوب متابعت بر امت در وداده مذکوره است و در وی
هیچ مشقت نیست جواب آنکه عدم مشقت در وداده مذکوره ممنوع است و بر
تقدیر تسلیم جواب آنکه بسیا اوقات وداده مذکوره منجر میشود بسوی وجوب آنچه
دوست کرده شده است یعنی آنچه متعلق وداده مذکور است یا آنکه لام در قول او
لوددت جواب قسم محذوف و در تحت جزاء لولا اشاعیه داخل نیست و اگر گفته
شود که قرار بر حالة حیات است پس رسول علیه السلام نهایت را بر قتل چرا مقرر

ولولا ان اشق على امتي ما قعدت خلف سرية ولوددت ان اقتل في سبيل الله ثم احيي ثم اقتل ثم احيي ثم اقتل ثم احيي ثم اقتل

فرمودند جواب آنکه مراد از قتل شهادت است و آن حیات دائمی است پس ازینجهة ختم نمود رسول مقبول حال را بروی یا آنکه احیاء از برای جزاء در شرع شریف معلوم است پس حاجت بسوی و داد ة او نشد زیراکه وی ضروری الوقوع است و اُحیا بضم همزه است و کلمهٔ ثم از برای تراخی در رتبه آمده نه در زمان زیراکه منتهی معمول مرتبه پس از مرتبه است تا آنکه منتهی شود بسوی فردوس اعلی امام نووی گفته که در حدیث مبارک فوائد است اول بیان فضل جهاد همراه اهل کفر و فساد از برای کافه عباد است دویم آنکه فضل شهادت در راه پروردگار غیر محدود است و ثواب وی غیر معدود و سیوم تیز کردن است بر خلوص نیت و حسن عقیدت که مدار قبول طاعت و قربت بروی است چهارم آنکه سید عالم صلی الله علیه وسلم شفقت کامله و رحمت بالغه در حق امت خود داشت که هرگز هیچ وجه از وجوه روا داری مشقت و دشواری بآنها نمیکرد پنجم آنکه طلب کردن در راه خدای تعالی مستحب و مسنون است ششم آنکه وددت گفتن یعنی من آرزو دارم برای کار خیر که یقین میداند که آن حاصل نخواهد شد جائز است هفتم آنکه وقتیکه دو مصلحت معارضه کنند پس ابتدا بأهم از هر دو لازم است و بعضی از مصالح از برای مصلحتی راجحه ترک کرده میشود و همچنان از برای خوف مفسده که زائد بران باشد نیز ترک کرده میشود و هشتم آنکه سعی کردن در ازالهٔ مکروه و مشقت از جماعه مسلمین امر مهم است

فائده علماء گفته اند که اگر فضل جهاد بظاهر در قتال کفار بدکردار است اما قتال بغات نیز داخل در وی است و همچنان قتال در اقامت امر بمعروف و نهی از منکر و مانند آن ابن بطال گفته که این حدیث مبارک نیز حجه است بر آنکه ایمان عمل است از جهة آنکه ایمان باعث چون مخرج آمد در راه وی شد پس البته خروج در راه خدای تعالی ایمان باعث است زیراکه عرب تسمیه میکنند شیء را باسم آنچیزیکه این شیء از سبب وی موجود شود چنانچه باران را سماء گویند از جهت آنکه آن از آسمان نازل می شود

باب تَطَوُّعُ قِيَامِ رَمَضَانَ مِنَ الْاِيْمَانِ باب است در بیان آنکه تکلف کردن قیام و بیداری در ماه مبارک رمضان یعنی در شبهای وی از ایمان است و تطوع بی شک مرفوع است

[illegible] باب تطوع … رمضان من الایمان

ومراد از وی در اصل تکلف در طاعت است و در عرف فقهاء عبارت از تنفل است
حَدَّثَنَا اِسْمَاعِیلُ که وی پسر ابی اویس اصبحی مدنی است و وی خواهرزاده
امام مالک مشهور است قَالَ حَدَّثَنِیْ مَالِكٌ امام مالک مشهور که صاحب مذهب
است عَنِ ابْنِ شِهَابٍ که وی زهری است عَنْ حُمَیْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ
عَبْدِ الرَّحْمٰنِ پسر عوف که یکی از عشره مبشره است پس وی قرشی زهری
مدنی است و مادر وی خواهر حضرت عثمان بن عفان بود رضی الله عنه
واز اول مهاجرات بود که در راه خدای تعالی از مکه شریفه بسوی مدینه مقدسه
هجرت کرده بود و در سال نود و پنج یا یکصد و پنج وفات یافت عَنْ اَبِیْ
هُرَیْرَةَ و رجال این اسناد همه مدنی اند اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ قَالَ بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود مَنْ قَامَ رَمَضَانَ
هرکس که ایستاد در ماه مبارک رمضان بطاعت و احسان و مراد قیام در شبها
آن ماه مبارک است و عرف برین شاهد است اِیْمَانًا از برای ایمان یا از
جهت ایمان یا در حال ایمان و مراد از ایمان درین مقام تصدیق رسول
علیه السلام است در جمیع اخبار و احکام یا تصدیق بانکه آن قیام حق و طاعت
است یا تصدیق بانکه آن قیام سبب مغفرت آثام است و علماء راسخین
حمل کرده اند قیام را برادار صلوة تراویح و متبادر ازین کلام بحسب افهام استیعاب
است چنانچه قاعده اصول فقه نیز مؤید همین است نووی گفته که تراویح
محصل از برای این فضیلت اند و این فضیلت منحصر در تراویح نیست بلکه در هر
وقت از شبهای مبارکه ادای تطوع نماید این فضیلة وی را حاصل می شود
و درین عبارت اشارت است بانکه لفظ رمضان گفتن بی اضافة شهر جائز
است وَّاحْتِسَابًا از برای طلب ثواب از آله تواب نه از برای غرضے
از اغراض نفسانیه و هواجس شیطانیه غُفِرَ لَهٗ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ بخشیده میشود
برای وی آن چیزی را که پیش گذشته است از گناه او و مشهور آنست که مراد
درین حدیث مبارک و مشابه وی مثل حدیث غفران گناهان بوضوء و بروزه
نگهداشتن روز عرفه مغفرت صغائر است نه کبائر چنانچه در حدیث وضوء آمده

حَدَّثَنَا اِسْمَاعِیلُ قَالَ حَدَّثَنِیْ مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ حُمَیْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ قَامَ رَمَضَانَ اِیْمَانًا وَّاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهٗ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ

[illegible] در سابق گذشته است در فن در بیان مغفرة کلام [illegible] و ذکر آن [illegible]

مالم يات بكبيرة و ايضا در حديث ديگر آمده که الصلوات الخمس و الجمعة الى الجمعة و رمضان الى رمضان كفارات لما بينهن اذا اجتنب الكبائر و اين تخفيص ازان جهة واقع شده که علما اجماع کردند برانکه کبائر ساقط نمی شوند مگر بتوبه یا بحد بدانکه این حدیث مبارک در قیام ماه رمضان وارد شده و حدیث دیگر در صیام آن و وارد شده که صوم عرفة كفارة سنتين و ايضا وارد شده رمضان الى رمضان كفارة لما بينهما و العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و ايضا آمده من وافق تامينه تامين الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه پس مراد ازین احادیث مبارکه انست که هریک ازین خصائل مذکوره صالح از برای تکفیر صغائر است اگر صغائر موجود باشند و اگر صغائر موجود نباشند چنانکه صاحب این خصائل صغیر باشد که هرگز تکلیف شرعی بوی ثابت نشده باشد یا صاحب این خصائل موفق باشد که هرگز صغیره از وی صدور نیافته باشد مثل انبیا کرام علیهم السلام در حالت نبوت و رساندن پیغام یا آنکه صغیره از وی صادر شده باشد لکن بعد ازان بصدق دل توبه کرده باشد یا آنکه صغیره کرده باشد و وی را التعقیب بحسنه کرده باشد که آن حسنه وی را محو کرده باشد چنانکه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده ان الحسنات يذهبن السيئات پس صور مذکوره از برای صاحب این خصائل رفع درجات حاصل خواهد شد و بعضی علما گفته اند که از کبائر در وی تخفیف کرده میشود اگر آنها از برای فاعل این خصائل باشند و بعضی علما گفته اند که قیام تمام شب مکروه است لکن مراد آنها کراهیت دوام بران قیام است نه کراهیت قیام یک شب یا دو شب یا مانند آن زیرا که علما اتفاق کردند که قیام تمام شب عید و مانند آن مستحب و افضل است

باب صوم رمضان احتسابا من الایمان

این باب است در بیان آنکه روزه نگهداشتن ماه مبارک رمضان از برای طلب ثواب از ایمان است و مصنف ایمانا و احتسابا در ترجمه باب نگفت از جهة آنکه احتساب مستلزم ایمان است یا از جهت اختصار زیرا که عادت وی چنان جاری شده که در ترجمهای باب اقتصار و اختصار اختیار میکند و صوم در لغة مطلق امساک را گویند و در شرع عبارت است از نگهداشتن خود از خوردن و نوشیدن و از مجامعت نمودن از صبح صادق تا شب نماسق بانیت

خالصه که شائبه شرک و ریا در ان مخلوط نباشد حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ و آن محمد پسر سلام بیکندی بخاری ست و صحیح تخفیف لام وی ست اگرچه تشدید آن نیز آمده و دار قطنی گفته که نیست سلام در اسما بتخفیف لام مگر عبد الله بن سلام صحابی و ذکر وی در باب انا اعلمکم بالله گذشته قَالَ اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ بضم فا و فتح ضاد معجمه پسر غزوان بفتح غین معجمه و سکون زا معجمه پسر جریر ضبی بفتح ضاد معجمه و تشدید با موحده تحتانیه منسوب بسوی ضبه پسر اُدّ و کنیت وی ابو عبد الرحمن است و گفته شده که غزوان بنده رومی بود پس خرید وی را مردی از ضبیه پس آزاد کرد وی را و در کوفه در سال یکصد و پنجاه و نه یا نود و پنج وفات یافت قَالَ اَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيْدٍ که آن قاضی مدینه مقدسه بود و در اول حدیث درهمین صحیح گذشت عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ و وی عبد الله پسر عبد الرحمن پسر عوف که یکی از عشره مبشره است قرشی مدنی تابعی امام جلیل و همام جمیل که یکی است از فقهاء سبعه بمدینه مقدسه بر یک قول و احوال وی نیز در اول کتاب گذشته عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم مَنْ صَامَ رَمَضَانَ هر کس که روزه نگهدارد ماه مبارک رمضان را اِيْمَانًا وَّاحْتِسَابًا از جهت ایمان و از جهت طلب ثواب غُفِرَ لَهٗ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ بخشیده میشود از برای وی آن چیزی را که پیش گذشته است از گناه او و باقی تحقیقات را از دو حدیث سابق طلب نمائی که آنها درین مقام نیز جاری اند و اگر گفته شود که معذور مانند مریض و جز آن وقتی که نیت او صادق باشد که اگر بوی عذر لاحق نمی شد البته روزه نگاه میکند آیا درین حکم داخل است یا نه جواب آنکه داخل است چنانچه ائمه عظام تصریح کرده اند بآنکه مریض وقتیکه ادا کند نماز را نشسته پس وی را ثواب نماز قائم حاصل می شود

بَابٌ

اَلدِّيْنُ يُسْرٌ باب است در بیان آنکه دین رسول خدا صلی الله علیه و سلم آسان است پس لفظ دین مرفوع است وَ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و باب است در بیان قول پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم که فرموده اَحَبُّ الدِّيْنِ اِلَى اللّٰهِ محبوب ترین دینها بسوی خدای تعالی اَلْحَنِيْفِيَّةُ طریقه ایست که منسوب بسوی حنیف است یعنی ملت حضرت ابراهیم خلیل الله و حنیف در اصل لغت

بمعنی میل کننده است از باطل بحق و حضرت ابراهیم علیه السلام را از این جهة حنیف
گویند که وی میل کرده بود از عبادت اوثان بسوی طاعت رحمن در زمان
اشتهار کفر و طغیان و در بعضی نسخها الحنیفیة بغیر از یا وارد شده یعنی همچنان
ملتی که آن ملت مائل از باطل بحق است السمحة و طریقه است که آسان باشد و شان
حرج و تنگی در آن نباشد و آن ملت محمدیه و شریعت مصطفویه است زیرا که
در شان وی حق سبحانه جل شانه فرموده و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و این
دین محمدی از نسبت سائر ملل و ادیان اسهل و ارفق است چنانچه قول حق جل
وعلی شانه که فرموده ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا از ان
خبر میدهد چنانچه گفته اند که توبه بنی اسرائیل بقتل النفس و سفک دم بود و توبه
این امت مرحومه به تاسف و ندم است و هر کسی که از بنی اسرائیل
گناه در پوشیده کی میکرد ظاهر می شد در پیشانی وی یا نوشته بر در سرای
وی که فلان کس در باطن گناه فلانی کرده و عقوبت وی چنانی
است و کفارت وی فلان کار است پس ما دامیکه مباشر
آن کفارت نمی شد هرگز آن نشانی از پیشانی آن یا از در سرای
آن زائل و مضمحل نمی گشت و نماز آن جماعه بغیر از ملک و مسجد روا
نبود و ایضا وقت فقدان آب تیمم بر تراب هرگز جائز نبود و جامهای آن
جماعه وقتی که نجس می شدند هرگز بغسل پاک نمی شدند بلکه بجز از
قطع و بریدن آن هیچ علاج نبود اگرچه آن جامه نفیس و بیش قیمت می بود
و ایضا هر کس که از آن جماعه طلاق میکرد زن منکوحه خود را پس وی را
دیگر زن روا نبود تا آنکه آن زن مطلقه می مرد و زکوة بر آنها در سال
بقدر ربع مال بود و غیر ازین مذکوره که آصار در شرائع سابقه
بودند پروردگار به برکت رسول مختار آن آصار شاقه از امت
ضعیفه مرحومه موقوف کرد و احکام سهلة الوجود برحمت وجود
مشروع نمود حدثنا عبد السلام بتخفیف لام کنیته ابو
ظفر بفتح ظاء معجمه و فتح فا که وی ازدی بصری بود

السمحة [illegible]

[illegible]

و در سال دو صد و بیست و چهار وفات یافت بْنُ مُطَهَّرٍ بروزن اسم مفعول
از تطهیر بطاء مهمله است قَالَ اَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِیٍّ وی پسر علی پسر عطا پسر مقدم
بفتح دال مهمله مشدده مقدمی بصری و کنیت او ابو حفص و در سال یک صد
و نود وفات یافت عَنْ مَعْنٍ بفتح میم و سکون عین مهمله بْنِ مُحَمَّدٍ پسر معن
الْغِفَارِيِّ منسوب بسوی غفار که بکسر غین معجمه است و وی حجازی که از وی
امام محمد بخاری و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت حدیث مبارک کرده
اند عَنْ سَعِيدِ بْنِ اَبِي سَعِيدٍ بسکون عین مهمله الْمَقْبُرِيِّ بضم باء موحده تحتانیه
و فتح آن منسوب بسوی مقبره که در مدینه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود
زیرا که وی مجاور بآن مقبره بود و بعضی گفته اند که منزل او نزد مقابر بود و بعضی
گفته اند که امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه وی را بر کندن قبور مسلمین گردانیده بود
و وی مکاتب بود از برای زنی که از بنی لیث بود و ابن سعد گفته که وی
ثقه است لیکن چون بزرگ سال شد حدیث وی قبل از موت وی چهار
سال مختلط شده بود و وی در اول خلافت هشام پسر عبد الملک وفات
یافت و ابن قتیبه گفته که وی مملوک بود از برای مردی که از بنی جُنْدَع بود
بضم جیم و فتح دال مهمله و بعین مهمله و آن بطن از بنی لیث است مکاتب
کرده بود وی را آن مرد بر چهل هزار و در خلافت عمر پسر عبد العزیز در سال
صد وفات یافت نووی در شرح صحیح مسلم گفته که هر یکی را از پدر و پسر
مقبری گویند اگرچه مقبری از خصال پدر است و در باء موحده تحتانیه مقبری سه
حرکات جائز است لکن کسره غریب است عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود اِنَّ الدِّيْنَ يُسْرٌ بدرستی که دین و آئین من آسان
است بلکه از جهة کمال آسانی عین یسر است وَلَنْ يُّشَادَّ الدِّيْنَ اِلَّا غَلَبَهٗ
هرگز مغالبه و مقابله کرده نشود دین را مگر آنکه غالب میشود دین آن مقابل را
و در بعضی روایات آمده و لن یشاد الدین احد الا غلبه آمده یعنی تعمق نمیکند هیچ
کسی در دین بار تکاب اعمال شاقه و ترک افعال سهله مگر آن کس عاجز شود و
مغلوب گردد و دین با وجود آنکه یسر است بر وی غالب آید یا معنی آنست

که ملت و شریعت من آسان است لیکن اگر کسی خواهد که بر شریعت غالب آید
یعنی بجمیع اعمال و افعال شریعت عمل نماید هرگز طاقت آن کس نخواهد شد و دین
و شریعت بر وی غالب خواهد آمد بسبب فوت بعضی از اعمال شریعت و یشاد احتمال
دارد که بر صیغهٔ معلوم باشد یا مجهول و بر هر تقدیر وی به تشدید دال مهمله ماخوذ
از شدت است یعنی هرگز سخت گرفته نمیشود دین را یا سخت نگیرد هیچکسی دین را
باوجود آنکه وی اسهل است مگر غالب می شود دین وی را یعنی هر کس که اختیار
کند عمل را بعزیمت که صعب و اشق است و ترک نماید عمل را برخصت که اسهل
و ارفق است البته آن کس مغلوب خواهد شد ابن منیر گفته که درین حدیث مبارک
علمی است از اعلام نبوت زیراکه بتحقیق بر سبیل مشاهده رسیده که هر کس طالب
نهایت دین و هدایت باشد البته آن کس قبل از وصول بغایت منقطع گردد
و مقصود ازین حدیث مبارک منع از طلب اکمل و احوط در باب عبادت نیست
زیراکه وی در شریعت محمود از امور ممدوحه است بلکه مقصود منع از افراط است
که منفضی بسوی ملال گردد یا از مبالغه در تنفل است بوجهی که مودی بسوی ترک افضل
یا بسوی اخراج فرض موقت از وقت باشد چنانچه شخصی تمام شب در نماز
نفل قیام اختیار نماید تا بحدیکه خواب بر وی غالب آید پس فرض نماز صبح را قضا
کند یا با جماعت ادا نکند فَسَدِّدُوا پس لازم گیرید صواب را در قول و فعل و
تجاوز نکنید از حد اعتدال و توسیط بسوی درجه افراط و تفریط وَقَارِبُوا نزدیک
باشید در طرق ریاضت و عبادت از جهت آنکه وصول بنهایت نمیتوانید
یا آنکه نزدیک بایکدیگر در الفت و محبت باشید و بایکدیگر مساعدت در
اقوال بعد موافقت در افعال اختیار نمائید یا آنکه نزدیک کنید عمل خود را بکمال
اکمل اگرچه بنفس اکمل و افضل وصول نتوانید یا آنکه سعی بلیغ نمائید در طاعت که
موجب قربت و وصلت بارگاه عظمت است وقاربوا بباء موحده تحتانیه
است نه بنون وَاَبْشِرُوا و مژده دهید بثواب جزیل بر عمل دائم اگرچه قلیل
باشد یا بشارت دهید آن کس را که در عمل عاجز از اکمل و افضل باشد و ابهام
مبشر به از برای تفخیم و تعظیم است وابشروا بقطع همزه است اگرچه بجائز است

[illegible]
فسددوا
وقاربوا
وابشروا

که ابشروا بضم شین معجمه ماخوذ از بشر بمعنی ابشار باشد وَاسْتَعِيْنُوْا وطلب یاری
کنید بدوام عبادت وقیام ریاضت بِالْغَدْوَةِ به پگاه وغدوه بفتح غین معجمه ست
جوهری گفته که غدوه سیر اول روز را گویند که درمیان نماز غداة وطلوع آفتاب باشد
وَالرَّوْحَةِ وبه پگاه وروحه بفتح عبارت از سیر است که بعد از زوال باشد وَشَيْءٍ مِنَ
الدُّلْجَةِ وبه چیزی از سیر آخر شب ودلجه بفتح دال مهمله وضم آن واسکان لام عبارت
از سیر آخر شب است وبعضی گفته اند که دلجه عبارت از سیر تمام شب است
لهذا من تبعیضیه دروی آورده شد واین قول رسول مقبول مانند قول پروردگار
مسئول است که فرموده اَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ واین
اوقات را سه ورکائنات ازان جهت تخصیص فرمود که اطیب از جمله اوقات
از برای مسافر همین اوقات است پس گویا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
باین کلام درین مقام تشبیه داد عامل را بمسافر بر سبیل استعاره ومخاطب
کرد مسافری را که بسوی یک مقصد سفر نموده باشد پس ویرا براوقات نشاط متنبه ساخت
زیرا که مسافر وقتیکه تمام شب وروز سیر کند البته عاجز میشود وبمقصد خود نمیرسد
ووقتیکه درهمین اوقات نشاط سیر کند بیشک ویرا مداومت بر مسافرت
ممکن باشد وبمقصد خود واصل گردد واین استعاره بسیار حسن ولطیف واقع شده
زیرا که دار دنیا درحقیقت دار نقلت است بسوی آخرة چنانچه رسول علیه السلام
فرموده ما انا فی الدنیا الا کراکب ظل تحت شجرة ثم رفعها ومصنف این حدیث مبارک
را ازان جهة آورد که این حدیث مبارک مناسب از برای احادیث سابقه است
زیرا که آن احادیث مبارکه متضمن ترغیب اند در قیام وصیام ودر جهاد وقتال
پس اراده کرد که بیان نماید که اولی وافضل از برای عامل آنست که درین اعمال
مداعتدال وتوسط بجز از افراط وتفریط اختیار نماید تا دوام بران اعمال میسر گردد
واز سبب ملال ترک آن اعمال بالکل حاصل نیاید **بَابٌ** اَلصَّلٰوةُ مِنَ
الْاِیْمَانِ باب است در بیان آنکه نماز از ایمان است پس لفظ الصلوة مرفوع است
وَقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ودر بیان قول خدای که غالب بزرگ است که فرموده وَمَا كَانَ
اللّٰهُ لِيُضِيْعَ اِيْمَانَكُمْ پس لفظ قول مجرور است ومعنی آیه کریمه چنان است که

واستعینوا بالغدوة
والروحة وشیء
من الدلجة باب
الصلوة من الایمان
وقول الله عز وجل
وما كان الله
ليضيع ايمانكم

که نیست خدای تعالی تا که ضایع کند ایمان شما را یعنی صلوتکم عند البیت امام بخاری میگوید که مراد میکند خدای تعالی بلفظ ایمان نماز را نزد خانه و چون اطلاق ایمان بر نماز صحیح شد ثابت شد که اعمال از ایمان اند و ایمان قابل زیادت و نقصان است نووی گفته که این قول مشکل است از جهة آنکه مراد از صلوة درین مقام نماز بسوی بیت المقدس است پس لائق در عبارت و تقریر چنان بود که مصنف در تفسیر میگفت یعنی صلوتکم الی بیت المقدس و مراد وی ازین کلام بر سبیل جزم و انصرام همین است پس عبارت وی را بر مراد وی بطریق تاویل مطابق باید کرد و بعضی گفته اند که درین عبارت انیقه مصنف بسوی یک دقیقه اشارت کرده است و بیان آن دقیقه بعبارت لطیفه چنان است که علما و فضلا اختلاف کرده اند در جهتی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در وقت ادای صلوة مکتوبه بمکه شریفه توجه میفرمود پس حضرت ابن عباس و تابعان وی گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام نماز را بسوی بیت المقدس ادا میکرد لکن مع ذلک پشت بسوی کعبه نمیکرد بلکه خانه کعبه را میان جان خود و میان بیت المقدس میکرد اینده و بعضی دیگر گفته اند که بر سبیل اطلاق نماز بسوی بیت المقدس ادا میکرد و بعضی گفته اند که نماز را بسوی خانه کعبه ادا میکرد چون آن منبع رسالت بسوی مدینه مقدسه هجرت کرد استقبال بسوی بیت المقدس شروع نمود و این قول ضعیف است و لازم می آید ازین قول که نسخ دو بار در یک حکم شرعی واقع شود و قول اول اصح و اکمل است از جهت آنکه وی جامع هر دو قول است و حاکم وغیره از محدثین وی را تصحیح کرده اند از حضرت ابن عباس پس مراد امام محمد بخاری ازین عبارت اشارت است بسوی آنکه قول اول که اصح است ثابت است بر سبیل جزم و یقین که نماز رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نزد بیت الله یعنی خانه کعبه بسوی بیت المقدس بود و از وی بطریق فحوی خطاب و دلالت معلوم شد که چون نماز بسوی بیت المقدس نزد خانه کعبه ضایع نشد پس بطریق اولی لازم آمد که نمازی که بسوی بیت المقدس ادا کرده شد در حالیکه خانه کعبه از جای آن نماز غایب و دور باشد ضایع نباشد و این تقریر بسیار مستحسن است

بنابرین تقریر مراد از بیت در قول مصنف عند البیت خانه کعبه است بخلاف
تقریر نووی که مراد از وی بیت المقدس است حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ
پسر فروخ بخاء معجمه است وکنیت وی ابو الحسن حرانی که ساکن مصر بود
و در همان بقعه در سال دوصد وبیست وفات یافت قَالَ اَنَا زُهَیْرٌ
بروزن مصغر که کنیت او ابو خیثمه بفتح خاء معجمه وتقدیم یاء مثناة تحتانیه
بر ثاء مثلثه و وی پسر معاویه کوفی ساکن جزیره بود و در سال یکصد و
هشتاد و دو یا سه وفات یافت قَالَ اَنَا اَبُو اِسْحَاقَ که وی ابو اسحاق سبیعی
بفتح سین مهمله وکسر باء موحده تحتانیه منسوبست بسوی سبیع که جد قبیله است
و آن سبیع پسر صعب است و آن بطن از همدان است ونام ابو اسحاق عمرو
پسر عبد الله پسر علی همدانی کوفی تابعی است که جلیل وجمیل بود وتولد وی
در زمانی شده که مدت دو سال از خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه
باقی مانده بود احمد عجلی گفته که سماع کرده است ابو اسحاق سبیعی حدیث مبارک
را از سی وهشت صحابی و غیر وی از ایشان هرگز روایت نکرده و در سال یکصد وبیست
وشش یا بیست وهشت وفات یافت عَنِ الْبَرَاءِ به تخفیف راء
مهمله و مد آن بر قول مشهور است وبعضی قصر را مهمله نیز گفته اند و وی ابو عمارة
بضم عین مهمله وتخفیف میم است وبعضی ابو عمرو گفته اند وبعضی ابو الطفیل و وی
پسر عازب پسر حارث انصاری اوسی حارثی مدنی است روایت کرده
شده است از وی از احادیث رسول مختار بمقدار سه صد وپنج حدیث که امام
بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها سی وهفت ذکر کرده و وی نازل شد بکوفه
و در زمان مصعب پسر زبیر در همان بقعه وفات یافت و پدر وی عازب
بعین مهمله وکسر زاء معجمه نیز صحابی بر قول مشهور است و وی فتح کرده
است ری را در سال بیست وچهار وهمراه حضرت علی رضی الله عنه بجمل
وصفین حاضر شد اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کَانَ بدرستی پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم بود اَوَّلَ مَا قَدِمَ الْمَدِیْنَةَ در اول آمدن وی بمدینه مقدسه یا
در اول وقتی که از مکه شریفه آمده بود بمدینه مقدسه ومراد ازین مدینه مدینه رسول

حدثنا عمرو بن
خالد قال انا زهیر
قال انا ابو اسحاق
عن البراء ان النبی
صلی الله علیه وسلم
کان اول ما قدم
المدینة نزل

مغوز

مقبول صلی الله علیه وسلم است و از برای وی نامهای بسیار است یثرب و طیبه بفتح طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و طابه و دار و طیب و طیبه از ان جهت گویند که وی پاک و خالص از شرک است یا از برای آنکه مردم در وی عیش طیب میکنند و دار وی را از ان جهة گویند که مردم در وی استقرار یافته اند و مدینه از جهت اجتماع خلق میگویند نَزَلَ عَلَى اَجْدَادِهٖ نازل شد بر پدر کلانهای خود که از جانب مادر بودند اَوْ قَالَ اَخْوَالِهٖ یا گفت حضرت براء به بدل اجداد اخوال و اخوال جمع خال است و خال برادر مادر را گویند و این شک از ابی اسحاق است مِنَ الْاَنْصَارِ که آن اجداد یا اخوال از جماعه انصار بودند و در اطلاق اجداد و اخوال مجاز است زیرا که انصار اقارب رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از جهة مادر وی بودند از جهت آنکه مادر عبد المطلب پسر هاشم که جد رسول مقبول است از انصار بود و نام او سلمی دختر عمر که از بنی عدی بن نجار بود و رسول مقبول وقت وصول بمدینه مقدسه اول بر بنی مالک بن نجار نازل شده بود و آنها برادران بنی عدی بن نجار بودند پس بنا بر این تقدیر درین کلام دو مجاز است وَ اَنَّهٗ صَلّٰى و بدرستی که آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز خواند قِبَلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ بجانب بیت المقدس قبل بکسر قاف و فتح باء موحده تحتانیه بمعنی جهة و جانب است و مقدس بفتح میم و سکون قاف بر صیغه ظرف بمعنی مرجع طهارت است زیرا که آن مکان متبرک مرجع مردم است و نیز مکانی است که مردم در انجا از گناهان پاک می شوند یا از عبادت بتان پاک میکردند و مشهور بضم میم و فتح دال مهمله مشدده بر صیغه اسم مفعول از تقدیس بمعنی تطهیر است پس بنا بر این تقدیر اضافت بیت بسوی مقدس از قبیل اضافت موصوف بسوی صفت است مثل مسجد الجامع و گاه بر صیغه اسم فاعل از تقدیس نیز آمده و در استعمال بیت المقدس بسبیل توصیف نیز آمده سِتَّةَ عَشَرَ اَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا شانزده یا هفده ماه این شک و تردد در روایت زهیر واقع شده و در روایت ابی نعیم شانزده ماه بی شک آمده و در روایت طبرانی از عمرو بن عوف و از ابن عباس هفده ماه بی تردد آمده پس وجه جمع و توفیق

[illegible]

نزل علی اجداده او قال اخواله من الانصار و انه صلی قبل بیت المقدس ستة عشر او سبعة عشر شهرا

درمیان روایات آنست که هرکس که ماه قدوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ماه تحویل قبله را جمع کرده یکماه حساب کرده و ایام زائده را لغو کرده پس آن کس البته جزم بشانزده ماه کرده و هرکس که آن هر دو ماه را جدا جدا حساب کرده جزم کرده که آن هفده ماه است و هرکس که تردد در حساب آن دو ماه کرده البته آن شک کرده زیراکه قدوم آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باجماع علما در ماه ربیع الاول بود و تحویل قبله در سال دویم بشهر رجب المرجب در نصف آن ماه بود و قول صحیح همین است و بروی است جمهور علما و درین مقام روایات شاذه و اقوال غیر مشهوره دیگر نیز هستند که در بعضی شروح ذکر شده وَکَانَ و بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم یُعْجِبُهٗ که پسندمی آمد او را و دوست میداشت اَنْ تَکُوْنَ قِبْلَتُهٗ قِبَلَ الْبَیْتِ اینکه باشد قبله او وقت ادا صلوة جانب خانه کعبه چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام الله خبر داده و فرموده قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها از جهة آنکه این آیه کریمه در تحویل قبله است که سید عالم صلی الله علیه وسلم از قول یهود که می گفتند محمد صلی الله علیه وسلم رو بقبله ما نماز میگذارد ملول شد و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است و اقدم از دو قبله است و درین باب سخن با حضرت جبرئیل گفت و جبرئیل متوجه مقام خود گشت سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات از بی وی بآسمان میگریست و منتظر وحی حق بود تا جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه مبارکه آورد و معنی وی آنست که بدرستی ما می بینیم گردانیدن روی ترا بجهة آسمان برای انتظار وحی پس هر آئینه گردانندیم ترا البته و متوجه ساختیم با آن قبله که تو میخواهی آن را و می پسندی وَاَنَّهٗ صَلّٰی و بدرستی آن رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز کرد اَوَّلَ صَلٰوۃٍ صَلَّاهَا صَلٰوۃَ الْعَصْرِ اول نماز که ادا کرد آن را جهة خانه کعبه بعد از تحویل قبله از بیت المقدس بجانب کعبه نماز دیگر یعنی اول نمازها که سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از تحویل قبله بجانب کعبه ادا نموده بود بکمال نشاط و خوشی آن نماز دیگر بود و اول منصوب است از جهة آنکه آن مفعول از برای صلی واقع شده و صلوة العصر نیز منصوب بنا بر بدلیة است و ابن مالک او را برفع خوانده و درین کلام شئ مقدر است که از برای کمال وضوح ذکر کرده نشده و تقدیر

بیان تحویل قبلة قبل البیت و انه صلی ... صلاة العصر

و این ... که ... سال ... صلوة العصر

کلام چنان است اول صلوة صلاها متوجها الی الکعبة صلوة العصر وصلّی معه قوم
ونماز گذارد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گروهی از مؤمنان فخرج رجل ممن
صلّی معه پس بیرون شد یکمرد از انکسانیکه نماز گذارده بودند همراه رسول خدا صلی الله
علیه وسلم وآن مرد عبّاد پسر بشر بود وعباد بفتح عین مهمله وتشدید باء موحده تحتانیه
است وبِشر بکسر باء موحده تحتانیه وسکون شین معجمه است وبعضی گفته اند که آن مرد عباد
پسر نهیک ونهیک بفتح نون وکسر ها است فمرّ علی مسجد پس گذشت آن مرد بر
اهل یک مسجد وهم راکعون درحالی که آن اهل مسجد در رکوع نماز عصر یا در نماز عصر بودند
پس بنا برین تقدیر مراد از مسجد مسجد قبا نیست بلکه مسجد دیگر است که در مدینه منوره
بود واهل آن مسجد از بنی حارثه بودند زیرا که اهل مسجد قبا هرگز از تحویل قبله خبر نشده
اند مگر در نماز صبح بدیگر روز چنانچه امام بخاری رحمة الله علیه از ابن عمر روایت کرده
بین الناس بقباء فی صلوة الصبح اذ جاءهم آت فقال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قد انزل علیه اللیلة قرآن وقد امر ان یستقبل الکعبة فاستقبلوها
واحتمال دارد که مراد از مسجد مسجد قبا باشد ومراد از نماز نماز صبح باشد لکن کلمه
فاء هرگز مساعدت وموافقت نمیکند این توجیه را زیرا که آن دلالت بر عدم تراخی
ومهلت مینماید فقال پس گفت آنمرد از برای اهل آن مسجد اشهد بالله گواهی میدهم
وسوگند میخورم بخدای تعالی لقد صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم هرآئینه
بتحقیق نماز خواندم من همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل مکة بسوی
مکه شریفه یعنی بسوی خانه کعبه که در مکه شریفه است هکذا گفت فداروا
کما هم قبل البیت پس گردیدند چنانچه آنها بودند بجانب خانه کعبه
یعنی آنها بی تراخی ومهلت بر همان حال وهیئت که در نماز ورکعت داشتند
روی بجهت خانه کعبه گشتاندند وکانت الیهود وبود قبل ازین جماعة
یهود قد اعجبهم که بتحقیق پسند آمده بود وخوش حال کرده بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم آنها را وبرین تقدیر قول او اذ کان
یصلی قبل بیت المقدس بدل اشتمال از ضمیر اعجب است که
راجع است بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم واحتمال

وصلّی معه قوم فخرج رجل ممن صلّی معه فمرّ علی اهل مسجد وهم راکعون فقال اشهد بالله لقد صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل مکة فداروا کما هم قبل البیت وکانت الیهود قد اعجبهم اذ کان یصلی قبل بیت المقدس

واحتمال دارد که فاعل اعجب کلمهٔ اذا آه باشد و در وی ضمیر مستتر نباشد و معنی آن باشد که پسند آمده بود آنهارا وقتی که بود خدا رسول صلی الله علیه وسلم نماز میخواند دران وقت بسوی بیت المقدس و حاصل معنی اول نیز باین معنی راجع میشود زیراکه مقرر شده در علم نحو که بدل بمنزلهٔ تکریر عامل ہست و این از جهة آن جماعه یهود را پسند آمده بود که بیت المقدس قبلهٔ آن جماعه بود چون رسول مقبول صلی الله علیه وسلم متوجه در صلوة بجهة آن شد البته از جهة موافقت قبله بسیار خوشحال شدند وَأَهْلُ الْكِتَابِ و بود جمیع اهل کتاب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم خوشحال کرده بود آنهارا پس اهل الکتاب معطوف بر الیهود ہست و ظاهر آنست که مراد باین قول جمیع اهل کتاب ہست و این کلام از قسم عطف عام بر خاص ہست و سائر اهل کتاب در حکم اعجاب تابع یهود از ان جهة کرده شدند که بیت المقدس قبلهٔ یهود بود نه سائر اهل کتاب پس اعجاب آنها تابع اعجاب یهود شد و احتمال دارد باین قول نصاری باشد و این از قسم اطلاق عام بر بعضی افراد بقرینهٔ مقابله باشد زیراکه اکثر شائع در تقابل یهود در استعمال نصاری ہست و احتمال دارد که واو بمعنی مع باشد و معنی ان باشد وقتی که رسول مقبول نماز میخواند بجانب بیت المقدس همراه جماعه اهل کتاب که آن جماعه نیز نماز خود را بجهة بیت المقدس میخواندند زیراکه قبلهٔ آنها بیت المقدس بود و این معنی سالم از تکلف ہست فَلَمَّا وَلَّى وَجْهَهُ قِبَلَ الْبَيْتِ پس هرگاه گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم بامر حق روی مبارک خود را در نماز با نیاز از بیت المقدس بجانب خانهٔ کعبه أَنْكَرُوا ذَلِكَ بد دانستند آن جماعهٔ یهود ان گردانیدن روی رسول مقبول را و پسند آنها نشد و مصنف تصریح کرده که منکران جماعهٔ یهود بودند پس پس و مراد از جماعه سفهاء ناس در کلام حق سبحانه جل شانه که فرموده سیقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التی کانوا علیها همان جماعهٔ یهود ہست قَالَ زُهَيْرٌ گفت زهیر راوی أَنَا أَبُو إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ که خبر داد مایان را ابو اسحاق سبیعی از حضرت براء پسر عازب رضی الله عنه فِي حَدِيثِهِ هَذَا در حدیث وی که همین حدیث مذکور ہست و این کلام احتمال دارد که امام بخاری رحمة الله علیه بر سبیل تعلیق ذکر کرده ہست و احتمال دارد که در زیر تحدیث سابق داخل باشد خصوصا وقتی عطف بحذف حرف جائز باشد و مقولهٔ قال قول اُو انه

وَأَهْلُ الْكِتَابِ فَلَمَّا وَلَّى وَجْهَهُ قِبَلَ الْبَيْتِ أَنْكَرُوا ذَلِكَ قَالَ زُهَيْرٌ أَنَا أَبُو إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ فِي حَدِيثِهِ هَذَا

شرح مراد

گفته اِنَّهٗ مَاتَ عَلَی الْقِبْلَةِ که بدرستی شان آن بود که مرده بود بر همان قبله بیت
المقدس قَبْلَ اَنْ تُحَوَّلَ پیش از انکه گردانیده شده بود آن قبله را بسوی خانه کعبه
رِجَالٌ مردهای بسیار و این فاعل ست از برای مات وَ قُتِلُوْا و کشته شده
بودند و ذکر قتل بعد از موت در روایت زهیر وارد شده شده است پس
پس چنانچه حاکم تصحیح نموده از حضرت ابن عباس که آن مردها ده نفر بودند
که بعد از فرضیت صلوة و قبل از تحویل قبله مرده بودند پس از جماعه قریش در
مکه شریفه عبد الله پسر شهاب زهری و مطلب نیز از هر زهری و سکران پسر
عمرو عامری مرده بودند و در زمین حبشه حطاب بحاء مهمله پسر حرث جمحی و عمرو پسر
امیه اسدی و عبد الله پسر حرث سهمی و عروه پسر عبد العزی عدوی و عدی پسر
نضله عدوی مرده بودند و از جماعه انصار براء پسر معرور بمهملات و اسعد
پسر زراره بتقدیم زاء معجمه بر راء مهمله وفات یافته بودند و اتفاق محدثین بران
واقع شده که این ده نفر در همان مدت مردند و در همان مدت ایاس پسر
معاذ از بنی اشهل مرده بود لکن در اسلام وی اختلاف است و هرگز در هیچ
روایات نیافتیم که قبل از تحویل قبله بعضی نفر از زمره مسلمین بقتل رسیده و پس
لفظ زهیر که او قتلوا گفته اگر محفوظ باشد پس احتمال دارد که بعضی نفر از اهل اسلام در عصر
جهاد عام کشته شده باشد لیکن آن مشهور نشده باشد و نام وی در ضبط نیامده
باشد از جهة انکه دران وقت اعتبار بتاریخ در نهایت قلت بود بعد ازین در
مغازی یافته شد یکمردی را که در اسلام او اختلاف است و نام او سوید پسر
صامت است زیرا که ابن اسحاق ذکر کرده که سوید ملاقات کرد همراه رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم در عقبه پیش از ملاقات جماعه انصار پس رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم ظاهر کرد اسلام را بر وی پس سوید گفت که بدرستی این قول
هر آئینه حسن است و بعد ازان بازگشت نبوی مدینه مقدسه و در وقت بعاث
بضم باء موحده و تحتانیه و بعین مهمله و آخر وی ثاء مثلثه کشته شد و واقعه بعاث
قبل از هجرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم واقع شده بود گفت ابن اسحاق
پس قوم او میگفت لقد قتل و هو مسلم پس بنابرین احتمال دارد که مراد از مقتول

انه مات علی القبلة قبل ان تحول رجال و قتلوا

همان مرده بوده باشد و احتمال دارد که مراد از قتل همان موت باشد لکن چون آن مردها در راه خدای تعالی بکمال ریاضت و طاعت مرده اند پس ازان جهة تعبیر ازان موت بقتل واقع شد فلم ندر پس ندانستیم مَا نَقُولُ فِيهِمْ که چه گوئیم در حق آنها که آیا عبادت آنها که قبل از تحویل قبله کرده بودند ضائع است یا ضائع نیست فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى پس نازل کرد خدای تعالی این آیه کریمه که فرموده وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ و نیست خدای تعالی تا که ضایع کند نماز شما را که قبل از تحویل قبله بجانب بیت المقدس خوانده بودید و اگر گفته شود که سیاق کلام حضرت براء رضی الله عنه آن بود که گفته می شد ایمانهم بلفظ غیبت پس سبب عدول ازان بسوی خطاب چیست جواب آنکه مقصود ازین کلام تعمیم حکم از برای جمیع امت باشد خواه زنده باشند خواه مرده خواه حاضر باشند خواه غائب لیکن احیاء را خطاب کرد بنا بر تغلیب احیاء حاضرین بر ماسوای آنها و تغلیب بسیار در کلام عرب می آید **تنبیه** درین حدیث مبارک فوائد عجیبه و فوائد غریبه اند اول آنکه صلوة از ایمانست و مندرج در ایقان است دویم آنکه نزول آینده بر اقارب قبل از نزول بر اجانب مستحب و افضل است سیوم آنکه آغاز کردن تغییر بعضی احکام از برای رعایت مصلحت جائز است چهارم بیان شرافت رسول مختار و کرامت آن در بارگاه پروردگار است که حق ذوالجلال قبل از سوال رسول باکمال را محبوب و مطلوب عطا میکرد پنجم آنکه اصحاب کرام حرص تمام بر دین و اسلام و کمال شفقت و مرحمت بر برادران خود داشتند چنانچه نظیر این مسئله از برای آن جماعه در تحریم خمر واقع شده چنانچه آن نیز از حدیث حضرت براء صحیح شده پس نازل شد قول حق سبحانه جل شانه لیس علی الذین امنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا تا قول پروردگار جل شانه والله یحب المحسنین و قول پروردگار جل شانه که فرموده انا لا نضیع اجر من احسن عملا و از برای ملاحظه همین معنی دقیق مصنف رحمة الله علیه تعقیب کرد این باب را بباب حسن اسلام المرء و بسیاری علماء ازین

فلم ندر ما نقول فیهم فانزل الله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم

[illegible]

نکتهٔ غافل اند ششم آنکه دوستی انتقال از یک حال بحالی که اعلی و اکمل
از اول باشد قادح در رضا نیست بلکه نزد اهل حق طفا محبوب است هفتم آنکه
نسخ در احکام شرعیه بقرآن و احادیث نبویه جائز است هشتم نسخ در
حق مکلف قبل از تبلیغ ناسخ ثابت نمی شود زیراکه اهل آن مسجد بعد از
نسخ بعضی نماز خود را پیش از رسیدن خبر نسخ بسوی بیت المقدس ادا
نمودند و آن صحیح شده نهم آنکه ادا یک نماز بدو جهت روا است اما
بشرطی که هر دو مستند بسوی دلیل باشد مثلا شخصی به تحری و اجتهاد در
نماز متوجه بیک جهة شد بعد ازان در میان نماز اجتهاد وی متغیر بدیگر جهة
شد پس لازم است که در همان نماز بهمان جهة دیگر متوجه شود تا بحدیکه
اگر در چهار رکعات اجتهاد وی بچهار جهات متغیر شد پس لازم است
بران شخص که در هر چهار رکعات متوجه بچهار جهات گردد دهم بیان
شرافت کعبه بر سائر اماکن متبرکه است و بعضی علما باین حدیث مبارک
استدلال گرفته اند برانکه قبول خبر واحد در حق عمل واجب است
لکن این استدلال ضعیف است زیراکه اصحاب کرام بمجرد خبر آن
یک مرد نگردیدند بلکه از دیگر قرائن نیز معلوم کردند که قبله محول
شده و آنها را بتحویل قبله قطع و جزم حاصل شده از جهة آنکه آنها قبل
ازین متوقع بودند که تحویل قبله بجزم و یقین خواهد شد زیراکه رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم توجه بسیار بدرگاه پروردگار داشت و آن جماعهٔ
کرام جزم تام داشتند که حق سبحانه جل شانه توجه رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم را ضائع نمیگرداند **فائده** علما اختلاف کردند که استقبال
بیت المقدس بقرآن ثابت بود یا بسنت لکن صحیح آنست که آن استقبال
بسنت ثابت شده پس بنا برین فائده جلیله حاصل شد و آن
آنست که نسخ سنت بقرآن جائز است ابن بطال گفته که آیهٔ مذکوره
قاطع ترین دلیلها است که مذهب جهمیه و مرجیه را باطل میگرداند زیراکه
آن هر دو فرقه گفته اند که اعمال باسم ایمان نام کرده نمی شوند

باب در ین آیه کریمه بر سبیل صراحت تسمیه اعمال بایمان شد
حُسْنِ اِسْلَامِ الْمَرْءِ باب است در بیان نیکوی اسلام مرد و حسن مجرور است بنابر
اضافت باب بسوی وی قَالَ مَالِكٌ گفته است عالم جن و انس امام مالک
بن انس و این تعلیق است بلفظ جازم از امام عالم محبب باری امام محمد بخاری
رحمة الله علیه زیراکه امام بخاری عصر امام مالک هرگز نیافته و این منقطع نیست
زیراکه وی موصول است از جهات دیگر که صحیح اند لکن امام بخاری ذکر آن از سبب
کمال شهرت نکرد و چگونه این سخن برین وجه نباشد و حال آنکه عادت امام
بخاری معلوم شده که آن در باب حدیث کمال احتیاط میکند و هرگز جزم نمیکند
مگر بتثبیت یا ثبوت و اگر گفته شود که مثل این حدیث را در اصطلاح محدثین منقطع
میگویند یا متصل جواب آنکه منقطع گویند از جهة آنکه اسناد وی متصل نیست
لکن حکم وی حکم متصل است در صحت و احتجاج با آن از جهة آنکه عادت بخاری
معلوم شده که در باب حدیث کمال احتیاط میکند و اگر گفته شود که مثل این حدیث
مرسل است یا نه جواب آنکه این مبنی بر اختلاف اصطلاح است پس اهل حدیث
مرسل را بمعنی منقطع تفسیر میکنند پس نزد آنها البته منقطع است و اما اهل اصول
میگویند که مرسل عبارت است از قول تابعی که گوید قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم و بعضی از انها گفته اند قول عدل قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس برین
تفسیر البته آن مرسل نیست ابن بطال گفته که حذف کرد امام محمد بخاری رحمه الله
بعضی را از اسناد این حدیث مبارک و آن مشهور از امام مالک در غیر موطا
باین عبارت است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اسلم الکافر فحسن اسلامه
کتب الله له بکل حسنة کان زلفها و کان عمله بعد الحسنة بعشر امثالها الی سبعمائة
ضعف و السیئة بمثلها الا ان یتجاوز الله عنها و این را دار قطنی از نه طرق روایت
کرده و ثابت کردانیده پس وی صحیح است اگرچه امام بخاری رحمة الله علیه در
دیگر موضع ازین کتاب مبارک وصل نکرده اَخْبَرَنِیْ زَیْدُ بْنُ اَسْلَمَ که خبر داد مرا
تنها زید پسر اسلم بر صیغه تفضیل از سلامة است و وی ابو اسامه قرشی مکی
تابعی مولای حضرت عمر بن الخطاب است اَنَّ عَطَاءَ بْنَ یَسَارٍ اَخْبَرَهُ بدرستی

عطاء پسر یسار بفتح یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله خبرداد و راوی وی ابو محمد مدنی ہلالی مولای ام المومنین حضرت بی بی میمونه ہست وذکر احوال ہردو در باب کفران العشیر گذشته اَنَّ اَبَا سَعِیْدِ الْخُدْرِیَّ اَخْبَرَہٗ بدرستی حضرت ابو سعید خدری خبرداد وی را اَنَّہٗ سَمِعَ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ بدرستی آن شنیده ہست رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود واگر گفته شود که عدول از صیغه ماضی بسوی صیغه مضارع در یقول از چه سبب واقع شده ہست باوجود آنکه این قضیه ماضیه ہست وایضا مناسب از برای سیاق نیز لفظ ماضی ہست جواب آنکه غرض در عدول استحضار قضیه ماضیه ہست گویا راوی میگوید الحال این قضیه واقع ہست وقصد وی ابلاغ مردم ہست بر سبیل تاکید ومبالغه چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه واقع شده که فرموده ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون از جهة آنکه فکان نفرمود اِذَا اَسْلَمَ الْعَبْدُ وقتی که اسلام آرد بنده از بندگان حق سبحانه جل شانه وانقیاد خدا ورسول خدا اختیار وقبول نمود واین حکم عام در حق مرد وزن ہست لکن تخصیص مرد از جهة شرافت وتغلیب ہست فَحَسُنَ اِسْلَامُہٗ پس نیک کرد اسلام او با عتقاد واخلاص یعنی در اسلام داخل شد بحسب ظاهر وباطن ابن بطال گفته که معنی حسن اسلام ودین الخیر بسیت که آمده در حدیث جبرئیل امین در تفسیر احسان از سید مرسلان فرموده الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی مراد کمال متابعت در اخلاص حق سبحانه جل شانه بطاعت وقربت ونهایت مراقبه از برای آن نماید نووی گفته معنی حسن اسلام آنست که اسلام آرد بر وجهی که محقق وبریٔ از شرک باشد وقول وحسن معطوف بر اسلم ہست وداخل در حیز شرط ہست وجزاء آن شرط قول او یکفر الله ہست وحسن بضم سین مهمله ہست وصحیح همین ہست واحتمال دارد که بفتح سین مهمله مشدده از باب تفعیل ماخوذ از تحسین باشد ودرین هنگام اسلامه منصوب بنا بر مفعولیت باشد ومعنی آنکه پس نیک گردانند آنمرد بر وجه ابلغ واکمل اسلام خود را یُکَفِّرُ اللّٰہُ عَنْہُ کفارت میکند خدای تعالی وستر مینماید از ان بنده ویکفر بتشدید فاء وضم راء مهمله ہست زیرا که کلمه اذا اگر چه از

(حاشیه:) اَنَّ اَبَا سَعِیْدِ الْخُدْرِیَّ اَخْبَرَہٗ اَنَّہٗ سَمِعَ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ اِذَا اَسْلَمَ الْعَبْدُ فَحَسُنَ اِسْلَامُہٗ یُکَفِّرُ اللّٰہُ عَنْہُ

(حاشیه:) یعنی مثل منافق نبود که بحسب ظاهر در اسلام داخل بود وبحسب باطن در کفر ... بود

(حاشیه:) ... بفتح ... بمعنی ...

جمله ادوات شرط است لکن جواب را جزم نمیدهد و جواب بصیغه مضارع
آورد با وجود آنکه شرط بصیغه ماضی بود زیرا که آن ماضی نیز بسبب کلمه اذا
بمعنی مستقبل است و در روایت بزار کفر الله بصیغه ماضی آمده پس هر دو از شرط
و جزا موافق شدند کُلَّ سَیِّئَةٍ هر بدی و گناه را کَانَ زَلَّفَهَا که بود آن
بنده که پیش کرده بود آن بنده آن گناه را یا آنکه کسب کرده بود قبل ازین آن
بنده آن گناه را و زلّفها بتشدید لام است و صاحب مشارق بتخفیف لام ضبط
کرده و امام بخاری رحمة الله علیه در روایت خود کتابت حسناتی که مقدم از
اسلام بودند ساقط کرده و در جمیع روایات دیگر ثابت شده پس بعضی علما گفته اند
که مصنف عمدا و قصدا وی را ساقط کرده است زیرا که آن مخالف قواعد مناقض
عقاید است و مازری گفته که تقرب هرگز از کافر صحیح نیست و آن کافر مثاب
نمی شود بر عمل صالح که در حال کفر و شرک مباشرت کرده باشد زیرا که از شرط تقرب
عرفان و ایمان است و کافر اهل از برای آن نیست و قاضی عیاض نیز قول
او را ثابت کرده و تایید داده و امام نووی این قول را ضعیف کرده و گفته که
مذهب محققین و مدققین آن است که کافر چون کسب کند افعال جمیله را چنانچه
صدقه و صله رحم باشد پستر آن کافر اسلام آورد و بر اسلام وفات یافت البته
ثواب آن افعال جمیله نوشته میشود از برای وی بلکه بعضی از علما اجماع
درین باب نقل کرده اند و اما بودن این قول مخالف از برای قواعد پس ممنوع
است از جهت آنکه گاه گاه در شرع شریف بعضی از افعال کافر در دنیا معتد به
میباشند چنانچه کفارهٔ ظهار که هرگز لازم نیست اعاده آن بعد از اسلام بلکه
همان کفارت که در حالت کفر ادا کرده است کافی است انتهی کلامه لکن حق
آنست که لازم نمی آید از نوشتن ثواب از برای آنمرد در حال اسلام بنا بر
تفضل و اکرام از جناب ایزد علام که آن ثواب جزاء عمل او باشد که در حالت
کفر از وی صادر شده باشد و آن عمل عند الله مقبول باشد و حدیث مبارک
متضمن از برای کتابت ثواب است نه از برای قبول اعمال و ایضا احتمال دارد
که قبول اعمال معلق باسلام آن کافر باشد پس حاصل آن شد که اعمال کافر که

در حالت کفر ازو صدور یافته باشد بدرجهٔ قبول میرسند بشرطی که بعد ازین
اسلام آرد و اگر نه اینچنین باشد پس آن اعمال مردود وند و جزم کرده است
ابراهیم حربی و ابن بطال و جز آنها از قدما و ابن منیر و قرطبی از متاخرین بآنچه ی
که جزم کرده است امام نووی ابن منیر گفته که مخالف از برای قواعد اسلام
آنست که از برای اعمال صالحه ثواب در حالت کفر نوشته شود اما اگر
خدای تعالی بطریق تفضل و انعام بعد از تشرف باسلام ثواب آن اعمال
که از آن شخص در حالت کفر صادر شده اند عطا نماید و ملائکه کرام را امر
بکتابت ثواب آن نماید پس هیچ مانعی از آن نیست چنانچه برهان مسلم
اگر از ابتدا تفضل و اکرام نماید در حالتی که هیچ عملی از اعمال صالحه صدور ازو
نیافته باشد پس هیچ کس وی را مانع نیست و چنانچه حق سبحانه
جل شانه برکسی که در زمان حال عاجز از عمل شده باشد تفضل و عطا
نماید ثواب آن اعمال صالحه که در حالت قدرت باختیار و قوت آنها را
آن شخص مباشرت میکرد پس هرگاه که جائز شد کتابت ثواب عملی که صادر شده با
و شرائط آن بالکل متحقق نشده باشد ابن بطال گفته از برای خدا ثابت است آنکه تفضل
بر بندهای خود نماید و هیچکس را بر وی مجال اعتراض نیست و تحقیقات درین مقام
بسیار چنانچه از تفاسیر معلوم می شوند وکان بعد ذلک القصاص و میباشد
مجازات و مکافات بعد از حسن اسلام که راس طاعات است و قصاص بکسر قاف
عبارت از مقابله شئ باشئ دیگر است و وی مرفوع است بنابر آنکه وی اسم
برای کان است و بعد ذلک خبر مقدم از برای وی است و جائز است که لفظ کان
تامه باشد و قصاص فاعل از برای وی باشد و سیاق کلام
اگر چه مستدعی بود که لفظ مضارع آورده شود لکن رسول علیه الصلوة و السلام

وکان بعد ذلک القصاص

وکان بصیغه ماضی یاد فرموده تا دلالت کند برانکه این سخن متحقق الوقوع است گویا
در سابق زمان واقع شده چنانچه از برای همین نکته لطیفه حق تعالی در کلام خود
در بسیار مواضع تعبیر از مستقبل بصیغه ماضی کرده چنانچه فرموده ونادی اصحاب
الجنة ونادی اصحاب الاعراف ونادی اصحاب النار و جزا آن الحسنة بعشر
امثالها که هر نیکی جزا داده می شود بده چندان خود و الحسنة مبتدا است و بعشر خبر
وی و این جمله استینافیه است که واقع شده است جواب از برای سائل که
آن سوال از ما قبل این کلام ناشی شده گویا سوال کرد که قصاص و مجازات
بعد ازین چگونه است جواب داد که هر یک از حسنات مجازات و مکافات
کرده میشود بده چندان خود الی سبعمائة ضعف تا هفت صد دو چند و این
متعلق بمقدر است و تقدیر کلام چنان است که منتهیة الی سبعمائة ضعف
و منتهیة حال از ضمیری است که مستتر در بعشر است و این سخن ماخوذ است از
قول حق سبحانه جل شانه که فرموده مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف
لمن یشاء والله واسع علیم ماوردی حکایت کرده که بعضی از علماء و رهطی از فضلاء
بظاهر این حدیث مبارک تمسک نموده اند و گفته اند که تضعیف از هفت صد تجاوز
نمیکند و وارد می شود بران جماعه و رد میکند قول آنها را قول حق سبحانه جل شانه که
فرموده والله یضاعف لمن یشاء لکن بعضی از محققین گفته اند که آیه کریمه محتمل از برای
دو امر است اول آنکه معنی آن باشد که خدای تعالی مضاعف میکند آن مضاعف
را یعنی دو چند میکند آن دو چند شده را باین وجه که میگرداند آن مضاعف را هفتصد
ثانی آنکه معنی آن باشد که خدای تعالی مضاعف میکند هفتصد را باینکه زیاده
میکند بران هفتصد از فضل و کرم خود و آیه کریمه بر احتمال ثانی رد از برای آن قول می
شود نه بر احتمال اول و مصرح در رد آن قول حدیث ابن عباس است که مصنف رحمه الله
علیه در کتاب سابق آورده که لفظ آن چنان است کتب الله عشر حسنات الی
سبع مائة ضعف الی اضعاف کثیرة والسیئة بمثلها و هر بدی و گناه نوشته میشود
و جزا داده می شود بهم چند و مانند خود یعنی در گناه تضعیف هرگز نیست بلکه بمقابله

یک ... یک مواخذه و یک عذاب باشد الا ان یتجاوز الله عنها مگر آنکه تجاوز نماید و عفو کند خدای تعالی از ان بدی پس درین وقت یک عذاب نیز نخواهد بود و در بعضی کتب الا ان یعفو الله وهو الغفور وارد شده لکن حکم مذکور ثابت در عزم نیست از جهة آنکه رسول علیه السلام فرموده من هم بحسنة فلم یعملها کتبت له واحدة ومن عملها کتبت له عشرة پس درین حدیث مبارک یا مراد افعال جوارح است چنانچه متبادر است یا عزم مخصوص است بحدیث مذکور فرموده اند من همّ و اگر گفته شود که برین تقدیر لازم می آید که درمیان عزم حسنه و عزم سیئه هیچ فرق نباشد جواب آنکه در عدم فرق هیچ محال نیست بلکه قول رسول مقبول صلی الله علیه وسلم که فرموده الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی مؤید عدم فرق است و بعضی گفته اند که فرق درمیان دو عزم آنست که بعزم حسنه ثواب همان حسنه نوشته می شود و بعزم سیئه عقوبت آن سیئه نوشته نمی شود بلکه عقوبت عزم آن سیئه مثلاً اگر عزم نماز یا صدقه کرد ثواب همان نماز یا صدقه نوشته می شود و اگر عزم زنا یا شرب خمر و تفصیل این مسئله در مقام خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی **فائده** درین حدیث مبارک رد است بر فرقهٔ خوارج که بر مرتکب کبیره حکم بکفر میکنند و ایضا رد است بر فرقه مرجیه و معتزله که قطع و یقین کردند بعقاب صاحب کبیره وقتی که بغیر از توبه بمیرد و عفو را جائز ندانستند و گفته اند که مرتکب کبیره وقتی که قبل از توبه بمیرد پس مخلد فی النار خواهد بود حاصل آنکه اول این حدیث مبارک رد میکند بر کسی که قائل بزیادت و نقصان ایمان نیست زیراکه حسن باعتبار درجات مختلف و متفاوت می شود و آخر این حدیث مبارک رد میکند بر فرقه خوارج و معتزله و ایضا حدیث مبارک دلالت میکند که فضل و رحمت حق سبحانه جل شانه درحق بندگان غالب بر قهر و سخط است چنانچه حدیث قدسی وارد شده که سبقت رحمتی غضبی و از همین جا بهشت بهشت عدد و دوزخ بهفت قرار داده شد والله تعالی اعلم حدثنا اسحاق بن منصور پسر بهرام بفتح با و سکون ها تحتانیه و کنیت او ابو یعقوب و وی کوسج از اهل مرو بود که اول سکونت در نیشاپور کرد بعد ازان انتقال بحجاز و عراق و شام کرد و وی یکی از اما[م]ان

الا ان یتجاوز الله عنها حدثنا اسحاق بن منصور

کرد پس عقوبت آن عزم در ذمه آن عازم می شود و نوشته نمی شود نه عقوبت زنا یا شرب خمر

اهل حدیث است و در سال دو صد و پنجاه و یک به نیشاپور وفات یافت
قَالَ اَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ پسر همام پسر نافع که ابو بکر حمیری بکسر حاء مهمله و سکون
میم و فتح یاء مثناة تحتانیه منسوب بسوی حمیر پسر سبا پسر یشجب پسر یعرب است
و وی مولای هم یمانی صنعانی است و وی شیخ سفیان است معمر گفته
که عبد الرزاق بن همام لخلیق ان یضرب الیه اکباد الابل احمد بن صالح گفته
که از احمد بن حنبل پرسیدم و گفتم آیا دیدی هیچکسی را که خوشتر در صورت
و سیرت از عبد الرزاق پسر همام باشد پس گفت هرگز مثل وی ندیدم
امام بخاری رحمة الله علیه گفته که وی در سال دو صد و یازده در بقعهٔ یمن
وفات یافت و از وی روایت کرده است حدیث مبارک جماعه کثیره وغیره
قَالَ اَنَا مَعْمَرٌ بفتح هر دو میم که در میان آنها عین مهمله ساکنه فاصله واقع
شده و وی ابو عروه بصری که در یمن سکونت داشت و ذکر وی در اول
کتاب گذشته عَنْ هَمَّامٍ بفتح هاء و تشدید میم و وی ابو عقبه پسر منبه
پسر کامل یمانی صنعائی ذماری است بکسر ذال معجمه منسوب بسوی ذمار که قریه
است در یمن بر دو منزل از صنعاء ابناوی که منسوب بسوی ابناء است
و ابناء قوم از اولاد فرس در یمن است و آن قومی است که فرستاده
بود آنها را بادشاه کسری بهمراه سیف پسر ذی یزن بسوی ملک حبشه
در یمن از برای جنگ و قتال پس غالب شدند بر حبشه و اقامت کردند
در یمن و در همانجا ماندند و وطن گرفتند و ابناوی بفتح همزه پس از آن
نون و بعد از الف واو است و همام برادر کلان از وهب بن منبه است
و در سال یک صد و سی و یک بصنعاء وفات یافت عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و سلم اِذَا اَحْسَنَ اَحَدُكُمْ اِسْلَامَهُ وقتی که نیک کند یکی از شما ان جماعه حاضرین
اسلام و انقیاد خود را و در روایت مسلم از عبد الرزاق آمده اذا احسن اسلام
احدکم گویا این روایت بحسب معنی است زیرا که این لازم از برای اول است
و این خطاب اگرچه بحسب ظاهر از برای حاضرین است لکن حکم آن عام از برای

حاضران و غائبان باجماع علماست لیکن در کیفیت تناول اختلاف است
که آن بحقیقة لغویه یا بحقیقة شرعیه یا بر حقیقة عرفیه یا بر سبیل مجاز است فکل
حسنة پس هر نیکی و این کلام اشارت است بآنکه الف و لام در قول رسول
علیه السلام که در حدیث سابق بلفظ فائق فرمودند الحسنة بعشر امثالها از برای
استغراق است چنانچه در ترجمه تقریر نمودیم یعملها کار کند یکی از شما آن حسنه را
و این لفظ دلیل واضح و برهان لائح است برانکه مراد از حسنه در حدیث
سابق حسنه معمول است نه حسنه منویه زیرا که بمجرد عزم و قصد حسنه بده
چندان خود نوشته نمی شود و این موافق است از برای انکه فحول از اهل
اصول مقرر کرده اند که مطلق و مقید وقتی که وارد شوند در حکم واحد که در حادثه واحده
باشد البته مطلق محمول بر همان مقید میباشد و این باتفاق علماء حنفیه
و شافعیه است تکتب له نوشته کرده میشود از برای آن یکی و این
قول دلالت میکند برانکه قول رسول علیه السلام در حدیث سابق که فرموده
بعشر امثالها متعلق به تکتب است بعشر امثالها بده چندان خود الی سبعمائة
ضعف درحالیکه منتهی شود آن نیکی بسوی هفت صد و چند و کل سیئة یعملها
یکتب له بمثلها و هر بدی و گناه که کار کند یکی از شما آن بدی و گناه را
البته نوشته می شود آن بدی برای آن یکی بمانند خود و این قول دلالت میکند
برانکه سیئه را بدون عمل هرگز اعتداد نیست و تحقیق این کلام از حدیث
مقدم حاصل می شود و درین حدیث مبارک استثناء ذکر نشد لکن آن بقرینه
حدیث سابق مراد است چنانچه از قاعده اصول که الحال ذکر کردیم معلوم میشود
و امام مسلم در روایت خود زیاده کرده حتی یلقی الله عز و جل و بعضی از علمای محققین
گفته که درین حدیث مبارک اسلام بحسن موصوف شد و حسن شیء زائد بر ماهیت الشیء
میباشد پس محقق شد که آن حسن در اعمال است و اما نفس اعتقاد پس هیچ قبول نمیکند زیادت
را والله تعالی اعلم **باب** احب الدین الی الله ادومه باب است در بیان آنکه
محبوب ترین دین و آئین بسوی خدای معین همیشه ترین آن دین است و مراد
مصنف ازین باب استدلال است برانکه ایمان اطلاق بر اعمال می شود زیرا که

وکل حسنة یعملها تکتب له بعشر امثالها الی سبعمائة ضعف وکل سیئة یعملها یکتب له بمثلها باب احب الدین الی الله ادومه

و اختلاف شافعیه و حنفیه در همان جا است که حکم مختلف باشد یا حادثه متفاوت باشد یا در اسباب وارد شود پس حنفیه درین صور مطلق را بر مقید حمل نمیکنند و شافعیه حمل میکنند تفصیلش در اصول فقه است ۱۲ منه

مراد از دین عمل است و دین حنیفی متحد با سلام است و اسلام مرادف از برای ایمان
است پس مقصود مصنف باین قدر صحیح شد و مناسبت این باب از
برای ما قبل خود آنست که رسول علیه السلام درین حدیث مبارک فرمود علیکم
بما تطیقون و قبل ازین مقدم ذکر کرد که حسن اسلام باعمال صالحه است پس درین
باب تنبیه کرد که مجاهده نفس تا بحد مغالبه مطلوب نیست و بعضی ازین معنی
در باب الدین یسر نیز گذشته است و درین باب چیزیست که در همان باب نیست
چنانچه واضح میکنم ان شاء الله تعالی و اگر گفته شود که دوام قابل از برای تفضیل نیست زیراکه
آن عبارت از شمول ازمنه و اوقات است پس معنی لفظ ادوم چیست جواب
آنکه مراد از دوام دوام عرفی است نه حقیقی و آن قابل است از برای کثرت و قلت
و محبت خدا مر دین را عبارت از اراده رسانیدن ثواب بران دین است حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى وی ابوموسی بصری که معروف بزمن است و ذکر وی در باب
من الایمان ان یحب لاخیه گذشته قَالَ اَنَا یَحْیَی که آن یحیی پسر سعید قطان است
عَنْ هِشَامٍ بکسر ها و تخفیف شین معجمه وی پسر عروه ابوالمنذر مدنی تابعی است
که در سال یکصد و چهل و شش ببغداد وفات یافت و در مقبره خیزران مدفون
شد قَالَ اَنَا اَبِی هشام گفت خبر داد مایان را پدر من که عروه پسر زبیر است و وی ابو
عبدالله مدنی تابعی جلیل القدر و جمیل الاثر است و آن یکی از فقهای سبعه است که
در مدینه مقدسه بودند و احوال وی در ابتدای کتاب ذکر شده عَنْ عَائِشَةَ از حضرت
عائشه صدیقه که مادر مؤمنان و خاله وی است و نام مادر عروه اسماء بود و والد
وی حضرت زبیر بود و جد وی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و احوال حضرت
خاتون صالحه حضرت عائشه در حدیث دویم ازین کتاب گذشته اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَیْهَا بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم درآمد بر
حضرت عائشه وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ و نزد وی زنی بود و نام آن زن حولاء بحاء مهمله
و مد تانیث احول دختر تُوَیْت بدو تاء مثناة فوقانیه بر صیغه مصغر پسر حبیب بفتح
حاء مهمله پسر اسد پسر عبدالعزی از گروه ام المومنین حضرت خدیجه کبری بود
قَالَ گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و این کلام بر سبیل استیناف جواب از سوال

حدثنا محمد بن المثنی قال انا یحیی عن هشام قال انا ابی عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل علیها وعندها امرأة قال

مقام واقع شده او یا سائلی پرسید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که
داخل شد از زبان مبارک چه گفت و در بعضی روایات فقال لها واقع شده
وآن ظاهر است مَنْ هٰذِهِ کیست این زن قَالَتْ گفت آن خاتون صالحه
حضرت عائشه فُلَانَةُ که این زن فلانه زن است کنایت کرد از حولاء اسدیه
و عبد الرزاق در روایت معمر از هشام زیاده کرده است حسنة الهیئة تَذْکُرُ
یاد کرد حضرت عائشه صدیقه و تذکر بفتح تاء مثناه فوقانیه است و فاعل وی
ضمیر است که راجع بسوی حضرت عائشه است و در بعضی روایات یذکر بضم یاء
مثناه تحتانیه بر صیغهٔ مجهول آمده و برین تقدیر من صلوتها مفعول از برای وی است
مِنْ صَلوٰتِهَا از نماز آن زن یعنی حضرت عائشه نزد رسول مقبول یاد کرد و بیان
کرد که آن زن نماز بسیار میخواند و ادا مینماید و در بعضی روایات آمده لا تنام
باللیل و در بعضی روایات وزعموا انها لا تنام باللیل آمده و این دلالت میکند
برانکه این سخن را حضرت عائشه صدیقه از غیر خود نقل کرد و اگر گفته شود که در حدیث
باب از روایت هشام چنان ذکر کرد که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بر حضرت
عائشه در آمد و نزد وی آن زن حاضر بود و در روایت زهری آمده که حولاء
گذشت بحضرت عائشه رضی الله عنها پس توفیق هر دو روایت چگونه خواهد بود
یا باین وجه باشد که آن زن مارّه غیر از حولاء باشد و آن نیز از بنی اسد باشد
یا آن زن مارّه همان حولاء اسدیه باشد لکن قصهٔ وی متعدد و متکرر شده باشد
جواب آنکه زن یکی است و قصه یکی است چنانچه از روایت محمد بن اسحاق
معلوم می شود که وی درهمین حدیث مبارک آورده است مرّت برسول الله
صلی الله علیه وسلم الحولاء بنت تویت پس وجه توفیق آنست که آن حولاء در
اول حال نزد حضرت عائشه بود پس هرگاه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بر حضرت
عائشه در آمد ایستاد آن حولاء چنانچه در روایت آینده که از حماد پسر سلمه است می
آید پس هرگاه آن زن ایستاد از برای آنکه بیرون آید پس آن زن در وقت رفتن
در رفتار خود بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم گذشت **تنبیه** ابن منیر گفته که حضرت
عائشه مامون بود که از سبب مدح در حال مواجهه آن زن البته در فتنه واقع

[illegible]

من هذه قالت فلانة تذكر من صلوتها

نخواهد شد لهذا وی را رو برو مدح کرد لکن در روایت حماد پسر سلمه در همین
حدیث مبارک از هشام آنچیزی وارد شده است که دلالت میکند برانکه حضرت
عایشه این سخن را هرگز یاد نکرد مگر بعد ازانکه آن زن بیرون شد و غائب شد ولفظ
وی چنان است کانت عندی امرأة فلما قامت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من هذه یا عائشة قلت یا رسول الله هذه فلانة وهی اعبد اهل المدینة بعد ازان ذکر
کرد تمام حدیث مبارک را قال فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم مَهْ باز ایست ای
عایشه و جان خود را نگهدار ازین سخن جوهری گفته که مه کلمه ایست که مبنی بر سکون است
وآن اسم بمعنی فعل است که آن اُکْفُفْ است گفته میشود مهمهتهٗ وقتی که تو وی را زجر
کنی از یک چیزی و دار وردی گفته که اصل این کلمه ما هذا است واین لفظ انکار است
لکن بعضی حروف ازان اصل طرح کردند و گفتند مه پس دو کلمه را یک کلمه کردانیدند
و بعد ازین احتمال دارد که این زجر از برای حضرت عایشه صدیقه باشد و مقصود از کلام
نهی و منع آن باشد از انچه یاد کرد از مدح آن زن بکثرت ریاضت و عبادت و احتمال
دارد که مراد نهی ازان فعل باشد چنانچه بعضی از امامان دین بهمین احتمال بر سبیل یقین
اخذ نمودند و گفته اند که صلوة خواندن در تمام شب مکروه است چنانچه در جای خود
خواهد آمد انشاء الله تعالی عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيْقُوْنَ لازم گیرید شما بآنچیزی که طاقت
دارید آن چیز را و مراد اینست که لازم گیرید آن اعمال را که طاقت مداومت و مواظبت
برانها داشته باشید و علیکم اسم فعل است بمعنی الزموا وحق در عبارت آن بود
که علیکن میگفت زیراکه خطاب درین کلام همراه نساء بود لیکن حکم را تعمیم نمود و از
جهة شرافت تغلیب داد ذکور را بر اناث واین کلام باعتبار منطوق تقاضاء
میکند از برای امر باقتصاد و توسیط که مغایر از برای افراط و تفریط است تا طاقت
عباد بر مواظبت آن میسر گردد و باعتبار مفهوم تقاضاء میکند نهی را از تکلیف ما لا یطاق
قاضی عیاض گفته که این نهی احتمال دارد که خاص بنماز تمام شب باشد واحتمال
دارد که عام است برای جمیع اعمال شرعیه باشد فَوَاللهِ پس سوگند است مرا بخدای
تعالی و درین کلام دلالت است که سوگند خوردن بغیر طلب روا است بلکه مستحب
است وقتیکه آن سوگند از برای تفخیم و تعظیم امری از امور دین باشد یا تیز

قال مه عليكم ... فوالله ... بما تطيقون

کردن بران امر باشد یا از برای تنفیر از محذور باشد چنانچه در کتب فقه مذکورست
لَا يَمَلُّ اللّٰهُ حَتّٰى تَمَلُّوْا که ملال نمیکند خدای تعالی تا آنکه ملال کنید شما و یمل و تملوا بفتح
میم در هردو جا است و یمل بیاء مثناة تحتانیه و تملوا بتاء مثناة فوقانیه و ملال در
حقیقت بمعنی استثقال نفس از یک شئ و تنفر از ان شئ بعد از محبت آن شئ است
لکن علماء در وی اختلاف کردند بعضی گفته اند که مراد از ملال خدای تعالی ترک ثواب
بر عمل است و مراد از ملال مخاطبین ترک عمل است و این مجاز از قبیل اطلاق اسم بر
مسبب است زیراکه ملال از شئ سبب ترک آن شئ است پس معنی کلام آن
شد که حق سبحانه جل شانه از کمال رافت و مرحمت ثواب عمل را ترک نمیکند
تا آنکه شما ترک عمل نمائید و هروی گفته که معنی آنست که خدای تعالی قطع نمیکند فضل
و نوال را تا آنکه شما ملال در سوال نمائید و بعضی گفته اند که از عدم اعطاء ثواب بر اعمال
تعبیر بلفظ ملال بر سبیل مزاوجة و مشاکلة نمودند چنانچه در قول حق سبحانه جل
شانه وَجَزٰٓؤُا سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا بطریق مشاکلة جزاء سیئه را بسیئه تعبیر نموده شد و مانند
این در کلام عرب و فصحاء بسیار واقع می شود و بعضی گفته اند که معنی کلام آنست
که متناهی نمیشود حق الهی بر شمان تا آنکه متناهی گردد جهد و طاقت شمان قبل ازان
پس تکلیف نکنید از اعمال و افعال مگر با آنچیزی طاقت شما باشد پس از انتهاء
کنایت کرده شد بملال از جهت آنکه هر کس که قوت وی متناهی میشود
و از فعل عاجز می شود البته آن فعل را ملال کرده ترک مینماید و این
تمام تحقیق که ذکر کردیم مبنی بران است که کلمه حتی در حقیقت خود باشد
که آن انتهاء غایت است و بعضی علماء بسوی تاویل آن کلمه میل کرده اند
پس بعضی گفته اند که آن کلمه بمعنی اذا است پس معنی آن باشد که خدای
تعالی ملال نمیکند وقتی که شما ملال کنید و این مثل قول بلیغ است که
گوید لا ینقطع حتی ینقطع خصومه زیراکه اگر آن کس منقطع شود وقتی که
خصوم آن منقطع شوند پس ویرا هیچ فضیلتی و زیادتی بر خصوم نشد
با وجود آنکه این کلام مستعمل از برای مزیت و زیادت آن کس
بر خصوم است پس معلوم شد که کلمه حتی بمعنی اذا است و با زور دی

لا یمل اللّٰه حتی تملوا
[illegible]
و آن بر خدای تعالی
باتفاق جمیع علما
محال است پس تاویل
در وی ضرور
شد [illegible]
از جهت آنکه ان استثقال
شی یا از جهة باشد که
آن شی بر ذوق و اراده
آن مستثقل نباشد [illegible]
[illegible] و کارها محال است
[illegible] معلوم
[illegible]
موجود از تبعیت اراده
او فارغ [illegible] یا از [illegible]
[illegible] باشد و آن نیز
[illegible] تعالی محال است
چنانچه در موضع خود تحقیق
شده است ۱۲ منه

گفته که حتی درین مقام بمعنی واو است پس تقدیر کلام آن شد که لا یمل و تملون پس نفی کرد ملال را از ایزد متعال که صاحب فضل و نوال است و ثابت کردانید ملال را از برای مخاطبین که جمیع مکلفین اند و بعضی گفته اند که حتی بمعنی حین است لکن تاویل اول الیق و اجری بر قواعد است وَکَانَ اَحَبُّ الدِّیْنِ اِلَیْهِ و است محبوب ترین دین و آئین بسوی خدای معین مَا دَاوَمَ عَلَیْهِ صَاحِبُهُ آنچیزی که مداومت و مواظبت نماید بران چیز صاحب آن دین لکن مراد از مداومت مواظبت عرفی است از جهة آنکه مداومت حقیقی که عبارت از شمول جمیع ازمنه و اوقات است از بشر محال و ممتنع است امام نووی گفته که قلیل از طاعت و قربت بسبب دوام و مواظبت بر کثیر منقطع اضعاف مضاعفه زائد می شود ابن جوزی گفته که عمل دائم محبوب ایزد دائم از دو جهة شده اول آنکه تارک عمل بعد از دخول مانند تارک وصل بعد از وصول است لهذا وعید تام از رسول علیه السلام آمده در حق آنکسی که حفظ کند آیتی از قرآن بعد از ان فراموش کند آن را از دل و جنان دوم آنکه مداوم خیر و قربت ملازم از برای خدمت است و نیست آنکسی که ملازمت باب در هر روز کند اگرچه در یکوقت باشد مانند آنکسی که یک روز کامل ملازمت باب نماید بعد از ان منقطع گردد و در روایت مسلم چنان آمده و ان احب الدین الی الله ما دوم علیه و ان قل و مراد از دین دین حق است زیرا که نزد اطلاق متبادر همان دین است و درین حدیث مبارک اشارت است بسوی قول حق سبحانه جل شانه که فرموده وَرَهْبَانِیَّةَ نِ ابْتَدَعُوْهَا مَا کَتَبْنَاهَا عَلَیْهِمْ اِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَایَتِهَا و حضرت ابن عمر رضی الله عنهما چون از عمل ضعیف می شد پشیمان می شد بر تکرار و مراجعتی که بهمراه رسول علیه السلام در باب تخفیف کرده بود و میگفت لیتنی قبلت رخصة رسول الله صلی الله علیه و سلم و هرگز قطع نمی شد از عملی که التزام کرده بود آن عمل را امام نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد بسیار است اول آنکه اعمال باسم دین نام کرده می شوند و دیگر آنکه استعمال مجاز در کلام فصحاء و بلغاء جائز است زیرا که اطلاق ملال بر ایزد متعال بر سبیل حقیقت محال است و دیگر آنکه سوگند خوردن بی استحلاف جائز بلا کراهت است بی اختلاف وقتی که در دو

تفخیم وتعظیم امری از امور دین متین باشد یا تیز کردن بر طاعت و قرمت با تیز
از امر محذور و ممنوع باشد و دیگر آنکه مداومت در عمل و طاعت و مواظبت در زهد
و عبادت افضل و اکمل است اگرچه آن عمل اقل باشد و دیگر آنکه رسول اکرم صلی الله علیه
وسلم کمال شفقت و مرحمت بر امت ضعیفه خود داشت که بکمال عنایت آنها را رشد
و هدایت بسوی اسهل وارفق میکرد تا آنها را مواظبت بی مشقت بر همان عمل ممکن
و میسر باشد و نفس را نشاط کمال و حضور در اعمال بی شایبه زوال حاصل گردد
از جهت آنکه دوام بر امر شاق محال و دشوار است **باب** زِيَادَةِ الْإِيمَانِ
وَنُقْصَانِهِ باب است در بیان افزون شدن ایمان و کم شدن آن و این مطلوب را
مصنف از انجهت تکرار نمود تا دلائل کثیره بران مطلوب معلوم شود وَقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ
وَجَلَّ و باب است در بیان قول خدای تعالی که فرموده زِدْنَاهُمْ هُدًى
زیاده کردیم اصحاب کهف را از روی هدایت به ثبات و استقامت و شک
نیست که هدی عین ایمان یا مستلزم از برای آن است و بر هر تقدیر زیادت
وی زیادت ایمان حاصل شد وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا و زیاده گردد آن کسانی
را که ایمان آورده اند از روی ایمان یا زیاده کند عدت آن ملائکه عظام آنکسانی
را که ایمان آورده اند از روی ایمان و ازین هر دو آیه کریمه نقصان ایمان نیز بر سبیل
التزام و برهان معلوم شد از جهت آنکه مقرر است نزد طبایع سلیمه و عقول مستقیمه
که هر انچیزی که قابل از برای زیادت است قابل نقصان نیز هست و عکس این حکم نیز ثابت
است و اگر گفته شود که مصنف این هر دو آیه کریمه را در اول کتاب الایمان ذکر
کرده پس وجه اعاده و تکرار چیست جواب آنکه اعاده آن دو آیه کریمه درین مقام
از برای توطیه آیه ثالثه است تا معنی کمال به وجه واضح در همان آیه ثالثه معلوم گردد
زیرا که این هر دو آیه کریمه دلالت بر سبیل صراحت بر زیادت ایمان و هدایت میکنند
و بر سبیل التزام بر نقصان ایمان دلالت میکنند بخلاف آیه ثالثه که دلالت بر کمال
میکند و کمال نص صریح در زیادت نیست بلکه مستلزم از برای نقص است پس پس
واستلزام نقص مستلزم از برای قبول زیادت است لهذا مصنف گفت فاذا ترک شیئا
من الکمال فهو ناقص از جهت غایت همین نکته عجیبه و دقیقه غریبه مصنف در اسلوب آیه

باب زیادة الایمان ونقصانه وقول الله عز وجل وزدناهم هدی ویزداد الذین آمنوا ایمانا

ثالثه عدول از اسلوب دو آیهٔ کریمه کرد که در اول و قول الله در اسلوب دو آیه
مبارکه گفت و در ثانی در اسلوب آیهٔ کریمه ثالثه و قال گفت و باین تقریر رائق
و تحریر فائق مندفع شد اعتراض آن کسی که اعتراض بر مصنف کرده بآنکه در
قول حق سبحانه جل شانه اکملت لکم دینکم هرگز دلیل بر مقصود مصنف نیست
زیرا که اگر اکمال بمعنی اظهار حجت بر مخالفین یا بمعنی اظهار اهل دین بر مشرکین
باشد پس این کلام درین هنگام تعلق بمقصود مصنف ندارد پس حجت
چگونه شود و اگر بمعنی اکمال فرائض باشد پس لازم آید که ایمان قبل از
اکمال ناقص بود پس ترا لازم آید که هر کسی که از اصحاب کرام قبل ازین زمان
وفات یافتند پس ایمان آنها ناقص باشد و این محال است زیرا که
ایمان همیشه تام بوده و همین دفع اعتراض را واضح میکند جواب قاضی ابوبکر
بن عربی که گفته نقص امر نسبی است لکن بعضی از افراد آن نقصی است
که موجب ذم نمیشود و بعضی موجب ذم میگردد و اول آنست که آن باختیار
باشد چنانچه کسی وظائف دین متین را دانسته ترک آنها نماید و ثانی
آن نقصی است که بغیر از اختیار باشد چنانچه کسی که نداند یا مکلف نشود
و این نوع از نقصان مذموم نیست بلکه محمود است از جهة آنکه دل او اطمینان
تام داشت بر آنکه اگر در ایمان زیادت حاصل آید بے تانی و تامل قبول
آن می نماید و این شان اصحاب کرام است که قبل از نزول فرائض
وفات یافتند و محصل جواب آنکه نقص نیست آن جماعهٔ عظام صوری است
در رتبه کمال از برای آنها معنوی است و قال و فرمود رب معبود در کلام
محمود اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ امروز که روز عرفه حجة الوداع است کامل
کردم از برای شما ای جماعهٔ مسلمانان دین و آئین شما را فَاِذَا تَرَكَ شَيْئًا مِنَ
الْكَمَالِ فَهُوَ نَاقِصٌ پس وقتی که ترک کرد و گذاشت کسی چیزی را از کمال
ایمان پس آن کس ناقص است در ایمان یا آن ایمان او ناقص است حَدَّثَنَا
مُسْلِمٌ بلام مکسوره خفیفه و وی ابو عمرو پسر ابراهیم فراهیدی قصاب بصری
که کاه کاه مشهور بشحام است و فراهیدی بفتح فاء و براء مهمله مکسوره و بهاء و یاء

ثالث اليوم اكملت لكم دينكم فاذا ترك شيئا من الكمال فهو ناقص حدثنا مسلم

مثناة تحتانیه ساکنه و بدال مهمله و ابن اثیر بذال معجمه گفته بطن از ازاقواد است و از همینهاست خلیل پسر احمد نحوی و وی روایت کرده است حدیث را از هفتاد زن و در سال دو صد و بیست و دو وفات یافت قَالَ اَنَا هِشَامٌ بکسر ها و تخفیف شین معجمه و وی ابو بکر پسر ابو عبد الله ربعی بفتح با و موحده تحتانیه بصری دستوائی بفتح دال مهمله و اسکان سین مهمله و بعد ازان تا و مثناة فوقانیه مفتوحه و آخر آن همزه بلا نون است و بعضی دستوانی بقصر و نون گویند منسوب بسوی دستوا که کوره ازکورا هوان است یا دیه است ابو داؤد طیالسے گفته که دستوائی امیر مؤمنان در باب حدیث است امام احمد پسر حنبل گفته که وی ثقه است که هرگز از مثل وی سوال کرده نمیشود و در سال یک صد و پنجاه و یک یا دو یا سه یا چهار وفات یافت قَالَ اَنَا قَتَادَةُ عَنْ اَنَسٍ و احوال این هر دو در سابق گذشته رجال این اسناد همه بصری اند از جهة آنکه حضرت انس رضی الله عنه در آخر عمر سکونت بصره داشت و وفات در همانجا یافت عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود یَخْرُجُ مِنَ النَّارِ بیرون می آید یا بیرون کرده می شود از آتش دوزخ و یخرج بفتح اول و ضم را مهمله وارد شده و بعکس آن نیز مروی شده و قول آخر جوا تائید ثبا سنے میکند مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ آنکسی که گفت یا آنکسی را که گفت لا اله الا الله یعنی نیست معبود بحق بجز از ذات که مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال است و درین قول اشارتست بآنکه نطق و اقرار بتوحید در کار شرط است و اگر گفته شود ذکر رسالت در کلمه مبارک نکرد با وجود آنکه وی نیز ضرورست جواب آنکه مراد مجموع هست و جزو اول علم از برا سے تمامی کلمه شریفه شده چنانچه کسے گوید که من قل هو الله احد خواندم و مراد تمام سوره مبارکه باشد وَ فِیْ قَلْبِهٖ وَزْنُ شَعِیْرَةٍ مِّنْ خَیْرٍ و حال آنکه در دل برابر یک دانه جو از نیکی باشد که آن ایمان است چنانچه بدل لفظ خیر در بعضی روایات لفظ ایمان آمده نیز اگر خیر در حقیقت آن خیر نیست که بنده را بسوی خدا تعالی نزدیک نماید و آن نیست بجز از ایمان و اگر گفته شود که وزن در غیر اجسام متصور نیست ایمان را تشبیه بجسم داده شد بعد ازان بعضی از خواص جسم بسوی آن معنا کرده شد که آن وزن است

اقراد

قَالَ اَنَا هِشَامٌ و قَالَ اَنَا قَتَادَةُ عَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ یَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَفِیْ قَلْبِهٖ وَزْنُ شَعِیْرَةٍ مِّنْ خَیْرٍ

[illegible]

و مثل این را در عرف بلغا استعاره بالکنایه می نامند وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ و بیرون
می آید از بهشتس دوزخ یا بیرون کرده میشود از آن آتش مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
آن کسی که گفت یا آن کسی را که گفت لا اله الا الله وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ بُرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ
و حال آنکه در دل وی بمقدار یک دانه گندم از نیکی یعنی از ایمان باشد و بمقتضای
این عبارت آنست که دانه گندم خورد از دانه جو است زیراکه رسول علیه السلام مقدم
کرد شعیره را بعد از آن ذکر بره کرد بعد از آن ذره یاد کرد و چنانچه ذره از دانه گندم
خورد است پس از سیاق کلام لازم آمد که همچنان دانه گندم خورد از دانه جو باشد
و بره بضم با موحده تحتانیه و تشدید را مفتوحه ثابت شده وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ
و بیرون می آید یا بیرون کرده می شود از آتش دوزخ مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و آنکسی
که گفت این کلمه شریفه یا آن کسی را که گفت این کلمه شریفه وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ ذَرَّةٍ
مِنْ خَيْرٍ و حال آنکه در دل وی قدر ذره از نیکی یعنی از ایمان باشد و ذره بفتح
ذال معجمه و تشدید را مهمله مفتوحه است و شعبه بضم ذال معجمه و تخفیف را مهمله مفتوحه
تصحیح کرده و شاید باعث بر وی آنست که آن نیز از جمله حبوب است پس مناسب
شد شعیره و بره را و بر هر تقدیر وی عبارت از هبا و غبار است که در شعاع آفتاب
مثل سرهای سوزن می باشند و بعضی گویند که آن مورچه سرخ است که بسیار خورد
و ریزه میباشد و مراد از وی اقل و اصغر اشیا موزونه است و مروی است از حضرت
ابن عباس رضی الله عنه که گفته اذا وضعت كفك فى التراب ثم نفضتها فالساقط هو الذر
و گفته شده که چهار ذره برابر یک دانه خردل می شوند و مصنف در اواخر توحید از حضرت
انس حدیث مرفوع آورده ادخلوا الجنة من كان فى قلبه خردلة ثم من كان فى قلبه ادنى
شئ پس معنی ذره همین است ابن بطال گفته که مهلب گفته است ذره اقل موزونات است
و آن در حدیث مبارک تصدیق است که هرگز در وی هیچ نقص داخل نمی شود و آنچه
در شعیره و بره از زیادت بر ذره است پس آن زیادت در اعمال است که مکمل تصدیق اند
نه در نفس تصدیق و اگر گفته شود که رسول علیه السلام اضافت کرده است این
اجزا را که زاید اند در شعیره و برّه بر ذره بسوی قلب پس ازین معلوم شد که زیادت
در نفس تصدیق است نه در اعمال جواب آنکه چون ایمان تام عبارت از قول و عمل است

وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ
مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَفِي قَلْبِهِ
وَزْنُ بُرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ
وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ
مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَفِي قَلْبِهِ
وَزْنُ ذَرَّةٍ مِنْ
خَيْرٍ

ذره آنکه ذره یکی از آنکه بود
ذره از جو جو برابر ... [illegible]

وعمل هرگز بغیر از نیت مثمر فائده نیست و نیت بدل می باشد پس جائز شد که نسبت
کرده شود عمل را بسوی دل زیراکه تمامش بتصدیق دل است و ازین اجزا اعمال
گاه تعبیر کرده شد بلفظ خیر و گاه بلفظ ایمان و این شائع شده است و غیر مهلب گفته ذره
و خواهران او احتمال دارند که در نفس تصدیق باشند از جهة آنکه قول لا اله الا الله
تمام نمیشود مگر بتصدیق دل و مردم در تصدیق دل متفاوت اند زیراکه جائز است
در نفس تصدیق زیادت بسبب علم و معاینت اما زیادت آن بسبب علم پس ثابت
است بقول حق سبحانه جل شانه که فرموده ایکم زادته هذه ایمانا و اما زیادت او
بسبب معائنه پس بقول حق تعالی که فرموده ولکن لیطمئن قلبی و قول پروردگار
که در کلام خود فرموده ثم لترونها عین الیقین که حق تعالی این رتبه را زائد بر رتبه
علم الیقین گردانید تیمی گفته که امام بخاری رحمة الله علیه استدلال گرفته باین
حدیث مبارک بر نقصان ایمان زیراکه آن ایمان برای بعضی مردم بقدر شعیره
میباشد و از برای بعضی بقدر دانه بره باشد و اول زیاده از ثانی است و همچنان
بره زائد از ذره است پس معلوم شد که ایمان قابل نقصان است انتهی کلامه
لکن برین لازم که چنانچه نقصان ایمان ازین حدیث مبارک معلوم شد همچنان
زیادت آن نیز معلوم می شود پس تخصیص بنقصان تحکم است نووی گفته که در
حدیث مبارک فوائد است اول استدلال برانکه در ترجمهٔ باب یاد شده و دیگر
آنکه طائفه از عصاة موحدین در آتش دوزخ داخل می شوند و دیگر آنکه صاحب کبیره
از جملهٔ موحدین است و بارتکاب کبیره از دائره ایمان خارج نمی شود و مخلد فی النار
نمیگردد و دیگر آنکه معرفت دل بغیر از کلمه و کلمه بغیر از اعتقاد در ایمان کافی
نیست قَالَ اَبُوْ عَبْدِاللّٰهِ گفت ابو عبد الله که امام محمد بخاری است و مقولهٔ قول
قول اوست. قَالَ اَبَانٌ گفته است ابان بفتح همزه و تخفیف بای موحده و تحتانیه
که آن ابو یزید بصری است اَنَا قَتَادَةُ عَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مِنْ اِيْمَانٍ مَكَانَ خَيْرٍ خبر داده است ابان را قتاده سدوسی از حضرت
انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلفظ من ایمان به بدل لفظ خیر
و دیگر هیچ تفاوت درمیان روایت وی در حدیث سابق نیست و مقصود

قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ اَبَانُ اَنَا قَتَادَةُ عَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ اِيْمَانٍ مَكَانَ خَيْرٍ

مصنف ازین کلام تقویت حدیث مبارک است چنانچه در سائر متابعات میباشد
و دیگر بیان آنچه درین روایت آمده که آن لفظ ایمان بدل خیر واقع شده و دیگر بیان
احتجاج باین حدیث مبارک است حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ به تشدید با موحده
تحتانیه وکنیت وی ابو علی و وی پسر صباح پسر محمد بزار بزا معجمه مشدد و
بعد ازان برا مهمله که واسطی است و در بغداد سکونت داشت و در سال دو
صد و چهل و نه وفات یافت قَالَ اِنَّهُ سَمِعَ جَعْفَرَ بْنَ عَوْنٍ گفت حسن که بدرستی
آن شنیده است جعفر پسر عون را که قرشی مخزومی کوفی است
و در سال دو صد و شش وفات یافت قَالَ اَنَا اَبُو الْعُمَيْسِ بضم عین مهمله و بفتح
میم و بسین مهمله و آن عتبه پسر عبد الله پسر عتبه پسر عبد الله پسر مسعود هذلی
کوفی است که از وی جماعهٔ ثقات روایت حدیث کرده اند قَالَ اَنَا قَيْسُ بْنُ
مُسْلِمٍ و آن ابو عمرو جلیل کوفی است که در سال یکصد و بست وفات یافت
عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ که آن عبد الله پسر شهاب پسر عبد الشمس بجاری
بجلی بفتح با موحده تحتانیه و بجیم مفتوحه احمسی کوفی است و وی دیده است
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و جنگ کرد در خلافت شیخین سی و سه از جنگ
تا سریه و در سال هشتاد و سه وفات یافت عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ که شمه از مناقب
ایشان در ابتدا کتاب گذشته اَنَّ رَجُلًا بدرستی یکمردی مِنَ الْيَهُوْدِ از جماعه
یهود و آن مرد کعب احبار است و مصنف رحمة الله علیه در کتاب مغازی
ان ناسا من الیهود روایت کرده و در تفسیر قالت الیهود آورده پس
حمل کرده شود که یک جماعهٔ از یهود در وقت سوال کعب احبار
حاضر بود و کعب احبار از زبان آنها تکلم کرد و ترجمه نمود قَالَ لَهٗ گفت
ازبرای حضرت عمر رضی الله عنه يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ ای سردار جمیع مؤمنان
اٰيَةٌ فِيْ كِتَابِكُمْ آیه بزرگی است در کتاب شمان یعنی در قران مجید تَقْرَؤُنَهَا
که می خوانید شما آن آیه کریمه را لَوْ عَلَيْنَا اگر بر ما یان مَعْشَرَ الْيَهُوْدِ جماعه یهود
نَزَلَتْ نازل می شد آن آیه کریمه لَاتَّخَذْنَا هرآینه میگرفتیم مِثْلَ ذٰلِكَ
الْيَوْمِ مثل آن روز را یعنی آن روز را چنانچه میگویند مثلک لا یبخل و مراد

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ
قَالَ اِنَّهُ
بْنُ الصَّبَّاحِ
سَمِعَ جَعْفَرَ بْنَ عَوْنٍ
قَالَ اَنَا اَبُو الْعُمَيْسِ
قَالَ اَنَا قَيْسُ بْنُ مُسْلِمٍ
عَنْ طَارِقِ بْنِ
شِهَابٍ عَنْ عُمَرَ
بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ لَهٗ
مِنَ الْيَهُوْدِ اَنَّهُ
يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ
فِيْ كِتَابِكُمْ
تَقْرَؤُنَهَا لَوْ عَلَيْنَا
مَعْشَرَ الْيَهُوْدِ
نَزَلَتْ لَاتَّخَذْنَا
مِثْلَ ذٰلِكَ الْيَوْمِ

انت لاتبخل بیباشد یا آنکه چون مثل آن روز عید گرفته شد پس آن روز نیز عید گرفته شد عیدًا عید بزرگ و عید را از ان جهة گویند که در هر سال عود میکند و مکرر می گردد و آیت مبتدا است و فی کتابکم صفة او و تقرؤنها صفة بعد از صفة است و تقدیر لو علینا نزلت لو نزلت علینا است زیرا که لو داخل نمی شود مگر بر فعل و نزلت که مذکور است مفسر از برای آن مقدر است و لاتخذنا مثل ذلک الیوم عیدا جزا از برای شرط است و جملۀ شرطیه خبر از برای مبتدا است و معشر الیهود منصوب بر اختصاص است و تقدیر کلام چنان است اعنی معشر الیهود یعنی مراد می گیرم من از ما یان که مدلول کلمۀ نا در علینا است جماعه یهود را و درینجا ترکیب نحوی بوجه دیگر نیز هست پس لازم است که استنباط نکرنا قب نماید هر کسی که بر ان اطلاع خواهد و عید بر قول بعضی عبارت از کمال سرور و خوشی است که لازم از برای روز عید است قال گفت حضرت عمر رضی الله عنه مر آنمرد را وَاَیُّ اٰیَةٍ و کدام آیت بزرگ است آن آیه کریمه که اگر بر شما جماعۀ یهود نازل می شد آن روز نزول را عید میگرفتید قال گفت آنمرد که آن آیه کریمه این قول خدای تعالی است که فرموده اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ امروز کامل کردم برای شما ای جماعۀ مسلمانان دین و آئین شما را و آنچه محتاجید شما بسوی آن در باب تکلیف از تحلیل حلال و تحریم حرام و توقیف جمیع ناس بر شرائع و قوانین قیاس وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ و تمام کردم بر شما نعمت خود را که آن اکمال دین است زیرا که هیچ نعمتی از اسلام اتم و اهم نیست وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا و پسند و خوشنود کردم اسلام را از برای شما از جهة دین یعنی اسلام را از جمیع ادیان برگزیدم و دین مرضی اسلام است پس پس قال الله تعالی و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین قال گفت حضرت عمر رضی الله عنه مر آنمرد را قَدْ عَرَفْنَا ذٰلِکَ الْیَوْمَ بتحقیق میشناسیم ما یان آن روز را وَالْمَکَانَ الَّذِیْ نَزَلَتْ فِیْهِ و میشناسیم آن جائی را که نازل شده است این آیه کریمه در ان جا عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ

عید — عیدًا — قال وای آیة — قال الیوم — اکملت لکم دینکم — واتممت علیکم — نعمتی ورضیت — لکم الاسلام دینا — قال قد عرفنا — ذلک الیوم — والمکان الذی — نزلت فیه علی — النبی صلی الله — علیه وسلم

بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ و حال آنکه آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایستاده بود بکوه عرفات در روز عرفه و عرفه بر کوه عرفات نیز اطلاق کرده می شود چنانچه بر روز عرفه اطلاق کرده می شود و درینجا مراد اول است لکن چون آن وقوف بعرفات بغیر از روز عرفه نمی شود پس نیز معلوم شد که روز نزول آیه کریمه روز عرفه بود و آن روز عرفه را عرفه را ازان جهة گویند که حضرت ابراهیم خلیل از بارگاه رب الجلیل دران روز بجزم و یقین دانسته بود که آنچه دیده بود از امر قتل و کشتن فرزند خود از جانب حق است و با صواب است و آن کوه را عرفات ازان جهة گویند که حضرت آدم و حوا بعد از خروج از جنت و هبوط بسوی زمین بعد از مدت مدید در همانجا یکدیگر را شناخته بودند يَوْمَ الْجُمُعَةِ در روز جمعه بضم میم و سکون آن و فتح آن و آن روز را جمعه ازان جهة گویند که مردم دران روز از برای ادای نماز جمع می شوند یا از جهة آنکه حضرت آدم و حوا دران روز بایکدیگر جمع شدند و اگر گفته شود که مطابقة درمیان سوال و جواب چگونه حاصل شد و حال آنکه آنمرد در سوال گفته بود لاتخذنا ه عیدا و آن امیر مؤمنان جواب بمعرفت وقت و مکان داد و نگفت جعلناه عیدا با وجود آنکه مطابق آن سوال در جواب این مقال بود جواب آنکه درین روایت اکتفا باشارت در جواب فرمود اما در روایت ابن اسحاق پس تنصیص و تصریح در جواب آمده زیراکه لفظ وی چنان است نزلت یوم الجمعة یوم عرفة وکلاهما بحمدالله لنا عیدا حاصل آنکه در روز نزول آن آیه کریمه از برای ما جماعه سلیمه دو عید است نه یک عید و اگر گفته شود که قصه این آیه کریمه چگونه بر ترجمه باب دلالت میکند جواب آنکه چون این قصه دلالت کرد که این آیه کریمه در روز عرفه بروز جمعه در حجة الوداع نازل شد و آن آخر زمان بعثت و آوان اتمام شریعت بود پس ازان معلوم شد که قبول ایمان زیادت و نقصان را امری است ثابت در زمان ختم شریعت و تغییر و تبدیل از جانب پروردگار جلیل و جناب رسول جمیل هیچ وجه از وجوه بروی نیامده و باین تقریر و تحریر مطلوب مصنف قوی شد بَابُ الزَّكٰوةِ مِنَ الْاِسْلَامِ باب است دربیان آنکه زکوة از اسلام است و زکوة در عرف شرع عبارت است از مال مقدر که از نصاب

بیرون کرده می شود و صرف کرده می شود بر جماعه مستحقین که در آیه کریمه مذکور اند
و گاه گاه اطلاق کرده میشود بر بیرون کردن آن مال و صرف کردن با آن جماعه
اهل استحقاق و مراد درین مقام همین معنی است ولفظ الزکوة مرفوع بر ابتدا است
ومن الاسلام خبر او و قول الله تعالی و باب است در بیان قول خدای که بلند است
از جهة ذات و صفات که فرموده وما امروا و امر کرده نشدند اهل کتاب از
برای هیچ چیزی الا لیعبدوا الله مگر از برای آنکه عبادت کنند و پرستش نمایند
خدای تعالی را مخلصین له الدین در حالیکه خاص کننده باشند برای آن خدای
طاعت و قربت را از شائبه سمعه و ریا، حنفاء در حالی که میل کننده باشند
از ضلالت بسوی هدایت ویقیموا الصلوة و مگر از برای آنکه ادا کنند نماز با نیاز
با خالص از برای پروردگار بی نیاز و این از باب عطف خاص بر عام است و در وی
بیان فضیلت صلوة و زکوة بر سائر عبادات است و معنی اقامة صلوة در ضمن
عبارات در سابق گذشته وذلك و این مذکور که مسطور شده ای مخاطب
دین القیمة دین و آئین ملة مستقیمه و طریقه مستویه است که هیچ اعوجاج
وکجی در وی نیست حدثنا اسمعیل پسر ابی اویس و آن اسماعیل پسر عبدالله
اصبحی مدنی خواهرزاده امام مالک است و امام مالک شیخ و خال وی است و ابو
اویس پسر عم مالک است و در باب تفاضل اهل الایمان ذکر او گذشت قال حدثنی
مالك بن انس گفت اسماعیل حدیث کرد مرا تنها امام مالک پسر انس عن عمه
از عموی خود که آن ابی سهیل بن مالك ابی سهیل پسر مالک است و آن نافع پسر
مالک پسر ابی عامر مدنی است عن ابیه از پدر خود که مالک مذکور است و این
از جمله لطائف است زیرا که اسماعیل روایت میکند از خال خود و آن خال از عم خود
و آن عم از پدر خود پس این اسناد مسلسل باقارب است چنانچه مسلسل بلد است
از جهة آنکه رجال اسناد این حدیث مبارک همه مدنی اند انه سمع طلحة بن
عبید الله بدرستی آن پدر او که مالک است شنید طلحه را که پسر عبیدالله پسر عثمان
پسر عمرو قرشی تیمی مکی مدنی است و کنیت او ابو محمد و وی از عشره مبشره و آن از
جمله هشت نفر است که سبقت کردند بسوی اسلام و ثوری گفته که وی از جمله پنج نفر

تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلك دین القیمة حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالك عن عمه ابی سهیل بن مالك عن ابیه انه سمع طلحة بن عبید الله

است که بر دست حضرت صدیق عتیق رضی الله عنه اسلام آوردند و آن برادر زاده ابوبکر
صدیق است جمیع مشاهد از بدر همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شده بود و در بدر
حاضر نشده بود زیراکه رسول علیه السلام او را فرستاده بود همراه سعید پسر زید تا هر دو
معلوم کنند خبر قافلهٔ قریش راکه همراه ابوسفیان بود پس عود کردند و بازگشتند
آن هر دو در روز ملاقات ببدر و وی را رسول اکرم صلی الله علیه وسلم طلحة الخیر
وطلحة الجود وطلحة الفیاض نام کرد و وی را طلحة الطلحات نیز گویند و حضرت ابوبکر
صدیق مسمی بعتیق وقتی که یاد میکرد روز اُحد را میگفت آن روزی هست که تمام از برای
طلحه بود از جهة آنکه حضرت طلحه دران روز جان خود را وقایه از برای رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم کرده بود و بدست خود نگاه میکرد رسول علیه السلام را تا آنکه شل شد انگشت
او در همان روز بیست و چهار جا بر جان خود زخم خورد و بعضی گفته اند که هفتاد و پنج زخم
واز وی روایت کرده شده احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بقدر
سی و هشت حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها چهار حدیث ذکر کرده
و بروز جمل در سال سی و شش کشته شد و عمر وی شصت و چهار سال بود گفته اند
که در روز جمل وی در بعضی صفوف گوشه گرفت پس وی را تیر رسید و از پای
وی عرق نسا را برید پس مثل سیلاب خون روان شد و هرگز ایستاده
نشد تا آنکه وفات یافت و مروان پسر حکم اقرار کرد که حضرت طلحه را
وی تیر زده والتفات کرد بسوی ابان پسر حضرت عثمان رضی الله عنه
وگفت بعضی را از قاتلان پدر تو کشتیم و ترا از ان کفایت نمودیم و حضرت
عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت که طلحه از جمله آنکسان هست که حق سبحانه جل شانه
درشان آنها فرموده فمنهم مَن قضی نحبهٗ وما بدلوا تبدیلا و در یک روز در راه خدا
مقدار صد هزار درهم بر جماعه فقرا تصدق نمود و روایت از حرث هست که حضرت
طلحه زمین خود را به مقابله هفت صد هزار درهم فروخت و تمام شب که آن مال
نزد او بود مهموم و مغموم بود و چون صباح روشن شد جمیع آن مال را بر جماعه مستحقین
صرف نمود تا بحدیکه پیش وی یکدرهم نماند ابن قتیبه گفت که بعد از وفات وی را
بقنطره قره دفن کردند چون مدت سی سال گذشت دختر حضرت طلحه پدر خود را

در خواب دید که شکایت از نمی و تری میکند و وی را گفت که مرا ازین
جای نمناک بیرون کنید پس بامر آن دختر وی را بیرون کردند تازه و چنز
که از وی هیچ چیز نرفته بود مگر چند موی از جانب ریش وی و در زبان اهل
بصره دفن کرده بودند و قبر وی در انجا مشهور و معروف است یقول
که میگفت جاء رجل آمد یک مردی من اهل نجد از مردمان نجد و در اکثر نسخ
من اهل نجد ثابت نشده و نجد بفتح نون از بلاد عرب آن را گویند که از تهامه بلند
است تا زمین عراق و ابن بطال و دیگران جزم کردند که آن مرد نجدی ضمام بکسر
ضاد معجمه پسر ثعلبه که رسول بنی سعد پسر بکر بود الی رسول الله صلی الله علیه
وسلم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثائر الرأس پراگنده سر یعنی پراگنده
موی یا در حالی که آن مرد پراگنده سر یعنی موی بود و اطلاق سر بر موی یا از
جهت مبالغه است یا از جهت اطلاق اسم محل بر حال است چنانچه اطلاق سما
بر باران مینمایند از جهت آنکه باران از آسمان پیدا می شوند و فرود می آید
و احتمال دارد که کلام بر حذف مضاف باشد و تقدیر کلام چنان باشد ثائر شعر
الراس چنانچه مفسرین هر دو احتمال تصریح کردند در قول حق سبحانه جل شانه که
فرموده و اسال القریة نسمع در حالی که می شنیدیم و نسمع بنون لفظ بر روایت مشهور
ثابت شده و در بعضی روایات یسمع بضم یاء مثناة تحتانیه و فتح میم آمده
یعنی در حالی که شنیده می شد دوی صوته دوری و بلندی آواز وی
در هوا و بلندی آن و دوی بفتح دال مهمله و کسر واو و تشدید یاء مثناة
تحتانیه در مشهور آمده اگرچه ضم دال مهمله نیز حکایت کرده شده و دوی
از وی آواز شدید است که از وی هیچ معلوم و مفهوم نگردد چنانچه
آواز مگس وغیره و این از جهت آن گفته که آن مرد از دور آواز
کرده بود ولا نفقه ما یقول و نمی فهمیدیم آنچه میگفت آن مرد و نفقه بر مشهور
از روایات بنون آمده و در بعضی نسخ بیاء مثناة تحتانیه بر بنای مجهول آمده یعنی فهمیده
نمیشد آنچه را که میگفت حتی دنا تا آنکه نزدیک شد از رسول خدا علیه السلام چنانچه در شمائل
شریف آمده فاذا هو یسال پس ناگاه آن مرد می پرسید عن الاسلام

از اسلام یعنی از فرائض اسلام که مفروض اند بران کسی که تصدیق و اقرار بتوحید پروردگار و تصدیق رسول مختار در جمیع احکام و اخبار نماید لہذا ہر دو شہادت را ذکر نکرد زیراکہ آمدن مرد بر رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم از شرائع اسلام پرسید نه از حقیقت آن و احتمال دارد که آن مرد رسول علیہ السلام را سوال از حقیقت اسلام کرده باشد و رسول علیہ السلام ہر دو شہادت را در بیان ذکر کرده باشد لکن راوی این حدیث که حضرت طلحہ ہست آنرا نشنیده از جہت بعد مکان یا شنیده لکن بروی نسیان طاری شده یا اختصار کرده از جہت آنکه شہادت نزد ہر کس معلوم ہست و آن مرد موصوف بآن بود فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ پس فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آن سائل خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِی الْیَوْمِ وَاللَّیْلَۃِ که آن فرائض اسلام پنج نماز ہا اند در روز و شب فَقَالَ پس گفت آن مرد ھَلْ عَلَیَّ غَیْرُھَا که آیا لازم ہست بر من چیزی جز آن پنج نماز در شب و روز قَالَ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم لَا نیست چیزی لازم بجز پنج نماز ہا بر تو در روز و شب اِلَّا اَنْ تَطَوَّعَ مگر آنکه از خود برا ری و تنفل کنی و معنی آنست که مگر شروع کنی در تطوع و نفل زیراکہ درین ہنگام اتمام آن مشروع واجب و لازم ہست زیراکہ حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده وَلَا تُبْطِلُوْا اَعْمَالَکُمْ و از جہت آنکه اتمام حج مشروع باجماع علما لازم ہست و این حدیث مبارک قبل از وجوب صلوۃ وتر وارد شده یا آنکه وتر تابع نماز عشا ہست و اما نماز جمعه پس قائم مقام نماز ظہر ہست لہذا وقت فوت جمعه قضا ظہر لازم ہست و اما نماز عید پس از فرائض یومیه نیست بلکه از فرائض سنویه ہست و آن خارج از ما نحن فیه ہست زیراکہ سوال از واجبات یومیه ہست پس پس ہوا ازین حدیث مبارک معلوم شد که وجوب نماز شب که او را تہجد میگویند در حق امت ضعیفه منسوخ ہست و این سخن مجمع علیه ہست اما نسخ آن در حق رسول صلی اللہ علیه وسلم مختلف فیه ہست و درین قول رسول علیہ السلام تنبیه کردن بر فعل خیرات و عدم اکتفا بر فعل واجبات ہست و تطوع به تشدید طاء مہمله و تشدید واو ہست و اصل و تطوع بود و تا ر مثناۃ فوقانیه ہست پس تا ر بطا بدل کرده ادغام نموده و در بعضی روایات بحذف یکی از دو تا و بتخفیف طا نیز آمده قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ

فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِی الْیَوْمِ وَاللَّیْلَۃِ فَقَالَ ھَلْ عَلَیَّ غَیْرُھَا قَالَ لَا اِلَّا اَنْ تَطَوَّعَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ

[illegible] قضا در [illegible] لازم ہست و بعد از ان قضا [illegible]

فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وَصِیَامُ رَمَضَانَ و دیگر از فرائض اسلام
روزه نگهداشتن ماه مبارک رمضان است و قول او و صیام رمضان معطوف
است بر خمس صلوات و جمله سوال و جواب معترضه است قَالَ گفت آنمرد هَلْ
عَلَیَّ غَیْرُهُ آیا بر من لازم است روزه غیر از روزه ماه مبارک رمضان قَالَ لَا
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیست لازم در ذمهٔ تو غیر از ماه مبارک رمضان
اِلَّا اَنْ تَطَّوَّعَ مگر آنکه از طرف خود برازی و زیاده کنی پس واجب نیست روزه
گرفتن روز عاشورا اعم از انکه قبل از فرضیت ماه رمضان واجب باشد یا نه قَالَ
گفت راوی که حضرت طلحه است وَذَکَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
الزَّکٰوۃَ و یاد کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای آن مرد زکوة را یعنی رسول خدا صلی
الله علیه وسلم از برای آن مرد فرمود و دیگر از فرائض اسلام زکوة است و این عبارت
از جهة آنگفت که راوی فراموش کرده بود آن الفاظ را که حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بران الفاظ تصریح فرموده بود یا التباس دران الفاظ بروی واقع شد و درین
کلام اشارت است بانکه مراعات الفاظ مشروط است در روایت و اگر در بعضی الفاظ
التباس بر راوی واقع شود پس لازم است که در ضمن کلام تنبیه بران نماید چنانچه
راوی این حدیث کرده فَقَالَ هَلْ عَلَیَّ غَیْرُهَا پس گفت آنمرد آیا لازم است بر من چیزی
بجز از زکوة قَالَ لَا اِلَّا اَنْ تَطَّوَّعَ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجز از زکوة چیزی
بر ذمهٔ تو لازم نیست مگر آنکه از خود برازی و زیادت کنی و صدقه فطر و ضحیه در حکم
زکوة اند و اما نفقه ذوی الارحام پس واجب اصلی نیست چنانچه در موضع خود
مقرر شده قَالَ گفت حضرت طلحه فَاَدْبَرَ الرَّجُلُ پس پشت داد و برفت آن مرد وَهُوَ
یَقُوْلُ و حال آنکه وی میگوید وَاللّٰهِ لَا اَزِیْدُ عَلٰی هٰذَا وَلَا اَنْقُصُ مِنْهُ بخدا زیاده
نمیکنم برین فرائض که مذکور اند و نه کم میکنم از ان ها و صاحب این حال ناجی است
بی شبه اگرچه بترک سنن مسیئی بود و بترک نوافل از مراتب خیرات و درجات عالیات
محروم یا مراد زیاده بر حد مشروع است و نقصان از ان مثل زیادت رکعة و نقصان
آن یا مراد آنست که زیاده نمیکنم در سوال و نقصان نمیکنم در قبول یا این سائل رسول
قومی بود پس سوگند خورد که زیاده و نقصان نکنم در رسانیدن احکام بقوم خود

وَصِیَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ
قَالَ هَلْ عَلَیَّ غَیْرُهُ
قَالَ لَا اِلَّا اَنْ
تَطَّوَّعَ قَالَ
وَذَکَرَ لَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ الزَّکٰوۃَ
فَقَالَ هَلْ عَلَیَّ
غَیْرُهَا قَالَ لَا اِلَّا
اَنْ تَطَّوَّعَ قَالَ
فَاَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ
یَقُوْلُ وَاللّٰهِ لَا اَزِیْدُ
عَلٰی هٰذَا وَلَا اَنْقُصُ
مِنْهُ

یا این کلام کنایت است از مبالغه در شدت در اخذ و اهتمام بامر شارع و حقیقت
کلام مراد نیست فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس فرمود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم اَفْلَحَ الرَّجُلُ اِنْ صَدَقَ رستگاری و فیروزی یافت
این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا درین رغبت و اهتمام که از کلام
وی مفهوم می شود پس فوز و فلاح برین معنی بصدق این نیت است و ان صدق
بفتح همزه نیز روایت آمده و چون سوال آن مرد از فرائض اسلام بود ذکر کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنها برای وی و همانا که حج دران وقت فرض نشده
بود یا آن مرد از اهل حج نبود و بالجمله مراد وی نفی نماز و روزه و زکوة بود چرا که
فرمود و ازینجا لازم نیامد که هیچ چیزی در اسلام دیگر فرض نباشد پس تمسک
شافعیه باین حدیث مبارک بر نفی فرضیت تسمیه در ذبح و امثال آن از آنچه
طیبی ذکر کرده چیزی نباشد و در روایت مسلم افلح و ابیه ان صدق او دخل
الجنة و ابیه ان صدق آمده و این کلام قبل از نهی و منع از حلف آباء وارد
شده یا مراد مجرد تاکید است نه حلف زیرا که عادت عرب بران جاری شده
بود که این کلمه را در مقام تاکید استعمال در محاورات خود میکردند و ابن بطال
گفته که قول رسول علیه السلام ان صدق دلالت میکند بر آنکه اگر صدق در آنچه
التزام کرده منتفی شود پس فلاح نیز منتفی شود پس ازین لازم آمد که قول فرقه
مرجیه باطل است و اگر گفته شود که در حدیث مبارک ذکر منهیات هرگز نیامده
پس فلاح بجز از اجتناب منهیات چگونه ثابت شود جواب آنکه ابن
بطال گفته که این حدیث مبارک قبل از ورود فرائض نهی واقع شده
و این سخن از وی عجیب است زیرا که وی جزم کرده که سائل مذکور
ضمام است و از جمیع اقوال مقدم قولی است که گفته اند که ضمام در سال پنجم
از هجرت بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وارد شده است و شک
نیست که اکثر منهیات قبل ازین ثابت شده اند پس صواب در جواب آنست
که منهیات در عموم قول او فاخبره بشرائع الاسلام داخل و مندرج است
نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه روزه بجز از ماه رمضان

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افلح الرجل ان صدق

نذر

مثل روزه عاشورا و جز آن واجب نیست و این سخن مجمع علیه است و دیگر انکه لفظ
رمضان گفتن بی اضافت لفظ شهر بسوی آن جائز است و دیگر آنکه در مال حق لازم بجز از
زکوة نیست و دیگر انکه سوگند خوردن بغیر از طلب آن و بغیر از ضرورت جائز است زیراکه
آن مرد بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغیر از طلب و ضرورت سوگند خورده آنحضرت
بروی انکار نکردند تنبیه گفته که مصنف رحمة الله علیه تخصیص کرد این حدیث مبارک را دربیان
انکه زکوة از ایمان است باوجود آنکه این حدیث مبارک دلالت میکند برانکه صلوة و
صیام نیز از ایمان است و وجه تخصیص آنست که درغیر این باب در حق صلوة و صیام
بجز ازین حدیث مبارک باحادیث دیگر مستغنی شده اما در باب زکوة بجز ازین حدیث
مبارک نیافته لهذا تخصیص بآن کرده **باب** اِتِّبَاعُ الجَنَائِزِ مِنَ الاِیمَانِ باب
است دربیان آنکه پیروی کردن جنازها از ایمان است و اتباع به تشدید تاء مثناة
فوقانیه است و جنائز جمع جنازه بکسر جیم و فتح آن آمده لکن کسره آن افصح است
و جنازه ماخوذ از جنز بمعنی ستر است و مصنف ختم بیان شعب ایمان برین
باب ازان جهة کرده که این حال نیز آخر احوال دنیا و خاتمه آن است حَدَّثَنَا
اَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَلِیٍّ الْمَنْجُوفِیِّ پسر سوید پسر منجوف بفتح میم و سکون
نون و بجیم و بفاء و کنیت او ابوبکر است و وی بصری منجوفی منسوب بسوی
منجوف که جد وی است و در سال دو صد و پنجاه و دو وفات یافت قَالَ
اَنَا رَوْحٌ بفتح راء مهمله و سکون واو و بحاء مهمله و وی پسر عبادة
پسر علاء بصری قیسی که منسوب بسوی قیس پسر ثعلبه است ابن مدینی
گفته قومی است از محدثین که نشو و نماء از اول عمر تا آخر آن در طلب حدیث
یافتند و روح از انجمله است که از وی جماعه کثیره از ثقات روایت حدیث
کرده اند و در سال دو صد و پنج وفات یافت قَالَ اَنَا عَوْفٌ و وی پسر ابی جمیله
بفتح جیم و وی را از جهة فصاحت باین اسم خاص کردند و کنیت وی ابوسهل است
و نام پدر وی بندویه بباء موحده مفتوحه پس بنون ساکنه پس بدال مهمله مضمومه
پس بواو پس بیاء مثناة تحتانیه و بعضی گویند که نام او بنده بمعنی عبد است و وی هجری
بفتح هاء و جیم منسوب بسوی هجر که قاعده ارض بحرین است بصریست و وی معروف باعرابی بفتح همزه است

باب اتباع الجنائز من الایمان حدثنا احمد بن عبد الله بن علی المنجوفی قال نا روح قال انا عوف

و وی در اصل اعرابی نبود و وی را عوف صدیق گفته می شد و در سال یکصد و چهل
و شش یا هفت وفات یافت عَنِ الْحَسَنِ و وی حسن بصری است که افضل تابعین
در قول بعضی از علما است و احوال وی در باب المعاصی من امر الجاهلیة گذشته
وَ مُحَمَّدٍ و از محمد که پسر سیرین و از جملهٔ خیار تابعین است و کنیت وی ابو بکر بصری است
و کنیت سیرین ابو عمره است و بعضی گفته اند که وی معرب شیرین بشین معجمه بمعنی حلوا
است و محمد بن سیرین بنده و عبد از برای حضرت انس پسر مالک بود و وی او را بر
بیست هزار مکاتب کرد پس وی بدل کتابت را بر نجوم آن ادا کرد و آزاد شد و نام
مادر او صفیه است که مولاة حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه بود و محمد سی نفر را از جمله
اصحاب کرام ملاقات کرده و یافت و از انها استفادهٔ علم نمود و وی در زمانی
تولد یافت که دو سال از خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه باقی مانده بود و وی
هرگز روا نمیکند نقل حدیث مبارک را بمعنی و وی حدیث میکرد بهمان حروف و الفاظ
که شنیده بود و وی عالم کامل و عامل فاضل امام همام در علوم و معارف و در زهد
و ورع و فقه و سخا معروف کثیر در عبادت کبیر در ریاضت بود و وی را علم عبادت
می گفتند و وی بزاز بود و بدین که بر ذمهٔ وی لازم بود محبوس شده بود و بعضی
گفته اند که سبب حبس وی آن بود که وی خریده بود زیت را بچهل هزار درهم پس در یک
مشکی از انها موش یافت پس تمام زیت را ریخت و ثمن آن بر ذمهٔ وی لازم
گشت و باقی ماند و بعضی گفته اند که در عصیر موش را یافته بود و بوی صمم بود و وی برادر
سعید و یحیی و انس است که پسرهای سیرین اند لکن وقتی که ابن سیرین اطلاق کرده شود
پس مراد محمد می باشد و روایت کرده است محمد از یحیی و یحیی از انس و این از جملهٔ
عجائبات است زیرا که آنها برادرند که بعضی از انها از دیگر روایت میکند و وی در بصره
در سال یک صد و شانزده وفات یافت و وفات وی بعد از وفات حسن بصری
بصد روز اتفاق افتاد و وی مهارت تام در باب تعبیر خواب داشت ابن مدنی گفته
که اصح اسانید ها اسناد محمد بن سیرین از عَبیده بفتح عین مهمله و کسر باء موحده تحتانیه
از علی است عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ حسن و محمد هر دو روایت میکنند از حضرت ابی هریره
و سماع حسن از حضرت ابی هریره ثابت نشده پس قول مصنف عن ابی هریرة متعلق

محمد است پس بس یا این حدیث مرسل است و رجال این اسناد همه بصری اند مگر حضرت ابی هریره رضی الله عنه اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود مَنْ تَبِعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ هر کس که پیروی کرد و دنبال رفت جنازه مرد مسلمان را و در بعضی نسخها اتبع آمده و این قول دلیل واضح است که مشی دنبال جنازه باید کرد چنانچه مذهب امام ابو حنیفه همین است و آنچه در بعضی روایات آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم و شیخان پیش از جنازه نیز راه میرفتند پس در ابتدا بوده یا از برای بیان جواز است و آنچه بعضی شافعیه گفته اند که تابعان جنازه شفعاء از برای میت اند لهذا در دعاء میگویند و قد جئناک شفعاء له و حق شفیع آنست که مقدم بر مشفوع له باشد پس معارض است بانکه تابعان جنازه سائلان از برای میت اند و حق سائل آنست که متاخر باشد از جهة استحیاء لهذا امام ابو حنیفه گفته که فضل در صفوف جنازه تاخر است و فضل در صفوف نماز فرض تقدم است زیرا که نماز فرض از برای تعظیم است و لائق است که انسان در تعظیم ایزد منان سابق باشد اما نماز جنازه از برای سوال مغفرت است و انسان را لائق است که در سوال لاحق باشد اِيْمَانًا از جهة گرویدن بانکه آن اتباع حق است وَّاحْتِسَابًا و از جهت طلب ثواب از جناب پروردگار تو نه از جهة غرضی دیگر از اغراض نفسانیه از ریاء و سمعت و جز آن و تحقیق این هر دو لفظ و کیفیة دلالت آنها بر ترجمه باب در بابها که تعلق برمضان دارند گذشته است وَكَانَ مَعَهُ و باشد آن کس همراه آن مسلم و در بعضی روایات معها آمده یعنی باشد آن کس همراه آن جنازه حَتّٰى يُصَلّٰى عَلَيْهَا تا آنکه نماز خواند بران جنازه یا تا آنکه نماز خوانده شود بران جنازه و یصلی بکسر لام است و در بعضی روایات بفتح لام آمده پس بر روایت اولی ثواب موعود حاصل و موجود نشود مگر برای آن کسی که نماز جنازه ادا نماید و بر ثانی آن ثواب از برای تابع حاصل گردد اگرچه نماز جنازه نخواند اما اگر شخصی قصد نماز جنازه کرد لکن وی را مانع پیش آمد و از ادا نماز جنازه محروم ماند پس البته آن ثواب برای او حاصل است وَيُفْرَغَ مِنْ دَفْنِهَا و تا آنکه فارغ گردانیده شود از دفن آن جنازه و یفرغ بضم اول و فتح راء مهمله آمده و در بعضی روایات بعکس آن آمده یعنی تا آنکه فارغ شود از دفن آن جنازه و ازین روایت

اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ تَبِعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ اِيْمَانًا وَّاحْتِسَابًا وَكَانَ مَعَهُ حَتّٰى يُصَلّٰى عَلَيْهَا وَيُفْرَغَ مِنْ دَفْنِهَا

معلوم شد که دو قیراط بمجموع نماز و دفن حاصل می شود و بمجرد نماز بجز از دفن یک قیراط حاصل می شود و قول معتمد علیه همین است. فَإِنَّهُ يَرْجِعُ مِنَ الْأَجْرِ پس بدرستی که آن پیروی کننده بازمیگردد از مزد و ثواب بِقِيرَاطَيْنِ بدو حصه كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ که هر حصه ازان دو حصه مثل کوه احد است که بر دو کروه یا بر سه کروه از مدینه مقدسه واقع شده و قیراط بکسر قاف در اصل لغت نصف دانق را گویند که آن عبارت از پنج جو است و اصل او قراط به تشدید را مهمله است لهذا جمع او بر قراریط آمده پس یک را را بیا بدل کردند لفظ دینار و مراد درینجا حصه است لهذا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم آن حصه را بیان کردند و فرمودند که آن حصه مثل کوه احد است و احد بضم همزه و سکون حا مهمله و بدال مهمله است وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا و هر کس که نماز خواند بران جنازه ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تُدْفَنَ پس باز گشت آن کس پیش ازانکه دفن کرده شود آن جنازه فَإِنَّهُ يَرْجِعُ پس بدرستی آن کس بازمیگردد از مزد و ثواب بِقِيرَاطٍ بیک حصه که نصف آن دو حصه باشد تَابَعَهُ عُثْمَانُ الْمُؤَذِّنُ متابعت کرده است آن روح را عثمان که مؤذن بمسجد جامع بصره بود و معنی متابعت در سابق گذشته است و غرض از وی تقویت حدیث مبارک است و عثمان پسر هیثم پسر جهنم پسر عیسی پسر حسان عبدی بصری و کنیت او ابوعمرو روایت کرده است امام محمد بخاری رحمة الله علیه از وی بسیار جاها بلا واسطه قَالَ أَنَا عَوْفٌ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْوَهُ گفت عثمان خبر داد ما یان را عوف از محمد پس بس از حضرت ابی هریره از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم مانند آن حدیث مبارک که بعوح روایت کرده است و ظاهر از لفظ نحو چنان مفهوم میگردد که حدیث عثمان مانند حدیث روح است در معنی نه در لفظ نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است که آن تیز کردن است هر مسلمان را بر نماز جنازه و اتباع جنازه میت و حضور دفن او

بَابُ خَوْفِ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَنْ يَحْبَطَ عَمَلُهُ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ

یا بست است در بیان ترسیدن بنده مؤمن ازان که

محو کرده شود عمل او یعنی باطل کرده شود ثواب او و حال آنکه وی شعور و ادراک ندارد بآن و مناسبت این باب باقبل خود آن است که چون در حدیث سابق مذکور شد که حصه ثواب اتباع جنازه برای آن کسی حاصل می شود که غرضش طلب ثواب باشد نه مراعات اهل آن جنازه و مانند آن پس درین باب اشارت کرد بسوی آنکه گاه گاه عارض می شود بر مرد آنچه باطل می کند ثواب وی را در حالی که وی را شعور و آگاهی بآن نمی باشد و مصنف خاص این باب را از برای رد فرقه مرجیه آورده هرچند که از ابواب سابقه رد آنها نیز معلوم می شود لکن در همان ابواب دیگر اهل بدعت همراه مرجیه نیز در رد شریک اند و مقصود درین باب رد فرقهٔ مرجیه علی الخصوص است و مرجیه بضم میم و کسر جیم و بعد ازان یاء مهموزه است و تشدید آن یاء مثناة تحتانیه بجز از همزه نیز رواست و آن ماخوذ از ارجاء بمعنی تاخیر است و آن فرقه را مرجیه ازان جهت گویند که آنها اعمال را از ایمان مؤخر کردند پس گفتند که ایمان عبارت از تصدیق دل است پس بس و جمهور آنها نطق و اقرار شرط نکردند و از برای جماعهٔ عصاة اسم ایمان مقرر کرده اند و گفته اند همراه ایمان هیچ گناه ضرر نمیکند بهیچ وجهی از وجوه و مقالات آن فرقه در کتب اصول مشهور اند و مراد از حبط درین مقام حبط نسبی است نه حبط حقیقی و حبط حقیقی عبارت از ابطال عمل بجمیع وجوه است و نسبی عبارت از ابطال آن ببعض وجوه است و این از جهت آن گفته شد که بندهٔ مؤمن وقتی که از درکات نیران خارج شده در درجات جنان داخل شد البته ثواب اعمال و اقوال بفضل ایزد متعال بوی عائد گردد و توقف منفعت اعمال قبل ازین حال و تعذیب آن بنده مؤمن ابطال آن اعمال است فی الجمله پس قول طائفهٔ احباطیه باطل و مندفع شد که آنها تسویه درمیان دو قسم احباط میکنند و بر عاصی حکم کافر مینمایند و آنها معظم قدریه اند

وَقَالَ اِبْرٰهِیْمُ التَّیْمِیُّ وگفته است عالم کوفی ابراهیم تیمی که از زبده تابعین و عمده
عالمین صاحب زهد و ریاضت و ورع و عبادت بود و وی پسر زید پسر شریک
است و کنیت او ابو اسما است و ثقه از ثقات است که آن جبر عالم را حجاج ظالم کشته
بود امام اعمش گفته که مرا ابراهیم تیمی گفت که من از مدت چهل شبانه روز هیچ
چیزی نخوردم مگر یک دانه انگور و در سال نود و دو وفات یافت مَا عَرَضْتُ و
ظاهر و آشکارا نکردم و در برونه نمودم قَوْلِیْ سخن خود را عَلٰی عَمَلِیْ بر فعل خود کاهی
اِلَّا خَشِیْتُ مگر ترسیدم اَنْ اَکُوْنَ مُکَذِّبًا ازینکه باشم مشابه بمکذبان که تکذیب
نبی میکنند و این از جهة آن گفته که آن وعظ و نصیحت از برای مردم میکرد و در
عمل بر وجه اکمل سعی نمیکرد و حق سبحانه جل شانه در قرآن مجید مذمت کرده
قومی را که بغیر خود امر معروف و نهی از منکر میکنند و خود در عمل تقصیر می نمایند چنانچه
فرموده کَبُرَ مَقْتًا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون و این بر تقدیری است که لفظ مکذب
بکسر ذال معجمه باشد چنانچه در روایات مشهوره ثابت شده و اگر آن لفظ
بفتح ذال معجمه باشد پس معنی آن باشد که ترسیدم از انکه مرا تکذیب دهد هر کسی که
عمل مرا مخالف قول به بیند و بگوید که اگر تو در قول خود صادق می بودی البته
عمل مخالف قول خود نمیکردی و این را از جهت آن گفت که وی واعظ بود
پس درین کلام تنبیه است بر آنکه واعظ را لازم است که اول خود در عمل کوشد
بعد ازان وعظ بمردم کند و ازین قول ترس از حبط ظاهر است وَقَالَ ابْنُ اَبِیْ مُلَیْکَةَ
وگفته است پسر ابی ملیکه بر صیغه مصغر که وی عبد الله پسر عبید الله پسر ابی ملیکه است
و کنیت او ابو بکر تیمی مکی احول بود و وی قاضی از برای عبد الله پسر زبیر بود
و موذن وی از برای پنج نماز بود و در آخر حال مفقود شد و حال وی معلوم نشد
و در سال یکصد و هفده وفات یافت اَدْرَکْتُ که یافتم مِنْ ثَلٰثِیْنَ سی نفر را مِنْ
اَصْحَابِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ از یاران پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم که از اجل
و اکمل آنها عائشه و خواهر او اسماء و ام سلمه و عبادله اربعه و ابو هریره و عقبه پسر
حارث و مسور پسر مخرمه بودند بلکه اجل آن مقام حضرت علی پسر ابی طالب و حضرت
سعد پسر ابی وقاص بود کُلُّهُمْ که هر یک ازان ها یَخَافُ النِّفَاقَ عَلٰی نَفْسِهٖ

وَقَالَ اِبْرٰهِیْمُ التَّیْمِیُّ
مَا عَرَضْتُ قَوْلِیْ
عَلٰی عَمَلِیْ اِلَّا خَشِیْتُ
اَنْ اَکُوْنَ مُکَذِّبًا
وَقَالَ ابْنُ اَبِیْ مُلَیْکَةَ
اَدْرَکْتُ ثَلٰثِیْنَ
مِنْ اَصْحَابِ النَّبِیِّ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ
سَلَّمَ کُلُّهُمْ
یَخَافُ النِّفَاقَ
عَلٰی نَفْسِهٖ

نمیترسید نفاق را بر جان خود یعنی نفاق عمل را نه نفاق کفر را مَا مِنْهُمْ اَحَدٌ نبود از ان
جماعهٔ کرام هیچ یکی یَقُوْلُ که میگوید اِنَّهٗ که بدرستی آن یکی عَلٰی اِیْمَانِ جِبْرَئِیْلَ
وَمِیْکَائِیْلَ بر ایمان حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل ثابت است یعنی هیچکسے
ازانها جزم نمیکند که ایمان وی از شائبه نفاق پاک و مبری است چنانچه ایمان حضرت
جبرئیل و میکائیل منزه از خلط ریا و نفاق است و درین کلام اشارت است بسوی انکه
آن جماعه کرام قائل به تفاوت درجات ایمان بودند پس قول مرجیه باطل شد که ایمان
صدیقان و ایمان عوام مومنان برابر است و این جماعهٔ مذکوره خوف و ترس از نفاق عمل
میکردند و از غیر آن جماعهٔ مذکوره خلاف درین باب هرگز نقل نشد و پس مثل اجماع
سکوتی شد و این خوف از جهة آن بود که بسا اوقات عارض میشود در اعمال
مومن آنچه منافی از برائی اخلاص باشد و آن نمیداند و از خوف وقوع لازم نمی آید
بلکه خوف آنجماعهٔ کرام بر سبیل مبالغه در ورع و تقوی است رضی الله عنهم اجمعین و ابن
بطال گفته که خوف از جهة آن نمودند که عمرهای ایشان دراز شدند و در مردم تغییر دیدند
که گاهی قبل ازین ندیده بودند و بر انکار آن قدرت و توانائی نداشتند پس ترسیدند
ازانکه مداهن و منافق باشند و ایضا گفته که عمل بندهٔ مومن وقتی بغیر از شعور
حبط میشود که گناه را حقیر داند و آن گناه نزد خدائی بصیر بزرگ و کبیر باشد وَیُذْکَرُ
و یاد کرده می شود عَنِ الْحَسَنِ از حضرت امام حسن بصری رحمة الله علیه و مصنف
رحمة الله علیه درین مقام لفظ تمریض نه از جهة آن آورد که وی جزم بصحت اینقول
نداشت بلکه از جهت آن آورد که وی چون متن را بمعنی ذکر میکند یا در متن اختصار
نماید پس عادت وی چنان است که صیغهٔ تمریض را ذکر مینماید زیراکه در ذکر متن
بمعنی یا بر سبیل اختصار اختلاف علما است مَا خَافَهٗ اِلَّا مُؤْمِنٌ نمیترسید از نفاق مگر
بندهٔ مومن وَلَا اَمِنَهٗ اِلَّا مُنَافِقٌ و ایمن نشد نفاق را هیچکسے مگر منافق و نووی
گفته که معنی این کلام آن است نمیترسد از ایز دمنان مگر کسے که از اهل ایمان باشد
و ایمن نشود از عذاب پروردگار مگر آن کسی که منافق باشد زیراکه حق سبحانه جل شانه
فرموده و لمن خاف مقام ربه جنتان و ایضا فرموده فلا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون و این کلام اگرچه در واقع صحیح است لکن بمقصود مصنف ملائم نیست بلکه ملائم

ما منهم احدٌ
یقولُ انه علی
ایمان جبرئیل
ومیکائیل
ویذکر عن الحسن
ما خافه الا مومن
ولا امنه الا
منافق

معنی سابق است چنانچه سیاق کلام حسن بصری از ان خبر میدهد چنانچه
در روایت معلی پسر زیاد آمده که شنیدم من از حضرت حسن بصری که
سوگند بخدای واحد میکرد و میگفت ما مضی مومن قط و لا بقی الا هو من
النفاق مشفق و لا مضی منافق قط و لا بقی الا و هو من النفاق امن و ایضا
حضرت حسن میگفت من لم یخف النفاق فهو منافق و ایضا از هشام آمده که
شنیدم من از حضرت حسن بصری که میگفت و الله ما مضی مومن و لا بقی
الا و هو یخاف النفاق و ما امنه الا منافق لکن مصنف رحمة الله علیه درین
عبارت اختصار کرد پس از سبب اختصار آنجماعه اخبار واقع شد ند
درانچه واقع شده اند و نخافه در اصل نخاف منه بود لکن حرف جار را حذف
کرده و فعل را وصل کردند و این را در اصطلاح نحاة حذف و ایصال گویند
و همچنین حال است در وامنه یعنی امن منه و آمنه بفتح همزه و کسر میم است
وَمَا یُحْذَرُ و باب است در بیان آنچیزی که ترسانده شود ازان چیز
پس موصول مع الصلة معطوف بر خوف است مِنَ الْاِصْرَارِ عَلَى التَّقَاتُلِ
از اصرار نمودن و دوام کردن بر جنگ کردن و من از برای بیان است وَ
الْعِصْيَانِ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ و از نافرمانی کردن بجز از توبه و در بعضی نسخها
بدل تقاتل نفاق آمده لکن اول مناسب از برای قول اول و قتاله کفر و ثانی
از برای سابق لِقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ از برای فرمودن خدای که غالب
و بزرگ است وَلَمْ يُصِرُّوْا عَلٰى مَا فَعَلُوْا وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ و اقامت
و مداومت نمی نمایند بر آنچیزی که کردند از گناه حال آنکه آنها میدانند حال
آن کسی را که مداومت بر گناه نمایند یعنی توبه و استغفار نکند زیرا که بروایت
صحیح از رسول مقبول صلی الله علیه و سلم وارد شده ما اصر من استغفر و ان
عاد فی الیوم سبعین مرة و آیه کریمه چنان است و الذین اذا فعلوا فاحشة
او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله
و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون یعنی و متقیان آن کسانند که وقتی که میکنند
کار بد را یا ظلم می کنند بر جانهای خود یاد می کنند خدای تعالی را پس آمرزش

ومَا يُحْذَرُ مِنَ الْاِصْرَارِ عَلَى التَّقَاتُلِ وَالْعِصْيَانِ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ لِقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يُصِرُّوْا عَلٰى مَا فَعَلُوْا وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ

میخواهند از برای گناهان خود وکیست که بیامرزد گناهان را بجز از خدای تعالی یعنی کسی
نیست بجز از ذات حق سبحانه جل شانه که آمرزش کند گناهان را وآن کسانند که مداومت
ومواظبت نمی کنند برانچه کرده بودند از گناهان بلکه توبه مینمایند واستغفار میخواهند
وحال آنکه آنها میدانند یعنی اصرار برگناه در حالت علم مینمایند پس ازین آیه کریمه
معلوم ومفهوم می شود که هرکس استغفار نکند وتوبه ننماید بلکه اصرار بر گناه
اختیار نماید البته آن کس محل خوف وحذر باشد حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَ
ة بمهملتین مفتوحتین ومیان مهملتین راء مهمله ساکنه وعرعره پسر ابو رند براء مهمله مکسوره وبباء موحده
تحتانیه وکنیت وی ابو ابراهیم وبعضی گفته اند ابو عبد الله ووی سامی بسین
مهمله منسوب بسوی سامت پسر لؤی پسر غالب قرشی بصری است ودر سال
دو صد وشانزده یا سیزده وفات یافت قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه پسر حجاج
واحوال او در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته عَنْ زُبَيْدٍ مصغر زبد بزاء معجمه
وبباء موحده تحتانیه که کنیت او ابو عبد الرحمن پسر حارث پسر عبد الکریم یامی منسوب
بسوی یام که جد قبیله است ویام بیاء مثناة تحتانیه ووی کوفی است امام بخاری
رحمة الله علیه گفت که وی در سال یکصد وبیست ودو وفات یافت قَالَ گفت زبید
سَاَلْتُ اَبَا وَائِلٍ که پرسیدم من ابو وائل را بهمزه پس از الف ونام وی شقیق پسر سلمه تابعی مخضرمی
اسدی کوفی است که عهد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را یافته بود وبعضی گفته اند که مخضرم آنرا
گویند که هردو از زمان جاهلیت وزمان اسلام را یافته باشد ودر سال یک صد وفات
یافت در خلافت عمر بن عبد العزیز عَنِ الْمُرْجِئَةِ از قول طائفه مرجئه واز معتقد آنها که گفته
اند حق سبحانه جل شانه آن کسی را که گفت لا اله الا الله بر هیچ معصیتی از معاصی عذاب
نکند وهیچ معصیتی حبط نمیکند هیچ عمل صالح را وایمان صدیق وعاصی برابر است ومرجئه
بضم میم وسکون راء مهمله وکسر جیم که بعد آن همزه است وازین قول معلوم شد
که بدعت ارجاء از قدیم است فَقَالَ پس گفت ابو وائل حَدَّثَنِيْ عَبْدُ اللّٰهِ
حدیث کرد مرا تنها عالم محمود عبد الله پسر مسعود که صحابی
جلیل القدر وجمیل الاثر است واحوال وی در اول
کتاب الایمان گذشته اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ زُبَيْدٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا وَائِلٍ عَنِ الْمُرْجِئَةِ فَقَالَ حَدَّثَنِيْ عَبْدُ اللّٰهِ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ دشنام دادن
مسلمان را بیرون شدن از طاعت حق است و سباب بکسر سین مهمله و باء
موحده تحتانیه است و وی سخت از سب است و آن عبارت است از انکه بگوید در
شان یکمرد انچیزی راکه در وی نیست تا آنکه عیب لاحق شود بوی وبعضی گفته اند
که سباب مثل قتال است و در بعضی روایات به بدل لفظ مسلم مؤمن آمده و فسوق
بضم فاو سین مهمله است قال الله تعالی فلا رفث ولا فسوق وآن سخت تر از عصیان
است قال الله تعالی وکرّه الیکم الکفر والفسوق والعصیان وازین قول مبارک معلوم
شد که حق تسلم بر مسلم بس عظیم است و هرکس که مسلمان را بلی حق شرعی دشنام دهد
فاسق و مستحق عذاب است پس قول مرجیه باطل شد که گفته اند هیچ گناه با ایمان
ضرر نمیکند وازهمین تقریر معلوم شد که جواب ابو وائل بسوال سائل که سوال از
معتقد فرقه مرجیه کرده بود مطابق است گویا ابو وائل گفته که قول مرجیه باطل است
وچگونه حق شود قول آنها وحال آنکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم این قول فرموده
که بر سبیل تصریح دلالت میکند که دشنام دادن مسلمان ضرر میکند و دشنام دهنده
را مستحق عقوبت گرداند وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وکشتن مسلمان کفر است وازین قول
نیز رد بر فرقه مرجیه معلوم می شود و مراد رسول علیه السلام ازین کلام مبالغه است
در تهدید بر قتل مسلمان و در رد بر فرقه مبتدعان و مراد حقیقت کفر نیست و مثال
این مبالغه در کلام شرع بسیار می آید چنانچه آمده الجماعة سنة مؤكدة لا يتخلف عنها
الا منافق و این از جهة آنست که دلائل شرعیه قطعیه قائم اند بر انکه بنده بگناه
کبیره کافر نمیگردد چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده ان الله لا یغفر ان یشرک
به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء وچنانچه حدیث شفاعت است و جز آن پس تمسک
خوارج باین قول در تکفیر مرتکب کبیره صحیح نیست یا گوییم که اطلاق کفر بر قتال از جهة
مشابهة است زیرا که کشتن مسلمان از شان کافر است یا گوییم مراد از کفر کفر لغوی
است که آن عبارت از پوشیدن است و این از جهة آن باشد که حق مسلمان
بر مسلمان دیگر آنست که اعانت ویاری در حوائج بوی نماید و آزار خود را از وی دور
نگهدارد و چون وی را ایذا رساند وکشت او را پس البته آن حق را پوشیده گردانید

سباب المسلم فسوق وقتاله کفر

حدثنا قتيبة
بن سعيد
قال نا اسمعيل
بن جعفر عن حميد
عن انس قال
اخبرني عبادة
بن الصامت
ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم
خرج يخبر بليلة
القدر فتلاحى
رجلان من
المسلمين

یا گوئیم که مراد از کفر نزدیک شدن است با و در مآل و عاقبت اگر توبه از ان ننماید
بسبب آن گرفتار در کفر و انکار خواهد شد یا گوئیم مراد از قتال استحلال قتال
و استخفاف آنست لکن برین جواب این قول مطابق از برای ترجمه باب نمی آید
و ایضا فرق در استحلال سباب و استحلال قتال نیست بلکه مستحل هر دو کافر است
و عبارت حدیث مبارک بر فرق دلالت میکند و آنچه از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
که مروی شده است لعن المسلم کقتاله پس منافی این حدیث مبارک نیست بلکه مؤید
است زیرا که مشبه به در اکثر احوال قوی و ازید از مشبه میباشد پس مراد آنست که هر دو
غایت تاثیر میکند یعنی در عیب و نقص و قتال در نفس والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ هُوَ
ابْنُ سَعِيْدٍ حدیث کرد ما یان را قتیبه بروزن مصغر که آن پسر سعد ثقفی است
و احوال وی در باب السلام من الاسلام گذشته قَالَ اَنَا اِسْمَاعِيْلُ بْنُ جَعْفَرٍ
و وی ابراهیم انصاری مدنی متوفی ببغداد است که احوال او در باب علامة المنافق
گذشته عَنْ حُمَيْدٍ بضم حاء مهمله پسر عبیده بضم عین پسر تیر بکسر تاء مثناة فوقانیه
و سکون یاء مثناة تحتانیه بمعنی سهم است و بعضی گفته اند پسر تیرویه و حمید خزاعی
بصری است و وی مولی از برای طلحة الطلحات بود و وی مشهور بحمید طویل بود
اصمعی گفته که وی دراز نبود لیکن در همسایهای آن شخصی بود که وی را حمید قصیر
می گفتند پس از جهت تمیز وی را حمید طویل گفتند عَنْ اَنَسٍ که خادم سید الانس بود
قَالَ اَخْبَرَنِيْ عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ گفت حضرت انس خبر داد مرا تنها حضرت عباده
پسر صامت که یکی از نقباء در شب عقبه بود و احوال وی در باب علامة الایمان
حب الانصار گذشته اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ که بدرستی رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بیرون شد يُخْبِرُ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ که خبر دهد یا در حالی که خبر
دهد از شب قدر که کدام شب است پس قول او یخبر یا حال است یا استیناف
جواب از سوال سائل که گویا گفت از برای چه چیز رسول مقبول بیرون آمد جواب
داد از برای آنکه تا خبر دهد اصحاب کرام را از شب قدر فَتَلَاحَى رَجُلَانِ مِنَ
الْمُسْلِمِيْنَ پس منازعت و مخاصمت کردند میان خود دو مرد از مسلمانان
ابن دحیه گفته که یکی از انها عبد الله پسر ابی حدرد بحاء مهمله مفتوحه بعد از ان

بدال مهمله ساکنه بعد ازان برا مهمله مفتوحه بعد ازان بدال مهمله نیز و دیگر کعب پسر مالک بود که بود بر عبد الله دین از برای کعب و کعب طلب میکرد از وی دین خود را پس آن هر دو منازعت کردند و بلند کردند آواز خود را در مسجد فقال پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اِنّی خَرَجْتُ که بدرستی من بیرون شدم لِاُخْبِرَکُمْ بِلَیْلَةِ الْقَدْرِ تا آنکه خبر دهم شما را بتعیین شب قدر وَاِنَّهٗ تَلَاحٰی و بدرستی که گفتگو و مخاصمت کرد فُلَانٌ وَّفُلَانٌ فلانی و فلانی که نام آن هر دو مرد یاد فرمود فَرُفِعَتْ پس رفع کرده شد آن شب یعنی علم و تعیین آن چنانچه آخر حدیث مبارک دلالة بآن میکند وَعَسٰی اَنْ یَّکُوْنَ خَیْرًا لَّکُمْ و نزدیک است که باشد آن رفع بهتر و خوشتر از برای شما از جهت آنکه اجتهاد تام در حال ابهام در طلب آن شب نمایید پس ثواب عظیم نزد رب کریم از برای شما حاصل شود فَالْتَمِسُوْهَا پس طلب کنید آن شب قدر را فِی التَّاسِعِ در بیست و هفتم از ماه مبارک رمضان وَالسَّابِعِ و در بیست و نهم آن ماه قرآن وَالْخَامِسِ و در بیست و پنجم آن ماه رحمت و غفران و اگر گفته که تقیید بیست در رمضان از کجا معلوم شد زیرا که درین حدیث مبارک هر سه عبارت مطلق اند و آن هر دو در لفظ مذکور نیستند جواب آنکه از احادیث دیگر معلوم شده که آنها دلالت میکند که آن شب در عشره اخیره ماه مبارک رمضان است و اگر گفته شود که این حدیث رسول اوّاب مطابق ترجمهٔ باب چگونه واقع شد جواب آنکه درین حدیث مبارک مذمت خصومة است و بیان آنست که صاحب خصومة ناقص است از جهة آنکه وی از سبب اشتغال بخصومة از خیر بسیار محروم میکرد خصوصا وقتیکه در مسجد باشد و در وی بلند کردن آواز بحضور رسول مقبول صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بسا اوقات منجر بسوی حبط اعمال صالحه میکرد چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده وَلَا تَجْهَرُوْا لَهٗ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُکُمْ وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ **بَاب** سُؤَالِ جِبْرَئِیْلَ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ باب است در بیان سوال نمودن حضرت جبرئیل پیغمبر جمیل را صلی الله علیه وسلم عَنِ الْاِیْمَانِ از حقیقة ایمان داذعان وَالْاِسْلَامِ وَالْاِحْسَانِ و از اسلام

انّی خرجت لاخبرکم بلیلة القدر وانّه تلاحی فلان وفلان وعسی ان یکون خیرا لکم فالتمسوها فی التّسع والسّبع والخمس باب سؤال جبرئیل النّبی صلّی الله علیه وسلّم عن الایمان والاسلام والاحسان

وجسان وجبرئیل ملک معروف است که از درگاه پروردگار بر رسول مختار وحی
می آورد وَعِلْمِ السَّاعَةِ واز علم قیامت وقیامت را ساعة ازان جهة گویند که نا گاه
واقع خواهد شد یا از جهة سرعت حساب یا از جهة طول آن پس برین تقدیر آن تلمیح
است که عبارت است از تسمیهٔ یک ضد باسم ضد دیگر چنانچه از برای اسود کافور گویند یا از
جهة آنکه آن روز باوجود طول ودرازی نزد پروردگار باری مثل یکساعت است
واگر گفته شود که مقتضای مقام در نظم وکلام آن بود که گفته می شد ووقت الساعة بدل
علم الساعة زیرا که سوال از وقت قیامت واقع شده واز جهة آنکه در سوال واقع شده
متی الساعة جواب آنکه لفظ وقت مقدر است وقرینه بروی کلمهٔ متی است واما علم
آن پس لازم از برای سوال است وَبَيَانِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَهٗ وباب است
در بیان کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر آن وقت قیامت را واگر گفته شود که رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم هرگز بیان نفرموده وقت قیامت را بلکه علم وقت آن
خاص به پروردگار عالمیان گردانیده جواب آنکه حکم کردن رسول مقبول باینکه وقت
قیامت را بجز از خدای تعالی هیچ کس نمیداند بیان از برای وقت اوست یا آنکه
اکثر در حکم کل است پس بیان اکثر بیان مجموع است ثُمَّ قَالَ پستر فرمود رسول
محمود جَاءَ جِبْرَئِيْلُ آمده بود حضرت جبرئیل علیه السلام يُعَلِّمُكُمْ در حالیکه تعلیم
میکرد شما را أَمْرَ دِيْنِكُمْ کار دین شما واگر گفته شود که مصنف رحمه الله درینمقام تغییر
اسلوب کلام چرا نمود وعطف کرد جملهٔ فعلیه را بر اسمیه جواب آنکه مقصود از کلام اول بیان
ترجمهٔ باب است واز کلام ثانی بیان کیفیت استدلال است ازان بر آنکه همهٔ آن دین است
پس تغایر اسلوب برای تغایر مقصود است فَجَعَلَ پس گردانید رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
ذَالِكَ كُلَّهٗ دِيْنًا این همگی وتمامی را دین واگر گفته شود که دانستن وقت قیامت وتفویض
تعیین وقت آن بسوی او نیز مستعان از ایمان واذعانست یا آنکه اکثر را حکم کل داده چنانچه در مقام
سابق گذشته وَمَا بَيَّنَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی گردانید همگی را دین همراه آنچیزی که بیان کرده
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرستاده بود ندِ مِنَ الْإِيْمَانِ از ایمان واین متعلق است به بیّن قول
تعالی وهمراه بیان قول خدا تعالی که فرموده وَمَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيْنًا وهر آنکس که طلب کند بجز از
اسلام دین وآئین را فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ پس هرگز قبول کرده نمیشود آن دین را ازان کس

وعلم الساعة
وبيان النبي صلى الله عليه وسلم
له
ثم قال جاء
جبرئيل يعلمكم
امر دينكم
فجعل ذلك كله
دينا وما بين
النبي صلى الله
عليه وسلم لوفد
عبد القيس من
الايمان وقوله تعالى
ومن يبتغ غير
الاسلام دينا فلن
يقبل منه

پس لفظ واو در قول مصنف رحمة الله علیه و ما بین بمعنی مع است واز برای
عطف نیست تا آنکه در زیر ترجمهٔ باب داخل آید زیرا که از برای حکایت وفد
عبد القیس را واین قول پروردگار را هیچ دخلی در ترجمهٔ باب نیست پس گویا
گفته جعل ذلک دینا مع ما بین النبی صلی الله علیه وسلم من الایمان که آن عین
اسلام است از جهة آنکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در قصهٔ آنها ایمان را
باسلام تفسیر کرده مع قوله تعالی ومن یبتغ آه از جهة آنکه این آیهٔ کریمه نیز دلالة
میکند برانکه ایمان واسلام یک است پس معلوم شد ازین کلام که دین وایمان
واسلام متحد اند ومقصود مصنف رحمة الله علیه از آوردن این کلام همین است پس
باین تقریر مندفع شد وهم آن کسی که وهم کرده که قصهٔ عبد القیس در ترجمهٔ باب ذکر
شده وبعد ازین حدیث قصهٔ آنها در بیان ترجمهٔ باب هرگز نیامده واین مخالف
عادت مصنف است فافهم حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ بفتح دال مشدده بر صیغهٔ اسم مفعول
از باب تفعیل وکنیت او ابو الحسن پسر مسرهد اسدی بصری که احوال او در باب
من الایمان ان یحب لاخیه گذشته قَالَ حَدَّثَنَا اِسْمٰعِیْلُ بْنُ اِبْرٰهِیْمَ که معروف
است بابن عُلَیَّة بضم عین مهمله وفتح لام وفتح یاء مثناة تحتانیه مشدده وکنیت او
ابو بشر بصری است که والی بغداد در آخر خلافت هارون رشید شده بود ودر همان
بغداد وفات یافت ودر مقابر عبد الله پسر مالک مدفون شد واحوال او در باب حب
الرسول من الایمان گذشته لکن امام محمد بخاری رحمة الله علیه در همانجا وی را بکنیت
یاد کرده وگفت ابن عُلیة ودرین مقام بنام یاد کرد از جهة کمال ضبط وامانت وتمام حفظ
ودیانت زیراکه در هر مقام بهر وجهی که از شیوخ کبار شنیده بود بهمان وجه اورا مورد
قَالَ اَخْبَرَنَا اَبُوْ حَیَّانَ التَّیْمِیُّ حیان بفتح حاء مهمله وتشدید یاء مثناة تحتانیه ماخوذ از حیات
است یا از حین وبر تقدیر اول غیر منصرف است وبر ثانی منصرف وآن یحیی پسر سعید پسر
حیان کوفی تیمی است یعنی منسوب بسوی تیم بفتح تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء
مثناة تحتانیه پسر مُرّه پسر کعب که از قریش بود واز وی روایت کرده است ایوب
واعمش که آنها هر دو از جملهٔ تابعین با وجود آنکه وی تابعی نیست واین از جملهٔ فضائل وی
است احمد پسر عبد الله گفته که وی ثقه صالح صاحب سنت است ودر سال یکصد

حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعیل قال اخبرنا ابو حیان التیمی

وجهل و پنج وفات یافت عَنْ اَبِیْ زُرْعَةَ بضم ذال معجمه وسکون را مهمله و بعین
مهمله و نام او هَرِم پسر عمرو پسر جریر بجلی کوفی که احوال او در باب الجهاد من الایمان
گذشته عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ گفت حضرت ابی هریره رضی الله عنه کَانَ النَّبِیُّ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بَارِزًا ظاهر و آشکارا یَوْمًا در یک روزی
از روزها لِلنَّاسِ از برای مردم یعنی رسول مکرم در مجلس همراه مردم نشسته بود در
روز ثنا بوجهی که همراه هیچکسی ملتبس نبود بلکه رسول مختار در همان مجلس از جمیع
اغیار ممتاز بود چنانچه در روایت ابی فروه آمده که اول او چنان وارد شده کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یجلس بین اصحابه فیجیئ الغریب فلا یدری ایهم هو فطلبنا
الیه ان نجعل له مجلسا یعرفه الغریب اذا اتاه قال فبنینا له دکانا من طین کان یجلس علیه
انتهی و از همین روایت استنباط کرده عالم سنی امام قرطبی رحمة الله علیه که نشستن
عالم متقی بر مکان عالی که مختص بآن عالم باشد از برای تعلیم مردمان و مانند آن مستحب
و افضل است فَاَتَاهُ رَجُلٌ پس آمد وی را مردی یعنی فرشته در صورت مردی
و در کتاب تفسیر مصنف رحمة الله آورده اذ اتاه رجل یمشی و در روایت ابی فروه
آمده فانا لجلوس عنده اذا اقبل رجل احسن الناس وجها واطیب الناس ریحا کان
ثیابه لم یمسها دنس و در روایت مسلم از حضرت عمر رضی الله عنه آمده بینا نحن
عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ طلع علینا رجل شدید بیاض الثوب شدید سواد
الشعر و در روایت ابن حیان سواد اللحیة آمده لا یری علیه اثر السفر ولا یعرفه منا احد
حتی جلس الی النبی صلی الله علیه وسلم فاسند رکبتیه الی رکبتیه و وضع کفیه علی فخذیه
و اگر گفته شود که صاحب رای صواب حضرت عمر بن الخطاب چگونه علم و معرفت
حاصل کرد که آن مرد را هیچکس از صحابه عظام نشناخت جواب آنکه از غلبهٔ ظن خود
معلوم کرده یا از قول جماعهٔ حاضرین در مجلس سید مرسلین مفهوم کرده باشد بلکه همین
احتمال صواب است از جهت آنکه در روایت عثمان بن غیاث در همین حدیث مبارک
چنان وارد شده فنظر القوم بعضهم الی بعض فقالوا ما نعرف هذا و شبهه و در و در این
حدیث مبارک در روایت عماره پسر قعقاع چنان وارد شده که رسول محمود صلی
الله علیه وسلم فرمود سلونی فهابوا ان یسئلوه فجاء رجل الخ و در روایت ابن

عن ابی زرعة
عن ابی هریرة قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم
بارزا یوما
فاتاه رجل

ابن منده آمده بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب اذ جاء رجل الخ پس گویا امر
رسول باکمال مردمان را بسوال درمیان خطبه واقع شده بود و ظاهر این روایت
دلالت بران میکند که آمرد صاحب فطنت در حال خطبه آمده بود پس آمدن وی یا
موافق زمان انقضاء خطبه بود یا ذکر کرد این قدر را در حالت جلوس و تعبیر کرد از و
راوی بخطبه فقال پس گفت آمرد ما الایمان چیست ایمان و حقیقت آن و در
کتاب تفسیر از مصنف رحمه الله علیه آمده یا رسول الله ما الایمان قال جواب فرمود
رسول محمود صلی الله علیه وسلم از برای آن مرد الایمان ان تؤمن بالله ایمان این
است که بگروی بخدا تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبیه وی و تنزیه و تقدیس ذات
حق سبحانه جل شانه از جمیع نقائص و عیوب و امارات حدوث و اگر گفته شود که حضرت
جبرئیل چگونه قبل از سلام بر رسول جمیل ابتداء بسوال و کلام نمود جواب آنکه از جهت مبالغه
کردن در اخفاء حال خود یا از جهت آنکه معلوم کرد که سلام دادن واجب نیست بلکه
سنت است یا آنکه حضرت جبرئیل امین وقت ورود بر سید المرسلین سلام داده لکن
راوی نقل نکرده و این جواب اخیر معتمد و صحیح است زیرا که ثابت شده است در روایت
ابی فروه پس از قول و کان ثیابه لم یمسها دنس آمده حتی سلم من طرف البساط فقال السلام
علیک یا محمد فرد علیه السلام قال ادنو یا محمد قال ادن فما زال یقول ادنو مرارا و یقول
له ادن و در روایت عطاء از حضرت ابن عمر چنان آمده که آن مرد گفت السلام علیک
یا رسول الله و وجه جمع درمیان دو روایت اینست که آمرد اول ابتداء و آغاز بنام
مبارک آنسرور ممتاز کرد و بعد از ان خطاب کرد و گفت یا رسول الله و در روایت قرطبی
آمده السلام علیکم یا محمد و از ان استنباط کرده که مستحب است بر آنکس که در مجلس درآید که اول
تعمیم اهل مجلس بسلام نماید و بعد از ان تخصیص نماید بسلام هرکس را که میخواهد تخصیص آن و تقدیم
سوال از ایمان از انجهت واقع شده که آن اصل و اساس جمیع اعمال صالحه است
بعد از ان سوال اسلام آغاز کرد زیرا که وی مصدق و شاهد دعوی ایمانست و بعد از ان
احسان سوال نمود زیرا که آن متعلق با آن هر دو است و در بعضی روایات سوال اسلام
مقدم بر سوال ایمان آمده و آن مبنی بر اینست که اسلام امر ظاهریست و ایمان امر باطنی
پس آغاز از جهت کمال امتیاز با مر ظاهری نمود بعد از ان انتقال بسوی امر باطنی نمود

قال الایمان ان تؤمن بالله

وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانیه اند وقادر
اند بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بی فرمانی نکنند او را و متصرف اند
در عالم باذن وی تعالی ومتصف نیستند بنرمی ومردی وباقی صفات ایشان
که در کتاب وسنت واقع شده است وَبِلِقَآئِهٖ وتصدیق آری بدیدار خدا تعالی
در آخرت نووی گفته که مراد از لقاء رؤیة خدای تعالی در آخرت نیست از جهة
آنکه هیچ یکی از مردمان قطع وجزم بدیدار خدا تعالی ندارد زیرا که رویت پروردگار
مختص است بآنکسی که با ایمان ونجات یابد وخاتمه وعاقبت خود احدی را بجز از
انبیاء کرام علیهم السلام معلوم نیست لکن درین قول نووی نظر است زیرا که
قطع وجزم رؤیت را برای جان خود درین مقام هیچ دخلی نیست بلکه لازم آنست
که اعتقاد نماید که رؤیت پروردگار در سرای آخرت حق است وَرُسُلِهٖ واینکه ایمان
آری برسولان او تعالی که حق سبحانه جل شانه بکمال عنایت ورحمت خود آنجماعه
را فرستاده از برای تکمیل وهدایت خلق وتکمیل معاش ومعاد ایشان ومؤید گردانیده ایشانرا
بمعجزات باهرات وآیات ظاهرات وواجب است ایمان آوردن بجمیع انبیاء
کرام علیهم السلام واگر از نبوت یکی از انبیاء کرام انکار نماید پس آن منکر کافر مطلق
است وواجب است احترام وتنزیه ساحت ایشان از وصمه نقص وعصمت ایشان
از جمیع گناهان خورد وبزرگ پیش از نبوت وپس از وی وهمین است قول
مختار وآنچه از بعضی مفسران واهل قصص واخبار از بعضی از ایشان مثل برادران
یوسف وداؤد علیهم السلام نقل کرده اند صحیح نیست واگر هست خطاء ونسیان
است وصحیح آنست که برادران یوسف علیه السلام پیغمبر نبوده اند وآنچه در قرآن
مجید پروردگار حمید بآدم علیه السلام نسبت عصیان کرده وعتاب نموده مبنی
بر علو شان قرب اوست ومالک را میرسد که بر ترک اولی وفضل اگرچه
بحد معصیت نرسد به بندهٔ خود هرچه خواهد بگوید دیگری را مجال نه که تواند گفت واینجا
ادبی است که لازم است رعایت آن وآن این است که اگر از جانب حضرت بعضی انبیاء
که مقربان درگاه اند عتابی وخطابی رود یا از جانب ایشان که بندگان خاص اند وبنده تواضعی
وذلتی وانکساری صادر گردد که جهه نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم وبدان تکلم نمائیم

وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وَبِلِقَآئِهٖ وَرُسُلِهٖ

مجمل اعتقاد در حق سید انبیاء صلی الله علیه وسلم آنست که هرچه جز مرتبهٔ الوهیت
وصفات اوست حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل وکمالات بشری را
شامل و در همه راسخ وکمال وکامل وَاَنْ تُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ واینکه ایمان آری بانکه
برانگیختن مردها از گورها از برای حساب وجزا حق است پس فرق در میان لقاء وبعث
آنست که لقاء بعد از انتقال بسوی دار جزا باشد وبعث قبل از ان قَالَ گفت آن مرد
وسوال کرد از رسول احمد مَا الْاِسْلَامُ چیست حقیقت اسلام قَالَ فرمود رسول کامل
در جواب آن سائل که اَلْاِسْلَامُ اَنْ تَعْبُدَ اللهَ وَلَا تُشْرِكَ بِهٖ شَيْئًا اسلام این است
که پرستش کنی خدای تعالی را که معبود بالحق است وشریک نیاری بآن خدای تعالی
در ذات وصفات وعبادات نه بشرک جلی ونه بشرک خفی ونووی گفته که احتمال دارد
که اراده کرده شود بعبادت معرفت خدای تعالی پس درین هنگام عطف صلوة
وجز آن بر عبادت از جهة داخل کردن آنها در اسلام است واحتمال دارد که مراد
از عبادت مطلق طاعت باشد وعطف صلوة وجز آن از قبیل عطف خاص بر عام باشد
ودر روایت حضرت عمر رضی الله عنه چنان آمده والاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله واسلام در لغت بمعنی انقیاد وفرمان برداری وفروتنی بطوع و
رغبت وتسلیم شدن مرکسی را بی سرکشی واعتراض ودر شرع شریف عبارتست
از انقیاد واطاعت احکام الهی وبجا آوردن ارکان خمسه دین مسلمانی که مذکور
شوند پس اسلام اسم ظاهر اعمال است وایمان نام باطن اعتقاد ودین عبارت از مجموع
اسلام وایمان است وآنچه در کتب عقائد مذکور است که اسلام وایمان یکی است
بآن معنی که هر مؤمن مسلم است وهر مسلم مؤمن ونفی یکی ازین دو اسم از مسلمان
نتوان کرد وبحقیقت اسلام ثمرهٔ ایمان وفرع آن است وعلماء را درین مسئله
کلام بسیار است وتحقیق این است که گفته شد وظاهر از روایت حضرت عمر
رضی الله عنه که بلفظ ان تشهد واقع شده آنست که تکلم بلفظ شهادت شرط است
در اسلام پس اگر لفظ شهادت نگوید یا بجائی لفظ اشهد لفظ اعلم آرد مسلمان
نشود ولیکن بضرورت از دین متین معلوم شده است که اگر مجرد لا اله الا الله
محمد رسول الله گوید مسلمان است ولابد چون صیغهٔ اشهد در احادیث شریفه

وان تؤمن بالبعث
قال ما الاسلام
قال الاسلام ان تعبد الله ولا تشرك به شيئا

شریعة واقع شده است پس بلفظ بان اولی و اصوب باشد و نفی شرک بهمراه عبادت
از جهة آن ضم کرده شده که جماعهٔ کفار بدکردار عبادت پروردگار در حالة نماز
میکردند و پرستش بتان همراه ایزد و استعانت نیز مینمودند و زعم می کردند که بتان شریک
ایزد منان در استحقاق عبادت اند و دویم از ارکان اسلام نماز است چنانچه فرموده
وَتُقِيمُ الصَّلوٰةَ و اینکه برپا داری نماز بانیاز را خالص از بهر پروردگار بی نیاز و مراد
باقامت صلوٰة گذاردن اوست راست و درست بتعدیل ارکان و محافظت
شرائط و سنن و آداب آن و تقیم بضم تاء مثناة فوقانیه مشتق از تقویم بمعنی راست
ساختن است چنانچه گویند اقام العود راست ساخت چوب را که کج بود یا مراد
مداومت و مواظبت برانست و جد و جهد نمودن دران مشتق از اقامت بمعنی مقیم
شدن یا از قیام سوق بمعنی رائج و گرم شدن بازار سیوم از ارکان اسلام
برآوردن زکوة مال است چنانچه فرموده وَتُؤَدِّيَ الزَّكوٰةَ الْمَفْرُوضَةَ و اینکه ادا
کنی زکوة را که فرض کرده شده است بر تو بعضی گفته اند که بقید مفروضه احتراز کرد از
زکوة معجله که پیش از گذشتن سال ادا نماید زیرا که آن در وقت ادا مفروض
نیست و بعضی گفته که احتراز از صدقه نفلیه است که اطلاق زکوة بران صدقه نیز
آمده و زکوة در لغت بمعنی نماء و تطهیر است و دادن زکوة سبب نماء و زیادة
مال و برکت دران و موجب طهارة مال و طهارت صاحب اوست از رذیله بخل
و امساک و اشتقاق از تزکیه شهود نیز احتمال دارد گویا گواهی میدهد بصحت ایمان
و صدق دعوای محبت پروردگار تعالی چهارم از ارکان اسلام روزهٔ رمضان
داشتن است چنانچه فرمود وَتَصُومُ رَمَضَانَ و اینکه روزه داری ماه مبارک
رمضان را و صوم در لغة بمعنی امساک یعنی نگهداشتن و در شرع شریف
عبارت است از نگهداشتن نفس از طعام و شراب و جماع و نزد بعضی علماء و سفیان
ثوری از ایشان است نگاهداشتن از غیبت نیز پس غیبت کردن نزد ایشان
شکنندهٔ صوم است و روزه کامل آنست که جمیع اعضاء و جوارح را از نیا فرمودهٔ
شرع باز دارد و رمضان مشتق از رمض است بمعنی گرم کردن و سوختن و چون
در روزه سوختن و گداختن نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند

وَتُقِيمُ الصَّلوٰةَ
وَتُؤَدِّيَ الزَّكوٰةَ
الْمَفْرُوضَةَ
وَتَصُومُ رَمَضَانَ

واین وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و
گویند که در قتی که تعیین اسما شهور میمنودند دران ماه هوای گرم و تابستان
بود واللہ اعلم وبعضی از محققین گویند که وی را رمضان از ان جهة گویند
که وی سوزنده گناهان است یعنی جمیع گناهان از انسان سوخته شوند
وآن انسان پاک و مبرا از جمیع آنها گردد واین فضل عظیم از پروردگار
کریم در حق این امت مرحومه است وازین کلام معلوم شد که تلفظ بلفظ رمضان بلی اضافت
لفظ شهر بسوی آن جائز است **فائده** درین حدیث مبارک ذکر حج نشد وان
پنجم از ارکان اسلام است بعضی گفته اند که حج دران وقت هنوز فرض نشده بود
واین قول مردود است با آنچه در روایت عمر رضی اللہ عنه آمده که ان رجلا فی آخر
عمر النبی صلی اللہ علیه وسلم جاء الی رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم بعد ازان حدیث
مبارک را تا آخر بدرازی ذکر کرد وایضا در روایت حضرت عمر رضی اللہ عنه آمده
وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلا آمده بلکه در روایت سلیمان تیمی بعد از
قول او وتحج عبارت زائده نیز آمده وآن این است وتعتمر وتغتسل من الجنابة
وتتم الوضوء پس اولی این است که حمل کرده شود این حدیث مبارک را بر اختصار
واقتصار واین را امام محمد بخاری رحمة اللہ علیه جائز میدانند چنانچه سابق ازین
گذشته قَالَ گفت آن مرد سائل مَا الْاِحْسَانُ ای رسول کامل چیست
حقیقة احسان چون در بسیاری آیات واحادیث ذکر احسان واقع شده
وآن را درجه عالی نهاده ومرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام
وایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین بکمال وتمام مبین کرد ومعنی
احسان نیکی کردن است وآن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی کردن بمردم بانعام
واکرام ونیک کردن فعل را بر وجه تکمیل وتجوید واتقان وچنانچه باید وشاید
بجا آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود در خلاف اینصورت
ظلم است بنفس وبدی کردن است باو وحاصل آن اخلاص وحضور وخشوع
است در عبادت وآن بحقیقة شرط کمال است بلکه شرط صحت اسلام وایمان
است قَالَ گفت آن رسول کامل در جواب آن سائل در بیان حقیقت احسان

قال کان الرجل
قال

الْاِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ احسان عبادت کردنست خدای تعالی را
چنانکه گویا می بینی او را و شک نیست کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم
و اجلال و خضوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و اینمقام مشاهده
است و استغراق در دریای ذوق و فرود تر ازان مرتبهٔ مراقبه ست که آگاه بودن
است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهٗ يَرَاكَ
پس اگر نیستی تو باین حال که گویا می بینی او را عبادت کن او را بآن صفت که حاضر
باشی ازینکه می بیند وی ترا درین صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات
و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانیت و عدم التفات بیمین و شمال
لازم حال خود بود چنانکه در حضرت بادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد احوال اوست
که ایستاده باشد بی قیدی و ترک ادب بروی تنگ گردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال
بادشاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید
عابدان و امام عارفان صلی الله علیه و سلم و جعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول
است و بالاتر و کاملتر از مقام تمام عابدان ست ثم قسم و بالجمله در طاعت سه مرتبه ست
یکی همان قدر که ابرای ذمه کند از ادای واجب چنانکه قضای واجب نکرده و دیگر آنکه احکام و
ارکان و شرائط و آداب آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل گردد و باطن نیز
از شوق و ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود بالاتر از همه آنست که در مشاهدهٔ معبود و حضور ذات اقدس
وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات ست و محاذاة معنوی که بتقدس ذات
الهی تعالی شانه حاصل ست که باطن بنورانیت آن منور میگردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان
یافت رزقنا الله تعالی و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در آخرة استنباط میتوان نمود
که در دنیا بتراکم حجب جسمانی ازان محجوب و محروم ست و چون این حجاب برافتد کانک تراه انک تراه
گردد و لهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بمحافظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آنکه میعاد رویت
باریست تعالی در بهشت یعنی تا ملکهٔ شهود ذات بهم رسد و متهیی و مستعد رویت بصری گردد که قوت بصیرت
در وی دران نشاهٔ ابداع خواهد یافت بدانکه مبنای دین متین و کمال آن بر کلام و فقه و تصوف ست و حدیث
شریف بیان این هر سه مقام کرده ایمان اشارتست باعتقادات که مسائل اصول کلام اند و اسلام اشارتست بفقه
که متضمن اعمال و احکام شرعیه و فرعیه ست و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله

الاحسان ان تعبد
الله کانک تراه
فان لم تکن تراه
فانه یراک

وجمیع معانی تصوف که جمیع مشایخ طریقت اشارت بآن کرده اند باین راجع
است وکلام وفقه وتصوف لازم یکدیگراند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نپذیرد وصورت
نه بندد زیراکه احکام الهی بی فقه شناخته نمی شود وفقه بی تصوف تمام نشود زیراکه عمل
بی صدق توجه تمامی نپذیرد وهردو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح وجسد که هیچکدام
بی دیگری وجود نگیرد وکمال نپذیرد واز اینجا فرمود امام مالک رحمة الله علیه من
تصوف ولم یتفقه فقد تزندق ومن لم یتفقه ولم یتصوف فقد تفسق ومن جمع
بینهما فقد تحقق کمال جمعیت اینست وباسوی همه زیغ وضلال است والتوفیق من
الله الکریم المتعال وچون احکام ومقامات قرب ویقین همه مبین گشت اشارت
بقیام قیامت ووجود علامات وامارات آن کرد تا تنبیه کرده وباعث شود
بر التزام عبادت وتحصیل کمال چنانچه فرمود قال گفت آمرد از برای رسول احمد
وسوال از رسول محمود نمود مَتَى السَّاعَةُ که کدام وقت قیامت قائم خواهد شد
وساعة در لغة بمعنی پاره از زمان غیر معین ومحدود ودر اصطلاح اهل حساب نجوم یکجز
از بیست وچهار جزو از روز وشب وقیامت را ساعة گویند ووجه آن در سابق
گذشته قَالَ فرمود رسول کامل در جواب سوال آن سائل مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ
مِنَ السَّائِلِ نیست آنکسی که پرسیده شد واورا از وقت قیام ساعت دانا تر از
کسی که پرسنده است یعنی من از تو داناتر بدان وقت نیستم یعنی من وتو هردو
برابریم در ندانستن او ودرین اشارت است بآنکه انسان را لازم است وقتی که سوال
کرده شود از چیزی که علم وی بآن چیز نیامده باشد اینکه تصریح بعدم علم خود نماید وعلم آن
چیز بسوی خدا تعالی مفوض گرداند واین از علم است وکمال ورع همین است واگر
گفته شود که حضرت جبرئیل از رسول جمیل از وقت ساعة چگونه سوال نمود وحال آنکه وی
میدانست که علم وقت قیامت بجز از ذات اقدس هیچکسی نمیداند جواب آنکه وی
متنبه میکرد جماعه حاضرین را که علم وقت قیامت احدی بجز از ذات اقدس نمیداند
تا اعتقاد خود را باین سخن راسخ نمایند وباز از سوال آن جان خود را نگهدارند وَسَأُخْبِرُكَ
عَنْ أَشْرَاطِهَا وزود است که خبر میدهم ترا از علامات وامارات آن قیامت ونشانهای
او إِذَا وَلَدَتِ الْأَمَةُ رَبَّتَهَا وقتیکه بزاید داه وکنیز مالک ومربی خود را پس آن

قال متى الساعة
قال ما المسئول
عنها باعلم من
السائل وسأخبرك
عن أشراطها
اذا ولدت الامة
ربتها

نشانی قیامت است در تاویل و بیان مراد ازین عبارت شراح ذی فطانت
را اقوال است اکثر برانند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراری است و پیدا آمدن اولاد
ازکان که نسبت بمادران خود بجهة نسب پدران مولی و سید اند و حکم مالک
دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر و راجع باولاد است یا باعتبار
تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا بدلالت آن بعرف و عادة
و علامت بودن این حال مر قیامت را یا بجهة وجود ترفه و تنعم و خروج از دایره
توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام
احوال و فساد و اختلال است یا بجهة استلزام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن
و اسیر ساختن ایشان شاید که در میان بعضی از اولاد مادران خود را بند کرده و اسیر
ساخته بیارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نگردد که مادران ایشان اند خود دائم و مستمر
بر آنها مالک باشند و اگر ظاهر گردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهة آنکه کثرت جهاد
باعث استیلاء مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کمالی
را زوالی در پی است منجر و مفضی بانقطاع دور دولت اسلام گردد که علامة قیام قیامة
است یا بجهة استلزام سوء ادب اولاد با امهات و عقوق آنها و معامله کردن
ایشان مثل معامله املاک و سادات اگر گویند که کثرت جهاد و استیلاء بر بلاد کفر
در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آنست که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد
جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است به نسبت آنچه گذشته و اگر دران وقت
نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آیند دور نباشد چنانچه رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم فرمود بعثت انا والساعة کهاتین و بلفظ هاتین اشارت بسوی دو انگشت
خود سبابه و وسطی کردند و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلاء بیشتر از پیشتر
گردد والله اعلم و بعضی گویند که این اخبار است به بیع امهات اولاد در آخر زمان بفساد
احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام شاید که بکثرت تداول ایدی
و تردد داشتن بدست فرزندان افتند و مضمون تلد الامة ربتها صادق آید و بعضی
گویند که این کنایت است از زائیدن و اهان ملوک و امرا را که چون ملوک حکام
شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملاک و سادات شوند

نسبت بآنها این نیز در آخر زمان پیدا خواهد شد خصوصا در اثنا و دولت بنی عباس
در رؤسا و اکابر و اگر گفته شود که ربتها تا زکه برای تانیث میباشد بچه جهة گفت
در تهانه گفت و حال آنکه تصویراتی که کرده شد شامل ذکور و اناث است جواب
آنکه موصوفش نفس بتسمیه است که لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و اناث
است و نیز رب نگفت از جهة تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه
اطلاق رب باضافت بغیر وی سبحانه آمده و یا مراد بنت است و چون حکم در
وی اینچنین است در ابن بطریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلها بجای ربتها آمده و بعل
نیز بمعنی رب و سید است و اگر بمعنی زوج بود نیز بمعنی توجیهات مذکوره صادق است
چنانچه کنیزکی است در بند کفار آورده و او را مادر خود نادانسته تزوج نمایند و وطی
کنند یا در صدر اول با وجود استنکاف داشتند از وطی اما و رغبت میکردند در حرایر در امهات
وَإِذَا تَطَاوَلَ رُعَاةُ الْإِبِلِ الْبُهْمِ فِي الْبُنْيَانِ و وقتی که تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر
چرانندگان شتران سیاه یا چرانندگان سیاه در بناها و خانها پس این نشانی قیام قیامت
است یعنی فقراء و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و مذلت در بنیا بانها میکنند اینها
معزز و مبجل و معتبر گردند و در شهرها ساکن شوند و خانهای بلند بنا کنند و به
یکدیگر تفاخر نمایند این نیز علامة قیامت است و نشان آخر زمان است که موجب
اختلال است و بی انتظام مهمات عالم و باعث عزت و بزرگواری اراذل است و اقل
و جهال و سبب حقارت و اهانت اعالی و اکابر و علما است آورده اند که ذوالقرنین
در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که ابا و اجدا موروث و مناسب حال
هر طایفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را در ان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت
و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا
آنکه باشد بهره ور و ارجمندترین مردم در دنیا لئیمان و بی خردان و نیز آمده است
که از علامات قیامت است که نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب
پوشیده نماند که علامات قیامت از صغر و کبر بسیارند چنانچه در باب بیان اشراط
ساعت خواهد آمد انشاء الله تعالی لکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد که
درینمقام این قدر کافی است و باقی را در جای دیگر بیان فرمود و بهم بعضها موعوده

وإذا تطاول رعاة الإبل البهم في البنيان

تحتانیه جمع ابهم است و ابهم سیاه خالص را گویند و بُهم بضم میم و کسر آن آریت
آمده ولکن براول صفة رعاة است و بر ثانی صفة ابل است و ابل را باین صفة ازان
جهت یاد کرد که بدترین شترها شتر سیاه است و خطابی گفته که معنی آن است وقتی
که فخر میکنند بر یکدیگر چرانندهای مجهوله که شناخته نمی شوند از جهت نسب
و حسب چنانچه گویند ابهم الامر وقتی که حقیقت آن امر معلوم نشود و اما
بهم بلفتح با پس خطا است از جهة انکه با فتح آن در غنم مستعمل می شود نه در
ابل فی خمس یعنی دانستن وقت قیام قیامت داخل و مندرج است درین پنج چیزها که
لَا یَعْلَمُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ و کسی نمیداند آن پنج چیز را هیچکسی جز از خدای تعالی ثُمَّ تَلَا النَّبِیُّ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس تر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای بیان آن
پنج چیز که جز از خدای تعالی هیچکسی نداند این آیه کریمه را که حق سبحانه جل شانه
فرموده اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهٗ عِلْمُ السَّاعَةِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْاَرْحَامِ
الْاٰیَةَ یعنی بدرستی که خدای تعالی نزد وی است نه نزد غیر او دانستن
قیامت که کی خواهد رسید و کدام وقت خواهد آمد و نزد اوست علم
باران که کی خواهد فرستاد و میداند خدای تعالی نه غیر وی که چیست در
شکم زن حامله پسر است یا دختر و آخر آیه کریمه چنان است وَمَا تَدْرِیْ نَفْسٌ مَّاذَا
تَکْسِبُ غَدًا و نمیداند هیچ ذاتی که بکدام قطعه زمین میمیرد و وفات یابد
و مراد آن است که این پنج از امور غیب اند که جز خدای تعالی کسی
آنها را نداند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده وعنده مفاتح الغیب
لا یعلمها الا هو مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بدانا ند و آگاه کرداند
بوحی و الهام و بعضی محققین گفته اند که از برای غیب مبادی و لواحق
اند و بر مبادی آن هیچکس اطلاع نیابد نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل
و اما لواحق پس ظاهر کرداند خدای تعالی آنها را بر بعضی از دوستان خود بوجهی
از وجوه و باین قدر بیرون آمد وی از غیب مطلق و این وقتی است که روح
مقدس منور گردد و اشراق و نورانیت او زیاده گردد بسبب اعراض
نمودن از ظلمت عالم حس و از جهة جلا شدن آئینه دل است از زنگ طبیعت

قوله فی خمس ... لا یعلمهن الا الله ثم تلا النبی صلی الله علیه وسلم ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام الآیة

و نمیداند هیچ ذاتی که بکدام قطعه زمین ... و ما تدری نفس بای ارض تموت

وبسبب انوطهبت و مداومت بر علم و عمل و فیضان انوار الٰهیه تا قوی گردد نور وکمال انبساط در فضای دل حاصل گردد پس انعکاس یابد در وی نقوشی که در لوح محفوظ مرتسم شده و اطلاع می یابد بر مغیبات و تصرف نماید در اجسام عالم سفلی بلکه تجلی میکند فیاض اقدس بسبب معرفة که بهترین عطایا است پس چگونه غیر حق جل شانه منجلی و واضح نگردد قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدًا الا من ارتضی من رسول ولفظ الآیة احتمال دارد که منصوب باشد بتقدیر اعنی الآیة یا مرفوع باشد بنا بر ابتدا و خبرش محذوف باشد ای الآیة مقروءة الی آخرها یا مجرور باشد بحذف حرف جار ای الی الآیة یعنی الی آخر الآیة ثُمَّ اَدْبَرَ پستر پشت داد آن مرد و بیرون آمد از مجلس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فَقَالَ پستر فرمود آن رسول اوّاب از برای جماعهٔ اصحاب رُدُّوْهُ پس بیارید آن مرد را نزد من پس اصحاب کرام بیرون رفتند تا آن مرد را پس بیارند فَلَمْ یَرَوْا شَیْئًا پس ندیدند هیچ چیز را و هیچکسی را نیافتند حاصل آنکه آن مرد غائب شد از نظر اصحاب کرام و وی را نیافتند و شیئًا از جهة مبالغه فرمودند گویا فرمودند هیچ چیز را ندیدند نه ذات او را و نه اثری را از آثار او پس آن جماعهٔ اصحاب کرام باز بمجلس رسول علیه السلام رجوع کردند فقال پس فرمود رسول علیه السلام از برای آن جماعهٔ کرام هٰذَا جِبْرَئِیْلُ این مرد غائب جبرئیل امین است جَاءَ که بدرستی آمده بود یُعَلِّمُ النَّاسَ دِیْنَهُمْ در حالیکه تعلیم کند مردمان را دین و ایمان آنها امام بخاری رحمة الله علیه میگوید قَالَ اَبُوْ عَبْدِاللّٰهِ گفت ابو عبدالله که کنیت وی است جَعَلَ ذٰلِکَ کُلَّهٗ مِنَ الْاِیْمَانِ گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم این جمیع مذکور را از ایمان در قول خود که فرموده یعلم الناس دینهم والله اعلم بالصواب

بَابٌ

و در بعضی نسخها باب نیامده و نووی آن نسخه را ترجیح داده بآنکه سوال حضرت جبرئیل از ایمان که ترجمهٔ باب اول است تعلق باین حدیث بهیچ وجهی ندارد پس ادخال این حدیث در تحت آن ترجمه صحیح نیست لکن بعضی محققین گفته اند که نفی تعلق این حدیث تام درینمقام نیست زیرا که هرگاه باب بی ترجمه ثابت شد پس آن بمنزلهٔ فصل از ما قبل است و در وی تعلق فی الجمله با قبل ضروری است و اگر ثابت نشد پس تعلق متعین است و این حدیث

ثُمَّ اَدْبَرَ فَقَالَ رُدُّوْهُ فَلَمْ یَرَوْا شَیْئًا فَقَالَ هٰذَا جِبْرَئِیْلُ جَاءَ یُعَلِّمُ النَّاسَ دِیْنَهُمْ قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ جَعَلَ ذٰلِکَ کُلَّهٗ مِنَ الْاِیْمَانِ بَابٌ

حَدَّثَنَا اِبْرٰهِیْمُ بْنُ حَمْزَةَ قَالَ اَنَا اِبْرٰهِیْمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ صَالِحٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبَّاسٍ اَخْبَرَهٗ فَقَالَ اَخْبَرَنِیْ اَبُوْ سُفْیَانَ اَنَّ هِرَقْلَ قَالَ لَهٗ

تعلق دارد بقول او در ترجمہ باب کہ گفتہ جعل ذلک کلہ دینا و وجہ تعلق آنست کہ در یں
حدیث ہرقل ایمان را باسم دین یاد کردہ پس معلوم شد کہ دین و ایمان متحد اند
و ہمین ست مقصود مصنف رحمۃ اللہ علیہ و اگر گفتہ شود کہ استدلال باین حدیث
صحیح نیست زیرا کہ آن منقول از ہرقل ست و وی کافر بود جواب آنکہ این قول را
ہرقل از رای و اجتہاد خود نگفتہ بلکہ از کتب سابقۂ انبیاء کرام علیہم السلام خبر دادہ
و ایضا این حدیث را بر اصحاب کبار خواندہ شد و ہیچکسی از انہا انکار بران نکرد بلکہ
استحسان کردند قول او را و ایضا ہرقل از اہل کتاب بود و در شرع آنہا ایمان و دین متحد
بودند و شرائع سابقہ حجت اند کہ ما را عمل با آنہا لازم ست مادامیکہ نسخ آنہا ثابت نشدہ
باشد ولیکن بنابر انکہ آن شریعت ما یان ہست چنانچہ در علم اصول محقق شدہ حَدَّثَنَا
اِبْرٰهِیْمُ بْنُ حَمْزَةَ بحاء مہملہ و بزاء معجمہ پسر محمد پسر مصعب پسر عبد اللہ پسر زبیر
پسر عوام قرشی مدنی ابن سعد گفتہ کہ وی ثقہ و صدوق ست و در ربذہ بسیار می آمد
و اقامت میکرد در وی و حاضر می شد در عیدین بمدینہ مقدسہ و در سال دو صد
و سی وفات یافت قَالَ اَنَا اِبْرٰهِیْمُ بْنُ سَعْدٍ و کنیت او ابو اسحاق پسر سعد
پسر ابراہیم پسر عبد الرحمن پسر عوف قرشی مدنی ست و در بغداد والی بیت المال شد
و در ہمانجا وفات یافت و احوال او در تفاضل اہل الایمان گذشتہ عَنْ صَالِحٍ
و کنیت او ابو محمد پسر کیسان غفاری مدنی ست و احوال او در آخر قصہ ہرقل گذشتہ
عَنِ ابْنِ اَبِیْ شِهَابٍ و وی امام ابو بکر محمد پسر مسلم پسر عبد اللہ پسر شہاب قرشی
زہری مدنی ست کہ احوال او در حدیث سیوم ازین کتاب مبارک گذشتہ
عَنْ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ و وی پسر عتبہ پسر مسعود امام کہ یکی از فقہاء سبعہ مدینہ
مقدسہ ست و احوال او در حدیث پنجم ازین کتاب مبارک گذشتہ اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ
عَبَّاسٍ اَخْبَرَهٗ بدرستی کہ حضرت عبد اللہ بن عباس خبر داد او را و احوال حضرت
عبد اللہ کہ بہترین ہست و سردار مفسرین ہست در حدیث چہارم ازین کتاب مبارک
گذشتہ فَقَالَ اَخْبَرَنِیْ اَبُوْ سُفْیَانَ پس گفت حضرت عبد اللہ پسر عباس کہ خبر داد
مرا تنہا ابو سفیان پسر حرب کہ نام او صخر است و احوال او در حدیث ششم
ازین کتاب مبارک گذشتہ اِنَّ هِرَقْلَ قَالَ لَهٗ کہ بدرستے ہرقل گفتہ بود از

برای وی و هرقل بکسر ها و فتح را مهمله و سکون قاف نام بادشاه روم است
و لقبش قیصر است چنانچه قبل ازین گذشته هَلْ يَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ آیا زیاده
می شوند تابعان رسول عالیان بمرور زمان یا کم می شوند آن تابعان فَزَعَمْتَ
أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ پس گمان کردی و در جواب گفتی که بدرستی آنها روز بروز زیاده
می شوند و در روایت سابقه فذکرت آمده بود و معنی هر دو یکی است وَكَذٰلِكَ الْإِيمَانُ
حَتّٰى يَتِمَّ و همچنان است که روز بروز زیاد میشود تا آنکه تمام شود و بدرجه کمال برسد
و در روایت سابقه وکذلک امر الایمان وارد شده بود و حاصل یکی است وَ
سَأَلْتُكَ و پرسیدم من ترا ای ابا سفیان هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ آیا مرتد میشود و باز
میگردد هیچ یکی از آنها یعنی از تابعان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سَخْطَةً لِدِينِهِ
از برای قهر کردن و بد دانستن دین او بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ پس از آنکه می در آید درین
دین فَزَعَمْتَ أَنْ لَا پس در جواب گفتی اینکه مرتد نمیشود هیچکسی از دین او بعد از در آمدن
در وی از برای بد دانستن دین وی یعنی اول هرگز هیچکسے مرتد نمیشود و بالفرض و
التقدیر اگر کسی مرتد شود پس از برای غرضی از اغراض دنیویه مرتد میشود نه از برای بد دانستن
دین او وَكَذٰلِكَ الْإِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ بَشَاشَتُهُ الْقُلُوبَ و همچنان است ایمان
وقتی که می آمیزد کشادگی روی و خوشی او دلها را و بشاشة بفتح با موحده تحتانیه است
لَا يَسْخَطُهُ أَحَدٌ قهر نمیکند و بد نمیداند او را هیچکسے و امام محمد بخاری رحمة الله علیه آن
حدیث طویل را که در بدء وحی کرده است درین مقام اختصار کرده و آن جائز
است بنا بر آنکه غرض او درین مقام همین قطعه بود و آن اتحاد دین و ایمان است
و باقی تحقیقات این حدیث در سابق گذشته

بَابُ فَضْلِ مَنِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ

باب است در بیان فضیلت آن کسے که طلب بیزاری و پاکی نمود از برای دین
خود از نقائص و قبائح شرعیه و مراد مصنف رحمة الله علیه آنست که ورع از جمله
مکملات ایمان و متممات ایقان است حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ بضم نون بر صیغه مصغر
و وی فضل بفتح فاء و سکون ضاد معجمه و لام پسر دکین بضم دال مهمله و فتح کاف
و آن لقب است و نام او عمرو پسر حماد قرشی تیمی بلخی است و وی مولای
طلحه پسر عبید الله کوفی ملائی بضم میم است و وی شیوخ بسیار داشت

هَلْ يَزِيدُونَ
يَنْقُصُونَ فَزَعَمْتَ وَكَذٰلِكَ
أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ
الْإِيمَانُ حَتّٰى يَتِمَّ هَلْ يَرْتَدُّ
وَسَأَلْتُكَ سَخْطَةً
أَحَدٌ مِنْهُمْ أَنْ بَعْدَ
لِدِينِهِ فَزَعَمْتَ
يَدْخُلَ فِيهِ
أَنْ لَا وَكَذٰلِكَ
الْإِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ
بَشَاشَتُهُ الْقُلُوبَ
لَا يَسْخَطُهُ أَحَدٌ
بَابُ فَضْلِ مَنِ
اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ
حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ

ابونعیم گفت که شریک شدم همراه ثوری در چهل یا پنج شیخ و وی بر تعلیم
حدیث چیزی را از مال دنیوی میگرفت پس مردم وی را ملامت کردند و وی
در جواب گفت ملامت میکنید شما مرا بر گرفتن مال در حدیث و حال آنکه
در خانهٔ من سیزده نفراند که طلب نفقه از من مینمایند و در خانهٔ من یک نان
نیست پس این اخذ از جهة ضرورت است و بعد از وفات دیده شد ویرا در خواب
پس پرسیده شد که حق سبحانه جل شانه با تو در اخذ مال بر تعلیم حدیث چه معامله
کرد پس گفت یافت مرا صاحب عیال پس عفو کرد از من تقصیر من و بسیار محکم
و راسخ زمان خود بود در علم و عمل و در سال دو صد و هژده یا نوزده وفات
یافت قَالَ اَنَا زَكَرِيَّا بهرده وجه از قصره مدآمده و وی ابویحیی پسر ابی
زائده که نام او خالد پسر میمون همدانی کوفی است و در سال یک صد و چهل و
هفت یا هشت یا نه وفات یافت عَنْ عَامِرٍ یعنی شعبی بفتح شین معجمه است
و کنیت او ابوعمرو پسر شرحبیل همدانی کوفی که ذکر او در باب المسلم من سلم المسلمون
گذشته قَالَ سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ گفت عامر شنیدم من بگوش خود
نعمان بن بشیر را و نعمان صحابی پسر صحابی است که آن بشیر بباء موحده تحتانیه
و بشین معجمه است و بشیر پسر سعد پسر ثعلبه انصاری خزرجی کوفی است و نام مادر
او عمره دختر رواحه که خواهر عبدالله بن رواحه بود و آن نیز از جمله صحابیات است
و وی اول مولود است در انصار که بعد از قدوم رسول مختار بمدینه بزرگوار
تولد شده روایت کرده شده است از وی احادیث رسول مختار بمقدار
یک صد و چهل حدیث که از جملهٔ آنها امام بخاری رحمة الله علیه شش حدیث
آورده و وی از جملهٔ آن کسان است که حدیث مبارک را از رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم در حالت صبا و خوردی بر داشته و در حالت بلوغ ادا نموده
و وی را حضرت معاویه رضی الله عنه عامل کرده بود اول بر شهر حمص بعد از آن بر شهر کوفه
پس از آن ویرا عامل کرده بود یزید پس هرگاه یزید مرد وی زبیری گردید پس اهل حمص مخالفت او
کردند پس بیرون کردند ویرا از شهر حمص در دنبال او رفتند و ویرا در دیهی از دیهات حمص بر سبیل مفاجات
و ناگهان کشتند و این مقدمه در سال شصت و چهار واقع شد بدانکه رجال این اسناد همه کوفی اند

قال انا زكريا
عن عامر قال
سمعت النعمان
بن بشير

يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ که میگوید نعمان پسر بشیر که من شنیدم بگوش خود رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگوید ولفظ سمعت دلالت میکند بر بطلان قول آنکسی که سماع نعمان بن بشیر را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم صحیح نمیداند اَلْحَلَالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ که حلال خالص که در وی شبهه حرمت نباشد ظاهر و آشکار است وحرام صرف که در وی شائبه حلیت نباشد ظاهر و آشکار است وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ ودرمیان آن هر دو چیزها اند که در اشتباه می اندازد سامع ومستعمل را که آیا آنها از جمله حلال اند یا از جمله حرام واین بنابران باشد که دلائل از هر دو طرف قائم باشند ودر ظاهر متعارض باشند بوجهی که متنبه نمیشود بر حال آن اشیاء مگر اندکی از علماء وفضلاء ودر بعضی روایات مشبهات بر وزن مفعلات به تشدید عین مفتوحه آمده پس معنی آن باشد که درمیان حلال وحرام اشیاء اند که مشبه بغیر خود میباشند یعنی اشیاء حلال که مشبه بحرام باشند واشیاء حرام که مشبه بحلال باشند وحکم آنها بر سبیل تعیین معلوم نباشد واین از جهة عدم وضوح دلائل حل وحرمت باشد ودر بعضی روایات شبهات جمع شبهه آمده وشبهه عبارت از شئی است که مشابه بغیر خود باشد وعین آن نباشد نووی گفته که معنی این کلام رسول علیه السلام اینست که اشیاء بر سه قسم اند بعضی از آنها حلال خالص اند که هیچ شبهه وخفاء در حل آنها نیست چنانچه نان وفواکه وکلام ومشی وجز آن وبعضی از آنها حرام محض اند که هیچ اشتباه در حرمت آنها نیست چنانچه خمر ومیتة ودم وزنا وکذب وجز آن وبعضی مشتبهات اند که هیچ یکی از حل وحرمت آنها واضح نیست لهذا بسیاری از مردمان آنها را نمیشناسند واما علماء وفضلاء پس می شناسند احکام آنها بنص قرآن یا حدیث سید مرسلان یا بالقیاس وجز آن پس وقتی که شئی متردد درمیان حل وحرمت باشد ونص واجماع دران شئی منتفی باشند پس البته مجتهد دران شئی اجتهاد میکند پس بسبب آن اجتهاد لاحق میکند آن شئی را بحلال یا بحرام بدلیل شرعی پس اگر لاحق بحلال کرد پس آن شئی نزد آن مجتهد حلال باشد واگر بحرام لاحق کرد پس آن شئی نزد آن مجتهد حرام باشد وگاه گاه دلیل آن مجتهد خالی از احتمال خطاء نباشد پس بهر تقدیر ورع وپرهیزکاری در ترک آن شئی باشد وآنچیزی که در وی از برای مجتهد هیچ چیزی از حل وحرمت بعد از صرف اجتهاد وبذل وسع

خود ظاهر نشد پس آن شبهه است و اختلاف علما است دران چه بعضی حکم بحل آن کردند و بعضی بحرمت آن و بعضی میل بتوقف اختیار نمودند لَا يَعْلَمُهَا كَثِيْرٌ مِّنَ النَّاسِ که نمیدانند آن اشیاء مشتبهه را و حکم آنها بسیاری از مردمان که آن اشیاء داخل در حلال اند یا مندرج در حرام و لفظ کثیر دلالت میکند برانکه مجتهد ان میدانند احکام آنها را نیز لکن این بنا بر اغلب است زیرا که گاه گاه نزد مجتهد دلیل حل و حرمت متعارض می شوند و ترجیح یکی ازانها معلوم نمیشود چنانکه گذشته فَمَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ پس هران کسی که پرهیز کرد از شبهها و جان خود را نگهداشت ازانها فَقَدِ اسْتَبْرَءَ لِعِرْضِهٖ وَدِيْنِهٖ پس بتحقیق طلب بیزاری و پاکی از نقص نمود برای عرض خود و دین خود و لفظ دین اشارت است بانچه تعلق بخدای تعالی دارد و عرض اشارت است بانچه تعلق بمردمان دارد و این ازجهة آن فرمود که هرکس معروف باجتناب شبهات شد پس قول طاعن درحق وی هرگز مقبول نمیشود و درین کلام اشارتست بسوی آنکه هرکسی که در کسب و معاش خود از شبهه پرهیز و احتیاط نمی کند پس البته جان خود را در معرض طعن قرار داد و خود را از برای طعن سپر ساخت و درین اشارتست که انسان را لازم است که محافظت تام برامور دین و احکام و بر مروت همراه انام نماید و در بعضی روایات فمن اتقی المشتبهات آمده و این مناسب بمتن سابق است وَمَنْ وَقَعَ فِي الْمُشْتَبِهَاتِ و هرکسی که واقع شد در اشیاء مشتبهه و جزاء شرط محذوف است که از قرینه مقام معلوم میشود و تقدیر کلام چنان است و من وقع فی المشتبهات فقد وقع فی الحرام چنانچه در روایت دارمی که از جمله شیوخ امام بخاری است صریحا وارد شده و این بر تقدیر یست که کلمه مَنْ شرطیه باشد و معنی آن باشد که هرکسیکه واقع شد در اشیاء مشتبهه پس بدرستی واقع شد در حرام و اگر کلمه من موصوله باشد پس تقدیر کلام چنان باشد و من وقع فی المشتبهات فهو کراع آه و معنی درین وقت ظاهر است و اختلاف روایات در لفظ مشتبهات مثل سابق است كَرَاعٍ يَرْعٰى حَوْلَ الْحِمٰى مثل چرانندهٔ حیوانها که می چراند حیوانها را گرد آن قطعه که نگاه کرده شده است از غیر و منع کرده شده است غیر را ازو و حمی بکسر حاء مهمله و فتح آن عبارت از جای است که امام مسلمانان مخصوص

از برای خود کرده باشد و غیر خود را ازان منع نموده باشد یُوْشِكُ اَنْ
يُّوَاقِعَهٗ نزدیک است که بیندازد حیوانات خود را در وی یوشک بضم یاء مثناة تحتانیه
و کسر شین معجمه بمعنی یقرب است و آن صفت راعی است یا استیناف است اَلَا اِنَّ
لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى آگاه باشید که بدرستی برای هر بادشاه یک جای خاص است که او نگاه
کرده شده باشد از جمیع اغیار و در اختصاص تمثیل بحمی نکته لطیفه است و آن اینست که عادت
ملوک عرب چنان بود که یک جائی را از برای چرانیدن مواشی خود محفوظ میکردند و اگر
کسی از اغیار در ان مکان مواشی را میچراند او را وعید بعذاب سخت میکردند پس رسول
علیه السلام از برای آنها تمثیل بآن چیزی نمود که آن معروف و مشهور نزد آنها بود تا بفهم
نزدیکتر باشد پس هر کسی که از بادشاه میترسد البته مواشی خود را ازان مرعی دور نگاه
میدارد و نزدیک آن مرعی نیز نمیگذارد از جهة ترس آنکه مبادا که یکوقت مواشی بسرعت
تمام دران مرعی بیفتد و در وعید بادشاه گرفتار آید و هر کسی که از وعید بادشاه نمیترسد
آن نزدیک ازان مرعی مواشی خود را میچراند و وی مبالات از افتادن آن مواشی
دران مرعی ندارد پس البته ناگاه آن مواشی بغیر از اختیار او دران مرعی می افتند
و بسبب آن در عقوبت بادشاه گرفتار آید پس همچنان کسی که تناول شبهات نماید البته
آن کس بحرام گرفتار آید اَلَا اِنَّ حِمَى اللهِ فِيْ اَرْضِهٖ مَحَارِمُهٗ آگاه باشید که نگاه کرده
خدای عز و جل در زمین او محرمات و محظورات اند که آن ترک مامورات واجبه و فعل
منهیات محرمه باشد و در بعضی روایات فی ارضه نیامده و کلمه الا از برای تنبیه است و تکرار آن
دلیل است بر عظم شان مدخول او اَلَا وَاِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً آگاه باشید و بدرستی در
جثه انسان هر آئینه یک پارچه گوشت است اِذَا صَلَحَتْ وقتی که نیک باشد
آن پارچه گوشت صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهٗ نیک میشود آن جثه همگی و تمامی آن جثه
وَاِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ كُلُّهٗ و وقتی که خراب و گمراه شود آن پارچه گوشت خراب و گمراه
شود آن بدن همگی و تمامی آن حاصل آنکه تمام بدن انسان در صلاح و طغیان تابع آن
پارچه است اَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ آگاه باشید که آن پارچه گوشت دل است و آن
پارچه را قلب ازان جهة گویند که در امور بسرعت تقلب و تصرف می نماید
یا از جهة آنکه وی خلاصه جمیع بدن است و خلاصه هر شی را قلب گویند یا از جهة آنکه در جسد

یوشک ان یرتع فیه
الا وان لکل ملک حمی
الا ان حمی الله فی
ارضه محارمه الا وان فی
الجسد مضغة اذا
صلحت صلح الجسد
کله واذا فسدت
فسد کله الا وهی
القلب

بوضع مقلوب نهاده شده واذا اصلحت و فسدت هر دو بفتح عین کلمه اند اما مضارع
آنها مضموم العین است و امام فراء ضم عین کلمه را در ماضی صلح حکایت کرده و باتفاق
جمیع علماء ضم داده می شود آن را وقتی که صلاح هیئت لازمه است و صفت طبعیه کردد
و کلمهٔ اذا دلالت بر تحقق وقوع میکند و تخصیص قلب باین شان ازان جهت واقع
شد که وی امیر و سلطان بدن است و بصلاح امیر تمام اهل رعیت موصوف
بصلاح میکردند و درین کلام تنبیه تام است بر تعظیم قدر قلب بر سائر بدن انسان و تحریض کردن
است بر اصلاح آن و اشارتست بسوی آنکه طیب کسب را اثر و دخل است در صلاح
قلب و استدلال کرده شده باین حدیث مبارک و بقول حق سبحانه جل شانه
که در کلام خود فرموده فتکون لهم قلوب یعقلون بها بر آنکه محل عقل دل است نه سر
و درین مسئله اختلاف است و مذهب شافعی و جمهور متکلمین آن است که
محل وی دل است و ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته که محل عقل دماغ است و نقل کردند
قول اول را از فلاسفه و ثانی را از اطباء و دلیل اطباء آن است که وقتی
که دماغ فاسد شود عقل نیز فاسد میشود و این دلیل تام نیست بر قاعده
آنها زیرا که دماغ آله است و فساد آله مقتضی از برای فساد ذی آله نیست و بر قاعده
ما اهل سنت نیز تام نیست زیرا که خدای تعالی عادت خود جاری کرده
است بفساد کردن عقل نزد فساد شدن دماغ با وجود آنکه عقل در وی نباشد
و آن محل او نباشد و گفته اند که اول نقطه که از نطفه بوجود آید مضغه دل است
و از وی جمیع قوی بظهور رسیدند و از وی پیدا میشوند ارواح و از وی ادراک
و تعقل پیدا آیند ابن بطال گفته که این حدیث اصل است در حمایت زرائع و در
وی است آنکه عقل در دل است نه در سر و آنچه در سر است پس منشاء او از دل
است و در وی است آنکه هر کسی که از شبهات احتراز نکرد پس راه یافته شد
بسوی عرض و دین او پس جائز است رد روایت او و قدح در شهادت او و گفته
گفته که نیست در میان این حدیث مبارک دلالت بر آنکه عقل در دل است
و استدلال کرده شده باین حدیث مبارک بر آنکه اگر کسی سوگند خورد که وی
گوشت نخواهد خورد پس خورد پارچه دل را پس آن کس حانث شود

و از تقریر بین رسول علیه السلام در مکتوب جزو اول نوشته بود فات علیه تحقیق و تبیین آن در رساله سابق کرده شده آن در رساله اوان نیست و حاجت اعاده آن نیست [illegible]

امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ کہ بادشاہان عصر ما یان ظالمان اند کہ ہیچ چیز را بر وجہ شرعی اخذ نمیکنند پس معاملت آنہا حلال نیست وہمچنان حلال نیست معاملت آن کسانیکہ تعلق بحق آنہا دارند چنانچہ قاضیان وجز آن وحلال نیست تجارت در بازارہائی کہ بنا کردہ اند آنہا را بغیر حق بجبر وتعدی بر خلق واستبرا دین وورع آنست کہ اجتناب کردہ شود از مرابط ومدارس واز پلہا ومساجدہا کہ بنا کردند وبدانمودند بمالہای کہ مالک آنہا معلوم نیست عافانا اللہ منہا واللہ تعالی اعلم

فائدہ این حدیث مبارک از جوامع الکلم است ابن عربی گفتہ کہ ممکن است کہ انتزاع کردہ شود ازین حدیث مبارک جمیع احکام را قرطبی گفتہ از جہۃ انکہ اینحدیث مبارک مشتمل است بر تفصیل درمیان حلال وغیراو وایضا محتوی است بر تعلق جمیع اعمال بدل چنانچہ رسول علیہ السلام فرمودند انما الاعمال بالنیات وازہمین جہۃ ممکن است رد جمیع احکام بسوی این حدیث مبارک

باب اداء الخمس من الایمان این باب است دربیان انکہ ادا پنجم حصہ از غنیمت از ایمانست وخمس بضم خا معجمہ است وہمین مراد است بقول حق سبحانہ جل شانہ کہ فرمودہ واعلموا انما غنمتم من شیء فان للہ خمسہ تا آخر آیہ کریمہ وبعضی گفتہ اند کہ درینمقام خمس بفتح خا معجمہ روایت کردہ شدہ ومراد آنست کہ ادا کردن پنج چیز از ایمان است وآن پنج قواعد اسلام است کہ مذکور اند در قول رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمودہ بنی الاسلام علی خمس لکن این قول از صواب بعید است از جہۃ انکہ حج درینجا ذکر نشدہ وایضا قواعد بجز از ادا خمس غنیمت ہمہ در سابق مذکور شدند ودرین مقام چیزی زائد بجز از ادا خمس غنیمت ذکر نشدہ پس معین شد کہ مقصود بذکر درین مقام ہمان خمس است ووجہ بودن او از ایمان ذکر خواہیم کرد انشاء اللہ تعالی

حدثنا علی بن الجعد بفتح جیم ووی امام ابو الحسن جوہری بغدادی است ابن معین گفتہ کہ او عالم ربانی بود خلف پسر سالم گفتہ کہ رفتیم من وابن معین واحمد پسر حنبل بسوی وی پس حدیث کرد ما یان را بہر چیزیکہ نوشتیم از وی در حالیکہ وی حافظ بود ووی متہم بقول جبر بود ووی مدت شصت سال باقیماند کہ یک روز روزہ میگرفت ودیگر روز افطار میکرد ودر سال دوصد وسی وفات یافت

باب اداء الخمس من الایمان حدثنا علی بن الجعد

و دفن کرده شد در مقبره باب حرب که در بغداد است قَالَ اَنَا شُعْبَةُ
بضم شین معجمه که امام معروف بابی بسطام بود امام شافعی گفته اگر شعبه نمی بود
هر آئینه شناخته نمی شد حدیث در عراق و احوال او در باب المسلم من سلم
المسلمون گذشته عَنْ اَبِیْ جَمْرَةَ بجیم و را مهمله و نام او نصر پسر عمران پسر نوح
پسر مخلد ضبعی بضم ضاد معجمه و فتح با موحده تحتانیه از بنی ضُبَیْعَة بضم اول بر صیغه مصغر
و آن بطن از بنی عبد القیس اند ابوجمره گفت خبر تخریب بیت الله من رسید
پس بیرون آمدم بمکه شریفه و آمد و رفت کردم بسوی حضرت ابن عباس رضی الله
عنه تا آنکه مرا شناخت و انس گرفت بمن پس دشنام دادم یکروز نزد وی
حجاج ظالم را پس گفت مباش یاری کننده از برای شیطان رجیم پس تیر رجوع
کردم بسوی بصره پس بیرون آمدم من بسوی خراسان مسلم پسر حجاج گفته که
وی مقیم بود به نیشاپور پس تر بیرون آمد بسوی شهر مرو بعد از ان بازگشت بسوی
سرخس و در همان سرخس در سال یک صد و بیست و هشت وفات یافت
و ابن قتیبه گفت که در بصره وفات یافت و بعضی حفاظ حدیث گفته اند که شعبه
روایت حدیث میکند از هفتاد مرد که آنها روایت از حضرت ابن عباس میکنند و
تمامی آنها ابوحمزه بحا مهمله و زا معجمه اند مگر این راوی که نصر پسر عمران است پس آن
بجیم و را مهمله است و حفاظ گفته اند که نیست در صحیحین جمره و ابوجمره بجیم مگر همین راوی
و حاکم ابواحمد گفته که نیست در محدثین کسی که کنیت او ابوجمره باشد سوای نصر پسر عمران
پس وی از افراد است و پدر وی عمران مرد جلیل القدر قاضی بصره بود و اختلاف کردم
شده که آن صحابی است یا صحابی نیست قَالَ کُنْتُ اَقْعُدُ مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ گفت
ابوجمره که بودم من که اول خود می نشستم همراه حضرت ابن عباس رضی الله عنه و در اقعد
حکایت حال ماضیه است و مصنف رحمة الله گفت فَیُجْلِسُنِیْ عَلٰی سَرِیْرِهٖ پس می نشاند
حضرت ابن عباس مرا بر تخت خود که می نشست آن خود بروی فَقَالَ پس گفت
حضرت ابن عباس اَقِمْ عِنْدِیْ اقامت کن نزد من و پیش من باش حَتّٰی اَجْعَلَ لَکَ سَهْمًا مِنْ
مَالِیْ تا که بگردانم من از برای تو حصه معین از مال خود فَاَقَمْتُ عِنْدَهٗ شَهْرَیْنِ پس اقامت کردم
من نزد او دو ماه و مصنف رحمة الله علیه سبب اکرام حضرت ابن عباس مر او را بیان کرده

قَالَ اَنَا شُعْبَةُ
عَنْ اَبِیْ جَمْرَةَ
قَالَ کُنْتُ اَقْعُدُ
مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ
فَیُجْلِسُنِیْ عَلٰی سَرِیْرِهٖ
فَقَالَ اَقِمْ عِنْدِیْ
حَتّٰی اَجْعَلَ لَکَ
سَهْمًا مِنْ مَالِیْ
فَاَقَمْتُ عِنْدَهٗ
شَهْرَیْنِ

که غندر از شعبه روایت کرده ولفظ چنان است کنت اترجم بین ابن عباس وبین الناس
وابن صلاح گفته که ترجمه عبارت است از تعبیر کردن یک لغة بلغة دیگر وقرطبی گفته که
درین دلیل است برانکه حضرت ابن عباس در ترجمه بقول یک شخص کفایت میکرد وابن
منیر استنباط کرده است ازین حدیث که اخذ اجرت بر تعلیم جائز است از جهة انکه حضرت
ابن عباس فرمود حتی اجعل لک سهما من مالی ثم قال پس گفت حضرت ابن عباس از برای
من وسبب تحدیث ابن عباس برای ابی جمره در روایت غندر از شعبه بعد از قول او وبین
الناس وارد شده ولفظ او چنان است فاتت امرءة تسأله عن نبیذ الجر فنهی عنه
فقلت یا ابن عباس انی انتبذ فی جرة خضراء نبیذا حلوا فاشرب منه فیقرقر بطنی فقال
لاتشرب منه وان کان احلی من العسل وچون ابوجمره از قبیله عبد القیس بود حدیث
عبد القیس مشتمل بود بر نهی از نبیذ گرفتن در کوزها پس مناسب شد ذکر آن حدیث از برای
وی ودرین دلیل است برانکه منسوخ شدن تحریم نبیذ گرفتن در جرار تا وقتیکه روایت اینحدیث
رسیده بود ان وفد عبد القیس که بدرستی جماعه رسولان قبیله عبد القیس وآن قبیله
را عبد القیس ازان جهة گویند که در اصل نام پدر کلان ایشان است واهل عرب اکثر قبائل
را بنامهای پدر کلان یاد می کنند زیرا که عبد القیس پسر افصی بهمزه مفتوحه وبفاء ساکنه وبصاد مهمله
پسر دعمی بدال مهمله مضمومه وعین مهمله ساکنه ویاء نسبت پسر جدیله بجیم مفتوحه پسر اسد پسر
ربیعه پسر نزار است لما اتوا النبی صلی الله علیه وسلم هرگاه آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم قال من القوم او من الوفد گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کیست این قوم
یا فرمود کیست این جماعه رسولان واین شک راوی است که رسول علیه السلام بکدام
لفظ ازین دو لفظ تکلم فرمودند ونووی گفته وفد جماعه ایست که برگزیده شود برای پیش
فرستادن بحضرت عظماء ویکی از واحد آن وافد است وآن وفد عبد القیس که مذکور شد چهارده
سوار بودند که کلان آنها اشج بود وصاحب تحریر در شرح صحیح مسلم بعضی آنها را بنام یاد
کرده وگفته که از انها بود منذر پسر عائذ ووی همان اشج مذکور است ومنقذ پسر حبان
ومزیده پسر مالک وعمرو پسر مرحوم وحرث پسر شعیب وعبیده پسر همام وحرث
پسر جندب وصحار پسر عباس بضم صاد مهمله وبحاء مهمله وبعد ازان گفت که مطلع نشدم
بعد از تتبع واستقراء بسیار بر اسماء باقین لکن ابن سعد از جمله آنها عقبه پسر جروه ذکر

ان وفد عبد القیس لما اتوا النبی صلی الله علیه وسلم من القوم او من الوفد

کرده و در سنن ابی داود قیس پسر نعمان عبدی آورده و در مسند بزار و تاریخ ابن ابی خیثمه جهم پسر قثم یاد کرده و در مسند احمد و ابن ابی شیبه رُسیم عبدی بر صیغه مصغر ثبت نموده و در معرفة ابی نعیم جویریه عبدی ذکر کرده و در ادب بخاری زارع پسر عامر عبدی آورده پس این شش نفر باقی از عدد مذکور اند و آنچه نووی ذکر کرده که آنها چهارده سوار بودند دلیل آن نیاورده و در کتاب معرفة ابن منده از طریق هود عصری و آن بعین مهمله مفتوحه و صاد مهمله مفتوحه منسوب است بعصر که آن بطن از قبیله عبد القیس است از پدر کلان مادری او که مزیده است چنان آورده و روایت کرده که بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم یحدث اصحابه اذ قال لهم سیطلع لکم من هذا الوجه رکب هم خیر اهل المشرق فقام عمر فلقی ثلاثة عشر راکبا فرحب و قرب و قال من القوم قالوا وفد عبد القیس پس شاید که یکی از چهارده نفر مذکور سوار مستقل نبود بلکه پیاده بود یا دنبال دیگر از نفرهای مذکور سوار بود و اما آنچه روایت کرده است دولابی وغیرا و از طریق ابی خیره بفتح خاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و بعد آن راء مهمله صُباحی و آن بضم صاد مهمله که بعد آن باء موحده تحتانیه مخففه و بعد از الف حاء مهمله منسوب است بسوی صباح که بطن از قبیله عبد القیس است که گفت کنت فی الوفد الذین اتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم من وفد عبد القیس وکنا اربعین رجلا فنهانا عن الدباء والنقیر الحدیث پس جمع و توفیق در میان این روایت و روایت سابقه آن است که از جمله آنها سیزده نفر مذکور سرداران وفد مسطور بودند لهذا آنها سوار بودند و باقی از انها تابعان آن رئیسان بودند لهذا آنها سوار نبودند و در جمله اخبار ذکر جماعه از عبد القیس واقع شده که آنها زائده بر نام بُردها سیزده مذکور اند بعضی از انها برادر زارع مذکور است که نام او مطر بود و پسر خواهر او که نام وی ذکر نشده و این دو را بغوی در معجم خود ذکر کرده و بعضی از انها مشمرج سعدی که ابن السکن از وی حدیث روایت کرده که وی همراه وفد عبد القیس آمده بود و بعضی از انها جابر پسر حریث و خزیمه پسر عبد عمرو و همام پسر ربیعه و جاریه که اول وی جیم است پسر جابر و اینها را ابن شاهین در معجم خود ذکر کرده است و بعضی از انها نوح پسر مخلد پدر کلان ابی جمره است چنانچه سابق گذشته والله

واللّٰه اعلم قَالُوْا رَبِيْعَةُ گفتند این قوم ربیعه اند و ربیعه در اصل نام پسر نزار پسر معد پسر
عدنان بود لکن الحال در استعمال نام آن قبیله گشته که از نسل وی اند و این را
از جهت آن گفته‌اند که عبد القیس از اولاد ربیعه است چنانچه از سابق معلوم شده پس
درین کلام تعبیر از بعض بکل واقع شده زیرا که قبیله عبد القیس بعض از ربیعه اند و مصنف
رحمة اللّٰه علیه در کتاب الصلوة از ابی جمره چنان آورده وگفته فقالوا انا هذا الحي من ربيعة
ابن صلاح گفته که قول او هذا الحی منصوب بر اختصاص است و تقدیر کلام چنان است وانا
ونعني هذا الحي من ربيعة وحی در اصل منزل قبیله را گویند پستر قبیله نام کرده شد بآن اسم
زیرا که بعضی از مردم قبیله تحیه و تسلیم بعضی دیگر میکنند فَقَالَ پس فرمود آن تاج رسولان
از برای آن جماعه رسولان مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ اَوِ الْوَفْدِ مرحبا مر قوم را یا این وفد را و مرحب
جای فراخ را گویند و این کلمه را از برای اکرام و استیناس آینده گویند یعنی در
آمدی جای فراخ وگاهی اهلا و سهلا نیز بآن ضم کنند یعنی در آمدی اهل خانه خود را و جای نرم
ملائم را و عسکری آورده که اول کسی که لفظ مرحبا تلفظ نموده سیف پسر یزن بود
غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَدَامٰى آمدید در حالی که رسوا و فضیحت نشوید و بلاء و شدت و پشیمان
و حسرت نه بینید و این دعای آنحضرت صلی اللّٰه علیه و سلم است مر آن قوم را و مقصود ازین
دعاء آنست که آنها برضا و رغبت خود اسلام آوردند بجز از جنگ و محاربه دیگر از اسیر و بندگی
آنها را رسوا و شرمنده نماید و خزایا بفتح خاء معجمه جمع خزیان است و آن مردی است که وی
را رسوائی رسیده باشد و ندامی بفتح نون جمع ندمان بمعنی نادم است فَقَالُوْا پس
گفتند آنجماعه رسولان از برای آن سید رسولان يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ ای فرستاده خدای
عز و جل و درین قول دلیل است بر آنکه آنجماعه قبل ازین قول مشرف باسلام بودند چنانچه
قول آنها کفار مضر و قول آنها اللّٰه و رسوله اعلم نیز دلالت بر آن میکند اِنَّا لَا نَسْتَطِيْعُ اَنْ
نَاْتِيَكَ که بدرستی ما نمیتوانیم که بیائیم ترا و بخدمت تو مشرف شویم اِلَّا فِي الشَّهْرِ
الْحَرَامِ مگر در جنس ماه حرام پس شامل شد هر چهار ماه حرام را و آن ماه ذیقعده و ذیحجه و
محرم و رجب است که عرب دران ماهها با یکدیگر جنگ نمیکردند و محاربه را درین
ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و زائران بیت اللّٰه را ایمن
میکردانیدند از بیم دشمنان در راهها و در بعضی روایات الا فی شهر الحرام باضافت

آمده و برین تقدیر آن از قبیل اضافت موصوف بصفت است مانند مسجد الجامع
و مصنف رحمة الله علیه در کتاب مغازی بلفظ اشهر الحرام و در مناقب بلفظ کل
شهر حرام آورده و برین هردو تقدیر جنس ماه مراد نها شد و بعضی گفته اند که لام در الشهر
الحرام از برای عهد است و مراد ازان شهر رجب است پس بس، و در روایت بیهقی
تصریح بآن واقع شده زیرا که لفظ وی چنان است و کانت مضر یبالغ فی تعظیم رجب
لهذا در حدیث ابی بکره اضافت کرده شده است بسوی آنها جائی که گفته رجب مضر
و ظاهر آنست که آنها ماه رجب را بزیادت تعظیم خاص میکردند اگرچه جنگ و محاربه
را در سه ماه حرام دیگر حرام می دانستند و درین کلام دلیل است برآنکه اسلام عبد القیس
مقدم بر قبائل مضر بوده و آن قبائل در میان عبد القیس و مدینه مقدسه واسطه حائل بودند
و بود مساکن عبد القیس در میان بحرین و آنچه متصل و تابع آنست از اطراف عراق
لهذا مصنف در کتاب علم آورده و انا نأتیک من شقة بعیدة و ابن قتیبه گفته
که شقه بضم اول سفر را گویند و زجاج گفته که نهایت مقصود را گویند و ایضا دلالت میکند
بر سبقت اسلام آن قبیله آنچه مصنف روایت کرده است در جمعه از ابن عباس
رضی الله عنه که گفت ان اول جمعة جمعت بعد جمعة فی مسجد رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی مسجد عبد القیس بجواثی من البحرین و جواثی بضم جیم و بعد از الف ثاء مثلثه
قریه مشهوره از برای عبد القیس است و اداء آن جمعه بعد از رجوع وفد بسوی آنها
بوده و ازین معلوم شد که آنها از جمیع دیهات سبقت باسلام کردند و بیننا
و بینک هذا الحی من کفار مضر و حال آنکه حائل و حاجب است میان
ما و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نام قبیله است
مقابله ربیعه که از اولاد مضر بن نزار پسر معد پسر عدنان بودند و در میان ربیعه و
مضر همیشه مخالفت و محاربت بود فمرنا بامر فصل پس چون بسیار نمیتوانیم که خدمت
تو آمده و از شرائع پرسیده هر کس مارا بحکم محکم واضح که در وی اجمال و اشکال
نباشد یا جدا کننده میان حق و باطل نخبر به من ورائنا خبر دهیم بآن حکم کسانی
را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشان گذشته آمدیم و من ورائنا
بفتح میم و همزه است و در بعضی روایات بکسر هردو نیز آمده و ندخل به الجنة

ودر ایشم بعمل بآن حکم ما و ایشان بهشت را و نخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت
است وَسَأَلُوهُ عَنِ الْأَشْرِبَةِ و پرسیدند وفد عبدالقیس آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را از اشربه در ظروف مخصوصه متنوعه که ذکر آنها بیاید فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ وَنَهَاهُمْ
عَنْ أَرْبَعٍ پس فرمود آنحضرت آنها را بچهار خصلة و منع نمود آنها را از چهار خصلت أَمَرَهُمْ
بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ امر کرد آنها را بایمان آوردن بخدای تعالی تنها قَالَ گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم أَتَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ آیا میدانید که چیست
ایمان آوردن بخدای تعالی تنها قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ گفتند که خدا و رسول
خدا دانا تر است و این ادب اصحاب کرام بحضرت رسول علیه السلام بود که چون
آنحضرت از چیزی پرسیدی در جواب آن این کلمه گفتندی اگرچه آن چیز را خود
نیز میدانستند قَالَ گفت آنحضرت ایمان آوردن بخدای شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ گواهی دادن است از صدق دل بآنکه نیست معبود
بالحق موجود بجز از خدای تعالی و بآنکه بدرستی که محمد صلی الله علیه وسلم فرستادهٔ
خدای تعالی است از برای تبلیغ احکام بکافهٔ انام وَإِقَامُ الصَّلَوٰةِ و ادا کردن
نماز در اوقات مخصوصه وَإِيتَاءُ الزَّكَوٰةِ و دادن زکوة بمصارف معدوده
وَصِيَامُ رَمَضَانَ و روزه گرفتن ماه مبارک رمضان و تفسیر ایمان باین چهار چیز
دلیل است بران که مراد بایمان درینجا اسلام است و ایمان و اسلام متحد اند از جهة آنکه
تفسیر کرد ایمان را درینجا بآنچه تفسیر کرد اسلام را در حدیث سابق و ذکر حج از ان جهة
نکرد که حج هنوز دران وقت فرض نشده بود زیرا که وفد عبدالقیس در سال هشتم
سال فتح مکه شریفه بخدمت رسول اکرم آمده بودند و فرضیت حج در سال نهم
از هجرت ثابت شده یا آنکه آنها استطاعت حج نداشتند زیرا که کفار مضر
میان آنها و میان بیت الله حائل و حاجب واقع شده بودند لکن درین
وجه اخیر وارد می شود آنکه لازم نمی آید از عدم استطاعت در حال عدم اخبار
بآن تا عمل کرده شود بآن نزد امکان و ایضا حج در اشهر حرم کرده می شود و آنها ذکر
کردند که در آن اشهر مامون میباشند و هیچکس از کفار مضر وغیره آنها را متعرض بقتال
و محاربه نمی شوند لکن ممکن است که گفته شود چون آن وفد از رسول علیه السلام سوال

وَسَأَلُوهُ عَنِ الْأَشْرِبَةِ
فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ
وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ
أَمَرَهُمْ بِالْإِيمَانِ
وَحْدَهُ قَالَ
أَتَدْرُونَ مَا
الْإِيمَانُ بِاللَّهِ
وَحْدَهُ قَالُوا اللَّهُ
وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ
قَالَ شَهَادَةُ أَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ
اللَّهِ وَإِقَامُ الصَّلَوٰةِ
وَإِيتَاءُ الزَّكَوٰةِ
وَصِيَامُ رَمَضَانَ

کردند که خبر دهد آنها را بآن عمل که بفعل آن در بهشت در آیند پس اقتصار کرد بران چیزی که فعل آن در حال ممکن باشد و قصد اعلام بجمیع احکام که واجب بر این جماعه بود از جهة فعل و ترک نفرمود چنانچه در مناهی اقتصار بر انتباذ در اوعیه مخصوصه فرمود با وجود آنکه بعضی از مناهی سخت تر از انتباذ مذکور در تحریم اند بنا برانکه اکثر استعمال و تعاطی آنها همان فعل قبیح بود یا آنکه ذکر حج نیز در بعضی روایات شاذه آمده چنانچه در روایت ابی قلابه رقاشی از ابی یزید هروی از قره لفظ وان تحجوا البیت الحرام درهمین حدیث آمده وَاَنْ تُعْطُوا الْخُمُسَ مِنَ الْمَغْنَمِ و امر کرد بانکه بدهید خمس را یعنی پنجم حصه را از غنیمت و این را بران چهار زیاده کرد از جهت اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بودند و همیشه محاربه می کردند با کفار مضر و بعضی گفته اند که نخستین آن چهار اقامت صلوات است که با عطاء خمس چهار می شود و ذکر شهادت از برای تبرک است زیرا که آن قوم مؤمن بودند و مقر بدان و برین وجه اعطاء خمس داخل ایمان باشد و همین است مقصود مصنف و قاضی بیضاوی گفته که ظاهر آن است که این پنج امور تفسیر از برای ایمان است و ایمان یکی از چهار امور است که امر کرده شده است بآنها و سه امور باقیه را راوی حذف کرده از جهة نسیان یا از جهة اقتصار و ابن عربی گفته که احتمال دارد که صلوة و زکوة یک شیء حساب کرده شود از جهت مقارنت آن هر دو در کتاب الله در ذکر و در اکثر مواضع و احتمال دارد که اداء خمس داخل در ایتاء زکوة باشد زیرا که آن نیز بیرون کردن مال معین است لکن از جهت اهتمام از زکوة جدا ذکر کرده شد والله تعالی اعلم وَنَهَاهُمْ عَنْ اَرْبَعٍ و منع کرد آنها را از چهار چیز و این جواب است از سوال اشربه و گفته شد که مراد بدان اشربه است در ظروف مخصوصه پس نهی کرد از چهار ظروف چنانچه فرمود عَنِ الْحَنْتَمِ نهی کرد از حنتم بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح تاء مثناة فوقانیه کوزه سبز وَالدُّبَّاءِ بضم دال مهمله و تشدید باء موحده ممدوده بمعنی کدو و کدو نیز از ظروف خمر است یا کدو بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن بسازند

وَاَنْ تُعْطُوا الْخُمُسَ وَاَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ عَنْ اَرْبَعٍ عَنِ الْحَنْتَمِ وَالدُّبَّاءِ

وَالنَّقِیْرِ و نہی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درختی است که بکاوند
و در وی نبیذ اندازند وَالْمُزَفَّتِ و نہی کرد از مزفت و مزفت بضم میم و فتح زاء معجمه و
فتح فاء مشدده برفت طلا کرده شده و زفت بکسر زاء معجمه و سکون فاء چیزیست
که بکشتی و مانند آن مالند تا آب ندر اید و آن را قاز و قیر نیز گویند و نہی ازین
ظروف یا نہی از استعمال اینها ست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از تشبیه بشاربان
خمر و اوانی آن یا نہی است از نبیذ و نقیع انداختن دران زیراکه شدت و اسکار دراینها
بیشتر می آید و لہذا در حدیث آمده است که انتباذ در مشکها کنید بجهت آنکه
اشتداد و اسکار دران دیر میشود و کمتر می آید و با وجود آن جمهور بر انند که
حرمت این در ابتداء اسلام بود که مبالغه و اہتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد
آن بیشتر بود بعد از ان این حکم منسوخ شد وَقَالَ و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اِحْفَظُوْهُنَّ یاد دارید این احکام را یا این اشیاء را وَاَخْبِرُوْا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَکُمْ
و خبر دهید باینها کسانی را که پس شما اند و قصه عبد القیس چنان بود که منقذ بلفظ اسم
فاعل و نون و قاف و بذال معجمه پسر حبان بحاء مهمله مفتوحه و بباء موحده مشدده
از جمله سرداران آن قبیله بود و جای تجارت او مدینه مقدسه بود پس در وقتی از
اوقات در مدینه مقدسه نشسته بود ناگاه رسول انس و جان سید نوع انسان اشرف
موجودات و اکرم مخلوقات رسول پر نور بر وی مرور کرد پس منقذ از برای تعظیم
و تکریم رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از جای خود برخواست پس رسول محمود صلی الله
علیه وسلم از برای وی فرمود ای منقذ احوال قوم تو بر چه منوال است پستر رسول
علیه السلام وی را از اعیان و اشراف قوم او پرسید جدا جدا نام هر یکی را از انها گرفت
و وی شنید و احوال هر یکی را از وی پرسید چون آن مرد رشید بچشم سر این حال را
دید و بفهم عقل خود سنجید در همان مکان بی توقف و تعطل اسلام آورد و از رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم سوره فاتحه و اقرأ باسم ربک تعلیم گرفت بعد
ازان رحلت بسوی هجر کرد و رسول محبوب بدست وی مکتوب بسوی جماعه عبد
القیس نوشته فرستاد چون بان مکان رسید احوال خود را چندروز معدود و
مکتوب رسول محمود را از قوم خود اخفاء نمود پستر مطلع شد بر وی زن او که دختر منذر

والنقیر والمزفت
وقال احفظوهن
واخبروا بهن من ورائکم

منذر پسر عائذ بذال معجمه بود و حال آنکه منقذ نماز با نیاز ادا میمنود و آن هردو
سوره مبارکه را مکرر میخواند و آن زن وی را بد دانست پس منقذ از اظهار آن
حال زن خود را منع صریح نمود بعد ازان آن زن آن مقدمه را برای پدر خود منذر
یاد کرد و گفت شوهر من از ابتدا آن مدت که از یثرب آمده گویا مرا طلاق داده
در روی و دست و پای خود را میشوید و بر سر مسح میکند و روی بجهت قبله کرده
پیشانی خود را بر زمین می نهد پس منقذ با منذر در راه ملاقات کرد پس جنگ کردند
میان خود دران راه و گفتگو نمودند و منقذ تمام حقیقت خود را بر منذر واضح و روشن
گردانید پس اسلام در دل منذر جای گرفت پس منذر مکتوب آن محبوب صلی الله
علیه و سلم از منقذ گرفت و آن مکتوب شریف بسوی قوم خود برد که آن قوم را
عصر بفتح عین مهمله و صاد مهمله گویند پس آن مکتوب شریف را بران قوم خود خواند
پس تاثیر اسلام در دل آن همگی واقع شد و آن همه باسلام مشرف شدند و همه اجماع
و اتفاق نمودند برانکه بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم سیر نمایند و بخدمت او
مشرف شوند پس از جمله آنها چهارده سوار متوجه بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه
و سلم شدند و سردار آنها منذر عصری بود پس هرگاه از مدینه مقدسه نزدیک شدند رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم از برای همنشینان خود فرمود اتاکم وفد عبد القیس خیر اهل
المشرق و فیهم الاشج مراد کرد از اشج منذر را زیرا که در روی وی اثر شجه و زخم بود
بدانکه درین حدیث مبارک فوائد نفیسه از احکام شرعیه ثابت است اول آنکه
فرستادن رسولان بسوی امامان دین را موسم محمد مستحسن است دویم آنکه استعانت
عالم کامل با غیر خود در تفهیم حاضران و فهم نمودن از آنها چنانچه حضرت عبد الله بن
عباس میکرد فعل است سیوم آنکه لفظ مرحبا گفتن از برای مهمان مستحب است چهارم
آنکه تعبیر کردن سردار از برای جمیع قوم لائق است و پنجم آنکه قول یک شخص در فتوی
و خبر بیشتر قبول است ششم آنکه خمس در غنیمت واجب است خواه غنیمت قلیل
باشد خواه کثیر اگر چه امام در لشکر اخراج غازیان نباشد و هفتم آنکه اخذ اجرة
و مزد بر تعلیم علم جایز است هشتم آنکه لازم است هر عالم را که حریص کند مردمان را
بر یاد کردن علم والله تعالی اعلم باب ما جاء ان الاعمال بالنیة

وَالحِسْبَةِ باب است در بیان آنچه آمده است که بدرستی ثواب اعمال مقارن به نیت
وطلب ثواب است پس استدلال کرد بحدیث حضرت عمر رضی الله عنه برانکه ثواب
اعمال به نیت است وبحدیث حضرت عبدالله پسر مسعود برانکه ثواب اعمال بحسبه است
وحسبه بفتح حا بمعنی مزد و ثواب وچشم داشتن است از خدای عز وجل وهم ازان
حِسبه بکسر حاء مهمله بمعنی مزد است وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَى ومرای هر مردان چیزی
است که نیت کرد واین قول در زیر جا داخل است فَدَخَلَ فِيهِ الْإِيمَانُ وَالْوُضُوءُ
وَالصَّلٰوةُ وَالزَّكٰوةُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ وَالْأَحْكَامُ پس داخل شد درانچه آمده است
ایمان ووضوء ونماز وزکوة وحج وروزه وجمیع احکام شرعیه از مناکحات ومعاملات
وجراحات زیراکه قصد درهمه شرط است لهذا اگر کسی بلفظ بعت یا رهنت یا نکحت
یا طلقت بنابر سبقت لسان بغیر قصد تکلم نماید هرگز هیچ چیزی ازانها صحیح نشود واگر گفته
شود بعضی از احکام شرعیه بغیر از قصد ثابت شوند چنانچه اتلاف مال غیر بغیر از
قصد موجب ضمان است پس استغراق احکام چگونه صحیح شود جواب آنکه این
از قبیل ربط احکام باسباب است وآن محتاج بقصد نیست چنانچه باتلاف صبی ضمان
در مال وی لازم می شود هرچند که او از اهل قصد نیست وقول مصنف فدخل از قول امام است
نه از تتمه جاء ودر بعضی نسخها قال ابو عبدالله فدخل آمده وآن اوضح است وقول والوضوء
اشارت است بآنکه نیت در وضوء شرط است چنانچه مذهب جمهور علماء همین است
واستدلال کردند بر اشتراط نیت در وضوء بادله صحیحه که وارد شده اند بر سبیل تصریح
بوعد ثواب بر وضوء پس قصد لازم شد در وضوء تا وی ممتاز از غیر خود شود وثواب
موعود بر وی حاصل آید واوزاعی وابو حنیفه وجز آنها گفته اند که نیت در وضوء شرط
نیست زیراکه آب بالطبع مطهر است پس وضوء در وسیله بودن از برای صحت
نماز محتاج به نیت نیست لکن در وضوء در عبادت شدن وترتیب ثواب بر وی
محتاج به نیت است چنانچه از حدیث الاعمال بالنیات مستفاد میشود واز ادله
صحیحه مذکوره معلوم می شود وآنچه بعضی از علماء شافعیه نقض بر مذهب امام ابو حنیفه به تیمم
نمودند که آن نیز مثل وضوء وسیله است بسوی صلوة باوجود آنکه حنفیه نیت در وی
شرط کرده اند پس مندفع است بآنکه تیمم بخاک است وخاک بالطبع ملوث است

وَالحِسْبَةِ وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَى فَدَخَلَ فِيهِ الْإِيمَانُ وَالْوُضُوءُ وَالصَّلٰوةُ وَالزَّكٰوةُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ وَالْأَحْكَامُ

...

نه مطهر لهذا محتاج به نیت شد اما وضو پس باب است و آب بالطبع مطهر است نه ملوث
لهذا محتاج به نیت نشد و آیضا تیمم در لغت عبارت از قصد است پس قصد چگونه از وی
منفک شود بخلاف وضوء که آن عبارت از طهارت است و قصد امر خارج است
از وی و اما در شان صلوة پس جمیع علماء اتفاق کردند که نیت در وی شرط است و
همچنین زکوة لیکن زکوة باخذ سلطان نیز ساقط می شود اگرچه صاحب مال نیت آن
نکرده باشد زیراکه سلطان قائم مقام صاحب مال است و اما حج پس منصرف می شود
بسوی فرض آن کسی که حج کرده باشد از غیر خود از جهة دلیل خاص که آن حدیث حضرت
عبد الله بن عباس در قصه شبرمه آمده و در قول او و بصوم اشارت است برد قول
آن کسی که نیت را در روزه شرط نمی گوید و آن قول زفر است و حج را بر صوم تقدم از این
جهة کرد که صحیح نزد مصنف در حدیث بنی الاسلام علی خمس تقدم حج بر صوم است
چنانچه گذشته وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهٖ و حال آنکه
فرمود خدای تعالے در کلام خود که بگو ای محمد صلے الله علیه وسلم که هر
یک کار می کند بر شاکلهٔ خود پس قول مصنف رحمه الله وقال الله آه جمله حالیه
است نه معطوف و مصنف رحمة الله علیه شاکله را که در آیت کریمه
واقع شده تفسیر کرد و گفت عَلٰى نِيَّتِهٖ لکن حرف تفسیر را حذف کرد چنانچه
عادت اوست پس معنی آیت کریمه چنان شد که هر کس عمل می کند بر حسب نیت
خود یعنی جزاء عمل هر یک موافق نیت اوست و مراد مصنف آن است که آیهٔ
کریمه دلالت میکند برانکه اعمال بحسب نیت اند پس مقوی شد برای قول او
فلیس فیه کذا و کذا و تفسیر شاکله به نیت منقول است از حسن بصری و از معاویه
بن قره و قتاده و مجاهد گفته که مراد از شاکله طریقه است و بعضی گفته اند که مراد طبیعت
است لهذا بعضی اصحاب کرام گفته اند که امیدوارترین آیه کریمه از آیات کلام الله
این آیت است زیراکه ازین آیهٔ کریمه معلوم میشود که بنده بسبب اقتضاء نفس اماره
که در طبع و جبلت وی مرکوز است معصیت می کند و خدای تعالے بمقتضاء صفت
غفاریت که صفت ویست مغفرت میکند هرگاه بنده عاصی طبع جبلیه خود نمی گذارد پس حق
سبحانه جل شانه صفت ذاتیهٔ خود کجا می گذارد وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهٖ عَلٰى نِيَّتِهٖ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه شریفه لا هجرة بعد الفتح ولکن جهادٌ
ونیةٌ یعنی نیست هجرت از مکه شریفه بسوی مدینه مقدسه پس از فتح مکه شریفه
ولیکن بعد از فتح جنگ است همراه کفار بدکردار و نیت است که هر کس موافق
نیت خود جزا داده میشود و این قول نیز از برای تقویت ما قبل است که در باب
گفته فدخل فیه کذا وکذا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْلَمَةَ بفتح میم و لام وی قعنبی است
امام مالک گفته است بهترین اهل زمین است و احوال او در باب من الدین الفرار
من الفتن گذشته قَالَ ثَنَا مَالِكٌ امام مالک که مشهور در شرق و غرب است
عن یحیی بْنِ سَعِيدٍ انصاری عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ابْرٰهِيمَ تیمی عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ لیثی که
احوال هر یکی ازین ثلاثه در حدیث اول ازین کتاب مبارک گذشته و این همه
تابعین اند که بعضی از یک دیگر روایت میکنند و رجال این اسناد همه مدنی اند عَنْ عُمَرَ
و مناقب ایشان در اول کتاب گذشته اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اَلْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ جمیع اعمال و افعال
ثابت بحسب نیت است و اگر گفته شود که ازاله نجاست محتاج به نیت نیست
پس تعمیم این حدیث مبارک چگونه صحیح شود جواب آنکه آن از جمله ترکها و عدمها
است نه از جمله افعالها و اعمالها و اگر گفته شود که اعتداد زن که از وی شوهر وفات
شده باشد اگر آن زن بوفات وی عالم نباشد هم منقضی می شود با وجود آنکه وی
قصد نکرده است جواب آنکه آن نه از قسم فعل است و نه از قسم ترک از جهة آنکه
وی عبارت است از انقضاء مدتی که از ان مدت برائت رحم معلوم شود و بنده را
در وی هیچ دخلی نیست و اگر گفته شود که بعضی از علما گفته اند که اگر شخصی بر سر کوه عرفات
ایستاده شود و آن شخص در خواب باشد یا اغما او را عارض شده باشد وقوف
او جائز باشد و حال آنکه نیت در انجا مفقود است جواب آنکه نیتی که آن شخص نزد
احرام کرده بحکم استصحاب حال باقی است و همان نیت کافی است و هر کسی که آن
وقوف را صحیح نمیداند پس وی را احتیاج بجواب نیست وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوٰى
و برای هر مرد ثواب آن چیزی است که قصد کرد فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ اِلَى اللهِ وَ
رَسُوْلِهٖ پس کسی که باشد هجرت او بسوی خدا و رسول او و هجرت در لغت عبارت

ولکن جهاد و نیة
حدثنا عبد الله
بن مسلمة قال
ثنا مالك عن یحیی
بن سعید عن محمد
بن ابراهیم عن علقمة
بن وقاص عن عمر
ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم
قال الاعمال بالنیات
وانما لکل امرئ
ما نوی فمن کانت
هجرته الی الله
ورسوله

است از انتقال از وطن اصلی بوطن دیگر فَهِجْرَتُهُ اِلَی اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ پس هجرت او
مقبول است بسوی خدا و رسول او یعنی رب جلیل او را ثواب جزیل خواهد داد
وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهٗ اِلٰى دُنْيَا يُصِيْبُهَا و کسی که باشد هجرت او بسوی متاع دنیا که
برسد آن دنیا را اَوِ امْرَاَةٍ يَنْكِحُهَا یا بسوی زنی که نکاح میکند او را فَهِجْرَتُهٗ اِلٰى
مَا هَاجَرَ اِلَيْهِ پس هجرت آن کسی واقع است بسوی آن چیزی که آن کسی هجرت
کرده بود بسوی آن چیز که آن دنیا است یا زن و نزد پروردگار تعالی هیچ ثواب
مرتب بران هجرت نیست و چون هجرت از رؤس اعمال صالحه بود رسول علیه السلام
حال او را بیان در تفصیل نمود تا حال سائر اعمال بطریق اولی معلوم شود و باقی تحقیقات
این حدیث مبارک در ابتداء این کتاب گذشته حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ
حجاج بفتح مهمله و جیم مشدده پسر منهال بکسر میم و سکون نون و بها و لام ثقه است
و کنیت او ابو محمد انماطی سلمی بصری است و در سال دو صد و شانزده یا هفده
وفات یافت قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه قَالَ اَنَا عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ بعضی
گفته اند که وی پسر قیس پسر خطیم بخا معجمه مفتوحه انصاری کوفی است امام احمد
گفته که وی ثقه است ابو حاتم گفته که وی صدوق است و امام مسجد شیعها در
کوفه و قاضی آنها بود و در سال یکصد و شانزده وفات یافت قَالَ سَمِعْتُ
عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ يَزِيْدَ گفت عدی که شنیدم من عبد الله پسر یزید را که کنیت
او ابو موسی و وی انصاری صحابی خطمی است و او جد مادری است از برای عدی
مذکور پس گویا عدی گفته که سمعت جدی و او در سال حدیبیه حاضر شده بود و عمر او
دران سال هفده سال بود و والی کوفه شد در عهد ابن زبیر و در همان کوفه
بهمان عهد وفات یافت و گفته شده که یزید پسر زید پسر حصین پسر عمرو پسر حرث پسر
خطمه بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله است و وی را خطمه ازان جهة گفتند که وی
یک شخص را بر پشتی زده بود و اگر نه پس اسم محض او عبد الله است روایت کرده
شده است از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار بیست و
هفت حدیث که امام بخاری رحمه الله از جمله آنها دو حدیث آورده عَنْ
اَبِيْ مَسْعُوْدٍ که نام او عقبه بضم عین مهمله و سکون قاف و باء موحده تحتانیه است

فهجرته الى الله ورسوله ومن كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة ينكحها فهجرته الى ما هاجر اليه حدثنا حجاج بن منهال قال انا شعبة قال انا عدي بن ثابت قال سمعت عبد الله بن يزيد عن ابي مسعود

وی پسر عمرو پسر ثعلبه انصاری خزرجی است که بر عقبهٔ ثانیه همراه هفتاد نفر بخدمت رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شده بود و او از همهٔ آنها خورد بود و جمهور محدثین گویند
که آن بر غزوه بدر حاضر نشده بود و بدری وی را ازانجهت گویند که وی در بدر سکونت
کرده بود و امام بخاری رحمة الله علیه می گوید که وی بغزوه بدر حاضر شده بود و روایت
کرده شد از وی احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد و دو حدیث
که از جملهٔ آنها امام بخاری رحمة الله ده ذکر کرده و اکثر سکونت در شهر کوفه داشت
و وی را حضرت علی کرم الله وجهه بر همان کوفه وقت بیرون آمدن خود بصفین خلیفه
ساخت و در همان کوفه و بعضی گفته اند بمدینه مقدسه در سال سی و یک و بعضی گفته
اند در سال چهل و یک وفات یافت عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که فرمود اِذَا اَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلٰی اَهْلِهٖ وقتیکه خرج کند یکمرد معین مال را
بر عیال خود خواه آن مال قلیل باشد خواه کثیر یَحْتَسِبُهَا در حالیکه طلب ثواب و جزاء
از آن نفقه نماید فَهُوَ لَهٗ صَدَقَةٌ پس آن خرج کردن از برای آن مرد صدقه ایست و مقصود
ازین کلام تشبیه آن نفقه بصدقه است در اصل ثواب نه در کمیت و کیفیت آن و مراد
از اهل درین مقام اولاد و زوجات است نه اعم ازان زیرا که چون انفاق در هر واجب
مثل صدقه شد و شک نیست که او آکد میباشد پس لازم می آید که نفقهٔ غیر واجبه
مثل صدقه است بطریق اولی امام نووی گفته که درین حدیث مبارک فوائد است
اول تیز کردن است باخلاص که موجب نجات و خلاص از درکات ردیه و سبب
فوز بدرجات جنات عالیه است و دیگر آنکه احضار نیت در جمیع اعمال ظاهری و باطنی
لازم است و مراد او رد است بر طائفه مرجیه که میگویند که ایمان عبارتست از اقرار زبان
نه اعتقاد جنان و در قول رسول علیه السلام یحتسبها دلیل است بر آنکه نفقه بر عیال
از ملک و مال اگرچه از جمله افضل طاعات و اکمل سعادت است لکن آن وقتی نفقه طاعت
گردد که قصد از وی رضاء پروردگار بی خلط شائبه ریاء و جز آن باشد و همچنین حکم نفقه بر جان
و مهمان و یتیمان و مسکینان و چهارپایگان که اگر نیت طاعت خالص باشد البته آن
طاعت است و اگر نه پس آن خارج از طاعت است حَدَّثَنَا الْحَکَمُ بْنُ نَافِعٍ حکم
بفتح کاف ابوالیمان حمصی بهرانی است قَالَ اَنَا شُعَیْبٌ بروزن مصغر پسر ابی حمزه بزاء

مهمله قرشی حمصی است و احوال این هر دو در حدیث هرقل گذشته عَنِ الزُّهْرِيِّ که آن ابن شهاب است که ذکر او بسیار بار گذشته قَالَ حَدَّثَنِيْ عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ گفت زهری که حدیث کرد مرا تنها عامر پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود چنانچه گفته عَنْ سَعْدِ بْنِ اَبِيْ وَقَّاصٍ که یکی از عشره مبشره است و قرشی زهری مستجاب الدعوة و فارس اسلام است و احوال این هر دو از پدر و پسر در باب ان لم یکن الاسلام علی الحقیقة گذشته و درین اسناد سه نفر زهری مدنی اند اَنَّهٗ اَخْبَرَهٗ بدرستی آن حضرت سعد خبر داد آن عامر را اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً که بدرستی تو هرگز خرچ نمیکنی هیچ خرچی را اندک باشد آن یا بسیار و خطاب عام است از برای هر مسلمان که اهلیت خطاب داشته باشد تَبْتَغِيْ بِهَا وَجْهَ اللّٰهِ که طلب میکنی تو بآن نفقه روی خدا تعالی را و این حدیث از جمله متشابهاتست که در مثل این حدیث علما منقسم بدو قسم اند یکی مفوضه و دیگر ماوله چنانچه وجه را ماول بذات یا رضا نمایند و حق در مثل این حدیث تفویض است و وقف کردن بر الا الله در قول حق سبحانه جل شانه وما یعلم تاویله الا الله اِلَّا اُجِرْتَ بِهَا مگر مزده داده می شوی تو بآن نفقه و ثواب بران نفقه مر ترا حاصل آید و تقدیر کلام چنان است که هرگز صرف نمیکنی هیچ نفقه را که طلب کنی بآن روی خدا را در هیچ حالی از احوال مگر در حالی که مزد داده می شود تو بران نفقه و در بعضی نسخها بدل بها علیها آمده حَتّٰى مَا تَجْعَلُ فِيْ فَمِ امْرَاَتِكَ تا آن چیزی را که می گردانی تو در دهن زن خود پس تو بروی نیز مزد داده شده و این مبنی بران است که کلمه حتی عاطفه است بر تنفق نه جاره و قید معطوف علیه معتبر در معطوف می باشد و احتمال دارد که کلمه حتی ابتدائیه باشد و تقدیر کلام چنان باشد ما تجعل فی فم امراتک فانت ماجور فیه پس لفظ ما تجعل مبتدا است و قول فانت ماجور فیه خبر وی است لکن حذف کرده شد وی را زیرا که حال و مقام بران دلالت میکند و اگر گفته شود که مفهوم این حدیث دلالت میکند بر انکه اگر کسی ادا و واجب بر سبیل ریا نماید آن را هیچ ثواب نباشد

جواب آنکه این سخن حق است آری عقاب از وی ساقط می شود اگرچه ثواب
وی را حاصل نشود امام نووی گفته این حدیث مبارک بیان از برای قاعدهٔ
مهمه است و آن این است که هر کس اراده کند بعمل خود روی خدای تعالی را البته ثواب
از برای فاعل حاصل آید اگرچه در ضمن آن عمل حظ نفس از لذة و جز آن باشد لهذا رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم تمثیل او به نهادن لقمه در دهن زوجه نمود زیرا که معلوم بضرورت
و بداهت است که آن در اغلب احوال بحظ نفس و غلبه شهوة میباشد پس هرگاه اجر
و ثواب مرتب شد بر عملی که در وی حظ نفس باشد و آن عمل طاعت و قربت
گردید و بدرجهٔ قبول رسید پس چیست گمان تو با آن عمل که خالصا لوجه الله باشد
و شائبه حظ نفس از لذة و جز آن مخلوط با آن نباشد لهذا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
تمثیل بلقمه نمود از برای مبالغه نمودن در تحقیق این طاعت مذکوره زیرا که وقتی که ثابت
شد مزد و ثواب در لقمه زوجه خود پس چیست گمان تو با آن کس که طعام بدهد لقمه را
بمحتاجی یا او را پارچه نان یا درست نان بدهد یا کاری از کارهای نیک نماید که در
معنی آن باشد یا عمل کند همراه نفس عبادات بدنیه که مشقت و ریاضت آنها زیاده
از مشقت لقمه باشد پس البته ثواب اکمل و جزاء افضل بطریق علی و اولی مرتب
خواهد شد **باب** قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باب است در بیان
قول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرموده اَلدِّیْنُ النَّصِیْحَةُ لِلّٰهِ وَلِرَسُوْلِهِ وَلِأَئِمَّةِ
الْمُسْلِمِیْنَ وَعَامَّتِهِمْ یعنی معظم دین و عماد او اخلاص است از برای خدا و رسول
او و از برای امامان جماعهٔ مسلمانان و از برای عامهٔ آنها و این جمله مقوله قول
است و چون عامهٔ مسلمانان اتباع امامان بودند و استقلال حاصل برای آنها
نبود پس مصنف رحمة الله علیه اعادهٔ لام جاره در قول خود و عامتهم نکرد و این
حدیث از جمله تعلیقات امام بخاری است و آنرا روایت کرده امام مسلم
از تمیم داری که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الدین النصیحة قلنا لمن
قال لله ولکتابه ولرسوله ولائمة المسلمین وعامتهم و نیست از تمیم داری درین
صحیح مبارک غیر این حدیث مبارک و این حدیث مبارک
است و این حدیث عظیم الشان است زیرا که مدار اسلام است

باب قول النبي صلى الله عليه وسلم الدين النصيحة لله ولرسوله ولائمة المسلمين وعامتهم

وخطابی گفته که کلمهٔ نصیحت کلمهٔ جامع است که معنی او جمع کردن حظ و نفع از برای منصوح له است و او از مختصر اسمای کلام است بوجهیکه در کلام عرب هیچ لفظی نیست که استیفا کند معانی این کلمهٔ مفرده چنانچه در کلمهٔ فلاح گفته اند که هیچ کلمهٔ جامع تر از برای خیر دنیا و آخرت در کلام عرب نیست و بعضی گفته اند که معنی نصیحت خالص کردن و صفا نمودن است چنانچه گویند نَصَحتُ العسل وقتی که او را از موم صاف و پاک نمایند یعنی دین صاف و پاک کردن قول و کلام است از غش و باطل و بعضی گفته اند که معنی نصیحت دوختن است چنانچه گویند نصح الرجل ثوبه وقتی که آن جامه را بسوزن بدوزد پس معنی آن باشد که دین دوختن پراگندگی برادر خود است پس تشبیه داده اند فعل ناصح را در چیزیکه او تحری میکند از صلاح منصوح له بآن چیزی که بند کرده میشود از سوراخهای جامه و از همین است توبه نصوح گویا گناه پاره میکند جامهٔ دین تایب را و توبه و پشیمانی میدوزد آن را و مراد از نصیحت لله راجع میشود بسوی ایمان آوردن بخدای تعالی و نفی شرک از و و ترک الحاد و زندقه در صفات او و توصیف او بصفات جلال و جمال و پاک نمودن او از عیوب و نقائص و قیام بطاعت او و اجتناب از معصیت او و دوستی کردن همراه کسی که مطیع او باشد و دشمنی کردن همراه کسی که عاصی او باشد و اعتراف نمودن بنعمتهای او و شکر ادا نمودن بر آنها بقدر استطاعت و اخلاص در جمیع افعال و اقوال و حرکات و سکنات از برای ذات پاک او و حقیقت جمیع این اضافات راجع به بنده میشود در نصیحت نفس خود و نفع آنها عائد بوی میشود زیراکه حق سبحانه غنی از نصح ناصح و از جمیع مخلوقات است و اما نصیحت از برای کتاب خدا جل شانه پس عبارت است از تصدیق آوردن باو و کلام خدا و منزل است که کلام هیچ مخلوق مشابه باو نیست و هیچکسی قدرت ندارد که مثل آن کلام بیارد و تعظیم کردن او و خواندن او که لائق خواندن او باشد و ادا حروف آن در مخارج او در وقت تلاوت و تصدیق آوردن بآنچه وارد وی است و فهم کردن علوم او و عمل کردن بمحکم او و تسلیم نمودن بمتشابه او و بحث کردن از ناسخ و منسوخ او و عام و خاص و حقیقت و مجاز او و جز آن و پراگنده کردن علوم او در میان خلق و خواندن مردم بسوی وی و اما نصیحت

از برای رسول او پس ایمان آوردن ہست برسالت او و تصدیق آوردن بجمیع آنچہ
از درگاہ حق سبحانہ جل شانہ آوردہ کہ ہمہ حق و ثابت ہست و اطاعت کردن
او در اوامر و نواہی و اعراض کردن از مخالفت او و نصرت کردن باو در حالۂ حیات
و ممات و تعظیم کردن حق او و زندہ کردن سنت او و تلطف نمودن در تعلیم و تعلم
سنت او و خوی گرفتن باخلاق سنیہ او و تادب گرفتن بآداب او و محبت
اہل بیت و اصحاب او و اما نصیحت از برای ائمہ پس یاری کردن آنہا بر حق
و اطاعت آنہا در وی و پند کردن آنہا بعدل و انصاف و اعراض کردن از محاربہ
آنہا بالشمشیر و مانند آن و نماز گذاردن در پس آنہا و جنگ کردن ہمراہ مخالفان آنہا
و ادا کردن صدقات بسوی آنہا اما این تقریر بنا بر مشہور واقع شدہ کہ مراد
از ائمہ اصحاب حکومت مثل خلفاء و ولاۃ اند و اگر مراد از ائمہ علماء دین باشند چنانچہ
بعضی محدثین تاویل بآن کردند پس نصیحت آنہا قبول کردن آنچیزیست کہ روایت
کردہ باشند و تقلید آنہا در احکام و نیک گمان کردن بآنہا و اما نصیحت عامہ
پس ارشاد آنہا ہست بسوی مصالح دنیویہ و اخرویہ و دفع و منع نمودن ایذاء از آنہا
و تعلیم نمودن آنہا آن چیزی را کہ نمیدانند و یاری نمودن آنہا بر کار نیک و تقوے
و پوشیدن عیوب و عورات آنہا و انفاق کردن برآنہا و دوست داشتن
برای آنہا آنچیزی را کہ برای جان خود دوست دارد از خیر و قولہ تعالی اذا
نصحوا للہ و رسولہ و باب ہست در بیان قول خدای تعالے کہ فرمودہ اذا نصحوا
للہ و رسولہ و مصنف رحمۃ اللہ علیہ این آیہ کریمہ را از برای تائید و تقویت حدیث
مبارک مذکور آوردہ و اول آیہ کریمہ چنان ہست لیس علی الضعفاء و لا علی المرضے
و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا للہ و رسولہ یعنی نیست برجماعۂ
ضعیفان و نہ برجماعۂ مریضان و نہ برآنکسانی کہ نمی یابند آنچیزی را کہ خرج کنند بر جان
و راحلۂ خود ہیچ حرجی و گناہی در پس ماندن از معرکہ جنگ و قتال وقتی کہ نصیحت کنند
آنہا از برای خدای تعالی و رسول او با یمان و طاعت در خلوت و جلوت چنانچہ مولی
ناصح میکند یا بآنچیزی کہ قدرت و استطاعت آنہا باشد از قولی یا فعلی کہ صلاح مسلمانان
و فلاح مومنان دران باشد و سبب نزول این کریمہ چنان ہست کہ چون حق سبحانہ

وقولہ تعالی اذا نصحوا للہ و رسولہ

جل شانه در غزوه تبوک آیه کریمه انفروا خفافا وثقالا نازل کرد و معنی وی آن است
که بیرون شوید از برای جنگ تبوک سبک باران وگران باران و پیران و جوانان
وقویان وضعیفان وغنیان وفقیران وسواران و پیادگان وصحیحان و مریضان وبعد
ازان وعید شدید در حق متخلفین از جهاد نازل کرد و بعضی از یاران مخلصان ضعیف
و بیمار و کور و نادار بودند پس آنها جمع شده وگریه کرده بخدمت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم آمدند وگفتند ای رسول خدا ما را طاقت وعید خدای تعالی
نیست وسامان رفتن نیز نیست حق جل وعلی شانه از برای عذر آنها این آیه
کریمه فرستاد و فرمود لیس علی الضعفاء تا آخر آیه کریمه و وجوب قتال در شان آنها
که ثابت بآیه اولی شده بود باین آیه کریمه منسوخ کرد و درین وجوب پیشتر نسخ در
شان آنها تاکید وتائید وجوب قتال است در شان صحیحان وقویان وغنیان
حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ بفتح دال مشدده بر صیغه اسم مفعول از باب تفعیل که ذکر او در سابق
گذشته قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى و وی پسر سعید قطان بصری است که تمهید حدیث
مبارک از برای اهل عراق کرده واحوال او در باب ان یحب لاخیه ما یحب
لنفسه گذشته عَنْ اِسْمٰعِيْلَ و وی پسر عبد الله پسر ابی خالد بجلی کوفی تابعی
است که احوال او در باب المسلم من سلم گذشته قَالَ حَدَّثَنِيْ قَيْسُ بْنُ اَبِيْ
حَازِمٍ گفت اسماعیل که حدیث کرد مرا تنها قیس پسر ابی حازم بحاء مهمله و زاء
معجمه وکنیت او ابو عبد الله احمسی کوفی بجلی تابعی جلیل القدر وجمیل الاثر و وی زمانه
جاهلیت یافته بود وآمده بود از برای بیعت رسول مختار پس بتقدیر پروردگار رسول
مختار در مدینه بزرگوار انتقال بدار القرار نمود و حال آنکه وی در راه بود و حدیث
مبارک را از هر فرد از عشره مبشره کرده باشد و بعضی گفته اند که از عبد الرحمن
پسر عوف سمع حدیث نکرده ابو داؤد گفته که وی سخی ترین مردمان و عاقل ترین
مردمان بود واز خصائص وی آنست که وی روایت کرده است حدیث مبارک را
از جماعه اصحاب کبار که از انها هیچکسی جز او روایت نکرده سبب بعضی از انها
پدر او و مرداس اسلمی است وابو حازم پدر او صحابی است و در سال نود
و چهار یا هفت یا هشت وفات یافت عَنْ جَرِيْرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ
قَالَ ثَنَا يَحْيَى
عَنْ اِسْمٰعِيْلَ
قَالَ حَدَّثَنِيْ
قَيْسُ بْنُ اَبِيْ حَازِمٍ
عَنْ جَرِيْرِ بْنِ عَبْدِ
اللّٰهِ

شنید و جز او هیچکسی
معلوم نیست که سمع
حدیث از هر فرد از
عشره مبشره صح

جریر بفتح جیم کنیت او ابو عبد الله بجلی بفتح با و موحده تحتانیه و جیم منسوب بسوی
بجله که دختر صعب پسر سعد بود و قبیله معروفه را نسبت باو کردند روایت
کرده شد از جریر احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمقدار صد حدیث
که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها شش ذکر کرده و وی نازل شد در کوفه و سکونت
کرد بآن شهر پس از آن انتقال کرد بسوی قرقیسیا و در همانجا بسال پنجاه و یک
وفات یافت و حضرت عمر رضی الله عنه میگفت که جریر یوسف این امت مرحومه
است یعنی در کمال حسن و جمال و در تحمل اثقال و جریر اسلام آورد در سالی که
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در همان سال وفات یافت جریر گفته که اسلام
آوردم من پیش از موت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهل روز و درین اسناد
سه نفر جمع شدند که کنیت هر سه ابو عبد الله است و آن هر سه کوفی اند و این
از جمله نوادر و غرائب است قَالَ گفت جریر بَایَعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بیعت کردم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و مبایعه بر صیغه
مفاعله از آن جهت آورده که از طرف رسول خدا صلی الله علیه وسلم وعده ثواب
و از طرف آن جریر التزام طاعت در هر باب بود عَلٰی اِقَامِ الصَّلٰوةِ یعنی ادا کردن
نماز با نیاز وَاِیْتَاءِ الزَّکٰوةِ و بر دادن زکوة مفروضه بمصارف معدوده مشهوره
و اکتفا بر ذکر صلوة و زکوة از جمله ارکان اسلام از آن جهت کردند که آن هر دو اشهر
و اظهر ارکان اند و اصل عبادات بدنیه و مالیه اند و در روایت مسلم از جریر آمده
بایعت النبی صلی الله علیه وسلم علی السمع و الطاعة فلقننی فیما استطعت و النصح لکل
مسلم پس بنا برین روایت روزه ماه رمضان و حج مندرج در سمع و طاعه است
وَالنُّصْحِ لِکُلِّ مُسْلِمٍ و بر نصیحت کردن برای هر مسلمان و تفسیر نصیحت در سابق
بتفصیل گذشته و اگر گفته شود که این حدیث مبارک بر ترجمه باب هرگز
دلالت نمیکند جواب آنکه دلالت میکند بر بعضی از ترجمه باب که مستلزم
بعضی دیگر است زیرا که نصیحت کردن از برای برادر مسلمان از جهت اسلام البته فرع
ایمان بخدای تعالی و رسول اوست خطابی گفته که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
نصیحت کردن را از برای هر مسلمان شرط کرده در دین بوجهی که مبایعت کرده.

قال بایعت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اقام الصلوة وایتاء الزکوة والنصح لکل مسلم

[illegible] ... وزکوة لهذا مقارنت کرد اورا باآن هردو در ذکر و شک نیست که اطلاق لفظ دین بران هردو واقع شده چنانچه در سابق گذشته وابن بطال گفته که درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه نصیحت مسمی باسم دین و اسلام میشود و دیگر آنکه دین واقع می شود بر عمل چنانچه واقع می شود بر قول و ایضا گفته که نصیحت کردن فرض کفایه است اگر بعضی از جماعۀ مسلمانان بآن قیام نماید از همۀ آنها ساقط گردد و اگر هیچ یکی از آنها اورا ادا نکند همه در گناه گرفتار آیند مثل نماز جنازه و آن نصیحت بقدر وسع و طاقت لازم است اما وقتی که ناصح بعلم یقینی میداند که منصوح له نصیحت اورا قبول خواهد کرد و اطاعت امر او مینماید و وقتی که ناصح بر جان خود از مکروه مامون باشد و اگر خوف و ترس از ایذاء داشته باشد پس دران هنگام بروی لازم نیست و گفته شده که هیچ مردی ناصح از برای خدا و رسول او نمی باشد مگر آنکسی که اول نصیحت را بر جان خود آغاز کند و در طلب علم سعی و اجتهاد تمام نماید تا بشناسد آنچیزی را که واجب است بروی و حافظ طبرانی روایت کرده که جریر مولای خود را امر کرد بآنکه بخرد از برای وی یک اسپ را پس آن مولی اسپی را از برای وی بمقابله سه صد درهم خرید چون جریر آن اسپ را دید و وی را ثمن او معلوم گردید پس آمد بنزد صاحب اسپ و وی را گفت که اسپ تو بهتر است و ازین ثمن زیاده می ارزد پس چیزی زیاده کن بران ثمن پس آن صاحب اسپ بوی گفت که این زیاده کردن مفوض بسوی تو است هر قدری که مرضی تو باشد زیادت کن پس جریر صد درهم را بران ثمن زیاده کرد باز همان قول سابق را برای صاحب اسپ اعاده نمود و وی همان جواب را برای او مکرر یاد کرد پس صد دیگر زیاده نمود حاصل آنکه زیاده میکرد تا آنکه اورا بعوض اسپ او هشت صد درهم داد و وی را مردم از سبب زیادت ثمن پرسیدند پس در جواب گفت بایعت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی النصح لکل مسلم یعنی نفع رسانیدن بمسلمان نیز از نصیحت است و عادت جریر چنان بود که وقتی که قیمت میکرد مبیعه را مشتری را بجمیع عیوب آن مبیعه اعلام میکرد بعد ازان خیار میداد و او را پس گفته شد مر وی را

وقتی که تو این کار کردی هرگز هیچ تو نا خوش نخواهد شد پس در جواب گفت با یعت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی النصح لکل مسلم حَدَّثَنَا اَبُو النُّعْمَانِ وی محمد پسر فضل سدوسی بصری که معروف بعارم بعین مهمله وراء مهمله است ابو حاتم گفته وقتی که ترا حدیث کند عارم پس ختم کن بروی و بشهر بصره در سال یک صد وبیست وچهار یا شش وفات یافت قَالَ اَنَا اَبُو عَوَانَةَ بفتح عین مهمله و وے وضاح واسطی است که در اول کتاب پیش از قصه هرقل ذکر او گذشته عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ زیاد بفتح زاء معجمه و بیاء مثناة تحتانیه و علاقه بکسر عین مهمله وقاف پسر مالک تغلبی بثاء مثلثه کوفی است و کنیت او ابو مالک است و در سال یکصد وبیست وپنج وفات یافت سَمِعْتُ جَرِيْرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ که شنیدم من جریر پسر عبد الله را يَوْمَ مَاتَ الْمُغِيْرَةُ بْنُ شُعْبَةَ در روزی که مرد و وفات یافت مغیره پسر شعبه ومغیره بضم میم و کسر او واوست پسر شعبه بضم شین معجمه ثقفی کوفی است که در سال خندق اسلام آورده بود و بیست کرده شده از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد وسی و شش حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه ده حدیث آورده و در سال پنجاه از هجرت در کوفه بطاعون وفات یافت در حالی که والی بر کوفه از جانب حضرت معاویه بود و قبل ازین او را حضرت عمر رضی الله عنه والی بر بصره کرده بود گفته اند که وی اول کسی است که دیوان بصره نهاد واگر گفته شود که جریر ذات است و مسموع آواز و حرف میباشد پس قول راوی سمعت جریرا چگونه صحیح شد پس ترقیام را هیچ دخل در امر سماع نیست جواب آنکه بتقدیر کلام چنان است که سمعت جریرا حمد الله وآنچه در ما بعد این کلام مذکور است مفعول اوست و باقی شرح از برای کیفیت حمد وثنا است قَامَ ایستاد جریر فَحَمِدَ اللهَ پس ستود خدای تعالی را بر صفات وافعال جمیله وَاَثْنٰى عَلَيْهِ و یاد کرد آن ذات مقدس را بخوبی و نیکوئی واحتمال دارد که مراد از حمد وصف و تجلی کمالات و فضائل باشد واز ثنا لغت او تخلی از نقائص و رذائل پس اول اشارت بسوی صفات وجودیه شد و ثانی اشارت بسوی صفات عدمیه تنزیهیه وَقَالَ وگفت بعد از حمد وثنا عَلَيْكُمْ بِاتِّقَاءِ اللهِ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ و لازم گیرید شما ترسیدن خدا تعالی

حَدَّثَنَا اَبُو النُّعْمَانِ قَالَ اَنَا اَبُو عَوَانَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ سَمِعْتُ جَرِيْرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ يَوْمَ مَاتَ الْمُغِيْرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَامَ فَحَمِدَ اللهَ وَاَثْنٰى عَلَيْهِ وَقَالَ عَلَيْكُمْ بِاتِّقَاءِ اللهِ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ

وعارم در اصل بمعنی مفسد را گویند و در ایام آخر زمان وی تغیر و فساد بود پس در بعضی جا بعض از مبالغه در دین و علم بنابر طی آید

را درحالی که آن ذات مقدس تنها است نیست انباز و همتا از برای او و علیکم اسم از
اسماء افعال است بمعنی الزموا وَالْوَقَارِ وَالسَّكِينَةِ ولازم گیرید حلم و سنگینی را
وآرام دلی را و وقار بفتح واو است بمعنی حلم و رزانة است و سکینة بفتح سین مهمله
بمعنی سکون و دعة است و تخصیص نصیحت بحلم و سکون ازان جهة نمود که اکثر وفات
امرا مودی بسوی فتنه و بلا و اضطراب مردمان و هرج مرج میکرد و ذکر انتفاء ازان
جهت کرد که وی راس هر کار خیر است حَتّٰى يَأْتِيَكُمْ اَمِيْرٌ تا آن که می آید شما را
یک امیر به بدل این امیری که وفات یافته که آن مغیره پسر شعبه بود و مفهوم
مخالف غایت درین مقام مراد نیست زیرا که مدلول آن مفهوم آن است که مامور
به منتهی می شود بآمدن امیر و این صحیح نیست زیرا که آن مامور به بعد از آمدن امیر نیز
بطریق اولی لازم است و شرط مفهوم مخالف نزد آن کسی که قائل با وست
آنست که او را مفهوم موافق معارض نشود چنانچه در کتب اصول فقه مذکور است
فَاِنَّمَا يَأْتِيْكُمُ الْاٰنَ پس جز این نیست که می آید شما را آن امیر دیگر الحال و در همین
ساعت اگر از لفظ آن مراد حقیقت او باشد پس آن امیر نفس جریر است زیرا که
روایت کرده شده که مغیره نزد وفات خود خلیفه کرد جریر را بر کوفه و بعضی گفته اند که پسر
خود را خلیفه کرد بود که آن عروه پسر مغیره است و اگر مراد از وی مجاز باشد بمعنی مدة
قریبه ازان پس آن امیر دیگر زیاد است از جهة آنکه چون خبر وفات مغیره حضرت
معاویه را رسید پس نوشت بسوی زیاد که نائب او بود بر بصره که سیر کند بسوی کوفه
و بران کوفه امیر باشد ثُمَّ قَالَ پس گفت جریر اِسْتَعْفُوْا لِاَمِيْرِكُمْ که طلب عفو کنید
شما از خدای تعالی برای امیر خود که قبل ازین بود و الحال وفات یافته و استعفوا بعین
مهمله آمده و در بعضی روایات و استغفروا بغین معجمه و زیادت را بمهمله آمده فَاِنَّهٗ كَانَ
يُحِبُّ الْعَفْوَ پس بدرستی آن امیر شما بود که دوست میداشت عفو را از تقصیرات مردم و این
از جهة آن گفت که حق سبحانه جل شانه همراه هر شخص روز قیامت آن معامله میکند که آن شخص
در حیات خود همراه مردم معامله میکرد چنانچه مثل مشهور است کما تدین تدان و بعضی گفته اند
کما یفعل یفعل پس حق سبحانه جل شانه هر کسی را با حسن اخلاق و اعمال در روز قیامت بفضل
و عدالت جزاء حسنی خواهد داد ثُمَّ قَالَ پس گفت حضرت جریر اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّیْ اَتَيْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ

وَالْوَقَارِ وَالسَّكِينَةِ
حَتّٰى يَأْتِيَكُمْ اَمِيْرٌ
فَاِنَّمَا يَأْتِيْكُمُ الْاٰنَ
اِسْتَعْفُوْا لِاَمِيْرِكُمْ
فَاِنَّهٗ كَانَ يُحِبُّ الْعَفْوَ
قَالَ اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّیْ
اَتَيْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

هر چیزی که موجود و متحقق شود پس از کلام مذکور پس آنست که بدرستی من آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قُلْتُ أُبَايِعُكَ عَلَى الْإِسْلَامِ گفتم من مبایعت میکنم ترا ای رسول خدا بر اسلام و انقیاد و واو عاطفه را در قلت ترک نمود زیراکه او بدل از تبیت است یا استیناف است فَشَرَطَ عَلَيَّ پس شرط کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر من و علیّ بتشدید یاء مفتوحه است وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ و مبایعت میکنم ترا یا رسول الله بر نصیحت کردن برای هر شخص مسلمان پس لفظ النصح مجرور است بنابرانکه وی معطوف است بر اسلام و مثل این را العطف تلقینی می نامند یعنی تلقین و تعلیم کرد آن جریر را رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنکه عطف نماید بر لفظ اسلام نصح را یعنی وی را آموخت که بگوید ابایعک علی الاسلام و علی النصح لکل مسلم و این مثل قول حق سبحانه جل شانه است که فرموده انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی و در بعضی روایات والنصح منصوب وارد شده و درین هنگام وی معطوف بر مقدر باشد و تقدیر کلام چنان باشد که شرط علی الاسلام والنصح لکل مسلم و درین کلام دلالت است بر انکه بیعت سنت است و بر انکه شفقت رسول خدا صلی الله علیه وسلم درباره امت خود بدرجه کمال بود و معنی نصیحت در سابق گذشته و حاصل آن راجع است بسوی اداء نمودن واجبات که نسبت با خدا و رسول او و نسبت بخواص مسلمانان و عامه آنها باشند فَبَايَعْتُهُ عَلَى هٰذَا پس عقد مبایعت و التزام متابعت کردم آن رسول مقبول را برهمین مذکور که آن اسلام و نصح هر دو اند وَرَبِّ هٰذَا الْمَسْجِدِ سوگند است مرا به پروردگار این مسجد کوفه که الحال من درین مسجد متمکن ام و این کلام مشعر است بآنکه خطبه او در مسجد کوفه بود و بعضی گفته اند که مراد ازین قول اشارت بمسجد حرام است و تائید میکند او را روایت طبرانی که در وی لفظ و رب الکعبه وارد شده و ذکر این کلام از برای آن نمود تا تنبیه بر شرف مقسم به حاصل آید تا باعث قوی بر قبول متحقق شود إِنِّي لَنَاصِحٌ لَكُمْ بدرستی من هرآئینه نصیحت کننده ام از برای شما و درین اشارتست بآنکه او وفا کرد بآن چیزی که بوی همراه رسول مقبول صلی الله علیه

قُلْتُ أُبَايِعُكَ عَلَى الْإِسْلَامِ فَشَرَطَ عَلَيَّ وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ فَبَايَعْتُهُ عَلَى هٰذَا وَرَبِّ هٰذَا الْمَسْجِدِ إِنِّي لَنَاصِحٌ لَكُمْ

وسلم مبایعت نموده بود و بآنکه کلام او صادق و خالص از اغراض فاسده هست
ثم استغفر و نزل پستر طلب بخشش خوهست از جملهٔ تقصیرات بدرگاه مجیب الدعوات
و فرود آمد از منبر و درین کلام اشارت ست بآنکه خطبه او بر منبر آن مسجد بود و بعضی گفته
که نزل بمعنی قعد هست و دلیل بر وے آن هست که او در مقابله قائم واقع
شده فائده تقیید بمسلم در حدیث مبارک از برای اغلب ست زیرا که نصح
از برای کافر نیز حسن هست و آن باین وجه هست که آن کافر را دعوت باسلام نماید
و اگر از وی طلب مصلحت و مشورت کند او را اشارت بصواب نماید **خاتمه**
کتاب ایمان و مقدمهٔ آن مشتمل هست از احادیث مرفوعه بر هشتاد و یک
حدیث با مکرر از آنها در بدء وحی پانزده حدیث و در ایمان شصت و شش حدیث
که مکرر از آنها سی و سه حدیث اند و از آنها در متابعت بصیغه متابعه یا تعلیق بیست
و دو اند در بدء وحی هشت و در ایمان چهارده و از موصول مکرر هشت و از تعلیقی
که در هیچ جا موصول نشده سه اند و بقیه این که آن چهل و هشت حدیث اند
موصول بغیر تکریر اند الحمد لله علی تمام کتاب الایمان **کتاب**
العلم بسم الله الرحمن الرحیم این مکتوب حاضر فی الاذهان
ثابت است در بیان علم و عرفان و مصنف رحمة الله علیه این کتاب را بر سائر
کتب مقدم کرد زیرا که مدار جمیع آن کتب بر علم هست و تقدیم کتاب ایمان برین
کتاب از آنجهة کرد که ایمان اول واجب بر مکلف است یا از جهة آنکه ایمان افضل امور
بر سبیل اطلاق و اجمل محاسن افعال و اخلاق ست زیرا که او مبدء هر خیر علمی و عملی
و منشاء هر کمال جلی و خفی است یا از جهة آنکه ایمان عبارت از تصدیق هست و تصدیق
اشرف علوم ست و اما تقدیم کتاب وحی بر کتاب ایمان پس از آن جهة واقع
شده که معرفة ایمان و جمیع اموراتی که متعلق بدین اند موقوف بروی هست یا از
جهة آنکه وحی اول خیر هست که از اسمان برین امت مرحومه نازل شده و مراد
از علم درینمقام علم دین است که متعلق بکتاب مبین و حدیث متین باشد و آن
منقسم بر دو قسم ست مبادی و مقاصد مبادی آنست که موقوف علیه اند برای
معرفة کتاب و سنت باشد مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیه و مقاصد

ثم استغفر و نزل
کتاب العلم
بسم الله الرحمن الرحیم

آنچه متعلق باعمال واخلاق وعقائد باشد واینها همه علم معامله اند وعلم مکاشفه نوری
است که بعد از سلوک طریق حق وصدق معامله یا بعد از جذبهٔ الٰهیه در دل افتد که
بدان حقائق اشیاء وماهیات موجودات چنانکه در نفس الامر اند منکشف گردد
ومعرفت ذات وافعال حق جل وعلی شانه مشاهده گردد واین هم را علم حقیقت وعلم
وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل بما علم ورثه الله تعالی علم ما لم یعلم یعنی هر که عمل
کند بآنچه دانسته وخوانده است روزی گرداند وبخشد اورا خدای تعالی علم آنچه ندانسته
ونخوانده ودر کریمه واتقوا الله ویعلمکم الله اشارت باین معنی هست علم ظاهر وباطن
که گویند همین معنی دارد ونسبت هر دو بیک دیگر نسبت تن وجان هست وپوست ومغز
وآیات واحادیث که در شان علم وفضیلت آن وارد شده شامل همه این اقسام است
بر تفاوت مراتب ودرجات آن وچون حقیقت علم وماهیت او مشهور ومعروف
بود لهذا بعضی از محققین گفته اند که او از اجلی بدیهیات است لکن از جهة کمال وضوح تنقیح
حقیقت او بر بعضی مردم متعسر شده وخفی مانده وایضا بحث کردن از حقائق اشیاء
وظیفه این کتاب مبارک نبود پس ازین جهت مصنف رحمه الله تعالی علیه شروع در بیان
احوال علم مانند فضل علم وجز آن نمود وگفت بَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ بابیست در بیان
فضیلت علم ومراد بفضل علم کثرت ثواب اوست که بسبب آن ارتفاع درجات در
جنات عالیات حاصل آید وَقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وفرمودن خدای که غالب وبزرگ
است در قرآن مجید که فرمود يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ
دَرَجَاتٍ یعنی بلند می کند خدای تعالی آنکسانی را که ایمان آورده اند از شما بفتح
ونصرت وحسن ثنا ومنزلت در دنیا وجای دادن آنها در تحت در جنان وایصال آنها
برتبهٔ رضوان در عقبی وبلند می کند خدای تعالی آن کسانی را که داده شده اند علم را
بر سبیل تخصیص وتعزید از جهت درجات بر آنکسانیکه از علم محروم اند از جهة آنکه
علم با وجود علو مرتبت ودنو منزلت مقتضی از برای عمل است که مزید رفعت وکمال
درجت بوی حاصل آید لهذا اقتداء بعالم کرده می شود در افعال واقوال وحرکات
وسکنات وبجز او اقتداء کرده نمی شود ودر حدیث مبارک آمده فضل العالم علی العابد
کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب وزید بن اسلم در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه

یعنی علم ظاهر که عبارت از علم معاملت است وعلم باطن از علم مکاشفه است

بَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ وَقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ

رفع درجات من نشاء گفته که مراد برفع درجات بعلم است حضرت امام ابو حنیفه در قول
حق وجل ثناه انما یخشی الله من عباده العلماء قراءة برفع الله ونصب علماء کرده بنا بر
آنکه لفظ خشیت مستعار از برای تعظیم است زیرا که معظم مهیب می باشد پس برین قراءة
معنی آیت کریمه چنان شد که جز این نیست که تعظیم میکند خدای تعالی که خالق مخلوقات
است از جمله خلائق فرقه علما را سبحان الله ازین زیاده تر چه رتبه رفیع خواهد که حق
تعالی تعظیم آنها نماید والله بما تعملون خبیر و خدای تعالی با نچیزی که کار می کنید شما خبر دارنده
است واین تتمه آیه سابق است بعضی شارحین محققین گفته اند که لفظ و قول الله ضبط
نمودیم برفع بر سبیل استیناف یا عطف بر کتاب وقوله تعالی وقل رب زدنی علما
و فرمودن خدای که بلند است از جمیع عیوب و نقائص که فرموده وقل رب
زدنی علما یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که ای پروردگار من زیادت بکن
مرا از روی علم پس خدای پاک حبیب خود را امر فرمود که طلب زیادة علم نماید پس
معلوم شد که علم شئ جلیل القدر وجمیل الاثر است ودر اشباه آورده که در روز قیامت
انسان از هر چیزی که کرده است در دنیا سوال کرده می شود مگر از علم زیرا که حق تعالی
از برای حبیب خود فرمود وقل رب زدنی علما پس چگونه سوال نماید ازو **فائده** مص
رحمه الله تعالی هیچ حدیث درین ترجمه باب ذکر نکرد از جهة آنکه هر طالب را تنبیه می کند بر آنکه
نزد او درین ترجمه هیچ حدیث ثابت نشده یا از جهت آنکه او بر سبیل تدریج احادیث
مناسبه را بترجمهای ابواب لاحق می کرد و ترجمهای ابواب مثل فهرست کتاب
اول تالیف کرده بود و در بعضی آن ترجمها اتفاق لحوق واقع نشده واول قول اهل عراق
است وثانی قول اهل شام چنانچه در سابق گذشته واگر گفته شود که مصنف رحمه الله
علیه بعد ازین در ترجمه بیان فضل علم حدیث مبارک نقل خواهد پس وجه اول چگونه
صحیح شود جواب آنکه مراد از فضل دران مقام غیر این فضل است که درین مقام مذکور
است زیرا که مراد از فضل در همانجا زیادت علم است ومراد با ودرین جا کثرت ثواب
است فافهم **باب** من سئل علما باب است در بیان آن کسی که پرسیده شد
علمی را وسئل بضم سین مهمله است وهو مشتغل فی حدیثه وحال آنکه وی مشغول در
سخن خود باشد فاتم الحدیث پس تمام کرد آن کس سخن خود را ثم اجاب السائل

والله بما تعملون خبیر وقوله تعالی وقل رب زدنی علما باب من سئل علما وهو مشتغل فی حدیثه فاتم الحدیث ثم اجاب السائل

وظاهر آنست که ترجمه در باب معقود از فضل جانب عادت معقود در سابق و لاحق بران دلالت میکند و هیچ از علم خالی است ۱۲ منه

پیش از اتمام سخن خود جواب داد آن پرسنده را و در اتمام کلمهٔ فا، و در اجابت
کلمهٔ ثم ازان جهت واقع شده که اتمام بعد از اشتغال متصل بلا مهلت واقع میشود
بخلاف اجابت که آن بمهلت حاصل آید حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ بکسر سین مهمله
و تنوین وی ابو بکر باهلی بصری است که از وی امام بخاری و ابو داؤد روایت
کرده و در سال دو صد و بیست و سه وفات یافت قَالَ اَنَا فُلَيْحٌ بضم فا و فتح
لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و بحاء مهمله پسر سلیمان پسر مغیره خزاعی مدنی است و کنیت
او ابو یحیی و نام او عبد الملک و فلیح لقب اوست اعتماد کرده است امام بخاری بروی
و مسلم و ابو داؤد و ترمذی از وی روایت کرده اند و در سال یکصد و شصت و
هشت وفات یافت و چون عادة محدثین بران قرار گرفته که هرگاه از برای
یک حدیث دو اسناد باشد و اراده میکنند انتقال را از یک اسناد باسناد دیگر
پس صورت ح مینویسند تا دلالت بر تحول از یک اسناد باسناد دیگر نماید
پس مصنف رحمة الله علیه چون اراده کرد که انتقال نماید از اسناد سابق باسناد لاحق
لهذا صورت ح نوشت و بعضی گویند که او رمز است بسوی الحدیث و بعضی از حفاظ
عراق بدل آن حاء صح مینویسند تا وهم ناشی نشود که از اسناد اول چیزی ساقط
شده و این بسیار مستحسن است و این حاء در صحیح مسلم بسیار است و در صحیح بخاری
کم و تحقیق این قبل ازین در سابق گذشته است فتذکر قَالَ وَحَدَّثَنِيْ اِبْرَاهِيْمُ
بْنُ الْمُنْذِرِ گفت ابو عبد الله بخاری و حدیث کرد مرا تنها ابراهیم پسر منذر پسر
مغیره حزامی بحاء مهمله و بزاء معجمه قرشی مدنی و کنیت او ابو اسحاق و یحیی پسر معین
گفته که او ثقه است و در سال دو صد و سی و شش وفات یافت حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ که کنیت او ابو عبد الله است و در سال یکصد و نود و هفت وفات
یافت حَدَّثَنَا اَبِيْ محمد پسر فلیح گوید که حدیث کرد ما یا نرا پدر من که فلیح بصیغه
مصغر است و آن فلیح پسر سلیمان است که ذکر او الحال گذشته قَالَ حَدَّثَنِيْ
هِلَالُ بْنُ عَلِيٍّ که مشهور بهلال بکسر ها، پسر ابی میمونه پسر ابی اسامه فهری
قرشی مدنی است و در آخر خلافت هشام پسر عبد الملک وفات یافت عَنْ عَطَاءِ
بْنِ يَسَارٍ بیاء مثناة تحتانیه و بسین مهمله و تنی ابو محمد مدنی مولای حضرت بی بی میمونه

حدثنا محمد بن
سنان قال انا
فليح ح قال
حدثني ابراهيم
بن المنذر حدثنا
محمد بن فليح حدثنا
ابي قال حدثني
هلال بن علي
عن عطاء بن
يسار

ام المؤمنین است واو قاضی بود و در شهر اقوال در سال نود و چهار وفات
یافت واحوال او در باب کفران العشیر گذشته عَنْ اَبِی هُرَیْرَةَ اختلاف کرده
شده در نام او و نام پدر او بمقدار سی قول و لهذا برای وی کر به بود که کنیت باو
کرده شده روایت کرده شد از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم
بمقدار پنج هزار و سه صد و هفتاد و چهار حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه
چهار صد و شهرده حدیث آورده و از وی هشت صد مرد ثقه روایت حدیث
مبارک کرده اند و عادت وی چنان بود که در هر روز دوازده هزار تسبیح میگفت
والی مدینه مقدسه شد یک بار و در همانجا در سال پنجاه و هفت وفات یافت
و در بقعهٔ بقیع مدفون شد و ذکر احوال او در سابق در باب امور ایمان گذشته و رجال
این اسناد همه مدنی اند قَالَ گفت حضرت ابی هریره بَیْنَمَا النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
ناگاه در یک وقتی از اوقات پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فِی مَجْلِسٍ در یک مجلس
از مجلسهای خود یُحَدِّثُ الْقَوْمَ حدیث میکرد گروهی را از یاران خود جَاءَهُ اَعْرَابِیٌّ
آمد او را یک مرد کوهستانی و اعرابی منسوب بسوی اعراب است و اعراب ساکنان
بادیه را گویند و اعراب جمع عرب نیست فَقَالَ پس گفت آن مرد اعرابی از برای
آن رسول هاشمی مَتَی السَّاعَةُ که کی هست روز قیامت و وجه تسمیه روز
قیامت باسم ساعت در حدیث سوال حضرت جبرئیل گذشته فَمَضَی رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس گذشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم یُحَدِّثُهٗ که حدیث
میکرد آن قوم را و در بعضی نسخها یحدیثه بحرف جر آمده یعنی گذشت رسول خدا صلی الله
علیه و سلم بحدیث القوم و ابرونی جواب آن اعرابی متوجه نشد فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ پس
گفت بعضی از آن گروه یاران سَمِعَ مَا قَالَ شنید رسول خدا صلی الله علیه و سلم
آنچیزی را که گفت آن اعرابی فَکَرِهَ مَا قَالَ پس مکروه داشت آنچیز را که گفت
آن اعرابی لهذا بسوی جواب سوال آن اعرابی متوجه نشد وَقَالَ بَعْضُهُمْ بَلْ لَمْ یَسْمَعْ
و گفت بعضی از آن جماعه که بلکه نشنید رسول خدا صلی الله علیه و سلم سوال آن اعرابی
را از این جهت التفات بجواب او نفرمود و لفظ فقال تا اینجا جمله معترضه بغایه واقع
شده است و این غایت است حَتّٰی اِذَا قَضٰی حَدِیْثَهٗ یعنی گذشت رسول خدا

عن ابی هریرة
قال بینما النبی
صلی الله علیه
وسلم فی مجلس
یحدث القوم
جاءه اعرابی فقال
متی الساعة فمضی
رسول الله صلی
الله علیه وسلم
یحدثه فقال
بعض القوم سمع
ما قال فکره ما
قال وقال بعضهم
بل لم یسمع حتی
اذا قضی حدیثه

صلی الله علیه وسلم بحدیث آن قوم تا وقتی که ادا کرد و تمام نمود حدیث قوم را قَالَ اَیْنَ
السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ گفت که کجاست آن پرسنده از وقت قیامت و در بعضی نسخها
این اُرَاہُ السائل وارا ہ بضم همزه بمعنی اظن است و آواز کلام راوی ہست که او میگوید
گمان می کنم من که رسول خدا صلی الله علیه وسلم این السائل فرمود قَالَ هَا اَنَا
یَا رَسُولَ اللهِ گفت آن اعرابی که آگاه باش من سائلم ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم
وها، حرف تنبیه ہست قَالَ گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی
و ترک عاطفه در سوال و جواب ازان جهة واقع شده که اینمقام مقام مناوله ہست
و راوی حکایت میکند آن را زیرا که هرگاه اعرابی گفت آنچه گفت سائلی آمد و سوال
کرد که رسول علیه السلام در جواب او چه گفت پس جواب گفت که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و همچنین عکس آن و در بعضی نسخها فقال کیف اضاعتها بکلمهٔ فا آمده و باسقاطی
فا، و این مبنی بر آنست که سوال از کیفیت اضاعت متفرع بر ما قبل خود ہست لهذا
او را تعقیب بفا کرد بخلاف باقی از اخوات او فَاِذَا ضُیِّعَتِ الْاَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ
پس وقتی که ضایع کرده شد امانت را پس انتظار کن قیامت را دران وقت یعنی آن
علامت قرب قیامت است قَالَ فَکَیْفَ اِضَاعَتُهَا گفت آن اعرابی یا رسول الله
پس چگونه باشد ضایع کردن امانت قَالَ اِذَا وُسِّدَ الْاَمْرُ اِلٰی غَیْرِ اَهْلِهٖ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که سپرده شد امر مسلمانان را بسوی غیر اهل آن
یعنی بسوی آن کسی که لائق آن امر نباشد پس انتظار کن قیامت را در همان ساعت
و مراد از امر جنس امور ہست که تعلق بدین و آئین دارند مثل خلافت و قضا، و امارت و فتا،
و جز آن و حق عبارت آن بود که لغیر اهله میگفت لکن بکلمهٔ الی ازان جهت آورد که تا دلالت
کند که او متضمن معنی اسناد ہست و لفظ وُسِّدَ در اصل ماخوذ از وساده ہست و در عرب
چنان عادت واقع شده بود که وقتی که امیری نشست به پیش وی تکیه می گذاشتند
و مناسبت این متن از برای کتاب علم آنست که تفویض امر دین بسوی نااهل وقت
غلبهٔ جهل و ضلال و رفع علم و کمال می باشد و مقتضای وی آنست که مادامی که علم
قائم باشد پس در کار دین فسحت ہست و رسول علیه السلام تاخیر جواب از سوال امر
دین کرد از جهت اشتغال بامری که اهم از جواب آن سوال بود یا از جهة انتظار

قال این السائل
عن الساعة قال
ها انا یا
رسول الله قال
فاذا ضیعت الامانة
فانتظر الساعة قال
فکیف اضاعتها
قال اذا وسد
الامر الی غیر اهله
فانتظر الساعة

وحی یا از جهت اتمام حدیث سابق تا خلط و اشتباه بر سامعان نشود و این مقصود
مصنف است یا از جهت تعلیم فوائد اول آنکه واجب است بر قاضی و مفتی و مدرس و حاکم
که اسبق را تقدیم نماید و دیگر آنکه از اداب متعلم آنست که سوال نکند معلم را مادامی که او
مشتغل بحدیث یا جز آن باشد زیرا که اتمام آن حدیث و جز آن و عدم قطع آن حقی است ثابت
در ذمهٔ او و دیگر معلم را لازم است که بمتعلم رفق نماید اگرچه آن متعلم جفا در سوال خود نماید
یا جهل کند زیرا که رسول علیه السلام آن اعرابی را زجر بر سوال هرگز نه فرمود و دیگر آنکه
مراجعت همراه عالم در سوال و جواب جائز است ابن بطال گفته که درین حدیث وجوب
تعلیم سائل است و فاء در قول او و فانتظر الساعة از برای تفریع است یا جواب شرط محذوف
است یعنی اذا کان الامر کذلک فانتظر الساعة والله اعلم **بَابُ** مَنْ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْعِلْمِ
باب است در بیان آن کسی که بلند کند آواز خود را بالعلم حَدَّثَنَا اَبُو النُّعْمَانِ و وی محمد
پسر فضل سدوسی بصری که معروف بعارم است و در بعضی نسخها عارم ابن الفضل نیز
آمده و عارم بمعنی است یعنی مبالغ در دین یا علم یا جز آن و احوال او در باب الدین النصیحة
گذشته ثنا اَبُو عَوَانَةَ بفتح عین مهمله و وی وضاح است که ذکر او در باب بدء الوحی
گذشته عَنْ اَبِی بِشْرٍ بکسر باء موحده و سکون شین معجمه و وی جعفر پسر ابی ایاس
پسر ابی وحشیه واسطی یا بصری است و در سال یکصد و بیست و سه یا چهار یا پنج
وفات یافت عَنْ یُوْسُفَ بْنِ مَاهَكَ بفتح هاء است اگرچه کسر آن نیز حکایت
کرده شده و او غیر منصرف است نزد اکثر از برای علمیة و عجمه و ماهک پسر بهزاد بفتح
باء موحده تحتانیه و کسر آن و زاء معجمه فارسی مکی است زیرا که وی در اصل از فرس بود و بعد از آن
سکونت بمکه شریفه کرده بود و از برای او ولد نبود و در سال یکصد و سیزده وفات یافت
عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو پسر عاص قرشی است و عبد الله پیش از پدر خود اسلام آورده
بود و تفاوت درمیان پدر و پسر بحسب سال دوازده یا یازده سال است و در مکه
یا طائف یا مصر در سال شصت و سه یا پنج یا هفت وفات یافت در ولایت یزید
پسر معاویه و احوال او در باب المسلم من سلم گذشته قَالَ گفت عبد الله پسر عمرو تَخَلَّفَ
عَنَّا النَّبِیُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس ماند از ما یان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فِیْ سَفْرَةٍ
سَافَرْنَاهَا در یک سفری که سفر کرده بودیم ما یان آن سفر را فَاَدْرَكَنَا

باب من رفع صوته بالعلم حدثنا ابو النعمان ثنا ابو عوانة عن ابي بشر عن يوسف بن ماهك عن عبد الله بن عمرو قال تخلف عنا النبي صلى الله عليه وسلم في سفرة سافرناها فادر

پس یافت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ما یان را و لاحق شد بما یان وَ قَدْ
اَرْهَقَتْنَا الصَّلٰوةُ و حال آنکه بدرستی فرو پوشیده بود ما یان را نماز و وقت او
و محیی السنة گفته که نزدیک شده بود وقت او و آن نماز نماز عصر بود و در بعضی روایات
ارهقنا الصلوة بفتح قاف و رفع صلوة آمده بنا برانکه صلوة مؤنث غیر حقیقی است
و در بعضی روایات بسکون قاف و نصب صلوة آمده و برین تقدیر معنی آن باشد
که بدرستی ما تاخیر کرده بودیم نماز را وَ نَحْنُ نَتَوَضَّأُ و ما یان وضو میکردیم و وضو
بضم واو عبارت از غسل اعضا و مسح سر است فَجَعَلْنَا نَمْسَحُ عَلٰی اَرْجُلِنَا پس نزدیک
بودیم که مسح نمائیم ما یان بر پایهای خود و تقابل جمع بجمع مقتضی از برای توزیع و
انقسام احاد بر احاد است پس از برای هر مرد رجل ثابت شد و رجل جنس است
شامل از برای واحد و اثنین و عقل مقصود را معین میکند خصوصا در چیزیکه محسوس باشد
و اگر گفته شود مسح بر پشت پای میباشد نه بر تمامی رجل جواب مراد از رجل بعض است
یعنی قدم نه کل و قرینه عرف شرعی است زیرا که معهود در شرع همین است
فَنَادٰی بِاَعْلٰی صَوْتِهٖ پس آواز کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به بلند ترین آواز
خود وَیْلٌ لِّلْاَعْقَابِ مِنَ النَّارِ مَرَّتَیْنِ اَوْ ثَلٰثًا که هلاکت است یا چاه مخصوص برای پاشنها
پاها از آتش دوزخ این کلام را دو بار گفتند یا سه بار و لام جاره برا عقاب از
برای اختصاص است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده وان اسأتم فلها
ولهم عذاب الیم محیی السنة گفته که معنی کلام آنست که هلاکت است برای صاحبان
اعقاب و اهل آنها که در غسل آنها تقصیر نمایند از آتش دوزخ پس لفظ اهل محذوف
است چنانچه در قول حق جل و علی شانه و اسال القریة آمده و بعضی گفته اند مراد
اختصاص عذاب با عقاب است وقتی که تقصیر کرده شود در غسل آن و مصنف
رحمه الله علیه استدلال نمود بر جواز رفع صوت للعلم بقول او فنادی باعلی
صوته و این استدلال وقتی تام میشود که حاجت داعی باشد بسوی آواز
بعد یا کثرت جماعت یا جز آن و استدلال کرده باین حدیث نیز بر مشروعیة
تکرار حدیث و اعادهٔ آن از برای فهم سامعان و درین حدیث مبارک دلیل
است بر وجوب غسل رجلین از جهة آنکه وعید نباید در حق ماسح آنها فرمودند

وقد ارهقتنا
الصلوة ونحن
نتوضأ فجعلنا
نمسح علی ارجلنا
فنادی باعلی
صوته ویل
للاعقاب من النار
مرتین او ثلاثا

واگر مسح کافی می بود هر آئینه وعید شدید از برای تارک غسل آنها نمیکرد یا از جهة آنکه هر کسی که قائل بمسح است قائل بوجوب مسح اعقاب نیست پس معلوم شد که مراد غسل است و مسح که گفته اشارت نبوی بتقلیل استعمال آب کرده زیرا که پا محل اسراف آب است یا مراد از مسح غسل است بنا برانکه روایت کرده شده از ابی زید انصاری که مسح در کلام عرب گاه اطلاق کرده می شود بر غسل واگر گفته شود که ظاهر قول حق سبحانه جل شانه وامسحوا برؤسکم وارجلکم بر قراءة جر دلالت میکند بر وجوب مسح رجل پس مطابقت در میان او و در میان حدیث چگونه شود جواب آنکه قراءة جر معارض است بقراءة نصب پس در وی تاویل ضرور شد و تاویل جر بحمل آن بر مجاورة مانند قول آنها جحر ضب خرب اولی است از تاویل نصب بحمل آن بر محل جار و مجرور زیراکه او موافق از برای سنت مشهوره است و حضر استدلالات بر وجوب غسل رجلین آنست که جمیع آنکسانی که وصف کرده اند وضوء رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در مواطن متعدده همه متفق اند بر غسل رجلین وبعضی علماء اصول گفته اند که چون قراءت نصب مشهور بود حمل کرده شد او را بر حالت عدم تخفف که آن کثیر الوقوع است و چون قراءة جر غیر مشهور بود حمل کرده شد او را بر حالة تخفف که قلیل و نادر است لکن برین تقدیر مسح موزه بکتاب الله ثابت شد و مشهور آن است که مسح موزه ثابت بسنت مشهوره است چنانچه در متون کتب فقه آمده و قول او اذ تخلفنا عنه از عبد الله بن عمرو است ابن بطال گفته که اصحاب کرام از برای طمع آمدن رسول علیه السلام نماز را در وقت فاضل ترک نمودند تا ثواب جماعت همراه آن حضرت صلی الله علیه وسلم یابند پس هرگاه وقت تنگ شد و از فوت صلوة ترسیدند وضوء بر سبیل استعجال نمودند و مبالغه در ان وضوء مراعاة نکردند پس بر همین حال رسول باکمال آن جماعهٔ عظام را یافت و آنها را از جر و عتاب بر نقصان وضوء نمود و گفت ویل للاعقاب من النار پس این حدیث مبارک مفسر است از برای قول حق جل وعلی شانه که فرموده وامسحوا برؤسکم وارجلکم زیراکه این حدیث مبارک دلالت میکند که مراد در آیهٔ کریمه غسل رجل است نه مسح آن و استدلال

و در این اشارت است [illegible] وقتی که منصوب خوانده شود [illegible] عطف [illegible] با اغسلوا [illegible] خوانده [illegible] و اینست [illegible] با وجود [illegible] آن [illegible] و درین [illegible] ممسوح باشد [illegible] مسح [illegible] شریف [illegible] در شرع [illegible] و در آیهٔ کریمه [illegible] حق سبحانه [illegible] فرموده [illegible] الی الکعبین [illegible] رجل محل اسراف آب بود [illegible] مسح [illegible] گفت [illegible]

کرده است خصم بانکه هرگاه حکم روی و دست در وضو غسل بود و حکم سر مسح و در تیمم ساقط شد هر یک از سر و پای پس معلوم شد که حکم پای بحکم سر مشابه است لکن جواب آنست که چون غسل رجل در حالت تخفف بحدیث مشهور یا بکتاب ساقط شد وظیفه او دران حالت مسح شد پس سقوط او در تیمم بنابران است حاصل آنکه ممسوح بودن او در بعضی احوال کافی از برای سقوط او در تیمم است از جهت آنکه مسح خلف از مسح مطلقا نمی شود بلکه از غسل مطلق می شود

بَاب قَوْلِ الْمُحَدِّثِ حَدَّثَنَا وَأَخْبَرَنَا وَأَنْبَأَنَا

باب است در بیان قول سخن کننده که گوید لفظ حدثنا یا لفظ اخبرنا یا لفظ انبانا پس مراد از محدث معنی لغوی است نه اصطلاحی که عبارت از مشتغل بحدیث نبوی است **وَقَالَ لَنَا الْحُمَيْدِيُّ** و گفته است برای مایان حمیدی بر صیغه مصغر و یا النسبت و احوال او در ابتدا کتاب گذشته و او از اجل اصحاب سفیان بن عیینه بود و لفظ قال بر سبیل جزم دلالت بر سماع میکند اعم از انکه بزیادت کلمه لنا مقارن باشد یا نباشد پس آن در مرتبه کمتر از لفظ حدثنا و مانند آن باشد زیراکه او بر سبیل مذاکره گفته می شود و لفظ حدثنا و مانند آن جز این نیست که گفته میشود بر سبیل نقل و تحمل جعفر نیشاپوری گفته که در هر جا که امام محمد بخاری گوید قال لی فلان پس آن عرض و مناوله است **كَانَ عِنْدَ ابْنِ عُيَيْنَةَ حَدَّثَنَا وَأَخْبَرَنَا وَأَنْبَأَنَا وَسَمِعْتُ وَاحِدًا** بود نزد سفیان پسر عیینه لفظ حدثنا و لفظ اخبرنا و لفظ انبانا و لفظ سمعت متحد و یک در معنی که هیچ تفاوت و تغایر در میان آنها نیست چنانچه مقتضای لغت همین است و چون مصنف رحمة الله علیه این قول را ذکر کرد و برد وی رد و اعتراض نکرد پس معلوم شد که مختار نزد او همین قول است و مذهب مسلم آنست که اطلاق لفظ حدثنا جائز نیست مگر برا نچیزی که تلمیذ از شیخ شنیده باشد پس پس و اخبرنا برا نچیزی که تلمیذ بر شیخ خوانده باشد و مذهب شافعی و جمهور اهل مشرق همین است و قومی از متاخرین اصطلاح منعقد کردند بر اطلاق لفظ انبانا بر اجازت پس وی ادنی در مرتبه از لفظ اخبرنا است و اما از لفظ سمعت پس موضوع از برای آنچیزی است که تلمیذ از شیخ شنیده باشد اعم از انکه حدیث شیخ همراه وی باشد یا غیر وی باشد ابن بطال گفته که طائفه از علما گفته که لفظ حدثنا در مقام مشافهه اطلاق می شود پس پس و لفظ اخبرنا بر مشافهه و کتابت و تبلیغ اطلاق می شود از جهت آنکه صحیح است

بَاب قَوْلِ الْمُحَدِّثِ حَدَّثَنَا وَأَخْبَرَنَا وَأَنْبَأَنَا وَقَالَ لَنَا الْحُمَيْدِيُّ كَانَ عِنْدَ ابْنِ عُيَيْنَةَ حَدَّثَنَا وَأَخْبَرَنَا وَأَنْبَأَنَا وَسَمِعْتُ وَاحِدًا

بدانکه عرض بر دو قسم است یکی عرض قراءة و دیگر عرض مناوله و عرض قراءة آنست که قراءة کند بحضور شیخ و عرض مناوله آنست که طالب بیارد کتاب را بصورت نسخه و آن شیخ عارف باشد باو و باز دهد آنرا بآن طالب و بگوید که دریافتم بر چیز که درین است و صحیح کرده ام مرا این احادیث فلان از فلان و اجازت دادم ترا روایت این احادیث از ان فلان و مراد از عرض درینجا عرض قراءة است و خلاصه عرض از قراءة عطف تفسیر است ۱۲ نور الحق

که قائل گوید اخبرنا الله في كتابه بكذا و صحیح نیست که گوید حدثنا فی کتابه بکذا زیراکه درانجا مشافهه نیست و طحاوی گفته که هیچ فرق و تفاوت نیافتم درمیان تحدیث و اخبار در کتاب خدا تعالی و سنت رسول او صلی الله علیه وسلم زیراکه حق سبحانه جل شانه در کتاب الله فرموده یومئذ تحدث اخبارها و رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اخبرنا التمیم الداری و خطیب بغدادی گفته که بلندترین عبارات درباب اسناد سمعت است پس حدثنی بعد ازان اخبرنی بعد ازان انبانی است وَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُوْدٍ

و فرموده عالم محمود عبد الله پسر مسعود که احوال او سابق گذشته حَدَّثَنَا رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوْقُ که حدیث کرد ما یان را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی راست گو و راست گو کرده شده است یعنی صادق در واقع و نفس الامر است و مصدوق نسبت بخدا تعالی و خلق است یا آنکه صادق است دران چیزی که او گفته است از برای غیر خود و مصدوق است دران چیزی که غیر او یعنی حضرت جبرئیل از برای او گفته باشد یا آنکه صادق است در جمیع افعال خود پیش از نبوت زیراکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم درمیان اهل عرب قبل از نبوت مشهور بمحمد امین بود و مصدوق است پس از نبوت در جمیع آنچه آورده است از وحی کریم و این جمله معترضه است نه حالیه از جهت آنکه صادقیت و مصدوقیت آن ذات مبارک را در جمیع احوال ثابت بود نه در بعضی احوال و این عبارت در حدیث خلق جنین وارد شده و مقصود از آوردن این قول آنست که لفظ حدثنا از عبد الله بن مسعود وارد شده

وَقَالَ شَقِيْقٌ عَنْ عَبْدِ اللهِ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلِمَةً

و گفته است شقیق بفتح شین معجمه از عبد الله پسر مسعود که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سخنی و مقصود ازین کلام آن است که لفظ سمعت نیز از حضرت عبد الله مذکور وارد شده پس از کلام سابق و ازین کلام معلوم شد که حضرت عبد الله مذکور گاه لفظ حدثنا در صیغ نقل و اسناد می آرد و گاه لفظ سمعت استعمال در انجا می نماید پس واضح شد که درمیان آن هر دو صیغه هیچ فرق و تفاوت نیست و شقیق نام ابو وائل است که ذکر او درباب خوف المؤمن ان یحبط عمله بکنیت گذشته و درین مقام بنام محض یاد شد وَقَالَ حُذَيْفَةُ حَدَّثَنَا رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيْثَيْنِ

و گفته است حضرت حذیفه که حدیث کرد ما یان را رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو حدیث پس لفظ حدثنا از وی نیز منقول و مسموع شد

وَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُوْدٍ حَدَّثَنَا رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوْقُ وَقَالَ شَقِيْقٌ عَنْ عَبْدِ اللهِ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلِمَةً وَقَالَ حُذَيْفَةُ حَدَّثَنَا رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيْثَيْنِ

وحذیفه پسر یمان انصاری صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان منافقان
بود که آنها را می شناخت ومنافقان را از زمره مؤمنان مخلصان جدا جدا میدانست
واین علم مختص بوی بود واو وپدر او همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در جنگ
احد حاضر شده بود وپدر او در همان روز بقتل رسید که او را مسلمانان بر سبیل خطا
کشتند وازوی روایت کرده شده است بیست حدیث که امام بخاری رحمة الله
علیه متفرد شده از جمله آن بهشت حدیث حضرت عمر رضی الله عنه او را در خلافت
خود والی بر شهر مدائن کرده بود پس در همانجا سکونت واقامت اختیار نمود ودر
سال سی وشش وفات یافت وَقَالَ اَبُو الْعَالِيَةِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ وگفته است ابو العالیه در روایت از ابن
عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در چیزی که روایت میکند آن پیغمبر او را از پروردگار
خود وابو العالیه بعین مهمله ویاء مثناة تحتانیه نام او رفیع بضم راء مهمله وفتح فاء پسر
مهران ریاحی منسوب بسوی بنو ریاح بیاء مثناة تحتانیه که قبیله از بنی تیم است
آزاد کرده بود او را زنی از ریاح وزمان جاهلیت دریافت وبعد از وفات
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدو سال اسلام آورد ودر سال نود وفات یافت
وَقَالَ اَنَسٌ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ وگفته است حضرت
انس پسر مالک که خادم رسول خدا بود در روایت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که روایت میکند او از پروردگار خود وَقَالَ اَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ فِيمَا يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّكُمْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وگفته است حضرت ابو هریره
در روایت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در چیزی که روایت میکند او آن چیز را
از پروردگار شما ای جماعه حاضران که آن پروردگار کثیر الخیر وبلند است از جمیع نقائص
ومقصود از ذکر این عبارات ثلاثه تنبیه بر حکم عنعنه است که آن وصل است نزد
تلاقی وایضا اشارتست بسوی آن چیزی که ابن رشید ذکر کرده که روایت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم از پروردگار است پس نیست خواه صحابی تصریح
کند باین یا تصریح نکند وبرین دلالت میکند حدیث مذکور از حضرت ابن عباس
زیرا که در بعضی مواضع ازوی لفظ عن ربه نیامده ولفظ فیما در روایت ابی هریرة

وَقَالَ اَبُو الْعَالِيَةِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ وَقَالَ اَنَسٌ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ وَقَالَ اَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّكُمْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيْدٍ قَالَ اَنَا اِسْمٰعِيْلُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ دِيْنَارٍ عَنْ اِبْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا وَاِنَّهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ

در بعضی نسخها نیامده و اگر گفته شود که مصنف رحمة الله علیه ذکر انبا نکرد با وجود آنکه اورا در ترجمه باب ذکر نمود جواب آنکه روایت شامل از برای جمیع اقسام است پس انبا نیز مندرج است در روی حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيْدٍ بلفظ تصغیر قتیبه است که احوال او در باب افشاء السلام گذشته قَالَ اَنَا اِسْمٰعِيْلُ بْنُ جَعْفَرٍ پسر ابی کثیر انصاری مدنی که احوال او در باب علامة المنافق گذشته عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ دِيْنَارٍ که قرشی عدوی مولای ابن عمر بود و احوال او در باب امور الایمان گذشته عَنِ ابْنِ عُمَرَ از حضرت عبد الله پسر عمر پسر خطاب قرشی عدوی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بصلاحیت او گواهی داد و او از جمله شش نفر است که آنها بکثرت روایت از رسول مختار معروف و مشهوراند و در مکه شریفه بعد از حج در سال هفتاد و سه وفات یافت و مناقب او بسیار است و از حد شمار خارج است و بعضی احوال او در باب امور الایمان گذشته قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عبد الله بن عمر که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً که بدرستی بعضی از جنس درخت درختی است لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا که نمی افتد کاهی برگ او و ورق بفتح را مهمله است زیرا که بکسر را مهمله دراهم مضروبه را گویند وَاِنَّهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ و بدرستی آن درخت مانند مسلمان است و حال او مشابه بحال مسلمان است از جهة کثرت خیر و انتفاع عام و از جهة بقا ظلل علی الدوام و طیب میوه بر جمله انام و وجود او بر سبیل دوام زیرا که وقتی که طلع و شکوفه او بیرون می شود پس او خورده می شود تا وقتی که او خشک شود و منافع او بسیار و فوائد بی شمار و موجود در جمیع اجزا و مستمر در جمیع احوال تا آنکه خسته او در علف دواب و لیف او در حبال یعنی ریسمانها بکار آید پس آن تمام نفع محض است چنانچه مؤمن تمام خیر صرف است از جهت کثرت طاعات و مکارم اخلاق و عادات و مواظبت بر صلوة و صیام و قراءة و زکوة و ذکر و قاضی الحاجات و سائر طاعات و اعمال مومن دائم اند چنانچه برگ درخت خرما همیشه میباشد و وجه تشبیه همین صحیح است چنانچه در روایت بزار آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ النَّخْلَةِ مَا اَتَاكَ

منها فقعلک و اما آنچه بعضی گفته اند که وجه تشبیه آنست که درخت خرما چون سراو بریده شود
پس البته می میرد یا آن درخت بار نمی آرد تا از نر آبستن کرده نشود یا آن درخت می میرد
وقتیکه غرق شود یا آنکه از برای شکوفه وی بوی منی است یا آنکه آن درخت عاشق میشود
یا آنکه آن درخت از جانب اعلی آب می نوشد پس همگی وجوه ضعیفه اند زیرا که این مشابهات
در جمیع افراد انسان از مسلم و کافر موجود اند و بمسلم مختص نیستند و آزین وجوه
ضعیف تر وجهی است که بعضی گفته اند که وجه مشابهت آن است که او از فضلهٔ
طینت حضرت آدم علیه السلام است پیدا شده از جهة آنکه با وجود عدم اختصاص
او بمسلم حدیث صحیح درین باب ثابت نشده و مثل بکسر میم و اسکان ثاء مثلثه
ثابت شده و در بعضی روایات بفتح آن هردو آمده و معنی آن هردو یکی است
فَحَدِّثُوْنِي مَا هِيَ پس حدیث کنید مرا و بیان کنید مرا که آن درخت موصوف
بصفت مذکوره کدام یکی است و حدثونی بصیغهٔ جمع امر حاضر از باب تفعیل است
فَوَقَعَ النَّاسُ فِيْ شَجَرِ الْبَوَادِيْ پس افتادند مردم در درختهای بیابانها و غافل شدند
از تفسیر آن درخت بدرخت خرما یعنی از سبب استیلاء دهشت دران وقت
افکار آنها وحشت گرفتند پس هریک از سامعین تفسیر کردند آن درخت را بیک نوع
از درختهای بیابان و هیچکس تفسیر آن درخت بدرخت خرما نکرد و در بعضی روایات
البواد بحذف یا آمده قَالَ عَبْدُ اللهِ گفت حضرت عبد الله بن عمر که راوی این
حدیث است وَوَقَعَ فِيْ نَفْسِيْ اَنَّهَا النَّخْلَةُ و افتاد در دل من و متحقق شد در ذهن من
که بدرستی آن درخت موصوفه درخت خرما است و ابو عوانه از طریق مجاهد وجه
او را بیان کرده و گفته فظننت انها النخلة من اجل الجمار الذی اتی به و درین اشارتست
بسوی آنکه ملغز له را لائق است که در قرائن احوال که واقع نزد سوال اند تفطن نماید و ملغز را
لازم است که مبالغه در تعمیه مراد نکند و قول او وَوَقَعَ الخ مقولهٔ قول است فَاسْتَحْيَيْتُ
پس شرم کردم من از آنکه من بگویم و تفسیر نمایم که آن درخت درخت خرما است
زیرا که من در تمام آن قوم خورد تر بودم و آن همه از من بزرگ سال بودند و در کتاب
الاطعمه مؤلف آورده که جملهٔ آنها حاضران ده نفر بودند و ابن عباس دهم آنها بود
و در باب حیاء در علم آورده قال عبد الله فحدثت ابی بما وقع فی نفسی فقال لان

فحدثونی ما هی
فوقع الناس فی شجر البوادی
ووقع فی نفسی انها النخلة
فاستحییت

جمار بضم جیم و تشدید میم بیاض درخت خرما است و از آن هم النخل گویند

تکون قلتها احب الی من ان تکون لی کذا وکذا حمر النعم ثم گفت تو پس گفتند آن جماعه حاضران حدثنا حدیث کن مایان را ماهی یا رسول الله که چیست آن درخت ای رسول خدا قال فرمود رسول محمود هی النخلة که آن درخت موصوفه مسئوله درخت خرماست بدانکه درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه عالم را لائق است که اذهان طالبان را تجربه و امتحان کند باسوله غریبه و مسائل دقیقه اگر بفهم خود آنها دریافتند پس بهتر و خوشتر و اگر درنیافتند بیان برسبیل توضیح و تصریح نماید و آنچه مروی شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از اغلوطات نهی فرموده و اغلوطات عبارت از مسائل صعبه دقیقه است پس محمول است بران مسائل که درانها نفع نباشد یا بران مسائل که برسبیل تعنت مسئول منه یا بر قصد تعجیز آن سوال کرده شود و دیگر تیز کردن است بر فهم در ادراک و علم و دیگر حیا کردن صغار بحضور کبار مستحب است لکن بشرطیکه مؤدی بسوی فوت مصلحت نشود لهذا حضرت عمر رضی الله عنه آرزو کردند که کاشکی فرزند آنها خاموشی نمیکرد و بیان میکرد که ان درخت خرماست و دیگر آنکه درین حدیث مبارک دلیل است بر جواز بیع جمار از جهت آنکه هر آنچه اکل او جائز است البته بیع او نیز جائز است و دیگر آنکه ضرب اشباه و امثال از برای زیادت افهام و تصویر معانی معقوله بصور محسوسه تا آنکه در اذهان راسخ و ثابت کرده مستحسن است چنانچه حق جل و علی شانه در کلام خود ضرب امثال کرده و گفته کذلک یضرب الله الامثال و دیگر آنکه لازم است بر صغیر که توقیر کبیر کند و تعدم بروی در قول ننماید اگرچه بداند که قول او صواب است و دیگر آنکه درین اشارتست بآنکه گاه گاه بر عالم کبیر خفی می شود آنچه ادراک میکند او را آن کسی که در مرتبه فهم و علم از وکمتر باشد زیراکه علم نعمت و موهبت از جانب حق است که مختص میکند بآن هر کسی را که میخواهد و دیگر آنکه تشبیه کردن یک شی لشی دیگر استدعا نمی کند که مشبه نظیر و مانند مشبه باشد در جمیع وجوه زیراکه مؤمن را هیچ چیزی از جمادات و نباتات مماثل و معادل نیست و استدلال کرده باین حدیث مبارک امام مالک برانکه محبت ثنا بر اعمال صالحه هیچ قدح و خلل دران اعمال نمیکند وقتیکه اصل آن اعمال از برای وجه ایزد متعال باشد و این مستفاد از تمنی حضرت عمر است و تمنای حضرت عمر رضی الله عنه ازانجهت واقع شده که انسان مجبول است بحسب طبع و فطره بر دوستی خیر از برای ما خود و اولاد خود و یا ازجهت آنکه فضیلت فرزند او در فهم و علم ظاهر گردد باوجود خوردی در سال

حدثنا
ما هی یا رسول الله
قال هی النخلة

یا از جهت آنکه رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم قدر و رتبۂ او زیادہ کند یا از جہت آنکہ رسول مقبول در حق فرزند دعا خیر از برای ازدیاد علم و فہم نماید و دیگر آنکہ در ینحدیث بدین ک اشارتست کہ دنیا فانیہ در چشم حضرت عمر رضی اللہ عنہ بسیار حقیر و ذلیل بود با مقابلہ نمود حمر نعم را باظہار فہم یک مسئلہ کہ خورند او بران مطلع باشد مؤلف رحمۃ اللہ علیہ در تفسیر قول حق سبحانہ جل شانہ کیف ضرب اللہ مثلا کلمۃ طیبۃ کشجرۃ طیبۃ اشارت کردہ کہ ان درخت خرما ست چنانچہ در روایت نافع از ابن عمر آمدہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہذہ الآیۃ فقال اتدرون ما ہی قال ابن عمر لم یخف علی انہا النخلۃ فمنعنی ان اتکلم مکان سنی فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہی النخلۃ و وجہ جمع در میانہ ین روایت و روایت سابقہ آن است کہ حال چنان بود کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم جمار آوردہ شد در حالی کہ این آیہ کریمہ را خواندہ بود و در حالیکہ کو میدہ بود ان من الشجرۃ شجرۃ و در زرداء عبد اللہ پسر دینار از ابن عمر چنان آمدہ کہ ابن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من یخبرنی عن شجرۃ مثلہا مثل المؤمن اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء قرطبی گفتہ کہ تشبیہ از ان جہۃ واقع شدہ کہ اصل دین مسلمان ثابت است و آنچہ صادر می شود ازو از علوم و اعمال خیر قوت مستطاب از برای ارواح است و آن مسلمان ہمیشہ مستور بدین خود می باشد و نفع گرفتہ می شود بہر چیزی کہ از مسلمان صادر شود در حالۃ حیات و در حالۃ ممات واللہ اعلم

باب طرح الإمام المسئلة على أصحابه باب است در بیان انداختن شخصی کہ پیشوا و مقتدا بہ باشد مسئلہ را بر یاران خود لیختبر ما عندہم من العلم یعنی تا تجربہ و امتحان کند آن چیزی را کہ نزد آنہاست کہ آن چیز علم و دانستن است حدثنا خالد بن مخلد بفتح میم و سکون خاء معجمہ و فتح لام و اد ابو الہیثم قطوانی بفتح طاء مہملہ منسوب بسوی قطوان کہ موضعی است در کوفہ بجلی مولای ہم کہ در سال دو صد و سیزدہ در کوفہ وفات یافت روایت کردہ است امام بخاری ازوی و بعضی گفتہ اند کہ او تشیع بود قال انا سلیمان بن بلال کہ او ابو محمد است و بعضی گفتہ اند کہ کنیت او ابو ایوب تیمی قرشی مدنی مولای عبد اللہ پسر ابی عتیق بود و او بسیار خوش صورت بود و عاقل و متقی و الی کردہ شد خراج مدینہ مقدسہ را و در ہمان مدینہ مقدسہ در سال یک صد و ہفتاد و دو در خلافت ہارون رشید وفات یافت قال انا عبد

باب طرح الامام المسئلة على اصحابه ليختبر ما عندهم من العلم حدثنا خالد بن مخلد قال انا سليمان قال انا عبد

اللّٰهِ بْنُ دِيْنَارٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود از برای یاران خود اِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا بدرستی بعضی از جنس درخت درختی است که نمی افتد برگ او و هیچ گاهی وَاِنَّهَا مِثْلُ الْمُسْلِمِ و بدرستی آن درخت مانند مسلمان است و حال او مشابه حال مسلمان است حَدِّثُوْنِيْ مَا هِيَ حدیث کنید مرا ای یاران من و بیان نمائید که آن کدام درخت است فَوَقَعَ النَّاسُ فِيْ شَجَرِ الْبَوَادِيْ پس افتادند مردمان در درخت بادیها و صحراها یعنی تفسیر کردند برحسب فکر خود آن درخت را بدرختهای بادیه و بیابان قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ گفت عبد الله پسر عمر که راوی این حدیث است وَوَقَعَ فِيْ نَفْسِيْ اَنَّهَا هِيَ النَّخْلَةُ و ثابت شد در ذهن من که بدرستی آن درخت موصوف درخت خرما است و این مقوله قول است فَاسْتَحْيَيْتُ پس شرم کردم من از جهة خوردسالی خود ثُمَّ قَالُوْا حَدِّثْنَا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَا هِيَ پس گفتند یاران که حدیث کن مارا ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و خود بیان کن که کدام است آن درخت قَالَ هِيَ النَّخْلَةُ فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آن درخت موصوفه درخت خرما است و مؤلف این حدیث مبارک را از جهة استفاده ترجمه این باب مکرر آورده و تغییر رجال اسناد از جهة اختلاف مقامات واقع شده پس روایت قتیبه مر بخاری را در مقام بیان معنی تحدیث بود و روایت خالد در مقام بیان طرح مسئله بود لهذا امام بخاری رحمة الله علیه در هر مقام ذکر کرد شیخ خود را که آن شیخ روایت کرده است او را آن حدیث در همان مقام از برای غرض خاص سبحان الله چه قدر احتیاط در باب روایت حدیث میکرد مع ذلک در تکرار تاکید است و در هر دو روایت هیچ تفاوت نیست مگر در روایت اولی فحدثونی بفاء آمده و در ثانیه حدثونی بی فاء واقع شده والله اعلم بَابُ الْقِرَاءَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى الْمُحَدِّثِ باب است در بیان خواندن تلمیذ حدیث و پیدا کردن او بر محدث یعنی حدیث کننده که آن شیخ است و مصنف رحمة الله علیه این باب از آن جهة آورده که بعضی از سلف هرگز اقتدا نمیکردند مگر بآنچه از زبان مشائخ می شنیدند و اما آنچه خود بر مشائخ میخواندند پس آن را حجة نمیدانستند

اللّٰهِ بْنِ دِيْنَارٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا وَاِنَّهَا مِثْلُ الْمُسْلِمِ حَدِّثُوْنِيْ مَا هِيَ فَوَقَعَ النَّاسُ فِيْ شَجَرِ الْبَوَادِيْ قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ وَوَقَعَ فِيْ نَفْسِيْ اَنَّهَا هِيَ النَّخْلَةُ فَاسْتَحْيَيْتُ ثُمَّ قَالُوْا حَدِّثْنَا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَا هِيَ قَالَ هِيَ النَّخْلَةُ بَابُ الْقِرَاءَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى الْمُحَدِّثِ

لهذا امام بخاری رحمة الله علیه باب ازبرای جواز قراءة تلمیذ بر شیخ منعقد کرد و قول
حسن و ثوری و مالک را آورد و عرض بر دو قسم است یکی عرض قرات و دیگر
عرض مناوله عرض مناوله آنست که طالب یک کتاب را پیش شیخ خود حاضر آرد
پس آن کتاب را شیخ نظر کند و تامل نماید درحالیکه آن شیخ عارف و بیدار باشد
بعد ازان آن شیخ آن کتاب را بآن طالب خود پس دهد و ازبرای آنطالب گوید که واقف
شدم من بر جمیع آنچه درین کتاب است و این کتاب را شخص فلانی از شخص فلانی
مراحدیث کرده پس من ترا اجازت دادم که این کتاب را از من روایت کنی
تا طالبان از تو فائده حاصل نمایند و عرض قرات ظاهراست و درمیان عرض و
قرات عموم و خصوص است زیرا که قراءة طالب اعم از عرض است اما عرض بغیر
از قراءة واقع نمی شود زیرا که عرض عبارت است ازآنچه مقابله کند طالب اصل شیخ
خود را که همراه وی است یا همراه غیر وی بحضور شیخ پس آن اخص از قراءة است وَرَاَى
الْحَسَنُ وَالثَّوْرِيُّ وَمَالِكٌ و دیده است امام حسن بصری و سفیان ثوری و امام
مالک مدنی که احوال همه آنها در سابق گذشته الْقِرَاءَةَ جَائِزَةً خواندن طالب
را بر عالم و شیخ روا و معتبر در صحت نقل ازان شیخ وَاحْتَجَّ بَعْضُهُمْ و دلیل گرفته بعض
اہل حدیث از سلف که آن حمیدی شیخ بخاری است فِي الْقِرَاءَةِ عَلَى الْعَالِمِ درجواز
خواندن طالب بر عالم بِحَدِيثِ ضِمَامِ بْنِ ثَعْلَبَةَ ضمام بکسر ضاد معجمه و تخفیف میم
و ثعلبه بفتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و بباء موحده تحتانیه مفتوحه است
و او را قبیله بنی سعد رسول فرستاده بودند بخدمت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
پس او از رسول علیه السلام سوال از ایمان و اسلام کرد بعد ازان بازگشت بسوی قوم خود و خبر
داد آنها را بقول رسول مقبول صلی الله علیه وسلم پس آنها همگی و تمامی باسلام مشرف شدند
حضرت ابن عباس گفته که نشنیدیم مایان هرگز هیچ وافدی و رسولی که بهتر از ضمام پسر
ثعلبه باشد أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بدرستی آن ضمام گفت ازبرای پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ءَاللّٰهُ اَمَرَكَ اَنْ نُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ که آیا خدا تعالی امر کرده است
ترا ای رسول خدا بآنکه نماز خوانی و ادا کنی پنج نماز ها را قَالَ نَعَمْ گفت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که آری مرا خدا تعالی امر کرده است باین پنج نماز که ادا میکنم قَالَ گفت آن بعضی حجة

ورای الحسن والثوری ومالک القراءة جائزة واحتج بعضهم فی القراءة علی العالم بحدیث ضمام بن ثعلبة انه قال للنبی صلی الله علیه وسلم ءالله امرك ان نصلی الصلوات قال نعم قال

گیرنده فَهٰذِهٖ قِرَاءَةٌ عَلَی النَّبِيِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس این قول ضمام که گفته آلله
امرک ان تصلی الصلوات خواندن اوست بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتانیث اسم
اشارت از جهة رعایت خبرست ودر بعضی نسخها قراءة النبی صلی الله علیه وسلم باضافت
مصدر بسوی مفعول آمده أَخْبَرَ ضِمَامٌ قَوْمَهُ بِذٰلِكَ که خبر داد ضمام قوم وگروه خود را
بآن قول خود که خوانده بود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَأَجَازُوْهُ پس اجازت
داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ویاران او آن ضمام را یا اجازت کردند آن قوم خود داد
اورا واین اجازت آنها بعد از اسلام بود یا درمیان آنها بعضی اشخاص مسلمان درهمان
روز بودند وفائده این کلام استشعارست که قراءت طالب بر شیخ محدث معتبر
است بوجهیکه نقل آنحدیث ازان شیخ بمجرد قراءت آن بر شیخ جایزست زیراکه مجرد
قراءت بر شیخ بجز از انضمام جواز نقل از وی دلالة بر مقصود میکند وَاحْتَجَّ مَالِكٌ ودلیل
گرفته است بر جواز قراءت حدیث بر محدث عالم سالک امام مالک رحمة الله علیه بِالصَّكِّ
بمکتوبی يُقْرَءُ عَلَى الْقَوْمِ که خوانده میشود بر جماعتی از مردمان فَيَقُوْلُوْنَ پس می گویند آن مردم
أَشْهَدَنَا فُلَانٌ که گواه گرفته است مایان را بران مکتوب فلانی نام کرنام او درهمان مکتوب
محرر شده وصک بفتح صاد مهمله وتشدید کاف مکتوب را گویند وَاِنَّمَا ذٰلِكَ قِرَاءَةٌ عَلَيْهِمْ
وجز این نیست که آن اشهاد خواندن بر آنجماعه است ابن بطال گفته که این حجة قاطعه است
زیراکه اشهاد بحسب حال اقوی از اخبارست پس امام مالک قیاس کرد قراءة حدیث را بر شیخ
بر قراءة مکتوبی که در وی اقرار مقر نوشته میشود از جهة آنکه شهادت بران مکتوب جائز شد بمجرد
قراءة بران جماعه اگرچه آن جماعه تلفظ بآن مکتوب نکردند پس همچنان وقتی که خوانده شود حدیث
را بر عالم وآن عالم اقرار بآن حدیث کند البته روایت آنحدیث ازان عالم صحیح باشد
یعنی قیاس کرد روایت را بر شهادت وَيُقْرَءُ عَلَى الْمُقْرِئِ وخوانده میشود قرآن مجید را بر خواننده
یعنی معلم قرآن ویقرء بضم یا مثناة تحتانیه است فَيَقُوْلُ الْقَارِئُ پس می گوید خواننده که متعلم
قرآن است أَقْرَأَنِيْ فُلَانٌ که خوانانند است مرا ودرس وتعلیم نموده مرا قرآن مجید فلانی
مقری که معلم اوست واینکلام نیز از قول امام مالک است وحاکم از مطرف روایت کرده است که صحبت
کردم من امام مالک را هفده سال پس ندیدم من هیچکسی را که امام مالک کتاب خود موطا را بر وی خوانده باشد
بلکه همگی وتمامی آنها بر امام مالک آن کتاب را میخواندند والحال نیز عادت معلمین ومدرسین برهمین قرار گرفته

فهٰذه قراءة علی
النبي صلی الله علیه
وسلم اخبر ضمام
قومه بذلك
فاجازوه واحتج
بالصك مالك يقرء علی
القوم فيقولون
اشهدنا فلان
وانما ذلك قراءة
عليهم ويقرء علی
المقرئ فيقول
القارئ اقرأني
فلان

یعنی قیاس کرد قراءة
حدیث را بر قراءة قرآن
که آن بزرگتر از حدیث
است پس هرگاه در
قرآن قراءة کافی شد
[illegible] پس همچنان در حدیث شریف

وچون مؤلف رحمة الله علیه قول امام حسن وسفیان ومالک را بر سبیل تعلیق ذکر
کرده پس الحال همان قول آنها را بطریق اسناد ذکر میکند لهذا گفت حَدَّثَنَا عُبَیْدُ اللّٰهِ
بْنُ مُوْسَی عَنْ سُفْیَانَ قَالَ گفت سفیان ثوری اِذَا قُرِءَ عَلَی الْمُحَدِّثِ که وقتی که
بخواند طالب محدث که آن شیخ ست فَلَا بَاْسَ اَنْ یَّقُوْلَ حَدَّثَنِیْ پس نیست هیچ
باک ثابت بروی ازین که گوید که حدیث کرد آنشیخ مرا پس پس قَالَ گفت
ابو عبد الله بخاری سَمِعْتُ اَبَا عَاصِمٍ یَقُوْلُ که شنیدم من ابو عاصم را که میگوید
و ابو عاصم ضحاک پسر مخلد بفتح میم ست شیبانی بصری که معروف و مشهور
به نبیل ست از جهة آنکه فیل در بصره آمده بود پس مردم از برای دیدن آن فیل
رفتند پس او را ابن جریج گفت که ای ابا عاصم تو چرا تماشا نمیکنی پس در جواب
گفت که من از تو عوض نمی یابم ابن جریج او را گفت انت نبیل یعنی مرد
آگاهی و صاحب فضل هستی یا از جهة آنکه بینی او بزرگ بود و در بصره در سال
دو صد و دوازده وفات یافت و در لفظ سمعت اشعار نیست بآنکه ابو عاصم
حدیث کرده ست او را زیرا که جائز ست که وی حدیث کرده باشد او را و قصد
واستماع غیر بخاری باشد لهذا بعضی محدثین گفته اند که لفظ سمعت کمتر در مرتبه از
لفظ حدثنی و اخبرنی ست عَنْ مَالِكٍ وَّسُفْیَانَ از امام مالک و سفیان ثوری
اَلْقِرَاءَةُ عَلَی الْعَالِمِ وَقِرَاءَتُهٗ سَوَاءٌ که خواندن طالب بر عالم و شیخ و خواندن
عالم بر طالب هر دو برابر اند در صحت نقل از آن شیخ و هیچ تفاوت درمیان
آنها نیست حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ بتخفیف لام قَالَ اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْوَاسِطِیُّ
که قاضی واسط بود عَنْ عَوْفٍ بفتح عین مهمله و بفا پسر ابی جمیله بجیم مفتوحه بصری
که معروف باعرابی بود و او هرگز اعرابی نبود و او را عوف صدیق گفته می شد
احوال او در باب اتباع الجنائز من الایمان گذشته عَنِ الْحَسَنِ قَالَ از حسن
بصری که گفت آن حسن لَا بَاْسَ بِالْقِرَاءَةِ عَلَی الْعَالِمِ که هیچ باک و گناه ثابت
نیست بخواندن طالب عالم و عالم عبارت از شیخ ست یعنی در صحت نقل از آن
شیخ آن خواندن هیچ نقصان مطلقه بلکه آن خواندن و خواندن عالم بر طالب برابر ست
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ یُوْسُفَ او ابو محمد تنیسی ست که اصل او از دمشق بود

حدثنا عبید الله
بن موسی عن سفیان
قال اذا قرئ علی
المحدث فلا باس
ان یقول حدثنی
قال سمعت ابا
عاصم یقول
عن مالك و
سفیان القراءة
علی العالم وقراءته
سواء حدثنا
محمد بن سلام
قال انا محمد بن
الحسن الواسطی
عن عوف عن
الحسن قال لا
باس بالقراءة علی
العالم حدثنا عبد
الله بن یوسف

وبعد ازان اقامت وسکونت به تنیس اختیار نمود واحوال او در ابتداء باب وحی گذشته قَالَ حَدَّثَنِی اللَّیْثُ واو پسر سعد پسر عبد الرحمن مصری فهمی است که احوال او در حدیث ثانی از بدء وحی گذشته ویحیی پسر بکیر گفته که لیث در علم وفقه زیاده تر از امام مالک است عَنْ سَعِیْدٍ هُوَ الْمَقْبُرِیُّ که آن سعید مقبری است ومقبری در اصل صفة پدر اوست از جهة آنکه او مجاور مقبره بود بمدینه رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا از جهت آنکه منزل او نزد مقابر بود یا از جهة آنکه حضرت عمر رضی الله عنه در عهد خود او را بر کندن قبرها مقرر کرده بود ودر باء مقبری سه لغات آمده لیکن کسر آن غریب است واحوال او در باب الدین یسر گذشته عَنْ شَرِیْكِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ اَبِیْ نَمِرٍ بنون مفتوحه ومیم مکسوره است وابن سعد او را از جمله صحابه ذکر کرده است وکنیت شریک ابو عبد الله قرشی مدنی مردی مشهور ومعروف از اهل حدیث است که از وی ثقات اهل حدیث روایت کرده اند ودر سال یکصد وچهل وفات یافت اَنَّهٗ سَمِعَ اَنَسَ بْنَ مَالِكٍ که بدرستی شنیده است آن شریک انس بن مالک خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را یَقُوْلُ که میگوید بَیْنَمَا نَحْنُ جُلُوْسٌ مَعَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ در وقتی از اوقات مایان نشسته بودیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واصل بینما بین است که با و ما زائده متصل شده وجلوس بضم جیم جمع جالس است مثل شهود وشاهد فِی الْمَسْجِدِ در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم اِذْ دَخَلَ رَجُلٌ عَلٰی جَمَلٍ ناگاه در آمد یکمردی بر شتر نر وجمل بفتحتین شتر نر است فَاَنَاخَهٗ فِی الْمَسْجِدِ پس فرو خوابانید آن شتر نر را در ان مسجد ثُمَّ عَقَلَهٗ پس تر بست بازو وساق بهم دیگر آن شتر را بریسمان وابن بطال ازین استنباط کرده که بول شتران وسرگین آنها پاک است از جهة آنکه در مدت بودن او در مسجد امن از بول وسرگین کردن نیست لیکن این مجرد احتمال است که در مقام استدلال کفایت نمیکند ودفع میکند او را روایت ابو نعیم که آورده اقبل علی بعیر له حتی اتی المسجد فاناخه ثم عقله ثم دخل المسجد زیرا که این سیاق بر سبیل تصریح دلالت میکند بر آنکه آن مرد شتر را در مسجد مبارک داخل نکرده بود وصریح تر ازین روایت ابن عباس است که لفظ او چنین است فاناخ بعیره علی باب المسجد فعقله ثم دخل پس بنا برین

قَالَ حَدَّثَنِی اللَّیْثُ عَنْ سَعِیْدٍ هُوَ الْمَقْبُرِیُّ عَنْ شَرِیْكِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ اَبِیْ نَمِرٍ اَنَّهٗ سَمِعَ اَنَسَ بْنَ مَالِكٍ یَقُوْلُ بَیْنَمَا نَحْنُ جُلُوْسٌ مَعَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِی الْمَسْجِدِ اِذْ دَخَلَ رَجُلٌ عَلٰی جَمَلٍ فَاَنَاخَهٗ فِی الْمَسْجِدِ ثُمَّ عَقَلَهٗ

تقدیر در روایت حضرت انس مجاز بالحذف است و تقدیر کلام چنان است فاناخه
فی ساحة المسجد یا مانند آن ثُمَّ قَالَ پس گفت آنمرد اَیُّکُمْ مُحَمَّدٌ کیست از شما
محمد صلی الله علیه وسلم وَالنَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مُتَّکِئٌ بَیْنَ ظَهْرَانَیْهِمْ و حال آنکه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم تکیه کننده درمیان آنها بود و ظهرانی بفتح ظاء معجمه و فتح نون است
در فائق گفته که گفته می شود فلان بین اظهر القوم و بین ظهرانیهم ای بینهم و اقحام لفظ
ظهر و زیادت او از ان جهة واقع شده که دلالت کند بر آنکه اقامت آن رسول
مختار در میان آنجماعه ابرار بر سبیل استظهار و استنادو استنصار بود و مراد از صیغه
تثنیه آنست که پشت بعضی از انها جانب پیش او بود و پشت بعضی جانب پس او پس
آن مکنوف و محفوف از هر دو جانب است و گاه گاه استعمال کرده می شود در اقامت
مطلقه و اما زیادت الف و نون بعد از صیغه تثنیه پس از برای تاکید است چنانچه در نسبت
زیده کرده می شود و گفته می شود نفسانی وقتی که نسبت بسوی نفس میکنند و مانند آن
و در ین قول دلیل است بر آنکه تکیه کردن امام درمیان تابعان و استناد استاذ در
میان شاگردان جائز است و ایضا دلیل است بر آنکه هیچ شائبه عجب و تکبر و فخر و تجبر
در ذات انور آن سرور نبود لهذا گفته بین ظهرانیهم فَقُلْنَا پس گفتیم در جواب آنمرد
هٰذَا الرَّجُلُ الْاَبْیَضُ الْمُتَّکِئُ که محمد صلی الله علیه وسلم این مرد سفید رنگ تکیه کننده است
در میان جماعه حاضرین و مراد از ابیض آن بیاض است که مخلوط بسرخی باشد بلکه سرخی
غالب بران باشد و مراد از حدیثی که در صفت و حلیه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
می آید که نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم سفید رنگ پس مراد سفید صرف و خالص
است فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ پس گفت از برای آن رسول محمود آن مرد معهود اِبْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
که ای فرزند عبد المطلب و نسبت رسول مقبول بسوی جد از جهت کثرت مودت و شهرت
تربیت او واقع شده و این بفتح نون است زیراکه او منادی مضاف است و در
بعضی روایات یا ابن بذکر حرف ندا نیز آمده فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس
گفت از برای آنمرد معهود پیغمبر محمود صلی الله علیه وسلم قَدْ اَجَبْتُکَ که بتحقیق شنیدم من ترا یا مراد
ازین عبارت انشاء اجابت است نه اخبار از ان یا رسول علیه السلام تقریر خود را
از برای صحابه کرام در باب اعلام آنها از ان خیر الانام نازل منزله نطق و کلام گردانیده و این بسیار

فاناخه فی ساحة المسجد
ثُمَّ قَالَ اَیُّکُمْ مُحَمَّدٌ وَ
النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ مُتَّکِئٌ بَیْنَ
ظَهْرَانَیْهِمْ فَقُلْنَا
هٰذَا الرَّجُلُ الْاَبْیَضُ
فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ
اِبْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
قَدْ اَجَبْتُکَ

لائق از برای مراد مصنف است و رسول علیه السلام او را باین کلام جواب داد و لفظ نعم را در جواب نگفت زیرا که آن مرد کمال تعظیم و تکریم که بشان رسول کریم مناسب و لائق بود رعایت نکرد از جهة آنکه در اول اشتر را در مسجد مبارک درآورد و در ثانی آن ذات اقدس را خطاب نمود بقول خود که ایکم محمد و یا ابن عبد المطلب و اگر گفته شود که حق سبحانه جل شانه از ندا کردن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمثل ندا کردن سائر مردمان در قرآن مجید نهی و منع فرموده و گفته لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و ایضا در قرآن مجید نهی از سوال ایزد متعال فرموده و گفته لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و آن مرد اگر مسلمان بود پس چگونه اقدام بر این کلام نمود جواب بعد از تسلیم کردن آنکه مراد از آیهٔ کریمهٔ مذکور اولی نهی و منع از ندا مذکور است آنست که آن مرد معذور بود از جهة آنکه هر دو از نهی مذکور هنوز او را نرسیده بود و در وی بقیه از خصائل و اخلاق اعراب باقی مانده بود لهذا صعوبت در سوال و جواب کرد چنانچه ظاهر و محقق شده از قول لاحق او که گفته فمشدد علیک فی المسئلة و از قول که در روایت ثابت آمده و زعم رسولک انک تزعم لهذا در اول روایت ثابت از انس آمده که کنا نهینا ان نسأل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن شیء فکان یعجبنا ان یجیء الرجل من اهل البادیة العاقل فیسأله و نحن نسمع و ابو عوانه زیاده کرده و کانوا اجرأ علی ذلک منا پس معلوم شد که اصحاب کرام بر نهی مذکور عالم و واقف و عاقل بودند و اهل بادیه غافل و جاهل بودند فقال الرجل پس گفت آن مرد معهود از برای رسول محمود انی سائلک که بدرستی من پرسنده ام ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم از چند چیز فمشدد علیک فی المسئلة پس سخت کننده ام من بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم در سوال آن چیزها فلا تجد علی پس خشم نکنی بر من فی نفسک در ذات خود و در دل خود و این کلام دلالت بر وفور عقل او می کند زیرا که او عذر خود را قبل از سوال تقدیم نمود از جهت آنکه وی را معلوم بود که بجز از مخاطبه شدیده مقصود او حاصل نخواهد شد و مصادر باب وجد یجد مختلف بحسب معانی اند پس در غضب موجده گویند و در مطلوب وجود و در ضاله وجدان و در حب وجد بفتح واو و در مال وجد بضم او و در غنی

فقال الرجل انی سائلک فمشدد علیک فی المسئلة فلا تجد علی فی نفسک

یعنی بودیم ما یاران که منع کرده شده بودیم از آنکه بپرسیم رسول خدا صلی الله علیه وسلم از چیزی یعنی بقول پروردگار یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم پس بود که بپسندیم که آید مردی عاقل از اهل صحرا پس سوال کند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و رسول خدا او را جواب دهد و ما می شنیدیم و بودند آن مردم صحرا دلیرتر بر سوال کردن از ما یعنی ما یاران از جهت منع از سوال کردن از رسول بخود دور و مال نمی دادیم

و در غنی جده بکسر جیم و تخفیف دال مفتوحه و در مکتوب و جاده فَقَالَ سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ
پس گفت رسول محمود از برای آن مرد معهود که بپرس از هر انچه ظاهر شد برای تو در ذهن
تو یعنی از هر چیز که دل تو میخواهد سوال کن فَقَالَ اَسْأَلُکَ بِرَبِّکَ وَرَبِّ مَنْ قَبْلَکَ
پس گفت آن مرد معهود از برای آن رسول محمود که سوال میکنم من ترا به پروردگار
تو و پروردگار آن کسانی که پیش از تو بودند ءَآللّٰهُ اَرْسَلَکَ اِلَی النَّاسِ کُلِّهِمْ
آیا خدای تعالی فرستاده است ترا بسوی مردمان همگی و تمامی آنها و ءآلله بمد در
جمیع مواضع است و همزه اولی از برای استفهام و استعلام است چنانچه در قول
حق سبحانه جل شانه ءآلله اذن لکم ام علی الله تفترون آمده فَقَالَ اَللّٰهُمَّ نَعَمْ
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب آن مرد که ای بار خدایا آری
مرا خدای تعالی فرستاده است بسوی جمیع مردمان و رسول علیه السلام از
جانب باری الانام اگرچه مبعوث بسوی جن و انس بود لکن اکتفا بر جماعه انس
درین مقام ازان جهت کرد که آن مرد در سوال تخصیص بجماعه اناس نموده بود
لهذا رسول علیه السلام در جواب نیز تخصیص بآن جماعه فرمود اما تخصیص ناس در
قول حق سبحانه جل شانه که فرموده وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و
نذیرا پس بنا بر عدالت و شرافت انسان واقع شده نه از برای نفی رسالت
از جماعه جان و دلیل بر عموم رسالت او قول پروردگار است که در سوره فرقان
فرموده تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلٰی عَبْدِهٖ لِیَکُوْنَ لِلْعَالَمِیْنَ نَذِیْرًا و جواب
سوال قول رسول باکمال است که نعم فرموده و ذکر لفظ اللهم از برای تیمن و تبرک
است گویا در وی استشهاد در همان مقال بذات ایزد متعال از برای
تاکید و تایید صدق و درستی او است و اللهم در اصل یا الله بود پس حذف کرده شد
حرف ندا را و در عوض او میم مشدد در آخر آورده شد فَقَالَ پس گفت آن مرد
معهود اَنْشُدُکَ بِاللّٰهِ سوال می کنم باواز بلند ترا بخدای تعالی و انشد بفتح همزه
وضم شین معجمه آمده ءَآللّٰهُ اَمَرَکَ اَنْ تُصَلِّیَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِی الْیَوْمِ وَاللَّیْلَةِ
آیا خدای تعالی امر کرده است ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم بانکه نماز خوانی و ادا کنی
نمازهای پنج را در روز و شب و تصلی بتاء خطاب آمده و در بعضی روایات بنون بصیغه

فقال سل عمّا
بدا لك فقال
أسألك بربك
وربّ من قبلك
آلله أرسلك إلى
الناس كلّهم
فقال اللهم نعم
فقال أنشدك
بالله ءآلله أمرك
أن تصلي الصلوات
الخمس في اليوم
والليلة

متکلم آمده قاضی عیاض گفته که روایت نون اوجه است و تائید میکند او را
روایتی ثابت که لفظ او چنان آمده ان علینا خمس صلوات فی یومنا ولیلتنا
و باقی حدیث را نیز برین سیاق آورده و توجیه اول آنست که هر آنچه واجب
بر رسول خدا ست البته آن واجب است بر امت او نیز تا آنکه دلیل اختصاص آن
حکم بذات مبارک آن سید اولی العزم قائم شود و در بعضی روایات الصلوة
الخمس بصیغه مفرد آمده و آن مبنی بر ارادهٔ جنس است قال اللهم نعم گفت ای بار
خدایا آری خدای تعالی مرا امر کرده بآنکه ادا نمایم پنج نماز را در شب و روز
قال گفت آنمرد انشدک بالله سوال میکنم ترا بخدای تعالی ءآلله امرک ان
تصوم هذا الشهر من السنة آیا خدا تعالی امر کرده است ترا بآنکه روزه بگیری
تو این ماه مبارک رمضان را از هر سال پس الف و لام در السنة از برای
عموم و استغراق است و قول او هذا الشهر اشارت بسوی نوع آن ماه مبارک
است نه بسوی شخص معین ازان ماه قال اللهم نعم گفت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که ای بار خدایا آری مرا امر کرده است خدا تعالی بنگهداشتن روزهٔ
ماه مبارک رمضان از هر سال قال انشدک بالله گفت آنمرد که سوال میکنم
ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم بخدای تعالی ءآلله امرک ان تاخذ هذه الصدقة
من اغنیائنا فتقسمها علی فقرائنا آیا خدا تعالی امر کرده است ترا بآنکه بگیری
تو این صدقه و زکوة را از توانگران مایان پس قسمت کنی آن صدقه را بر فقیران
مایان و تخصیص فقرا بذکر از جهت آن واقع شده که مصارف زکوة هشت
صنف اند و اغلب جمیع اصناف فقراء است یا از جهة مقابل کردن او با اغنیا
فقال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم نعم پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که ای بار خدایا آری مرا امر کرده است که بگیرم این زکوة را از توانگران بعد از
او را قسمت نمایم بر فقیران فقال الرجل پس گفت آنمرد معهود آمنت بما جئت
که ایمان آوردم و تصدیق نمودم بآنچه آمده تو بآن چیز از جانب حق بسوی خلق
و احتمال دارد که این قول آن مرد اخبار باشد و آن مرد قبل ازین قول ایمان آورده بود
و مختار امام بخاری همین احتمال است و ترجیح داده است همین احتمال را قاضی عیاض

قال
ثم قال اللهم نعم
انشدک بالله
ءآلله امرک ان
تصوم هذا الشهر
من السنة قال
اللهم نعم قال
انشدک بالله
ءآلله امرک ان
تاخذ من اغنیائنا
تقسمها علی فقرائنا
فقال النبی صلی
الله علیه وسلم
اللهم نعم فقال
الرجل آمنت بما
جئت به

بانکه آمرد در مجلس رسول علیه السلام بعد از انقیاد و اسلام حاضر شده بود از برای آنکه
ثابت کرداند از زبان رسول علیه السلام آنچه خبر داده بود او را رسول علیه السلام چنانچه در روایت
مسلم وغیره از انس آمده فان رسولک زعم یعنی بدرستی رسول تو ای محمد صلی الله علیه وسلم که
آنرا تو بسوی ما فرستادی گفت و در روایت ابن عباس آمده اتتنا کتبک و اتتنا رسلک
آمده و استنباط کرده است ازو حاکم اصل را در طلب علو اسناد زیراکه آمرد شنید این کلام
از رسول علیه السلام بر سبیل مشافهه و اکتفا نکرد بر مجرد صحت نقل و احتمال دارد که قول او آمنت
انشا باشد و قرطبی همین احتمال را ترجیح داده بانکه آمرد در قول خود زعم گفته و زعم عبارت
از قولی است که بر وی اعتماد نباشد اما بعضی شارحین گفته اند که درین نظر است از جهت
آنکه زعم بر قول محقق نیز اطلاق کرده میشود چنانچه سیبویه در مقام احتجاج بسیار جا میگوید
زعم الخلیل و مؤید احتمال اول یعنی بودن قول آمنت از جمله اخبارات نه انشاءات آنست
که آمرد سوال از دلیل توحید نکرد بلکه سوال از عموم رسالت و از شرائع اسلام نمود و اگر
انشا می بود البته طلب میکرد معجزه را که موجب از برای تصدیق می شد محقق کرمانی
همچنان گفته و قرطبی برعکس این گفته پس استدلال باین قول نموده بر صحت ایمان مقلد
اگرچه هیچ معجزه از برای او ظاهر نشود و همچنان ابن صلاح اشارت کرده والله اعلم
فائده حج درین روایت شریک ذکر نشده و مسلم وغیر او اورا در روایت ثابت ذکر کرده
و همچنان در روایت ابی هریره و ابن عباس نیز ذکر شده و ابن تین گفته که حج از جهت
آن ذکر نشده که حج در همان وقت هنوز فرض نشده بود و حامل بر وی آنست که جزم
کرده است واقدی و محمد پسر حبیب بر آنکه آمدن ضمام در سال پنجم پیش از فرض شدن حج
بود لکن این قول غلط است از چند وجوه اول آنکه در روایت مسلم آمده که آمدن ضمام
بعد از نزول نهی از سوال از رسول علیه السلام در قرآن مجید بود و آیه کریمه نهی مذکور در سوره مائده
است و نزول سوره مائده نهایت متاخر است دویم آنکه رسول مقبول هیچ رسولی را از
برای دعوت اسلام نفرستاده مگر بعد از حدیبیه و معظم آن بعد از فتح مکه شریفه بود و سیوم
آنکه در حدیث ابن عباس آمده که قوم ضمام اطاعت کردند و همگی در انقیاد و اسلام بعد از رجوع ضمام بسوی
آن کرده نام در آمدند و معلوم است که بنوسعد در اسلام داخل نشدند مگر پس از واقعه حنین و آن واقعه
در ماه شوال در سال هشتم متحقق گشته چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس صواب آنست که آمدن

از زبان رسول علیه السلام مع

ضمام

ضمام در سال نهم بود و همین جزم کرده است ابن اسحاق و ابو عبیده و جز آنها و غافل شده
است بدر زرکشی که هیچ از جهت آن ذکر نکرد که آن معلوم نزد آنها در شریعت حضرت ابراهیم خلیل
الله بود گویا آن مطالعه صحیح مسلم نکرده وَأَنَا رَسُولُ مَنْ وَرَائِيْ و من فرستاده آنکسانم که پس
من اند و مَنْ بفتح میم موصوله است و رسول مضاف بسوی اوست و در روایت حضرت ابن
عباس آمده بعثت بنو سعد بن بکر ضمام بن ثعلبة وافدا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقدم علینا
و این قول دلالت میکند برانکه وفادت و رسالت او متاخر بود زیراکه ابن عباس بعد از فتح مکه شریفه
بمدینه مقدسه آمده و مسلم در آخر حدیث زیاده کرده و گفته قال والذی بعثک بالحق لا ازید علیهن ولا
انقص فقال النبی صلی الله علیه وسلم لئن صدق لیدخلن الجنة وَأَنَا ضِمَامُ بْنُ ثَعْلَبَةَ أَخُو بَنِيْ سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ
و من ضمام پسر ثعلبه برادر فرزندان سعد پسر بکر پسر هوازن ام و بنی سعد بن بکر قبیله ایست که
دایهای رسول مقبول اند و در همان قبیله رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از حلیمه شیر خورده و در
عرب سعود قبائل بسیار اند بعضی از انها سعد تمیم و سعد هذیل و سعد قیس و سعد بکر اند و در این
حدیث مبارک فوائد بسیار اند که در بیان حدیث مبارک مذکور نشده اند اول آنکه عمل کردن
بخبر واحد صحیح است از جهة آنکه ضمام تنها سوی آن کرده تنها که قوم او بود ندر جوع کرد و آنها را بقول
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم خبر داد پس آنها ایمان و تصدیق آوردند و انقیاد و اسلام اختیار کردند
دویم آنکه نسبت شخص بسوی جد خود صحیح است وقتیکه آن جد از پدر معروف و مشهور تر باشد و از همین
باب است قول رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در روز حنین که فرمود انا ابن عبد المطلب و سیوم
آنکه استحلاف بر امر محقق از برای تاکید و تائید جائز است چهارم آنکه روایت اقران از یکدیگر
صحیح است زیراکه سعد و شریک هر دو در درجه واحده اند که هر دو تابعی مدنی اند رَوَاهُ مُوْسَى
وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيْدِ عَنْ سُلَيْمَانَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهٰذَا
روایت کرده است این حدیث مبارک را موسی پسر اسماعیل ابو سلمه منقری تبوذکی که احوال او
در باب بدء الوحی گذشته و علی پسر عبد الحمید پسر مصعب ازدی معنی که او ابو الحسن کوفی است که در
سال دو صد و بیست و یک یا دو وفات یافت از سلیمان و سلیمان از ثابت و ثابت از انس و
انس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باین معنی که سابق گذشته اگرچه در لفظ تفاوت و اختلاف است و در تمام
صحیح بخاری بجز این حدیث معلّق از برای علی مذکور نیست و موسی پسر اسماعیل اگرچه از جمله شیوخ
امام بخاری است لکن احتمال دارد که درین مقام این حدیث روایت از وی بواسطه کرده باشد

وانا رسول من ورائی وانا ضمام بن ثعلبة اخو بنی سعد بن بکر
رواه موسی وعلی بن عبد الحمید عن سلیمان عن ثابت عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم بهذا

بهذا او را تعلیق کرد و فایده این عبارت استشهاد و تقویت ما تقدم است و در بعضی
نسخها لفظ بهذا نیامده حَدَّثَنَا مُوْسَى بْنُ اِسْمٰعِيْلَ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ الْمُغِيْرَةِ
او ابو سعید قیسی بصری است که در سال یکصد و شصت و پنج وفات یافت قَالَ اَنَا
ثَابِتٌ پسر اسلم ابو محمد بُنَانی منسوب بسوی بنانه بضم باء موحده بتحتانیه و بدو نون که
بطن از قریش است انس گفته که از برای خیر اهل اند و بدرستی ثابت از مفاتیح خیر است
و در سال یکصد و بیست و سه وفات یافت عَنْ اَنَسٍ قَالَ گفت حضرت انس که خادم
سید جن و انس بود نُهِيْنَا فِي الْقُرْاٰنِ منع کرده شدیم ما یان در قرآن مجید اَنْ نَسْاَلَ النَّبِيَّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از انکه پرسیم ما یان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را از چیزی و آن آیه
نهی قول حق تعالی است که فرموده یا ایها الذین امنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم
تسؤکم یعنی ای انکسانیکه ایمان آورده اید سوال نکنید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را از چیزها
که اگر ظاهر و هویدا کرده شوند آنچیزها برای شما خفه میکنند آنچیزها شمارا و شمارا در غم می اندازند
و سبب نزول این آیه کریمه چنان آورده اند که چون نازل شد کریمه وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ
الْبَيْتِ گفت سراقه پسر مالک آیا حج لازم است در هر سال پس رسول با کمال از جواب
آن سوال اعراض کرد تا انکه آن سراقه همان سوال را تکرار تا سه بار کرد بعد از ان
رسول با کمال در جواب آن متفال گفت که حج در هر سال بر مالکان مال فرض و لازم
نیست و اگر من بگفتمی آری هر آینه او در هر سال لازم میشد و اگر در هر سال لازم
می شد البته طاقت و استطاعت شما از برای ان طاعت وفا نمیکرد پس بگذارید
مرا مادامی که من گذارم شمارا و از من هیچ چیز را سوال نکنید پس در همان ساعت حضرت
جبرئیل از جناب رب جلیل بر رسول جمیل این آیه کریمه آورد که یا ایها الذین امنوا لا تسألوا
عن اشیاء تا آخره و از ابن عباس آمده که روزی طبع رسول با کمال از کثرت سوال بسیار
ملال شده بود پس فرمود بحال از هیچ چیزی سوال نکنید از من مگر جواب با صواب شمارا
از ان چیز میکنم پس یکمردی گفت ای رسول خدا من کجا خواهم بود رسول علیه السلام
فرمود در آتش دوزخ و دیگر مردی گفت که ای رسول خدا پدر من کیست رسول
علیه السلام فرمود که پدر تو حذافه است و آن مرد در میان
مردمان بسوی دیگر خوانده میشد پس

پس نازل شد یا ایها الذین امنوا لا تسألوا عن اشیاء الخ فکان یعجبنا پس بود که
خوش و پسند می آمد مایان را اَن یَجِیْئَ الرَّجُلُ مِنْ اَهْلِ الْبَادِیَةِ آنکه می آید مرد یعنی
از اهل بادیه و صحرا اَلْعَاقِلُ که آن مرد عاقل و عارف باشد تا سوال بر وجه لائق کند
و جواب بر طرز فائق شنود فَیَسْأَلُهٗ پس سوال کند آن مرد آینده رسول خدا صلی
الله علیه وسلم را از هر چیزی که در دل او آید وَنَحْنُ نَسْمَعُ و مایان می شنیدیم سوال
آن مرد را و جواب رسول مقبول را فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الْبَادِیَةِ پس آمد یکروزی مردے
از اهل صحرا پس سوال نمود از رسول محمود فَقَالَ اَتَانَا رَسُوْلُكَ پس گفت آنمرد که ای
رسول خدا آمده بود نا بنزد ما در جا های مایان فرستاده تو فَاَخْبَرَنَا پس خبر داد آن فرستاده
تو مایان را اَنَّكَ تَزْعُمُ اَنَّ اللّٰهَ اَرْسَلَكَ که بدرستی تو میگوئی که بدرستی خدای
تعالی فرستاده است مرا بسوی جمیع مکلفین تا تبلیغ احکام از جناب ایزد منعام
بجمله آن صنف انام نمایم قَالَ صَدَقَ گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن
فرستاده من قَالَ فَمَنْ خَلَقَ السَّمَاءَ گفت آن مرد باز پس کیست آن ذات که آفریده است
آسمانها را قَالَ اللّٰهُ گفت رسول علیه السلام که آن آفریننده الله است یعنی ذاتی
که مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال باشد قَالَ فَمَنْ خَلَقَ الْاَرْضَ وَالْجِبَالَ
گفت آن مرد باز پس کیست آن ذات که آفریده است زمین را و کوهها را قَالَ
اَللّٰهُ گفت رسول علیه السلام که آن ذات آفریننده آنها الله است قَالَ فَمَنْ جَعَلَ
فِیْهَا الْمَنَافِعَ گفت آنمرد باز پس کیست آن ذات که گردانیده است دران زمین
یا کوهها نفعها را قَالَ اللّٰهُ گفت رسول علیه السلام که آن ذات ذات الله است
قَالَ فَبِالَّذِیْ خَلَقَ السَّمَاءَ گفت آن مرد بعد ازان پس سوگند میدهم ترا بآن خدا که آفریده
است آسمانها را وَخَلَقَ الْاَرْضَ و آفریده است زمین را وَنَصَبَ فِیْهَا الْجِبَالَ و ایستاده
کرده دران زمین کوهها را وَجَعَلَ فِیْهَا الْمَنَافِعَ و گردانید دران کوهها یا دران زمین
تمامی نفعها را آللّٰهُ اَرْسَلَكَ آیا خدای تعالی فرستاده است ترا بسوی جن و انس
قَالَ نَعَمْ گفت سید مرسلان که آری مرا ایزد منان بسوی جمیع انس و جان فرستاده
قَالَ زَعَمَ رَسُوْلُكَ گفت آن مرد که گفت فرستاده تو برای مایان اِنَّ عَلَیْنَا خَمْسَ صَلَوٰتٍ
وَزَکٰوۃً فِیْ اَمْوَالِنَا که بدرستی لازم است بر مایان پنج نمازها در هر شب و روز و لازم است

فکان یعجبنا ان یجیء الرجل من اهل البادیة العاقل فیسأله ونحن نسمع فجاء رجل من اهل البادیة فقال اتانا رسولك فاخبرنا انك تزعم ان الله ارسلك قال صدق قال فمن خلق السماء قال الله قال فمن خلق الارض والجبال قال الله قال فمن جعل فیها المنافع قال الله قال فبالذی خلق السماء وخلق الارض ونصب فیها الجبال وجعل فیها المنافع آلله ارسلك قال نعم

بر مایان زکوة در مالهای مایان قال صدق گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن فرستادهٔ
من بدرستی بر شما در هر شب و روز پنج نماز فرض است و لازم است بر شما زکوة اموال اگر
بدرجه نصاب برسد قال بالذی ارسلك گفت آن مرد که سوگند میدهم ترا بآن خدائیکه فرستاده
است ترا بسوی کافهٔ انام آمرك بهذا الله ایا امر کرده است ترا باین مذکور از صلوة و زکوة
خدای تعالی و همزهٔ استفهام درین کلام مقدر است قال نعم گفت رسول جمیل که آری
مرا رب جلیل از برای ثواب جبریل بآن صلوة و زکوة امر کرده است قال وزعم رسولك
گفت آن مرد سائل از برای آن رسول کامل و گفته بود برای مایان فرستادهٔ تو ای سردار رسولان
ان علینا صوم شهر فی سنتنا که بدرستی لازم است بر مایان روزه یکماه در سال مایان
قال صدق گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن فرستادهٔ من که بدرستی بر شما لازم
است در هر سال روزهٔ ماه مبارک رمضان قال فبالذی ارسلك ءآلله امرك بهذا گفت
آن مرد پس سوگند میدهم من ترا ای رسول خدا بآنخدای که فرستاده است ترا بسوی
تمامی مردمان از انس و جان که آیا خدای رحمان امر کرده است باین روزه یک ماه
از هر سال قال نعم گفت رسول علیه السلام برای آن مرد که آری خدای تعالی امر کرده
است مرا بر روزه نگهداشتن یک ماه از هر سال قال گفت آن مرد سائل از برای
آن رسول کامل وزعم رسولك و گفته بود برای مایان فرستادهٔ تو ای سید
مرسلان ان علینا حج البیت من استطاع الیه سبیلا که بدرستی لازم است بر مایان
حج کردن و قصد نمودن آنخانه معهود که کعبه است بران کسی که طاقت داشت بسوی
آن خانه کعبه راه را و این فرض عمر است و حج بکسر حاء مهمله و فتح آن آمده لکن اول
فصیح است و قول او من استطاع بدل است از ضمیر متکلم که در علینا است چنانچه در قول
حق سبحانه جل شانه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بدل از ناس است
قال صدق گفت رسول علیه السلام که راست گفت آن فرستادهٔ من که بدرستی لازم است
بر شما حج خانه کعبه بر هر کسی که استطاعت نفقه راه و قدرت راحله دران راه داشته
باشد قال فبالذی ارسلك ءآلله امرك بهذا گفت پس سوگند میدهم من ترا یا محمد
بآن خدای که فرستاده است ترا بسوی خلق از برای تبلیغ احکام که آیا خدای تعالی امر کرده
است ترا باین حج مذکور قال نعم گفت رسول علیه السلام که آری خدای تعالی در عمر فرض

قال صدق قال
بالذی ارسلك
امرك بهذا الله
قال نعم قال وزعم
رسولك ان علینا
صوم شهر فی سنتنا
قال صدق قال
فبالذی ارسلك
ءآلله امرك بهذا
قال نعم قال وزعم
رسولك ان علینا
حج البیت من استطاع
الیه سبیلا قال
صدق قال فبا
لذی ارسلك
ءآلله امرك
بهذا قال نعم

کرده حج خانه کعبه را بر ان کسی که مستطیع راه آن باشد قَالَ گفت آمرد فَوَالَّذِیْ بَعَثَكَ بِالْحَقِّ پس سوگند می کنم من بآن خدای که فرستاده است ترا بدین راستی لَااَزِيْدُ عَلَيْهِنَّ وَلَااَنْقُصُ که زیاده می کنم بر همین اشیاء مذکوره وکم هم میکنم ازین اشیاء وتحقیق این عبارت در سابق گذشته فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لَئِنْ صَدَقَ لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ هر آئینه سوگندهست مرا بخدا تعالے اگر راست گفت آمرد می درآید او البته در بهشت وتحقیق این حدیث مبارک با فوائد او گذشته وچون مؤلف از بیان سماع وعرض فارغ شد شروع نمود در بقیهٔ وجوه صحت نقل که نزد جمهور معتبر اند وبعضی از انها مناوله است وگفت بَابُ مَا يُذْكَرُ فِي الْمُنَاوَلَةِ باب است در بیان آنچیزی که یاد کرده می شود در مناوله ومناوله در لغت بمعنی عطاء دادن است ودر اصطلاح اهل حدیث عبارت است از ان که شیخ طالب را کتاب بدهد وبگوید از برای آن طالب که این کتاب سماع من از فلان است یا این کتاب تصنیف من است وترا اجازت دادم که این کتاب را از من روایت کنی واین را مناوله مقرون با جازت می گویند ونزد امام مالک وزهری ویحیی پسر سعید انصاری این مناوله قائم مقام سماع است پس طالب را جائز است در وی که لفظ حدثنا یا اخبرنا اطلاق نماید وجمهور بر انند که او در رتبه از سماع کمتر است اما مناوله که مجرد از اجازت باشد پس مذهب صحیح آن است که در وی روایت از ان شیخ صحیح نیست ومراد مؤلف از مناوله آنست که مقرون با جازت باشد وَكِتَابِ اَهْلِ الْعِلْمِ بِالْعِلْمِ اِلَى الْبُلْدَانِ وباب است در بیان نوشتن صاحبان علم بمسائل علم بسوی شهرها ومکاتبه نیز از اقسام تحمل است وآن عبارت از ان که شیخ بخط خود حدیث را بنویسد یا اذن کند برای کسے که او وثوق واعتماد بروی دارد که آن حدیث را بنویسد بعد از ان بفرستند ورا برائی طالب واذن کند اورا در روایت آن حدیث از و ومؤلف در میان این مکاتبت ومناوله مساوات کرده وبعضی علماء مناوله را بر مکاتبه ترجیح داده اند زیرا که اذن بر سبیل مشافهه حاصل است در مناوله نه در مکاتبه

فَوَالَّذِیْ بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَااَزِيْدُ عَلَيْهِنَّ وَلَااَنْقُصُ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَئِنْ صَدَقَ لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ بَابُ مَا يُذْكَرُ فِي الْمُنَاوَلَةِ وَكِتَابِ اَهْلِ الْعِلْمِ بِالْعِلْمِ اِلَى الْبُلْدَانِ

و قد مار از علماء اطلاق لفظ اخبار در ان هر دو جائز دانسته‌اند و محققون گویند که بیان
آن شرط است و آن اولی است و بلدان بضم باء موحده تحتانیه جمع بلد است و تخصیص
اهل بلدان ازان جهة نموده که در اغلب اهل قری و صحرای تابعان از برای اهل بلدان
میباشند و قال انس و گفت خادم سید جن و انس حضرت انس و این کلام
طرف از حدیث طویل است که در کتاب فضائل القرآن خواهد آمد ان شاء الله تعالی
نسخ عثمان المصاحف نقل کرد و نوشت حضرت عثمان جمیع صحفها را، عثمان
بضم عین مهمله خلیفه ثالث است از خلفاء راشدین رئیس قانتین صاحب کمال علم و دیانت
و معروف به تمام حیاء و احسان ملقب بذی النورین یکی از عشره مبشرین رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین است و او پسر عفان پسر ابی العاص پسر امیه پسر عبد شمس پسر عبد
مناف است که همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در پدر چهارم ملاقات میکند
و در قدیم اقدام بانقیاد و اسلام نمود و بدست حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه باسلام
مشرف شد و از برای حفظ دیانت دو هجرت کرد اول بسوی حبشه دویم بسوی
مدینه مقدسه و ذو النورین او را ازان جهة گویند که دو دختر رسول اکرم صلی الله علیه
وسلم در عقد نکاح خود آورد و هیچ شخصی را از اولاد حضرت آدم علیه السلام میسر نشد
که دو دختر پیغمبر در عقد نکاح خود آرد بجز از وی اول حضرت خاتون رقیه را در سالی که
سن شریف عنصر لطیف آن حضرت صلی الله علیه وسلم بسی و سه سال رسیده بود
نکاح کرد پس از برای او عبد الله پسر ازان خاتون تولد شد و آن خاتون در سال
دویم از هجرت رسول مختار بسوی مدینه بزرگوار نزد واقعه بدر وفات یافت
و عبد الله در سال چهارم وفات یافت و عمر او شش سال بود بعد ازان حضرت
خاتون ام کلثوم را در سال سه از هجرت رسول اکرم نکاح کرد و او را از وی هیچ
تولد نشد و در سال نه از هجرت آن خاتون نیز وفات یافت و رسول علیه السلام
فرمود لو کانت عندنا ثالثة لزوجناها ایاه و در روایت ابی هریره آمده لو کن
عشرا لزوجناهن عثمان و در روایت دیگر آمده لو کان لی اربعون ابنة زوجت
عثمان واحدة بعد واحدة حتی لا یبقی منهن واحدة و در روایت دیگر آمده لو ان لی مائة
بنت تموت واحدة بعد واحدة لزوجتها عثمان و حضرت عثمان بر سبیل دوام و استمرار

قال انس نسخ عثمان المصاحف

شب

شب زنده دار بود تا بحدیکه دریک شب بیک نماز ختم قران تمام میکرد وایضا صائم
الدهر بود امام قتاده گفت که حضرت عثمان در لشکر عسرت هزار شتر و هفتاد اسپ
در راه خدای تعالی و هزار دینار داد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در همان روز
فرمود ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم دو بار یا سه بار این کلمه را تکرار فرمود و گفت
غفر الله لک یا عثمان ما اسررت و ما اعلنت و ما ابدیت و ما اخفیت و ما هو کائن الی
یوم القیامة بلکه در بعضی کتب آورده اند که حق سبحانه جل شانه ببرکت دعای همان روز
از و حساب روز قیامت مرفوع گردانیده و در روز محاصره گفت که من رسول خدا
صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم پس فرمودند که ای عثمان بدرستی تو افطار
میکنی امروز نزد ما یان بلکه در بعضی روایات آمده که دران خواب دید که همراه رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم حضرت ابو بکر و حضرت عمر نیز بودند و فرمودند که الحقنا یا
عثمان ولا تحبسنا فنحن منتظرک و از جمله فضائل جلیله او آنست که گفته که ما تمنیت
منذ اسلمت و ما مسست فرجی بیمینی منذ بایعت بها النبی صلی الله علیه و سلم و ما
اکلت الکراث و نحوه منذ قرات القران یعنی در دروغ نگفتم از ابتداء آن وقتی که
اسلام آوردم من و نمالیدم من فرج خود را بدست راست از ابتدای آن وقتی
که بیعت کردم با آن دست رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نخوردم گندنا و مانند آن
از سیر و پیاز از ابتداء آن وقتی که خواندم بزبان قرآن مجید را و فضائل و مناقب
او بسیار است چنانچه شمهٔ آنها در همین صحیح مبارک خواهد آمد روایت کرده شده
است از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار یکصد و چهل و شش حدیث
آورده و در روز جمعه در سال سی و پنج در وقتی که هژده روز از شهر ذیحجه گذشته
بود بقتل رسید و شهید شد و رسول علیه السلام قبل ازین در حالهٔ حیات او را بشارت
بشهادت فرموده بود و حضرت عثمان در روز محاصره زور تمام داشت لکن
صبر کرد و جان خود را فدا کرد تا اول شمشیر در اهل اسلام از سبب ان کشیده نشود
و از عدی پسر حاتم روایت آمده که شنیدم من آواز را در روزی که حضرت عثمان بقتل
رسید که منادی دران آواز میکفت ابشر یا ابن عفان بغفران و رضوان لیس الیعفات
کردم و ندیدم هیچکسی را و در روز شهادت قطره از خون او بر قول حق سبحانه جل شانه

فیسکفیکهم الله وهو السمیع العلیم حکید و عمر او نود سال بود و بعضی گفته اند هشتاد و دو
سال بود و در شب شنبه به بقعهٔ بقیع مدفون شد و مدت خلافت او دوازده
سال بود فَبَعَثَ بِهَا اِلَی الْبُلْدَانِ پس فرستاد حضرت عثمان بآن مصحفها بسوی شهرها
سخاوی گفته که یک مصحف را بسوی کوفه فرستاد و یک مصحف را بسوی
بصره و یک مصحف را بسوی شام و یک مصحف را در مدینه مقدسه نگهداشت پستر گفته
که روایت کرده شد از حضرت عثمان رضی الله عنه که یک مصحف را بسوی بحرین و یک
مصحف را بسوی یمن و یک مصحف را بسوی مکه شریفه فرستاد پس بنابرین روایت
جملهٔ آن مصاحف هفت اند و روایات درین باب مختلف اند و تحقیق آن است
که اول چهار مصحف بدست چهار کاتب نوشته شد پس سه مصحف را بسوی شهرهای
مذکوره فرستاد و یک مصحف را از انها بمدینه مقدسه نگهداشت بعد ازان سه مصحف دیگر
نوشته شد و آنها را بسوی شهرهای مذکور فرستاد و ظاهر آنست که مصحف مدینه
مقدسه آن بود که او را زید پسر ثابت بدست خود نوشته بود از جهة آنکه او از جمله
کاتبان وحی در عهد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بود پس خط او اولی است بآنکه
باشد اصل محفوظ در جوار آن ذات افضل بشر علیه الصلوة والسلام و دلالت این
قول بر تجویز روایت به مکاتبت واضح است زیرا که حضرت عثمان برای اهل آن
بلدان امر کرد که اعتماد بر همان مصاحف مکتوبه نمایند و ما عدای آنها را ترک کنند و شک
نیست که استفادهٔ از ارسال آن مصاحف ثبوت اسناد صورت مکتوب است
بسوی حضرت عثمان نه ثبوت اصل قرآن زیرا که اصل آن نزد اهل بلدان شائع و متواتر بود
وَرَاَی عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُمَرَ وَیَحْیَی بْنُ سَعِیْدٍ وَمَالِكٌ ذٰلِكَ جَائِزًا و دیده است
حضرت عبدالله پسر عمر پسر خطاب و یحیی پسر سعید انصاری و امام مالک این مذکور
را از مناوله و مکاتبه روا در صحت نقل و روایت و از امام مالک روایت کرده شد
در وجوه تحمل که گفته اول درجه او قراءة طالب بر عالم است پستر قرات عالم است در حالیکه
طالب سامع باشد پستر آنست که عالم دفع کند کتاب خود را بسوی طالب و بگوید
برای آن طالب که روایت کن این کتاب را از من وَاحْتَجَّ بَعْضُ اَهْلِ الْحِجَازِ و دلیل
گرفته است بعضی از اهل حجاز که آن حمیدی است و حجاز بکسر حاء مهمله و بجیم بلاد عرب را

فَبَعَثَ بِهَا اِلَی
الْبُلْدَانِ وَرَاَی
عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُمَرَ
وَیَحْیَی بْنُ سَعِیْدٍ
وَمَالِكٌ ذٰلِكَ
جَائِزًا وَاحْتَجَّ بَعْضُ
اَهْلِ الْحِجَازِ

گویند که آنها در میان نجد و غور حائل و مانع واقع شدند امام شافعی گفته که آن بلاد مکه و مدینه و یمامه و توابع آنهاست مانند خیبر از برای مدینه و طائف از برای مکه فی المناولة در صحت مناوله بحدیث النبی صلی الله علیه وسلم بحدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و این حدیث را مولف بر سبیل تعلیق ذکر کرد حیث کتب در جائی که نوشته بود رسول محمود لامیر السریة کتابا برای سردار یک پاره از لشکر مکتوب را و نام آن امیر عبد الله پسر جحش بتقدیم جیم بر حاء مهمله اسدی که برادر حضرت خاتون زینب ام المؤمنین بود که او را در سال دویم پیش از واقعه بدر بر دوازده مرد از مهاجرین رسول علیه السلام سردار کرده بود وقال و فرمود رسول محمود از برای آن امیر معهود لا تقرأه مخوان تو این مکتوب ملفوف را حتی تبلغ مکان کذا و کذا تا آنکه میرسی تو بجا چنین و چنین همچنان در روایت جندب بر سبیل ابهام آمده و در روایت عروه آمده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از برای آن امیر فرمود که وقتی که سیر کردی تو دو روز پس بگشا این مکتوب را و در آنجا بخوان پس آن امیر چون در آنجا رسید و آن کتاب را خلاص کرد پس دید در وی که نوشته بود ان امض حتی تنزل نخلة فتاتینا من اخبار قریش ولا تستکرهن احدا و نخله نام جائی است و در روایت جندب آمده پس بازگشت از آن جای دو مرد و باقی ده مرد همراه آن امیر رفتند پس ملاقات کرد عمر پسر حضرمی را و همراه او قافله تجارت قریش بود پس او را کشتند و او اول مقتول از کفار در اسلام است و این کشتن او در اول روز ماه رجب بود و جمیع اموال که همراه آن مرد قافله بود غنیمت کردند و این اول غنیمت در اسلام بود پس جماعه مشرکان بر گروه مؤمنان او را عیب کردند که در شهر حرام قتال و اخذ اموال کردند پس نازل کرد حق تعالی آیه کریمه یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه تا آخر فلما بلغ ذلک المکان پس هرگاه رسید آن امیر آن جای معهود را که رسول محمود معین فرموده بود قرأه علی الناس خواند آن کتاب را بر مردمان واخبرهم بامر النبی صلی الله علیه وسلم و خبر داد آن مردم را با مر پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم که در آن مکتوب نوشته بود و وجه

فی المناولة حدیث
النبی صلی الله علیه
وسلم حیث کتب
لامیر السریة کتابا
وقال لا تقرأه
حتی تبلغ مکان
کذا وکذا
فلما بلغ ذلک
المکان قرأه علی
الناس واخبرهم
بامر النبی صلی
الله علیه وسلم

و وجه دلالت این حدیث بر مطلوب واضح است از جهت آنکه رسول مقبول آن امیر را
مناوله کتاب کرد و امر کرد او را که در مکان معین بر یاران خود بخواند تا آنها بر وفق
آن عمل نمایند پس در وی مناوله و معنی مکاتبه است و بعضی علما اشکال کردند که عمل با آن
کتاب از آنجهه واجب شد که جماعه اصحاب کرام عادل بودند بخلاف ما سوای آنها لکن بعضی شارحین
گفتند که شرط قیام حجت بمکاتبه آنست که آن کتاب مختوم باشد و حامل او مؤتمن و مکتوب
الیه خط شیخ خود بشناسد و دیگر شرطها که دافع از برای توهم تغییراند حَدَّثَنَا اِسْمٰعِیْلُ
بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ که او مشهور به پسر ابی اویس مدنی است قَالَ حَدَّثَنِیْ اِبْرٰهِیْمُ بْنُ سَعْدٍ
که او ابو اسحاق از سبط عبد الرحمن بن عوف مدنی است عَنْ صَالِحٍ که او پسر کیسان ابو محمد
غفاری مدنی است عَنِ ابْنِ شِهَابٍ که آن زهری مدنی است عَنْ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُوْدٍ که آن عبید الله یکی از فقهای سبعه است و احوال هر یکی از اینها در مقام
خود گذشته اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبَّاسٍ اَخْبَرَهٗ که بدرستی عبد الله پسر عباس خبر داد عبید الله را
اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ بِكِتَابِهٖ رَجُلًا که بدرستی رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فرستاد بمکتوب شریفه خود مردی را که نام آن مرد عبد الله پسر حذافه بحاء مهمله
مضمومه و ذال معجمه و بفاء سهمی است مؤلف مشکوة گفته که عبد الله پسر حذافه بفتح جیم و سکون
زاء معجمه که بعد آن همزه است و او ابو الحارث است که سکونت کرده بود در مصر
و در بدر حاضر شده بود و در سال هشتاد و پنج بمصر وفات یافت وَاَمَرَهٗ و امر کرده
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن مرد را اَنْ یَدْفَعَهٗ بآنکه بدهد آن کتاب را اِلٰی عَظِیْمِ
الْبَحْرَیْنِ بسوی بزرگ و کلان بحرین و بحرین نام شهریست برکناره دریا نزدیک
به بصره و نام آن عظیم منذر پسر ساوی بسین مهمله و فتح واو است و او را سید الکونین
ملک البحرین یاد نکرد زیرا که سلطنت و ولایت مختص باهل اسلام و هدایت است و منتفی از
اهل کفر و غوایت فَدَفَعَهٗ عَظِیْمُ الْبَحْرَیْنِ اِلٰی کِسْرٰی پس داد آن مکتوب را بزرگ و حاکم
بحرین بسوی بادشاه فارس توربشتی گفته که کلمهٔ فا در قول او فدفعه معطوف بر مقدر
محذوف است و تقدیر کلام چنان است فذهب الی عظیم البحرین فدفعه الیه ثم بعثه العظیم
الی کسری فدفعه الیه یعنی پس برد آن مرد آن مکتوب شریف را بسوی سردار بحرین پس رسانید
آن مکتوب بسوی او پس فرستاد او را آن سردار بمصاحبت مکتوب شریف بسوی

حدثنا اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عبد الله بن عباس اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث بکتابه رجلا وامره ان یدفعه الی عظیم البحرین فدفعه عظیم البحرین الی کسری فلما قرأه مزقه فحسبت ان ابن المسیب قال فدعا علیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یمزقوا کل ممزق

کسری پس برادر رساند آنرا کتابت را بسوی کسری و این مثل آنست که رسول صلی الله
علیه وسلم بدست دحیه کلبی مکتوب شریف از برای هرقل بسوی عظیم بصری فرستاد
بعد ازان آن عظیم بصری بمصاحبت دحیه کلبی همان مکتوب را بهرقل رساند و کسری
بکاف و فتح را لقب بادشاه فارس هست و او معرب خسرو هست بمعنی صاحب
ملک وسیع فَلَمَّا قَرَاءَهُ مَزَّقَهُ پس هرگاه خواندن آن کسری آن مکتوب حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم را پاره پاره کرد آن مکتوب شریف را فَحَسِبْتُ اَنَّ ابْنَ الْمُسَيَّبِ
قَالَ پس پنداردم من که بدرستی سعید پسر مسیب گفت و این کلام از قول راویست
فَدَعَا عَلَيْهِمْ پس دعا کرد برانها یعنی بر کسری و تابعان او که او را حامل بر پاره کردن
مکتوب شریف شده بودند رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول خدا صلی الله علیه
وسلم اَنْ يُمَزَّقُوْا كُلَّ مُمَزَّقٍ بآنکه پاره پاره کرده شود آنها را و جدا کرده شود آنها
هر نوع پاره کردن و هر قسم جدا نمودن و ممزق بفتح را مشدده مصدر هست مانند تمزیق
بمعنی پاره کردن و جدا نمودن هست و در مواهب لدنیه آورده که نوشت صلی الله علیه
وسلم مکتوب شریف را باین عبارت رایقه بسوی کسری بسم الله الرحمن الرحیم من
محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله
و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله ادعوک بداعیة
الله فانی رسول الله الی الناس کلهم لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین اسلم تسلم فان
تولیت فعلیک اثم المجوس پس هرگاه مکتوب شریف آن عنصر لطیف بر کسری خوانده شد
پس او وی را پاره کرد چون این خبر بر رسول حمید در رسید پس فرمود مزق ملکه و محمد بن
اسحاق گفته که نوشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی کسری و قیصر اما کسری پس چون
خوانده شد مکتوب شریف را بروی پاره کرد و اما قیصر پس هرگاه خواند مکتوب را پس تعظیم
و تکریم کرد او را و پیچاد و را پس نگاه کرد الله چون جواب کسری برسول مقبول رسید پس
فرمود مزق ملکه و چون خبر هرقل رسید فرمود ثبت ملکه و آن کسری که پاره کرده بود
مکتوب شریف را پرویز پسر هرمز پسر انوشیروان بود و هر کسی که گفته که او انوشیروان
بود پس غلط کرده است بعد ازین واقعه پرویز را پسر او شیرویه کشت و بعد از قتل او
آن پسر درنگ نکرد مگر مدت شش ماه بعد ازان او نیز هلاک شد و بیخ ملک آنها

کنده شد و گفته شده که چون پرویز به هلاک خود یقین کرد در همان وقت خزانه دواها بگشاد و بر حقه سم قاتل نوشت که این دوا نافع از برای جماع است و بچه او شیرویه بسیار حریص بر جماع بود پس در هلاک پدر خود سعی و حیله کرد تا او را بقتل رساند و چون پدر خود را کشت پس خزانه دواها را تفحص و وا کرد پس آن حقه را دید و از ان حقه چشید و از سبب تناول آن سم خالص آن نیز مرد و اهل فرس زعم کردند که پسر او از سبب تلهف و تاسف بر قتل پدر خود مرد و هرگز بعد از دعاء رسول خدا صلی الله علیه وسلم برانها به تمزیق و تفریق امری نافذ برای آنها قائم نشد بلکه اقبال و دولت و بخت و شوکت از انها ادبار نمود و شومی و نحوست برانها اقبال نمود تا ملک آنها بدرجهٔ انقطاع رسید و هیچ یکی از انها نماند و فتح بلاد آنها در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه واقع شد و بادشاه آنها در آن زمان یزدجرد پسر شهریار پسر شیرویه پسر پرویز بود و دختر یزدجرد را حضرت امام حسین پسر حضرت علی کرم الله وجهه نکاح کرد و نام آن دختر شهربانو بود و در بعضی کتب آورده که زوجهٔ خسرو پرویز شیرین نام بود و آن بحسن و جمال در اقران و امثال ممتاز بود اول بروی فرهاد عاشق و مفتون شد چنانچه قائلی گفته بیت ای نصیحت گوی شیرین را بگو که از بام قصر گل چو بر خسرو فشانی سنگ بر فرهاد ریز * و ایضا قائلی گفته بیت درد عاشق را دوائی بهتر از معشوق نیست * شربت بیماری فرهاد را شیرین کند * بعد ازان از شدت فراق او آن مفتون بیهوش و مجنون شد و تیشه را بر سر خود زد و از زخم همان تیشه مرد چنانچه گفته شد بیت در اول سعی بیجا کرد فرهاد * همان یک تیشه آخر کار زد * و بعد ازین دفعه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم مکتوب شریف فرستاد و او را دعوت بسوی اسلام کرد پس آن بدبخت غوی مکتوب شریف آن نبی پاره کرد و چون خبر شق آن مکتوب بآن رسول محبوب رسید دعا نمود و فرمود اللهم مزق ملکه کما مزق کتابی یعنی ای بار خدایا پاره کن و خراب گردان ملک دنیا و شاهی او را چنانچه پاره کرده است او مکتوب مرا و دعای رسول علیه السلام بجناب پروردگار انام مستجاب شد پس شیرویه که پسر آن شقی بود از سبب استیلاء عشق همان شیرین شکم او را درید تا آنکه او بجای پدر خود بر سریر سلطنت بنشیند و شیرین را در عقد نکاح خود آرد و آنها ازین باک میکردند و شک نیست که حب دنیا سردار هر گناه است و آن شیرین بر سر خسرو

سم خالص

حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن قال انا عبد الله قال انا شعبة عن قتادة عن انس بن مالك قال كتب النبي صلى الله عليه وسلم كتابا او اراد ان يكتب فقيل له انهم لا يقرؤن كتابا الا مختوما

مکتوب را او اراد ان یکتب یا قصد کرد نیکه بنویسد واین از شک راویست ونسبت کتابت بسوی آن سید اهل رسالت یا بر سبیل حقیقة است و صدور این کتابت از پیغمبر امی معجزه است ومنقول شده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود نوشته یا بر سبیل مجاز است یعنی کاتب را امر بکتابت کرد وآن کاتب بامر او نوشت واین کتاب یا بسوی عجم بود یا باهل روم وهر دو در روایت صریح آمده فقیل له پس گفته شد از برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم صح

پرویز عاشق بود پس چون شیرویه پدر خود را بقتل رسانید واز شیرین طلب نکاح کرد پس آن شیرین اورا گفت که صبر کن تا آن وقتی که من در مدفن خسرو پدر تو در آیم وهمراه او وداع کنم بعد از آن بهر وجهیکه مرضی تو باشد عمل خواهم نمود پس آن شیرین در مدفن پدر او در آمد وشمشیر پنهان گرفت وقبضهٔ آن شمشیر بر چهار چوب که بران مرده بسته بودند نهاد پستر شکم خود را بر کنارهٔ آن شمشیر نهاد وتکیه کرد بر همان شمشیر تا آنکه آن شمشیر حسام در شکم آن شیرین نام در آمد وآن زن در همان جا بر خسرو میت افتاد ومرد چون آن زن مرد وشیرویه ازین واقعه آگاه شد تلهف وتاسف بسیار نمود که پدر خود را از جهت وصال این زن کشتم وآن وصال نیز مرا میسر نشد واز سبب همان تاسف هلاک شد ومرد بعد از آنحضرت سعد پسر ابی وقاص در عهد یزدجر مملکت اورا فتح نمود ویزدجر در مرو کشته شد در سال بست ویکم از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم واهل وعیال او بندی شده ودختر او شهربانو نام حضرت امام حسین پسر حضرت علی مرتضی در عقد نکاح خود آورد در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه وبعضی از علمائیکه پدر امام همام صاحب رای صائب در عمل واخلاص ثاقب امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه پسر عم از برای خسرو پرویز است زیرا که نعمان پسر ثابت پسر طاؤس پسر هرمز پسر نوشیروان است وخسرو پرویز نیز پسر هرمز مذکور است وایضا در نسب امام محمد که از اکابر تلامذهٔ امام اعظم است ویکی از صاحبین است گفته اند که محمد پسر حسن پسر عبد الله پسر طاؤس پسر هرمز مذکور است والله اعلم ودرین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه ارسال مکتوب بسوی جماعهٔ کفار بدکردار ودعوت آنها بسوی اسلام مستحسن است ودیگر آنکه عمل بکتاب وخبر واحد جائز است ودیگر آنکه دعا کردن بر کفار بدکردار وقتیکه اسائهٔ ادب کنند واهانت دین نمایند جائز است ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک آنست که برداشتن یکمرد کتاب را بسوی حاکم جائز است وبرداشتن دو شاهد در وی شرط نیست چنانچه قاضیان این زمان می کنند واین را قضاة از ینجهة کردند که این زمان زمان فساد است پس از برای حفاظت خو نهاد وحفظت فرجها وحفظت مالها احتیاط کردند ودو شاهد شرط نمودند حدثنا محمد بن مقاتل بصیغهٔ اسم فاعل از مقاتله بقاف وبتاء مثناة فوقانیه داد مروزی است که در اول در بغداد بود ودر آخر از آن نقل مکانی بمکه شریفه نمود ودر همانجا مجاور شد ودر سال دو صد وبیست وشش وفات یافت ابو الحسن که کنیت محمد ابو الحسن است قال انا عبد الله پسر مبارک قال انا شعبة بضم شین معجمه عن قتادة بفتح قاف ابو الخطاب سدوسی بصری که اکمه بود سعید بن مسیب از برای قتاده گفت که گمانی کنم من که خدا تعالی آفریده است مثل تو عن انس بن مالک واحوال همه در سابق گذشته قال کتب النبی صلی الله علیه وسلم کتابا گفت حضرت انس که نوشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انهم لا یقرؤن کتابا الا مختوما که بدرستی آن مردم عجم یا اهل روم نمیخوانند هیچ مکتوبی را مگر در حالیکه آن مکتوب مهر کرده باشد

واین از جهة خوف کشف اسرار آنها میکردند و درین اشعار بآن بود که بر احوال معروضه آنها لائق نیست که احدی جز آنها مطلع نباشد فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای خود و طیار ساخت انگشتری را از نقره و خاتم بفتح تا و شناه فوقانیه و کسر آن آمده نَقْشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ که نقش آن انگشتری کلمهٔ محمد رسول الله بود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم فرستادهٔ خدای تعالی است و محمد در اصل لغه ستوده را گویند كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلٰى بَيَاضِهٖ فِيْ يَدِهٖ گویا من می بینم بسوی سفیدی آن انگشتری در حالی که آن انگشتر در دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود و اگر گفته شود که انگشت در انگشتر باشد نه انگشتر در انگشت پس این عبارت چگونه صحیح شود جواب آنکه این عبارت از باب قلب است چنانچه گویند عرضت الناقة علی الحوض شعبه گوید که قُلْتُ لِقَتَادَةَ گفتم من از برای امام قتاده دوازده سوال کردم و این سوال از جهت آن کردم که قتاده تدلیس در حدیث میکرد و شعبه تدلیس را نهایت بد میدانست پس اراده کرد که استثبات از قتاده لفظ سماع را مَنْ قَالَ نَقْشُهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ که کیست آن کسی که گفته که نقش آن انگشتری لفظ محمد رسول الله بود قَالَ أَنَسٌ گفت قتاده که آن گوینده حضرت انس است و غرض از آوردن این حدیث درین باب آنست که شرط عمل بکتاب آنست که آن کتاب مختوم باشد تا امن از وهم تغییر و تبدیل حاصل آید و درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه ختم کتاب جائز است و دیگر آنکه اتخاذ خاتم نیز جائز است و سیوم آنکه استعمال نقره از برای مردان در تختم جائز است چهارم آنکه نقش کردن خاتم نیز جائز است پنجم آنکه نقش نام صاحب خاتم بلکه نقش نام از نامهای خدای تعالی جائز است و ششم آنکه کتابت از برای اهل کفر و غوایت بسوی اسلام و اطاعت مستحب است

بَابُ مَنْ قَعَدَ حَيْثُ يَنْتَهِيْ بِهِ الْمَجْلِسُ

باب است در بیان حال آن کسی که نشست او در جای که منتهی شود با او مجلس وَمَنْ رَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيْهَا و باب است در بیان احوال آن کسی که دید کشادگی را در حلقه پس نشست او در ان حلقه و درین مقام لفظ حلقه از جهة آن اختیار کرد که تا مطابقه بمراد حدیثی آینده حاصل آید و در اول لفظ مجلس ذکر کرد تا دلالت کند که حکم حلقه و مجلس یک است و مناسبت این باب از برای کتاب علم آنست که مراد بحلقه حلقه

فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ نَقْشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلٰى بَيَاضِهٖ فِيْ يَدِهٖ فَقُلْتُ لِقَتَادَةَ مَنْ قَالَ نَقْشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ قَالَ أَنَسٌ بَابُ مَنْ قَعَدَ حَيْثُ يَنْتَهِيْ بِهِ الْمَجْلِسُ وَمَنْ رَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ فِيْهَا

علم است پس درآمد باب طالب داخل شد و فرجه بفتح فاء فعله بمعنی مفعول است
چنانچه قبضه بمعنی مقبوض است حَدَّثَنَا اِسْمٰعِيْلُ پسر عبد الله اصبحی بفتح همزه و با
موحده و تحتانیه و حاء مهمله که مشهور بابی اویس است و او پسر خواهر امام مالک
است قَالَ حَدَّثَنِيْ مَالِكٌ پسر انس که صاحب مذهب است عَنْ اِسْحٰقَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ اَبِيْ طَلْحَةَ پسر سهل انصاری نجاری مدنی تابعی است امام مالک هیچکسی را در باب
حدیث مقدم بر وی نمیکرد و در سال یکصد و دو وفات یافت امام نجاری گفته
که بعضی گفته اند که آن در ایام ملازمان ولایت بنی هاشم زنده بود و اول غلبه دولت
آنها در سال یکصد و سی و دو بود اَنَّ اَبَا مُرَّةَ که بدرستی ابا مره بضم میم و راء مهمله
مشدده و نام او یزید بود مَوْلٰی عَقِيْلِ بْنِ اَبِيْ طَالِبٍ که آن آزاد کرده شده عقیل
پسر ابی طالب بود و آن مولای ام هانی بود ولیکن از جهة ملازمت عقیل نسبت کرده
شده باو و آن ابا مره شیخ قدیم است و عقیل بفتح عین مهمله برادر عینی از حضرت مرتضی
علی بود و او از حضرت علی بیست سال بزرگ بود و در جنگ بدر همراه جماعه مشرکین
بر طریق اکراه حاضر شده بود و در همان روز بندی بدست مسلمانان شد بعد از ان
پیش از واقعه حدیبیه باسلام مشرف شد و در آخر لاحق شد بحضرت معاویه و در
دولت او بعد از نابینا شدن وفات یافت اَخْبَرَهُ عَنْ اَبِيْ وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ خبر داد
او را از ابی واقد بقاف کمسوره و دال مهمله لیثی بیاء مثناة تحتانیه بعد ازان ثاء مثلثه و
نام او حارث مدنی است که بر واقعه بدر حاضر شده بود روایت کرده شده است از
وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقدار بیست و چهار حدیث که امام بخاری
رحمة الله علیه از جمله آنها همین یک حدیث آورده در مکه شریفه در سال شصت و دو
از هجرت وفات یافت و در مقابر مهاجرین دفن کرده شد اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بَيْنَمَا جَالِسٌ در یک وقتی از اوقات
آن سرور کائنات نشسته بود و اصل بینما بین است و لفظ ما زیاده کرده شد برد
و لهوا از جمله ظروف است که اضافت آنها بسوی جمله لازم است و این جمله در اینجا
جالس است بتقدیر هو جالس چنانچه در بعضی از روایات مصرح آمده و عامل در آن
ظرف معنی مفاجاة است که مستفاد از اذا قبل است وَالنَّاسُ مَعَهٗ در حالیکه مردمان

حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة ان ابا مرة مولى عقيل بن ابي طالب اخبره عن ابي واقد الليثي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بينما هو جالس والناس معه

همراه آن سید انس و جان بودند اذ اقبل ثلثة نفر ناگاه آمدند سه نفر بحضور آن خیر البشر
و نفر مثل رهط اسم جمع است اندا ممیز از برای جمع واقع شد چنانچه حق جل و علی شانه
فرموده تسعة رهط فاقبل اثنان الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس پیش آمدند
دو نفر از جمله آن سه نفر بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم وذهب واحد و پس
رفت یکی از انها و اگر گفته شود که اولا گفت اقبل ثلاثة و ثانیا گفت اقبل اثنان و ذهب
واحد پس درمیان این دو عبارت چگونه مطابقت حاصل شود جواب آنکه مراد از
اقبال در کلام اول اقبال از راه بسوی مجلس یا جهت آنها است و مراد در ثانی اقبال
بسوی رسول با کمال صلی الله علیه وسلم است چنانچه در حضرت انس آمده فاذا ثلاثة
نفر یمرون فلما رأوا مجلس النبی صلی الله علیه وسلم اقبل الیه اثنان منهم واستمر الثالث
ذاهبا قال گفت راوی فوقفا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس ایستادند آن هردو بحضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا بر مجلس رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و در روایت موطا آمده فلما وقفا سلما و مؤلف
در این مقام و در صحوة ذکر سلام نکرده و در روایت موقا استفاده می شود
که در نقل ابتدا بسلام کند و قائم بر قاعد سلام دهد و رد سلام بران هردو و از ان جهت
ذکر نکرد که آن مشهور و معروف است یا آنکه از شخصی که مستغرق عبادت
باشد رد سلام از ان ساقط گردد و در هیچ روایت نیامده که آن هردو نماز تحیه خواندند
از جهت آنکه هنوز نماز تحیه شروع نشده بود یا از جهت آنکه آن هردو نفر
دران حال وضو نداشتند یا آنها خواندند لکن راوی نقل آن نکرد زیرا که اهتمام
او بجز ان قصه بود یا از جهت آنکه آن وقت وقت نفل نبود بنا بر آنکه نماز تحیه مثل
سائر نفل در اوقات مکروهه منع کرده شده فاما احدهما فرای فرجة فی
الحلقة فجلس فیها پس اما یکی از آن دو نفر پس دید کشادگی را در حلقه مجلس پس نشست
او دران حلقه و حلقه باسکان لام هر شی مستدیر را گویند که خالی الوسط باشد و فتح
لام نادر است و ازین کلام استفاده شد که حلقه کردن در مجالس ذکر و علم مستحب است
و پیوستن سابق بسوی موضع احق بآن موضع است و اما الآخر فجلس خلفهم
و اما مرد دیگر از ان دو نفر پس نشست او پس آن مردم مجلس و آخر بفتح خا معجمه است

اذ اقبل ثلثة نفر
فاقبل اثنان الی
رسول الله صلی
الله علیه وسلم
وذهب واحد
قال فوقفا علی
رسول الله صلی
الله علیه وسلم
فاما احدهما
فرای فرجة فی
الحلقة فجلس فیها
واما الآخر فجلس
خلفهم

و درین کلام رد است بران کسی که گوید لفظ آخر مختص باخیر است زیرا که درین مقام اطلاق
بر ثانی کرده شده که بعد از وی ثالث اخیر است وَاَمَّا الثَّالِثُ فَاَدْبَرَ ذَاهِبًا و اما سیوم
ازان سه نفر پس پشت داد در حالیکه رونده بود و هرگز التفات بسوی مجلس رسول
مقبول نکرد یا گردید رونده فَلَمَّا فَرَغَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس هرگاه
فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خطبه و تعلیم علم و ذکر و جز آن که دران مجلس
شغل بآن داشت قَالَ فرمود رسول محمود اَلَا اُخْبِرُكُمْ آگاه باشید که خبر دهیم
من شمارا و الا کلمه تنبیه است و برابر است در وی که مخاطب مفرد یا مثنی یا جمع باشد
و احتمال دارد که همزه از برای استفهام باشد و لا از برای نفی و معنی آن باشد که آیا خبر ندهم
شمارا و برین احتمال در کلام تقدیر است گویا کلام چنان است فقالوا اخبرنا فقال اما ان احدهم
الخ عَنِ النَّفَرِ الثَّلٰثَةِ از ان اشخاص که سه اند اَمَّا اَحَدُهُمْ فَاَوٰی اِلَی اللّٰهِ فَاٰوَاهُ اللّٰهُ
اما یکی ازان سه نفر پس جا گرفت بسوی خدا تعالی پس جا داد او را خدای تعالی و این آنکسی
است که در حلقه نشست یعنی آن منضم شد بمجلس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم پس جا
داد او را خدا تعالی بنظیر فعل او یعنی خدای تعالی او را منضم بسوی عفو و غفران و رحمت
و رضوان گردانید قرطبی گفته که روایت صحیحه بقصر فعل اول و مد ثانی آمده و در لغة همین
مشهور است و حق سبحانه جل شانه در قرآن مجید اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ بقصر همزه و اٰوَیْنٰهُمَا اِلٰی
رَبْوَةٍ بمد آن ذکر کرده و قصر در هر دو و مد در هر دو نیز در لغة حکایت کرده شده
و درین کلام دلیل است بر انکه در مجالس علم و طلب بند کردن فرجه در خلال حلقه
مستحب و افضل است چنانچه در صلوة سد خلل صفوف افضل است و قدم کردن
از برای آن خلل جائز است مادامی که مؤدی به ایذاء مردم نگردد و اگر از ایذاء مردم
ترسد پس هر جا که جا یابد بنشیند چنانچه آن مرد دوم کرد و بران که هر کسی که در طلب
خیر ازدحام نماید پس ثناء بر وی جائز است وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَاسْتَحْیٰی و اما مرد دیگر
پس طلب حیاء و شرم کرد یعنی مزاحمت نکرد از سبب حیاء از رسول علیه السلام
و از یاران عظام که دران مجلس حاضر بودند یا معنی آن است که طلب حیاء کرد از
پس رفتن ازان مجلس متبرک و در دنبال اهل آن مجلس نشست و بدر نرفت چنانچه در روایت
حضرت انس صریح آمده و مضی الثانی قلیلا ثم جاء فجلس فَاسْتَحْیَی اللّٰهُ مِنْهُ

وَاَمَّا الثَّالِثُ
فَاَدْبَرَ ذَاهِبًا
فَلَمَّا فَرَغَ رَسُوْلُ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
اَلَا اُخْبِرُكُمْ عَنِ
النَّفَرِ الثَّلٰثَةِ
اَمَّا اَحَدُهُمْ فَاَوٰی
اِلَی اللّٰهِ فَاٰوَاهُ
اللّٰهُ وَاَمَّا الْاٰخَرُ
فَاسْتَحْیٰی
فَاسْتَحْیَی
اللّٰهُ مِنْهُ

پس طلب حیا کرد خدای تعالی از وی یعنی او را رحمت کرد و از رحمت عقوبت
نکاه کرد او را وَاَمَّا الْآخَرُ فَاَعْرَضَ فَاَعْرَضَ اللّٰهُ عَنْهُ و اما مرد دیگر پس روی
گردانید ازین مجلس علم و ذکر پس روی گردانید خدای تعالی از و یعنی حق تعالی
روی قهر و غضب کرد و این محمول بر انکسی است که بی عذر از مجلس علم و ذکر اعراض نماید
لیکن این بیان دقیقی است که آن مرد به سبب مرد مسلمان بود و احتمال دارد که آن مرد
منافق باشد و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بر حال او مطلع شده باشد چنانچه احتمال
دارد که قول و فاعرض الله عنه اخبار یا دعا باشد و در روایت انس آمده فاستغنی
الله عنه و این مناسب باخبار است و اطلاق لفظ اعراض و جز آن در حق ایزد
سبحان بر سبیل مقابله و مشاکله است پس هر لفظی از انها حمل کرده میشود بر معنای
که لائق بجلال حق سبحانه جل شانه باشد و فائده از اطلاق او بیان کردن شئ بطریق
واضح است و درین قول مبارک دلیل است بر انکه اخبار از احوال اهل عصیان از جهة
زجر از فسق و طغیان جائز است و این از غیبت محرمه نیست و درین حدیث مبارک
آنست که ملازمة حلقهای ذکر و مجلسهای علم و نشستن عالم و ذاکر در مسجد افضل
است و ایضا ثنا است بر آن کسی که استحیا کند و در هر جا که آخر مجلس باشد بنشیند
و در هیچ طریقه از طرق این حدیث مبارک نام این سه نفر مذکور ثابت نشد والله اعلم

باب قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باب است در بیان قول پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که فرموده است رُبَّ مُبَلَّغٍ اَوْعٰى مِنْ مُبَلِّغٍ کم از کسی که رسانده
شود حدیث را بسوی او که آن کسی بسیار نگاه کننده و فهم کننده آن حدیث باشد از
رساننده موجود و متحقق میشود یا کم از کسی که رسانده شود حدیث را بسوی او نگاه دارنده
تر و داننده تر است از رساننده و در کلمه رب لغات بسیار است لکن مشهور از انها ضم را
مهمله و تخفیف با موحده تحتانیه یا تشدید آن و لفظ مبلغ اول بفتح لام است و مراد از وی
مبلغ الیه است و مبلغ ثانی بکسر لام است و این قول مؤلف که در ترجمه باب آورده معنی
حدیث مبارک است که بعد ازین او را باسناد ذکر کرده پس بر منتقد یا از قسم نقل حدیث
معنی نیست و احتمال دارد که این لفظ نزد مؤلف بطریق دیگر از طرق اسناد ثابت شده است
حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ بر صیغه اسم مفعول از باب تفعیل قَالَ اَنَا بِشْرٌ بکسر با موحده تحتانیه

وسکون شین معجمه پسر مفضل پسر لاحق ابو اسمٰعیل بصری است واو ثقه وکثیر الحدیث
است وعابد کامل وزاهد فاضل بود بحدیکه در هر روز چهار صد رکعت نماز ادا میکرد
واو عثمانی بود ودر سال یکصد وهشتاد وشش وفات یافت قَالَ اَنَا ابْنُ عَوْنٍ
یعنی عبد الله پسر عون بعین مهمله مفتوحه وبنون پسر ارطبان بفتح همزه وسکون راء
مهمله وفتح طاء مهمله وتخفیف باء موحده تحتانیه وبنون بصری تابعی است که حضرت
انس پسر مالک را دیده است ابو الاحوص گفته که ابن عون در عصر خود بنام سید القراء
مشهور بود وخارجه گفت که صحبت کردم من ابن عون را مدت بیست وچهار سال پس
ندانستم که فرشتگان بروی در نامهٔ اعمال وی گناهی نوشته باشند وهشام گفته که ابن
عون راست ترین آدمها در زمان خود بود ودر سال یکصد وپنج وفات یافت عَنِ
ابْنِ سِیْرِیْنَ که او محمد ابو بکر انصاری مولای هم بصری تابعی است که یافته است
سی نفر را از صحابهٔ کرام واحوال او در باب اتباع الجنائز گذشته عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ
بْنِ اَبِیْ بَکْرَةَ که کنیت او ابو بحر بباء موحده تحتانیه مفتوحه وبحاء مهمله وبراء مهمله است
واو اول مولود است که در اسلام ببصره تولد شده ودر سال نود وشش وفات یافت
عَنْ اَبِیْهِ از پدر خود که آن ابو بکره است ونام او نفیع بضم نون وفتح فاء پسر حارث
پسر کلدة بکاف ولام ودال مهمله مفتوحات ثقفی صحابی است ودر بصره در سال پنجاه ویک
وفات یافت واحوال او در باب المعاصی من الجاهلیة گذشته ورجال این اسناد همه بصری
اند قَالَ گفت ابو بکره پدر او ذَکَرَ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ درحالیکه یاد کرد
آن ابو بکره پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را قَعَدَ عَلٰی بَعِیْرِهٖ که نشست پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم بر شتر خود پس لفظ النبی منصوب است بنا برانکه او مفعول از برای ذکر
است وضمیر ذکر راجع بسوی راوی است که آن ابو بکره است مثل ضمیر قال وجملهٔ ذکر
النبی صلی الله علیه وسلم حالیه است وذو الحال ضمیر قال است قول او قعد علی بعیره مقولهٔ قال است
ودر بعضی نسخها دیده شده قال ذکر ان النبی صلی الله علیه وسلم قعد علی بعیره واین ظاهر است
وَاَمْسَکَ اِنْسَانٌ ونگاه کرد دکر غت یک آدم بِخِطَامِهٖ اَوْ بِزِمَامِهٖ مهار آن شتر
وخطام بکسر خاء معجمه بمعنی زمام است وزمام بکسر زاء معجمه مهار ورشته که در چوب
بینی شتر بندند وبرو مهار بند شود واین شک از راوی است وآن ممسک

قال انا ابن عون
عن ابن سیرین
عن عبد الرحمن
بن ابی بکرة عن
ابیه قال ذکر
النبی صلی الله علیه
وسلم قعد علی
بعیره وامسک
انسان بخطامه
او بزمامه

بعضی شراح گفته اند که حضرت بلال موذن است و بعضی گفته آند عمرو پسر خارجه است لکن صواب
آنست که او ابوبکره است از جهت آنکه از طریق ابن مبارک از ابن عون روایت چنان
آمده که ابوبکره گفت خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم علی راحلته یوم النحر وامسکت
یا گفت بخطامها یا گفت بزمامها و ازین تردید معلوم شد که این شک از ابی بکره نبود
بلکه از ان کسی ست که در روایت این حدیث او پس از ابی بکره ست و فائده از امساک
زمام شتر نگهداشتن شتر از اضطراب ست تا راکب از و مشوش نشود و این کار بمکان
منی در روز عید قربان در حجة الوداع بود قال ای یوم هذا گفت رسول جهان افروز
که کدام روز ست این روز که مایان در میان او موجود ایم فسکتنا پس خاموش شدیم
مایان و هیچ جواب برسول عالمیان نگفتیم حتی ظننا تا آنکه گمان کردیم مایان انه سیسمیه
سوی اسمه که بدرستی آن رسول جهان افروز زود ست که نام میگیرد آن روز را
بنامی که آن نام سوی نام مشهور او باشد و آن نام مشهور یوم نحر است و درین کلام
اشارتست که انسان جمیع امورات را بسوی شارع تفویض نماید هر چند که آن امور
متعارف و مشهور باشند قال الیس یوم النحر گفت رسول علیه السلام آیا نیست این
روز روز نحر و قربان قلنا بلی گفتیم مایان در جواب آن صاحب فرقان که آری
امروز روز نحر و قربان است قال ای شهر هذا گفت آن حضرت رسالت پناه
که کدام ماه ست این ماه که مایان در میان اوئیم فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه
بغیر اسمه پس خاموش شدیم مایان تا آنکه گمان کردیم مایان که بدرستی آن
حضرت رسالت پناه زود ست که نام می گیرد آن ماه را بجز نام مشهور او قال الیس
بذی الحجة گفت رسول علیه السلام که آیا نیست این ماه نام کرده شده بذی حجه
و این از قبیل اطلاق کل بر بعض ست قلنا بلی گفتیم مایان ای رسول خدا آری این
ماه مسمی بذی حجه ست و در روایت مسلم و غیره سوال از بلد نیز واقع شده قرطبی
گفته سوال رسول با کمال از اشیاء مذکوره و سکوت اصحاب کرام بعد از هر سوال
از انها از جهت استحضار افهام و اقبال تام بسوی آن و از جهت آنکه آگاه نماید
که آنچه خبر داده می شود از و امر عظیم و جلیل ست لهذا بعد ازین گفت
فان دماءکم الخ قال فرمود رسول محمود فان دماءکم پس بدرستی

قال ای یوم هذا فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه سوی اسمه قال الیس بیوم النحر قلنا بلی قال ای شهر هذا فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه فقال الیس بذی الحجة قلنا بلی قال فان دماءکم

که خونهای شما وَاَمْوَالَکُمْ ومالهای شما وَاَعْرَاضَکُمْ واعراض های
شما بَیْنَکُمْ درمیان شما حَرَامٌ حرام اند وکلام برحذف مضاف است
وتقدیر کلام چنان است فان سفک دمائکم واخذ اموالکم وثلب اعراضکم حرام
یعنی بدرستی که ریختن خونها وگرفتن مالها وعیب کردن عرضها درمیان شما حرام است
واعراض جمع عِرض بکسر عین مهمله است وآن عبارت است از موضع مدح
وذم از انسان برابر است که درنفس ذات او باشد یا در سلف او ودرین
هنگام عبارت است از مدح نسبت شخص بسوی افعال حمیده است وذم از نسبت شخص
بسوی اخلاق ردیه وبعضی گفته اند که عرض حسب را گویند پس معنی قدح کردن در
حسب حرام است مانند غیبت وخبر آن کَحُرْمَةِ یَوْمِکُمْ هٰذَا مثل حرام بودن روز
شما که این روز نحر است فِیْ شَهْرِکُمْ هٰذَا در ماه شما که این ماه ذیحجه است
فِیْ بَلَدِکُمْ هٰذَا در شهر شما که این مکه شریفه است وتشبیه حرمت آن
اشیاء مذکوره بحرمت این اشیاء مسطوره ازان جهت واقع شده که حرمت
این اشیاء نزد آن جماعهٔ سامعین ثابت ومقرر بود بخلاف حرمة النفس والاموال
واعراض که آنها در زمانه جاهلیت این اشیاء را مباح میدانستند واز تضییع
اینها هیچ باک نمیکردند لهذا رسول علیه السلام بیان فرمود که حرمت خون مسلم ومال
وعرض او مانند حرمت بلد وشهر ویوم است بلکه زیاده ازان ها است لِیُبَلِّغِ
الشَّاهِدُ الْغَائِبَ باید که رساند آن کسی که حاضر است درین مجلس آن کسی
را که غائب ازین محضر است وازین کلام معلوم می شود که تبلیغ واجب است
ومراد ازین کلام یا تبلیغ قول مذکور است پس بس یا تبلیغ جمیع احکام است
فَاِنَّ الشَّاهِدَ زیرا که بدرستی حاضر عَسٰی اَنْ یُّبَلِّغَ نزدیک است باین که
میرساند مَنْ هُوَ اَوْعٰی مِنْهُ آن کسی را که آن کس نگاه دارنده تر ودهنده تر
ازو باشد پس آن سامع بحسن بصیرت استنباط احکام شرعیه از احادیث
نبویه نماید که قوت فهم مبلغ بآن استنباط نرسد وازین کلام معلوم شد که بود
علماء متاخرین گاه گاه افضل واکمل از فضلاء متقدمین ظاهر وبارز می گردد
فائده درین حدیث مبارک بعد از سوال فسکتنا وارد شده

و نزد مؤلف در حج از ابن عباس آمده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خطب الناس
یوم النحر فقال ای یوم هذا قالوا یوم حرام پس این هر دو روایت بحسب ظاهر متعارض اند
و وجه جمع آنست که جماعهٔ سامعان دران مکان دو طائفه بودند طائفهٔ ازانها جواب داده
بودند و ابن عباس درمیان آنها بود و طائفه دیگر که ابوبکره درمیان آنها بود جواب
نداد ند بلکه گفتند الله و رسوله اعلم یا آنکه روایت ابن عباس بمعنی هست زیراکه
مؤلف حدیث ابی بکره را در کتاب حج و فتن چنان آورده که هرگاه رسول علیه السلام
فرمود الیس یوم النحر در جواب گفتند اصحاب کرام بلی یعنی آری این روز حرام هست
پس قول آنها بلی بمعنی یوم حرام بر سبیل استلزام هست و غایت سخن آن هست
که ابوبکره چون نزدیک رسول علیه السلام بود و مهار شتر آن سرور عالم گرفته بود
پس آن سیاق را بعینه و تمامی نقل نمود و چون ابن عباس دور بود پس آن سیاق را
مختصر کرد و بعضی در وجه توفیق گفته اند که احتمال دارد که آن خطبه متعدد و متکرر باشد
لکن اگر مراد او آنست که آن خطبه در روز نحر مکرر شده هست پس این سخن محتاج
بدلیل هست زیراکه نزد مؤلف در حدیث ابن عمر آمده ان ذلک کان یوم النحر بین
الجمرات فی حجته و درین حدیث مبارک فوائد هست که در بیان تحقیق او مذکور نشدند
یکی ازانها تنبیه کردن هست بر تبلیغ علم از برای اهل فهم و تبیین علم برارباب جهل بدلیل
عقل و نقل بر سبیل تنقیح و توضیح و همین میثاق هست که حق جل و علی شانه از فرقهٔ علمائ
و زمرهٔ فضلا بر سبیل تخصیص گرفته چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام الله فرموده
وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیْثَاقَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتَابَ لَتُبَیِّنُنَّهٗ لِلنَّاسِ وَلَا تَکْتُمُوْنَهٗ و دیگر آنکه اخذ حدیث
و نقل او از حاملی که جاهل باشد بمعنای او جائز هست و آن حامل نیز مثاب بر تبلیغ آن
حدیث و محسوب در زمرهٔ علما هست و دیگر آنکه لازم هست بر عالم که حرمت شیٔ حرام
بر سبیل تاکید تمام بیان نماید چنانچه رسول علیه السلام در تشبیهات کردند و دیگر
آنکه نشستن بر پشت دواب جائز هست وقتی که حاجت بآن واقع شود و آنچه
نهی درین باب وارد شده پس محمول هست بران وقتی که آن نشستن بغیر ضرورت
باشد و دیگر آنکه خطبه خواندن بر جای بلند بهتر و خوشتر هست تا مردم بروجه اکمل بشنوند
خطیب را بچشم خود ببینند و امساک مهار شتر ازان جهته بود که رسول باکمال فارغ البال

حدیث را بیان نماید و به نگهداشتن بیشتر مشغول نگردد والله تعالی اعلم **باب**
العلم قبل القول والعمل باب است در بیان آنکه علم پیش از قول و عمل است یعنی علم
شرط است در صحت قول و صحت عمل پس هر دو از قول و عمل معتبر نمی شوند مگر بعلم پس علم
مقدم بران هر دو است زیراکه علم مصحح از برای نیت است که آن نیت مصحح از برای عمل
است و مولف تنبیه برین تقدم ازانجهة نمود که از قول علماء و عرفا که همه گفته اند العلم
لا ینفع الا بالعمل در وهم کسی واقع نشود که علم نسبت به عمل اهون و ادون است و آن
سبب تکاسل و تساهل در طلب علم و فهم گردد و مراد مولف اینست که شئ اول دانسته
می شود بعد ازان آن شئ گفته میشود و کارکرده میشود پس علم بحسب ذات خود مقدم بران
هر دو است چنانچه بحسب شرف نیز مقدم است بران هر دو زیراکه علم تعلق بدل دارد
و او شریف تر از جمیع اعضاء بدن است لقول الله عز وجل از برای فرمودن خدای که
غالب و بزرگست که فرموده فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك پس بدان
ای رسول خلق که بدرستی شان این است که نیست معبود بالحق مگر ذاتی که مستجمع جمیع
صفات کمال از جلال و جمال است و آمرزش خواه از درگاه آن اله از برای گناه خود
که آن عبارت از ترک اولی و الیق است یا کلام بر حذف مضاف است یعنی لذنب
امتک یعنی آمرزش خواه از برای گناه امت خود فبدأ بالعلم پس ابتداء و آغاز کرد
پروردگار بی نیاز اول به علم زیراکه در اول گفت فاعلم انه لا اله الا الله و در ثانی گفت
واستغفر لذنبک پس علم را مقدم بر استغفار کرد و استغفار اشارت بسوی قول و عمل
است و این خطاب اگرچه بحسب ظاهر خاص از برای رسول با کمال است لکن بحسب حقیقة
از برای امت متناول است سفیان پسر عیینه بهمین آیه کریمه استدلال بر فضیلت
علم کرده است و از آیه کریمه معلوم میشود که علم بتوحید پروردگار واجب است بر کافه
انام و تقلید در وی جائز نیست و مذهب اکثر متکلمین آنست که ایمان مقلد در اصول
دین صحیح نیست محیی السنه گفته که معرفت اصول دین بر هر مکلف واجب است
و تقلید در وی جائز نیست از جهة آنکه دلائل او واضح است وان العلماء هم ورثة
الانبیاء و باب است در بیان آنکه جماعه علماء آنها وارثان پیغمبرانند و این کلام طرفی
از حدیثی است که ابوداود و دیگر آن از حدیث ابی الدرداء [illegible]

باب العلم قبل القول والعمل لقول الله عز وجل فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك فبدأ بالعلم وان العلماء هم ورثة الانبياء

حدیث در ظاهر نکرده لکن آوردن او او را در ترجمه باب دلالت واضحه بر آن
دارد که وی را اصل و شاهد ثابت است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و مناسبت او از برای ترجمه آنست
که وارث قائم مقام مورث میباشد پس از برای وارث حکم مورث است
در آنچیزی که او قائم مقام آن مورث شده و آن علم است و آنّ بفتح همزه است
و در بعضی روایات بکسر آن بر سبیل حکایت نیز آمده وَرَّثُوا العِلمَ که وارث گردانید پیغامبران
علم را از برای علما، یا وارث شدند علما علم را از پیغامبران و این اختلاف در ترجمه مبنی بر
آنست که ورّثوا در مشهور بتشدید راء مفتوحه مروی شده و در بعضی روایات به
تخفیف آن راء و بکسر آن نیز آمده لکن مؤید اول آنست که ترمذی و غیر او در حدیث
مذکور روایت کرده اند که ان الانبیاء لم یورّثوا دینارا ولا درهما وانما ورّثوا العلم
و درین مقام ورثوا العلم جمله مستانفه است که ن رسول الله علیه السلام فرموده علماء
عظام وارثان انبیاء کرام اند سائلی آمد سوال کرد که علماء چه چیز را میراث از پیغامبران
گرفتند جواب داد که ورثوا العلم فَمَن اَخَذَهُ اَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ پس هر کسی که گرفت
آن علم را البته گرفت آنکس بحصهٔ کامل از میراث پیغامبران و بهمین حدیث مذکور حضرت
ابوبکر صدیق رضی الله عنه استدلال بر حضرت فاطمه رضی الله عنها در باب فدک وجز
آن کرد چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی وَمَن سَلَكَ طَرِيقًا و هر آنکسی که روان
شد در راهی از راهها که آن راهها موصل بسوی تحصیل علوم دینیه باشد خواه آن قلیل
باشد خواه کثیر یَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا که طلب میکند در آن راه یا در رفتن آن راه علمی را
از علوم شرعیه سَهَّلَ اللهُ لَهُ طَرِيقًا مِنْ طُرُقِ الْجَنَّةِ آسان میکند خدای
تعالی از برای آن سالک طالب راهی را از راههای بهشت یعنی در سرای
آخرت یا در دنیا بآنکه توفیق اعمال صالحه رفیق او میگرداند که بسبب آن
وصول بدرجات جنات عالیات بحصول آید یا آنکه درین کلام بشارت
تمام از برای طالب علم بآنکه حق سبحانه جل شانه آن علم مطلوب را از برای
او آسان خواهد کرد زیرا که طلب آن علم از جمله طرقی است که آن طرق
موصل بسوی بهشت اند و قال الله عزّ وجلّ و فرموده است خدای که

غالب و بزرگ است و این کلام معطوف است بر قول مولف که قبل ازین گفته
بقول الله إِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا جز این نیست که میترسد خدا تعالی را از
بندگان او انکسانی که عالمانند وذات وصفات او را بقدر استطاعت میشناسند
ابن عباس رضی الله عنه گفته یعنی میترسد از ایزد مستعان انکسان که قدرت
وسلطان او میدانند و آنها فرقهٔ علماء اند و این انحصار در علماء ازان جهة واقع
شده که شرط خشیت وخوف دانستن آن ذات است که خاشی ازوی میترسد
وعلم بصفات وافعال اوست پس هرکسی که عالم تر بآن ذات باشد البته خائف
تر باشد لهذا رسول علیه السلام فرمود که انا اعلمکم بالله واخشکم منه و امام ابوحنیفه
برفع الله ونصب العلماء خوانده بنابرآنکه مراد از خشیت بر سبیل استعاره معنے
تعظیم است زیراکه معظم لازم است که مهیب باشد پس حاصل معنی آن شد که جز این نیست
که تعظیم میکند خدا تعالی بر عرش مجید خود از جملهٔ بندگان خود انکسانی را که عالم اند و قال
تعالی وَمَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا الْعٰلِمُونَ و فرمود خدائی که بلند است که فرموده ومایعقلها
الا العالمون یعنی ونمی فهمد آن امثال را که ایزد متعال در کلام وسقال خود آورده مگر
انکسانی که عالم اند یعنی حسن آن امثال وفائده آنها تعقل وادراک نمیکنند مگر انکسانی
که بروجه لائق اشیاء را تدبر مینمایند واز رسول علیه السلام رویت شده که چون این
آیهٔ کریمه خواند فرمود العالم من عقل عن الله فعمل لطاعته واجتنب عن سخطه و قال
وفرمود خدای قهار بر سبیل حکایت از اهل نار وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ
مَا كُنَّا فِي أَصْحٰبِ السَّعِيرِ ومیگویند دوزخیان اگر بودیم مایان که میشنیدیم
از رسولان کلام را پس قبول میکردیم هرچه آنها میگفتند مثل شنیدن انکسی
که نگه میدارد وفهم مینماید یا تعقل وادراک میکردیم پس تفکر در معانی وتدبر
در احکام وامثال مینمودیم مثل ادراک آنکسی که حق را از باطل جدا میکند نمی بودیم
مایان در شمار صاحبان نار که شعله زننده است یعنی از جملهٔ دوزخیان نمیشدیم پس حاصل معنی
آن شد که اگر مایان از اهل علم وفهم میبودیم البته آنچه بر مایان واجب بود میدانستیم پس عمل بآن میکردیم
واز سبب آن نجات ازین درکات مییافتیم وَقَالَ تَعَالٰى و فرمود خدائی که بلند است از ادراک افهام
خلق واز جمیع عیوب ونقائص هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

قوله تعالى إِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا وقال تعالى وما يعقلها إلا العالمون وقال تعالى وقالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا في أصحاب السعير وقال تعالى هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون

که آیا برابرند در رتبه آنکسانی که میدانند و آن کسانی که نمی دانند یعنی برابر نیستند
بلکه رتبه علماء و فضلاء از جهلاء بزرگ و علیاء است وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و فرمود پیغمبر محمود صلی الله علیه وسلم مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْراً هر آن کسی که اراده میکند
خدای تعالی باو نیکی را يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ فهم میدهد او را در دین و محکم میکرداند او را
در یقین و در بعضی روایات لفظ فی الدین نیامده و احتمال دارد که مراد از فقه معنای
اصطلاحی باشد که آن عبارت است از فهم کردن احکام شرعیه عملیه از ادله تفصیلیه وَإِنَّمَا
الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ و فرمود رسول علیه السلام که جز این است که علم حاصل می شود با موختن آن
علم از انبیاء کرام و از علماء عظام که وارثان انبیاء کرام اند یعنی علم معتبر آنست که ماخوذ از
انبیاء کرام باشد و بجز از تعلیم آنها حاصل نمیکردد و اما غیر آن علم پس باطل و مزخرف است
و این قول مؤلف حدیث مرفوع است و از کلام خود او نیست که در روایت از معاویه
چنان آمده یا ایها الناس تعلموا انما العلم بالتعلم والفقه بالتفقه ومن یرد الله به خیرا یفقهه
فی الدین و ازین حدیث معلوم می شود که لفظ علم اطلاق کرده نمی شود مگر بر علم شریعت
لهذا اگر کسی وصیت کرد از برای علماء پس آن وصیت مقصور و محصور بر علماء تفسیر و
حدیث و فقه میشود چنانچه مشهور است **بیت** علم دین فقه است و تفسیر و حدیث
هر که خواند غیر ازین گردد خبیث ✤ وَقَالَ أَبُو ذَرٍّ و گفت ابوذر غفاری بتقدیم زاء معجمه
بر راء مهمله که احوال او سابق در باب المعاصی من امر الجاهلیة گذشته لَوْ وَضَعْتُمُ
الصَّمْصَامَةَ که اگر بنهید شما شمشیر برنده را و صمصام و صمصامه بفتح صاد اولی
شمشیر تیز قاطع را گویند عَلَى هٰذِهِ بر همین وَأَشَارَ و اشارت کرد حضرت بلفظ هذه
إِلَى قَفَاهُ بسوی پس گردن خود و قفا بقصر پس گردن را گویند و او مذکر و مؤنث
می شود ثُمَّ ظَنَنْتُ پس گمان کردم أَنِّي أُنْفِذُ كَلِمَةً که بدرستی من میرسانم
و امضاء میکنم و اداء مینمایم سخنی را که سَمِعْتُهَا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که شنیدم
من آن سخن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و انفذ بضم همزه و کسر فاء و بذال معجمه بمعنی
امضاء و اتمام آمده قَبْلَ أَنْ تُجِيزُوا عَلَيَّ پیش از آنکه کامل کنید شما کشتن را بر من و تجیزوا
بضم تاء مثناة فوقانیه و کسر جیم که بعد آن یاء مثناة تحتانیه و زاء معجمه آمده لَأَنْفَذْتُهَا
هر آئینه میرسانم من و امضاء مینمایم آن سخن را حاصل آنکه من مبلغ ام هر آنچه را از رسول علیه

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْراً يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَإِنَّمَا الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَقَالَ أَبُو ذَرٍّ لَوْ وَضَعْتُمُ الصَّمْصَامَةَ عَلَى هٰذِهِ وَأَشَارَ إِلَى قَفَاهُ ثُمَّ ظَنَنْتُ أَنِّي أُنْفِذُ كَلِمَةً سَمِعْتُهَا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ أَنْ تُجِيزُوا عَلَيَّ لَأَنْفَذْتُهَا

السلام

اسلام تحمل نمودم در ہر حال واین با تمامہ دا تمام نمیرسد اگرچہ من نزدیک بقتل و
موت باشم و کلمہ لو درین مقام از برای مجرد شرط و تعلیق ہست و معنی امتناع مطلقا
درینجا ملحوظ نیست یا مراد آنست کہ انفاذ آن کلمہ بر تقدیر وضع صمصامہ موجود ہست و بر تقدیر
عدم وضع آن بطریق اولی حاصل و متحقق ہست واین مانند قول رسول مقبول ہست
کہ فرمودہ نعم العبد صہیب لو لم یخف اللہ لم یعصہ و درین کلام تیز کردن ہست بر طلب
علم و برداشتن مشقت ہست در وی و صبر کردن ہست بر ایذاء مردمان از برائے
طلب ثواب دو چہ صد و راین قول از ابی ذر غفاری آن بود کہ مالک پسر
مرثد از پدر خود روایت کردہ کہ آمدم من روزی پیش ابی ذر غفاری و حال آنکہ
او نزد جمرۂ وسطی نشستہ بود و مردم بسیار بر و جمع شدہ بودند کہ از و فتوی
میطلبیدند پس آمد وی را مردی پس استاد آن مرد بر وی و گفت ای اباذر آیا
تو منع کردہ نشدی از فتوی دادن پس حضرت ابوذر سر خود را بسوی او بلند
کرد و گفت ای مرد آیا تو بر من رقیب ہستے و در ہمانجا بعد ازان کلام گفت
لو وضعتم الصمصامۃ الخ و در کتاب حلیہ نیز روایت برین وجہ آمدہ و دران روایت
بیان کردہ کہ آن مانع مردی از قریش بود و آن کسے کہ او را از فتوی دادن منع
کردہ بود او حضرت عثمان بن عفان بود رضی اللہ عنہ و سبب منع او آن بود کہ ابو
ذر در ملک شام بود پس ہمراہ حضرت معاویہ در تاویل قول سبحانہ جل شانہ
کہ فرمودہ والذین یکنزون الذہب والفضۃ تا آخر اختلاف کرد حضرت معاویہ
گفت کہ این آیہ کریمہ در شان اہل کتاب بر سبیل تخصیص نازل شدہ و ابوذر گفت
کہ این آیہ کریمہ در شان اہل کتاب و اہل اسلام ہمہ نازل شدہ پس حضرت معاویہ بسوی
حضرت عثمان رضی اللہ عنہ مکتوب درین باب فرستاد پس حضرت عثمان بسوی حضرت
ابی ذر مکتوب فرستاد تا آنکہ منازعت واقع شد کہ بسبب آن منازعت حضرت
ابوذر غفاری از مدینہ مقدسہ انتقال بسوی ربذہ براء مہملہ مفتوحہ و باء موحدہ
تحتانیہ مفتوحہ و بذال معجمہ نمود تا جدیکہ در ہمانجا وفات یافت واین را النسائی روایت
کردہ و درین دلیل ہست بر آنکہ ابوذر را طاعۃ امام وقتی کہ او را از افتاء منع کردہ
بود نکرد زیراکہ وی میدانست کہ تبلیغ حدیث رسول بر وی واجب ہست از جہۃ

آنکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم امر به تبلیغ فرموده واو شنیده بود وعیدرا در حق آنکسی که علم حق را پوشیده کند چنانچه وارد شده • من کتم علما الجم بلجام من نار یوم القیامة وَقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فرمودن پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرموده وَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ و باشد که برساند آنچه از من شنیده است آنکسی که حاضر درین مجلس ست آنکسے را که درین مجلس آیان حاضر نیست پس رسول مقبول امر به تبلیغ نمود وشک نیست که نزد عدم قرینه امر از برای وجوب است پس تبلیغ حدیث بر هر سامع واجب شد وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وگفت پسر عم خیر الناس یعنی حضرت ابن عباس در تفسیر قول پروردگار که در کلام الله فرموده ولکن کونوا ربانیین چنان گفته که كُونُوا رَبَّانِيِّينَ حُكَمَاءَ فُقَهَاءَ یعنی مراد از ربانیین علماء وحکماء اند گویا حق تعالی فرموده ولکن کونوا حکماء علماء ومعنائی عبارت آنست که باشید منسوب بسوی خدا تعالی یعنی باشید شما مردم خدای وحضرت عبد الله چنان تفسیر کرده که باشید ظرفا وعلماء وعلماء را ربانیین ازان جهة گفته اند که از جهة کمال اخلاص وتعبد وشده تعلیم وتعلم آنها هرگز منسوب نمی شود مگر بسوی رب جل وعلی شانه یا از جهة آنکه آنها تربیت علم مینمایند وَيُقَالُ وگفته می شود الرَّبَّانِيُّ الَّذِي يُرَبِّي النَّاسَ که ربانی آنکسی است که تربیت میکند مردم را بِصِغَارِ الْعِلْمِ قَبْلَ كِبَارِهِ بخورد علم پیش از بزرگ او ومراد از صغار علم مسائل جلیه است ومراد از کبار مسائل دقیقه او یا مراد از صغار علم بجزئیات است واز کبار علم بکلیات یا مراد از صغار علم به بسائط وکبار علم بمرکبات است یا مراد از صغار علم بفروع است ومراد از کبار علم باصول یا مراد از صغار علم بمقدمات مطالب است ومراد از کبار علم به نفس آن مطالب است **فائده** مؤلف رحمة الله علیه درین باب حدیث موصول نیاورد یا از جهة آنکه اکتفا کرد بآنچه ذکر کرده است از آیات واحادیث وآثار در زیر ترجمه باب یا از جهة آنکه درین مقام بیاض گذاشته از جهة آنکه اگر حدیث موصول نزد او ثابت شد البته لاحق خواهد کرد لیکن تا وقت وفات میسر نشد

بَابُ

مَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَخَوَّلُهُمْ بِالْمَوْعِظَةِ وَالْعِلْمِ كَيْلَا يَنْفِرُوا باب است در بیان آنچیزی که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم تعهد میکرد آن جماعه اصحاب کرام را به پند ونصیحت وعلم ومعرفت تا آنکه میل نکنند ودور نشوند

ملال

آنها از و عطف علم بر موعظة از قبیل عطف عام بر خاص است زیراکه علم
شامل از برای موعظه و غیر اوست و ذکر موعظه اولا ازانجهة واقع شده
که او در حدیث مبارک بر سبیل صراحت مذکور است و یتخوّل بخاء معجمه و لام
است حدثنا محمد بن یوسف که او ابو احمد بیکندی بباء موحده تحتانیه
مکسوره و بیاء مثناة تحتانیه ساکنه پس بکاف مفتوحه پس بنون ساکنه
پس بدال مهمله منسوب بسوی بیکند که دیه از دیهات بخارے است
قال انا سفیان یعنی سفیان ثوری زیراکه سفیان درین کتاب
وقتی که سفیان مطلق ذکر کرده شود پس مراد باو سفیان ثوری میباشد
عن الاعمش که او ابو محمد سلیمان پسر مهران بکسر میم اسدی
کاهلی کوفی تابعی است که احوال او در باب ظلم دون ظلم گذشته عن ابی
وائل که نام او شقیق بفتح شین معجمه پسر سلمه کوفی که زمان رسول مقبول یافته بود
و ندید اورا و او از اجل یاران عبد الله بن مسعود است و احوال او در باب
خوف المؤمن ان یحبط عمله گذشته عن ابن مسعود که او صاحب علم و اجتهاد
بود قال کان النبي صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله پسر مسعود که بود
پیغامبر محمود صلی الله علیه وسلم بر سبیل دوام و استمرار یتخوّلنا بالموعظة في الایام
تعهد میکرد و قیام مینمود به پند و نصیحت در تمام روزها و یتخول بخاء معجمه و واو مشدده و بلام
است و در بعضی روایات یتخوّن بنون بدل لام آمده و معنی او با معنی یتخول متحد است
و بعضی گفته اند که صواب یتحوّلنا بحاء مهمله است و برین تقدیر معنی آنست که رسول
علیه السلام تفحص میکرد احوال مایان را که در حال نشاط و فراغ بال وعظ و نصیحت بر وجه کمال
میکرد از برای آنکه شائبه ملال واقع نشود چنانچه گفته کراهیة السآمة علینا از برای
مکروه دانستن رسول با کمال خفگی و ملال را بر مایان حاصل آنکه رسول علیه السلام
رعایت اوقات و احوال در وعظ و نصیحت بر وجه کمال میکرد و مباشرت آن هر روز
نمیکرد تا آنکه مایان را ملال و تنگی بال از آن قال حاصل نشود حدثنا محمد بن
بشار بفتح باء موحده تحتانیه و شین معجمه مشدده پسر عثمان عبدی بصری است و کنیت
او ابوبکر و لقب او بندار است و مشهور باین لقب شده از جهة آنکه او در حدیث بندار بود

حدثنا محمد بن یوسف قال انا سفین عن الاعمش عن ابی وائل عن ابن مسعود قال کان النبي صلی الله علیه وسلم یتخولنا بالموعظة في الایام کراهیة السآمة علینا حدثنا محمد بن بشار

وبندار بضم بای موحده تحتانیه وبسکون نون و بدال مهمله وبرای مهمله محافظ را گویند واصحاب اصول سته ازوی روایت حدیث کردند ودر سال دوصد و پنجاه وسه وفات یافت قَالَ اَنَا یَحْیَی بْنُ سَعِیْدٍ یعنی قطان ابو سعید تمیمی بصری که امام احمد پسر حنبل و یحیی پسر معین وعلی پسر مدینی سوال میکردند اورا از حدیث درحالیکه آنها بر پای خود ایستاده می شدند وهرگز از هیبت وعظمت او نمی نشستند واحوال او در باب من الایمان ان یحب لاخیه گذشته قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه او ابو بسطام پسر حجاج واسطی بصری است که احوال او در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته قَالَ حَدَّثَنِیْ اَبُو التَّیَّاحِ بتاء مثناة فوقانیه مفتوحه پس ازان یاء مثناة تحتانیه مشدده وبحاء مهمله واو یزید پسر حُمید بر صیغه تصغیر حمد است ضبعی بضم ضاد معجمه و فتح بای موحده تحتانیه وبعین مهمله بصری است ودر سال یک صد وبیست وهشت وفات یافت بدانکه رجال این اسناد همه بصری اند عَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود آن رسول محمود یَسِّرُوْا آسانی کنید در جمیع کارها وَلَا تُعَسِّرُوْا ودشواری نکنید وفائده درین کلام تصریح بذکر لازم ازبرای تقویت وتاکید است ونووی گفته که اگر رسول مختار بر یسروا اقتصار میکرد هر آئینه صادق می آمد بر کسی که آسانی کند یک بار یا چند بار ودشواری نماید بسیار بار لهذا رسول علیه السلام ولا تعسروا فرمود تا عسر ودشواری در جمیع احوال مسلوب ومنتفی گردد وَبَشِّرُوْا وخوش کنید تمام مردم را ودر لفظ بشروا رعایت صنعت تجنیس با یسروا است وَلَا تُنَفِّرُوْا ونگریزانید مردم را از سبب کثرت انذار تا آنکه مفضی بملال وتشویش بال گردد واین حدیث مبارک از جوامع الکلم است ودرین حدیث مبارک اشارت است بآنکه زجر وعتاب برعاصی ازبرای اکتساب معاصی لازم است که بروجه تلطف باشد نه بر طرز تعنف تا قبول بروجه اکمل بران مرتب گردد ومطلوب بروجه اتم حاصل آید

بَابُ مَنْ جَعَلَ لِاَهْلِ الْعِلْمِ اَیَّامًا مَعْلُوْمَةً

باب است دربیان آن کسی که گردانید ازبرای اهل علم روزهای معینه تا دران روزهای معینه افاده علم ازبرای طالبان نماید وآن طالبان درین روزها ازانکسی که معلم است استفاده نمایند ودر بعضی معلومات ودر بعضی نو معلوما آمده حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ اَبِیْ شَیْبَةَ

قَالَ اَنَا یَحْیَی بْنُ قَالَ اَنَا شُعْبَةُ قَالَ حَدَّثَنِیْ اَبُو التَّیَّاحِ عَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ یَسِّرُوْا وَلَا تُعَسِّرُوْا وَبَشِّرُوْا وَلَا تُنَفِّرُوْا بَابُ مَنْ جَعَلَ لِاَهْلِ الْعِلْمِ اَیَّامًا مَعْلُوْمَةً حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ اَبِیْ شَیْبَةَ

یعنی عثمان پسر محمد پسر ابراہیم کوفی ابوالحسن عبسی بباء موحدہ کہ تصنیف مسند و
حدیث کردہ ابوحاتم گفت شنیدم من کہ مردی سوال میکرد محمد پسر عبداللہ پسر
نمیر را از حال عثمان پسر ابی شیبہ پس محمد وی را گفت آیا از مثل او سوال کردہ می شود جز این
نیست کہ سوال کردہ می شود از مثل مایان او و در رتبہ عالیہ از مقام سوال ہست و در سال
دو صد و سی و نہ وفات یافت و شیبہ بفتح شین معجمہ ہست قَالَ اَنَا جَرِیْرٌ
بجیم مفتوحہ و براء مہملہ مکررہ پسر عبدالحمید ہست و او ابو عبداللہ ضبی کہ از حسب
مولد رازی و از جہت نشو و نما کوفی ہست و در سال یک صد و ہشتاد و ہفت
در شہر ری وفات یافت عَنْ مَنْصُوْرٍ پسر معتمر و کنیت او ابو عتاب
بفتح عین مہملہ و تاء مثناۃ فوقانیہ مشددہ کوفی ہست و او بسیار گریہ در شب میکرد
تا آنکہ در آخر عمر از سبب گریہ بسیار نابینا شد و عادت او آن بود کہ شب گریہ بسیار
میکرد و چون صبح صادق منشق می شد و آفتاب طلوع می نمود روغن بسیار میمالید
تا آنکہ ہر دو لب او برق می زد یوسف پسر عمر او را عامل بر کوفہ کردہ بود و اول او را
تکلیف قلادۂ قضا نمودہ بود لکن او از ان تحمل بار ثقیل اباء آورد و امتناع کرد
پس او را والی بر کوفہ مقرر کرد و بعد از مقدمہ سودان باندک مدت وفات یافت
و واقعہ سودان در سال یکصد و سی و یک واقع شدہ بود عَنْ اَبِیْ وَائِلٍ بہمزہ
ہست کہ بعد او لام ہست و او شقیق ہست کہ ذکر او الحال گذشتہ ہست قَالَ گفت
ابو وائل كَانَ عَبْدُ اللّٰہِ بود عالم محمود حضرت عبداللہ ابن مسعود يُذَكِّرُ النَّاسَ
کہ پند و نصیحت میکرد مردمان را فِیْ کُلِّ خَمِیْسٍ در ہر روز پنجشنبہ یعنی در ہر ہفتہ
یکروز پنجشنبہ مردم وعظ و نصیحت میکرد و دیگر روزہا ترک بیان آن میکرد فَقَالَ
لَہٗ رَجُلٌ پس گفت از برای او مردی و آن مرد یزید پسر معاویہ نخعی ہست چنانچہ از
سیاق مؤلف در آخر کتاب الدعوات معلوم و مفہوم میگردد یَا اَبَا عَبْدِ الرَّحْمٰنِ
کہ ای پدر عبدالرحمن و این کنیت عبداللہ بن مسعود ہست زیرا کہ عبدالرحمن نام
پسر او ہست لَوَدِدْتُ اَنَّکَ ذَکَّرْتَنَا کُلَّ یَوْمٍ سوگند ہست مرا بخدای تعالی کہ ہر آئینہ
دوست دارم این طرز و عادت را کہ بدرستی تو پند و نصیحت کنی مایان را در ہر روز
و روز پنجشنبہ را تخصیص بآن بیان نکنی قَالَ گفت ابن مسعود در جواب آن مرد معہود

قَالَ اَنَا جَرِیْرٌ عَنْ مَنْصُوْرٍ عَنْ اَبِیْ وَائِلٍ قَالَ کَانَ عَبْدُ اللّٰہِ یُذَکِّرُ النَّاسَ فِیْ کُلِّ خَمِیْسٍ فَقَالَ لَہٗ رَجُلٌ یَا اَبَا عَبْدِ الرَّحْمٰنِ لَوَدِدْتُ اَنَّکَ ذَکَّرْتَنَا کُلَّ یَوْمٍ قَالَ

اَمَا اِنَّهٗ يَمْنَعُنِيْ مِنْ ذٰلِكَ که آگاه باشید که بدرستی شان وحال این است که منع میکند مرا ازهمین تذکیر ونصیحت کردن در هر روز اَنِّيْ اَكْرَهُ اَنْ اُمِلَّكُمْ که بدرستی من بد میدانم آنکه ملال کنم وخسته نمایم من شمارا یعنی اگر من همیشه وعظ و نصیحت شمارا بیان کنم البتہ طبایع شما ازان ملال خواهد شد واَنَّ در قول او اَمَا اِنَّهٗ بکسر همزه است ودر قول او اَنِّيْ اَكْرَهُ بفتح اوست وَاِنِّيْ اَتَخَوَّلُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ وبدرستی که تعهد وقیام میکنم من شمارا به پند ونصیحت وزجر ازگناه وفضیحت كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَخَوَّلُنَا بِهَا چنانچه بود پیغامبر خدا صلی اللہ علیه وسلم که تعهد وقیام میکرد مایان را بآن موعظه ونصیحت مَخَافَةَ السَّاٰمَةِ عَلَيْنَا ازبرای نرسیدن ملالت برمایان یعنی رسول علیه السلام استمرار ودوام بر وعظ وبیان احکام درباره اصحاب کرام نمیکرد تا مفضی بسوی ملال ومثمر تشویش بال نگردد پس من نیز درین باب اتباع رسول اواب مینمایم بلکه اولی وافضل است زیرا که همه اهل این زمان ازهمه اصحاب کرام قاصرتر اند وازهمین سبب علماء متاخرین سعی بلیغ دراختصار عبارات طویله که از فضلاء متقدمین نمودند چنانچه گفته شده خیر الکلام ما قل ودل

باب مَنْ يُّرِدِ اللّٰهُ بِهٖ خَيْرًا يُّفَقِّهْهُ فِي الدِّيْنِ

باب است دربیان آنکه هرانکسی که اراده میکند خدای تعالی باو نیکی را فهم میدهد اورا درباب دین بدانکه طائفه از علماء مثل این را مرسل میگویند لکن حق آنست که وقتی ذکر کرده شود حدیث را مثلا وبعد ازان وصل کرده شود باو اسناد او پس آن حدیث مسند است نه مرسل ومذهب جمهور همین است حَدَّثَنَا سَعِيْدُ بْنُ عُفَيْرٍ بضم عین مهمله وفاء مفتوحه ویاء مثناة تحتانیه ساکنه وراء مهمله وگفته شده که او سعید پسر کثیر پسر عفیر مولای هم است وکنیت او ابوعثمان بصری است او اعلم مردمان بانساب وتواریخ بود وبسیار ادیب وفصیح وصاحب برهان صحیح بود که هرگز در مجالست او ملال حاصل نمیشد وهرگز علم او کم نمیشد ووی والی نقابت جماعه انصار وقسمت کردن برآن جماعه ابرار در مصر بود ودر سال دو صد وبیست وهشت وفات یافت قَالَ اَنَا ابْنُ وَهْبٍ یعنی عبد اللہ پسر وهب پسر مسلم مصری روایت کرده که بهمام سالک امام مالک هرگز در تمام عمر خود با حدی

اَمَا اِنَّهٗ يَمْنَعُنِيْ مِنْ ذٰلِكَ اَنِّيْ اَكْرَهُ اَنْ اُمِلَّكُمْ وَاِنِّيْ اَتَخَوَّلُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَخَوَّلُنَا بِهَا مَخَافَةَ السَّاٰمَةِ عَلَيْنَا باب مَنْ يُّرِدِ اللّٰهُ بِهٖ خَيْرًا يُّفَقِّهْهُ فِي الدِّيْنِ حَدَّثَنَا سَعِيْدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ اَنَا ابْنُ وَهْبٍ

مکتوب نوشته که آن معنون بعنوان فقیه باشد مگر بسوی عبد الله پسر وهب
که مکتوب او را معنون بعنوان فقیه میکرد و نقل کرده شده از ابن وهب که
من نذر کرده بودم که هر وقتی که من کسی را غیبت کنم پس بر من یک روزه لازم
باشد پس نفس من این روزه یکروز را آسان میدانست و غیبت میکردم پس
ازان روزه نگاه میکردم چون دیدم که نفس من از سبب روزه از غیبت منع
نشد بعد ازان نذر کردم که هر وقتی که من غیبت کنم کسی را پس بر من تصدق
یکدرهم لازم باشد پس از سبب دوستی درهم نفس من از غیبت بالکل منع شد
و خوانده شد بروی بعد از چند روز احوال روز قیامت را پس
بیهوش افتاد بعد ازان تکلم بهیچ کلام نکرد تا آنکه بعد از چند روز
در مصر در سال یکصد و نود و نه وفات یافت عَنْ يُونُسَ پسر یزید
ایلی بفتح همزه و یاء مثناة تحتانیه قرشی که احوال او در باب بدء الوحی
گذشته عَنِ ابْنِ شِهَابٍ که زهری است قَالَ قَالَ حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ
الرَّحْمٰنِ گفت ابن شهاب که گفت حمید بر صیغهٔ مصغر از حمد پسر عبد الرحمن
پسر عوف که یکی از عشرهٔ مبشره است و احوال او در اوائل کتاب وحی
مثل احوال ابن شهاب گذشته سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ خَطِيبًا که شنیدم من
از حضرت معاویه در حالی که او خطیب بود یعنی در حالیکه او خطبه و وعظ و نصیحت
بر مردم میخواند يَقُولُ که میگوید آن معاویه سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يَقُولُ که شنیدم من بگوش و هوش پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم را که میگوید
و معاویه پسر ابی سفیان صخر پسر حرب پسر امیة پسر عبد الشمس پسر عبد
مناف اموی قرشی است و مادر او هند دختر عتبه پسر ربیعه است
و او و پدر او در واقعهٔ فتح مکهٔ مشرفه اسلام آورده بعد ازان از جملهٔ مؤلفة
القلوب بود و او یکی از کاتبان وحی از برای رسول اکرم صلی الله علیه و سلم
بود و بعضی گفته اند که هیچ چیزی را از وحی برای رسول مقبول ننوشته
بلکه مکتوبات آن سرور کائنات می نوشت و بعضی گفته اند که او قبل از دفات
سرور کائنات شش ماه و بعضی گفته اند ده ماه اسلام آورده

[Margin: عن يونس عن ابن شهاب قال قال حميد بن عبد الرحمن سمعت معاوية خطيبا يقول سمعت النبي صلى الله عليه يقول]

واو روایت حدیث از ابن عباس والی سعد کرد واو والی ولایت شام پس از
برادر خود یزید تمام در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه کرده شد وهمیشه والی وحاکم
دران مقام بود تا آنکه وفات یافت ومدت آن چهل سال بود مدت چهار سال
یا مانند آن در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه وتمام مدت خلافت حضرت عثمان وعلی
وحسن رضی الله عنهم وتمامی این مدت بیست سال تمام می شود بعد ازین در سال
چهل ویکم امام حسن صلح نموده خلافت را باو تفویض نمود وبعد ازان کار حکومت او
مستحکم ومستدام تا مدت بیست سال شد بعد ازان در سال شصت در دمشق وفات
یافت وعمر او هفتاد وهشت سال بود ودر آخر عمر او را مرض لقوه عارض شده
بود ودر روایت کرده شد از واحادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد
وشصت وسه حدیث که از جملهٔ آنها امام بخاری رحمة الله علیه هشت حدیث آورده
واو در آخر عمر خود میگفت یالیتنی کنت رجلا من قریش بذی طوی ولم آل من هذا الامر
شیئا واو بود نزد او ازار رسول مختار ورداء او وپیراهن او وچیزی از موی مبارک وناخن
او پس قبل از وفات وصیت کرد وگفت که مرا در قمیص رسول خدا صلی الله علیه وسلم
کفن کنید ودرج کنید مرا در رداء مبارک او وازار ربسته کنید مرا در ازار مبارک او وپر
کنید هردو سوراخ بینی من وهردو جانب لبهای من ومواضع سجود از من بموی
مبارک وناخن مبارک او شاید باین سبب ارحم الراحمین بر من مسکین مرحمت
ومغفرت نماید پس بعد از وفات او برحسب گفته او عمل کردند سبحان الله او در
اول حال فقر بوجه کمال داشت چنانچه در حدیث فاطمه بنت قیس آمده اما معاویة فرجل
صعلوک لا مال له بعد ازان خدای تعالی او را برتبه ولایت ملک شام رسانید بعد
ازان وقت وفا ت او را این تبرکات نصیب نمود مَنْ يُّرِدِ اللّٰهُ بِهٖ خَيْرًا
هر آنکسی که اراده میکند خدای تعالی باو نیکی بسیار را يُفَقِّهْهُ میکرداند او را فهیم وعلیم
ویفقهه بتشدید قاف وسکون ها او لی است فِي الدِّيْنِ در احکام شریعت
وطریقت وحقیقت حسن بصری گفته که فقیه آن کسی است که زاهد در دنیا وراغب در
عقبی وبصیر در امور دین ودراسخ درباب یقین ودائم وقائم در طاعت رب جلیل
ومتابعت رسول جمیل باشد واز مفهوم این کلام معلوم جملهٔ انام می شود که هرکس در

من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين

دین متین قواعد اسلام و شرائع احکام تعلم و استفاده ننماید پس آن کس بی شک محروم از جمیع خیرات و ترقید رجات است و این بیان ظاهر از برای فضل علما بر سائر ناس است و تعلم علم دین افضل از تعلم سائر علوم است وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ و جز این نیست که من قسمت کننده ام علم را بر جمیع سامعان طالبان وَاللّٰهُ يُعْطِي و خدا تعالی میدهد یعنی دهنده و بخشنده علم و مخصص ادراک و فهم خدای ذوالکمال است که هر کس را میخواهد فهم کامل و علم فاضل نصیب نماید و ازین بیان واضح و تبیان لائح است یس پس چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده يختص برحمته من يشاء و ان الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم ابن حجر گفته که از همین جهت افهام صحابه کرام متفاضل و متفاوت آمد باوجود آنکه رسول علیه السلام تبلیغ احادیث و احکام به جمیع اصحاب عظام برابر فرمود بلکه بعضی از علماء عظام بعد از عصر صحابه کرام در فهم و استنباط احکام از نصوص افصح کلام و احادیث افضل انام فائق و زائد بر انجماعه کرام شدند چنانچه حدیث سرور کائنات علیه افضل الصلوات بران دلالت میکند که فرمود رب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و در قول او والله يعطي دلالت است برانکه عطای ایزد منان در هر ساعت و آن متجدد بر سبیل دوام و استمرار می شود لهذا معطی بر صیغه اسم فاعل نگفت و بعضی گفته اند که معنی آنست که من قسمت کننده مال ام و معطی آن مال ایزد متعال است پس اگر در قسمت تفاضل و تفاوت واقع شود پس هیچ شکایت ازان در دلهای خود نیارید زیرا که او بامر پروردگار واقع شده است لَنْ تَزَالَ هٰذِهِ الْأُمَّةُ قَائِمَةً عَلَىٰ أَمْرِ اللّٰهِ و همیشه خواهد بود این امت مرحومه من ایستاده بر دین حق درست که حق تعالی در کلام راست بآن امر کرده لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ که ضرر نمیکند و نقصان نمیرساند آنهارا آنکسی که مخالفت کند آنهارا و بر باطل اصرار اختیار نماید حَتّٰى يَأْتِيَ أَمْرُ اللّٰهِ تا آنکه می آید امر خدای تعالی یعنی قیامت و مراد ازین غایت انتهاء تکالیف دین حق است از جهت آنکه روز قیامت زمان تکلیف نیست یا مراد ازین غایت تاکید تابید است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه ما دامت السموات والارض واقع شده و جائز است که این قول غایت از برای عدم ضرر باشد و معنی آمدن امر خدا آمدن بلاء خدا باشد یا برین تقدیر نیز مراد

وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ
وَاللّٰهُ يُعْطِي
لَنْ تَزَالَ هٰذِهِ الْأُمَّةُ قَائِمَةً
عَلَىٰ أَمْرِ اللّٰهِ
لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ
حَتّٰى يَأْتِيَ أَمْرُ اللّٰهِ

از غائب تاکید عدم ضرر باشد وتابید آن ومعنی کلام آن باشد که لا یضرهم من خالفهم
ابدًا واگر گفته شود که دجّال لعین جماعهٔ مسلمین را پیش از روز قیامت قتل وهلاک
میکند پس کدام ضرر ازین فائق باشد پس نفی ضرر بر سبیل تابید چگونه صحیح شود
جواب آنکه شهادت ضرر نیست بلکه از بزرگترین منافع در عقبی است واز
مفهوم این حدیث مبارک معلوم میشود که حق از امّت تجاوز نمیکند پس دلیل
بر حجیت اجماع امّة شد که آن یکی از ادلّهٔ اربعه است وبعضی علماء باین حدیث
مبارک استدلال کردند بر آنکه خلوّ عصر وزمان از مجتهد روا نیست واگر گفته شود
که رسول محمود صلی الله علیه وسلم فرموده لا تقوم الساعة حتی لا یقول احد الله الله
وایضا فرموده لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس پس توفیق وتطبیق این دو حدیث
با حدیث مذکور چگونه حاصل آید جواب آنکه لفظا این دو حدیث اگرچه عام است
لکن آن مخصوص باین حدیث شده پس معنی آنست که قائم نمی شود قیامت بر
کسی که توحید خدای میکند در هیچ جا مگر در جای مخصوص که آن موضع مخصوص
طائفه خواهد بود که بر دین حق قائم باشند وقائم نمی شود قیامت مگر بر شرار مردمان
در هیچ جا مگر در مکان مخصوص که در آن مکان مخصوص جماعهٔ قائم بر حق تا قیام
روز قیامت خواهد بود وبیان آن موضع مخصوص بر سبیل تصریح در حدیث ابی
امامه باهلی وارد شده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود لا تزال طائفة
من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خالفهم قیل واین هم یا رسول الله قال
ببیت المقدس واکناف بیت المقدس واز مفهوم موافق این حدیث معلوم شد
که مکه مشرفه ومدینه مقدسه نیز دران موضع مخصوص که مستثنی است مندرج اند از
جهة آنکه اول مولد وموطن آن سرور عالم ومحل کعبه معظم است وثانی مسکن
ومدفن آن رسول اعظم است ودر بعضی احادیث نیز بر سبیل تصریح ذکر
آن هر دو موضع مبارکه آمده ونووی گفته که مراد از امر الله در حدیث مبارک
بادی است نرم وملائم که وقت قرب قیامت بر مردم می آید پس قبض کرده
میشود روح هر مؤمن ومؤمنه وهیچکس از اسلام بر روی زمین زنده نخواهد ماند
واین پیش از قیام قیامت است واما دو حدیث دیگر پس محمول

بر ظاہر خود اند زیرا که آن وقت وقت قیام قیامت است و علماء و محدثین و فضلاء
و محققین اختلاف کرده اند در تعیین این طائفه که در حدیث مبارک مذکور شده
امام بخاری رحمة الله علیه گفته که این طائفه اہل علم اند امام احمد پسر حنبل که آنہا اہل
حدیث اند و اگر اہل حدیث نباشند پس نمیدانم که آن طائفه کدام مردم خواہند بود
و قاضی عیاض گفته که مراد امام احمد باہل حدیث اہل سنت و جماعت است
و نووی گفته که احتمال دارد که این طائفه متفرقه از انواع مؤمنان باشد پس بعضی از آنہا
مقاتل و محدث و بعضی زاہد و فقیه میباشند و این حدیث مبارک بر سه احکام شرعیه
مشتمل است اول آنکه تفقه در دین افضل است و این حکم مناسب با بواب
علم است و دوم آنکه معطی و بخشنده در حقیقت ذات خدای تعالی است پس
این حکم لائق به تقسیم صدقات است و سیوم انکه بعضی افراد این امت مرحومه
ہمیشه بر دین حق باقی خواہند بود و این حکم مناسب بذکر علامات قیامت است
پس آوردن این حدیث مبارک در ہر سه مقام مناسب است والله اعلم

بَابٌ

فَضْلِ الْفَهْمِ فِي الْعِلْمِ باب است در بیان فضیلت فهمیدن در مسائل علم
حَدَّثَنَا عَلِيٌّ هُوَ ابْنُ عَبْدِ اللهِ او پسر عبد الله پسر جعفر پسر نجیح بفتح نون و کسر جیم و بحاء
مہمله کنیت او ابو الحسن مشهور با بن مدنی است و او مولای عروه پسر عطیة سعدی بصری
است و اصل او از مدینه مقدسه بود و او امام معظم و مکرم در باب علم و حدیث بود و عادت
سفیان پسر عُیَیْنَة بر آن قرار گرفته بود که چون ابن مدنی از مجلس او بر میخواست او در ہمان
ساعت میگفت اذا قامت الخیل لم نجالس مع الرجالة و در ہمان وقت از مجلس خود بر
میخواست ابو حاتم گفته که ابن مدنی اعلم زمان خود بوده و در سال دو صد و سی و چہار در عسکر یا
در بصره یا در سر من رای وفات یافت و ظاہر آنست که لفظ ہو ابن عبد الله از عزیزی است یا از
راوئی دیگر از رواة صحیح مبارک است قَالَ اَنَا سُفْيٰنُ یعنی پسر عیینه که ہمراه ہشتاد نفر از تابعین
ملاقات کرده و ہلالی کوفی است نه سفیان ثوری زیرا که ابن مدنی ہرگز از ثوری روایت
نکرده است قَالَ قَالَ لِي ابْنُ اَبِي نَجِيْحٍ بنون است چنانچه الحال گذشته و نام ابی نجیح یسار بیاء
مثناة تحتانیه و بسین مہمله است و او عبد الله ثقفی مکی قدری است و در سال یکصد و سی و دو وفات
یافت عَنْ مُجَاهِدٍ پسر جبر بجیم مفتوحه و بباء موحده ساکنه کنیت او ابو الحجاج است

باب الفهم
في العلم
علي بن عبد الله قال
حدثنا سفيان قال
قال لي ابن ابي نجيح
عن مجاهد

مجاهد گفته که عرض کردم من قرآن مجید را بر حضرت ابن عباس بمقدار سی بار و گفت
که حضرت ابن عمر رکاب من وقت سوار شدن من میگرفت و بعد از سوار شدن
من جامهای مرا بر زین برابر میکرد و آواد در مکه شریفه بحالت سجده وفات یافت
و احوال او در اول کتاب الایمان گذشته بدانکه مؤلف از مجاهد معنعن روایت
کرد و از ابن نجیح بلفظ قال روایت کرد زیراکه عادت امام بخاری رحمة الله علیه
آنست که معنعن ذکر نمیکند مگر وقتی که ثابت شود سماع و بمجرد امکان سماع اکتفا
نمیکند مثل امام مسلم که او بمجرد امکان سماع اکتفا میکند پس معنعن اعلی در درجه هست
از قال از جهت آنکه لفظ قال آورده میشود نزد محاوره که بر سبیل نقل و تحمل نباشد و در لفظ
لی اشارت هست بسوی آنکه او تنها محاوره همراه او کرده امام بخاری گفته که هر جا که
گفتم من قال لی فلان پس آن عرض و مناوله هست قَالَ گفت مجاهد صَحِبْتُ ابْنَ عُمَرَ
اِلَى الْمَدِيْنَةِ که صحبت کردم من عبد الله پسر عمر را رضی الله عنهما از مکه شریفه تا مدینه
مقدسه فَلَمْ اَسْمَعْهُ يُحَدِّثُ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس نشنیدم
من او را در تمام راه که نقل کند حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم اِلَّا حَدِيْثًا
وَاحِدًا مگر یک حدیث و درین کلام اشارت هست بسوی آنکه بعضی اشخاص از صحابه
کرام جان خود را از بیان حدیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نگاه میکردند از ترس
زیادت و نقصان و بغیر از حاجت هرگز بیان حدیث شریف نمیکردند و ابن عمر و والد
او در همین بعضی داخل هست مع ذلک احادیث ابن عمر بسیار اند از جهت کثرت سوال
مردم از و و است غنا از و پس الحال در بیان آن یک حدیث شروع نموده قَالَ گفت
عبد الله بن عمر كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بودیم ما یان نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فَاُتِيَ بِجُمَّارٍ پس آورده شد او را شحم درخت خرما که خورده میشود
و آن بضم همزه و کسر تا و تشدید فوقانیه هست و جمار بجیم مضمومه و میم مشدده بمعنی شحم
درخت خرما آمده فَقَالَ پس فرمود رسول محمود اِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً که بدرستی
از جنس درختها درختی هست مَثَلُهَا كَمَثَلِ الْمُسْلِمِ که حال عجیب آن درخت مانند
حال غریب مسلمان هست در کثرت برکات و در انتفاع مخلوقات پس بگوئید
که آن کدام درخت است و مثل بفتح میم و ثاء مثلثه آمده فَاَرَدْتُّ اَنْ اَقُوْلَ هِيَ

قال صحبت ابن عمر الى المدينة فلم اسمعه يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم الا حديثا واحدا قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم فاتي بجمار فقال ان من الشجر شجرة مثلها كمثل المسلم فاردت ان اقول هي

النَّخْلَةُ حضرت عبد الله بن عمر میگوید پس قصد کردم من آنکه بگویم در جواب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که آن درخت مسئول درخت خرما ست فَإِذَا أَنَا أَصْغَرُ الْقَوْمِ پس ناگاه من خوردتر از ان جماعه و گروه بودم که در مجلس رسول علیه السلام وقت سوال حاضر بودند فَسَكَتُّ پس خاموش شدم من از جهة استیلاء حیاء اکابر من قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از انکه فکر اصحاب کرام در درختهای بوادی رفت و از جواب با صواب عاجز شدند

بَابُ الْاِغْتِبَاطِ فِي الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ

باب است در بیان رشک کردن کسی باکسی در علم و حکمت و اغتباط از غبطه است و غبطه عبارت است از آرزو کردن کسی مثل آن نعمت را که خدای تعالی بر غیر آن کسی کرده بی آرزو کردن زوال آن نعمت از ان غیر و بهمین قید او از حسد ممتاز می شود زیرا که حسد عبارت است از آرزو کردن زوال نعمت از محسود و وصال او به حاسد است و علم و حکمت هر دو بیک معنی اند پس عطف حکمت بر علم از باب عطف تفسیری است و بعضی گفته اند که مراد از علم معنای عام است که هر دو را از ظن و یقین شامل است و مراد بحکمة آن علم است که مختص به یقین باشد پس درین هنگام عطف مذکور از قبیل عطف خاص بر عام است

وَقَالَ عُمَرُ و فرمود حضرت عمر فاروق رضی الله عنه تَفَقَّهُوا قَبْلَ اَنْ تُسَوَّدُوْا که فقیه شوید و فهم نمائید علم را پیش از انکه سردار کرده میشوید مردمان و این از جهة آن فرمود که اکثر سرداران از تعلم علوم شرعیه ننگ و عار میکنند و حیاء می نمایند که نزد عامهٔ مردمان در زمرهٔ جاهلان حساب کرده می شوند لهذا یحیی بن معین گفته من عاجل الرياسة فاته علم كثير و نمیداند که سیادة بعلم و معرفة حاصل میشود پس هر قدری که علم زائد شود بهمان قدر سیادة زائد می شود پس فاروق اعظم ازین کلام قصد کرده که تیز کند مردمان را بر تحصیل علم و از دیاد آن پیش از زمان سیادة تا آنکه سیادة وقت حصول خود معظم بسبب مقارنت علم گردد زیرا که جاهل بمنزله میت است و عالم بمنزله حی پس سیادة بی علم مثل جسد بلا روح است و در بعضی روایات تفهموا بدل تفقهوا آمده و معنی هر دو یکی است و تسودوا بضم تاء مثناة فوقانیه و بفتح سین مهمله و تشدید واو مفتوحه است ماخوذ از تسوید بمعنی سیادة کردن است و امام مالک رحمه الله

ازہمین قول حضرت فاروق اخذ کردہ وگفتہ من عیب القضاء ان القاضی اذا عزل
لا یرجع الی مجلسہ الذی کان یتعلم فیہ وامام شافعی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ اذا تصدر
الحدث فاتہ علم کثیر ومراد از سیادہ در قول حضرت عمر رضی اللہ عنہ اعم از تزویج
است وتخصیص او بہ تزویج دور از صواب است زیرا کہ شاغل از علم گاہ تزویج
میباشد وگاہ جز آن وشاغل منحصر در تزویج نیست و در بعضی نسخہای صحیح بخاری
بعد از قول مذکور این عبارت آمدہ وَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰہِ وَبَعْدَ اَنْ تُسَوَّدُوْا
وَقَدْ تَعَلَّمَ اَصْحَابُ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ بَعْدَ کِبَرِ سِنِّہِمْ وگفتہ ابو
عبد اللہ امام محمد بخاری دفہم کنید علم را بعد از انکہ سردار کردہ شوید وسیادت و
ریاست را مانع از تفقہ ندانید وحال آنکہ بدرستی آموختہ است اصحاب پیغامبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم علم دین را پس از کلان شدن سال آنہا وآین قول را مؤلف
بعد از قول حضرت عمر رضی اللہ عنہ ازان جہت آوردہ کہ احدی ازان قول تفقہوا کہ
سیادہ منافی ہمراہ علم است بلکہ مراد ازان قول آنست کہ گاہ گاہ ریاست سبب
ووسیلہ از برای منع علم میشود زیرا کہ رئیس حیا میکند ازانکہ در مجلس متعلمان
بنشیند چنانچہ قول امام مالک صریحا گذشتہ است واحتمال دارد کہ لفظ تسودوا در
کلام بخاری بفتح تاء مثناۃ فوقانیہ بر صیغہ ماضی باشد پس معنی آن باشد طلب کنید
علم را بعد از سیاہ کردن ہیئت خود را ودور کردن سفیدی موی را بہ سیاہی او
واللہ اعلم حَدَّثَنَا الْحُمَیْدِیُّ یعنی منسوب بسوی حُمید بر صیغہ مصغر کہ او ابوبکر عبد اللہ
پسر زبیر پسر عیسی مکی قرشی صاحب شافعی است و در اول اسناد این کتاب
مبارک گذشتہ قَالَ اَنَا سُفْیَانُ یعنی پسر عُیَیْنہ کہ چند بار گذشت قَالَ اَنَا اِسْمٰعِیْلُ
ابْنُ اَبِیْ خَالِدٍ بخاء معجمہ کہ نام او ہرمز یا سعد یا کثیر بثاء مثلثہ است واو بجلی بباء
موحدہ مفتوحہ وجیم مفتوحہ احمسی بحاء مہملہ وبسین مہملہ است واو کوفی تابعی
است کہ مسمی باسم میزان بود واو طحان بود واحوال او در باب المسلم من
سلم المسلمون گذشتہ عَلٰی غَیْرِ مَا حَدَّثَنَاہُ الزُّہْرِیُّ یعنی خبر دادہ است
ما یان را اسماعیل مذکور بر غیر وجہی کہ حدیث کردہ است ما یان را بہ آن
وجہ امام زہری یعنی زہری حدیث کردہ است سفیان را باین حدیث

قال ابو عبد الله وبعد ان تسودوا وقد تعلم اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم في كبر سنهم حدثنا الحميدي قال انا سفيان قال انا اسمعيل ابن ابي خالد على غير ما حدثناه الزهري

بلفظی که آن لفظ مغائر است بآن لفظی که حدیث کرده است آن سفیان را بآن
لفظ اسماعیل مذکور و احتمال دارد که مغایرت در اسناد باشد یا در غیر آن و فائده این عبارت
تقویت حدیث و ترجیح اوست به تعدد طرق او و حدثنا بفتح ثاء مثلثه است والزهری مرفوع
است بنابر آنکه او فاعل از برای حدث است قَالَ سَمِعْتُ قَيْسَ بْنَ اَبِي حَازِمٍ قیس
بفتح قاف و سین مهمله ابو عبد الله پسر ابی حازم بحاء مهمله و زاء معجمه است و نام او عوف پسر
عبد الحارث صحابی بجلی احمسی کوفی است که احوال او در باب الدین النصیحة گذشته
قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللهِ بْنَ مَسْعُوْدٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم لَا حَسَدَ اِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ نیست حسد روا در هیچ چیزی
مگر در دو چیز یا نیست رخصت در حسد در هیچ چیزی مگر در دو چیز و مراد از حسد در
حدیث غبطه است یعنی نیست رشک کردن روا در هیچ چیز مگر در دو چیز لهذا
مؤلف در ترجمه او را تعبیر به اغتباط کرد و غبطه اگر در طاعت باشد پس محمود است چنانچه
حق سبحانه جل شانه فرموده و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و اگر در معصیت باشد پس مذموم
است و در همین مقام آمده و لا تنافسوا و اگر در جائزات باشد پس مباح است پس در حدیث
گویا گفته است لا غبطة اعظم او افضل من الغبطة فی هذین الامرین خطابی گفته مراد از
حسد درین عبارت شدت حرص در رغبت بر سبیل کنایت است از جهة آنکه او سبب داعی
بسوی حسد است و مراد از حدیث مبارک ترغیب در تصدق مال و تعلیم علم و کمال است و
بعضی گفته اند که حسد درین حدیث مبارک مستعمل در معنی حقیقی است بعد ازین آن بعض دو
فرقه اند فرقه از انها گفته اند که این حدیث مبارک دلالت میکند بر اباحت نوعی از حسد و اخراج
آن نوع از حسد محظور پس گویا رسول علیه السلام فرمود که حسد اگرچه از جمله محظورات است
لکن حسد درین دو چیز از جمله مباحات است از جهة آنکه این متضمن از برای مصلحت و منفعت
در دین متین است چنانچه کذب حرام است و در بعضی مقامات شرع رخصت در وی داده
از جهة تضمن او مر فائده را که آن فائده از آفة کذب فائق و زاید باشد لکن قول این فرقه
را بعضی از شارحان باطل کردند و فرقه از انها گفته اند که این کلام مثل قول ایزد
منعام است که فرموده لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی پس معنی آن شد که
حسد روا نیست مگر درین دو چیز لکن حسد درین دو چیز روا نیست پس حسد مطلقا روا نیست

قال سمعت
قیس بن ابی
حازم قال
سمعت عبد
الله بن مسعود
قال قال النبی
صلی الله علیه وسلم
لا حسد الا
فی اثنتین

حاصل آنکه اگر حسد روا می بود هر آئینه روا می شد درین دو چیز و چون درین دو چیز
روا نشد پس در سائر چیزها بطریق اولی روا نشد و این کلام از برای تاکید حرمت حسد
صادر شد چنانچه شاعر گفته **شعر** ولا عیب فیهم غیر ان سیوفهم ٭ بهن فلول
من قراع الکتائب و در بعضی روایات فی اثنتین بتانیث آمده و برین تقدیر معنی
آنست که نیست حسد روا در هیچ خصلتی از خصائل مگر در دو خصلت رجل آتاه الله
مالا در مردی که داد او را خدای تعالی مال از مال حلال خواه آن مال اندک باشد
خواه بسیار فسلطه پس مسلط کرده شد آن مرد علی هلکته بر هلاک کردن آن
مال و خرج کردن او فی الحق در مصرف حق که شارع دران جا امر کرده و لفظ تسلیط
دلالت میکند بر قهر نفس که آن در اصل جبلت مطبوع بر بخل شده و لفظ هلکة دلالت
میکند بر آنکه آن مرد هیچ چیز را از مال باقی نمیگذارد بلکه تمام آن مال را در راه ایزد متعال
صرف و انفاق مینماید و چون ازین هر دو لفظ وهم تبذیر ناشی شد که آن عبارت
است از صرف مال در مصارف منهیه پس آنها را تکمیل بلفظ فی الحق کردانید تا آن وهم
مدفوع و مرفوع گردد و در بعضی روایات فسلطه آمده و هلکة بفتح لام و فتح کاف
بمعنی اهلاک آمده و رجل آتاه الله الحکمة و در مردی که داد خدا تعالی
او را حکمت معهوده که آن علم قرآن است یا جنس حکمت که آن رسیدن حق است
در علم و عمل و در لفظ حکمت مبالغه است زیرا که او عبارت از علم متقن و محکم است
بر حقائق مسائل و دقائق دلائل فهو یقضی بها پس آن مرد قضا میکند و حکم مینماید بآن
حکمت در میان مردم و یعلمها و تعلیم میکند آن حکمت را از برای مردم و درین کلام
نیز مبالغه است از جهة آنکه قضا در میان جماعهٔ ناس و تعلیم آنها از خلافت نبوت
و رسالت است **بدانکه** لفظ حکمت اشارت است بسوی کمال علمی و آن مفضی
می شود بسوی کمال عملی و قول و یعلمها اشارت است بسوی تکمیل متعدی و ایضا
فضیلت یا داخلیه است یا خارجیه و اصل فضائل داخلیه علم است و اصل فضائل
خارجیه مال است لهذا رسول علیه السلام تخصیص بران هر دو نمود و ایضا فضائل یا قاصر
اند یا متعدی و شک نیست که متعدیه افضل از قاصره اند لهذا رسول علیه السلام حث تام
برین دو خصلت که متعدیه اند نمود و ایضا عبادات یا بدنی اند یا مالی و عمدهٔ عبادات

رجل آتاه الله مالا
فسلطه علی هلکته
فی الحق و رجل
آتاه الله الحکمة
فهو یقضی بها
و یعلمها

بدنی تعلیم و تعلم علم دینی است از جهت آنکه او تعلق بدل دارد که آن اشرف اعضاء
از بدن انسان است والله تعالی اعلم **باب** مَا ذُکِرَ فِی ذِهَابِ مُوسٰی
فِی الْبَحْرِ اِلَی الْخَضِرِ باب است در بیان آنچیزی که یاد کرده شد در قصهٔ رفتن حضرت
موسی علیه السلام در دریا بسوی حضرت خضر و موسی علیه السلام معروف از اولی العزم
است و او را موسی از انجهة نام کرده شده که مو در زبان آنها آب را گویند و شا
بشین معجمه شجره و درخت را گویند پس او را موسی ازان گویند که او گرفته شده بود
از آب و درخت چنانچه از قصه ایشان معلوم است و تقلیب شین معجمه بسین
مهمله از تصرفات است که اهل عرب نزد استعمال لغة غیر عربیه بمحاورات خود
تغییر و تبدیل مینمایند و او پسر عمران پسر یَصْهُر پسر قاهث پسر لاوی پسر یعقوب
پسر اسحاق پسر ابراهیم علیهم السلام است و فضائل و شمائل او و احوالات او در قرآن
مجید وغیره شائع و ذائع است و خضر بفتح خاء معجمه و کسر ضاد معجمه است و اسکان ضاد معجمه
بهمراه کسر خاء معجمه و فتح آن نیز جائز است و این لقب اوست و سبب تلقیب او باین لقب
آنست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که او را خضر ازان جهة نامیده شد که او نشست
بر زمین خشک پس ناگاه آن زمین سبز شد و بعضی گفته اند که وجه تسمیه او بخضر آنست
که او چون نماز با نیاز از برای پروردگار بی نیاز ادا میکرد در یک قطعهٔ زمین پس بحکم رب
العالمین آن قطعه و گرداگرد او سبز میگردید و کنیت او ابو العباس و نام او بلیا بباء موحده
تحتانیه مفتوحه و لام ساکنه و یاء مثناة تحتانیه پسر ملکان بفتح میم و سکون لام و بکاف
است و علماء و فضلاء در وی اختلاف کردند بعضی گفته اند که او نبی مرسل است و بعضی
گفته اند که او نبی غیر مرسل است و بعضی گفته اند که او ولی است و بعضی گفته اند که او فرد
از نوع ملک بفتح لام است و استدلال کرده است آنکسی که به نبوت او قائل است بقول
حق سبحانه جل شانه که بر سبیل حکایت از خضر فرمود وما فعلته عن امری و بآنکه او در علم
فائق و زائد از حضرت موسی کلیم الله بود چنانچه نص قرآن دلالت واضح بران میکند
و جائز نیست که ولی اعلم از نبی باشد و جواب ازین هر دو وجه آنست که جائز است
آنکه در زمان وقوع واقعهٔ حضرت موسی و خضر پیغامبر دیگر موجود باشد و حق تعالی بسوی
آن پیغمبر وحی کرده باشد که امر نماید خضر را بافعالی که در کلام الله در قصهٔ حضرت موسی و خضر

عبرانی

باب ما ذکر فی ذهاب موسی فی البحر الی الخضر

مذکور شد ندو علم یک نبی جائز است که از علم نبی دیگر زائد باشد و ثعلبی سوال ذکر
کرده که آیا حضرت خضر در عصر حضرت ابراهیم خلیل بود یا بعد از و بمدت قلیل یا طویل بود و گفته
است که او نبی صاحب عمر طویل بر جمیع اقران محجوب از چشمان است و بعضی گفته اند که
او زنده است نمی میرد تا وقتی که قرآن مرفوع شود و آن آخر زمان است و در آخر صحیح
مسلم در احادیث دجّال آمده انه یقتل رجلا ثم یحیی و ابراهیم پسر سفیان گفته که گفته
میشود که آن مرد حضرت خضر است و شیخ ابن صلاح گفته که جمهور علماء و صالحین بر آنند
که او زنده است و نووی گفته که اکثر علماء بر انند که او زنده و موجود است در میان
ما یان و صوفیه و اہل صلاح بر ہمین سخن متفق اند و حکایات آنها در رؤیت او
و جمع شدن با او و گرفتن از و و سوال و جواب او در مواضع شریفه بیشمار اند که
در عد و حصر نمیگنجند و در کشاف آورده که حضرت خضر در ایام فریدون پیش از حضرت
موسی علیه السلام بود و او بر فوج سابق از ذو القرنین اکبر بود و تا ایام حضرت موسی
علیه السلام باقی و زنده بود و ایضاً گفته که مراد از رحمت در قول حق سبحانه جل شانه
که فرموده واتیناه رحمة من عندنا وحی است و اگر گفته شود که حاجت تعلیم
دلالت میکند که موسی مذکور موسی بن عمران نبود بلکه شخصی دیگر بود چنانچه بعضی
مفسرین گفته اند که آن موسی پسر میشا بود نه موسی پسر عمران زیرا که لازم
است که نبی از اہل زمان خود اعلم و افہم باشد جواب آنکه ہیچ نقصان نیست
که یک نبی از نبی دیگر اخذ علم کند و قول الله تعالی و باب است در بیان فرمودن
خدای که بلند از شریک و نقائص است که حضرت موسی علیه السلام مر حضرت خضر
را بعد از ملاقات گفت هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا که آیا پیروی
کنم من ترا ای خضر بر آنکه تعلیم کنی تو مرا از آنچیزی که تعلیم کرده شده تو رشد را
و در اکثر نسخها مما علمت رشدا نیامده بلکه ببدل او لفظ الآیة نوشته شده حدثنا
مُحَمَّدُ بْنُ غُرَيْرٍ الزُّهْرِيُّ غریر بضم غین معجمه و براء مفتوحه مهمله مکرره پسر ولید پسر ابراهیم
پسر عبد الرحمن پسر عوف است کنیت او ابو عبد الله قرشی زهری مدنی و در سمرقند
سکونت داشت و مشهور بغریری بود قَالَ أَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ پسر سعد پسر
عبد الرحمن پسر عوف کنیت او ابو یوسف قرشی زهری مدنی بود که در بغداد سکونت

وقول الله تعالی هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا حدثنا محمد بن غریر الزهری قال انا یعقوب بن ابراهیم

داشت و در سال دو صد و هشت وفات یافت قَالَ اَنَا اَبِیْ گفت یعقوب که خبر داد مایان را
پدر من که او ابو اسحاق ابراہیم پسر سعد است که الحال مذکور شده عَنْ صَالِحٍ و چون مسمی
باسم صالح از ثقات رواۃ بسیار بودند لہذا مؤلف گفت یَعْنِیْ ابْنَ کَیْسَانَ مراد میگیرد
ابراہیم راوی بصالح که ازو روایت میکند صالح پسر کیسان را بفتح کاف و سکون یاء مثناۃ
تحتانیه پس ازان بسین مهمله و او تابعی مدنی که عمر او در وقت وفات یکصد و شصت
و چند سال بود و ابتداء کرده بود تعلیم علم را در وقتی که عمر او نود سال رسیده بود و احوال
او در آخر حدیث ہرقل گذشت عَنِ ابْنِ شِهَابٍ که او ابو بکر محمد قرشی زہری مدنی است
حَدَّثَ حدیث کرد آن ابن شہاب زہری اَنَّ عُبَیْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ اَخْبَرَهٗ عَنِ ابْنِ
عَبَّاسٍ که بدرستی عُبَیدالله بصیغه مصغر پسر عبدالله خبر داد او را از حضرت ابن عباس
رضی الله عنهما و این عُبَیدالله پسر عبدالله پسر عتبه بضم عین مهمله و بتاء مثناۃ فوقانیه
و بباء موحده تحتانیه پسر مسعود ہذلی است و این عتبه برادر حضرت عبدالله بن
مسعود است و این عبیدالله یکی از فقهاء سبعه است که بمدینه مقدسه بودند و
احوال او در اول قصه ہرقل گذشته اَنَّهٗ تَمَارٰی که بدرستی جنگ و دعوی
کرد و تماری ماخوذ از مِراء براء مهمله بمعنی جنگ و بحث کردن است هُوَ آن
ابن عباس وَالْحُرُّ بْنُ قَیْسِ بْنِ حِصْنٍ الْفَزَارِیُّ و حر پسر قیس پسر حصن فزاری و حر بضم
حاء مهمله و تشدید راء مهمله و قیس بفتح قاف و سکون یاء مثناۃ تحتانیه و سین مهمله و
حِصن بکسر حاء مهمله و سکون صاد مهمله و بنون است و فزاری بفتح فاء و زاء معجمه مخففه
پس ازان بالف بعد ازان براء مهمله است و حر مذکور صحابی است که او را مؤلف
نیز ذکر کرده است در قصه او ہمراه حضرت عمر رضی الله عنه جای که گفته وکان الحر من النفر
الذین یدنیهم عمر رضی الله عنه یعنی بود حر از جمله آنکسانیکه نزدیک میکرد و بزرگی میداد
آنها را حضرت عمر رضی الله عنه فِیْ صَاحِبِ مُوْسٰی عَلَیْهِ السَّلَامُ در رفیق حضرت موسی
علیه السلام یعنی آن صاحب که حضرت موسی علیه السلام بسوی او رفته بود و او را
گفته بود هل اتبعک علی ان تعلمن تا آخر آیه کریمه کدام شخص بود و نام او چه بود و مراد
درین مقام از صاحب فتی و خادم او که رفیق او وقت رفتن بود
نیست زیراکه او باتفاق یوشع پسر نون است قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ

قَالَ اَنَا اَبِیْ عَنْ صَالِحٍ یَعْنِیْ ابْنَ کَیْسَانَ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ حَدَّثَ اَنَّ عُبَیْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ اَخْبَرَهٗ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهٗ تَمَارٰی هُوَ وَالْحُرُّ بْنُ قَیْسِ بْنِ حِصْنٍ الْفَزَارِیُّ فِیْ صَاحِبِ مُوْسٰی عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ

گفت سردار جماعۂ اناس در تفسیر و حدیث ابن عباس رضی الله عنه هو الخضر
که آن صاحب حضرت موسی علیه السلام حضرت خضر است و مؤلف قول حر بن قیس را
ذکر نکرد که او گفته بود و لا و قفت علی ذلک فی شی من طرق هذا الحدیث و این بحث
که درمیان ابن عباس و حر پسر قیس واقع شده غیر آن بحث است که درمیان سعید
پسر جبیر بر صیغه مصغر و نوف بکالی در همین قصه واقع شده از جهة آنکه این بحث
در صاحب حضرت موسی علیه السلام واقع شده که آیا آن صاحب خضر است یا غیر او و آن
بحث در موسی واقع شده است که آیا آن موسی موسی پسر عمران است که کتاب توریة
بروی خدای تعالی نازل کرده و بکلام خود او را برگزیده یا آن موسی پسر میشا بکسر میم
و سکون یا مثناة تحتانیه و بشین معجمه است فمرّ بهما ابی بن کعب پس گذشت
باآن هردو ابی پسر کعب و ابی بضم همزه و فتح با موحده و یا مثناة تحتانیه و بیا
مثناة تحتانیه مشدده پسر کعب پسر منذر انصاری خزرجی نجاری بفتح نون و جیم مشدده
مردی بود قصیر و نحیف سفید سر و کوشت بود و در عقبه ثانیه و مابعد آن از مشاهد
حاضر شده بود و او کاتب وحی در عهد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بود و او
یکی از جملۂ شش نفر است که در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم حافظ قرآن بودند
و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود که بدرستی خدای تعالی امر کرده است مرا بآنکه بخوانم
من بر تو ای ابی قرآن را و ابی گفت که ای رسول جمیل رب جلیل نام مرا بزبان بلیغ
گرفت رسول علیه السلام گفت آری و درین منقبت و فضیلت او را احدی از
مردمان شریک نیست و او یکی از جملۂ فقها است که در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فتوی میدادند در احکام شرعیه و او را رسول مقبول صلی الله علیه وسلم سید الانصار
نام کرده بود و حضرت عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین نام گذشته بود و روایت
کرده شد احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یک صد و شصت و چهار
حدیث که امام بخاری رحمة الله علیه از جملۂ آنها هفت حدیث آورده است و او در سال
هفده یا بیست یا سی بمدینه مقدسه وفات یافت فدعاه ابن عباس پس خواند
و طلبید آن ابی را ابن عباس نزد خود و تقدیر کلام درین مقام چنان است فقام الیه فسال
زیرا که حضرت ابن عباس معروف و مشهور بود در تادب آنکسی که از و علم میگرفت

هو الخضر
فمرّ بهما
ابی بن کعب
فدعاه ابن عباس

فقال پس گفت حضرت ابن عباس از برای حضرت ابی اِنّی تماریتُ انا وصاحبی
هذا که بدرستی من جنگ ودعوی نمودم من ورفیق من که ابن حر پسر قیس ست
فی صاحب موسی در صاحب حضرت موسی علیه السلام الذی سأل موسی السبیل
الی لقیه آن صاحب که سوال کرده بود حضرت موسی علیه السلام از خدای تعالی راه را
بسوی ملاقات او ولقیه بضم لام وکسر قاف وبیاء مثناة تحتانیه مشدده وبضمیر غایب
مجرور ست هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا شنیدی تو رسول
خدارا صلی الله علیه وسلم یذکر شأنه که یاد میکند شان وحال آن صاحب را
قال نعم سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابی که آری شنیدم
من رسول خدارا صلی الله علیه وسلم راکه میگوید بینما در یک وقتی از اوقات موسی
فی ملأ من بنی اسرائیل حضرت موسی علیه السلام در یک جماعتی از فرزندان حضرت
یعقوب علیه السلام بود واسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام ست ومعنای او
عبدالله ست یعنی بندهٔ خدا پس اسرا بمعنی عبد وئیل بمعنی الله ست اذ جاءه رجل
ناگاه آمد اورا مردی که نام آن مرد معلوم نیست فقال پس گفت آن مرد هل تعلم احدا
اعلم منک که آیا میدانی تو هیچکس راکه آن داناتر وفهمیده تر از تو باشد حاصل آنکه
هیچکس از تو در علم وفهم فائق وزائد ست یانه قال موسی لا گفت حضرت موسی علیه السلام
که نمیدانم من کسی را از خود عالم تر وفهمیده تر فاوحی الله الی موسی پس وحی کرد خدای
تعالی بسوی موسی علیه السلام بلی عبدنا خضر که آری بنده خاص ما که خضر ست
عالم تر وفائق تر از تو در فهم ست واین کلام درین مقام بر سبیل حکایت از ایزد
منعام وارد شده واگرنه اینچنین باشد پس لائق بسیاق کلام آن بود که عبدالله
میگفت واضافت وروی از برای تعظیم وتکریم آن عبد ست فسأل موسی ربه
السبیل الیه پس سوال کرد حضرت موسی علیه السلام از پروردگار خود راه را بسوی آن
بنده تا از ان راه با آن خاص درگاه ملاقات نماید وبصحبت او مشرف گردد چنانچه
آمده که حضرت موسی علیه السلام گفت فادللنی اللهم علیه فجعل الله له الحوت آیه
پس گردانید خدای تعالی از برای او ماهی را نشانی بر ملاقات آن بنده خاص درگاه
اله ودر قصه چنان آمده که حضرت موسی علیه السلام بدرگاه رب انام عرض نمود که

ای پروردگار رحیم من آن بندهٔ کریم را کجا طلب نمایم خطاب آمد که او را طلب کن
نزد سنگی دل پسندی باز بر سبیل تضرع و ابتهال سوال بدرگاه قادر ذو الجلال نمود
که ای پروردگار علیم مرا ملاقات با آن بنده فهیم چگونه میسر گردد حق سبحانه جل شانه
فرمود که یک ماهی را در مکتل همراه خود گیر و هر جائی که آن ماهی را گم کردی پس آن بنده خاص
در همان جا است بعضی گفته اند که یکی از ماهیان نمک زده و خشک کرده همراه خود گرفت
و از برای خادم خود که آن یوشع پسر نون بود گفت که هر وقتی که تو گم کردی این ماهی را
پس ما را آگاه کن و حضرت موسی علیه السلام راه میرفت و انتظار در هر جا میکرد
که ماهی در کدام جا بحکم الهی مفقود میشود چون بجای مجمع البحرین رسید پس حضرت
موسی در انجا خوابید پس ناگاه در همان حال آن ماهی طپید و در دریا در آمد و غایب گردید
بعضی گفته اند که حضرت یوشع نان و ماهی را در یک مکتل برداشته بود پس آن هردو
عزیزان در شبی از شبهای نازل شدند نزدیک چشمه آب که آن چشمه آب حیات
بود پس هرگاه آن ماهی را بحکم الهی بوی آن آب و سردی او رسید پس آن ماهی بحکم
الهی بسبب آن زنده شد و بعضی گفته اند که حضرت یوشع از آن چشمهٔ آب از برای طلب
قربت و ثواب وضو و طهارت ساخت پس از اعضای او ترشح آب بر آن ماهی
واقع شد پس آن ماهی بحکم الهی زنده شد و در آب دریا در افتاد وَقِیلَ لَهٗ و گفته شد
از درگاه حق جل و علی شانه برای حضرت موسی علیه السلام اِذَا فَقَدْتَ الْحُوْتَ فَارْجِعْ
که وقتی گم کردی ماهی را پس باز بگرد در همان جا فَاِنَّكَ سَتَلْقَاهُ پس بدرستی که تو
زود است که ملاقات کنی تو آن بندهٔ خاص را در همان جا و در لفظ اِرْجِعْ اشارت
است بسوی آنکه حضرت موسی علیه السلام از مکان گم شدن ماهی پیشتر خواهد گذشت
بعد از آن او از آنجا بسوی این مکان پس خواهد آمد لهذا نگفت اذا فقدت الحوت
فانظر تجده هناك فَكَانَ يَتْبَعُ پس بود حضرت موسی علیه السلام تفحص و استقراء و جست
و جو میکرد اَثَرَ الْحُوْتِ فِي الْبَحْرِ نشانی آن ماهی را در آن دریا که آن اثر عجیب و غریب
باشد فَقَالَ لِمُوْسٰى فَتَاهُ پس گفت از برای حضرت موسی علیه السلام جوان او و
خادم که آن یوشع بضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و بشین معجمه و بعین مهمله پسر
نون بر مثل نوح پسر افرائیم پسر یوسف پسر یعقوب علیه السلام بود و او رافقی

وقیل له اذا فقدت الحوت فارجع فانک ستلقاه فکان یتبع اثر الحوت فی البحر فقال لموسی فتاه

ازان جهة گفته شد که او خدمتِ حضرت موسی علیه السلام میکرد واو نائب مناب حضرت
موسی علیه السلام بعد از وفات او در نبوّت ودعوتِ خلق بسوی حق شد یا ازجهة آنکه او
اَخذِ علمِ از حضرت موسی علیه السلام میکرد ودر بعضی کتب دیده شد که نام مادر یوشع
مریم دختر عمران بود پس بنا برین تقدیر او خواهر زادهٔ حضرت موسی علیه السلام است
واین قول یوشع مر برای حضرت موسی علیه السلام بعد ازان بود که هردو صاحبان از جای
گم شدن ماهی در دریا پیشتر گذشته بودند چون مانده شدند حضرت موسی علیه السلام
غداء از فتیٰ طلبید وگفت آتنا غداءنا اَرَاَیْتَ خبرده واعلام کن مرا آنچه رسید مرا اِذْ
اَوَیْنَا وقتی که جا گرفتیم ما هردو اِلَی الصَّخْرَةِ نزد آن سنگ خاص واشارت کرد باین
کلام بسوی آن سنگ که بعد از قطع چند فرسنگ حضرت موسی علیه السلام نزد آن خواب
وارام کرده بود وبعضی گفته اند که مراد آن سنگی است که نزد جوئی زیت واقع شده فَاِنِّیْ
نَسِیْتُ الْحُوْتَ پس بدرستی که من گم کردم ماهی را درهمان جا یا فراموش کردم من
ذکرِ آن ماهی را از سببِ عجائب که بقدرت الٰهی دران حال معاینه ومشاهده
کردم وَمَا اَنْسَانِیْهُ اِلَّا الشَّیْطٰنُ اَنْ اَذْکُرَهُ وفراموش نگردانیده است
مرا آن ماهی یعنی یاد کردن او مگر شیطان زیرا که اَنْ اذکره بدل از ضمیر غائب
است واین اعتذار از نسیان به اشتغال شیطان به وساوس ردیه وهواجس
وهمیه است واین حال اگرچه عجیب وغریب بود ونسیان در مثل این واقع نمیشود لکن
آن فتیٰ چون مثل این واقعه از حضرت موسی علیه السلام بسیار دیده بود پس
اهتمامِ او باین عجیبه کمتر شد لهذا نسیان بروی طریان کرد وامید است که نسیان
از سبب استغراق آن جوان در استبصار انوار الٰهیه وانجذاب افکار
قلبیه بجناب مقدس پروردکار در مطالعهٔ صفات وآثار بود قَالَ گفت
حضرت موسی علیه السلام از برای آن جوانِ صاحب احتشام ذٰلِکَ مَا کُنَّا نَبْغِ که آن
گم شدن ماهی بحکم الٰهی آنچیزیست که طلب میکردیم ما یان از قطع منازلِ بیابان
ازجهة آنکه آن علامتِ واضحه بود بر یافتن مقصود که غائب ومفقود بود که آن
ملاقات همراه آن بندهٔ خاص آله بود واین واقعه درجای جمع شدن دو دریا بود که
یکی از آنها دریای فارس ودیگر دریای روم بود فَارْتَدَّا عَلٰۤی اٰثَارِهِمَا قَصَصًا

اَرَاَیْتَ اِذْ اَوَیْنَا
اِلَی الصَّخْرَةِ فَاِنِّیْ
نَسِیْتُ الْحُوْتَ وَمَا
اَنْسَانِیْهُ اِلَّا
الشَّیْطٰنُ اَنْ اَذْکُرَهُ
قَالَ ذٰلِکَ مَا
کُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا
عَلٰۤی اٰثَارِهِمَا
قَصَصًا

پس بازگشتند آن هردو صاحبان از همان مکان که آن صالح جوان قول مذکور از
زبان گفت بر قدمهای خود در حالی که پیروی میکردند آن هردو صاحبان قدمهای
خود را دران میدان پیروی کردن یعنی آن هردو بتعجیل تمام رجوع بر همان اقدام خود
بسوی آن مقام که ماهی بحکم ایزد منعام دران مقام گم شده بود نمودند فوجدا خضرا
پس یافتند آن هردو صاحبان حضرت خضر را در همان مکان و ازین کلام نیز معلوم شد که آن
شخصی که حضرت موسی علیه السلام طلب راه بسوی آن از درگاه اله کرده بود حضرت خضر
بود چنانچه قول او بلی عبدنا خضر نیز دلالت واضحه بران میکند وکان من شانهما
پس شد از حال آن هردو از حضرت موسی و خضر علیهما السلام زیرا که حضرت موسی علیه السلام
آن خادم خود را که حضرت یوشع بود در وقتی که او را ملاقات همراه حضرت خضر میسر شد رخصت
کرد و خود تنها در صحبت حضرت خضر ماند الذی قص الله فی کتابه آنچیزی که قصه کرده است
و بیان نموده است او را خدای تعالی در کتاب خود یعنی در قرآن مجید که کلام ایزد حمید است
و آن قصه را ابن عباس درین مقام بطریق استیعاب ذکر نکرد زیرا که مقصود باین قدر
حاصل شد از جهت آنکه معلوم شد که آن شخص که حضرت موسی علیه السلام سوال از درگاه ایزد
متعال کرده بود راه یابی بسوی ملاقات او حضرت خضر است و باقی قصه را حواله بر قرآن
مجید کرد و انشاء الله تعالی درهمین صحیح مبارک همین قصه خواهد آمد و درین حدیث مبارک
فواید است اول آنکه مناظره و مباحثه کردن در علم جائز است لکن وقتی که بر سبیل تعصب
و تعنت نباشد بلکه از برای طلب حق و رشد باشد و دیگر آنکه نزد تحقق تنازع و تخاصم رجوع
بسوی اهل علم لازم است و دیگر آنکه بر هر عالم لازم است که حرص بر ازدیاد علم نماید و اکتفا
بعلم حاصل خود ننماید چنانچه حضرت موسی علیه السلام اکتفا بر علم خود نکرد بلکه از برای طلب
علم زائد بصحبت حضرت خضر روان شد و دیگر آنکه تواضع لازم است اگرچه نفس او بدرجه تزکیه
رسیده باشد زیرا که حق تعالی خطاب بر سبیل عتاب باو نمود وقتی که علم را رد بسوی ذات
او ننمود بلکه خود را اعلم ساخت و بعد از آنکه حق تعالی او را نشان داد بنده از بندها خود که علم
او فائق زائد بر علم حضرت موسی علیه السلام بود و دیگر آنکه همراه داشتن توشه در سفر لائق است
بر خلاف مذهب صوفیه و دیگر آنکه عمل کردن بخبر واحد لازم است بشرطیکه آن واحد صادق
و عادل باشد و دیگر آنکه سوار شدن در دریا از برای طلب علم بلکه از برای طلب کثرت علم رواست

حضرت ابی

فوجدا خضراً

فکان من شانهما

الذی قص الله

فی کتابه

نووی گفته که خدمت مفضول ومتعلم از برای فاضل ومعلم جائز هست ومتعلم را لائق
است که در قضاء حاجت معلم سعی بلیغ نماید واین از باب گرفتن عوض بر تعلیم علم نیست
بلکه از جمله آداب ومروت اصحاب وحسن معاشرت وکمال الفت ومودت است
ودلیل برین حمل آن جوان صالح است که زاد حضرت موسی علیه السلام بر داشته بود وبه
اعلم **باب** قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ باب است در
بیان قول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که از برای حضرت ابن عباس فرمود که ای بار خدایا
بیاموز او را کتاب وقرآن در ترجمهٔ باب مؤلف ذکر لفظ حدیث نمود از جهة استدلال
وتمسک نمودن بآنکه جواز این قول مختص با بن عباس نیست واین حدیث را بر صورت
تعلیق روایت کرد واختلاف هست در میان اهل حدیث که مثل این حدیث را که اسناد
او دنبال او متصل ذکر کرده شود مرسل می نامند یا نه حَدَّثَنَا اَبُوْ مَعْمَرٍ بفتح هر دو میم
که در میان آنها عین مهمله ساکنه واقع شده ونام او عبد الله پسر عمرو پسر حجاج بصری
مشهور بابی معمر مقعد بضم میم وفتح عین مهمله وی ثقه ثابت بود ومتهم به قدر بود
ودر سال دو صد وبیست وچهار وفات یافت قَالَ اَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ پسر سعید
پسر ذکوان بذال معجمه مفتوحه عنبری بنون وبا موحده تحتانیه بصری معروف به تنوری
است عبد الصمد پسر او گفت که من نشنیدم پدر خود را که در قدر کلام کرده باشد ومردم
بصره او را درین باب دروغ گفتند وافترا بر وی نمودند وببصره در سال یکصد و
هشتاد وفات یافت قَالَ اَنَا خَالِدٌ پسر منازل پسر مهران بکسر میم حذاء بصری تابعی کثیر
الحدیث است ومنازل بضم میم وبنون وبزاء معجمه است وحذاء به تشدید ذال معجمه وبمد است
گفته شده که هرگز او نعل ندوخته ونفروخته ولکن زنی از جماعه حذاءین در عقد نکاح
خود آورده بود پس منسوب شد بسوی آنها ابن سعد گفته که او حذاء نبود لکن همراه حذاءین
مجالست ومصاحبت میکرد لهذا منسوب بسوی آنها شد واو عامل بر اخذ عشر در بلده
بصره شده بود ودر خلافت ابو جعفر منصور در سال یکصد وچهل ویک وفات یافت
عَنْ عِكْرِمَةَ یعنی عکرمه مفسر قرشی ابو عبد الله مولای عبد الله ابن عباس است
محمد پسر سعد گفته که عکرمه علم بسیار وفهم بیشمار داشت واو در علم بحر ذخار بود ولکن
مردمان در حق وی بحث کرده اند یحیی پسر معین گفته که وقتی که دیدی کسی را که تکلم بر بد

باب قول النبي
صلى الله عليه
وسلم اللهم علمه
الكتاب حدثنا
ابو معمر قال
انا عبد الوارث
قال انا خالد
عن عكرمة

طعن در حق عکرمه میکند پس متهم کن او را در اسلام امام بخاری گفته که نیست هیچکسی از اصحاب ما یان مگر احتجاج میکند بقول عکرمه و ابو احمد پسر عدی گفته که منع نشدند مردم از روایت حدیث از عکرمه تا آنکه اصحاب صحاح در صحاح خود او را داخل کردند و گویند که از سعید پسر جبیر پرسیده شد که آیا کسی درین عصر در علم و فهم از تو فائق و زاید است گفت آری عکرمه از من در علم و فهم فائق و زائد است و در سال یکصد و چهار یا پنج یا شش یا هفت وفات یافت و هرگاه وفات یافت جمیع مردم گفتند الیوم مات افقه الناس عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ و رجال این اسناد اکثر یا همه بصری اند از جهة آنکه عکرمه در اول حال در بصره بوده و همچنان ابن عباس سکونت در بصره کرده بود قَالَ گفت ابن عباس ضَمَّنِي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضم کرد و پیوند نمود مرا رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم بسوی جان خود و مؤلف در فضل ابن عباس الی صدره زیاده کرده و ابن عباس در ان وقت غلام صاحب تمیز بود و بحد بلوغ نر سیده بود پس مستفاد شد که احتضان صبی قریب بر سبیل شفقت و مرحمت جائز است وَقَالَ و فرمود رسول محمود در همان حال معهود اَللّٰهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ که ای بار خدایا بیاموزان این طفل جوان را معنای کتاب و قرآن و سبب این دعا از افضل جماعة انبیاء آن بود که ابن عباس در خانه رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم در نوبت حضرت بی بی میمونه ام المومنین که خاله او بود شب کرد تا نماز شب را از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بچشم خود مشاهده کند و بعد از ان بآن عمل نماید چون رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم در وقت مالوف و معهود خود بیدار شد اول در خلاء داخل شد چون ابن عباس دید که آن ذات مبارک در خلاء داخل شد پس بسرعت تمام آب وضو را پر کرده به نزدیک آن خلاء نهاد چون رسول اکرم صلے اللہ علیہ وسلم از خلاء بیرون شد و آن آب را دید پس فرمود که کدام کسی است که نهاده است این آب را پس حضرت بی بی میمونه گفت که این آب را ابن عباس نهاده است پس شفقت و مرحمت آن خیر الناس در باره حضرت ابن عباس بر وجه اکمل بحرکت در آمد و در همان حال بدرگاه ایزد متعال همین دعای مذکور خواست و گفت اللهم علمه الکتاب و مراد از کتاب قرآن مجید است و مراد از تعلیم او اعم از حفظ الفاظ و فهم

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس قال ضمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقال اللهم علمه الکتاب

معانی ظاهری وباطنی واستنباط احکام شرعیه از نصوص قطعیه وظنیه است ودر روایت
مسدد لفظ الحکمة بدل الکتاب آمده ومراد از حکمت نیز قرآن است واحتمال
دارد که این واقعه دوبار بر سبیل تکرار واقع شده باشد پس مراد بکتاب قرآن وبحکمة
سنت باشد پس حاصل آن شد که بدعاء رسول کریم ابن عباس جامع علم
قرآن وعلم سنت شد ودر بعضی روایات شیخین آمده که رسول علیه السلام در دعاء
ایشان فرمود اللهم فقهه فی الدین ودر بعضی روایات غریبه آمده اللهم فقهه
فی الدین وعلمه التاویل واین دعاء خیر الناس در حق حضرت ابن عباس بدرگاه
رب الناس بی شک وبی شبهه مستجاب گردید چنانچه حال ابن عباس
در علم تفسیر وفقه دین شاهد صادق برآنست زیراکه او بحر عمیق در علم وفهم وسردار
مفسرین وسرتاج محدثان وترجمان قرآن درمیان اقران ودر رتبهٔ علیا از فهم و
درجهٔ قصوی از علم بود ابن بطال گفته که ابن عباس بدعای سید المرسلین از
علماء راسخین در علم قرآن وسنت بود ودرین حدیث مبارک تحضیض خلق است بتعلیم
قرآن وسنت واشارت است بسوی آنکه علم کامل وفهم فاضل بدعاء مقربان
ایزد مستعان حاصل آید هرچند که علم قاصر وفهم ناقص بسبب اکتساب نیز حاصل گردد
واشارت است بسوی آنکه علم بخدمت معلمین ودعاء آنها صورت می بندد وبی آن
خدمت ودعاء حصول علم وبقاء محال است ومتعلم را لازم است که قبل از قول معلم
بسوی خدمت نماید تا علم آن نافع گردد ورسول علیه السلام در دعاء خود می فرمود
اللهم انی اسالک علما نافعا وعملا متقبلا ورزقا طیبا بلکه از علم غیر نافع پناه بدرگاه اله
طلب کرد وگفت اللهم انی اعوذبک من علم لاینفع وازهمین جا است که گفته اند علم
علم بی عمل حجت بر صاحب خود است نه حجت از برای او چنانچه گفته بیت علم اگر بر دل زنی
یاری بود + علم اگر بر تن زنی ماری بود + پس اگر کسی خواهد که علم نافع از برای حاصل گردد
پس سعی بلیغ در مطالعه وخدمت استاذ وتعظیم وتکریم او نماید ودعاء کشایش علم از استاذ
خود گیرد والله اعلم **باب** متی یصح سماع الصغیر باب است در بیان آنکه کدام
وقت درست میشود سماع طفل خورد حدیث را بوجهی که روایت آن حدیث ازو صحیح باشد
ومراد مؤلف آنست که بلوغ در تحمل حدیث شرط نیست حدثنا اسمعیل

باب متی یصح سماع الصغیر

که او ابو عبد الله مشهور با بن ابی اُویس ست و او خواهرزاده امام مالک ست
و احوال او در باب تفاضل الایمان گذشته قَالَ حَدَّثَنِیْ مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ
عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُوْدٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ و احوال این
رُواة از جملهٔ ثقات چند بار در سابق گذشته و عتبه بضم عین مهمله و اسکان تاء مثناة
فوقانیه و بفتح باء موحده تحتانیه ست قَالَ گفت حضرت ابن عباس اَقْبَلْتُ پیش آمدم
من از برای اداء صلوة که رئیس عبادات و راس سعادات ست عَلٰی حِمَارٍ بر خری
اَتَانٍ ماده و حمار بکسر حاء مهمله شامل از برای مذکر و مؤنث از نوع خر ست و اتان
بفتح همزه و کسر آن شاذ ست و تشدید تاء مثناة فوقانیه و بنون مختص مؤنث ازان
نوع ست وَاَنَا یَوْمَئِذٍ و من در همان روز قَدْ نَاهَزْتُ الْاِحْتِلَامَ بتحقیق نزدیک
شده بودم بلوغ را و احتلام در اصل ماخوذ از حلم بضم حاء مهمله ست و آن عبارت از چیزیست
که خواب کننده او را در خواب خود می بیند و مراد باو درین مقام حد بلوغ شرعی ست
و ناهزت بزاء معجمه ست و اختلاف کردند علماء و فضلاء در سن حضرت ابن عباس نزد
وفات رسول مقبول صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که ده سال بود و بعضی سیزده
سال و بعضی پانزده سال گفته اند وَرَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یُصَلِّیْ بِالنَّاسِ
و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز میخواند بمردمان در وقت آمدن من
بِمِنًا در موضع منی نووی گفته در لفظ منا صرف و منع صرف هر دو جائز اند لهذا گاه بالف
نوشته می شود و گاه بیاء و بهتر صرف او و کتابت او بالف ست و منا او را ازان
جهة گویند که آن موضعی ست که ریخته می شود در و خونها از برای خدای تعالی و منی در اصل
لغة بمعنی ریختن ست اِلٰی غَیْرِ جِدَارٍ بسوی غیر دیوار یعنی پیش روی رسول مختار هرگز
چیزی از دیوار نبود و امام شافعی غیر جدار را بغیر ستره بر سبیل اطلاق تفسیر کرده یعنی
مراد از جدار مطلق حاجب و حائل ست زیرا که در روایت بزار لفظ این حدیث چنان آمده
والنبی صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة لیس بشیء یستره و ایضا قیاس کلام درین مقام دلالت
واضحه بران میکند زیرا که حضرت ابن عباس این حدیث مبارک را در مقام استدلال آورده ست
برانکه گذشتن شخصی پیش روی نماز کننده قطع نمیکند نماز او را و ایضا عدم انکار آن اهل
استبصار در مظنه انکار دلالت میکند بر جدا شدن امری که آن معروف و مالوف

قال حدثنی مالك
عن ابن شهاب عن
عبید الله بن عبد
الله بن عتبة بن
مسعود عن عباس
قال اقبلت علی
حمار اتان وانا
یومئذ قد ناهزت
الاحتلام ورسول
الله صلی الله علیه
وسلم یصلی بالناس
بمنی الی غیر جدار

قبل ازین زمان شود و جواز مرور پیش روی مصلی همراه ستره مشهور بود پس اگر
درین صورت فرض کرده شود ستره دیگر غیر از دیوار البته این اخبار لغو وبی فائده
می شود فَمَرَرْتُ بَیْنَ یَدَیْ بَعْضِ الصَّفِّ پس گذشتم من پیش روی بعضی از اهل صف
وَاَرْسَلْتُ الْاَتَانَ تَرْتَعُ وگذاشتم من خرماده را که میگشت ومیچرید وترتع بدو
تاء مثناة فوقانیه که درمیان آنها راء مهمله ساکنه فاصله آمد وبضم عین مهمله است و
بعضی بکسر عین مهمله بروزن تفتعل ماخوذ از رعی گفته اند یعنی اصل او ترتعی بوده است
ویا از آخر حذف کرده شد از برای تخفیف لکن صحیح اول است و دلالت میکند برو
آنچه مؤلف در کتاب حج روایت کرده است ولفظ او چنان است که نزلت عنها
فرتعت وَدَخَلْتُ فِی الصَّفِّ ودرآمدم من در صف یعنی در نماز اهل صف فَلَمْ یُنْکِرْ
ذٰلِكَ عَلَیَّ پس انکار نکرد رسول مختار آن کار را بر من نه در نماز ونه بعد از فراغ ازو
ودر بعضی روایات لم ینکر بلفظ مجهول آمده یعنی انکار کرده نشد آن کار را بر من نه
رسول علیه السلام انکار کرد ونه غیر او از اصحاب کرام ودرین کلام دلالت است
برانکه مصلحت راجحه را بر مفسده خفیفه مقدم کرده شود زیراکه مرور پیش روی
مصلی مفسده خفیفه است ودرآمدن در نماز مصلحت راجحه است وحضرت ابن عباس
استدلال بعدم انکار آن جماعه اخیار بر جواز آن کار کرد زیراکه موانع منتفی بودند درین
وقت ودران مقام واگر گفته شود که مانع از انکار اشتغال آن جماعه ابرار باداء نماز
فریضه بود جواب آنکه او نفی انکار از آن جماعه ابرار بر سبیل اطلاق نمود ومخصوص
بحالت صلوة نگردانید پس شامل شد مابعد نماز را نیز چنانچه شامل است حال تحقق
او را وایضا انکار باشارت در حال اداء آن عبادت ممکن بود واز همین کلام معلوم
شد که کمال اهلیت نزد تحمل حدیث شرط نیست چنانچه ترجمه باب همین است وجز این
نیست که کمال اهلیت نزد اداء آن حدیث شرط است ولاحق می شود درین باب
بصبی عبد وفاسق وکافر وحکایت ابن عباس از برای فعل رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم وتقریر او قائم کرده شد مقام حکایت قول او زیراکه درمیان هر سه امور
در شرائط اداء هیچ فرق نیست واگر گفته شود که قید کردن مؤلف بصبا وصغر در ترجمه
باب مطابق حدیث ابن عباس نیست زیراکه ابن عباس قریب باحتلام بود وصبی

فَمَرَرْتُ بَیْنَ یَدَیْ بَعْضِ الصَّفِّ وَاَرْسَلْتُ الْاَتَانَ تَرْتَعُ وَدَخَلْتُ فِی الصَّفِّ فَلَمْ یُنْکِرْ ذٰلِكَ عَلَیَّ

وسنیر نبود جواب آنکه مراد از ضمیر غیر بالغ است و ذکر صبی همراه او از باب توضیح
است و اسد اعلم حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ آن ابواحمد بخاری بیکندی است قَالَ
أَنَا أَبُو مُسْهِرٍ بضم میم و سکون سین مهمله و کسر ها و براء مهمله نام او عبدالاعلی پسر
مسهر غسانی دمشقی گفته شده که دیده نشده هیچکسی در جای خود که قدر و مرتبه
او نزد اهل آن جا بلند و بزرگ باشد زیاده تر از ان که ابو مسهر در دمشق بود زیرا که
وقتی که او بسوی مسجد بیرون می آمد صف بصف مردم ایستاده میشدند و برو
سلام می دادند و بوسه میکردند دستهای او را و بادشاه مامون در ایام محنت او را
بسوی بغداد برد بعد ازان در همان جا او را از برای قتل آوردند تا آنکه بگوید که قرآن
مخلوق است پس او ازان قول ابا آورد چون دیدند و فهمیدند که او هرگز بخلق قرآن
قائل نمیشود پس او را در زندان انداختند پس در بغداد در سال دوصد و هژده
وفات یافت یحیی پسر معین گفته که از ابتداء آن وقتی که بیرون شدم من از دروازه
انبار ما آن زمانی که باز رجوع کردم بسوی آن مقام ندیدم احدی را در علم کامل
و در فهم فاضل مانند ابی مسهر قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ بحاء مهمله مفتوحه و
براء مهمله ساکنه و باء موحده تحتانیه او ابرش بود و ابرش آنرا گویند که در جثه
او نکتهای خورد خورد مخالف از برای سائر رنگ او باشد و او خولانی بفتح
خاء معجمه و بنون حمصی بود و کنیت او ابو عبدالله داود و والی قضاء دمشق شده بود
در سال یکصد و نود و چهار وفات یافت قَالَ حَدَّثَنِي الزُّبَيْدِيُّ بضم زاء معجمه
و بفتح باء موحده تحتانیه و بسکون یاء مثناة تحتانیه و بدال مهمله کنیت او ابو الهذیل
و نام او محمد پسر ولید پسر عامر زبیدی شامی بود محمد پسر عوف گفته که او از
ثقات مسلمانان است و وقتی که بیارد ترا حدیث زبیدی از زهری پس با او
متمسک کن و در شام در سال یکصد و چهل و هشت وفات یافت و زبیدی
منسوب بسوی زبید بر صیغه مصغر که نام او منبه پسر صعب بود عَنِ الزُّهْرِيِّ
عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ بفتح راء مهمله و باء موحده مکسوره و سکون یاء مثناة تحتانیه
و بعین مهمله پسر سراقه بسین مهمله مضمومه و براء مهمله و بقاف خزرجی انصاری
بود و کنیت او ابو نعیم و بعضی گفته ابو محمد بود و او داماد حضرت عبادة بضم عین

مهمله پسر صامت است و در بیت المقدس سکونت اختیار کرده بود و در سال نود و نه وفات یافت قَالَ گفت محمود عَقَلْتُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که یاد دارم من از پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم وعَقَلْتُ بفتح قاف آمده مَجَّةً انداختن آب را از دهن مبارک مَجَّهَا فِي وَجْهِي که انداخته بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دهن مبارک آن انداختن آب را از دهن در روی من و این کار را رسول محمود همراه آن محمود معهود از جهة شفقت و ملاعبت کرد یا از جهة آنکه در وجود او خیر و برکت زیاده گردد چنانچه رسول علیه السلام همراه اولاد اصحاب کرام میکرد وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ سِنِينَ در حالی که من بچه پنج ساله بودم مِنْ دَلْوٍ از آب دولچه یا دلو که در سرای آنها بود و در بعضی روایات مِن بئر بدل دلو آمده و وجه جمع درمیان دو روایت آنست که آن آب بدلو از چاه گرفته شده بود بعد از ان او را پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم از دلو تناول و اخذ نمود و در روایت معمر آمده من دلو كانت في دارهم و لفظ دلو مذکر و مونث استعمال میشود و اگر گفته شود که این حدیث مبارک چه برترجمه باب دلالت میکند جواب آنکه استدلال کردند علماء محققین برای افاده یقین برآنکه انداختن آب دهن بر روی در قسمی که مصلحت و منفعت در وی باشد جائز است و آن آب طاهر است و جز آن از احکام شرعیه و اگر گفته شود که آیا حکم کرده میشود که مانند این صبی صحابی است جواب آنکه آری زیرا که تعریف صحابی بر وی صادق است و آن تعریف چنانست که مسلم رأى النبي صلى الله عليه وسلم في الاسلام لهذا حسنين رضی الله عنهما در زمره صحابه باتفاق علماء راسخین مندرج و منخرط اند و درین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه حاضر کردن صبیان در مجلس حدیث رواست و دیگر زیارت کردن امام یاران خود را در سراهای ایشان نیز رواست و دیگر آنکه ملاعبت امام صبیان آنها را و ملاعبت او همراه آنها جائز است والله اعلم

بَاب

الْخُرُوجِ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ باب است در بیان بیرون شدن در طلب کردن علم و سفر کردن در او وَرَحَلَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ و کوچ کرده بود حضرت جابر پسر عبدالله خزرجی انصاری که صحابی مشهور است

قال عقلت من النبي صلى الله عليه وسلم مجة مجها في وجهي وانا ابن خمس سنين من دلو باب الخروج في طلب العلم ورحل جابر بن عبد الله

و احوال او در باب بدء الوحی گذشته مسیرة شهر یعنی سیر کردن یک ماه یا مسافت
یکماه إلی عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أُنَیْسٍ بسوی عبد الله پسر انیس بضم همزه بر صیغه مصغر از انس
پسر سعد جهنی بضم جیم و فتح ها و او حلیف جماعه انصار بود و او در عقبه همراه هفتاد نفر
اخیار از جماعه انصار بخدمت رسول مختار حاضر شده بود و در غزوه اُحُد و مابعد او
از مشاهد همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حاضر شده بود و او را رسول مقبول تنها
سریه فرستاده بود و او هست که سوال کرد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شب
قدر و روایت کرده شده هست احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم از و بمقدار
بیست و چهار حدیث که امام مسلم از جمله آنها یک حدیث در لیلة القدر آورد و امام
بخاری رحمة الله علیه هرگز از و روایت نکرده و در زمان خلافت حضرت معاویه
بملک شام در سال پنجاه و چهار وفات یافت فِی حَدِیْثٍ وَاحِدٍ در یک حدیث
یعنی از برای تعلم و استفاده یک حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابن بطال
گفته که آن حدیث مقرر مسلم هست و غیر او گفته که حضرت جابر رحلت کرد از مدینه
مقدسه بسوی عبد الله پسر انیس پس یافت او را در ولایت شام که مقام انبیاء کرام
است پس شنید از و یک حدیث در باب مظالم و قصاص که در میان اهل جنت و نار
واقع شده از طریق عبد الله پسر محمد پسر عقیل ثابت شده که او شنیده حضرت جابر را که میگفت
که رسید مرا از مردی حدیث بر سبیل اجمال که آنمرد آن حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه
وسلم شنیده هست و آنمرد دور بود پس خریدم من یک شتر را بعد ازان بار خود را بران
شتر بستم پس سیر بردم بسوی آنمرد از برای استفاده آن یک حدیث بمقدار یکماه تا آنکه
رسیدم من بملک شام از مدینه مقدسه پس ناگاه آنمرد عبد الله پسر انیس بود پس گفتم
من از برای بواب و دربان آن باب که بگو از برای او که جابر بر دروازه ایستاده
گفت کدام جابر جابر پسر عبد الله پس گفتم من که آری جابر پسر عبد الله پس از خانه خود
بیرون آمد و مرا ببغل خود گرفت بعد ازان از حال من استفسار کرد پس گفتم که رسیده
بود مرا از تو که بدرستی تو از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم یک حدیث شنیدی پس ترسیدم
من از آنکه فوت شوم من پیش از شنیدن آن حدیث مبارک لهذا از مدینه مقدسه باین
بقعه متبرکه وارد شدم پس عبد الله پسر انیس گفت که شنیدم من رسول خدا صلی الله علیه وسلم را

مسیرة شهر إلی عبد الله بن أنیس فی حدیث ... جابر

ه جای از جمله آن گفت که او معلوم بود که حضرت جابر پسر عبد الله در مدینه مقدسه بود ... حاجتی ... شدن او ... منه

که میگوید یحشر الله العباد فینادیهم بصوت یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب انا الملک
انا الدیان حَدَّثَنَا اَبُو الْقَاسِمِ خَالِدُ بْنُ خَلِيٍّ بفتح خاء معجمه وکسر لام و بیاء مثناة تحتانیه
مشدده کلاعی بفتح کاف وبعین مهمله حمصی بود و در بعضی نسخها بعد از لفظ خلی لفظ قاضی
حمص نیز آمده قَالَ اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ که الحال مذکور شده و او بلفظ خود ضد صلح
است قَالَ الْاَوْزَاعِيُّ بفتح همزه وزاء معجمه وعین مهمله نام او عبد الرحمن پسر عمرو پسر
یُحْمِد بضم یاء مثناة تحتانیه وسکون حاء مهمله وکسر میم پسر عمرو دمشقی است واهل شام
ومغرب قبل از انتقال بسوی مذهب امام مالک بر مذهب او بودند واو در دمشق
بیرون از دروازهٔ فرادیس سکونت میکرد بعضی گفته اند که او منسوب بسوی اوزاع
قبائل است یعنی قبائل متفرقه واو از قومی بود که آن از قبائل متنوعه جمع شده
بود ونام آن صاحب عقل وتمیز در ابتداء عبد العزیز بود لکن او بعد از علم وعرفان
خود را عبد الرحمن نام کرد واصل او از سبایای سند بود وعلماء وصلحاء بر امامت
او وبر علو مرتبت وکمال فضیلت او اتفاق واجماع کردند وگفته اند که او در عمر خود
در هشتاد هزار مسئله از مسائل مشکله فتوی داد واز سفیان ثوری منقول است
که چون او را خبر آمدن اوزاعی رسید پس از برای استقبال او بیرون آمد تا آنکه
او را بمقام ذی طوی ملاقات کرد پس خلاص کرد سفیان ثوری مهار آن شتر
را که اوزاعی بروی سوار بود از قطار شترها واو را بر گردن خود نهاد وچون جماعهٔ
ناس میگذشت میگفت الطریق للشیخ یعنی بگذارید راه را از برای شیخ بزرگ یعنی اوزاعی
وابو اسحاق شیرازی گفته که اوزاعی فتوی از برای مردم داد وحال آنکه عمر او سیزده
سال بود وتولد او در بعلبک بود در سال هشتاد وهشت ودر سال یکصد وپنجاه
وهفت وفات یافت در آخر خلافة ابی جعفر منصور ووارد شده که آن امام
همام روزی در حمام در آمد پس نسیان بر آن حمامی طاری نمود واز برای حاجت
خود رفت ودر حمام را بروی ببست چون رجوع کرد وآن در را خلاص نمود پس یافت
آن امام همام را که وفاتش یافته بود وبر دست خود تکیه کرده وروی خود را بجهت قبله
متوجه نموده است پس بسیار گریه وحسرت کرد وگفت انا لله وانا الیه راجعون اَنَا
الزُّهْرِيُّ بضم زاء معجمه او ابن شهاب است ومؤلف از سلب کمال احتیاط وضبط در احادیث

اورا آن لفظ یاد کرده که شیخ او در وقت روایت اورا آن لفظ یاد کرده است لهذا
گاه ابن شهاب میگوید وگاه زهری وگاه محمد بن مسلم وحال آنکه او یک شخص
است عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُوْدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهُ
تَمَارٰى هُوَ وَالْحُرُّ بْنُ قَيْسِ بْنِ حِصْنٍ الْفَزَارِيُّ که بدرستی شان این است که جنگ
ومباحثه کرده آن ابن عباس وحر پسر قیس پسر حصن که منسوب بسوی فزاره
بتمه والف ورا مهمله است ولفظ حر ضد عبد است فِيْ صَاحِبِ مُوْسٰى در رفیق
حضرت موسی علیه السلام که آن کدام شخص است آیا خضر است یا شخصی دیگر است
ومراد از صاحب آن صاحب است که حضرت موسی از بارگاه آله طلب راه بسوی
ملاقات او کرده بود چنانچه عبارت آینده صریحا دلالت بر آن میکند فَمَرَّ بِهِمَا اُبَيُّ
بْنُ كَعْبٍ پس گذشت بآن هردو مدعیین حضرت ابی پسر کعب رضی الله عنه وابی
بضم همزه وتشدید یاء مثناة تحتانیه است فَدَعَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ پس خوانده طلبید اورا
ابن عباس بسوی خود واز برای پاس حرمت وتعظیم پیش او ایستاده شد
وسوال نمود فَقَالَ پس گفت ابن عباس از برای ابی پسر کعب اِنِّيْ تَمَارَيْتُ
اَنَا وَصَاحِبِيْ هٰذَا که بدرستی من جنگ ودعوی کردم من واین حر پسر قیس
است فِيْ صَاحِبِ مُوْسٰى در رفیق حضرت موسی علیه السلام الَّذِيْ سَأَلَ
السَّبِيْلَ اِلٰى لُقِيِّهِ آن رفیق که سوال کرده بود حضرت موسی علیه السلام راه
را از درگاه آله بسوی ملاقات او تا استفاده علم نماید از وی وابن عباس میگفت
که آن شخص حضرت خضر است وحر پسر قیس میگفت که آن شخص دیگر است
ولقیه بضم لام وکسر قاف وتشدید یاء مثناة تحتانیه وبضمه نائب مجرور است
هَلْ سَمِعْتَ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَذْكُرُ شَأْنَهُ آیا شنیده
تو ای ابی رسول الله صلی الله علیه وسلم را که یاد میکند حال وقصه اورا فَقَالَ
اُبَيٌّ نَعَمْ گفت حضرت ابی که آری سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَذْكُرُ شَأْنَهُ که شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که یاد میکند
حال وقصه او يَقُوْلُ میگوید واین بدل از یذکر است یا بیان او است
بَيْنَمَا مُوْسٰى فِيْ مَلَاءٍ مِّنْ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ در یک وقتی از اوقات حضرت

موسی علیه التسلیمات در جماعتی از فرزندان حضرت یعقوب بود اِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ
ناگاه آمد او را مردی فَقَالَ پس گفت آمرد که ای موسی هَلْ تَعْلَمُ اَحَدًا اَعْلَمُ
مِنْكَ آیا میدانی یکی را ازین عصر و زمان که در علم و عرفان زیاده تر از
تو باشد قَالَ مُوْسٰى لَا گفت حضرت موسی علیه السلام که نمیدانم من یکی
را عالم تر از خود فَاَوْحَى اللّٰهُ تَعَالٰى اِلٰى مُوْسٰى بَلٰى عَبْدُنَا خَضِرٌ پس وحی کرد خدای
تعالی بسوی حضرت موسی علیه السلام که آری بندهٔ خاص ما که آن خضر است عالم تر
از تو است فَسَاَلَ مُوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّبِيْلَ اِلٰى لُقِيِّهِ پس سوال کرد
حضرت موسی علیه السلام از درگاه رب الانام راه را بسوی ملاقاتِ آن بنده
خاص که آن اَعْلَمُ وَ اَفْهَمُ است تا ازو استفادهٔ علم غیر حاصل نماید فَجَعَلَ اللّٰهُ لَهُ
الْحُوْتَ اٰيَةً پس گردانید خدا تعالی از برای حضرت موسی ماهی را علامت
و نشانی وَقِيْلَ لَهُ و گفته شد از جناب پروردگار سلام از برای حضرت موسی علیه السلام
اِذَا فَقَدْتَ الْحُوْتَ فَارْجِعْ که وقتی که گم کردی تو ماهی را پس بازگرد در همان جا
فَاِنَّكَ سَتَلْقَاهُ پس بدرستی که زود است ملاقات میکنی آن بندهٔ خاص را که افهم
و اعلم است در همان جا وَكَانَ مُوْسٰى يَتَّبِعُ اَثَرَ الْحُوْتِ فِى الْبَحْرِ و بود حضرت
موسی علیه السلام که پیروی میکرد و تفحص مینمود نشانی آن ماهی را در دریا که آن
ماهی بحکم الٰهی در کدام جا از دریا غائب شود تا آن بنده خاص را در همان جا یابد
چون حضرت موسی علیه السلام مجمع بحرین رسید و در انجا خوابید و خادم او حضرت
یوشع از چشمه آب حیات که در انجا قریب بود وضو ساخت و آب از اعضای
وضوی او بر آن ماهی چکید پس آن ماهی بحکم الٰهی زنده شد و در ان دریا در
آمد و غائب گردید خادم حضرت موسی علیه السلام گفت که الحال حضرت
موسی را از خواب بیدار نمیکنم و در آرام او خلل نمی اندازم چون از خواب
بیدار شد البته او را باین واقعه ماهی خبر خواهم داد چون حضرت موسی علیه السلام بیدار
شد آن خادم جوان را نسیان طاری گردید حضرت موسی را ازان حال خبر
نداد پس هر دو بر طرز سابق بسیر راه متوجه شدند چون قدرے از راه رفتند
اعیاء و ماندگی بروجه کمال و تمام بر حضرت موسی علیه السلام عارض شد

اذ جاءه رجل فقال
هل تعلم احدا اعلم
منك قال موسی لا
فاوحی الله تعالی
الی موسی بلی عبدنا
خضر فسال موسی
علیه السلام السبیل الی
لقیه فجعل الله
له الحوت آیة
وقیل له اذا فقدت
الحوت فارجع فانك
ستلقاه وکان
موسی یتبع اثر
الحوت فی البحر

وگفته اند که او قبل ازین در تمام راه مانده نشده بود و چون بسیار مانده و کوفته شد
از خادم غذا را طلب نمود وگفت آتِنَا غَدَاءَنَا پس درهمان ساعت آن جوان صالح متنبه
شد و از حضرت موسی پرسید چنانچه گفت فَقَالَ فَتَى مُوسَى لِمُوسَى پس گفت جوان
حضرت موسی که خادم او بود از برای حضرت موسی علیه السلام أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ
فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ خبر ده آنچه رسید مرا یا موسی وقتی که جا گرفتیم مایان بسوی
آن سنگ معین که در میان ما و تو معهود است پس بدرستی من فراموش کردم
ماهی را دران مکان یعنی ماهی بحکم الهی درانجا غائب شده و من در قصد اخبار او
بودم لکن نسیان بر من طریان نمود و ترا خبر نکردم و از انجا تا باینجا روان شدیم وَمَا
أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ و فراموش نکردانیده است مرا یاد کردن
آن ماهی مگر شیطان که دور از رحمت رحمان است قَالَ مُوسَى ذَلِكَ مَا كُنَّا
نَبْغِ فرمود موسی از برای آن فتی که آن گم شدن ماهی بحکم الهی آنچیزیست که بودیم مایان
که می طلبیدیم او را فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا پس بازگشتند آن هردو صاحبان
بر قدمهای خود پے در پی فَوَجَدَا خَضِرًا پس یافتند آن هردو صاحبان خضر را در
همان مکان که ماهی غائب و مفقود شده بود فَكَانَ مِنْ شَأْنِهِمَا مَا قَصَّ اللهُ
تَعَالَى فِي كِتَابِهِ پس شد از قصه آن هردو از حضرت موسی و خضر آنچه بیان کرده است
خدای تعالی در کتاب خود یعنی قرآن و در همین کتاب مبارک نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و تحقیقات این حدیث در سابق گذشته است **باب** فَضْلِ مَنْ عَلِمَ وَعَلَّمَ
باب است در بیان فضل آنکسی که دانست او یعنی علم را خود حاصل کرد و تعلیم کرد او آن علم را
بکسی دیگر حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ بعین مهمله و بد همزه پسر کریب همدانی باسکان میم
و بدال مهمله کوفی مشهور بابی کریب بر صیغه مصغر کرب بباء موحده تحتانیه است و در سال
دو صد و چهل و هشت وفات یافت قَالَ أَنَا حَمَّادُ بْنُ أُسَامَةَ حماد بفتح حاء مهمله و
میم مشدده و بدال مهمله است و اسامه بهمزه پسر یزید کوفی قرشی است و کنیت او ابو
اسامه و او کثیر الحدیث و صحیح الروایت و صحیح الکتاب و ضابط حدیث بر وجه اکمل بود حماد
گفت که من بید و انگشت که همین دو انگشت است بمقدار صد هزار حدیث نوشتم و او بکوفه
در سال دو صد و یک وفات یافت عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ برید بضم باء موحده تحتانیه

فقال فتی موسی لموسی
أرأیت إذ أوینا إلی الصخرة فإنی
نسیت الحوت وما
أنسانیه إلا الشیطان
أن أذکره قال
موسی ذلك ما كنا
نبغ فارتدا على آثارهما
قصصا فوجدا خضرا
فكان من شأنهما
ما قص الله تعالى في
كتابه باب
فضل من علم و
علم حدثنا محمد
بن العلاء قال
انا حماد بن اسامة
عن برید بن
عبد الله

وفتح راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وبدال مهمله پسر عبد الله پسر ابی برده پسر ابی
موسی اشعری واو مکنی بابی برده کوفی است که از جماعهٔ ثقات روایت احادیث
کردند عَنْ اَبِیْ بُرْدَةَ بضم باء موحده تحتانیه وسکون راء مهمله وبدال مهمله واو عامر پسر ابی
موسی که او عبد الله پسر قیس اشعری کوفی است عَنْ اَبِیْ مُوْسٰی که او ابو عبد الله پسر
قیس اشعری است که در راه خدای تعالی از برای حفظ دین سه هجرت کرد اول از
یمن بمکهٔ شریفه ودویم از مکهٔ شریفه بحبشه سیوم از حبشه بمدینهٔ مقدسه واحوال این روات
در باب ای الاسلام افضل گذشته ودرین اسناد لطف است وآن این است که بریده
از جد خود روایت میکند وجد او از پدر خود روایت میکند ورجال این اسناد همه کوفی
اند عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود مَثَلُ مَا بَعَثَنِیَ اللّٰهُ بِهٖ حال عجیبه وصفت
غریبه آنچیزیکه فرستاده است مرا خدای تعالی با آن چیز ومثل بفتح میم وفتح ثاء مثلثه
ولام است مِنَ الْهُدٰی وَالْعِلْمِ از رشد وهدایت وفهم وفراست وکلمهٔ من
بیان از برای کلمهٔ ما است وهدی عبارت است از راه نمودن بخیر وفلاح است یا عبارت
از دلالهٔ موصله بسوی مقصود است وبر وفق اول وارد شده است قول حق سبحانه
جل شانه فرموده واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی وبر وفق معنی ثانی وارد شده قول
حق جل وعلی شانه که فرموده انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
ومراد از علم معرفهٔ ادلهٔ شرعیه وچون هدی وسیله از برای علم بود لهذا رسول
مکرم او را در ذکر مقدم نمود وجمع درمیان هدی وعلم از جهت آن واقع شده
که هدی نسبت بغیری باشد یعنی تکمیل غیر وعلم نسبت بسوی نفس آن شخص می باشد
یعنی کمال آن شخص در ذات خود یا آنکه هدی دلالة است وعلم مدلول آن دلالة است یا مراد
از هدی وعلم طریقه وعمل است لهذا وارد شده که مَنِ ازْدَادَ علما ولم یزدد هدی وقربا
من الله لم یزدد من الله الا بعدا كَمَثَلِ الْغَیْثِ الْكَثِیْرِ مثل حال عجیبهٔ باران بسیار
است ولفظ غیث را از جملهٔ اسماء باران از آن جهة یاد کرد که اعلام نماید تا آنکه خلق
مضطر ومحتاج بسوی او باشد از جهة استیلاء یبوست بر جمیع قطعات زمین تا آنکه
حاصل آید برانکه بیان رسل رشد وعلم را از برای امم وقت اضطرار وافتقار بعد از زمان
فترت واقع میشود وچنانچه باران بسیار زنده میکنند زمین مرده وخشک شده را

عَنْ اَبِیْ بُرْدَةَ
عَنْ اَبِیْ مُوْسٰی
عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
مَثَلُ مَا بَعَثَنِیَ اللّٰهُ
بِهٖ مِنَ الْعِلْمِ وَالْهُدٰی
كَمَثَلِ الْغَیْثِ الْكَثِیْرِ

پس همچنان رشد و علم که جاعه رسل از برای امم بیان مینمایند زنده میکند دل
مرده را و بیرون میکند او را از ظلمات کفر و معاصی بسوی انوار ایمان و طاعات
اَصَابَ اَرْضًا که رسید آن باران بسیار زمینی را از زمینها و این جمله یا صفت از
برای غیث است بر تقدیری که الف و لام او زائده یا عهد ذهنی باشد یا حال از وست
فَكَانَتْ مِنْهَا پس بود از آن زمین و منها در اصل صفة از برای نقیة بود چون
مقدم شد حال از و گردید نَقِيَّةٌ قطعه پاک و صاف و نقیه بنون و قاف است
و دیگر روایات خطا و غلط اند قَبِلَتِ الْمَاءَ که قبول کرد آن قطعه پاک آب باران
را یعنی از جهة نرمی آن قطعه آب در اجزای وی در آمد و سرایت نمود و در بعضی روایات
قَيَّلَتْ بیاء مثناة تحتانیه مشدده بدل باء موحده تحتانیه مخففه بمعنی اَمْسَكَتْ آمده
یعنی بند کرد و نگاه کرد آن قطعه پاک آن آب را فَاَنْبَتَتِ الْكَلَاءَ وَالْعُشْبَ
الْكَثِيرَ پس رویانید آن قطعه پاک گیاه و گیاه تر بسیار را و کلا بمد همزه بمعنی
نبات مطلق است خواه تر باشد خواه خشک اما عشب بضم عین مهمله و کلا بقصر
پس مختص بتر اند چنانچه حشیش مختص بخشک است و عطف عشب بر کلاء
درین کلام از باب عطف خاص بر عام است و باعث بر آن کثرت اهتمام
بشان آن خاص از افراد عام است وَكَانَتْ مِنْهَا اَجَادِبُ و بود بعضی
از آن قطعه زمین قطعهای خشک و بی نبات و اجادب بجیم و دال مهمله است
و او جمع اجدب است و آن عبارت است از زمین سخت و درست که نگاه
میدارد آب درست را و از سبب سختی و درشتی آب بزودی در ته او نمی در آید
و فرو نمیرود و هیچ نبات بروی نمی روید و در روایتی الی رز اِخَاذَات بکسر همزه و خا
معجمه و ذال معجمه و تاء مثناة فوقانیه در آخر آمده و آن جمع اِخَاذَه است و این عبا
رت است از زمین که آب را نگهمیدارد این حجر گفته و بعضی اَجَاذِب بجیم و دال
معجمه و باء موحده تحتانیه صواب نوشته اند و معنای او نزدیک بمعنای اول است
و درین لفظ روایات دیگر نیز موجود اند لیکن نزد محققین آن همه مردود است
.. اَمْسَكَتِ الْمَاءَ که بند کرد و نگاه داشت آن زمین یا آن اجادب آن آب
باران را فَنَفَعَ اللّٰهُ بِهَا پس نفع داد و سودمند کرد خدا تعالی بآن زمین یا

اصاب ارضا فکانت منها نقیة قبلت الماء فانبتت الکلا والعشب الکثیر وکانت منها اجادب امسکت الماء فنفع بها

بآن اجادب النَّاسَ آدمیان را فَشَرِبُوْا پس آشامیدند ونوشیدند آن آدمیان آن آب را وَسَقَوْا وآب دادند تمام دواب خود را که بر روی زمین حرکت میکنند وَزَرَعُوْا وکشت کردند بآن آب زمین دیگر را که صالح وقابل از برای زراعت بود و در صحیح مسلم وَرَعَوْا ماخوذ از رعی آمده یعنی وچرانیدند حیوانات خود را و هر دو روایت صحیح اند ابن حجر گفته که صواب روایت بخاری است زیرا که در روایت مسلم تشویش نشر است از جهة آنکه شرب وسقی از برای قسم ثانی است ورعی از برای قسم اول است وَاَصَابَ مِنْهَا طَائِفَةً اُخْرٰی ورسید آن باران از آن زمین گروهی وقطعهٔ دیگر را اِنَّمَا هِیَ قِیْعَانٌ جز این نیست که آن قطعهٔ دیگر زمین برابر وهموار است لَا تُمْسِکُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ کَلَاءً که نگاه نمی دارد آن قطعه آبی را ونمیرویاند گیاهی ونباتی را وحاصل آنکه آن قطعهٔ شور است وقیعان بکسر قاف جمع قاع است وقاع زمین هموار را گویند فَذٰلِکَ مَثَلُ مَنْ فَقُهَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ پس همین مذکور از اقسام زمین حال عجیبهٔ وصفهٔ غریبهٔ آنکسی است که فهم وادراک کرد در دین خدا تعالی وفَقُهَ بضم قاف وکسر آن آمده لکن اول بسیار مستحسن است زیرا که او دلالت میکند برآنکه فقه شرعی امر طبعی وخوی جبلی از برای او گردیده وَنَفَعَهٗ مَا بَعَثَنِیَ اللّٰهُ بِهٖ ونفع داد اورا از آن چیزی که فرستاده است خدا تعالی مرا بآن چیز از هدایت وعلم و درا وفهم فَعَلِمَ پس خود دانست آنکس آن هدی وعلم را وَعَلَّمَ وآموخت غیر خود را آن علم که از مشکوة نبوت ورسالت استفاده کرده بود وعلم ثانی بتشدید لام است واین قسم از نوع انسان مثل طائفهٔ اولی از اقسام زمین است که آن قسم آب باران را قبول کرد ونبات وگیاه را رویانید از جهة آنکه قبول آب اشارت بسوی حصول علم است ورویانیدن گیاه اشارت بسوی تعلیم آن علم است وَمَثَلُ مَنْ لَمْ یَرْفَعْ بِذٰلِکَ رَاْسًا وحال آنکسی که بلند نکرد بآن چیزی که خدا تعالی مرا بآن چیز فرستاده است سر را واز کمال عُجْب وتکبر وحسد وتجبر التفات بآن علم وهدایت ذر بدایت ونهایت نکرد

الناس فشربوا وسقوا وزرعوا واصاب منها طائفة اخری انما هی قیعان لا تمسک ماء ولا تنبت کلاء فذلک مثل من فقه فی دین الله ونفعه ما بعثنی الله به فعلم وعلم ومثل من لم یرفع بذلک ... حرستان

و بعضی گفته اند که عدم رفع راس بعلم کنایت از عدم انتفاع باآن علم ست و آن عدم انتفاع از سبب عدم عمل کردن بر حسب آن علم باشد یا از جهة اعراض کردن ازان علم و میل کردن بسوی دنیاء فانیه و امور طاغیه باشد وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللّٰهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهٖ و قبول نکرد هدیت خدا تعالی راآن هدایتی که فرستاده شدم من باآن هدیت در سول علیه السلام درین مقام ذکر عدم قبول علم نکرد از جهت آنکه عدم قبول هدی ست ملزم از برای عدم قبول علم ست و این قسم از نوع انسان مانندان بقعهٔ زمین است که شوریست نه آب نگاه میکند و نه چیزی از نبات میرویاند محقق نودی گفته که معنی ازین تمثیل آنست که زمین منقسم به سه اقسام است و همچنان آدمیان نیز متنوع به سه انواع اند پس قسم اول از زمین آنست که بباران خود نفع پذیر شود پس زنده می گردد بعدازانکه مرده بود و سیراب میکرد بعدازانکه خشک شده بود و میرویانید نباتها پس مردمان و جمیع حیوانات از و نفع میگیرند و قسم اول از نوع انسان عالم عامل و معلم فاضل ست که او را هدی و علم از سید عالم صلی الله علیه و سلم میرسد پس او را در حفظ و ضبط خود بر وجه اکمل در ارد تا آنکه دل او بانوار آن علم زنده کردد بعدازان عمل بر وفق مقتضاء آن علم کند و آن علم را بغیر خود تبلیغ و تعلیم نماید پس آن عالم منتفع و نافع شده و قسم دویم از زمین آنست که در ذات خود انتفاع قبول میکند لیکن در ... فائده دیگر هست و آن نگاه کردن آب از برای انتفاع اغیار ست پس نفع میگیرند باآن آب مردمان و جمیع دواب که بر زمین جنبنده اند و همچنان قسم ثانی از نوع انسان ... است که علم و هدی را حفظ و ضبط میکند لیکن ذهن ثاقب و فکر صائب ندارد ... نیست تا استنباط احکام ... ایزد علام و از حدیث رسول علیه ... در عمل و متابعت نمیکند و بنا حافظ آن علم از برای غیر خود ... ست پس ... دیگران علم را ازان اخذ نماید و اجتهاد بحسب طاقت خود در وی ... نماید ... پس این قسم عالم نافع غیر منتفع شد و او نیز از فیض ... تعالی و از ... بی نیست چنانچه رسول الله علیه السلام فرموده نضر الله امرء سمع مقالتی فوعاها کما سمعها و قسم ثالث از زمین آنست که شور باشد نه خود انتفاع قبول میکند و نه نبات میرویاند و نه آب از برای انتفاع غیر از ناس و دواب

وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللّٰهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهٖ

نگاه میکنند و همچنان قسم سیوم از نوع انسان آنست که بسماع علم انتفاع پذیر نمی شوند
و حفظ علوم از برای انتفاع غیر نیز نمیکنند پس این قسم غیر منتفع و غیر نافع شد پس قسم
اول اشارتست بعالمان و قسم ثانی اشارت بناقلان و قسم ثالث اشارت بآن
کسانیکه نه در زمره عالمان مندرج اند و نه در فرقه ناقلان منتظم و مخفی نباشد که دلالت لفظ
حدیث مبارک بر انقسام ناس بسه اقسام ظاهر و واضح نیست خطابی گفته که این حدیث مبارک
مثل هست که زده شده و بیان نموده شده از برای آن کسی که قبول کرد هدایت و درایت
را و خود آموخت بعد ازان او را به غیر تعلیم کرد پس او را بذات خود خدا تعالی بآن علم نفع
داد و غیر او را نیز نفع داد و از برای آن کسی که قبول نکرد هدایت و درایت را پس او انتفاع
قبول نکرد بعلم و انتفاع غیر از و نیز حاصل نشد پس ازین کلام بجمیع اهل افهام معلوم شد
که ناس بسه اقسام منقسم نیستند بلکه بسوی دو قسم منقسم اند و محقق طیبی گفته که اقرب
بسوی تحقیق و صواب قسمة ثانیه هست یعنی انقسام ناس بدو قسم از جهة آنکه قول و اصاب
منها طائفة معطوف بر قول او ست اصاب ارضا و لفظ کانت که ثانی هست معطوف بر لفظ
کانت هست که واقع در مقام اول هست پس زین اولی منقسم شد بسوی نقیة و بسوی اجادب
و زمین ثانیه برعکس اولی هست پس واوی که در کانت واقع شده ضم وتر بسوی وتر کرد
و واوی که در اصاب واقع شده ضم شفع بسوی شفع نمود چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه ان
المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمومنات واقع شده از جهة آنکه اول عطف طائفه اناث
بر جماعه ذکور کرد بعد ازان عطف کرد دو زوج ایمان را بر دو زوج اسلام پس همچنان درین مقام
اول عطف کانت بر کانت کرد بعد ازان عطف کرد اصاب را بر اصاب پس حاصل آنست
که رسول علیه السلام درین کلام هر دو طرف را ذکر کرد یکی آنطرف که عالی در اهتداء و وصال باشد
و دیگر آنطرف که عالی در اغتواء و ضلال باشد پس تعبیر نمود از کسیکه قبول کرد هدی و علم را
بقول خود فقه فی دین الله و از کسیکه آن هر دو را قبول نکرد و ابا آورد بقول خود لم یرفع بذلک
راسا زیراکه مابعد آن هر دو که آن نفعه تا آخر خود در اول هست و لم یقبل هدی الله تا آخر خود در
ثانی هست عطف تفسیر هست از برای قول او فقه و قول او لم یرفع و این از جهة آنست
که فقیه آنکسی هست که علم حاصل کند و عمل بآن علم نماید بعد ازان غیر خود را تعلیم کند و وسط
را گذاشت و ذکر نکرد و آن دو قسم اند یکی آنکه بعلم حاصل خود نفع گرفت و غیر او را از و نفع

حاصل نشد و دیگر آنکه نفع خود نگرفت ولیکن غیر خود را نفع داد مظهری در شرح
مصابیح گفته که رسول علیه السلام درزمین سه اقسام ذکر نمود و در تقسیم ناس باعتبار
قبول علم دو قسم بیان فرمود یکی آنکه فقیه باشد و نفع ازو بغیر متعدی گردد و دویم
آنکه ازجهة کمال تکبر و تجبر التفات باو نکند و این را همچنان ازان جهة کرد که قسم
اول وثانی اززمین مانند یک قسم است ازجهة آنکه باو نفع گرفته میشود وقسم
ثانی آنست که باو نفع گرفته نشود اصلا و همچنان ناس بر دو قسم اند یکی آنکه قبول
میکند هدی وعلم را و دویم آنکه قبول نمیکند و این کلام استبعاد میکند که ناس
درحدیث مبارک منقسم بدو قسم باشند یکی آنکه منتفع به باشد و دیگر غیر منتفع
به اما درحقیقة کار پس ناس بر سه قسم اند پس بعضی ازانها است که قبول میکند
علم را بقدری که بآن خود عمل نماید پس لیس درعلم او بمرتبه افاده وتعدیت نمی
رسد وبعضی ازانها قبول میکنند وغیر را نیز تبلیغ وافاده میکنند وبعضی ازانها
ازسر قبول نمیکنند و بعضی محققین گفته اند که لفظ حدیث مبارک احتمال دارد که
ناس نیز منقسم به سه قسم شود بآنکه مقدر کرده شود کلمه من را قبل از لفظ نفعه
یعنی من نفعه بقرینه عطف او بر من فقه چنانچه درقول شاعر که گفته شعر امن
یهجو رسول الله منکم * ویمدحه وینصره سواء * زیراکه تقدیر او و من یمدحه و من ینصره
است و درین هنگام فقیه بمعنی عالم لفظ مثلا درمقابله اجادب باشد ونافع
درمقابله نقیه باشد بر سبیل لف و نشر غیر مرتب و من لم یرفع درمقابله قیعان
باشد و اگر گفته شود که لفظ من را درقسم ثانی چرا حذف کرده شد جواب
آنکه ازجهة تنبیه کردن بر آنکه دو قسم اول اگرچه درواقع دو قسم اند لیکن
درحکم یک قسم اند ازجهة آنکه هر دو انتفاع فی الجمله دارند چنانچه نقیة واجادب
را درحکم متحد گردانیده است لهذا در اجادب عطف بلفظ اصاب نکرد وچون
قسم ثالث مقابل ازبرای آن هر دو بود ازجهة آنکه نفع بالکل مسلوب و منتفی
درو بود لهذا کلمه من را درو ذکر نمود و گفت و من لم یرفع بذلک راسا چنانچه
درقیعان عطف بلفظ اصاب نمود واین کمال تحقیق وتدقیق درین مقام عمیق
است وابن حجر گفته که طبقه علیا از علماء منحصر درفقهاء است وبقیه علماء اند یعنی

وقراء وغیر آنها محسوب در طبقهٔ سفلی اند وآنها را تابعان از برای طائفهٔ اولی گردانیده و صواب آنست که هرکسی که فائق بر اقران خود در فنی از علوم شرعیه باشد خواه از فروع فقهیه باشد خواه از غیر آن پس آنکس از ائمهٔ مجتهدین واز علماء راسخین واز زمرهٔ کاملین ومکملین است پس گویا ابن حجر ذاهل وغافل شده از قول امام همام حجة الاسلام غزالی رحمة الله علیه که گفته ضیعت قطعة من العمر العزیز فی تصنیف البسیط والوسیط والوجیز لکنه کما قال تعالی قد علم کل اناس مشربهم وکل حزب بما لدیهم فرحون ودرین حدیث مبارک لطافه است زیراکه رسول علیه السلام علمی را که حاصل بوحی قطعی شود تشبیه داد بآب باران که نازل از آسمان میگردد از جهة آنکه هردو سبب احیاء وزنده کننده اند بآب باران زمین مرده زنده گردد وبعلم قرآن دل مرده زنده کرد ورسول علیه السلام ذات مبارک خود را بابر عام تشبیه داد چنانچه ابر وسیلهٔ وصول رحمت حق برخلق است همچنان ذات مبارک او واسطه در وصول فیض انوار وتجلیات برکافهٔ مخلوقات است وآول تشبیه معقول بمحسوس است وثانی تشبیه محسوس بمحسوس است وازهمین است قول حق سبحانه جل شانه که فرموده والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لایخرج الانکدا واین حدیث رسول مبارک مقتبس از قول ایزد تبارک است که فرموده انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا تا آخر ودرین حدیث انواع از علم است اول ضرب امثال از برای اهل علم وکمال است ودیگر بیان فضل علم وتعلیم که اصل عظیم وتکریم است ودیگر تمیز کردن مردمان بر علم وتعلیم متعلمان است ودیگر آنکه اعراض ازان هردو مذموم است ودیگر آنکه اشارت است بسوی آنکه استعداد علم وفیوضات مکتسب از برای مخلوقات نیست بلکه آن مواهب ربانیه والطاف حقانیه اند وکمال آنها آنست که مستفاض از مشکوة نبوت ومستفاد از مرقات رسالت باشند پس آنکس که مستعمل قرآن وحدیث سید مرسلان نباشد پس البته خیر وبرکت ازان کس بالکل منتفی ومسلوب است ودرین حدیث مبارک تحقیقات دیگر نیز بودند لیکن از جهة ترس ملال خاطر طالبان ترک نمودیم والله اعلم

قَالَ اَبُوْعَبْدِ اللّٰهِ گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این کتاب مبارک است قَالَ اِسْحٰقُ عَنْ اَبِیْ اُسَامَةَ گفت اسحاق از ابی اسامه یعنی نقل کرد وروایت نمود اسحاق از ابی اسامه در حدیث مذکور وَکَانَ مِنْهَا طَائِفَةٌ قَیَّلَتِ الْمَاءَ

قوله [illegible] در نسخهٔ [illegible] زنده [illegible]

قال ابو عبد الله
قال اسحٰق وعن
ابی اسامة وکان
منها طائفة قیلت
الماء

این عبارت رائقه را پس این کلام مقوله از برای قائل است یعنی و بود از ان زین کرده
و قطعه که نوشید آب را و مقصود مؤلف ازین کلام آنست که در روایت اسحاق
لفظ طائفه به بدل لفظ نقیه وارد شده و ایضا لفظ قیلت بفتح قاف و تشدید یاء مثناة
تحتانیه به بدل قبلت که بباء موحده تحتانیه بود واقع شده و بعضی از شارحین در بیان
تفاوت دو روایت باول اکتفا کرده و بثانی متعرض نشده و قیلت بیاء مثناة تحتانیه
ماخوذ از قیل است و قیل در اصل عبارت از شرب نصف نهار است لکن درینجا بر
سبیل مجاز مراد مطلق شرب قابل است و مراد از اسحاق درین مقام اسحاق پسر راهویه
بهاء مفتوحه و واو مفتوحه و بیاء مثناة تحتانیه ساکنه است و هاء مکسوره است و بعضی اورا
بهاء مضمومه و بسکون واو و بفتح یاء مثناة تحتانیه تصحیح کرده اند و او اسحاق پسر ابراهیم
پسر مخلد بفتح میم و سکون خاء معجمه بفتح لام است و کنیت او ابو یعقوب حنظلی مروزی
ساکن نیشاپور است عبد الله بن طاهر گفت که از و پرسیده شده که ترا ابن راهویه
از چه جهت میگویند پس در جواب گفت ای امیر بدان که من در راه مکه شریفه متولد
شدم پس قوم مرو زه راهوی گفتند یعنی در راه تولد شده و او بفارسی راه است و او
یکی از ارکان مسلمین و علمی از اعلام دین و کامل در علم کتاب مبین و فاضل در فهم
حدیث سید المرسلین بوده و به نیشاپور در سال دو صد و سی و هشت وفات یافت
و احتمال دارد که مراد باسحاق اسحاق پسر ابراهیم پسر نصر سعدی بخاری بخاء معجمه باشد
و او در سال دو صد و سی و دو وفات یافت یا مراد از اسحاق اسحاق پسر منصور پسر
بهرام کوسج مروزی باشد که در سال دو صد و پنجاه و یک وفات یافت و این تردید
در اسحاق از انجهة واقع شده که امام بخاری درین کتاب مبارک از هر سه اسحاق مذکور از
ابی اسامه روایت می کند زیرا که غسانی در کتاب خود گفته که وقتی که امام بخاری در کتاب خود
گوید حدثنا اسحاق حدثنا ابو اسامة بضم همزه و اسحاق را معین نکند پس مراد او باسحاق یکی از سه
اسحاق مذکور است و لفظ قال از انجهة گفت که او در رتبه کمتر از حدثنا و اخبرنا است زیرا که او در
مذاکره استعمال کرده میشود نه نزد نقل و تحمیل مع ذلک احتمال تعلیق نیز دارد زیرا که جائز
است که امام بخاری از انها بواسطه روایت کند و لله سبحانه اعلم قال ابو عبد الله قاع
يَعْلُوهُ الْمَاءُ وَالصَّفْصَفُ الْمُسْتَوِي مِنَ الْأَرْضِ واین عبارت در بعضی نسخها وارد

قال ابو عبد الله قاع يعلوه الماء والصفصف المستوي من الارض

شده یعنی گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این کتاب است که قیعان در حدیث مذکور ماخوذ از قاع است و قاع آن جزء زمین را گویند که بلندی شود او را آب و استقرار در وی نمی یابد و صفصف آن جزء را گویند که برابر و هموار از زمین باشد و درین مقام اگرچه مقصود بیان معنای قاع بود لکن بر سبیل استطراد ذکر معنی صفصف نیز ضم نمود زیراکه مؤلف عادت خود را بران جاری کرده که اعتنا و اهتمام میکند بتفسیر آنچه واقع میشود در حدیث بالفاظیکه در قرآن مجید واقع شده باشند

باب رَفْعِ الْعِلْمِ وَظُهُوْرِ الْجَهْلِ باب است در بیان بلند کردن علم از میان مردمان و ظاهر شدن جهل در میان مردمان و مقصود مؤلف ازین باب تیز کردن مردم بر تعلم علم است زیراکه رفع علم از مردم متحقق نمیشود مگر بموت علما و فوت فضلا چنانچه خواهد آمد و مادامیکه تعلم علم قائم و دائم باشد پس رفع علم حاصل نمی شود و بیان کرد مؤلف که رفع علم ازین است از علامات ساعت است وَقَالَ رَبِيْعَةُ گفت ربیعه که مشهور بربیعه رائی است و او ابو عثمان پسر فروخ بفا و برای مهمله مشدده مضمومه و بخای معجمه قرشی مدنی تابعی فقیه و علیم بود و او کلام بسیار میکرد و میگفت الساکت بین النائم والاخرس یحیی پسر معین گفته که ندیدم کسی را که در عقل و علم فائق از ربیعه باشد و او مفتی اهل مدینه مقدسه بود امام مالک رحمة الله علیه گفته که حلاوت فقه رفت آن روزی که ربیعه وفات یافت و او در دولت ابی العباس بمدینه مقدسه یا بانبار در سال یکصد و سی و شش وفات یافت و مؤلف درین تعلیق صیغه جزم آورد تا دلالت کند که این از جمله تعلیقات صحیحه است نه مریضه لَا يَنْبَغِيْ لِاَحَدٍ عِنْدَهٗ شَيْءٌ مِّنَ الْعِلْمِ اَنْ يُّضَيِّعَ نَفْسَهٗ یعنی لائق نیست برای هیچکسی که نزد او چیزی از علم باشد آنکه ضایع کرداند جان خود را مراد آنست که هر کسی که در وی فهم و قابلیت علم متحقق باشد پس او را لائق نیست این که خود را مهمل گذارد و اشتغال بعلم ننماید تا آنکه او مؤدی بسوی رفع علم نگردد یا مراد او تیز کردن عالم است بر تعلیم علم و پراکنده کردن او بر کسانیکه اهل و لائق او باشند تا آنکه عالم قبل از تعلیم نمیرد پس رفع علم حاصل گردد یا مراد او آنست که عالم را لائق است که جان خود را در میان مردمان مشهور و معروف گرداند تا مردمان علم او را از وی استفاده نمایند و علم او بعد از موت او باقی ماند و ضایع نگردد و بعضی گفته اند که مراد او آنست که عالم را لائق است که تعظیم علم خود و توقیر او نماید پس جان خود را ذلیل و حقیر نزد هر غنی و ملا

باب رفع العلم و ظهور الجهل وقال ربیعة لا ینبغی لاحد عنده شیء من العلم ان یضیع نفسه

در رائی او را از برای آنکه گویند که او در مسائل در رای بسیار جلگو از جهة آنکه او مجتهد کامل بود و در فقه استنباط احکام شرعیه از ادله داد و در آن نحویه میکرد

از برای طلب مال قلیل و کثیر نماید و بمعنی بسیار [illegible] مولف
معانی متقدمه انسب و الیق است حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ [illegible] عین مهمله
پسر مَیْسَرَہ بفتح میم ضد میمنه کنیت او ابو الحسن بصری [illegible] عَبْدُ الْوَارِثِ
پسر سعید پسر ذکوان تمیمی بصریست و احوال او در باب [illegible] صلی الله علیه وسلم
اللهم علمه الکتاب گذشته عَنْ اَبِي التَّيَّاحِ بفتح تا [illegible] بیاد
مثناة تحتانیه مشدده و بحاء مهمله نام او یزید بصری است ابو [illegible] کنیست
در بصره احدی دوست تر بسوی من آنکه ملاقات کنم [illegible]
از ابی التیاح بصری و احوال او در باب ما کان النبی صلی الله علیه و سلم یتخولهم
گذشته عَنْ اَنَسٍ و رجال این اسناد همه بصری اند زیرا که حضرت انس [illegible] بصری است
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه وسلم اِنَّ مِنْ اَشْرَاطِ السَّاعَةِ [illegible]
علامات و امارات قیامت و اشراط جمع شرط [illegible]
و او بمعنی علامت و نشانی است و از همین [illegible]
زیرا که آنها علامت ممتازه از برای خود مقرر [illegible]
که آنها اعوان سلطان اند اَنْ يُّرْفَعَ الْعِلْمُ [illegible]
از جماعه مردمان نه چو آن از سینه‌های حافظان [illegible]
عالمان و فاضلان بلکه بموت عالمان و فوت [illegible] جهل و تا [illegible]
میشود جهل و یثبت [illegible] و بعد آن [illegible] یعنی ثبتها
و یبثّ بتقدیم با موحده بر ثا مثلثه ماخوذ از بث [illegible] بمعنی پراگنده کردن
آمده یعنی جهل پراگنده و منتشر در نوع بشر میشود و در بعضی [illegible] ینبت ماخوذ
از نبات آمده یعنی میروید و نامی میگردد جهل [illegible] وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ
و نوشیده میشود خمر و شراب را در میان مجالس [illegible] ان راهها و
بازارها و هیچ باک و ننگ و عار ازان بدکار نمیکنند و گرنه نفس شرب خمر در
جمیع اعصار و ازمان بود و هم در زمان عالم صلی الله علیه وسلم [illegible] ان را از جهة
شرب آن حد زدند و بعضی گفته اند که شرب خمر تنها علامت قیامت نفرمودند

حدثنا عمران بن
ميسرة قال ثنا عبد
الوارث عن ابي
التياح عن انس
قال قال رسول
صلى الله عليه وسلم
ان من اشراط الساعة
ان يرفع العلم
ويثبت الجهل و
يشرب الخمر

بلکه مجموع امور مذکوره درین حدیث مبارک علامت از برای قیامت مقرر فرمودند و تشرب
بضم تاء مثناة فوقانیه و فتح باء موحده آمده وَيَظْهَرَ الزِّنَى وظاهر و باهر و شائع ذائع میگردد
زنی درمیان عوام که کالانعام اند حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ اَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيْدٍ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ
قَتَادَةَ عَنْ اَنَسٍ مسدد بضم میم و فتح سین مهمله و بدو دال مهمله که اول انها مشدد و مفتوح است
و یحیی پسر سعید قطان تمیمی است و شعبه بضم شین معجمه پسر حجاج که امیر مومنان در حدیث گفته میشود و قتاده
بفتح قاف اکمه مفسر سدوسی است و رواة این اسناد بهمین ترتیب در باب من الایمان ان یحب لاخیه
گذشته اند و همه آنها بصری اند قال گفت حضرت انس لَاُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيْثًا که هر آینه
حدیث میکنم من البته شما را حدیثی لَا يُحَدِّثُكُمْ اَحَدٌ بَعْدِيْ که حدیث نمیکند شما را هیچکسی بآن حدیث
پس از من و حضرت انس این قول ازان جهة گفت که در آن هنگام احدی از صحابه کرام که سمع
حدیث و کلام از رسول علیه السلام کرده باشد در بلده بصره نمانده بود زیرا که حضرت انس آخر از صحابه کرام
در بصره وفات یافت پس خطاب این کلام مستطاب از برای اهل بصره است و احتمال دارد که این
خطاب عام از برای جمیع انام باشد و این قول حضرت انس ازان جهة گفت که او این
حدیث مبارک در آخر عمر خود بمردم بیان نمود و دران وقت هیچکسی از
سامعان این حدیث مبارک زنده نمانده بود مگر ذات خود او یا این قول
را باخبار رسول علیه السلام معلوم کرده بود ابن بطال گفته که احتمال دارد
که حضرت انس این قول ازان جهة گفته باشد که آن صاحب فهم کامل و علم
فاضل چون تغیر زمان و نقصان علم و عرفان دید پس در ظن او واقع شد که از
سبب فساد حال هیچکسی از ارباب کمال آن مردم را حدیث بیان
نخواهد کرد و توجیه اول صواب است و لاحدثنکم بفتح لام است و آن جواب قسم
محذوف ای والله لاحدثنکم بعد ازین قول مذکور حضرت انس آن حدیث را بیان کرد
و گفت سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ که شنیدم من رسول
خدا صلی الله علیه وسلم را که میگوید اِنَّ مِنْ اَشْرَاطِ السَّاعَةِ اَنْ يَقِلَّ الْعِلْمُ وَ
يَظْهَرَ الْجَهْلُ که بدرستی بعضی از علامات قیامت آنست که کم و اندک میشود علم
و هدایت و ظاهر و بسیار میشود جهل و ضلالت و یقل بکسر قاف است
و اگر گفته شود که قلت علم استدعا میکند که چیزی از علم باقی میباشد

وَيَظْهَرَ الزِّنَى حَدَّثَنَا
مُسَدَّدٌ قَالَ اَنَا يَحْيَى
بْنُ سَعِيْدٍ عَنْ
شُعْبَةَ عَنْ قَتَادَةَ
عَنْ اَنَسٍ قَالَ
لَاُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيْثًا
لَا يُحَدِّثُكُمْ اَحَدٌ
بَعْدِيْ سَمِعْتُ
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَقُوْلُ اِنَّ مِنْ
اَشْرَاطِ السَّاعَةِ
اَنْ يَقِلَّ الْعِلْمُ وَ
يَظْهَرَ الْجَهْلُ

وحدیث سابق دلالت بر رفع آن میکند و رفع آن وقتی متحقق می شود که هیچ چیزی ازو باقی نماند پس جمع در میان دو حدیث مبارک چگونه حاصل آید جواب لفظ قلت کاه استعمال کرده می شود و مراد ازو عدم میباشد یا آنکه آن بحسب اختلاف زمان دو حدیث است پس در ابتدای علامات قیامت قلت علم پیدا می گردد و در آخر کار و انتهای علامات قیامت رفع علم و عدم او بالکل حاصل آید لهذا رسول علیه الصلوة والسلام در آن حدیث ویثبت الجهل فرمود و در حدیث مبارک ویظهر الجهل وَيَكْثُرُ النِّسَاءُ وَيَقِلُّ الرِّجَالُ وبسیار می شوند زنان و کم می شوند مردان بعضی گفته اند که سبب او آنست که فتنها و فسادها بسیار واقع میشوند پس قتل رجال بسیار می شود از جهت آنکه اهل قتال و حرب و جدال صنف مردان است نه زنان و ابن عبد الملک گفته که این اشارت است بسوی کثرت فتوح اسلام پس سبایا و بندیان از زنان کفار جاهلان بسیار خواهند آورد پس یکمرد از صنف مسلمان سراری و موطوات بسیار خواهد گرفت و ظاهر آنست که این محض علامت است و از برای سبب دیگر نیست بلکه خدای تعالی چنان مقدر کرده که در آخر زمان تولد زنان بسیار و تولد مردان کمتر باشد و کثرت زنان از علامات قیامت مناسب است از برای ظهور جهل و رفع علم و ظهور زنا از جهت آنکه زنان جاهل شیطان و ناقصات عقل و دین اند حَتّٰى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً تا آنکه می شود از برای پنجاه زن الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ یکمرد که قیام کند بتدبیر کارهای آنها و در لفظ قیم اشارت است بقول حق سبحانه جل شانه که فرموده الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ و احتمال آنکه مراد ازین عدد مذکور حقیقت او باشد یا مجاز از کثرت و بسیار باشد و شاید سر درین آن باشد که اربعه کمال نصاب زوجات است پس آن کمال همراه زیادت یکعدد در وی اعتبار کرده شد تا آنکه زاید بر کمال باشد پس مبالغه در کثرت از سبب آن حاصل آید یا آنکه اربعه عددیست که ترکیب و تالف عشره ازو ممکن است زیرا که در وی عدد واحد و اثنین و ثلاثه و اربعه متحقق اند و چون اینها جمع کرده شوند ده حاصل میشود و لهذا عشرات و مآت و الوف حاصل آید و علی هذا القیاس پس اربعه برین تقدیر اصل از برای مراتب جمیع اعداد شد پس بر اصل واحد دیگر زیاده کرده شد تا پنج شد بعد از آن هر یک را از آن پنج ده امثال خود حساب کرده شد تا آنکه کثرت و مبالغه در وی حاصل آید و بالجمله همین تقریر مفسران تصریح

وَيَكْثُرُ النِّسَاءُ وَيَقِلُّ الرِّجَالُ حَتّٰى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ

و تکثیر بنت کرده ابنه بجهوران اول و افراز بسیاری و بنوت آن [illegible] در انتهای دوی فتنه [illegible]

کردند در قول حق سبحانه جل شانه که فرموده خمسین الف سنة و رسول علیه السلام ذکر
این امور خمسه ازان جهة تخصیص نمود تا اشعار روا علام حاصل آید باختلال ضروریات خمسه که
رعایت آنها در جمیع ملل و ادیان واجب است و بحفظ آنها صلاح معاش و معاد و دفع
فتنه و فساد متحقق شود و آنها دین و عقل و نفس و نسب و مال است پس رفع علم مخل بدین
است و شرب خمر بعقل و بمال و قلت رجال بسبب فتنهای بسیار مخل بنفس و ظهور زنا
مخل بنسب و بمال و در اکثر احوال و اگر گفته شود که این امور مذکوره از چه سبب از علامات
قیامت شدند جواب آنکه خدای ذو الجلال خلق را مهمل نمیگذارد چنانچه فرموده ایحسب
الانسان ان یترک سدی و بعد ازین عصر و زمان نبوت و رسالت منقطع است پس
خراب عالم و تحقق قیامت معین شد والله اعلم **بَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ** باب است
در بیان فضل علم و مراد از فضل درین مقام زیادتی است یعنی آنچه زیاده از علم باشد
و آن فضل که در اول کتاب العلم مذکور شده بمعنی فضیلت است پس وهم تکرار مندفع شد
حَدَّثَنَا سَعِيْدُ بْنُ عُفَيْرٍ بضم عین مهمله و فتح فا است و احوال او در باب من یرد الله
به خیرا گذشته قَالَ حَدَّثَنِي اللَّيْثُ بثاء مثلثه پسر سعد امام کبیر مصریست عَنْ عُقَيْلٍ
بضم عین مهمله و فتح قاف و بلام پسر خالد ایلی بفتح همزه و سکون مثناة تحتانیه
عَنِ ابْنِ شِهَابٍ یعنی زهری و احوال این همه در اوائل کتاب وحی گذشته عَنْ
حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ حمزه بحاء مهمله و بزاء معجمه پسر عبد الله پسر عمر پسر خطاب مکنی بابا
عماره بضم عین مهمله قرشی عدوی مدنی تابعی است که از جماعه ثقات روایت حدیث کرده
اند اَنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ که بدرستی عبد الله پسر عمر
گفت که شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که میگوید بَيْنَا اَنَا نَائِمٌ در یکوقتی از اوقات
من خواب کننده بودم اُتِيْتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ که آورده شدم من بکاسه شیر که در اثنا خیر
کثیر است و اتیت بضم همزه است فَشَرِبْتُ پس نوشیدم من شیر را از آن کاسه حَتّٰى اِنِّي
لَاَرَى الرِّيَّ تا آنکه بدرستی من هر آئینه می بینم سیری را و انی بکسر همزه است اگر کلمه
حتی از برای ابتدا باشد و بفتح اوست اگر کلمه حتی جاره باشد و لام در لاری مفتوحه جواب
قسم محذوف است و ری بکسر راء و فتح آن آمده و معنی هر دو یکیست و اگر گفته شود
که ری از جمله مرئیات و مبصرات نیست پس معنی این کلام رسول علیه السلام چیست

بَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ
حَدَّثَنَا سَعِيْدُ بْنُ عُفَيْرٍ
قَالَ حَدَّثَنِي اللَّيْثُ عَنْ عُقَيْلٍ
عَنِ ابْنِ شِهَابٍ
عَنْ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ
اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عُمَرَ
قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يَقُوْلُ
بَيْنَا اَنَا نَائِمٌ اُتِيْتُ
بِقَدَحِ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ
حَتّٰى اِنِّي لَاَرَى
الرِّيَّ

جواب آنکه این کلام از قبیل استعاره است یعنی ری مثل جسم گردانیده شد پس بعضی از خواص جسم مضاف کرده شد بسوی او که آن بودن او مرئی و مُبصَر است یا آنکه روئت بمعنی علم است و اگر گفته شود که حق عبارت در ظاهر صیغهٔ ماضی بود که میگفت حتی رایت الری پس عدول ازوی بصیغهٔ مستقبل از چه جهة است جواب آنکه از جهة استحضار صورت روئت از برای سامعان تا اشارت حاصل آید بآنکه مرجع او آن حالت است از جهة وقوع و حدوث یَخْرُجُ مِنْ اَظْفَارِیْ که بیرون می آید آن شیر یا آن سیری از ناخنهای من و در بعضی روایات فی اظفاری آمده پس ظفر ناخن یا منشاء خروج شد یا ظرف او و در تعبیر من اطرافی آمده و او بمعنای سابق است ثُمَّ اَعْطَیْتُ فَضْلِیْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ پستر دادم من زیادتی و پس ماندهٔ خود عمر پسر خطاب را و باقی او نوشید قَالُوْا فَمَا اَوَّلْتَهٗ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ گفتند اصحاب کرام پس چه چیز تعبیر کردی آن خواب را که دیدی توای رسول خدا قَالَ الْعِلْمَ فرمود رسول محمود که تاویل و تعبیر کردم علم را یا تاویل و تعبیر او علم است و تعبیر از لبن بعلم ازان جهة واقع شد که هر دو در کثرت منافع مشترک اند و هر دو سبب از برای صلاح پس لبن غذاء انسان و سبب صلاح ابدان است و علم غذاء ارواح و سبب فلاح در دنیا و عقبی است چنانچه آمده من اراد الدنیا فلیتجر و من اراد الآخرة فلیتزهد و من اراد کلیهما فلیتعلم و درین حدیث مبارک دلیل است بر فضل و منقبت و شرف منزلت حضرت عمر رضی الله عنه از جهة آنکه کمال نوع انسان بعلم و عرفان است خصوصا علمی که حق و صائب از ذهن ثاقب باشد و علم حضرت عمر چون بقیهٔ علم رسول مقبول بود پس بداهت و ضرورت از همین قسم است لهذا اکثر اوقات رای او موافق وحی میشد و رسول علیه السلام فرمود ان الله ینطق علی لسان عمر و دیگر آنکه تعبیر کردن خوابها جائز است و لازم است که درمیان تعبیر از برای او واقع شده بمناسبت و مشابهت رعایت کرده شود و اگر گفته شود که خوابهای پیغامبران حق و وحی از بارگاه رحمان میباشند پس آیا این شرب لبن و آنچه تعلق باو دارد در واقع متحقق شده بود یا بر سبیل تخییل فرمودند جواب آنکه در واقع متحقق شده بود و هیچ بدی و خلل دروی نیست زیرا که او ممکن است و خدا تعالی بر هر موجود

یَخْرُجُ مِنْ اَظْفَارِیْ
ثُمَّ اَعْطَیْتُ فَضْلِیْ
عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ
قَالُوْا فَمَا اَوَّلْتَهٗ
یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ
قَالَ الْعِلْمَ

ممکن قادر است **بَابُ** الفُتْيَا وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى الدَّابَّةِ أَوْ غَيْرِهَا باب
است در بیان فتوی دادن در حالی که آن فتوی دهنده ایستاده بر دابه یا غیر آن دابه
باشد و مراد مؤلف آنست که عالم مفتی جواب از سوال طالب نماید اگرچه آن عالم
سوار باشد و او را معطل و مؤخر نکند و دابه در لغت هر آنچیزی است که بر زمین
میجنبد و می جهد و در عرف مطلق مرکوب را میگویند و بعضی او را خاص باسپ و خر و بعضی
بخر کردند و مراد در ترجمهٔ باب همین است و اگر گفته شود که در سیاقِ حدیث آینده
ذکر رکوب نیست پس آن حدیث چگونه مطابق و موافق از برای ترجمهٔ باب شد
جواب آنکه مؤلف او را بر طریق دیگر حواله کرده که آن طریق دیگر را درج ذکر
خواهد کرد زیراکه در انجا گفته فکان علی ناقتِهِ وفتیا بضم فا و سکون تاء مثناة
فوقانیه و یاء مثناة تحتانیه بمعنی فتوی بفتح فا و واو است حَدَّثَنَا إِسْمٰعِيلُ
که مشهور به پسر ابی اویس اصبحی مدنی خواهرزادهٔ امام مالک است که احوال او در
باب تفاضل اهل الایمان گذشته قَالَ حَدَّثَنِي مَالِكٌ که صاحب مذهب و معروف
است عَنِ ابْنِ شِهَابٍ یعنی زهری عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ بصیغهٔ تصغیر
و او قرشی تیمی از مشاهیر تابعین و از افاضل عالمین و از جملهٔ ثقات که بکثرت روایت
حدیث مشهور اند و در خلافت عمر پسر عبد العزیز که صاحب عدل و تمیز بود وفات
یافت عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ که قرشی سهمی زاهد عابد عالم عامل
صحابی پسر صحابی است ابو هریره گفت که نبود در اصحاب کرام احدی که زیاده
تر از من در روایت احادیث رسول علیه السلام باشد مگر عبد الله پسر عمرو
پسر عاص لیکن او حدیث مبارک را مینوشت و من نمی نوشتم روایت کرده شد
از و احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بقدر هفتصد حدیث که از جمله
آنها امام بخاری رحمة الله علیه بیست و پنج حدیث آورده و قلت روایت حدیث از و از آن
جهة واقع شد که او در مصر سکونت اختیار کرد و در آنجا واردان و طالبان کمتر بودند بخلاف
ابی هریره که سکونت و اقامت او در مدینهٔ معظمه بود و در آنجا واردان و سامعان در
هر عصر و زمان از هر ناحیه و مکان بسیار بودند لهذا احادیث مرویه از و بسیار شد و دیگر
احوال او در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

باب الفتيا وهو واقف على الدابة أو غيرها
إسمعيل قال
حدثني مالك عن
ابن شهاب عن
عيسى بن طلحة
بن عبيد الله
عن عبد الله بن
عمرو بن العاص
أن رسول الله
صلى الله عليه وسلم

است فَاوْمیٰ بِیَدِہٖ اَنْ لَاحَرَجَ پس اشارت کرد رسول کامل بدست مبارک خود
بآنکہ نیست ہیچ حرج وگناہ بر تو ای سائل یعنی رسول کامل از برای آن سائل حکم آن
واقعہ را باشارت دست مبارک بیان کرد وکلمۂ اَنْ یا صلہ از برای قول اوْاَوْمیٰ
است یا اَنْ تفسیریہ است زیرا کہ در ایماء معنی قول است ودر بعضی نسخہا ولاحرج
بواو بدون اَنْ آمدہ ودر بعضی فقال لاحرج آمدہ وبرین تقدیر قَالَ بیان از برای
اومی باشد واین کلام از باب اطلاق قول بر فعل باشد چنانچہ در حدیث لاعن واقع
شدہ کہ فرمودہ فقال ہکذا بیدہ واحتمال دارد کہ حال باشد وتقدیر کلام چنان
باشد فاومی بیدہ قائلا لاحرج علیک پس درین ہنگام رسول علیہ السلام جمع کرد در
جواب آن سائل درمیان اشارت وعبارت لکن لایق بترجمۂ مؤلف اول
است قَالَ گفت ہمان سائل یا سائل دیگر واظہر ہمین احتمال اخیر است
زیرا کہ در حدیث سابق گذشتہ حَلَقْتُ قَبْلَ اَنْ اَذْبَحَ کہ سر تراشیدم من پیش ازانکہ
بکشم من وخون از برای قادر بجون بریزم پس آیا بسبب این ترک ترتیب شرعی بر من
چیزی لازم است فَاَوْمیٰ بِیَدِہٖ وَلَاحَرَجَ پس اشارت کرد رسول علیہ السلام بدست
مبارک یعنی ہیچ گناہ ووبال بر تو نیست وتحقیق این حدیث مبارک گذشتہ
حَدَّثَنَا الْمَکِّیُّ بْنُ اِبْرَاہِیْمَ مکی بفتح میم وبکاف مشددہ اسم است ونسبت نیست
واو از جملۂ کبار شیوخ امام بخاری است وکنیت او ابوالسکن بفتح سین مہملہ وفتح
کاف واو پسر ابراہیم پسر بشیر بفتح باء موحدہ تحتانیہ وسکون شین معجمہ وبرای
مہملہ بلخی حنظلی تیمی است واو در بغداد آمدہ بود پس در وقت رجوع کردن روایت
حدیث بمردم کرد واو گفت کہ من شصت حج کردم وشصت زن را نکاح کردم ودر
بیت اللہ دہ سال مجاورت نمودم وحدیث مبارک را از ہفدہ نفر تابعین نوشتم
ودر بلخ در سال دوصد وچہاردہ وفات یافت قَالَ اَنَا حَنْظَلَۃُ بفتح حاء مہملہ وسکون
نون وفتح ظاء معجمہ ولام مفتوحہ پسر سفیان پسر عبدالرحمن قرشی کہ در باب دعاء کم
ایمانکم گذشتہ عَنْ سَالِمٍ پسر عبداللہ پسر عمر پسر خطاب قرشی عدوی کہ یکی از فقہاء
سبعہ مشہور بود ... حضرت عبداللہ پدر او وقتی کہ آن پسر خود ملاقات
میکرد ... از کمال الفت ومحبت بوسہ میداد ومیگفت آیا تعجب میکنید

فَاَوْمیٰ بِیَدِہٖ وَاَنْ لَاحَرَجَ قَالَ حَلَقْتُ قَبْلَ اَنْ اَذْبَحَ فَاَوْمیٰ بِیَدِہٖ وَلَاحَرَجَ
حَدَّثَنَا الْمَکِّیُّ بْنُ اِبْرَاہِیْمَ قَالَ اَنَا حَنْظَلَۃُ عَنْ سَالِمٍ

از شیخی که بوسه میکند شیخ را وامام مالک گفته که در زمان سالم احدی از صالحان
وعالمان نبود که در علم وفضل ودر زهد وتقوی زیاده ترازو باشد وجامهٔ بقیمت دو
درهم می پوشید ودر باب الحیاء من الایمان گذشته قَالَ سَمِعْتُ اَبَا هُرَيْرَةَ عَنِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ گفت يُقْبَضُ الْعِلْمُ گرفته میشود از زمین علم
دین وآئین را بموت علماء وفوت فضلاء ویقبض بصیغهٔ مجهول است وَيَظْهَرُ
الْجَهْلُ وَالْفِتَنُ وظاهر میشود جهل ونادانی وفتنها وفسادها که موجب خرابی وویرانی
است ودر بعضی روایات ویظهر الفتن وارد شده وفتن بکسر فاء وفتح تاء مثناة
فوقانیه جمع فتنه است وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ وبسیار میشود فتنه وفساد درمیان عباد
از سبب کثرت تعصب وعناد وهرج بفتح هاء وسکون راء مهمله وجیم آمده قِيلَ
يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَمَا الْهَرْجُ گفته شد وپرسیده شد که ای فرستادهٔ خدای تعالی
وچیست هرج فَقَالَ هٰكَذَا بِيَدِهِ پس اشارت کرد رسول علیه السلام همچنان
بدست مبارک خود بعد ازان اورا تفسیر کرد بقول خود فَحَرَّفَهَا پس گردانید
رسول مقبول دست مبارک خود را چنانچه گردانیده میشود شمشیر را در حالة
زدن كَأَنَّهُ يُرِيدُ الْقَتْلَ گویا آن رسول علیه السلام قصد میکند بآن
اشارت وتحریف کشتن را یعنی مراد از هرج قتل است یا بر سبیل حقیقت
زیراکه هرج بزبان حبشه قتل را گویند چنانچه مؤلف در کتاب الفتن تصریح
کرده یا بر سبیل مجاز زیراکه هرج در اصل وضع بمعنی فتنه است وقتل لازم از
برای فتنه است واین زیادت وتفسیر از راوی واقع شده حَدَّثَنَا
مُوسَى بْنُ اِسْمٰعِيْلَ قَالَ اَنَا وُهَيْبٌ بصیغهٔ مصغر قَالَ اَنَا هِشَامٌ
بکسر هاء وتخفیف شین معجمه پسر عروه پسر زبیر پسر عوام قرشی اسدی
مدنی کنیت او ابو المنذر بود ودر بغداد وفات یافت ودر مقبرهٔ خیزران دفن
شد واحوال او در اول کتاب الوحی گذشته عَنْ فَاطِمَةَ دختر منذر پسر زبیر
پسر عوام که زوجهٔ هشام مذکور بود وآن زوجه از شوهر خود سیزده سال بزرگ
بود عَنْ اَسْمَاءَ از اسماء که جدهٔ آن فاطمه از جهة پدر بود واسماء بفتح همزه ومد
دختر حضرت ابوبکر وخواهر حضرت عائشه است رضی الله عنهم وآن از حضرت عائشه ده سال در عمر بزرگ بود

[illegible]

قَالَ سَمِعْتُ اَبَا هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يُقْبَضُ الْعِلْمُ وَيَظْهَرُ الْجَهْلُ وَالْفِتَنُ وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَمَا الْهَرْجُ فَقَالَ هٰكَذَا بِيَدِهِ فَحَرَّفَهَا كَأَنَّهُ يُرِيدُ الْقَتْلَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ اِسْمٰعِيْلَ قَالَ اَنَا وُهَيْبٌ قَالَ اَنَا هِشَامٌ عَنْ فَاطِمَةَ عَنْ اَسْمَاءَ

وروایت کرده شد از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار پنجاه وشش
حدیث که از جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه هژده حدیث آورده واورا ذات النطاقین
از انجهة گویند که چون حضرت رسالت پناه از مکه شریفه بسوی مدینه عظیمه بیرون شد وهجرت
کرد وحضرت ابوبکر رفیق او شد پس او آن هردو را سفره آورد وفراموش کرد که از برای
آن سفره سداد کرد پس نطاق خود را دو نصف کرد نصف را سداد از برای سفره ونصف
را عصام از برای قربه کرد وبعضی گویند که نصف را نطاق از برای خود کرده بود واو در عصر
قدیم برشد آله عظیم مشرف باسلام شده بود واو بعد از هفده نفر در دائره اسلام داخل
شد وحضرت زبیر اورا در مکه شریفه نکاح کرده بود پس از آن بمدینه مقدسه او را
طلاق داد وسبب طلاق آن بود که پسر او عبد الله روزی بر در خانه ایستاده شد چون حضرت
زبیر در آمد تا درون خانه در آید پس عبد الله اورا منع کرد وگفت ای پدر من ترا هرگز نمیگذارم تا
آنکه طلاق دهی مادر مرا حضرت زبیر از تطلیق ابا آورد وعبد الله پدر خود را محکم گرفت
تا مادر او را طلاق ده چون پدر مضطر شد پس طلاق داد وسوال کرده شد عبد الله را
از سبب آن طلاق پس در جواب گفت که مانند مرا هرگز مادری نمی باشد که وطی کرده شود
وبعضی گفته اند که اورا حضرت زبیر روزی زده بود پس او فریاد کرد پیش پسر خود پس آن
پسر از برای فریاد رسیدن مادر خود آمد چون حضرت زبیر آن پسر خود را دید گفت اگر
طالق پس پدر خود را محکم گرفت وگفت مادر مرا خلاص کن وطلاق بائن ده پس پدر ابا
آورد واو پدر خود را در همان جایگاه کرد وعاجز ساخت تا آنکه مادر او را در همان
مکان خلاص نمود بعد از آن او پیش پسر خود عبد الله ماند تا آن وقتی که عبد الله را حجاج
ظالم کشت وبر سر دار کرد واین واقعه در مکه شریفه در سال نود وسه از هجرت رسول
مصطفی صلی الله علیه وسلم واقع شد وبعد از وفات بچه خود او بده روز وفات یافت
وبعضی گفته اند بیست روز بعد از انکه بچه او از چوب فرود آورده شد وعمر او صد سال بود
واو وبچه او وپدر او وجد او از جمله اصحاب کرام بودند واو در تعبیر خوابها بسیار واقفه وماهره
بود واین علم را از پدر خود حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه تعلیم گرفته بود قالت گفت
بلی ... اتیت عائشة وهی تصلی آمدم من عائشه را که خواهر من بود در حالی که
نماز میخواند واو ادا میکرد مراد ازین نماز نماز کسوف است فقلت ما شأن الناس

قالت أتيت عائشة وهي تصلي فقلت ما شأن الناس

پس گفتم من که ای عایشه چیست حال مردمان درین ساعت واوان که مضطرب و پریشان اند
فَاَشَارَتْ بِيَدِهَا اِلَی السَّمَاءِ پس اشارت کرد حضرت عائشه رضی الله عنها بسر خود بسوی آسمان
یعنی جواب من سائله حضرت عایشه باشارت سر کرد و مراد گرفت که آفتاب منکسف شده
لهذا مردمان در تضرع وابتهال نزد ایزد متعال ایستاده اند فَاِذَا النَّاسُ قِيَامٌ پس ناگاه
مردمان ایستاده بودند و زاری و دعا پیش پروردگار لایزال میکردند که حق تعالی آفتاب
را باز نور دهد گویا حضرت بی بی اسماء از حجره حضرت عایشه دید بسوی مردمان که در مسجد
مبارک ایستاده بودند پس درین کلام اطلاق ناس بر بعضی ناس ست فَقَالَتْ سُبْحَانَ
اللّٰهِ پس گفت حضرت عایشه که پاکی ست مر خدا را از جمیع عیوب و نقائص و این کلمه
وقت تعجب گفته می شود قُلْتُ اٰيَةٌ گفتم من و سوال نمودم از حضرت عایشه که
آیا این علامت و نشانی ست از برای عذاب مردمان یعنی این علامت و مقدمه
ست از برای عذاب مردمان چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده وما نرسل بالآیات
الا تخویفا یا این علامت و امارت از برای قرب قیامت ست یا این علامة ست
بر آنکه آفتاب مخلوق ست و مسخر از برای قدرت خدای تعالی نیست او را هیچ غلبه
و سلطنت بر غیر خود از مخلوقات بلکه او را قدرت بر دفع نقص از ذات خود نیست
و اگر گفته شود که ارباب هیئت در باب کسوف آفتاب چنان آورده اند که چون
ماهتاب در میان زمین و آفتاب نقاب و حجاب واقع شود پس درین هنگام جرم
از رنگ ماهتاب دیده نمیشود و در ذات خود آن ماه بی نور و سیاه ست و این
واقعه متحقق نمیشود مگر در آخر ماه وقتیکه هر دو نیر در یکی از عقده راس و ذنب باشند
و اذ برای او   درزمین باشد پس آیا این قول اهل هیئت نزد علمای سنت
و فطنت وجهی از وجوه صحت دارد جواب آنکه جمیع این مقدمات ممنوع و مدفوع
اند و بر تقدیر تسلیم اگر غرض آنها آن باشد که پروردگار در اکثر اطوار عادت خود بران
قرار داده که چون آفتاب و ماهتاب در وقت مخصوص بمکان مخصوص سد البته
بتاثیر حق جل و علی شانه بطریق مذکور کسوف آفتاب واقع می شود چنانچه در
سائر ممکنات مذهب اهل حق همین ست پس هیچ باک درین قول نیست
و اگر غرض آنها آن باشد که وقوع این واقعه از روی عقل واجب ست و از برای او

فَاَشَارَتْ اِلَی السَّمَاءِ فَاِذَا النَّاسُ قِيَامٌ فَقَالَتْ سُبْحَانَ اللّٰهِ قُلْتُ اٰيَةٌ

نادرِ غرض انکساف آفتاب ... السماء ... که ... بی باشد و این ... نیست که حق سبحانه جل شانه در کلام خود ... یا ایها الناس ... فاستمعوا ... ان ... بر عبوا من دون الله لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا ... و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب

باعتبار ذات خود دروی تاثیر حقیقی است پس این قول باطل است زیراکه جمیع
حوادثات مستند بسوی اراده خدا تعالی در ابتدا است و موثر حقیقی جز ذات واجب
الوجود نیست فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ پس اشارت کرد حضرت عائشه بسر خود یعنی
آری که این علامت است حضرت بی بی اسماء میگوید فَقُمْتُ پس استادم من در نماز
حَتَّى عَلَانِي الْغَشْيُ تا آنکه بلند شد مرا حالتی که نزدیک به اغماء و بیهوشی باشد و علانی
در اکثر روایات به عین مهمله و تخفیف لام آمده و غشی بفتح غین معجمه و سکون شین
معجمه و تخفیف یاء مثناة تحتانیه و بفتح غین معجمه و کسر شین منقطه و تشدید یاء مثناة
تحتانیه نیز آمده و آن عبارت از طرفی اغماء است و مراد درینجا ازو حالتی است که
قریب به اغماء است بر سبیل مجاز لهذا گفت فجعلتُ اصب علی راسی الماء یعنی در
همان حال آب ریخت تا آن حالت ازان زائل گردد و در بعضی روایات تجلانی الغشی
آمده یعنی تجلانی بتاء مثناة فوقانیه و جیم و لام مشدده بمعنی غطانی آمده یعنی پوشید
مرا و غشی را اهل طب چنان تعریف کرده اند که آن مرضی است که معطل قوی محرکه
و قوی حساسه است از جهة ضعف قلب و توجه روح همگی و تمامی بسوی او فَجَعَلْتُ
أَصُبُّ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ پس گردانیدم و شروع نمودم من که میریزم بر سر خود آب
را تا آن حالة طاریه از من زائل گردد فَحَمِدَ اللهَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
پس ثنا و ندا کرد خدای تعالی بر فعل جمیل پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی
خطبه خواند وَأَثْنَى عَلَيْهِ و نعت کرد با صفات جلال و جمال بر خدای لایزال ثُمَّ
قَالَ پس تر بوجه خوشتر گفت مَا مِنْ شَيْءٍ نیست هیچ چیزی لَمْ أَكُنْ أُرِيتُهُ
که نبودم من که نشان داده شوم او را و اریته بضم همزه و کسر راء مهمله است
إِلَّا رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي مگر دیدم من آنچیز را در جای من که اینجا است یعنی جمیع اشیا
را درین مقام دیدم که آن اشیاء را قبل ازین مقام هرگز ندیده بودم حَتَّى الْجَنَّةَ
وَالنَّارَ تا آنکه دیدم من بهشت و دوزخ را درین مقام علماء محققین گفته اند که جائز
است که سرور کائنات جمیع موجودات را بچشم سر دران مقام بشهود تام
دیده باشد و ایزد وهاب از جمیع اشیاء نقاب و حجاب دور کرده باشد چنانچه
ذات اقدس جل و علی حجاب را از بیت المقدس مسجد اقصی مرتفع کرد تا آنکه رسول

فأشارت برأسها
أي نعم فقمت
حتى علاني الغشي
فجعلت أصب
على رأسي الماء
فحمد الله النبي
صلى الله عليه وسلم
وأثنى عليه ثم
قال ما من شيء
لم أكن أريته
إلا رأيته في
مقامي حتى الجنة
والنار

الم

اکرم اوصاف اورا از برای مردم اظهار وبیان نمود و در علم کلام از ایمهٔ اهل اسلام
مقرر شده که دیدن امری است که خدا تعالی اورا در بیننده پیدا میکند وچیزی از مقابله
ومواجهه وخروج شعاع از حدقه ابصار ووصول آن بسوی مبصر ومرئی وجز آن شرط
در وی نیست بلکه انفکاک وازین شروط نزد عقل جائز است واگر گفته شود که ازین
کلام معلوم شد که رسول علیه السلام جمیع اشیاء را در آن مقام دید وشک نیست
که بعضی اشیاء از جملهٔ آن اشیاء از ان قسم اند که دیدن آنها صحیح نیست پس
مدلول حدیث مذکور چگونه صحیح شود جواب آنکه علماء اصول وفضلاء فحول چنان آورده‌اند
که هیچ عام نیست مگر تخصیص شده چنانچه گفته اند که این قاعده نیز مخصوص شده
است بقول حق سبحانه جل شانه که فرموده ان الله بکل شئ علیم واگر مسلّم کنیم
که تخصیص در عام کلی مطرد نیست پس در کثرت تخصیص وشیوع آن در عام
هیچ شک وشبهه نیست ودلیل مخصص گاه عقل وگاه حس وگاه کلام وگاه عرف
میباشد پس درین مقام این لفظ عام را عقل تخصیص کرد باشیائی که دیدن
آن اشیاء صحیح باشد یا عرف اورا تخصیص کرد بآن اشیاء که دیدن آنها لائق
باشد از انچه تعلق بامر دین وغیر او وجز آن دارد واگر گفته شود که آیا درین کلام
دلالت از برای اهل اسلام است برآنکه رسول علیه السلام در ان مقام ایزد
منعام را دیده است جواب آنکه ... درین کلام دلالت است برانکه رسول مختار ذات پاک
پروردگار را در ان مقام ... آنکه شئ اورا شامل است وعقل وعرف وجز آنها استدعا
اخراج آن ذات جل وعلی شانه ... اگرچه علماء را درین مسئله اختلاف است ولفظ مقام درین
مقام احتمال مصدر وزمان ومکان دارد فَأُوحِيَ إِلَيَّ پس وحی کرده شد از جانب ایزد علام
برمن درهمین مقام أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ که بدرستی شما ازمایش کرده میشوید در گورهای
خود مِثْلَ أَوْ قَرِيبًا آزمودن مانند یا نزدیک فاطمه راویه گوید لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ
قَالَتْ أَسْمَاءُ که نمیدانم ومرا شک است که کدامین ازین دو لفظ مذکور گفته
است اسماء یعنی بلفظ مثل گفته یا بلفظ قریب نطق کرده واین جمله معترضه است
که درمیان مضاف ومضاف الیه واقع شده ومقصود راوی ازین کلام بیان شک خود
است ومضاف الیه از برای لفظ مثل یا قریب قول او است مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ

... أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبًا لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ

یعنی مبتلا کرده میشوید

یعنی مانند فتنهٔ مسیح دجال یا نزدیک از فتنهٔ دجال مراد رسول علیه السلام باین کلام
آن هست که فتنهٔ قبور بسیار صعب و دشوار هست تا بحدیکه او مساوی از برای
فتنهٔ دجال لعین بر روی زمین هست یا نزدیک باو و این از جهت آن فرمود که
در دنیا در فانیه حق جل و علی شانه فتنهٔ مثل فتنهٔ دجال نیافریده چنانچه در حدیث مبارک
آمده ما خلق الله فی الدنیا من آدم الی قیام الساعة فتنة اکبر و اعظم من فتنة الدجال و از
همین جهت رسول کریم بجناب الٰه عظیم استعاذه و پناه از وی میخواست و میگفت
اللهم انی اعوذبک من فتنة المسیح الدجال و سید مرسلین آن دجال لعین را مسیح از انجهة
گفت که او سیر در تمام روی زمین مینماید یا از جهة آنکه او ممسوح العین هست یعنی یک
چشم او بالکل مطموس و محو هست و آن لعین را دجال از ان جهت گویند که دجال در لغت
عرب کذب و تمویه و خلط حق بباطل را گویند و آن لعین کذاب و مموه و مخلط حق
بباطل هست و این خود امر بدیهی هست و توصیف مسیح بدجال درین مقال رسول
باکمال از انجهت کرده تا او ممتاز گردد از حضرت عیسی پسر مریم که او را نیز مسیح
میگویند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته
و قول او مثل او قریبا بترک تنوین در اول و اثبات او در ثانی آمده ابن مالک
در توجیه این عبارت گفته که اصل این کلام مثل فتنة الدجال او قریبا من فتنة
الدجال بود پس مضاف الیه را از لفظ مثل حذف کردند و لفظ مثل را که مضاف بود
برحال خود باقی گذاشتند و این حذف از جهة آن جائز شد که ما بعد او دلالت
بر و میکند چنانچه شاعر گفته مصراع بین ذراعی و جبهة الاسد زیرا که تقدیر او بین ذراعی
الاسد و جبهة الاسد هست و در بعضی روایات بترک تنوین در ثانی نیز
آمده و توجیه او آن هست که او نیز مضاف بسوی فتنه هست و اظهار حرف
جر درمیان مضاف و مضاف الیه نزدیک جماعهٔ از نحاة روا هست یقال ما علمت
بهذا الرجل گفته می شود از برای هر یکی از اهل مقابر که چیست علم و یقین تو باین مرد
که ظهور او در میان شما شده یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و این کلام بیان از برای قول او تفتنون واقع
شده لهذا حرف عطف را ترک نمود و اگر گفته شود که رسول علیه السلام اول جمع ذکر
کرد و گفت تفتنون فی قبورکم و در ثانی مفرد آورد و گفت ما علمک پس وجه چیست

یقال ما علمک بهذا الرجل

جواب آنکه کلام اول از قبیل مقابلهٔ جمع بجمع است و آن مفید توزیع و انقسام احاد بر احاد است
پس گویا رسول علیه السلام از برای هریک جدا جدا گفت انک تفتن فی قبرک بعد بعد
از آن ما علمک گفت یا آنکه سوال از علم مذکور هر شخص را بر سبیل انفراد و استقلال کرده
میشود و همچنان برین منوال هریک ازان سوال جواب خاص ممتاز است بخلاف
فتنه که آن عام و شامل است و چون این قول مذکور حکایت از قول ملائکه از برای
مقبور است پس ازینجهة رسول علیه السلام لفظ لی نگفت و گویندهٔ این کلام دو فرشته
اند که آنها را منکر و نکیر گویند و آن هر دو در کلام خود گفته اند ما علمک برسول الله صلی الله
علیه وسلم تا آنکه مقبور ازان دو فرشته مشهور بتلقین اکرام رسول علیه السلام
و تعظیم او از جملهٔ انام نماید و تقلید آن هر دو نکند فَاَمَّا الْمُؤْمِنُ اَوِ الْمُوْقِنُ پس اما بنده
اذعان کننده یا ایقان آرنده لَا اَدْرِیْ اَیَّهُمَا قَالَتْ اَسْمَاءُ فاطمه راوی میگوید که
نمیدانم من که کدامین ازین دو لفظ مذکور گفته است اسماء یعنی لفظ مؤمن گفته یا لفظ موقن
آورده و این جملهٔ معترضه است چنانچه در سابق الحال گذشته فَیَقُوْلُ پس میگوید
آن بندهٔ مؤمن در جواب قول آن دو فرشته هُوَ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ جَآءَنَا
بِالْبَیِّنٰتِ وَالْهُدٰی که این مرد محمد فرستاده خدا تعالی است که آورده بود ما یان را
بمعجزات ظاهرات که دلالت میکرد بر ثبوت نبوت و صدق رسالت او و بهدیت
که آن عبارت از دلالت است بر راه که آن راه موصل باشد بسوی مطلوب
و مقصود یا دلالت است که آن دلالت موصل بمقصود باشد فَاَجَبْنَاهُ وَاتَّبَعْنَاهُ
پس قبول کردیم او را و پیروی نمودیم او را مراد از اجابت قبول ثبوت و رسالت
است و اعتقاد حقیت و اعتراف کردن بآن هر دو است و مراد از اتباع پیروی
کردن او است بآنچه از جانب حق بسوی خلق آورده است حاصل آنکه مراد از اجابت
علم است و مراد از اتباع عمل وَهُوَ مُحَمَّدٌ ثَلَاثًا و میگوید که این مرد محمد است سه مرتبه
دو بار لفظ محمد میگوید پس یکبار محمد میگوید با وصف او که رسول الله صلی الله
علیه وسلم است و اگر گفته شود که چون این مجموع مذکور را آن مؤمن سه بار
بجهة تکرار آرد پس لفظ هو محمد نه بار گفته شده نه سه بار و این خلاف واقع است
جواب آنکه قول او ثلثا از برای تاکید قول مذکور واقع شده پس آن لفظ مقول نشد

فَاَمَّا الْمُؤْمِنُ اَوِ الْمُوْقِنُ لَا اَدْرِیْ اَیَّهُمَا قَالَتْ اَسْمَاءُ فَیَقُوْلُ هُوَ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ جَآءَنَا بِالْبَیِّنٰتِ وَالْهُدٰی فَاَجَبْنَاهُ وَاتَّبَعْنَاهُ وَهُوَ مُحَمَّدٌ ثَلَاثًا

مگر سه بار فَيُقَالُ پس گفته میشود از برای آن مؤمن فرخنده وجواب دهنده وگوینده همان
دو فرشته سابق اند نَمْ صَالِحًا که خواب کن وآرام نما درحالی که تو نیک هستی یعنی تو
نفع گیرنده باعمال وافعال واحوال خود از جهة آنکه صلاح شئ عبارت است از بودن
آن شئ درحیز انتفاع قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ تحقیق دانسته بودیم که بدرستی شأن
این است که بودی تو هرآینه یقین کننده بآن مرد وان مخففه از مثقله است وَأَمَّا الْمُنَافِقُ
أَوِ الْمُرْتَابُ واما شخص دورویی کننده یا شک کننده لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ
فاطمه راویه میگوید که نمیدانم که کدام از لفظ منافق یا مرتاب گفته است بی بی اسماء
واین جمله معترضه میان کلمه أَمَّا وجواب او واقع شده وآن قول او است فَيَقُولُ
پس میگوید سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ که شنیده بودم مردمان را که
میگویند چیزی را درشان آنمرد پس گفتم من بتقلید مردمان نه بروجه ایقان آن چیز را
ودر بعضی نسخها بعد ازین وذکر الحدیث آمده یعنی ذکر کرد شخص راوی این حدیث را
تا آخر او وآن چنانچه در بعضی روایات دیگر آمده آنست که یقال له لا دریت ولا تلیت و
یضرب بمطارق من حدید ضربة فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین ودرین حدیث
مبارک مسائل متعدده از علوم متنوعه مندرج اند اول آنکه بهشت ودوزخ الحال مخلوق
وموجود اند وعذاب قبر وسوال منکر ونکیر وخروج دجال حق وثابت است ودیگر آنکه در
دیدن باعتبار عقل چیزی از مواجهه ومانند آن شرط نیست ورسول مقبول صلی الله علیه
وسلم درجهان مقام خدای علام را دیده ودیگر آنکه هرکس که شک کند در راستی رسول
خدا صلی الله علیه وسلم ودر صحت رسالت او پس آن کس کافر است ودیگر آنکه تخصیص
عمومات نقلیه بمخصصات عقلیه وعرفیه جائز است ودیگر صلوة کسوف وتطویل قیام درو
واداء او در مسجد باجماعت مسنون ومستحب است واین حدیث مبارک حجت بر طائفه رافضین
است که آنها جماعت درین نماز نفی میکنند ومیگویند که این نماز برای زنان نیز مشروع است ودیگر
آنکه حضور زنان ودیدن آنها مردان را در جماعات وسوال از نماز کننده روا است وکلام در
نماز ممنوع است واشارت در نماز جائز است بلکه وقت حاجت مکروه هم نیست وتسبیح
گفتن زنان در نماز جائز است واگر گفته شود که وقت حدوث واقعه جدیده تصفیح
مشروع است از برای زنان نه تسبیح جواب آنکه مقصود از تخصیص تصفیح بزنان

فیقال نم صالحا
قد علمنا ان کنت لموقنا به
واما المنافق او المرتاب
لا ادری ای ذلک
قالت اسماء
سمعت الناس یقولون
شیئا فقلته

آنکه

آنست که تا مردان آواز آن زنان نشنوند و در بمقام این قصه در میان دو خواهر
واقع شده بود و در آن مکان احدی از جماعه رجال حاضر نبود یا آنکه تصفیح اولی است
و وجب نیست و دیگر آنکه خطبه خواندن در نماز کسوف مستحب است و لایق است که
اول خطبه تحمید پروردگار مجید باشد ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک آنست که هر
شخصی که اشارت کند بسر خود یا بدست خود یا بچیزی دیگر که بآن چیز اشارت معلوم و مفهوم
میشود پس آن جائز است و درین حدیث مبارک حجت است از برای امام مالک که
لعان زنی کر و گنگ و بیع و نکاح آن جائز میداند نووی گفته که درین حدیث مبارک
است آنکه غشی وضوء و طهارت را نمیشکند مادامی که عقل باقی باشد و این محمول
است بر وقتی که افعال کثیره متوالیه متحقق نشوند و اگر نه پس نماز تباه خواهد شد و اگر گفته
شود که از کجا معلوم شد که غشی از برای اسماء در نماز حاصل بود جواب آنکه از تقدم
او بر خطبه معلوم شده و خطبه پس از نماز و اسطه در میان آن هر دو واقع بود بقرینه کلمه
فاء در قول او فحمد الله والله اعلم **باب** تحریض النبي صلى الله عليه وسلم
وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ عَلَى أَنْ يَحْفَظُوا الإِيمَانَ وَالْعِلْمَ وَيُخْبِرُوا بِهِ مَنْ وَرَاءَهُمْ
باب است در بیان تیز کردن پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم رسولان قبیله عبد
القیس را بر آنکه یاد کنند آنها ایمان و علم را از رسول مقبول و خبر بدهند بآن
هر یک از ایمان و علم انکسانی را که پس آنها واقع اند از قوم آنها و تحریض بضاد معجمه
است وَقَالَ مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ و گفته است مالک پسر حویرث مصغر حارث پسر
حشیش بحاء مهمله مفتوحه و بشین معجمه مکرره کنیت او ابوسلیمان و آواقدام بر سرور انام
صلی الله علیه وسلم کرده بود و چند روز نزد او اقامت کرد بعد از ان رسول مقبول او را
اذن داد که رجوع بسوی اهل و عیال خود نماید روایت کرده شده از و پنج احادیث
از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم که امام بخاری از جمله آنها سه احادیث آورده و
به بلده بصره در سال نود و چهار وفات یافت قَالَ لَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
که گفت برای ما یان پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم ارْجِعُوا إِلَى أَهْلِيكُمْ که باز
گردید بسوی کسانهائی بود و ابستهای شما و اهلی جمع اهل است فَعَلِّمُوهُمْ
پس تعلیم کنید آنها را عقاید الهیه و مسائل شرعیه تا نجات از درکات دو صول

باب تحریض النبي صلى الله عليه وسلم وفد عبد القيس على ان يحفظوا الايمان والعلم ويخبروا به من وراءهم وقال مالك بن الحويرث قال لنا النبي صلى الله عليه وسلم ارجعوا الى اهليكم فعلموهم

بدرجات از برای آنها حاصل کردد و در بعضی روایات فعظوهم بهدل فعلموهم آمده یعنی
پس پند و نصیحت کنید آنهارا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ بباء موحده مفتوحه و بشین معجمه
مشدده پسر عثمان بصری که کنیت او ابوبکر و لقب او بندار است و احوال او در باب
ما کان النبی صلی الله علیه وسلم یتخولهم گذشته قَالَ اَنَا غُنْدَرٌ بغین معجمه مضمومه و نون
ساکنه و دال مهمله مفتوحه بر قول اشهر او محمد پسر جعفر هذلی بصری که احوال او و سبب
تسمیه او باسم غندر در باب ظلم دون ظلم گذشته قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه عَنْ اَبِي
جَمْرَةَ بجیم و براء مهمله و او نصر پسر عمران از افراد محدثین است که احوال او در باب
اداء الخمس من الایمان گذشته قَالَ كُنْتُ اُتَرْجِمُ بَيْنَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَبَيْنَ النَّاسِ گفت
ابوجمره که بودم من که ترجمه میکنم من در میان حضرت ابن عباس و در میان سائر ناس
فَقَالَ اِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ اَتَوُا النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس گفت حضرت ابن عباس
که بدرستی که رسولان قبیلهٔ عبد القیس آمده بودند پیغمبر خدارا صلی الله علیه وسلم فَقَالَ
مَنِ الْوَفْدُ اَوْ مَنِ الْقَوْمُ پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کیست این جماعهٔ
رسولان یا کیست این گروه و این شک از راوی است قَالُوْا رَبِيْعَةُ گفتند که مایان
ربیعه ایم و این از جهة آن گفتند که آنها از قبیلهٔ عبد القیس بودند و عبد القیس از اولاد ربیعه
بود قَالَ مَرْحَبًا بِالْوَفْدِ اَوْ بِالْقَوْمِ گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که جای فراخ
است بر جماعهٔ رسولان یا بگروه آیندگان و این شک از راوی است غَيْرَ خَزَايَا
وَلَا نَدَامَى در حالی که شرمنده و پشیمان شونده نباشند یعنی از سبب تاخر اسلام و از
سبب بند شدن و احتمال دارد که این دعا باشد فَقَالُوْا اِنَّا نَاْتِيْكَ مِنْ شُقَّةٍ
بَعِيْدَةٍ پس گفتند آن رسولان که بدرستی مامی آییم ترا ای رسول خدا از سفر دور یا از مسافه
دور وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هٰذَا الْحَيُّ مِنْ كُفَّارِ مُضَرَ و در میان مایان و در میان تو این
قبیله از کافران مضر واقع شده یعنی در میان مایان و میان تو یا رسول الله کافران
مضر حائل و دافع و حاجب و مانع واقع شده اند وَلَا نَسْتَطِيْعُ اَنْ نَاْتِيَكَ اِلَّا فِيْ شَهْرِ
حَرَامٍ و طاقت نداریم مایان آنکه بیائیم و بخدمت تو مشرف شویم مگر در ماه حرام
که حرب و قتال و جنگ و جدال در آن ماه ممنوع باشد فَمُرْنَا بِاَمْرٍ نُخْبِرْ بِهٖ مَنْ
وَرَاءَنَا پس امر کن مایان را بامری که خبر دهیم بآن امر آن کسانی را که از پس مایان

حدثنا محمد
بن بشار قال نا
محمد قال نا
غندر قال نا
شعبة عن ابي جمرة
قال كنت اترجم
بين ابن عباس و
بين الناس فقال
ان وفد عبد القيس
اتوا النبي صلى الله
عليه وسلم فقال
من الوفد او من
القوم قالوا ربيعة
قال مرحبا بالوفد
او بالقوم غير خزايا
ولا ندامى فقالوا
انا نأتيك من شقة
بعيدة وبيننا و
بينك هذا الحي من
كفار مضر ولا
نستطيع ان نأتيك
الا في شهر حرام
فمرنا بأمر نخبر به
من وراءنا

اند و در بعضی روایات با مر فصل آمده و مَن ورا ئنا بفتح میم است وَنَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ
و در آییم ما یان با متثال آن امر در بهشت فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ پس امر
فرمود رسول محمود آنها را بچهار چیز و منع کرد آنها را از چار چیز اَمَرَهُمْ بِالْإِيْمَانِ بِاللهِ
وَحْدَهُ امر کرد آنها را باذعان کردن بخدای تعالی در حالی که او تنها و منزه از شریک است
قَالَ هَلْ تَدْرُوْنَ مَا الْإِيْمَانُ بِاللهِ وَحْدَهُ گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا
میدانید که چیست تصدیق آوردن بخدا تنها قَالُوا اللهُ وَرَسُوْلُهُ اَعْلَمُ گفتند چنانچه داب
آنها بود که خدا و رسول او دانا تر است قَالَ شَهَادَةُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ
اللهِ گفت رسول علیه السلام که ایمان آوردن بخدای تعالی گواهی دادن از دل است
بآنکه نیست معبود بالحق بجز از ذات خدای که جامع جمیع صفات کمال از جلال و
جمال است و بآنکه محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده خدا است وَاِقَامُ الصَّلٰوةِ و ادا
کردن نماز با نیاز از برای پروردگار بی نیاز وَاِيْتَاءُ الزَّكٰوةِ و دادن زکوة مفروضه بمصارف
معدوده وَصَوْمُ رَمَضَانَ و روزه نگهداشتن ماه مبارک رمضان که او را پروردگار
بشهر قرآن یاد کرده است وَتُعْطُوا الْخُمُسَ مِنَ الْمَغْنَمِ و آنکه بدهید شما پنجم حصه
را از غنیمت و مغنم بفتح میم آن مال است که از حرب کفار حاصل شود وَنَهَاهُمْ عَنِ الدُّبَّاءِ
و منع کرد رسول علیه السلام آنها را از دباء و دبا بضم دال مهمله و باء موحده تحتانیه
مشدده و بهمزه کدو را گویند وَالْحَنْتَمِ بحاء مهمله و سکون نون و فتح تاء مثناة
فوقانیه کوزه سبز را گویند و امام عطاء گفته که آن کوزها اند که از موی و گل و خون طیار
کرده شوند وَالْمُزَفَّتِ و از چیزیکه طلاء کرده شود بزفت و مزفت بزاء مفتوحه و فاء مشدده
مفتوحه آمده قَالَ شُعْبَةُ گفت شعبه که راوی اینحدیث است وَرُبَّمَا قَالَ و گاه گاه
میگفت ابو جمره یا بسیار میگفت اَلنَّقِيْرَ لفظ نقیر را و نقیر بنون مفتوحه و قاف
مکسوره جذع منقور را گویند یعنی چوب درخت خرما که سوراخ کرده شده باشد وَرُبَّمَا
قَالَ الْمُقَيَّرِ و گاه گاه گفته یا بسیار بار در ذکر چهارم شی گفته لفظ مقیر و مقیر بفتح قاف
و تشدید یاء مثناة تحتانیه آن چیز را گویند که طلا کرده شود بقیر یعنی قار و زفت چیزیست
که مشابه قار است و عین قار نیست و سوال از مظروف بود پس جواب بظروف از
قبیل ذکر محل و اراده حال است یعنی منع کرد از چیزی که در ظرف دباء و حنتم و جز آن

وَنُدْخِلُ بِهِ الْجَنَّةَ
فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ
وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ
أَمَرَهُمْ بِالْإِيْمَانِ
بِاللهِ وَحْدَهُ قَالَ
هَلْ تَدْرُوْنَ مَا
الْإِيْمَانُ بِاللهِ
وَحْدَهُ قَالُوا اللهُ
وَرَسُوْلُهُ أَعْلَمُ قَالَ
شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلٰهَ
إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُوْلُ اللهِ وَإِقَامُ
الصَّلٰوةِ وَإِيْتَاءُ
الزَّكٰوةِ وَصَوْمُ
رَمَضَانَ وَتُعْطُوا
الْخُمُسَ مِنَ الْمَغْنَمِ
وَنَهَاهُمْ عَنِ الدُّبَّاءِ
وَالْحَنْتَمِ وَالْمُزَفَّتِ
قَالَ شُعْبَةُ وَرُبَّمَا
قَالَ النَّقِيْرَ وَرُبَّمَا
قَالَ الْمُقَيَّرِ

باشد قال احفظوه گفت آن سرور رسولان ازبرای آن جماعه رسولان که یاد کنید شما این قول مرا واخبروا من وراءکم وخبر بدهید شما باین قول آنکسانی را که دنبال شما اند ومَن بفتح میم است وجمیع تحقیقات این حدیث مبارک گذشته در باب اداء الخمس من الایمان ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک آنست که تبلیغ علم ازبرای جاهلان بر ذمهٔ عالمان لازم است وآن تبلیغ درابتداء ظهور اسلام فرض عین بود لکن امروز ازجملهٔ فروض کفایه است زیراکه امروز اسلام ظاهر واحکام او باهر گشته ودیگر آنکه بر هر شخص لازم است که اهل وعیال خود را عقاید دینیه ومسائل شرعیه تعلیم نماید زیراکه لفظ من وراءکم عام است والله اعلم

باب الرحلة فی المسئلة النازلة باب است در بیان کوچ کردن در مسئلهٔ فرود آینده ودر حادثهٔ واقعه ورِحلت بکسر راء مهمله است وفرق درمیان این ترجمه وترجمهٔ باب الخروج فی طلب العلم آنست که این ترجمه خاص است وآن عام است زیراکه این باب ازبرای طلب علم در مسئله خاصه است که واقع ونازل بشخص خاص شده وآن عام است ودر بعضی نسخها وتعلیم اهله در ترجمه نیز آمده یعنی باب است در بیان آموزانیدن اهل خود لکن صواب حذف اوست ازجهة آنکه بیان او درلاحق می آید حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن مروزی که احوال او درباب مایذکر فی المناولة گذشته قال انا عبدالله پسر مبارک مروزی [illegible] پسر عیاش بشین معجمه گفته که نیست بر روی زمین از عالمین وعارفین مانند عبدالله پسر مبارک وبرسبیل یقین میدانم که بهرستی خداتعالی نیافریده هیچ خصلتی از خصائل خیر مگر کمال اورا گردانیده درابن مبارک واحوال او درباب بدء الوحی گذشته قال انا عمر بن سعید بن ابی حسین عمر بدون واو است وحسین مصغر حسن است واو قرشی نوفلی مکی است اعدل امثال وافضل اقران خود بوده قال حدثنی عبدالله بن ابی ملیکة مصغر ملکه او عبدالله پسر عبیدالله پسر ابی ملیکه زهیر پسر عبدالله تیمی قرشی مکی بود واحوال درباب خوف المؤمن ان یحبط عمله گذشته عن عقبة بن الحارث عقبه بضم مهمله وسکون قاف وباء موحده پسر حارث بثاء مثلثه پسر عامر قرشی مکی کنیت او ابوسروعه بکسر سین مهمله وسکون راء مهمله وفتح واو ونون

قال احفظوه واخبروا من وراءکم
باب الرحلة فی المسئلة النازلة وتعلیم
اهله حدثنا محمد
بن مقاتل ابو
الحسن قال انا
عبدالله قال
انا عمر بن سعید
بن ابی حسین
قال حدثنی عبد
الله بن ابی
ملیکة عن عقبة
بن الحارث

مهمله است و او در روز فتح مکه شریفه باسلام مشرف شد روایت کرده است از وامام
بخاری سه حدیث را اَنَّهُ تَزَوَّجَ بِنْتًا لِاَبِیْ اِهَابِ بْنِ عَزِیْزٍ که بدرستی آن عقبه
پسر حارث نکاح کرده بود دختری را که از برای ابی اهاب پسر عزیز بود و اهاب
بکسر همزه و بباء موحده است و عزیز بعین مهمله مفتوحه و بزاء معجمه مکرره است و ابو
اهاب مذکور در صحابه کرام است و نام او معلوم نیست و نام آن دختر منکوحه
غَنِیَّه بفتح غین معجمه و کسر نون و بعد آن یاء مثناة تحتانیه مشدده و کنیت او ام
یحیی است چنانچه در شهادات می آید فَاَتَتْهُ اِمْرَاَةٌ پس آمد آن عقبه را زنی
از زنها که نام آن زن در کتابها معلوم نیست فَقَالَتْ اِنِّیْ قَدْ اَرْضَعْتُ عُقْبَةَ
وَالَّتِیْ تَزَوَّجَ بِهَا پس گفت آن زن که بدرستی من شیر دادم عقبه را و آن دختر
را که نکاح کرد عقبه با آن دختر یعنی عقبه و زن منکوحه او میان خود با یکدیگر برادر و خواهر
رضاعی اند و نکاح آن هر دو جائز نیست فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ پس گفت برای آن
زن عقبه مَا اَعْلَمُ اَنَّكِ اَرْضَعْتِنِیْ وَلَا اَخْبَرْتِنِیْ که نمیدانم من که بدرستی تو
شیر دادی مرا و نه آگاه کردی تو پیش ازین مرا باین شیر دادن گویا او را متهم
کرد و ارضعتنی و لا اخبرتنی بکسر تاء مثناة فوقانیه است و در بعضی نسخها آمده
اَرْضَعْتِیْنِیْ وَلَا اَخْبَرْتِیْنِیْ بیاء مثناة تحتانیه بعد از تاء مثناة فوقانیه که آن یاء از اشباع
کسره تاء فوقانیه حاصل شده فَرَكِبَ اِلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ بِالْمَدِیْنَةِ پس سوار شد عقبه از مکه شریفه که سرای اقامت او بود بسوی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالی که رسول مقبول در مدینه مقدسه بود
از برای سوال کردن حکم شرع در واقعه نازله فَسَاَلَهُ پس سوال کرد عقبه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم را از حکم حادثه مذکوره فَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ وَكَیْفَ پس فرمود رسول محمود صلی الله علیه وسلم چگونه مباشرت
و مضاجعت میکنی و نزدیکی میکنی تو بسوی آن زن وَقَدْ قِیْلَ و حال آنکه
گفته شد آنچه گفته شد که تو برادر رضاعی او هستی و این دور از ورع و مروت
است و امام احمد بهمین حدیث مبارک استدلال کرده بر آنکه رضاع
ثابت میشود بشهادت مرضعه نفس بس وقتی که او سوگند خورد

اَنَّهُ تَزَوَّجَ بِنْتًا لِاَبِیْ اِهَابِ بْنِ عَزِیْزٍ فَاَتَتْهُ اِمْرَاَةٌ فَقَالَتْ اِنِّیْ قَدْ اَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِیْ تَزَوَّجَ بِهَا فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ مَا اَعْلَمُ اَنَّكِ اَرْضَعْتِنِیْ وَلَا اَخْبَرْتِنِیْ فَرَكِبَ اِلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِیْنَةِ فَسَاَلَهُ فَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَكَیْفَ وَقَدْ قِیْلَ

ه یعنی چگونه میروی بسوی [illegible]
[illegible]

واکثر علما و ائمه گفته اند که این قول محمول بر ورع و احتیاط است و حکم بثبوت رضاع
و فساد نکاح نیست از جهة آنکه مقارن بدافع واداء شهادت نیست بلکه او مجرد اخبار
و استفسار است لکن مذهب شافعی اینست که شهادت چهار زن پس بس در ثبوت
رضاع مقبول است و امام مالک اکتفا به دو زن کرده و امام ابو حنیفه گفته که ثبوت
رضاع بشهادت یکمرد و دو زن ثابت می شود و شهادت زنان که خالی از مرد باشند
در و معتبر نیست و درین حدیث مبارک دلیل است بر انکه عدد در رضعات در ثبوت
رضاع شرط نیست لهذا رسول علیه السلام با و تعرض نکرد و از همین جا امام ابو حنیفه و امام
مالک گفته اند که قلیل رضاع و کثیر او در افاده حرمت برابر ند و داؤد و ابو ثور گفته که اقل
رضاع سه رضعات است و امام شافعی و احمد گفته که اقل رضاع پنج رضعات است که در
هر بار طفل رضیع سیر گردد و از حضرت عائشه رضی الله عنها روایت آمده که بود در آنچه
نازل شده است بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم عشر رضعات یحرمن فنسخت بخمس رضعات
لکن محققین گفته اند که خمس رضعات نیز منسوخ شده بقول حق سبحانه جل شانه که فرموده
وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ فَفَارَقَهَا عُقْبَةُ پس جدا کرد و گذاشت آن دختر ابی اهاب
را عقبه و مراد ازین مفارقت مفارقت صوری است زیرا که نکاح صحیح بر تقدیر ثبوت
رضاع هرگز منعقد نمی شود و طلاق و مفارقت حقیقی مبنی بر وی است لکن محققین گفته
اند که برین تقدیر نیز بر زوج لازم است که طلاق دهد تا نکاح غیر او بهمراه آن زن بسبیل
جزم جائز گردد وَنَكَحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ و نکاح کرد آن زوجه عقبه شوهر را که غیر آن عقبه
بود ابن بطال گفته که ازین حدیث معلوم شد که اصحاب کرام حرص تمام بر تعلیم علم
و احکام داشتند در رضای ذات اقدس بر هوای نفس اخص مقدم میکردند امام شافعی گفته
لو ان رجلا سافر من اقصی الشام الی اقصی الیمن لحفظ کلمة تنفعه فیما بقی من عمره لم ار سفره ضائعا و الله
تعالی اعلم **بَابُ التَّنَاوُبِ فِي الْعِلْمِ** باب است در بیان نوبت کردن با یکدیگر در تعلیم علم
و تناوب بنون و ضم واو ماخوذ از نوبة بفتح نون است حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ
أَنَا شُعَيْبٌ بصیغه مصغر شعیب عَنِ الزُّهْرِيِّ و احوال اینها در ابتداء وحی گذشته و در
بعضی نسخها بعد ازین کلمه ح آمده و او تحویل از سناد سابق بسوی اسناد لاحق است لکن
قبل از تمام اسناد سابق یا اشارت بسوی الحدیث یا صح است چنانچه تحقیق این در

ففارقها عقبة
ونكحت زوجا غيره
باب التناوب في العلم
حدثنا ابو اليمان
قال انا شعيب
عن الزهري

درسابق گذشته وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ که او عبد الله پسر وهب است و احوال او
در باب من یرد الله به خیرا گذشته عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِي ثَوْرٍ عبید الله
اول مصغر است و ثانی مکبر و ابی ثور بفتح ثاء مثلثه است و او قرشی نوفلی تابعی است
که احوالش گذشته عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ و احوال این هر دو
بزبان فصیح در ابتداء همین صحیح گذشته و این تعلیق ابن وهب را ابن حبان وصل
کرده قَالَ گفت حضرت عمر فاروق كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الْأَنْصَارِ که بودم من
و همسایه از برای من از جماعهٔ انصار اخیار فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ هر دو در بقعه قبیله بنی امیه
پسر زید و بنی امیه بضم همزه نام قبیله است که دران بقعه مخصوصه سکونت میکردند
لکن بعد ازین نام کرده شد آن بقعهٔ مخصوصه را بنام ساکنان و نازلان او و قسطلانی
گفته که نام آن همسایه عتبان پسر مالک است وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ و آن بقعه
بنی امیه از عوالی مدینه مقدسه بود و عوالی مدینه عبارت از دیهات است که نزدیک
بمدینه مقدسه بجانب بالائی از جهة مشرق واقع شده اند و نزدیکترین آن عوالی
آنست که بر مسافت دو کروه یا سه کروه یا چهار کروه از مدینه مقدسه واقع اند و دورترین
او آنست که بر هشت کروه واقع شده وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بودیم ما یان که نوبت بایکدیگر میکردیم فرود آمدن را بر رسول خدا صلی
الله علیه وسلم از برای تعلیم شرائع احکام و جز آن يَنْزِلُ يَوْمًا که فرود می آید آن همسایه و رفیق
من در یکروز بخدمت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وَأَنْزِلُ يَوْمًا و فرود می آیم من در یکروز
بصحبت رسول اعظم صلی الله علیه وسلم و لفظ نزول ازانجهة آورد که آن دیهات بلند و بالا
بودند و مدینه مقدسه پست نسبت بآنها واقع شده بود چنانچه لفظ عوالی دلالت بران میکند فَإِذَا
نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِخَبَرِ ذٰلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْوَحْيِ وَغَيْرِهِ پس وقتی که فرود می آمدم من بخدمت رسول
امین می آوردم من آن همسایه و رفیق را بحال آن روز از وحی و جز آن یعنی هرچه دران روز
متحقق می شد از وحی و جز آن از وقائع و مقالات در صحبت سرور کائنات پس آن همه را در
وقت ملاقات که در اکثر اوقات آن شب بود پیش او بیان و اظهار میکردم وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ
مِثْلَ ذٰلِكَ و وقتی که فرود می آمد آن صاحب من بخدمت رسول مقبول میکرد او مانند آن کار که
من در نوبت خود کرده بودم یعنی جمیع مقالات و واقعات که دران روز در صحبت معز

أنا يونس عن
ابن شهاب يونس
پسر يزيد أيلى و ابن
شهاب زهری است
وقال أنا
ابن وهب
يونس عن ابن
شهاب عن عبيد
الله بن عبد الله
بن أبي ثور عن
عبد الله بن عباس
عن عمر رضي الله
عنه قال كنت أنا
وجار لي من الأنصار
في بني أمية بن
زيد وهي من عوالي
المدينة وكنا
نتناوب النزول
على رسول الله صلى
الله عليه وسلم
ينزل يوما وأنزل
يوما فإذا نزلت
جئته بخبر ذلك
اليوم من الوحي
وغيره وإذا نزل
فعل مثل
ذلك

کائنات واقع می شد آن همه را نزد ملاقات او بر من بیان میکرد و هر کسی که ازان هردو
از صحبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجائی خود می ماند پس او سعی در تحصیل نفقهٔ واجبه
میکرد و بعد ازان وقت ملاقات آن هردو مال حاصل را تقسیم میکردند تا انتظام
معاش و استصلاح معاد حاصل آید لکن فخر و سیادت از برای آن کسی بود که بخدمت
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مشرف می شد چنانچه اکثر اصحاب کبار بهمین قرار کار
میکردند فَنَزَلَ صَاحِبِيَ الْأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ پس فرود آمد صاحب من که انصاری
بود یک روز در روز نوبت خود پس شنید که رسول باکمال کوشه و اعتزال
از ازواج مطهرات کرد پس آن صاحب عالی بسوی آن عوالی بازگشت پس آمد
بسوی دروازهٔ من فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا پس زد در دروازهٔ مرا زدن سخت
و مثل این فا را فصیحه می گویند زیرا که او عطف بر مقدر است از جهة آنکه تقدیر کلام در تتمه
چنان است فسمع اعتزال الرسول صلی الله علیه وسلم عن زوجاته فرجع الی العوالی
فجاء الی بابی فضرب آه فَقَالَ أَثَمَّ هُوَ پس گفت آن صاحب من آیا در ینجا او هست
یعنی در ینخانه حضرت عمر برادر من موجود هست و ثم بفتح ثاء مثلثه هست فَفَزِعْتُ
پس ترسیدم من از جهة آنکه کوفتن باب بر خلاف عادت مقرر بوده و در کتاب
تفسیر قرآن وجه خوف و ترس بر سبیل بسط و تفصیل خواهد آمد که در انجا وارد شده
قال عمر رضی الله عنه کنا نتخوف ملکا من ملوک غسان فذکر لنا انه یرید ان یسیر
الینا و قد امتلأت صدورنا منه فتوهمت لعله جاء الی المدینة فخفت لذلک
فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ پس بیرون آمدم من از خانه و سرای بسوی او فَقَالَ قَدْ حَدَثَ
أَمْرٌ عَظِيمٌ پس گفت آن صاحب که بتحقیق پیدا شد امروز امر بزرگ و مراد گرفت
ازین اعتزال سرور کائنات از ازواج مطهرات و عظمت او از جهت آن است
که او مظنه از برای طلاق و فراق است و طلاق امر عظیم علی التخصیص طلاق رسول مقبول نسبت
بحضرت عمر رضی الله عنه از جهت آنکه دختر او از جملهٔ ازواج مطهرات بوده و در بعضی روایات
بعد از قول او امر عظیم چنان آمده طلق رسول الله صلی الله علیه وسلم نساءه قلت قد ظن
ان هذا کائن حتی اذا صلیت الصبح شددت علی ثیابی ثم نزلت قَالَ گفت حضرت عمر
فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ پس درآمدم من بر حفصه و در بعضی نسخها لفظ قال پیش از قول او

فنزل صاحبي الانصاري يوم نوبته فضرب بابي ضربا شديدا وقال أثم هو ففزعت فخرجت اليه فقال قد حدث امر عظيم قال فدخلت على حفصة

فدخلت نیامده لکن درین هنگام نیز لازم است که لفظ قال مقدر باشد واگر نه پس لازم
می آید که این کلام از جمله قول انصاری باشد واین صحیح نیست از جهت آنکه داخل
بر حضرت حفصه حضرت عمر فاروق بود نه انصاری و حفصه بفتح حاء مهمله و سکون فاء و صاد
مهمله دختر حضرت عمر فاروق است واو از جمله ازواج مطهرات سرور کائنات است
واو اول زوجه خنیس بخاء معجمه مضمومه و نون مفتوحه و سین مهمله سهمی بود واو همراه آن
زوج خود هجرت در اسلام کرده بود بعد ازان آن شوهر وفات یافت وچون بیوه ماند
پس رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اورا خطبه کرد و در سال چهارم از هجرت اورا بعقد
نکاح خود آورد و وقتیکه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اورا طلاق داد وحی بروی نازل شد
که ارجع حفصة فانها صوامة قوامة وانها زوجتک فی الجنة پس رسول مقبول درا رجوع نمود
روایت کرده شد ازان ام المؤمنین از احادیث سید المرسلین بمقدار شصت حدیث که از
جمله آنها امام بخاری رحمة الله علیه سه حدیث آورده و در سال چهل و یک یا پنج وفات
یافت و مروان پسر حکم نماز جنازه بروی خواند فاذا هی تبکی پس ناگاه آن حفصه گریه
و ناله میکرد فقلت پس گفتم من و پرسیدم ازو اطلقکن رسول الله صلی الله علیه وسلم
که آیا طلاق داده است شما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و کن خطاب از برای ازواج
مطهرات آن سرور کائنات است و در بعضی نسخها طلقکن بغیر همزه آمده لکن همزه استفهام
درین هنگام محذوف و مقدر است قالت لا ادری گفت حضرت حفصه که نمیدانم من که رسول
علیه السلام ازواج مطهرات خود را طلاق داده یا نداده فدخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم
پس در آمدم من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا حال را از و معلوم نمایم فقلت وانا قائم
پس گفتم من در حالیکه من ایستاده بودم اطلقت نساءک که آیا طلاق دادی تو ای
رسول خدا صلی الله علیه وسلم زنهای خود را قال لا گفت رسول مقبول که طلاق ندادم
من زنهای خود را فقلت الله اکبر پس گفتم من که خدا تعالی بزرگتر از جمیع موجودات است
واین کلام در محل تعجب استعمال کرده می شود و تعجب درین مقام ازانجهة بود که اصحاب انصار
اعتزال رسول مقبول را طلاق دانسته بودند پس او حضرت عمر را بطلاق رسول مقبول خبر داد
لهذا حضرت عمر از فعال البشر سوال از طلاق کرد چون حضرت عمر از زبان آن سرور معلوم
کرد که او طلاق نداده و صاحب او در ظن خود خطا شده پس تعجب کرده گفت الله اکبر

فاذا هی تبکی فقلت اطلقکن رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت لا ادری فدخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم فقلت وانا قائم اطلقت نساءک قال لا فقلت الله اکبر

وازین حدیث مبارک معلوم می شود که اصحاب کرام حرص تمام بر تعلیم علم و احکام داشتند
و بر طالب علم لازم است که سعی کند در تحصیل معاش و آنچه او را ضرور است و سوال از مردمان
نکند و خبر واحد مقبول است و اصحاب کرام با قوال رسول علیه السلام با یکدیگر خبر میدادند و
میگفتند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و او را مثل مسند میگردانیدند از جهة آنکه جمیع
اصحاب کرام عدول و ثقات بودند و دروغ درمیان آنها متحقق نمی شد و ایضا معلوم شد که زدن
دروازه و درآمدن بدرها بر دختر ها بی اذن شوهر های آنها و تفتیش از احوال آنها جائز است والله
تعالی اعلم **باب** الغضب فی الموعظة والتعلیم اذا رأی ما یکره باب است در بیان
خشم و قهر کردن واعظ و معلم در پند کردن و آموزانیدن وقتی که به بیند از سامع و متعلم آنچیز را
که بد میداند واعظ و معلم حدثنا محمد بن کثیر بفتح کاف و ثاء مثلثة ابو عبدالله عبدی بسکون
باء موحده تحتانیه بصری که در سال دو صد و بیست و سه وفات یافت قال اخبرنا سفیان ثوری
کوفی ابو عبدالله که امیر مومنان در باب حدیث بود و احوال او در باب علامات المنافق گذشته
عن ابن ابی خالد یعنی اسماعیل ابو عبدالله بجلی کوفی احمسی تابعی طحان که مسمی بمیزان حدیث است
و احوال او در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته عن قیس بن ابی حازم بحاء مهمله و زاء
معجمه ابو عبدالله احمسی کوفی بجلی مخضری است که روایت حدیث از عشره مبشره کرده و احوال
در باب الدین النصیحة گذشته و این رجال همه مکنی بابی عبدالله اند و این از نوادر و غرائب
است عن ابی مسعود الانصاری خزرجی بدری و او عقبه بضم عین مهمله پسر عمرو است و
و اصح آنست که او بدری از آنجهة گفته می شود که او بر آب بدر سکونت میکرد نه آنکه بر
واقعه بدر حاضر شده بود و بعقبه ثانیه حاضر شده بود و احوال او در باب ما جاء ان الاعمال
بالنیات گذشته قال قال رجل یا رسول الله گفت ابو مسعود که گفت مردی که ای رسول
خدا لا اکاد ادرک الصلوة که نزدیک نیستم من که می یابم نماز را مما یطول بنا فلان
از آنچه دراز میکند بما یان قراءت را فلانی نام قاضی عیاض گفته که این سخن مشکل است
زیرا که تطویل قراءة مستدعی از برای ادراک است نه از برای عدم ادراک بعد از آن گفته که
گویا الف زیاده کرده شده پس از کلمه لا دیا ادرک بمعنی اترک است پس معنی آن شد که
بالکه نزدیک هستم من که بیابم نماز را از جهت تطویل قراءة یا آنکه قریب نیستم که بگذارم
نماز را از جهة تطویل قراءة یعنی البته خواه مخواه او را می یابم و این توجیه او نیک است

باب الغضب فی الموعظة والتعلیم اذا رأی ما یکره
حدثنا محمد بن کثیر
قال اخبرنا سفیان
عن ابن ابی خالد
عن قیس بن ابی حازم عن ابی مسعود الانصاری
قال قال رجل یا رسول الله لا اکاد ادرک الصلوة مما یطول بنا فلان

لیکن اگر روایت همراه او مساعدة نماید و ابو الزناد پسر سراج گفته که معنی این کلام
آنست که آن مرد ضعیف و نحیف بود و چون امام درازی در قیام می‌نمود پس البته تا رسیدن
رکوع ضعف آن مرد زیاده تر می‌شد پس طاقت اتمام آن نماز همراه آن امام نداشت
و این معنی بسیار پسندیده هست لیکن آنچه مؤلف از فریابی از سفیان بهمین اسناد کرده
مساعدت باو نمیکند زیرا که لفظ او چنان هست انی لاتأخر عن الصلوة پس صحیح آنست که مراد
آن مرد باین قول آن هست که بسیار اوقات نزدیک باداء نماز با جماعت از سبب تطویل
قراءة نمیشوم بلکه از جماعت از سبب تطویل قراءة پس میمانم و اختلاف علماء در نام شاکی
و مشکو عنه در کتاب الصلوة خواهد آمد ان شاء الله تعالی ابو مسعود راوی میگوید فما رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا من یومئذ پس ندیدم من پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم را در هیچ پند و نصیحت که سخت تر از روی خشم و قهر باشد از آن روزی که آن
مرد این سخن گفت و قهر شد یعنی رسول علیه السلام در آن روز بسیار خشم و قهر کرد که گاهی در تمام
عمر خود مثل آن خشم و قهر ابو مسعود از ذات مبارک آنسرور ندیده بود و این غضب شدید از جهة
آن کرد که قبل از این آنحضرت رسالت از تطویل قرات منع فرموده بود فقال پس فرمود رسول
محمود یا ایها الناس ان منکم منفرون که ای مردمان بدرستی شما گریز دهنده اید مردمان را
از اداء نماز با جماعت بسبب تطویل قرات یعنی گویا غرض شما آنست که دوباره مردم نماز
کنندگان اقدام بر جماعت از سبب تطویل قرات ننمایند و خطاب بآن مطول قراءة بر سبیل
تخصیص و انفراد نکرد تا کرم و لطف او در حق آن مطول بترک عتاب حاصل آید و تا تعلیم احکام
از برای جملهٔ انام حاصل آید و توهم تخصیص از میان مرتفع و مندفع گردد فمن صلی بالناس فلیخفف
پس هر آنکسی که نماز میدهد بمردمان پس باید که سبکی و آسانی بر مردمان نماید یعنی بر امام لازم است
که تطویل نکند قرارت را در نماز بلکه تقلیل و تسهیل قرات بر مقتدیان نماید فان فیهم
المریض والضعیف وذا الحاجة زیرا که در میان آن مردم بیمار و ضعیف و صاحب کار میباشد
و تخفیف بانها لازم هست و تخصیص این سه نفر از آن جهة واقع شده که این سه شامل
از برای جمیع انواع تخفیف هست زیرا که مقتضی از برای تخفیف یا در ذات شخص متحقق باشد
یا خارج از و و آنچه در ذات او متحقق باشد یا بحسب ذات او باشد پس بیماری باعتبار عارض
و اول ضعف هست و ثانی مرض و از این حدیث مبارک معلوم شد که اگر امام تطویل کثیر در

فما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا من یومئذ فقال یا ایها الناس ان منکم منفرون فمن صلی بالناس فلیخفف فان فیهم المریض والضعیف وذا الحاجة

قراءة عادت کند پس تاخر از جماعت جائز است و یاد کردن انسان بالفاظ قبائح و مانند آن
در محل شکایت بر سبیل حکایت جائز است و خشم و قهر کردن بر کسی که مخالفت در کار
دین متین و مجاوزت از حکم شرع مبین نماید جائز است و انکار کردن بر مرتکب منهیات
لازم است اگرچه آن منهی از جمله مکروهات باشد نه از جمله محرمات و تعزیر کردن آنکسی را
که تطویل در قراءة در وقت امامت نماید و مقتدیان بآن تطویل راضی نباشند و اکتفا
کردن در تعزیر آن امام بمجرد کلام جائز است و امر کردن آن امام به تخفیف صلوة لائق
است والله اعلم حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ او ابو جعفر حنفی بخاری مسندی بفتح نون
است قَالَ اَنَا اَبُوْ عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ او عبد الملک عقدی بفتحین مهمله و قاف مفتوحه
بصری است قَالَ اَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ الْمَدِيْنِيُّ او ابو محمد و ابو ایوب مدنی
است و در بعضی نسخها مدنی آمده جوهری گفته که اگر نسبت کنی بمدینه رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم گوئی مَدَنِیٌّ و اگر نسبوی مدینه منصور نسبت کنی گوئی مدینی بزیاده
یاء مثناة تحتانیه و اگر بسوی مدائن کسری نسبت کنی گوئی مدائنی پس بنا برین تقدیر
مدینی صحیح نشود زیرا که سلیمان مذکور از مدینه رسول مقبول بود و حافظ ابو الفضل مقدسی
در کتاب الانساب گفته که گفت امام بخاری رحمة الله علیه مدینی آنکسی را گویند
که اقامت در مدینه مقدسه کرده باشد و هرگز گاهی از و جدا نشده باشد و مدنی
آنکسی است که در اصل از مدینه مقدسه بود بازازان بجای دیگر رفته باشد پس بنا
برین تقدیر مدینی صحیح شد و احوال این هر سه روات در باب امور الایمان گذشته
عَنْ رَبِيْعَةَ بْنِ اَبِيْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ ربیعه بفتح راء مهمله است و او معروف بربیعه رائی
بود و احوال او در باب رفع العلم گذشته عَنْ يَزِيْدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ از یزید که مولای
منبعث بصیغه اسم فاعل از انبعاث بنون و بباء موحده و عین مهمله و ثاء مثلثه است
و اتفاق کردند اهل حدیث که او ثقه در حدیث بود عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ بضم
جیم و فتح ها و بنون منسوب بسوی جهینه پسر زید پسر لیث است و در کنیت او و در
وفات او اختلاف بسیار درمیان علماء کبار واقع شده بعضی گفته اند که کنیت او
ابو طلحه است و بعضی گفته اند عبد الرحمن و بعضی گفته اند ابو زرعه و لواء جهینه در روز فتح مکه
بدست و بود روایت کرده شده از و هشتاد و یک حدیث از رسول مقبول صلی الله

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ اَنَا اَبُوْ عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ قَالَ اَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ الْمَدِيْنِيُّ عَنْ رَبِيْعَةَ بْنِ اَبِيْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ عَنْ يَزِيْدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ

علیه وسلم که امام بخاری رحمة الله علیه از جملۀ انها پنج حدیث آورده ودر کوفه نازل
بود ودر همان کوفه یا بمدینه یا بمدینه مقدسه درسال شصت وپنج یا هشت یا درسال هفتاد
ودو وفات یافت اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ سَاَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اللُّقَطَةِ که بدرستی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوال کرد وپرسید او را مردی از لقطه ولقطه در اصطلاح
فقها عبارت از چیزی است که از شخصی ضایع شده باشد بسبب افتادن یا بسبب غفلت
واو را گرفته باشد شخصی دیگر ولقطه بضم لام وفتح قاف بر لغت مشهوره فصیح است وبعضی
بسکون قاف گفته اند واو بمعنی چیزیکه گرفته شده باشد فَقَالَ اعْرِفْ وِكَاءَهَا
پس فرمود رسول علیه السلام که بشناس سربند آن لقطه را واعرف ماخوذ از
معرفه است نه از اعراف ووکاء بکسر واو وبمد عبارت از چیزی است که بسته
کرده می شود باو سر همیانی یا کیسه یا مشک یا جز آن اَوْ قَالَ وِعَاءَهَا یا گفته
است رسول علیه الصلوة والسلام وعاءها واین شک از زید راوی است
یعنی بشناس ظرف آن لقطه را ووعا نیز بکسر واو است مثل وکاء وَعِفَا
و بشناس عفاص او را وعفاص بکسر عین مهمله وبفاء عبارت از چیزیست
که در ونفقه انسان باشد اعم از انکه او از پوست باشد یا از خرقه یا جز آنها
جوهری گفته که او پوست است که بر سر قاروره می باشد واما آن پوست
که در دهن آن قاروره در آمده باشد پس او را صمام بکسر صاد مهمله می گویند ثُمَّ
عَرِّفْهَا سَنَةً پستر تعریف کن آن لقطه را از برای مردم بذکر نعوت وصفات او در محافل
ومجالس اول متصل در هر روز دو بار بعد از ان در هر هفته یکبار بعد از ان در هر ماه یکبار
در شهر آن لقطه ثُمَّ اسْتَمْتِعْ بِهَا بعد از ان طلب نفع کن با آن لقطه یعنی بعد از یک
سال نفع گرفتن تو با آن لقطه جائز است فَاِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَاَدِّهَا اِلَیْهِ پس از ین اگر
آمد وپیدا شد صاحب ومالک آن لقطه پس برسان آن لقطه را بسوی او ولفظ رب
بر غیر الله تعالی اطلاق کرده نمی شود مگر در حالی که مضاف باشد قَالَ
فَضَالَّةُ الْاِبِلِ گفت آن مرد پس گم شده شتر ها چیست حکم او ودر شرح النور فَغَضِبَ
حَتّٰی احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ پس خشم کرد وقهر شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
تا آنکه سرخ شد هر دو رخساره مبارکه او اَوْ قَالَ احْمَرَّ وَجْهُهُ

اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ سَاَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اللُّقَطَةِ فَقَالَ اعْرِفْ وِكَاءَهَا اَوْ قَالَ وِعَاءَهَا وَعِفَاصَهَا ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً ثُمَّ اسْتَمْتِعْ بِهَا فَاِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَاَدِّهَا اِلَیْهِ قَالَ فَضَالَّةُ الْاِبِلِ فَغَضِبَ حَتّٰی احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ اَوْ قَالَ احْمَرَّ وَجْهُهُ

یا گفت که سرخ شد روی مبارک او واین شک از راوی است واین خشم وقهر از رسول
اکرم ازانجهة واقع شد که رسول علیه السلام قبل ازین از التقاط آنها منع کرده بود یا آنکه سائل
در فهم قصور کرد پس قیاس کرد آنچیزی راکه التقاط در وی معین نیست بر آنچه التقاط در وی
معین است فقال مالك ولها پس فرمود رسول علیه السلام که چیست از برای تو
برای گم شده شترها یعنی چه میکنی تو بان شترها وغرض تو چیست از گرفتن آنها ومعها
سقاؤها وحال آنکه همراه آن شترها مشکهای آنهاست وسقاء بکسر سین مهمله وبمد
مشک شیر وآب راگویند ومراد از سقاء درین جا شکمهاست از جهة آنکه آنها در شکمها
میتوشند پس چند روز بهمان نوشیدن اکتفا می نمایند وحذاؤها وهمراه آنها نعلهاء آنهاست
ومراد درینجا خف آنهاست یعنی سپل شترها وحذاء بکسر حاء مهمله وبذال معجمه وبمد است
ترد الماء وارد می شوند آن شترها آب را وترعى الشجر ومیچرند جنس درخت را یا درختها را
فذرها پس بگذار آنها را حتى يلقاها ربها تا آنکه ملاقات کند آنها را مالک آنها حاصل
آنکه تو از چه جهة آنها را میگیری با وجود آنکه آنها باسباب تعیش خود مستقل اند واستقلال مذکور
مانع از التقاط است لکن این سخن در شترهاست که در صحراها یافته میشوند واما آن شترها که در
میان شهرها یافته شوند یا در دیهات شهرها پس التقاط وگرفتن آنها جائزست از برای
آنکه مانع آن مرتفع است وموجب آن قائم وآن بودن آنهاست در معرض تلف وهلاک
قال فضالة الغنم گفت آن مرد پس گم شده گوسپندها حکم آنها چیست قال لك او
لاخيك او للذئب گفت رسول مقبول که آن گم شده گوسپندها از برای تو است
یا از برای برادر تو یا از برای گرگ درنده است یعنی اگر تو او را گرفتی وتعریف کردی یک
سال ومالک آن مال ظاهر وپیدا نشد پس آن گوسپند از برای توست که استمتاع
گیری از و واگر مالک پیدا شد پس آن گم شده از برای اوست وآن برادر توست
یا آنکه تو آن گم شده را نگرفتی ودیگر از مسلمانان گرفت او را گرفت وتعریف کرد
ومالک پیدا نشد پس آن گوسپند از برای آن ملتقط شد وآن نیز برادر توست واگر تو
هم نگرفتی ودیگر کسی او را نیز نگرفت واو در صحراء میگردد پس آن از برای گرگ درنده
است یعنی غالب آن است که آن را گرگ درنده خواهد خورد وازین تقریر معلوم شد
که مراد از اخ در قول او لاخيك عام است که شامل از برای مالک وملتقط دیگر است وازین

فقال مالك ولها
ومعها سقاؤها
وحذاؤها ترد الماء
وترعى الشجر فذرها
حتى يلقاها ربها
قال فضالة الغنم
قال لك او لاخيك او
للذئب

حدیث مبارک بحسب ظاهر معلوم شد که تملیک ملتقط جائز هست و علت او بودن آن
لقطه در معرض ضیاع هست تا این حکم مطرد باشد در هر حیوانی که از چریدن خود بغیر راعی
عاجز باشد پس فارق در میان شتر و گوسپند استقلال بمعاش و عدم اوست و آنحدیث
دلیل هست بر آنکه اگر ملتقط یک سال تعریف کرد و مالک پیدا نشد پس ملتقط مالک
آن لقطه میگردد خواه ملتقط غنی باشد خواه فقیر و این مذهب شافعی و احمد هست و حنفیه گفته
که غنی مالک آن نمیگردد و شافعیه گفته اند که اینحدیث مبارک حجة بر حنفیه هست درین
مسئله چنانچه در جواز التقاط شتران حجة بر آنها است لکن حنفیه گفته اند که مراد ازین
حدیث مبارک اینست که بعد از تعریف یکسال نفع گرفتن از برای ملتقط جائز هست نه آنکه
بر سبیل حقیقت در ملک او در آید و مراد از لام در قول او لک او لاخیک همین معنی هست یعنی
اختصاص اباحة منافع بملتقط نه حقیقة تملیک و دلیل برین اینست که رسول مقبول فرموده ثم استمتع
بها فان جاء ربها فادها الیه و اما جواز التقاط ابل پس از جهة صیانت مال مردم از ضیاع هست چنانچه
التقاط گوسپند از برای همین جائز هست و فرق در میان آن هر دو اینست که اول جائز
هست پس و ثانی جائز و مستحب هست و آنکسانیکه قائل به تملیک ملتقط اند دو فرقه اند
بعضی گویند که به اختیار او در ملک او داخل می شود و بعضی گویند که بغیر اختیار او داخل در ملک
او می شود و بر همین قول هست اکثر آنها و در شرح سنة آورده که علما اختلاف کرده اند
اگر مردی دعوی کند لقطه را که این لقطه از من هست و وکاء و عفاص او را تعریف کرد و آن تعریف
او مطابق آمد پس امام مالک و احمد گوید که آن لقطه را بآن مرد بغیر از اقامت بینه داده
شود و همین مقصود از تعریف وکاء و عفاص هست و امام ابو حنیفه و شافعی گفته که اگر در دل ملتقط
راستی آن واقع شود پس بغیر از بینه بسوی او دفع نماید و اگر نه پس لازم است که آن مدعی
بر دعوای خود اقامت بینه نماید بعد از آن ملتقط آن لقطه را بسوی او دفع نماید از جهت
آنکه احتمال دارد که تعریف آن از ملتقط شنیده باشد و آن را برابر باد و چال آن کرده باشد
و ملتقط آن گفتن خود را با آن مدعی فراموش کرده باشد و الله اعلم حدثنا محمد العلاء
و ابو کریب کوفی هست قال انا ابو اسامة او حماد پسر اسامه کوفی است عن
برید بضم باء موحده و بدال مهمله هست عن ابی بردة او عامر پسر ابی موسی اشعری ست
عن ابی موسی اشعری و احوال ایشان در باب فضل من علم گذشته قال گفت ابو موسی

اشعری سُئِلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَنْ اَشْیَاءَ کَرِهَهَا که پرسیده شد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم را از چیزهای که بد دانست آن چیزها را و این کراهت از آنجهت بود که آن
سوال سبب از برای تحریم شیئ مباح بر جماعه مسلمانان بود پس بآن حرج و مشقت بجمله
مسلمانان لاحق می شد یا آنکه احتمال دارد که در جواب آن سوال چیزی باشد که سبب
ملال بر بال سائل یا جز آن باشد یا آنکه دران اشیا سوال از قیامت و مانند آن از مسائل
مشکله بود که بیان آنها جائز نبود چنانچه در حدیث ابن عباس در تفسیر سورت مائده خواهد
آمد فَلَمَّا اُکْثِرَ عَلَیْهِ غَضِبَ پس هرگاه بسیار کرده شد آن سوال بر رسول با کمال
خشم و ملال کرد یعنی چون اصحاب کرام از رسول علیه السلام سوال آن اشیا نمودند که
هیچ حاجت و ضرورت بسوی آنها نبود یا تعلق بحکم شرعی تکلیفی نداشت پس
رسول علیه السلام خشم بران جماعه عظام نمود ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ سَلُوْنِیْ عَمَّا شِئْتُمْ پس
فرمود آن رسول محمود از برای مردمان که بپرسید ای مردمان مرا از هر چیزی که خواستید
تا من بوحی ایزد وهاب جواب آن را بنهج صواب بر شما بیان کنم و این از جهت
آن گفته شد که سرور کائنات بی اعلام خالق بریات اطلاع بر جمله مغیبات
نداشت قاضی عیاض گفته که ظاهر آنست که این قول از رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم بر وجه خشم و قهر صادر شده و در بعضی نسخها شئتم بحذف الف آمد فَقَالَ
رَجُلٌ پس گفت مردی که آن عبد الله پسر حذافه بضم حاء مهمله و ذال معجمه و فاء قرشی
سهمی بود چنانچه در حدیث آینده می آید مَنْ اَبِیْ که کیست پدر من قَالَ اَبُوْكَ
حُذَافَةُ گفت رسول علیه السلام که پدر تو حذافه است فَقَامَ اٰخَرُ پس ایستاد مرد دیگر
که آن سعد پسر سالم مولای ابی شیبه بود فَقَالَ مَنْ اَبِیْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ پس گفت آن مرد
که کیست پدر من ای فرستاده خدا فَقَالَ پس گفت رسول کامل در جواب آن قائل
اَبُوْكَ سَالِمٌ مَوْلٰی شَیْبَةَ که پدر تو سالم مولای شیبه است و شیبه بفتح شین معجمه و سکون
یاء مثناة تحتانیه و باء موحده است فَلَمَّا رَاٰی عُمَرُ مَا فِیْ وَجْهِهٖ پس هرگاه دید حضرت عمر
آنچه در روی مبارک آن سرور بود از اثر غضب و خشم و قهر قَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّا
نَتُوْبُ اِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ گفت که ای رسول خدا بدرستی ما این توبه میکنیم بسوی خدای
تعالی که غالب و بزرگست از جمیع آن چیزها که موجب خشم تو باشند

سُئِلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَنْ
اَشْیَاءَ کَرِهَهَا
فَلَمَّا اُکْثِرَ عَلَیْهِ
غَضِبَ ثُمَّ قَالَ
لِلنَّاسِ سَلُوْنِیْ
عَمَّا شِئْتُمْ فَقَالَ
رَجُلٌ مَنْ اَبِیْ قَالَ
اَبُوْكَ حُذَافَةُ
فَقَامَ اٰخَرُ فَقَالَ
مَنْ اَبِیْ یَا رَسُوْلَ
اللّٰهِ فَقَالَ اَبُوْكَ
سَالِمٌ مَوْلٰی شَیْبَةَ
فَلَمَّا رَاٰی عُمَرُ
مَا فِیْ وَجْهِهٖ قَالَ
یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّا
نَتُوْبُ اِلَی اللّٰهِ عَزَّ
وَجَلَّ

و در حدیث آینده از حضرت انس می آید که حضرت عمر فاروق بر هر دو زانوی خود نشست
و گفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا و وجه جمع آن است که حضرت
عمر رضی الله عنه دران مجلس این هر دو کلام گفته و هر یک از دو نفر صحابی چیزیکه
یاد داشت نقل کرده و دلیل بر اتحاد مجلس آنست که آن هر دو حدیث مبارک
در نقل قصه عبد الله پسر حذافه مشترک اند والله تعالی اعلم **باب**
مَنْ بَرَكَ عَلَى رُكْبَتَيْهِ عِنْدَ الْإِمَامِ أَوِ الْمُحَدِّثِ باب است در بیان آن کسے
که فرو خوابانید بر هر دو زانوی خود نزد امام و مقتدا یا نزد حدیث کننده و برک
در اصل لغة فرو خوابانیدن شتر را گویند لکن درین مقام در آدمی بر سبیل مجاز
استعمال کرده شد و آن از قسم استعمال مقید در مطلق است حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ
قَالَ أَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ شعیب بصیغه مصغر شعب
است و احوال این همه باین ترتیب در سابق گذشته أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حجره
مبارک بیرون شد فَقَامَ عَبْدُ اللهِ بْنُ حُذَافَةَ پس ایستاد عبد الله پسر
حذافه بضم حاء مهمله و بذال معجمه و بفاء پسر قیس قرشی سهمی و او از جمله
مهاجرین سابقین است و مهاجرین سابقین آن کسانند که بیعت رضوان
را یافته اند و بعضی گفته اند که آنها آن کسانند که بسوی دو قبله نماز کرده باشند
و او کسی است که او را رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بمصاحبت مکتوب
شریف خود بسوی کسری فرستاده بود و آن کسری مکتوب شریف
آن عنصر لطیف را پاره کرد و حضرت علیه السلام در حق او دعاء بهلاک کرد
چنانچه قصه آن گذشته فَقَالَ مَنْ أَبِي پس گفت که کیست پدر من یا رسول الله
قَالَ أَبُوكَ حُذَافَةُ فرمود رسول محمود که پدر تو حذافه است ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ
يَقُولَ سَلُونِي پس بسیار کرد آنکه می گوید رسول علیه السلام که بپرسید مرا
ای جماعه عظام از هر چیزی که میخواهید و این کثرت قول از سبب خشم و قهر بود فَبَرَكَ
عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ پس فرو خوابانید حضرت عمر جان خود را بر هر دو زانوی خود
فَقَالَ پس گفت رَضِينَا بِاللهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا

بَابُ مَنْ بَرَكَ عَلَى رُكْبَتَيْهِ عِنْدَ الْإِمَامِ أَوِ الْمُحَدِّثِ حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ أَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ فَقَامَ عَبْدُ اللهِ بْنُ حُذَافَةَ فَقَالَ مَنْ أَبِي قَالَ أَبُوكَ حُذَافَةُ ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ سَلُونِي فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ رَضِينَا بِاللهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا

خوشنود شدیم ما یان بخدا تعالی از جهة آنکه او پرورنده است وخوشنود شدیم
ما یان باسلام وانقیاد از جهت دین وخوشنود شدیم ما یان بمحمد صلی الله علیه وسلم
از جهة آنکه او پیغمبر است وحاصل قول حضرت عمر آنست که ما یان بکتاب خدای تعالی
وسنت رسول مصطفی راضی شدیم وباین قدر از جمیع سوالها اکتفا نمودیم وآین قول
از جهة ادب واکرام رسول علیه السلام از برای شفقت بر مسلمانان گفت تا ایذا بر رسول
مقبول نرسانند ودر زیر وعید قول حق سبحانه جل شانه که فرموده ان الذین یُؤذُونَ اللهَ
وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ داخل نشوند چنانچه خواهد آمد وابن بطال گفته که حضرت عمر فاروق از ان
سوالها فهم نمود که سوالها گاهی بر سبیل تعنت وتعصب گاهی بر طریق شک وتردد میباشد
پس ترسید که بسبب آن عقوبت از آسمان نازل نشود پس گفت رضینا بالله تا آخر پس
رسول محمود باین قول خشنود شد فَسَكَتَ پس خاموش شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
وخشم وقهر از ان سرور آرام گرفت چنانچه حق جل وعلی شانه فرموده وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى
الْغَضَبُ خطابی گفته که معنی غضب رسول علیه السلام در هر دو حدیث مبارک اشکال
میکند زیراکه رسول علیه السلام فرموده لا یقضی القاضی وهو غضبان ودرین مقام در حالة
غضب خود حکم مفصل نمود جواب آنکه طبع مبارک آن سرور اکرم مانند طباع سائر مردم نبود
بلکه دانورد از هر بود پس قیاس او بطبع مردم صحیح نیست از جهة آنکه غلط در قول او وخطا در
فعل او برقرار نمیماند زیراکه او معصوم بحفظ ایزد متعال بود واز همین قسم است آنچه حکم کرده
بود از برای حضرت زبیر تا آنکه انصاری محکوم علیه گفت ان کان ابن عمتک یا آنکه این
وعظ وتعلیم بود نه حکم وتفصیل وحاکم را جائز نیست که در حالت خشم قضا وحکم نماید وواعظ را
ومعلم را جائز است که در حالة خشم وعظ وتعلیم نماید وفرق آنست که واعظ را لازم است که او
در صورت خشمناک باشد از جهة آنکه او ترسانندهاست تا مردم سامعین از انذار او بترسند
وهمچنان معلم وقتیکه انکار کند وقهر نماید بران متعلم که سوء فهم از و دیده باشد زیراکه
آن بسیار اوقات داعی ترسوی قبول سخن است وآین زجر لازم در حق جمیع متعلمان
نیست بلکه مختلف بحسب اختلاف احوال متعلمان است وحاکم را لازم است که نرمی در
انفصال خصومات کند ودرشتی نکند از جهة آنکه ترس او در طباع مردم مرکوز است پس اگر در
وقت حکم سختی ودرشتی نماید پس مردمان از سبب استیلاء خوف ودهشت بحضور او اظهار

فسکت

حق کرده نمیتوانند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده وَلَو كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ
حَوْلِكَ والله اعلم **بَابُ** مَنْ اَعَادَ الْحَدِيثَ ثَلٰثًا لِيُفْهَمَ عَنْهُ باب است در
بیان آن کسی که تکرار کند حدیث را سه بار تا آنکه فهم کرده شود آن سخن را از ان کس و مقصود مؤلف
باین ترجمه رد است بر کسی که اعادهٔ حدیث را مکروه دانسته و طلب تکرار بر طالب بد دانسته
و او را از بلادت و حماقت شمرده و در اکثر نسخها لفظ عنه نیامده و یفهم بضم یا و فتح ها است
و در بعضی روایات بکسر ها آمده لیکن این وقتی صحیح می شود که لفظ عنه نباشد و بر تقدیر
ثبوت او پس بفتح ها است پس بس فَقَالَ پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
اَلَا وَقَوْلُ الزُّوْرِ که آگاه باشید و بزرگترین گناهان کبیره گفتن سخن دروغ است یعنی گواهی
دادن بدروغ و الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف تنبیه است و زور بضم زای معجمه بمعنی کذب
و میل کردن از حق است و این کلام مؤلف اشارتست بسوی حدیثی که در کتاب شهادات ذکر
خواهد کرد و آن چنان است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الا انبئکم باکبر الکبائر ثلاثا
قالوا بلی یا رسول الله قال الاشراک بالله و عقوق الوالدین و جلس متکئا فقال الا وقول
الزور فما زال یُکَرِّرُهَا حتی قلنا لیته سکت یعنی پس همیشه بود رسول خدا که مکرر میکرد این
جمله را که الا وقول الزور باشد تا آنکه گفتیم ما یاران که کاشکی او خاموش شود یا آنکه همیشه مکرر
میکرد این شهادت زور را بر سبیل تاویل قول بشهادت یا آنکه همیشه مکرر میکرد این خصلت
ثالثه را که قول زور است و این قطعه ایست که مؤلف بر سبیل تعلیق بطریق جزم او را ذکر
کرده وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ و گفته است عبد الله پسر حضرت عمر پسر خطاب که احوال او در سابق
گذشته و این تعلیق صحیح از حدیث حجة الوداع است قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در خطبهٔ حجة الوداع هَلْ بَلَّغْتُ که تحقیق رسانیدم من ای پروردگار
جمیع احکام و اخبار که از درگاه تو بمن رسیده بود بجمیع مکلفان حاصل آنکه امتثال امر تبلیغ
نمودم ثَلَاثًا سه بار یعنی گفت آن بار هل بلغت که تحقیق رسانیدم من جمیع رسالات را بجماعه
مکلفین حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بفتح عین مهمله و سکون بای موحده و بدال مهمله پسر عبد الله
پسر عبد الصغار ابو سهل خزاعی بصریست و در سال دوصد و پنجاه و هشت باهواز
وفات یافت قَالَ اَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ یعنی پسر عبد الوارث پسر سعید پسر ذکوان ثوری
بصری و کنیت او نیز ابی سهل است و در سال دوصد و هفت وفات یافت قَالَ اَنَا

سخن ... باب من اعاد الحدیث ثلثا لیفهم عنه فقال الا وقول الزور فما زال یکررها وقال ابن عمر قال النبی صلی الله علیه وسلم هل بلغت ثلثا حدثنا عبدة قال انا عبد الصمد قال انا

وان قول حق نبی ...

عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْمُثَنّٰی بضم میم و فتح ثاء مثلثه و بنون مفتوحه مشدده پسر عبد الله پسر انس
است که روایت کرده از عم خود ثمامه قَالَ اَنَا ثُمَامَةُ عَنْ اَنَسٍ ثمامه بضم ثاء مثلثه و به تخفیف هر دو
میم واو پسر عبد الله مذکور که پسر انس پسر مالک است واو تابعی است و رجال این اسناد
همه بصری اند عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ كَانَ که بدرستی بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و عادت آن سرور انور چنان مقرر شده بود اِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ وقتیکه
کلام می کرد بسخنی اَعَادَهَا مکرر می کرد می گفت آن سخن ثَلٰثًا سه بار از جهت آنکه بسیار
اشخاص در مجلس مبارک او بودند که فهم آنها قاصر بود و بیک بار ذکر کردن آنها را فهم
قول و حفظ او میسر نمی شد و رسول علیه السلام از جانب رب الانام مامور بود که بکافه
انام تبلیغ احکام به بیان واضح و تمام نماید لهذا سه بار تکرار می کرد یا آنکه آن کلام نوعی از
کلام مشکل بود پس رسول علیه السلام به تکرار رفع اشکال از آن کلام و دفع شبهه از آن مرام
میکرد حَتّٰی تُفْهَمَ عَنْهُ تا آنکه فهم کرده شود آن سخن را از ذات مبارک او وَاِذَا اَتٰى عَلٰى
قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثَلٰثًا و وقتی که می آمد رسول اکرم و وارد می شد بر یک گروهی
پس سلام میداد برآنها سلام میداد برآنها سه بار پس قول او فسلم الخ تتمه شرط است و جواب
او قول او وسلم است و سه بار سلام دادن شاید نزد استیذان باشد چنانچه از حضرت
سعد آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و حال آنکه او در خانه بود پس رسول مقبول
سلام داد پس او جواب نداد پستر رسول علیه السلام دوباره سلام داد بعد از آن بار سیوم
سلام داد و او جواب نداد رسول علیه السلام از آنجا برگشت پس از آن حضرت سعد از خانه
خود بیرون شد و متابعت آنحضرت رسالت پناه نمود تا آنکه نزد او رسید و دریافت
و گفت که ای رسول خدا من بگوش خود تسلیمات ثلاثه شنیدم و لیکن خاموش شدم
از جهت آنکه خواستم که از برکات تسلیمات تو بسیار جمع نمایم و ایضا بهر سلام مرا لذتی
حاصل می شد که بسلام دیگر آن لذت هرگز حاصل نشده بود و ایضا رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم فرمود اِذَا اسْتَأْذَنَ اَحَدُكُمْ ثَلٰثًا فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهٗ فَلْيَرْجِعْ لکن درین توجیه اشکال است
از آنکه سلام استیذان دوباره مکرر کرده نمی شود وقتیکه اذن بسلام اول حاصل آید و سیوم
بار مکرر کرده نمی شود وقتیکه اذن بسلام ثانی حاصل آید و کلمه اذا مقتضی است برای تکرار
فعل است بار بار و کان مستدعی است برای استمرار و سلام دادن رسول مقبول بر در حضرت

عبد الله بن المثنی عن
قال انا ثمامة عن
النبي صلى
الله عليه وسلم
انه كان اذا تكلم
بكلمة اعادها
حتى تفهم عنه
ثلاثا حتى
واذا اتى على قوم
فسلم عليهم سلم
عليهم ثلاثا

معلوم نادرست در غیر این موضع هرگز تیا عده است پس توجیه صحیح در ینمقام آن است
که مراد این است که عادت رسول مقبول چنان قرار گرفته بود که وقتی که می آمد بر
یک گروهی پس اول سلام اذن برای استیذان بران گروه میداد و چون باذن آنها
بر سر آنها داخل میشد سلام تحیة بران قوم می داد و بعد ازان در مجلس می نشست و رسول مقبول
همراه آنها مشغول می شد چون مجلس تمام می شد پس رسول علیه السلام برهمان گروه
اتمام سلام وداع میکرد و این هر سه سلام در شریعت رسول علیه السلام مسنون اند ابن
بطال گفته که تکرار کلام و سلام از جهت آن بود که رسول علیه السلام ترسید که آن گروه
اتمام سلام و کلام آن حضرت را تمام بهوش خود نفهمیده و بگوش خود نشنیده باشند یا از
جهت مبالغه در تعلیم و موعظه تکرار سلام میکرد و درین حدیث مبارک اشارت است بسوی
آنکه مستحب است عدد و بیان و اعذار واقع می شود والله تعالی اعلم

حدثنا مسدد بصیغه اسم مفعول از تشدید قال انا ابو عوانة بفتح عین مهمله عن ابی
بشر بکسر باء موحده و بشین معجمه عن یوسف بن ماهک بکسر هاء عن عبد الله
بن عمرو پسر عاص و احوال همه در سابق گذشته قال گفت عبد الله پسر عمرو
تخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفرة پس مانده رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در یک سفری سافرناها که سفر کرده بودیم مایان آن سفر را فادرکنا
پس یافت رسول خدا مایان را یعنی لاحق شد بمایان و ادرکنا بفتح کاف است
وقد ارهقتنا الصلوة و حال آنکه بدرستی موخر کرده بودیم مایان نماز را و در
بعضی نسخها و قد ارهقنا الصلوة آمده یعنی و حال آنکه پوشیده بود مایان را
وقت نماز و آن نماز نماز عصر بود ونحن نتوضأ و حال آنکه مایان وضو
میکردیم فجعلنا نمسح علی ارجلنا پس گردانیدیم و شروع نمودیم
مایان که مسح می کردیم برپاهای خود فنادی باعلی صوته
پس آواز کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بلند
تر آواز خود و گفت ویل للاعقاب من النار
کلمه ویل است یا جاه است برای این پاشنهای
پایها از آتش دوزخ مرتین او ثلثا بشک

حدثنا مسدد
قال ثنا ابو عوانة
عن ابی بشر
عن یوسف بن
ماهک عن عبد
الله بن عمرو
قال تخلف رسول
الله صلی الله
علیه وسلم فی
سفرة سافرناها
فادرکنا وقد
ارهقتنا الصلوة
ونحن نتوضأ
فجعلنا نمسح علی
ارجلنا فنادی
باعلی صوته ویل
للاعقاب من
النار مرتین او
ثلاثا

دو بار یا سه بار کلام مذکور را گفت و تحقیق این حدیث مذکور در باب من رفع صوته بالعلم
گذشته والله تعالی اعلم **بَابُ تَعْلِيمِ الرَّجُلِ أَمَتَهُ وَأَهْلَهُ** باب است در بیان
آموزانیدن مرد کنیز خود را و اهل و عیال خود را احکام شرعیه و اَمَة بفتح همزه و میم خلاف
حره را گویند و عطف اهل بر امه از باب عطف عام بر خاص است و مطابقة حدیث آینده
از برای این ترجمه در کنیز بنص است و در اهل بقیاس زیرا که اهتمام در تعلیم فرائض و سنن
و سائر احکام زیاده تر از اهتمام آن با اماء است حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ بتخفیف لام
و احوال او در باب قول النبی صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بالله گذشته قَالَ أَنَا الْمُحَارِبِيُّ
بضم میم و فتح حاء مهمله و راء مهمله و باء موحده و یاء مثناة تحتانیه مشدده عبد الرحمن
پسر محمد کوفی است و در سال یک صد و نود و پنج وفات یافت و نیست
از برای او نزد امام بخاری مگر این حدیث مبارک و یک حدیث دیگر در عیدین قَالَ
أَنَا صَالِحُ بْنُ حَيَّانَ او صالح پسر صالح پسر مسلم پسر حیان بحاء مهمله مفتوحه و یاء مثناة
تحتانیه مشدده و بنون ابو حی همدانی کوفی است و مؤلف او را منسوب بسوی جد پدر
او کرد و مراد باین صالح صالح پسر حیان قرشی نیست و حیان منصرف و غیر منصرف
است گفته اند که مردی بسوی بادشاه آمد و نام آن مرد حیان بود پس کسی از بادشاه
پرسید امنصرف حیان ام لا پس بادشاه گفت ان اکرمته فلا ینصرف والا فینصرف
و علماء توجیه او باین کردند که اگر بادشاه او را اکرام کرد پس گویا او را زنده کرد پس او درین
هنگام ماخوذ از حی شد پس غیر منصرف شد زیرا که در آخرش الف و نون زائدتان اند
و اگر او را اکرام نکرد پس گویا او را هلاک کرد پس درین هنگام او ماخوذ از حین شد پس البته
منصرف شد قَالَ قَالَ عَامِرٌ الشَّعْبِيُّ بفتح شین معجمه ابو عمرو همدانی که در باب المسلم من
سلم المسلمون گذشت حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ یعنی ابو برده اکبر که نام او عامر شعبی کوفی
است و پدر او ابو موسی اشعری است عَنْ أَبِيهِ از پدر خود ابو موسی اشعری
که نام او ابو عبد الله است و احوال این هر دو در باب ای الاسلام افضل گذشته
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت پدر او که گفت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم ثَلَاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ کسه مرد اند که از برای آنها دو مزد و دو ثواب است
رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ یکی از آن سه مرد مردی است

باب تعليم الرجل أمته وأهله حدثنا محمد بن سلام قال أنا المحاربي قال نا صالح بن حيان قال قال عامر الشعبي حدثني أبو بردة عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة لهم أجران رجل من أهل الكتاب آمن بنبيه وآمن بمحمد صلى

از اہل کتاب کہ ایمان آورد بہ پیغمبر خود و ایمان آورد بمحمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و ثواب
مضاعف از برای این مرد با یمان مضاعف حاصل شد و لفظ الکتاب باعتبار مفہوم
عام است لکن مراد درین مقام خاص است کہ آن تورية وانجیل است چنانچہ در نصوص
قرآن واحادیث شائع و ذائع است و بعضی گفتہ اند کہ مراد باو درین مقام انجیل است
پس بس بعد ازین بعضی از محققین گفتہ اند کہ تخصیص مراد وقتی صورت می بندد کہ ملۃ نصرانیہ
ناسخ از برای ملۃ یہودیہ باشد لکن بعضی از مدققین گفتہ اند کہ احتیاج بسوی اشتراط نسخ نیست
از جہۃ آنکہ حضرت عیسی علیہ السلام را ایزد علام بسوی جمیع اشخاص بنی اسرائیل فرستادہ بود
پس ہر کسی کہ ہمراہ او ایمان آوردہ البتہ آن کس منسوب باو شد و ہر کسیکہ باو ایمان
نیاورد و بر یہودیۃ خود ماند البتہ آن کس مؤمن نشد پس او را حدیث مبارک شامل نشد
زیراکہ رسول علیہ السلام شرط کرد در ان حدیث کہ آن کس بہ پیغمبر خود مؤمن باشد آری
در وی داخل شد آن کسی کہ از بنی اسرائیل نبود و در ملۃ یہودیہ بود یا آن شخصیکہ بحضور حضرت
عیسی حاضر نشد و دعوت او باو نیز نرسید زیراکہ او یہودی مؤمن است از جہۃ آنکہ او
ایمان بحضرت موسی علیہ السلام آورد و بعد ازان ہیچ پیغمبر را تکذیب نکرد پس ہر یہودی کہ ازین
دو صنف باشد و وقت بعثت و نبوت و رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم را دریافت و بان
رسول عالمیان نیز ایمان آورد پس البتہ او مندرج در حدیث مبارک است و از ہمین قسم
است از عرب اہل یمن و جز آن کہ در دین یہود داخل شدہ بودند و آنہارا دعوت
حضرت عیسی نرسیدہ بود زیراکہ رسالت او مختص بہ بنی اسرائیل بود و درین ہیچ
اشکال نیست آری اشکال در جماعہ یہود است کہ بحضور پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودند
و بتحقیق ثابت شدہ کہ آیۃ مطابق از برای این حدیث مبارک قول حق سبحانہ جل شانہ است
کہ فرمودہ اُولٰئِکَ یُؤْتَوْنَ اَجْرَہُمْ مَرَّتَیْنِ و این آیہ کریمہ در شان عبد اللہ پسر سلام و
رفیقان او در اسلام نازل شدہ چنانچہ مفسران در تفسیر این آیۃ قرآن تصریح کردند و
شک نیست کہ اینہا از بنی اسرائیل بودند و بہ حضرت عیسی علیہ السلام ایمان نیاوردند بلکہ
بر ملت یہودیہ باقی و مستمر بودند تا آنوقتی کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم مبعوث شد و بآن
سرور عالم ایمان و اذعان آوردند و بہ تحقیق ثابت شد کہ اینہا دادہ می شوند مزد و ثواب را
دوبارہ و محقق طیبی گفتہ کہ احتمال دارد کہ این حدیث مبارک بر عموم و شمول خود باشد زیرا کہ

جائز است که طریان ایمان به رسول عالمیان سبب از برای قبول جمیع آن ادیان باشد اگرچه آن ادیان منسوخ باشند و ممکن است که گفته شود در حق این جماعه که بمدینه مقدسه بودند که دعوت حضرت عیسی علیه السلام بایشان نرسیده زیرا که آن دعوت او در اکثر بلاد نرسیده است پس آنها بر دین یهودیت مستمر و باقی بودند و به پیغمبر خود حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند تا آنکه دین اسلام آمد پس ایمان آوردند به محمد صلی الله علیه وسلم پس اشکال باین تقریر مرتفع شد و تخصیص اهل کتاب شاید از انجهة باشد که در میان فرق کفار اهل کتاب و سایر کفار اینست که اهل کتاب محمد صلی الله علیه وسلم رامی شناسند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده یَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرٰىةِ وَالْإِنْجِيْلِ و فرموده الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم پس هر کسی که از جمله آنها ایمان آورد و متابعت کرد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم البته او را دو اجر و فضل بر سایر مؤمنان باشد و همچنان کسی که از انها تکذیب او می نماید گناه و بار او سخت تر از گناه و بار سایر مردم باشد و مانند این حکم در حق ازواج مطهرات از سر در کائنات وارد شده از جهت آنکه وحی از جناب پروردگار در خانه آنها بر رسول مختار نازل می شده و اگر گفته شود که چرا ازواج مطهرات درین حدیث مبارک مذکور نشدند پس عدد چهار می شد جواب آنکه حکم آنها مختص بانهاست و این سه امور که درین حدیث مبارک مذکورند عام و مستمر و باقی تا روز قیامت اند فائده حکم زن کتابیه حکم مرد است چنانچه در اکثر احکام این سخن مطرد است وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ و دویم ازان سه مرد بنده است مملوک وقتی که ادا کند حق خدای تعالی و حق مولاهای خود را و جمع موالی ازانجهة فرمود که احتمال دارد که آن بنده مملوک از برای جمع موالی باشد یعنی آن مملوک مشترک باشد در میان جماعه مردمان پس بران بنده لازم است که حق جمیع موالی خود را ادا نماید و توصیف عبد بمملوک ازان جهة کرد که جمیع ناس بنده خدا تعالی اند پس قصد کرد که این بنده را جدا از سایر بندگان نماید پس او را توصیف بمملوک کرد و حق خدا تعالی آنچیزیست که در ذمه او از عبادات لازم است مثل نماز و روزه و حق موالی امتثال امر و خدمت آنها باشد و مولی اگرچه لفظ مشترک است در میان معانی کثیره لیکن مراد درین مقام از و سید است و اگر گفته شود

وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ

ازین کلام لازم می آید که اجر ممالیک بشرط مذکور دو چند از اجر سادات باشد و این بسبیل اطلاق صحیح نیست جواب آنکه جائز است که ازین جهت اجر ممالیک دو چند از سادات باشد و اند برای سادات فضائل دیگر باشد که بسبب آن مستحق اضعاف اجر ممالیک باشند یا آنکه مراد ازین کلام تفضیل مملوکی است که هر دو حق را ادا نماید بر مملوکی که یک را ازان دو حق ادا نماید و اگر گفته شود که ازین حدیث مبارک لازم می آید که اجر صحابی کتابی زائد بر اجر اکابر صحابه باشد و این سخن باجماع باطل است جواب آن که اکابر صحابه باجماع مخصوص ازین حکم اند یا بحدیث دیگر و هر صحابی که دلیل دلالت نمیکند بر زیادت اجر او بر صحابی کتابی پس التزام می کنیم که آن داخل در زیر این حکم است وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ و سیوم ازانها مردی است که بود نزد او داهی و کنیزی يَطَأُهَا که وطی می کند و دخول می نماید آن کنیز را و مراد آن است که وطی آن کنیز از برای آن حلال است خواه موطوءه بالفعل باشد خواه نباشد زیرا که اگر بر سبیل فرض آن مرد وطی نیز نکند و تادیب و تعلیم نماید هم از برای او دو اجر است فَأَدَّبَهَا پس ادب اموخت آن کنیز را یعنی احوال فضیله و اخلاق جمیله او را آموخت فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا پس نیک کرد ادب آموختن آن کنیز یعنی در آموختن ادب درشتی و ضرب بروی نکرد بلکه بر سبیل لطف و ... و نرمی و خوش خوئی تعلیم ادب نمود وَعَلَّمَهَا و تعلیم کرد آن داه را احکام شرعیه از اصلیه و فرعیه فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا پس نیک کرد تعلیم آن کنیز را یعنی در میان تعلیم قهر و زجر بروی نکرد و او را بمرتبه کمال در علم حرام و حلال رسانید و اگر گفته شود که تادیب نیز در زیر تعلیم داخل است پس ذکر او جدا در مقابل او چگونه صحیح شد جواب آنکه تادیب امر عرفی است و تعلیم حکم شرعی یا اول دنیوی است و ثانی دینی ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا پس تر آزاد کرد آن کنیز را پس نکاح کرد آن داه را یعنی اول او را از ملک رقبه خلاص کرد بعد ازان او را در ملک بضعه بند کرد فَلَهُ أَجْرَانِ پس از برای این مرد سیومی دو مزد و ثواب اند و تکریر این کلام درین مقام از برای کثرت اهتمام است و باعث او طول کلام در میان ثالث است و احتمال دارد که این ضمیر راجع بسوئے هر یک از ۳ مرد مذکور باشد و اگر گفته

وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ يَطَأُهَا فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ

و جواب سابق نیز در ... درست می آید بانکه گفته شود که تفضیل کتابی بر صحابی دیگر ازین جهت که او ایمان مضاعف آورده باشد لکن در صحابی دیگر فضائل و شمائل دیگر باشد که آن همه موجب تفضیل صحابی دیگر بر صحابی کتابی باشد لکن وارد می شود که ایمان ... [illegible]

واگر گفته شود که هرکسی که نماز کند در روزه ادا نماید پس آن کس نیز دو اجر یابد و همچنان هر کسی
که جمع در میان دو کار نیک کند مستحق دو اجر گردد و همچنان ولد که حق خدای تعالی را و حق
والد را ادا کند البته آن ولد مستحق دو اجر گردد پس جهت تخصیص این سه خصال چیست جواب
آنکه فاعل هریک ازین سه خصال جامع در میان دو امر است که در میان آن دو امر مخالفه
عظیمه و مباینة جلیله است پس فاعل آن هر دو امر فاعل ضدین است و عامل بدو کار متنافی
است بخلاف سائر خصال که جمع ضدین در میان آنها نیست واگر گفته شود که لائق است که
از برای مرد اخیر چهار اجر باشد اجر تادیب و اجر تعلیم و اجر اعتاق و اجر تزوج بلکه لائق است
که او را هفت اجر باشد جواب آنکه مناسبت این صورت ثالثه با دو صورت سابقه ازین جهة
است که در هر صورتی ازانها جمع در میان امرین متنافیین است پس معتبر در ثبوت اجر در هر
صورت ازانها آن دو امر متنافی است نه سائر احوال و مظهری گفته که در صورت اخیره دو اجر
مرتب بر اعتاق و نکاح است ازجهة آنکه تعلیم و تادیب موجب اجر است در اولاد و خویشان
و جمیع مردمان و تخصیص بکنیزها ندارد و بعضی گفته اند که دو اجر مرتب بر تعلیم و تادیب است
ازجهت آنکه کمال انسان باین دو خیر است ثم قال عامر بس تر گفت عامر شعبی که راوی
این حدیث نبوی است اعطیناکها بغیر شیء که دادیم و تعلیم کردیم ما یان ترا این مسئله
بغیر از گرفتن چیزی از اموال دنیا ظاهر آنست که مخاطب باین خطاب صالح است که این حدیث
مبارک را از عامر شعبی تعلم کرده لکن صواب آنست که مخاطب باین خطاب مردی از خراسان
است که از عامر شعبی سوال کرده بود از حال کسی که آزاد کند کنیز خود را بعد ازان همان کنیز معتقه
را در عقد نکاح خود آورد چنانچه در ترجمه عیسی علیه السلام ازهمین کتاب مبارک خواهد آمد انشاء
الله تعالی و قد کان یرکب و تحقیق بود قبل ازین حال برین منوال که سواری کرده
می شد و کوچ نموده می شد فیما دونها در مسئله که کمتر و آسانتر ازین مسئله باشد
الی المدینة بسوی مدینه رسول خدا صلی الله علیه وسلم و این سخن در عصر سید المرسلین و
عهد خلفاء راشدین بود که جمیع اصحاب کرام بخدمت رسول علیه السلام در همان بقعه
مبارکه مجتمع بودند و پس از مرور زمان مذکور اصحاب کرام منتشر در بلاد متفرقه و اماکن
متعدده شدند زیرا که فتوح امصار در هر عصر از اعصار از برای اهل اسلام بنصرت خالق
انام میسر شد و در همان بلاد مفتوحه اصحاب کرام سکونت اختیار کردند و اهل هر شهر بعلما ر

اطراف خود اکتفا کردند مگر آن کسی که طلب توسع در علم میکرد پس آن کس کوچ و رحلت بشهر دیگر میکرد چنانچه حدیث حضرت جابر درین باب گذشته و از همین جهة تعبیر کرد شعبی بقول خود کان با وجود آنکه از جملهٔ کبار تابعین بود و اگر گفته شود که در ترجمهٔ باب تعلیم اهل نیز مذکور بود و درین حدیث مبارک چیزی نیست که دلالت بر تعلیم اهل نماید جواب آنکه تعلیم اهل بسبیل قیاس شرعی از تعلیم کنیز معلوم میشود یا آنکه ترجمه کرده بود و اراده کرده بود که لاحق کند حدیث مبارک را بآن ترجمه لکن در نیافت نووی گفته که در قول شعبی تحریض از برای طالب و سامع هست و بیان آنچه سلف صالحین بسوی بلاد بعیده مسافة مدیده از برای تعلیم یک حدیث نبوی قطع میکردند و ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک بیان فضل مدینهٔ مقدسه هست و بیان آنکه آن بقعهٔ مبارکه معدن از برای علم و فهم هست و اصل علم

باب عِظَةِ الْإِمَامِ النِّسَاءَ وَتَعْلِيمِهِنَّ باب هست در بیان پند و نصیحت کردن امام بزرگ زنها را و آموزانیدن آنها وعظ مستفاد از قول وی هست اِنِّی اُرِيتُكُنَّ اَكْثَرَ اَهْلِ النَّارِ لِاَنَّكُنَّ تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ و تعلیم آنها مستفاد از قول وی هست وَاَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ گویا رسول مقبول زنان را تعلیم کرد که صدقه و انفاق مال در راه ایزد متعال سبب تکفیر گناهان آن جماعهٔ زنان هست و مقصود مؤلف ازین باب آنست که تعلیم اهل مختص بصاحب اهل نیست بلکه از برای بادشاه اعظم و نائب آن نیز مندوب و فضل هست حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ بحاء مهمله و راء ساکنه و باء موحده ازدی بصریست که احوال او در باب من کره ان یعود فی الکفر گذشته قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه سابقاً گذشته عَنْ اَيُّوبَ پسر ابی تمیمه سختیانی بصری که در باب حلاوة الایمان گذشته قَالَ سَمِعْتُ عَطَاءَ بْنَ اَبِي رَبَاحٍ بفتح راء مهمله و باء موحده مخففه و بحاء مهمله قریشی مکی تابعی هست و او از اجل فقها و اکمل علماء بود اسماعیل پسر امیه گفته که عطاء بسیار خاموشی میکرد چون تکلم بزبان میکرد گویا مروارید سفته از علم و حکمة میکرد و او مؤید بتائید حق ممتاز از جملهٔ خلق بود و هفتاد حج در حیات خود کرد عمر او صد سال بود و در سال یک صد و چهارده یا پانزده وفات یافت قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ اَشْهَدُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَوْ قَالَ عَطَاءٌ اَشْهَدُ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ گفت ابن عباس که گواهی میدهم من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا گفت عطاء پسر ابی رباح گواهی میدهم من بر حضرت ابن عباس و این شک و تردید از راوی است

باب عظة الامام النساء وتعليمهن حدثنا سليمان بن حرب قال نا شعبة عن ايوب قال سمعت عطاء بن ابي رباح قال سمعت ابن عباس قال اشهد على النبي صلى الله عليه وسلم او قال عطاء اشهد على ابن عباس

که لفظ اشهد از قول حضرت ابن عباس است یا از قول عطاء و لفظ اشهد دلالت میکند
بر جزم و یقین نزد اهل لغة و دین تا تاکید از برای تحقق شهود و وثوق بوقوع او حاصل آید
اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیرون شد
از صفهای مردان بسوی صفهائی زنان و این در روز عید فطر یا قربان بود بعد از رجوع
او از مصلی عید وَمَعَهُ بِلَالٌ و حال آنکه همراه آن حضرت رسالت حضرت بلال بود
و بلال بروزن هلال پسر رباح بفتح را مهمله و بباء مخففه موحده و بحاء مهمله حبشی قرشی
تیمی است و کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمرو یا ابو عبد الرحمن یا ابو عبد الکریم است و او در زمان
قدیم اسلام برسول کریم آورده بود بلکه گفته اند که او اول کسی است که اسلام ظاهر کرد و او را
بر اظهار اسلام کفار عذاب تمام نمودند چون رسول باکمال آن حال بلال را دید فرمود
لو کان عندنا مال اشترینا بلالا پس حضرت ابو بکر از برای عم خیر الناس حضرت عباس گفت
که خرید کن بلال را از برای مایان پس حضرت عباس به پیش سیده او آمد و او را
گفت که آیا مرضی تو هست که بلال را بمایان بفروشی و مایان او را بخریم آن زن
قبیحه گفت که ای عباس چه میکنی با آن بلال که آن مرد خبیث است پس عباس گفت
که ترا باین مقال چه غرض هست اگر او را میفروشی ما او را میخریم پس آن زن قبیحه حضرت
بلال را بحضرت عباس فروخت و حضرت عباس او را بخدمت حضرت ابو بکر
روان کرد و حضرت ابو بکر او را قبول نمود ثمن را بحضرت عباس فرستاد حضرت ابو بکر او را
در همان ساعت در راه حق سبحانه جل شانه آزاد کرد لهذا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
فرمود رحم الله ابا بکر زوجنی ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا من ماله و بعضی گفته اند
که حضرت ابو بکر خود او را خرید و حال آنکه کفار بد کردار او را در زیر سنگهای بسیار دفن
کرده بودند و او در عهد رسول کریم مؤذن و مکبر بود چون رسول مقبول انتقال از دار فنا بدار
بقا نمود پس حضرت بلال قصد برین منوال کرد که از مدینه مقدسه بسوی بقعه شام انتقال نماید
پس حضرت ابو بکر رضی الله عنه او را گفت که رفتن تو از جوار رسول مختار بسوی بقعه شام
صلاح نیست بلکه بودن تو نزد مایان بهتر و خوشتر است پس حضرت بلال گفت که ای
ابا بکر اگر تو مرا از برای جان خود آزاد کردی پس مرا پیش خود نگهدار و اگر از برای رب عباد
مرا عتق و آزاد کردی پس مرا بسوی خدائی تعالی بگذار پس حضرت ابو بکر گفت

اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ وَمَعَهُ بِلَالٌ

کرد

که برو هر جائی که مرضی تو است پس از برای جهاد بملک شام رفت واو همراه رسول اکرم
در جمیع مشاهد حاضر شده بود وامیه پسر خلف از جمله آن کسان بود که حضرت بلال را از برای
اظهار اسلام تعذیب میکردند واو از همه سخت تر عذاب او را میکرد و پی در پی او را
تعذیب می نمود آخر الامر تقدیر پروردگار چنان بروز و ظهور نمود که حضرت بلال در روز
بدر آن امیه را بدست خود کشت پس حضرت ابوبکر صدیق چند ابیات گفت که یکی از انها این
بیت است شعر هنیأ زادک الرحمن فضلا ❊ فقد ادرکت ثارک یا بلال ❊
و بعد از رسول مقبول از برای احدی آذان نداد وچون از بقعهٔ شام بمدینه مقدسه باز آمد تا
زیارت مرقد رسول اکرم نماید پس جمیع اصحاب کرام او را باعث شدند که اذان گوید
پس اذان شروع کرد و پیش از تمام اذان نزد قول اشهد ان محمدا رسول الله
اشارت بسوی مرقد مبارک آن سرور عالم کرد واز سبب تشوق دیدن
آن سرور عالم بیهوش افتاد واذان تمام نکرد وروایت کرده شده از او احادیث
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار چهل و چهار حدیث که از جملهٔ آنها امام بخاری
رحمة الله علیه دو حدیث غیر مسند آورده ومناقب او بسیار است ودر بلدهٔ
دمشق یا حلب در سال بیست وفات یافت فظن انه لم یسمع النساء یعنی پس گمان
کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستی آن ذات مبارک نشنوانده است زنها را یعنی وعظ
ونصیحت بجماعهٔ زنها بیان نکرده بلکه وعظی که سابق ازین در صلی عید بعد از خطبه کرده بود مختص بجماعهٔ
مردان بود لهذا جماعهٔ زنها را جدا وعظ ونصیحت کرد چنانچه گوید فوعظهن پس پند ونصیحت کرد
رسول مقبول آن زنان را وامرهن بالصدقة وفرمود آنها را باداء صدقه تا او را بمصارف
شرعیه صرف نموده شود چنانچه در روایت ابی سعید خدری آمده فقال یا معشر النساء تصدقن
فانی اریتکن اکثر اهل النار فقلن وبم یا رسول الله قال تکثرن اللعن وتکفرن العشیر ولم یسمع
بضم یاء ماخوذ از اسماع است ودر بعضی نسخها لفظ نساء زیاده و ان با اسم وخبر خود قائم مقام
دو مفعول ظن است فجعلت المرأة پس شروع کرد زنی معینه از انها تلقی القرط که می انداخت
گوشوارهٔ خود را و قرط بضم قاف وسکون را عبارت از حلقهٔ ایست که در میان
نرمهٔ گوش خود زنها می اندازند والخاتم وانگشتر خود را و در خاتم کسر تاء
مثناة فوقانیه وفتح آن هر دو جائز است وبلال یأخذ فی طرف ثوبه

ثم نزل فاتی النساء فذکرهن فوعظهن
النساء فوعظهن
وامرهن بالصدقة
فجعلت المرأة تلقی
القرط والخاتم
وبلال یاخذ
فی طرف ثوبه

وشروع کرد حضرت بلال که میگیرد و جمع مینماید آن انداخته زنهارا درطرف جامهٔ خود چادر
خود وقال اسمٰعیل عن ایوب عن عطاء قال ابن عباس اشهد علی النبی صلی الله علیه
وسلم وگفت اسماعیل پسر علی در اسناد حدیث سابق که آن مروی است از ایوب از عطا
که گفت ابن عباس که گواهی میدهم من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و مراد مؤلف ازین
کلام آنست که اسماعیل محدث درضمن اسناد حدیث مذکور لفظ عن در عطا آورده نه لفظ
سمعت و در ابن عباس بلفظ قال اکتفا کرده و لفظ سمعت طرح کرده و ایضا جزم کرده
که لفظ اشهد از کلام ابن عباس است پس لیس و این کلام را برسبیل متابعت از برای
تقویت و استشهاد حدیث مذکور آورده و این کلام تعلیق از بخاری است زیراکه او
اسماعیل مذکوررا ملاقات نکرده از جهته آنکه اسماعیل مذکور در سال ولادت امام بخاری
که آن سال یکصد و نود و چهار سال باشد وفات یافت و احوال او در باب حب
الرسول من الایمان گذشته و احتمال دارد که این کلام معطوف بر قول او قال حدثنا
شعبة باشد پس مراد آن باشد که حدثنا سلیمان قال حدثنا اسماعیل پس برین تقدیر این
کلام از تعلیق خارج شد و مسند شد ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک فائده آنست که بر
امام لازم است که احوال مردم رعیت را تفحص نماید و آنهارا تعلیم نماید و وعظ کند و مردان
و زنان درین حکم برابرند و ایضا درین حدیث مبارک دلیل است که صدقه سبب نجات
از درکات آتش دوزخ است محیی السنة گفته که درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه عطاء زن
بی اذن شوهر جائز است واما آنچه روایت کرده شده از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
که فرموده لا یحل لامرأة عطیة الا باذن زوجها پس محمول است بر عطائیکه در غیر راه رشد
و هدایت باشد یا مراد آنست که از مال شوهر خود بی اذن او صرف کند اما از مال خود
پس جائز است که بی اذن شوهر خرچ نماید نووی گفته که درین حدیث مبارک فائده آنست که
وعظ زنها و بیان امور آخرت برانها و تعلیم احکام اسلام از برای آنها مستحب است و زنها
وقتیکه در نماز مردها حاضر شوند البته لایق است که آنها بیک گوشه و کناره از مردها باشند
و صدقه نفلیه محتاج بایجاب و قبول نیست و در وی مواطات کافی است و ایضا درین حدیث
مبارک دلیل است بر آنکه صرف صدقات عامه بسوی مصارف معینه مفوض با مام
است و ایضا تصدق زن از ملک خود بغیر اجازت شوهر خود روا است و این جواز منحصر در

وقال اسمٰعیل عن
ایوب عن عطاء
قال ابن عباس
اشهد علی النبی
صلی الله علیه
وسلم

باب الحرص علی الحدیث حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی سلیمان عن عمرو بن ابی عمرو عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة انه قال یا رسول الله من اسعد الناس بشفاعتک یوم القیامة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد ظننت یا ابا هریرة

در سیوم حصهٔ مال او نیست و امام مالک رحمة الله علیه گفته که صرف کردن زن از
مال خود بی اذن شوهر زیاده بر سیوم حصهٔ مال روا نیست و دلیل بایشان آنست که رسول
مقبول ازان زنان سوال نکرد که آیا این مال که شما صدقه کردید باذن شوهر مقترن
است یا نیست یا این مال زیاده از ثلث مال است یا نیست و اگر حکم مختلف می بود هر آئینه
سوال بروجه مذکور میکرد و بعضی گفته اند که ازین حدیث مبارک معلوم می شود که بیرون
کردن زنها که صاحب حسن و جمال نباشند در هر دو عید مستحب است و ایضا درین حدیث
مبارک دلیل است بر انکه اصل در جماعه ناس عقل است و در عقود و تصرفات صحت است
زیرا که رسول علیه السلام تفحص نکرد ازان زنهای انداز نده که آن همه عاقل بالغ بودند
یا نبودند والله اعلم **باب الحرص علی الحدیث** باب است در بیان سخت نیاز مند شدن
بر حدیث و حدیث در اصل لغة بمعنی جدید است و مراد باو در عرف شرع آن خبری است
که نسبت کرده شود بسوی رسول مقبول صلی الله علیه و سلم گویا اراده کرده شده است
با و مقابله قرآن زیرا که او قدیم است حدثنا عبد العزیز بن عبد الله پسر یحیی اوسی
قرشی عامری مدنی که ابو القاسم فقیه است قال حدثنی سلیمان پسر بلال که در باب
امور الایمان گذشته عن عمرو بن ابی عمرو بفتح عین مهمله و بواو در هر دو و او ابو عثمان
مدنی مولای مطلب پسر عبد الله پسر حنطب بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله
و بباء موحده مخزومی قرشی است که در اول خلافت ابی جعفر منصور وفات یافت
عن سعید بن ابی سعید المقبری بفتح باء موحده و ضم او اگرچه کسر اصل است و او
ابو سعید مدنی است که در باب الدین یسر گذشته عن ابی هریرة و رجال این اسناد همه مدنی
اند انه قال یا رسول الله که بدرستی آن ابو هریره گفت که ای فرستاده خدای تعالی
و در بعضی نسخها قیل یا رسول الله آمده یعنی گفته شد که ای فرستاده خدای تعالی من اسعد
الناس بشفاعتک یوم القیامة کیست سعادتمند ترین مردمان بشفاعت تو ای سید
مرسلان در روز قیامت که روز حسرت و ندامت است و شفاعة ماخوذ از شفع است
و شفع عبارت از ضم کردن شئی است بسوی مثل گویا مشفوع له فرد بود پس شفیع او را
شفع کرد بضم کردن جان خود بسوی او قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقد ظننت یا ابا هریرة هر آئینه بدرستی گمان

درین تقریر [illegible] ابی هریره است [illegible] زیرا که بعد ازین قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم لقد ظننت [illegible] والله اعلم بالصواب

کرده بودم من ای اباهریره اَنْ لَایَسْاَلُنِیْ عَنْ هٰذَا الْحَدِیْثِ اَحَدٌ انکه نمی پرسید مرا ازهمین
حدیث هیچکسی اَوَّلُ مِنْكَ اول وپیش تراز تو بلکه تو از همه مردم سابق ازین حدیث سوال
خواهی کرد لِمَا رَاَیْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَی الْحَدِیْثِ ازبرای آن چیزی که دیدم آن چیز را که آن
حرص تو بر حدیث یا ازبرای دیدن من بعض حرص ترا بر حدیث وآن گمان من الحال مطابق
واقع شده بعد ازان رسول علیه السلام بجواب سوال آن شروع کرد وفرمود اَسْعَدُ
النَّاسِ بِشَفَاعَتِیْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ که سعیدترین مردمان بشفاعت من در روز قیامت
مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ آن کسی هست که گفت لا اله الا الله یعنی نیست هیچ معبود بالحق
در جملهٔ موجودات مگر ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال از جلال وجمال هست ومراد
باین مقول تمام کلمهٔ طیبه است یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله پس این کلام از قبیل
ذکر جزء است که مراد از وکل باشد چنانچه قائلی گوید قرأت الم یعنی خواندم من جمیع
آن سورهٔ مبارکه را یا گوید من الحمد لله خواندم ومراد او جمیع سورهٔ فاتحه باشد ومراد از قول
مذکور قول نفسانی هست نه قول لسانی زیرا که اگر تصدیق بدل داشته باشد وبزبان
نگوید پس آن کس نیز بشفاعت سعید خواهد شد مُخْلِصًا مِنْ قَلْبِهٖ یعنی در حالی که
خلاص کننده باشد آن قائل از دل خود ودر بعضی نسخها خالصا بدل مخلصا آمده یعنی در حالی
که آن قول خالص وناشی از دل آن کسی باشد اَوْ نَفْسِهٖ یا از نفس وباطن او واین شک
از حضرت ابی هریره هست وقول ومن قال لا اله الا الله احتراز از مشرک هست وقول
او خالصا من قلبه احتراز از منافق هست وتقیید بناس بر نفی شفاعت از نوع جن ونوع ملک
دلالت نمیکند زیرا که مفهوم لقب نزد جمهور علما حجت نیست چنانچه در اصول فقه مذکور
است واگر گفته شود که مشرک ومنافق شایبهٔ از سعادت ندارند وصیغهٔ اسعد که اسم
تفضیل هست دلالت می کند که نفس سعادت ازبرای آن هردو نیز ثابت هست جواب
آنکه اسعد درین مقام بمعنی سعید هست یعنی اسم تفضیل بمعنی اصل فعل هست یا آنکه تفضیل
بحسب مراتب است یعنی سعیدترین مردمان بشفاعت آن کسی هست که بگوید
این کلمهٔ طیبه باخلاص تمام که به نهایت رسیده باشد وسعید بشفاعت آن کسی
هست که بگوید این کلمهٔ مبارکه را واخلاص او بآن درجهٔ نهایت نرسیده باشد
ودلیل برارادهٔ اخلاص مؤکد بالغ ذکر قلب هست زیرا که معدن اخلاص

دل

اَنْ لَا یَسْاَلُنِیْ عَنْ هٰذَا الْحَدِیْثِ
لِمَا رَاَیْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَی الْحَدِیْثِ
اَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِیْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
مُخْلِصًا مِنْ قَلْبِهٖ اَوْ نَفْسِهٖ

دال است پس فائده در ذکر آن تاکید است چنانچه صاحب کشاف در قول حق سبحانه
جل شانه فَاِنَّهٗ اٰثِمٌ قَلْبُهٗ تصریح کرده و تحقیق تفصیل مراتب آن است که رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم از براے جمیع خلق شفاعت بدرگاه حق جل و علی شانه خواهد
کرد تا آنها از هول موقف آرام می گیرند وایضا رسول مختار شفاعت از براے
بعضی کفار به تخفیف عذاب بجناب ایزد وهاب خواهد کرد چنانچه در حق ابے
طالب صحیح شده وایضا شفاعت در حق بعضی از عصاة مومنان خواهد کرد
تا آنهارا از آتش دوزخ بیرون آرد بعد از آنکه آنها در وی داخل شده باشند
وایضا شفاعت می کند در حق آن مومنان که مستحق دخول آتش اند تا آنها
هرگز داخل در آتش دوزخ نشوند وایضا از براے بعضی مومنان
شفاعت می کند تا آنها در بهشت بغیر از حساب وکتاب درآیند وایضا
از براے بعض مومنان شفاعت می کند تا آنکه بعد از دخول بهشت
حق تعالی درجات آنها بلند نماید پس اشتراک در نفس سعادت بشفاعت
ظاهر شد و اسعد بآن شفاعت مومن مخلص است

بَابٌ كَيْفَ يُقْبَضُ الْعِلْمُ

باب است در بیان آنکه چگونه قبض کرده و گرفته میشود علم را از مردم وَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ
عَبْدِ الْعَزِيْزِ و نوشت صاحب عدل و تمیز عمر پسر عبد العزیز که احوال و مناقب آن
در اول کتاب الایمان گذشت اِلٰى اَبِيْ بَكْرِ بْنِ حَزْمٍ بسوی ابی بکر پسر حزم که فائق
در فهم و حزم بود و کنیت او ابو محمد و ابو بکر پسر محمد پسر عمرو پسر حزم بفتح حاء مهمله و سکون
زاء معجمه انصاری است و او نسبت کرده شده بسوی جد پدر خود و از براے
جد او عمرو صحبت است و از براے پدر او محمد رویت و او تابعی مدنی است
که او را صاحب عدل و تمیز عمر پسر عبد العزیز والی قضاء و امارت در عهد و خلافت خود
بر مدینه معظمه کرده بود و از همین جهت مکتوب خود را بسوی او فرستاد و نام
او بجز ابو بکر معلوم نیست پس بعضی گفته اند که کنیت او عبد الملک یا ابو محمد است و نام
او ابو بکر است و بعضی گفته اند که نام او کنیت اوست و بمدینه مقدسه در سال یکصد و
بیست وفات یافت اُنْظُرْ که ببین مَا كَانَ آنچیز را که بود عِنْدَكَ نزد تو یعنی در شهر
تو مِنْ حَدِيْثِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

باب کیف یقبض العلم وکتب عمر بن عبد العزیز الی ابی بکر بن حزم انظر ما کان عندک من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم

ابو بکر کنیت و نام او بکر است ... در قول اول نام او بود ...

از حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَاكْتُبْهُ پس بنویس او را یعنی تفحص و تجسس بر وجه اکمل بر احادیث رسول فضل کرده آنها را جمع کن و بقیه که بت آرا فَاِنِّیْ خِفْتُ دُرُوْسَ الْعِلْمِ وَذَهَابَ الْعُلَمَاءِ زیرا که بدرستی من ترسیدم کهنه شدن علم دین و رفتن ارباب یقین که اصحاب حفظ و ضبط اند و ازین قول مستفاد می شود ابتدا تدوین حدیث نبوی قبل ازین مردم اهل دین اعتماد بر حفظ و ضبط میکردند چون صاحب رای و تمیز عمر پسر عبد العزیز از رفتن علم و برداشتن فهم بموت علماء حافظین و فوت فضلاء راسخین ترسید پس سعی کرد در تدوین حدیث نبوی تا مدت دهر بقا یابد و از تغییر محفوظ ماند و زمان او بر سر صد سال از هجرت رسول اکرم بود وَلَا تَقْبَلْ اِلَّا حَدِيْثَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قبول مکن مگر حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را یعنی در دیوان خود بجز از حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم نوشته مکن و در بعضی نسخها ولا يقبل بضم یاء مثناة تحتانیه و سکون لام یعنی قبول کرده نشود مگر حدیث رسول مقبول را صلی الله علیه وسلم وَلْيُفْشُوا الْعِلْمَ و باید که افشا و اظهار کنند علماء علم را در میان مردم و ليفشوا بکسر لام و سکون او آمده و بضم یاء مضارع ماخوذ از افشاء است وَلْيَجْلِسُوْا و باید که بنشینند علماء در مساجد و مدارس تا در مان از انجا عه علم را اخذ نمایند و ليجلسوا بسکون لام اولی و کسر آن و بفتح یاء مضارع و کسر لام ثانیه ماخوذ از جلوس است حَتّٰى يُعَلَّمَ مَنْ لَا يَعْلَمُ تا آنکه تعلیم کرده شود از علماء هر آن کسی را که نمیداند و نمیفهمد و یعلم اول بر صیغه مجهول از تعلیم است و یعلم ثانی بر صیغه معلوم از علم است و در بعضی نسخها لفظ اول نیز مثل ثانی بفتح یاء مضارعه و تخفیف لام آمده یعنی تا آنکه بداند و بفهمد از علماء آن کسی که نمیداند و نمی فهمد فَاِنَّ الْعِلْمَ لَا يَهْلِكُ زیرا که بدرستی که علم هلاک و گم نمی شود و برداشته نمی شود حَتّٰى يَكُوْنَ سِرًّا تا آنکه باشد پوشیده و مادامیکه ظاهر باشد هرگز گم نمی شود و یهلک بفتح یاء مضارع و کسر لام است سبحان الله که درین کلام چه قدر نصایح و فوائد هست حَدَّثَنَا الْعَلَاءُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ و ابو الحسن عطار بصریست که در مکه شریفه سکونت اختیار کرده بود و در سال دو صد و دوازده وفات یافت قَالَ اَنَا عَبْدُ الْعَزِيْزِ بْنُ مُسْلِمٍ بکسر لام مشدد [illegible] قسملی بفتح قاف و سکون سین مهمله و فتح میم است واو ساکن بصری بود بمیمی پسر اسحاق گفته که او از ابدال بود و در سال یک صد و شصت و هفت وفات یافت

فَاكْتُبْهُ فَاِنِّيْ خِفْتُ دُرُوْسَ الْعِلْمِ وَذَهَابَ الْعُلَمَاءِ وَلَا تَقْبَلْ اِلَّا حَدِيْثَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلْيُفْشُوا الْعِلْمَ وَلْيَجْلِسُوْا حَتّٰى يُعَلَّمَ مَنْ لَا يَعْلَمُ فَاِنَّ الْعِلْمَ لَا يَهْلِكُ حَتّٰى يَكُوْنَ سِرًّا حَدَّثَنَا الْعَلَاءُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيْزِ بْنُ مُسْلِمٍ

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ دِيْنَارٍ قرشی عدوی مدنی که احوال او در باب امور الایمان گذشته

بذلک بتمامی آنچه ذکر کرده شده از روایت عمر پسر عبد العزیز تا قول او حتی یکون سرا

و در بعضی نسخهای صحیح مبارک آمده یعنی حدیث عمر بن عبد العزیز الی ذهاب العلماء این

بنا بر این تقدیر باقی کلام از قول مؤلف است که متصل پس از کلام عمر پسر عبد العزیز آورده

است واگر گفته شود که عادت مؤلف چنان جاری شده که اسناد را مقدم بر حدیث

ذکر میکند و درین مکان کلام عمر پسر عبد العزیز را مقدم ذکر کرده و اسناد را مؤخر پس سبب

چیست جواب آنکه تا تنبیه شود که درمیان اسناد حدیث مبارک و اسناد اثر فرق است

حَدَّثَنَا اِسْمَاعِيْلُ بْنُ اَبِيْ اُوَيْسٍ بصیغه مصغر و سین مهمله که در باب تفاضل اهل الایمان

گذشته قَالَ حَدَّثَنِيْ مَالِكٌ که صاحب مذهب مشهور است عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ

هشام بکسر ها و عروه بضم عین مهمله و احوال اینها در باب وحی گذشته عَنْ اَبِيْهِ که آن

عروه است عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ که احوال او در باب المسلم من سلم المسلمون

گذشته قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ که میگوید اِنَّ اللّٰهَ لَا يَقْبِضُ

الْعِلْمَ اِنْتِزَاعًا که بدرستی خدای تعالی قبض نمیکند و نمیگیرد علم را از جهت سلب کردن و محو

کردن آن علم از سینهای مردمان وَلٰكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ ولکن قبض می

کند علم را بقبض علما و موت آنها یعنی ایزد سبحان علم و عرفان را قبض نمی کند از مردمان

به برداشتن آن بسوی آسمان و محو کردن او از سینهای مردمان بلکه او را اخذ میکند

بموت علما و فضلا و در حدیث ابی امامه آمده لما کان حجة الوداع قال قال النبی صلی

الله علیه وسلم خذوا العلم قبل ان یقبض او یرفع فقال اعرابی فکیف یرفع فقال الا ان

ذهاب العلم ذهاب حملته ثلاث مرات ابن منیر گفته که محو علم از صدور نظر بقدرة پروردگار

جائز است لکن حدیث مبارک بر عدم وقوع آن دلالت کرد و حضرت عبد الله بن

عباس در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا نَاْتِي الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا

چنان فرموده که نقصان زمین از اطراف واکناف عبارت از موت علما و فوت

فضلا است از جهة آنکه برکت بقعه زمین بوجود زمره عالمین است چون آن زمره از آن

بقعه وفات یافتند البته برکت آن بقعه ناقص و زائل می شود حَتّٰى اِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا

تا آنکه وقتی که باقی گذاشته نشد هیچ عالمی را یعنی خدای تعالی جمیع علما را قبض و فوت

وشمقصود مؤلف برین تقدیر آنست که علاوه مذکور حدیث عمر پسر عبد العزیز را روایت کرده تا قول او ذهاب العلماء ...

... حَدَّثَنَا اِسْمَاعِيْلُ ... حَدَّثَنِيْ مَالِكٌ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ اِنْتِزَاعًا وَلٰكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتّٰى اِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا

حدیث قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم را گویند و اثر قول صحابی را گویند

ببرد و هیچ عالمی نماند و این ترجمه وقتی هست که لم یبق بضم یاء مضارعه و فتح قاف خوانده
شود و اگر بفتح آن هرد و خوانده شود پس معنی آن باشد تا وقتی که باقی نماند هیچ عالم
و اگر بضم یاء مضارعه و کسره قاف باشد پس معنی آن باشد تا وقتی که باقی نگذاشت خدای
تعالی هیچ عالم را و عالم بر دو تقدیر اول مرفوع باشد و بر تقدیر ثالث منصوب و در روایات
بهر سه طریقه آمده اند اتخذ الناس رؤسا جهالا می گیرند مردمان سرداران جاهلان را
که هیچ شائبه ادراک علم ندارند و در رؤس قاضیان و مفتیان نیز مندرج اند فسئلوا
پس پرسیده می شوند آن سرداران جاهلان از احکام شرعیه و فسئلوا بضم سین است
فافتوا پس فتوی میدهند مردمان را بغیر علم بجز از فهم و دانش فضلوا پس گمراه
می شوند خود آنها و اضلوا و گمراه می کنند دیگر مردمان را و این حکم مختص بمفتیان جاهلان
نیست بلکه قاضیان جاهلان را نیز شامل هست از جهت آنکه حکم کردن بشئ مستلزم
از برای فتوی است و اگر گفته شود که ضلال مقدم بر افتاء هست پس معنی کلمه فاء چگونه
صحیح شود جواب آنکه مجموع مرکب از ضلال و ضلال معقب از افتاء هست اگرچه جزء اول
مقدم بر وی هست یا آنکه ضلال که بعد از افتاء هست غیر آن ضلال هست که قبل از وی هست
از جهت آنکه او کامل و سخت تر از ضلال مقدم هست و تحقیق توفیق این حدیث مبارک
با حدیث سابق که در باب من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین گذشته در همان باب سابق
ازین گذشته هست و درین حدیث مبارک تحذیر و تخویف هست از سردار کرفتن
جاهلان و تنبیه کردن مردمان بر حفظ علم و عرفان و تبیین آنکه ریاست حقیقیه به فتوی است
نه بزور و دعوی و ذم کردن آن کسی که اقدام بر فتوی می کند و حال آنکه او علم بآن
فتوی از ادله شرعیه ندارد و ایضا درین حدیث مبارک دلالت هست بر آنکه خالی
بودن زمان از مجتهد جائز نیست بخلاف فرقه حنابله که آنها خلو زمان را از مجتهد روا
نمیدانند والله تعالی اعلم قال الفربری گفت فربری بکسر فاء و عین معجمه و این از روات
راوی از بخاری در بعضی اسانید هست و این اندک هست انا عباس قال انا
قتیبة قال انا جریر عن هشام که خبر داد ما یان را عباس گفت عباس که خبر داد ما یان را
قتیبه بر صیغه تصغیر قتب گفت قتیبه که خبر داد ما یان را جریر از هشام نحوه مانند حدیث
مالک و غرض ازین کلام تقویت است **باب هل یجعل للنساء**

اتخذ الناس رؤسا
جهالا فسئلوا
فافتوا بغیر علم
فضلوا و اضلوا
قال الفربری انا
عباس قال انا
قتیبة قال
جریر عن هشام
نحوه باب هل
یجعل النساء

يَوْمًا عَلَى حِدَةٍ فِي الْعِلْمِ باب ست در بیان آنکه آیا میکردند امام مسلمانان از برای فرقهٔ زنان روزی را برتنهائی بجز از زمره مردان در بیان علم وعرفان ودر بعضی روایات يُجْعَل مستقبل مجهول وارد شده وبرین تقدیر یوم مرفوع خواهد بود ومعنی آن باشد که باب ست در بیان آنکه گردانیده شود از برای زنها روز را برتنهائی وجدائی از مردان در بیان علم ووعظ حَدَّثَنَا آدَمُ پسر ابی ایاس ست که احوال او در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته قَالَ نَا شُعْبَةُ بضم شین ست قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ الْاَصْبَهَانِي یعنی عبد الرحمن پسر عبد الله اصبهانی کوفی که اصل او از اصفهان بود ووقتی که ابوموسی اشعری آن بلده را فتح کرد او از ان بلده بیرون شد وبکوفه سکونت گرفت واصفهان بفتح همزه وکسر آن وبباء موحده وبفاء هردو وجه آمده واهل مشرق اصفهان بفاء می گویند واهل مغرب به باء موحده واو شهریست در عراق بزرگ که محدثان بسیار ومفسران بی شمار در وی بودند قَالَ سَمِعْتُ اَبَا صَالِحٍ ذَكْوَانَ بفتح ذال معجمه وسکون کاف در باب امور الایمان گذشته يُحَدِّثُ که حدیث می کند آن اباصالح عَنْ اَبِي سَعِيْدِ الْخُدْرِيِّ بضم خاء معجمه وسکون دال مهمله که در باب من الدین الفرار من الفتن گذشته قَالَ گفت ابو سعید خدری قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گفتند زنهای مسلمانان از برای پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم ودر اکثر نسخها قال النساء آمده وهر دو امر جائز است در هر اسناد که بسوی ظاهر جمع واقع شود غَلَبَنَا عَلَيْكَ الرِّجَالُ که غلبه کردند ما یان را بر تو ای رسول خدا مردان یعنی یا رسول الله همیشه شما یان در مجلس مردان می باشید وغلبنا بفتح باء موحده ست والرجال مرفوع بنا بر فاعلیت اوست فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ پس بگردان از برای ما جماعهٔ زنان یعنی معین ومقرر کن از برای ما جماعهٔ زنان روزی را از ذات مبارک خود یعنی باختیار خود نه باختیار ما یان یا از وقت ذات مبارک خود تا دران روز ما یان را تعلیم علم وبیان احکام ووعظ ونصیحت کنید فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا پس وعده کرد رسول مقبول آن زنان را دران روز یعنی فرمود در فلان روز اگر خواست خدا باشد بر شمان بیان علم واحکام ووعظ وزجر از آثام خواهم کرد لَقِيَهُنَّ فِيْهِ که ملاقات کرده بود رسول خدا آن زنان را دران روز یعنی دیده بود یا رسیده بود نزد آنها فَوَعَظَهُنَّ پس نصیحت کرد رسول خدا آن زنها را وَاَمَرَهُنَّ

يَوْمًا عَلَى حِدَةٍ فِي الْعِلْمِ حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ نَا شُعْبَةُ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ الْاَصْبَهَانِي قَالَ سَمِعْتُ اَبَا صَالِحٍ ذَكْوَانَ يُحَدِّثُ عَنْ اَبِي سَعِيْدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَلَبَنَا عَلَيْكَ الرِّجَالُ فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا لَقِيَهُنَّ فِيْهِ فَوَعَظَهُنَّ وَاَمَرَهُنَّ

وامر كرد آن زنهارا باوامر شرعيه وفا در فوعظهن فصيحه است وتقدير كلام چنان است فوفى
بهامهن ولقيهن فوعظهن وامرهن وخذف مامور به از براى اراده تعميم است يا مراد
آنست كه امرهن بالصدقه چنانچه در روايات ديگر درهمين حديث آمده فكان فكان من بود
فيما قال لهن در آنچيزى كه گفته بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم از براى آن زنان يعنى
آن وعظ رسول كريم مشتمل بر امور كثيره ومعانى جزيله بود ليكن در ضمن آن اين سخن نيز
مندرج بود كه رسول محمود فرمود ما منكن امرأة كه نيست از شما هيچ زنى ودر بعضى
روايات من امرأة آمده تقدم ثلثة من ولدها كه پيش ميكند بسوى آخرت سه نفر را
از اولاد خود يعنى سه نفر از اولاد را ومرده باشند خواه همه ذكور يا اناث باشند
يا مختلط باشند وتقدم به تشديد دال مكسوره وبضم حرف مضارعه آمده وولد ها
بضم واو وسكون لام جمع ولد است الا كان لها حجابا من النار مگر باشد آن تقديم
سه نفر از جمله اولاد از براى آن زن پرده از آتش دوزخ ودر بعضى روايات حجاب
برفع آمده ودرين تقدير لفظ كان تامه باشد بمعنى حصل يعنى حاصل شد از براى آن زن پرده
ومانع از آتش دوزخ ودر جنائز از مؤلف الا كن لها وارد شده ودرين تقدير ضمير كن
راجع بسوى نفس است كه آن زن مقدم از خود آنها را فرستاده است ودر اعتصام
الا كانوا آمده ودرين هنگام ضمير راجع بسوى اولاد ميشين است فقالت امرأة پس
گفت زنى كه آن در مشهور ام سليم بتصغير سلم مادر حضرت انس پسر مالك است واثنين
ودو نفر از اولاد كه مرده باشند نيز از حجاب از آتش دوزخ باشند مثل سه نفر واثنين
منصوب است بسبب عطف بر ثلاثة واين را عطف تلقينى گويند چنانچه حق سبحانه جل
شانه در كلام خود فرموده قال انى جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتى وتقدير كلام درين
مقام چنان است ما امرأة تقدم اثنين من ولدها الا كان لها حجاب يعنى نيست هيچ زنى
كه پيش كند دو نفر را از اولاد خود مگر باشد آن پيش فرستادن آن دو نفر از اولاد
پرده از براى او از آتش دوزخ گويا آن زن حصر در سه نفر فهميده بود وطمع كرد در فضل
در زيادت پس سوال كرد كه آيا دو نفر نيز بسه نفر از اولاد لاحق اند يا لاحق نيستند ودر
بعضى روايات واثنتين بزيادت تاء تانيث آمده واين بنابر آن است كه مراد از دو نفس است
فقال واثنين پس فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم ودو يعنى نيست هيچ زنى كه پيش

فكان من فيما قال لهن
ما منكن امرأة
تقدم ثلثة من
ولدها الا كان
لها حجابا من النار
فقالت امرأة
واثنين فقال
واثنين

فرستاده است دو نفر را از اولاد خود مگر باشند آن دو نفر از برای او پرده از
آتش دوزخ حاصل آنکه در حکم سابق دو نفر نسبه نفر لاحق اند حدثنی محمد بن بشار بباء
موحده مفتوحه و بشین معجمه مشدده در باب ما کان النبی صلی الله علیه وسلم یتخولهم گذشته
قال انا غندر بضم غین معجمه وسکون نون و فتح دال مهمله و براء مهمله در باب ظلم دون
ظلم گذشته قال انا شعبة عن عبد الرحمن الاصبهانی عن ذکوان عن ابی سعید
عن النبی صلی الله علیه وسلم بهذا یا این حدیث مبارک که الحال مذکور شد و مؤلف
اسناد اول را یا از جهة علو درجه او مقدم کرد از جهة آنکه در اسناد اول در میان امام بخاری
و شعبه یک نفر است که او آدم است بخلاف اسناد ثانی که در میان او و شعبه دو نفر ثابت
شده اند و در اول ابن اصبهانی مؤلف ذکر کرد و در ثانی عبد الرحمن بن الاصبهانی ذکر نمود از جهة
محافظت بر کلام و الفاظ شیوخ خود و این از کمال احتیاط او است وعن عبد الرحمن الاصبهانی
قال سمعت ابا حازم بحاء مهمله و بزاء معجمه و او سلیمان مولای عزة بکسر عین مهمله و
تشدید زاء معجمه اشجعی تابعی کوفی است که در ولایت عمر پسر عبد العزیز وفات یافت
و همراه حضرت ابی هریره پنج سال مجالست کرد عن ابی هریرة قال ثلاثة
لم یبلغوا الحنث یعنی در طریق ابی هریرة لفظ لم یبلغوا الحنث زیاده آمده یعنی نیست از
شما هیچ زنی که پیش از خود فرستاده باشد سه نفر را از اولاد خود که نرسیده اند گناه را
یعنی بلوغ را از جهت آنکه گناه پس از بلوغ بر ایشان نوشته میشود و غرض مؤلف
ازین کلام دو فائده است یکی نام گرفتن ابن اصبهانی است که در اسناد سابق مبهم واقع
شده و دیگر آنکه در طریق ابی هریره لفظ لم یبلغوا الحنث زائد واقع شده و سر در وی آن
است که قبل از بلوغ نسبت عقوق باولاد کرده نمی شود پس اندوه و غم بر موت آنها البته
سخت تر می باشد و او در قول او و عن عبد الرحمن از برای عطف بر عبد الرحمن سابق است
پس حاصل آن شد که شعبه روایت میکند این حدیث مبارک را از عبد الرحمن بدو اسناد
پس این حدیث موصول است نه معلق چنانچه کرمانی زعم کرده است و درین حدیث مبارک
بیان حرص زنهای اصحاب کرام بر تعلیم علم و تعریف احکام است و بیان آنکه وعده
کردن بر قصد وفا نمودن جائز است و بیان آنکه اطفال مسلمانان در روضات جنان
خواهند بود و هر کسی که از دو نفر از اولاد مرده باشند آن هر دو او را حجاب و نقاب

حدثنی محمد بن بشار قال انا غندر قال انا شعبة عن عبد الرحمن الاصبهانی عن ذکوان عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم بهذا وعن عبد الرحمن الاصبهانی قال سمعت ابا حازم عن ابی هریرة قال ثلاثة لم یبلغوا الحنث

از آتش دوزخ خواهند بود و مرد و زن درین حکم برابرند زیرا که اگرچه در حدیث مبارک ذکر زنان وارد شده اما جمیع مکلفین در احکام شرعیه برابرند مادامی که دلیل خصوص قائم نشود چنانچه در علم اصول محقق شده و بیان آنکه سخن کردن زنان با جماعۂ مردان بشرط حاجت رواست والله تعالی اعلم **بَابُ** مَنْ سَمِعَ حَدِيْثًا فَلَمْ يَفْهَمْهُ فَرَاجَعَهُ حَتّٰى يَعْرِفَهُ باب است در بیان آن کسی که شنید بگوش خود حدیث مبارک را پس نفهمید او را بهوش خود پس تکرار کرد آن حدیث مبارک را تا آنکه می شناسد او را بفهم و عقل خود و در بعضی نسخها فراجع آمده و در بعضی فراجع فیہ حَدَّثَنَا سَعِيْدُ بْنُ اَبِيْ مَرْيَمَ او سعید پسر حکم پسر محمد پسر ابی مریم حافظ جمحی بضم جیم و فتح میم و بجاء مهمله مولای ابو محمد بصریست که از وی امام بخاری بی واسطه روایت کرده و گاه بواسطه محمد پسر عبدالله ذهلی از وی روایت کرده و در سال دو صد و بیست و چهار وفات یافت نقل کرده شده که روزی مردی پیش وی آمد و سوال کرد از وی که با و حدیث مبارک بیان نماید پس بیان نکرد و سوال او را با اجابت مقرون نکرد و باز مردی دیگر در همان مقام آمد و سوال بیان حدیث مبارک از وی نمود پس در همان ساعت سوال او را با اجابت رسانید و حدیث مبارک بیان کرد مرد اول برخواست و گفت ای حافظ این مرد متاخر را اجابت کردی و با التفات هرگز نکردی در جواب گفت که اگر تو ابا حمزه را از ابی حمزه ممتاز می شناختی که آن هر دو از عبدالله بن عباس روایت حدیث برای ناس می کنند پس هر آئینه بمقارنت اجابت تخصیص می نمودیم چنانچه این مرد دیگر را تخصیص کردیم قَالَ اَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ الْجُمَحِيُّ او نافع پسر عمر و پسر عبدالحافظ قریشی مکی جمحی بضم جیم و فتح میم و بجاء مهمله است و در سال یک صد و شصت و نه وفات یافت قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ اَبِيْ مُلَيْكَةَ او ابو عبدالله پسر عبدالله پسر ابی ملیکه بر صیغه مصغر ملیکه در باب خوف المؤمن ان یحبط عمله گذشته اَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بدرستی حضرت خاتون صالحه حضرت عائشه منکوحه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که احوال و مناقب او در ابتدا کتاب وحی گذشته كَانَتْ لَا تَسْمَعُ شَيْئًا بود بحالی که نمی شنید هیچ چیزی را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم لَا تَعْرِفُهُ که نمی شناخت و نمی فهمید آن چیز را اِلَّا رَاجَعَتْ فِيْهِ مگر تکرار می کرد در ان چیز حَتّٰى تَعْرِفَهُ تا آن که بشناخت او را و بفهم خود می در آورد یعنی ان محبوبه حبیب رب العالمین هرگز از تکرار دست نمی برداشت تا آن که فهم می کرد آن سخن را بر وجه کمال وَاَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ

بَابُ مَنْ سَمِعَ حَدِيْثًا فَلَمْ يَفْهَمْهُ فَرَاجَعَهُ حَتّٰى يَعْرِفَهُ حَدَّثَنَا سَعِيْدُ بْنُ اَبِيْ مَرْيَمَ قَالَ اَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ اَبِيْ مُلَيْكَةَ اَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَتْ لَا تَسْمَعُ شَيْئًا لَا تَعْرِفُهُ اِلَّا رَاجَعَتْ فِيْهِ حَتّٰى تَعْرِفَهُ وَاَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وبدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت یکروزی مَنْ حُوْسِبَ عُذِّبَ که هر کس که حساب کرده شد در روز قیامت باعمال خود عذاب کرده شد آن کس را حاصل آنکه حساب ایزد وهاب مستلزم عذاب و عقاب است چون این سخن بفهم آن خاتون صالحه نرسید تکرار کرد و پرسید چنانچه می گوید فَقُلْتُ اَوَلَیْسَ یَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ پس گفتم من که آیا حال همچنان شد و نفرموده است خدای که غالب و بزرگست یا حال برین منوال شد و نیست شان آنکه میگوید خدای که غالب و بزرگست در کلام خود و اگر گفته شود که همزه استفهام درین کلام بر حرف عطف از جهت استدعاء صدارت مقدم شد پس معطوف علیه درین مقام چیست جواب آنکه معطوف علیه مقدر است زیرا که تقدیر کلام چنان است اکان ذلک ولیس یقول الله عز و جل فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَّسِیْرًا اول آیه کریمه چنان است فَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ کِتَابَهٗ بِیَمِیْنِهٖ فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَّسِیْرًا یعنی پس هر کسی که داده شد کتاب اعمال او را بدست راست او پس زود است که حساب کرده می شود آن کس را حساب آسان پس ازین قول پروردگار چنان معلوم شد که اهل یمین نیز حساب کرده میشوند والبته معلوم است که اهل یمین معذب بعذاب نخواهند بود قَالَتْ فَقَالَ گفت حضرت عائشه چون من این سخن را گفتم پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جواب او اِنَّمَا ذٰلِكِ الْعَرْضُ جز این نیست که آن حساب یسیر ای عائشه ظاهر کردن و آشکارا نمودن اعمال است مر صاحبان یمین را و آن عبارت از آن است که اصحاب یمین گناهان خود را بیقین بشناسند بعد از آن رب العالمین از اصحاب یمین آن گناهان را عفو و تجاوز نماید و ذلک بکسر کاف است وَلٰکِنْ مَنْ نُوْقِشَ الْحِسَابَ یَهْلِكُ ولکن آن کسی که منازعه و استفسار کرده شد آن کس را در حساب هلاک می شود او و نوقش بقاف معجمه ماخوذ از مناقشه بمعنی استخراج است و مقصود از وی درینجا مبالغه در استیفا است و معنی آن است که تحریر حساب مفضی بسوی استحقاق عذاب زیرا که حسنات بنده موقوف بر قبول اند و اگر رحمتی که مفضی بقبول باشد واقع نشد نجات از عذاب حاصل نخواهد شد و در یهلک

عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ حُوْسِبَ عُذِّبَ فَقُلْتُ اَوَلَیْسَ یَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَّسِیْرًا قَالَتْ فَقَالَ اِنَّمَا ذٰلِكِ الْعَرْضُ وَلٰکِنْ مَنْ نُوْقِشَ الْحِسَابَ یَهْلِكُ

[illegible]

و در یهلک رفع کاف و جزم آن هر دو جائز اند نووی گفته که قول او عذب دو معنی دارد
یکی آنکه نفس مناقشه تعذیب است از جهة آنکه او مشتمل بر زجر و توبیخ است دوم آنکه آن
مناقشه مفضی بسوی تعذیب بآتش دوزخ است و تائید میکند او را آنچه در روایت دیگر
یهلک به بدل عذب آمده و درین حدیث مبارک بیان فضیلت حضرت عائشه
است از سبب آنکه او حرص کامل بر تعلیم علم داشت و رسول مقبول از تکرار او ملول نمیگشت
از جهة آنکه او محبت بر وجه کمال بآن صاحبهٔ جمال داشت و اثبات حساب و عرض و عذاب
است و بیان آنکه مناظره و مقابلهٔ سنت بکتاب جائز است و بیان آنکه مردمان متفاوت
در حساب باشند والله تعالی اعلم **بَابٌ لِيُبَلِّغِ الْعِلْمَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ** باب
است در بیان آنکه باید برساند حاضر غائب را علم از جهة آنکه علم مفعول ثانی است اگرچه در ذکر
مقدم کرده شده و الغائب مفعول اول است **قَالَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ** گفته و نقل کرده است آن قول مذکور را حضرت ابن عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم و این تعلیق از بخاری است که از برای تقویت حدیثی که در باب واقع است ذکر
کرده و مانند این را مفصل میگویند و مراد ازین روایت بمعنی است از جهة آنکه در هیچ روایت
ذکر لفظ علم نیامده لکن مراد از امر تبلیغ علم است نه چیزی دیگر **حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ
قَالَ حَدَّثَنِي اللَّيْثُ** هر دو در اول این صحیح مبارک گذشتند **قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدٌ**
یعنی سعید مقبری که در باب الدین یسر گذشته **عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ** بضم شین معجمه و فتح راء مهمله
و بحاء مهمله او خویلد بتصغیر خالد پسر عمرو خزاعی عدوی کعبی است که پیش از فتح مکه شریفه
اسلام آورده بود و او حامل لواء بنی کعب در روز فتح مکه شریفه بود روایت کرده شده
از وی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیست حدیث که امام بخاری از جملهٔ آنها سه حدیث
آورده و در سال شصت و هشت بمدینه مقدسه وفات یافت **أَنَّهُ قَالَ لِعَمْرِو بْنِ
سَعِيدٍ** که بدرستی او گفت از برای عمرو بفتح عین مهمله پسر سعید پسر عاص پسر امیه قرشی اموی
ابو عثمان مدنی معروف باشدق بود او نه از اصحاب کرام بود و نه از تابعین آنها باحسان
و او میر بود که بر سر عبد الملک پسر مروان بیرون آمده بود پس او را عبد الملک فریب داد
و او را ایمن کرد و امان داد بعد از آن او را در سال هفتاد بر طریق صبر کشت **وَهُوَ يَبْعَثُ الْبُعُوثَ
إِلَى مَكَّةَ** در حالی که آن عمرو میفرستاد لشکرهای خود را بسوی مکه شریفه از برای جنگ عبد الله

بَابٌ لِيُبَلِّغِ الْعِلْمَ
الشَّاهِدُ الْغَائِبَ
قَالَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ حَدَّثَنَا عَبْدُ
اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ
حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ
حَدَّثَنِي سَعِيدٌ عَنْ
أَبِي شُرَيْحٍ أَنَّهُ قَالَ
لِعَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ
وَهُوَ يَبْعَثُ الْبُعُوثَ
إِلَى مَكَّةَ

پسر زبیر از جهت آنکه او از متابعت و مطاوعت یزید پسر معاویه امتناع و اباء کرده بود و خود را در حرم محترم نگاه کرده بود و عمرو مذکور والی از جانب یزید مسطور بر مدینهٔ مقدسه بود و بعوث بضم باء موحده جمع بعث بمعنی لشکر است و مقوله قول مذکور قول اوست که گفت اِئْذَنْ لِیْ اَیُّهَا الْاَمِیْرُ که اذن و اجازت بده از برای من ای سردار و صاحب حکم اُحَدِّثْكَ قَوْلًا قَامَ بِهِ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ تا بیان کنم من ترا سخنی که ایستاده شده بود با آن سخن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اَلْغَدَ مِنْ یَوْمِ الْفَتْحِ در روز دویم از روز فتح مکه شریفه یعنی رسول علیه السلام در روز دویم از فتح مکه شریفه خطبه خواند در حالی که ایستاده بود و الغد منصوب بنزع خافض است و تقدیر کلام چنان است فی الغد من یوم الفتح و احدثک بجزم ثاء مثلثه است از جهت آنکه او جواب امر واقع شده است و قول او قام به النبی صلی الله علیه وسلم صفت از برای قول است و درین کلام حسن تلطف در انکار برامراء جور و اشرار است تا باعث تر بر توجه آن امراء و داعی تر بسوی قبول القول باشد و حسن تلطف با شرار از افعال ابرار است چنانچه قول حق سبحانه جل شانه وقت فرستادن حضرت موسی و هارون علیهما السلام را فرموده فَقُوْلَا لَهٗ قَوْلًا لَّیِّنًا سَمِعَتْهُ اُذُنَایَ که شنیده است آن قول را هر دو گوش من و مراد او مبالغه در حفظ آن قول است و بیان آنکه او این قول را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بی واسطه اخذ کرده و درین کلام تاکید ظاهر است وَاَبْصَرَتْهُ عَیْنَایَ و دیده است او را هر دو چشم من حِیْنَ تَكَلَّمَ بِهٖ وقتیکه تکلم کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآن قول و درینجا فائده است که هر انچه در بدن انسان از اعضاء دو باشند پس آن مؤنث است چنانچه گوش و چشم و دست و پای بخلاف بینی و مانند آن پس آن مذکر است حَمِدَ اللّٰهَ وَاَثْنٰی عَلَیْهِ که سپاس و ستایش کرد رسول کریم خدای عظیم را و ثنا گفت بروی و این مقوله از برای قولا واقع شده ثُمَّ قَالَ پس از آن بوجه خوشتر فرمود رسول محمود اِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللّٰهُ که بدرستی مکه شریفه حرام کرده است او را خدای تعالی و مراد باین تحریم مطلق تحریم است پس این کلام جمیع محرمات آن بقعهٔ مبارکه را شامل شد و احتمال دارد که مراد باشد آنچه بعد ازین مذکور شده از تحریم خون و از قطع درخت وَلَمْ یُحَرِّمْهَا النَّاسُ و حرام نکرده است او را مردمان یعنی تحریم آن بقعهٔ عالی شان بوحی ایزد منان است نه باصطلاح مردمان و اسناد آن تحریم بسوی

ائذن لی
ایها الامیر
احدثک قولا
قام به النبی صلی
الله علیه وسلم
الغد من یوم الفتح
سمعته اذنای
وابصرته عینای
حین تکلم به
حمد الله واثنی
علیه ثم قال ان
مکة حرمها
الله ولم یحرمها
الناس

حضرت ابراهیم در حدیث رسول کریم که فرموده ان ابراهیم حرم مکة از جهت آن واقع شده که او مبلغ آن تحریم از جانب پروردگار عظیم بود زیرا که حاکم بجمیع شرائع واحکام ذات ایزد علام است پس بس واگر گفته شود که مکه شریفه محرم ومکرم از روزی بوده که خالق هردو جهان زمین وآسمان دران روز آفریده بود چنانچه در حدیث مبارک آمده جواب آنکه چون بیت المعمور از زمین باسمان وقت نزول طوفان مرفوع شد وحرمت مکه شریفه مندرس ومنمحی شد وآن حرمت شریعت متروکه گردید تا آن زمانیکه اورا حضرت ابراهیم خلیل بامر رب جلیل زنده گردانید پس ازینجهت منسوب بسوی او شد وبعضی گفته اند که معنی حدیث مبارک آن است که خدای تعالے در لوح محفوظ در روزی که آفرید بقدرت کامله خود آسمانهارا نوشته بود که ابرهیم خلیل بامر رب جلیل مکه شریفه را محرم خواهد کرد فلا یحل لامرء پس حلال وروا نیست ازبرای هیچ مردی یؤمن بالله والیوم الاخر که ایمان می آرد بخدای تعالی وبروز قیامت واشیای که بآنها ایمان آوردن لازم است هرچند بسیارند لیکن تخصیص این دو چیز ازان جهت واقع شده که اول اشارت بسوی مبدء وثانی بسوی معاد است وباقی اشیاء درزیر این دو چیز داخل اند وبعضی علماء باین قول رسول اکرم استدلال کرده اند برانکه جماعه کفار نابکار مخاطب بفروع شرائع نیستند وجواب آنکه مراد رسول مقبول ازین قول آن است که امتثال مامورات وانزجار از محرمات از مؤمن حاصل آید وازهمین جهت کلام خودرا مختص بمؤمن کرده وازین کلام استفاد نمی شود که غیر مؤمن مخاطب بفروع شرائع نیست وتوصیف بایمان مشعر است بانکه علة عدم مخالفة امر خدای تعالی وعدم حل آنچه خدای تعالی اورا حرام کرده است ایمان است نه جز آن چنانچه در علم اصول مقرر شده ان یسفک دماً انکه میریزد دران مکه شریفه خون را یعنی قتل کردن دران بقعه مبارکه حرام است ویسفک بکسر فاء است وبضم آن نیز حکایت کرده شده ودر بعضی نسخها بها بدل فیها آمده ولا یعضد بها شجرة وقطع نکند بان مکه شریفه هیچ درختی راست یعنی قطع کردن درخت دران بقعه متبرکه نیز حرام است وکلمه لا درین کلام زائد از برای تاکید سلب حل است پس منفد رفع شد آنچه بعضی علماء اشکال کرده اند که لا یعضد معطوف بر یسفک است پس معنی کلام آن شد که لا یحل ان لا یعضد واین معنی صحیح نیست ومخالف مقصود است دوجه

قوله یحل لامرء یؤمن بالله والیوم الاخر ان یسفک فیها دماً ولا یعضد بها شجرة

دفع ظاهراست وبعضد بکسر ضاد معجمه است اگرچه ضم آن نیز حکایت کرده شده
وبفتح دال مهمله فَاِنْ اَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِیْهَا پس اگر
کسی رخصت کند در جواز ریختن خون دران بقعهٔ مبارکه از برای جنگ کردن رسول
خدا صلی الله علیه وسلم دران بقعهٔ مبارکه یعنی اگر کسی گوید که قتل وخون ریختن
دران بقعهٔ شریفه جائز هست زیراکه اگر جائز نمی بود پس رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم چگونه قتال میکرد وبهمین کلام تمسک گرفته آن کسی که گفته فتح مکهٔ شریفه بقهر
وغلبه شده وجواب آنها آن است که این کلام دلالت نمی کند برانکه رسول
مقبول دران بقعه قتل کرد وخون ریخت واباحة شئ مستلزم از برای وقوع آن
نیست یاانکه فتح بطریق قهر وغلبه بعد از وقوع حرب ونیزه زدن وتیر انداختن
وشمشیر زدن می باشد وهیچ یکی ازین افعال دران معرکه واقع نشده واما قتل
آن کسی که مستحق قتل خارج از حرم شده باشد پس آن از قتال در حرم نیست واما کسانی
که گویند که مکهٔ شریفه بطریق صلح فتح کرده شده پس تاویل این قول می کنند میگویند که معنی این
کلام آنست که اگر کسی رخصت کند در جواز قتل دران بقعه مبارکه از برای جواز قتال رسول
خدا صلی الله علیه وسلم زیراکه رسول مقبول در مکهٔ شریفه داخل شده بود در حالی
که قتل را جائز میدانست اگرچه حاجت بسوی آن واقع نشود پس وقت حاجت
هرکس راآن قتل جائز شد پس بنا برین تقدیر کلام بر حذف مضاف از برای
قتال است وتقدیر کلام چنان هست فَاِنْ اَحَدٌ ترخص لجواز قتال رسول الله صلی
الله علیه وسلم فیها در قول وفان احد کلمه ان شرطیه هست واَحَدٌ فاعل از برای
فعل محذوف است که تفسیر می کند اورا ترخص که بعد ازین مذکور هست وتقدیر کلام چنان است
فان ترخص احد واین کلام مانند قول حق سبحانه جل شانه هست که فرموده وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ
الْمُشْرِکِیْنَ اسْتَجَارَکَ فَاَجِرْهُ وترخص ماضی معلوم هست از باب تَفَعُّل ماخوذ از رخصت
ورخصت عبارت از حکمی هست که بعذر ثابت شده باشد باوجود قیام دلیل محرم
اگر عذر نمی بود فَقُوْلُوْا اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَذِنَ لِرَسُوْلِهٖ وَلَمْ یَاْذَنْ لَکُمْ پس بگوید
درجواب آن کس که بدرستی خدائی تعالی اذن واجازت داده بود
در قتال یا در جواز قتال واذن نکرده از برای شما

فَاِنْ اَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِیْهَا فَقُوْلُوْا اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَذِنَ لِرَسُوْلِهٖ وَلَمْ یَاْذَنْ لَکُمْ

وَاِنَّمَا اَذِنَ لِی فِیْهَا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ دجز این نیست که اذن داده بود پروردگار از برای
من در ان مکه شریفه بقدر یک ساعة از روز و اَذِنَ بفتح همزه است و در بعضی روایات
بضم همزه نیز آمده و در قول اول التفات است زیرا که کلام مطابق از برای سابق وَاِنَّمَا
اُذِنَ لَہٗ بود ای اذن لرسوله و مراد از ساعت روز فتح مکه شریفه است و در مسند احمد
از طریق عمرو پسر شعیب از پدرا و از جدا و آمده که آن وقت از طلوع آفتاب تا وقت
عصر بود و مأذون له از برای رسول خدا تعالی بود نه قطع درخت بلکه آن قطع درخت بر حرمت
اصلیه خود بود ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالْاَمْسِ پس باز گشت حرمة آن مکه شریفه
در امروز مانند حرمت آن مکه در دی روز یعنی باز مثل سابق حرام شد تا روز قیامت و مراد
از الیوم روز معهود است که آن روز فتح مکه شریفه است زیرا که عود حرمت آن مکه شریفه
در روز فتح مکه بود نه در روزی که این قول از رسول مقبول صادر شد و همچنان الف ولام
در الامس از برای عهد است یعنی آن دیروز که پیش از روز فتح مکه شریفه گذشته بود وَلْیُبَلِّغ
الشَّاهِدُ الْغَائِبَ و باید که برساند این علم را از من آن کسے که حاضر درین مجلس است آن کسے را
که غائب ازین مجلس است و حاضر نیست پس تبلیغ علم واجب شد فَقِيْلَ لِاَبِیْ شُرَيْحٍ مَا قَالَ
عَمْرٌو پس گفته شد از برای ابی شریح که چه گفت عمرو پسر سعید در جواب تو وقتی که تو این
حدیث مبارک را با او تبلیغ نمودی قَالَ اَنَا اَعْلَمُ بِذٰلِكَ يَا اَبَا شُرَيْحٍ گفت عمرو که من بسیار داناترازتوم ای ابا شریح بآن حدیث مبارک لَا تُعِیْذُ عَاصِيًا پناه نمید هد آن مکه شریفه بی فرمان
را یعنی نگاه نمیکند شخصی را که حد شرعی بروی واجب شده باشد از اقامت آن حد بروی
بلکه حد شرعی در مکه شریفه بروی مانند سائر اماکن قائم کرده می شود و لا تعیذ بضم تاء مثناة
فوقانیه وضم ذال معجمه وَلَا فَارًّا بِدَمٍ و پناه نمید هد گریزنده را بخون یعنی آن بقعه مبارکه مانع
از قصاص نیست و فار بفاء و راء مهمله مشدده است وَلَا فَارًّا بِخَرْبَةٍ و پناه نمید هد کسی را
که گریزنده بدزدی باشد چنانچه گفته یَعْنِی السَّرِقَةَ مراد میگیرد آن عمرو بلفظ خربه سرقه
را و خربه بفتح خاء معجمه و اسکان راء مهمله و بباء موحده تحتانیه است ابن بطال گفته که خربه
بضم خاء معجمه عبارت از فساد است و بفتح او عبارت از سرقه و دزدی است و درین کلام
عمرو نام تکلف کرد و آورد در جواب ابی شریح کلامی را که ظاهر او حق است و مراد گرفت
از و باطل را از جهة آنکه صحابی مذکور نصب حرب را در مکه شریفه بروی انکار کرد پس او را جواب

وَاِنَّمَا اَذِنَ لِی فِیْهَا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالْاَمْسِ وَلْیُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَقِيْلَ لِاَبِیْ شُرَيْحٍ مَا قَالَ عَمْرٌو قَالَ اَنَا اَعْلَمُ مِنْكَ يَا اَبَا شُرَيْحٍ لَا تُعِیْذُ عَاصِيًا وَلَا فَارًّا بِدَمٍ وَلَا فَارًّا بِخَرْبَةٍ يَعْنِی السَّرِقَةَ

قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ خَرْبَةٌ جِنَايَةٌ وَبَلِيَّةٌ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ اَنَا حَمَّادٌ عَنْ اَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ اَبِي بَكْرَةَ عَنْ اَبِي بَكْرَةَ ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

داد که مکه شریفه منع نمیکند اقامت حد را واستیفاء قصاص واخذ سارق را واین حکم نزد اکثر علما صحیح است لیکن ابن زبیر هیچ چیزی از خصائل ذمیمه مذکوره مرتکب نشده بود بلکه ابن زبیر اولی بخلافت وامارت از یزید وعبد الملک بود زیراکه بیعت مردم با بن زبیر پیش از بیعت آن هردو واقع شده بود مع ذلک ابن زبیر صاحب رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ خَرْبَةٌ جِنَايَةٌ وَبَلِيَّةٌ گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این صحیح مبارک است خربه مطلق جنایت وبلیه است ومراد از بلیه مطلق فساد است یا تهمت ودر بعضی نسخها خیانت بخاء معجمه وبنون آمده یعنی مراد از خربه مطلق خیانت در دین است ودر بعضی نسخها بجزیت بجیم مکسوره وبزاء معجمه وبیاء مثناة تحتانیه نیز آمده ودرین حدیث مبارک فوائد است رعایت رفق بر عالم لازم است وقتیکه او بر امیر انکار نماید در فعلی از افعال یا در قولی از اقوال وذکر توکید در کلام بر وجه ابلغ واحسن ومقدم کردن حمد وثنا بر مطلوب وبیان نمودن شرف مکه شریفه وثابت کردن قیامت وخاص کردن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم است ببعضی خصائص وقیاس کردن غیر بر رسول مقبول وقتی که دلیل خصوص قائم نباشد وروا بودن نسخ زیراکه اباحت در حق رسول علیه السلام منسوخ بحرمت شد وجواز مجادله ومخالفه تابعی از برای صحابی با جتهاد وفضل ابی شریح از جهة آنکه او متابعت کرد امر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را به تبلیغ علم ازو والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ او ابو محمد حجبی بحاء مهمله مفتوحه وبجیم مفتوحه وبباء موحده بصری که در سال دو صد وبیست وهشت وفات یافت قَالَ اَنَا حَمَّادٌ بفتح حاء مهمله وتشدید میم پسر زید پسر درهم بصری که در باب وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا گذشته عَنْ اَيُّوبَ یعنی سختیانی که در باب حلاوة الایمان گذشته عَنْ مُحَمَّدٍ یعنی ابن سیرین که در باب اتباع الجنائز گذشته عَنِ ابْنِ اَبِي بَكْرَةَ وکه در باب قول النبی صلی الله علیه وسلم رب مبلغ گذشته عَنْ اَبِي بَكْرَةَ واحوال او در باب مذکور گذشته وابی بکره بفتح باء موحده است واسم او نفیع بتصغیر نفع است ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ یاد کرد ابو بکره که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولفظ قال بدل از لفظ النبی است وتقدیر کلام چنانکه ست ذکر قال النبی صلی الله علیه وسلم یا درین عبارت اختصار است گویا ابو بکره حدیث کرد بحدیثی که یاد کرد دران حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را وچیزی را از کلام مبارک او واز جمله آن

قول اوست فَاِنَّ دِمَائَكُمْ وَاَمْوَالَكُمْ پس بدرستی که خونهای شما و مالهاء شما و فا عاطفه است و معطوف علیه اول کلام است زیرا که اینحدیث مقطوع و جزء از احادیث طویل است که بعض آن در باب قول النبی صلی الله علیه و سلم رُبَّ مبلّغ گذشته که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود ای یوم هذا فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه بسوی اسمه قال الیس یوم النحر فقلنا بلی فقال ای شهر هذا فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه فقال الیس بذی الحجه قلنا بلی قال فان دمائکم و اموالکم و اعراضکم بینکم لحرام کحرمة یومکم هذا تا آخر پس این معطوف بر کلام سابق است که آن کلام در موضع خود مذکور است و درینجا اکتفا و اقتصار بر مقصود کرده شد که آن بیان تبلیغ است قَالَ مُحَمَّدٌ وَاَحْسِبُهُ قَالَ وَاَعْرَاضَكُمْ گفت محمد بن سیرین و گمان می کنم من پسر ابی بکره را که گفت پس از لفظ و اموالکم لفظ و اعراضکم را یعنی لفظ و اعراضکم نیز زائد بر اموالکم آورد یعنی خونهای شما و مالهای شما و عرضهای شما عَلَيْكُمْ حَرَامٌ بر شما حرام اند كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هٰذَا مانند حرام بودن روز شما که امروز است فِي شَهْرِكُمْ هٰذَا در ماه شما که این ماه است اَلَا لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ آگاه باشید که باید برساند کسی که حاضر است درین مجلس آن کسی را که غائب ازین محفل است و حاضر نیست فَقَالَ مُحَمَّدٌ صَدَقَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس گفت محمد بن سیرین که راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم كَانَ ذٰلِكَ متحقق بود این تبلیغ و اگر گفته شود که کلمهٔ ذلک اشارت بچه چیز است و حال آنکه ممکن نیست که اشارت بسوی قول او لیبلغ الشاهد باشد زیرا که او امر است که آن نوعی از انشاء است و صدق و کذب از خواص اخبار است جواب آنکه احتمال دارد که روایت نزد ابن سیرین لیبلغ بفتح لام اول باشد و درین هنگام او از جمله اخبار باشد یا آنکه امر در معنی خبر باشد حاصل آنکه این کلام در صورت امر است و معنای او اخبار رسول علیه السلام است بآنکه تبلیغ عام بعد ازین زمان واقع خواهد شد یا آنکه اشارتست بسوی تتمهٔ این حدیث و آن قول حضرت صلی الله علیه و سلم است که فرمود ان الشاهد عسی ان یبلغ من هو اوعی منه یا آنکه اشارت بسوی ما بعد خود است و آن تبلیغ است در ضمن قول او الا هل بلغت یعنی تبلیغ رسول کریم بسوی امت خود واقع و متحقق شده و این مانند قول حق سبحانه جل شانه است که فرموده قال

فَاِنَّ دِمَائَكُمْ وَاَمْوَالَكُمْ
قَالَ مُحَمَّدٌ وَاَحْسِبُهُ
قَالَ وَاَعْرَاضَكُمْ
عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ
يَوْمِكُمْ هٰذَا فِي شَهْرِكُمْ
هٰذَا اَلَا لِيُبَلِّغِ
الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ
فَقَالَ مُحَمَّدٌ صَدَقَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
كَانَ ذٰلِكَ

الا هل بلغت متفق عليه باب اثم من كذب على النبي صلى الله عليه وسلم حدثنا علي بن الجعد قال انا شعبة قال اخبرني منصور

تا افراق یعنی و بینک الا هل بلغت آگاه باشید ای قوم من وای حاضران
مجلس من که بتحقیق رسانده‌ام من احکام را از جناب پروردگار بجانب شما
یعنی من بمقتضای قول حق سبحانه جل شانه که فرموده یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک عمل نموده‌ام والا به تخفیف لام از حروف تنبیه است مکرر تین
یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم الا هل بلغت دو بار پس الا هل بلغت
از کلام رسول خدا صلی الله علیه وسلم است ولفظ قال پیش از لفظ مرتین مقدر است
وتقدیر کلام چنان است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا هل بلغت مرتین وصحیح
نیست که مرتین متعلق بقال مذکور باشد در قول وفکان محمد جمله معترضه باشد زیرا که
ثابت نشده که مجموع این کلام مقول از برای محمد است ودرین حدیث مبارک بیان
حرمت قتل وحرمت غصب وحرمت غیبت است وتکرار کردن کلام از برای تاکید وتقریر
است وسائر تحقیقات ابن حدیث مبارک واحکام او در باب قول النبی صلی
الله علیه وسلم رب مبلغ گذشته والله اعلم

باب اثم من كذب

على النبي صلى الله عليه وسلم باب است در بیان گناه آن کسی که دروغ
گفت بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ودر احادیث باب تصریح به بیان اثم
نیست بلکه او مستفاد از وعید بآتش دوزخ است زیرا که او لازم او است
از جهت آنکه بی گناه در آتش دوزخ هیچکس داخل نخواهد شد حدثنا علي
بن الجعد بفتح جیم وسکون عین مهمله و بدال مهمله جوهری بغدادی است که در
باب اداء الخمس من الایمان قال انا شعبة بضم شین معجمه بسیار بار گذشته قال
اخبرنی منصور پسر معتمر ابو عتاب بفتح عین مهمله وتشدید تاء مثناة فوقانیه کوفی
است واو صائم ومتعبد وقائم ومتهجد بود
دختر قتاده از برای پدر خود گفت که
ای پدر من آن ستونی که در سرای منصور
بود چه شد قتاده گفت که ای دختر من آن
ستون نبود بلکه آن منصور بود که علی الدوام
تمام شب نماز می خواند واو الحال وفات یافته

واو در باب من جعل لاهل العلم ایاما گذشته قَالَ سَمِعْتُ رِبْعِيَّ بْنَ حِرَاشٍ ربعی بکسر
را مهمله و سکون با موحده تحتانیه و کسر عین مهمله و تشدید یا مثناة تحتانیه و حراش
بکسر حا مهمله و به تخفیف را مهمله و بشین معجمه است و در هر دو صحیح مبارک حراش بجا مهمله جز
او نیست و او از کبار تابعین بود و هرگز او گاهی دروغ نمی گفت و از برای او دو فرزند
بودند که اطاعت حجاج ظالم نمیکردند و حجاج در صدد آن بود که آن هر دو را بیابد و بکشد
لیکن آن هر دو مخفی بودند و بدست حجاج نمی آمدند پس از برای حجاج گفته شد که پدر آن
هر دو گاهی دروغ نگفته اگر آدم خود را بسوی آن بفرستی و از وی سوال کنی احوال آن هر دو
فرزند را البته آن هر دو بدست تو خواهند آمد پس حجاج ظالم آدم خود را بسوی او روان کرد و او
بحضور او آمد پس پرسید که فرزندان تو کجا اند پس او گفت که آن هر دو در خانهٔ خود اند پس حجاج
گفت که از آن هر دو عفو نمودیم از سبب راستی تو و بعد ازان باز گاهی با آن هر دو تعرض نکرد
و او سوگند خورده بود که هرگز خنده نخواهد کرد تا آنکه او را معلوم نشود که مرجع او به بهشت است
پس در تمام عمر خود هرگز خنده نکرد و چون مرد و وفات یافت پس بعد ازان خنده کرد و از
برای او دو برادر بودند یکی مسعود نام و او آنست که بعد از موت همراه مردم تکلم کرده بود و
سخنی کرده بود و دیگر ربیع نام و او نیز سوگند خورده بود که هرگز خنده نخواهد کرد تا او را معلوم
کرد که آیا او در بهشت خواهد بود یا نه چون او وفات یافت و غاسل از برای غسل او آمد
و او را غسل داد پس آن غاسل گفت که او از ابتدا غسل تا اتمام آن همیشه خندان بود ابن
مدنی گفته که از مسعود هیچ روایت کرده نشده مگر کلام او که بعد از موت خود با آن تکلم
کرده بود و ربعی بحسب لغة منسوب بسوی ربع بکسر را مهمله است و حراش جمع
حرش است و حرش در لغة اثر را گویند يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ میگوید ربعی پسر
حراش که شنیدم من بگوش خود حضرت علی را که خشنود باد خدای تعالی ازو و او حضرت
علی پسر ابی طالب پسر عبد المطلب پسر هاشم پسر عبد مناف هاشمی مکی مدنی کوفی
امیر مؤمنان پسر عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم است و نام ابو طالب در قول مشهور
عبد مناف است و نام مادر حضرت علی فاطمه دختر اسد پسر هاشم پسر عبد مناف است
و آن فاطمه اول زن هاشمیه است که از هاشمی ولد هاشمی آورد و آن فاطمه باسلام مشرف
شد و بعد ازان هجرت در راه خدای تعالی از مکه مشرفه بسوی مدینه مقدسه کرد

و در

و در حالت حیات سرور کائنات او وفات یافت و رسول علیه السلام بتوجه تمام نماز جنازه بروی خواند و وقت دفن در قبر او خود فرود آمد و بدست مبارک خود در لحد او را بجای او سپرد و کنیت حضرت علی ابوالحسن مشهور است و رسول او را ب او را مکنی بابی تراب کرده بود لهذا حضرت علی باین کنیت بسیار خورسند و خوشنود می شد و او برادر سرور کائنات بعقد مواخات بود و رسول محمود او را بزبان خود فرمود انت اخی فی الدنیا والآخرة و منکوحه او حضرت فاطمه بتول بضعه رسول مقبول بود و در سال دویم از هجرت رسول اکرم او را بعقد نکاح خود آورد و بعضی بعد از جنگ احد گفته اند و عمر آن خاتون صالحه در وقت عقد و نکاح پانزده سال و پنج ماه بود و عمر حضرت علی بیست و یک سال و پنج ماه بود و او سیدة نساء مومنین و محبوبهٔ حبیب رب العالمین بود و رسول علیه السلام فرمود ان الله عز و جل امرنی ان ازوج فاطمة من علی بن ابی طالب و او پدر سبطین یعنی حسن و حسین است و او اول خلیفه از هاشمیین و یکی از عشرهٔ مبشرین است و او یکی از شش نفر است که سرور کائنات در وقت وفات از ایشان راضی و خوشنود بود و ایشان را اصحاب شوری گویند و او یکی از خلفاء راشدین و از علماء زاهدین بود و او شیر خدا بر لشکر اعداء در معرکه حرب و قتال و میدان جنگ و جدال بود و آن شیر خدا در علم و فراست و حلم و سیاست و کرم و سماحت و نظم و فصاحت و حسن و ملاحت و زهد و ریاضت و ورع و عبادت و ظفر و شجاعت و عفو و براعت از اقران و امثال فائق و زائد بود و در مقام تعهد و وفا و توکل و رضا و انس و عطاء و محو و فناء و صحو و بقاء و ورد و ورا و ورا و جز آن از مقامات اصطفاء و اجتباء بدرجه اکملیت فائز و ممتاز بود و او مطلع انوار هدایت منبع اسرار ولایت مفتاح علوم الهیه مصباح معارف ربانیه بود و او سابق بسوی اسلام از کافهٔ انام بود و علماء و فضلاء اختلاف کردند در ان کسی که اول اسلام برسول علیه السلام آورده بعضی گفته اند که آن حضرت خدیجه است و بعضی گفته اند که آن حضرت ابوبکر است و بعضی گفته اند که آن حضرت علی است[1] و بعضی گفته اند که آن حضرت بلال است لیکن محققین در وجه توفیق این اقوال چنان تقریر کرده اند که مراد آنست اول آن کسی که از ذکور احرار بالغین اسلام آورده حضرت ابوبکر است و اول آن کسی که از صبیان عاقلین اسلام آورده حضرت علی است و اول از زنهای که اسلام

[1] و بعضی گفته اند که آنحضرت زید است صح

آوردند حضرت خدیجه است واول از معتقین زید پسر حارثه اسلام آورده واول از
ملوکین حضرت بلال اسلام آورده ودر وقت هجرت از مکه شریفه بسوی مدینه مقدسه رسول
کریم حضرت علی را خلیفه خود کرده بود تا دران بقعه مبارکه چندروز اقامت نماید وادای امانات
از آنحضرت رسالت کند بعد ازان باو لاحق گردد واو همراه رسول مختار در جمیع معارک
ومشاهد حاضر بود مگر در جنگ تبوک بفتح تاء مثناة فوقانیه پس ازان بباء موحده از جهة آنکه
رسول علیه السلام در ان غزوه او را خلیفه خود بر مدینه مقدسه گردانیده بود واو بخدمت رسول
کریم عرض کرده گفت یا رسول الله مرا درین غزوه میان زنان وصبیان میگذارید رسول
علیه السلام به تلطف تمام فرمود اما ترضی یا علی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا
انه لانبی بعدی واو را در روز احد شانزده زخم از دست کفار بدکردار رسیده بود ودر
روز خیبر رسول علیه السلام علم اهل اسلام باو داده بود و باصحاب کرام خبر داده بود که فتح خیبر
بدست او خواهد شد و واقع شد بهمان وجه که رسول علیه السلام خبر داده بود وگفته اند که
چون فخریات حضرت معاویه بحضرت علی در رسید حضرت علی غلام خود را گفت که هر انچه من
املا وانشاء بر تو نمایم پس او را بسوی او نوشته بفرست بعد ازان بروی این ابیات املا کرد

شعر محمد النبی اخی وصهری * وحمزة سید الشهداء عمی * وجعفر الذی یضحی ویمسی
یطیر مع الملائکة ابن امی * وبنت محمد سکنی وعرسی * منوط لحمها بدمی ولحمی * وسبطا
احمد ابنای منها * فایکم له سهم کسهمی * سبقتکم الی الاسلام طرا * غلاما ما بلغت
اوان حلمی * واوجب لی رسول الله حقا * ولایته غداة غدیر خم * انا البطل الذی لم تنکروه
لیوم کریهة ولیوم سلم

وآن غلام این ابیات را نوشته بسوی حضرت معاویه فرستاد و بیهقی گفته که
واجب است بران کسی که شان حضرت علی باو معلوم نباشد که این ابیات را حفظ
کند تا سے فی الجمله از مفاخر حضرت علی واقف وآگاه گردد و احوال او در شجاعت و براعت
مشهور است واما علم او پس بدرجه علیا و رتبه قصوی رسیده که در احاطه بیان و تشریح
اذهان نگنجد و رسول علیه السلام فرموده انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت
الباب و حضرت علی رضی الله عنه فرموده لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحة سبعین وقرا فرموده
شعر رضینا قسمة الجبار فینا ؛ لنا علم وللجهال مال ؛ فان المال یفنی عن قریب ؛ وان العلم
یبقی لا یزال ؛ واصحاب کرام از سرعت فهم و دقت علم او تعجب می کردند چنانچه روایت کرده
شده که روزی حضرت علی کرم الله وجهه پای خود را در رکاب گذاشت تا سوار شود پس
یک زنی آمد و بر سبیل فریاد و تظلم گفت که ای امیر مؤمنان بدرستی برادر من ششصد
صد دینار گذاشت و ازان ترکه مرا یک دینار دادند پس حضرت علی مرتضی در جواب
آن زن گفت که شاید برادر تو یک زوجه و مادر و دو دختر و دوازده برادر و ترا وارث
گذاشته آن زن گفت که آری پس حضرت علی گفت تو حق خود را استیفا کردی
بعد ازان سوار شد پس اصحاب کرام متعجب و متحیر ماندند و آورده اند که روزی حضرت
علی بر منبر کوفه از برای خطبه بالا شد پس شخصی آمد و سوال از مسئله فرایض کرد و
گفت شخصی مرده و دنبال خود وارث یک زن و دو دختر و مادر و پدر گذاشته
پس حکم او چیست حضرت علی بر سبیل فور جواب مسئله او را در ضمن خطبه مندرج کرد
پس آن سائل بر سبیل تعنت گفت که آیا از برای زوجه ثمن نیست پس حضرت
علی فرمود که ثمن او تسع گردیده و بر خطبه خود باز گذشت و این مسئله را در علم فرائض
از همین جهت مسئله منبریه گویند و آورده اند که یک نصرانی بسوی او در آمد
و گفت که شما در کتاب خود میخوانید و لبثوا فی کهفهم ثلثمائة سنین وازدادوا
تسعا و ما یان در کتاب خود سه صد سال بدون زیادت می یابیم پس درمیان دو کتاب
مخالفت واقع شده حضرت علی بر سبیل فور فرمود که این سخن مستقیم است سه صد سال
در کتاب شما بر حساب یونانیان است و کتاب ما یان بر حساب عرب است و سه صد سال بحساب یونانیان
سه صد و نه سال بحساب عرب می شود پس نصرانی متعجب شد و در همان ساعت ایمان آورد

وگفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله لهذا گفته که حضرت علی معجزه
از جمله معجزات سرور کائنات است ودر بعضی کتب دیده شده که وجه تخصیص او از جمله
اصحاب کرام بلفظ کرم الله وجهه آنست که ایزد علام قبل از ظهور اسلام روی کریم اورا
از سجود صنم ذمیم نگاه داشته است بلکه تا آنکه در شکم مادر بود مادر خود را نگذاشت که پیش
بت سجده کند وصاحب سراج السالکین آورده که حضرت علی اسم کریم از جمله اسمای
الٰه عظیم بسیار ورد میکرد لهذا اورا بلفظ کرم الله وجهه تخصیص نمودند وحضرت عبد الله
پسر مسعود از رسول محمود روایت کرده که فرموده النظر الی وجه علی عبادة وعمران
پسر حصین گفته که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون
من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی ورسول علیه السلام در روز غدیر
خم که نام جائیست در جحفه وقت رجوع او از حجة الوداع فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه وانصر
من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه حیث دار واین حدیث را شانزده نفر از
اصحاب کرام روایت کرده اند ودر روایت احمد آمده که این حدیث را از سی نفر از اصحاب
کرام شنیده شده است واز ام المؤمنین ام سلمه روایت آمده که وقتی که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم خشم میکرد هیچکسی بغیر از حضرت علی جرأت نمیکرد که همراه آن
سرور عالم سخن کند ورسول علیه السلام فرموده که بهشت مشتاق به سه نفر است وآن علی
وعمار وسلمان اند ابن عباس گفته که هیچ جائی حق سبحانه جل شانه یا ایها الذین امنوا
نفرموده ونازل نکرده مگر حضرت علی امیر مؤمنان وشریف آنهاست وحق تعالی
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم را در مواضع کثیره عتاب کرده وحضرت علی را یاد نکرده
مگر به خیر ونیکی وابن عساکر گفته که در شان هیچ کسی از آیات کلام الله نازل نشده آنقدری
که در شان حضرت علی نازل شده که بدرستی در شان او سه صد آیت از کلام الله نازل
شده وآن همه را بیان کرده واز کرامات باهرهٔ او آنست که آفتاب بروی رد کرده
شده چون سر مبارک رسول کریم در کنار او بود ووحی بروی نازل می شد
وحضرت علی نماز عصر ادا نکرده بود پس وحی تمام نشد مگر وقتی که آفتاب غروب شد
پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم ان علیا کان فی طاعتک وطاعة رسولک

یعنی هر آن کسی که من مولای او هستم
پس علی نیز مولای اوست
خدایا دوست دار آن کسی را که دوست دارد او را
ودشمن دار آن کسی را که دشمن دارد او را
ویاری ده آن کسی را که یاری کند او را
وخوار کن آن کسی را که خوار کند او را
وبگردان حق را همراه او
تابع حق اند
تابع او گردان

دوست دار هر
آن کسی را که دوست
کند او را ودشمن کن
آن کسی را که دشمن کند
او را هم

فاردد

فارددعلیه الشمس پس درهمان ساعت آفتاب بعد از غروب طلوع نمود و حضرت علی
نماز را ادا کرد بعد از ان آفتاب غروب شد و این حدیث را طحاوی و قاضی در شفاء
تصحیح کرده و شیخ الاسلام ابوزرعه گفته که این حدیث حسن است سبط بن جوزی
گفته که درین باب حکایت عجیبه و قصهٔ غریبه است که ما را جماعتی از مشایخ عراق
نقل کرده اند که آنها ابومنصور مظفر پسر اردشیر واعظ قبادی را مشاهده کردند
که این قصهٔ رد آفتاب را بعد از ادای نماز عصر وی بیان کرد و فضائل اهل بیت را
ذکر نمود ناگاه ابری شد پدید و روی آفتاب را پوشید تا بجدیکه مردم گمان
کردند که آفتاب غروب شد پس ابومنصور واعظ بر سر منبر ایستاد و اشارت
با آفتاب کرد و این شعر خواند شعر لا تغربی یا شمس حتی ینتهی ❊ مدحی لآل المصطفی
ولنجله ❊ واثنی عنانک ان اردت ثناءهم ❊ انسیت اذا کان الوقوف لاجله ❊
ان کان للمولی وقوفک فلیکن ❊ هذا الوقوف لخیله ولرجله پس در همان ساعت ابر
از آفتاب دور شد و آفتاب طلوع نمود و از ابن عباس آمده که همراه حضرت علی چهار درهم
بود که جز آنها چیزی در ملک خود نداشت پس یک درهم را در شب صدقه
کرد و یکی را در روز و یکی را در علانیه و یکی را در پوشیده تصدق کرد پس حق سبحانه
جل شانه آیهٔ کریمه نازل کرد و فرمود الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا
و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون و اهل تفسیر آورده
اند که سائلی در مسجد نبوی آمد و سوال کرد و حضرت علی رضی الله عنه در نماز بود پس انگشتر
خود را بسوی آن سائل در عین آن نماز در حالت رکوع انداخت و آن سائل او را گرفته
رفت پس حق جل و علی شانه این آیهٔ کریمه فرستاد انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون و حضرت معاویه از برائی
نالهٔ پسر معمر گفت که ای خالد تو علی را از چه جهة دوست میداری گفت بسبب
سه خصال او را دوست میدارم یکی آنکه وقت خشم و قهر حلم و نرمی میکند و دوم
آنکه وقت قول و سخن راست میگوید و سیوم آنکه وقت حکم عدل و انصاف مینماید
آورده اند که یک کافری بود پهلوان و محاربه با آن شاه مردان همراه او اتفاق افتاد
چون بعد از جد نام شیر خدا آن پهلوان را انداخت و شمشیر خود را از نیام کشیده تا آن

کافر را بکشد آن کافر خدو انداخت بروی حضرت علی چنانچه مولانا در مثنوی معنوی میگوید

بیت او خدو انداخت برروی علی ۰ افتخار هر نبی و هر ولی پس حضرت علی شمشیر

را در نیام کرد و آن پهلوان را گذاشت و او را گفت که بیا جنگ را دوباره از سر گیریم

آن کافر مبارز متحیر شد و از سبب آن واقعه پرسید حضرت علی گفت که ما دامیکه تو خدو

نینداخته بودی جنگ و محاربه از برای خدای تعالی باخلاص تام میکردم چون تو تف

انداختی برروی من پس غیرت نفس نیز دران عمل شریک شد لهذا او را گذاشته از سر

گرفتم تا عمل خالص از ریا را از برای ذات کبریا ء حاصل کنم پس آن کافر از کمال خلاص (؟) متحیر

شد و باسلام مشرف شد و از جمله اسماء حضرت علی حیدر است سهیلی گفته که قاسم بن ثابت

گفته که در تسمیه او بحیدر سه اقوال است یکی آنکه نام او در کتب قدیمه نام او اسد بود و اسد

حیدر را گویند دویم آنکه مادر او فاطمه دختر اسد وقتیکه او را زائید و پدر او دران هنگام غائب

بود پس او را تسمیه بنام پدر خود کرد بعد ازان ابوطالب پدر او آمد و علی او را نام گذاشت

و بهمین معنی اشارت است بقول حضرت علی کرم الله وجهه که در روز خیبر فرمود مصرع

انا الذی سمتنی امی حیدرة و سیوم آنکه او را در سن خوردی حیدر لقب میکردند از جهت

آنکه حیدر آنکسی را گویند که پر گوشت و بزرگ شکم باشد و حضرت علی در زمان صغر خود

بهمین صفت بودند و روایت کرده شده از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم

بمقدار پانصد و هشتاد و شش حدیث که امام بخاری از جمله آنها بیست و نه ذکر کرده

و سوال اصحاب کبار و رجوع آنها بسوی فتوای آن شهسوار در مسائل مشکله و واقعات معضله

مشهور است و کمال زهد و تقوی او معروف درمیان خواص و عوام است و حاصل از غله او

در سال چهل هزار دینار بود و آن همه را در راه خدا تعالی صدقه گردانیده بود و بر وی از لباس

ازار غلیظ بود که به پنج درهم خریده بود و در وقت وفات ترکه هیچ چیزی نگذاشت مگر شش صد درهم

که او را طیار کرده بود تا بعوض آن کنیزی از برای خدمت خرید نماید و مناقب و فضائل او بسیار

است که در تعداد و شمار نمی آیند و احادیث وارده در فضل او درین صحیح مبارک و دیگر صحاح بسیار

اند و زمان ولایت و خلافت او پنج سال بود که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بشهر ذیحجه در

سال سی و پنجم از هجرت رسول اکرم باو بیعت کرده شد ابن منیب گفته که هرگاه حضرت عثمان برتبه

شهادت و بعنوان سید اصحاب کرام و جز آنها از انام بسوی سرای حضرت علی آمدند پس گفتند که یا علی

افتخار بدنیا بکفر تسلط (؟) از قبیل افتخار مخدوم بخادم رشید و صالح است و افتخار دنیا از قبیل افتخار خادمان بمخدوم کامل است منه عفی عنه

ما این بخدمت تو آمدیم تا مبایعت همراه تو نمائیم زیرا که احق بخلافت توئی پس حضرت علی
رضی الله عنه فرمود که این کار خلافت مفوض بسوی اهل بدر است و هر کسی را که اهل بدر
مبایعت کردند پس خلیفه همان شخص است پس هیچ کسی از اهل بدر و غیر آنها از صحابه کرام باقی
نماندند مگر آمدند پیش حضرت علی تا مبایعت بر خلافت او نمایند چون حضرت علی اینواقعه را
دید بسوی مسجد نبوی بیرون آمد و بر سر منبر بالا شد پس حضرت طلحه اول او را بیعت
کرد بعد ازان جمیع اصحاب کرام او را بیعت کردند نووی گفته که علماء از حضرت علی رضی الله
عنه آثار بسیار نقل کردند که ازان آثار معلوم می شود که او سال قتل خود و ماه او و شب او
قبل از وقوع آن قتل دانسته بود و گفته اند که چون حضرت علی کرم الله وجهه بسوی نماز صبح
بیرون شد مرغان اهل سرای جمع شده پیش روی او آمدند و آواز و فریاد کردند پس مردمان
اهل بیت آن مرغان را از پیش روی او راندند پس فرمود که بگذارید اینها را زیرا که این مرغان
نوحه کننده اند و اهل سیر گفته اند که چون منازعه و محاربه در میان حضرت علی و حضرت
معاویه طویل شد پس سه نفر از اشقیاء خوارج مشورت کردند یکی عبد الرحمن پسر ملجم حمیری
مرادی و دیگر مبارک تمیمی و دیگر عمرو تمیمی و در مکه شریفه اتفاق بر سبیل تعاهد و تعاقد
نمودند بر آنکه سه نفر را یعنی حضرت علی و معاویه و عمرو پسر عاص را قتل کنند و بکشند تا مخلوق
از جنگ و قتال آرام یابد پس ابن ملجم شقی گفت که قتل حضرت علی بذمه من باشد و مبارک
گفت که معاویه را من قتل میکنم و عمرو گفت که عمرو پسر عاص را من میکشم و سوگند با یکدیگر خوردند
که قتل این سه نفر مذکوره در شب یازدهم یا هفدهم از ماه مبارک رمضان واقع خواهد شد
بعد ازان هر یکی ازان سه اشقیاء متوجه بسوی شهر صاحب خود شد پس ابن ملجم شقی برای قتل
حضرت علی بکوفه آمده و یاران خود را از خوارج آن شهر ملاقات کرد پس مقصد خود را
بآن ها بیان نمود و گفت که این راز را با کس مگوئید و از جمله آن خوارج شبیب پسر بجره
اشجعی با آن شقی موافقت کرد پس چون شب جمعه در هفدهم ماه مبارک رمضان در
سال چهل متحقق شد حضرت علی رضی الله عنه وقت سحر بیدار شد و برای فرزند خود
امام حسن رضی الله عنه گفت که ای فرزند من امشب رسول خدا صلی الله علیه
وسلم را در خواب دیدم و گفتم یا رسول الله دیدید که من از امت تو چه قدر
جفاء دیدم پس حضرت رسول علیه السلام فرمود ای علی تو بر انها

برانها دعا کن پس گفتم من اللهم ابدلنی بهم خیرا منهم وابدلهم بی شرا لهم نی ومؤذن
درآمد پس گفت الصلوة الصلوة الصلوة پس شبیب خارجی بر حضرت علی حمله کرد و اورا شمشیر
زد پس شمشیر او خطا شد و بر دروازه افتاد و ابن ملجم شقی اورا بشمشیر خود زد پس از بهم
او تا قرن او آن شمشیر در رسید و بدماغ او واصل گردید و آن هر دو گریختند پس شبیب
شقی بخانه خود درآمد پس مردی از بنی امیه بروی درآمد و اورا در همانجا کشت و اما ابن
ملجم شقی پس مردم از هر جانب بروی حمله کردند و مردی از همدان با او لاحق شد پس چادر
خود را بروی انداخت و شمشیر را از وی گرفت و اورا گرفته به پیش حضرت علی آورد همدانی اورا انداخت
پس حضرت علی بسوی آن شقی دید و گفت نفس مقابله نفس است پس وقتیکه من ازین
زخم مردم پس اورا بکشید چنانچه او مرا کشت و اگر من ازهمین زخم سلامت ماندم پس فکر
خود را در حق وی می بینم پس آن شقی را بحکم حضرت علی حبس کردند و نگهداشتند و حضرت
علی روز جمعه و شنبه زنده ماند و در روز یکشنبه در شب نوزدهم از ماه رمضان در
سال چهل وفات یافت و اورا حضرت امام حسن و حسین و عبدالله بن جعفر
غسل داد و محمد بن حنیفه آب بروی میریخت و او در سه جامه کفن کرده شد که درمیان
آن سه قمیص و پیراهن نبود و امام حسن نماز جنازه بروی خواند و هفت تکبیر گفت
ودر کوفه بدارالاماره مدفون شد یا بدیهات بجائی که الحال زیارت کرده میشود
یا درمیان خانه او و مسجد اعظم و درین مقام اقوال بسیار اند لکن صحیح آنست
که جائی قبر حضرت علی معین و معلوم نیست بلکه خدای تعالی اورا مخفی کرده تا که
خوارج نبش نکنند و ابن عساکر آورده که چون حضرت علی بشهادت رسید اورا
بر شتر برداشتند تا همراه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم او را دفن نمایند پس
ناگاه در شبی از شبها در راه آن شتر گریخت و معلوم نشد که آن شتر کجا رفت
پس ازهمین جهت اهل عراق گویند که حضرت علی در ابر و سحاب است و عمر او
در روز وفات بر اصح اقوال شصت و سه سال است و در مستدرک از سدی
آورده که ابن ملجم شقی بر یک زن خارجیه عاشق بود که نام آن زن قطام بود پس آن
شقی اورا در نکاح خود آورد و مهر او سه چیز مقرر کرد سه هزار درهم و کشتن حضرت
علی کرم الله وجهه و یک غلام و کنیزه و درهمین قضیه فرزدق شاعر گفته

شعر فلم ار مهرا ساقه ذو سماحة * کمهر قطام بین عرب وعجم * ثلثة الاف وعبد
وقینة * وضرب علی بالحسام المصمم * فلا مهر اغلی من علی وان علی * ولا فتك الا
دون فتك ابن ملجم * وگفته اند که چون آن شقی حضرت علی را زخم زد حضرت
علی گفت که فزت ورب الکعبة بعد ازان وصیت خودرا نوشت چون از وصیت
فارغ شد پس گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد ازان هیچ کلام نکرد مگر آنکه
گفت لا اله الا الله محمد رسول الله ووفات یافت وحضرت علی گندم رنگ میانه قد
سفید سر وسفید ریش وخوش روی مانند بدر وریشش بسیار انبوه وطویل بود
وفضائل آن شیر خدا از حد احصاء زائد است لیکن این شمه را از برای انتفاع مسلمانان
ذکر نمودیم وحب اهل بیت رسول مقبول مستدعی ذکر این فضائل بود امام شافعی
گفته شعر لو کان الرفض حب آل محمد * فلیشهد الثقلان انی رافضی * وایضا گفته
اذا نحن فضلنا علیا فاننا * روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل * وفضل ابی بکر اذا ما ذکرته
رمیت بنصب عند ذکری الفضل * فلا زلت ذا رفض ونصب کلیهما * بحبهما حتی
اوسد فی الرمل یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم که می گوید حضرت علی که
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تکذبوا علی که دروغ نگوئید بر من
وافترا نکنید بر من اگرچه از برای من باشد وبعضی محققین گفته اند که معنی آنست
که نسبت نکنید دروغ را بسوی من پس جمیع انواع کذب را شامل شد وقول او علی
هرگز از برای او مفهوم مخالف نیست زیرا که کذب از برای رسول کریم متصور
نیست از جهت آنکه از مطلق کذب منع فرموده وبعضی جاهلان مغتر شدند
پس در ترغیب وترهیب احادیث را وضع کردند وگفته اند که ما یان دروغ وافترا
بر رسول علیه السلام نکردیم بلکه این کار از برای تاکید شریعت وتائید طریقت کردیم
وندانستند که افترا بر رسول مقبول افترا بر خدائی مسئول است از جهت آنکه او اثبات

حکم از احکام شرعیه است فَاِنَّهُ مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ پس بدرستی هر انکسی که دروغ گفت
بر من فَلْیَلِجِ النَّارَ پس باید که داخل شود آنکس در آتش دوزخ و امر بدخول نار سبب از کذب
ازان جهة گردانید که لازم امر الزام است و کذب بر ... ی سبب الزام بدخول نار است
یا آنکه این کلام بحسب لفظ و صیغه امر است و بحسب معنی و مراد خبر است و اگر گفته
شود که کذب بر سبیل اطلاق معصیت است و هر عاصی داخل آتش دوزخ خواهد شد
زیرا که حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرمود و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم
پس فائده لفظ علی چه شد زیرا که این حکم عام در هر انکسی است که افترا بر کسے نماید
جواب آنکه شک نیست که کذب بر رسول اکرم بدتر از کذبی است که بر غیر او باشد
پس کذب بر رسول علیه السلام گناه کبیره است و بر غیر او صغیره و صغائر باجتناب کبائر
کفارت کرده میشوند چنانچه حق سبحانه جل شانه فرمود ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه
نکفر عنکم سیئاتکم یا آنکه مراد از قول او و من یعص الله آه گناه کبیره است نه صغیره
نووی گفته که معنی این حدیث آنست که دخول نار جزای آن مفتری است اگرچه حق
جل و علی شانه گاه بوسع رحمت خود عفو از و نماید و او را در آتش دوزخ داخل نکند و
همچنان هر وعید بنار که در شان اهل کبائر جز از کفر و شرک وارد شده محمول بر انست
که آن جزاء آنها است و اگر خدای تعالی عفو نماید جائز است و اگر جزاء دهد و در آتش دوزخ
داخل گرداند هم باز بیرون کردن از آتش دوزخ لازم است زیرا که تساوی در خلود
نار میان مؤمنان و کافران بادله قطعیه منتفی است حَدَّثَنَا اَبُو الْوَلِیْدِ او هشام پسر
عبد الملک طیالسی بصری شیخ الاسلام است که در باب حب الانصار گذشت قَالَ اَنَا
شُعْبَةُ بضم شین معجمه چند بار گذشته عَنْ جَامِعِ بْنِ شَدَّادٍ جامع بجیم و شداد بفتح شین معجمه
و بدو دال مهمله که الف فاصله درمیان آن هر دو واقع شده است و اول
ازان هر دو مشدد است و ابو صخره تابعی کوفی است و در سال یکصد و هژده
وفات یافت عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الزُّبَیْرِ پسر عوام اسدی قرشی
که جان خود را از خدای تعالی شش بار خرید و در سال یکصد و بیست
و چهار وفات یافت عَنْ اَبِیْهِ از پدر خود که عبد الله پسر زبیر است و کنیت او ابوبکر
است و گفته شده که ابو خبیب بضم خاء معجمه و فتح باء موحده اولی و سکون یاء مثناة

فَاِنَّهُ مَنْ کَذَبَ
عَلَیَّ فَلْیَلِجِ النَّارَ
حَدَّثَنَا اَبُو الْوَلِیْدِ
قَالَ اَنَا شُعْبَةُ عَنْ
جَامِعِ بْنِ شَدَّادٍ
عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ
اللّٰهِ بْنِ الزُّبَیْرِ
عَنْ اَبِیْهِ

تحتانیه واو صحابی پسر صحابی هست واو امیر مؤمنان و رئیس صالحان بود واو اول مولود
است که در اسلام از برای مهاجران در مدینه مقدسه متولد شد که مادر او خاتون اسماء
دختر حضرت ابوبکر صدیق اورا به قبا زائید واورا در همان حال بخدمت رسول
باکمال آورد پس رسول مقبول اورا در کنار خود نهاد و دانه خرما طلبید واورا مضغ
کرده در دهن وکام او مالید پس ریق رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اول
از همه اشیاء در شکم او داخل شد بعد از آن رسول صاحب کمال دعاء وسوال بدرگاه
ایزد متعال از برای او کرد واو اطلس بود که ریش نداشت وروایت کرده شده از وی
وسه احادیث از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که امام بخاری رحمة الله تعالی علیه
از جمله آن شش حدیث آورده واو یکی از چهار عبادله هست که اهل اصول قول
آنها را مقدم بر قیاس عقول فحول می نمایند وآنها عبد الله پسر عمر وعبد الله پسر
[عب]اس وعبد الله پسر عمرو وعبد الله پسر زبیر اند وبعضی عبد الله بن مسعود به بدل
[ع]بد الله پسر زبیر ذکر کردند وعبد الله پسر زبیر بسیار روزه دار وبسیار
[ش]ب بیدار وبسیار پیوند کننده رحم وبسیار داننده علم بود واو بسیار
[مجا]هده وریاضت میکرد که زمان عمر خود را بسه شب تقسیم کرده بود یک
[شب] در نماز در حال قیام وشب دیگر در حال رکوع وشب دیگر در حالت
[س]جود تا صباح ادا میکرد وولایت افریقیه را او محاربه ومقاتله کرد پس بادشاه
[آن]ها در لشکر صد هزار وبیست هزار از برای جنگ وقتال آمد ولشکر مسلمانان
[هم]گی بیست هزار بود چون عبد الله بن زبیر دید که بادشاه آنها از لشکر خود بیرون شده
[است] فوجی را از مسلمانان همراه خود گرفته قصد او کرد پس او را بیمهال کشت وفتح
[مس]لمانان بر دست او متحقق شد وچون یزید پسر معاویه مرد مردم اهل اسلام
[با او] بیعت بر خلافت همراه او کردند واین واقعه در سال شصت وچهار واقع شده
[و]دو برا[ی] طاعت او اهل حجاز ویمن وعراق وخراسان جمع شده بودند وعمارت
[خ]انه کعبه معظمه مجدد کرد وحطیم را داخل بیت گردانید وبر دمان خود او هشت
حج ادا کرد ودر خلافت باقی ماند تا آن زمانی که حجاج ظالم
بمکه مشرفه در اول شب از ماه ذی حجه در سال

در سال هفتاد و دو حاضر شده و با و مقابله و مقاتله کرد و حجاج بمردم حج کرد و او را محاصره کرد تا آن زمانیکه او را سنگ انداخته شده رسید و او وفات یافت و جثه او را بعد از وفات بر سر دار کرد و سر او را بسوی ملک خراسان برداشته شد قال قلت للزبیر گفت عبد الله که گفتم من از برای زبیر که پدر من بود و زبیر بضم زاء معجمه و فتح باء معجمه پسر عوام به تشدید واو پسر خویلد تصغیر خالد پسر اسد پسر عبد العزی پسر قصی پسر کلاب پس او همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در قصی ملاقات می کند و او برادر زاده حضرت خدیجه کبری است و او یکی از عشره مبشره دیگی از اصحاب سته است که آنها را اصحاب شوری گویند و او یکی ازان کسان است که دو هجرت در راه پروردگار از برای طلب ثواب در دار قرار کرده اند و او حواری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در شجاعت و سخاوت فائق از اقران و امثال خود بود و مادر او عمه رسول مقبول است که آن صفیه دختر عبد المطلب است و آن مادر او نیز اسلام آورده بود و او در اسلام بعد از سه نفر داخل شد و بعضی گفته اند بعد از پنج نفر بر دست حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و عمر او در وقت اسلام آوردن شانزده سال بود و چون او اسلام و اذعان آورد عم او او را بدخان معذب کرد تا اسلام را گذاشته باز عود بکفر نماید پس او ابا آورد و اسلام را نگذاشت و بعد ازان هجرت بسوی زمین حبشه کرد و در جمیع مشاهد همراه رسول شاهد حاضر شده بود و از و هشت و سی حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده که امام بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها نه حدیث ذکر کرده و او اول کسی است که شمشیر بر گردن کافران در راه ایزد مستعان برکشید و او در روز احد همراه آن رسول احمد ثابت ماند و او سفید رنگ و معتدل گوشت و سبک رخسار بود و مناقب او بسیار اند و بعضی ازانها در همین صحیح مبارک خواهد آمد انشاء الله تعالی و حضرت زبیر در روز جمل قتال و جدال را گذاشت و پس گشت پس گروهی از باغیان با و لاحق شدند و او را در وادی سباع ناحیه بصره کشتند و در همانجا دفن کرده شد بعد ازان او را بسوی بصره برداشته آوردند و دران جا دفن کردند

قال قلت للزبیر

کردند و قبر او در آنجا مشهور است که زیارت کرده می شود انّی لا اسمعك
که بدرستی من نمی شنوم ترا تحدّث عن رسول الله صلّی الله علیه وسلّم که حدیث
نقل کنی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کما یحدّث فلانٌ و فلانٌ
چنانچه حدیث میکند فلانی و فلانی و نام آن هر دو را گرفت و در روایت ابن
ماجه عبد الله بن مسعود دیگری از ان دو نفر یاد کرده فقال اما انّی لم افارقه پس گفت
حضرت زبیر که آگاه باش که بدرستی من جدا نشدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ولکن سمعته یقول ولکن شنیده بودم آن رسول مقبول را که میگوید و کلمه اما بتخفیف
میم از حروف تنبیه و انّی بکسر همزه است و مراد از عدم مفارقت عدم مفارقت
عرفیه است یعنی در سفر و حضر او کاهی جدا نشدم و اگر گفته شود که او در وقت هجرت
بسوی زمین حبشه از وجدا شده بود جواب آنکه مراد او عدم مفارقت بعد از
ظهور علیه السلام است و آن مفارقت قبل از ظهور شوکت اسلام بود حاصل آنکه
بعد از ظهور از ان سرور پر نور کاهی جدا نشدم یا آنکه مراد از عدم مفارقت
در اغلب احوال است و در بعضی روایات لکننی بنون وقایه آمده من کذب
علیّ که هر کسی که دروغ گفت بر من یعنی افترا و بهتان کرد بر من فلیتبوّء
مقعده من النار پس باید طیار کند و بگیرد جای خود را از آتش دوزخ یعنی جای او
در آتش دوزخ خواهد بود فلیتبوء بکسر لام آمده و آن اصل است و بسکون لام نیز
آمده و ظاهر این کلام امر است و معنای او خبر است یعنی ان الله بوء مقعده من
النار یعنی بدرستی که خدای تعالی میگیرد جای او را از آتش دوزخ یعنی جای از آتش
دوزخ از برای آن مفتری مقرر می کند و احتمال دارد که این امر بمعنی تهدید یا بمعنی
تهکم و استهزا یا دعا بر فاعل آن کذب باشد یعنی بواه الله تعالی ذلك
یعنی جای بدهد الله تعالی او را در آتش دوزخ و احتمال دارد که امر بر حقیقت
خود باشد و معنی آن باشد که هر کس که دروغ بر رسول علیه السلام گفت پس باید که امر
کند جان خود را بگرفتن جای خود از آتش دوزخ و لازم است بروی این امر و اول
اولی است و طیبی گفته که درین کلام اشارت بسوی معنی قصد در گناه و جزا او است
حاصل آنکه چنانچه آن کس قصد در کذب عمد کرد پس باید قصد کند بجزا او جای گرفتن خود را

انّی لا اسمعك
تحدّث عن رسول
الله صلّی الله علیه
وسلّم کما یحدّث
فلانٌ و فلانٌ
فقال اما انّی
لم افارقه ولکن
سمعته یقول
علیّ
من کذب
فلیتبوّء مقعده
من النار

در آتش دوزخ و اگر گفته شود که هرکس قصد کذب بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
کند و آن سخن در واقع کذب نبود پس آن کس گناهکار می شود یا نمی شود جواب آنکه
گنهکار می شود لیکن به سبب قصد کذب نه بسبب کذب زیرا که قصد معصیت معصیت
است وقتیکه از درجه وسوسه تجاوز نماید پس او در تحت این حدیث مبارک مندرج نشد
نووی گفته که این حدیث مبارک بر فوائد کثیره مشتمل است اول آنکه اخبار از شئی بر
خلاف آن حال که آن شئی بران حال در واقع و نفس الامر ثابت بران حال باشد
کذب است خواه بر سبیل عمد باشد خواه بر سبیل خطاء اگرچه مخطی باجماع علماء گنهکار
نیست و او را مواخذه نخواهد شد و دویم آنکه افتراء بر رسول کریم حرام عظیم است
و او فاحشه عظیمه و از خصائل ذمیمه است ولیکن بسبب این کذب کافر نمیگردد مگر آنکه
او را حلال داند و مشهور در میان علماء همین مذهب است و از امام الحرمین حکایت
کرده شده که آن کس بسبب آن کذب بر رسول کریم کافر گردد و خون او ریخته شود
بعد ازین بدانکه هرکسی که کذب بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر سبیل عمد در یک
حدیث نماید آنکس بی شک فاسق گردد و روایات او همگی و تمامی مرود گردد و احتجاج
بآن روایات باطل شود پس آن کس اگر ازان کذب توبه نماید پس امام احمد و جماعتی
از شافعیه گفته اند که روایت او هرگز هیچ وقت از اوقات قبول کرده نشود بلکه
بر جرح او بر سبیل دوام حکم کرده شود ولیکن این قول مخالف از برای قواعد اهل
است و مختار آنست که توبه او مقبول و روایت او صحیح است اما انکسی که کافر بود
بعد ازان اسلام آورد پس روایت او باجماع جمیع علماء مقبول است و سیوم آنکه
افتراء بر رسول خدا بر سبیل اطلاق حرام و ناروا است و فرق نیست در میان آن کذب
که در حکمی از احکام شرعیه باشد و میان آن کذبی که در غیر آن حکم باشد چنانچه
ترغیب و ترهیب در مواعظ و جمیع افراد آن کذب حرام و از بزرگترین کبائر است
و کرامیه گفته اند که وضع حدیث در چیزی که حکم شرعی در وی نباشد جائز است
و اما توقف حضرت زبیر در روایت حدیث و کثرت آن پس مبنی بر آن است
که او از غلط و نسیان ترسید هرچند که بر غالط و ناسی گناه نیست لیکن گاه گاه آن
هر دو منسوب بتفریط از جهت تساهل و مانند آن کرده مے شود و گاه بعضی از

احکام شرعیه بناسی نیز تعلق می گیرند چنانچه ضمان متلفات وانتقاض طهارات
وصلوات وجز آنها پس احتمال دارد که این کذب از جملهٔ آنها باشد بدانکه اینحدیث
مبارک در غایت صحة ونهایت قبول است وبعضی گفته اند که اینحدیث متواتر است
وابو بکر صیرفی در رسالهٔ خود حکایت کرده که اینحدیث مبارک را زیاده از شصت
نفر اصحاب کرام روایت کرده اند وبعضی از حفاظ گفته اند که اینحدیث مبارک از شصت
ودو نفر صحابی روایت کرده شده که در انها عشره مبشره داخل اند وجز این حدیث
معلوم نیست که عشره مبشره بر روایت او مجتمع ومتفق باشند وحدیث دیگر جز این
حدیث مبارک نیست که او را زیاده از شصت نفر صحابی روایت کرده باشند
وبعضی گفته اند که دو صد نفر از اصحاب کرام این حدیث مبارک را روایت کرده
اند شیخ ابن صلاح گفته که عدد راویان اینحدیث مبارک همیشه در تزاید وتفاضل
اند ومانند این دیگر حدیث متواتر نیست وبعضی گفته اند که مثال از برای حدیث
متواتر جز این حدیث مبارک متحقق نشده والله اعلم حَدَّثَنَا اَبُو مَعْمَرٍ بفتح هردو
میم وسکون عین مهمله که فاصل درمیان ان هردو میم واقع شده وبرای مهمله که او
عبد الله پسر عمرو پسر ابی الحجاج بصری منقری است قَالَ اَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ
پسر سعید پسر ذکوان تیمی بصری است واین هردو درباب قول النبی صلی الله علیه وسلم
اللهم علمه الکتاب گذشته اند عَنْ عَبْدِ الْعَزِيْزِ پسر صهیب بضم صاد مهمله وفتح ها
بصری بنانی بضم بای موحده وبد ونون که درباب حب الرسول من الایمان گذشته
قَالَ اَنَسٌ که گفت حضرت انس ورجال این اسناد همه بصری اند اِنَّهُ لَيَمْنَعُنِيْ که بدرستی
شان این است که هر آئینه منع میکند مرا اَنْ اُحَدِّثَكُمْ حَدِيْثًا كَثِيْرًا از انکه حدیث
کنم شما را حدیث بسیار از رسول مختار اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
انکه بدرستی پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم فرمود مَنْ تَعَمَّدَ عَلَيَّ كَذِبًا
هر انکسی که در قصد کند بر من دروغ را یعنی دیده ودانسته بر من
دروغ گوید فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ پس باید که بسازد
وبگیرد جای خود را از آتش دوزخ وحضرت
انس رضی الله تعالی عنه ترسید از انچه حضرت زبیر ترسیده بود

حدثنا ابو معمر حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز قال انس انه ليمنعني ان احدثكم حديثا كثيرا ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من تعمد علي كذبا فليتبوأ مقعده من النار

لهذا تصریح بلفظ اکثار نمود پس تقلیل حدیث از اصحاب کرام از برای احتراز و احتیاط بود
مع ذلک حضرت انس از جملهٔ آن کسان است که روایت حدیث بسیار کرده اند از جهة
آنکه وفات او متاخر شده پس درباب حدیث احتیاج مردم باو واقع شد و پوشیدن
علم حدیث دران وقت او را ممکن نبود حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ اِبْرٰهِيْمَ مکی بکاف
مشدده و یاء مثناة تحتانیه مشدده است و آن اسم است نه نسب چنانچه در سابق
گذشته و او از اکابر شیوخ امام بخاری است که حدیث مبارک را از هفده نفر
تابعین شنیده است که بعضی از انها یزید پسر ابی عبید است و در باب من اجاب الفتیا
باشارة الید گذشته قَالَ اَنَا يَزِيْدُ بْنُ اَبِيْ عُبَيْدٍ یزید بر صیغه مضارع معلوم از زیادت
است و عبید مصغر عبد است و او اسلمی مولای سلمه پسر اکوع است عَنْ سَلَمَةَ هُوَ
ابْنُ الْاَكْوَعِ از سلمه که او پسر اکوع و سلمه بسکون لام است و اکوع بفتح همزه و سکون
کاف و فتح واو و بعین مهمله است و آن در لغة آن کس را گویند که طرف زند او که متصل
ابهام است کج باشد و نام اکوع سنان پسر عبد الله اسلمی مدنی بود و کنیت سلمه
ابو مسلم یا ابو ایاس یا ابو عامر بود و او به بیعت رضوان رسول علیه السلام را بیعت کرده
بود و او در همان روز سه بار بهمراه رسول مختار مبایعت کرده بود اول بار در مردم
اولین و دویم بار در اوسطین و سیوم بار در آخرین و هفتاد و هفت حدیث رسول مقبول
از وی روایت کرده شده که امام بخاری رحمة الله علیه از جملهٔ آنها بیست و یک حدیث
آورده و او مرد شجاع و دلاور و تیرانداز و بهادر بود و او در ربذه سکونت کرده بود
و گفته شده که گرگ درنده همراه او کلام کرد سلمه گفت که من یک گرگ را دیدم که آهو
گرفته بود پس او را من طلب کردم تا آنکه از دهن او آهو را خلاص کردم پس آن گرگ متوجه
شده بمن گفت که هلاکت باد ترا که قصد کردی بسوی روزی که خدای تعالی
ما را روزی داده بود و لقمهٔ من از دهن من گرفتی و او از ان توهم نبود پس گفتم من سبحان
الله عجب است که گرگ سخن میگوید پس گرگ گفت ازین تعجب زیاده تر آنکه رسول رب
العالمین و سید المرسلین در اصول درخت خرما دعوت می کند مردمان را
بسوی خدای تعالی و مردم او را قبول نمی کنند و عبادت بتان نمیگذارند
سلمه گفت پس گذر همان ساعت بخدمت رسول مقبول آمدم و اسلام آوردم و در

حدثنا المكي بن ابراهيم قال انا يزيد بن ابي عبيد عن سلمة بن الاكوع

سال هفتاد و چهار وفات یافت و عمر او هشتاد سال بود قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ گفت سلمه که شنیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که میگوید
مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ مَا لَمْ اَقُلْ که هر آنکس که بگوید من آنچیزی را که نگفته بودم من آنچیزی را فَلْيَتَبَوَّأْ
مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ پس باید که طیار کند جای نشست خود را از آتش دوزخ و نسبت
کردن فعلی از افعال بسوی آن رسول صاحب کمال که او آن فعل هرگز نکرده
باشد در معنای این قول است زیرا که جرأت بر احداث شریعت در آن نسبت
نیز متحقق است بدانکه اسناد این حدیث مبارک از اسانید عالیه است
از جهت آنکه رجال میان امام بخاری و رسول باری سه نفر اند و این را ثلاثی
می نامند و اول از ثلاثیات بخاری این حدیث مبارک است و جمیع ثلاثیات
بخاری زیاده از بیست حدیث اند که بعضی محققین آنها را در تالیف جدا جمع کرده اند
حَدَّثَنَا مُوْسٰى پسر اسماعیل بصری تبوذکی منقری است قَالَ اَنَا اَبُوْ عَوَانَةَ
بفتح عین مهمله و به تخفیف واو و بنون که نام او وضاح از وضوح و سطی و احوال این
هر دو در ابتداء وحی گذشته عَنْ اَبِيْ حَصِيْنٍ بفتح حاء مهمله و کسر صاد مهمله عسانی گفته که
نمیدانم من شخصی را که نام او حصین یا کنیت او ابو حصین بفتح حاء مهمله باشد در صحیح بخاری
و مسلم بجز این مرد و او عثمان پسر عاصم اسدی کوفی تابعی است و در سال یک صد و
بیست و هشت وفات یافت عَنْ اَبِيْ صَالِحٍ یعنی ذکوان سمان زیات مدنی که در
باب امور الایمان گذشته عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تَسَمَّوْا بِاسْمِيْ که نام کنید اولاد خود را بنام من و تسموا بر صیغه
امر از باب تفعل است وَلَا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِيْ و کنیت نکنید آنها را بکنیت من و لا تکنوا
بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون کاف و به تخفیف نون از مجرد است و بعضی گفته اند
که بضم تاء و کسر کاف و تشدید نون از باب تفعیل است و در بعضی نسخها و لا تکنوا
بزیادت تاء پس از کاف آمده و درین هنگام او از باب افتعال است بدانکه علم بر سه
قسم است از جهت آنکه علم خالی نیست که قصد مدح یا ذم باو کرده شود یا نه و اول را
لقب گویند و قسم ثانی خالی نیست که مصدر بمانند لفظ اب یا ابن کرده میشود یا نه و اول را
کنیت گویند و ثانی را اسم می نامند پس اسم رسول مقبول صلی الله علیه وسلم محمد است

قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من يقل علي ما لم أقل فليتبوأ مقعده من النار حدثنا موسى قال أنا أبو عوانة عن أبي حصين عن أبي صالح عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تسموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي

[illegible]

وکنیت او ابو القاسم و لقب او رسول الله و سید المرسلین است و علماء درین
مسئله اختلاف کرده اند پس اهل ظاهر گفته اند که کنیت کردن بابی القاسم از برای هیچکسی
جائز نیست برابر است که نام او محمد و احمد باشد یا نباشد و آنها بهمین حدیث مبارک
استدلال کرده اند و مذهب شافعی همین است و گفته اند که رسول علیه السلام مکنی بابی القاسم
ازان جهة شده که او در میان مردمان آنچیزی را که از جناب پروردگار باو وحی شده قسمت
میکند و هریکی را از انها در منزل خود از فضل و شرف نازل میکرداند و غنائم را بر مصارف
خود بر وجه مشروع قسمت میکند چنانچه روایت حضرت جابر بران دلالت میکند که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی فانی انما جعلت قاسما اقسم
بینکم و در قسمت مذکوره هیچ کسی با آن ذات مبارک شریک نیست لهذا تکنی بکنیت مذکوره
بر سبیل اطلاق ممنوع شد و اما امام مالک گفته که کنیت کردن بابی القاسم مباح
است برابر است که نام آن شخص محمد و احمد باشد یا نباشد و نهی مذکور در حدیث مبارک
مخصوص بزمان حیات رسول مقبول است از جهة وقوع التباس بکنیت آن خیر الناس است
از جهت آنکه روایت کرده شده که در عهد رسول اکرم مردی بر مرد دیگر آواز کرد و گفت
ای ابو القاسم پس حضرت سرور کائنات التفات بسوی آن مرد داعی کرد پس او گفت
که ای رسول خدا من ترا باین کنیت نخوانده ام غیر این نیست که خوانده ام من فلانی را پس
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی چون بعد از وفات
سرور کائنات شائبهٔ التباس نماند پس این حکم منسوخ شد و مؤید همین مذهب است آنچه از
حضرت علی روایت کرده شده که او از رسول علیه السلام پرسید و گفت یا رسول الله ان
ولد لی بعدک ولد اسمیه باسمک واکنیه بکنیتک رسول علیه السلام در جواب او فرمود که نعم
قاضی عیاض گفته که قول جمهور سلف و فقهاء امصار همین است و ابن جریر گفته که این نهی
از برای ادب و تنزیه است نه از برای تحریم و این قول ضعیف است از جهة آنکه اصل در نهی
تحریم است با وجود آنکه ایذاء رسول مقبول برو مترتب است اگرچه در بعضی اوقات از حیات
آن سرور کائنات باشد و ایضا او معلل کرده نهی مذکور را بعلتی که دلالت بر اختصاص اسم
با آن ذات مبارک در حال وجود او میکند و گروهی از سلف گفته اند که نهی از تکنی بابی القاسم
مخصوص است با آن کسی که نام او محمد و احمد باشد پس بس و کنیت مذکوره از برای

آن کسی که نام او محمد و احمد نباشد جائز است زیراکه روایت صحیح از رسول فصیح آمده
که او نهی فرموده از جمع کردن میان اسم او و کنیت او و قول پنجم آن است که تکنی
بابی القاسم بر سبیل اطلاق ممنوع است و تسمیهٔ اولاد خود بنام قاسم نیز نارواست
تا آنکه پدر او مکنی بابی القاسم نگردد چنانچه مروان پسر حکم را چون این حدیث رسید
نام فرزند خود را تغییر داد و او را مسمی بعبد الملک گردانید و در اول نام او قاسم بود
و قول ششم آنکه تسمیهٔ اولاد بنام محمد ناروا است برابر است که کنیت آن مسمی
ابو القاسم باشد یا نباشد چنانچه درین باب حدیث از رسول اداب آمده
که لا تسمون اولادکم محمدا ثم تلعنونهم و این قول ضعیف است زیراکه درین حدیث
مبارک بر منع تسمیه بنام محمد دلالت نیست بلکه درو اشعار است بآنکه
هر کسی که ولد خود را بنام محمد مسمی کند پس لازم است بر آنکس که تعظیم آن ولد
بسبب این اسم مکرم نماید و معامله با و مانند معامله دیگران نکند چنانچه حدیث
آمده که رسول علیه السلام فرموده اذا سمیتم محمدا فلا تضربوه ولا تحرموه و ایضا
خطیب آورده که رسول علیه السلام فرموده اذا سمیتم الولد محمدا فاکرموه و
اوسعوا له فی المسجد ولا تقبحوا له وجها و آنچه آورده اند که حضرت عمر فاروق رضی الله
عنه بسوی کوفه نوشت که لا تسموا باسم النبی صلی الله علیه و سلم پس مطلق
نیست بلکه مقید است بآنکه حاصل شود بسبب او اهانت نام او صلی الله علیه و سلم
از جهت آنکه او شریک اوست دران نام چنانچه سبب نهی مذکور بران دلالت میکند
زیراکه گفته اند که سبب نهی حضرت عمر رضی الله عنه آن بود که او شنیده بود مردی را
که از برای محمد پسر زید پسر خطاب دشنام میکرد پس حضرت عمر آن محمد نام را طلبید و گفت که
الحال رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسبب تو دشنام کرده شود سوگند است مرا بخدا تعالی که بعد ازین
تو بنام محمد خوانده نمیشوی و او را عبد الرحمن نام گذاشت و نووی گفته که اجماع کردند بر آنکه تسمیهٔ اولاد
بنام انبیاء کرام جائز است مگر آنچه از حضرت عمر فاروق مقدم ذکر کردیم کلام او تمام شد لیکن آنچه صواب
است در تحقیق قول حضرت عمر رضی الله عنه مامقدم ذکر کردیم و امام مالک تسمیهٔ اولاد باسماء الملائکه
مثل جبرائیل و میکائیل و مانند آن مکروه دانسته و مؤید است او را آنچه امام بخاری از
عبد الله پسر جراد روایت کرده که سموا باسماء الانبیاء ولا تسموا باسماء الملائکة والله اعلم

وَمَنْ رَّاٰنِیْ فِی الْمَنَامِ وهرکس که دید مرا در خواب فَقَدْ رَاٰنِیْ پس بدرستی دید مرا باصواب
یعنی هرکس که مثال مرا در منام دید پس بدرستی عین مرا در عالم نظام دید لکن احکام شرعیه
مبنی بران رویت نشود تا آنکه آن کس محسوب در زمرهٔ اصحاب کرام نگردد و آنچه در آن
حالت شنیده باشد حجت بر غیر او نگردد و عمل بران غیر بر وفق آن مسموع لازم
نگردد و بعضی گفته اند که معنی آن است که هرکس که مرا در خواب دید پس حق جل و علی
شانه اورا توفیق رفیق گرداند تا مرا در بیداری خواهد دید یا در دنیا یا در آخرت چنانچه
حدیث حضرت ابی هریره بران دلالت میکند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود
من رانی فی المنام فسیرانی فی الیقظة لکن تعبیر کرد از صیغه مستقبل بصیغه ماضی تا دلالت
نماید برانکه آن رؤیت در بیداری متحقق و متیقن است و بعضی گفته اند که این کلام بمعنی
اخبار است یعنی هرکس که مرا در خواب دید پس اورا اخبار و اعلام نمائید که خواب
او حق و درست است و باطل و شوریده نیست فَاِنَّ الشَّیْطَانَ لَا یَتَمَثَّلُ فِیْ
صُوْرَتِیْ زیرا که شیطان لعین بر سبیل یقین متمثل و متصور نمی شود در صورت
من یعنی شیطان نمیتواند که مشابه شود بمن در هیات و صورت و از همین جا بعضی
گفته اند که معنی آنست که هرکس که دید مرا در هر صورتی که از صورها باشد پس بدرستی
دید مرا بر سبیل حقیقت زیرا که ابلیس لعین قوت و استطاعت ندارد که مصور
بصورت من گردد و بر من دروغ و افترا نماید و مردمان را در غرور و فریب اندازد
و این از جمله خصائص و معجزات رسول مقبول است و حق سبحانه جل شانه معجزات باهرات
را از برای انبیاء کرام ممتاز از جملهٔ انام عطا کرده و چنانچه مصور شدن آن دیو رجیم بصورت
رسول کریم در حالت بیداری محال بود پس همچنان در حالت خواب نیز محال است
قاضی باقلانی گفته که معنی حدیث مبارک آنست که خواب آن کس صحیح از الطاف
رحمان است و از جملهٔ اضغاث احلام و تشبیهات شیطان نیست و گاه گاه آن
سرور عالم را بینده بر خلاف صفت معروفه می بیند مانند آن کس که آن ذات
مبارک را سفید ریش می بیند و گاه گاه اورا دو شخص در یک آن و زمان می بیند
یکی ازان هر دو بجانب مشرق و دیگر بجهت مغرب می باشد و اورا هر یک
در مکان خود می بیند پس رؤیت برین تقدیر بر حقیقت خود محمول

ومن رانی فی المنام
فقد رانی
فان الشیطان لا یتمثل
فی صورتی

محمول نیست و جمهور علما گفته اند که حدیث مبارک محمول بر ظاهر است و مانع
از ان حمل بحسب عقل و نقل نیست زیرا که عقل چیزی را ازان مانع نمی دارد تا مضطر بتاویل
گردد و اما آنچه گفته که گاه رسول اکرم بر خلاف صفت و نعت خود دیده می شود
یا گاه در دو مکان در یک لحظه دیده می شود پس جواب او آنست که آن تغیر
در صفات است نه در ذات پس جایز است که ذات او مرئی بر سبیل حقیقت
باشد و صفات او متخیل باشد و جهة آنکه رویت و دیدن امری است که حق تعالی
او را در زنده خلق میکند و در وی مسافت و مقابله ابصار و بودن مرئی ظاهر شرط
نیست بلکه علت وی وجود مرئی است پس تا آنکه اهل سنت و جماعت جایز
دانستند که نابینای شهر چین ببیند شهر اندلس را ببیند و هیچ دلیلی از ادله قائم
نشده که جسم مبارک رسول کریم در خاک فانی و رمیم شده بلکه در حدیث
مبارک آمده آنچه دلالت میکند بر آنکه جسم مبارک باقی بر حال خود است و گفته اند
که اگر رسول کریم بهیئت معروفه و در صورت مذکوره دیده شود پس آن محتاج
بتاویل و تعبیر نیست بلکه گفته می شود که آن رائی رسول هادی را بر سبیل اطلاق
دیده و اما وقتیکه آن ذات مبارک بر غیر آن صفت مشهوره دیده شود چنانچه
از بعضی مشایخ منقول است که او رسول علیه السلام را میت در قطعه از زمین
مسجد دیده پس البته آن محتاج بتاویل و تعبیر باشد چنانچه خواب مذکور را تعبیر
کرده بودند که آن قطعه از زمین مغصوبه بود یا آنکه مملوکه بود لیکن بر قواعد شرع
رسول کریم صحیح نبود پس گویا رسول مقبول دران قطعه میت بود وَمَنْ أَحْيَاهَا
فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا و همچنان است آنچه حضرت امام اعظم کوفی رحمة الله
علیه رسول اکرم را در خواب دیده بوجهیکه آن امام همام استخوان های مبارکه متفرقه
را از رسول علیه السلام جمع می نماید پس محمد بن سیرین از برائی آن امام همام تعبیر کرد
و گفت که تو امام جماعه مسلمین و سردار ائمه مجتهدین و جامع از برای معانی
احادیث نبوی که مختلف درمیان اصحاب کرام باشند و متفرق درمیان تابعین عظام خواهی
شد و امثال این از برائی صالحین و عارفین و از برای علما و اولیا بسیار واقع شده اند و عارف
ابی حمزه گفته که هر کس که رسول علیه السلام را در صورت حسنه دید پس آن از جهت حسن دین او است

واگر در وقت دیدن اندامی از اندامهای مبارک تغیر یا نقص باشد پس آن از جهت
خللی در دین آن رائی هست وحق همین هست واین سخن مجرب کرده شده زیراکه رسول
علیه السلام نورانی هست مثل آئینه که صقیل باشد پس هرکس ذات خود را بجمع صفات
محسوسه در وی می بیند ودرین فائده عظیمه ازبرای رائی هست ازجهت آنکه
اورا معلوم شود که در دین او خللی ونقصانی هست یا نیست وبعضی از علماء تعبیر چنان
گفته اند که اگر رسول علیه السلام را رائی بر صورت شیخ بیند پس آن نهایت سلم هست
واگر بر صورت جوان بیند پس او غایت حرب است وشخصی از شیخ بدرالدین زرکشی
سوال کرد که رسول علیه السلام در یک لحظه وآن در اقطار متباعده دیده می شود پس
این چگونه صحیح شود وحال آنکه دیدن رسول مقبول حق هست پس جواب داد که رسول
علیه السلام سراج نورانی هست وآفتاب از نور آن رسول اکرم انموذج در عالم
محسوسات است پس نور آن سرور عالم در جمیع عوالم مثل نور آفتاب درین
عالم است وچنانچه آفتاب در یکساعت بهرکس در مشرق ومغرب وبصفات مختلفه
دیده میشود همچنان رسول علیه السلام بحکم ایزد علام در اماکن متفرقه وباصفات مختلفه
دیده میشود وچه خوش گفته آنکسی که گفته شعر کالبدر من ای النواحی جئته * یهدی الی
عینیک نوراً ثاقبا * وابوحامد غزالی گفته که نیست معنی حدیث مذکور آنکه هرکس که دید مرا
در خواب پس بدرستی آن کس جسم من وبدن من دید بل مراد آنست که آن کس دید مثالی
راکه آن مثال آلت گردید از برای ایصال معنی که در ذات من هست بسوی آن رائی بلکه
بدن در حالت بیداری نیز آلة ازبرای نفس هست پس حق آنست که هرکس که او را
می بیند پس مثال حقیقه او ومثال روح مبارک او می بیند پس آنچه دیده شد روح رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم نیست ونه شخص مبارک او بلکه مثال اوست بر تحقیق ودرین
مقام بسیار تحقیق وتدقیق کرده وحق سبحانه وتعالی در کتاب اعلی فرموده الله لطیف
بعباده یرزق من یشاء پس سوال میکنم که حق تعالی مایان را بلطف عمیم خود دیدار
آنسرور در دنیا نصیب مایان بوجه اکمل گرداند ومن کذب علی متعمدا وهرکس که
دروغ گفت بر من درحالی که قصد کننده آن دروغ باشد یعنی دیده ودانسته بر من
دروغ گفت فلیتبوأ مقعده من النار پس باید که طیار کند جای نشست خود را

از آتش دوزخ و مؤلف این حدیث مبارک را تمام ذکر کرد و اختصار در وی اختیار نکرد چنانچه داب و عادت اوست تا تنبیه حاصل آید بر آنکه کذب بر رسول علیه السلام موجب آن وعید شدید است برابر است که آن کذب در بیداری باشد یا در خواب والله اعلم بالصواب **تنبیه** احادیث این باب را مؤلف بروجه احسن و الیق ترتیب داد از جهت آنکه ابتدا کرد بحدیث حضرت علی کرم الله وجهه که در وی مقصود این باب بود بعد ازان مثنی کرد او را بحدیث حضرت زبیر که دلالة میکند بر آنکه اصحاب کرام تحرز تام از کذب بر رسول علیه السلام میکردند بعد ازان مثلث کرد او را بحدیث حضرت انس که دلالة میکند بر آنکه امتناع اصحاب کرام از اکثار تحدیث از رسول علیه السلام بود که آن مفضی بسوی خطا گردد نه از اصل تحدیث از جهت آنکه آنها مامور به تبلیغ احادیث از رسول علیه السلام بودند بعد ازان برای تائید آن حدیث حضرت سلمه آورد و ختم کرد بحدیث حضرت ابی هریره که دلالة میکند بر آنکه کذب بر رسول علیه السلام حرام است و برابر است که سماع از ذات مقدس در حالة بیداری باشد یا در حالة خواب و بیرون کرده است امام بخاری حدیث من کذب علی در جنائز از حدیث مغیره و در اخبار بنی اسرائیل از حدیث عبدالله پسر عمرو پسر عاص و امام مسلم بر تخریج حدیث حضرت علی و انس و ابی هریره و مغیره نیز با او اتفاق کرده و مسلم او را از حدیث ابی سعید نیز آورده و ایضا در غیر صحیحین از حدیث حضرت عثمان بن عفان و ابن مسعود و ابن عمر و ابی قتاده و جابر و زید پسر ارقم نیز صحیح شده و وارد شده اینحدیث باسانید حسنه از حدیث حضرت طلحه بن عبید الله و سعید پسر زید و ابی عبیده پسر جراح و معاذ بن جبل و عقبه بن عامر و عمران بن حصین و سلمان فارسی و معاویه بن ابی سفیان و رافع بن خدیج و طارق اشجعی و سائب بن یزید و خالد بن عرفطه و ابی امامه و ابی قرصافه و ابی موسی غافقی و عائشه پس این جماعه سی نفر از اصحاب کرام رواة این حدیث اند و ایضا وارد شده از پنجاه نفر صحابه کرام که جز آن جماعه مذکوره اند و بعضی چهل گفته اند و بعضی شصت و بعضی هشتاد و بعضی نود و جز آن تا آنکه جماعتی گفته اند که اینحدیث متواتر است و بجز این مثال از برای متواتر یافته نشده و بعضی گفته اند که امثله متواتر بسیارند بعضی از آنها حدیث من بنی لله مسجدا و حدیث مسح

برخفین و رفع یدین و شفاعت و حوض و رؤیت خدا تعالی در آخرت و حدیث الائمة من قریش و جز آنها والله المستعان باب کتابة العلم باب است در بیان نوشتن علم و عادت مؤلف چنان مقرر شده که در احکام مختلف فیه جزم و یقین بیک طرف نمیکند و این ترجمه از همین قسم است زیرا که سلف درین ترجمه اختلاف کرده اند بعضی از انها عمل بآن کرده اند و بعضی آنرا ترک نموده اند اگرچه برجواز کتابت علم اجماع منعقد شده بلکه براے استحباب او و بعید نیست که واجب باشد برانکس که خوف از نسیان داشته باشد و بر تبلیغ علم معین باشد حدثنا ابن سلام بتخفیف لام واو محمد ابو عبدالله بیکندی که در کتاب الایمان گذشته قال انا وکیع بفتح واو و کسر کاف و بعین مهمله پسر جراح بجیم مفتوح و براء مهمله مشدده رؤاسی بضم راء مهمله و فتح همزه و بسین مهمله واو عالم جلیل و عامل جمیل از تبع تابعین و راس حافظین است و اقامت او بکوفه و اصل او از نیشاپور یا از سمرقند یا از اصبهان بود حماد پسر زید گفته که وکیع ارجح از سفیان بود امام احمد گفته که ندیدم من هیچکسی که در ضبط علم و حفظ حدیث فائق از وکیع باشد و اورا ندیدم کاهی که شک در حدیث کرده باشد مگر یک روزی و حال آنکه او هرگز کتاب و رقعه نداشت و گفته که وکیع دوست تر بسوئی من از یحیی پسر سعید است از جهت آنکه وکیع صدیق از برای حفص پسر غیاث بود چون او والی قضا شد وکیع اورا بالکل ترک نمود و یحیی پسر سعید رفیق از برای معاذ پسر معاذ بود چون او بر تبه قضا منصوب شد یحیی پسر سعید او را ترک نکرد و ابن معین گفته که ندیدم من هیچکسی را که افضل و اکمل از وکیع باشد و او فتوی بقول امام اعظم ابی حنیفه میداد و شیئ کثیر از ان حبر کبیر سمع کرده و او در روز عاشوراء در حالة انصراف از حج در سال یکصد و نود و هفت گشته شد عن سفیان احتمال دارد که سفیان ثوری باشد و احتمال دارد که سفیان بن عیینه باشد زیرا که وکیع روایت حدیث از ان هردو کرده و آن هردو از مطرف روایت میکنند لیکن اول اولی است زیرا که روایت وکیع از وی بسیار است و احوال این هردو چند بار گذشته عن مطرف بضم میم و فتح طاء مهمله و کسر راء مهمله مشدده و بفاء پسر طریف بطاء مهمله مفتوحه کوفی است و کنیت او ابو بکر است و او گفته که مرا پسند نمی آید که یک دروغ بگویم اگرچه تمام دنیا بعوض آن یک دروغ مرا حاصل گردد

باب کتابة العلم
حدثنا ابن سلام
قال انا وکیع
عن سفیان عن
مطرف

داؤد

داود پسر علیه گفت که نمی شناسم هیچ عربی و عجمی را که افضل از مطرف باشد و در سال
یکصد و چهل و دو وفات یافت عَنِ الشَّعْبِیِّ بفتح شین معجمه ابو عمرو عامر کوفی تابعی
جلیل القدر که در باب المسلم من سلم المسلمون گذشته عَنْ اَبِیْ جُحَیْفَةَ بضم جیم و فتح
حاء مهمله و سکون یاء تحتانیه و فاء است و او وهب پسر عبد الله سوائی بضم سین مهمله و
تخفیف واو و بعد کوفی است و از وی چهل و پنج حدیث از احادیث رسول خدا
صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده که امام بخاری از جمله آنها چهار حدیث آورده
و او را حضرت علی کرم الله وجهه بسیار تعظیم و تکریم میکرد و او را وهب الخیر و وهب
الله می نامید و او را بسیار دوست میداشت و اعتماد کلی بروی می کرد و او را بر بیت
المال بکوفه موکل کرده بود و در حین وفات سرور کائنات او به بلوغ و احتلام نرسیده
بود و او در کوفه در سال هفتاد و دو وفات یافت قَالَ قُلْتُ لِعَلِیٍّ گفت ابو جحیفه
که گفتم من از برای حضرت علی و پرسیدم من از و هَلْ عِنْدَکُمْ کِتَابٌ
که آیا نزدیک شما مکتوب از رسول محبوب است که شما را رسول محبوب با آن
مکتوب مختص و منفرد کرده باشد و خطاب درین کلام از برای حضرت علی
است و جمع از برای تعظیم و تکریم آن جناب عالی واقع شده یا آنکه خطاب از
برای او و جمیع اهل بیت است و این سوال ابو جحیفه ازان جهت کرد که گروه شیعه
گمان می کردند که رسول مصطفی علی مرتضی را و اهل بیت خود را باسرار وحی خاص
کرده که آن اسرار بغیر آنها هرگز بیان نکرده و ایضا ابو جحیفه علم و تحقیق و درک و تدقیق
را پیش آن شاه علی و شهنشاه ولی آن قدر می یافت که یافتن آن بجز از وی ممکن
نبود لهذا سوال مذکور نمود فَقَالَ لَا پس گفت حضرت علی که نیست نزد مایان کتاب
جدا از رسول خدا و مؤلف در کتاب جهاد زیاده کرده والذی فلق الحبة وبرأ النسمة
یعنی حضرت علی گفت که سوگند است مرا بآن خدای که شگافت دانه را از زمین و پیدا
کرد دم مخلوق را که نزد مایان مکتوب جدا ازان محبوب خدا نیست اِلَّا کِتَابُ
اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مگر کتاب خدائی که غالب و بزرگ است یعنی قرآن مجید که کلام ایزد
حمید است اَوْ فَهْمٌ اُعْطِیَهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ یا مگر فهمی که داده شده او مر مسلمان را
از لطف پروردگار جل شانه اَوْ مَا فِیْ هٰذِهِ الصَّحِیْفَةِ یا مگر آنچیز است که درین

عن الشعبی عن
ابی جحیفة
قال قلت لعلی
هل عندکم کتاب
فقال لا الا کتاب
الله عز وجل او
فهم اعطیه رجل
مسلم او
ما فی هذه الصحیفة

کتاب است و آن کتاب بقبضهٔ شمشیر آن حیدر کرار آویزان بود از جهت احتیاط یا تخصا یا از جهت انفراد او بسماع آن صحیفه و سبب مقارنت صحیفه بشمشیر آن بود که اشعار و اعلام از برای خاص و عام حاصل آید که مصالح دین اسلام نهاب شمشیر حسام مرتبط نیست بلکه گاهی بعقل و گاهی بعقل و گاهی بعفو متحقق شود پس الیق آنست که هریک بر وفق شرع در موضع خود وضع کرده شود و استثناء در قول او الا کتاب الله استثناء مفرغ متصل است از جهة آنکه مفهوم از کتاب نیز در حکم کتاب است پس کتاب مرفوع است و اعطیه بر صیغهٔ مجهول بضم همزه و فتح یا مثناة است و مفعول اول او رجل مسلم و ثانی ضمیر متصل است قال قلتُ وَمَا فِي هٰذِهِ الصَّحِيفَةِ گفت ابو جحیفه که گفتم من از برای حضرت علی کرم الله وجهه که چه چیز است درین کتاب قَالَ گفت حضرت علی الْعَقْلُ که درین کتاب دیة است و دیت را بعقل ازان جهت نامیدند که عادت عرب چنان مقرر بود که شتران دیت را بگر دسرای والی مقتول بسته میکردند و عقل در اصل لغة بمعنی بستن است و مراد بقول او العقل احکام و مقادیر و اصناف و اسنان او است وَفِكَاكُ الْأَسِيرِ و دیگر درین کتاب خلاص کردن بندی است و مقصود ازین کلام ترغیب در تخلیص او است و بیان آنکه او از اعمال صالحه است که اهتمام تمام باو لائق است و فکاک بکسر فا بمعنی تخلیص است و اسیر بمعنی ماسور است یعنی کسیکه بقد بکسر قاف و بدال مهمله بسته کرده شده باشد و قد تسمه دوال را گویند و این از جهت آن گفته اند که عادت عرب چنان بود که بندی را به تسمه و دوال بسته میکردند وَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ و دیگر درین کتاب آنست که کشته نشود مسلمان بعوض کافر و در بعضی روایات ولا یقتل آمده و درین کلام عطف جمله بر مفرد است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه وارد شده که فرموده فیه آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا و این حدیث مبارک دلالة میکند که قتل مؤمن بمقابل کافر بر سبیل قصاص جائز نیست برابر است که آن کافر حربی باشد یا ذمی و اینقول اکثر اهل علم است و مذهب امام مالک و شافعی و احمد همین است و مذهب امام ابو حنیفه رحمة الله علیه آنست که مؤمن بکافر ذمی بر سبیل قصاص کشته شود از جهت آنکه روایت کرده عبد الرحمن سلمانی که ان رجلا من المسلمین قتل رجلا من اهل الذمة فامر رسول

قال قُلتُ وما فی هٰذه الصحیفة قال العقل و فکاک الاسیر و لا یقتل مسلم بکافر

الله صلی الله علیه وسلم یقتله فقتل قاضی بیضاوی گفته که این حدیث منقطع است
واحتجاج باینحدیث صحیح نیست وایضا این حدیث خطاء است از جهت آنکه گفته اند
که آن قاتل عمرو پسر امیه بود وتحقیق شده که بعد از رسول صاحب کمال چند سال زنده
بود وایضا اینحدیث باجماع علماء واتفاق فضلاء متروک است زیراکه روایت کرده
شده که آن کافر مقتول رسول از جانب کفار بسوی رسول مقبول بود پس آن کافر
مستامن شد نه ذمی واجماع علماء منعقد شده برانکه قتل مسلم بمقابله کافر مستامن
جائز نیست وبعد ازین مذکور میگوئیم که اگر این حدیث صحیح باشد پس او منسوخ است
زیراکه روایت کرده شده که واقعه مذکوره پیش از فتح مکه شریفه بوده ورسول خدا
صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه شریفه در خطبه خود بکعبه معظمه فرموده بود ولا
یقتل مؤمن بکافر ولا ذو عهد فی عهده انتهی کلامه لیکن محققین گفته اند که در کلام قاضی
بیضاوی نظر است بوجوه متعدده اول آنکه قائل را میرسد که گوید که احتمال دارد که
رسول علیه السلام امر بقتل آن مرد کرده باشد بعد ازان آن مرد گریخته باشد وقتل
نشده باشد وراوی گمان کرده باشد که آن کشته شده پس قول او فقتل از قول
راوی است که بر وفق زعم خود گفته ودویم آنکه لازم نمی آید از اثبات رسالة آن مرد منافی
ذمیة او زیراکه جائز است که آمد وبعد از ادای رسالة بجناب آنحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم رجوع بسوی کفار بد کردار کرده باشد وبعد ازان بار دیگر آمده باشد وذمی شده
باشد وسیوم آنکه مراد از کافر در قول او ولا یقتل مسلم بکافر حربی است نه ذمی ودلیل
بروی آنست که ورود اینحدیث مبارک در وقت فتح مکه شریفه بود وشافعیه در
استدلال بر عدم قتل مسلم بذمی چنان آورده اند که درمیان مسلم وذمی در وقت
جنایة مساواة نیست وجریان قصاص بدون مساوات جائز نیست بخلاف ذمی که
ذمی دیگر را قتل کند بعد ازان قاتل اسلام آورد پس قصاص درین صورت لازم است
زیراکه مساوات درمیان قاتل ومقتول در وقت جنایة متحقق است وایضا گفته اند
که کفر مبیح از برای دم است پس شبهه در خون ذمی پیدا شد پس مؤمن باو قتل کرده نشود
زیراکه هیچ شبهه در خون او موجود نیست وجواب از اول آنکه مساوات
در عصمة میان مسلم وذمی نظر به تکلیف یا دار ثابت است وجریان قصاص مبنی بر وست

واز ثانی آنکه مبیح از برای دم کفر محارب است نه کفر مسالم و قتل ذمی بذمی دلالت
بر انتفاء شبهه می کند از جهة آنکه شبهه چون در محل متمکن شود پس با اختلاف تماثل
مختلف نمی شود و مراد بآنچه روایت از رسول علیه السلام کرده اند که فرموده لایقتل
مسلم بکافر ولاذو عهد فی عهده کافر حربی است نه ذمی و عطف از برای مذاکره است
حاصل آنکه قول ولاذو عهد معطوف بر مسلم است و شک نیست که ذو عهد بکافر
حربی کشته نمی شود اما بکافر ذمی کشته میشود و اگر مراد از کافر عام باشد که کافر
ذمی را نیز شامل باشد پس جریان قصاص در میان دو ذمی نیز صحیح نباشد و این سخن
باجماع علما منتفی است و اگر گفته شود که جائز است که مراد بذی عهد نیز معاهد مسلم
باشد جواب آنکه این ممنوع است از جهت آنکه عطف دلالت بر مغایرت میان
معطوف و معطوف علیه می کند و مغائرت معتد به آن وقت حاصل شود که مراد
از ذی عهد ذمی باشد نه مسلم و اگر گفته شود که این حدیث مبارک بجر ذی عهد نیز
آمده یعنی لایقتل مسلم بکافر ولاذی عهد فی عهده جواب آنکه روایت شاذ است
و بر تقدیر صحت او نیز معطوف بر مؤمن است نه بر کافر و جر از برای مجاورت است
چنانچه در قول آنها جحر ضب خرب واقع شده و باقی تحقیقات در کتاب جهاد
خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در روایت نسائی آمده که در ان صحیفه مکتوب بود
المؤمنون تتکافؤ دماءهم ویسعی بذمتهم ادناهم الحدیث و مسلم آورده که در ان صحیفه
مکتوب بود المدینة حرم الحدیث و در بعضی طرق آمده از و که در ان صحیفه مکتوب بود
لعن الله من ذبح لغیر الله و احمد آورده که در و فرائض صدقه بود و جمع در میان این
روایات آنست که جمیع این مذکور در ان صحیفه مکتوب بود پس هریکی از
راویان نقل کرد آن چیزی را که یاد داشت ابن بطال گفته که درین حدیث
مبارک رد است بر فرقه متشیعه که دعوی میکنند که حضرت علی وصی از برای
نبی است و او مخصوص بعلم است که رسول علیه السلام او را بر سبیل تخصیص و انفراد
تعلیم کرده و آن علم را جز او کس نمیداند زیرا که حضرت علی رضی الله عنه در اول گفت که نزد
من جز از کتاب خدا نیست پستر حواله کرد علم را بر فهمی که مردمان در وی بحسب درجات
و استعدادات مختلف اند و ذات خود را بتخصیص نکرد بچیزیکه وجود آن در غیر او ممکن

نباشد ودرین حدیث مبارک دلیل هست برانکه عالم فهیم را جائزاست که بفهم خود استنباط
احکام ازکلام ایزد علام وحدیث رسول علیه السلام نماید بشرطیکه آن استنباط موافق
ازبرائی اصول شرعیه باشد وبرانکه کتابت احکام ازبرای جمله آنام مباح است وبرانکه سوال
کردن ازامام درچیزی که متعلق بخاصیت او باشد جایزاست حَدَّثَنَا اَبُوْ نُعَيْمٍ الْفَضْلُ
بْنُ دُكَيْنٍ ابونعیم بضم نون وفتح عین مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه است وفضل بفتح
فاء وسکون ضاد معجمه ودکین بضم دال مهمله وفتح کاف ویاء ساکنه هست واو جامع
فضل وفقاهت ودین وامانت است واو کامل درعلم وتقوی ودرحفظ وفتوی بود
ودرباب فضل من استبرأ لدینه گذشته قَالَ اَنَا شَيْبَانُ بفتح شین معجمه پسر عبدالرحمن
ابومعاویه نحوی بصری تیمی هست که به بغداد درسال یکصد وشصت وچهار وفات
یافت ودرمقبره خیزران یا درباب تین دفن کرده شده عَنْ يَحْيٰى یعنی یحیی پسر ابی
کثیر بفتح کاف وثاء مثلثه است واو ازعباد وزهاد بود ودرسال یکصد وبیست
ونه یا یکصد وسی ودو وفات یافت عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ بفتح سین مهمله وفتح لام عبد
الله پسر عبدالرحمن پسر عوف هست که درکتاب وحی گذشته عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ اَنَّ
خُزَاعَةَ قَتَلُوْا رَجُلًا مِّنْ بَنِيْ لَيْثٍ که بدرستی قبیله خزاعه کشته بودند مردی را
ازقبیله بنی لیث ومراد انست که یکمردی ازقبیله خزاعه مردی را ازبنی لیث کشت
ونام این قاتل خراش پسر اُمَيَّة خزاعی است ونام آن مقتول که درجاهلیت کشته شده
احمر بود واما نام آن کسی که ازبنی لیث دراسلام کشته شده بود پس نام آن معلوم نیست
وخزاعه بضم خاء معجمه وبزاء معجمه نام قبیله است ازازد بفتح همزه وسکون زاء معجمه وبدال مهمله
وآن قبیله را خزاعه ازان جهة گویند که چون قبیله ازد از مکه شریفه بیرون شد ودر
بلاد متفرقه متفرق شدند قبیله خزاعه ازانها پس ماندند واقامت بمکه شریفه اختیار
کروند وخزع دراصل لغة بمعنی پس ماندن هست گفته میشود خزع فلان عن اصحابه
یعنی پس ماند فلانی ازیاران خود بِقَتِيْلٍ مِّنْهُمْ قَتَلُوْهُ بمقابله یک نفر کشته شده
ازان قبیله خزاعه که کشته بودند بنی لیث آن مقتول را یعنی بنی لیث یک نفر را
ازخزاعه اول قتل کرده بودند بعدازان خزاعه بعوض آن مقتول یک نفر را ازبنی لیث
قتل کردند فَاُخْبِرَ بِذٰلِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس خبر داده شد باین

حَدَّثَنَا اَبُوْ نُعَيْمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ قَالَ اَنَا شَيْبَانُ عَنْ يَحْيٰى عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ اَنَّ خُزَاعَةَ قَتَلُوْا رَجُلًا مِّنْ بَنِيْ لَيْثٍ بِقَتِيْلٍ مِّنْهُمْ قَتَلُوْهُ فَاُخْبِرَ بِذٰلِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

قتل نیکو پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را فاخبر بصیغه ماضی مجهول است فَرَکِبَ رَاحِلَتَهُ
پس سوار شد رسول علیه السلام بر شتر خود که او صلاحیت داشت بآنکه آن ذات مبارک
را از یک منزل بمنزل دیگر ببرد فَخَطَبَ پس خطبه خواند فَقَالَ پس گفت دران خطبه اِنَّ
اللّٰهَ حَبَسَ عَنْ مَکَّةَ الْفِیْلَ که بدرستی خدای تعالی بند کرد از مکه شریفه پیل جماعه شریره
را یعنی خدای تعالی بر سر اصحاب فیل مرغی ابابیل را فرستاد که آنها را بسنگها از سنگ
و گل می انداختند اَوِ الْقَتْلَ یا خدای تعالی بند کرد از مکه قتل و کشتن را که حق جل و علی شانه
فرموده ومن دخله کان آمنا و این از شک راوی است که در حدیث مبارک لفظ فیل
بفاء یعنی پیل آمده یا لفظ قتل مصدر قتل تقتیل آمده و این هر دو لفظ از نوع تجنیس اند اِجْعَلُوْهُ
عَلَی الشَّكِّ و بگردانید شما این لفظ را بر شک و تردد کَذَا قَالَ اَبُوْ نُعَیْمٍ الْفِیْلَ اَوِ الْقَتْلَ
همچنان گفته ابو نعیم راوی فیل یا قتل را بلفظ شک و این کلام را مؤلف از انجهة زیاده کرد
که تا معلوم گردد که شک و تردد درین لفظ از شیخ اوست و در بعضی نسخها قال ابو عبد الله
پیش از قول او اجعلوه علی الشک آمده و درین هنگام آن قول از مقوله مؤلف باشد
چنانچه بر اکثر نسخها از مقوله ابو نعیم است و لفظ الفیل و القتل منصوب بیان از برای
لفظ کذاست وَغَیْرُهٗ یَقُوْلُ الْفِیْلَ و غیر ابو نعیم میگوید لفظ فیل را بفاء بر سبیل جزم و یقین
و شک و تردد دران لفظ نمیکند و مراد بغیر آنکسی است که رفیق ابو نعیم است در روایت
اینحدیث مبارک از شیبان و آن عبید الله پسر موسی است و آن کسی است که رفیق
شیبان در روایت اینحدیث مبارک از یحیی است و آن حرب پسر شداد است چنانچه
از مؤلف بیان او در کتاب الدیات خواهد آمد ان شاء الله تعالی و مراد بحبس فیل حبس
اهل فیل است وَسُلِّطَ عَلَیْهِمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُؤْمِنُوْنَ
و برگماشته شد بر اهل مکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و مؤمنان را و سلط
بضم اول و رفع رسول و مؤمنون بواو بسبیل عطف بر رسول است و در بعضی نسخها سلط
بصیغه معلوم و نصب رسول و مؤمنین بیاء آمده و در بعضی نسخها علیها بدل
علیهم آمده اَلَا وَاِنَّهَا لَمْ تَحِلَّ لِاَحَدٍ قَبْلِیْ وَلَا تَحِلُّ لِاَحَدٍ بَعْدِیْ آگاه باشید
که بدرستی خدای تعالی پیل را از مکه شریفه بند کرده بود و بدرستی آن مکه
شریفه حلال نشده برای هیچکسی پیش از من و حلال نخواهد شد برای هیچکسی

فرکب راحلته
فخطب فقال
ان الله حبس عن
مکة الفیل او
القتل اجعلوه
علی الشك قال
ابو نعیم الفیل
او القتل وغیره
یقول الفیل وسلط
علیهم رسول الله
صلی الله علیه
وسلم والمؤمنون
الا وانها لم تحل
لاحد قبلی ولا
تحل لاحد بعدی

پس از من و واو در قول او و انها انه برای عطف بر مقدر است و تقدیر کلام چنان
است الا ان الله حبس عنها الفیل و انها لم تحل لاحد الخ و مراد از عدم حلال مکه شریفه
قتال دران بقعه مبارکه است و در بعضی روایات و لم تحل لاحد بعدی
آمده و لن تحل نیز آمده لکن کلمه لن و لا انسب باستقبال است الا و انها
احلت لی ساعة من نهار آگاه باشید. و بدرستی آن مکه شریفه حلال کرده
شده بود از برای من در یکساعت از روز فتح مکه شریفه و مراد از ساعت قطعه
زمان است که در سابق مذکور شده الا و انها ساعتی هذه حرام آگاه
باشید و بدرستی که آن مکه شریفه در ساعة من که این ساعت تکلم است حرام
است زیرا که آن ساعة بعد از فتح آن بقعه مبارکه بود و لا یختلی شوکها
و بریده نشود خار آن مکه شریفه را و چون قطع شوک دران بقعه مبارکه جائز
نشد پس قطع غیر او از اشجار مثمره بطریق اولی جائز نشد و یختلی بخاء معجمه آمده و لا
یعضد شجرها و قطع کرده نشود درخت آن بقعه مبارکه را و لا یلتقط ساقطتها
الا لمنشد و برنگیرد از زمین افتاده آن بقعه مبارکه را یعنی لقطه او را یعنی حلال
نیست گرفتن او مگر از برای آن کسی که تعریف کننده آن افتاده باشد و مراد
از منشد معرف است زیرا که طالب را ناشد گویند نه منشد و در شرح سنة
آورده که قطع شوک موذی مانند عوسج از حرم جائز است مثل حیوان موذی
که قتل او در حرم جائز است پس این از باب تخصیص حدیث بقیاس است و ایضا
قطع خشک نیز جائز است مانند شکار مرده و اما از برای یابنده لقطه در حرم پس
تعریف است بر سبیل دوام و هیچ حال مالک او نشود و تصدق کردن او
بر فقرا و امثال آن نیز جائز نیست تا آنکه ظفر بصاحب آن لقطه شود بخلاف لقطه
سائر بقعها و این اظهر قول شافعی است و امام مالک و اکثر علما گویند که در لقطه
حل و حرم هیچ تفاوت در احکام نیست و معنی قول او و الا لمنشد آنست که او
تعریف لقطه حرم مدت یکسال کامل مثل تعریف لقطه دیگر بقعها نماید و این از جهة
دفع توهم است که کسی توهم نکند که حرم موضع غربا است پس اگر در
وقت موسم تعریف کرد و مالک او پیدا نشد پس تملک او جائز باشد

شریفه عدم حلال

الا و انها احلت لی ساعة من نهار الا و انها ساعتی هذه حرام لا یعضد شوکها و لا یختلی شجرها و لا یلتقط ساقطتها الا لمنشد

وچرانیدن بهایم در کلا، حرم نزد شافعی جائز است و نزد امام ابوحنیفه و احمد جائز نیست
فَمَنْ قُتِلَ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ پس هرانکسی که کشته شد پس آن مقتول یعنی اهل او و اولیاء
ثابت به بهترین دو نظر است یعنی از دو چیز هرکدام را در فکر و نظر خود بهتر دانند همان را
اختیار کنند و خطابی گفته که درین کلام حذف است و تقدیر کلام چنان است فمن
قتل له قتیل و سائر روایات دلالت برهمین میکنند و قتل بضم قاف است و بعد ازان
شروع در بیان آن دو چیز کرد پس فرمود اِمَّا اَنْ يُعْقَلَ یا آنکه دیت داده شود وَاِمَّا
اَنْ يُقَادَ اَهْلُ الْقَتِيْلِ و یا آنکه تمکین و قدرت بر اخذ قود و قصاص داده شود اهل مقتول
را اولیاء او را و یقاد بقاف بمعنی اقتصاص که مراد از و تمکین بر استیفاء قصاص است
و در روایت مسلم اما ان یفادی بفاء و زیادت یاء پس از دال مهمله آمده و صواب آن است
که روایت بر دو وجه آمده هرکس که در سابق اما ان یعقل ماخوذ از عقل بمعنی دیت تصحیح
کرده پس درینجا یقاد بقاف خوانده و هرکس که در سابق یقتل بقاف و تاء مثناة ماخوذ
از قتل خوانده پس درینجا یفادی بفاء و زیادت تصحیح نموده و حاصل بر هر دو وجه تفسیر
نظرین بقصاص و دیت است و قصاص گرفتن در حرم شریف نزد امام شافعی
جائز است لیکن لفظ حدیث مبارک دلالت بر اثبات و نفی او نمی کند و امام
ابوحنیفه گفته که هرکسی که بروی قتل بر سبیل قصاص یا بر سبیل حد واجب شود
پس پناه آرد بحرم پس استیفاء آن قصاص یا حد از و در حرم جائز نیست زیرا که
حق سبحانه جل شانه فرموده وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا لیکن او را در حرم طعام داده نشود
و با او بیع و شراء طعام کرده نشود تا آنکه مضطر گردد پس از حرم بیرون آید و او بر سبیل
قصاص یا بر سبیل حد کشته شود بدانکه مراد از قتل در حدیث مبارک آن قتل
است که بر سبیل عمد و عدوان باشد از جهت آنکه اقتصاص بجز آن متصور نمی شود
و اگر گفته شود که هرگاه نزد امام شافعی اقتصاص در حرم جائز شد پس رسول
علیه السلام از جهت انکار بر قبیله خزاعه کرد با وجود آنکه سبب خطبه رد کردن بر فعل
آنها بود پس بس جواب آنکه احتمال دارد که آنها غیر قاتل را از بنی لیث کشته باشند
چنانچه عادت جاهلیت برهمین منهاج مقرر بود و گفته اند که درین حدیث مبارک
بر روایت قاف نزد اهل انصاف حجت قوی از برای امام شافعی است

فمن قتل فهو بخير النظرين اما ان يعقل واما ان يقاد اهل القتيل

برانکه والی میت درمیان قصاص واخذ دیت مخیراست وولایت جبرکردن
والی را برسر جانی بر هریکی ازان دو کار که مرضی او است قرار بران کیرد در شرع
انور ثابت است وامام مالک کفته که نیست ازبرای والی مکر قتل یا عفو از جانی
و والی را اخذ دیت بی رضاء جانی جائز نیست واهل عراق کفته اند که حق او معین در
قصاص است پس بس واکر قصاص را کذاشت پس اخذ دیت ازبرای او جائز نیست
وایضا درین حدیث مبارک دلالة است برانکه موجب قتل عمد یکی از دو چیز است
یا دیت یا قصاص واین یکی از دو قول شافعی است وقول دویم از و با اکثر علما
موافق است واو آن است که موجب او قصاص است پس بس ودیت ببدل او
باختیار واجب کردد زیراکه حق سبحانه جل شانه در کلام خود فرموده یاایها الذین
آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی فَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْيَمَنِ پس آمد مردی از اهل یمن
که نام او ابوشاه بشین معجمه وهاء منون است ونام او جز ابوشاه معلوم نشده فَقَالَ
اُكْتُبْ لِي يَا رَسُولَ اللهِ پس کفت آن مرد که بنویس ازبرای من ای رسول خدا آنچه درین
خطبه مبارکه است فَقَالَ اُكْتُبُوا لِأَبِي فُلَانٍ پس کفت رسول علیه السلام ازبرای
اصحاب کرام که بنویسید ازبرای پدر فلان یعنی ابی شاه آنچه درین خطبه متحقق است فَقَالَ
رَجُلٌ مِّنْ قُرَيْشٍ پس کفت مردی از قریش که آن مرد حضرت عباس عم رسول خیر الناس
است اِلَّا الْاِذْخِرَ يَا رَسُولَ اللهِ مکر اذخر ای رسول خدا واین کلام از افراد استثنا
نیست بلکه این کلام تلقین باستثناء است کویا حضرت عباس کفت قل یا رسول
الله لا یختلی شوکها ولا یعضد شجرها الا الاذخر یعنی بکوای رسول خدا که بریده نشود خار آن
بقعهٔ مبارکه وقطع کرده نشود درخت او را مکر کیاه اذخر را که قطع آن جائز است حاصل
آنکه یا رسول الله اذخر را از جملهٔ آن اشیاء که قطع آنها حرام است استثناء نمائی تا قطع
آن جائز باشد واذخر بکسر همزه وسکون ذال معجمه وکسر خاء معجمه وبراء مهمله نام کیاهیست
معروف که خوشبو ومالوف است فَاِنَّا نَجْعَلُهُ فِي بُيُوتِنَا وَقُبُورِنَا زیراکه بدرستی
ما یان می کردانیم او را در خانهای مایان ودر کورهای مایان یعنی آن کیاه اذخر را بر بامهای
خانها بر سر چوبها می اندازیم و با و سوراخها لحدها که متخلل درمیان خشتها باشند بند
می نمائیم فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلَّا الْاِذْخِرَ اِلَّا الْاِذْخِرَ پس فرمود

فجاء رجل من أهل اليمن فقال اكتب لي يا رسول الله فقال اكتبوا لأبي فلان فقال رجل من قريش إلا الإذخر يا رسول الله فإنا نجعله في بيوتنا وقبورنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا الإذخر إلا الإذخر

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مکر کیاه اذخر مکر کیاه اذخر که قطع آن دران بقعه مبارکه جائز است و این استثنا از کلام سابق است و فصل میان او و میان مستثنی منه قایل ویسیر است و تکریر از برای تاکید و تقریر است حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ که ابن مدنی است و در باب الفهم فی العلم کذشته قَالَ أنَا سُفْيَانُ بحرکات ثلثه در سین مهمله و مراد از و درین مقام سفیان پسر عیینه بضم عین تصغیر عین است و او در ابتدا این کتاب کذشته قَالَ أنَا عَمْرٌو او پسر دینار ابو محمد مکی جمحی بضم جیم و فتح میم و بحاء مهمله تابعی یکی از ائمه مجتهدین و از اصحاب مذاهب معتبرین است ابن عیینه کفته که سمع یک حدیث از و مرا بسیار پسند و خورسند است از بیست حدیث که از غیر او سمع کنم و در سال یکصد و بیست و شش وفات یافت قَالَ أخْبَرَنِي وَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ وهب بفتح واو و سکون هاء و منبه بضم میم و فتح نون و کسر باء موحده مشدده پسر کامل صنعانی تابعی جلیل القدر و جمیل الاثر و عالم کامل بکتب الهیه ماضیه بود و او کفته که من نود و دو کتاب از کتب آلهیه منزله خواندم و او از ابناء فرس است که پادشاه کسری آنها را بسوی یمن فرستاده بود و بعضی کفته اند که اصل او از هرات است و در سال یکصد و چهارده وفات یافت عَنْ أخِيهِ از برادر خود همام بفتح هاء و تشدید میم پسر منبه و او نیز تابعی است و او بزرک از وهب بود ولیکن وفات او مؤخر از و شد زیرا که او در سال یکصد و سی و یک وفات یافت قَالَ سَمِعْتُ أبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ کفت آن برادر وهب که شنیدم من حضرت ابی هریره را که میکوید مَا مِنْ أحَدٍ مِنْ أصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أكْثَرَ حَدِيثًا عَنْهُ مِنِّي که نیست هیچکسی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بسیارتر و زیاده تر از روی حدیث ازان رسول اکرم از من باشد یعنی احدی از اصحاب کرام در نقل حدیث از رسول علیه السلام زائد و فائق بر من نیست بلکه من از همه اصحاب روایت حدیث مبارک زیاده تر میکنم إلَّا مَا كَانَ مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو مکر آنچه بود از عبد الله پسر عمرو پسر عاص که او روایت حدیث مبارک از من بیشتر میکرد و احوال او در سابق کذشته فَإنَّهُ كَانَ يَكْتُبُ وَلَا أكْتُبُ پس بدرستی که آن عبد الله بود که مینوشت

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ أنَا سُفْيَانُ قَالَ أنَا عَمْرٌو قَالَ أخْبَرَنِي وَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ عَنْ أخِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ مَا مِنْ أحَدٍ مِنْ أصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أكْثَرَ حَدِيثًا عَنْهُ مِنِّي إلَّا مَا كَانَ مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو فَإنَّهُ كَانَ يَكْتُبُ وَلَا أكْتُبُ

حدیث مبارک را نمی نوشتم من و این کلام دلیل ست برانکه آنچه نزد عبد الله
پسر عمرو از احادیث افضل البشر بود بیشتر از ان بود که نزد حضرت ابی هریره از ان
احادیث بود و مستفاد میشود از دکه حضرت ابی هریره جزم و یقین داشت
برانکه از جملهٔ اصحاب کرام بجز از عبد الله در روایت احادیث رسول علیه السلام
هیچکسی از و پیشتر نبود و عبد الله درباب مذکور از و فائق و زائد بود و حال آنکه
احادیث مرویه از عبد الله بسیار کمتر از احادیث است که از حضرت ابی هریره
روایت کرده شد پس علما محققین سبب او را بوجوه متعدده بیان کرده اند اول
آنکه عبد الله بسیار مشتغل بعبادت و ریاضت بود و اشتغال او بتعلیم و روایت
کمتر بود لهذا احادیث مرویه از و کم آمدند و دویم آنکه اکثر سکونت و مقام بعد از
فتوح امصار ببلدهٔ مصر یا طائف بود و رحلت طالبان علم و حدیث بسوی آن دو
دیار کمتر بود و حضرت ابو هریره سکونت بمدینه مقدسه داشت و مردمان از
هر ناحیه وارد آن بقعه ناحیه بسیار می شدند و طالبان اقامت را در جوار
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بسیار میکردند لهذا احادیث حضرت ابی هریره
بیشتر از احادیث عبد الله آمدند و این از کثرت طالبان و وفرت حاملان از
حضرت ابی هریره ظاهر می شود امام بخاری رحمة الله علیه ذکر کرد که راویان حدیث
مبارک از حضرت ابی هریره هشتصد نفر از تابعین کرام بودند و این قدر کثرت
رُواة ثقات از برای احدی از اصحاب کرام واقع نشد و سیوم آنکه رسول
علیه السلام دعا بجناب ایزد علام از برای حضرت ابی هریره بعدم طریان عارضهٔ
نسیان کرده چنانچه زود خواهد آمد و چهارم آنکه عبد الله در بقعهٔ شام مظفر بکتب
کثیره از کتب اهل کتاب شده بود پس مطالعهٔ تام دران کتب میکرد و از سبب آن
اشتغال تعلیم احادیث نبوی و روایت آنها از و کمتر واقع شد تَابَعَهُ مَعْمَرٌ
عَنْ هَمَّامٍ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَۃَ متابعت کرد پسر منبه را معمر یعنی ساکنه درمیان دو میم
در روایت اینحدیث مبارک از همام از حضرت ابی هریره و بیهقی در مدخل از حضرت ابی هریره باسناد
خود آورده که عبد الله بن عمرو اذن و اجازت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواست تا کتابت
حدیث مبارک نماید پس رسول مقبول او را اجازت داد و اینحدیث مبارک معارض ست باینچه مروی

تابعه معمر
عن همام
عن ابی هریره

از ابی سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود لا تکتبوا عنی شیئا غیر القرآن
وا و را مسلم آورده پس وجه جمع و توفیق در میان آن دو حدیث مبارک آن است
که نهی مذکور مختص بوقت نزول قرآن است تا خوف التباس قرآن بغیر خود مرفوع
و مدفوع کردد و اذن بکتابت وارد در غیر آن وقت مخصوص ست یا آنکه نهی مذکور
وارد است در جمع کردن کتابت قرآن با غیر آن در یک چیز و اذن ثابت است
در جدا کردن کتابت غیر قرآن از قرآن در دو چیز یا آنکه نهی مقدم در وقت خوف التباس
قرآن با غیر او بود و بعد از ان اذن ناسخ از برای او شد از جهت امن از وقوع التباس
مذکور و بعضی گفته اند که نهی مذکور مختص بآن کسی است که اعتماد بالکل بر کتابت نماید
و حفظ و ضبط را بالکل بگذارد و اذن از برای آن کسی ست که اعتماد بر حفظ و ضبط
نماید و اعتماد بر کتابت نکند و بعضی گفته اند که حدیث ابی سعید علیل ست زیرا که او
موقوف بر ابی سعید ست و این را امام همام بخاری و غیر او ذکر کرده اند علما گفته
اند که گروهی از صحابه کرام و از تابعین عظام رحمهم الله کتابت حدیث مبارک را مکروه
دانستند و مستحسن دانستند که حدیث مبارک از انها بحفظ و ضبط گرفته شود چنانچه
خود آنها بحفظ و ضبط گرفتند لیکن چون همم راویان قاصر شده و اماماان دین از ضیاع
علم و یقین ترسیدند پس شروع در تدوین و تصنیف نمودند پس اول آن کسی که تدوین
حدیث رسول امین کرد ابن شهاب زهری است که بر سر صد سال بامر صاحب
عدل و تمیز عمر بن عبد العزیز تدوین کرد بعد از ان تدوین از ائمه دین بسیار شد پیشتر
تصنیف بسیار شد و خیر کثیر از برای صغیر و کبیر حاصل گردید و لله الحمد حمدا کثیرا حدثنا یحیی
بن سلیمان پسر یحیی پسر جعفی کوفی است کنیت او ابو سعید ساکن مصر بود و در سال دو صد
و سی و هفت وفات یافت قال حدثنی ابن وهب یعنی عبد الله پسر وهب پسر مسلم
ابو محمد مصری است که در باب من یرد الله به خیرا گذشته قال اخبرنی یونس عن
ابن شهاب یونس پسر یزید ایلی قرشی مولای حضرت معاویه است و ابن شهاب زهری
است که تمام قرآن مجید را در هشتاد شب حفظ کرد و اگر او نمی بود هر آئینه جمیع سنتهای
رسول مقبول از مدینه مقدسه گم می شد و احوال این هر دو گذشته عن عبید الله بن عبد الله
عبید الله اول مصغر و ثانی مکبر و احوال او در کتاب الوحی گذشته عن ابن عباس انه قال

حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس انه قال

کرم رسنگه

که بدرستی حضرت ابن عباس گفت لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ که
هرگاه سخت و درشت شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم درد او در مرض موت او و در
حدیث سعید پسر جبیر آمده که آن شدت درد در روز پنجشنبه پیش از موت رسول
جهان افروز بمدت چهار روز بود قَالَ ائْتُونِي بِكِتَابٍ گفت آن رسول اواب
که بیارید مرا کتاب یعنی آلات کتاب مانند قلم و دوات پس درین کلام مجاز بالحذف
است چنانچه در قول حق جل و علی شانه وَاسْئَلِ الْقَرْيَةَ آمده و باین حذف تصریح در
روایت صحیح از مسلم آمده که گفت رسول علیه السلام ائتونی بالکتف والدواة یعنی
بیارید مرا باستخوان شانه و دوات زیرا که مردم عرب در استخوانهای شانه مینوشتند
اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا تا آنکه بنویسم من از برای شما مکتوب را یعنی امر کنم کسی را بنوشتن
او از جهت آنکه رسول علیه السلام اُمّی بود پس درین کلام نیز مجاز است و در مسند احمد
آمده که مامور باین کتابت صاحب شجاعت حضرت علی بود یا آنکه این کلام بر ظاهر و حقیقة
خود است و معنی آن نست تا بنویسم بدست خود از برای شما مکتوب را و امی آنکسی را گویند
که کتابت را بر وجه حسن و لطافت نداند نه آنکسی است که هرگز قدرت بر نفس کتابت
نداشته باشد و صحیح شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدست مبارک خود نوشته
و اکتب بجزم باء موحده و رفع او آمده است لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ که گمراه نشوید شما پس از ان
کتاب اَبَدًا هیچ گاهی و لا تضلوا بحذف نون آمده بنا بر آنکه او جواب از برای شرطیه است
است و تقدیر کلام چنان است که ان اکتب لکم و عملتم به لا تضلوا بعده و در بعضی روایات
ان لا تضلوا آمده و او واضح است یعنی ان لا تضلوا نووی در شرح صحیح مسلم آورده که
بدان ای مرد مسلمان که نبی آخر الزمان معصوم از کذب و بهتان و مامون از تغییر احکام شرعیه
اصلیه و فرعیه در حالت صحت و مرض بود و ایضا او معصوم از ترک بیان آنچه ایزد متعال
او را امر به بیان آن فرموده بود و تبلیغ آن را واجب بروی کرده بود و او معصوم از
امراض بدنیه و آلام جسمانیه نبود زیرا که در وی نقصان منزلت و افساد شریعت نیست
بلکه بسبب آن درجات عالیه حاصل آید و تحقیق ثابت شده که رسول علیه السلام جادو
کرده شده بود تا آنکه در خیال رسول با کمال واقع می شد که او کاری کرده با وجود آنکه
او هرگز آن کار نکرده بود و درین حال هیچ کلام آن سردار انام در باب احکام مخالف از

برای سابق صادر نشد چون این سخن معلوم و مفهوم گردید پس بدانکه علما اختلاف
کردند دران کتاب که رسول اوجاب قصد کرده بود که اورا بنویسد پس بعضی گفته اند
که مراد او تصریح در امر خلافت بود تا آنکه ان معین را ازبرای منصب خلافت بیان
کرده اند تا دران منصب منازعت و مخاصمت واقع نشود لیکن بعضی محققین گفته اند
که این قول دور از صواب است از جهت آنکه تنصیص بر خلافة حضرت ابوبکر یا عمر یا علی
یا عباس محتاج بکتابت نیست بلکه مجرد قول آن رسول هدی کافی و از برای مطلوب
وافی بود مع ذلک اشارة بخلافة حضرت ابوبکر به نیابت امامة و صراحت بعبارت
کرده جائیکه فرموده یابی الله والمسلمون الا ابابکر آری اگر گفته شود که قصد رسول
علیه السلام آن بود که خلافت مستمره را ازبرای مستحقان او و تعیین یک یک را
از مستحقان او تا خروج مهدی بنویسد هر آئینه وجه وجیه باشد لکن اراده حق سبحانه
جل شانه چنان متعلق شد که این کار از خلق مستور باشد نه منشور و مشهور و در کتاب
خدا همین مسطور بود و بعضی گفته اند که رسول علیه السلام قصد کرده بود که بنویسد کتابی
را که مهمات احکام ازبرای فرقه انام بیان نماید تا اختلاف و نزاع مرتفع گردد لیکن
بعضی محققین گفته اند که در زمان رسول علیه السلام اختلاف و نزاع نبود تا آن
بکتابت مرتفع و مندفع گردد اما در سائر ازمان که متاخر از زمان رسول علیه السلام
اند پس اختلاف در هر مکان واقع خواهد شد و رسول علیه السلام خبر بوقوع آن داده
و فرموده اختلاف امتی رحمة و ایضا فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و ایضا
فرموده علیکم بالسواد الاعظم و ایضا فرموده و ان اختلاف المفتون و ایضا حق سبحانه
جل شانه فرموده وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ اِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَلِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ مع ذلک
احکام شرعیه که در مدت بیست سال متفرق بودند چگونه منصوص و ملخص در همان
یکساعت میشدند بوجهیکه اختلاف احدی در انها متصور نشود این سخن بسیار بعید
است آری اگر گفته شود که رسول علیه السلام قصد کرده بود که بنویسد کتابی را که
در وی بیان کند بعضی احکام را که در ازمنه ماضیه متحقق شده اند که مذکور در کتب سابقه
و محفوظ بر السنه سابقه نبودند پس بعید از کمال رافت و مرحمت آنحضرت رسالت بر کافه
امت از ائمه و عامه نباشد یا اگر گفته شود که رسول علیه السلام قصد کرده بود که بنویسد

کتابی را که دران کتاب بیان فرقهٔ ناجیه نماید و تفصیل فرقهای ضاله از خوارج و معتزله و از رافضه و سائر مبتدعه کند تا امتیاز حق از ضلال بوجه اتم و کمال حاصل گردد هر آئینه بعید از صواب نخواهد بود قَالَ عُمَرُ گفت حضرت عمر که در تقدیر عدل اشمل ز فراست اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بحالی رسیده که غالب شده اورا درد وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللّٰهِ و نزد مایان کتاب است حَسْبُنَا که پس و کافی هست مایان را آن کتاب خدا و حاجت بکتاب دیگر نیست زیرا که در قرآن مجید ایزد حمید جمیع احکام شرعیه از اصلیه و فرعیه همراه و عد و وعید بیان کرده بلکه جمیع امور که نظام معاش و صلاح معاد بآنها منوط است مبین به تبیان واضح و برهان لائح کرده چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ و ایضا فرموده مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ و ایضا فرموده اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ الآية و ایضا فرموده وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و مقصود حضرت عمر فاروق ازین کلام تخفیف بر رسول علیه السلام است و رد است برانکسے که همراه او درین باب منازعه و مخاطبت همراه او میکرد و غرض او مباحثه همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نبود و مبنی آنکلام بر بود که حضرت عمر رضی الله عنه بنور بصیرت فهم کرده بود که امر رسول قبول در قول وائتونی بکتاب از برای ندب است نه از برای وجوب و این امر از باب راه نمودن بسوی اصلح است و آن کتاب محتاج به تطویل کتابت است و مباشرت نفس کتابت دران حالت از منبع رسالت دشوار بود پس تطویل بطریق اولی مفضی بایذا آن رسول اعلی خواهد بود و خطابی گفته که مقصود حضرت عمر رضی الله عنه باین کلام آن بود که اگر رسول علیه السلام تنصیص و تصریح نمود بآنچه مزیل از برای خلاف باشد البته آن فضیلت علماء باطل و اجتهاد معدوم و مضمحل گردد ولیکن ابن جوزی گفته که تنصیص بریک شی یا بر اشیاء معدوده مستلزم از برای بطلان اجتهاد و عدم فضیلت علماء نیست از جهت آنکه حوادثات غیر متناسبه اند و از امکان حصر خارج اند فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند اصحاب کرام بحضور رسول علیه السلام بعضی ازانها گفتند که کتاب را پیش رسول علیه السلام بیارید تا بنویسد و از امراو تجاوز نکنید

قال عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم غلبه الوجع وعندنا كتاب الله حسبنا فاختلفوا

وبعضی اشارت بمنع از برای غلبۂ وجع کردند چنانچه حضرت عمر رضی الله عنه گفته بود
وکثر اللغط و بسیار شد آواز و شور ولغط بفتح لام وسکون غین معجمه و فتح آن وطاء
مهمله بمعنی آواز است که مبنی او مفهوم و معنی آن معلوم نشود قال قوموا عنی فرمود رسول
محمود که برخیزید از پیش من زیرا که قصد کتابت را الحال ترک کردم و اعتماد نمودم بر کتاب
وسنت که نزد شما متحقق است ولا ینبغی عند نبی تنازع ولائق نیست نزد هیچ پیغمبری
جنگ وگفتگو با یکدیگر کردن بلکه لائق نزد او مبادرت بسوی امتثال امر وانقیاد است
واین کلام جائز است که از جملۂ حدیث مرفوع باشد وآنچه روایت آمده که ولا ینبغی عندی
التنازع مؤید همین احتمال است وجائز است که از قول حضرت ابن عباس مدرج در حدیث
مبارک باشد وظاهر و متبادر همین احتمال است وآزام فرمودن رسول علیه السلام اصحاب
کرام را بقیام از ان مجلس و ترک کتابت معلوم شد که مراد از رسول مقبول بر احتیاط و ندب
بود لهذا رسول صاحب کمال بعد ازین امر و مقام چند روز زنده ماند و باز عود بسوی آن امر
ننمود و اگر واجب می بود هرگز او را از برای اختلاف ترک نمیکرد چنانچه تبلیغ را از برای
مخالفت مخالفان ترک نکرد فخرج ابن عباس وهو یقول پس بیرون آمد حضرت
ابن عباس در حالیکه او می گوید وظاهر این کلام دلالت می کند برانکه حضرت ابن عباس
دران مجلس وانجمن حاضر بود و در همان حالت از ان مجلس بیرون شد در حالیکه گویندۂ
این قول بود وحال در واقع همچنان نیست بلکه این قول را حضرت ابن عباس نزد نقل این
حدیث مبارک می گفت چنانچه مؤلف در باب اعتصام وغیر آن در روایت معمر
آورده قال عبید الله فکان ابن عباس یقول پس وجه روایت حدیث این باب اینست
که چون حضرت ابن عباس این حدیث مبارک بعبید الله بیان نمود پس او از ان مکان که عبید
الله را دران مکان حدیث کرده بود در همان ساعت وآن بیرون شد در حالیکه میگفت
ان الرزیة کل الرزیة که بدرستی مصیبت کمال و تمام آن مصیبت و رزیه بفتح
را مهمله وکسر زا معجمه که پس از ان یاء ساکنه است وبعد از ان همزه وگاه گاه تسهیل کرده
شود همزه را پس یاء را مشدده کرده شود و معنی آن مصیبت است ما حال بین رسول
الله صلی الله علیه وسلم وبین کتابه آنچیز نیست که پرده گردد آن چیز درمیان رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و درمیان کتاب او یعنی کمال مصیبت آنچیز نیست که حائل و مانع گردید

وکثر اللغط قال
قوموا عنی ولا ینبغی
عند نبی تنازع فخرج
ابن عباس وهو
یقول ان الرزیة
کل الرزیة ما حال
بین رسول الله
صلی الله علیه وسلم
وبین کتابه

گردید از نوشتن آن کتاب مستطاب که رسول علیه السلام امر کرده بود تا آنکه شما نه بسیار زند
و بردی آن کتاب بنویسید پس حضرت ابن عباس مائل شد بسوی قولی که مخالف از برای
قول حضرت عمر فاروق و تابعان او بود و در روایت سلیمان از ابن عباس چنان آمده
که رسول صاحب کمال بعد ازین قیل و قال اصحاب کرام را بسه خصال امر کرد و گفت اخرجوا
المشرکین من جزیرة العرب واجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم یعنی بیرون کنید مشرکان
را از ولایت عرب و اکرام و عطا کنید و لطف و ضیافت نمائید رسولان را از هر قومی که
بیایند با اینده آنچه بودم من که اکرام و عطا میکردم آنها را تا از برای غیر آنها الفت و محبت
با سلام پیدا شود سفیان راوی گفت که سلیمان مذکور گفت که ابن عباس از بیان خصلة
ثالثه را ذکر کرد لیکن من او را فراموش کردم و بعضی از محدثین گفته اند که آن امر ثالث
تجهیز لشکر اسامه پسر زید بود و بعضی گفته اند که امر ثالث آن بود که رسول علیه السلام
فرمود لا تتخذوا قبری وثنا و طائفه شیعه که فرقه شنیعه اند چنانکه گفته اند که سرور کائنات
در مرض وفات آلات کتابت را طلبید تا تنصیص بر خلافت حضرت علی و تصریح بر وصایت
او نماید پس حضرت عمر از و مانع آمد و درانجا مبدء شور و شغب واقع شد چون رسول کریم
این اختلاف عظیم را شنید پس بقهر تمام فرمود که بخیزید از پیش من و دور شوید و آن کتابت
را موقوف کردانید و ایضا گفته اند که حضرت عمر از امر آن خیر البشر اعراض کرد بلکه بر آن
اعتراض کرد که کتاب خدا کافی و وافی است و باین امر هیچ احتیاج نیست و مثل این
شخص چگونه صالح از برای رتبه خلافت و منصب رشادت باشد و این زعم باطل از
کمال جهل و عدم فهم و عقل ناشی است زیرا که حضرت عمر فاروق وزیر و مشیر از برای
رسول منیر بود و متواتر شده که رسول علیه السلام در وقت انقطاع وحی و اعلام از جانب
ایزد علام در هر کار مشورت باصحاب کرام میکرد چنانچه در قصه بندیان و در آیت حجاب
و در اداء صلوة بر عبد الله پسر ابی که رئیس منافقان بود و چنانچه در حدیث آمده که فرستاد
رسول کریم حضرت ابی هریره را تا آنکه بشارت تام بمردمان بدهد بآنکه هر کس که گفت لا اله
الا الله محمد رسول الله پس آن کس در بهشت داخل شد و حضرت عمر فاروق حضرت ابی
هریره را از تبلیغ این بشارت بمردمان منع کرد از جهت رعایة مصلحت که بحسب
فکر خود در کتمان آن بشارت دیده و نیز اوقات سرور کائنات او را مشرف

بقبول قول میکرد پس آن اعدل اصحاب بنا بر عادت خود جاری شد و برای ثاقب
و فکر صائب معلوم کرد که مامور باین امر از جملهٔ اموری است که تعلق بشورت و مصلحة
دارند و این امر ناشی از رسول هادی بحسب رائی اقدس گردیده واو درین فکر صائب
بود زیراکه اگر این امر از جانب پروردگار میبود هر آئینه رسول مختار او را مینوشت
واز برای اختلاف حضرت عمر و مردمان هرگز ترک نمیکرد زیراکه تبلیغ احکام الهیه
بر رسول علیه السلام واجب بود و ترک وجب از رسول اکرم محال و مستبعدست
پس گویا شیعه شنیعه گمان میکنند که رسول علیه السلام از حضرت عمر در حالة نزول موت
و توجه او بعالم قدس ترسید و این ظن برسول عالمیان از مرد مسلمان در حیز امکان نیست
واما توقف حضرت عمر فاروق در احضار آلات کتابت پس از جهت آن بود که قصد او تخفیف
بر رسول علیه السلام نزد غلبه درد و شدت او بود واما قول آنها که رسول علیه السلام
تنصیص بر خلافت حضرت علی میکرد پس این قول از قبیل رجم بالغیب است تعجب است
که چگونه دانستند آنچه در دل رسول علیه السلام مکتوم بود و آن را ننوشت تا اطلاع
مردم حاصل نیاید و چرا جائز نیست که شاید آن امر تنصیص بر خلافت حضرت ابو بکر
باشد چنانچه در صحاح آمده که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود ائتونی بقرطاس
اکتب لابی بکر کتابا لا یختلف فیه اثنان پس گفت که یابی الله والمؤمنون الا ابا بکر
وایضا این قول آنها مخالف بآن قول آنهاست که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در حجة الوداع در روز غدیر خم تنصیص و تصریح بر خلافة حضرت علی کرد زیرا که
درین مقام اعتراف تام بآن کردند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز
قبل از مرض موت خود نص بر خلافة حضرت علی نفرموده بلکه متبادر آن است که رسول
علیه السلام قصد نوشتن این مامور کرده بود که در آخر حدیث مبارک امر بآنها
فرمود پس گفت اخرجوا المشرکین من جزیرة العرب تا آخر واما آنچه آن فرقهٔ شنیعه
درهمین حدیث مبارک آوردند که حضرت عمر رضی الله عنه گفت ان نبیکم یهجر و باین
کلام نسبت هذیان بسوی رسول عالمیان کرد پس این از ملحقات رافضه و محض افترا
بران اعدل اصحاب است و در صحاح وغیره از کتب معتبره هرگز نیامده واکثر این
وجوه ازان در تحقیق این حدیث مبارک ذکر کردیم مفهوم میشود و در این حدیث مبارک

دلالة بر جواز کتابت علم واضح است وایضا دلالة میکند برانکه بسا اختلاف موجب
حرمان از خیر کردد چنانچه در قصه دو مرد آمده که آن هر دو نزد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم مخاصمت کردند پس تعیین لیلة القدر مرفوع شد وایضا دلالة میکند بر انکه اجتهاد
بحضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم جائز بود وباقی ابحاث این حدیث در اواخر
سیره نبویه از کتاب مغازی خواهد آمد انشاء الله تعالی **بَابُ**
اَلْعِلْمِ وَالْعِظَةِ بِاللَّيْلِ باب است در بیان تعلیم کردن علم و وعظ ونصیحت در
شب ومؤلف درین باب تنبیه کرد بر انکه نهی از حدیث بعد از ادای نماز عشاء محمول
است برانکه آن حدیث در احادیث رسول رب العالمین نباشد **حَدَّثَنَا صَدَقَةُ**
بْنُ الْفَضْلِ صدقة بفتح صاد مهمله وفتح دال مهمله وبقاف پسر فضل مروزی است وکنیة
او ابو الفضل است ودر سال دو صد و بیست و شش وفات یافت **قَالَ اَنَا ابْنُ**
عُيَيْنَةَ یعنی سفیان پسر عیینه **عَنْ مَعْمَرٍ** بدو میم که درمیان آنها عین مهمله ساکنه
فاصله واقع شده **عَنِ الزُّهْرِيِّ** یعنی ابن شهاب واحوال اینها در ابتداء کتاب
گذشته **عَنْ هِنْدٍ** بکسر ها وسکون نون دختر حارث فارسیه است وبعضی گفته
اند که قرشیه است که از وی جماعه ثقات روایت حدیث مبارک کرده اند **عَنْ اُمِّ**
سَلَمَةَ از ام المومنین خاتون صالحه حضرت ام سلمه بفتح سین مهمله وفتح لام از ازواج
مطهرات سرور کائنات است ونام او هند دختر ابی امیه است واو مخزومیه است که پس از وقعه
بدر اورا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعقد نکاح خود آورد واو در زمان خود فائق در حسن صورت
وزائد در خلق وسیرت بود واورا رسول علیه السلام بعد از ابو سلمه نکاح کرد وسه صد وهشتاد وهشت حدیث
رسول علیه السلام از وی مروی شده که امام بخاری از جمله آنها سیزده حدیث آورده واو در راه خدای
تعالی دو هجرت کرد اول از مکه مشرفه بحبشه وثانی از حبشه بمدینه مقدسه وبعضی گفته اند که او اول زنی است
مهاجره که در مدینه مقدسه بمصاحبة زوج خود ابو سلمه داخل شد وابو سلمه در سال چهارم یا سیوم از هجرت
رسول اکرم وفات یافت وام سلمه قبل ازین زمان از رسول علیه السلام شنیده بود که نیست هیچ کسی از مسلمانان
که اورا مصیبتی از مصائب زمان برسد پس بگوید اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها مگر خدای کریم از لطف
عمیم اورا خلف از آن مصیبة بهتر دهد وخوشتر عطا کند ام سلمه گفت که چون ابو سلمه وفات
یافت پس من در خاطر دل خود گفتم که کدام شخصی از مسلمانان بهتر از ابو سلمه در نسب وحسب باشد

باب العلم والعظة باللیل حدثنا صدقة بن الفضل قال انا ابن عیینة عن معمر عن الزهری عن هند عن ام سلمة

لیکن من آن دعا که از سرور انبیا شنیده بودم می گفتم پس خدای کریم بلطف عمیم
رسول رحیم مرا بعوض ابو سلمه خلیفه نصب کرد پس از برای خطبهٔ خاطب پسر ابی بلتعه را
بسوئی من فرستاد و در بعضی روایات آمده که اول او را حضرت ابو بکر رضی الله عنه
خطبه کرد پس او ابا آورد بعد از ان حضرت عمر رضی الله عنه او را خطبه کرد پس او نیز ابا آورد
بعد از ان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از طرف خود یک آدم از برای خطبه بسوی او فرستاد
پس آن خاتون صالحه گفت که مرحبا برسول الله صلی الله علیه وسلم لیکن در من سه خصلت
موجود اند یکی آنکه من در غیرت سخت تر از زنهای دیگرام دویم آنکه من طفلان خورد سال
ام سیوم آنکه هیچکسی از والیان من درین مکان مقدس موجود نیست تا او مرا نکاح
کرده بدهد پس حضرت عمر فاروق ازین سخن بسیار خشم کرد پس رسول کریم صلی الله علیه وسلم
خود نزد آمد و گفت که ای ام سلمه هر انچه از غیرت یاد کردی پس من دعا به درگاه خدا خواهم
کرد که حق تعالی آن غیرت را از تو دور کند و هر انچه از طفلان یاد کردی پس حق تعالی
آنهارا بلطف و احسان خود کفایت خواهد کرد و هر انچه از اولیاء و اکفاء خود ذکر کردی
پس در میان آنها احدی نیست که مرا کروه داند پس ام سلمه از برای فرزند خود گفت که تو
مرا برسول علیه السلام نکاح کن پس آن فرزند او را برسول علیه السلام نکاح کرده داد
و نکاح او واقع شد در ماه شوال از همان سال که ابو سلمه ارتحال از قید حیات بسوی ممات
کرده بود و او در سال پنجاه و نه وفات یافت و در بقعهٔ بقیع مدفون شد و حضرت ابو هریره
نماز جنازه بروی خواند و از جمیع ازواج مطهرات سرور کائنات متاخر در وفات شد و در
بعضی نسخها بعد از ام سلمه ح یعنی صورت حاء آمده و او اشارتست بسوی تحویل از اسناد
سابق بطرف اسناد لاحق یا آشارتست بسوی حائل و حاجب درمیان دو اسناد صائب
یا اشارتست بسوی الحدیث وتحقیق این در سابق گذشته وعمرو ویحیی بن سعید
عن الزهری و حدیث کرد مایان را عمرو پسر دینار مکی جمحی که در باب سابق الحال گذشته
ویحیی پسر سعید انصاری که در اول این کتاب گذشته از زهری که پسر شهاب است
پس قول مولف وعمرو مجرور معطوف بر معمر است و تقدیر کلام چنان است حدثنا صدقة
بن فضل قال اخبرنا ابن عیینة عن عمرو ویحیی بن سعید عن الزهری عن [illegible] و زنبل که هند مذکور است
و در بعضی نسخها عن هند نیز آمده و اگر گفته شود که امام بخاری شرط میکند که شیوخ محدث

ین سعید عن الزهری
وعمرو ویحیی
عن ام سلمة

مشهور باشند و مجهول بودن آنها هرگز صحیح نیست پس درین مقام بنسخهٔ اولی چگونه
روایت از مجهول کرده جواب آنکه در متابعات جائز است آنچه در اصول جائز
نیست و درین مقام این کلام بر سبیل متابعت ذکر شده یا آنکه آن زن مجهول
نیست بلکه معلوم است که آن هند است بقرینهٔ ذکر او در سابق اسناد عن ام
سلمة قالت استیقظ النبی صلی الله علیه وسلم گفت ام سلمه که بیدار شد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم از خواب ذات لیلة در شبی از شبها و لفظ ذات زائد
از برای تاکید است زمخشری گفته که این عبارت از قبیل اضافهٔ مسمی بسوی اسم
است فقال سبحان الله پس گفت رسول علیه السلام پاکی است خدا را از جمیع
عیوب و نقائص و این کلمه در مقام تعجب استعمال کرده می شود و بعضی از نحاة گفته
اند که این از الفاظ تعجب است ماذا انزل اللیلة من الفتن که چه چیز است که نازل
و فرو کرده شد در امشب و کلمهٔ ماذا استفهامیه است که متضمن از برای معنی
تعجب و تعظیم است وما فتح من الخزائن و چه چیز خلاص و واکرده شد
از خزانها و رحمتها و از رحمت بخزائن تعبیر کرد از جهت متابعت قول حق سبحانه
جل شانه فرموده خزائن رحمة ربی اما تعبیر از عذاب بفتن از جهة آن واقع کرده
که فتنها سبب از برائی نزول عذاب اند وحاصل آنکه رسول علیه السلام در ان
خواب و منام دید که بعد از وی فتن و محن و فتوح خزائن و امصار از برای اصحاب
کبار واقع خواهد شد و وقت بیداری حقیقت آن منام بطریق تعبیر یا الهام معلوم
کرد یا آنکه این سخن در بیداری بران سرور انام یا قبل از خواب یا بعد از منام
وحی کرده شد و این معجزه از معجزات آن سرور کائنات است زیرا که وقوع فتنها
مشهور و نزول بلاها منشور است و فتح خزائن و ملک معادلن نیز واقع شد
وقتی که اصحاب کرام تسلط تام بر فارس و روم یافتند ایقظوا صواحب الحجر
بیدار کنید زنهای صاحبان حجرها را یا بیدار شوید ای صاحبان حجرها و مراد از صاحبان
حجرها ازواج مطهرات آن سرور کائنات است از جهة آنکه دران حال از جملهٔ خلائق
همینها حاضر بود یا این از باب ابدء بنفسک ثم بمن تعول آمده و ایقظوا بفتح همزه
بکسر آن آمده و صواحب منصوب است بنا بر آنکه او مفعول به است یا منادی است

عن ام سلمة قالت استیقظ النبی صلی الله علیه وسلم ذات لیلة فقال سبحان الله ماذا انزل اللیلة من الفتن وماذا فتح من الخزائن ایقظوا صواحب
الحجر

که حرف ندا از وی حذف شده و حجر بضم حاء مهمله و فتح جیم جمع حجره است و آنها منازل ازواج مطهرات فَرُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ فِي الْآخِرَةِ زیراکه بسیار زنهای لباس پوشند و در سرای دنیا برهنه شوند و در سرای آخرت شناختم من آنها را و رب بضم را مهمله و فتح با موحده مشدده حرفی از حروف جاره است و در اصل موضوع از برای تعلیل است و گاه گاه در تکثیر نیز استعمال میشود چنانچه درین مقام از جهت آنکه این کلام نعت و وصف از برای زنان است و زنان اکثر از اهل نیران اند و متعلق او در اکثر احوال فعل ماضی محذوف میباشد چنانچه درین مقام تقدیر کلام چنان است فرب كاسية في الدنيا عارية في الآخرة عرفتها و مراد آنست که آن زنان که جامهای باریک می پوشند و آن جامها مانع از ادراک رنگ پوست و بدن آنها نمیشوند البته در آخرت معذب بفضیحت و برهنگی خواهند شد یا آنکه آن زنها که ثیاب رقیقه و نفیسه در دنیا می پوشند البته آنها در آخرت برهنه از حسنات از سبب اسراف و ترک صدقات خواهند شد و درین کلام اشارت کرد رسول علیه السلام بسوی آنچیزها که موجب از برای استیقاظ ازواج مطهرات بود یعنی لایق نیست که ازواج مطهرات از ذکر حق جل و علی غافل شوند و اعتماد نمایند که ما از ازواج مطهرات از سرور کائنات هستیم و ازین حدیث مبارک معلوم شد که سبحان الله نزد تعجب گفتن جائز است لکن به نیت ذکر ایزد بارے بعد از بیداری و ایضا بیدار کردن مرد اهل و عیال خود را از برای ذکر خدای تعالے فاضل و مستحسن است و نیز معلوم شد که آن شب نوبت حضرت ام سلمه بود والله تعالی اعلم

باب

السَّمَرِ بِالْعِلْمِ باب است در بیان سخن گفتن در شب پیش از خواب به علم و بیان او و سمر بفتح سین مهمله و میم است و بعضی گفته اند که صواب اسکان میم است از جهت آنکه او اسم فعل است حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ بضم عین مهمله و فتح فا قَالَ حَدَّثَنِي اللَّيْثُ پسر سعد فهمی است قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ خَالِدِ بْنِ مُسَافِرٍ پسر مسافر کنیت او ابو الولید مصری بود و او مولای لیث و بزرگتر از و در سال بود و در سال یکصد و بست و هفت وفات یافت عَنْ سَالِمٍ یعنی پسر عبد الله پسر عمر پسر خطاب وَأَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ بفتح حاء مهمله و سکون ثاء مثلثه و نام او عبد الله پسر حذیفه است و ابو بکر

فَرُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ فِي الْآخِرَةِ بَابُ السَّمَرِ بِالْعِلْمِ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ خَالِدِ بْنِ مُسَافِرٍ عَنْ سَالِمٍ وَأَبِي بَكْرِ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ

یعنی که در وقت ... کرد رسول علیه السلام از برای ... زنان ... فانی ... منه

بکنیت خود است و او تابعی قرشی عدوی است اَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ
صَلّٰی بِنَا رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ الْعِشَاءَ که بدرستی حضرت عبد الله
پسر حضرت عمر رضی الله عنهما گفت که نماز خواند و امامت کرد با یان رسول خدا
صلی الله علیه وسلم نماز عشاء را و عشا بکسر عین مهمله آن نماز است که وقت او
بعد از غروب شفق است و شفق عبارت است از سفیدی که بعد از سرخی در افق
پیدا گردد و این نزد امام ابو حنیفه است و شافعی و یاران امام ابو حنیفه
گویند که شفق همان سرخی است که قبل از سفیدی حادث آید و در بعضی
روایات لنا بدل بنا آمده یعنی نماز کرد در حالی که آن رسول علیه الصلوة و
السلام امام از برای ما یان بود فِیْ اٰخِرِ حَیَاتِهٖ در آخر زندگی خود فَلَمَّا سَلَّمَ
قَامَ پس هرگاه سلام داد رسول علیه السلام ایستاده شد فَقَالَ اَرَاَیْتَکُمْ
لَیْلَتَکُمْ هٰذِهٖ پس گفت رسول علیه السلام که آیا دانستید یا آیا دیدید شما
شب خود را که این شب است و جواب این کلام محذوف است و تقدیر
کلام چنان است قالوا نعم قال فاضبطوها یعنی اصحاب کرام گفتند که
آری ما شناختیم این شب را رسول علیه الصلوة والسلام گفت پس یاد
کنید و نگهدارید و فراموش نکنید این شب را یا معنی آنست که خبر دهید شما مرا
شب خود را که این شب است یعنی بیان کنید بمن که این شب کدام
شب است فَاِنَّ رَاْسَ مِائَةِ سَنَةٍ پس بدرستی شان این است که سر
صد سال و در بعضی روایات علی راس مائة سنة آمده یعنی بر سر صد سال یعنی نزد
انتهاء صد سال مِنْهَا یعنی از این سالها لَا یَبْقٰی مِمَّنْ هُوَ عَلٰی ظَهْرِ الْاَرْضِ اَحَدٌ باقی
و زنده نمی ماند از آن کسیکه او بر پشت زمین موجود و زنده است امروز هیچکس
بلکه این زنده ها همه تا انتهاء صد سال خواهند مرد و قول او علی ظهر الارض احتراز
از فرشتگان است زیراکه آنها در آسمان اند و همچنان حضرت عیسی علیه
الصلوة والسلام در آسمان زنده است و ایضا احتراز از حضرت خضر است
از جهت آنکه او بر دریا است نه بر زمین و ایضا احتراز از ابلیس است
از جهت آنکه او یا در هوا است یا در آتش نه بر پشت زمین

اَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ صَلّٰی بِنَا رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ الْعِشَاءَ فِیْ اٰخِرِ حَیَاتِهٖ فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ اَرَاَیْتَکُمْ لَیْلَتَکُمْ هٰذِهٖ فَاِنَّ رَاْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا یَبْقٰی مِمَّنْ هُوَ عَلٰی ظَهْرِ الْاَرْضِ اَحَدٌ

وایضا ابن بطال گفته که رسول علیه السلام اصحاب کرام را باین کلمه تنبیه کرد که مدت
عمرهای شما قصیر است نه طویل پس بر شما لازم است که جهد تمام در طاعت ایزد علام
نماید و سستی و تغافلی در عبادت و ریاضت نکنید والله اعلم حَدَّثَنَا آدَمُ یعنی پسر
ابن ایاس تیمی قَالَ اَنَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه قَالَ اَنَا الْحَكَمُ بکاف مهمله که مرد و
مفتوح اند و او پسر عُتَیبه بضم مهمله و بفوقانیه تصغیر عتبه پسر نهاس و کنیت او ابو محمد یا ابو عبد
الله است و او مولای یک زنی از بنی عدی است و او کوفی فقیه عالم قانت صاحب
سنت بود و او در عصر خود در فقه و علم فائق بود و وقتی که او بمدینه مقدسه می آمد مردم از
برای او ستون رسول خدا صلی الله علیه و سلم خالی میکردند تا آنکه او نماز خود را در آنجا
ادا میکرد و در سال یکصد و سیزده یا چهارده وفات یافت قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ
بْنَ جُبَیْرٍ بضم جیم و فتح با موحده و ابن کوفی است که او را حجاج ظالم کشت عَنِ ابْنِ
عَبَّاسٍ قَالَ گفت ابن عباس بِتُّ فِي بَیْتِ خَالَتِي که شب کردم در خانه خاله خود میمونه
بِنْتِ الْحَارِثِ که آن ام المؤمنین میمونه دختر حارث بثاء مثلثه هلالیه است و او را رسول اکرم
صلی الله علیه و سلم در سال ششم یا هفتم از هجرت بعقد نکاح خود آورده و نام مادر او
هند دختر عوف پسر زهیر پسر حارث پسر حماطه پسر حمیر است و او را رسول مکرم در حرم
معظم بعد از غزوه خیبر در حالیکه معتمر بود نکاح کرد و او قبل از رسول مدنی نزد ابی رهم پسر عبد
العزی بود و بعضی گفته اند که نزد حویطب پسر عبد العزی بود و بعضی گفته اند که نزد فروه پسر
عبد العزی بود و او آخر از جمیع ازواج مطهرات آن سرور کائنات است و رسول مقبول هیچ
زنی را بعد از او نکاح نکرد و از وی چهل و شش حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت
کرده شده که امام بخاری هشت حدیث از جمله آنها آورده و او در سال پنجاه و یک و بعضی
گفته اند در سال شصت و شش وفات یافت در مکانیکه رسول عالمیان او را در آن
مکان بعقد نکاح خود آورده بود و آن موضع سرف بفتح سین مهمله و کسر را مهمله و بفا است
و عبد الله پسر عباس پسر عم خیر الناس برین نماز جنازه خواند و در قبر او فرود شد و او را
دفن نمود و او خواهر لبابه بضم لام و بباء موحده مخففه کبری دختر حارث هلالیه است که آن
لبابه زوجه حضرت عباس و مادر اولاد او عبد الله و فضل و غیر آن بود و او اول زنی است
که بعد از حضرت خدیجه کبری اسلام آورده بود و رسول علیه السلام از برای زیارت او می آمد

واو در ام الفضل ولبابه کبری میگویند و خواهر خورد او لبابه صغری هست که مادر خالد بن
ولید هست. زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آن میمونه جفت و منکوحه رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بود وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا
و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نزد او در شب نوبت او فَصَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
الْعِشَاءَ پس نماز خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز عشا را یعنی نماز خفتن را و کلمه فا
در قول او فصلی در میان مجمل و مفصل آمده از جهت آنکه تفصیل بعد از اجمال می باشد
چنانچه زمخشری ذکر کرده در قول حق سبحانه جل شانه فان فاءوا فان الله غفور رحیم
ثُمَّ جَاءَ إِلَى مَنْزِلِهِ پس آمد از مسجد مبارک بسوی منزل خود یعنی در خانه حضرت میمونه
در شب نوبت در آمد فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ پس نماز خواند چهار رکعات را ثُمَّ نَامَ
پس خواب شد ثُمَّ قَامَ پس ایستاد و بیدار شد ثُمَّ قَالَ نَامَ الْغُلَيِّمُ پس گفت که
خواب کرد طفل خورد و آن خیر الناس مراد ازین طفل ابن عباس کرد و تصغیر از برای کمال
شفقت و مرحمت کرد و این کلام احتمال دارد که اخبار از برای حضرت میمونه باشد یا استخبار
و استعلام بحذف همزه استفهام باشد أَوْ كَلِمَةً تُشْبِهُهَا یا فرمود رسول محمود
کلمه را که مشابه باشد آن کلمه این کلمه مذکوره را و این شک از حضرت ابن عباس است
و مراد از کلمه درین مقام کلام تام است از جهت آنکه واجب است که مقوله قول کلام
تام باشد و گاه گاه کلمه بر کلام اطلاق کرده میشود چنانچه کلمه شهادت میگویند ثُمَّ قَامَ پس
ایستاد از برای نماز فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ پس ایستاده شدم من از جانب چپ او تا در آن
نماز اقتدا به رسول علیه السلام نمایم فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ پس گردانید رسول علیه السلام مرا از
جانب راست خود ثُمَّ صَلَّى خَمْسَ رَكَعَاتٍ پس تر نماز خواند پنج رکعات را ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ
پس نماز کرد دو رکعت را کرمانی گفته که دو رکعت را از پنج رکعات جدا ذکر کرد و نه گفت ثم
صلی سبع رکعات از جهت آن که رسول علیه السلام آن پنج رکعات را بیک سلام و دو رکعت
را بسلام دیگر ادا کرده بود یا از جهت آنکه پنج رکعات را با اقتدا ابن عباس ادا کرده
بود و دو رکعت دیگر را بی اقتداء او تمام شد کلام او لیکن این کلام او مبنی بر آن است
که آن دو رکعت نیز از جمله نماز شب بود و این سخن اگرچه محتمل است لیکن حمل کردن آن
دو رکعت بر سنت فجر اولی و الیق است تا آنکه ختم نماز شب به نماز وتر حاصل آید

ثُمَّ نَامَ پس خواب کرد حَتّٰی سَمِعْتُ غَطِیْطَهٗ تا آنکه شنیدم من آواز در از راز
بینی آن ذات مبارک اَوْ خَطِیْطَهٗ یا خطیط او را راوی شک کرد که لفظ خطیط بغین
معجمه یا بخاء معجمه آمده و معنی هر دو یک است و بعضی گفته اند که غطیط آواز است که از
خواب کننده همراه نفس بیرون می آید و از تردد نفس شنیده میشود و آن آواز
قوی می باشد بخلاف خطیط که آن آواز ضعیف میباشد ثُمَّ خَرَجَ اِلَی الصَّلٰوةِ پستر
بیرون آمد بسوی نماز بامداد و ازین کلام معلوم میشود که نوم آن منبع رسالت ناقض
از برای وضوء و طهارت نبود و این از جمله خصائص رسول اکرم است از جهت آنکه
هر دو چشم او خواب میکردند و دل او خواب نمیکرد بلکه دل او همیشه بیدار بود
پس اگر حدث واقع می شد البته محسوس و معلوم او میکردید یا آنکه درین کلام حذف باشد
و تقدیر کلام چنان باشد ثم توضأ ثم خرج الی الصلوة و ازین حدیث مبارک معلوم شد
که اداء نماز نافله با جماعة و عمل یسیر در صلوة و اقتدا کردن دنبال آن کسی که نیت امامت
نکرده باشد جائز است و ایضا شب کردن اطفال نزد محارم اگرچه آنها نزد شوهرهای خود
باشند جائز است و ایضا محل ایستادن ماموم واحد طرف راست از امام است و اگر جانب
چپ ایستاده شود پس او را امام بطرف راست ایستاده کند و ایضا نماز صبی جائز است و نماز
شب یازده رکعة است و ایضا تصغیر از برای شفقت و ذکر کردن بصفت جائز است
لهذا رسول علیه السلام نام الغلیم گفت و نام عبد الله نگفت **فائده** مناسبت حدیث
حضرت ابن عمر از برای ترجمهٔ باب ظاهر است از جهت آنکه او بعد از لفظ صلی العشاء
لفظ قام فقال آورده اما حدیث ابن عباس پس با عتبار ظاهر مناسب از برای ترجمهٔ باب نیست
پس ابن منیر گفته که احتمال دارد که بقول رسول علیه السلام نام الغلیم سمر ثابت شود و احتمال
دارد که ارتقاب ابن عباس احوال خیر الناس را مراد گرفته باشد و چنانچه تعلم از قول میشود همچنان
تعلم بفعل حاصل آید پس ابن عباس گویا سمر کرد شب خود را در طلب علم و کرمانی زیاده کرده و گفته
که مراد آنچیز نیست که مفهوم میشود از گردانیدن رسول علیه السلام ابن عباس را از جانب چپ بجانب
یمین گویا رسول علیه السلام از برای او گفت قِفْ عَنْ یَمِیْنِیْ لیکن این همه توجیه ضعیف اند از
جهت آنکه بعد در یکسخن کلمه را سامر نمیگویند و اسماعیلی گفته که ابعد وجوه مذکوره وجه اخیر
است از جهت آنکه تکلمی که بعد از بیداری از خواب در شب حاصل شود او را سمر نمیگویند

ثُمَّ نَامَ حَتّٰی سَمِعْتُ غَطِیْطَهٗ اَوْ خَطِیْطَهٗ ثُمَّ خَرَجَ اِلَی الصَّلٰوةِ

وبعضی گفته اند که مراد بخاری آنست که اقارب چون بایکدیگر جمع میشوند البته درمیان
ایشان سخنها در شب از برای الفت و مؤانست واقع میشوند و حدیث رسول علیه السلام همه تعلیم
و فوائد است و اولی ازین همه توجیهات آنست که مناسبت با ترجمه باب مستفاد از لفظ دیگر در همین
حدیث معین است که آن لفظ از طریق دیگر آمده و مؤلف این کار را بسیار میکند تا تنبیه حاصل
آید که اهتمام به تتبع طرق حدیث و نظر در مواقع الفاظ روایت بر محدثان لازم است و این توجیه
اولی از انجهة شد که تفسیر حدیث بحدیث اولی است از تفسیر او بظن اگرچه آن ظن قوی باشد و جز
این نیست که مؤلف درینمقام مراد گرفته آنچیزیرا که در بعضی از طرق همین حدیث واقع شده و آن
بر سبیل تصریح دلالة بر سمر میکند و آن آنست که مؤلف در کتاب تفسیر از ابن عباس آورده که گفت ابن
عباس بت فی بیت میمونة فتحدث رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اهله ساعة ثم رقد پس الحمد لله
که ترجمه تمام شد و احتیاج بسوی اعتساف و رجم بظن نشد والله تعالی اعلم **باب** حفظ العلم
باب است در بیان یاد کردن علم و مؤلف درین باب چیزیرا از خبر حضرت ابی هریرة ذکر نکرد زیرا که
او از جمیع اصحاب کرام در حفظ و ضبط احادیث از رسول علیه السلام فائق و زائد بود امام شافعی گفته ابوهریرة
احفظ من روی الحدیث فی عصره و حضرت ابن عمر ترحم بر حضرت ابی هریرة در جنازه او میکرد و گفت کان
یحفظ علی المسلمین حدیث النبی صلی الله علیه وسلم و حدیث ثالث ازین باب دلالة میکند بر انکه حضرت
ابی هریرة بجمیع محفوظ خود از احادیث نبویه روایت کرده باوجود آنکه موجود از احادیث او بسیار
زائد بر احادیث غیر اوست که آن غیر نیز احادیث کثیره روایت میکند حدثنا عبد العزیز بن عبد
الله او اویسی مدنی است قال حدثنی مالك امام مالک که صاحب مذهب مشهور است عن ابن شهاب که آن
زهری است عن الاعرج که او ابوداؤد عبد الرحمن پسر هرمز قرشی است و احوال او در باب حب الرسول گذشته
علما گفته اند که جائز است ذکر راوی بلقب او یا صفت او اگرچه آن راوی او را مکروه داند وقتیکه مقصود تعریف
او باشد نه تنقص و تعریف بآن وقتی حاصل شود که آن راوی مشهور بآن لقب و صفت باشد عن ابی هریرة قال ان الناس
یقولون گفت ابوهریره که بدرستی مردمان میگویند بزبان اکثر ابوهریرة که بسیار کرد از جمیع مردمان روایت حدیث را
از رسول علیه السلام وانکلام از باب حکایت کلام ناس است یا از قبیل وضع مظهر موضع مضمر است زیرا که حق ظاهر آن بود
که میگفت اکثرت ولولا آیتان فی کتاب الله عز و جل و اگر نمیبودند دو آیت متحقق و ثابت در کتاب خدای تعالی عالب و بزرگ
است ما حدثت حدیثا بیان و روایت نمیکردم من هیچ حدیثی را از احادیث نبویه یعنی باعث و داعی بر من دو آیت کریمه
از کلام باری شده اند ثم یتلو ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینت والهدی من بعد ما بینه للناس فی الکتاب

باب حفظ العلم
حدثنا عبد العزيز بن
عبد الله قال
حدثني مالك
عن ابن شهاب
عن الاعرج عن
ابي هريرة قال
ان الناس يقولون
اكثر ابو هريرة
ولولا آيتان في
كتاب الله عز
وجل ما حدثت
حديثا ثم
[illegible]
ان الذين يكتمون
ما انزلنا من
البينات
والهدى من بعد
ما بيناه للناس
في الكتاب

راوی می گوید پس تر می خواند حضرت ابی هریره این آیه کریمه را الی قوله الرحیم تا قول او
که فرموده الرحیم و تعبیر از لفظ ماضی بصیغهٔ مضارع در قول او یتلوا از جهت استحضار صورت
تلاوت است گویا او در تلاوت بود و در بعضی روایات ثم تلا بر اصل خود آمده و تمام
دو آیه کریمه بالفظ و ترجمه عظیمه چنان است که حق تعالی در حق علمای یهود چون که نعت رسول
کریم را که آن عظیم در توریت به بیان واضح و برهان لائح نازل کرده بود و آنها بنا بر
حسد و عناد کتمان آن حق از عناد کردند و پنهان آن آیه رجم را و جز آن محرف و پنهان
از جمیع مردمان کردند میفرماید ان الذین یکتمون بدرستی آن کسانیکه پنهان می کنند
از مردمان ما انزلنا آن چیزی را که فرو فرستادیم ما یان با عطاف و الطاف
الهی یا یان من البینات از معجزات ظاهرات و از آیات باهرات والهدی و از
هدایت و رهبت من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کردیم او را بکلمات واضحات للناس
از برای مردمان فی الکتاب در میان توریت اولئک یلعنهم الله این گروه مذکور
گروهی اند از مخلوقات که میراند آنها را از رحمت و درجات خدای که جامع جمیع کمالات
است ویلعنهم اللاعنون و لعنت می کنند آنها را لعنت کنندگان از فرشتگان
الا الذین تابوا مگر آن کسانیکه توبه کردند از آن کتمان واصلحوا و نیک کردند اعمال
را در حالت ستر و اعلان وبینوا و بیان کردند با وضوح بیان آن چیزی را که در حق کتمان
کرده بودند فاولئک اتوب علیهم پس این جماعت کسانند که قبول می کنم توبه را
از ایشان وانا التواب الرحیم و من توبه قبول کننده عاصیان و رحمت کننده بر
طاغیانم و معنی قول حضرت ابی هریره آن است که حق جل علی شانه درین دو
آیه قرآن مجید ذم و وعید شدید در حق آن کسان که حق را پنهان می کنند بیان کرد
و اگر در این مجید این ذم شدید در حق کاتمان علم نمی کرد پس من هیچ حدیث را
از رسول کریم روایت نمی کردم لکن چون استتار حق و کتمان حرام شد
البته اظهار و بیان واجب شد لهذا کثرت روایت پدید آمد زیرا که احادیث
نبویه نزد ابی هریره بسیار بودند بعد از آن حضرت ابی هریره سبب کثرت
احادیث نزد خود بیان کرد و گفت ان اخواننا من المهاجرین کان
یشغلهم الصفق بالاسواق زیرا که بدرستی برادران ما یان از مهاجرین بود

الی قوله الرحیم
ان الذین یکتمون ما انزلنا من
البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس
فی الکتاب اولئک یلعنهم
الله ویلعنهم اللاعنون

حال آنها بوجهی بود که مشغول می کند آنها را دست بر دست زدن یعنی عقد و مبایعت
کردن در بازارها و مراد از اخوت اخوت اسلام است چنانکه حق سبحانه جل شانه فرموده
انما المؤمنون اخوة و جمع در قول او اخواننا از جهة آن واقع شده که مراد گرفت با وذات
خود را و امثال خود را و مهاجران آن کسانند که هجرت کردند از مکه شریفه بسوی رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و یشغلهم بفتح یاء و غین است و ضم یاء نیز حکایت کرده
شده لکن آن شاذ است و صفق باسکان فاء است و آن در اصل لغت عبارت
از زدن دست بدست است و عادت عرب چنان بود که نزد عقد بیع دست
بر دست میزدند حاصل آنکه مهاجران اشتغال بتجارت داشتند وَاِنَّ اِخْوَانَنَا مِنَ
الْاَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي اَمْوَالِهِمْ و بدرستی برادران ما از انصار بود
حال آنها که مشغول می کرد آنها را کار کردن در مالهای خود یعنی آنها بکشت زراعت
مشغول بودند و انصار آن اصحاب اند که از مدینه مقدسه بودند و مهاجران را در وطن
و املاک خود جائی دادند و بهمراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم معاونت و یاری
کردند وَاِنَّ اَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزَمُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بدرستی که
ابو هریره بود که لازم میگرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و هرگز از و کاسته
جدا نمی شد و درین کلام التفات است زیرا که نسق کلام مقتضی آن میگردد که و انی بگوید لشبع
بَطْنِهٖ از برای سیر کردن شکم خود و لشبع بلام تعلیل در اکثر روایات است و بعضی ورا
بباء موحده در اول تصحیح کردند و مؤلف در بیوع زیاده کرده که ابو هریره گفت و کنت
امرأ مسکینا من مساکین اهل الصفة و حاصل این کلام آنست که ابو هریره قانع بقوت
خود بود و مشتغل بتجارت و زراعت نبود و یحضر مالا یحضرون و حاضر می شود از
احوال رسول مختار آن چیزی را که حاضر نمی شوند مهاجران و انصار و یحفظ مالا یحفظون
و یاد می کند از اقوال رسول مختار آنچیزی را که یاد نمی کنند مهاجران و انصار و این کلام
اشارت بسوی مسموعات است چنانچه کلام سابق اشارت بمشاهدات است
و حاصل آنکه مهاجران صاحب تجارات بودند و انصار صاحب زراعات و همت ابی هریره
بالکل مصروف بسوی تعلم علم بود و دران تعلم قناعت در قوت اختیار کرده بود
تا آنکه اکتفا میکرد بچند لقمها که پشت او را قائم و راست نگهدارند و زیاده ازین حرص

وانّ اخواننا من
الانصار كان
يشغلهم العمل في
اموالهم وان
اباهريرة كان
يلزم رسول الله
صلى الله عليه وسلم
لشبع بطنه
ويحضر مالا يحضرون
ويحفظ مالا
يحفظون

میکرد وشب و روز ملازم آنحضرت رسالة از برای طلب علم و درایت بود و هرگز ازان
خیر البشر در سفر و حضر جدا و غائب نمی شد تا آنکه متاع قلیل از دنیای فانیه حاصل نماید
و احوال او را هوش و اقوال او را گوش می کرد و اگر گفته شود که اینحدیث معارض
است با آنچه از حضرت ابی هریره سابق گذشته که عبد الله بن عمرو در کثرت حدیث
ازو فائق و زائد است جواب آنکه عبد الله از جهة تحمل حدیث زائد بود و ابو هریره
از جهت روایت حدیث فائق بود پس تعارض مدفوع شد و اگر گفته شود که عبد
الله مذکور نیز در عموم مهاجرین داخل است پس چگونه او در تحمل حدیث زائد باشد
جواب آنکه او از جهت ضبط حدیث مبارک بکتابت زائد بود و ابو هریره از جهة
مطلق سماع و حفظ زائد بود چنانچه در حدیث ثانی ازهمین باب می آید که ابو
هریره هرگز فراموش نکرد چیزی را که شنید و این حفظ کامل از برای غیر او هرگز
میسر نشد نه عبد الله را و نه احدی را از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین
و ازین حدیث مبارک فضیلت کامله از حضرت ابی هریره معلوم شد و ایضا معلوم
شد که تقلیل از دنیای فانیه افضل است و ایضا اختیار تورع و قناعت و ایثار تعلم
علم و درایت بهتر و خوشتر است و ایضا اخبار انسان بفضیلت خود جائز است
وقتیکه او مضطر کرد د بآن بیان و ایضا کثرت احادیث و تجارت و عمل جائز است
و اقتصار بر شیع جائز است وگاه او از مندوبات وگاه از واجبات بحسب اختلاف
اشخاص و اوقات می شود حدثنا احمد بن ابی بکر قاسم پسر حارث پسر زراة
بتقدیم زاء معجمه بر راء مهمله پسر مصعب پسر عبد الرحمن پسر عوف زهری ابو مصعب
مدنی است و او فقیه مدینه مقدسه بود و در سال دوصد و چهل و دو وفات یافت
قال انا محمد بن ابراهیم بن دینار او ابو عبد الله مدنی جهنی است و او مالکی از فقهاء مدینه
مقدسه بود امام شافعی گفته که در اصحاب مالک هیچکسی ازو زائد در فقه نبود و در سال یک
صد و هشتاد و دو وفات یافت عن ابن ابی ذئب بکسر ذال معجمه او محمد پسر عبد الرحمن
پسر مغیره پسر حارث پسر ابی ذئب قرشی عامری مدنی است امام شافعی گفته که افسوس
و اندوه نکردم بر احدی که از من فوت شد مثل آن اندوه و افسوس که برلیث و ابن ابی ذئب
کردم و احمد گفته که ابن ابی ذئب افضل از مالک بود مهدی او را ببغداد آورد تا آنکه در ان

حدثنا احمد بن ابی بکر قال انا
ابو مصعب قال انا
محمد بن ابراهیم
بن دینار عن ابن ابی ذئب

بقیه روایت حدیث بمردم کرد بعد از آن رجوع کرد بمدینه مقدسه و در همان رجوع بکوفه
در سال یکصد و پنجاه و نه وفات یافت عَنْ سَعِيْدِ الْمَقْبُرِيِّ بضم با موحده و او پسر
ابی سعید مقبری مدنی است که در باب الدین یسر گذشته عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ و رجال این
اسناد همه مدنی اند قَالَ قُلْتُ یَارَسُوْلَ اللّٰہِ گفت حضرت ابی هریره که گفتم من
تنها و جدا از برای رسول خدا که ای رسول خدا اِنِّیْ اَسْمَعُ مِنْكَ حَدِیْثًا كَثِیْرًا
اَنْسَاهُ بدرستی من میشنوم بگوش از تو حدیث بسیار را که فراموش میکنم او را
یعنی من محبت و شوق و الفت و ذوق بسمع و حفظ حدیث مبارک بسیار دارم لکن
چون سمع میکنم پس فراموش میکنم یعنی طریان نسیان بر من از جمیع افراد انسان
فائق و زائد است و نسیان عبارت از جهل است که بعد از علم عارض گردد و فرق در
میان نسیان و سهو آنست که نسیان عبارت است از زوال صورت مدرکه از قوت
حافظه و مدرکه و سهو عبارتست از زوال صورت مدرکه از قوت حافظه نه مدرکه و فرق
در میان سهو و خطا آنست که سهو آنست که صاحب او بادنی تنبیه متنبه گردد
بخلاف خطا که صاحب او بادنی تنبیه متنبه نگردد فقال پس فرمود رسول محمود
اُبْسُطْ رِدَاءَكَ که پهنا کن چادر خود را فَبَسَطْتُهُ پس پهنا کردم آن چادر خود را
یعنی امر رسول شفیع را بامتثال سریع مقارن و شفیع کردم فَغَرَفَ بِیَدَیْهِ
پس برگرفت بهر دو دست مبارک خود و در روایت دیگر بیده فیه آمده گویا رسول
خدا صلی الله علیه و سلم قبض میکرد چیزی را و می انداخت او را در چادر او که او مبسوط
انداخته بود و مغروف منه ذکر نکرد از جهت آنکه آن غرفه اشارت محضه بود و قول
او فغرف بغین معجمه است و مقصود از ین کلام آن است که رسول مختار دفینهای
انوار از دل پر اسرار کرد پس ابو هریره کامل در حفظ و ضبط شد بحیثیتی که بعد از ین هیچ
چیز را در تمام عمر خود فراموش نکرد ثُمَّ قَالَ ضُمَّهُ پس بعد ازین خوشنود فرمود
رسول محمود که فراهم آور و جمع کن آن چادر مبسوط را و ضمه بضم ضاد معجمه و فتح میم مشدده
و ضم میم و کسر او نیز جایز است لیکن با اسکان ها و کسر او فَضَمَمْتُهُ پس فراهم
آوردم من بحکم رسول امین آن چادر مبسوط را فَمَا نَسِیْتُ شَیْئًا بَعْدَهُ پس
فراموش نکردم من هیچ چیزی را از حدیث مبارک و جز آن پس از ین ضمه

عَنْ سَعِیْدِ الْمَقْبُرِیِّ
عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ
قُلْتُ یَارَسُوْلَ اللّٰہِ
اِنِّیْ اَسْمَعُ مِنْكَ
حَدِیْثًا كَثِیْرًا اَنْسَاهُ
قَالَ اُبْسُطْ رِدَاءَكَ
فَبَسَطْتُهُ فَغَرَفَ
بِیَدَیْهِ ثُمَّ قَالَ
ضُمَّهُ فَضَمَمْتُهُ
فَمَا نَسِیْتُ شَیْئًا
بَعْدَهُ

واین معجزه ظاهر از رسول ظاهر است زیرا که نسیان از لوازم انسان است تا بحدیکه گفته شده الانسان مشتق من النسیان و اگر گفته شود که چون ابو هریره از طریان نسیان در امن و امان شد پس عبد الله بن عمرو چگونه اکثر از و در حدیث شد جواب آنکه آن اکثریه قبل ازین قضیه بود و لفظ بعد بضم دال از جهت قطع اضافة آمده و در بعضی روایات بعده باضافة آمده حَدَّثَنَا اِبْرٰهِیْمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ اَنَا ابْنُ اَبِیْ فُدَیْكٍ بِهٰذَا یعنی حدیث کرد ما را ابراهیم پسر منذر که در اول کتاب علم گذشته گفت ابراهیم پسر منذر که خبر داد ما یان را پسر ابی فدیک باین حدیث مذکور و ابو فدیک بضم فا و فتح دال مهمله نام او دینار است و در سال دو صد وفات یافت وَقَالَ یَحْذِفُ بِیَدِهٖ فِیْهِ و گفت ابن فدیک لفظ یحذف بیده بدل قول او فغرف بیدیه و معنی یحذف بیده آنست که در حالی می انداز د رسول علیه السلام بدست خود و ایضا گفت ابن فدیک با فراد لفظ بیده درین حدیث حَدَّثَنِیْ اِسْمٰعِیْلُ یعنی پسر ابی اویس که چند بار گذشت قَالَ حَدَّثَنِیْ اَخِیْ که آن برادر عبد الحمید پسر ابی اویس اصبحی مدنی قرشی است و در سال دو صد و دو وفات یافت عَنِ ابْنِ اَبِیْ ذِئْبٍ عَنْ سَعِیْدِ الْمَقْبُرِیِّ بضم با عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ حَفِظْتُ مِنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ گفت ابو هریره که یاد گرفتم من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وِعَائَیْنِ دو ظرف واین از قبیله ذکر محل و اراده حال است یعنی یاد گرفتم دو نوع را از علم پس توهم معارضه این قول با قول سابق او که گفت کنت لا اکتب مرفوع و مدفوع شد و جز این نیست که مراد او آنست که اگر نوشته شود محفوظ او را از حدیث مبارک البته پر کند دو ظرف را و احتمال دارد که حضرت ابی هریره محفوظ خود را از حدیث املا کرده باشد بر کسی که اعتماد داشت باو پس آن کس از برای او نوشته باشد و پر کرده باشد دو ظرف را لکن توجیه اول اولی است و در مسند احمد از حضرت ابی هریره آمده حفظت ثلاثة اجربة بثثت منها جرابین یعنی یاد گرفتم از رسول مقبول بی واسطه سه انبان را از علم که پراگنده کردم از آن سه انبان دو انبان را و این مخالف نیست از برای حدیث باب که مؤلف در کتاب آورده زیرا که او حمل کرده شود بر آنکه یکی از آن دو ظرف بزرگتر از ظرف دیگر بود بوجهیکه پر می کرد آنچه در ظرف بزرگ بود دو انبان را و ظرف خورد از آن دو ظرف پر می کرد یک انبان را فَاَمَّا اَحَدُهُمَا

حدثنا ابراهیم بن المنذر قال انا ابن ابی فدیك بهذا وقال یحذف بیده فیه حدثنی اسمعیل قال حدثنی اخی عن ابن ابی ذئب عن سعید المقبری عن ابی هریرة قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وسلم وعائین فاما احدهما

فَبَثَثْتُهُ لَکُم اما یکی ازان دو ظرف پس پراگنده کردم و ظاهر ساختم او را در میان مردمان وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَلَوْ بَثَثْتُهُ قُطِعَ مِنِّیْ هٰذَا الْبُلْعُوْمُ و اما دیگر ازان دو ظرف پس اگر پراگنده کنم من او را البته بریده شود از من این رگ را که مجرای طعام است و این کنایت از قتل و سر بریدن است و بلعوم بضم باء موحده رگی است که راه از برای رسیدن طعام اشکم است و آن را مری نیز گویند و فقهاء گفته اند که حلقوم مجرای نفس است و مری مجرای طعام و شراب است و او زیر حلقوم است و بلعوم زیر حلقوم است و ابن بطال گفته که بلعوم عبارت از حلقوم است و او مجرای نفس بسوی شش است و مری مجرای طعام و شراب بسوی معده است پس آن متصل بالحلقوم است و علماء محققین گفته اند که مراد حضرت ابی هریره بآن وعاء که مخفی کرده در میان مردم منتشر و مشتهر نکرده آن احادیث است که در انها اشراط ساعت و آنچه رسول علیه السلام معلوم کرده بود از فساد دین و تغییر احوال و تضییع حقوق ایزد متعال و بعضی گفته اند که آن احادیث است که در انها اسامی امراء جور و احوال آنها و ذم آنها مبین شده بود و حضرت ابی هریره ببعضی ازان احادیث بر سبیل کنایت ذکر می کرد و از ترس هلاک جان خود تصریح بآنها نمی کرد چنانچه می گفت اعوذ بالله من راس الستین و امارة الصبیان و اشارت میکرد باین کلام بسوی امارت یزید پسر معاویه از جهت آنکه آن امارت او در سال شصت از هجرت رسول اکرم بود و حق سبحانه جل شانه دعاء حضرت ابی هریره مقرون باجابت کرد که قبل ازان امارة بیک سال وفات یافت و طایفه صوفیه و اهل معرفت گفته اند که مراد باول علم احکام و اخلاق است و مراد بثانی علم اسرار و انوار که مصون از اغیار است و مختص بعلماء عارفین و فضلاء زاهدین و در همین مقام شیخ ابو حامد از برای زین العابدین شعر در منهاج گفت شعر

یا رب جوهر علم لو ابوح به ✤ لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ✤ ولاستحل رجال مسلمون دمی ✤ یرون اقبح ما یاتونه حسنا ✤

و بعضی از عالمان زاهدان و فاضلان عارفان گفته اند که وعاء ثانی علمی است مکنون و سری است مصون که از اصحاب ظاهر مصروف و بر ارباب باطن مکشوف است و او نتیجه خدمت و ثمره حکمت است و بجز از غواصان بحار مجاهده و مستغرقان انوار مشاهدات احدی ظفر و فتح بآن نمی یابد زیرا که او اسرار متمکنه در قلوب اند که حصول آنها بعد از ریاضت تامه صورت می بندد و انوار مکمنه در غیوب اند

وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَلَوْ بَثَثْتُهُ قُطِعَ مِنِّیْ هٰذَا الْبُلْعُوْمُ

یعنی ای رب بسا گوهر علم که اگر آشکار کنم آن را هر آینه گفته شود مرا که تو از آنانی که پرستش میکنند بت را و هر آینه حلال می دانستند مردان مسلمان خون مرا می بینند زشت ترین چیزی که از ایشان می آید خوب ۱۲ منه

که انکشاف آنها بی تحقیق دلها محال و ممتنع است و اهل غفلت ازان اسرار و انوار
در معرض انکار و محل ادبار اند که شائبه ادراک و آثار را ازان انوار ندارند و بعضی از عارفان
گفته که هر کسی که او را نصیب ازین علم اسرار نباشد ترس سوء خاتمه باو ملصق است
و دیگران گفته اند که هر کسی که محب از برای دنیای فانیه و متبع از برای هوا و حس نفسانیه
و مطیع از برای وساوس شیطانیه باشد پس هرگز فائز و واصل باین علم کامل
نگردد و عارف دیگر گفته که هر کسیکه دو خصلت دروی موجود باشند پس دو حرف
ازین علم بروی مکشوف و مشهود نشود یکی ازان کبر و دویم بدعة است
و چه خوش گفته آنکسی که گفته شعر تنافس اهل الجود فی طلب المجد ✤ وحثوا مطایا
الشوق فی مخلص القصد ✤ وداموا العزم والسیر فی طلب العلی ✤ ففازوا بالطیب الوصل
من ودحی نجد ✤ بحار الحیا والعلم والحلم والتقی ✤ ودیار السخا والعز والشکر والحمد ✤ کنوز
الصفا والعشق والصدق والولا ✤ لهم من بحار الغیب ورد علی ورد ✤ علیهم سلام الله
ما هبت الصبا ✤ قبل ابتسام الصبح فی طالع سعد ✤ و همین علم باطن است که سعدا بآن
مسعود شده اند چنانچه آمده ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه الا العلماء بالله
و امید داریم که ایزد علام بفضل و اکرم مایان را حظ تام ازین نوع علم ببرکت حدیث
رسول علیه السلام نصیب گرداند والله تعالی اعلم **باب الانصات**
للعلماء باب است در بیان خاموش بودن و گوش گذاشتن از برای عالمان حدثنا
حجاج بفتح حاء مهمله و تشدید جیم قال انا شعبة بضم شین معجمه قال اخبرنی علی بن مدرک
بمیم مضمومه و دال مهمله ساکنه و کسر راء مهمله و بکاف نخعی کوفی است و در سال یک
صد و بیست وفات یافت عن ابی زرعة بزاء معجمه مضمومه پس براء مهمله ساکنه که نام
او هرم بفتح هاء و کسر راء مهمله است و او پسر عمرو پسر جریر است پس روایت او
از جد خود است عن جریر بفتح جیم و براء مکرره مکسوره است و در باب الدین النصیحة گذشت
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
گفت در حجة الوداع یعنی در حجی که آخر از حجهای آنسرور عالم بود و بعد ازان حج دیگر
نکرده و او را حجة الوداع ازان جهت گویند که رسول کریم دران حج مردمان را وداع
کرده بود و مشهور در حجة الوداع فتح حاء مهمله و واو است استنصت الناس طلب

خاموش شدن و گوش گذاشتن کن مردمان را تا آنکه بگوش بشنوند و بهوش بفهمند
آنچیزی را که من بیان بافصح لسان می نمایم و درین قول دلالت است بر آنکه خاموش
شدن و گوش گذاشتن بحضور عالمان که مبین معانی احادیث و قرآن اند مستحب است
و در بعضی روایات لفظ له بعد از لفظ قال آمده یعنی چنان وارد شده که ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال له فی حجة الوداع استنصت الناس و بعضی بران انکار کردند از جهت
آنکه جریر قبل از وفات رسول منیر بچهل روز اسلام آورده و منذری توقف اختیار کرده
زیرا که لفظ له در طرق صحیحه ثابت شده لکن اکثر علماء ذکر کرده اند که اسلام او در ماه مبارک
رمضان در سال دهم از هجرت رسول عالمیان بود پس حضور او در حجة الوداع در
حالت اسلام بهمراه رسول علیه السلام ممکن شد و هیچ خلل و زلل درینحدیث مبارک نیست
فقال پس گفت رسول عالمیان لَا تَرْجِعُوا بَعْدِیْ کُفَّارًا که نگردید شما ای مردمان
پس از وفات من کافران یعنی مانند جماعه کافران و مثل آن جماعه منکران
یَضْرِبُ بَعْضُکُمْ رِقَابَ بَعْضٍ که میزند بعضی از شما گردنهای بعضی دیگر را یعنی
یکدیگر را قتل نکنید و میان خود خون ریزی نکنید چنانچه کافران این کار می کنند
و بعضی گفته اند که مراد ازین کافران جماعه مرتدان است که حضرت ابوبکر صدیق بتوفیق
رفیق آنها را بقتل رسانید و بعضی گفته اند که کفر درین مقام محمول بر حقیقت است
و معنی آنست که شما بعد از من کافران نشوید بسبب استحلال قتل و خون ریختن یکدیگر
قاضی عیاض گفته که یضرب برفع باء روایت آمده و هر کسی که او را بسکون با تصحیح نمود
پس معنی چنان گفته که شما فعل نکنید مثل فعل کافران و مشابه نشوید با آنها تا آنکه بزند بعضی
از شما گردن بعضی دیگر را و بعضی مبتدعه باینحدیث مبارک بر انکار حجیت اجماع استدلال
کردند و گفته اند که رسول کریم باین کلام شریف جمیع امت خود را از کفر منع فرمود و اگر اجماع
جمیع امت بر کفر جائز نمیبود هر آئینه رسول کریم منع ازان نمیفرمود لکن علماء جواب کرده اند که
امتناع اجماع جمیع امت بر کفر منتفی بخبر صادق شده که رسول علیه السلام فرمود لا تجتمع امتی
علی الضلالة نه از جهت عدم امکان او و کدام ضلالة از کفر فائق و زائد است و خطابی گفته که
مراد از کفار لابسان سلاح است چنانچه گفته میشود تکفر الرجل بسلاحه یعنی پوشید مرد اسباب و آلات جنگ را و لابس
سلاح را در لغت عرب کافر گویند والله تعالی اعلم **بَاب** مَا یَسْتَحِبُّ لِلْعَالِمِ اِذَا سُئِلَ اَیُّ النَّاسِ اَعْلَمُ

فقال لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض باب ما یستحب للعالم اذا سئل ای الناس اعلم

باب است در بیان آن چیزی که مستحب است یا مستحب کرده شده است از برای عالم
در تقریر جواب سائل وقتی که سوال کرده شود او را کدام شخصی از اشخاص ناس عالم تر و فهمیده
تر از غیر خود است فَيَكِلُ الْعِلْمَ اِلَى اللهِ تَعَالَى پس تفویض کند و باز گذارد علم را بسوی خدای
که بلند است از جمیع عیوب و نقائص و فا در قول او فیکل تفسیریه است پس تقدیر کلام چنان
است ما یستحب للعالم هو ان یکل و در بعضی نسخها ان یکل آمده او واضح است حَدَّثَنَا
عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ جعفی که در باب امور الایمان گذشته قَالَ اَنَا سُفْيَانُ یعنی پسر عیینه
که در اول کتاب گذشته قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرٌو یعنی پسر دینار که در باب کتابة العلم گذشته
قَالَ اَخْبَرَنِيْ سَعِيْدُ بْنُ جُبَيْرٍ تصغیر جبر که در باب امور الوحی گذشته قَالَ قُلْتُ لِابْنِ
عَبَّاسٍ گفت سعید که گفتم من از برای ابن عباس که پسر عم خیر الناس است اِنَّ نَوْفًا
الْبِكَالِيَّ يَزْعُمُ که بدرستی نوف بکالی گمان می کند و نوف بفتح نون و سکون واو است
و بکالی بکسر باء موحده و تخفیف کاف نزد جمهور ثابت شده و بعضی بفتح باء موحده
و تشدید کاف یا به تخفیف او تصحیح نمودند و صواب اول است و آن قول محققین است
و بر هر تقدیر او منسوب به بکال است که آن یک بطن از قبیلهٔ حمیر بکسر حاء مهمله
و سکون میم و فتح یاء مثناة است و این نوف نوف پسر فضاله است و او فرزند
زن کعب احبار است و بعضی گفته اند که فرزند خواهر او است و مشهور اول است
و کنیت او ابو یزید و بعضی ابو رشید گفته اند و او عالم حکیم و قاضی حلیم و از برای اهل
دمشق امام فهیم بود اَنَّ مُوْسَى صَاحِبَ الْخَضِرِ لَيْسَ بِمُوْسَى بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ که بدرستی
حضرت موسی که صاحب حضرت خضر بود نیست آن موسی بنی اسرائیل یعنی موسی پسر
عمران پسر یصهر پسر قاهث پسر لاوی پسر یعقوب نیست که آن کلیم الله بود و در
بعضی نسخها صاحب الخضر نیامده لکن آن مراد است چنانچه مؤلف در کتاب التفسیر آورده
اِنَّمَا هُوَ مُوْسَى اٰخَرُ جز این نیست که آن موسی که همراه حضرت خضر صحبت کرده بود و قصه
آن ایزد رحمان در میان قرآن یاد کرده موسی دیگر است که آن موسی پسر میشا بکسر
میم و بشین معجمه پسر افرائیم پسر یوسف علیه السلام پس مراد از موسی مسمی بموسی است
پس او نکره شد ازین جهة منصرف شد زیرا که علمیة از و زائل شد و ابن مالک او را از قبیل
نکره محقق گردانیده پس باین تقریر مندفع شد آنچه اعتراض کرده شده که علم چگونه مضاف

فیکل العلم الی الله
حدثنا عبد
تعالی
الله بن محمد قال
انا سفیان قال
حدثنا عمرو
قال اخبرنی سعید
بن جبیر قال قلت
لابن عباس ان
البکالی
نوف
یزعم ان موسی
صاحب الخضر لیس
بموسی بنی اسرائیل
انما موسی آخر

بسوی بنی اسرائیل شود و چگونه موصوف بلفظ آخر شود و حال آنکه او نکره است
فَقَالَ كَذَبَ عَدُوُّ اللّٰهِ پس گفت حضرت ابن عباس که دروغ گفت دشمن خدا
یعنی نوف بلکه آن موسی که صاحب حضرت خضر بود همین موسی بنی اسرائیل است
که آن کلیم الله بود و این کلام از ابن عباس بر وجه زجر و تغلیظ صادر شده نه بر سبیل
اعتقاد و یقین بآنکه آن نوف دشمن خدا بر سبیل حقیقة است و جز این نیست که این
قول از و صادر شده است برای مبالغه کردن در انکار قول او از جهت آنکه قول او مخالف
از برای قول رسول کریم بود و آن قول نزد ابن عباس بغایت صحت رسیده بود
و قرینه بر عدم اراده حقیقة این کلام آن است که این کلام از حضرت ابن عباس
در حالت خشم و قهر صادر شده و در حالت خشم مراد از الفاظ حقیقة نمی باشد
بعد ازان ابن عباس گفت حَدَّثَنِي أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
که حدیث کرد مرا ابی پسر کعب از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بضم همزه و فتح
با موحده و تشدید یا مثناة صحابی جلیل القدر و جمیل الاثر که ذکر آن در باب ما ذکر
فی ذهاب موسی گذشته قَامَ مُوسَى النَّبِيُّ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ که ایستاده
شد حضرت موسی پیغمبر مشهور در حالیکه سخن در ردی کننده بود در بنی اسرائیل
یعنی حضرت موسی خطبه فصیحه که مشتمل بر موعظه بلیغه بود بر جماعه بنی اسرائیل خواند و از
همین کلام معلوم شد که آن موسی پسر عمران است نه موسی پسر میشا زیرا که موسی
پسر میشا پیغمبر نبود فَسُئِلَ أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ پس پرسیده شد که کدام شخص از اشخاص
ناس عالم و دانا تر است فَقَالَ أَنَا أَعْلَمُ پس گفت حضرت موسی که من عالم تر و دانا
ترم یعنی در اعتقاد خود فَعَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ پس عتاب کرد خدای تعالی بر وی یعنی این قول را
از وی پسند نکرد نه آنکه او را برین مواخذه کرد زیرا که مواخذه انبیاء کرام مستحیل است إِذْ
لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَيْهِ وقتیکه رد نکرد یا از جهت آنکه رد نکرد علم را بسوی خدای تعالی
و لائق بآن پیغمبر چنان بود که خدای تعالی عالم تر است از جهت آنکه او عالم بجمیع معلومات
است بخلاف مخلوقات که آنها عالم ببعضی از معلومات به توفیق پروردگار اند چنانچه
حق سبحانه جل شانه فرموده وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ و در بعضی روایات الی الله آمده
فَأَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى إِلَيْهِ پس در همان لحظه و آن خدای تعالی وحی و پیغام بسوی حضرت

مَا أَنَّهُ قَالَ که بدرستی
رسول محمود بزبان
مبارک فرموده
عَدُوُّ
فَقَالَ كَذَبَ
حَدَّثَنِي أُبَيُّ
اللّٰهِ
بْنُ كَعْبٍ عَنِ النَّبِيِّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
سَلَّمَ
قَامَ مُوسَى النَّبِيُّ
خَطِيبًا فِي بَنِي
إِسْرَائِيلَ فَسُئِلَ
أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ
فَقَالَ أَنَا أَعْلَمُ
فَعَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ
إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ
إِلَيْهِ فَأَوْحَى اللّٰهُ
تَعَالَى إِلَيْهِ

موسی علیه السلام فرستاد إِنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي که بدرستی بنده از بنده های خاص من
بمجمع البحرین که ثابت است در جای جمع شدن دو دریا و آن جائی است که دریای
فارس و روم از جانب مشرق دران جا جمع می شوند هُوَ اَعْلَمُ مِنْكَ که آن بنده من
عالم و داناتر از تو است وظاهر این کلام دلالت میکند برانکه حضرت خضر پیغمبر مرسل است
زیراکه اگر این چنین نباشد پس لازم می آید تفضیل عالی بر اعلی و این باطل است
لهذا زمخشری آورده که احتیاج موسی بسوی تعلیم از غیر خود دلالت می کند برانکه آن
موسی پسر میشا است نه موسی پسر عمران چنانچه گفته شده زیراکه واجب است
که نبی عالم تر از اهل زمان خود باشد و جواب داده که هیچ عیب و نقصان نیست
که نبی اخذ علم از نبی دیگر کند لیکن درین جواب اشکال است از جهت آنکه مستلزم نفی
آنچیز است که او قبل ازین او را ثابت کرده بود و حق آن است که مراد ازین اطلاق
اعلمیت آن بنده بامر مخصوص است و شاهد برین قول حضرت خضر است که بعد ازین
می آید که گفته انی علی علم من علم الله علمنیه لا تعلمه انت و انت علی علم علمکه الله لا اعلمه
و اما قول آنها که لازم است که نبی اعلم از زمان خود باشد پس مراد از اهل زمان آن مردم
است که آن نبی را حق سبحانه جل شانه بسوی آن مردم فرستاده باشد نه مطلق اهل
زمان و شک نیست که حضرت موسی بسوی حضرت خضر مرسل نبود پس نقض باو وارد نشد
اگر حضرت خضر عالم تر بر سبیل اطلاق باشد اگر گوئیم که او نبی مرسل است یا عالم تر از و
در امر مخصوص باشد اگر گوئیم که او نبی یا ولی است و باین تقریر اشکالات کثیره منحل شد
و از اوضح دلائل بر نبوت حضرت خضر قول او است و ما فعلته عن امری و لائق است که اعتقاد
نبوت او راسخ در ذهن انسان باشد تا آنکه اهل باطل او را بسوی قول باطل خود وسیله نکنند
که ولی افضل از نبی است حاشا و کلا و ابن بطال درین مقام اقوال کثیره از سلف آورده
که دلالت میکنند برانکه دعوی کردن در باب علم محذور است و تیز کردن مر عالم را برانکه
بگوید لا ادری و ابن منیر بروی اشکال کرده که سیاق مثل اقوال درین مقام لائق نیست و سخن
برینوجه در واقع است از جهت آنکه قول حضرت موسی علیه السلام مثل قول سائر ناس نیست
و نتیجه قول آنحضرت مانند نتیجه قول سائر مردم نیست زیراکه نتیجه قول آنها کبر و عجب است
و نتیجه قول آنحضرت تیز کردن طالبان علم است بر تواضع و برانگیختن آنها بر طلب علم

ازان حضرت ہست وایضا ابن بطال استدلال بایںحدیث کرده برانکه اعتراض کردن
بعقل برشرع ناروا است و ابن منیر گفته که این استدلال او خطا ہست ازجہة آنکه اعتراض
حضرت موسی بظاہر شرع بود نه بمجرد عقل و چون واقعه ہمچنان شد پس درینحدیث حجة
ثابت شد برانکه اعتراض کردن بر شرع بشرع جائزاست اگرچه مقدمۂ شرع اول در
نفس الامر مستقیم باشد قَالَ یَا رَبِّ وَکَیْفَ لِی بِهٖ گفت حضرت موسی علیه السلام که ای
پروردگار من و چگونه باشد وصول من بسوی آن بنده خاص که اعلم از من است و این
کلام از کمال اشتیاق بملاقات آن بندۂ خاص درگاه آلٰہ ہست فَقِیْلَ لَهٗ پس گفته شد
از جانب ایزد علام ازبرای حضرت موسی علیه السلام اِحْمِلْ حُوْتًا فِیْ مِکْتَلٍ که بر
دار ہمراه خود ماہی را در زنبیل بزرگ بعضی گفته اند که آن ماہی قدید و بریان بود و مکتل
بکسر میم و سکون کاف و فتح تاء مثناة فوقانیه و بلام زنبیل بزرگ را گویند که پانزده صاع
برد فَاِذَا فَقَدْتَهٗ پس وقتی که گم کردی آن ماہی را در یک جائی فَهُوَ ثَمَّ پس آن بنده
خاص که اعلم و افہم از تواست درہمان جا است فَانْطَلَقَ پس روان شد حضرت موسی
علیه السلام وَانْطَلَقَ مَعَهٗ بِفَتَاهُ و روان کرد حضرت موسی علیه السلام ہمراه خود مرد
جوان و خادم خود را و آن مرد بسبب صحبت و متابعت او و ازجہت خدمت
و مطاوعت در وقت حیات او مستحق اطلاق اسم فتوت و بعد از ممات
او مستعد برتبۂ نبوت شد حاصل آنکه او را از صحبت صحبت و قوت خدمت
ارتقاء از مدارج فتوت بمعارج نبوت حاصل گردید چنانچه مشہور ہست من خدم
خُدِمَ بعد از بیان فتوت بیان نبوت کرد و گفت یُوْشَعَ بْنِ نُوْنٍ که آن جوان
نام او یوشع پسر نون بود و آن یوشع پسر نون پسر افرایم پسر یوسف پسر یعقوب
نبینا علیہما السلام بود و او خواہرزاده حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بود و یوشع بضم
یاء تحتانیه مثناة و سکون واو و بفتح شین معجمه و بعین مہمله است و نون
بدو نون است که نون اولی ازان ہردو مضموم است و در بعضی نسخہا
آمده قال ابو عبد الله یقال بالسین و بالشین یوسع و یوشع یعنی گفت
ابو عبد الله بخاری که یوسع بہر دو وجه آمده به سین مہمله
و به شین معجمه وَحَمَلَا حُوْتًا فِیْ مِکْتَلٍ و برداشتند

قَالَ یَا رَبِّ وَکَیْفَ
لِیْ بِهٖ فَقِیْلَ لَهٗ
اِحْمِلْ حُوْتًا فِیْ مِکْتَلٍ
فَاِذَا فَقَدْتَهٗ فَهُوَ
ثَمَّ فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقَ
مَعَهٗ بِفَتَاهُ یُوْشَعَ
بْنِ نُوْنٍ وَحَمَلَا
حُوْتًا فِیْ مِکْتَلٍ

و برداشتند آن هر دو یعنی موسی و رفیق او ماهی را همراه خود در زنبیل بزرگ حَتّٰی کَانَا عِنْدَ الصَّخْرَةِ تا آنکه شدند آن هر دو نزد آن سنگی که بکناره دریا بود و گفته اند که نزد آن صخره چشمه بود که اورا عین الحیات تسمیه می کنند از جهت آنکه آب آن چشمه بهیچ چیزی از جنس حیوان میت نمی رسید مگر آن بحکم الٰهی زنده می شد وَضَعَا رُؤُسَهُمَا نهادند آن هر دو سر خود را از سبب غلبهٔ اعیاء و ماندگی قطع راه فَنَامَا پس خواب کردند آن هر دو نزد آن صخره فَانْسَلَّ الْحُوتُ مِنَ الْمِكْتَلِ پس گذشت و بیرون شد آن ماهی از آن زنبیل و در اکثر تفاسیر چنان آورده اند که چون آن ماهی نسیم و روح از آب آن عین حیات یافت و بحکم الٰهی زنده گردید و در آب افتاد و بعضی گفته اند که حضرت یوشع از آن عین حیات طهارت از برای ادای صلوة کرد پس از اعضای او قطرهٔ آب بران ماهی چکید آن ماهی بحکم الٰهی زنده گردید و از جای خود جنبید و لیکن این مبنی برانست که حضرت یوشع بیدار بود و موسی علیه السلام در خواب بود چنانچه رسول مختار در شب غار در خواب بود و حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیدار بود و مشهور نزد مفسرین نیز همین قول است و در حدیث مبارک آمده که آن هر دو خواب کرده بودند پس توجیه اول صحیح و وجیه شد فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا پس فرا گرفت آن ماهی راه خود را در آن دریا مسلک و منفذ یعنی آن ماهی در آن راه داخل شد و میان آن مستتر و پنهان شد در بعضی روایات آمده که آن ماهی راست برروی آب میرفت و فرجه در آب مانند کوچه می ماند و در بعضی روایات آمده که آن ماهی بحکم الٰهی بقعر دریا رفت و آنجا که این ماهی میرفت فرجه مانند کوچه در آب می ماند حاصل آنکه حق جل و علی شانه بقدرت کامله خود جریان آب را بران ماهی بند کرد و بعضی از اجزای آب مرتفع بر اجزای دیگر از و شد تا آنکه آن آب مثل طاق شد لهذا تعجب از برای حضرت موسی علیه السلام و حضرت یوشع حاصل گردید چنانچه گوید وَكَانَ لِمُوسٰى وَفَتَاهُ عَجَبًا و بود گرفتن ماهی راه را بر وجه مذکور از برای حضرت موسی و جوان او عجب و حیرانی و آن تعجب از جهت زنده شدن آن ماهی و بند شدن جریان آب دریا بران ماهی بود فَانْطَلَقَا بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِمَا وَيَوْمِهِمَا پس روان شدند و رفتند آن هر دو از نزد آن صخره بسوی مکان دیگر در بقیهٔ شب خود و روز خود و لیلة مجرور است بنا بر آنکه او مضاف الیه از برای بقیه واقع شده و اما لفظ

یوم پس احتمال دارد که مجرور باشد بنا بر انکه او معطوف بر لیلة باشد واحتمال دارد که منصوب
باشد واو معطوف بر لفظ بقیه باشد وبرین تقدیر مراد سیر تمام روز است نه بعضی
ازان ودر کتاب تفسیر از مؤلف آمده بقیة یومها ولیلتها وظاهر همین است زیراکه او بعد
ازین فلما اصبح گفته است وشک نیست که صبح بعد از شب می شود لیکن احتمال دارد
که مراد از قول او فلما اصبح صبحی باشد که بعد از شبی طلوع کرده باشد که آن شب متصل
آن روز باشد که آن هردو در تمام آن روز سیر کرده بودند فَلَمَّا اَصْبَحَ پس هرگاه صبح کرد
حضرت موسی علیه السلام وداخل شد دروی قَالَ مُوْسٰی لِفَتَاهُ اٰتِنَا غَدَاءَنَا گفت حضرت
موسی علیه السلام از برای جوان خود که بیار مایان را طعام چاشت مایان که عبارت
از همان ماهی است لَقَدْ لَقِیْنَا مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا نَصَبًا هرآینه بتحقیق ملاقات کردیم
مایان از سفر خود که این سفر است رنج ومشقت را یعنی گرسنگی وریاضت را ولم
یَجِدْ مُوْسٰی مَسًّا مِّنَ النَّصَبِ حَتّٰی جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِیْ اُمِرَ بِهٖ ونیافت حضرت
موسی علیه السلام هیچ مساس وچیزی را از رنج وتعب تا آنکه تجاوز کرد آن جای
را که امر کرده شده بود آن حضرت را با آن جا از جانب پروردگار یعنی سبب لحوق
نصب وتعب با آن حضرت رسالت آن بود که تا گرسنه گردد وطلب طعام
چاشت نماید وماهی فراموش شده را یاد نماید لهذا گاهی اورا قبل ازین رنج ومشقت
نرسیده بود وامام قشیری در تفسیر خود آورده که چون این سفر آن حضرت سفر
مشقت وتادیب بود از جهة آنکه این سفر از برای استکثار علم بود وحال طالب
علم حال مشقت وادب است لهذا اورا جوع وگرسنگی لاحق گردید وآنحضرت گفت
لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا ووقتی که آن حضرت از برای انتظار سماع کلام خدا تعالی
سی روز روزه گرفت وسفر نمود واین سفر سیر الی الله بود لهذا اورا گرسنگی ومشقت
لاحق نشد وچون حضرت موسی علیه السلام طلب طعام چاشت نمود وجوان او دید
که ماهی در زنبیل بزرگ نیست ویقین آن جوان حاصل گردید که ماهی نزد آن صخره
غائب شده فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ پس گفت برای حضرت موسی جوان وخادم او
اَرَاَیْتَ اِذْ اَوَیْنَا اِلَی الصَّخْرَةِ فَاِنِّیْ نَسِیْتُ الْحُوْتَ اعلام وخبر کن مرا آنچه رسید مرا
وقتیکه جای گرفتیم مایان بسوی آن سنگ معهود که مایان هردو نزد آن سنگ خواب

کرده بودیم پس به تحقیق فراموش کردم وگذاشتم من در همان جا آن ماهی را و آن
قصه اگرچه از جمله عجائب و غرائب بود لیکن با ستیلاء وساوس شیطان اورا فراموش
کرد مع ذلک او مثل این معجزات باهرات را از و بسیار دیده بود قَالَ مُوسیٰ گفت حضرت
موسی علیه السلام از برای جوان خود ذٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ آن گم شدن ماهی آنچیز نیست
که بودیم مایان که طلب میکردیم اورا از جهت آنکه او علامت یافتن مطلوب ومقصود
بود یعنی مطلوب مایان ازین سفر موضعی بود که دران موضع آن ماهی بحکم الٰهی گم شود
تا آن بنده خاص درگاه الٰه را در همان موضع ملاقات نمائیم واستفاده علم از آن بنده
حاصل کنیم فَارْتَدَّا عَلٰی اٰثَارِهِمَا قَصَصًا پس بازگشتند آن هردو بر اقدامها خود در حالیکه
پیروی وتتبع میکردند آن هردو علامات اقدام خود را پیروی کردن یعنی از همان
راهی که رفته بودند باز پس گشتند فَلَمَّا انْتَهَيَا اِلَى الصَّخْرَةِ پس هرگاه رسیدند آن
هردو بسوی آن سنگ که آنها نزد او خواب کرده بودند و ماهی در انجا بحکم الٰهی در انجا غائب
شده بود اِذَا رَجُلٌ مُسَجًّى بِثَوْبٍ ناگاه دران مکان مردی بود پوشاننده جان خود را بیک
جامه یا پوشانیده شده بیک جامه مثل پوشانیدن مرده یعنی آن مرد جان خود را از سر تا پای
بیک جامه پوشیده بود اَوْقَالَ مُسْتَجًّى بِثَوْبِهٖ یا گفت که پوشیده بود آن مرد تمام جان
خود را بجامه خود مثل میت واین شک از راوی است چون حضرت موسی علیه السلام معلوم
کرد که آن بنده اعلم وافهم همین مرد است فَسَلَّمَ مُوسیٰ پس سلام داد حضرت موسی
علیه السلام بران مرد که آن حضرت خضر بود فَقَالَ الْخَضِرُ پس گفت حضرت خضر وخضر بر قول
مشهور بفتح خاء معجمه وکسر ضاد معجمه آمده وَاَنّٰى بِاَرْضِكَ السَّلَامُ واز کجاست یا چگونه است
باین زمان تو ای مخاطب سلام کردن واین از جهت آن گفت که چون او حضرت موسی را
دران زمین خرابه وویرانه دید بعید دانست علم او بسلام کردن ومعنی آنست که از کجاست
این سلام درین بیابان که هرگز احدی درین مکان سلام کردن را نمی شناسد پس تو کیستی
که این سلام دادی بمن فَقَالَ اَنَا مُوسیٰ پس گفت حضرت موسی که من موسی ام یعنی نام من
موسی است فَقَالَ مُوسیٰ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ پس گفت حضرت خضر که تو موسی بنی اسرائیل
هستی یعنی آن موسی که حق سبحانه جل شانه اورا مرسل بسوی جماعه بنی اسرائیل کرده
ومراد از بنی اسرائیل اولاد حضرت یعقوب است از جهت آنکه اسرائیل نام او بود

قَالَ مُوسیٰ ذٰلِكَ
مَا كُنَّا نَبْغِ
فَارْتَدَّا
عَلٰی اٰثَارِهِمَا قَصَصًا
فَلَمَّا انْتَهَيَا اِلَى
الصَّخْرَةِ اِذَا رَجُلٌ
مُسَجًّى بِثَوْبٍ اَوْ
قَالَ مُسْتَجًّى بِثَوْبِهٖ
فَسَلَّمَ مُوسیٰ فَقَالَ
الْخَضِرُ وَاَنّٰى بِاَرْضِكَ
السَّلَامُ فَقَالَ اَنَا
مُوسیٰ فَقَالَ
مُوسیٰ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ

ومعنی او بندهٔ خاص خدا است که در لغت عربی مرادف او عبد الله است قَالَ نَعَمْ
گفت حضرت موسی که آری من همان موسی بنی اسرائیلم چون مرفت بایکدیگر
پیدا کردند قَالَ گفت حضرت موسی مر حضرت خضر را هَلْ اَتَّبِعُكَ که آیا صحبت و متابعت
کنم من ترا عَلٰی اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا بر شرط آنکه بیاموزانی تو مرا از آنچیزی
که تعلیم کرده شدی تو آنچیز را از جانب پروردگار علمی که صاحب رشد و هدایت
باشد پس قول او رشدا مفعول به از برای تعلمن است و تقدیر کلام چنان است
که ان تعلمنی علما ذا رشد قَالَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِیْعَ مَعِیَ صَبْرًا گفت حضرت خضر که بدرستی
تو ای موسی هرگز طاقت نداری همراه من صبر را یعنی تعلیم تو از من مشکل است از جهة آنکه
استطاعت صبر از تو در صحبت من منتفی است بعد ازین آن مقدمه را مدلل کرد
و گفت یَا مُوْسٰی اِنِّیْ عَلٰی عِلْمٍ مِّنَ اللّٰهِ عَلَّمَنِیْهِ لَا تَعْلَمُهٗ اَنْتَ ای موسی بدرستی
من ثابت بر علمی از خدای تعالی ام که تعلیم کرده است خدای تعالی آن علم را
بمن که نمیدانی تو آن علم را وَاَنْتَ عَلٰی عِلْمٍ عَلَّمَكَهُ اللّٰهُ لَا اَعْلَمُهٗ و تو ثابت بر علمی
هستی که تعلیم کرده است ترا آن علم خدای تعالی که نمیدانم من آن علم را یعنی
من بتعلیم حق بباطن خود علم اسرار غائبه میدانم و بر وفق آن عمل می نمایم و چون
آن علم بر تو مخفی است پس تو طریق اعتراض و انکار را بدل و هله پیش خواهی گرفت
و هیچ استبعاد درین تخصیص نیست چنانچه حق سبحانه جل شانه بفضل عظیم و لطف
عمیم خود ترا مختص بیک نوع از علم کرده که هرگز آن دراک من نیامده و همچنان
خدای تعالی مرا مطلع بعلم کرده که آن علم بفهم تو نیامده پس چگونه صحبت و متابعت
میان ما و تو درست آید این کار بانتظام نمی انجامد قَالَ سَتَجِدُنِیْ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ صَابِرًا
وَّلَاۤ اَعْصِیْ لَكَ اَمْرًا گفت حضرت موسی که زود است که می یابی مرا ای خضر اگر خواهد
خدای تعالی صبر کننده و بی فرمانی نمیکنم از برای تو هیچ امری را از امرهای تو یعنی
صبر می کنم از انکار و سوال و از بحث و مقال بلکه در جمیع امور متابعت و مطاوعت
تو اختیار خواهم کرد و از مخالفت امر تو و مخاصمت در فعل تو اجتناب
خواهم کرد پس حضرت خضر گفت که ای موسی که اگر متابعت من میکنی
پس مپرس مرا از چیزی که من او را بفعل بیارم تا آنکه من

قال نعم قال هل
قال نعم
اتبعك على ان
تعلمن مما علمت
رشدا قال انك
لن تستطيع معى
صبرا يا موسى
انى على علم من الله
علمنيه لا تعلمه
انت وانت على
علم علمكه
الله لا اعلمه وقال
ستجدنى ان شاء
الله صابرا ولا
اعصى لك امرا

من خود بیان او پیش تو نمایم فَانْطَلَقَا یَمْشِیَانِ عَلَی سَاحِلِ الْبَحْرِ پس روان شدند
آن هر دو که می رفتند آن هر دو بر کنارهٔ آن دریا و چون یوشع تابع بود پس او را
ذکر نکرد و اکتفا بذکر اصل نمود لَیْسَ لَهُمَا سَفِینَةٌ در حالی که نبود از برای آن هر دو کشتی
که بران کشتی از دریا عبور نمایند فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِینَةٌ پس گذشت با آن هر دو یک کشتی
از کشتیها یعنی آن کشتی بر سر آنها برابر آمد فَکَلَّمُوهُمْ اَنْ یَحْمِلُوهُمَا پس گفت وگو کردند
آن هر سه نفر از حضرت موسی وخضر و یوشع آن اهل کشتی را بانکه بردارند آنها آن هر دو
را بر کشتی و آنها را بسوی کناره دیگر از دریا بگذرانند و در قول خود فکلموهم اشارت
بسوی آن کرد که حضرت یوشع نیز همراه حضرت موسی وخضر بود و در قول خود ان یحملوهما
اکتفا بر ذکر اصل کرد چنانچه در کلام سابق اکتفا بذکر اصل کرده بود فَعُرِفَ الْخَضِرُ
پس شناخته شد حضرت خضر را بصلاح و فلاح از جهت آنکه او در صورت عُبّاد
و هیأت زهاد بود فَحَمَلُوهُمَا بِغَیْرِ نَوْلٍ پس برداشتند آن اهل کشتی آن
هر دو را بغیر مزد و اجرت از جهت طلب یمن و برکت و نول بفتح نون
و اسکان واو اجرت کشتی را گویند فَجَاءَ عُصْفُورٌ پس آمد گنجشکی و عصفور
بضم عین مهمله است فَوَقَعَ عَلَی حَرْفِ السَّفِینَةِ پس نشست بر کنارهٔ آن کشتی
و حرف در لغت طرف را گویند فَنَقَرَ نَقْرَةً اَوْ نَقْرَتَیْنِ فِی الْبَحْرِ پس زد منقار
خود را آن گنجشک یکبار یا دو بار در آن دریا فَقَالَ الْخَضِرُ یَا مُوسَی پس گفت
حضرت خضر که ای موسی مَا نَقَصَ عِلْمِی وَعِلْمُکَ مِنْ عِلْمِ اللّٰهِ نسبت نقصان علم من
و علم تو از علم خدای تعالی اِلَّا کَنَقْرَةِ هٰذَا الْعُصْفُورِ فِی الْبَحْرِ مگر مانند یکبار
منقار زدن این گنجشک ازین دریا یعنی نسبت علم من و علم تو بسوی علم پروردگار
مانند نسبت آن چیزیست که این گنجشک بیک منقار زدن او را از دریا گرفته بسوی
تمام این دریا و این کلام بر سبیل تقریب بسوی افهام است و اگر نه چنین باشد پس نسبت
علم آن هر دو بسوی علم خدا اقل و احقر از نقرهٔ عصفور است بلکه هیچ نسبت در میان علم
آن هر دو و علم خدای پاک نیست چنانچه گفته اند چه نسبت خاک را با عالم پاک
و این تعریض از حضرت خضر برای حضرت موسی است که هیچکسی را از بندگان لایق نیست
که دعوی اعلمیت و افهمیت نماید بلکه او را تفویض بجناب پروردگار نماید تا آنکه حضرت موسی

فَانْطَلَقَا یَمْشِیَانِ
عَلَی سَاحِلِ الْبَحْرِ
لَیْسَ لَهُمَا سَفِینَةٌ
فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِینَةٌ
فَکَلَّمُوهُمْ اَنْ یَحْمِلُوهُمَا
فَعُرِفَ الْخَضِرُ فَحَمَلُوهُمَا
بِغَیْرِ نَوْلٍ فَجَاءَ
عُصْفُورٌ فَوَقَعَ
عَلَی حَرْفِ السَّفِینَةِ
فَنَقَرَ نَقْرَةً اَوْ
نَقْرَتَیْنِ فِی الْبَحْرِ
فَقَالَ الْخَضِرُ یَا مُوسَی
مَا نَقَصَ عِلْمِی وَعِلْمُکَ
مِنْ عِلْمِ اللّٰهِ اِلَّا
کَنَقْرَةِ هٰذَا الْعُصْفُورِ
فِی الْبَحْرِ

عجب بعلم خود نه نماید واین تعریض مغاربن تعبیراست فَعَمَدَ الْخَضِرُ اِلٰی لَوْحٍ مِنْ اَلْوَاحِ
السَّفِیْنَةِ پس قصد کرد حضرت خضر بسوی یک تخته از تختهای آن کشتی فَقَلَعَهٗ پس کند جای
خود آن تخته را و آن کشتی را بشکستاند فقَالَ مُوْسٰی پس گفت حضرت موسی و صبر نکرد
و دراعتراض شروع نمود قَوْمٌ حَمَلُوْنَا بِغَیْرِ نَوْلٍ گروهی که برداشته بودند مایان را بر
کشتی بغیر از مزد و اجرت ولطف و احسان بما یان کردند عَمَدْتَ اِلٰی سَفِیْنَتِهِمْ قصد کردی
تو بسوی کشتی آنها فَخَرَقْتَهَا پس درانیدی تو آن کشتی را و گفته اند که حضرت خضر تیشه را
بدست خود گرفت پس یک تخته را از تختهای کشتی قطع کرد و قلع نمود و حضرت موسی
بجامهٔ خود بند میکرد و گفت اهل کشتی بما احسان کردند و بغیر از اخذ اجرت ما را سوار کردند
و تو بعوض آن کشتی آنها را شکستاندی لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا تا غرق کنی اهل آن کشتی را یعنی
آن کسان را که در کشتی موجود اند هر آئینه بدرستی تو آوردی کار بزرگ را قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكَ
اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِیْعَ مَعِیَ صَبْرًا گفت حضرت خضر که آیا نگفته بودم من که بدرستی تو هرگز طاقت
نداری همراه من صبر را و اعتراض و سوال بر افعال من خواهی کرد آخر الامر همان وجه واقع شد
که من گفته بودم قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِیْ بِمَا نَسِیْتُ گفت حضرت موسی که گیر و گرفت مکن مرا
بآن چیزی که فراموش کردم من او را وَلَا تُرْهِقْنِیْ مِنْ اَمْرِیْ عُسْرًا و فرو میوشان مرا از
کار من دشواری را یعنی بر من متابعت و مطاوعت خود را دشوار مکن و او را آسان کردان
به ترک مناقشه و چشم پوشیدن که فعل اهل کرام است فَكَانَتِ الْاُوْلٰی مِنْ مُوْسٰی
نِسْیَانًا پس بود این مسئله اولی از حضرت موسی علیه السلام فراموشی و در بعضی روایات
نسیان برفع آمده یعنی این سوال اول از حضرت موسی بروجه نسیان صادر شده بود از جهة
آنکه طریان نسیان بر نوع انسان غالب است تا آنکه گفته اند که الانسان مشتق من النسیان
فَانْطَلَقَا پس روان شدند آن هر دو عالیشان از همان مکان فَاِذَا غُلَامٌ یَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ
پس ناگاه یک بچه خورد سال بازی میکند همراه اطفال خورد سال فَاَخَذَ الْخَضِرُ پس گرفت
حضرت خضر بِرَاْسِهٖ مِنْ اَعْلَاهُ بسر او از جانب بالای او فَاقْتَلَعَ رَاْسَهٗ بِیَدِهٖ پس کند حضرت
خضر کاسه سر او را بدست خود و او را کشت حاصل آنکه سر او را بسوی خود کشید و از
بیخ او را کندید و تمام آن غلام هنوز بود پس در همان دم حضرت موسی علیه السلام سوال کرد
فَقَالَ مُوْسٰی اَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِیَّةً پس گفت حضرت موسی که آیا کشتی ای خضر نفس

فعمد الخضر الی
لوح من الواح
السفینة فقلعه
فقال موسی قوم
حملونا بغیر نول
عمدت الی سفینتهم
فخرقتها لتغرق
اهلها قال الم
اقل لك انك
لن تستطیع معی
صبرا قال لا تؤاخذنی
بما نسیت ولا ترهقنی
من امری عسرا
فكانت الاولی من
موسی نسیانا
فانطلقا فاذا غلام
یلعب مع الغلمان
فاخذ الخضر برأسه
من اعلاه فاقتلع
رأسه بیده فقال
موسی اقتلت
نفسا زكیة

پاک راکه هرگز گناه روبروی تو نکرده یا آنکه بدرجه بلوغ نرسیده بِغَیْرِ نَفْسٍ بجز از کشتن نفس دیگر را یعنی آن نفس شخص دیگر معصوم الدم را نکشته تا آنکه او بر سبیل قصاص کشته شود پس این کار منکر را آوردی قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا گفت حضرت خضر که آیا نگفته بودم از برای تو ای موسی که بدرستی تو هرگز طاقت نداری تو همراه من صبر را قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ وَهٰذَا أَوْكَدُ گفت سفیان پسر عیینه که راوی اینحدیث مبارک است و این قول حضرت خضر در بار دویم موکدتر از قول اول است از جهت لفظ لک درین بار زیاده آورده است و در روی مخاطبه و عتاب بر رفض وصیت است و بر قلة صبر در بار دویم است و تمام این آن است که حضرت موسی علیه السلام گفت که اگر بعد ازین باز از تو سوال کردیم پس صحبت ما را ترک نمائی فَانْطَلَقَا پس روان شدند آن هردو بزرگوار از آن مکان هموار حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ تا وقتیکه آمدند آن هردو اهل دیه را و برانها وارد شدند و آن دیه انطاکیه یا ایله است و آن بعید ترین زمین از آسمان رفیع است اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا طلب طعام کردند آن هردو اهل آن دیه را فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا پس ابا آوردند آن مردم اهل دیه از آنکه مهمانی کنند آن هردو را یعنی طعام بآنها ندادند از جهت آنکه اهل آن دیه بخیل ولئیم الطبع بودند فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا پس یافتند آن هردو دران دیه دیواری را يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ که نزدیکی میکند بآنکه بیفتد و اسناد اراده بسوی جدار بر سبیل مجاز بالمشارفه است فَأَقَامَهُ پس ایستاده کرد حضرت خضر آن دیوار را قَالَ الْخَضِرُ بِيَدِهِ فَأَقَامَهُ اشارت کرد حضرت خضر بسوی آن دیوار بدست خود پس ایستاده کرد او را یعنی آن دیوار را حضرت خضر بدست خود مس کرد پس آن جدار بحکم پروردگار مستوی و هموار ایستاده شد و حضرت خضر اگر نبی است پس این معجزه است و اگر ولی است پس این کرامة است و آن حالت حال اضطرار و افتقار بسوی طعام و غذا بود و آن هردو را حاجت افتاده بود بسوی آخر ترین کسب انسان که آن سوال است چون حضرت خضر آن دیوار را بی اخذ اجرت و بدل موونت قائم کرد حضرت موسی بسرعت تمام گفت چنانچه میگوید فَقَالَ لَهُ مُوسَى پس گفت

قَالَ أَلَمْ
بِغَيْرِ نَفْسٍ
أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ
تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا
قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ
وَهٰذَا أَوْكَدُ
فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا
أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ
اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا
فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا
فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا
يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ
فَأَقَامَهُ قَالَ
الْخَضِرُ بِيَدِهِ فَأَقَا
فَقَالَ لَهُ مُوسَى

برای حضرت خضر حضرت موسی علیه السلام لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْرًا اگر میخواستی
اصلاح آن دیوار هر آینه میگرفتی بر و مزد را یعنی چرا اصلاح دیوار این اهل قریه بی اجرت کردی
که این کار سخت بود و این مردم همراه ما هیچ مروت و احسان نکردند از اینها لازم بود
گرفتن اجرت بر اصلاح مثل این دیوار از جهت آنکه گفته اند که طول و درازی آن
دیوار صد گز بود قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ گفت حضرت خضر که این سوال ثالث
سبب فراق و جدائی درمیان من و میان تو است الحال عذر تو نمانده از جهة آنکه
در بار دویم خود گفته بودی که اگر بعد ازین سوال از افعال تو نمایم پس صحبت میان
ما و تو موقوف باشد قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم يَرْحَمُ اللّٰهُ مُوسٰى رحمت کند خدای تعالی حضرت موسی را لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ
هر آئینه دوست داشتیم صبر او را در صحبت حضرت خضر یعنی کاشکی او صبر میکرد و اعتراض
و سوال نمیکرد و حضرت خضر عجائب و غرائب بروی اظهار میکرد وَدِدْنَا بکسر دال اولی
است و لو در قول او لو صبر مصدریه است یعنی اَنْ صبر و همین حکم است در هرجای که کلمه
لو بعد از فعل مودت آید زمخشری در قول حق سبحانه جل شانه وَدُّوْا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُوْنَ
گفته و دوا ادهانک حَتّٰى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ اَمْرِهِمَا تا آنکه بیان کرده می شد برمایان
از حال و قصه آن هر دو را و یقص بر صیغه مستقبل مجهول از قص است و از بعضی عارفان
و زاهدان روایت آمده که ملاقات او همراه حضرت خضر اتفاق افتاد پس آن عارف
ازان حضرت سوال کرد از آنچه درمیان او و درمیان حضرت موسی علیه السلام واقع شده
بود پس حضرت خضر گفت که اگر حضرت موسی علیه السلام صبر میکرد هر آئینه او را نشان میدادم هزار
کار از عجائب و غرائب لکن او تعجیل کرد و از سبب آن تعجیل اظهار آن هزار عجائب و غرائب در تعطیل افتاد
وَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ و گفت غزبری بکسر غین معجمه و فتح را اولی و سکون باء موحده حَدَّثَنَا بِهٰذَا
الْحَدِيْثِ عَلِيُّ بْنُ خَشْرَمٍ حدیث کرد مایان را باین حدیث مذکور علی پسر خشرم بفتح خاء مهمله و سکون
شین معجمه و فتح راء مهمله و میم قَالَ اَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بِالْاِسْنَادِهِ وَمِثْلَهُ و گفت علی که خبر داد مایان را سفیان
پسر عیینه باسناد خود مانند آن گذشته و غرض ازین کلام تقویت حدیث مذکور است فائده بدانکه
این حدیث مبارک را حضرت ابن عباس برای دو قول مختلف بجا روایت کرده و قول اول چنان بود که او میگفت ابن عیینه
که قصه مذکور شد موسی بن میشا بود نه موسی کلیم الله کتاب توریت برگزیده از شما بیان و از کدام جا ازین حدیث معلوم

لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْرًا قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْحَمُ اللّٰهُ مُوسٰى لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتّٰى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ اَمْرِهِمَا قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ حَدَّثَنَا بِهٰذَا الْحَدِيْثِ عَلِيُّ بْنُ خَشْرَمٍ قَالَ اَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بِالْاِسْنَادِهِ وَمِثْلَهُ

بعضی گفته اند که از قول او در ابتدا ء حدیث قام موسی نبی الله خطیبا معلوم شد از جهة
آنکه موسی پسر میشا پیغمبر نبود لیکن در تفسیر زاهدی بر سبیل تصریح آورده که موسی
پسر میشا نیز پیغمبر بود پس بنا ء برین تقدیر توجیه مذکور صحیح نشد پس توجیه صحیح آن است
که در خاطر این فقیر قلیل البضاعة می آید والله اعلم که آن رد از قول او فتاه یوشع بن نون معلوم
از جهت آنکه بر سبیل تواتر و یقین معلوم جمیع اهل دین شده که حضرت یوشع پسر نون
صاحب و خادم حضرت موسی کلیم الله بود و صاحب و خادم موسی پسر میشا نبود و ازین
حدیث مبارک معلوم شد که رحلت از برای طلب علم مستحب است و توشه
گرفتن از برای راه سفر و سفر کردن جائز است و طلب علم و ادب همراه عالم و حرمة
مشائخ و ترک اعتراض و مقال با آنها و حمل کردن افعال و اقوال آنها که در فهم بحسب
ظاهر مستبعد می آید بر محملهای حسنه و وفا کردن بعهود آنها و اعتذار از مخالفت آنها افضل است
خواه بر
است و اجاره کردن در کوب سفینه بغیر اجرت برضاء مالک جائز است و عمل بظاهر
تعارض
تا آنکه مبین شود خلاف او و کذب عبارت از خبر دادن است برخلاف واقع
خضر از
بر سبیل قصد و عمد باشد خواه بر سبیل سهو و ذهول باشد و ایضا وقتیکه دو مفسد
جماعة
پیش آیند پس اعظم از آنها با رتکاب اخف آنها دفع کرده شود چنانچه خرق سفینه را حضرت
است
برای دفع غصب او مرتکب شد و ایضا درین حدیث مبارک اصل عظیم از برای
جمیع مسلمین است و آن آنست که تسلیم و انقیاد بجمیع آنچه شارع آورده است واجب
از جهت
اگر چه حکمت بعضی از آن از برای عقول ظاهر نمی شود و در فهم اکثر مردم نمی آید و گاه گاه
حکمة بیّنة
مردم او را نمی فهمند چنانچه سر قدر باشد و دلیل برین اصل قتل غلام و خرق سفینه است
که اینحدیث
آنکه بحسب صورت هر دو فعل منکر اند و در واقع و نفس الامر صحیح و در هر یک وی
حکمة بیّنة و ظاهر است لیکن بتعلیم حق معلوم می شود لهذا گفته وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ اَمْرِی و دیگر اصول
که اینحدیث
هست که اینحدیث مبارک مبنی علیه از برای آنها بسیار اند که بعضی از آنها در باب ما ذکر فی ذهاب
موسی گذشته

بَابُ مَنْ سَاَلَ وَهُوَ قَائِمٌ عَالِمًا جَالِسًا

باب است در بیان
آن کسی که سوال کرد در حالیکه آن کس ایستاده باشد عالم نشیننده را و مراد مؤلف
آنست که وقتیکه شخص قائم از عالم جالس سوال کند پس آن عالم در جمله آن کسان که محبت
قیام رجال پیش خود دارند داخل نمی شود بلکه این جائز است بشرطیکه او مامون از عجب باشد

باب من سأل وهو قائم عالما جالسا

حدثنا عثمان او پسر محمد پسر ابراهیم پسر خواستی بخاء معجمه مضمومه و واو مخففه و سین مهمله ساکنه و تاء مثناة فوقانیه پس از ان بیاء مثناة تحتانیه و کنیت او ابو الحسن مشهور بابن ابی شیبه است قال انا جریر بفتح جیم و براء مهمله مکرره پسر عبد الحمید ابو عبد الله است عن منصور پسر معتمر پسر عبد الله پسر ربیعه بضم راء مهمله و تشدید یاء مثناة تحتانیه ابو عتاب بعین مهمله و تاء مثناة فوقانیه عن ابی وائل که آن شقیق بفتح شین معجمه و بد قاف ابو سلمه است و احوال این همه در باب من جعل لاهل العلم ایاما گذشته و رجال این اسناد همه کوفی اند عن ابی موسی که او عبد الله پسر قیس اشعری که صاحب سه هجرت است اول از یمن بسوی مکه شریفه از برای ملاقات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و دویم از مکه شریفه بسوی حبشه و سیوم از حبشه بسوی مدینه مقدسه و احوال او در باب ای الاسلام افضل گذشته قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو موسی اشعری که آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله پس گفت آن مرد که ای رسول خدای تعالی ما القتال فی سبیل الله عز وجل چیست جنگ کردن در راه خدای که غالب و بزرگست فان احدنا یقاتل غضبا زیرا که بدرستی یکی از مایان جنگ میکند از جهة خشم و قهر و یقاتل حمیة و جنگ می کند از جهة ننگ و غیرت و عار و حمایت و غضب حالتی است که عارض می شود نزد جوش کردن خون از برای اراده انتقام گرفتن و حمیة عبارت از ننگ و غیرت و محامات از عشیرت و بعضی گفته اند که آن عبارت از حفظ حرمة است و بهر تقدیر پس کلام اول اشارتست بسوی مقتضای قوة غضبیه و کلام ثانی اشارت بمقتضای قوة شهوانیه است یا کلام اول از جهت دفع مضرت است و کلام ثانی از جهت جلب منفعة است فرفع الیه راسه پس بلند کرد رسول کامل بسوئی آن سائل سر مبارک خود را قال وما رفع الیه راسه رسول الله گفت ابو موسی و بلند نکرد بسوی آن مرد سر مبارک خود را رسول الله صلی الله علیه وسلم از برای هیچ چیزی الا انه کان قائما مگر از جهت آنکه بود آن مرد سائل ایستاده و رسول علیه السلام نشسته فقال پس فرمود رسول محمود در جواب آن مرد معهود من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا هر آن کسی که جنگ کرد همراه کفار بدکردار از جهت آنکه باشد کلمه خدای تعالی که آن دعوت او بسوی اسلام است

حدثنا عثمان
قال انا جریر
عن منصور
عن ابی وائل
عن ابی موسی قال
جاء رجل الی النبی
صلی الله علیه وسلم
فقال یا رسول
الله ما القتال
فی سبیل الله عز
وجل فان احدنا
یقاتل غضبا
ویقاتل حمیة

آن کلمه بلند و غالب فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللهِ پس آنکس با جنگ آنکس در راه خدای است
که غالب و بزرگ است یعنی جنگ و قتال اگر به نیت آن باشد که دین حق غالب
و بلند بر سائر ادیان کردد پس آن قتال در راه ایزد متعال است و بروی ثواب موعود
بر جهاد مترتب شود و اگر به نیت دیگر باشد پس آن در راه پروردگار نیست و خالی
از ثواب است و حاصل جواب رسول او اب آنست که قتال در راه خدا قتالی است
که منشاء او قوة عقلیه باشد نه قوة غضبیه و نه قوة شهوانیه و انحصار قوی انسان
درین سه اقسام در موضع خود مذکور است ابن بطال گفته که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم جواب سوال آن سائل بلفظ سوال او نکرد از جهت آنکه غضب و حمیه گاهی
از برای خدای تعالی می باشد و او کلام مشترک بود پس او را رسول مقبول جواب
بمعنی داد نه بلفظ سوال او از برای قصد افهام او و از وقوع التباس جواب بر وی ترسید
اگر تقسیم میکرد وجوه غضب و حمیت را بر وی و این کلام از جوامع الکلم است که ایزد عظیم
رسول کریم را عطا کرده نووی گفته که درین حدیث مبارک بیان آنکه اعمال موجب
ثواب به نیات صالحات می شود و فضل ثواب که موعود و وارد در مجاهدین شده
مختص بآنکسی است که جنگ کند از برای اعلاء اسلام نه از برای غرضی دیگر از اغراض نفسانیه
که در وی هیچ ثواب نیست و ایضا جائز است که مستفتی ایستاده باشد و مفتی
نشسته لکن وقتی که در انجا عذر یا حاجت باشد و ایضا لائق است که متکلم بر مخاطب
اقبال تام نماید والله اعلم **بَابُ السُّؤَالِ وَالْفُتْيَا عِنْدَ رَمْيِ الْجِمَارِ** بابست
در بیان جواز سوال مستفتی و فتوی دادن مفتی نزد انداختن سنگریزها و فتیا بضم فا
است و جمار بکسر جیم جمع جمره است و او یکی از جمرات مناسک است و آن جمرات
سه اند و جمره سنگریزه را گویند حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ بضم نون و فتح عین مهمله و نام او فضل
پسر رکین بضم را مهمله و فتح کاف کوفی یمنی است و در باب من استبرء لدینه گذشته
قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ماجشون بفتح جیم و کسر او و عبد الله مدنی فقیه
تیمی است که ساکن بغداد بود و در سال یکصد و شصت و چهار وفات یافت و مهدی
بر وی جنازه خواند و در مقابر قریش دفن شد و ماجشون لفظ فارسی است و او را ماجشون
ازان جهت نام کردند که هر دو رخساره او سرخ بودند پس بزبان فارسی او را ماه گون نام

فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بَابُ السُّؤَالِ وَالْفُتْيَا عِنْدَ رَمْيِ الْجِمَارِ حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ

نهادند

نهادند بعد ازان اهل مدینه او را معرب کردند و ماجشون گفته اند و دار قطنی گفته که او را
ماجشون ازان جهه لقب کردند که سرخی در روی خود داشت و گفته شده که سکینه
بضم سین مهمله دختر امام حسین فرزند حضرت علی کرم الله وجهه او را ملقب باین
لقب گردانید عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ عِیْسَی بْنِ طَلْحَةَ پسر عبدالله ابو محمد قرشی تیمی ست
که در باب الفتیا وهو واقف علی الدابة گذشته عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو پسر عاص
قرشی که چند بار گذشته قَالَ رَاَیْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ الْجَمْرَةِ
گفت عبدالله که دیدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را نزد جمره عقبه از جهت آنکه
لفظ جمره چون بر سبیل اطلاق ذکر شود پس مراد از و جمره عقبه باشد یا نزدیک
جمره از جمرات ثلاثه وَهُوَ یُسْأَلُ در حالی که آن رسول مقبول پرسیده میشد از مسائل
شرعیه بعد ازان تفصیل آن مسئول کرد فَقَالَ رَجُلٌ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ نَحَرْتُ قَبْلَ
اَنْ اَرْمِیَ پس گفت مردی که ای رسول خدا کشتم من شتر را پیش ازانکه می اندازم من جمره
را پس بر من از جهت ترک این ترتیب چیزی لازم می شود یا نمی شود قَالَ ارْمِ وَلَا
حَرَجَ گفت رسول مقبول که الحال بینداز آن جمره را و هیچ گناه و جزاء بر تو لازم نیست
قَالَ آخَرُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ حَلَقْتُ قَبْلَ اَنْ اَنْحَرَ گفت مرد دیگر که ای رسول خدا سر خود را
تراشیدم من پیش ازانکه بکشم من شتر را پس آیا بر من چیزی لازم می شود قَالَ
انْحَرْ وَلَا حَرَجَ فرمود رسول محمود که الحال شتر را بکش و هیچ گناه و جزاء بر تو لازم
نیست فَمَا سُئِلَ عَنْ شَیْءٍ قُدِّمَ وَلَا اُخِّرَ پس پرسیده نشد دران روز از رسول
جهان افروز از هیچ چیزی دیگر اِلَّا قَالَ افْعَلْ وَلَا حَرَجَ مگر گفت رسول مقبول
که بکن آن کار را که نکردی و هیچ وبال و تنگی بر تو نیست و تحقیق این حدیث مبارک
در باب الفتیا وهو واقف علی الدابة گذشته و مقصود ازین باب
آنست که عالم اگرچه مشغول در طاعت و عبادت باشد سوال
مسئله از مسائل شرعیه از و محظور و ممنوع نیست مادام
که آن عالم مستغرق در عبادت نباشد والله تعالی اعلم

باب قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَمَا اُوْتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا

که مقدم و مؤخر کرده شود هم

عن الزهری عن عیسی بن طلحة عن عبد الله بن عمرو قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم عند الجمرة وهو یسأل فقال رجل یا رسول الله نحرت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج قال آخر یا رسول الله حلقت قبل ان انحر قال انحر ولا حرج فما سئل [illegible] من العلم الا قلیلا

باب است در بیان فرمودن خدای که بلند از عیوب ونقائص است که فرموده وما أوتيتم
من العلم الا قليلا یعني داده شده شما از علم بروح مگر اندک حدثنا قيس بن حفص قیس
بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وبه سین مهمله است وحفص بحاء مهمله مفتوحه وبفاء
ساکنه وبصاد مهمله وحفص پسر قعقاع بدو قاف وبدو عین مهمله واو دارمی ابو محمد بصری
است که در سال دوصد وبیست وهفت وفات یافت قال انا عبد الواحد
بحاء مهمله کنیت او ابو بشر بکسر باء موحده وسکون شین معجمه پسر زیاد بکسر زاء معجمه وبیاء
مثناة تحتانیه است که در سال یکصد وهفتاد وشش وفات یافت قال انا الاعمش سليمان
بن مهران که کنیت او ابو محمد است واحوال او گذشته عن ابراهيم پسر یزید نخعی عن علقمة
پسر قیس نخعی واو عم والده ابراهیم نخعی بود واین هرسه نفر تابعی کوفی حفاظ متقی بودند که احوال
اینها در سابق در باب ظلم دون ظلم گذشته عن عبد الله پسر مسعود که صحابی جلیل القدر
وجمیل الاثر بود واحوال او در ابتدای کتاب الایمان گذشته قال بينا انا امشي مع النبي
صلى الله عليه وسلم گفت عبد الله که در بعضی اوقات من راه میرفتم همراه پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم في خرب المدينة در جائی ویرانه مدینه مقدسه وخرب بفتح خاء معجمه وکسر راء مهمله
وبرعکس آن نیز آمده ومؤلف در غیر این موضع بحاء مهمله ودر آخر ثاء مثلثه روایت
کرده وهو يتوكأ على عسيب معه وحال آنکه او تکیه میکرد بر چوب درخت خرما
که برنیاورده بود که همراه او بود وعسیب بفتح عین مهمله شاخ خرما را گویند که میوه برنیاورده
باشد فمر بنفر من اليهود پس گذشت بچند اشخاص از جماعه یهود ونفر بتحریک عبارت
از عدد رجال است از سه تا ده ونام آن چند نفر معلوم نشده فقال بعضهم لبعض
پس گفت بعضی از آن جماعه یهود از برای بعضی دیگر سلوه عن الروح که بپرسید محمد را صلی
الله علیه وسلم از روح که آنچه چیز است وقال بعضهم لا تسألوه وگفت بعضی ازان
جماعه از برای دیگران که سوال نکنید او را از روح لا يجيء فيه بشيء تكرهونه تا که
نیارد در جواب آن سوال شما را بچیزی که بد میدانید آن چیز را ولا يجيء مجزوم بر جواب
نهی است واحتمال دارد که مرفوع بر وجه استیناف باشد گویا سائلی از اینها سوال کرد
که از چه جهته او را سوال نکنیم جواب او باین کلام داد وقال بعضهم لنسألنه وگفت بعضی
دیگر از آن جماعه که هر آئینه سوال می کنیم البته او را از روح فقام رجل منهم پس استاد یکمرد

حدثنا قيس بن حفص
قال انا عبد الواحد
قال انا الاعمش
سليمان بن مهران
عن علقمة عن عبد الله
قال بينا انا
امشي مع النبي
صلى الله عليه وسلم
في خرب المدينة
وهو يتوكأ على
عسيب معه
فمر بنفر من اليهود
فقال بعضهم
لبعض سلوه عن
الروح وقال بعضهم
لا تسألوه لا
يجيء فيه بشيء تكرهونه
وقال بعضهم
لنسألنه فقام
رجل منهم

ازان جماعه یهود فقال یا ابا القاسم ما الروح پس گفت آمد که ای ابا القاسم چه
چیزاست روح وحقیقت او چیست فسکت پس خاموش شد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم حضرت عبد الله گوید فقلت انه یوحی الیه پس گفتم من در دل خود ومعلوم
کردم که بدرستی شان این است که وحی کرده می شود از جناب پروردگار بسوی
او واین از جهة آن معلوم کرد که حال رسول اکمال در حالت وحی ممتاز از سائر احوال
بود از جهت شدت وجریان عرق در زمستان سخت سرد وجز آن چنانچه در ابتدا
این کتاب گذشته فقمت پس استاده شدم از پیش رسول خدا تا تشویش بروی
از سبب وجود من در حالة وحی واقع نشود یا آنکه ایستاده شدم من حائل وحاجب
درمیان رسول اکرم وآن جماعه یهود فلما انجلی عنه پس هرگاه منکشف شد آن و
از رسول مقبول یعنی آن حالت از وی دور شد ووحی تمام شد قال ویسئلونك عن
الروح قل الروح من امر ربی وما اوتوا من العلم الا قلیلا گفت رسول علیه السلام
وخواند این آیه کریمه را که حق سبحانه جل شانه فرمود ویسئلونك الخ وترجمه او آنست
که سوال میکنند جماعه یهود ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم از حقیقت روح بگو ای محمد صلی
الله علیه وسلم در جواب آنها که روح ثابت از امر پروردگار من است یعنی
او از جمله مخلوقاتست که موجود بامر کن بجز از ماده وبجز از تولد از اصل شده وبعضی
گفته اند که معنی آنست که روح حادث بامر وتکوین پروردگار من است گویا آن
جماعه از سوال از قدم وحدوث او کرده بود واگر گفته شود که دلالة بر حدوث از
کجا ازین کلام مستفاد میشود جواب آنکه او مستفاد است از جهة آنکه امر مسبوق
باراده می باشد چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده انما قولنا لشیء اذا اردناه الآیة
وانما امره اذا اراد شیئا الآیة وهمین معنی مراد آن کسی است که گفته که معنی قول او
من امر ربی من خلق ربی است یعنی روح از خلق پروردگار من است وقدیم نیست
وبعضی گفته اند که معنی آنست که روح از علم پروردگار من است یعنی از معلومات
اوست که برین علم احدی را بجز از ذات خود اطلاع واگاه نداده وعلم او مختص بذات
اقدس اوست واکثر مفسرین گفته اند که روح مسئول عنه عبارت از روح است
که بآن حیوان زنده می شود وبعضی گفته اند که او عبارت از خلقی است از روحانی

که آن بزرگتر از ملک است وبعضی گفته اند که آن خلقی است بر هیأت ناس وبعضی گفته
اند که آن عبارت از جبرئیل است وبعضی گفته اند که عبارت از حضرت عیسی است وبعضی
گفته اند که او عبارت از قرآن مجید است ومعنی قول او من امر ربی آنست که او از وحی
پروردگار من است وما اوتیتم من العلم الا قلیلا وداده نشدند این مردم از علم آن روح
مگر علم اندک یا دادن اندک یا مگر از شما اندک وَ مراد از مردم غائبین جماعه
یهود است یا جمیع مخلوق است واین علم قلیل ازان جهة شد که مردم را بتوسط
حواس سلیمه علم مستفاد می شود از جهة آنکه معارف نظریه را عقل کسب از ضروریات
می کند که آن ضروریات در اغلب اوقات از احساس جزئیات حاصل آیند
لهذا گفته اند من فقد حسًا فقد فقد علما واکثر اشیا را حس ادراک نمیکند ونه چیزی را
از احوال او که آن احوال معرف از برای ذات وحقیقت او باشند واین قول
اشارتست بسوی آنکه روح از جمله آن اشیا است که معرفت آنها ممکن نیست مگر
بعوارضی که آن عوارض ممیز باشند او را از آنچه التباس او بآن واقع می شود لهذا در
جواب اقتصار بر قول او من امر ربی کرد چنانچه حضرت موسی علیه السلام جواب
فرعون را که گفته بود وما رب العالمین بذکر صفات رب العالمین کرد وگفت رب
السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین وروایت کرده شده که چون رسول علیه
السلام در جواب آنها تکلم باین کلام کرد پس آنها گفتند که آیا این عدم علم مختص بما یان است
پس رسول علیه السلام فرمود که ما وشما درین عدم علم مساوی ایم پس گفتند
که شان تو بسیار متعجب است کاهی میگوئی ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
وکاهی این قول میگوئی که منافی آن قول است پس این آیه کریمه نازل شد که حق سبحانه
جل شانه فرموده ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام تا آخر آیه کریمه واین قول ناشی
از سوء فهم وتدبر وقلت علم وتفکر است از جهة آنکه حکمة انسانیه مستدعی ومقتضی
از برای آنست که انسان بفیض رحمان تعلیم کند از خیر وحق آن قدری که قوت بشریه
متحمل او تواند شد بلکه آن قدری که باو انتظام معاش ومعاد از برای وی حاصل آید وآن قدر علم بنسبت
بمعلومات خدا تعالی که غیر متناهی اند قلیل واندک است که بآن خیر دارین از برای انسان حاصل
گردد واو بنسبت او کثیر است قَالَ الْأَعْمَشُ هٰکَذَا فِي قِرَاءَتِنَا گفت اعمش که

قَالَ الْأَعْمَشُ
هٰكَذَا فِي قِرَاءَتِنَا

راوی اینحدیث مبارک است که همچنان بصیغه غائب در قول او وما اوتوا ثابت
است در قراءت ما یان وا این از جهت آن گفت که در قراءة مشهوره وما اوتیتم
بصیغه خطاب آمده ابن بطال گفته که علم روح علمی است که حق تعالی نخواسته که احدی
را از مخلوقات مطلع و آگاه کرداند واین دلیل است برانکه بعضی از جمله علوم آن قسیم
اند که هیچکسی را از انبیاء کرام وخبر آنها از علماء عظام مطلع وآگاه نکرده بلکه ان مختص بذات
احد او ست والله اعلم **باب** مَنْ تَرَكَ بَعْضَ الْاِخْتِيَارِ باب است
دربیان آن کسی که گذاشت بعض شیء برگزیده را یعنی آن کسی که فعل شیء مختار را یا
اعلام بآن شیء ترک کرد مَخَافَةَ اَنْ يَقْصُرَ فَهْمُ النَّاسِ از جهة ترس آنکه کوتاه شود
فهم مردمان ازان فَيَقَعُوْا فِيْ اَشَدَّ مِنْهُ پس واقع میشوند مردمان در چیزیکه سخت تر از
ترک آن مختار باشد. ودر بعضی نسخها فی اشر براء مهمله آمده ودر بعضی ازانها فی شر نیز
آمده حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ مُوْسٰى پسر باذام که در اول کتاب الایمان گذشته
عَنْ اِسْرَائِيْلَ پسر یونس پسر ابی اسحاق سبعی همدانی کوفی است وکنیت او ابویوسف
بود احمد بن حنبل گفته که او شیخ وثقه است وامام احمد از حفظ وضبط او تعجب میکرد در
سال یکصد وشصت وفات یافت واو حدیث مبارک را از جد خود ابو اسحاق سبعی
بفتح سین مهمله وکسر باء موحده سمع کرده نام او ابو اسحاق عمرو پسر عبد الله است وذکر
آن ابو اسحاق در باب الصلوة من الایمان گذشته عَنْ اَبِيْ اِسْحَاقَ که جد اسرائیل
مذکور است عَنِ الْاَسْوَدِ یعنی اسود پسر یزید پسر قیس نخعی خال ابراهیم نخعی است که زمان
رسول مقبول را دریافت واورا ندید ودر سال هفتاد وپنج بکوفه وفات یافت و
هشتاد حج وعمره در سفر خود ادا کرد ودر هیچ سفر جمع درمیان آن هر دو نکرد وهمچنان پسر او که
عبد الرحمن پسر اسود است در هشتاد حج وعمره سفر کرده واو کاهی درمیان آن هر دو جمع نکرد ابن
قتیبه گفته که پسر او در تلبیه میگفت لبیک انا الحجاج بن الحجاج واو در هر روز هفتصد رکعة
نماز از برای پروردگار بی نیاز ادا میکرد واو مثل استخوان وپوست خالی از گوشت شده بود ومردم
اهل عصر اسود را باهل جنت می نامیدند ورواة این اسناد همه کوفی اند قَالَ قَالَ لِي ابْنُ الزُّبَيْرِ
گفت اسود که گفت از برای من عبد الله پسر حضرت زبیر که او اول مولود است که در اسلام بعد
از هجرت از مهاجران تولد شده واو امیر مومنان وسبط حضرت صدیق اکبر است

باب مَنْ تَرَكَ بَعْضَ الْاِخْتِيَارِ مَخَافَةَ اَنْ يَقْصُرَ فَهْمُ بَعْضِ النَّاسِ عَنْهُ فَيَقَعُوْا فِيْ اَشَدَّ مِنْهُ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ مُوْسٰى عَنْ اِسْرَائِيْلَ عَنْ اَبِيْ اِسْحَاقَ عَنِ الْاَسْوَدِ قَالَ قَالَ لِي ابْنُ الزُّبَيْرِ

واحوال او در باب اثم من كذب على النبي صلى الله عليه وسلم گذشته كَانَتْ
عَائِشَةُ كه بود حضرت عائشه زوجهٔ رسول مختار بر سبیل دوام واستمرار تُسِرُّ إِلَيْكَ
حَدِيثًا كَثِيرًا پوشیده میکرد بسوی تو حدیث بسیار از رسول مختار و تسر بضم تا
ماخوذ از اسرار است فَمَا حَدَّثَتْكَ فِي الْكَعْبَةِ پس چیست آنچه حدیث کرد حضرت
عائشه ترا در شان خانه کعبه و کعبه او را از ان جهت گویند که کعبه ماخوذ از کعوب است
وکعوب عبارت از نشوز است ونشوز بلندی را گویند وآن قطعه بلند از زمین بود وجوهری
گفته که او را از جهة تربیع کعبه گویند چنانچه گفته می شود برد مکعب ای مربع وبعضی گفته اند از
جهت توسط او در قطعهٔ زمین او را کعبه گویند قُلْتُ قَالَتْ لِي قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اسود می گوید که گفتم من از برای عبد الله پسر زبیر که گفت حضرت عائشه از برای
من که گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يَا عَائِشَةُ که ای عائشه لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ
عَهْدُهُمْ اگر نمی بود آنکه بدرستی گروه تو جدید ونو است زمانهٔ آنها یا الفت آنها اسود
چون باین قدر کلام متکلم شد قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِكُفْرٍ گفت عبد الله پسر زبیر و تفسیر
کرد حداثهٔ مذکور را بجداثت بکفر پس کلام ابن زبیر لفظ بکفر است پس ابن زبیر باقی
کلام از تتمهٔ حدیث اسود است وبعضی گفته اند که لفظ بکفر در حدیث مبارک بود
لکن اسود راوی او را فراموش کرده بود پس او را ابن زبیر یاد داد واشعار نمود بآنکه این
حدیث مبارک مرا نیز معلوم است وقول او لَنَقَضْتُ احتمال دارد که اسود این را
هم فراموش کرده باشد و تا آخر حدیث مبارک قول ابن زبیر باشد واحتمال دارد که
از قول اسود باشد چنانچه ذکر کردیم وظاهر هم همین احتمال است واحتمال دارد که اسود
اول حدیث ذکر کرده باشد وباو اشارت تا آخر او کرده باشد چنانچه قائلی گوید که من
الم ذلك الكتاب خواندم و مراد از و تمام سورهٔ بقره گیرد پس آن حدیث را ابن
زبیر تا آخر بیان کرد لَنَقَضْتُ الْكَعْبَةَ هرآئینه باز بنا میکردم از سر نو خانه کعبه را
فَجَعَلْتُ لَهَا بَابَيْنِ پس میگردانیدم از برای آن کعبه دو دروازه بَابٌ
يَدْخُلُ النَّاسُ مِنْهُ که یک دری باشد که درآیند مردم از ان در بسوی خانه کعبه وَبَابٌ
يَخْرُجُونَ مِنْهُ ودری باشد که بیرون آیند آن مردم از ان در ودر بعضی نسخها بابا
منصوب بر سبیل بدل از بابین آمده فَفَعَلَهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ الزُّبَيْرِ پس کرد آن کار

كَانَتْ عَائِشَةُ تُسِرُّ إِلَيْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا فَمَا حَدَّثَتْكَ فِي الْكَعْبَةِ قُلْتُ قَالَتْ لِي قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَائِشَةُ لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِكُفْرٍ لَنَقَضْتُ الْكَعْبَةَ فَجَعَلْتُ لَهَا بَابَيْنِ بَابٌ يَدْخُلُ النَّاسُ مِنْهُ وَبَابٌ يَخْرُجُونَ مِنْهُ فَفَعَلَهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ الزُّبَيْرِ

مذکور را عبد الله بن زبیر یعنی عبد الله بن زبیر بناء قدیم را از خانه کعبه نقض کرد و بناء جدید از برای او صنع نمود واو را دو باب کردانید چنانچه رسول مقبول فرموده بود ابن بطال گفته که گاه گاه امر معروف ترک کرده می شود وقتی که ترسیده شود که آن امر معروف سببی برای فتنه و ضلال قوم میگردد و از سبب انکار آنها او را آبو الزناد گفته که رسول مقبول ترسید از آنکه آن تجدید بناء خانه کعبه را دلهای مردمان انکار خواهند کرد از سبب آنکه آنها قریب عهد بکفر بودند و هنوز خصائل کفر بالکل از دل آنها محو و زائل نشده بود پس گمان خواهند کرد که این کار را از جهة آن بناء کرد تا منفرد بفخر و مستقل به بزرگی بجز از سائر مردم شود در روایت آمده که چون قریش بناء کردند کعبه را در زمان جاهلیت پس در تعیین آن کسی که حجر اسود را در موضع خود بنهد منازعت و مخاصمت کردند آخر الامر اتفاق آنها بران قرار گفت که هر کسی بعد ازین زمان از افراد نوع انسان درین مکان بر سر مایان طالع و وارد گردد پس آن کس حکم در میان مایان است و هر چه که او را نهد درست است پس ناگاه درین هنگام رسول علیه السلام بر جمله آن انام طلوع و بروز نمود پس در رای رسول علیه السلام چنان آمد که آن حجر را در یک جامه نهاد و هر قبیله را از قبائل قریش امر کرد که کناره و گوشه آن جامه بدست خود گیرند تا آنکه احدی از آنها بفخر و بزرگی مستقل و منفرد نگردد و چون شبهه استقلال بفخر و جلال مرفوع شد ابن زبیر آن کار معهود را متحقق و موجود نمود نووی گفته که درین حدیث بنا قواعد و قواعد است آوردن آنکه مصلحت و مفسدت چون بایکدیگر متعارض شوند و جمع در میان فعل مصلحة و ترک مفسدت متعذر شود پس ابتداء کردن باهم از ان هر دو لازم است از جهة آنکه رسول مختار بجماعه ابرار اخبار کرد بآنکه رد کردن کعبه معظمه بسوی قواعد حضرت ابراهیم علیه السلام مصلحت است ولیکن او را معارض شده مفسدت که آن بزرگتر از ان مصلحت است و آن ترس فتنه و ضلال بعضی کسان از اهل اسلام است که آنها قریب العهد بکفر بودند و در اسلام آنها را مدت مدید نگذشته و هنوز آنها را رسوخ اسلام و احکام آن پدید نشده از جهت آنکه آنها تغییر بناء قدیم از کعبه امر عظیم می شمردند پس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از همین جهة او را ترک نمود و دویم آنکه بر ولی و امیر لازم است که مصالح رعیت را رعایت نماید و اجتناب نماید از اموری که تولد ضرر در امور دین یا دنیا نماید مگر امور شرعیه مانند زکوة

و اقامت حدود و سیوم آنکه برامیر و ولی لازم است که همراه رعیت چنان معامله نماید که الفت و محبت دلهای آنها قدم نفرت آنها پیدا آید و علماء محققین گفته اند که خانه کعبه پنج بار بر سبیل تکرار بناء کرده شده اول بار فرشتهای بزرگوار او را بناء کردند دویم بار حضرت ابراهیم خلیل بامر رب جلیل او را بناء کرده سیوم بار جماعه قریش در زمان جاهلیت واو آن قرت بناء کرده بودند و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم درین بناء حاضر شده بود و دران حال عمر آن صاحب جمال سی و پنج سال بود چهارم بار عبد الله بن زبیر او را بناء کرد پنجم بار حجاج بن یوسف او را بناء کرد و بناء همان ظالم تا امروز در عالم مستمر و باقی بحکم پروردگار باقی مانده و آورده اند علماء محققین که رئیس اهل توحید بادشاه هارون رشید از امام مالک پرسید که در رای و اجتهاد شما چگونه واقع می شود آیا مصلحت است که بنای حجاج ظالم را از کعبه منهدم سازم و باز او را بسوی بناء عبد الله بن زبیر رد نمایم امام مالک او را گفت که من ترا ای امیر مومنان سوگند به خدای عالمیان میدهم که آن بناء را بر وضع و بناء خود بگذار تا آنکه او جای بازی از برای بادشاهان نگردد و هر بادشاهی که بخواهد بناء قدیم را نقض نماید و بناء جدید را در موضع آن وضع نماید پس هیبت آن بیت معظم از سینهای مردم مرتفع گردد پس هارون رشید تعرض از برای بناء جدید نکرد و همان بناء حجاج ظالم در میان عالم تا حال مستمر و دائم و مشید و قائم ماند والله اعلم

باب مَنْ خَصَّ بِالْعِلْمِ قَوْمًا دُوْنَ قَوْمٍ كَرَاهِيَةَ اَنْ لَا يَفْهَمُوْا

باب است در بیان آن کسی که خاص کرد آن کس به تعلیم علم گروهی را بجز از گروه دیگر از جهت مکروه دانستن آنکه نخواهند فهمید آن گروه دیگران علم را یعنی آن قوم دیگر از فهم آن علم بسبب ضعف عقول و قلت استعمال علوم عاجز و قاصر اند و کراهیت با ضافه است نه تنوین و ترجمه این باب از ترجمه باب سابق نزدیک است و فرق همین است که این در اقوال است و آن در افعال یا اعم از اقوال و افعال وَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و گفت حضرت علی که خوشنود باشد خدای تعالی از و و مناقب او در باب اثم من کذب علی النبی صلی الله علیه و سلم گذشته حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُوْنَ که حدیث کنید مردمان را بآن چیزی که بشناسند آنها و بفهمند آنها او را یعنی

باب من خص بالعلم قوما دون قوم كراهية ان لا يفهموا وقال علي رضي الله عنه حدثوا الناس بما يعرفون

کلام همراه مردمان برقدر عقول آنها نمائید وآن سخن که در فهم آنها نمی گنجد بیان او با آنها
نکنید و حدثوا بصیغهٔ امر از باب تفعیل است و یعرفون بیاء مثناة تحتانیه أتحبون أن
یُکذَّبَ اللهُ وَرَسُولُهُ آیا دوست میدارید آنکه نسبت دروغ کرده شود
خدای تعالی را و رسول او را زیرا که چون شخصی شنید آنچیز را که در فهم او نمی آید مانند
آنچیزی که او ممکن نباشد و در اعتقاد او مستحیل باشد البته آن کس اذعان بوجود آن
چیز نمیکند پس وقتی که اسناد کرد آن چیز را بسوی خدا تعالی و رسول وی پس تکذیب
آن هردو لازم می آید و تحبون بتاء مثناة فوقانیه است و یکذب بر صیغهٔ مجهول از تکذیب
است و درین قول حضرت علی دلیل جلی است بر آنکه قول متشابه لائق نیست که
نزد عوام کالانعام ذکر کرده شود و مثل اوست قول حضرت عبد الله بن مسعود که گفته
ما انت محدثا قوما حدیثا لا تبلغه عقولهم الا کان لبعضهم فتنة و این قول او را امام مسلم
روایت کرده است حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللهِ بْنُ مُوسَى پسر باذام که احوال گذشته
عَنْ مَعْرُوفٍ او پسر خربوذ بفتح خاء معجمه و تشدید راء مهمله مفتوحه و ضم باء موحده و آخر
او ذال معجمه است داوتابعی صغیر مکی است و نیست از برای او و برای ابی الطفیل
در تمام صحیح بخاری حدیثی دیگر جز این موضع عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ بطاء مهمله مضمومه و فاء
مفتوحه و او عامر پسر واثله بکسر ثاء مثلثه لیثی کنانی است که در سال احد تولد
شد و مدت هشت سال از حیات رسول با کمال یافته و از وی نه حدیث از رسول
مقبول روایت کرده شده و از شیعه حضرت علی بود و ساکن کوفه بود و بعد
از آن بمکه شریفه مقیم شد و بهمان بقعه مبارکه در سال یکصد یا یکصد و دو وفات
یافت و او آخر از جمیع اصحاب کرام بر روی زمین وفات یافت عَنْ عَلِيٍّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ که پسر عم رسول مقبول است و احوال او در سابق گذشته بمثل
این قول که در سابق از حضرت علی گذشته و این اسناد از جملهٔ عوالی بخاری است و نزدیک است از جهت
آنکه این اسناد ملحق بثلاثیات است زیرا که راوی ثالث از صحابی است و تأخیر اسناد از حدیث ام
متن از آن جهت واقع شد که تا فرق در میان اسناد حدیث و خبر و اسناد اثر بیان کرده شود یا آنکه ذکر متن
داخل در تحت ترجمه باب است و وقوع اسناد مقدم بر متن در بعضی نسخها مؤید این توجیه است یا
آنکه موافق اشاره کرد که هر دو از تقدیم اسناد بر متن و تأخیر او از وی جائز است حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

أتحبون أن يكذب
الله ورسوله
حدثنا عبيد الله
بن موسى عن
معروف عن
أبي الطفيل عن
علي بن أبي طالب
بذلك حدثنا
إسحق بن إبراهيم

یعنی اسحاق پسر راهویه که در باب فضل من علم وعلم گذشته قَالَ اَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ
معاذ بمیم مضمومه است وهشام بکسرها وشین معجمه مخففه وهشام پسر ابی عبد الله دستوائی
بهمزه وبعضی بنون وبعضی بیاء مثناة تحتانیه گفته اند واو بصری است که در سال دو صد
وفات یافت و پدر او هشام در باب زیادة الایمان ونقصانه گذشته قَالَ حَدَّثَنِیْ اَبِیْ
که آن هشام مذکور ست عَنْ قَتَادَةَ وذکر او در باب من الایمان ان یحب لاخیه گذشته
قَالَ اَنَا اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَمُعَاذٌ رَدِیْفُهٗ عَلَی الرَّحْلِ قَالَ
بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالیکه حضرت معاذ بضم میم پسر جبل انصاری سوار در
پس پشت او بر پالان شتر بود فرمود واحوال معاذ در ابتداء کتاب الایمان گذشته
یَا مُعَاذُ بْنَ جَبَلٍ که ای معاذ پسر جبل قَالَ لَبَّیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ گفت حضرت معاذ که
ایستادم من در طاعت وخدمت تو ای رسول الله ایستادن بعد از ایستادن وَسَعْدَیْكَ
ومساعدت ویاری می کنم ترا ای رسول باری یاری کردن بعد از یاری قَالَ یَا مُعَاذُ
گفت بار دویم که ای معاذ قَالَ لَبَّیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَسَعْدَیْكَ گفت حضرت معاذ
بار ثانی در جواب رسول هادی همان قول مذکور را که در بار اول گفته بود قَالَ یَا مُعَاذُ
قَالَ لَبَّیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَسَعْدَیْكَ بار سیوم نیز بر وجه سابق سوال وجواب واقع
شد ثَلٰثًا گفت حضرت معاذ یا گفت رسول خدا یا گفت آن هر دو قول مذکور را سه بار قَالَ گفت
رسول اکرم مَا مِنْ اَحَدٍ یَشْهَدُ که نیست هیچکسی که گواهی میدهد بزبان اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
بآنکه نیست معبود بالحق موجود در جمله اکوان مگر خدای که مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و
جمال ست وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ وبآنکه محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده خدای
تعالی ست صِدْقًا مِّنْ قَلْبِهٖ در حالیکه آن گواهی راست از دل باشد یعنی شهادت
لسان ناشی از اعتقاد جنان باشد ودرین قید احتراز از شهادت منافقان ست
که آن بر مواطات قلب نبود اِلَّا حَرَّمَهُ اللّٰهُ عَلَی النَّارِ مگر حرام می کند آن کس را خدای
تعالی بر آتش دوزخ و تحریم بر صیغه ماضی ازان جهت آورد که آن حرمة متحقق الوقوع ست
گویا آن حرمة قبل ازین قول متحقق شده چنانچه در بعضی اخبار آمده که اول حق سبحانه جل شانه
بنده را از عذاب خود نجات میدهد بعد ازان آن بنده را توفیق رفیق گردانند تا آن بنده کلمه
مبارکه را بزبان خود جاری نماید ومراد از تحریم درین مقام منع ست چنانچه در قول حق سبحانه

قَالَ نَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنِیْ اَبِیْ عَنْ قَتَادَةَ قَالَ نَا اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَمُعَاذٌ رَدِیْفُهٗ عَلَی الرَّحْلِ قَالَ یَا مُعَاذُ بْنَ جَبَلٍ قَالَ لَبَّیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَسَعْدَیْكَ قَالَ یَا مُعَاذُ قَالَ لَبَّیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَسَعْدَیْكَ قَالَ یَا مُعَاذُ قَالَ لَبَّیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَسَعْدَیْكَ ثَلٰثًا قَالَ مَا مِنْ اَحَدٍ یَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ صِدْقًا [illegible]

قال یا رسول الله افلا اخبر به الناس فیستبشروا قال اذا یتکلوا واخبر بها معاذ عند موته تأثما

جل شانه وارد شده وحرامٌ علی قریةٍ اهلکناها وقول والا حرمه الله استثنا از اعم صفاتست یعنی نیست هیچکسی که گواهی میدهد در حالیکه کائن باشد بصفتی از صفات باشد مگر بصفة تحریم مذکور قال یا رسول الله گفت حضرت معاذ که ای رسول خدا أفلا أُخبِرُ به النّاسَ آیا نگویم تو ای رسول خدا این سخن مذکور را پس خبر دهم من باین سخن مذکور مردمان را پس لا اخبر مرفوع معطوف بر مقدر هست وتقدیر کلام چنان هست اقلت ذلک فلا اخبر به الناس فَیَستَبشِروا پس خوش شوند آن مردم وابشارت عبارت از ایصال خبر خوشی بسوی کسی است تا آنکه اثر سرور بر پیشانی او پیدا آید واما قول پروردگار فبشرهم بعذاب الیم پس از قبیل تهکم یا از قبیل تجرید است فقال اذا یتکلوا پس گفت رسول علیه السلام که آن وقتی که خبر دادی تو بقول مذکور مردمان را تکیه واعتماد میکنند آنها بر مجرد شهادت واشتغال باعمال صالحه ترک خواهند کرد پس مردم را بقول مذکور خبر واعلام مده ودر بعضی روایات ینکلوا بنون وضم کاف آمده یعنی آن وقت منع میکنند جان خود را از عمل واخبر بها معاذ عند موته وخبر داد حضرت معاذ بآن مقاله مذکوره مردمان نزد موت خود یعنی وقت نزدیک شدن موت خود تأثما از برای دور کردن جان خود از گناهی که آن کتمان حق است از جهة آنکه بیان حق بر علما واجب ولازم است چنانکه حق جل وعلی شانه در کلام خود فرموده واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه وضمیر در موته راجع بمعاذ است اگرچه احتمال دارد که راجع بسوی رسول مقبول باشد ودر لفظ عند موته در این احتمال تاخیر از موت او صلعم مراد است ودر اول مجاز است و در ثانی معنی حقیقی است وقول واخبر بها تا آخر مدرج در حدیث مبارک است ومدرج آن کلمه را انس بن مالک است واگر گفته شود که حضرت معاذ اجتناب از کتمان حق کرد چگونه اجتناب نکرد از گناهی که او را بسبب بیان حدیث مبارک حاصل شد از جهة آنکه او رسول علیه السلام منهی بقول خود اذا یتکلوا کرده بود جواب آنکه آن نهی مقید باتکال واعتماد وترک اعمال بود پس وقتیکه قید زائل شد مقید نیز زائل شده وحضرت معاذ بر سبیل جزم ویقین دانسته بود که مردم آن ایام که رسول علیه السلام این حدیث مبارک بیان نمود قریب عهد باسلام بودند وهنوز استقامت تام بر احکام اسلام آنها حاصل نشده بود وچون بعد از آن مستقیم وثابت وحریص بر عبادت شدند

پس حضرت معاذ بیان آن حدیث بمردم کرد زیراکه خوف اثکال دران وقت زوال یافته بود یا آنکه او دانسته بود که این نهی از برای تنزیه هست نه از برای تحریم یا آنکه نهی از اخبار از رسول مختار قبل از ورود امر پروردگار به تبلیغ بود و حضرت معاذ بعد از ورود امر به تبلیغ حدیث مذکور را روایت کرده و امید است که آن منع و نهی از برای مردم عوام بود نه از برای خواص که صاحب رای و اجتهاد باشند حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ بصیغه اسم مفعول از تشدید است و چند بار گذشته قَالَ ثَنَا مُعْتَمِرٌ بمیم مضمومه و عین مهمله ساکنه و تاء مثناة فوقانیه مفتوحه و بمیم مکسوره و براء مهمله پسر سلیمان پسر طرخان بطاء مهمله مفتوحه و راء مهمله ساکنه و بخاء معجمه و بنون و او ابو محمد بصری است که در سال یکصد و هشتاد و هفت وفات یافت قَالَ سَمِعْتُ اَبِیْ گفت معتمر که شنیدم من پدر خود را که سلیمان مذکور است و پدر او از جمله عباد مجتهدین و زمره مرتاضین بود که تمام شب بوضوء نماز عشاء نماز از برای خدا ادا میکرد و او و پسر او معتمر بتمام شب در مساجد میگشتند و پدر معتمر در سال یکصد و چهل و سه وفات یافت قَالَ سَمِعْتُ اَنَسَ بْنَ مَالِكٍ و رجال این اسناد همه بصری اند قَالَ ذُكِرَ لِيْ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِمُعَاذٍ گفت حضرت انس خادم سید جن و انس که یاد کرده شد از برای من از کسی که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت از برای حضرت معاذ و لفظ ذکر اشتدعا میکند که اینحدیث تعلیق از حضرت انس است و این اگرچه بحسب ظاهر روایت از مجهول است لیکن منافات بصحت ندارد از جهة آنکه متن اینحدیث مبارک ثابت از طریق دیگر شده مَنْ لَقِيَ اللّٰهَ لَا يُشْرِكُ بِهٖ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ که هر کس که ملاقات کرد خدای تعالی را روز قیامت درحالیکه شریک نمیکند با آن خدا تعالی هیچ چیزی را درآید آنکس در بهشت و اگر گفته شود که حق کلام آن بود که لم یشرک به میگفت یعنی شریک نکرده بود آنکس بخدای تعالی در دنیا نه آنکه لا یشرک به گوید یعنی شریک نمی آرد آنکس بخدای تعالی در آخرت از جهة آنکه شرک در سرای آخرت متصور نیست جواب آنکه چون بر آن کس صادق شد که شریک نکرد بخدای تعالی نزد انتقال او از دنیا بآخرت البته بروی صادق شد که شریک در آخرت بخدای تعالی نکرد یا آنکه قول لقی الله بر حذف مضاف است یعنی لقی اجل الله یعنی در حالة موت بخدای تعالی احدی

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ ثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ سَمِعْتُ اَبِیْ قَالَ سَمِعْتُ اَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ ذُكِرَ لِيْ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِمُعَاذٍ مَنْ لَقِيَ اللّٰهَ لَا يُشْرِكُ بِهٖ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ

را شریک نمیکند وهنوز یک مناقشه مانده و آن اینست که عدم شرک بخدای احدی اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم آنکس را در آخرت نفع نخواهد داد جواب آنکه این کلام از قبیل قول آنها ست من توضأ صح صلوته و مراد آنست که هرکس وضو کرد نماز او نزد وجود سائر شرائط صحت صحیح است پس معنی کلام درین مقام آن شد که هرکس ملاقات کرد خدای تعالی بتوحید نزد ثبوت ایمان بسائر آنچیزها که ایمان بآنها لازم است البته داخل خواهد شد در بهشت قَالَ اَلَا اُبَشِّرُ بِهِ النَّاسَ گفت حضرت معاذ که آیا بشارت ندهم بخبر مذکور مردم را تا خوش حال شوند قَالَ لَا گفت رسول علیه السلام که بشارت نده مردمان را بخبر مذکور و خبر مذکور با آنها بیان و مشهور مکن اِنِّی اَخَافُ اَنْ یَتَّکِلُوْا از جهت آنکه میترسم من از انکه تکیه و اعتماد کنند مردمان برهمین خبر و ترک اعمال صالحه نمایند و این کلام استیناف است جواب سوال مقدر واقع شده گویا حضرت معاذ پرسید که چرا بشارت ندهم مردمان را بخبر مذکور پس رسول علیه السلام در جواب او فرمود که من میترسم که بمجرد سماع این خبر اعمال صالحه را ترک خواهند کرد بعضی محققین گفته اند که فرقه مبطله مباحیه این دو حدیث مبارک را وسیله بسوی طرح تکالیف و رفع احکام و ابطال اعمال میگیرند و اعتقاد میکنند که مجرد شهادت و عدم اشراک کافی است در نجات از درکات عقاب و انجاح بدرجات ثواب و ایضا تمسک میکنند باین دو حدیث مبارک فرقه مرجئه و این اعتقاد مستلزم از برای طی بساط شریعة نبویه و ابطال حدود و زواجر سمعیه می شود و مفضی میشود بسوی آنکه تکلیف شارع حکیم به ترغیب در طاعات و ترهیب از معاصی و جنایات بی طائل بلکه باطل باشد و موجب است از برای انخلاع از دریعهٔ دین و از قید شریعة متین و خروج از ضبط و دلوج در خبط و کذا مردم مهمل و معطل که بعضی از انها در بعضی موج کند بی مانع و دافع و این مفضی بسوی خراب دنیا و عقبی کردد والله اعلم و بعضی گفته اند که این قول مذکور قبل از نزول فرائض بود پس هرکسیکه دران وقت بمجرد شهادت می آورد بس درستی ادا کرده بود آنچیزی را که بروی واجب شده بود و چون فرائض نازل شد آنهم داخل واجبات شدند پس قول مذکور کافی از برای فراغ ذمه نشد پس از برای مرجئه تمسک باین دو حدیث مبارک حاصل نشد و بعضی گفته اند که شهادت بی صدق دل مفید نجات نیست و صدق دل بجز از اداء حقوق آن حاصل نمیشود و درین دو حدیث دلیل است برانکه سوار شدن دو شخص بریک اسپ جائز است

قَالَ اَلَا اُبَشِّرُ بِهِ النَّاسَ قَالَ لَا اَنْ یَتَّکِلُوْا اِنِّی اَخَافُ اَنْ یَتَّکِلُوْا

وبرآنکه حضرت معاذ صاحب عزت و منزلت نزد آن حضرت رسالت بود و اگر گفته شود
که این دو حدیث مبارک بر تخصیص شخص واحد بعلم دلالة کرد که آن حضرت معاذ است
و ترجمۀ باب از برای تخصیص قوم بود پس چگونه مطابق شدند جواب آنکه مقصود از ترجمه
باب تخصیص مطلق است اعم از آنکه بشخص واحد باشد یا زیاده از آن و قول حضرت
ابی هریره حفظت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم وعائین تا آخر پس نیز مناسب از
برای ترجمۀ باب است از جهة آنکه رسول علیه السلام او را از جملۀ انام بعلم اسرار بسبب
فیضان انوار مختص کردانید لیکن مؤلف او را درین مقام ذکر نکرد و اکتفا بذکر سابق نمود
یا آنکه او اثر بود و این خبر از افضل البشر و شک نیست که حدیث نبوی از قول صحابی راجح و قوی
است والله اعلم **باب** الحیاء فی العلم بابست در بیان حیاء و شرم کردن
در تعلیم علم و تعریف حیاء در باب من قعد و وجه اسناد او بسوی خدا تعالی گذشته
وقال مجاهد و گفت مجاهد بضم میم و هاء مکسوره که در اول کتاب الایمان گذشته لا یتعلم
العلم مستحی و لا مستکبر نمی آموزد علم دین را شرم کننده و کلان کننده جان خود را
از جهت آنکه حیاء و شرم او را از استکشاف مسائل و استفسار دلائل منع می کند
و کبر و عجب او را از ملازمت علماء و مدارست فضلاء دفع می کند وقالت عائشة و گفت حضرت
عائشه صدیقه دختر حضرت صدیق اکبر که مناقب آن در ابتداء کتاب وحی گذشته نعم النساء
نساء الانصار نیک و خوب اند آن زنها که زنهای انصار اند سائلی گفت که از چه جهة زنهای انصار
از سائر زنان خوب اند پس در جواب گفت لم یمنعهن الحیاء ان یتفقهن فی الدین که منع
نکرد آنها را شرم و حیاء از آنکه فقیه شوند در علم دین و معرفت احکام او بر سبیل یقین
یعنی آنها سعی جزیل در طلب علم جمیل از رسول جلیل میکردند تا آنکه در دین متین فقیه و صاحب
یقین شدند و حیاء و شرم از سوال و مقال آنها را منع نکرد تا آنکه سوال از رسول مقبول کردند
از آن چیزهای که در عرف از سوال و استکشاف آنها حیاء کرده می شود و قول و قالت عائشة
معطوف بر قول و قال مجاهد است اگرچه جائز است که معطوف لا یتعلم باشد حدثنا محمد بن
سلام به تخفیف لام بیکندی که در باب قول النبی صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بالله گذشته
قال انا ابو معاویة که او محمد پسر خازم بخاء معجمه و زاء معجمه مکسوره است که در باب المسلم من سلم
المسلمون گذشته قال انا هشام بکسر هاء و تخفیف شین معجمه عن ابیه که آن عروه پسر زبیر

باب الحیاء فی العلم
وقال مجاهد لا یتعلم
العلم مستحی و لا
مستکبر وقالت
عائشة نعم النساء
نساء الانصار
لم یمنعهن الحیاء
ان یتفقهن فی
الدین حدثنا
محمد بن سلام
قال انا ابو معاویة
قال انا هشام
عن ابیه

پسر عوام است و ذکر هشام و پدر او در ابتدا کتاب وحی گذشته عَنْ زَیْنَبَ بِنْتِ اُمِّ
سَلَمَةَ او دختر عبد الله پسر عبد الاسد است که کنیت آن عبد الله ابو سلمة بود لیکن
از جهت شرافت نسبت کرده شد او را بمادر از جهة آنکه او ربیبه رسول مقبول ع بود و از جهة
آگاه کردن برانکه این روایت او از مادر او ست و نام او در ابتدا حال برّه بود لیکن
رسول با کمال او را تغییر داد و او را زینب نام گذاشت و او در زمان خود در علم و فقاهت
و ورع و صیانت از سایر زنان فائق و زائد بود و بعد از واقعهٔ حرّه او وفات یافت و امام
بخاری از وی یک حدیث روایت کرده عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ بفتح لام از ازواج مطهرات سرور
کائنات است و احوال او در سابق گذشته قَالَتْ جَاءَتْ اُمُّ سُلَیْمٍ اِلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ گفت ام سلمه که آمد ام سلیم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ام سلیم
بضم سین مهمله بر صیغه مصغر سلیم دختر ملحان بمیم مکسوره نجاریه انصاریه نام او سهله یا رُمیله
یا رُمیثه بثاء مثلثه یا ملیکه یا رُمیصا بصاد مهمله و جمیع اینها بر صیغه مصغر بغیر از نام اول صحیح
شده اند در اول او را مالک پسر نضر بضاد معجمه نکاح کرده بود که آن پدر انس بن مالک
است پس او از برای آن مالک انس را پسر زائید بعد ازان در حال شرک او ازو قتل شد
بعد ازان او اسلام آورد پس خطبه کرد او را ابو طلحه انصاری و هنوز او مشرک بود پس آن ام
سلیم او را بسوی اسلام دعوت کرد پس ابو طلحه اسلام آورد چون حال او سعد گشت ام سلیم
او را گفت که من ترا نکاح میکنم و از تو مهر نمیخواهم از جهت اسلام تو پس نکاح کرد او را ابو طلحه
و از ام سلیم از احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم چهارده حدیث روایت کرده
شده که امام بخاری از جملهٔ آنها سه حدیث آورده و او از فاضلات صحابیات و از نساء قانتات
بود فَقَالَتْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَسْتَحْیِیْ مِنَ الْحَقِّ پس گفت ام سلیم که ای رسول خدا
بدرستیکه خدای تعالی حیا و شرم نمیکند از حق یعنی امتناع و ترک نمی کند از حق
مانند ترک کردن شرم کننده از مایان و این اعتذار است از تصریح او بآن چیزی که منقبض
می شوند نفوس ازو خصوصا بحضور آن منبع نبوت و رسالت و حاصل آنکه ایزد منان پاحسن
بیان بر مایان بالطاف بی پایان اظهار ساخته که حق از آن قسم است که در استکشاف اش شرم
و حیا کرده نشود و سوال آن از جملهٔ آن حق بود که او را ضرورت مضطر بسوی آن کرده بود
فَهَلْ عَلَی الْمَرْاَةِ مِنْ غُسْلٍ اِذَا احْتَلَمَتْ پس آیا لازم است بر زن از غسل بضم غین معجمه وقتی که احتلام

عَنْ زَیْنَبَ بِنْتِ اُمِّ سَلَمَةَ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ جَاءَتْ اُمُّ سُلَیْمٍ اِلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَسْتَحْیِیْ مِنَ الْحَقِّ فَهَلْ عَلَی الْمَرْاَةِ مِنْ غُسْلٍ اِذَا احْتَلَمَتْ

شود آن زن و شیطان لعین او را در خواب بازی دهد فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آری غسل بروی واجب و لازم است
وقتیکه به بیند آن زن در حالت بیداری از خواب آب را یعنی منی را پس اگر مرد یا زن در
خواب بیند که انزال واقع شده بعد از ان در وقت بیدار شدن بر جان یا فرش و لباس
خود منی را ندیدند پس غسل برایشان لازم نیست ابن منیر گفته اما مرد و زن در حالة بیداری
پس مختلف در حکم اند پس بر مرد غسل لازم نشود تا آنکه آب منی به بیند یا التقاء ختانین
واقع شود اما زن پس اگر لذت انزال بجز از التقاء ختانین یابد پس غسل بروی لازم شود
هر چند که آب منی نه بیند از جهت آنکه آب منی از زن نفوذ در داخل فرج او میکند و نزدیک
نیست که بیرون شود از و آن آب چیزی مگر نزد پر شدن در حالة حیض فَغَطَّتْ أُمُّ
سَلَمَةَ يَعْنِي وَجْهَهَا پس پوشید حضرت خاتون ام سلمه یعنی روی خود را از کثرت حیاء
و شرم و قول و فغطت ام سلمه از کلام زینب بحسب ظاهر است و احتمال دارد که از کلام
ام سلمه باشد و این کلام درین هنگام از قبیل التفات است و اگر نه چنان باشد پس حق کلام
آن بود که میگفت فغطیت وجهی و اما قول و یعنی وجهها پس از کلام عروه یا راوی دیگر
است وَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللهِ أَوَتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ و گفت ام سلمه که ای رسول خدا آیا میگوئی
تو این سخن را یا آیا زن می بیند آب را و احتلام میشود زن و در بعضی نسخها و تحتلم بی همزه
استفهام آمده لکن در معنی او مراد است قَالَ نَعَمْ گفت رسول علیه السلام که آری
بر زن احتلام واقع می شود تَرِبَتْ يَمِينُكِ بخاک ملوث و آلوده شود دست راست تو و این
دعا بروی نیست بلکه خبر است که حقیقت او مراد نیست بلکه مراد ازین کلام انکار بر شیئ
معهود یا زجر از و یا ذم بروی یا تیز کردن برو یا اعجاب باو بحسب اختلاف مقامات
در محاورات می باشد و تربت بکسر راء مهمله است و مراد از یمین مطلق دست
است و احتمال دارد که مراد معنی حقیقی از و باشد فَبِمَ يُشْبِهُهَا وَلَدُهَا
پس بچه چیز مشابه می شود آن زن را ولد او یعنی اگر آب از زن انزال نمیشد
پس مشابهت ولد با آن چگونه حاصل می شد لکن مشابهت ولد با آن زن متحقق
و ثابت است پس البته انزال آب منی از زن متیقن شد و چون انزال آب منی از و
متحقق شد پس انزال او در هر دو حالت از خواب و بیداری متحقق گشت زیرا که مقتضی

فقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا رأت الماء فغطت ام سلمة يعني وجهها وقالت يا رسول الله او تحتلم المرأة قال نعم تربت يمينك فبم يشبهها ولدها

درحالت خواب ازبرای وجود انزال متحقق نیست وحال آنکه مانع معدوم است وآن دلیلی
است که مقتضی ازبرای تخصیص انزال بحالت بیداری باشد وحاصل آنکه ولد مشابه
بمادر نمیشود یعنی زن دختر نمی زاید مگر وقتیکه آب منی اززن غالب برآب منی
مرد نزد مجامعت شود چنانچه مشابه به پدر خود آن وقت شود که آب منی از
مرد غالب برآب منی زن شود ابن بطال گفته که مراد امام بخاری ازین باب
بیان آنست که حیاء که مانع ازعلم باشد مذموم است لهذا ابتداء بقول مجاهد
عایشه نمود اما وقتی که حیاء بروجه توقیر وجلال باشد پس آن مستحسن است
چنانچه حضرت ام سلمه حیاء کرد وروی خود راپوشید ومعنی قول او ان الله لا
یستحیی آنست که خدای تعالے نمیگذارد بیان حق را ازجهت آنکه معنی حقیقی
ازبرای لفظ حیاء در استعمال انقباض بر تغیر احوال است وآن برایزد متعال
ممتنع ومحال است ودرین حدیث مبارک دلیل است برانکه حیاء مقتضی نیست
که ازطلب حقائق منع شود وبرانکه احتلام درجماعهٔ زنان نادر دربعضی زمان
واقع می شود لهذا اورا حضرت ام سلمه انکار کرد وبرانکه حکم مرد درعدم وجوب
غسل بمجرد احتلام مثل حکم زن است ازجهت آنکه حکم رسول مقبول بریک فرد از
جماعهٔ مکلفان حکم برجمیع مکلفان است مگر وقتی که مخصص ازدلیل شرعی وارد شود حَدَّثَنَا
اِسْمٰعِیلُ یعنی پسر ابی اویس که ازخال خود امام مالک روایت میکند ودرباب
تفاضل اهل الایمان گذشته قَالَ حَدَّثَنِیْ مَالِكٌ که صاحب مذهب مشهور است
عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ دِیْنَارٍ قرشی که درباب امور الایمان گذشته عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ
ازحضرت عبدالله پسر عمر پسر خطاب قرشی عدوی که احوال او گذشته اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت اِنَّ مِنَ الشَّجَرَةِ شَجَرَةً
لَا یَسْقُطُ وَرَقُهَا که بدرستی ازجنس درخت درختی است که نمی افتد برگ او مانند سائر درختها که
برگ آنها می افتد وَهِیَ مِثْلُ الْمُسْلِمِ وآن درخت مانند مرد مسلمان است درکثرت خیر ومنفعت
ووفرت وبرکت حَدِّثُوْنِیْ مَا هِیَ بیان کنید مرا که آن درخت کدام است وحدثونی بصیغهٔ امر ازتحدیث است
فَوَقَعَ النَّاسُ فِیْ شَجَرِ الْبَادِیَةِ پس افتادند مردمان در درخت بیابان یعنی فکر آنها بسوی درختهای بیابان رفت وَوَقَعَ فِیْ
نَفْسِیْ اَنَّهَا النَّخْلَةُ وافتاد در دل فهم من که بدرستی آن درخت مسئول عنه درخت خرما است قَالَ عَبْدُاللّٰهِ فَاسْتَحْیَیْتُ

حدثنا اسمعیل قال
حدثنی مالك
عن عبد الله بن
دینار عن عبد
الله بن عمر ان
رسول الله صلى
الله علیه وسلم
قال ان من الشجرة
شجرة لا یسقط
ورقها وهی مثل
المؤمن حدثونی
ما هی فوقع الناس
فی شجر البادیة
ووقع فی نفسی انها
النخلة قال عبد
الله فاستحییت

گفت حضرت عبد الله پسر عمر که پس شرم کردم و نگفتم که آن درخت درخت خرما است

آخر الامر چون اصحاب کرام از بیان آن درخت عاجز آمدند. فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ أَخْبِرْنَا

بِهَا پس گفتند که ای رسول خدا خبر بده تو ما ران را بآن درخت یعنی خود بروجه تلطف برایان

بیان کن که آن کدام درخت است فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هِيَ النَّخْلَةُ

پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آن درخت درخت خرما است قَالَ عَبْدُ اللهِ

فَحَدَّثْتُ أَبِي بِمَا وَقَعَ فِي نَفْسِي گفت حضرت عبد الله که پس حدیث کردم پدر خود را یعنی عمر

عمر را رضی الله عنه بآنچه افتاده بود قبل از بیان رسول کریم در دل من که آن درخت درخت

خرما است لیکن از جهت حیا و شرم خورد سالی او را نگفتم فَقَالَ لَأَنْ تَكُونَ قُلْتَهَا پس گفت

پدر من که هر آئینه آنکه می بودی تو در وقت حال موصوف بآنکه گفته بودی در زمان ماضی

تو آن نخله را یعنی اگر گفته بودی قبل از بیان رسول هاشمی که آن درخت معهود درخت

خرما است هر آئینه می بود آن قول تو أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي كَذَا وَكَذَا

دوست تر و پسندتر بسوی من از آن که می باشد از برای من چنین و چنان از حمر نعم و جز آن

از اموال کثیره عرب و عجم ولان تکون بفتح لام است وکذا کنایت از عدد مبهم است

ابن بطال گفته که در حرص حضرت عمر فاروق وا آرزو کردن او بآنکه جواب میداد فرزند

او رسول کریم را بآنچه در دل او آمده بود از مسائل فقه آن است که حرص مرد بر غالب

شدن فرزند او در باب علم بر شیوخ کبار جائز است و بعضی گفته اند که تمنای حضرت

عمر از جهت امید آن بود که رسول علیه السلام خورسند و خوشنود شود باصابت فرزند او

در رای و فهم پس دعا از برای او کند و در این حدیث مبارک فائده آنست که افضل مکاسب

دنیا فرزند موفق و عالم است و تحقیقات این حدیث مبارک در سابق گذشته والله اعلم

بَابُ مَنِ اسْتَحْيَا فَأَمَرَ غَيْرَهُ بِالسُّؤَالِ باب است در بیان آن کسی که شرم

و حیا کرد پس امر کرد غیر خود را به پرسیدن مسئله تا جواب آن مسئله با و معلوم کرد حَدَّثَنَا

مُسَدَّدٌ بر وزن اسم مفعول از تشدید قَالَ أَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ دَاوُدَ پسر عامر خریبی بر صیغه مصغر

منسوب بسوی خریبه بخاء منقوطه و باء موحده که محله در بصره است و کنیت او ابو محمد یا ابو

عبد الرحمن همدانی است و او گفته که در تمام عمر خود من هرگز دروغ نگفتم مگر یکبار در خورد

سالی که پدر من از من پرسید که بسوی مکتب رفتی پس گفتم من که آری رفتم و حال آنکه نرفته

فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ
أَخْبِرْنَا بِهَا فَقَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هِيَ
النَّخْلَةُ قَالَ عَبْدُ
اللهِ فَحَدَّثْتُ
أَبِي بِمَا وَقَعَ فِي
نَفْسِي فَقَالَ لَأَنْ
تَكُونَ قُلْتَهَا أَحَبَّ
إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ
لِي كَذَا وَكَذَا
بَابُ مَنِ اسْتَحْيَا فَأَمَرَ
غَيْرَهُ بِالسُّؤَالِ
حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ
قَالَ أَنَا عَبْدُ اللهِ
بْنُ دَاوُدَ

بودم و در سال دوصد و سیزده وفات یافت عَنِ الْأَعْمَشِ پسر مهران که گذشته
عَنْ مُنْذِرِ الثَّوْرِيِّ بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمه پسر یعلی بفتح یاء مثناة تحتانیه
و سکون عین مهمله و فتح لام و او ابو یعلی ثوری بثاء مثلثه کوفی است و گفته که من ملازمت
و مواظبت بر مصاحبت محمد بن حنفیه اختیار نمودم تا آنکه بعضی از اولاد او گفت که این
مرد غلبه کرد ما یان را بر پدر ما یان از و جماعهٔ ثقات روایت حدیث مبارک کردند
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ او محمد پسر حضرت علی پسر ابی طالب هاشمی است و کنیت او ابو
القاسم و معروف با بن حنفیه است و حنفیه مادر او ست که نام او خوله دختر جعفر حنفی یمامی
است و آن خوله سبی بنی حنیفه بود گفت حضرت علی رضی الله عنه من از رسول خدا صلی الله
علیه و سلم پرسیدم که ای رسول خدا اگر بعد از وفات تو از برای من فرزند تولد شود
آیا او را من مسمی باسم تو و مکنی بکنیت تو نمایم رسول علیه السلام فرمود که آری و او در خلافت
حضرت عمر فاروق در وقتیکه دو سال از خلافت او باقی مانده بودند تولد شد و بعضی گفته اند
که هیچکس معلوم نشده که روایت او از حضرت علی رضی الله عنه اکثر و اصح باشد از روایت
محمد بن حنفیه و در سال هشتاد یا هشتاد و یک یا یکصد و چهارده وفات یافت
و حضرت علی را دوست بسیار میداشت عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ و درین اسناد اعمش
تابعی از منذر غیر تابعی روایت میکند و دو مرد اول بصری و دو مرد اوسط کوفی و دو مرد
آخر هاشمی و حجازی اند قَالَ كُنْتُ رَجُلًا مَذَّاءً گفت حضرت علی که بودم من مرد صاحب
مذی بسیار و مذاء به تشدید ذال معجمه بر صیغهٔ مبالغه است و مذی عبارت از آب رقیق است که
نزد تقبیل و ملاعبت بلا دفق و شهوت بیرون آید و فتور و سستی در عقب او نمی آید و بسا اوقات
احساس بخروج آن نمیشود و آن در زنان بیشتر از مردان می باشد و در لفظ مذی سکون ذال
معجمه و کسر آن و تشدید یاء مثناة تحتانیه و تخفیف آن جائز است و هر دو وجه اول افصح
و اشهر اند و همچنان حال است در لفظ منی و ودی و منی معروف است و ودی عبارت
از آب سفید غلیظ است که بعد از بول از سبب برودت بیرون می آید فَأَمَرْتُ الْمِقْدَادَ
پس امر کردم من مقداد را بکسر میم و سکون قاف و بدو دال مهمله
که میان آنها الف فاصله واقع شده و آن مقداد را پسر اسود هم پسر عبد یغوث از این جهة
گفته می شود که آن اسود او را تربیت کرده بود یا آنکه او را پسر خود خوانده بود یا آنکه

عن الاعمش عن منذر الثوري عن محمد بن الحنفية عن علي رضي الله عنه قال كنت رجلا مذاء فامرت المقداد

مادر او را نکاح کرده بود و او را کندی از انجهة گفته می شود که او کشته بود شخصی را در بهرا
پس از انجا بسوی کنده گریخت پس همراه آنها سوگند کرد پس رسید در میان آنها
خون دیگر را پس از انجا بسوی مکه شریفه گریخت پس همراه اسود حلیف شد
و او از سابقان اصحاب کرام در صحبت رسول علیه السلام بود و در احکام اسلام
انقیاد تام داشت و او در واقعه بدر همراه آن خیر البشر حاضر شده بود بلکه گفته
اند که هیچ سوار همراه رسول مختار از مهاجران و انصار در ان واقعه جز او نبود و بعضی
گفته اند که حضرت زبیر نیز سوار دران واقعه همراه رسول مختار بود و ترمذی روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که بدرستی خدای تعالی امر کرد مرا
بدوستی چهار نفر و خبر داد مرا که آن چهار اخیار را از جمله ابرار دوست میدارم
و آن علی و مقداد و ابوذر و سلمان اند و از وی چهل و دو حدیث روایت
کرده شده و نزدیک مدینه مقدسه او وفات یافته بود بعد از ان او را مردمان
بسوی مدینه مقدسه برداشته بر گردنهای خود آوردند در سال هشتاد و
سه در خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه و مقداد از جهت نسب پسر عمرو پسر
ثعلبه بهرانی بود و گاه گفته میشود او را مقداد پسر عمرو پسر اسود بر سبیل نسبت
او بسوی پدر حقیقی و بسوی پدر ادعائی چنانچه گفته میشود محمد بن علی بن الحنفیة
بر سبیل نسبت بسوی مادر و پدر او أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنکه
سوال کند رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حکم مذی که آیا در وی مثل منی غسل بضم
غین معجمه لازم میشود یا وضو در وی کافی است و حضرت علی خود سوال از رسول صاحب
جمال نکرد زیرا که حضرت فاطمه بتول دختر رسول مقبول زوجه او بود فَسَأَلَهُ پس پرسید
مقداد رسول حمید را از حکم آن مذی و گفت یا رسول الله مذی موجب غسل است
یا وضو، فَقَالَ فِيهِ الْوُضُوءُ پس گفت رسول علیه السلام در جواب او که در مذی
وضو است و غسل نیست یعنی مذی موجب وضو است نه موجب غسل و ظاهر
آنست که این کلام حضرت علی سماع از رسول علیه السلام کرده و در وقت سوال مقداد
نزد رسول مختار حاضر بود و لهذا نگفت قال المقداد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و احتمال
دارد که او این کلام از مقداد سماع کرده باشد و حکم این حدیث حکم مرسل صحابی

أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ فَقَالَ فِيهِ الْوُضُوءُ

باشد و درین حدیث مبارک دلیل است بر جواز استنابت و استفتاء و جواز اعتماد
بر خبر واحد و استحباب حسن معاشرت با اجتهاد و استحباب آنکه زوج بحضور اقارب
زوجه الخیری را که تعلق بجماع دارد یاد نکند والله اعلم **بَابُ** ذِكْرِ الْعِلْمِ
وَالْفُتْيَا فِي الْمَسْجِدِ باب است در بیان یاد کردن علم و فتوی در مسجد یعنی مباحثه
کردن در مسائل شرعیه در مساجد الٰهیه جائز است و از جهت رفع صوت در آنها ممنوع
نیست و فتیا بضم فاء است حَدَّثَنِي قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قتیبه تصغیر قتبه است و او
در باب السلام من الاسلام گذشته قَالَ أَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ که در اول کتاب
وحی گذشته قَالَ أَنَا نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ که آن نافع معتوق
عبد الله پسر عمر پسر خطاب بود و نافع پسر سرجس بسین مهمله مفتوحه و براء ساکنه و بجیم
مکسوره و بسین مهمله است و اصل او از مغرب بود و بعضی گفته اند که اهل او از نیشاپور
بود و بعضی از کابل و بعضی از کوه طالقان گفته اند حضرت عبد الله او را در بعضی مغازی
خود یافته بود امام مالک گفته که وقتی که سماع کنی نافع را که از عبد الله حدیث میکند
پس حاجت بسوی سماع از غیر او نیست و صاحب عدل و میز عمر بن عبد العزیز او را بسوی
مصر فرستاده بود تا او اهل آن بلده را تعلیم سنن و آداب نماید و او بمدینه مقدسه
در سال یکصد و هفده وفات یافت عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ أَنَّ رَجُلًا قَامَ فِي الْمَسْجِدِ
بدرستی یکمردی ایستاده شد در مسجد مقدس نبوی و نام آن مرد معلوم نشده فَقَالَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ پس گفت آنمرد در سوال که ای رسول خدای متعال مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنَا أَنْ نُهِلَّ
از کجا امر میکنی مایان را بآنکه بلند کنیم آواز را به تلبیه و احرام را از انجا بسته کنیم یعنی
میقات مکانی کدام است و نهل بضم نون و کسر هاء مشتق از اهلال است و اهلال در
اصل لغت بمعنی بلند کردن به تلبیه است فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در همان مسجد يُهِلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ
ذِي الْحُلَيْفَةِ که بلند کنند اهل مدینه مقدسه آواز خود را به تلبیه یعنی احرام بسته
کنند اهل مدینه مقدسه از ذی الحلیفه بضم حاء مهمله و فتح لام مصغر حلفه بلام مفتوحه مانند
قصبه است و آن نام یک نبات است که در آب میروید و جمع او حلفاء است
و ذی الحلیفه نام موضعی است که بر ده منزل از مکه شریفه واقع شده

باب ذکر العلم والفتیا فی المسجد حدثنی قتیبة بن سعید قال انا اللیث بن سعد قال انا نافع مولی عبد الله بن عمر بن الخطاب عن عبد الله بن عمر ان رجلا قام فی المسجد فقال یا رسول الله من این تامرنا ان نهل فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یهل اهل المدینة من ذی الحلیفة

یا دفعی گفته که آن بریک گروه از مدینهٔ مقدسه واقع شده و نووی گفته که بر شش گروه
از مدینهٔ مقدسه ثابت است وَيُهِلُّ اَهْلُ الشَّامِ مِنَ الْجُحْفَةِ و احرام بسته کنند اهل شام
از جحفه و جحفه بضم جیم و سکون حاء مهمله نام موضعی است در میان مکه و مدینه زادهما الله
شرفا بسوی جانب شام که محاذی بذو الحلیفه است و او بر شش یا هفت منزل از مکه
شریفه است و نووی گفته که او بر سه منزل از مکه شریفه است و آن نام دیه از دریا است
و آن دیه بزرگ و کلان بود وَيُهِلُّ اَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ و احرام بسته کنند اهل نجد از
قرن و نجد بفتح نون و سکون جیم بلاد عرب را گویند که آن بلاد مرتفع از زمین تهامه تا
زمین عراق واقع شده اند و او در باب الزکوة من الاسلام گذشته و قرن بفتح قاف
و اسکان را نام کوهی است مدور و املس مانند بیضه که سایه کننده بر عرفات است و گفته اند
که جوهری در صحاح خود دو جا غلط شده اول آنکه گفته که قرن بفتح را است و حال آنکه
او بسکون را است دوم آنکه گفته که اویس قرنی منسوب بسوی او است
و حال آنکه اویس قرنی منسوب بسوی قبیله است که او را بنو قرن گویند نه بسوی مکانی و این
کوه مذکور بر دو منزل از مکه شریفه است و نزدیکترین جمیع مواقیت بسوی مکه شریفه
همین است قَالَ ابْنُ عُمَرَ وَيَزْعُمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَيُهِلُّ
اَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ و گفت عبد الله ابن عمر و زعم میکنند دیگر راویان این حدیث که بدرستی
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود این کلام را ویهل اهل الیمن من یلملم و یمن نام بلاد مشهور
است و یلملم بفتح یاء مثناة تحتانیه است و فتح لامین نام کوهی است از کوههای تهامه که بر دو منزل
از مکه شریفه واقع شده و الملم به بدل یاء مثناة بهمزه نیز آمده و قول او و قال ابن عمر معطوف بر لفظ
عن عبد الله بن عمر بحسب معنی است گویا گفته قال نافع قال عبد الله و قال و یزعمون و احتمال
بعید دارد که این تعلیق از بخاری است و همچنان است حکم قول او و کان ابن عمر و اما واو
که در قول او و یزعمون آمده پس از برای عطف مقدر است و تقدیر کلام چنان است قال ابن عمر
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ذلک و یزعمون الخ و تقدیر این معطوف علیه لازم است
زیراکه واو در میان قول و مقول هرگز واقع نمیشود و مراد از زعم یا قول محقق است یا مراد
معنی مشهور او است وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ و بود حضرت عبد الله بن عمر که میگوید
و درین کلام استحضار قول سابق او است لَمْ اَفْقَهْ هٰذِهٖ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَيُهِلُّ اَهْلُ الشَّامِ مِنَ الْجُحْفَةِ وَيُهِلُّ اَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ قَالَ ابْنُ عُمَرَ وَيَزْعُمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَيُهِلُّ اَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ لَمْ اَفْقَهْ هٰذِهٖ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یعنی این کلام را زائد بر سابق گفته و معنی او آنست که احرام بسته کنند اهل یمن از یلملم ۱۲

که فهم نکردم و نشناختم این مقاله و جملهٔ اخیره را که راویان ادراجهمراه سابق ضم میکنند یعنی قول و یهل اهل الیمن من یلملم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم من سمع نکردم یا گفتی گفته که یمن مشتمل بر نجد و تهامه است و همچنان حجاز و وقتی که نجد بر سبیل اطلاق ذکر کرده شود پس مراد نجد حجاز باشد و میقات هردو نجد قرن است و وقتی که گفته شود که میقات یمن یلملم است پس مراد تهامهٔ او باشد نه کل یمن والله اعلم

باب

مَنْ اَجَابَ السَّائِلَ بِاَكْثَرَ مِمَّا سَاَلَهُ باب است در بیان آنکسی که جواب داد پرسنده را به بسیارتر و زیاده تر از آنچه پرسیده بود او آنکس را ابن منیر گفته که مقصود ازین ترجمه آنست که مطابقت جواب با سوال لازم نیست بلکه جائز است که سوال خاص باشد و جواب عام و مناط و اعتبار بر عموم لفظ است نه بر خصوص سبب و این از جهت آن جائز شد که جواب مشتمل بر سوال و فائده زائده شد و از همین مقام معلوم شد که مفتی را چون شخصی سوال کند و او دانست که سائل جواب مرا بسوئ محل غیر سوال متعدی خواهد کرد پس لازم است بران مفتی که جواب را مفصل کند تا آن التباس از سائل دفع شود لهذا گفت فان لم یجد نعلین پس گویا آنکس سوال کرد او را از حالة اختیار پس او جواب داد او را از ان حالت و او را در جواب بیان حالت اضطرار زیاده کرد و ان حالت اضطرار نیز اجنبی محض از سوال نیست از جهت آنکه سفر مقتضی انهرای اوست و اما آنچه در کلام اکثر اهل اصول واقع شده که واجب است که جواب مطابق سوال باشد پس مراد بمطابقة نفی زیادت نیست بلکه مراد آن است که واجب است که جواب مفید از برای حکم مسئول عنه باشد ابن دقیق عید گفته که ازین حدیث مبارک معلوم شد که عدول از غیر منحصر بسوی منحصر از برای طلب ایجاز و اختصار مستحسن است از جهة آنکه سائل از ملبوس سوال کرد پس رسول علیه السلام او را جواب بغیر ملبوس فرمود زیرا که اصل در اشیا اباحة است و اگر سرور کائنات جمیع ملبوسات را از برای او ذکر میکرد البته کلام دراز می شد بلکه احتمال داشت که بعضی از سامعان تمسک بمفهوم آن میکرد پس او را مخصوص بمحرم میکرد حَدَّثَنَا اٰدَمُ پسر ابی ایاس تمیمی که در باب المسلم من سلم گذشته قَالَ نَا اِبْنُ اَبِیْ ذِئْبٍ بکسر ذال معجمه و بهمزه ساکنه و بباء موحده محمد پسر عبد الرحمن مدنی است و احوال او در باب حفظ العلم گذشته عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و احوال اینها گذشته

[illegible]

بَابُ مَنْ اَجَابَ السَّائِلَ بِاَكْثَرَ مِمَّا سَاَلَهُ حَدَّثَنَا اٰدَمُ قَالَ نَا ابْنُ اَبِیْ ذِئْبٍ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ

بعد ازین مؤلف صورت ح نوشت تا اشارت شود بسوی تحویل از اسناد سابق
بسوی اسناد لاحق و بحث او چند بار در سابق گذشته وَالزُّهْرِيِّ و خبر داد ما یان
را ابن ابی ذئب از ابن شهاب زهری پس قول او والزهري مجرور است بنا بر آنکه
او معطوف بر نافع است از جهت آنکه ابن ابی ذئب از زهری روایت می کند
نه از سالم و آدم روایت از ابن ابی ذئب میکند نه از زهری عَنْ سَالِمٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سالم پسر عبد الله پسر حضرت عمر پسر خطاب است
امام احمد گفته که صحیح تر از اسانید آنکه روایت کند زهری از سالم و سالم از پدر خود
و احوال اینها گذشته اَنَّ رَجُلاً سَأَلَهُ که بدرستی مردی پرسید پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم را و نام آن مرد معلوم نشده مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ آن چیزی را که می پوشد
او را شخصی که احرام بسته باشد بعمره یا بحج یا آنکه گفت آمد در سوال که ای رسول
صاحب جمال چه چیز است که می پوشد او را محرم و محرم آنکس را گویند که داخل در
حج یا در عمره شده باشد از جهت آنکه او داخل در حرمت شد زیرا که او حرام کننده است
بر جان خود آن چیزی را که قبل ازین از برای او حلال بود مانند شکار و جز آن و یلبس بفتح با
از حد علم یعلم آمده فقال پس فرمود رسول کامل در جواب آن سائل لَا يَلْبَسُ الْقُمُصَ
وَلَا الْعَمَائِمَ وَلَا السَّرَاوِيلَ که نپوشد آن محرم پیراهن را و نه دستار را و نه زیر جامه را
و لا یلبس بضم سین و کسر او آمده و بر تقدیر اول او نفی بمعنی نهی است و بر تقدیر ثانی
بصیغه نهی است و عمامه بکسر عین مهمله است و سراویل لفظ عجمی است بر قول مشهور
وَلَا الْبَرَانِسَ و نه پوشد کلاه دراز را و برنس بضم باء موحده و سکون راء مهمله و ضم
نون عبارت از کلاه دراز است که حاجیان و عمرا ان او را در ابتداء اسلام می پوشیدند
و مراد از و مطلق کلاه است و هر آنچه سر را بپوشد مگر آنچه در عرف از لبس شمرده نشود
مانند نهادن تنک بار بر سر و جز آن وَلَا ثَوْبًا مَسَّهُ الْوَرْسُ أَوِ الزَّعْفَرَانُ و نه پوشد
جامه که رسیده باشد او را ورس یا زعفران و ورس بفتح واو و سکون راء مهمله عبارت
از نباتی است زرد رنگ که در ملک یمن میباشد و با در رنگ کرده می شود جامهارا
وازو غمره بضم غین معجمه و سکون میم از برای صفائی روی گرفته می شود و آن نبات را
اسپک گویند و زعفران بفتح زاء منقوطه معروف و مشهور است و در بعضی روایات

ولا ثوب برفع آمده وبرین تقدیر او مفعول مالم یسم فاعله ازبرای فعل مقدر است وتقدیر کلام چنان است ولا یلبس ثوب واگر گفته شود که برین روایت وجه عدول در عبارت از طریقه سابقه چیست جواب آنکه طیب برسبیل اطلاق بر مرد وزن در حالت احرام حرام است پس رسول علیه الصلوة والسلام این حکم را عام ازبرای محرم ومحرمه کرد بخلاف جامهای مذکوره که آنها بر رجال حرام اند پس لبس فَاِنْ لَمْ یَجِدِ النَّعْلَیْنِ فَلْیَلْبَسِ الْخُفَّیْنِ پس اگر نیافت هر دو نعل را از برای هر دو پای خود پس کو تا بپوشد هر دو موزه را در هر دو پای خود و در قاموس آورده که نعل بفتح نون وسکون عین مهمله هر آنچیزی است که نگاه کرده شود با وقدم را از زمین ابن اثیر گفته که نعل آنچیزی است که امروز در عرف مردم اورا باسم تاسومه می نامند وَلْیَقْطَعْهُمَا حَتّٰی یَکُوْنَا اَسْفَلَ مِنَ الْکَعْبَیْنِ وکو تا قطع نماید آن هر دو موزه را وقت پوشیدن تا آنکه باشند آن هر دو زیرتر از هر دو شتالنگ واگر گفته شود که وقت فقدان نعل لبس موزه واجب است چنانچه ظاهر امر دلالت بران میکند یا واجب نیست جواب آنکه واجب نیست از جهت آنکه این امر مشروع ازبرای تسهیل شده پس مناسب ازبرای تثقیل چگونه شود بدانکه رسول علیه السلام در اثنای کلام بذکر قمیص وسراویل تنبیه بر جمیع مخیطات نمود وبذکر ورس وزعفران تنبیه بر جمیع اقسام طیب نمود علما محققین گفته اند که حکمت در تحریم لباس مذکور بر محرم آنست که تا او از ترفه وتجمل مصروف وبصفت تخشع وتذلل موصوف بود وتا او از رؤیت احرام خود در جمیع اوقات پند گیرد ومواظبت بر اذکار وعبادات ومداومت بر افکار وریاضت ومبالغت از ارتکاب محظورات از خوف خالق ومخلوقات نماید وتا یاد کند بهیأت خود موت ولباس اکفان را وبعث در روز قیامت در حالة پا برهنگی وتن برهنگی بسرعت تمام بسوی داعی وحکمة در تحریم طیب آنست که تا جان خود را از نعیم دنیا فانیه دور کند وزاد وراحله ازبرای سفر آخرت باقیه طیار نماید وایضا طیب داعی بسوی جماع است وجماع در احرام بنص قطعی حرام است وایضا طیب منافی ازبرای حاجی است از جهت آنکه او شعث وغبر میباشد نه طیب وانور تا آنکه قصد او بالکل متوجه بسوی آخرت باشد وعلمای مجتهدین در قطع موزه اختلاف کردند

فَاِنْ لَمْ یَجِدِ النَّعْلَیْنِ فَلْیَلْبَسِ الْخُفَّیْنِ وَلْیَقْطَعْهُمَا حَتّٰی یَکُوْنَا اَسْفَلَ مِنَ الْکَعْبَیْنِ

امام احمد گفته که قطع موزه واجب نیست زیرا که حدیث حضرت ابن عباس که گفته من لم یجد
نعلین فلیلبس خفین مطلق آمده و مقید بقطع نیست و اصحاب او زعم میکنند که حدیث حضرت
عبد الله بن عمر که در وی تصریح امر از رسول فصیح بقطع آن هر دو آمده منسوخ بحدیث حضرت ابن
عباس است و دیگر آنکه قطع کردن تضییع مال است و او حرام باتفاق اهل کمال است و جمهور
علما گفته اند که مطلق بر مقید حمل کرده شود و زیادت در روایت از ثقه صاحب درایت
مقبول است و اضاعت مال در صرف آن بمصارف منهیه می شود اما در جای که شرع انور
در صرف آن وارد شده پس شک نیست که آن اضاعة نیست بلکه آن حق است
که اذعان و امتثال بر سبیل استعجال بآن واجب است والله اعلم مؤلف گفت آخر کتاب
العلم این مذکور آخر کتاب علم و تمام او است و در بعضی نسخها اول کتاب الوضوء
نیز آمده یعنی این مقام اول کتاب وضوء و شروع آن است

خاتمة

بدانکه کتاب
علم مشتمل شد بر یک صد و دو از احادیث مرفوعه نبویه بعضی آنها در متابعات بصیغه تعلیق
و غیر آن ذکر کرده شد و آن هژده اند و آن تعلیقات که مؤلف آنها را هرگز در جای
دیگر وصل نکرده چهار اند یکی از آنها کتب لامیر سریة و دویم رحل جابر الی عبد الله ابن
انیس و سیوم قصه ضمام در رجوع او بسوی قوم خود و چهارم حدیث انما العلم بالتعلم
و باقی از این هشتاد حدیث اند که همه آنها موصول اند پس مکرر از آنها شانزده حدیث
اند و باقی شصت و چهار حدیث غیر مکرر اند و مسلم مؤلف را در تخریج احادیث
مذکوره موافقت کرده مگر در شانزده حدیث و آن چهار احادیث معلقه مذکوره اند
و پنجم حدیث حضرت ابی هریره اذا وسد الامر الی غیر اهله و ششم حدیث حضرت
ابن عباس اللهم علمه الکتاب و هفتم حدیث او در ذبح کردن پیش از رمی جمار و هشتم
حدیث عقبه بن حارث در شهادت مرضعه و نهم حدیث انس در اعاده کلمه سه بار و دهم
حدیث ابی هریره اسعد الناس بشفاعتی و یازدهم حدیث حضرت علی کرم الله وجهه در
صحیفه و چهاردهم حضرت ابی هریره در بودن او اکثر صحابه از روی حدیث و پانزدهم حدیث
ام سلمه ماذا انزل اللیلة من الفتن و شانزدهم حدیث حضرت ابی هریرة حفظت وعائین
و در او بموافقت مسلم موافقت او بر تخریج اصل حدیث از صحابی است اگر چه بعضی از مخالفات
در بعضی سیاقات واقع شده باشد و ایضا درین کتاب علم از جمله آثار که موقوف بر صحابه

رفعه کتابت
از علمیه

۱۰ حدیث حضرت زبیر
من کذب علی دوازدهم
حدیث سلمة بن اکوع
سیزدهم

کرام اند یا بر علماء عظام که بعد از صحابه بودند پس آن بیست و دو اثر اند چهار از جملهٔ آنها موصول اند و باقی همه معلق اند ابن رشید گفته که ختم کرد امام بخاری کتاب علم را از صحیح بخاری به باب من اجاب السائل باکثر مما سأل عنه از جهت اشارت بسوی آنکه او در جواب بغایت و نهایت رسیده از جهت عمل به پند و نصیحت و اعتماد بر صحیح نیت و الحمد لله که حق سبحانه جل شانه توفیق رفیق گردانید تا شرح کتاب وحی و کتاب ایمان و کتاب علم تمام شد و امید واریم که ایزد کریم بلطف عمیم اسباب میسر گرداند که این شرح را تا آخر این کتاب تمام گرداند و بعد ازین در شرح این صحیح مختار عادت خود را بران قرار دادیم که هر راوی از رواة ثقات را در سابق احوال او بیان کردیم هرگز بعد ازین بذکر او متعرض نشویم و اگر راوی که ذکر او در سابق نگذشته احوال او را در ضمن اسناد بیان نمایم بعون الله و توفیقه مولف بعادت

لفت

كِتَابُ الْوُضُوْءِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

یعنی این مکتوب ثابت است در بیان وضوء بَابُ مَا جَاءَ فِي الْوُضُوْءِ باب است در بیان آنچه آمده است در شان وضوء وَقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ و باب است در بیان آنچه آمده در قول خدای که غالب است و بزرگ است که فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ای انکسانیکه ایمان آوردند بخدای تعالی و برسول او و بجمیع آنچه ایمان آوردن بآن واجب است وقتیکه ایستاده شوید شما بسوی ادای نماز پس اول بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را تا آرنجهای آنها و مسح کنید سرهای خود را و بشوئید پایها خود را تا هر دو شتالنگ

بدانکه احکام شرعیه اصلیه و فرعیه را ایزد منان از برای مصالح بندگان بر سبیل تفضل و احسان مشروع کرده است و آن احکام یا دینی اند که تعلق بعبادات و طاعات دارند و یا دنیوی اند که تعلق بمبایعات و مناکحات و غیر آنها از معاملات دارند و شک نیست که احکام دینیه اشرف از احکام دنیویه اند از جهت آنکه مقصود از خلق اهل افهام ادا همان احکام است و ایضا امتثال این احکام از برای هر واحد از انام موجب است از برای حصول سعادات ابدیه و وصول بدرجات سرمدیه و از جملهٔ آنها صلوٰة مقدم بر سائر عبادات است از جهت آنکه اخبار و آثار و اجماع فقهاء امصار دلالت بر فضیلت او و شهادت بر اقدمیت او میکنند و ایضا او در هر روز پنج بار در حیز تکرار واقع می گردد و شک

كِتَابُ الْوُضُوْءِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بَابُ مَا جَاءَ فِي الْوُضُوْءِ وَقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ

نیست کہ آن صلوة موقوف بر طہارت و نظافت است وطہارت بر دو قسم ہست
صغری و کبری صغری وضوء از حدث است وکبرای غسل از جنابت است و احتیاج بوضو
اشد و ازید است لہذا مؤلف کتاب وضوء را مقدم بر سائر کتب احکامیہ گردانید ولفظ
وضوء در اصل لغة بمعنی حسن و نظافة است و بضم وا و از وی مراد معنی مصدری باشد
کہ آن عبارت از پاک کردن ہست و بفتح واو عبارت از آبی ہست کہ بآن طہارت
کرده شود و خلیل در ہر دو بفتح واو گفتہ و صاحب مطالع در ہر دو بضم واو حکایت
کرده و بکسر واو عبارت از ظرفی ہست کہ آب وضوء در و باشد و در اصطلاح فقہاء
عبارت از غسل اعضاء ثلثہ و مسح راس ہست و چون آیہ کریمہ مذکوره دلیل بر فرضیت
وضوء بود لہذا مؤلف او را در ترجمہ باب مقدم ذکر کرد و مؤلف بقول خود ما جاء
اشارت بسوی اختلاف سلف در معنی آیہ کریمہ مذکوره پس اکثر از انہا گفتہ اند کہ تقدیر
کلام درین مقام چنان است اذا قمتم الی الصلوة محدثین پس قید حدث معتبر و مراد است
تا مقصود اصلی بسبب اشتغال بمقدمات فوت نشود و ایضا دلالة نص ناطق و شاہد
است برانکہ حدث شرط از برای وجوب وضوء است زیرا کہ حق سبحانہ جل شانہ در آیت
تیمم فرموده وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا
ماء فتیمموا صعیدا طیبا و تیمم را مقرون بذکر حدث کرده و آن بدل از وضوء است
و نص در بدل نص ہست در اصل و ذکر حدث را در آیت وضوء مضمر از ان جہة کرد کہ تا افتتاح
آیت طہارت بذکر حدث و نجاسة لازم نیاید چنانچہ حق جل و علی شانہ در ابتداء سوره
بقره فرمود ہدی للمتقین و نگفت ہدی للضالین الصائرین الی التقوی بعد الضلال تا
ابتداء آن سوره مبارکہ بذکر ضلالة واقع نشود و بعضی گفتہ اند کہ امر در آیت وضوء
عام از برای محدث و غیر محدث است و در کلام حذف و تقدیر نیست لیکن آن امر
در حق محدث مفید وجوب است و در حق غیر محدث مفید ندب و بعضی گفتہ اند کہ این
امر مفید از برای وجوب بر سبیل اطلاق در ابتداء بود و بعد از ان آن منسوخ شد و آن
مندوب گشت و دلیل آورده اند برین قول آنچہ روایت کرده شده از عبد اللہ بن
حنظلة انصاری ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر بالوضوء لکل صلوة فلما
شق علیہ وضع عنہ الوضوء الا من حدث و آنچہ روایت کرده شده از بریده

انصاری که کان النبی صلی الله علیه وسلم یتوضا عند کل صلوة فلما کان یوم الفتح
صلی الصلوات بوضوء واحد فقال له عمر انک فعلت شیئا لم تکن تفعله قال عمدا
فعلته یعنی از برای بیان جواز این کار را بر سبیل قصد کردم ولیکن در نسخ احکام
سوره مائده کلام است و بعضی از دو حدیث مذکور جواب کردند که وجوب وضوء
از برای هر نماز از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود چنانچه بخاری و ابو داؤد
و ترمذی از انس بن مالک روایت کردند که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که وضوء میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت کفایت
میکرد یکی را از مایان وضوء مادامیکه محدث نمی شدیم و نیز دارمی از حضرت عثمان
رضی الله عنه آورده که گفت وضوء می کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای
هر نماز و در روایت احمد و ابی داؤد از حدیث عبد الله بن عامر غسیل آمده
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم مامور بود بوضوء کردن از برای هر نماز طاهر
باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد بر وی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده
شد از وی وضوء مگر از حدث و الحال در مقال بسوی تفسیر قول ایزد متعال رجوع
نمودیم پس معنی قول او اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا آنست که ای جماعه مؤمنان
وقتی که اراده و قصد کنید شما قیام را بسوی نماز پس بر شما لازم است که بشوئید
تا آخر و این از باب ذکر مسبب و اراده سبب خاص است از جهت آنکه هر فعل
اختیاری مسبوق بقصد و اراده است و این قسم مجاز شائع در استعمال عرب
و شایع است و بعضی گفته اند که مراد از صلوة در آیه کریمه وضوء است از جهت
آنکه او سبب نماز است و معنی کلام آنست که وقتیکه ایستاده شوید شما بسوی وضوء
پس غسل کنید و غسل عبارت از اساله است و مسح از اصابت و وجوه جمع وجه است و وجه
عبارت است از منتهای منبت موی سر در اغلب اشخاص تا زنخ و تا هر دو شحمه
گوش زیرا که او مشتق از مواجهت است و مواجهت بر همین قدر مذکور واقع میگردد
و مرافق جمع مرفق است و مرفق آرنج را گویند و هر دو مرفق و هر دو کعب داخل اند در فرض
غسل اند نزد مایان بخلاف امام زفر که او شستن آنها را فرض نمیداند و میگوید که غایة
در زیر مغیا داخل نمی شود چنانچه شب در باب روزه و ما میگوییم که این غایت

از برای اسقاط ما ورا غایت است از جهت آنکه اگر این غایت نمیبود هر آئینه استیعاب میکرد وظیفه غسل کل محل را و آن غایت که در باب صوم واقع شده از برای امتداد حکم تا آن غایت است زیرا که لفظ صوم بر امساک یکساعت اطلاق کرده می شود و آیدی جمع ید است و آن از سر انگشتها تا شانه است و مسح عبارت از امرار دست تر است و کلمه باء چون در آلة داخل شود استیعاب آن آلة شرط نباشد از جهة آنکه مقصود بالذات آلة نیست بلکه آلة وسیله از برای مقصود است پس کفایت کند از و آنچه بمقصود وسیله گردد اگرچه آن بعضی از و باشد و چون بر محل داخل آید چنانچه در قول او تعالی برؤسکم پس آن محل نیز مشبه بآلة گردد و استیعاب او شرط نباشد پس مراد بعض شد پس مفروض نزد امام شافعی در مسح سر مطلق بعض است اگرچه قلیل باشد لیکن بعد از آنکه او را مسح در عرف شمرده شود از جهت آنکه او متیقن است و نزد امام ابو حنیفه مسح چهارم حصه است از هر طرف که باشد از جهت آنکه روایت کرد مغیره پسر شعبه که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد بر خاک تودهٔ قومی پس بول کرد و وضو کرد و دست تر مالید بر پیشانی خود و بر دو موزه خود و کتاب الله در حق بعض مجمل بود پس این حدیث بیان آن مجمل شد و اگر گفته شود که حدیث مغیره دلیل از برای حنفیه نیست از جهة آنکه دلالة میکند که مسح عین ناصیه فرض است و مدعی قدر ربع بر سبیل اطلاق است جواب آنکه حدیث مبارک احتمال تعیین ناصیه دارد و احتمال دارد که مراد از و بیان مقدار باشد پس بس و اگر او را حمل بر تعیین نمائیم پس او ناسخ باشد و اگر بر بیان مقدار او را حمل نمائیم پس او بیان باشد و شک نیست که خبر واحد صالح از برای بیان کتاب الله است و از برای نسخ او صالح نیست پس حمل کردیم او را بر آنچه او صلاحیت او دارد نه بر آنچه او صلاحیت آن ندارد و نزد امام مالک مسح تمام سر فرض است لیکن آنچه ذکر کردیم حجت بر وی است در اشتراط استیعاب و اما تحقیق قول او تعالی وارجلکم الی الکعبین پس در باب من رفع صوته بالعلم نزد قول او ویل للاعقاب من النار گذشته قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ وَبَیَّنَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَنَّ فَرْضَ الْوُضُوْءِ مَرَّةً مَرَّةً گفت ابو عبدالله بخاری و بیان کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستی فرض وضوء در اعضاء مغسوله یک یک بار است و احتمال دارد که مؤلف به بیان مذکور اشارت بآنچیزی باشد که بعد از این از حضرت ابن عباس روایت کرده که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وضوء

قال ابو عبد الله وبین النبی صلی الله علیه وسلم ان فرض الوضوء مرة مرة

کرد یک بار و این بیان بفعل از برای مجمل کتاب الله واقع شد از جهت آنکه امر
مقتضی از برای طلب نفس فعل است و بر تعدد و تکرار و تعیین عدد از اعداد او را هرگز دلالة
نیست پس شارع به فعل بیان کرد که یکبار از برای ایجاب و زیادت بران از برای استحباب است
و اما حدیث أبی پسر کعب که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد یک یکبار و گفت
هذا وضوء لا یقبل الصلوٰة الا به پس در وی بیان مجمل بهر دو از قول و فعل است لیکن این حدیث
ضعیف است که او را ابن ماجه تخریج کرده و از برای او طرق دیگر نیز اند لیکن همه ضعیف اند
و مرة مرة مرفوع بر خبریت است و احتمال دارد که منصوب باشد و مفعول مطلق باشد
و تقدیر کلام چنان باشد فرض الوضوء غسل الاعضاء غسلا مرة مرة و تکریر لفظ مرة مرة از برای
تاکید و تقریر است یا از برای تفصیل و تفسیر یعنی فرض وضوء غسل وجه یکبار و غسل دست
یکبار و بر همین قیاس غسل رجل یکبار چنانچه گفته شود بوّبت الکتاب بابا بابا یا آنکه فرض وضوء
در هر فرد وضوء یکبار است یعنی فرض وضوء در وضوء زید یکبار است و در وضوء عمرو یکبار
و بر همین قیاس وضوء بکر و جز آنها یا وضوء نماز فجر یکبار است و وضوء نماز ظهر یکبار و بر همین قیاس
سائر صلوات پس تفصیل یا نظر به اجزاء وضوء است یا نظر بجزئیات او وَتَوَضَّأَ مَرَّتَيْنِ
مَرَّتَيْنِ و وضوء کرد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم دو دو بار یعنی هر عضوی را از اعضاء
مغسوله رسول مختار دو دو بار از جهة مبالغه در تطهیر و تنظیف شست و آن را نور علی نور
خوانده است و سبب مزید ثواب و مضاعفة اجر دانسته چنانچه در حدیث رزین از عبد الله
بن زید آمده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین وقال هو نور علی نور وَثَلٰثًا
ثَلٰثًا و وضوء کرد سه سه بار و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه در آن است و اسباغ وضوء که در
احادیث مبارکه امر بآن واقع شده نزد اکثر علماء همین است و در بعضی روایات آمده که هذا
وضوئی و وضوء الانبیاء قبلی و در بعضی روایات آمده و وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و ثلثا در بعضی
نسخها بدون تکرار آمده و در بعضی نسخها ثلثة ثلثة آمده وَلَمْ يَزِدْ عَلَى الثَّلٰثِ و زیاده نکرد در غسل
اعضاء مغسوله رسول مختار بر سه بار یعنی در هیچ حدیث صحیح از رسول فصیح نیامده که رسول مختار
غسل را تکرار زیاده بر سه بار کرده بلکه وارد شده از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ذم آنکس که زیاده بران کند چنانچه از عمرو بن شعیب آمده که ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ
ثلاثا ثلاثا ثم قال من زاد علی هذا ونقص فقد اساء وظلم و اسناد او جید است لیکن مسلم

وتوضأ مرتين مرتين وثلثا ثلثا وتجديد الوضوء على النور

[illegible]

واینحدیث را در جملهٔ منکرات عمرو بن شعیب شمرده از جهت آنکه ظاهر او ذم نقص از سه بار میکند و جواب داده شده که نقص امر نسبی است و اسائة در حدیث مذکور متعلق بنقص است وظلم بزیادت وبعضی گفته اند که در کلام حذف است وتقدیر او چنان است که مَن نقص مِن واحدة ومؤید است او را آنچه روایت کرده است ابو نعیم از طریق مطلب بن حنطب حدیث مرفوع را که رسول مقبول گفته الوضوء مرة ومرتین وثلاثا فان نقص من واحدة او زاد علی ثلاث فقد اخطأ واین حدیث مرسل است که رجال او ثقات است وبعضی گفته اند که جمیع رواة ثقات اتفاق نکرده اند بر ذکر نقص بلکه اکثر آنها اقتصار کرده اند بر قول ومن زاد پس بس چنانچه ابن خزیمه در صحیح خود وجز آن روایت کرده وثمنی از فتاوی ظهیری نقل آورده که هرکه بیکبار شستن اکتفا کند بعضی گویند که او آثم گردد از جهت ترک سنت مشهوره ونزد بعضی آثم نگردد از جهت اتیان مامور به وصحت احادیث وارده دران وامام محمد در موطاء خود میگوید که شستن سه بار افضل است ودو بار کفایت دارد ومیگوید که قول امام ابیحنیفه همین است انتهی وَکَرِہَ اَھْلُ الْعِلْمِ الْاِسْرَافَ فِیْهِ وَاَنْ یُّجَاوِزُوْا فِعْلَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ومکروه دانسته اصحاب علم وارباب فهم اسراف کردن را در وضوء ومکروه دانسته اند آنکه تجاوز نمایند مردمان در وضوء فعل پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ومؤلف باین قول خود اشارت بسوی آنچه ابن ابی شیبه اخراج کرده از طریق هلال بن یساف که از تابعین است که نقل کرده فِی الْوُضُوْءِ اِسْرَافٌ وَلَوْ کُنْتَ عَلٰی شَطِّ نَهْرٍ جَارٍ واز ابن مسعود که گفته است لیس بعد الثلاث شیء وامام احمد واسحاق وجز آنها گفته اند که زیادت بر سه بار جائز نیست وامام شافعی گفته که دوست نمیدارم زیادة بر ثلاث را واگر زیاده کند حرام نمیگویم وصحیح از مذهب وی کراهة زیادة است وقومی گویند که زیادت بر ثلاث مبطل وضوء است چنانچه زیادت در نماز واین قیاس فاسد است از جهت آنکه تسویه درمیان قربت مقصوده وغیر مقصوده صحیح نیست

باب لَا تُقْبَلُ صَلٰوةٌ بِغَیْرِ طُهُوْرٍ

باب است در بیان آنکه قبول کرده نمی شود هیچ نمازی را بغیر از طهارت خواه آن طهارت وضوء باشد خواه غسل واین ترجمه لفظ حدیث است که او را مسلم از ابن عمر وابو داؤد از طریق ابی الملیح پسر اسامه روایت کرده واز برای اینحدیث مبارک طرق بسیار اند لیکن در ان طرق هیچ چیزی بر شرط

[illegible]

بخاری نیست لهذا اقتصار بر ذکر او و در ترجمه باب کرد و در باب آورد آنچه قائم مقام او باشد و طهور بضم طاء مهمله است حدثنا اسحاق بن ابراهیم الحنظلی بفتح حاء مهمله و اسکان نون و بظاء معجمه مفتوحه و ابن اسحاق معروف بابن راهویه است قال انا عبد الرزاق قال انا معمر بفتح هر دو میم که میان آنها عین مهمله فاصله آمده عن همام بن منبه انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة من احدث حتی یتوضأ که قبول کرده نمی شود نماز آن کسی که محدث شد تا آنکه وضوء کند بعد ازین و مراد بعدم قبول عدم صحت است زیرا که قبول عبارت است از ترتب غرض بر چیزی که آن غرض مطلوب ازان چیز باشد و شک نیست که غرض از نماز فراغ ذمه و امتثال امر ایزد متعال است پس وقتیکه این معنی منتفی شد البته صحت نیز منتفی شد و بعضی او را تفسیر کردند که او عبارة است از بودن عبادت بر وجهیکه موجب از برای ترتب ثواب باشد تا دفع شود باین مراد آنچه وارد شده که عبد وقتی که از مولی خود آبق شود نماز او قبول نشود و همچنان حال شارب خمر لیکن این در حدیث ابی هریره مضر است از جهة آنکه قبول خاص است پس از نفی او نفی صحه لازم نمی آید و بعضی از فضلاء گفته اند که از حدیث ابی هریره لازم می آید که نمازی که در حالة حدث واقع شود صحیح شود وقتی که بعد ازان وضوء واقع شود ای بار خدایا مگر آنکه گفته شود که اجماع او را دفع می کند لیکن از برای قائل است که گوید که ممکن است که دفع کرده شود اشکال مذکور را از لفظ شارع و این اولی از تمسک بدلیل خارج است و آن باین طور است که قول او حتی یتوضأ غایة از برای صلوة گردانیده شود نه از برای عدم قبول و معنی کلام چنان باشد که نماز یکی از شما وقتیکه محدث شود تا آنکه وضوء کند قبول کرده نمی شود و این نهایت دقة است والله اعلم و مراد از قول او من احدث مطلق محدث است خواه پیش از نماز محدث باشد یا در میان نماز محدث شود و مراد از نماز در قول او صلوة من احدث صورت نماز است یا نماز حقیقی بلکت لیکن باعتبار ما کان چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه و آتوا الیتامی اموالهم واقع شده

حدثنا اسحاق بن ابراهیم الحنظلی قال انا عبد الرزاق قال انا معمر عن همام بن منبه انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة من احدث حتی یتوضأ

ومراد از قول وحتی یتوضا، مطلق طهارت است پس شامل شد وضو را و تیمم را و غسل را قال رجل من حضرموت گفت یکمردی که آنمرد از بلد حضرموت بود و حضرموت بفتح حاء مهمله و سکون ضاد منقوطه و فتح راء مهمله و فتح میم و تاء نام شهریست در ملک یمن و نام قبیله نیز آمده و در بعضی تفاسیر آورده که چون حق سبحانه جل شانه قوم حضرت صالح علیه السلام را برجفه بلاک کرد بعد ازان آنحضرت از دیار ثمود اعتزال کرد و بعبادت پروردگار خود می کرد تا آنکه وارد شده بقعه حضرموت چون آنحضرت دران بقعه وارد شد موت بروی آمد و در همانجا وفات یافت لهذا آن بقعه را باسم حضرموت خاص کردند یعنی حضر موت صالح ترجمه آنست که حاضر و موجود شد موت حضرت صالح علیه السلام در همان مکان ما الحدث که حدث چیست یا ابا هریرة ای ابا هریرة قال فساء او ضراط گفت که حدث فس فس است از مقعد یا تیز از وی است و فسا بضم فاء و مد و ضراط بضم ضاد معجمه و طاء مهمله است و آن هر دو مشترک اند در بودن آن هر دو بادی که بیرون از دبر و کون می آید لیکن فسا آنست که بدون صوت و آواز باشد و ضراط آنست که با صوت و آواز باشد و مراد حضرت ابی هریره باین کلام مطلق خارج از سبیلین است پس راجع شد این قول و بسوی آنکه روایت آمده که از رسول علیه السلام پرسیده شد که یا رسول الله حدث چیست گفت ما خرج من السبیلین و حضرت ابی هریره و تفسیر اعم با خص ازان جهة کرد که تا تنبیه حاصل آید به بیان اخف بر عام اغلظ بطریق اولی و احتمال دارد که گفته شود که خارج نجس از مخرج معتاد و آنچه مظنه از برای او باشد باجماع علماء حدث است پس حضرت ابی هریرة بر سبیل مثال اشارت با و کرد چنانچه گفته میشود الاسم زید او کزید و مثل این مقال را در اصطلاح اهل کمال تعریف بالمثال می نامند یا گفته شود که حضرت ابی هریره عالم بود بانکه سائل عارف بود بسائر انواع حدث و جاهل بود ببودن این دو قسم از حدث لهذا اکتفا در بیان حدث بآن هر دو کرد و در این حدیث مبارک از مسائل فقه آنست که صلوة بجز از طهارت جائز نیست و نماز جنازه و عیدین و غیرآنها مندرج در وی است و دیگر آنکه شافعیه گفته اند که طواف کعبه بجز از طهارت جائز نیست از جهت آنکه سرور کائنات او را باسم صلوة نامید پس فرمود الطواف صلوة لکن سلام و کلام در وی مباح است و حق آنست که محققین حنفیه گفته اند که حدیث مذکور از جمله احادیث است و حق سبحانه جل شانه در کلام خود امر مطلق طواف کرده و فرموده و لیطوفوا بالبیت العتیق

قال رجل من حضرموت ما الحدث یا ابا هریرة قال فساء او ضراط

پس زیادت بآن خبر واحد بر کتاب ایزد واحد جایز نیست واختلاف کردند علماء اہل ظواہر در آنچه موجب از برای وضوء وطہارت ست بر سه اقوال اول آنکه موجب از برای او حدث است ووضوء بحدث واجب میشود لیکن وجوب موسع نه مضیق دوم آنکه وضوء واجب نمیشود مگر نزد قیام بسوی نماز سیوم آنکه بہر دو امر مذکور واجب میشود واین قول ثالث ارجح است بدانکه آخر حدیث مبارک قول اوست حتی یتوضأ وباقی ادراج است وظاہر آنست که آن ادراج از ہمام است والله اعلم **باب** فضل الوضوء باب است در بیان فضیلت وضوء وطہارت وبزرگی طہور ونظافت والغر المحجلون من آثار الوضوء وباب است در بیان آنکه روی سپید ودست وپای سپید کرده شده ثابت از آثارہای وضوء است یعنی نشاء سفیدی روی ودست وپای از آثار وضوء است وبرین تقدیر لفظ باب مضاف بسوی جمله باشد یعنی باب فضل الوضوء وباب ہذه الجملة وقول او الغر المحجلون مرفوع است بر ابتداء وقول او من آثار الوضوء خبر اوست یا آنکه باب است در بیان آنکه غر محجلہا مفضلہا ومنجلہا از آثار وضوء بر سائر ناس باشند وبرین تقدیر قول او من آثار الوضوء متعلق بقول او الغر المحجلون باشد وخبر او محذوف مانند مفضلون وخبر آنہا باشد واحتمال دارد که قول او الغر المحجلون مرفوع باشد بر سبیل حکایت از آنچه وارد شده که رسول علیه السلام فرموده انتم الغر المحجلون من آثار الوضوء ودر بعضی نسخہا والغر المحجلین مجرور آمده واو ظاہر است وتقدیر کلام چنان است وباب فضل الغر المحجلین من آثار الوضوء حدثنا یحیی بن بکیر بضم بای موحده وفتح کاف قال انا اللیث عن خالد واو پسر یزید مصری فقیه اجل ومفتی اجل وتابعی اکمل بود ودر سال یکصد وسی ونه وفات یافت عن سعید بن ابی ہلال واو لیثی ابو العلاء مصری است که در مصر تولد شد ودر مدینه مقدسه نشو ونمو یافت بعد ازان باز در خلافت ہشام پسر عبد الملک بسوی مصر رجوع کرد ودر سال یکصد وسی وفات یافت عن نعیم المجمر بضم نون وفتح عین مہمله وسکون یاء تحتانیه نعیم پسر عبد الله است ومجمر بضم میم اول وکسر میم ثانی مشدد وبوی سوزنده را گویند وپدر نعیم مدنی مولای حضرت عمر بن الخطاب بود واو را مجمر ازان جہة گویند که او تجمیر میکرد مسجد نبوی را یعنی بخار میداد او را ببخور وما نند آن ونعیم گفته که من ہمراه حضرت ابی ہریره بجہای

باب فضل الوضوء والغر المحجلون من آثار الوضوء حدثنا یحیی بن بکیر قال عن خالد عن سعید بن ابی ہلال عن نعیم المجمر

کرانوم مدت بیست سال ابراهیم حربی گفته که شنیدم من آنکه بدرستی حضرت عمر رضی الله عنه ابا سعید مقبری را بر کندن قبرها مقرر کردانید پس نام کرده شد او را مقبری و نعیم را بر بخار کردن عود و مانند آن در مسجد نبوی مقرر کردانید پس نام کرده شد او را مجمر و نووی گفته که مجمر بر سبیل حقیقت صفت از برای پدر او عبد الله است و نعیم را مجمر بر سبیل مجاز میگویند از جهت آنکه او پسر آنست قَالَ رَقِيْتُ مَعَ اَبِيْ هُرَيْرَةَ عَلٰى ظَهْرِ الْمَسْجِدِ گفت نعیم که بالا شدم من همراه حضرت ابی هریرة بر پشت مسجد محترم از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و رقیت بکسر قاف است و صاحب مطالع فتح قاف را بهمزه و بجز از همزه حکایت کرده پس سائلی از نعیم سوال کرده که آن حافظ حدیث نبوی بر پشت بام آن مسجد نبوی چه کرد جواب داد که توضأ که وضو کرد و طهارت ساخت باز آن سائل عود کرد و گفت که حضرت ابی هریره دران مقام از نوع کلام چه گفت پس جواب داد قَالَ اِنِّيْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ گفت که بدرستی من شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که میگوید و لفظ مضارع درین موضع واقع شده از برای استحضار صورة ماضیه یا حکایت از و و اگر نه چنین باشد پس اصل در کلام قال بلفظ ماضی بود اِنَّ اُمَّتِيْ که بدرستی گروه من و امت دو قسم است یکی امة دعوة است که آن عبارة است از جمیع آنکسانیکه ایزد علام رسول علیه السلام را بآنها مبعوث کرده خواه مؤمن باشند خواه کافر و دویم امت اجابة است که آن عبارت ازان کسانی است که تصدیق و اذعان باو کرده باشند و این مختص بمسلمانان است و مراد درین مقام همین معنی است يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ خوانده می شوند در روز قیامت یا نام کرده می شوند در روز قیامت غُرًّا پیشانی سپید یا در حالیکه آنها سفید پیشانی باشند یعنی سفید روی و غره بضم غین معجمه و تشدید راء مهمله جمع اغر است یعنی صاحب غره و غره در اصل لغة عبارت از لمعه سفید است که در پیشانی اسپ میباشد بعد ازان استعمال در شهرت و جلال و طیب ذکر و مقال کرده شده و مراد بآن غره درین مقام نوری است که در رویهای امت محمد صلی الله علیه وسلم در روز قیامت باشد مُحَجَّلِيْنَ دست و پای سفید

کرده شده یا درحالیکه دست و پائی سفید کرده شده باشند مِنْ آثَارِ الْوُضُوْءِ
از علامتهای و نشانیهای وضوء و مُحجّل بجاء مهمله بعد از ان بجیم مشدده ماخوذ از تحجیل
است و آن عبارت از سپیدی است که در سه پای از پایهای اسپ باشد و او در
اصل ماخوذ از حجل بکسر حاء مهمله است و آن در زبان اهل مقال عبارت از خلخال است
و مراد ازو درین مقام نیز نور تام است که در دست و پای انسان مسلمان بحکم ایزد
مستعان در روز قیامت از سبب وضوء و طهارت باشد و بهمین حدیث مبارک
از اهل کمال حلیمی استدلال بران کرده که وضوء و طهارت از خصائص این امت است
و درین بحث و نظر است زیرا که نزد مؤلف ثابت شده و در قصه خاتون ساره
بهمراه آن بادشاهی که اورا هاجر مادر حضرت اسمٰعیل داده بود که بدرستی آن بادشاه
بی انتباه در میان سرای خود چون قصد قرب و نزدیکی بسوی آن خاتون صالحه
کرد پس آن خاتون صالحه ایستاده شد و وضوء کرد و نماز را اداء کرد و در
قصه جُریج راهب نیز ثابت شده که بدرستی او ایستاده شد و وضوء ساخت
و نماز اداء کرد پس تر کلام کرد همراه غلام یا مرا نزد غلام و گفت که ای غلام پدر
تو کیست آن غلام گفت که پدر من فلان راعی است پس ظاهر آن است
که آنچه مختص باین امت است آن غره و تحجیل است نه اصل وضوء و
طهارت و بعضی از علماء اعتراض کردند بر حلیمی بحدیث رسول علیه السلام
که فرموده هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی ولیکن این حدیث ضعیف
است و از جهة ضعف احتجاج و تمسک باو صحیح نیست و آیضا احتمال دارد که
وضوء از خصائص انبیاء کرام و این امت رسول علیه السلام باشد و امم سائر
انبیاء را در و شرکت نباشد ولیکن این منقوض بقصه جریج مذکور است و قول او
من آثار الوضوء بضم واو است و احتمال دارد که بفتح او باشد و مراد باو آب وضوء
باشد فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ اَنْ يُّطِيْلَ غُرَّتَهٗ فَلْيَفْعَلْ پس هر کسی که قدرت
و توانائی دارد از شما آنکه دراز کند سپیدی روی خود را پس باید که کند آنرا یعنی پس دراز
را و رسول علیه السلام درین کلام اکتفاء بذکر غره از ذکر تحجیل نمود از جهة
آنکه ذکر یکی ازانها دلالت می کند بر دیگری و این در

واین در کلام عرب بسیار شایع وذایع است چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام خود
فرموده سرابیل تقیکم الحر ومراد گرفته تقیکم الحر والبرد واقتصار بر ذکر غرّه با وجود آنکه لفظ او
مؤنث است از جهة آن کرد که محل غره اشرف از اعضاء وضوء واول موقع نظر از بدن
انسان است ودر روایت مسلم ذکر هر دو امر آمده ولفظ او چنان است فلیطل غرته وتحجیله
ودر ابغی از بعضی علما نقل کرده که لفظ غره گاه گاه بر هر یک از غره وتحجیل اطلاق کرده می شود
وابن بطال گفته که حضرت ابی هریره ذکر غره کرده ومراد از آن تحجیل گرفته از جهة آنکه در وجه
اطالت زیادت در غسل وطهارت ممکن نیست ودرین نظر است زیرا که قول او مستلزم
از برائی قلب لغة است وآنچه او نفی کرده ممنوع است زیرا که اطاله در وجه نیز ممکن است
بآنکه شسته شود او را تا صفحه گردن مثلا واختلاف کردند علما که چه قدر از تطویل مستحب
در تحجیل است بعضی گفته اند که تا شانه وزانو مستحب است واین از حضرت ابی هریره بر سبیل
روایت ودرایت ثابت شده واز ابن عمر بطریق فعل وبعضی گفته اند که زیادت تا نصف
بازو ونصف ساق مستحب است وبعضی زیاده ازین گفته اند ابن بطال گفته که طائفه از
مالکیه گفته اند که زیادت بر مرفق وکعب مستحب نیست از جهة آنکه رسول علیه السلام فرمود
من زاد علی هذا فقد اساء وظلم جواب آنکه مراد از قول او من زاد زیادت در عدد مرات است
پس بس وقرینه بر وی سیاق کلام است ودر روایت مسلم صریح در استحباب است پس
مجرد احتمال قول مذکور متعارض همراه آن روایت صحیح نمیشود واما آنچه آنها دعوی کردند که
علما بر خلاف مذهب ابی هریره اجماع کردند پس آن مردود است بآنچه نقل کردم از حضرت
ابن عمر واما آنچه تاویل کردند آنها اطاله مطلوبه را بمداومت مرغوبه بر وضوء پس مدفوع
است بآنکه راوی بمعنی حدیث که او را روایت کرده عالم تر از غیر خود است وچگونه
این سخن نباشد وحال آنکه او تصریح کرد برفع آن بسوی شارع وتصریح کرده است باستحباب
آن اطاله جمعی کثیر از سلف واکثر شافعیه وحنفیه ومحققین گفته اند که رسول علیه السلام
فلیفعل گفت ونگفت فلیطل از جهة اختصار واحتراز تکرار ومراد از حدیث مبارک آنست
که امت من وقتی که خوانده می شوند بر رؤس اشهاد یا بسوی جنت از جمله عباد البته آنها
باین علامت معروف یا باین اسم موسوم باشند ودرین حدیث مبارک فوائد است اول
آنکه وضو کردن بر پشت بام مسجد جائز است وآواز باب وضوء در مسجد است وقومی او را

مکروه دانسته اند واکثر علما اورا جائز دانسته اند و دیگر بیان فضل وضو است و مؤلف اورا در ترجمهٔ باب یاد کرده است از جهت آنکه چون فضل مذکور حاصل غره و تحجیل از سبب زیادت بر قدر واجب شد پس باداء واجب چه قدر ثواب عظیم از الله کریم حاصل خواهد شد و دیگر آنکه اسباغ وضوء امر مطلوب است والله تعالی اعلم **بَابُ** لَا يَتَوَضَّأُ مِنَ الشَّكِّ حَتَّى يَسْتَيْقِنَ باب است در بیان آنکه وضو نکند متوضی از سبب شک تا آنکه طلب یقین نماید و شک در اصطلاح فقها عبارت از اعتقادی است که هر دو طرف او متساوی باشد و ظن عبارت از طرف راجح و وهم عبارت از طرف مرجوح و اما باعتبار لغت پس هیچ فرق درمیان آن هر سه نیست و یقین عبارت از اعتقاد جازم که مطابق از برای واقع و ثابت باشد حَدَّثَنَا عَلِيٌّ پسر عبد الله قَالَ أَنَا سُفْيَانُ پسر عیینه قَالَ أَنَا الزُّهْرِيُّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ بفتح یاء مثناة تحتانیه وَعَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ عباد بفتح عین مهمله و تشدید باء موحده و بدال مهمله پسر تمیم پسر زید پسر عاصم انصاری مازنی است بعضی گفته اند که او صحابی است از جهت آنکه او گفته انا یوم الخندق ابن خمس سنين لكن قول مشهور آنست که او تابعی است و صحابی نیست عَنْ عَمِّهِ از عم او که عبد الله پسر زید پسر عاصم صحابی است که در واقعهٔ اُحد و مابعد او از مشاهد همراه رسول شاهد حاضر شده بود و در شهود او بواقعهٔ بدر اختلافست و او از جملهٔ اصحاب قاتل مسیلمهٔ کذاب بود که همراه وحشی پسر حرب در قتل و شریک بود زیرا که وحشی آن کذاب لعین را بحربهٔ خود زده بود بعد از آن عبد الله او را بشمشیر خود کشت و او در روز حرهٔ بمدینهٔ مقدسه در سال شصت و سه کشته شد و او غیر عبد الله پسر زید پسر عبد ربه است که آنصاحب خواب است که در مقدمهٔ اذان دیده بود و درین حرف بعضی اکابر غلط شده و اگر گفته شود که قول وعن عمه متعلق بسعید و عباد هر دو است یا متعلق بعباد است پس بس جواب آنکه او بحسب ظاهر متعلق بهر دو است زیرا که سعید سمع حدیث از عبد الله مذکور بیان کرده و اگرچه احتمال دارد که این حدیث نسبت بسعید مرسل از رسول خدا صلی الله علیه وسلم باشد أَنَّهُ شَكَى إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّجُلَ الَّذِي يُخَيَّلُ إِلَيْهِ که بدرستی عم او شکایت و اظهار کرد بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن مردیرا که آن خیال کرده میشود بسوی او أَنَّهُ يَجِدُ الشَّيْءَ فِي الصَّلَوٰةِ که بدرستی آدمی یا بد

باب لا يتوضأ من الشك حتى يستيقن حدثنا علي قال انا سفيان قال انا الزهري عن سعيد بن المسيب وعن عباد بن تميم عن عمه ... انه شكى الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الرجل الذي يخيل اليه انه يجد الشيء في الصلوٰة

چیزی معین را از حدث مانند باد و جز آن در میان نماز که آیا آن مرد بمجرد آن خیال از نماز خود برگردد یا در اشتغال آن نماز مستقیم باشد و بسوی آن شک و خیال التفات نکند و شکی بر صیغه معلوم آمده چنانچه در طرق دیگر بر سبیل تصریح آمده که آن عمم گفت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل پس بنا برین شاکی همان راوی است و در مسلم شکی بضم شین معجمه آمده چنانچه او را نووی ضبط کرده و گفته که راوی نام شاکی نگرفته و الرجل بضم لام بنا بر حکایت است واو و ما بعد او در محل نصب است و یخیل بضم اول و فتح خاء معجمه و تشدید یاء مثناة اخیره مفتوحه آمده و آن بمعنی ظن است و ظن درین مقام بمعنی عام است که شامل است مر آن اعتقاد را که مساوی الطرفین باشد یا یکی از دو طرف آن راجح باشد و دیگر مرجوح و معنی قول او انه یجد الشیٔ فی الصلوة آنست که آن مرد مییابد چیزی را خارج از دبر خود در نماز چنانچه در روایت اسماعیلی صریح آمده و لفظ او چنان است یخیل الیه انه یخرج منه شیٔ و درین کلام احتراز است از ذکر شیٔ مستقذر بنام خاص او چنانچه عادت فصحاء عرب از جهة استحیاء بران واقع شده فقال لا ینفتل او لا ینصرف پس فرمود رسول محمود که نگردد از نماز و لفظ او از برای شک است و آن شک بحسب ظاهر از عبد الله بن زید است و معنی هر دو لفظ یکی است زیرا که ینفتل ماخوذ از انفتال بمعنی انصراف است حتی یسمع صوتا او یجد ریحا تا آنکه می شنود آواز را یا بیابد بو را بر سبیل جزم و یقین باد را و مراد رسول علیه السلام باین کلام قصر حکم بر دو نوع مذکور از حدث نیست بلکه جواب را رسول کامل خارج بر وفق سوال سائل کرده و نفی ماسوای او ازو لازم نیاید چنانچه در کتب اصول محقق شده بلکه گوئیم که هر آنچه خارج از سبیلین شود در معنائی او است و گاه گاه از مصلی باد خارج می شود و او از سبب اصمیت و اخشمیت آواز آن نمی شنود و بوی آن در نمی یابد و حاصل آنکه وقتیکه معنی وسیع تر از اسم باشد البته حکم دائر بر معنی باشد نه بر اسم و این اصل عظیم در شریع رسول کریم است که هر آنچه بجزم و یقین ثابت باشد پس آن بشک مرفوع و زائل نگردد چنانچه کسی که یقین داشت بنکاح پس شک در مزاحم آن یقین نمیشود و فروع این اصل بسیار است چنانچه در کتب فقه مذکور اند و آن از امام مالک آمده که اگر شک در حدث کرد بعد از تیقن طهارت

فقال لا ینفتل
او لا ینصرف
حتی یسمع صوتا
او یجد ریحا

پس وضوء جدید بروی لازم است و دلیل آورده که ما یان از جانب ایزد مستعان مامور شدیم بآنکه نماز را بوضوء یقینی ادا نمائیم پس بطریان شک در طهارت آن نماز باطل شد چنانچه متوضی بر سبیل اضطجاع خواب کرد پس وضوء بروی باجماع لازم گردد و شک نیست که خواب در ذات خود حدث نیست بلکه او از اسباب حدث است کر گاه حدث باو متحقق شود و گاه نمی شود پس همچنان وقتی که مصلی در حدث شک کرد یقین طهارت از و ز ائل شد لیکن حدیث مذکور حجت بروی است و ایضا امام مالک گفته که چون شخصی در میان نماز باشد پس او را شک عارض شد پس آن کس بر نماز خود امضا کند و بسوی شک التفات نکند و این قول او معارض از برای قول اول او ست محیی السنة گفته که معنی حدیث مبارک آن است که بر نگردد آن کس از نماز تا آنکه او یقین بحدث کند از جهة آنکه استماع صوت یا وجود ریح شرط نیست و الله تعالى اعلم

باب

التَّخْفِيفِ فِي الْوُضُوْءِ باب است در بیان جواز تخفیف در وضوء حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ اَنَا سُفْيَانُ پسر عیینه عَنْ عَمْرٍو پسر دینار قَالَ اَخْبَرَنِي كُرَيْبٌ بضم کاف و فتح راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و بباء موحده و او پسر ابی مسلم قرشی هاشمی مولای عبد الله که مکنی بابی رِشدِین بکسر راء مهمله و سکون شین معجمه و کسر دال مهمله و بیاء مثناة تحتانیه و بنون است و رشدین نام پسر او است و بمدینه مقدسه در سال نود و هشت وفات یافت عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَامَ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خواب کرد حَتّٰى نَفَخَ تا آنکه دمید و آواز از بینی کشید ثُمَّ صَلّٰى پستر نماز خواند وَرُبَّمَا قَالَ و بسا اوقات گفت ابن عباس به بدل عبارت مذکوره اِضْطَجَعَ حَتّٰى نَفَخَ ثُمَّ قَامَ فَصَلّٰى که رسول حمید دراز کشید تا آنکه آواز دمید پسپس ایستاده شد پس نماز خواند یعنی به بدل نام اضطجع گفت و ثم قام زیاده نمود و این مقوله از برای قال است ح یعنی الحدیث مراد او حدیث آینده تا آخر است و تحقیق این گذشته ثُمَّ حَدَّثَنَا بِهٖ سُفْيَانُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ عَنْ عَمْرٍو عَنْ كُرَيْبٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ یعنی گفت ابن مدنی پستر حدیث کرد ما یان را باین حدیث سفیان پسر عیینه یکبار بعد از بار دیگر از عمرو از کریب از ابن عباس که گفت

باب التخفيف في الوضوء حدثني علي بن عبد الله قال انا سفيان عن عمرو قال اخبرني كريب عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم نام حتى نفخ ثم صلى وربما قال اضطجع حتى نفخ ثم قام فصلى ثم حدثنا به سفيان مرة بعد مرة عن عمرو عن كريب عن ابن عباس قال

ومراد مؤلف ازین عبارت آن است که سفیان محدث اول بار آن حدیث را مختصر
نقل کرد بعد ازان اورا بار دیگر مطول روایت کرد بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ لَيْلَةً
که شب کردم من نزد خواهر مادر من که آن میمونه دختر حارث است در یک شب و میمونه
حرم محترم از رسول مکرم است واحوال او در سابق گذشته و او خواهر لبابه بضم لام
و بد و بای موحده دختر حارث هلالیه است که زوجهٔ عباس و مادر عبد الله و فضل و جز
آن است و اورا ام الفضل گویند فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ اللَّيْلِ پس ایستاد
و بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شب واین قول مجمل بود پس اورا مفصل کرد
بقول خود فَلَمَّا كَانَ مِنَ اللَّيْلِ قَامَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس هرگاه
موجود و متحقق شد بعضی ازان شب ایستاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی
نسخها کلمهٔ فی به بدل کلمهٔ من آمده و معنی هر دو یک است فَتَوَضَّأَ مِنْ شَنٍّ مُعَلَّقٍ
پس وضوء کرد از مشکی که اویزان کرده شده بود دران خانه و شن بفتح شین معجمه
و تشدید نون است و در بعضی روایات معلقة بتاء تانیث آمده وآن مبنی
بر تاویل شن بقربه است وُضُوءًا خَفِيفًا وضوء سبک وهمین لفظ دلالت بر ترجمهٔ
باب میکند يُخَفِّفُهُ عَمْرٌو وَيُقَلِّلُهُ موصوف بصفة تخفیف میکند اورا عمرو پسر
دینار و موصوف بصفت تقلیل میکند آن عمرو اورا واین کلام در الفاظ ابن عباس
مدرج از سفیان بن عیینه است و فرق درمیان تخفیف و تقلیل آن است که اول از باب
کیف مقابل از برای تثقیل است و ثانی از باب کم مقابل از برای تکثیر ابن بطال گفته که مراد
به تخفیف غسل تمام اعضا با آب قلیل است و مراد از تقلیل اکتفا بر یک بار است
واین ادنی است از انچه نماز با و جائز می شود و محدث اورا خفیف ازان جهت گفت
که او میدانست که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از جهة فضل وطلب ثواب جزیل
وضو سه بار میکرد واقتصار بر یک بار نسبت بسه بار تخفیف است وابن منیر گفته
که مراد به تخفیف عدم کثرت دلک است وَقَامَ يُصَلِّي وایستاد که نماز میکند فَتَوَضَّأْتُ
نَحْوًا مِمَّا تَوَضَّأَ پس وضوء کردم من وضوئی که آن مثل و مانند بود از انچه وضوء کرده
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در مماثلة مساوات از جمیع وجوه شرط نیست
چنانچه بعضی گفته اند ثُمَّ جِئْتُ فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ پس تر آمدم من پس ایستاده شدم

بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي
مَيْمُونَةَ لَيْلَةً
فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ
اللَّيْلِ فَلَمَّا كَانَ مِنَ
اللَّيْلِ قَامَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَتَوَضَّأَ مِنْ شَنٍّ
مُعَلَّقٍ وُضُوءًا
خَفِيفًا يُخَفِّفُهُ
عَمْرٌو وَيُقَلِّلُهُ
وَقَامَ يُصَلِّي فَتَوَضَّأْتُ
نَحْوًا مِمَّا تَوَضَّأَ
ثُمَّ جِئْتُ فَقُمْتُ عَنْ
يَسَارِهِ

من جانب چپ او وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ وبسا اوقات می گفت سفیان بدل لفظ عن یساره عَنْ شِمَالِهِ لفظ عن شماله را و در معنی هر دو لفظ متحد اند و شمال بکسر شین معجمه خلاف یمین را گویند و بفتح آن بادی است که از ناحیه قطب می آید و او را خلاف جنوب گویند و این نیز ادراج از ابن مدنی است فَحَوَّلَنِي عَنْ يَمِينِهِ پس گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا طرف راست خود ثُمَّ صَلَّى مَا شَاءَ اللّٰهُ پس تر نماز خواند رسول مصطفی آنچه خواسته بود خدای تعالی و درینجا اعداد رکعات را معین نکرد ثُمَّ اضْطَجَعَ فَنَامَ پس تر دراز کشید خود را پس خواب کرد حَتّٰى نَفَخَ تا آنکه دمید آواز را ثُمَّ أَتَاهُ الْمُنَادِي پس تر آمد او را آواز کننده فَآذَنَهُ پس اعلام کرد او را و در بعضی روایات یاذنه بلفظ مضارع بدون فاء آمده بِالصَّلَاةِ بنماز فَقَامَ مَعَهُ پس ایستاد آن رسول داعی همراه آن منادی یا ایستاد آن رسول منان همراه آن ایذان إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز بسبیل نیاز فَصَلّٰى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ پس نماز ادا کرد همراه مردم و وضو نساخت سفیان بن عیینه گوید فَقُلْنَا لِعَمْرٍو پس گفتیم مایان برای عمرو پسر دینار إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ که بدرستی بسیار آدمیان میگویند که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بصفتی بود که خواب میکرد چشم او و خواب نمیکرد دل او بلکه دل او بر سبیل دوام و استمرار بیدار بود بنا و ضوء را تازه نکرد قَالَ عَمْرٌو گفت عمر پسر دینار سَمِعْتُ عُبَيْدَ بْنَ عُمَيْرٍ يَقُولُ که شنیدم من عبید پسر عمیر را که میگوید و عبید مصغر عبد است و عمیر مصغر عمرو است و آن عمیر پسر قتاده لیثی ابو عاصم مکی است بعضی گفته اند که او رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دیده و همراه او صحبت کرده و او قاضی از برای اهل مکه بود و پیش از ابن عمر وفات یافت و از و جماعه از ثقات روایت حدیث مبارک کرده اند رُؤْيَا الْأَنْبِيَاءِ وَحْيٌ که دیدن انبیاء کرام چیزی را در منام وحی قطعی است که احتمال خطاء دران محال است چنانچه دیدن آنها در بیداری وحی است پس هیچ فرق در میان خواب و بیداری در حق آن برگزیدهای باری نیست پس ثابت شد که وضوء رسول اواب بطریان خواب ناقض نشود بعد ازان در رؤیا بضم راء مهمله مانند رجعی مختص است برؤیتی که در خواب باشد چنانچه رأی مختص بدل و در رؤیت بچشم است بعد ازان عبید بران قول مذکور استدلال بکلام ایزد متعال

وربما قال سفیان عن شماله عن یمینه ثم صلی ما شاء الله ثم اضطجع فنام حتی نفخ ثم أتاه المنادی فآذنه بالصلاة فقام معه الی الصلاة فصلی ولم یتوضأ فقلنا لعمرو ان ناسا یقولون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تنام عینه ولا ینام قلبه قال عمرو سمعت عبید بن عمیر یقول رؤیا الانبیاء وحی

کرد چنانچه مولف میگوید ثُمَّ قَرَأَ پستر خواند عبید قول خدای تعالی را که بسبیل حکایت
از حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود اِنِّی اَرٰی فِی الْمَنَامِ اَنِّی اَذْبَحُكَ که ای پسرک
من بدرستی می بینم در خواب که بدرستی من ذبح و قربان میکنم ترا ای فرزندک
من و شک نیست که ذبح ولد از جملهٔ محرمات قطعیه است پس اگر خوابهای انبیاء
کرام وحی قطعی نمیبود البته اقدام بر ذبح ولد حضرت ابراهیم علیه السلام را بمجرد
خواب جائز نمی شد و بارتکاب آن حق سبحانه جل شانه او را مدح بخضوع و انقیاد
تام ممتاز از کافه انام در احسن کلام نمی کرد لکن انبیای کرام علیهم الصلوة
والسلام معصوم از منهیات اند و خالق موجودات از جملهٔ مخلوقات به ثنای
جمیل و ثواب جزیل حضرت ابراهیم خلیل را در کلام جلیل یاد کرده پس دلیل
قاطع و برهان ساطع شد بر آنکه منام انبیای کرام وحی قطعی از ایزد علام
است والله اعلم **بَابُ** اِسْبَاغُ الْوُضُوْءِ باب است در بیان اتمام
وضوء وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ و گفت عارف حبر عبد الله بن عمر رضی الله عنهما اِسْبَاغُ
الْوُضُوْءِ الْاِنْقَاءُ که اتمام وضوء پاک کردن است یعنی اسباغ وضوء و طهارت
عبارة از تنقیه و نظافت است از اوساخ و نجاست و این از قبیلهٔ تفسیر شی بلازم
است زیرا که اتمام بحسب عادت مستلزم از برای انقاء و طهارت است
و ابن منذر باسناد صحیح روایت کرده که حضرت ابن عمر می شست هر دو پای
خود را در وضوء هفت بار دگویا او مبالغه در ان هر دو میکرد نه در سائر اعضاء وضوء
از جهت آنکه در اغلب اوقات آن هر دو محل اوساخ و نجاسات می باشند زیرا که
راه رفتن پای برهنه عادت آنها بود حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْلَمَةَ بفتح میم و
سکون سین مهمله و فتح لام عَنْ مَالِكٍ عَنْ مُوْسَى بْنِ عُقْبَةَ بضم عین مهمله و
سکون قاف و بای موحده ابو محمد اسدی تابعی مولای عبد الله پسر زبیر
پسر عوام است و در سال یک صد و چهل و یک وفات یافت عَنْ كُرَيْبٍ
تصغیر کرب مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ که آن کریب مولای عبد الله بن عباس است
و ذکر او الحال گذشته عَنْ اُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ اسامه بضم همزه پسر زید مولای
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پسر حارثه قضاعی کلبی مدنی است و مادر او ام

ثُمَّ قَرَأَ اِنِّی اَرٰی
فِی الْمَنَامِ اَنِّی اَذْبَحُكَ
بَابُ اِسْبَاغِ الْوُضُوْءِ
وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ
اِسْبَاغُ الْوُضُوْءِ
الْاِنْقَاءُ حَدَّثَنَا
عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ
مَسْلَمَةَ عَنْ
مَالِكٍ عَنْ مُوْسَى
بْنِ عُقْبَةَ عَنْ
كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ
عَبَّاسٍ عَنْ اُسَامَةَ
بْنِ زَيْدٍ

[illegible]

ام ایمن که نام او برکة است و آن مولات از برای پدر رسول علیه السلام عبد الله پسر
عبد المطلب بود و او دایه و پرورندهٔ آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بود چنانچه فرمود ام ایمن امی بعد امی و اسامه و پدر او و جد او از جملهٔ اصحاب
رسول اند و او و پدر او هر دو مولای رسول مقبول بودند و آن را رسول خدا
صلی الله علیه وسلم عامل کرده بود و عمر او دران حال هژده سال بود و رسول با کمال
وفات یافت و عمر او دران حال بیست سال بود و از وی روایت کرده شده احادیث
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یک صد و بیست و هشت حدیث
که امام بخاری از جملهٔ آنها هفده حدیث ذکر کرده و مناقب و فضائل او و پدر او
بسیار اند و او بوادی قری نازل و مقیم شد و در همان مکان بعد از قتل حضرت
عثمان براصح اقوال از اهل کمال وفات یافت و این حدیث مبارک در موطا
امام مالک ثابت است و رجال اسناد او همه مدنی اند انه سمعه یقول
که بدرستی کریب شنید اسامه را که می گوید دفع رسول الله صلی الله علیه
وسلم من عرفة که روان شد بیکبار رسول مختار و فرود آمد بسرعت تمام
رسول علیه السلام از کوه عرفه که در روز عرفه حاجیان بران کوه ایستاده میشوند
و وقوف بران کوه از جمله ارکان حج است چنانچه رسول علیه السلام فرمود من
وقف بعرفة فقد تم حجه و آن کوه را چنانچه عرفات می نامند قال الله تعالی
فاذا افضتم من عرفات همچنان اسم عرفه نیز بر وی اطلاق میکنند یا معنی آنست
که پایین آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بازگشت از وقوف روز عرفه
که بکوه عرفات می باشد بسوی مزدلفه و منی و عرفه روز نهم از ماه ذیحجه است حتی
اذا کان بالشعب تا وقتی که شد براهی که دران کوه معروف و مشهور نزد حاجیان
است و شعب بکسر شین معجمه و سکون عین مهمله آمده نزل فرود آمد فبال پس بول
کرد ثم توضأ پس تر وضوء کرد و لم یسبغ الوضوء و تمام و کامل نکرد وضوء را و یسبغ
بضم یا از اسباغ است حاصل آنکه وضوء خفیف نمود فقلت الصلوة
یا رسول الله پس گفتم من که آیا اراده میکنی یا ادا میکنی
نماز را ای رسول خدا چنانچه در روایت اصیلی آمده الصلوة

انه سمعه یقول
دفع رسول الله
صلی الله علیه
وسلم من عرفة
حتی اذا کان
بالشعب نزل
فبال ثم توضأ
ولم یسبغ الوضوء
فقلت الصلوة
یا رسول الله

اَتُصَلِّي يا رسول الله و الصلوة منصوب بفعل مقدر است يعني اتريد الصلوة او تصلي الصلوة و برين تقدير حرف استفهام درين كلام محذوف است قَالَ فرمود رسول محمود اَلصَّلٰوةُ اَمَامَكَ كه نماز پيش تو است يعني نماز را در مزدلفه ادا خواهيم كرد و امامك بفتح همزه است فَرَكِبَ پس سوار شد ازانجا بر راحلهٔ خود فَلَمَّا جَاءَ الْمُزْدَلِفَةَ نَزَلَ پس هرگاه آمد مزدلفه را فرود آمد از راحلهٔ خود و مزدلفه نام موضعي مخصوص است كه نزديك بمكه شريفه است و آنرا جمع نيز مي نامند و تسميه او باين دو اسم آنست كه حضرت آدم عليه السلام بهمراه خاتون حوا در همانجا جمع شد و نزديك شد باو و ازدلاف در لغت نزديك شدن را گويند پس لفظ مزدلفه بفتح لام صيغه اسم مكان است فَتَوَضَّاءَ فَاَسْبَغَ الْوُضُوْءَ پس وضوء كرد دران مكان پس تمام كرد وضوء را و بعضي گفته اند كه درين قول دليل است كه اعاده وضوء جائز است اگرچه درميان دو وضوء فاصله نماز نباشد ليكن درين قول نظر است زيرا كه احتمال دارد كه رسول عليه السلام درميان آن راه محدث شده باشد فائده احمد بن حنبل بيرون كرده كه آن آبي كه رسول او اب دران شب وضوء ساخت آن آب زمزم بود پس ازو مستفاد شد كه استعمال آب زمزم بجز از نوشيدن نيز روا است ثُمَّ اُقِيْمَتِ الصَّلٰوةُ پستر اقامت كرده شد نماز را فَصَلَّى الْمَغْرِبَ پس نماز خواند رسول عليه السلام نماز شام را ثُمَّ اَنَاخَ كُلُّ اِنْسَانٍ بَعِيْرَهٗ فِيْ مَنْزِلِهٖ پستر نشانيد و فرود خوابانيد هر آدم از اصحاب كرام شتر خود را در جاي فرود آمدن خود ثُمَّ اُقِيْمَتِ الْعِشَاءُ پستر اقامت كرده شد نماز خفتن را و عشاء بكسر عين مهمله و بمد عبارت از نمازي است كه بعد از غروب شفق واجب و لازم ميگردد فَصَلّٰى پس نماز كرد رسول عليه السلام نماز عشاء را وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا و هيچ نماز ادا نكرد درميان آن هر دو نماز يعني نماز مغرب و عشاء خطابي گفته كه درين حديث مبارك تخصيص عموم اوقاتي است كه آنها موقت و مقرر از براي پنج نماز اند به بيان فعل رسول عليه السلام و دليل است برانكه حاجيان را نماز ادا كردن پس از فرود آمدن از عرفه پيش از رسيدن بمزدلفه روا نيست و لازم است برانها كه نماز مغرب و عشاء را جمع كنند چنانچه رسول عليه السلام از براي كافهٔ انام بفعل خود بيان كرد و بقول خود نيز بيان كرد و اگر نماز پيش از رسيدن بمكان مزدلفه جائز مي بود رسول عليه السلام البته ادا از وقت او كه موقت نماز را يام بود موخر نميكرد و ليكن درين قول

قَالَ الصَّلٰوةُ اَمَامَكَ
فَرَكِبَ فَلَمَّا جَاءَ
الْمُزْدَلِفَةَ نَزَلَ
فَتَوَضَّاَ فَاَسْبَغَ الْوُضُوْءَ
ثُمَّ اُقِيْمَتِ الصَّلٰوةُ
فَصَلَّى الْمَغْرِبَ ثُمَّ
اَنَاخَ كُلُّ اِنْسَانٍ
بَعِيْرَهٗ فِيْ مَنْزِلِهٖ ثُمَّ
اُقِيْمَتِ الْعِشَاءُ
فَصَلّٰى وَلَمْ يُصَلِّ
بَيْنَهُمَا

و قتاده گفته كه جمع [illegible] دران مكان [illegible] نماز مغرب و عشاء [illegible] مزدلفه [illegible]

او بحث است از جهة آنکه فعل رسول علیه السلام که مجرد از قرائن باشد دلالت نمیکند مگر بر
ندب و استحباب و اما قول او که گفته که اگر نماز پیش از رسیدن بمزدلفه جائز میبود البته
رسول علیه السلام او را از وقت مقرر خود او مؤخر نمیکرد پس ممنوع است زیرا که آن فعل
رسول علیه السلام جائز است که از برای بیان جواز تاخیر یا بیان استحباب تاخیر باشد از
جهة آنکه اصل عدم جواز است و ایضا خطابی گفته که درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه
نماز دیگر در میان نماز مغرب و عشاء نیست و اذان از برای هیچ یکی از ان دو نماز مسنون
نیست بلکه از برای هر یکی ازان دو نماز اقامت جدا کرده شود و ایضا درین حدیث مبارک
دلیل هست بر آنکه عمل یسیر در میان دو نماز قاطع از برای نظام جمع آن دو نماز نیست از
جهة قول او که گفت ثم اناخ کل انسان ولکن سخن و کلام دران هر دو نکند ولکن درین
قول او نیز بحث است زیرا که درین حدیث چیزی نیست که دلالت کند بر قطع عمل کثیر و عدم
قطع عمل یسیر بلکه دلالت میکند بر عدم قطع بر سبیل اطلاق برابر هست که آن عمل کثیر باشد
یا یسیر و همچنان نیست درین حدیث مبارک آنچه دلالت کند بر آنکه تکلم میان آن دو نماز جائز
نیست و حکم جمع تاخیر همین است زیرا که درو اتصال و ولاء شرط نیست و اما مسئلهٔ
اذان پس ثابت شده است در روایت جابر رضی الله عنه که بدرستی رسول خدا صلی
الله علیه و سلم در حجة الوداع نماز خواند بمزدلفه نماز مغرب و عشاء بیک اذان و بدو
اقامة و زیادتی که از ثقه منقول باشد مقبول هست و درین حدیث مبارک نیست مگر عدم
تعرض از برای اذان و در وی تعرض از برای عدم اذان هرگز نیست و ازین حدیث مبارک
نیز معلوم شد که رسول علیه السلام وضوء اول را ازان جهت اسباغ نکرد که غرض
او بآن طهارت اداء نماز نبود و چون در بار دویم غرض آنسرور اداء نماز بود لهذا دران
بار اسباغ وضوء کرد و ایضا درین حدیث مبارک دلیل هست بر آنکه وضوء کردن از برای
دوام بر طهارت مشروع هست از جهة آنکه رسول مقبول با وضوء اول هیچ نماز اداء
نکرد و اما آن کسی که گفته که مراد بوضوء درین مقام استنجاء هست نه وضوء شرعی پس
قول او باطل است از جهة آنکه در روایت دیگر آمده فجعلت اصب علیه و هو یتوضأ
و از جهة آنکه درین روایت گفته و لم یسبغ الوضوء مع ذلک حمل لفظ وضوء بر وضوء
شرعی لازم است زیرا که در موضع خود مقرر شده که چون از برای لفظ دو معنی باشد

[illegible]

یک معنی شرعی و دیگر معنی لغوی پس حمل آن لفظ بر معنی شرعی واجب است
و بعضی گفته اند که درین حدیث مبارک حجة است برانکه نفل در سفر نکند لیکن تقریب
او تمام نیست از جهت آنکه درین حدیث دلالة است برانکه نفل دران مقام درمیان
آن دو نماز نکند و بر ترک مطلق نفل در مطلق سفر دلالت نمیکند ابن بطال گفته
که معنی قول او در بار اول که گفته ولم یسبغ الوضوء آن است که وضوء یک یکبار
کرد از جهت تعجیل دفع حاجیان بسوی مزدلفه پس رسول مقبول اراده کرد که وضوء
کند وضوئیکه رفع حدث کند زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بی طهارت هیچ گاه
باقی نمانده و در جمیع احوال در مناجات قادر ذو الجلال اشتغال داشت والله
تعالی اعلم **باب** غَسْلِ الْوَجْهِ بِالْيَدَيْنِ مِنْ غَرْفَةٍ وَاحِدَةٍ باب است
دربیان شستن روی بهر دو دست از یک بار پر کردن دست باب و مراد مؤلف
بایراد این باب تنبیه است برانکه در اغتراف شرط نیست که بهر دو دست باشد
و غرفه بفتح غین معجمه مصدر است و بضم او معنی مغروف است و آن عبارت از
پری کف دست است و قول او واحدة تاکید از برای وحدت است که مفهوم
از تاء غرفه می شود چنانچه تصریح کردند در قول حق سبحانه جل شانه نفخة واحدة
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ پسر ابی زهیر بغدادی که کنیت او ابویحیی و او معروف
بصاعقه است گویا از جهت سرعت حفظ و شدت ضبط او را بصاعقه تشبیه دادند
و او متقی ضابط و مقری حافظ بود در سال دوصد و پنجاه و پنج در ماه شعبان وفات یافت
قَالَ اَنَا اَبُوْ سَلَمَةَ الْخُزَاعِيُّ مَنْصُوْرُ بْنُ سَلَمَةَ ابوسلمه بفتح سین مهمله و فتح لام
است و خزاعی بضم خاء معجمه و زاء معجمه و او منصور پسر سلمه بسین مفتوحه و لام مفتوحه
پسر عبد العزیز پسر صالح بغدادی است و او یکی از ثقات حفاظ و کبار ضباط است بیرون
آمد بسوی پس بمصیصه در سال دوصد و بست وفات یافت قَالَ اَنَا ابْنُ
بِلَالٍ بر وزن هلال یَعْنِیْ سُلَیْمَانَ مراد میگیرد باین بلال سلیمان را که احوال
او در باب امور الایمان گذشته و این کلام احتمال دارد که از محمد بن عبد الرحیم
باشد یا از امام بخاری عَنْ زَیْدِ بْنِ اَسْلَمَ بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح لام
عَنْ عَطَاءِ بْنِ یَسَارٍ بفتح یاء مثناة تحتانیه و تخفیف سین مهمله عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهُ تَوَضَّأَ

و غسل الوجه
باب
بالیدین من غرفة
واحدة
محمد بن عبد
الرحیم قال انا
ابو سلمة الخزاعی
منصور بن سلمة
قال انا ابن بلال
یعنی سلیمان
عن زید بن
اسلم عن عطاء
بن یسار عن ابن
عباس

به درستی ابن عباس وضوا کرد فَغَسَلَ وَجْهَهُ پس شست روی خود را و این فا تفصیلیه است که میان مجمل و مفصل می آید پس راوی آمد و سوال کرد که چگونه شست روی خود را گفت اَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ گرفت ابن عباس یک کف دست پر از آب و در بعضی نسخها فاخذ آمده و برین تقدیر فا تفسیریه باشد فَمَضْمَضَ بِهَا پس جنباند در فراخی دهن آب را بان غرفه فَاسْتَنْشَقَ و داخل کرد از ان غرفه آب را در بینی و اگر گفته شود که مضمضه و استنشاق در غسل وجه داخل نیستند پس چگونه داخل کرد او را در تحت آن جواب آنکه آن هر دو را نیز حکم وجه داد از جهت آنکه آن هر دو در وجه اند اگرچه مواجهت در میان آنها گاه گاه واقع میشود لهذا آن هر دو در غسل از جنابت فرض شدند لیکن مراد بوجه در قول اول عام از وجه مفروض و مسنون است و دلیل بر وی آن است که راوی ذکر وجه را بعد از ذکر مضمضه و استنشاق بغرفه مستقله مکرر کرد و بر قول مشهور از جمهور گردانیدن آب در دهن در مضمضه شرط نیست لیکن مبالغه در مضمضه مسنون است و مبالغه در ان نزد بعضی عبارت از غرغره است و نزد بعضی عبارت از پر کردن دهن باب و کمال استنشاق برسانیدن آب است بسوی داخل سوراخ بینی و جذب کردن او به نفس بسوی اقصای او و بدانکه در کیفیت جمع مضمضه و استنشاق پنج وجه است اول آنکه آن هر دو بیک غرفه جمع نماید که اول از ان یک غرفه مضمضه کند سه بار بعد از ان از همان غرفه استنشاق کند سه بار و دویم آنکه جمع کند میان آن هر دو بیک غرفه لیکن اول مضمضه کند پستر استنشاق کند بعد از ان باز از همان غرفه اول مضمضه کند پستر استنشاق کند و لفظ راوی احتمال این هر دو وجه دارد و سیوم آنکه مضمضه و استنشاق نماید بسه غرفه که از هر یک غرفه اول مضمضه پستر استنشاق کند و چهارم آنکه فصل کند میان آن هر دو بدو غرفه پس مضمضه کند از یک غرفه سه بار پستر استنشاق از غرفه دیگر سه بار و پنجم آنکه فصل کند میان آن هر دو بشش غرفه اول بسه غرفه مضمضه کند سه بار پستر بسه غرفه دیگر استنشاق کند سه بار و اصح آن است که فصل وجه رابع است و نووی گفته که آن وجه ثالث است و اتفاق کردند بر آنکه مضمضه بر هر قول مقدم بر استنشاق است لیکن

فغسل وجهه
اخذ غرفة
من ماء
فمضمض بها
واستنشق

لیکن اختلاف کردند که آن تقدیم واجب است زیراکه آن هردو عضو مختلف اند یا تقدیم واجب
است مانند تقدیم عضو راست بر چپ و ایضا اختلاف کردند در مضمضه و استنشاق
بر چهار مذهب پس مذهب امام مالک و شافعی آنست که آن هردو در وضوء و غسل
مسنون اند و مشهور نزد امام احمد آنست که آن هردو دران هردو واجب اند
و مذهب امام ابی حنیفه آنست که آن هردو در غسل واجب و در وضوء سنت اند و
مذهب داؤد ظاهری آنست که استنشاق واجب در وضوء و غسل و مضمضه سنت دران
هردو است و ابن بطال گفته که دلیل مذهب اول آنست که فرض در وضوء نیست مگر آنچه
او را ایزد رحمان در میان قرآن ذکر کرده یا او را رسول علیه السلام واجب بر کافه انام
گردانیده یا اجماع علماء کرام بران واقع شده و همه دران هردو منتفی اند و ایضا وجه آن
چیز است که ظاهر باشد نه آنچه باطن باشد لهذا شستن باطن هردو چشم واجب نشد
و دلیل امام ابی حنیفه آنست که رسول علیه السلام فرمود تحت کل شعرة جنابة فبلوا الشعر
وانقوا البشرة و شک نیست که شستن موی بینی بجز استنشاق و شستن دندان
و هردو لب بجز مضمضه حاصل نمیشود پس آن هردو واجب شدند در غسل نه در وضوء
دیگر فم و انف از یک جهة در حکم ظاهر اند لهذا اگر یکی طعام دران هردو بنهد موجب فطر
نگردد و اگر زنی شیر در دهان و بینی طفلی بنهد بی آنکه در شکم وی رود حکم رضاع ثابت
نگردد و همچنین بنهادن خمر دران هردو حد واجب نگردد و بوقوع نجاسة دران هردو شستن
واجب شود و از یک جهة در حکم باطن اند لهذا بابتلاع ریق و نخامه روزه باطل نشود
و همچنان نزد حس آن هردو نزد انفتاح فم ظاهر اند و نزد انطباق
فم باطن اند پس ما آن هردو را در غسل فرض مقرر کردیم و در وضوء سنت از جهت
رعایت هردو جهت و بعکس این حکم نکردیم زیراکه در آیت غسل فاطهروا بصیغه مبالغه
آمده و در وضوء فاغسلوا بدون مبالغه آمده و ایضا در عکس آن حکم حرج بسیار لازم می
آید و ایضا حدیث از حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وضوء کرد و مضمضه و استنشاق نکرد و فرمود که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و دلیل
آنکسی که در هردو واجب کرده آنست که حق سبحانه جل شانه فرموده ولا جنبا الا عابری
سبیل حتی تغتسلوا چنانچه در وضوء نیز همچنان فرموده پس هر آنچه در یکی ازان دو طهارت

واجب شد البته دیگر نیز لازم شد و دلیل فارق آنست که بدرستی رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مضمضه در فعل آورده وامر باو نکرده و استنشاق کرده و امر باو نیز فرموده
وگفته اذا توضأ احدکم فلیجعل فی انفه ماء ثم لینتثر وامر رسول علیه السلام اقوی از فعل اوست
ثُمَّ اَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ پستر گرفت ابن عباس یک کف دیگر از دست پر از آب فَجَعَلَ
بِهَا هٰکَذَا یعنی گردانید بآن غرفه آب همچنان و چون هکذا مبهم بود پس اورا بیان نمود
وگفت اَضَافَهَا اِلٰی یَدِهِ الْاُخْرٰی ضم کرد آن غرفه را بسوی دست دیگر خود فَغَسَلَ
بِهَا وَجْهَهُ پس شست بآن غرفه روی خود را و در بعضی روایات بهما آمده یعنی
بآن هر دو دست خود ثُمَّ اَخَذَ غَرْفَةً پستر گرفت ابن عباس یک کف دست
دیگر پر از آب فَغَسَلَ بِهَا یَدَهُ الْیُمْنٰی پس شست بآن غرفه دست راست خود را ثُمَّ
اَخَذَ غَرْفَةً اُخْرٰی مِنْ مَاءٍ پستر گرفت یک غرفهٔ دیگر از آب فَغَسَلَ بِهَا یَدَهُ الْیُسْرٰی
پس شست بآن غرفهٔ دیگر دست چپ خود را ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ پستر مسح کرد و مالید دست
تر بسر خود و ازین کلام معلوم شد که آب جدا گرفتن از برای مسح سر لازم نیست بلکه جائز
است که مسح سر کند برطوبت و تری که از عضو مغسول باقی مانده باشد از جهة آنکه
غرفه مستقله از برای او ذکر نکرد ثُمَّ اَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ پستر گرفت یکغرفه دیگر از آب
فَرَشَّ عَلٰی رِجْلِهِ الْیُمْنٰی حَتّٰی غَسَلَهَا پس پاشید آن آب را بر پای راست خود تا آنکه
شست آن پای را و درین کلام تنبیه است بر آنکه اسراف در آب نکند از جهة آنکه
لفظ رش که دلالت بر تقلیل آب میکند در طهارت پای ذکر کرد با وجود آنکه پای
مظنه اسراف است ثُمَّ اَخَذَ غَرْفَةً اُخْرٰی فَغَسَلَ بِهَا رِجْلَهُ پستر گرفت غرفه دیگر
را پس شست بآن غرفه پای خود را یَعْنِیْ بِهَا الْیُسْرٰی مراد میگیرد باین پای ثانی
پای چپ را و ظاهر آنست که این قول از کلام عطا نیست بلکه از راوی دیگر است
که آن زید است ثُمَّ قَالَ پستر گفت ابن عباس پسر عم خیر الناس هٰکَذَا رَاَیْتُ
النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که همچنان دیدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که وضو
میکرد ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک بیان است که وضو یک یکبار است و نیز
در وی است که آب مستعمل طاهر و مطهر است از جهة آنکه اعضا چون یکبار شسته
شوند پس بدرستی آن آب که اول جزو از عضو را ملاقات کند البته مستعمل گردد

ثُمَّ اَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَجَعَلَ بِهَا هٰکَذَا اَضَافَهَا اِلٰی یَدِهِ الْاُخْرٰی فَغَسَلَ بِهَا وَجْهَهُ ثُمَّ اَخَذَ غَرْفَةً فَغَسَلَ بِهَا یَدَهُ الْیُمْنٰی ثُمَّ اَخَذَ غَرْفَةً اُخْرٰی مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهَا یَدَهُ الْیُسْرٰی ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ ثُمَّ اَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَرَشَّ عَلٰی رِجْلِهِ الْیُمْنٰی حَتّٰی غَسَلَهَا ثُمَّ اَخَذَ غَرْفَةً اُخْرٰی فَغَسَلَ بِهَا رِجْلَهُ یَعْنِیْ الْیُسْرٰی ثُمَّ قَالَ هٰکَذَا رَاَیْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ

باوجود آنکه آن آب در سائر اجزاء آن عضو جاری میگردد و او را طاهر می سازد جواب آنکه مادامی که آب متصل بعضو باشد مستعمل نمیگردد والله تعالی اعلم **بَابُ** التَّسْمِيَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَعِنْدَ الْوِقَاعِ باب است در بیان گفتن بسم الله بر هر حال و نزد جماع و عموم از حدیثی که آورده است درین باب بر سبیل ظاهر و عبارت مستفاد نیست لیکن بطریق دلالت نص ازو مستفاد می شود از جهت آنکه چون تسمیه در حال جماع مشروع شد پس در سائر احوال بطریق اولی مشروع شد و درین اشارت است بسوی آنکه آنچه وارد شده از کراهت ذکر خدای تعالی در دو حالت یکی در حالت خلاء دیگر در حالت جماع ضعیف است لیکن درین بحث است از جهت آنکه کراهت بر تقدیر صحت منافی نیست مر حدیث باب را زیرا که او محمول بر اراده جماع است نه بر حقیقت او چنانچه طریقه دیگر ازو دلالت بر آن میکند و وقاع بکسر واو است حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ قَالَ أَنَا جَرِيرٌ بجیم مفتوحه و براء مکرره عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ بفتح جیم و سکون عین مهمله و بدال مهمله او رافع اشجعی تابعی کوفی است که در سال صد وفات یافت عَنْ كُرَيْبٍ تصغیر کرب عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ بعد از آن کریب گفت يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی میرساند ابن عباس باین حدیث مبارک پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یعنی اینحدیث موقوف بر ابن عباس نیست بلکه مسند و مرفوع بسوی رسول خیر الناس است لیکن احتمال دارد که آن بواسطه باشد بوجهی که ابن عباس این حدیث مبارک شنیده باشد از صحابی دیگر و آن صحابی دیگر از رسول مقبول شنیده باشد یا بی واسطه قَالَ فرمود رسول محمود لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ اگر بدرستی یکی از شما وقتی که بیاید زن خود را یعنی همراه او مجامعت کند لیکن از جهت کمال حیاء او را بر سبیل کنایت ذکر کرد قَالَ گفت این دعاء مذکوره را که گفت اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا که ای بار خدایا گوشه و کناره کن مایان را از شیطان و کناره ده شیطان را از آنچه روزی دادی مایان را یعنی از نسل و ولد مایان و درین دلیل است بر آنکه رزق مخصوص بغذا نیست فَقُضِيَ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ پس حکم کرده شود یا مقدر کرده شود درمیان آن مجامع و اهل او ولدی را خواه فرزند باشد خواه دختر لَمْ يَضُرُّهُ ضرر نمیدهد شیطان

بَابُ التَّسْمِيَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَعِنْدَ الْوِقَاعِ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ قَالَ أَنَا جَرِيرٌ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ عَنْ كُرَيْبٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ قَالَ اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا فَقُضِيَ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ لَمْ يَضُرَّهُ

آن ولد را یعنی شیطان نتواند که آن ولد را هیچ وجهی از وجوه ضرر رساند بلکه آن ولد صالح و فالح باشد و قوله و لم یضره جزای از برای کلمهٔ لو است و در ره حرکات ثلاثه در را مهمله جائز است ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک تیز کردن و برانگیختن است بر ذکر خدای تعالی در هر حال و آوردی است که تسمیه نزد ابتدا هر عمل مستحب است تا تیمن و تبرک حاصل گردد و استشعار آید بر آنکه میسر هر عمل خدای تعالی است و از برای همین او را امام مالک نزد ابتدای وضوء مستحب دانسته و بعضی گفته اند که تسمیه در ابتداء وضوء فرض است زیرا که رسول علیه السلام فرموده که لا وضوء لمن لم یسم جواب آنکه امام احمد گفته که در باب اشتراط تسمیه در وضوء هیچ حدیثی صحیح نشده و اگر مسلم نمائیم که حدیث مذکور صحیح است پس معنی او آنست که کمال وضوء نیست برای کسی که تسمیه نگوید چنانچه قول او لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد محمول بر همین معنی است و ایضا نزد غسل از جنابت ان تسمیه نیز او را واجب نمیگرداند زیرا که اجماع بران منعقد شده که هر کسی که غسل کرد و وضوء نکرد و نماز خواند پس نماز او صحیح و تمام است والله تعالی اعلم

باب ما یقول عند الخلاء باب است در بیان آنچه گوید نزد آبدست جای و خلا بفتح خاء معجمه و بمد جای نقض آبدست را گویند از جهة آنکه انسان درو وی خلوت میکند حدثنا آدم قال انا شعبة بضم شین معجمه عن عبد العزیز بن صهیب بضم صاد مهمله و فتح ها قال سمعت انسا یقول گفت عبد العزیز که شنیدم حضرت انس بن مالک را که میگوید و در قول او یقول استحضار قول است کان النبی صلی الله علیه وسلم که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی عادت آن رسول مختار بر سبیل استمرار آن بود اذا دخل الخلاء قال وقتی که می درآمد در جای نقض طهارت می گفت و مراد آن است که وقتی که اراده دخول خلا می کرد می گفت از جهت آنکه ذکر نام ایزد علام دران مقام بعد از دخول غیر مستحسن است و نیز تا موافق و مطابق با روایت دیگر شود که در و لفظ اراده بر سبیل تصریح ذکر و تصحیح یافته چنانچه می آید اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث

[illegible]

ای ذات مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال بدرستی من پناه میگیرم بتو از نرهای
شیطانان و از ماده‌های آنان و تخصیص استعاذه بوقت دخول خلاء ازان جهة کرد
که آن مکان محضر شیطانانست زیراکه ترک کرده می شود درو ذکر خدای ذو الجلال
و خبث بضم خاء معجمه و ضم باء موحده جمع خبیث است و خبائث جمع خبیثه و مراد باول
ذکور شیاطین و بثانی اناث است و خبث بسکون باء موحده نیز روایت آمده
و درین هنگام مراد از و کفر باشد و مراد از خبائث مطلق شیاطین و مقصود رسول
علیه السلام درین استعاذه اظهار عبودیت ببارگاه ربوبیة و تعلیم از برای امت
بود و معمر این حدیث مبارک را از عبد العزیز بن صهیب چنان روایت کرده که رسول
علیه السلام فرمود اذا دخلتم الخلاء فقولوا بسم الله اعوذ بالله من الخبث والخبائث
و زیادة تسمیه بجز این روایت یافته نشده تَابَعَهُ ابْنُ عَرْعَرَةَ عَنْ شُعْبَةَ متابعت کرد
آدم را محمد پسر عرعره بدو عین مهمله مفتوحه و براء مهمله مکرره از شعبه بضم شین معجمه یعنی
چنانچه حدیث مذکور را آدم پسر ابی ایاس از شعبه روایت کرده همچنان محمد پسر
عرعره او را باسناد مذکور از شعبه روایت کرده و این متابعت تامه است و مقصود
از و تقویت صحت حدیث مذکور است وَقَالَ غُنْدَرٌ عَنْ شُعْبَةَ اِذَا اَتَى الْخَلَاءَ
و گفت غندر بضم غین معجمه و سکون نون و فتح دال مهمله در قول مشهور از شعبه مذکور
در حدیث مسطور بلفظ اذا اتی الخلاء ببدل اذا دخل الخلاء یعنی وقتیکه آمد خلاء را
و در باقی حدیث متحد با آدم است و این استشهاد است نه متابعت و مؤلف او را
بر سبیل تعلیق ذکر کرد زیراکه مؤلف زمانه او را در نیافته بلکه او پیشتر از زمانه
مؤلف وفات یافت وَقَالَ مُوْسَى عَنْ حَمَّادٍ اِذَا دَخَلَ و گفت موسی پسر
اسماعیل از حماد بلفظ اذا دخل و حماد بحاء مهمله مفتوحه و بمیم مشدده پسر سلمه بفتح لام پسر
دینار ابو سلمه ربعی است و او از جمله ارباب کمال و از زمرهٔ ابدال شمرده می شود و علامة
ابدال آنست که هیچ ولدی از برای آنها متولد نمیشود و حماد مذکور هفتاد زن نکاح کرد و از
برای او هیچ ولد متولد نشد و در سال یکصد و شصت و هفت وفات یافت روایت
کرده است ازو حدیث را جماعهٔ ثقات مگر امام بخاری که او بر سبیل متابعت او را ذکر کرده
پس بس و حماد مذکور حدیث مسطور را از عبد العزیز و عبد العزیز از انس روایت کرده پس

پس این متابعت ناقصه است نه متابعت تامه وَقَالَ سَعِیْدُ بْنُ زَیْدٍ اَنَا عَبْدُ الْعَزِیْزِ اِذَا اَرَادَ اَنْ یَّدْخُلَ وگفته است سعید پسر زید پسر درهم که خبر داد مایان عبد العزیز بلفظ اذا اراد ان یدخل نه بدل اذا دخل یعنی وقتیکه قصد میکرد انکه در اید در خلاء و بعضی از ثقات حدیث سعید را ضعیف میدانند و مؤلف روایت از و از برای استشهاد کرده و در سال وفات ابن سلمه او نیز وفات یافت و این نیز تعلیق از مؤلف است زیراکه او بسعید لاحق نشده پس اول متابعت تامه است وثانی استشهاد است که ملتق همراه اسناد اول در راوی ثانی است وثالث متابعت ناقصه است ورابع استشهاد است که ملتق همراه اسناد اول در راوی ثالث است والله تعالی اعلم **بَابُ** وَضْعِ الْمَاءِ عِنْدَ الْخَلَاءِ باب است در بیان نهادن آب در جای که قضاء حاجت انسانیه ضروریه در وکرده شود و خلاء بفتح خاء معجمه و بمد در اصل لغة عبارت از مکان خالی است لیکن بر سبیل مجاز استعمال کرده شود در جای که طیار کرده شود از برای قضاء حاجت انسانیه

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ اَنَا الْهَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ که او ابو النضر بضاد معجمه ساکنه تمیمی لیثی کنانی خراسانی است که در بغداد فرود آمده بود و قیصر لقب او شد و او ثقه از ثقات کبار است که اهل بغداد باو فخر میکردند و در بغداد در سال دوصد و هفت وفات یافت قَالَ اَنَا وَرْقَاءُ مؤنث اورق او پسر عمری یشکری کوفی ابو بشر است وگفته شده که اصل او از خوارزم بود و بدان سکونت اختیار نمود و در سال یکصد وشصت و نه وفات یافت عَنْ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ اَبِیْ یَزِیْدَ عبید الله تصغیر عبد است و یزید ماخوذ از زیادت است و او مکی است که در سال یکصد و بیست وشش وفات یافت عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ الْخَلَاءَ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در آمد در جای قضاء حاجة انسانیه فَوَضَعْتُ لَهٗ وَضُوْءًا پس نهادم من از برای او آبی را که باو وضوء نماید و وضوء بفتح واو است قَالَ مَنْ وَضَعَ هٰذَا فرمود رسول محمود بعد از بیرون آمدن از خلاء که کیست آنکسے که نهاده است این آب وضوء را فَاُخْبِرَ پس خبر داده شد رسول مقبول راکه این آب را ابن عباس نهاده و مخبر بآنحضرت ام المؤمنین میمونه

وَقَالَ سَعِیْدُ بْنُ زَیْدٍ اَنَا عَبْدُ الْعَزِیْزِ اِذَا اَرَادَ اَنْ یَّدْخُلَ بَابُ وَضْعِ الْمَاءِ عِنْدَ الْخَلَاءِ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ اَنَا هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ اَنَا وَرْقَاءُ عَنْ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ اَبِیْ یَزِیْدَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ الْخَلَاءَ فَوَضَعْتُ لَهٗ وَضُوْءًا قَالَ مَنْ وَضَعَ هٰذَا فَاُخْبِرَ

دختر حارث است که خاله ابن عباس است و اخبر بصیغه ماضی مجهول از اخبارست فقال
پس فرمود رسول محمود دعا بدرگاه آله معبود اللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِی الدِّیْنِ که ای خدایا
عالم محکم گردان او را یعنی ابن عباس را در دین متین تیمی گفته که درین حدیث مبارک
استحباب مکافات بدعاء است و ابن منیر گفته که مناسبت دعای رسول خدا صلی الله
علیه وسلم از برای ابن عباس بتفقه در دین بافعل او که آن نهادن آب است نزد خلاء
آنست که ابن عباس درمیان سه امور متردد شد یا داخل شود در خلاء و آب را در میان
جا برسول علیه السلام برساند یا آب را نزد باب خلاء بنهد تا رسول مقبول او را از نزدیکی
بگیرد یا هیچ کاری نکند پس شق ثانی را بعقل سلیم و فکر مستقیم اوفق دید از جهت
آنکه در اول تعرض از برای اطلاع بر عورت است و ثالث مستلزم است از برای
حصول مشقت بآنحضرت در طلب آب طهارت و ثانی سالم تر از ان هردو است
پس همان ثانی را بعقل آورد پس دلالت کرد بزرگی او پس مناسب شد که دعاء
کرده شود از برای او بتفقه در دین متین تا آنکه نفع کثیر از برای خلق غفیر حاصل گردد
و همچنان شد و واقع مطابق آن آمد و باقی مباحث این حدیث مبارک در کتاب
العلم گذشته والله تعالی اعلم باب لَا یَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ لِغَائِطٍ اَوْ بَوْلٍ
باب است در بیان آنکه روی نکند بسوی قبله یعنی جهت او وقت قضاء حاجت
انسانیه یا وقت بول اِلَّا عِنْدَ الْبِنَاءِ جِدَارٍ اَوْ نَحْوِهٖ مگر نزد بنا، نزد دیوار یا مانند آن
یعنی استقبال قبله در غائط و بول محظور و ممنوع است مگر نزد بنائی که در آنجا دیوار یا مانند
آن از سنگهای کلان و چوبهای فراوان و جز آن که بآن ستر و حجاب حاصل آید پس
درین هنگام استقبال قبله در غائط و بول مباح است و در بعضی نسخها ولا بول
آمده و او و غیره به بدل او نحوه آمده و آن هردو متقارب اند و در بعضی نسخها و لا یستقبل
بصیغه مستقبل مجهول نیز آمده و قول او جدار بدل از بنا است حَدَّثَنَا اٰدَمُ قَالَ ثَنَا
ابْنُ اَبِیْ ذِئْبٍ قَالَ اَنَا الزُّهْرِیُّ عَنْ عَطَاءِ بْنِ یَزِیْدَ اللَّیْثِیِّ بمدعی کنیت او ابو یزید یا ابو
محمد مدنی است و بعضی شامی گفته اند از جهت آنکه او در رمله شام سکونت کرده
بود و در سال یکصد و هفت وفات یافت عَنْ اَبِیْ اَیُّوْبَ الْاَنْصَارِیِّ
که نام او خالد پسر زید پسر کلیب خزرجی صحابی جلیل القدر و جمیل الاثر که در بدر

وعقبه وجمیع مشاہد ہمراه رسول شاہد حاضر شده بود ورسول خدا صلی الله
علیه وسلم در وقت قدوم خود بمدینه مقدسه بروی مدت یکماه نزول کرد
بعد ازان مسکنهای رسول مقبول ومسجد او بنا کرده شد وآو بر ابن عباس
ببلده بصره وارد شد پس ابن عباس باو گفت که ای ابوایوب من الحال
از مسکن وماوی خود از برای تو بیرون می آیم چنانچه تو از برای رسول مقبول از
مسکن وماوی خود برآمده بودی پس تمام سرای خود مع متعلقات او از برای
او وبیست هزار درهم وچهل عبید از برای او داد وکنیت او بر اسم او
غالب در استعمال شده وآز وروایت کرده شده احادیث رسول خدا صلی
الله علیه وسلم بمقدار یکصد وپنجاه حدیث که امام بخاری از جمله آنها هشت
حدیث آورده واو همراه حضرت علی رضی الله عنه در جنگهای او رفیق بود ودر سال
پنجاه در حالیکه او غازی بود به ولایت قسطنطینیه وفات یافت وقصه او
آن است که چون حضرت معاویه قسطنطینیه به پسر خود یزید داد واورا
بسوی آن ولایت با سپاه وحشمت فرستاد وابوایوب نیز همراه
او بر قصد غزا روان شد چون در انجا رسید بیمار ومبتلا گردید پس هرگاه
موت وفوت او نزدیک شد پس گفت وقتی که من مردم پس مرا همراه خود بر
دارید ووقتی که شما همراه اعداء دین مقابله کردید وصفهای جنگ ترتیب دادید
پس مرا در زیر اقدام خود دفن نمائید پس وصیت اورا نافذ کردند وکار بر وفق گفته بجا آوردند
وقبر او در انجا نزدیک بدیوار قسطنطینیه تا امروز معروف ومعظم است که مردم همانجا استسقا
از آله سما میکنند پس آب باران به فضل پروردگار برانها نازل کرده شود قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم گفت ابوایوب انصاری که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتى
احدكم الغائط که وقتیکه بیاید یکی از شما جای نقض آبدست را وغائط در اصل لغة جای منخفض وپست
را گویند که از قطعه زمین باشد وعادت مردم عرب آن بود که قضاء حاجة انسانی را در مکان منخفض
وپست میکردند بنابران اورا کنایت از و کردند که تا اسم قبیح بر سبیل تصریح بر زبان جاری
نشود فلا يستقبل القبلة پس روی نکند بسوی جهة قبله معهود که آن کعبه معظمه است
ولا یستقبل بکسر لام است از جهت آنکه کلمه لا ناهیه است ولا يولها ظهره

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم الغائط فلا يستقبل القبلة ولا يولها ظهره

ونگردانند بسوی آن قبلهٔ معهوده پشت خود را تا تعظیم و تکریم قبلهٔ مشرفه از سبب دو جهة
بنجاسته مختل نشود شرّقوا او غرّبوا روی آرید بسوی مشرق یا روی آرید بسوی
مغرب واین خطاب از برای اهل مدینه است واز برای آن کسی که قبلهٔ او بر سمت
شمال یا جنوب باشد فاما آن کسی که قبلهٔ او بجانب مشرق یا جهت مغرب باشد
پس وقت قضاء حاجت روی خود را از ان دو جهت بسوی جانب شمال یا جنوب
کرداند و درین حدیث مبارک نهی از استقبال قبله و استدبار آن آمد و اهل علم درو
اختلاف کردند پس جماعهٔ حنفیه از انها گفته اند که نهی مذکور عام است و حرمت
استقبال قبله و استدبار آن در صحرا و بنیان برابر است از جهت آنکه علت حرمت
که آن نگهداشتن حرمت قبلهٔ مکرمه است در هر دو جا برابر است و دیگرانا گفته اند
که نهی از استقبال و استدبار بسوی قبله مختص بصحراست فاما در بنیان پس با آن هر دو
هیچ باک نیست و مذهب شافعی و جماعهٔ علماء عظام همین است و این از جهة آنست
که صحرا خالی از شخص مصلی نمیباشد یا از جنس فرشته یا از نوع جن یا از صنف
بشر پس کسی چون در وقت غائط یا بول استقبال قبله یا استدبار کند بسا اوقات
نظر مصلی بر عورت آنکس واقع می شود و علة نهی همین است و این معنی در بناها
موجود نیست از جهة آنکه حشوش محضر شیاطین و مذهب ابی داؤد ظاهری
آنست که استقبال قبله در هر دو از صحرا و بنیان حرام است و استدبار در آن
هر دو جائز و این یکی از دو روایت امام ابی حنیفه و احمد است و اگر گفته شود که نیست
درین حدیث باب آنچه دلالة کند بر استثنائی که در ترجمهٔ باب مذکور است جواب
آنکه لفظ غائط بحسب حقیقة عبارت از مکان منخفض است که در قطعهٔ زمین میباشد
و شک نیست که ارتفاع و انخفاض در زمین بصحرا می باشد نه در بنیان یا آنکه
استقبال قبله و استدبار آن متحقق نمیشود مگر در فضاء و صحرا و اما در دیوار و ابنیه
پس استقبال باعتبار عرف مضاف بسوی آنها میباشد نه بسمت قبله و تائید این جواب
آنست که آن امکنه که مهیا از برای نقض طهارت اند صالح از برای اداء نماز نیستند پس قبله
در همان امکنه بهیچ حال متحقق نشد یا آنکه آن استثناء مستفاد از حدیث ابن عمر است
که در باب لاحق می آید از جهت آنکه جمیع احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم

مانند یک شی اند چنانچه قرآن مجید یک آیت است لیکن درین هنگام ازبرای انفصال ترجمها هیچ معنی و توجیه باقی نمی ماند والله تعالی اعلم

بَابُ مَنْ تَبَرَّزَ عَلَى لَبِنَتَيْنِ

باب است در بیان آن کسی که براز و غائط کرد بر دو خشت و تبرز تفعل از براز بفتح باء موحده بمعنی فضاء واسع است و باین لفظ کنایت کردند مانند غائط از انچه از دبر بیرون آید و لبنتین بفتح لام و کسر باء موحده و فتح نون تثنیه لبنه است و در لبنه فتح لام و کسر باء موحده آمده و اسکان باء موحده همراه فتح لام و کسر او نیز جایز است

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوْسُفَ قَالَ اَنَا مَالِكٌ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَبَّانَ بحاء مهمله مفتوحه و بباء موحده مشدده و بنون او انصاری مازنی نجاری بجیم مدنی تابعی است و از برای او حلقه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود و او عالم بارع و مفتی متورع ثقه از ثقات کثیر الحدیث از سرور کائنات بود و بمدینه مقدسه در سال یک صد و بیست و یک وفات یافت عَنْ عَمِّهٖ وَاسِعِ بْنِ حَبَّانَ و احوال او الحال قبل ازین مذکور شده و اختلاف کردند که او صحابی است یا صحابی نیست و پدر او که حبان است پسر منقذ پسر عمرو است و از برای او پدر او صحبت همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت است و در حبان اختلاف است که او منصرف است یا غیر منصرف اگر ماخوذ از حبان بکسر باء موحده باشد پس منصرف است و اگر ماخوذ از حب باشد پس غیر منصرف است عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ اَنَّهٗ كَانَ يَقُوْلُ که بدرستی آن واسع بود که میگوید همچنان گفته است کرمانی ولیکن بعضی محققین گفته اند که ضمیر راجع بسوی عبد الله بن عمر است یعنی بود عبد الله بن عمر که میگوید چنانچه مسلم در روایت باو تصریح کرده و اما کلمه فاء که در قول او فقال آمده پس سبب او آنست که ابن عمر قول اول از مردمان آورد در حالی که او منکر آن قول بود بعد ازان سبب انکار بیان کرد بانچه روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم اِنَّ نَاسًا يَقُوْلُوْنَ که بدرستی بسیار مردمان میگویند از برای هر کسیکه صلاحیت خطاب داشته باشد یا از برای عبد الله بن عمر و اشارت کرد باین قول بسوی آنانکه گویند که نهی از استقبال قبله و استدبار آن عام است چنانچه او مروی است از ابی ایوب و ابی هریره و معقل اسدی و جز آنها اِذَا قَعَدْتَ عَلٰى حَاجَتِكَ که وقتیکه نشستی تو بر حاجت تو کنایت از

بَابُ مَنْ تَبَرَّزَ عَلَى
لَبِنَتَيْنِ حَدَّثَنَا
عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوْسُفَ
قَالَ اَنَا مَالِكٌ
عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيْدٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَبَّانَ
عَنْ عَمِّهٖ وَاسِعِ بْنِ
حَبَّانَ عَنْ عَبْدِ
اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ اَنَّهٗ
كَانَ يَقُوْلُ اِنَّ
نَاسًا يَقُوْلُوْنَ
اِذَا قَعَدْتَ عَلٰى
حَاجَتِكَ

برازو مانند آن کرده و ذکر قعود از جهت آن واقع شده که اغلب در قضاء حاجت
قعود است و اگر نه حکم قیام نیز همچنان است فلا تستقبل القبلة ولا بیت المقدس
پس روی مکن بسوی جهت کعبهٔ معظمه و روی نیاز بسوی بیت المقدس نیز و مقدس
بفتح میم و سکون قاف و بضم میم و فتح دال مهمله مشدده آمده فقال عبد الله بن عمر
پس گفت حضرت عبد الله پسر عمر لقد ارتقیت یوما علی ظهر بیت لنا که سوگند است
مرا که بدرستی بالا شدم من در یکروزی بر پشت خانه که از برای مایان بود و در روایت
لاحقه می آید که آن خانه خواهر او حفصه ام المومنین بود و طریق جمع و توفیق آنست
که عبد الله اضافت بیت بسوی خود بر سبیل مجاز کرد از جهت آنکه او خانه خواهر
او بود یا آنکه اضافت بسوی حفصه ازان جهت است که آن خانه بود که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حفصه را در سکونت داده بود و آن خانه مستمر در دست او
بود تا آنکه او وفات یافت پس میراث کرده شد آن خانه را از و و اضافت بسوی
خود نظر بمآل و عاقبت مال کرد زیرا که در آخر حال عبد الله وارث خواهر خود شد
و دیگر برادران او از میراث او محروم ماندند از جهت آنکه او خواهر عینیه از برای
او بود و دیگر کسی از وارثان او نماند که عبد الله را مانع از استیعاب شود
فرأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی لبنتین مستقبلا بیت
المقدس لحاجته پس دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم بر دو خشت
درحالیکه روی کننده بود بسوی جهت بیت المقدس وقت قضاء حاجت خود
پس معلوم شد که استقبال بیت المقدس در وقت غائط محظور نیست و مقصود
حضرت ابن عمر باین صعود و ارتقاء اطلاع بر حال رسول بالکمال در همان حال نبود بلکه
از برای کار ضروری دیگر بر بام بالا شده بود پس التفات او ناگاه بر حضرت
رسالت پناه در حاجت گاه افتاد چنانچه در روایت بیهقی از نافع از ابن عمر بر
سبیل تصریح این سخن تصحیح یافته آری چون رؤیت عالم فهیم مر رسول کریم بغیر
از قصد و اراده اتفاق افتاد پس دوست داشت که آن رؤیت او خالی از فائده
و عاری از عایده نباشد پس این حکم شرعی را حفظ و ضبط نمود گویا آن عالم
متبحر پشت آن رسول مطهر را دیده بود لهذا تامل کیفیت مذکوره او را رو دا شد

فلا تستقبل القبلة ولا بیت المقدس فقال عبد الله بن عمر لقد ارتقیت یوما علی ظهر بیت لنا فرأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی لبنتین مستقبلا بیت المقدس لحاجته

و این کلام دلالت میکند که ابن عمر بر تتبع احوال آن خیر الناس بسیار حریص و رغبت داشت تا از ان احوال احکام شرعیه از اصلیه و فرعیه استنباط نماید و الحق همچنان بود قال گفت عبد الله بن عمر از برای واسع لَعَلَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُصَلُّونَ عَلَى أَوْرَاكِهِمْ که امیداست که تو از ان کسانیکه نماز میخوانند بر سوی رانهای خود و اورک جمع ورک است و ورک عبارت ازان چیزی است که در میان ران باشد فَقُلْتُ لَا أَدْرِي وَاللّٰهِ واسع میکوید پس گفتم من از برای عبد الله بن عمر که نمیدانم من سوگند است مرا بخدای تعالی که من از جمله آنها هستم یا نیستم یا نمیدانم من سنت را در استقبال بسوی بیت المقدس قَالَ مَالِكٌ گفت امام مالک يَعْنِي الَّذِي يُصَلِّي وَلَا يَرْتَفِعُ عَلَى الْأَرْضِ يَسْجُدُ وَهُوَ لَاصِقٌ بِالْأَرْضِ که مراد میگیرد عبد الله بن عمر بقول خود الذین یصلون علی اورا کهم هر آنکسی را که نماز میکند و بلند نمیشود در حالت سجده از زمین باز او را تفسیر کرد که آن کس سجده میکند در حالیکه او چسپنده باشد بر زمین یعنی آن کسی که شکم خود را به میان سر زمین خود میچسپاند در وقتی که او سجده کند و این حالت خلاف هیئت مشروعه در حالت سجود است و این کلام احتمال دارد که از قول امام بخاری باشد که او را بر سبیل تعلیق نقل کرده باشد و احتمال دارد که باشد از کلام عبد الله بن یوسف که این حدیث را از امام مالک روایت کرده و بر فحول علماء و نحاریر فضلا وجه مناسبت این مسئله که عبد الله بن عمر از برای واسع ذکر کرد با مسئله سابقه مشکل شده پس بعضی گفته اند که ابن عمر بقول خود الذی یصلی علی ورکیه کنایت کرده از شخصی که عارف به سنت نبویه نباشد از جهت آنکه نماز بر ورک نمیکند مگر آن کسی که جاهل بسنت نبویه باشد گویا عبد الله بن عمر از برای واسع گفته که ای واسع تو از ان کسانیکه سنت نبویه را نمی شناسند و نمی دانند زیرا که اگر تو واقف از سنت نبویه می بودی البته می شناختی فرق را در میان فضاء و جز آن یا فرق را در میان استقبال کعبه معظمه و استقبال بیت المقدس و این توجیه از برای کرمانی است و تکلف در وی بسیار است و آنچه ظاهر در مناسبت است آن چیزی است که امام مسلم در اول این حدیث مبارک آورده

قال لعلك من الذين يصلون على أوراكهم فقلت لا أدري والله قال مالك يعني الذي يصلي ولا يرتفع على الأرض يسجد وهو لاصق بالأرض

در روایت از واسع کرده که واسع گفت کنت اصلّی فی المسجد فاذا عبد اللہ بن عمر جالس فلما قضیت صلوٰتی انصرفت الیہ من شقی فقال عبد اللہ یقول ناس و ذکر کرد ابن عمر حدیث را تا آخر او که در متن مذکور شده پس گویا ابن عمر در حالت سجود از واسع چیزی را که نزد او محقق نبود پس سوال کرد او را بعبارت مذکوره و ابتداء بقصہ اولی ازان جهة کرد که آن قصه ماخوذ از روایت مرفوعه بود و نزد او محقق بوده و لهذا او را بران امر مظنون مقدم کرد مع ذلک ظهور مناسبت میان این دو مسئله مخصوصه ممتنع نیست و جائز است که ازان هر دو مسئله یکی را بدیگری تعلق خاص باشد بآنکه آن شخص سجده میکرد در حالی که شکم خود را بهر دو ورک خود می چسپاند گویا آن شخص گمان کرده بود که استقبال قبله بفرج خود در هر حال ممتنع است و احوال نماز چهار اند قیام و رکوع و سجود و قعود و دران هر چهار احوال بجز از حالة سجود انضمام فرج درمیان هر دو ورک ممکن است پس آن شخص دید که در الصاق شکم بهر دو ورک ضم فرج است پس او بر سبیل ابتداء آن کار کرد و مسنون خلاف او بوده و تستر جان به ثیاب در و کافی است پس هرگاه ابن عمر تابعی را بحکم اول حدیث بیان کرد او را بحکم ثانی نیز اشارت نمود تا او را متنبه سازد بر آنچه دیده بود او را دران نماز که بحضور او ادا کرده بود و اما قول واسع که لا ادری است پس دلالة می کند برانکه نزد او هیچ شعور و آگاهی نبود بهیچ چیزی از آنچه ابن عمر گمان کرده بود در باو لهذا ابن عمر تغلیظ زجر از برای او نکرد و اللہ اعلم

باب خُرُوجِ النِّسَاءِ اِلَی الْبَرَازِ باب است در بیان بیرون آمدن زنان بسوی براز و براز بفتح باء موحده در اصل لغة فضاء واسع را گویند لکن در استعمال کنایه از حاجت کرده شود خطابی گفته که اکثر رواة بکسر باء موحده گویند و آن غلط است حَدَّثَنَا یَحْیَی بْنُ بُکَیْرٍ تصغیر بکر قَالَ اَنَا اللَّیْثُ قَالَ حَدَّثَنِیْ عُقَیْلٌ تصغیر عقل عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ اَنَّ اَزْوَاجَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بدرستی که ازواج مطهرات آن سرور کائنات صلی اللہ علیه و سلم و عائشه که راویه این حدیث است نیز داخل درین حکم است چنانچه اهل اصول تصریح کرده اند کُنَّ یَخْرُجْنَ بِاللَّیْلِ بودند که بیرون می آمدند در شب اِذَا تَبَرَّزْنَ وقتیکه براز و قضاء حاجت میکردند اِلَی الْمَنَاصِعِ بسوی مناصع و مناصع بنون و کسر صاد مهمله و عین مواضع مخصوصه مشهوره اند که خارج

باب خروج النساء الی البراز حدثنا یحیی بن بکیر قال انا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ازواج النبی صلی اللہ علیه وسلم کن یخرجن باللیل اذا تبرزن الی المناصع

از مدینه مقدسه بناحیهٔ بقعه بقیع اند که دران مواضع از برای قضاء حاجت انسانیه خلوت
کرده می شود و او جمع منصع است که ماخوذ از نصوع بمعنی خلوص است وآن موضع
را ازانجهة باین نام مسمی کردند که درانها انسان از فضلهائی بردیه خلاص می شود و باز
آن خاتون صالحه حضرت عائشه او را تفسیر کرد و گفت وَهُوَ صَعِيدٌ أَفْيَحُ وآن مناصع
خاکی و میدانی است فراخ ترد و افراد ضمیر ازان جهت واقع شده که مناصع المحال
علم و نام از برای آن اماکن مخصوصه شده یا آنکه مراد مجموع مناصع است یا آنکه ضمیر
راجع بسوی منصع است که از مناصع مفهوم می شود و صعید عبارت از خاک است
وبعضی از روی زمین گفته اند و افیح بفاء و حاء مهمله فضاء واسع را گویند فَكَانَ عُمَرُ
يَقُولُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس بود حضرت عمر فاروق رضی الله عنه که می گوید از برای
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اُحْجُبْ نِسَاءَكَ که پرده کن زنهائی خود را و منع نما حرمهای
خود را از بیرون آمدن از خانها فَلَمْ يَكُنْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَفْعَلُ پس
نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد این کار را یعنی رسول مقبول بقول عمر فاروق
عمل نمیکرد و حرمهائی خود را از بیرون آمدن منع نمیفرمود فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ
زَوْجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةً مِّنَ اللَّيَالِيْ عِشَاءً پس بیرون آمد بی بی سوده
دختر زمعه که او منکوحه پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم در یک شبی از شبها در وقت
شبانگاه که درمیان مغرب و فجر میباشد و عشاء بکسر عین مهمله است وَكَانَتِ امْرَأَةً
طَوِيْلَةً و بود آن سوده زنی دراز قدی که در شب تار نیز شناخته می شد و سوده
بفتح سین مهمله ام المؤمنین دختر زمعه بفتح زاء منقوطه و فتح میم و فتح عین مهمله است
و ابن زبیر گفته که از اکثر اهل حدیث و فقهاء شنیدیم که بسکون میم می گویند و زمعه
پسر قیس است و او قرشیه عامریه است که در زمان قدیم برسول کریم ایمان آورده
بود و او در اول حال در زیر پسر عم خود سکران پسر عمرو بود و آن شوهر او نیز اسلام آورده
بود و بعد ازان هر دو یکجا هجرت از مکه شریفه بسوی حبشه کرده بودند و بعد ازان باز رجوع
بسوی مکه شریفه نمودند چون هر دو در مکه شریفه آمدند شوهر او سکران پسر عمرو وفات یافت
پس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم او را بعقد نکاح خود آورد و بمکه شریفه با و داخل
شد و این مقدمه بعد از وفات ام المؤمنین حضرت خدیجه و قبل از عقد ام المؤمنین

وهو صعيد أفيح فكان عمر يقول للنبي صلى الله عليه وسلم احجب نساءك فلم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت سودة بنت زمعة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ليلة من الليالي عشاء وكانت امرأة طويلة

عائشہ رضی اللہ عنہا واقع شد وبعدازان او ہجرت بمدینہ مقدسہ کرد وچون
او بزرگ سال شد رسول باکمال قصد کرد کہ او را طلاق دہد پس او از رسول محمود
سوال نمود کہ او را طلاق ندہد و روز نوبت خود را از برای حضرت عائشہ کرد نہ
وگفت یارسول اللہ مرا بس ہست آنکہ مبعوث ومحشور شوم در زمرۂ ازواج مطہرات
تو در روز قیامت پس رسول پاک او را نکاہ کرد وطلاق نداد واز و بمقدار پنج احادیث
از رسول مختار روایت کردہ شدہ کہ امام بخاری از جملۂ آنہا دو حدیث آوردہ
واو بمدینہ مقدسہ در آخر خلافت حضرت عمر فاروق وفات یافت وبعضی گفتہ اند در
زمان حضرت معاویہ در سال پنجاہ وچہار وفات یافت فناداہا عمر پس آواز
کرد او را عمر فاروق واو را گفت الا قد عرفناک یا سودۃ کہ آگاہ وخبردار
باش کہ بدرستی شناختیم مایان ترا ای سودہ حرصا علی ان ینزل الحجاب واین
قول را حضرت عمر گفت از برای حرص کردن برانکہ نازل شود وفرود آید حجاب
وستر از جانب خدای لایزال واز این حدیث مبارک معلوم شد کہ ازواج مطہرات
آن سرور کائنات از برای قضاء حاجت در شب وظلمت بیرون می آمدند
چنانچہ در حدیث ما تون صانحہ حضرت عائشہ صدیقہ در حدیث افک می آید
فخرجت معی ام مسطح قبل المناصع وہو متبرزنا وکنا لا نخرج الا لیلا الی لیل پیشتر آیت
حجاب نازل شد بعدازان آنہا جان خود را بجانہا میپوشیدند لیکن در بعضی اوقات
اشخاص وذوات آنہا بسبیل امتیاز معلوم می شدند لہذا حضرت عمر فاروق در بار
دویم بعد از نزول آیۃ حجاب از برای سودہ دختر زمعہ گفت اما واللہ ما تخفین
علینا بعدازان امکنہ قضاء حاجت در میان خانہا گرفتہ شدند پس در میان امکنہ
جان خود را مستور میکردند چنانچہ بسبیل تصریح در حدیث حضرت ام المؤمنین عائشہ
در قصۂ افک آمدہ وگفتہ وکان ذلک قبل ان نتخذ الکنف وقصۂ افک پیش
از نزول آیت حجاب بود چنانچہ می آید انشاء اللہ تعالی فانزل اللہ عز وجل آیۃ
الحجاب پس نازل کرد خدای تعالی کہ غالب وبزرگست آیۃ حجاب وابوعوانہ
از طریق زبیدی از ابن شہاب زیادہ کردہ وآوردہ فانزل اللہ آیۃ الحجاب یا ایہا
الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم تا آخر آیت کریمہ وزود دست

فناداہا عمر
الا قد عرفناک
یا سودۃ حرصا
علی ان ینزل
الحجاب فانزل
اللہ عز وجل
آیۃ الحجاب

که می آید سبب نزول این آیة کریمه قصه ام المؤمنین زینب دختر جحش بتقدیم جیم بر حاء مهمله بود چون رسول مقبول بروی ولیمه کرد و سه نفر از اصحاب کرام در همانخانه رسول مختار پس ماندند و در انجا سخن بایکدیگر میگفتند و رسول محمود شرم و حیا مینمود و آنهارا به بیرون آمدن امر نفرمود پس آیت حجاب از بارگاه ایزد وهاب نازل شد و در حدیث حضرت عمر می آید که گفتم من از برای تیر اندیشه که ای رسول مختار هریک از نیک و بد کردار بر زنهای تو می آید پس اگر آنهارا امر بحجاب و ستر فرمائی هر آئینه بهتر و خوشتر خواهد بود پس آیة حجاب از جانب ایزد وهاب نازل شد و ابن جریر در تفسیر کبیر خود از طریق مجاهد که عالم زاهد بود چنین آورده که در بعضی اوقات سرور کائنات همراه یاران طعام میخورد و حضرت عایشه نیز طعام همراه ایشان میخوردنا گاه دست یکمردی ازان جماعه بدست آن خاتون صالحه در رسید پس طبع رسول مختار ازان کار ملول گردید پس آیه حجاب از ام الکتاب نازل شد و طریق جمع و توفیق درمیان این روایات اینجا عبارت است که اسباب نزول آیة حجاب متعدد و متکثر بودند و آخرترین آنها قصه حضرت زینب بود از جهت آنکه نص صریح در کلام شیخ بر قصه او دلالت میکند یا آنکه مراد بآیه حجاب در بعضی ازان اسباب قول حق سبحانه جل شانه است که فرموده یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن یا قول اوست که فرموده و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن ولا یبدین زینتهن تا آخر آیه کریمه حدثنا زکریا مقصور و ممدود جائز است و او پسر ابی زکریا پسر صالح لؤلؤی ابو یحیی بلخی ست و او حافظ و ضابط در حدیث سید المرسلین و فقیه و مجتهد در احکام شرع مبین بود و در سال دو صد و سی وفات یافت و نزد قتیبه پسر سعید مدفون شد قال انا ابو اسامة بضم همزه که آن حماد پسر اسامه کوفی ست عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود از برای زنهای خود اُذِنَ لکن ان تخرجن فی حاجتکن اذن و اجازت داده شد از جانب ایزد رحمان از برای شما جماعه زنان بآنکه بیرون شوید شما در حاجت خود و آذن بصیغه ماضی مجهول است

حدثنا زكريا
قال انا ابو اسامة
عن هشام بن
عروة عن ابيه
عن عائشة عن
النبي صلى الله
عليه وسلم قال
اذن لكن ان
تخرجن في
حاجتكن

ودر بعضی روایات قد اذن بزیادت لفظ قد آمده وتفسیر این حدیث وتحقیق او خواهد آمد انشاء الله تعالی قَالَ هِشَامٌ یعنی گفت هشام پسر عروه که راوی اینحدیث مبارک است یَعْنِی الْبَرَازَ که مراد میکند آنحضرت بلفظ حاجت که در روایت حدیث مذکور شده براز وغائط را واین تعلیق از مؤلف است واحتمال دارد که از قول ابو اسامه راوی باشد ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک آنست که تصرف زنان در مصالح وحاجات ضروریه روا هست ومراجعت ادنی همراه اعلی درانچه ظاهر گردد بروکه آن صواب است نیز جائز است بشرطیکه قصد او تعنت نباشد ونیز دروی است بیان فضیلهٔ حضرت عمر فاروق که رای او موافق وحی شد ونیز دروی است که کلام کردن مردان همراه زنان در راه روان از برای ضرورت جائز است ونیز دروی است که تغلیظ کردن در قول از برای کسیکه قصد خیر دارد روا است ونیز دروی است که وعظ ونصیحت در کار دین هر مرد را از برای مادر خود بر سبیل یقین جائز است از جهة آنکه خاتون سوده از امهات مؤمنان بود ونیز دروی است که رسول علیه السلام در جمیع احکام انتظار وحی از ملک علام میکرد لهذا حرمهای خود را امر بحجاب قبل از ورود آیهٔ کتاب نفرمود باوجود آنکه حاجت بسوی او ظاهر وواضح بود وهمچنان اذن از برای جماعهٔ زنان به بیرون آمدن بسوی بیابان بفکر صائب خود نفرمود والله تعالی اعلم **بَابُ** التَّبَرُّزِ فِي الْبُيُوْتِ باب است در بیان براز وغائط کردن درمیان خانها ومقصود مؤلف ازین باب آنست که بیرون آمدن از برای زنان مستمر نشد بلکه بعد ازین خلاها در خانها گرفته شد پس زنان از بیرون آمدن مستغنی شدند مگر از برای ضرورت حَدَّثَنَا اِبْرَاهِيْمُ الْمُنْذِرِ قَالَ اَنَا اَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ انس بفتح همزه ونون پسر عیاض بکسر عین مهمله وتخفیف یاء مثناة تحتانیه والضاد منقوطه ابو ضمره لیثی مدنی است ودر سال دوصد وفات یافت عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ تصغیر عبد است واو پسر عمر پسر حفص پسر عاصم پسر عمر پسر خطاب ابو عثمان قرشی مدنی است ودر سال یکصد وچهل وفات یافت عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانٍ عَنْ وَاسِعِ بْنِ حَبَّانٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ ورجال این اسناد همه مدنی اند قَالَ گفت عبد الله پسر عمر اِرْتَقَيْتُ فَوْقَ بَيْتِ حَفْصَةَ که بالا شدم من یکروز بالای خانهٔ خواهر خود که حفصه است ودر بعضی روایت ظهر

قَالَ هِشَامٌ يَعْنِي
التَّبَرُّزِ
فِي الْبُيُوْتِ
اِبْرَاهِيْمُ الْمُنْذِرِ
قَالَ اَنَا اَنَسُ بْنُ
عِيَاضٍ عَنْ عُبَيْدِ
اللّٰهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
يَحْيَى بْنِ حَبَّانٍ
عَنْ وَاسِعِ بْنِ حَبَّانٍ
عُمَرَ قَالَ ارْتَقَيْتُ
فَوْقَ بَيْتِ حَفْصَةَ

حفصه آمده و احوال قضیه در باب تماد ب در علم گذشته لِبَعْضِ حَاجَتِیْ از برای بعضی از
حاجات خود و استقبال داود که آن قضا حاجة انسانیه یا جز آن باشد فَرَأَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْضِيْ حَاجَتَهٗ پس دیدم من بچشم خود رسول خدا را صلی الله
علیه و سلم که قضا میکند حاجت خود را یعنی در خلا چنانچه روایت دیگر بروی
دلالت میکند مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ در حالتیکه پشت کننده بسوی جهت خانه کعبه بود
مُسْتَقْبِلَ الشَّامِ روی کننده بسمت شام یعنی بیت المقدس و احتمال دارد که
استدبار قبله از آنحضرت پیش از ورود نهی و منع از آن واقع شده بود یا آنکه
آن استدبار از برای عذری واقع شده بود که در آن مکان تحقق و ثابت بود
یا آنکه در حق رسول کریم ص تخصیص خود و خصوصا در حال استغراق آن سرور عالم
در مطالعه جلال و جمال ایزد ذی الجلال و ازین حدیث مبارک معلوم شد که شام
و بیت المقدس در یک سمت متحد اند زیرا که آن هر دو در یک جهت اند
حَدَّثَنَا يَعْقُوْبُ بْنُ اِبْرَاهِيْمَ قَالَ اَنَا يَزِيْدُ بْنُ هَارُوْنَ پسر زاذان بزاز معجمه پسر
بزاء معجمه ابو خالد و سلمی است و او یکی از ائمه اعلام در احادیث و احکام بود که بغداد
در مجلس سماع او هفتاد هزار نفری بود و بواسط در سال دو صد و شش وفات یافت
و یزید ماخوذ از زیادت است قَالَ اَنَا يَحْيٰى پسر سعید انصاری عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيٰى بْنِ
حِبَّانَ عَنْ عَمِّهٖ وَاسِعِ بْنِ حِبَّانَ اَخْبَرَهٗ خبر داد واسع محمد مذکور را اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عُمَرَ
اَخْبَرَهٗ که بدرستی عبد الله پسر عمر رضی الله عنهما خبر داد واسع مذکور را قَالَ لَقَدْ ظَهَرْتُ
ذَاتَ يَوْمٍ عَلٰى ظَهْرِ بَيْتِنَا گفت عبد الله که هر آئینه بالا شدم من در روزی
بر پشت بام خانه ما یان که آن همان خانه خواهر او حفصه است و تحقیق این
در سابق گذشته فَرَاَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَاعِدًا عَلٰى لَبِنَتَيْنِ
مُسْتَقْبِلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ پس دیدم من بچشم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم
در حالیکه نشیننده بود بر دو خشت از برای قضاء حاجت ضروریه روی کننده بسوی
بیت المقدس و درین روایت اگرچه استدبار قبله بر سبیل تصریح ذکر نشد لیکن
در حکم مذکور است از جهت آنکه در مدینه مقدسه استقبال به بیت المقدس مستلزم است
از برای استدبار کعبه مقدسه و تحقیق این حدیث مبارک در باب مَنْ تَبَرَّزَ عَلٰى لَبِنَتَيْنِ گذشته

لِبَعْضِ حَاجَتِيْ
فَرَأَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يَقْضِيْ حَاجَتَهٗ
مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ
مُسْتَقْبِلَ الشَّامِ
حَدَّثَنَا يَعْقُوْبُ
بْنُ اِبْرَاهِيْمَ قَالَ اَنَا يَزِيْدُ
بْنُ هَارُوْنَ
قَالَ اَنَا يَحْيٰى
عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ يَحْيٰى بْنِ حِبَّانَ
عَنْ عَمِّهٖ
وَاسِعِ بْنِ حِبَّانَ اَخْبَرَهٗ
اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ
عُمَرَ اَخْبَرَهٗ
قَالَ لَقَدْ ظَهَرْتُ
ذَاتَ يَوْمٍ
عَلٰى ظَهْرِ بَيْتِنَا
فَرَاَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ قَاعِدًا
عَلٰى لَبِنَتَيْنِ
مُسْتَقْبِلَ
بَيْتِ الْمَقْدِسِ

والله اعلم باب الاستنجاء بالماء باب است در بیان مالیدن دست در جای
حدث باب وشستن آن مخرج با و وهمزه در لفظ استنجا از برای سلب است ونجو
آن چیزی را گویند که از شکم انسان بیرون آید وبعضی گفته اند که استنجاء عبارت است
از کشیدن چیزی از جای خود وخلاص کردن او وازانجا واین معنی لغوی او است
اما معنی اصطلاحی عبارت از دور کردن نجوه یعنی نجاست وعذره است از یکی از
دو مخرج بسنگ یا کلوخ یا بآب حدثنا ابو الولید هشام بن عبد الملك قال انا
شعبة عن ابی معاذ بضم میم وبذال منقوطه واسمه عطاء بن ابی میمونة ونام
ابی معاذ عطاء پسر ابی میمونة انصاری است واو مولای انس بن مالک بود
که ببصره بعد از طاعون در سال یک صد وسی ویک وفات یافت قال سمعت
انس بن مالك يقول گفت ابو معاذ که شنیدم من انس پسر مالک را که میگوید
ورواة این اسناد همه بصری اند كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خرج
لحاجته که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که بیرون می آمد بسوی صحرا از برای
قضاء طهارت خود اجيئ انا وغلام می آمدم من وکودکی دیگر که آن ابن مسعود
یا بلال یا ابی هریره است معنا اداوة من ماء درحالیکه همراه مایان آبدستان
پر از آب بود واداوه بکسر همزه مثل مطهره بفتح میم ظرف آب را گویند وابن منیر گفته
که درین کلام حجت از برای شاذلی صوفیه صافیه است که گفته اند تعجیل بسوی
خدمت سقایات واعانت فقراء بر طهارت مستحب است وایضا دلیل
است برانکه این کار خصلت از برای آن هر دو عادت بود یعنی یستنجی
به مراد می گیرد انس بن مالک که دور میکرد رسول الله بآن آب نجاست
را از موضع حدث واین کلام صادر از یکی از رواة این حدیث شده
وظاهر آنست که او از کلام عطاء است وبعضی گفته اند که از کلام ابو الولید است
واگر گفته شود که احتمال دارد که آن آب از برای استنجاء باشد واحتمال دارد
که از برای وضوء باشد پس چگونه این حدیث مبارک دلیل بر ترجمه باب
شد از جهت آنکه قول او یستنجی به از قول راوی است نه از لفظ حدیث
جواب آنکه مولانا بدر الدین مالکی گفته که در لفظ حدیث مبارک بجز از قول

باب الاستنجاء
بالماء حدثنا ابو
الولید هشام بن
عبد الملك قال
انا شعبة عن ابی
معاذ واسمه
عطاء بن ابی میمونة
قال سمعت انس
بن مالك يقول
كان النبي صلى
الله عليه وسلم
اذا خرج لحاجته
اجيئ انا وغلام
معنا اداوة من
ماء يعني يستنجي به

راوی اشارت است بسوی آنکه مقصود از اداوه استنجا بود نه وضوء از
جهت آنکه اگر مقصود از وی وضوء می بود البته آن هر دو محتاج بسوی
آوردن آن اداوه بسوی رسول مقبول نمی شدند بلکه رسول مقبول خود
بسوی مکان آن هر دو می آمد زیرا که دور رفتن از برای نفس وضوء و طهارت
هیچ معنی ندارد و قول راوی ماخوذ از وی باین اشارت است والله تعالی اعلم

بَابُ مَنْ حُمِلَ مَعَهُ الْمَاءُ لِطُهُورِهِ باب است در بیان آن کسی
که بردارد همراه خود آب را از برای آنکه طهارت و نظافت نماید بآن آب و در
بعضی نسخها حمل بر صیغه مجهول آمده و طهور بفتح طاء مهمله عبارت از آبی است
که باو طهارت کرده می شود و بضم او عبارت از فعل تطهیر است و مشهور
همین است اگرچه بعضی از ثقات بفتح او در هر دو یا بضم او در هر دو نیز حکایت
کرده اند و در بعضی للطهور بدون ضمیر آمده **وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ** و گفت
ابو الدرداء بدال و همزه ممدوده بعد از دال مفتوحه و درداء نام دختر او است
و او مشهور باین کنیت شده و نام او عویمر پسر زید پسر قیس است و بعضی
گفته اند عویمر پسر مالک پسر عبد الله پسر قیس انصاری خزرجی بود و او از
جمیع اهل دار خود آخر اسلام آورد و اسلام او بسیار خوش و کامل بود و او مرد عالم
عاقل و عارف فاضل بود و حضرت عمر او را در رزق و وظیفه همراه اهل بدر لاحق
کرده بود از جهت آنکه او در علم جلالت و در فقه سیادت داشت و روایت
کرده شده از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد
و نود و نه حدیث که امام بخاری از جمله آنها پنج حدیث آورده و او در خلافت
حضرت عثمان والی قضاء دمشق در بقعه شام شد و همانجا در سال سی و یک یا دو
وفات یافت و قبر او در باب صغیر بدمشق مشهور و معروف است **أَلَيْسَ فِيكُمْ**
صَاحِبُ النَّعْلَيْنِ وَالطَّهُورِ وَالْوِسَادَةِ که آیا نیست در شما ای مردم عراق
صاحب نعلین رسول خدا صلی الله علیه وسلم و صاحب آن آب که آنحضرت
منبع رسالت با آن آب طهارت و نظافت می کرد و صاحب سر که رسول علیه
السلام سر باو می کرد و مراد ابو الدرداء باین صاحب عبد الله بن مسعود است

بَابُ مَنْ حُمِلَ مَعَهُ الْمَاءُ لِطُهُورِهِ
وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ
أَلَيْسَ فِيكُمْ صَاحِبُ النَّعْلَيْنِ وَالطَّهُورِ وَالْوِسَادَةِ

داو را صاحب نعلین از انجهة گفت که رسول ... هر دو را در حالت قیام میپوشید
و چون رسول علیه السلام در جای می نشست زود عبدالله بن مسعود در گریبان پیراهن
خود آن هر دو را داخل می کرد پس صاحب نعلین بر سبیل حقیقت آنحضرت منبع رسالت
است و بر سبیل مجاز عبدالله بن مسعود است از جهت آنکه او حامل هر دو نعلین مبارک
آن سرور عالم بود و طهور درین مقام بفتح طاء مهمله است پس لبس از جهت آنکه مراد از ودرین
مقام ابی است که رسول علیه السلام باو طهارت و نظافت میکرد نه غیر آن آب و مشهور
در مناقب عبدالله بن مسعود صاحب السواد است بتقدیم سین بر واو لیکن در کتاب فضائل
صحابه می آید که لفظ سواد و وساد هر دو بیک معنی اند گویا آن هر دو لفظ از باب قلب اند
و مقصود ازین هر دو لفظ آنست که او صاحب سر از و صاحب خلوت همراه آنحضرت
منبع رسالت است گفته می شود در کلام عرب ساودته مساودة و سوادا ای ساررته
یعنی راز و خلوت کردم من او را یعنی همراه او و احتمال دارد که حمل کرده شود لفظ وساده را
بر معنی بالین لیکن این ثابت نشده والله اعلم و ابو الدردا این قول را از برای مردم
عراق وقتی گفت که بعضی از مردم عراق از وی سوال بعضی مسائل کردند پس گفت آیا
نیست در میان شما ای مردم عراق صاحب نعلین تا آخر یعنی عبدالله بن مسعود که عالم
محمود است در میان شما مردم موجود است پس سوال مسائل از آن عالم کامل چرا میکنید
تا شما را حاجت بعالم دیگر باشد من نمانند یعنی مردم عراق با وجود آن عالم متبحر محتاج باهل
شام و عالم دیگر نیستند حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ بحاء مهمله مفتوحه و براء مهمله ساکنه
و باء موحده قَالَ اَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَطَاءِ بْنِ اَبِي مَيْمُوْنَةَ قَالَ سَمِعْتُ اَنَسًا يَقُوْلُ كَانَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهٖ که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که
بیرون می آمد بسوی صحرا از برای حاجت خود تَبِعْتُهُ اَنَا وَغُلَامٌ مِنَّا پیروی میکردم من
او را من و کودکی دیگر که از مایان بود مَعَنَا اِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ درحالیکه همراه مایان مطهره پر
از آب بود و مراد از غلام عالم محمود عبدالله بن مسعود است و گاه گاه بر کبیر و صغیر یعنی بر بالغ
بر سبیل مجاز اطلاق کرده می شود و این مجاز متعارف است آیا نمی بینی که حضرت رسول
محمود عبدالله بن مسعود در مکه شریفه فرموده درحالیکه او بزرگ شده بود گفتند که انک
غلام معلم و مراد حضرت انس از قول منا آنست که آن غلام از مایان جماعه اصحاب و یاران

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ اَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَطَاءِ بْنِ اَبِي مَيْمُوْنَةَ قَالَ سَمِعْتُ اَنَسًا يَقُوْلُ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهٖ تَبِعْتُهُ اَنَا وَغُلَامٌ مِنَّا مَعَنَا اِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ

رسول عالمیان بود یا از خواص و خادمان آن رسول رحمان بود و آمار روایت اسماعیلی که در وی من الانصار آمده پس آن از تصرف راوی است چون آن راوی در روایت لفظ منّا سمع و در روایت کرد پس او را بر قبیلهٔ انصار حمل و بر قرار داد و او روایت بمعنی بجز از مبنی کرد پس گفت من الانصار یا آنکه مراد از انصار جمیع اصحاب کبار از رسول مختار است و این اطلاق در استعمال نیز شائع و ذائع است اگرچه در عرف عام مختص بجماعه اوس و خزرج شده و بعضی گفته اند که مراد از غلام در حدیث انس حضرت ابی هریرة است چنانچه ابو داؤد از حضرت ابی هریره روایت کرده که گفت ابو هریرة که کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء فی رکوة فاستنجی به و رکوه بکسره را مهمله کوزه آب خورد سفی و مشک آب خورد را گویند و مؤید این احتمال آن است که حضرت انس در روایت دیگر او را موصوف بصفت صغر کرده پس بعید است که آن غلام عبد الله بن مسعود باشد و بعضی گفته اند که آن غلام حضرت بلال بوده و بعضی گفته اند که او از جماعه انصار بود والله اعلم و در روایت اسماعیلی از شعبه چنان آمده فاتبعه وانا غلام بتقدیم واو بلفظ انا لکن صحیح از روایت انا و غلام بتقدیم لفظ انا بر واو عاطفه است والله تعالی اعلم **باب** حمل العنزة مع الماء فی الاستنجاء باب است در بیان برداشتن عصا خورد همراه آب در استنجا و عنزه بفتح عین مهمله و فتح نون و بزاء معجمه عبارت از عصائیست که کوتاه از نیزه باشد و بعضی گفته اند که آن حربه قصیره را گویند و در روایت کریمه در آخر این حدیث واقع شده العنزة عصًی علیها زجّ بزاء معجمه مضمومه پس تر بجیم مشدده آمده و او بمعنی سنان بکسر سین مهمله آمده یعنی آهن بن تیز و در طبقات ابن سعد آمده که آن عنزه را بادشاه نجاشی از برای آن رسول هاشمی هدیه و تحفه فرستاده بود و این مؤید است بآنکه او بر هیئت حربه بود زیراکه از آلات حبشه عصا بهمان هیئت است چنانچه در باب عیدین خواهد آمد انشاء الله تعالی حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ بباء موحده و بشین منقوطه مشدده قَالَ اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ که مشهور بغندر است عَنْ عَطَاءِ بْنِ اَبِي مَيْمُوْنَةَ سَمِعَ اَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُوْلُ كَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْخُلُ الْخَلَاءَ که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می درآید در خلاء و موضع حاجت و خلاء ممدود است فَاَحْمِلُ اَنَا وَغُلَامٌ پس بر میداشتم من و کودکی دیگر اداوة من ماء یعنی کوزه چرمین

باب حمل العنزة مع الماء في الاستنجاء حدثنا محمد بن بشار قال انا محمد بن جعفر عن عطاء بن ابي ميمونة سمع انس بن مالك يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخل الخلاء فاحمل انا وغلام اداوة من ماء

برا زآب و عَنَزَة و چوبی را که بزرگ از عصا و خورد از نیزه بود یعنی از ما دو نفر کوزه آب
را از برای رسول او آب برمیداشت و دیگری آن چوب را و رسول علیه السلام از جهة
آن همان چوب را برمیداشت که رسول عالمیان در وقت قضاء حاجت دور از مردمان
میرفت تا بجائیکه آن ذات مبارک را یاران بچشم خود نمیدیدند پس از برای دفع ضرر دشمن
و هوام او را همراه خود میبرد و یا از جهت آنکه زمین سخت را بآن نرم میکرد و از ترشّش
بول جان خود را نگهمیداشت و بعضی گفته اند از جهت آنکه تا بآن چوب در وقت
ادا نماز بصحرا استره و حجاب نماید یَستنجی بالماء که استنجا می کند بآن آب یعنی پاک
میکرد رسول محمود آن جای معهود را بآن آب تابَعَهُ النَّضر متابعت کرد او را
یعنی محمد بن جعفر را نضر بفتح نون و ضاد معجمه ساکنه پسر شمیل از اعلم عالمان و از
تبع تابعان بود و او ساکن در شهر مرو بود و او در روایت حدیث از شعبه بیشتر
از سائر مردمان بود و او امام در علوم عربیه بود و در سال دو صد و سه یا چهار وفات
یافت و ظاهر آنست که این تعلیق از امام بخاری است زیرا که در وقت وفات
نضر امام بخاری در عمر نه سال رسیده بود و شاذان بشین معجمه و بذال معجمه و بنون
و او لقب اسود پسر عامر ابو عبد الرحمن شامی ساکن بغداد است و او در سال دو
صد و هشت وفات یافت و معنای شاذان بلغة فارسیه فرمان است و احتمال
دارد که امام بخاری این را روایت از او بواسطه یا بی واسطه کرده باشد پس این متابعة
تامه است یا ناقصه عن شعبة از شعبه و این تعلیق هر دو از نضر و شاذان است و باین
حدیث مبارک استدلال کرده مؤلف بر غسل بول چنانچه می آید و درین حدیث
است آنکه استخدام احرار جائز است خصوصا وقتی که نگاه کرده شوند از برای آن
خدمت تا تمرن و عادت بر تواضع آنها را حاصل شود و در وی است که خدمت
معلم شرف از برای متعلم است زیرا که ابو الدرداء صاحب روایت و در روایت
عبد الله بن مسعود را بآن خدمت مدح کرده و نیز در وی حجت بر ابن حبیب است
که او استنجا با آب منع میکند از جهت آنکه آب مطعوم است زیرا که آب مدینه
مقدسه شیرین بود و بعضی از علما دلیل باین حدیث کرده اند بر آنکه وضوء از
نهرهای آب نه از جوبهای آن و نه از حوضها مستحب است و این استدلال

و عنزة یستنجی بالماء تابعه النضر و شاذان عن شعبة

دفعی مستقیم می شود که رسول علیه السلام جوبهای وحوضهای آب یافته
باشد وازانها بسوی ظرفهای آب عدول کرده باشد واین متحقق نشده والله تعالی
اعلم **باب** النَّهْيِ عَنِ الاسْتِنْجَاءِ بِالْيَمِينِ باب است در بیان منع
کردن از دور کردن نجاست از مخرج معهود بدست راست ومؤلف تعبیر
بلفظ نهی ازان جهت کرد که او اشارت کرده بسوی آنکه بروی ظاهر معلوم نشده
که این نهی از برای تحریم است یا از برای تنزیه وعلما را اختلاف دروی واقع
شده ومحل اختلاف آنجا است که دست مباشر آن بآلت دیگر باشد مانند
آب وجز آن اما مباشرت آن بی آلت پس حرام است بی خلاف ودست
چپ دروی مانند دست راست است حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ معاذ بضم
میم وفضاله بفتح فا وضاد معجمه است قَالَ اَنَا هِشَامٌ هُوَ الدَّسْتَوَائِيُّ
واین کلام از مؤلف است عَنْ يَحْيَى بْنِ اَبِي كَثِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ اَبِي
قَتَادَةَ که کنیت او ابو ابراهیم است ودر سال یکصد وپنج وفات یافت عَنْ
اَبِيهِ یعنی ابی قتاده که نام او حارث بثاء مثلثه است واو پسر ربعی بکسر را
مهمله وسکون با موحده سلمی بفتح سین مهمله ولام منسوب خزرجی انصاری
فارس رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در غزوه احد وخندق ومابعد آنها
از سائر مشاهد همراه رسول شاهد حاضر بود وروایت کرده شده از وی احادیث
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یک صد وهفتاد حدیث که امام بخاری
از جمله آنها سیزده حدیث آورده وبر اصح اقوال بمدینه مقدسه در سال پنجاه وچهار
وفات یافت وبعضی بکوفه گفته اند وحضرت علی کرم الله وجهه نماز جنازه بروی
خواند واو از جمله آن کسان است که کنیت آنها بر نام آنها غالب شده قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت ابو قتاده که فرمود رسول خدا صلی
الله علیه وسلم اِذَا شَرِبَ اَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَفَّسْ فِي الْاِنَاءِ وقتی که بیاشامد
وبخورد آب را یکی از شما پس باید که دم نزند در ظرف آب در رسول
محمود این نهی ازان جهت فرمود که تا برودت آب بسبب حرارت
نفس کم نشود ودر دفع تشنگی خلل واقع نگردد با آنکه

بَابُ النَّهْيِ عَنِ الاسْتِنْجَاءِ بِالْيَمِينِ حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ قَالَ اَنَا هِشَامٌ هُوَ الدَّسْتَوَائِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ اَبِي كَثِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ اَبِي قَتَادَةَ عَنْ اَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا شَرِبَ اَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَفَّسْ فِي الْاِنَاءِ

یا آنکه احتمال دارد که همراه نفس آب دهن یا آب بینی یا بخار ردی مخلوط گردد پس آن
آب بوی بد ازان کسب کند و طبع ازان نفرت ورزد پس طریقه آنست وقتی که شارب
اراده کند که در اشامیدن آب نفس گیرد پس باید که دهن خود را از کاسه آب بردارد پس نفس
گیرد بعد ازان بار دیگر دهن خود بر کاسه آب بگذارد و آب بخورد و حضرت انس از سید
جن و انس روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود مصوا الماء مصا ولا تعبوه عبا یعنی
بمکید آب را مکیدن چنانچه طفل شیر را از پستان مادر می مکد یعنی کم کم بخورید و پر دهن
نخورید او را پر دهن خوردن زیرا که رنج جگر از پر دهان خوردن آب پیدا می شود چنانچه
در حدیث دیگر آمده الکباد من العب و در نهایه آورده که عب عبارت است از آب
خوردن بیک نفس و در بیضاوی گفته که آب خوردن بسه دفعه دافع تر از برای
تشنگی و بسیار قوی بر هضم است و ضعف معده و ضعف اعصاب از و کمتر حادث
آید و در شمائل روایت آورده که رسول آب بسه نفس آب میخورد پس معنی
حدیث آنست که آب را باید که بسه نفس بخورد و در هر بار کاسه را از دهن خود
جدا کند و نفس بگیرد باز آن آب خورد و لا یتنفس بسکون سین است و رفع او نیز
جائز است وَإِذَا أَتَى الْخَلَاءَ فَلَا يَمَسُّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ وَلَا يَتَمَسَّحْ بِيَمِينِهِ و وقتی
که بیاید یکی از شما جای قضاء حاجت را پس دست نکند عضو مخصوص خود را بدست
راست و نمالد او را بدست راست خود و مراد از مسح منفی استنجا است از جهة آنکه
مؤلف روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود اذا بال احدکم فلا یاخذ ذکره بیمینه
ولا یستنجی بیمینه و اگر گفته شود که استنجا بسنگ و کلوخ چگونه کند از جهت آنکه اگر سنگ
و کلوخ را بدست چپ گیرد و ذکر را بدست راست پس لازم می آید مس ذکر بدست
راست و آن منهی عنه است و اگر بعکس این کار کند همچنان مس ذکر بدست راست
لازم می آید جواب آنکه طریقه او چنان است که ذکر را بدست چپ خود گیرد و او را
مسح کند و بمالد بر دیوار یا بر سنگ و کلوخ بزرگ بوجهیکه دست راست هرگز مستعمل
نشود و طیبی گفته که نهی از استنجا کردن بدست راست مختص بدبر است و نهی از مس
مختص بذکر است پس ایراد و اشکال از اصل باطل شد لیکن آنچه او دعوی کرده که نهی
از استنجا بدست راست مختص بدبر است مردود است و مس اگرچه مختص بذکر در

وإذا أتى الخلاء فلا يمس ذكره بيمينه ولا يتمسح بيمينه

نص است لیکن وبر سبیل قیاس با و لاحق است و تخصیص بر ذکر دلالت بر نفی
ماسوای او نمیکند بلکه حکم فرج زن نیز همچنان است و ذکر را بذکر ازان جهت مخصوص
کرده شد که در اغلب استعمال رجال مخاطب در کلام شارع می باشند از جهت
شرافت و زنها شقائق و امثال رجال اند در جمیع احکام مگر آنجائیکه دلیل شرعی قائم
بر تخصیص باشد پس صواب آنست که ذکر را بدست چپ خود بگیرد بر یک چیزے
که او را بدست راست خود نگاه کند و آن دست راست او ساکن و بر قرار باشد
پس البته او را مستنجی بیمین و ماس با و شمرده نشود و هر کس که دعوی کند که درین صورت
استنجا بدست راست لازم می آید پس آن غلط است از جهت آنکه شک نیست
که آن مستنجی درین صورت مثل آنکسی است که بدست راست بر دست چپ خود
در حالت استنجا آب ریزد و شک نیست که او را مستنجی بیمین گفته نمیشود پس این
نیز همچنان است و قول او لا یمس بفتح سین و کسر او هست و رفع او نیز جائز است
و همچنان قول او و لا یتمسح بسکون حاء است و رفع او نیز جائز است والله تعالی اعلم

باب لا یمسک ذکره بیمینه اذا بال باب است در بیان آنکه بند نکند
و نگیرد عضو مخصوص خود را بدست راست خود وقتی که بول کند و مؤلف باین ترجمه
باب اشارت کرد بسوی آنکه نهی مطلق از مس ذکر بیمین که در باب سابق ذکر یافته
محمول بر مقید است که آن حالة بول است پس ماسوای ازان مباح است و بعضی
علماء گفته اند که در ماسوای آن حالت نیز ممنوع است از جهت آنکه مظنه حاجت
مختص بحال استنجاء نیست و تخصیص نهی بحالة بول ازانجهة واقع شد که مجاور شئی
حکم آن شئی داده می شود پس هرگاه استنجاء بیمین ممنوع شد پس مس آلت او نیز ممنوع
شد تا آنکه ماده او از بیخ قطع شود و استدلال کرده شد بر اباحت آن بقول رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که از برای طلق پسر علی فرمود وقتی که او از رسول علیه السلام
از مس ذکر خود سوال کرد که انما هی بضعة منک و این قول دلالت بر جواز و اباحة
در جمیع احوال میکند لیکن حالت بول باین حدیث صحیح بیرون شده و ما عدای او به اباحة
مانده لیکن بعضی علماء گفته اند که حمل مطلق بر مقید متفق علیه در میان علماء نیست و هر کسی
که مطلق را حمل بر مقید میکند پس در میان او شروط بسیار بر قرار داده لیکن ابن دقیق

باب لا یمسک ذکره بیمینه اذا بال

گفته که حل اختلاف آنجائی است که مخارج حدیث متغائر باشد بوجهیکه او را دو حدیث
مختلف شمرده شود اما وقتی که مخرج حدیث متحد باشد و اختلاف در روی از بعضی
رواة ثقات واقع شود پس لائق نیست که در انجا مطلق محمول بر مقید بی اختلاف
باشد زیرا که تقیید درین هنگام زیادتی از راوی عادل باشد واو به اتفاق مقبول است
حدثنا محمد بن یوسف پسر واقد ثقافی و بدال مهمله و کنیت او ابوعبدالله فریابی
بکسر فاء وسکون راء مهمله و بیاء مثناة تحتانیه و بالف پس بباء موحده منسوب بسوی
فریابه که معموره از شام است واو افضل عصر خود و اکمل دهر خود بوده و در سال دوصد
و دوازده وفات یافت قال انا الاوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله
بن قتادة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود اذا بال احدکم فلا یأخذن
ذکره بیمینه که وقتیکه بول کند یکی از شما پس باید که نگیرد البته عضو مخصوص خود را
بدست راست خود فلا یأخذن بفتح ذال معجمه و تشدید نون مؤکده واین مطابق
از برای قول مؤلف است که در ترجمه باب لا یمسک گفته و بعضی علما ازین حدیث
استنباط کردند که استنجا کردن بدستی که در ان دست انگشتر باشد و در ان انگشتر
نام خدای تعالی منقوش باشد ممنوع است زیرا که استنجا بیمین از جهت تشریف
تعظیم یمین ممنوع شده و نام خدای تعالی لایق واحق به تعظیم و تشریف است پس استعمال
او در حالة استنجا بطریق اولی ممنوع شد و بعضی گفته اند که حکمت در منع کردن از
استنجاء بدست راست آنست که دست راست از برای خوردن طیار و مهیا است
پس او را اگر در حالت استنجاء استعمال نماید ممکن است که او را گاه نزد خوردن یاد نماید پس
باو متاذی گردد و طبع او نفرت نماید و باین حکمت اشارة میکند آنچه وارد شده که الیمین
للاکل و الیسار للاستنجاء ولا یستنج بیمینه و باید که استنجا نکند بدست راست خود
ولا یتنفس فی الاناء و دم نزند در ظرف آب واین جمله خبریه مستقله یا معطوفه بر مجموع
شرط و جزاء است اگر کلمه لا نافیه باشد و اگر ناهیه باشد پس معطوفه است و لازم نمی
آید از تقیید معطوف علیه بچیزی که معطوف نیز مقید بآن باشد از جهت آنکه تنفس تعلق
بحالة بول ندارد و احتمال دارد که حکمت در ذکر او درین مقام آن است که غالب
از اخلاق مؤمنان اقتدا بافعال رسول علیه السلام سنت و عادت رسول علیه السلام

حدثنا محمد بن یوسف
قال انا الاوزاعی
عن یحیی بن ابی
کثیر عن عبد
الله بن قتادة
عن ابیه عن النبی
صلی الله علیه و
سلم قال اذا بال
احدکم فلا یأخذن
ذکره بیمینه ولا
یستنج بیمینه ولا
یتنفس فی الاناء

آن بود که وقتی بول میکرد در عقب او وضو میساخت و ثابت شده که آن ذات مبارک از بقیه آب وضو میخورد و تنفس در ظرف آب مختص بجای آب خوردن است چنانچه سیاق روایت سابقه بران دلالت میکند والله تعالی اعلم

بَابُ الْاِسْتِنْجَاءِ بِالْحِجَارَةِ

این باب است در بیان دور کردن نجاست بسنگها و مقصود مؤلف باین ترجمه باب رد است برکسی که گوید که استنجا مختص باب است و دلیل برین رد قول رسول علیه السلام است که استنفض فرموده زیراکه مراد از استنفاض استنجاء است چنانچه می آید حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ او ابو الولید ازرقی است قَالَ نَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيْدِ بْنِ عَمْرٍو الْمَكِّيُّ عَنْ جَدِّهٖ که آن سعید پسر عمرو پسر سعید پسر عاص پسر امیه قرشی اموی است و این همان سعید پسر عمرو است که والی بر مدینه مقدسه بود و فوجها بلشکر بسوی مکه شریفه بر عبد الله پسر زبیر میفرستاد و او معروف باشدق بود چنانچه در حدیث ابی شریح خزاعی قبل ازین گذشته و این عمرو در زمان عبد الملک پسر مروان بر بلده دمشق متغلب شده بود پس عبد الملک او را کشت و اولاد او را بسوی مدینه مقدسه اسیر کرده روان نمود و چون دولت بنی عباس ظاهر گشت اولاد او سکونت در مکه شریفه اختیار نموده و در همانجا ماندند پس درین اسناد دو نفر مکی و دو نفر مدنی اند عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ اتَّبَعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت ابو هریره که پیروی کردم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و اتبعت بکسر همزه و تشدید تاء مثناة فوقانیه مفتوحه آمده وَخَرَجَ لِحَاجَتِهٖ وحال آنکه بیرون آمده بود آن سرور عالم از برای قضاء حاجت بشریه و این کنایه از غائط است فَكَانَ لَا يَلْتَفِتُ پس بود رسول علیه السلام که التفات نمیکرد بسوی چپ و راست وقت خروج خود بسوی حاجت و در بعضی روایات وکان اذا مشی لا یلتفت آمده فَدَنَوْتُ مِنْهُ پس نزدیک شدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اسماعیلی زیاده آورده که ابو هریره گفت استأنس و اتنحنح فقال من هذا فقلت ابو هريرة فَقَالَ ابْغِنِيْ اَحْجَارًا پس گفت رسول علیه السلام که ای ابا هریره طلب کن از برای من سنگها را و ابغنی بهمزه وصل مکسوره از ثلاثی مجرد است و در بعضی روایات بهمزه قطع مفتوحه آمده و مراد از و نیز همان معنی اول است اَسْتَنْفِضْ بِهَا تا آنکه

باب الاستنجاء بالحجارة حدثنا احمد بن محمد المكي قال نا عمرو بن يحيى بن عمرو بن سعيد بن عمرو المكي عن جده عن ابي هريرة قال اتبعت النبي صلى الله عليه وسلم وخرج لحاجته فكان لا يلتفت فدنوت منه فقال ابغني احجارا استنفض بها

تا آنکه بیفشانم من جان خود را بآن سنگها یعنی استنجا کنم بآنها مطرزی گفته که استنفاض بمعنی استخراج است و باو از استنجا کنایه کرده شده او نحوه یا گفت رسول علیه السلام مانند آن لفظ مذکور چنانچه در روایت اسماعیلی لفظ استنجاء بدل استنفض واقع شده و این تردد از بعضی رواة است و قول و نحوه منصوب است زیرا که او مقوله قول است ولا تأتنی بعظم ولا روث و نیاری مرا باستخوانی و نه سرگینی گویا رسول حمید در ذهن خود ترسید از انکه ابو هریره از قول و استنجی فهم نماید که هر انچه دور کننده اثر نجاست باشد کافی و وافی است و به احجار مختص نیست پس رسول علیه السلام او را باین کلام آگاه گردانید که استخوان و سرگین بسوی آن ذات مبارک نیارد و ماسوای آن هر دو جائزست که بیارد و تخصیص باحجار ندارد و بعضی از حنابله و ظاهریه گفته اند که استنجاء مختص باحجار است و اگر مختص باحجار میبود پس البته رسول علیه السلام نهی را مختص باستخوان و سرگین نمیکرد بلکه آن نهی را عام میکرد که شامل میشد ماسوای احجار را پس معلوم شد که تخصیص احجار بطلب از جهة آن بود که احجار در ان مقام بسیار بودند نه از جهت نفی حکم از ماسوای آنها و مؤلف در کتاب بعث درین حدیث مبارک زیاده آورده که چون رسول علیه السلام از حاجت خود فارغ شد ابو هریره گفت که ما بال العظم والروث قال هما من طعام الجن پس ظاهر ازین تعلیل رسول جمیل اختصاص منع استنجاء بآن هر دو است آری جمیع مطعومات آدمیان بآن هر دو بسبیل قیاس لاحق کرده شده بسبیل اولی و همچنان اشیای که معظم و محترم باشند چنانچه اوراق کتابهای علم و باید دانست که استخوان طعام از برای نفس جنها است و آن چنان است که فرقه جن بر استخوان گوشت زیاده تر از ان گوشت می یابند که قبل از خوردن آدمیان بر ان استخوانها بود اما بشرطیکه آن استخوانها ملوث نشوند و سرگین طعام از برای چهارپایهای آنفرقه است چنانچه ابو نعیم در دلائل روایت آورده که ان الجن سألوا هدیة منه صلی الله علیه وسلم فاعطاهم العظم والروث فالعظم لهم والروث لدوابهم و حاکم در دلائل آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در لیلة الجن از برای عبد الله بن مسعود فرمود اولئک جن نصیبین جاؤنی فسألونی الزاد فمتعتهم بالعظم والروث فقال و ما یغنی عنهم ذلک یا رسول الله قال انهم لا یجدون عظما الا وجدوا علیه لحمه الذی کان علیه یوم

او نحوه ولا تأتنی بعظم ولا روث

أخذ ولا وجد دار وثا الا وجد وافیه حاله الذی کان فیه وازین معلوم می شود که در روث
نیز طعام نفس فرقه جن است وبعضی گفته اند که علة نهی از استنجا بعظم آن است که استخوان
صاف وهموار میباشد پس ازاله نجاست وافاده طهارت باو متحقق نشود وعلت نهی
از استنجا بروث آنست که سرگین نجس است پس ازاله نجاست باو چگونه متصور
شود بلکه باو زیادت نجاست حاصل شود وبیهقی نزد این بعض بر سبیل قیاس شرعی
بعظم لاحق کرده آنچه در معنی او است مانند زجاج املس وبروث لاحق کرده هر آنچه نجس
ومتنجس باشد ومؤید است از برای قول این بعض آنچه دار قطنی از حدیث ابی هریره روایت
کرده که ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن ان یستنجی بروث او بعظم وقال انهما لا یطهران
ودرین کلام رد است برکسی که گوید که استنجا باستخوان وسرگین جائز میشود هرچند که
آن منهی عنه است وبعضی گفته اند که علة نهی از استنجا باستخوان آنست که مکیدن او
وخائیدن او نزد حاجت ممکن است وبه استنجا آن امکان بامتناع منقلب گردد
وبعضی گفته اند که علة نهی از استنجا باستخوان آن است که او بسا اوقات مخرج را زخم
کند ابن بطال گفته که امام مالک وکوفیان گویند که استنجا سنت است از جهة آنکه
سنگ مثل آب تنقیه نمیکند وچون اقتصار بر احجار جائز شد باوجود آنکه اثر غائط
هنوز باقی می باشد پس معلوم شد که ازاله نجاست سنت است وامام شافعی واحمد
بسوی آن رفته اند که استنجا فرض است ودلیل آنها آنست که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم امر فرمود که استنجا به سنگ کنند وهر نجاست که در شرع مقارن بعدد گردد
پس ازاله آن واجب است مانند ولوغ سگ وخبر آن حضرت ابی هریره میگوید
فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ بِطَرَفِ ثِيَابِي پس آوردم من رسول خدا را سنگها بطرف جامهای خود
یا بجنس جامه خود فَوَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ پس نهادم من آن سنگها را بسوی پهلوی آنحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وَأَعْرَضْتُ عَنْهُ وگردانیدم من روی خود را از آن
ذات مبارک فَلَمَّا قَضَى پس هرگاه قضا کرد حاجت خود را یعنی فارغ شد از و
أَتْبَعَهُ بِهِنَّ پیروی کنانید خود را بآن سنگها یعنی لاحق گردانید جای خود را بآن سنگها
واین کنایت از استنجا است ودرین حدیث مبارک است آنکه اتباع سادات از
برای ادای خدمات جائز است هرچند که سادات امر صریح باداء خدمات نکرده باشند

فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ
بِطَرَفِ ثِيَابِي
فَوَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ
وَأَعْرَضْتُ عَنْهُ
فَلَمَّا قَضَى أَتْبَعَهُ
بِهِنَّ

و آنکه استخدام امام از بعضی اشخاص جائز است و آنکه لائق است که روی خود را از قضا
کننده حاجت بگرداند و او را اعانت نماید بر احضار آنچه باوی استنجا نماید تا
آنکه بعد از فراغ بسوی طلب آنچیز محتاج نگردد و الله تعالی اعلم

باب لا یستنجی بروث باب است در بیان آنکه استنجا کرده نشود به سرگین و در بعضی شروح آورده
که لفظ باب به تنوین است و لا یستنجی بضم اول است حدثنا ابو نعیم بضم نون و فتح
عین مهمله است قال انا زهیر بصیغه مصغر است ابن عیینه گفت که در کوفه مثل
او در علم و فضائل و کرم و فواضل نبود امام احمد گفته که زهیر از معادن علم است
لیکن در حدیث او از ابی اسحاق سبعی ضعف است از جهة آنکه او در آخر بعد از اختلاط
ابی اسحاق سمع حدیث از و کرده عن ابی اسحاق سبعی بفتح سین مهمله و کسر باء
موحده قال لیس ابو عبیدة ذکره گفت ابو اسحاق که نیست ابو عبیده که ذکر کرد
و روایت نمود این حدیث را از پدر خود و ابو عبیده بر صیغه مصغر عامر تابعی پسر عبد الله
بن مسعود صحابی جلیل القدر و جمیل الآثار است ولکن عبد الرحمن بن الاسود عن ابیه
و لیکن عبد الرحمن پسر اسود یاد کرده و روایت نمود آن حدیث مبارک را از پدر
خود که آن اسود پسر یزید نخعی که صاحب عبد الله بن مسعود است و اسود بفتح همزه است
و عبد الرحمن کوفی از خیار تابعین و رئیس فاضلین بود و در هر روز هفتصد رکعة
نماز ادا میکرد و او بر سبیل دوام نماز عشاء و فجر با یک وضوء میخواند و از کثرت عبادة
و وفرت ریاضت پوست و استخوان شده بود و ابو اسحاق سبعی عدول از روایت
ابی عبیده بسوی روایت عبد الرحمن اختیار کرد از جهت آنکه ابو عبیده بر صحیح اقوال
سمع حدیث از پدر خود نکرده پس آن روایت منقطعه باشد بخلاف روایت عبد الرحمن
که آن موصول است و نزد ترمذی ابو اسحاق مذکور همین حدیث را از ابی عبیده از
پدر او عبد الله بن مسعود روایت کرده پس بنا برین مراد ابو اسحاق درین مقام بقول
خود که گفته لیس ابو عبیدة ذکره آنست که من همین حدیث را درین مقام و زمان از ابی
عبیده روایت نمیکنم بلکه از عبد الرحمن روایت میکنم اگرچه در مقام و زمان دیگر همین
حدیث را از ابی عبیده روایت میکنم انه سمع عبد الله یقول که بدرستی آن پدر
او که اسود است شنید عبد الله بن مسعود را که میگوید اتی النبی صلی الله علیه وسلم

باب لا یستنجی بروث حدثنا ابو نعیم قال انا زهیر عن ابی اسحاق قال لیس ابو عبیدة ذکره ولکن عبد الرحمن بن الاسود عن ابیه انه سمع عبد الله یقول اتی النبی صلی الله علیه وسلم الغائط فامرنی ان آتیه بثلثة احجار

الغائط که آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جای پست و مغاک را یعنی از برای قضاء
حاجت انسانیه فَاَمَرَنِی اَنْ اٰتِیَهٗ بِثَلٰثَةِ اَحْجَارٍ پس فرمود مرا آنکه بیارم من او را سه
سنگها تا بآنها استنجا نماید و این حدیث موافق است بحدیث سلمان که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود لا یَسْتَنْجِ احدکم باقل من ثلثة احجار و این را مسلم روایت
کرده و امام شافعی و احمد و اصحاب حدیث باین حدیث تمسک کردند
و شرط نمودند که در استنجا از سه سنگ کم نکند لیکن وقتی که تصفیه و پاکیزگی
بسه سنگ حاصل نشود پس زیاده از سه سنگ استعمال نماید تا آنکه تنقیه تام
آن مقام حاصل آید و درین هنگام طاق کردن مستحب است زیرا که رسول
علیه السلام فرموده و مَنِ استجمر فلیوتر و واجب نیست از جهت آنکه در روایت
حسنه از ابی داؤد زیادت بر قول مذکور آمده که رسول علیه السلام فرمود
و مَنْ لا فلا حرج و باین تقریر و تحقیق حاصل شد جمع و توفیق میان روایات
که از رجال ثقات درین باب وارد شدند خطابی گفته اگر مقصود تنقیه آن مکان
بودی هر آئینه اشتراط عدد خالی از فائده میبود پس هرگاه لفظ عدد شرط شد
و تصفیه و انقاء در وی از جهت معنی معلوم شد دلالت کرد آن کلام بر وجوب
بودن هر دو امر از عدد و انقاء نظیر این عدت باقراء است از جهت آنکه عدد یعنی
سه قرء شرط است اگرچه براءة رحم بیک قرء متحقق می شود لیکن حنفیه گویند
که ذکر این عدد از برای آن واقع شده که در اکثر اوقات و حالات تطهیر تام
آن مقام بسه سنگ حاصل میشود نه از برای آنکه این عدد معین شرط است
بلکه شرط انقاء آن مقام است و دلیل برین آنست که اگر تنقیه تام آن مقام بایندد
حاصل نشود پس لازم است که زائد بران عدد استعمال نماید تا انقاء بر سبیل کمال
حاصل آید و ازین واضح شد که عدد معین در استنجا مشروط و مسنون نیست

فَوَجَدْتُ حَجَرَیْنِ پس یافتم من در انجا دو سنگ را وَالْتَمَسْتُ الثَّالِثَ فَلَمْ اَجِدْهُ
و طلب کردم من سنگ سیومی را پس نیافتم من او را فَاَخَذْتُ رَوْثَةً پس گرفتم
من بجاء سنگ سیومی یک دانه سرگین را از جهت آنکه آن هم مثل سنگ خشک بود
و نشف رطوبات نجسه می کند و ابن خزیمه در همین حدیث آورده که آن سرگین خر بود

فوجدت حجرین والتمست الثالث فلم اجده فاخذت روثة

وتیمی گفته که روث مختص است بآنچه موجود شود از اسپها و استرها و خرها پس پس
فَاَتَیْتُهُ بِهَا پس آوردم یعنی نزد او بآن هر سه چیز که آن دو سنگ و یک سرگین بود فَاَخَذَ
الْحَجَرَیْنِ وَاَلْقَی الرَّوْثَةَ پس گرفت رسول علیه السلام از دست من آن دو سنگ را
و انداخت آن یکدانه سرگین را و طحاوی باین کلام استدلال کرده برانکه سه سنگ
شرط نیست از جهت آنکه اگر آن عدد شرط میبود البته رسول علیه السلام سنگ
سیومی از عبد الله طلب میکرد لیکن او غافل شده از آنچه ابو اسحاق از علقمه از عبد الله بن
مسعود در همین حدیث مبارک روایت کرده زیراکه در وی چنان آمده فالقی الروثة
وقال انها رکس ائتنی بحجر و رجال او همه ثقات اند و اگر گفته شود که ابو اسحاق سمع حدیث
از علقمه نکرده جواب آنکه کرابیسی که ثقه است سمع او را از علقمه باین حدیث ثابت کرده
و بر تقدیری که سمع او از علقمه ثابت نشود پس اینحدیث مرسل از ابی اسحاق باشد و مرسل
نزد مخالفین حجت است و نزد مایان نیز وقتی که قوی گردد و مسند باشد از طریق
دیگر چنانچه امام شافعی گفته لا اقبل الا مراسیل سعید بن المسیب فانی تتبعتها فوجدتها
مسانید و اینحدیث ازین قبیل است و در استدلال طحاوی هنوز بحث دیگر باقی
است زیراکه احتمال دارد که رسول علیه السلام در طلب سنگ سیومی اکتفاء بر امر
اول کرده باشد از جهت آنکه امر بطلب سنگ وارد شده بود لهذا تجدید بطلب
ثالث نفرمود یا احتمال دارد که بطرف یکی از آن دو سنگ موجوده اکتفاء کرده باشد
زیراکه مقصود از سه سنگ سه مسحه است و این حاصل است اگرچه بیک سنگ باشد
و دلیل بر صحت این آنست اگر شخصی بطرف سنگی مسح کرد و او را انداخت پس شخصی دیگر
آمد پس بطرف دیگر از همان سنگ مسح کرد هر آئینه هر دو را باتفاق جائز باشد و ابو
الحسن مالکی گفته که روایت کرده شده که عبد الله آورد او را بسنگ سیومی لیکن صحیح
نشده و اگر صحیح باشد پس استدلال از برای آن کسی که سه عدد شرط نمیکند قائم است
از جهت آنکه رسول علیه السلام در هر دو موضع اکتفاء بکمتر از سه عدد کرد پس از برای هر یک
از آن دو موضع کم از سه عدد حاصل شد و لیکن در وی نیز نظر است از جهت آنکه زیادة
ثابت است چنانچه قبل ازین تحقیق نمودیم و گویا آن زیادت از حدیث ابی هریره
و سلمان است والله اعلم وَقَالَ هٰذَا رِكْسٌ و فرمود که این دانه سرگین پلید است

فاتیته بها فاخذ الحجرین والقی الروثة وقال هذا رکس

پس

پس ازاله نجاست باو حاصل نمی شود بلکه ازدیاد آن حاصل می آید و رکس درین مقام
بکسر را مهمله و اسکان کاف است پس گفته شده که آن لغة در رجس بجیم است چنانچه
ابن ماجه درهمین حدیث رجس بجیم روایت کرده و بعضی گفته اند که رکس بر جیع را گویند
و او را رکس ازانجهة گفت که او ردکرده شده باز حالت طهارت بسوی حالة نجاست
و اولی آنست که گفته شود که او ردکرده شده از حالت طعام بسوی حالة روث
ابن بطال گفته که رکس بکاف هرگز در لغة دیده نشده لکن ابن مالک گفته که معنی
رکس رد است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده أُرْكِسُوا فِيهَا یعنی رد کرده میشوند
دران فتنه پس گویا رسول محمود از برای عبد الله ابن مسعود در جواب فرمود که این
دانه سرگین رد بر تو است یعنی او را باز پس بگیر که او بکار من نمی آید تمام شد کلام
ابن مالک و بر تقدیری که ثابت شود آنچه او گفت هرآئینه رکس بفتح راء
مهمله باشد گفته میشود ارکسه رکسا اذا رده و در روایت ترمذی هذا رکس نجسا
آمده و این مؤید از برای قول اول است و نسائی بسیار غریب و عجیب کرده
که گفته پس ازین حدیث مبارک الرکس طعام الجن و این اگر در بعضی ثابت
شود پس مزیل از برای اشکال از اصل است و در بعضی روایات بر رکس آمده
و تانیث باعتبار مشار الیه است که آن روثه است و تذکیر باعتبار خبر است
که آن رکس است وَقَالَ اِبْرَاهِيْمُ بْنُ يُوْسُفَ و گفت ابراهیم پسر یوسف که آن
ابراهیم در سال یکصد و هفتاد و هشت وفات یافت عَنْ اَبِيْهِ از پدر خود
که آن یوسف پسر ابی اسحاق سبعی است و در سال یکصد و پنج وفات یافت
عَنْ اَبِيْ اِسْحَاقَ از ابی اسحاق سبعی که پدر یوسف است پس ابراهیم از جد خود
روایت میکند و قول او حَدَّثَنِيْ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ مقوله قال است یعنی گفت ابراهیم
که حدیث کرد مرا عبد الرحمن بحدیث مبارک مذکور و این عبد الرحمن پسر اسود
است که ذکر او الحال گذشته و این متابعت ناقصه است که مؤلف او را بر
سبیل تعلیق ذکر کرد و اگر گفته شود که در ابراهیم مذکور ثقات حدیث تکلم کرده اند
چنانچه عباس از یحیی گفته که ابراهیم چیزی نیست و نسائی گفته که ابراهیم قوی نیست
پس مؤلف چگونه ازو نقل حدیث کرده جواب آنکه برداشته میشود در متابعات آنچه برداشته

وَقَالَ اِبْرَاهِيْمُ بْنُ يُوْسُفَ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ اَبِيْ اِسْحَاقَ حَدَّثَنِيْ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ

نیشود در اصول روایات والله تعالی اعلم بابُ الوُضُوءِ مَرَّةً مَرَّةً باب است
در بیان پاک کردن هر اندام یک یکبار حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یُوسُفَ قَالَ اَنَا سُفْیَانُ مراد ازو
ثوری است وراوی ازو فریابی است نه بیکندی عَنْ زَیْدِ بْنِ اَسْلَمَ بصیغه افعل تفضیل
عَنْ عَطَاءِ بْنِ یَسَارٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ گفت ابن عباس تَوَضَّأَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
مَرَّةً مَرَّةً که وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یک یکبار و مرة مرة منصوب بر ظرفیة
است یعنی در یک زمان و اگر دوبار یا زیاده ازو هر اندام را از اندامهای وضو می شست
البته وضو ساختن در دو زمانه یا زیاده ازو متحقق می شد از جهت آنکه از برای هر بار شستن
زمان مغائر از برای شستن بار دیگر لازم است بابُ الوُضُوءِ مَرَّتَیْنِ مَرَّتَیْنِ
باب است در بیان طهارت کردن دو دو بار از برای هر اندام حَدَّثَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عِیسَی
حسین بصیغه تصغیر پسر عیسی پسر حمران بضم حاء مهمله طائی ابو علی کومی بکاف مهمله بسطامی
که در نیساپور سکونت می کرد و در همان نیساپور در سال دوصد و چهل و هفت وفات
یافت قَالَ اَنَا یُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ پسر مسلم واو مؤدب ابو محمد بغدادی حافظ حدیث
است و در سال دوصد و هشت وفات یافت قَالَ اَنَا فُلَیْحُ بْنُ سُلَیْمَانَ فلیح بضم فاء
و فتح لام و سکون یاء تحتانیه و بحاء مهمله است عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ اَبِی بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو
بْنِ حَزْمٍ بحاء مهمله و زاء معجمه ساکنه است و او ابو محمد مدنی انصاری تابعی است امام احمد
گفته که حدیث او شفا است و در سال یک صد و سی و پنج وفات یافت عَنْ عَبَّادِ
بْنِ تَمِیمٍ عباد بتشدید باء موحده پسر تمیم پسر زید پسر عاصم انصاری است و در بودن
او صحابی اختلاف است عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَیْدٍ پسر عاصم انصاری است پس او عم از
برای عباد است اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّأَ مَرَّتَیْنِ مَرَّتَیْنِ که بدرستی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وضو کرد و شست هر اندام مبارک را از اندامهای وضو دو دو
بار بابُ الوُضُوءِ ثَلٰثًا ثَلٰثًا باب است در بیان طهارت ساختن هر اندام وضو
را سه سه بار حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِیزِ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْاُوَیْسِیُّ بضم همزه و فتح واو و سکون یاء
تحتانیه و بسین مهمله است قَالَ اَنَا اِبْرٰهِیمُ بْنُ سَعْدٍ که سبط عبد الرحمن بن عوف است
عَنِ ابْنِ شِهَابٍ اَنَّ عَطَاءَ بْنَ یَزِیدَ ماخوذ از زیاده است اَخْبَرَهُ اَنَّ حُمْرَانَ بضم حاء مهمله
و سکون میم و براء مهمله مَوْلَی عُثْمَانَ اَخْبَرَهُ یعنی حمران که مولای حضرت عثمان بود [illegible]

متن باب الوضوء مرة مرة متن حدثنا محمد بن یوسف قال انا سفیان عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابن عباس قال توضأ النبی صلی الله علیه وسلم مرة مرة
متن باب الوضوء مرتین مرتین حدثنا الحسین بن عیسی قال انا یونس بن محمد قال انا فلیح بن سلیمان عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عباد بن تمیم عن عبد الله بن زید ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین
باب الوضوء ثلثا ثلثا حدثنا عبد العزیز بن عبد الله الاویسی قال انا ابراهیم

عطاء را اَنَّهُ رَاَی عُثمَانَ بنَ عَفَّانَ که بدرستی او دید حضرت عثمان پسر عفان را و او

امیر المؤمنین عثمان پسر عفان پسر ابی العاص پسر امیه پسر عبد شمس پسر عبد مناف

است اُموی قرشی است که روایت کرده شده است از وا حادیث رسول خدا

صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد و چهل و شش حدیث که امام بخاری از جمله آنها یازده

حدیث آورده و در روز اول از شهر محرم در سال بیست و چهار خلیفه کرده شده و در

روز جمعه به هژدهم ماه ذی حجه در سال سی و پنج مقتول شد. و او را اسود تجیبی بتاء مثناة

فوقانیه و کسر جیم و سکون یاء تحتانیه و بباء موحده مصری کشت و در شب شنبه به بقعه

بقیع مدفون شد و عمر او هشتاد و دو سال بود و بر وی حکیم پسر حزام جنازه کرد

و باقی مناقب و احوال او در سابق گذشته دَعَا بِاِنَاءٍ که خواند و طلبید ظرف آب

را که مهیا از برای وضوء و طهارت بود فَاَفْرَغَ پس ریخت آب را از ان ظرف عَلٰی

کَفَّیْهِ ثَلٰثَ مِرَارٍ بر هر دو کف دست خود سه بار فَغَسَلَهُمَا پس

شست آن هر دو کف را سه بار و درین اشارت است که شستن

هر دو دست پیش از در آوردن آنها در ظرف آب مستحسن است

اگرچه بعد از خواب نباشد از برای احتیاط ثُمَّ اَدْخَلَ یَمِیْنَهٗ فِی الْاِنَاءِ

پستر در آورد دست راست خود را در همان ظرف آب فَمَضْمَضَ پس

جنبانید آب را در دهن خود و فاء در قول او فمضمض فصیحه است و تقدیر

کلام چنان است فاخذ الماء منه وادخله فی فیه فمضمض وَاسْتَنْثَرَ و بینی افشاند

و پاک از مخاط کرد و در بعضی روایات و استنشق بدل و استنثر آمده و لفظ واو

عاطفه اگرچه بر ترتیب دلالت نمیکند لیکن تقدیم ذکر مضمضه بر ذکر استنثار یا

استنشاق خالی نیست از اشارت بسوی آنکه مضمضه مقدم بر استنشاق است

ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهٗ ثَلٰثًا پستر شست روی خود را سه مرتبه و حکمت در تاخیر

کردن غسل وجه از دست شستن و مضمضه و استنشاق با وجود آنکه او اول

فرض است که در آیت وضوء ذکر شده آن است که دست آلت تطهیر

است پس لازم است که او اول شسته شود و ایضا بگرفتن آب

در دست رنگ آب معلوم میشود و با نداختن او در دهن

بن سعید عن ابن شهاب ان عطاء بن یزید اخبره ان حمران مولی عثمان اخبره انه رأی عثمان بن عفان دعا باناء فافرغ علی کفیه ثلث مرار فغسلهما ثم ادخل یمینه فی الاناء فمضمض واستنثر ثم غسل

در دهن طعم و مزه او مدرک گردد و به بینی کردن او بوی آن مکشوف شود لهذا مضمضه
و استنشاق را مقدم بر غسل وجه کردند تا احتیاط کلی در ادای فرض بر سبیل یقین
حاصل گردد و حکمت استنثار در باب لاحق خواهد آمد انشاء الله تعالی وَیَدَیْهِ
اِلَی الْمِرْفَقَیْنِ ثَلٰثَ مِرَارٍ و شست هر دو دست خود را تا هر دو آرنج آنها سه بار یعنی
هر یک را لیکن راست را در شستن مقدم بر چپ کرد چنانچه در روایت معمر از زهری
در صوم مؤلف آورده و همچنان قول در هر دو پای است ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهٖ پستر دست
تر مالید بسر خود و تحقیق دخول باء بر محل در سابق گذشته و ازین کلام معلوم شد که تثلیث
در مسح مسنون نیست و اگر مسنون میبود او را نیز سه بار ادا میکرد و ایضا بسا اوقات
در تثلیث مسح منقلب بغسل میگردد و ایضا مسح دلالت بر تخفیف میکند پس قیاس او بر غسل
صحیح نیست و ایضا مقصود از تکرار غسل تکمیل غسل است و در مسح تکمیل باستیعاب در
یکبار حاصل شده پس حاجت به تکرار واقع نشد و ابو عبیده مبالغه کرده و گفته که معلوم
نکردیم هیچ یکی را از سلف که گفته باشد که مسح کردن سه بار مسنون است و دلک
در غسل نزد اکثر علما شرط نیست و امام مالک در بعض اقوال او را شرط دانسته ثُمَّ غَسَلَ
رِجْلَیْهِ ثَلٰثَ مِرَارٍ اِلَی الْکَعْبَیْنِ پستر شست هر دو پائی خود را سه بار تا هر دو شتالنگ
ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پستر گفت حضرت عثمان که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم مَنْ تَوَضَّاَ نَحْوَ وُضُوْئِیْ هٰذَا که هر کس که وضو کرد مانند وضوء من که
این وضو است یعنی مانند این وضو که من او را به ترتیب خاص ادا نمودم ثُمَّ صَلّٰی رَکْعَتَیْنِ
پستر نماز خواند و ادا کرد دو رکعت را لَا یُحَدِّثُ فِیْهِمَا نَفْسَهٗ در حالیکه سخن نمیکند در ان
هر دو رکعت نفس خود را یعنی جان خود را بچیزی از امور دنیا بر سبیل عزم و قصد مصمم اما آنچه
از خواطر ردیه بی عزم و اختیار بر انسان در حالت ادای صلوة طاری میگردند پس آن معاف
اند و هیچ خلل و منع در حصول این فضیلت مذکوره واقع نمیکنند غُفِرَ لَهٗ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ
آمرزیده و بخشیده میشود از برای آنکسی آنچه پیش گذشته از جنس گناه و نافرمانی او و ظاهر
این کلام صغائر و کبائر را عام است لیکن علماء محققین او را مخصوص بصغائر کردند از جهة آنکه
در غیر این روایت همین کلام مقید باستثناء کبائر وارد شده و این در حق آن کسی است
که صغائر و کبائر هر دو از وی صادر شده باشند اما آنکسی که از وی بجز از صغائر چیزی از کبائر صادر

وَیَدَیْهِ اِلَی
الْمِرْفَقَیْنِ ثَلٰثَ
مِرَارٍ ثُمَّ مَسَحَ
بِرَأْسِهٖ ثُمَّ
غَسَلَ رِجْلَیْهِ ثَلٰثَ
مِرَارٍ اِلَی الْکَعْبَیْنِ
ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ
تَوَضَّاَ نَحْوَ وُضُوْئِیْ
هٰذَا ثُمَّ صَلّٰی رَکْعَتَیْنِ
لَا یُحَدِّثُ فِیْهِمَا
نَفْسَهٗ غُفِرَ لَهٗ مَا
تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ

نشده باشد پس البته آن صغائر این نماز ازو بخشیده می شوند واما آن کسی که ازو بجز از
کبائر گناهی سر نزده پس ازو بسبب این نماز تخفیف ازان کبائر کرده شود بآن
مقداری که از برای صاحب صغائر ثابت است واما آن کسیکه از برای وی نه
صغائر است ونه کبائر چنانچه انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام پس البته بسبب این نماز
در حسنات آنها زیادت کرده شود واین کلام دلالت میکند که ادا دو رکعت نماز
پس از وضوء وطهارت مستحب است وَعَنْ اِبْرَاهِیْمَ وعبد العزیز اویسی روایت کرد
از ابراهیم پسر سعد پس این قول مؤلف معطوف است بر قول او اخبرنا ابراهیم بن
سعد یا حدثنی ابراهیم بن سعد وبنابرین تقدیر پس این حدیث از مؤلف معلق نیست
قَالَ صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ که گفت صالح پسر کیسان بفتح کاف قَالَ ابْنُ شِهَابٍ که گفت
پسر شهاب یعنی زهری وَلٰكِنْ عُرْوَةُ يُحَدِّثُ عَنْ حُمْرَانَ که روایت کرد حدیث
مذکور را بر وجه مسطور ولیکن عروه بضم عین مهمله پسر زبیر حدیث میکند از حمران بضم
حاء مهمله بر وجه دیگر یعنی عطاء وعروه هردو شیخ از برای ابن شهاب اند وآن هردو
حدیث مذکور را از حمران مولای حضرت عثمان بر وجه مختلف روایت کرده اند پس
عطاء او را بر یک وجه روایت کرده چنانچه در سابق گذشته وعروه بر وجه دیگر روایت
کرده چنانچه میگوید فَلَمَّا تَوَضَّأَ عُثْمَانُ پس هرگاه وضوء کرد حضرت عثمان پسر عفان
قَالَ لَأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيْثًا هر آئینه حدیث میکنم من شما را حدیثی از رسول عالمیان
لَوْلَا آيَةٌ مَا حَدَّثْتُكُمُوْهُ اگر نمی بود یک آیه کریمه از قرآن حدیث نمیکردم من شما را
آن حدیث از رسول عالمیان ولیکن از سبب وجود آن آیه قرآن بیان آن حدیث
رسول عالمیان بر من واجب شد لهذا بیان میکنم ومیگویم سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يَقُوْلُ که شنیدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که میگوید لَا يَتَوَضَّأُ رَجُلٌ که
وضوء نمیکند هیچ مردی فَيُحْسِنُ وُضُوْءَهٗ پس نیک میکند وضوء خود را یعنی جمیع فرائض
وسنن را دران وضوء رعایت کند وَيُصَلِّي الصَّلٰوةَ وادا میکند نماز فرض را ودر روایت
مسلم فیصلی هذه الصلوات الخمس آمده اِلَّا غُفِرَ لَهٗ مَا بَيْنَهٗ وَبَيْنَ الصَّلٰوةِ مگر بخشیده میشود
از برای او آنچه از گناه درمیان او وبعد از فعل مذکور یا درمیان فعل مذکور از او ودرمیان
آن نماز که در عقب او می آید چنانچه مسلم در روایت هشام بن عروه از عروه آورده وگفته

وَعَنْ اِبْرَاهِیْمَ قَالَ
صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ
قَالَ ابْنُ شِهَابٍ
وَلٰكِنْ عُرْوَةُ يُحَدِّثُ
عَنْ حُمْرَانَ فَلَمَّا
تَوَضَّأَ عُثْمَانُ قَالَ
لَأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيْثًا
لَوْلَا آيَةٌ مَا
حَدَّثْتُكُمُوْهُ سَمِعْتُ
النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَقُوْلُ لَا يَتَوَضَّأُ فَيُحْسِنُ وُضُوْءَهٗ
رَجُلٌ وَيُصَلِّي الصَّلٰوةَ
اِلَّا غُفِرَ لَهٗ مَا بَيْنَهٗ
وَبَيْنَ الصَّلٰوةِ

وبعضی گفته اند تا آنکه تمام کند نماز ثانی را تا شامل شود آن تقصیرات را که در نماز
دویمی واقع آید و ازین حدیث مبارک معلوم شد که تعلم فرائض وضوء وسنن
وآداب او امر مهم ومعظم است وهر انسان را لائق است که وضوء وطهارت
کند بر وجهیکه نزد جمیع علماء صحیح باشد چنانچه حرص کند بر تسمیه ونیت ومضمضه واستنشاق
واستنثار واستیعاب مسح سر ومسح هر دو گوش ودلک اعضاء وتتابع در وضوء
وترتیب بر وجه منصوص در جمیع اعضاء وضوء وجز آن که علماء راسخین وفضلاء
ثاقبین در فرضیت آن اختلاف کرده اند قَالَ عُرْوَةُ الْآيَةُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ
مَا أَنْزَلْنَا گفت عروه که شیخ ابن شهاب است که آن آیت که حضرت عثمان در قول
خود لولا آیة ما حدثتکموه یاد کرده قول حق سبحانه جل شانه است که فرموده اِنَّ الَّذِینَ
یَکْتُمُوْنَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ تا قول او ویلعنهم اللاعنون یعنی حق سبحانه تعالی درین آیه
قرآن ذم ووعید در حق کاتمان علم بیان فرموده پس معلوم شد که تبلیغ علم واجب
است واین آیه کریمه اگرچه در حق علماء اهل کتاب نازل شده لیکن اعتبار از برای عموم
لفظ است نه از برای خصوص سبب چنانچه در اصول فقه محقق شد ومانند این قول حضرت
عثمان از برای حضرت ابی هریره در کتاب علم گذشته وحضرت عثمان ترک تبلیغ این
حدیث در حق آنها بر تقدیر عدم وجود آیه کریمه در قرآن از آن جهت میکرد که بر آنها از اغترار
بران وضوء وترک سائر اعمال صالحه میترسید وامام مالک در موطا این حدیث
مبارک را از هشام پسر عروه روایت کرده ودر روایت او تعیین آیه کریمه وارد نشده لیکن باجتهاد
خود گفته که من گمان میکنم که مراد حضرت عثمان بآیه کریمه در قول او لولا آیة قول حق سبحانه
جل شانه است که فرموده وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَیِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ الَّیْلِ اِنَّ الْحَسَنٰتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّاٰتِ
ولیکن آنچه عروه راوی ذکر کرده است اولی بجزم ویقین است وقول او وقال عروة تعلیق
از بخاری است واحتمال دارد که مقوله از برای ابن شهاب باشد والله تعالی اعلم

باب الاِسْتِنْثَارِ فِی الْوُضُوْءِ باب است در بیان افشاندن بینی در وضوء واستنثار استفعال
از نثر است وآن نزد جمهور عبارت است از طرح آبی که او را اول بجذب کشیده باشد
وبعضی گفته اند که او عبارت است از بیرون کردن آب بینی از نهایت بینی ذَکَرَہٗ عُثْمَانُ
وَعَبْدُ اللّٰہِ بْنُ زَیْدٍ وَابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یاد کرده است

قَالَ عُرْوَةُ الْآيَةُ
اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْتُمُوْنَ
مَا اَنْزَلْنَا بَابُ
الْاِسْتِنْثَارِ فِی
الْوُضُوْءِ ذَکَرَہٗ
عُثْمَانُ وَعَبْدُ اللّٰہِ
بْنُ زَیْدٍ وَابْنُ عَبَّاسٍ
عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ
عَلَیْہِ وَسَلَّمَ

او را یعنی روایت کرده استنثار را حضرت عثمان و عبد الله پسر زید انصاری و عبد الله
پسر عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن مستحب آنست که استنثار بدست چپ نماید
و حدیث عثمان گذشته و حدیث عبد الله صحابی پسر زید خواهد آمد و حدیث ابن عباس
اشارة است بسوی آنچه احمد و ابو داؤد و حاکم وغیره از حدیث ابن عباس روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود استنثروا مرتین بالغتین او ثلاثا حدثنا
عَبْدَانُ بفتح عین مهمله و سکون باء موحده و بدال مهمله و بنون اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ پسر مبارک قَالَ
اَنَا یُوْنُسُ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ اَخْبَرَنِیْ اَبُوْ اِدْرِیْسَ او عائذ الله بهمزه و بذال معجمه است اَنَّهٗ
سَمِعَ اَبَا هُرَیْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ که بدرستی آنحضرت فرمود که
مَنْ تَوَضَّاَ فَلْیَسْتَنْثِرْ هر کسی که وضو کند پس کو بینی افشاند تا مجری نفس که با و قراءت و تلاوت
است منقی و مصفی گردد و مخارج حروف بر وجه صحیح ادا کرده شود و جمهور بر آنست
که این امر از برای ندب و استحباب است از جهت آنکه ترمذی روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم از برای یک مرد کوهستانی فرمود توضأ کما امرک الله یعنی وضو
کن چنانچه فرموده است ترا خدای تعالی پس او را حواله بر آیه کریمه فرمود و در آیه کریمه
ذکر استنشاق و استنثار نیست لیکن احتمال دارد که مراد از امر خدا اعم از آیه کریمه باشد
از جهت آنکه خدای تعالی امر کرده است بمتابعت نبی و امتثال سنن و افعال او چنانچه
فرموده و اطیعوا الرسول و فرموده و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و
هیچکسی از وضوء رسول خدا صلی الله علیه وسلم نقل نکرده که او مضمضه و استنشاق
را ترک کرده پس باین تقریر مردود شد قول آنکسی که گفته مضمضه در وضوء واجب نیست
و تمسک در وی بحدیث مذکور کرده لیکن جواب قاطع آنست که اگر باین حدیث آن هر دو را واجب کنیم
پس زیادت بر کتاب الله باین خبر واحد لازم می آید و آن صحیح نیست زیرا که زیادت
نزد حنفیه نسخ است و نسخ کتاب الله بخبر واحد صحیح نیست چنانچه در کتب اصول فقه مفصل
شده و در بعضی روایات ذکر عدد نیز آمده که لفظ او چنانست و اذا استنثر فلیستنثر
وترا و مؤلف از ابی هریره در باب بدء الخلق آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود
اذا استیقظ احدکم من منامه فتوضأ فلیستنثر ثلاثا فان الشیطان یبیت علی خیشومه
و بنا برین تقدیر پس مراد باستنثار در وضوء از برای تنظیف

حدثنا عبدان قال انا عبد الله قال انا یونس عن الزهری قال اخبرنی ابو ادریس انه سمع ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من توضأ فلیستنثر

و برای استیقظ از برای شیطان است وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ و هر کسی که استنجا بسنکها کند پس
باید که طاق کند یعنی بسه سنک یا پنج یا هفت استنجا کند و این امر نیز از برای استحباب
است و ازین نیز معلوم می شود که در استنجا عدد مسنون شرط نیست چنانچه امام
شافعی کوید که در وی سه سنک یا مانند آن شرط است و مؤید عدم اشتراط عدد معین
است آنچه در سنن از حدیث صحیح آمده که رسول علیه السلام فرمود من استجمر فلیوتر
من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج پس قول خطابی باطل شد که کفته که مراد بوتر در حدیث
مبارک واحد نیست از جهة آنکه او عبارت از واحد فرد است زیرا که او زیادة صفت
بر اسم است و اسم بکمتر از واحد حاصل نمیشود پس معین شد که مراد از وآن عدد
فرد است که زائد بر واحد باشد و ادنی متیقن از وی سه است پس سه شرط در استنجا
شد و وجه بطلان او آنست که این تقریر او مقابل و معارض از برای حدیث صحیح مذکور
است و استجمر ماخوذ از استجمار است و استجمار عبارت از استعمال جمره که عبارت از جمره
صغیر است و الله تعالی اعلم

بَابُ الْاِسْتِجْمَارِ وِتْرًا

باب است در بیان استعمال کردن سنکهائی خورد در استنجا در حالیکه آنها طاق باشند حَدَّثَنَا
عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوْسُفَ قَالَ اَنَا مَالِكٌ عَنْ اَبِي الزِّنَادِ بکسر زا معجمه و بنون و بدال مهمله عَنِ
الْاَعْرَجِ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود اِذَا تَوَضَّأَ
اَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ فِي اَنْفِهِ مَاءً وقتیکه وضوء کند یکی از شما پس باید که بکرداند در بینی
خود آب را ثُمَّ لِيَنْتَثِرْ پس تر باید که بیفشاند بینی را و آب جذب کرده را یا آب بینی را
از وی بیرون کند و قول او لینتثر بر وزن لیفتعل درین روایت آمده و در بعضی روایات لینثر
بثاء مثلثه بعد از نون ساکنه از مجرد آمده و هر دو در معنی متحد اند وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ و هر کسی
که استعمال سنکها در استنجا کند پس باید که طاق کند وَاِذَا اسْتَيْقَظَ اَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهٖ
و وقتی که بیدار شود یکی از شما از خواب خود فَلْيَغْسِلْ يَدَهٗ قَبْلَ اَنْ يُدْخِلَهَا فِي
وَضُوْئِهٖ پس باید که بشوید دست خود را پیش از آنکه در آرد آن دست را در آب وضوء خود
و وضوء بفتح واو عبارت از آب وضوء بضم واو است و در روایت مسلم چنان آمده
فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها و این روایت در بیان مراد واضح تر از روایت ادخال
است از جهة آنکه بر مطلق ادخال هیچ کراهة مترتب نمیشود مانند آن کسی که داخل کرد دست

خود را در ظرف بزرگ پس آب گرفت از و بظرف خورد بو جهیکه مس نکرد دست او آب را و لفظ نوم در قول او من نومه عام است و جمهور علما و شافعی بعموم او استدلال کرده اند برانکه دست شستن پس از هر خواب مستحب است و امام احمد بن حنبل او را بخواب شب مخصوص کرده از جهت آنکه رسول علیه السلام در آخر این حدیث و کلام فرمود این بانت یده و شک نیست که حقیقت بیت بجز از شب متحقق نشود و ایضا در روایت ابی داؤد آمده اذا قام احدکم من اللیل و در روایت مسلم اذا قام احدکم الی الوضوء حین یصبح آمده لیکن تعلیل از رسول جمیل استدعا میکند که خواب روز بخواب شب ملحق شود و تخصیص خواب شب در حدیث مذکور از جهة کثرت و غلبه بیت بستر جمهور امر مذکور را بر ندب حمل کرده اند و امام احمد او را محمول بر وجوب در خواب شب کرده نه در خواب روز و از و در یک روایت استحباب شستن دو دست در خواب روز آمده اما اجماع و اتفاق کردند برانکه اگر غوطه داد بجز از غسل دست خود را در آب هیچ ضرر و نقصان در آب میکند و اسحاق و داؤد و طبری گفته اند که آن آب نجس می شود و قرینه صارفه از برای امر مذکور از حمل کردن بر وجوب نزد جمهور آنست که رسول علیه السلام در ینحدیث و کلام تعلیل کرد بامری که مقتضی از برای شک و تردد است از جهة آنکه شک استدعا نمیکند وجوب را درین حکم از برای استصحاب اصل طهارت و بقاء او بر حال سابق و ابو عوانه بر عدم وجوب استدلال کرده بوضوء رسول خدا صلی الله علیه و سلم از مشک آویزان بعد از برخواستن او از خواب چنانچه در حدیث ابن عباس می آید لیکن بر وی وارد میشود که قول او احدکم تقاضا میکند اختصاص او را بغیر آن ذات مبارک سرور عالم صلی الله علیه و سلم و جواب کرده شده بآنکه از رسول مقبول صحیح شده که هر دو دست خود را در حالت بیداری قبل از در آوردن آنها در ظرف آب می شست پس استحباب او پس از خواب بسبیل اولی ثابت شد و ترک او در مکان مذکور از برای بیان جواز است و ایضا در همین حدیث بروایت مسلم و ابی داؤد فرموده فلیغسلها ثلاثا و در یک روایت ثلاث مرات آمده و تعقید بعدد در غیر نجاست عینیه دلالة میکند بر استحباب بودن آن و در روایت همام از ابی هریره نزد احمد واقع شده فلا یضع یده فی الوضوء حتی یغسلها و نهی در و از برای تنزیه است چنانچه ذکر کردیم اگر کرد مستحب

است واگر ترک کرد مکروه است واین همه در حق آنکسی است که از خواب بیدار شود
اما آنکسی که بیدار باشد پس فعل غسل از برای او مستحب است از برای حدیث حضرت عثمان
وعبد الله پسر زید وترک او مکروه نیست زیرا که نهی در و وارد نشده فَاِنَّ اَحَدَکُمْ اِذَا
نَامَ زیرا که بدرستی یکی از شما وقتی که خواب کرد بیضاوی گفته که باعث بر امر بغسل
احتمال نجاست است از جهة آنکه شارع وقتی که ذکر میکند حکمی را وپس از ان او را ذکر
علت مقارن کند بی شک دلالة میکند که آن حکم ثابت از برای آن علة است
چنانچه در حدیث محرم که افتاد پس از ان مرد فرمود فانه یبعث یوم القیامة ملبیا واین
قول بعد از نهی کردن از تطییب فرمود پس دلالة کرد که علة نهی محرم بودن او است
لَا یَدْرِیْ اَیْنَ بَاتَتْ یَدُہٗ نمیداند که کجا شب گذرانیده است دست او واز ین
کلام معلوم شد که علة نهی احتمال ملاقات دست او است مر چیزی را که آب را
نجس کند ومقتضای او آنست که هر کسی که شاک ومتردد در و باشد اگر چه بیدار باشد
ملحق باو است ومفهوم او آنست که هر کس که بیقین داند جای شب کردن دست
خود را چنانچه شخصی قبل از خواب بر دست خود خرقه به پیچاند بعد از ان بیدار شود
وآن خرقه بر حال خود باشد پس اگر ترک کند آن غسل را پس مکروه نباشد اگر چه
غسل مستحب است چنانچه در بیدار وچون امام مالک گفته که این امر از برای
تعبد است پس البته در میان شاک ومتیقن فرق میکند ودلیل گرفته باین حدیث
مبارک بر آنکه در میان ورود آب بر نجاسة ودر میان ورود نجاست بر آب
فرق است وبر آنکه نجاست در آب تاثیر میکند واین صحیح است لیکن تاثیر نجاسة
در تنجیس آب اگر چه آن آب متغیر نشود خالی از بحث وکلام نیست زیرا که مطلق تاثیر
نجاست بر خصوص تاثیر نجاست بر وجه تنجیس دلالت نمیکند چنانچه گفته اند العام
لا دلالة له علی الخاص پس احتمال دارد که کراهت متیقن سخت تر از کراهت مظنون
باشد واین را ابن دقیق عید گفته ومراد او آنست که درین کلام دلالة قطعی
نیست بر آنکسی که میگوید که آب نجس نمیشود مگر بتغیر ومراد از قول او این باتت
یده آنست که او نمیداند که کجا شب گرده است دست او واز جهة او امام شافعی
گفته که عادت آن مردم مردمان بود که اکتفا در استنجا بسنگها می کردند واستنجا باب

فَاِنَّ اَحَدَکُمْ اِذَا
نَامَ لَا یَدْرِیْ
اَیْنَ بَاتَتْ یَدُہٗ

بنهادند

نمیکردند وشهرهای آنها بسخت گرم بودند پس بسا اوقات یکی ازانها وقت خواب عرق میکرد پس احتمال دارد که دست او بر محل نجاست یا بر خون حیوان یا بر قذر نجس جز آن طواف کند و او آگاه نشود و ابو الولید باجی بروی اعتراض کرده وگفته که ازین لازم می آید که نایم جامهٔ خودرا نیز غسل کند زیرا که این احتمال در وی نیز ثابت است وجواب کرده شده اورا بدو وجه اول آنکه این قول محمول است برانکه عرق در دست باشد نه در محل وثانی آنکه مستیقظ از خواب قصد نمیکند که جامهٔ خودرا در آب غوطه دهد تا امر کرده شود او را بغسل او بخلاف دست که او محتاج بسوی غسل او هست واین جواب قوی تر از اول است ودلیل برانکه اختصاص این سخن بمحل استجمار نیست آنچیزیست که او را روایت کرده است ابن خزیمه از ابی هریره در آخر همین حدیث که رسول علیه السلام فرمود این باتت یده منه ودرین حدیث مبارک فواید است اول آنکه عمل باحتیاط در باب عبادات اولی واحق است دویم آنکه کنایت کردن از چیزی که در ذکر صریح او طلب حیا کرده شود مستحسن است وقتیکه بآن کنایت افهام مراد حاصل شود وبعضی علماء فوائد بعیده ازین حدیث مبارک استنباط کردند بعضی ازانها آنست که موضع استنجا مخصوص برخصت است در جائز بودن نماز با وجود بقاء اثر نجاست بروی وبعضی ازانها آنست که وضوء از خواب واجب میشود وبعضی ازانها آنست که مس ذکر وضوء را نقض میکند وبعضی ازانها آنست که آب قلیل بدر آوردن دست در وی مستعمل نمیگردد از برای آن کسیکه قصد کند وضوء را وبعد این فوائد ظاهر است والله تعالی اعلم

بَابُ غَسْلِ الرِّجْلَيْنِ وَلَا يُمْسَحُ عَلَى الْقَدَمَيْنِ باب است دربیان شستن هردو پای ونسح کرده نشود بر هردو قدم بلکه آن هر دو را بشوید ولا یمسح بضم یاء است حَدَّثَنَا مُوسَى قَالَ اَنَا اَبُوْ عَوَانَةَ به تخفیف واو عَنْ اَبِيْ بِشْرٍ بکسر باء موحده وسکون شین معجمه عَنْ يُوْسُفَ بْنِ مَاهِكٍ بکسر ها وفتح او عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو پسر عاص قَالَ گفت عبد الله بن عمرو تَخَلَّفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنَّا فِيْ سَفْرَةٍ که پس ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از ما یان در یک سفرے فَاَدْرَكَنَا پس یافت رسول مقبول ما یان را وادرک بفتح کاف است وَقَدْ اَرْهَقَنَا الْعَصْرُ

باب غسل الرجلين ولا يمسح على القدمين حدثنا موسى قال انا ابو عوانة عن ابي بشر عن يوسف بن ماهك عن عبد الله بن عمرو قال تخلف النبي صلى الله عليه وسلم عنا في سفرة فادركنا وقد ارهقنا العصر

وحال آنکه یافته و پوشانده بود ما یان را نماز عصر وار هقنا العصر بضم قاف در رفع عصر است
و در بعضی روایات بسکون قاف و نصب عصر آمده چنانچه در سابق گذشته ابن بطال
گفته که اصحاب کرام تاخیر آن نماز از اول وقت کرده بودند از برای آنکه رسول خدا صلی
الله علیه وسلم بانها لاحق شود پس آن نماز را همراه او بسبیل اقتدا ادا نمایند پس چون
وقت تنگ شد تعجیل بسوی وضوء کردند و از جهت تعجیل اسباغ وضوء نکردند چنانچه
گوید فَجَعَلْنَا نَتَوَضَّأُ وَنَمْسَحُ عَلَى أَرْجُلِنَا پس گردانیدیم ما یان که وضوء میکردیم و دست
ترمی مالیدیم ما یان بر پایهای خود پس رسول علیه السلام این کار را برانها انکار کرد
چنانچه گفت راوی فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ پس آواز کرد رسول علیه السلام به بلندتر آواز
خود وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ که هلاکت است یا وادی خاص است از برای این پاشنها
پائی یعنی برای این پارها از آتش دوزخ و همین حدیث بهمین اسناد در باب من رفع
صوته بالعلم و در باب من اعاد الحدیث ثلاثا در کتاب علم گذشته و هیچ تفاوت در میانه
نیست مگر در راوی اول از جهت آنکه راوی اول درین باب موسی است و در باب
من رفع صوته بالعلم ابو النعمان و در باب من اعاد الحدیث ثلاثا مسدد است و مؤلف
از همین حدیث مبارک انتزاع و استنباط کرده که سبب انکار رسول علیه السلام بر اصحاب
کرام مسح هردو پائی بود نه اقتصار بر غسل بعضی از رجل لهذا در ترجمهٔ باب ولا یمسح علی القدمین
گفت و این ظاهر روایت است که متفق علیها است و در افراد مسلم چنان آمده فانتهینا الیهم
واعقابهم بیض تلوح لم یمسها الماء پس تمسک گیرد باین روایت آنکسی که باجزاء مسح قائل
است و میگوید که انکار رسول علیه السلام از سبب ترک تعمیم مسح تمامی پای بود لیکن روایت
متفق علیها راجح تر است پس این روایت بر سبیل تاویل حمل کرده میشود بر آنکه معنی قول او لم یمسها
الماء آنست که نرسیده بود آن اعقاب را آب غسل اگرچه او را بر سبیل استیعاب آب مسح
رسیده بود تا جمع و تطبیق در میان دو روایت حاصل آید و نیز قائل بمسح مسح عقب بر سبیل
تعیین واجب نمیکند پس حدیث مبارک حجت بروی است طحاوی گفته که هر گاه رسول
مرید بر سبیل تعمیم آنها را بغسل هردو پائی امر فرمود بوجهیکه از ان هیچ لمعه باقی نماند پس معلوم
شد که فرض رجل وظیفهٔ او غسل است نه مسح و ابن منیر بروی اعتراض کرده و گفته که تعمیم
مستلزم از تهٔ غسل نیست زیراکه سر عام کرده می شود بمسح و فرض او غسل نیست لیکن

این

فجعلنا نتوضأ
ونمسح علی ارجلنا
فنادی بأعلی
صوته ویل
للاعقاب من النار

این سخن بر مذهب امام مالک درست می آید که گفته مسح تمام سر فرض است و اما بمذهب
امام ابو حنیفه و شافعی درست نمی آید زیراکه نزد امام ابی حنیفه مسح ربع راس فرض است و نزد
امام شافعی مسح مطلق بعض چنانچه قبل ازین گذشته عبد الرحمن پسر ابی لیلی گفته که اصحاب
کرام از رسول انام اجماع و اتفاق کرده اند برانکه وظیفه رجل غسل است نه مسح و تحقیقات
اینحدیث مبارک و فوائد او در کتاب العلم گذشته والله تعالی اعلم **بَابُ**
الْمَضْمَضَةِ فِي الْوُضُوْءِ باب است در بیان انداختن آب بدهن در طهارت و نظافت **قَالَهُ**
ابْنُ عَبَّاسٍ وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ زَيْدٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته است و نقل کرده
است آن مضمضه را در وضوء عبد الله پسر عباس و عبد الله پسر زید انصاری ازان پیغمبر بار
صلی الله علیه وسلم و حدیث عبد الله پسر عباس از رسول خیر الناس بر سبیل صراحت در اوائل
طهارت گذشته و حدیث عبد الله پسر زید انصاری ازان رسول هادی در باب من تمضمض
و استنشق خواهد آمد و این کلام درین مقام تعلیق از امام بخاری است اگرچه در مقام
دیگر او را مسند کرده **حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ أَنَا شُعَيْبٌ** مصغر شعب **عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ**
أَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيْدَ عَنْ حُمْرَانَ بضم حاء مهمله و سکون میم **مَوْلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ**
که آن حمران مولی از برای حضرت عثمان پسر عفان بوده **أَنَّهُ رَأَى عُثْمَانَ دَعَا**
بِوَضُوْءٍ که بدرستی آن حمران دید حضرت عثمان پسر عفان را که خواند و طلب کرد
باب وضوء و طهارت از جهة تعلیم کردن راه رشد و هدایت و وضوء بفتح واو است
فَأَفْرَغَ عَلَى يَدَيْهِ مِنْ إِنَائِهِ پس ریخت آن عمدهٔ اصحاب بر دست خود از ظرف
همان آب **فَغَسَلَهُمَا ثَلٰثَ مَرَّاتٍ** پس شست آن هر دو را بر سبیل تکرار
سه بار **ثُمَّ أَدْخَلَ يَمِيْنَهُ فِي الْوَضُوْءِ** پستر داخل کرد دست راست خود را
در همان آب وضوء و طهارت و وضوء درین مقام نیز بفتح واو است
ثُمَّ تَمَضْمَضَ پستر آب در دهن کرد **وَاسْتَنْشَقَ** و آب در بینی کرد **وَاسْتَنْثَرَ**
و افشرد بینی را تا مخاط ازو بیرون آید **ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلٰثًا** پستر شست
روی خود را سه بار **وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلٰثًا** و شست هر دو دست خود را
تا هر دو آرنج آنها سه بار **ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ** پستر دست تر مالید بسر خود
یک بار و ازین معلوم شد که تثلیث در مسح مسنون نیست **ثُمَّ غَسَلَ**

باب المضمضة في الوضوء قاله ابن عباس وعبد الله بن زيد عن النبي صلى الله عليه وسلم حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عطاء بن يزيد عن حمران مولى عثمان بن عفان انه رأى عثمان دعا بوضوء فافرغ على يديه من انائه فغسلهما ثلث مرات ثم ادخل يمينه في الوضوء ثم تمضمض واستنشق واستنثر ثم غسل وجهه ثلثا ويديه الى المرفقين ثلثا

كُلَّ رِجْلٍ ثَلٰثًا پس شست هر پای را از دو پای خود سه بار و در بعضی روایات کلتا رجلیه
آمده و در بعضی کل رجله آمده و حاصل همه تعمیم غسل از برای هر رجل است و درینجا ترک
ذکر غایت از برای شهرت و اکتفاء برآیت واقع شده ثُمَّ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ نَحْوَ وُضُوْئِيْ هٰذَا پس گفت حضرت عثمان پسر عفان
که دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که وضوء میکند مانند وضوء من که این وضوء
است و او را بحضور شما کردم و وضوء درینجا بضم واو است وَقَالَ و فرموده رسول
محمود مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوْئِيْ هٰذَا هر کس که وضوء و طهارت کرد مانند وضوء من
که این وضوء است ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ لَا يُحَدِّثُ فِيْهِمَا نَفْسَهُ پس نماز کرد دو
رکعت را در حالی که سخن نمیکند دران دو رکعت جان خود را بچیزی از امور دنیا
که مخل از برای خشوع و خضوع اند و بعضی گفته اند که مراد باین کلام اخلاص تام است
و بعضی گفته اند که مراد ترک عجب و فخر است تا از سبب آن کبر مهلک او را عارض نگردد
و شیطان رجیم از رحمت ایزد رحیم بسبب کبر و فخر شده چنانچه در تفاسیر و تواریخ
مذکور و مشهور است غَفَرَ اللهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ می بخشد خدای تعالی از برای
آن کس آنچیزی را که پیش گذشته است از گناه او و تعبیر از مستقبل بماضی از برای
تحقق وقوع و تیقن ثبوت واقع شده و این شائع است و اکثر علماء او را مختص بصغائر
دانسته اند و تحقیقات این حدیث مبارک الحال در سابق گذشته و تفاوت میان این
حدیث مبارک در مقام سابق و درین مقام لاحق هیچ چیزی نیست مگر آنکه درین مقام
لفظ و استنشق و لفظ رایت النبی صلی الله علیه وسلم یتوضأ نحو وضوئی هذا زائد واقع شده
و علماء گفته اند که این قسم وضوء در اسباغ و اتمام زائد و فائق است والله تعالی اعلم بَابٌ
غَسْلِ الْأَعْقَابِ باب است در بیان شستن پاشنهای پای وَكَانَ ابْنُ سِيْرِيْنَ
و بود محمد پسر سیرین که از اکابر تابعین و از علماء راسخین بوده و سیرین بکسر سین مهمله و سکون
هر دو یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و نون است يَغْسِلُ مَوْضِعَ الْخَاتَمِ إِذَا تَوَضَّأَ که میشوید
جای انگشتری را از دست وقتیکه وضوء میکرد و جزاء شرط بحسب ظاهر کان است
و احتمال دارد که یغسل باشد و یغسل از برای افاده دوام و استمرار و حکایت حال ماضیه بر
سبیل استحضار واقع شده و خاتم بفتح تاء مثناة فوقانیه و کسر آن آمده و مناسبت

كُلَّ رِجْلٍ ثَلٰثًا
ثُمَّ قَالَ رَأَيْتُ
النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ
نَحْوَ وُضُوْئِيْ هٰذَا
وَقَالَ مَنْ تَوَضَّأَ
نَحْوَ وُضُوْئِيْ هٰذَا
ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ
لَا يُحَدِّثُ فِيْهِمَا
نَفْسَهُ غَفَرَ اللهُ
لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ
ذَنْبِهٖ بَابُ غَسْلِ
الْأَعْقَابِ وَكَانَ
ابْنُ سِيْرِيْنَ يَغْسِلُ
مَوْضِعَ الْخَاتَمِ
إِذَا تَوَضَّأَ

ذکر غسل وضع خاتم در باب غسل اعقاب آنست که آن هر دو داخل در زیر اسباغ وضو اند
یعنی آن هر دو از تکملات و متممات وضوء و طهارت اند لهذا یکی را از ان دو در باب دیگر مؤلف
ذکر کرده حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ اَبِي اِيَاسٍ بکسر همزه و تخفیف یاء مثناة تحتانیه و بسین مهمله قَالَ اَنَا شُعْبَةُ
بضم شین معجمه قَالَ اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ بکسر زاء معجمه و به تخفیف یاء مثناة تحتانیه و بدال مهمله بعد از
الف زائده و او ابو الحارث قرشی جمحی است که از اهل مدنی بود و سکونت بصره کرد تا آنکه
وفات یافت و او مولی از برای عثمان پسر مظعون بظاء معجمه بود و از جماعه از ثقاة روایت
حدیث سرور کائنات کرده اند قَالَ سَمِعْتُ اَبَا هُرَيْرَةَ وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا وَالنَّاسُ يَتَوَضَّؤُنَ
مِنَ الْمِطْهَرَةِ گفت محمد پسر زیاد که شنیدم من حضرت ابا هریره را و حال آنکه بود آن ابا
هریره که میگذرد بما یان و مردمان وضوء و طهارت میکردند از مطهره و مطهره بکسر میم و فتح
اوست فَقَالَ پس گفت حضرت ابو هریره و این کلام مفسر از برای ما قبل است اَسْبِغُوا
الْوُضُوْءَ که کامل کنید وضوء و طهارت را و از ین معلوم شد که آن مردم اسباغ وضوء نکرده
بودند فَاِنَّ اَبَا الْقَاسِمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَيْلٌ لِلْاَعْقَابِ مِنَ النَّارِ زیرا که حضرت
رسول علیه السلام گفت که هلاکت است یا وادی است برای پاشنهای معهوده
از آتش دوزخ و درینجا ذکر رسول علیه السلام بکنیت کرد از جهت آنکه ابو القاسم کنیت
رسول مقبول است زیرا که قاسم نام فرزند سرور عالم است و بعضی گفته اند که ابو
القاسم او را از انجهة گویند که او قاسم علم و رحمت حق از برای مردم است و از ینحدیث مستفاد
میشود که عالم را لائق است که استدلال کند را نچه او فتوی میدهد تا در ذهن سامع بر وجه
الکمال واقع شود و تخصیص اعقاب از جهة صورت سبب واقع شده و اگرنه حکم جمیع اعضاء
بر همین منوال است که تساهل در اسباغ آنها کردن موجب از برای ترتب همین وعید
است و از همین جهت اثر ابن سیرین در ترجمه باب ذکر نمود که او جای انگشتری را
می شست زیرا که آب با آن جا نمیرسد وقتیکه انگشتری تنگ باشد والله تعالی
اعلم

بَابُ غَسْلِ الرِّجْلَيْنِ فِي النَّعْلَيْنِ وَلَا يَمْسَحُ عَلَى النَّعْلَيْنِ

باب است در بیان شستن هر دو پای در دو نعل و بیان آنکه مسح نکند بر دو
نعل خود چنانچه بر دو موزه مسح میکند و در حدیث مبارک که مؤلف درین
باب آورده تصریح به مدعای مذکور نیست ولیکن

حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ اَبِي اِيَاسٍ قَالَ اَنَا شُعْبَةُ قَالَ اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا هُرَيْرَةَ وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا وَالنَّاسُ يَتَوَضَّؤُنَ مِنَ الْمِطْهَرَةِ قَالَ اَسْبِغُوا الْوُضُوْءَ فَاِنَّ اَبَا الْقَاسِمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَيْلٌ لِلْاَعْقَابِ مِنَ النَّارِ
بَابُ غَسْلِ الرِّجْلَيْنِ فِي النَّعْلَيْنِ وَلَا يَمْسَحُ عَلَى النَّعْلَيْنِ

ولیکن اولیٰ قول او یتوضا فیہا ماخوذ است زیرا کہ اصل در وضو غسل است و ایضا
لفظ فیہا دلالت بر غسل میکند زیرا کہ اگر مراد مسح می بود هر آئینه علیها میگفت
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ یُوْسُفَ قَالَ اَنَا مَالِكٌ عَنْ سَعِیْدِ الْمَقْبُرِیِّ بضم باء موحده
تحتانیه عَنْ عُبَیْدِ بْنِ جُرَیْجٍ بهر دو جیم و هر دو لفظ مصغر اند اول مصغر عبد و ثانی
مصغر جرج و آن ظرفی است که مشابه به جرج میباشد و این تیمی مدنی است که ازو
جماعه ثقات روایت کرده اند اَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ که بدرستی آن عبید
گفت از برای حضرت عبد الله پسر عمر خطاب که یَا اَبَا عَبْدِ الرَّحْمٰنِ ای پدر عبد الرحمن
و ابا عبد الرحمن کنیت عبد الله بن عمر است لیکن الف از برای تخفیف حذف کرده
شد رَاَیْتُكَ تَصْنَعُ اَرْبَعًا که دیدم من ترا که میکنی تو چهار چیز را لَمْ اَرَ اَحَدًا مِنْ اَصْحَابِكَ
یَصْنَعُهَا که ندیدم من هیچ یکی را از یاران تو که میکنند آن چهار چیز را یعنی هیچکسی از
اصحاب رسول علیه السلام آن چهار کار نمیکند و از تو آن هر چهار صادر می شود و مراد
باصحاب کرام درین مقام آن کسانند که ابن جریج آنها را رؤیت و مشاهده کرده
نه مطلق اصحاب و احتمال دارد که مراد آن باشد که آن چهار کار را بر سبیل اجتماع
هیچ یکی از اصحاب نکرده اگرچه بعضی را از آن چهار کار بعضی از اصحاب کرده باشند
قَالَ وَمَا هِیَ یَا ابْنَ جُرَیْجٍ گفت عبد الله بن عمر کدام اند آن چهار چیز ای پسر جریج
که من میکنم آنها را و احدی از یاران من نمیکند قَالَ رَاَیْتُكَ لَا تَمَسُّ مِنَ الْاَرْكَانِ
اِلَّا الْیَمَانِیَیْنِ گفت ابن جریج که دیدم من ترا ای عبد الله که دست نمی کنی از چهار ارکان
خانه کعبه مگر دو رکن یمانی را و دو رکن شامی را دست نمیکنی و دو رکن یمانی بر سبیل
تغلیب عبارت از رکن یمانی و رکن عراقی است که حجر اسود در همان رکن عراقی
است و او را عراقی ازان جهت گویند که او بطرف عراق واقع است چنانچه یمانی بجهة
یمن و شامی بجهت شام واقع اند و یمانین به تخفیف یا مثناة در لغت فصیح مشهور ه
آمده اگرچه تشدید آن در لغة قلیله حکایت کرده شده و صحیح تخفیف نسبت زیرا که او منسوب
بیمن است و یکی را از دو یا نسبت مبدل بالف کرده اند پس اگر یائی بتشدید یاء
گفته شود البته لازم می آید اجتماع درمیان بدل و مبدل منه و آن جائز نیست و آن کسی که
او را تشدید میکنند میگوید که آن الف زائده است و گاه گاه الف در نسبت زیاد

حدثنا عبد الله بن یوسف قال انا مالک عن سعید المقبری عن عبید بن جریج انه قال لعبد الله بن عمر یا ابا عبد الرحمن رأیتک تصنع اربعا لم ار احدا من اصحابک یصنعها قال وما هی یا ابن جریج قال رأیتک لا تمس من الارکان الا الیمانیین

کرده می شود مانند نون که در صنعانی زیاده کرده شده وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ النِّعَالَ
السِّبْتِيَّةَ و دیدم من ترا ای عبد الله که میپوشی تو نعلها را که موی ندارند و تلبس بفتح
با موحده است و نعال بکسر نون جمع نعل است و سبتیه بکسر سین مهمله و سکون با
موحده است و عبد الله بن عمر در کلام خود اشارت به تفسیر آن کرده که گفته لیس
فیها شعر جوهری گفته که سبت بکسر سین عبارت از پوست گاو است که بقرظ دباغت
کرده شود و از ان نعال سبتیه گرفته می شود و ابن وهب گفته که نعال سبتیه
سیاه و بی موی بودند و عادت عرب آن بود که نعال غیر مدبوغه پر موی میپوشیدند
و غیر مدبوغه در طائف و جز آن درست کرده می شدند و آن نعال را اهل رفاهیت
از عرب میپوشیدند پس لبس وَرَأَيْتُكَ تَصْبُغُ بِالصُّفْرَةِ و دیدم من ترا ای عبد
الله که رنگ میکنی جامه را بزردی زیرا که حضرت عبد الله در اخبار گفته که رسول
مختار رنگ بزردی کرده و هرگز از رسول علیه السلام منقول نشده که او موی را رنگ
کرده و بعضی گفته اند که مراد رنگ موی است از جهة آنکه از عبد الله بن عمر نقل و اثر
صحیح آمده که او ریش خود را زرد رنگ کرده بود و احتجاج کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم زرد رنگ کردی ریش مبارک خود را بورس و زعفران و این را ابو داود روایت
کرده و تصبغ بضم با موحده و فتح آن آمده وَرَأَيْتُكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَّ النَّاسُ
إِذَا رَأَوُا الْهِلَالَ و دیدم من ترا ای عبد الله وقتیکه میباشی تو بمکه شریفه بلند آواز میکنند
مردمان به تلبیه وقتی که می بینند ماه ذیحجه را از برای داخل شدن در احرام وَلَمْ تُهِلَّ أَنْتَ
حَتَّى يَكُونَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ و بلند نمیکنی تو اورا به تلبیه یعنی نمی درائی تو باحرام تا آنکه میباشد
و متحقق میشود روز هشتم از ماه ذیحجه حاصل آنکه مردمان در اول روز از ماه ذی حجه احرام
بسته میکنند و تو در روز هشتم از ماه مذکور احرام بسته میکنی و از جواب عبد الله بن
عمر ظاهر گشت که او احرام بسته نمیکرد تا آن وقتی که سوار می شد و قصد بسوی منی
میکرد و روز هشتم ذیحجه را ترویه از انجهة گویند که مردم دران روز آب را بر می داشتند
از مکه شریفه بسوی عرفات و او برین تقدیر ماخوذ از روه به تشدید واو بمعنی برداشتن
آب و سیراب شدن با و است یا آنکه ابراهیم خلیل الله در شب همان روز بقربان
کردن فرزند خود خواب دیده بود یا آنکه حضرت ابراهیم خلیل در همان روز متفکر

وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ
النِّعَالَ السِّبْتِيَّةَ
وَرَأَيْتُكَ تَصْبُغُ
بِالصُّفْرَةِ وَرَأَيْتُكَ
إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَّ
النَّاسُ إِذَا رَأَوُا
الْهِلَالَ وَلَمْ تُهِلَّ
أَنْتَ حَتَّى يَكُونَ
يَوْمُ التَّرْوِيَةِ

ومتردد بود که آیا خواب قربان کردن فرزند از جانب پروردگار هست یا نیست
چون شب نهم شد و باز خواب را بهمان وجه دید پس او را جزم ویقین حاصل شد
که این خواب الهام از جناب حق هست لهذا آن روز را عرفه نام کرده شد چون شب
دهم شد باز همان خواب را بروجه سابق دید پس در صباح فرزند خود را گرفته بصحرا
برد تا قربان کند و دران روز از طرف خود در قربان کردن فرزند هیچ تقصیر نکرد
لیکن حق سبحانه جل شانه بر سبیل تفضل وتلطف فرزند او را از ذبح نگاه کرد و عوض
او قچقار فرستاد چنانچه در قرآن مجید ازین رسول وحید بیان کرده قَالَ عَبْدُ
اللهِ گفت عبد الله بن عمر در جواب پسر جریج أَمَّا الْأَرْكَانُ فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمَسُّ إِلَّا الْيَمَانِيَيْنِ اما مقدمه ارکان کعبه پس چنان است
که بدرستی من ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که دست کند واستلام
نماید مگر دو رکن یمانی را پس دوست دارم که درین فعل متابعت رسول مقبول
کنم در رکن عراقی را که اسود است بر طریق تغلیب نیز یمانی کرد چنانچه در سابق
گذشته وَأَمَّا النِّعَالُ السِّبْتِيَّةُ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَلْبَسُ النِّعَالَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعَرٌ وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا و اما مقدمه نعال
سبتیه پس چنان هست که دیدم من رسول خدا صلی الله علیه وسلم را که می‌پوشید
نعال را لیکن آن نعال را که نباشد درمیان آنها هیچ موی و وضوء میکند در همان
نعال بی موی پس از جهت متابعت آن سرور عالم من دوست میدارم
انکه می‌پوشم آن نعال بی موی را و درین کلام اشارت هست بسوی تفسیر
نعال سبتیه که آن عبارت هست از نعالی که موی نداشته باشد بسبب آنکه پوست
آنها مدبوغ باشد وظاهر از قول او يَتَوَضَّأُ فِيهَا آنست که رسول علیه السلام درحالت
وضوء آن نعال را از پای نمیکشید بلکه وضوء میکرد و پای مبارک او در همان نعال
بود و لیکن نووی گفته که مراد آنست که رسول علیه السلام وضوء میکرد و بعد از اتمام
او آن نعال را می‌پوشید درحالی که هنوز هر دو پای مبارک تر بودند و خشک
نشده بودند وچون متها در از وضوء غسل هست و در لفظ حدیث فیها گفت و علیها
نگفت استدلال مؤلف بهمین حدیث مبارک بر ترجمه باب تام شد چنانچه در

قَالَ عَبْدُ اللهِ أَمَّا
الْأَرْكَانُ فَإِنِّي
لَمْ أَرَ رَسُولَ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يَمَسُّ إِلَّا الْيَمَانِيَيْنِ
وَأَمَّا النِّعَالُ
السِّبْتِيَّةُ فَإِنِّي
رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يَلْبَسُ
النِّعَالَ الَّتِي
لَيْسَ فِيهَا شَعَرٌ
وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا
فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ
أَلْبَسَهَا

سابق گذشته وَاَمَّا الصُّفْرَةُ فَاِنِّي رَاَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَصْبُغُ بِهَا و اما مقدمه زردی بجامه یا موی پس چنان است که بدرستی من دیده م
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که رنگ میکند بآن زردی لهذا من آن رنگ را دوست
میدارم ویصبغ بضم با موحده وفتح آن مثل سابق آمده وَاَمَّا الْاِهْلَالُ فَاِنِّيْ لَمْ اَرَ
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُهِلُّ حَتّٰى تَنْبَعِثَ بِهٖ رَاحِلَتُهٗ واما مقدمه بلند
کردن آواز به تلبیه در روز هشتم از ماه ذی حجه پس چنان است که بدرستی ندیده م
من رسول خدا صلی الله علیه وسلم را که بلند میکند آواز خود را به تلبیه و در احرام در آید
تا آنکه می برانگیخت او را مرکب او از شتر خواه نر باشد خواه ماده یعنی تا آنکه مرکب
او برابر وهموار ایستاده می شد واین کنایت است از ابتداء وشروع کردن در
افعال حج یعنی رسول علیه السلام عقد احرام آن وقت می کرد که دران وقت
شروع در افعال حج ورفتن بسوی او میکرد وآن روز ترویه است یعنی روز هشتم
از ماه ذیحجه زیرا که مردم در همین روز از مکه شریفه بسوی منی از برای اداء مناسك
وافعال حج میروند ومذهب شافعی همین است وعلماء دیگر گفته اند که افضل آنست
که احرام در روز اول از ماه ذی حجه بسته کند ویهل بضم یاء مثناة تحتانیه است والله تعالی
اعلم

بَابُ التَّيَمُّنِ فِي الْوُضُوْءِ وَالْغُسْلِ

باب است در بیان ابتدا کردن
بعضو راست در وضوء وغسل وغسل بضم غین وفتح او آمده ومشهور آنست که مفتوح
مصدر است ومضموم اسم از برای فعل مخصوص است ونووی گفته که اگر مراد از غسل
آب باشد پس آن مضموم است ودر مصدر ضم وفتح هر دو جائز اند وبعضی گفته اند که اگر
مصدر غسله باشد بفتح غین باشد واگر معنی اغتسال باشد پس آن بضم او است چنانچه گفته
میشود غُسل الجمعة مسنون واما غسل بکسر غین پس آن اسم است از برای آنچیزی که بآن شسته
میشود از خطمی وجز آن حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ بفتح دال مشدده قَالَ اَنَا اِسْمٰعِيْلُ قَالَ اَنَا خَالِدٌ
عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيْرِيْنَ بکسر سین مهمله وراء مهمله واسکان هر دو یاء مثناة وبنون است وام هذیل
انصاریه فقیهه بصریه خواهر محمد بن سیرین است واو در حدود صد سال وفات یافت عَنْ اُمِّ عَطِيَّةَ بفتح
عین مهمله وکسر طاء مهمله وفتح یاء مثناة مشدده است ونام او نسیبه بضم نون وفتح سین مهمله وسکون یاء
یاء مثناة تحتانیه وبا موحده بوده وابن معین بفتح نون وکسر سین گفته وآنحضرت لعبت صحابیه انصاریه جلیله و مهمله

وَاَمَّا الصُّفْرَةُ فَاِنِّيْ رَاَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصْبُغُ بِهَا وَاَمَّا الْاِهْلَالُ فَاِنِّيْ لَمْ اَرَ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُهِلُّ حَتّٰى تَنْبَعِثَ بِهٖ رَاحِلَتُهٗ بَابُ التَّيَمُّنِ فِي الْوُضُوْءِ وَالْغُسْلِ حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ قَالَ اَنَا اِسْمٰعِيْلُ قَالَ اَنَا خَالِدٌ عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيْرِيْنَ عَنْ اُمِّ عَطِيَّةَ

روایت کرده شد از وی احادیث رسول مقبول بمقدار چهل حدیث که امام بخاری از جملهٔ آنها هفت حدیث آورده قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَهُنَّ گفت ام عطیه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم از برای آن زنان که ام عطیه در میان آنها بود فِیْ غُسْلِ ابْنَتِهٖ در غسل دختر خود که آن زینب است و او بزرگ تر از دختران رسول عالمیان بود کہ اِبْدَأْنَ بِمَیَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوْءِ مِنْهَا که ابتدا کنید البته ای زنان در غسل او به جهات راست آن دختر و به جاهای وضوء ازان دختر یعنی در غسل اول اعضاء راست و مواضع وضوء ازو بشوئید و باقی اعضاء را و اطراف چپ را بعد ازان بشوئید و مؤلف طرفی را از حدیث مبارک ذکر کرد تا واضح شود که مراد بلفظ تیمن در حدیث آینده از حضرت عائشه ابتدا کردن بطرف راست است و دیگر گرفتن چیزی بدست راست و دیگر قصد تبرک پس تعیین مراد لازم است و ابدان بفتح همزهٔ ثانی و نون ثقیله است حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ حفص بفتح حاء مهمله است و سکون فاء و بصاد مهمله پسر عمر پسر حارث پسر سخبره بفتح سین مهمله و سکون خاء معجمه و بفتح باء موحده و براء است و او حفصی بصری بود و سفید سر و سفید ریش بود امام احمد گفته که او صادق ثابت است که بروی هیچ خوف از طعن نیست و به بصره در سال دو صد و بیست و پنج وفات یافت قَالَ نَا شُعْبَةُ بضم شین معجمه قَالَ اَخْبَرَنِیْ اَشْعَثُ بْنُ سُلَیْمٍ اشعث بفتح همزه و سکون شین معجمه و فتح عین مهمله و ثاء مثلثه پسر سلیم بصیغهٔ تصغیر سلم از شیوخ ثقات کوفیان است که در سال یکصد و بیست و پنج وفات یافت قَالَ سَمِعْتُ اَبِیْ گفت اشعث که شنیدم من پدر خود را که آن سلیم پسر اسود است و او تابعی کوفی محاربی بضم میم و بحاء مهمله و براء مهمله مکسوره و بباء موحده است و کنیت او ابو الشعثاء است و شهرت او بکنیت زیاده تر از شهرت او بنام است و او از کبار تابعین مثل مسروق قرین است پس سلیم و مسروق هر دو هم قرین اند چنانچه اشعث و شعبه هر دو قرین اند عَنْ مَسْرُوْقٍ و او پسر اجدع کوفی است که اسلام آورده بود قبل از وفات رسول خدا صلی الله علیه و سلم و یافته است صدر اول از اصحاب کبار و حضرت ام المؤمنین عائشه او را پسر خوانده بود و او را دختری بود که او را نیز نام عائشه بود و بهذا کنیت او بابی عائشه مشهور شده عَنْ عَائِشَةَ

قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَهُنَّ فِیْ غُسْلِ ابْنَتِهٖ اِبْدَأْنَ بِمَیَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوْءِ مِنْهَا حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ نَا شُعْبَةُ قَالَ اَخْبَرَنِیْ اَشْعَثُ بْنُ سُلَیْمٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبِیْ عَنْ مَسْرُوْقٍ عَنْ عَائِشَةَ

زیرا که لفظ تیمن مشترک است و معانی بسیار دارد که از ان ابتدا کردن بطرف راست است

قالَتْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْجِبُهُ التَّيَمُّنُ گفت حضرت عایشه که بود پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم بوضعی که خوش میکند اورا ابتدا کردن بطرف راست و یعجبه
بضم یا، شناة است فِي تَنَعُّلِهِ در پوشیدن نعل خود وَتَرَجُّلِهِ و در شانه کردن موی
مبارک خود و در بعضی طرق و تنواکه نیز آمده وَطُهُورِهِ و در وضو خود یا در آب و که پاک
کننده است فِي شَأْنِهِ كُلِّهِ در حال خود تمامی او یعنی در جمیع احوال و افعال ابتدا کردن
را بطرف راست خوش میداشت و این از جهت آن بود که رسول با کمال نیک و خوب
فال را دوست میداشت لهذا ابتدا بیمین و راست میکرد از جهت آنکه اصحاب یمین اهل
جنت اند پس بس و در اکثر روایات قول او فی شانه کله بی واو آمده و در روایت
ابو الوقت بواو آمده و صاحب عمده برهان روایت اعتماد کرده شیخ تقی الدین
گفته که او عام مخصوص البعض است زیرا که در دخول خلا و خروج از مسجد و جز آن از بعضی
افعال ابتدا کردن به یسار است آنها و اهل اصول گفته اند ما من عام الا و قد خص منه البعض
و قد خص منه ایضا ان الله بکل شیء علیم لیکن تاکید شان بقول او کله دلالت بر تعمیم
میکند زیرا که تاکید مجاز را رفع میکند پس ممکن است که گفته شود که حقیقت شان آن چیزی
است که فعل مقصود باشد و آنچه در وا ابتدا به یسار مستحب است پس او از افعال
مقصوده نیست بلکه او یا از جمله تروک است یا از افعال غیر مقصوده و تمام این
تحقیق مذکور بر تقدیر اثبات واو در قول او فی شانه است و اما بر تقدیر اسقاط او پس
قول او فی شانه کله متعلق بیعجبه است نه بتیمن پس تقدیر کلام چنان است یعجبه فی
شانه کله التیمن فی تنعله تا آخر یعنی پسندمی آمد رسول خدا را در جمیع احوال ابتدا کردن
بطرف راست در تنعل و ترجل و جز آن و ترک نمیکرد او را در حال حضر و در حال سفر و در
حال فراغ و در شغل و مانند آن و طیبی گفته که قول او فی شانه بدل از قول او فی تنعله با عاد
عامل است و تنعل و ترجل و طهور از جهت آن ذکر کرد که تنعل تعلق به پای دارد و ترجل
تعلق بسر دارد و طهور مفتاح از برای ابواب عبادت است پس گویا تنبیه کرد بر جمیع اعضا
پس مانند بدل کل از کل شد لیکن در روایت مسلم قول او و فی شانه کله مقدم بر قول او
فی تنعله آمده پس بنابرین تقدیر بدل بعض از کل شد و جمیع آنچه مقدم کردیم مبنی
است بظاهر سیاق که دارد درین مقام است لیکن مؤلف در لمعه بیان از طریق

قالت كان النبي صلى الله عليه و سلم يعجبه التيمن في تنعله وطهوره في شانه كله

عبد الله بن مبارک از شعبه کرده که شیخ او اشعث گاهی حدیث میکرد و اقتصار بر قول او فی شانه کله میکرد و گاهی بر قول او فی نعله اقتصار میکرد و اسمٰعیلی از طریق غندر از شعبه زیاده کرده که حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها گاهی مجمل میکرد و گاهی مبین و مفصل پس بنابرین اصل حدیث مبارک آنچیز نیست که ذکر کرد از نعل و جز آن و موید است او را روایت مسلم از طریق ابی الاحوص و ابن ماجه از طریق عمرو بن عبید که آن هر دو از اشعث بجز از قول او فی شانه کله روایت کرده اند و گویا روایتی که در و اقتصار بر قول او فی شانه کله واقع شده پس آن از قبیل روایت بمعنی است و درین حدیث مبارک فوائد اند اول آنکه ابتدا کردن بجانب راست از سر در ترجل و غسل و حلق مستحب ست دویم آنکه ابتدا کردن بپای راست در نعل و به پای چپ در ازاله او مستحب است سیوم آنکه ابتدا بدست راست در وضو و ابتدا کردن بجانب راست در ترجل و غسل مستحب ست و استدلال کرده شده باین حدیث مبارک برانکه ادا کردن نماز بر جانب راست از امام و در میمنه مسجد و اکل و شرب بدست راست کردن مستحب است لهذا مولف این حدیث مبارک را در جمیع آن مواضع آورده نووی گفته که قاعده مستمر در شریعت منوره آنست که هر آنچه از باب تکریم و تزیین است پس ابتدا بیمین بر سبیل یقین مستحب است و آنچه بضد او ست ابتدا به یسار نزد علما اعصار مستحب ست و ایضا گفته که علما و فضلا اجماع کردند بر انکه تقدیم یمین سنتی ست که هر کس که او را مخالفه کند فضل از و فوت شود و وضو او تمام کرد تمام شد کلام نووی و مراد او بعلما علما اهل سنت و جماعة اند و اگر نه پس مذهب شیعه شنیعه وجوب تقدیم یمین ست و غلط کرده مرتضی که از زمره شیعه ست پس او را بامام شافعی منسوب کرده گویا آن گمان کرده که این وجوب لازم است از قول امام شافعی که ترتیب در اعضاء وضو واجب است لیکن امام شافعی در هر دو دست و در هر دو پای ترتیب واجب نگفته زیرا که آن هر دو بمنزله یک عضو اند و آن هر دو در لفظ قرآن جمع کرده شده اند لیکن مشکل می شود بر اصحاب او که آب را مستعمل می گویند وقتی که نقل کند آن آب از یک دست بسوی دست دیگر با آنکه گفته اند که آب مادامیکه متردد بر عضوی از اعضاء باشد پس او را مستعمل گفته نمیشود و در بیان عمرانی و تجرید قول وجوب را منسوب به فقهای سبعه کرده و این

تضعیف از شیعه شنیع است و در کلام رافعی آمده آنچه وهم میکند که امام احمد قائل بوجوب
تقدیم یمین است ولیکن این قول از وی هرگز در هیچ نقل ازو معلوم نشده بلکه شیخ موفق
در مغنی گفته که مایان در عدم وجوب تقدیم یمین هیچ خلاف ندانیم و عدم وجوب مذکور
متفق علیه است والله تعالی اعلم

باب اِلْتِمَاسِ الْوَضُوْءِ اِذَا حَانَتِ الصَّلٰوةُ

باب است در بیان طلب کردن آب وضوء و طهارت وقتی که نزدیک شود نماز
یعنی وقت او که دران وقت نماز متحقق می شود و وضوء مستحب است و او بر مذهب
جمهور است وَقَالَتْ عَائِشَةُ و گفت حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها و این
یک طرف از حدیث او است که در قصهٔ نزول آیت تیمم وارد شده و در کتاب
تیمم خواهد آمد انشاء الله تعالی حَضَرَتِ الصُّبْحُ که حاضر شد بحکم خالق صبح صادق
و تانیث فعل حضور بنا بران واقع شد که مراد ازین صلوة صبح است فَالْتُمِسَ الْمَاءُ
پس طلب کرده شد آب طهارت را و فالتمس بصیغهٔ ماضی مجهول است و در بعضی روایات
فَالْتَمَسُوا بصیغهٔ جمع ماضی معلوم آمده فَلَمْ يُوْجَدْ پس یافته نشد آن آب فَنَزَلَ التَّيَمُّمُ
پس نازل شد تیمم یعنی حق سبحانه جل شانه آیهٔ کریمه در اقامت تیمم مقام وضوء نازل
کرد و آن قول حق تعالی است که فرموده وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم
من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم
منه و مراد از عدم وجود آب در آیهٔ کریمه عدم قدرت بر استعمال او است هرچند سبب
نزول آیهٔ کریمه نایافتن آب است و فوائد و قصهٔ این حدیث مبارک بتفصیل در کتاب
تیمم خواهد آمد انشاء الله تعالی و مراد مؤلف درین مقام از آوردن یک طرف حدیث استدلال
بر آنست که طلب آب از برای طهارت پیش از دخول وقت نماز واجب نیست از جهة
آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر اصحاب کرام از جهت تاخیر طلب آب طهارت
انکار و ملامت نفرمود پس ازان معلوم شد که آن تاخیر جائز است و طلب آب از برای
طهارت پیش از در آمدن وقت نماز واجب نیست حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوْسُفَ قَالَ اَنَا
مَالِكٌ عَنْ اِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ اَبِيْ طَلْحَةَ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ اَنَّهُ قَالَ گفت انس
پسر مالک خادم آن ذات مبارک رَاَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که دیدم من
بچشم خود پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وَحَانَتْ صَلٰوةُ الْعَصْرِ

باب التماس الوضوء اذا حانت الصلوة وقالت عائشة حضرت الصبح فالتمس الماء فلم يوجد فنزل التيمم حدثنا عبد الله بن يوسف قال انا مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك انه قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم وحانت صلوة العصر

وحال آنکه بدرستی که نزدیک شد نماز عصر ودر بعضی روایات وحانت آمده فالتمس الناس
الوضوء پس طلب کردند مردمان آب را از برای طهارت فلم یجدوا پس نیافتند آن آب
را و مؤلف در روایت قتاده بیان کرده که این واقعه در زورا بفتح زاء معجمه واقع شده
و آن بازاری است بمدینه مقدسه زادها الله شرفا ودر بعضی روایات فلم یجدوه بالظهار
ضمیر آمده فأتي رسول الله صلى الله عليه وسلم بوضوء پس آورده شد رسول خدا صلی
الله علیه وسلم را بظرفی که در وی آب بود تا طهارت کند بآن آب ودر روایت ابن
مبارک آمده فجاء رجل بقدح فيه ماء يسير یعنی پس آورد دیگری کاسه را که دران کاسه آب
اندک بود یعنی آن آب بآن قدر نبود که رسول علیه السلام دران کف مبارک خود بر سبیل
انبساط غوطه دهد پس انگشتان مبارک را بایکدیگر ضم کرد وفأتي بر صیغه ماضی مجهول است
ونفظ وضوء بفتح واو است فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك الإناء
يده پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دران ظرف آب دست مبارک خود را
واگر گفته شود که ذکر اناء مقدم نگذشته پس چگونه اشارت بسوی او صحیح شد جواب
آنکه لفظ وضوء دلالت بروی میکند زیرا که ظرف آب از برای آب لازم است وأمر
الناس أن يتوضؤوا منه وامر کرد رسول علیه السلام مردمانرا بآنکه وضوء وطهارت کنند
ازان ظرف آب که دست مبارک خود را دران ظرف آب نهاده بود قال أنس گفت حضرت انس
که راوی این حدیث مبارک است فرأيت الماء ينبع من تحت أصابعه پس دیدم من بچشم
خود آب را در حالی که بیرون می آید وجاری می شود از زیر انگشتان مبارک آنسرور عالم صلی
الله علیه وسلم وینبع بفتح اول وضم باء موحده است وکسر آن موحده وفتح او نیز آمده حتى
توضؤوا من عند آخرهم تا آنکه وضوء کردند آنها یعنی آنکسانی که آنها در آخر آنها بودند وحاصل
آنکه تمامی مردمان که دران مکان حاضر بودند وضوء کردند کرمانی گفته که کلمه حتی از برای تدریج است
وکلمه من جاره از برای بیان ومعنی کلام آنست که وضوء کردند مردمان تا آنکه وضوء کردند
آن کسانیکه آنها نزد آخر آنها بودند واین کنایت از جمیع مردم است یعنی همگی وتمامی از
مردمان وضوء کردند وازین کلام او معلوم می شود که ضمیر غائب که در قول او توضؤوا
مبهم است ومفسر او قول او من عند آخرهم واقع شد چنانچه در قول نعم رجلا زید یا ربه
رجلا ضمیر غائب مبهم است وتمیز تفسیر او واقع شده باز کرمانی گفته که کلمه عند بمعنی کلمه

فالتمس الناس
الوضوء فلم
يجدوه فأتي
رسول الله صلى
الله عليه وسلم
بوضوء فوضع رسول
الله صلى الله عليه
وسلم في ذلك
الإناء يده وأمر
الناس أن يتوضؤوا
منه قال أنس
فرأيت الماء ينبع
من تحت أصابعه
حتى توضؤوا من
عند آخرهم

نیست از جهة آنکه کلمهٔ عند هر چند که دلالة بر ظرفیة خاصه می کند لیکن مبالغه اقتضا آن
میکند که او درین مقام از برای مطلق ظرفیة است پس گویا او گفته الذین هم فی آخرهم
وتیمی گفته که معنی کلام آنست که وضو کردند آن جماعة تا آنکه رسید نوبت باخر آن
مردم ونووی گفته کلمهٔ من درین مقام بمعنی الی است واین لغة است وکرمانی
بروی اعتراض کرده که این لغة شاذه است وبعد ازان گفته که کلمهٔ الی هرگز روا
نیست که بر عند داخل شود ولازم می آید بر تیمی ونووی که قرا خیر داخل در زیر علم
وضوء داخل نشود لیکن بر کرمانی وارد می شود که از امتناع دخول کلمهٔ الی بر عند لازم
نمی آید که دخول کلمهٔ من که بمعنی الی باشد بر عند نیز ممتنع باشد و بر توجیه نووی ممکن
است که گفته شود که لفظ عند زائد است بدانکه در بعضی روایات آمده که جمیع آن
مردم هشتاد نفر بودند لیکن حضرت انس گفته که اگر مایان صد هزار نفر میبودیم هر آئینه
آن آب از برای وضو مایان کفایت میکرد و در بعضی روایات زیاده از هشتاد
آمده و بهر تقدیر این معجزه واضحه از برای رسول علیه السلام بوده واین معجزه قوی
تر از معجزهٔ حضرت موسی علیه السلام است که عصای خود را بر سنگ میزد واز وی آب
بیرون می آمد زیرا که بیرون آمدن آب از سنگ معروف ومشهور است اما بیرون
آمدن آب از انگشتان معهود ومشهور نیست بلکه از انگشتان بیرون آمدن خون
مشهور است وایضا حضرت موسی علیه السلام اول عصائی خود را بر سنگ میزد
بعد ازان آب ازان سنگ بیرون می آمد اما از انگشتان مبارک رسول علیه
السلام بیرون می آمد **فائده** در کیفیت نبع آب دو احتمال است یکی آنکه آب از ذات
انگشتان مبارک آنسرور عالم بیرون می آمد و جاری می گشت واین قول اکثر علماء
است دویم آنکه آب را حق سبحانه جل شانه در ذات خود بسیار کرد تا آنکه جوش
میکرد از میان انگشتان مبارک آنسرور عالم نه آنکه آب از نفس انگشتان مبارک بیرون
می آمد واین هر دو معجزهٔ ظاهره وآیهٔ باهره اند وقاضی عیاض گفته که این قصه جمع
عدد کثیر از رواة ثقات وجم غفیر از اصحاب سرور کائنات روایت کردند بلکه از
هیچ یکی از انها انکار درین باب منقول نشده پس این معجزه ملحق بمعجزات قطعیه آن
سرور کائنات است والله تعالی اعلم **باب** الماء الذی یغسل به

باب زیادة الماء الذی
یسیل به

شَعْرُ الْاِنْسَانِ بابٌ است در بیان حکم آن آب که شسته میشود بآن آب موی آدمی را
که آن آب طاهر است یا نجس و مؤلف اشارة کرد که آن طاهر است زیراکه در بعضی اوقات
موی از غسل کننده در آب واقع میشود پس اگر آن موی نجس میبود البته آن
آب نیز بملاقات او نیز نجس می شد و هرگز از رسول خدا صلی الله علیه وسلم منقول
نشده که آن ذات مبارک در غسل خود از افتادن موی مبارک خود پرهیز میکرد
بلکه نقل صحیح از رسول فصیح آمده که آن سرور عالم اصول موی مبارک خود را خلال
میکرد چنانچه می آید و این در اکثر اوقات مفضی بسوی افتادن بعضی از موهای مبارک
واقع می شود پس دلالت کرد که آن طاهر است و این قول جمهور علماء است و جماعتی
گفته اند که آن نجس است و این طریقه عراقیین است وَكَانَ عَطَاءٌ لَا يَرَى بِهِ
بَأْسًا اَنْ يُتَّخَذَ مِنْهَا الْخُيُوْطُ وَالْحِبَالُ و بود عطا پسر ابی رباح بفتح راء مهمله که تابعی
دار از اجل فقهاء است و در سال یکصد و پانزده وفات یافته که نمی بیند بآن هیچ
باکی بآنکه گرفته شود از آن موی انسان رشتها و ریسمانها و قول او ان یتخذ
بدل از ضمیر مجرور که در لفظ به واقع شده چنانچه در قول عرب مررت به المسکین
آمده پس حاصل کلام آن شد که لا یری باسا باتخاذ الخیوط والحبال من الشعر و در
بعضی نسخها لفظ به نیامده و آن ظاهر است و فرق در میان خیط و حبل آن است
که خیط رقیق باشد و حبل غلیظ حاصل آنکه عطا گفته که انتفاع بموهای آدمیان که در
میان منی تراشیده می شوند جائز است و خیط بافتن و حبل تافتن از آنها از برای
استعمال جائز است پس معلوم شد که طاهر اند زیراکه استعمال شیء نجس جائز نیست
وَسُؤْرِ الْكِلَابِ وَمَمَرِّهَا فِي الْمَسْجِدِ وَاَكْلِهَا و باب است در بیان حکم پس خورده
سگها و گذشتن آنها در مسجد و خوردن آنها و سؤر مجرور است زیراکه او معطوف است
بر قول الماء و در بعضی نسخها واکلها نیامده و بر تقدیر وجود او از قبیله اضافة مصدر
بسوی فاعل است وَقَالَ الزُّهْرِيُّ اِذَا وَلَغَ الْكَلْبُ فِيْ اِنَاءٍ لَيْسَ لَهُ وَضُوْءٌ غَيْرُهُ
يَتَوَضَّأُ بِهِ و گفت زهری که وقتی که لیسید سگ در ظرف آبی که نیست از برای
آن انسان متوضی آبی بجز آن که بآن وضوء کند البته وضوء کند بآن آب که پس خورده
سگ است یعنی آن طاهر است و مؤلف درین ترجمه باب میان دو مسئله

شعر الانسان و
عطاء لا یری به
باسا ان یتخذ
منها الخیوط والحبال
وسؤر الکلاب
وممرها فی المسجد
واکلها وقال الزهری
اذا ولغ الکلب فی
اناء لیس له وضوء
غیره یتوضأ به

جمع کردیکی حکم سؤر آدمی و دیگر حکم بقیهٔ کلب پس مسئلهٔ اولی را واثر او را اول
ذکر کرد بعد ازان مثنی کرد اورا بذکر مسئلهٔ ثانیه واثر آن وَقَالَ سُفْيَانُ هٰذَا الْفِقْهُ
بِعَيْنِهِ يَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمْ تَجِدُوْا مَاءً فَتَيَمَّمُوْا وَهٰذَا مَاءٌ وگفت سفیان ثوری
که این فقه و حکم شرعی بعینه و ذات خود میفرماید خدای که غالب و بزرگست در
کلام خود که فرموده فلم تجدوا ماءً فتیمموا یعنی پس اگر نیابید آب را پس تیمم نمائید پس
حق سبحانه جل شانه تیمم را معلق بعدم وجود آب کرد ولیس خورده سگ آبست پس
تیمم نزد وجود او جائز نشود و وضوء کردن باو متعین شد لیکن وارد می‌شود برین
قول که مراد از وجود آب آب طاهر است زیرا که مقصود حصول طهارتست چنانچه حق
تعالی فرموده وَلٰكِنْ يُرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ و آب نجس مفید از برای طهارت نیست بلکه باو
زیادت نجاست حاصل کردد بعد ازانکه سفیان تائید قول زهری بیان کرد گفت
وَفِي النَّفْسِ مِنْهُ شَيْءٌ يَتَوَضَّأُ بِهِ وَيَتَيَمَّمُ و در ذهن من ازو یعنی از پس خورده
سگ چیزی ثابتست که وضوء کند باو و تیمم نماید پس ازو از جهت کمال
احتیاط و حاصل کلام ثوری آنست که لفظ ماء در قول او فلم تجدوا ماءً نکره ایست
که در سیاق نفی واقع شده پس عام شد و خاص نشود مگر بدلیل شرعی
و آن درین مقام منتفی است پس عام بر عموم خود باقی ماند و شک نیست که پس خورده
سگ آب است از جهت آنکه آب بمجرد خوردن سگ از حقیقت خود منقلب
نمیگردد و نجس شدن او بولوغ سگ متفق علیه میان علما نیست و بعد ازان
از رای و اجتهاد خود از جهت کمال احتیاط تیمم بر وضوء زائد کرد
و اسماعیلی بروی اعتراض کرده که ثوری در جواز توضی باو شرط
کرد که آب دیگر موجود نباشد و این شاهد قطعی است بر نجاست
او زیرا که آب طاهر وضوء کردن باو جائز است اگرچه آب دیگر طاهر
موجود باشد و جواب آنکه استعمال غیر او که مختلف فیه نباشد
اولی و افضل است از استعمال آن آب که مختلف فیه باشد اما وقتی
که جز او آب موجود نباشد و متوضی معتقد از برای طهارت او
باشد پس عدول ازو وضوء باو بسوی تیمم روا نباشد

وقال سفیان هذا الفقه بعینه یقول الله عز وجل فلم تجدوا ماء فتیمموا وهذا ماء وفی النفس منه شیء یتوضأ به ویتیمم

و آنچه سفیان ثوری فتوی به تیمم بعد از وضوء کرده پس از جهة آنست که او در رای و
اجتهاد خود آن آب را مشکوک دانسته زیراکه اختلاف علماء راسخین در وی
بسیار متحقق شده پس احتیاط در عبادت کرده حکم نمود که تیمم را بعد وضوء با وضم نماید
چنانچه حکم آب مشکوک همین است و اعتراض کردند بعضی فقهاء با آنکه جسد متوضی
پیش از استعمال آن آب بی شک طاهر بود و بعد از استعمال و آن جسد در طهارت
مشکوک میکرد لهذا بعضی از اعلام در بیان احکام چنان گفته که اولی آنست که آن
آب بریزد بعد از آن تیمم کند والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمٰعِيلَ پسر درهم نهدی
بنون مفتوحه و بدال مهمله کوفی و کنیت او ابو غسان بغین معجمه پس بسین مهمله مشدد
او عالم متقن و فاضل محسن و صالح عابد و عارف زاهد از ائمه محدثین و از کبار
عابدین بود یحیی بن معین از برای امام احمد گفت که اگر ترا خوش آید که حدیث مبارک
را از مردی نوشته کنی که در دل تو نسبت شائبه از ریب و طعن نباشد پس او را
از مالک نوشته کن و در سال دو صد و نوزده وفات یافت قَالَ أَنَا إِسْرَائِيلُ
یعنی ابو یوسف پسر یونس پسر ابی اسحاق سبیعی همدانی که احوال او در باب من ترک
بعض الاختیار گذشته عَنْ عَاصِمٍ یعنی احول پسر سلیمان ابو عبد الرحمن بصری
که مدائن قاضی بود و در سال یکصد و چهل و یک وفات یافت عَنِ ابْنِ سِيرِينَ
از محمد پسر سیرین بکسر سین مهمله و یاء مثناة تحتانیه ساکنه که در میان آنها راء
مهمله فاصله واقع شده قَالَ قُلْتُ لِعَبِيدَةَ گفت محمد پسر سیرین که گفتم من از برای عبیده
بفتح عین مهمله و کسر باء موحده که او ابو مسلم پسر عمرو سلمانی بفتح سین مهمله و سکون لام
کوفی و او در عهد رسول علیه السلام مشرف باسلام شده بود و اسلام او پیش از وفات
سرور کائنات بدو سال متحقق شده بود لیکن او رسول خدا را ندید و او حاجب از برای
حضرت علی رضی الله عنه بود و وقتی که یک مسئله از مسائل دین بر قاضی شریح مشکل میشد
او را مینوشت بسوی عبیده و هرچه عبیده مینوشت بآن عمل می نمود و در سال هفتاد و دو
وفات یافت عِنْدَنَا شَيْءٌ مِنْ شَعَرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که نزد ما یان چیزیست
از موی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم أَصَبْنَاهُ مِنْ قِبَلِ أَنَسٍ که رسیده
[illegible] یافتیم از جهة حضرت انس که خادم سید جمیع والنس بود و لفظ قبل بکسر قاف

حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمٰعِيلَ قَالَ أَنَا إِسْرَائِيلُ عَنْ عَاصِمٍ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ قُلْتُ لِعَبِيدَةَ عِنْدَنَا شَيْءٌ مِنْ شَعَرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصَبْنَاهُ مِنْ قِبَلِ أَنَسٍ

ود،،

و فتح باء موحده است اَوْ مِنْ قِبَلِ اَهْلِ اَنَسٍ یا از جانب اہل حضرت انس مذکور و این شک
از ابن سیرین است فَقَالَ پس عبیدة لَاَنْ تَكُوْنَ عِنْدِیْ شَعْرَةٌ مِنْهُ اَحَبُّ اِلَیَّ
مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیْهَا ہر آئینہ آنکہ باشد نزد من یک موی مبارک از رسول علیہ السلام
پسندتر و خوشتر است بسوی من از دنیا و آنچہ در ویست و اگر گفتہ شود کہ اینحدیث
مبارک چگونہ بر ترجمہ باب دلالت کند جواب آنکہ او دلالة بر طہارت موی کرد
از جہت آنکہ اگر موی پاک نمیبود البتہ اورا حضرت انس نگاہ میکرد و البتہ او نزد عبیدہ
خوشتر از دنیا و آنچہ در وی است نمیبود و وقتی کہ موی پاک شد پس آن آب کہ باو موی
شستہ شد نیز پاک بی شک شد زیرا کہ حکم غسالہ حکم مغسول است و این رد است از
امام محمد بخاری رحمۃ اللہ علیہ بران کسی کہ میگوید کہ موی انسان در ہمان زمان کہ از بدن
جدا شود پس آن نجس است و اگر آن موی در آب افتد البتہ آن آب پلید کرد حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
بْنُ عَبْدِ الرَّحِیْمِ قَالَ اَنَا سَعِیْدُ بْنُ سُلَیْمَانَ کہ او ابو عثمان واسطی ساکن بغداد بود
و او ثقہ کبیر و صاحب حدیث کثیر بود و شصت حج در عمر خود از برای رضای حق سبحانہ
جل شانہ ادا کرد و امام بخاری بواسطہ از و در توحید و خراج روایت کردہ و در سال
دو صد و بیست و پنج وفات یافت قَالَ اَنَا عَبَّادٌ بفتح عین مہملہ و تشدید باء موحدہ
پسر عَوَّام بہ تشدید واو است و کنیت او ابو سہل واسطی و او ثقہ صدوق است کہ در
سال یکصد و ہشتاد و پنج وفات یافت عَنِ ابْنِ عَوْنٍ از عبد اللہ پسر عون بفتح عین
مہملہ و بنون عَنِ ابْنِ سِیْرِیْنَ عَنْ اَنَسٍ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا حَلَقَ
رَاْسَهٗ کہ بدرستی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہرگاہ تراشید سر خود را یعنی امر کرد سر
تراشندہ را تا بتراشد سر مبارک او را و این در حجۃ الوداع بود كَانَ اَبُوْ طَلْحَةَ اَوَّلَ
مَنْ اَخَذَ مِنْ شَعْرِهٖ بود حضرت ابو طلحہ انصاری اول آن کسی کہ گرفت از موی مبارک
او و ابو طلحہ کنیت زید پسر سہل است انصاری نجاری بجیم مشدد در مقدمہ عقبہ و جمیع
مشاہد ہمراہ رسول شاہد حاضر بود و او نقیب از نقباء انصار نزد رسول مختار بود و روایت
کردہ شدہ از و احادیث رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بمقدار نود و دو حدیث کہ امام
بخاری رحمۃ اللہ علیہ از جملہ آنہا سہ حدیث آوردہ و رسول محمود در شان ابی طلحہ فرمود صوت
ابی طلحۃ فی الجیش خیر من فئۃ یعنی آواز ابو طلحہ در لشکر مسلمانان بہتر از آواز جماعہ مردمان

او من قبل اہل
انس فقال
لان تکون
عندی شعرۃ منہ
احب الی من الدنیا
وما فیہا حلقنا
محمد بن عبد
الرحیم قال انا
بن سلیمان قال
انا عباد عن ابن
عون عن ابن
سیرین عن انس
ان رسول
صلی اللہ علیہ
وسلم لما حلق
راسہ کان ابو
طلحۃ اول من
اخذ من شعرہ

ست واو بمدینهٔ مقدسه در سال سی و دو وفات یافت و حضرت عثمان پسر عفان
نماز جنازه بروی کرد و او شوهر ام سلیم مادر حضرت انس پس حضرت انس پسر مالک
ربیب ابو طلحه انصاری است و ابو عوانه در صحیح خود این حدیث مبارک را آورده
و لفظ او چنان است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر الحلاق فحلق راسه ودفع
الی ابی طلحة الشق الایمن ثم حلق الشق الآخر فامره ان یقسمه بین الناس یعنی رسول
محمود امر فرمود سر تراشنده را پس تراشید آن سر تراشنده بحسب امر رسول مقبول
و داد آن و رسانید بسوی ابی طلحه جانب راست را از سر یعنی موی جانب راست بحضرت
ابو طلحه داد پس تراشید جانب دیگر را از سر مبارک یعنی طرف چپ را پس امر
کرد رسول مقبول ابو طلحه را که قسمت کند موی آن طرف را میان مردمان و در
روایت مسلم چنان آمده که لما رمی الجمرة ونحر نسکه ناول الحالق شقه الایمن ثم
دعا ابا طلحة فاعطاه ایاه یعنی رسول مقبول هرگاه رمی کرد جمره عقبه را و کشت قربانی
خود را در موضع منی داد سر تراشنده را جانب راست خود را از سر مبارک پس تر
خواند ابو طلحهٔ انصاری را پس داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم موی آن طرف
او را و مسلم از روایت هشام چنان آورده که انه قسم الایمن فیمن یلیه الشعرة والشعرتین
واعطی الایسر ام سلیم یعنی قسمت کرد موی جانب راست را از سر مبارک
در انکسانیکه نزدیک او بودند یک موی و دو موی یعنی بعضی را از مردمان یک
موی داد و بعضی را دو موی داد و داد موی‌های جانب چپ را بام سلیم منکوحه
خود که مادر حضرت انس بود و در میان این روایات هیچ تناقضی نیست و طریق جمع
و توفیق میان آنها آنست که رسول علیه السلام موی هر دو طرف را از سر مبارک با بوطلحه
انصاری داد پس هر آنچه از جانب ایمن بود پس او را ابو طلحه بموجب امر رسول مقبول میان
مردمان تقسیم نمود و اما جانب الیسر را پس ابو طلحه بمنکوحهٔ خود ام سلیم داد نووی گفته
که درین حدیث مبارک است آنکه ابتدا کردن بطرف راست از سر محلوق مستحب
است و این قول جمهور علما است و درین قول از برای امام ابی حنیفه رحمة الله علیه
خلاف است که او ابتدا کردن را بطرف راست از سر محلوق مستحب نمیداند و ایضا
دروی است که موی آدمی طاهر است و قول جمهور علما همین است و ایضا در وی

است که انسان تبرک بموی رسول علیه السلام نماید و ایضا در وی هست که مواسات
همراه اصحاب در عطایا و هدایا مستحسن هست و ایضا در وی هست که مواسات مستلزم
از برای مساوات نیست و در وی هست آنکه تفضیل از برای کسیکه والی قسمت
باشد جائز است و اختلاف کردند که نام آن حالق چه بود پس بعضی گفته اند که او معمر
پسر عبد الله بود و بعضی گفته اند که او خراش پسر امیه بود و خراش بکسر خاء معجمه
و شین معجمه است و صحیح آنست که خراش حالق در مقدمه حدیبیه بود و اگر گفته شود
که این حدیث مبارک را به ترجمه باب چه تعلق است جواب آنکه او دلالت کرد
بر طهارت موی از جهت آنکه آن موی را ابو طلحه انصاری گرفت و رسول علیه السلام
او را امر به تقسیم فرمود پس آن آبی که شسته شود بآن موی انسان نیز طاهر شد
و مطلوب همین هست و اگر گفته شود که این طهارت شاید از جمله خصائص موی
مبارک آن سرور عالم باشد جواب آنکه حکم جمیع مکلفین از رسول علیه السلام و جز او در
احکام تکلیفیه مادامیکه دلیل تخصیص شرعی قائم نشود برابر نمود در ینجا آن دلیل منتفی است
و این مسئله در علم اصول فقه محقق و مقرر شده و الله تعالی اعلم

باب

اِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِيْ اِنَاءِ اَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا باب است در بیان حکم
آنکه وقتیکه بنوشد سگ در ظرف یکی از شما پس کو تا بشوید آن کس آن ظرف را هفت بار
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوْسُفَ قَالَ اَنَا مَالِكٌ عَنْ اَبِي الزِّنَادِ بکسر زاء معجمه و نون است
عَنِ الْاَعْرَجِ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ که بدرستی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ که وقتیکه بنوشد سگ و در بعضی
روایات اذا ولغ بدل از اذا شرب آمده و ثعلب گفته که ولوغ عبارت از انست که سگ زبان خود را در آب و جز
و جز آن از مایعات داخل کند و آنرا بشوراند اعم از آنکه بنوشد یا نتوشد و مکی گفته که اگر آن شی که سگ زبان
خود را داخل کرده غیر مایع باشد پس او را لعق گویند و اگر آن شی ظرف فارغ باشد پس آنرا لحس گویند و ذکر ولوغ در
حدیث مبارک بنا بر غلبه وقوع است و اگر چنین باشد پس حکم لعق و لحس نیز مثل حکم ولوغ است فِيْ اِنَاءِ اَحَدِكُمْ در ظرف
یکی از شما هر ظرفیکه باشد و مفهوم اینکلام خارج میکند آب مستنقع را و بهمین قول گفته است اوزاعی مثل طریق لیکن باینکه گفته
که چون غسل از برای تنجیس است پس البته آن حکم در آب قلیل جاری میشود نه در آب کثیر و مسلم در همین حدیث زیاده کرده
فَلْيُرِقْهُ و این تائید میکند که غسل از برای تنجیس هست نه بجهت آنکه اراقه اعم از انست که آن شی آب باشد یا طعام و اگر طاهر بود هرگز

بابٌ اذا شرب الكلب
في اناء احدكم
فليغسله سبعا
حدثنا عبد الله
بن يوسف قال انا
مالك عن ابي
الزناد عن
الاعرج
عن ابي هريرة
ان رسول الله
صلى الله عليه
وسلم قال اذا
شرب الكلب
في اناء احدكم

زیراکه ضایع کردن مال ممنوع است فَلْیَغْسِلْهُ پس باید که بشوید آن ظرف را وظاهر این کلام دلالت بران میکند که بسبیل فور و سرعت او را بشوید لکن جمهور علما او را محمول بر استحباب کرده اند مگر از برای آن کسی که اراده کند استعمال آن ظرف را سَبْعًا هفت بار و در روایت مالک تتریب یعنی خاک آلوده کردن آن ظرف نیامده و در روایت دیگر اولیهن بالتراب آمده و در روایت دیگر احدیهن بالتراب آمده و در روایت دیگر اولیهن او اخریهن بالتراب آمده و در روایت دیگر وعفروه الثامنة بالتراب آمده وطریق جمع و توفیق در میان روایات مذکوره آنست که لفظ احدیهن مبهم است پس محمول بر یکی از دو معین باشد و همچنان کلمهٔ او در روایت دیگر بر احد مبهم دلالت میکند اگر کلمهٔ او در نفس خبر باشد و اگر کلمهٔ او از برای شک راوی باشد پس روایت آنکسی که معین کرده اولی است از روایت آنکسی که مبهم آورده پس باقی نماند مگر روایت اولیهن و روایت اخریهن و آن هردو متعارض اند پس در ترجیح یکی ازان دو نظر کردیم پس روایت اولیهن را راجح تر از جهت اکثریة و احفظیة یافتیم پس عمل بآن کردیم و دیگری را ترک نمودیم یا آنکه روایت اولیهن بر بیان اکمل و افضل نمودیم و روایت اخریهن بر بیان جواز و اباحت و اما روایت وعفروه الثامنة بالتراب پس اگرچه صحیح است لیکن از جهت ضعف خود با روایات سابقه متعارض نتوانند شد و بعضی گفته اند که مراد ازو آنست که در یک بار از هفت بار او را خاک آلوده کنید لیکن چون در ان بار عمل تتریب زائد بر عمل تغسیل شد پس او را قائم مقام دو بار کرده اند و تتریب را بار هشتم مقرر کرده اند ابن ملک گفته که استعمال دو طهور در ولوغ سگ از جهت آن واقع شد که نجاست او غلیظ تر از سائر نجاسات است و اگر دو سگ یا سه سگ یا یکسگ هفت بار لیسد پس صحیح آنست که هفت بار شستن از برای جمیع آنها کافی است و این مذهب امام شافعی است و نزد امام ابی حنیفه بعد از ولوغ سگ سه بار شستن پاک میکند و حاجت بسوی خاک آلوده کردن نیست مانند سائر نجاسات و در شرح سنة آورده که مذهب اکثر محدثین آنست که وقتیکه ولوغ کرد سگ در آبی یا در مائعی پس حکم او آنست که هفت بار شسته شود بشرطیکه یکی از انها مکدر بخاک باشد و در شرح کبیر از امام مالک آورده که از غیر ولوغ سگ شستن لازم نیست از جهة آنکه سگ نزد امام مالک پاک است و شستن از ولوغ مجرد تعبد است که بنص صریح مخالف از قیاس ثابت شده

[illegible]

واصحاب امام ابی حنیفه گفته اند که حکم او مانند حکم سائر نجاسات است یعنی سه بار شسته
شود و حاجت بسوی خاک آلوده کردن نیست زیرا که ابن عدی روایت کرده که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اذا ولغ الکلب فی اناء احدکم فلیهرقه و لیغسله ثلث مرات
و چون این معارض از برای روایت تسبیع شد و شک نیست که تشدید در امر کلاب و امر
بقتل آنها در ابتدای اسلام بود پس مناسب شد که حدیث هفت بار در همان وقت واقع
شده پس حدیث سه بار متاخر از و واقع شد پس ناسخ شد و هفت بار منسوخ شد
و ایضا عمل کردن ابی هریره که راوی حدیث تسبیع است بر خلاف آنچه روایت کرده
بود شاهد قطعی است بر آنکه آن مروی او متروک و منسوخ شده زیرا که ترک قطعی از
برای رای راوی محال است و اگر گفته شود که خبر واحد ظنی است نه قطعی چنانچه در
علم اصول فقه معلوم شده جواب آنکه آن ظنیت او نسبت بغیر راوی وست اما خبر
واحد نسبت بآن راوی که او را از رسول علیه السلام شنیده است پس قطعی است نه ظنی تا آنکه
باو آنا بعد منسوخ شود پس ازین مذکوره معلوم شد که راوی ترک نمیکند عمل را بمروی
خود مگر وقتیکه او عالم به ناسخ او باشد از جهت آنکه قطعی بجز از قطعی ترک کرده نشود پس
ترک کردن عمل از راوی بمنزله روایت او ست از برای ناسخ و طحاوی از حنفیه درین
باب بر تحقیق سابق زائد آورده و گفته که قذره در نجاسة سخت تر از پس خورده سگ
است و چون سه بار غسل در قذره کفایت کرد پس در ولوغ سگ بطریق اولی کفایت
کند و آنچه گفته شود که این قول طحاوی قیاس فاسد است زیرا که در مقابله نص صریح از رسول
فصیح واقع شده پس جواب آنست که این از قسم دلالت نص است نه قیاس و ایضا آن
نص صریح در ابتدای اسلام بود بعد از آن منسوخ شد چنانچه قبل ازین گذشته و قیاس در
مقابله نص منسوخ صحیح است و ایضا طحاوی گفته که بر شافعیه لازم می آید که هشت بار
شستن لازم باشد تا عمل بحدیث عبد الله پسر مغفل حاصل آید و او را مسلم بیرون کرده
و لفظ او چنان است فاغسلوه سبع مرات و عفروه الثامنة بالتراب و بعضی از شافعیه عذر
از عدم عمل بآن حدیث چنان کرده که اجماع علما بر خلاف او منعقد شده لیکن درین عذر
نظر است از جهت آنکه ثابت شده که امام حسن بصری قائل باو است و حرب کرمانی
روایت از امام احمد بن حنبل کرده که او نیز قائل باو است و اما آنکه پس به ترتیب هر که خاک را

و دارقطنی بسند صحیح از عطا موقوف بر حضرت ابی هریره روایت کرده که اذا ولغ الکلب فی الاناء اهرقه ثم غسله ثلاث مرات

نیستند با وجود آنکه هفت بار شستن در قول مشهور نزد آنها واجب است
واین از جهت آنست که ترتیب در روایت امام مالک نیامده وقرافی از مالکیه
گفته است که احادیث مبارکه در ترتیب صحیح شدند پس حیرانی است که مالکیه چگونه
باو قائل نشدند واز امام مالک روایت آمده که امر بتسبیع از برای ندب است
ومشهور نزد اصحاب مالک آنست که آن امر از برای وجوب است لیکن از
برای تعبد است زیرا که سگ نزد آنها طاهر است ودر یک روایت از امام مالک آمده
که آن نجس است لیکن قاعدهٔ او آنست که آب پلید نمیشود مگر بتغیر پس تسبیع از برای
نجاست واجب نشد بلکه از برای تعبد لیکن وارد می شود بروی آنچه در روایت مسلم
از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود طهور اناء احدکم زیرا که طهارت
یا از حدث می شود یا از خبث پس حدث بر اناء نیست پس خبث معین شد
وجواب داده شده که حصر مذکور ممنوع است از جهت آنکه تیمم حدث را رفع نمیکند
واز برای او طهور مسلم گفته شده وایضا طهارت بر غیر مذکور نیز اطلاق کرده میشود
چنانچه حق سبحانه جل شانه فرمود خذ من اموالهم صدقة تطهرهم ورسول علیه السلام فرمود
السواک مطهرة للفم وجواب از اول آنکه تیمم ناشی از حدث است وچون قائم
شد مقام آنچه پاک میکند حدث را یعنی وضو پس اورا باسم طهور مسمی کردند واما
نزد آنکسی که میگوید که تیمم رافع از برای حدث است پس این ایراد از اصل بروی
وارد نمی شود وجواب از ثانی آنکه الفاظ چون دائر درمیان حقیقت لغویه وحقیقت
شرعیه باشند پس محمول بر حقائق شرعیه کرده شوند زیرا که معانی لغویه در عرف شرع
معانی مجازیه اند پس چگونه بروی الفاظ محمول کرده شوند با وجود امکان معانی حقیقیه
وآنچه بعضی مالکیه گفته اند که مامور بغسل از ولوغ او سگی است که گرفتن او محظور ومحرم
است نه آن سگی که گرفتن او ماذون ومباح است ضعیف است از جهت آنکه
او موقوف است بر ثبوت آنکه نهی از گرفتن سگ متقدم است بر امر بغسل وآن هرگز ثابت
نشده وایضا او موقوف بر قرینه ایست که دلالت کند بر آنکه مراد در حدیث مذکور سگ
غیر ماذون فیه است از جهت آنکه متبادر از لام در قول الکلب آنست که او از برای تعریف
جنس یا تعریف ماهیت است پس حمل کردن او بر عهد بی شک محتاج بدلیل است وهمچنان

آنچه بعضی مالکیه فرق میان سگ بدوی و حضری کردند و آنچه بعضی ازانها دعوی کردند که وجوب تسبیع مخصوص بسگ گزنده است نیز ضعیف است از جهت عین همان دلیل که در ضعف قول سابق گذشته و اعتراض دیگر برین قول کردند که سگ گزنده هرگز بآب نزدیک نمیشود پس رسول علیه السلام چگونه امر بغسل از ولوغ او کرده و ابن رشد ازین اعتراض جواب داده که سگ گزنده بعد از استحکام گزندگی در سوخ او در وی بآب نزدیک نمیشود اما در ابتداء حال پس اجتناب کلی از آب او را لازم نیست بلکه گاه گاه دران حال بآب نزدیک می شود و این تعلیل اگرچه در وی مناسبت است لیکن مستلزم تخصیص است بی دلیل شرعی اما تعلیل تنجیس و پلید کردن پس اقوی و احکم است زیراکه او در معنی منصوص است و از حضرت ابن عباس تصریح آمده که غسل از ولوغ کلب از جهت آنست که او رجس است یعنی ذات او پلید است و مشهور از مالکیه آنست که درمیان ظرف آب و ظرف طعام فرق است پس آب ریخته شود و ظرف شسته شود و طعام خورده شود و بعد ازان ظرف از برای محض تعبد شسته شود زیراکه امر باراقه عام است پس طعام ازو مخصوص شد بانچه وارد شده از نهی کردن از اضاعهٔ مال و اهل تحقیق او را معارضه کردند و گفتند که نهی از اضاعهٔ مال مخصوص بامر باراقه است نه بعکس آن و این راجح تر است زیراکه اجماع منعقد بران شده که اراقهٔ آنچه در و نجاست افتد از قبیل مائعات لازم است اگرچه ثمن او عظیم باشد پس ثابت شد که عموم نهی از اضاعهٔ مال مخصوص است نه عموم امر باراقه و بعد ازین ما میگوییم که چون نجاست سؤر سگ ثابت شد پس احتمال دارد که آن از برای نجاست عین او باشد و احتمال دارد که از برای نجاست طاریه باشد مانند خوردن میته و لیکن هر دو احتمال اصحاب کمال از علماء کرام و فضلائی عظام رفته اند و هر یکی را نجاست از محل نجاست متعدی بسوی مجاور او میشود و لیکن بشرطیکه آن مائع باشد در آنکه مائعات نجس میشوند وقتیکه در جرم آنها نجاست واقع شود و در آنکه ظرفی که متصل آن مائع است نیز نجس میشود والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا اِسْحَاقُ پسر راهویه قَالَ اَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ پسر عبد الوارث قَالَ اَنَا عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ دِيْنَارٍ واو مدنی عدوی مولی از برای عبد الله پسر عمر پسر خطاب بود قَالَ سَمِعْتُ اَبِيْ

حدثنا اسحاق
قال انا عبد الصمد
قال انا عبد الرحمن
بن عبد الله بن
دينار قال
سمعت ابي

دند و الکات اند کو در
طعام خوردند کوزانده و
در حدیث مبارک مذکور
است زیراکه حکم

گفت عبد الرحمن که شنیدم من پدر خود را که آن عبد الله بن دینار مذکور است عن ابی صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ان رجلا رای کلبا که بدرستی مردی از مردها دید سگی را از سگها یاکل الثری درحالیکه میخورد آن سگ خاک نمناک را و ثری بفتح ثاء مثلثه است من العطش از سبب تشنگی فاخذ الرجل خفه پس گرفت آنمرد موزه خود فجعل یغرف له به پس کردانید و شروع کرد آنمرد که برمیگیرد آب را از چاه برای آن سگ بآن موزه حتی ارواه تا آنکه سیراب کرد او را فشکر الله له پس نعت و ثناء کرد او را خدای علام نزد ملائکه کرام یا پس جزا داد او را خدای تعالی یا قبول کرد او را خدای تعالی از برای فعل مذکور که از وی صادر شده بود فادخله فی الجنة پس داخل کرد آنمرد را در بهشت و بر تقدیری که مراد از شکر جزا باشد پس این کلام از باب عطف خاص بر عام است یا کلمه فا تفسیریه است چنانچه در قول حق سبحانه تبارک شانه فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم واقع شده و درین حدیث مبارک ... که ثواب بر احسان بسوی غیر انسان نیز بسائر نوع حیوان مترتب است هرچند که آن حیوان خسیس و نجس باشد ... گفته که درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه در ... کردن ... و ... عظیم ... است هرچند که آن مامور بقتل باشد و همچنان حکم ثابت است ... بندیان کفار ... نووی گفته که ثواب به احسان کردن بسوی حیوانی که ... محترم باشد حاصل میگردد و اما حیوانی که ما یان مامور بقتل او باشیم مانند کافر حربی و سگ گزنده و مرتد پس لازم است بر ما یان که امتثال امر شرع کنیم و او را قتل نمائیم و اگر گفته شود که اینحدیث مبارک چگونه بر ترجمه باب دلالت کرد جواب آنکه تیمی گفته که بعضی از علماء مالکیه گفته اند که مراد امام محمد بخاری یا آوردن اینحدیث مبارک بیان آنست که سور سگ پاک است از جهت آنکه آنمرد موزه خود را از آب پر کرد و آن سگ را آب داد و شک نیست که سور آن سگ دران موزه باقی مانده باشد و آنمرد لباس او را ... نماز و جز آن بجز از غسل مباح دانسته از جهت آنکه در حدیث مبارک ذکر غسل نیامده لیکن درین قول نظر است زیرا که معلوم نشده که آن مرد در زمان بعثت رسول علیه السلام بوده پس شاید که پیش از آن زمان باشد یا بعد از ان باشد لیکن پیش از ثبوت و تقرر حکم سور کلاب باشد یا آنکه ... آن موزه را بعد از ان نپوشیده باشد یا آنکه او را شسته باشد و بعد از ان پوشیده باشد و در فکر این فقیر می آید که مولف حدیث

عن ابی صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ان رجلا رای کلبا یاکل الثری من العطش فاخذ الرجل خفه فجعل یغرف له به حتی ارواه فشکر الله له فادخله فی الجنة

وَقَالَ اَحْمَدُ بْنُ شَبِيْبٍ حَدَّثَنَا اَبِيْ عَنْ يُوْنُسَ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ حَدَّثَنِيْ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ اَبِيْهِ قَالَ كَانَتِ الْكِلَابُ تُقْبِلُ وَتُدْبِرُ فِي الْمَسْجِدِ فِيْ زَمَانِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَكُوْنُوْا يَرُشُّوْنَ شَيْئًا مِّنْ ذٰلِكَ

مبارک کف را دلیل بر طهارت سؤر کلاب ازانجهة کرده باشد که خدای تعالی آنمرد را بسبب فعل مذکور بخشید واورا به بهشت رسانید واگر سؤر کلاب نجس میبود البته آن مرد بسبب فعل مذکور موزه پاک خود را نجس و پلید کردانید واین فعل محرم و محظور است پس چگونه سبب ترتب جزاء بر خود می شد بلکه از دست موجب عقاب می شد پس معلوم شد که سؤر کلاب پاک است والله اعلم وَقَالَ اَحْمَدُ بْنُ شَبِيْبٍ بفتح شین معجمه وبد و باء موحده که درمیان انها یاء مثناة تحتانیه فاصله واقع شده واو پسر سعید بصری تیمی است که در سال دوصد و بست و نه وفات یافت اَنَا اَبِيْ پدر من که آن شبیب مذکور است واو از اصحاب یونس بود که بسوی مصر از برای تجارت میرفت وکتاب او کتاب صحیح است عَنْ يُوْنُسَ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ حَدَّثَنِيْ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ اَبِيْهِ که آن حمزه بحاء مهمله وزاء معجمه روایت میکند از پدر خود که آن عبدالله پسر عمر پسر خطاب قرشی عدوی است قَالَ كَانَتِ الْكِلَابُ تُقْبِلُ وَتُدْبِرُ فِي الْمَسْجِدِ فِيْ زَمَانِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عبدالله بن عمر که بودند سگها که پیش می آمدند و پس میرفتند در مسجد معظم رسول مکرم در وقت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَلَمْ يَكُوْنُوْا يَرُشُّوْنَ شَيْئًا مِّنْ ذٰلِكَ پس نبودند اصحاب کرام در وقت رسول علیه السلام که می پاشند باب هیچ چیزی از همان مسجد معظم که از رسول مکرم بود و در قول و فلم یکونوا یرشون مبالغه ایست که در قول فلم یرشوا نیست نظیر او آنست که حق سبحانه جل شانه در کلام الله فرموده وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ واو ابلغ است از قول او وما یعذبهم الله وهمچنان در لفظ رش مبالغه است که او را بر لفظ غسل مختار کرد زیراکه در رش جریان آب مفقود است بخلاف غسل که جریان آب در وی شرط است پس نفی رش ابلغ از نفی غسل است وهمچنان در لفظ شیئا مبالغه است زیراکه او نکره است که در زیر نفی واقع شده پس عام شد و این همه مبالغات از جهة مبالغه کردن است در طهارت سؤر سگها از جهة آنکه غالب در مثل این صورت آنست که لعاب سگها میرسد بسوی بعضی از اجزاء مسجد معظم و چون رسول علیه السلام او را مقرر کرد و امر بغسل نفرمود پس معلوم شد که سؤر سگها طاهر است ولیکن در وی نظر است از جهت آنکه رسول علیه السلام او را مقرر از ان جهت کرد که طهارت مسجد امر متیقن بود و نجاست او امر مشکوک ویقین به ظن مرتفع نمیشود پس چگونه بشک

مر تنفیح شود و اگر دلالت او بر طهارت سؤر کلاب مسلم کنیم پس دلالة او معارض نمیشود
مر دلالت منطوق حدیث مبارک را که بر سبیل تصریح ناطق بغسل ست جائیکه رسول علیه
السلام در بیان احکام فرمود فلیغسله سبعا و بعد ازین گوئیم که چون اقبال و ادبار آن
کلاب در مسجد رسول او اب بر سبیل استمرار خالی از دلوغ و بلوغ لعاب بسوی اجزاء مسجد
نبود پس همچنان البته غالب از همان اقبال و ادبار بول کردن آن کلاب دران بقعه
متبرکه نیز بود پس لازم آمد ازین قول که بول کلاب نیز پاک باشد پس معلوم شد که
این قول متروک الظاهر است یا منسوخ است زیرا که اتفاق علما بران واقع شده
که بول سگ نجس است لیکن برین تقریر وارد می شود که بعضی علما سگ را از جمله ماکول اللحم
حساب کرده و بول آنچه خورده می شود گوشت او پاک است و چگونه این سخن
نباشد و حال آنکه جمعی از علماء عظام گفته اند که بولهای جمیع حیوانات بجز از آدمی طاهرست
چنانچه در باب غسل البول خواهد آمد انشاء الله تعالی و ممکن است که در دفع این ایراد گفته
شود که مراد از اتفاق علماء اتفاق جمیع علماء نیست بلکه اتفاق آن علماء که نزاع در
طهارت سؤر کلاب و نجاست آن کرده اند پس ظاهر آنست که غرض مؤلف از
ایراد این حدیث مبارک درین مقام بیان آن است که گذشتن سگها در مساجد
جائز است و نجاست وقتی که خشک شود مکان را نجس و پلید نگرداند پس بدان با وجود
آنکه مؤلف این حدیث مبارک را بلفظ قال نقل کرده نه بلفظ حدثنی و مانند آن واو
از همه درجات پست تر است والله تعالی اعلم حدثنا حفص بن عمر حفص بحاء مهمله و صاد
مهمله است قال انا شعبة عن ابی السفر بفتح فاء او عبد الله پسر سعید است
و در بعضی نسخها بسکون فاء آمده عن الشعبی بفتح شین معجمه عن عدی بن حاتم
عدی بفتح عین مهمله و کسر دال مهمله و بیاء مثناة تحتانیه مشدده پسر حاتم بحاء مهمله و کسر
تاء مثناة فوقانیه پسر عبد الله طائی که مکنی بابی طریف بفتح طاء مهمله و کسر راء مهمله
است و او بخدمت آن منبع رسالت در سال هفتم از هجرت وارد شده و اسلام آورد
و پدر او حاتم طائی است که در میان خواص و عوام مشهور بکرم و احسان است
و از عدی روایت آمده که گفت که داخل نشد بر من وقت هیچ نمازی از نمازها
مگر من مشتاق بدرجه کمال بسوی وی بودم و رسول علیه السلام او را تکریم

حدثنا حفص بن عمر قال انا شعبة عن ابی السفر عن الشعبی عن عدی بن حاتم

تام

تمام میکرد و وقتی که او بر رسول کریم داخل می شد و بر فتوح عراق در زمان حضرت
عمر فاروق حاضر بود و آو نان را از برای مور چهار ریزه ریزه میکرد و میگفت که
این مور چها همسایه از برای ما یان اند و از برای آنها بر سر ما یان حق لازم هست
و آو را درمیان اصحاب کرام باسم جواد یاد میکردند و روایت کرده شده هست
از و احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار شصت و شش حدیث که امام
بخاری رحمة الله علیه از جمله آنها سه حدیث ذکر کرده و او در کوفه در زمان مختار
وفات یافت و عمر او دران زمان یکصد و بیست سال بود و بعضی از فضائل او
درهمین کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و او شوق شکار بسیار از حد شمار داشت

قَالَ سَاَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عدی که پرسیدم من پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وسلم از حکم شکار سگها چنانچه جواب رسول او بر وی دلالت
می کند قَالَ اِذَا اَرْسَلْتَ كَلْبَكَ الْمُعَلَّمَ فَقَتَلَ فَكُلْ گفت رسول علیه السلام
وقتی که فرستادی و خلاص کردی سگ خود را که آن سگ تعلیم کرده شده هست
شکار را پس کشت آن سگ شکار را و نخورد از وی پس بخور تو از ان شکار که آن حلال
است و معلم آن سگ را گویند که ممتنع شود از شکار کردن و دویدن بمنع کردن
صیاد و تیز شود و بدود به تیز کردن و خلاص کردن او و دنبال شکار رود خود از ان
شکار نخورد نه یکبار بلکه بسیار بارها نخورد و در اطلاق لفظ کلب دلیل است بر اباحت
شکار جمیع سگهای که معلم باشند اعم از انکه سیاه باشد یا جز آن و امام احمد گفته که شکار
سگ سیاه حلال نیست زیرا که او شیطان هست و در قول او فقتل دلیل هست بر انکه در ان
شکار حیات نمانده باشد زیرا که اگر در ان شکار حیات مستقره مانده باشد پس باتفاق
علما لازم است که صیاد او را ذبح کند و اگر او را ذبح نکند و آن شکار بعد از ان بمرد
پس آن حرام هست و مراد از قول او اذا ارسلت کلبک المعلم فقتل آنست که سگ خود نخورد
زیرا که قول او و اذا اکل فلا تاکل قسیم و مقابل او واقع شده و حل اکل این قسم صید از جهت آنست
که درین هنگام سگ شکار را از برای صاحب خود نگاه کرده و حق سبحانه جل شانه فرموده فَكُلُوا مِمَّا
اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاِذَا اَكَلَ فَلَا تَاْكُلْ و وقتیکه خورد آن سگ از ان شکار پس مخور تو
از ان فَاِنَّمَا اَمْسَكَهُ عَلٰى نَفْسِهٖ پس جز این نیست که بند کرد این سگ آن شکار را

قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا ارسلت كلبك المعلم فقتل فكل واذا اكل فلا تاكل فانما امسكه على نفسه

برجان خود نه بر صاحب خود و شرط حلیت آنست که برای صاحب خود بند کند قُلتُ اُرسِلُ
کَلبِی فَاَجِدُ مَعَهُ کَلبًا اٰخَرَ گفتم من بار دیگر از برای رسول مقبول که میفرستم من
سگ خود را دنبال شکار پس می یابم من همراه آن سگ خود سگی دیگر را که هر دو بر
قتل صید جمع شده‌اند پس حکم آن شکار درین صورت چیست آیا خوردن آن شکار
حلال است یا حرام قَالَ فَلَا تَاکُل گفت رسول علیه السلام پس مخور تو از ان شکار
که حرام است فَاِنَّمَا سَمَّیتَ عَلٰی کَلبِكَ وَلَم تُسَمِّ عَلٰی کَلبٍ اٰخَرَ پس خبر این نیست که نام
خدای تعالی که گرفتی تو بر سگ خود و نگرفتی تو نام خدای تعالی بر سگی دیگر که آن سگ
را غیر تو ارسال کرده یا خود رفته و شک نیست که نام خدای تعالی گرفتن بر سگ در وقت
ارسال شرط از برای حلیت صید اوست و ازین حدیث مبارک معلوم شد که در حلال
بودن صید سگ چهار شرط اند اول اسلام صیاد دوم بودن سگ معلم سیوم بند کردن
صید بر صاحب خود که سگ خود از ان نخورد و چهارم آنکه نام خدا گرفتن بوقت ارسال
سگ و علماء مستنبطین اختلاف کرده‌اند که تسمیه واجب است یا سنت پس امام شافعی
آنست که تسمیه سنت است پس اگر صیاد بر سبیل عمد یا سهو تسمیه ترک کند صید حلال است
و اهل ظاهر از علماء بر آنند که تسمیه واجب است پس اگر او را عمدا یا سهوا ترک نمایند صید حرام
باشد و مذهب امام ابی حنیفه آنست که اگر تسمیه بر سبیل سهو ترک کرد پس صید حلال
است و اگر بر سبیل عمد ترک کرد پس صید حرام است از جهت آنکه حق سبحانه جل شانه
فرموده وَلَا تَاکُلُوا مِمَّا لَم یُذکَرِ اسمُ اللّٰهِ عَلَیهِ وَاِنَّهُ لَفِسقٌ و شک نیست که در صورت سهو
تارک را فاسق نتوان گفت و ایضا حق سبحانه جل شانه فرموده اِلَّا مَا ذَکَّیتُم و تزکیه بجز
از تسمیه نمیشود و مولف این حدیث مبارک صید را درین مقام آورده تا استدلال باو بر
طهارت سؤر کلب نماید و وجه دلالت او آنست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
از برای عدی پسر حاتم اذن داد که هر آنچه سگ شکار کند پس او بخورد و او را مقید نکرد
بشستن جائیکه دهن سگ بآنجا رسیده باشد و ازهمین جا امام مالک گفته که چگونه
متصور میشود که لعاب سگ نجس باشد و شکار او حلال و طاهر و اسماعیلی گفته که سیاق
حدیث مبارک از برای آنست که قتل صید زکوة اوست و در وی تعرض از برای اثبات
نجاست و نفی او نیست و ازهمین جهت رسول علیه السلام او را نفرمود که بشوید آن خون

قُلتُ اُرسِلُ کَلبِی
فَاَجِدُ مَعَهُ کَلبًا
اٰخَرَ قَالَ فَلَا تَاکُل
فَاِنَّمَا سَمَّیتَ عَلٰی
کَلبِكَ وَلَم تُسَمِّ عَلٰی
کَلبٍ اٰخَرَ

باب من لم یر الوضوء الا من المخرجین من القبل والدبر لقول الله عز وجل او جاء احد منکم من الغائط وقال عطاء فیمن یخرج من دبره الدود او من ذکره نحو القملة یعید الوضوء

که از زخم ناب سگ بیرون شده باشد لیکن او را موکل و مفوض کرد بسوی آنچه مقرر شده نزد او که شستن خون واجب است پس شاید شستن آن موضع از صید که دهن سگ بآنجا رسیده باشد نیز مفوض کرده باشد بسوی آنچه مقرر شده نزد او که شستن آنچه دهن سگ با و مس کرده باشد واجب است ابن منیر گفته که نزد شافعیه مقرر است که کارد چون باب نجس آب داده شود بعد ازان بآن کارد کشته شود پس البته آن مذبوح نجس شود و مذهب آنها آنست که ناب کلب نجس العین است و حال آنکه آنها موافقت کردند مایان را برانکه زکوة شرعیه مزکی را نجس نمیکند و اعتراض کرده شده بروی بآنکه لازم نمی آید از اتفاق علما برانکه ذبیحه بگزیدن سگ نجس نمیگردد ثابت شدن اجماع برانکه آن ذبیحه هرگز متنجس نمیگردد پس آنچه الزام داد آنها را به تناقض آن لازم نیست و ایضا درهمین مسئله نزد آنها اختلاف است و مشهور آنست که شستن جای گزیدن سگ واجب است و این مقام موضع بسط این مسئله نیست والله تعالی اعلم **باب** من لم یر الوضوء الا من المخرجین القبل والدبر باب است در بیان آنکسی که نمی بیند و اعتقاد نمیکند وجوب وضوء را از بیرون آمدن هیچ چیزی از مخارج بدن مگر از دو مخرج از قبل و دبر و مولف اشارت کرد باین باب بسوی خلاف رای آنکسی که وضوء واجب میداند از آنچه بیرون می آید از غیر آن دو مخرج مانند قیء و حجامت و جز آنها و بعضی شارحین گفته اند که ممکن است که گفته شود که نواقض وضوء که معتبر اند راجع بسوی مخرجین می شود پس خواب مظنه خروج ریح است و مس ذکر و مس زن مظنه خروج مذی است لیکن در ذهن این فقیر می آید که در قهقهه در وسط نماز این سخن صحیح نمی آید و قبل بضم قاف و باء موحده و دبر بضم دال مهمله و باء موحده است و آن هر دو بدل از مخرجین اند لقول الله عز وجل او جاء احد منکم من الغائط برای فرمودن خدائی که غالب و بزرگ است که فرمود او جاء احد منکم من الغائط یعنی یا آمد یکی از شما از جائی پست و مغاک پس چون سبحانه جل شانه وجوب وضوء یا تیمم معلق کرد بر آمدن از غائط و آن مکانیست پست و مغاک از زمین پس شامل شد هر دو را از قبل و دبر زیرا که او لنا ناقض خارج از سبیلین است وقال عطاء فیمن یخرج من دبره الدود او من ذکره نحو القملة یعید الوضوء و گفت عطا اسپ ابی رباح بفتح راء مهمله پس آنکه

که بیرون می آید از دبر او کرم معروف یا از ذکر او بفتح ذال معجمه و فتح کاف مانند شپش
اعاده کند آن کس وضوء را یعنی وضوء او شکست و این تعلیق از امام بخاری است و قبله
بفتح قاف و سکون بیم واحد قبل است و آن معروف است و امام مالک گفته که آنچه از
قبل و دبر بر سبیل ندرت خارج شود بر وجه مرض پس آن وضوء را نقض نمیکند مانند
استحاضه و سلسل بول و مذی و سنگ و خون و همچنان بیرون آمدن کرم از دبر و شپش از
ذکر مر وضوء را ناقض نیست مگر آنوقتی که همراه او چیزی از حدث بیرون آید نقل کرده است
این سخن را ابن بطال وَقَالَ الْحَسَنُ إِنْ أَخَذَ مِنْ شَعْرِهِ أَوْ أَظْفَارِهِ أَوْ خَلَعَ خُفَّيْهِ فَلَا وُضُوءَ
عَلَيْهِ و گفت امام حسن بصری اگر گرفت متوضی از موی خود یا از ناخنهای خود یا کشید متوضی
هر دو موزه خود را پس نیست وضوء لازم بر وی یعنی این چیزها موجب از برای نقض وضوء
نیستند لیکن در صورت کشیدن موزه شستن پای پس بس لازم می شود از جهت
آنکه مسح باطل شد و حدث سابق عائد شد زیرا که موزه ساتر حدث از پای بود زائل
شد و این نیز تعلیق از مؤلف است وَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ إِذَا ضَحِكَ فِي الصَّلٰوةِ
أَعَادَ الصَّلٰوةَ وَلَمْ يُعِدِ الْوُضُوْءَ و گفت حضرت جابر پسر عبد الله که صحابی مشهور است
که وقتی که خنده کند شخصی در میان نماز باز گرداند آن نماز را و باز نگرداند وضوء را یعنی نماز
او فاسد میشود و وضوء او نمی شکند و این قول او موافق از برای مذهب حنفیه است
که گفته اند خنده قهقهه در میان نماز مبطل از برای نماز و وضوء است و ضحک مبطل از برای
نماز است پس بس و تبسم مبطل از برای هیچ یکی از آن هر دو نیست و فرق میان آنها
آن است که در مطلق خنده ظهور دندان لازم است و آن ظهور دندان یا همراه آواز مقارن
است یا نیست ثانی تبسم است و اول یا بوجهی باشد که همسایها آن آواز را می شنوند
یا نمی شنوند اول قهقهه است و ثانی ضحک وَقَالَ أَبُوْ هُرَيْرَةَ لَا وُضُوْءَ إِلَّا مِنْ حَدَثٍ
و گفت حضرت ابو هریره که وضوء نیست واجب مگر از حدث و این قول متفق علیه در میان
ائمه علماء است لیکن مؤلف تخصیص حضرت ابی هریره از آن جهت کرد که او حدث را
تفسیر کرده بضرطه و مانند آن که خارج از مخرج معتاد باشد گویا او گفته لا وضوء الا من الخارج
من السبیلین وَيُذْكَرُ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ فِيْ غَزْوَةِ
ذَاتِ الرِّقَاعِ و یاد کرده شد از حضرت جابر انصاری که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

وقال الحسن إن أخذ من شعره أو أظفاره أو خلع خفيه فلا وضوء عليه وقال جابر بن عبد الله إذا ضحك في الصلوة أعاد الصلوة ولم يعد الوضوء وقال أبو هريرة لا وضوء إلا من حدث ويذكر عن جابر أن النبي صلى الله عليه وسلم كان في غزوة ذات الرقاع

بود در جنگ ذات الرقاع بکسر را مهمله و آن جنگ را ذات الرقاع از ان جهت
گویند که رقاع نام درختی است در جای که آن غزوه در آنجا واقع شده بود یا از جهت
آنکه رقاع و خرقهاد ربید قهای آنجا بود یا آنکه قدمهای اصحاب کرام در راه مشقوق شده بودند
پس خرقها بران پاها پیچیده بودند تا آنکه خاک با آن شقها نرسد و تفصیل او در کتاب المغازی
خواهد آمد انشاء الله تعالی و این نیز تعلیق است لیکن چون جزم مؤلف باو حاصل نبود
او را بصیغه تمریض یاد کرده فَرُمِیَ رَجُلٌ بِسَهْمٍ پس انداخته شد مردی را به تیری فرمی
بضم را مهمله است فَنَزَفَهُ الدَّمُ پس جاری شد از او خون بسیار فَرَکَعَ وَسَجَدَ وَمَضَیٰ
فِیْ صَلوٰتِهٖ پس رکوع کرد و سجود نمود آن مرد و گذشت در نماز خود و محصل این قصه آن بود که
رسول او واب در شعبی از شعاب فرود آمد پس فرمود که کیست از مردان که پاسبان شب
پاسبانی یاران نماید پس مردی از مهاجرین اخیار و مردی دیگر از جماعه انصار ایستادند پس بر
دهن آن شعب از اول تا آخر شب ایستادند و آن هر دو چوکی و پاسبانی شب را
میان خود تقسیم کردند پس مهاجری خواب کرد و انصاری بیدار ایستاد و نماز را
شروع نمود پس مردی از دشمنان نزدیک آن مکان آمد پس آن مرد انصاری را دید و بسوی
او تیری انداخت پس آن تیر بانصاری رسید پس انصاری او را کشید و بر نماز خود مستمر
و باقی ماند باز آن مرد پس گردید و او را دویم بار تیر زد پس انصاری مثل بار اول کار کرد پس تیر
او را آن مرد به تیر سیومی زد پس انصاری آن تیر را کشید و رکوع و سجود کرد و بر نماز
خود گذشت بعد ازان او رفیق خود را بیدار کرد پس هرگاه آن مهاجری دید خونی را که باد
از زخم تیر چسپیده بود پس گفت چرا مرا بیدار نکردی در اول وقتی که آن دشمن ترا
تیر انداخته بود پس انصاری گفت که من بودم در نماز و دران نماز سوره کهف میخواندم
پس من دوست داشتم که آن سورت را قطع نکنم و نگذاردم تا او را تمام کنم و بیهقی در دلائل
انصاری مذکور را نام عباد پسر بشر مقرر کرده و مهاجری مذکور را عمار پسر یاسر وَقَالَ
الْحَسَنُ مَا زَالَ الْمُسْلِمُوْنَ یُصَلُّوْنَ فِیْ جِرَاحَاتِهِمْ و گفت امام حسن بصری که همیشه بودند مسلمانان
که نماز میخواندند در زخمهای خود و مراد مؤلف باوردن این دو قول آنست که بیرون آمدن
خون در نماز مبطل از برای آن نماز نیست از جهت آنکه آن انصاری باوجود خون مشغول
به نماز بود و مسلمانان همیشه در میان زخمهای خود نماز میخواندند

فرمی رجل بسهم فنزفه الدم فرکع وسجد ومضی فی صلاته وقال الحسن ما زال المسلمون یصلون فی جراحاتهم

ونقل صحیح آمده که حضرت عمر رضی الله عنه نماز ادا کرد در حالیکه زخم او مثل فواره خون
بیرون میکرد پس معلوم شد که خون سائل ناقض از برای وضوء نیست و مذهب شافعی
همین است و اگر گفته شود که انصاری مذکور چگونه امضاء بر نماز خود کرد و حال آنکه خون
در بدن او یا جامهٔ او موجود باشد و پرهیز کردن از نجاست در بدن و جامه واجب است
جواب آنکه خطابی گفته که احتمال دارد که آن خون ازان زخم بر سبیل دفق جاری شده
باشد بوجهیکه بدن طاهر و جامهٔ او را چیزی ازو نرسیده باشد لیکن این احتمال نیست از جهة
آنکه قولی را که باین احتمال بعید از و صادر شده باشد اصل از برای حکم کلی مقرر گردان که خروج
خون بر سبیل اطلاق موجب از برای نقض وضوء نیست مخالف رای عقل سلیم و طبع مستقیم است
و احتمال دارد که آن خون جامهٔ او را رسیده باشد مگر بقدری یسیر که آن در شرع شریف معاف
باشد ولیکن بر تو مخفی نباشد که این نیز مجرد احتمال است و بعضی از شافعیه گفته اند که حدیث انصاری
مذکور حجت و دلیل است بر آنکه خروج خون ناقض از برای وضوء و مبطل از برای نماز نیست
و مذهب حنفیه آنست که ناقض و مبطل است از جهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود الوضوء من کل دم سائل وَقَالَ طَاؤُسٌ و گفت طاوس پسر کیسان یمانی که او ابو
عبد الرحمن حمیری از ابناء فرس است و او از کبار تابعین و خیار صالحین در علم وحید
و در حلم فرید صاحب ورع و تقی از اعلام هدی بود و در روز ترویه بمکه شریفه در سال
یکصد و شش وفات یافت و هشام پسر عبد الملک نماز جنازه بروی کرد
یحیی بن معین گفته که نام او ذکوان بود و او را طاؤس از انجهة گفته اند که او طاوس
قراء و علماء بود یعنی از جهت صورت و فراست زینت اهل حدیث بود وَمُحَمَّدُ بْنُ
عَلِيٍّ و گفت محمد پسر علی پسر حسین پسر حضرت علی پسر ابی طالب هاشمی مدنی که ابو جعفر
کنیت داشت مشهور بباقر است و او را باقر ازان جهة گویند که او جمیع علوم را شکافته بود یعنی محیط بحقائق
و دقائق آنها و غالب بر انها شده بود پس باقر در اصل باقر العلوم بود یعنی شکافنده
جمیع علوم ظاهری و باطنی و فرزند او امام جعفر صادق بود و او تابعی جلیل القدر و جمیل الاثر
بود و در سال یکصد و چهارده وفات یافت و احتمال دارد که مراد بمحمد پسر علی محمد بن
حنفیه باشد ولکن صحیح اول است وَعَطَاءٌ وَاَهْلُ الْحِجَازِ و گفت عطاء و اهل حجاز یعنی
مالک و شافعی و مانند آنها لَيْسَ فِي الدَّمِ وُضُوْءٌ که نیست در خون و بیرون آمدن

یعنی آن جامه را از جای خود بعلاج یسیر کشیده باشد و بدن او را ازان خون نرسیده باشد ١٢
وَقَالَ طَاؤُسٌ
وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ
وَعَطَاءٌ وَاَهْلُ
الْحِجَازِ لَيْسَ فِي
الدَّمِ وُضُوْءٌ

او وضو ولیکن قول این جماعه معارض نمیتواند شد از برای آنچه تمیم داری روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الوضوء من کل دم سائل وَعَصَرَ ابْنُ عُمَرَ
بَثْرَةً فَخَرَجَ مِنْهَا دَمٌ فَلَمْ يَتَوَضَّأْ و فشارید عبد الله پسر عمر دانه خورد را پس بیرون
شد ازان دانه خونی پس وضوء تازه نکرد و نماز خواند وکلام برین فعل مثل کلام بر قول
جماعه سابقه است و بثره بفتح باء موحده وسکون ثاء مثلثه است وَبَزَقَ ابْنُ أَبِي
أَوْفَى دَمًا فَمَضَى فِي صَلَوتِهِ انداخت از دهن خود پسر ابی اوفی خون را در میان
نماز پس گذشت در نماز خود و اورا تباه نکرد و اسم ابن ابی اوفی عبد الله پسر ابی
اوفی بروزن عطشی است و او صحابی پسر صحابی بود و در بیعت رضوان وما بعد او
از مشاهد همراه رسول شاهد حاضر شده بود و او همیشه در مدینه مقدسه بود تا آنکه در همان
بقعه مبارکه وفات یافت و از و نود و پنج حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مروی شده که امام بخاری از جمله آنها پانزده حدیث آورده و در حق آنها رسول محمود
بزبان مبارک فرمود اللهم صل علی ابی اوفی و او آخر از جمیع اصحاب کرام در کوفه
وفات یافت در سال هشتاد و هفت و چشم او در آخر عمر نابینا شده بود وَقَالَ ابْنُ
عُمَرَ وَالْحَسَنُ فِيمَنِ احْتَجَمَ وگفت عبد الله بن عمر و امام حسن بصری در حق انکسی که خون
گرفت لَيْسَ عَلَيْهِ إِلَّا غَسْلُ مَحَاجِمِهِ که نیست بر سر او لازم هیچ چیزی مگر شستن
جایهای خون و امام ابو حنیفه و احمد گفته که وضوء بر انکسی لازم است و ابو اللیث گفته که
بس است او را آنکه مسح کند و نماز خواند و نشوید حَدَّثَنَا آدَمُ ابْنُ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ أَنَا ابْنُ
أَبِي ذِئْبٍ قَالَ أَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ بضم باء موحده و فتح او عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلَوةٍ که همیشه باشد بنده خاص در
نماز مَا كَانَ فِي الْمَسْجِدِ مادامی که باشد آن بنده در مسجد معین يَنْتَظِرُ الصَّلَوةَ
که انتظار میکند آن نماز را و مراد آنست که او در ثواب نماز هست مادامیکه او منتظر آن
نماز است واگرنه اینچنین باشد پس کلام و مانند او آن کس را نا روا میبود و تنکیر در لفظ
صلوة از برای تنویع است یعنی در نوع نماز که او را انتظار مینماید یعنی او در نماز فجر است
هرگاه انتظار فجر میکند و باقی نمازها نیز بر همین قیاس است مَا لَمْ يُحْدِثْ مادامیکه
حدث طاری بر و نشود فَقَالَ رَجُلٌ أَعْجَمِيٌّ پس گفت یکمرد که در عربیة فصیح نبود

وَعَصَرَ ابْنُ عُمَرَ بَثْرَةً فَخَرَجَ مِنْهَا دَمٌ فَلَمْ يَتَوَضَّأْ وَبَزَقَ ابْنُ أَبِي أَوْفَى دَمًا فَمَضَى فِي صَلَوتِهِ وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ وَالْحَسَنُ فِيمَنِ احْتَجَمَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِلَّا غَسْلُ مَحَاجِمِهِ حَدَّثَنَا آدَمُ ابْنُ أَبِي إِيَاسٍ قَالَ أَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ قَالَ أَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلَوةٍ مَا كَانَ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُ الصَّلَوةَ مَا لَمْ يُحْدِثْ فَقَالَ رَجُلٌ أَعْجَمِيٌّ

اسم از انکه در اصل عربی بود یا نبود و احتمال دارد که این مرد عجمی آن حضرمی باشد که ذکر او
در سابق گذشت مَا الْحَدَثُ يَا اَبَا هُرَيْرَةَ که چه چیز است حدث ای ابا هریرة قَالَ الصَّوْتُ
گفت حضرت ابو هریرة که حدث آواز معهود است يَعْنِي الضَّرْطَةَ مراد میکند حضرت ابو هریرة
با آواز معهود تیز را یعنی بادی که باآواز بلند از مقعد بیرون شود و آورا درین مقام تفسیر
کرد و مؤید است او را آنچه در روایت ابی داود آمده که گفته لَا وُضُوءَ اِلَّا مِنْ حَدَثٍ او ریح
گویا گفته لا وضوء الا من ضراط او فسا یعنی وضو نیست مگر از باد بلند آواز یا پست آواز
از مقعد و تخصیص این هر دو در ذکر از جهت آن واقع شده که در مسجد جز آن هر دو از متوضی
بیرون نمی شود پس ظاهر آنست که سوال از حدث خاص واقع شده که در اغلب اوقات وقوع
آن در نماز اتفاق می افتد حَدَّثَنَا اَبُو الْوَلِيْدِ قَالَ اَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَبَّادٍ بفتح
عین مهمله و تشدید باء موحده بْنِ تَمِيْمٍ انصاری عَنْ عَمِّهٖ از عم خود که آن عبد الله پسر زید
پسر عاصم صحابی است عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يَنْصَرِفُ حَتّٰى يَسْمَعَ صَوْتًا اَوْ يَجِدَ
رِيْحًا باز نگردد مصلی از نماز خود تا آنکه می شنود آوازی را از مقعد یا می یابد بادی را از
همان مخرج و این حدیث با تحقیقات و معنی در باب لا یتوضأ من الشک گذشته و مؤلف او را
درین مقام آورد زیرا که او دلالة واضحه دارد بر حصر کردن ناقض وضوء بآنچه از سبیلین
خارج شود حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيْدٍ مصغر قتبه قَالَ اَنَا جَرِيْرٌ بجیم مفتوحه و براء مهمله مکسوره مکرره
است عَنِ الْاَعْمَشِ عَنْ مُنْذِرٍ بضم میم و سکون نون و بذال معجمه مکسوره اَبِيْ يَعْلٰى بفتح
یاء مثناة تحتانیه و سکون عین مهمله و فتح لام و نام پدر منذر نیز یعلی است الثَّوْرِيِّ بثاء
مثلثه و براء مهمله عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيْ طَالِبٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ كُنْتُ
رَجُلًا مَذَّاءً گفت حضرت علی بن ابی طالب که خوشنود باد خدای تعالی از وی که بودم من مرد
بسیار مذی کننده یعنی از من مذی بسیار بیرون می شد فَاسْتَحْيَيْتُ اَنْ اَسْاَلَ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس شرم کردم من از انکه سوال نمایم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
از حکم بیرون آمدن مذی که با وغسل جمیع بدن واجب است یا نیست از جهة آنکه دختر رسول
مقبول حضرت فاطمه بتول در خانه من بود فَاَمَرْتُ الْمِقْدَادَ بْنَ الْاَسْوَدِ پس امر کردم مقداد
پسر اسود را که از رسول مقبول حکم خروج مذی سوال نماید فَسَاَلَهٗ پس پرسید مقداد
رسول [illegible] را از حکم آن فَقَالَ فِيْهِ الْوُضُوْءُ پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم

ما احدث قال ما الحدث يا ابا هريرة قال الصوت يعني الضرطة حدثنا ابو الوليد قال انا ابن عيينة قال انا ابن عيينة عن الزهري عن عباد بن تميم عن عمه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ينصرف حتى يسمع صوتا او يجد ريحا حدثنا قتيبة بن سعيد قال انا جرير عن الاعمش عن منذر ابي يعلى الثوري عن محمد بن الحنفية قال قال علي بن ابي طالب رضي الله عنه كنت رجلا مذاء فاستحييت ان اسال رسول الله صلى الله عليه وسلم فامرت المقداد بن الاسود فساله فقال فيه الوضوء

که در مذی وضوء است نه غسل و این حدیث مبارک با جمیع تحقیقات در سابق گذشته
و مؤلف او را درین مقام از جهت آن آورده که وضوء از مذی واجب است
و آن خارج از یکی از دو مخرج است رَوَاهُ شُعْبَةُ عَنِ الْاَعْمَشِ و این را از برای
تقویة مؤلف ذکر کرد حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ بحاء مهمله مفتوحه و فاء ساکنه و بصاد
مهمله قَالَ حَدَّثَنَا شَيْبَانُ بفتح شین معجمه عَنْ يَحْيَى پسر ابی کثیر بفتح کاف عَنْ اَبِي
سَلَمَةَ بفتح سین مهمله و لام اَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَسَارٍ اَخْبَرَهُ یسار بفتح یاء تحتانیه و براء مهمله
اَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ اَخْبَرَهُ اَنَّهُ سَاَلَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ که بدرستی
آن زید پسر خالد پرسید حضرت عثمان پسر عفان رضی الله عنه قُلْتُ اَرَاَيْتَ اِذَا جَامَعَ
وَلَمْ يُمْنِ گفتم من که خبر ده مرا وقتیکه جماع کند کسی و منی نکند یعنی منی ازو خارج نشد پس حکم
او چیست که وضوء واجب شود یا غسل و یمن بضم یاء مثناة تحتانیه و سکون میم و کسر
نون است قَالَ عُثْمَانُ گفت حضرت عثمان که حکم او آنست يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ
لِلصَّلٰوةِ وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ که وضوء کند آنکس چنانچه وضوء میکند از برای نماز و میشوید عضو
مخصوص خود را یعنی بروی غسل واجب نشود بلکه واجب است بروی وضوء و ازاله
نجاسة بقیه از بدن خود و قول او کما یتوضأ للصلوة بیان از برای آنست که مراد بوضوء
شرعی است نه لغوی و حکم این مسئله در آخر کتاب غسل خواهد آمد که بمجرد دخول حشفه در
قبل یا دبر غسل واجب شود اعم از آنکه انزال شود یا نشود و در همان مقام بیان نمائیم
که این حدیث حضرت عثمان منسوخ است و ناسخ او امر غسل است و اگر گفته شود
که چون این حدیث مبارک منسوخ شد پس استدلال مؤلف باو چگونه صحیح شود
جواب آنکه منسوخ ازو عدم وجوب غسل است اما امر وضوء پس باقی است زیرا که او
در زیر غسل مندرج است و حکمت در امر وضوء پیش از وجوب غسل یا از جهت آنکه
جماع مظنه از برای خروج مذی است یا از برای ملامست زنان است و بهمین تقریر مناسبة
این حدیث مبارک از برای ترجمه باب ظاهر شد قَالَ عُثْمَانُ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُوْلِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت حضرت عثمان که شنیدم من آن قول مذکور را
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم زید راوی گوید فَسَاَلْتُ عَنْ ذٰلِكَ عَلِيًّا وَالزُّبَيْرَ
وَطَلْحَةَ وَاُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ فَاَمَرُوْهُ بِذٰلِكَ

رَوَاهُ شُعْبَةُ عَنِ الْاَعْمَشِ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ حَدَّثَنَا شَيْبَانُ عَنْ يَحْيَى عَنْ اَبِي سَلَمَةَ اَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَسَارٍ اَخْبَرَهُ اَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ اَخْبَرَهُ اَنَّهُ سَاَلَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قُلْتُ اَرَاَيْتَ اِذَا جَامَعَ وَلَمْ يُمْنِ قَالَ عُثْمَانُ يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلٰوةِ وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ قَالَ عُثْمَانُ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَاَلْتُ عَنْ ذٰلِكَ عَلِيًّا وَالزُّبَيْرَ وَطَلْحَةَ وَاُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ فَاَمَرُوْهُ بِذٰلِكَ

پس پرسیدم من از حکم مذکور حضرت علی را و حضرت زبیر را و حضرت طلحه را و حضرت ابی بضم همزه و فتح با موحده و تشدید یا ریا مثناة تحتانیه پسر کعب را که خوشنود باد خدای تعالی از انها پس حکم کردند همه اورا بآن حکم مذکور که وضوء در صورت مذکوره واجب می شود نه غسل پس قول او فسالت از مقوله زید راوی است نه از مقوله حضرت عثمان رضی الله عنه حدثنا اسحاق بن منصور قال انا النضر بنون مفتوحه و بضاد معجمه ساکنه قال انا شعبة بضم شین معجمه عن الحکم بحاء مهمله مفتوحه و کاف مفتوحه عن ذکوان ابی صالح عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ارسل الی رجل من الانصار که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرستاد آدم خود را بسوی مردی از انصار تا آنمرد بخدمت رسول مختار حاضر شود و مسلم آنمرد را عتبان بکسر عین مهمله و سکون تاء مثناة فوقانیه نام گرفته و لفظ او آنست که ابو سعید گفت خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی باب عتبان فخرج یجر ازاره فقال النبی صلی الله علیه وسلم اعجلنا الرجل پس ذکر کرد تمام حدیث مبارک را و این عتبان مذکور پسر مالک انصاری است و در صحیح ابی عوانه آمده که آنمرد پسر عتبان بود و اول اصح است و ابن اسحاق روایت کرده که نام آنمرد صالح بود پس این روایات متعدده بر تعدد واقعه محمول اند و اگر نه چنین باشد پس طریق مسلم اصح است و این قصه بر رافع بن خدیج نیز واقع شده چنانچه اورا احمد بیرون کرده لیکن اصوب در تفسیر مبهم که در کتاب بخاری واقع شده آنست که آنمرد عتبان است و الله تعالی اعلم فجاء و راسه یقطر پس آمد آنمرد در حالیکه سر او قطره قطره می افکند یعنی آب از سر او قطره قطره از اثر غسل فرو می آمد و اسناد یقطر بسوی راس مجازی است از قبیل سال الوادی فقال النبی صلی الله علیه وسلم لعلنا اعجلناك پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر آنمرد را که امید است ما یان یعنی تحقیق ما یان بشتابی کردیم ترا پیش از فارغ شدن حاجت از جماع و درین کلام دلالت است بر آنکه گرفتن بقرائن جائز است زیرا که آن صحابی چون از اجابت بقدر مدت اغتسال درنگ کرد پس البته آنمرد از معهود خود مخالفت کرد و آن معهود سرعت اجابت از برای آن منبع رسالت است پس چون رسول مقبول بر وی اثر غسل دید معلوم کرد که آنمرد مشغول بغسل بود و احتمال داشت که آنمرد کشیده

حدثنا اسحاق بن منصور قال انا النضر قال انا شعبة عن الحکم عن ذکوان ابی صالح عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ارسل الی رجل من الانصار فجاء وراسه یقطر فقال النبی صلی الله علیه وسلم لعلنا اعجلناك

باشد جان خود را پیش از انزال از برای سرعت اجابت یا انزال کرده بود پس چون امر
واقع شد از همان و درین قول دلیل است برانکه دوام بر طهارت مستحب است
از جهة آنکه رسول مختار تاخیر اجابت را بر وی انکار نکرده و گویا این مقدمه پیش از
ایجاب اجابت بود زیراکه تاخیر واجب از برای ادای مستحب جائز نیست و در قصه
چنان آمده که عتبان طلب از رسول عالمیان کرده بود آنکه رسول علیه السلام در خانه او
بیاید پس در همان خانه نماز بخواند تا آنکه او آنجائی را مصلی از برای خود مقرر نماید چنانچه
در موضع خود خواهد آمد پس احتمال دارد که او همین واقعه باشد و او غسل از انجهة مقدم
کرد تا آنکه او مهیا از برای نماز کردن همراه رسول علیه السلام باشد فَقَالَ نَعَمْ پس گفت
آنمرد که آری تعجیل کردید مرا از قضاء حاجت جماع فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ إِذَا أُعْجِلْتَ پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وقتیکه شتابی
کرده شوی تو از انزال در جماع پس مفارقت کنی اهل خود را پیش از انزال و اعجلت
بضم همزه و کسر جیم است و در بعضی روایات عجلت بی همزه آمده أَوْ قُحِطْتَ یا بند
کرده شدی تو از نزول آب منی یعنی جماع کردی و آب منی از تو بیرون نیامد و از
همین جا عرب گویند قحط المطر یعنی بند کرده شده باران را و قحط الارض یعنی زمین نباتات
خود را بیرون نیاورد و در بعضی روایات اقحطت بهمزه بر وزن اعجلت آمده کرمانی
گفته که کلمهٔ أَوْ از برای شک راوی نیست بلکه او از کلام رسول باکمال از برای بیان
حکم عدم انزال است اعم از انکه آن عدم انزال باعتبار امری باشد که آن از ذات الشخص
ناشی باشد یا باعتبار امری باشد که آن از خارج ناشی شده باشد و این مبنی بر انست که
یکی ازان دو همزه از برای تعدیه است و اگر نه اینچنین باشد پس کلمهٔ أَوْ بی شک از برای
شک است فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ پس لازم است بر تو وضوء نه غسل و وضوء مرفوع است
بنابر انکه او مبتدا است و خبر او مقدم است بروی که آن لفظ علیک است تَابَعَهُ وَهْبٌ
قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ متابعه کرد نضر را وهب پسر جریر پسر حازم بصری که در حالت انصراف از
حج بر شتش کرده از بصره وفات یافت و از انجا بر داشته به بصره دفن کرده شد در سال دو
صد و شش و معنی متابعت و فائده او در سابق گذشته وَلَمْ يَقُلْ غُنْدَرٌ وَيَحْيَى
عَنْ شُعْبَةَ الْوُضُوءُ و لغت غندر بضم غین معجمه و فتح دال مهمله که او محمد پسر جعفر است

فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أُعْجِلْتَ أَوْ قُحِطْتَ فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ تَابَعَهُ وَهْبٌ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ وَلَمْ يَقُلْ غُنْدَرٌ وَيَحْيَى عَنْ شُعْبَةَ الْوُضُوءُ

ویحیی پسر سعید لفظ وضوء را یعنی غندر ویحیی پسر سعید قطان هر دو اینحدیث مذکور را
از شعبه بهمین اسناد ومتن روایت کردند لیکن لفظ وضوء را آن هر دو ذکر نکردند و نگفتند
فعلیک الوضوء بلکه گفتند فعلیک پس بس وبرین تقدیر نیز لفظ وضوء مبتدا محذوف
باشد وحذف او جائز است زیراکه قرینه قائم است ومقدر نزد قیام قرینه مانند ملفوظ
است والله تعالی اعلم **باب** الرَّجُلِ یُوَضِّئُ صَاحِبَهُ باب است در بیان
آنکه وضوء دهد رفیق خود را ویوضئ بکسر ضاد مشدده پس از ان همزه است حَدَّثَنَا
ابْنُ سَلَامٍ بتخفیف لام که آن محمد است قَالَ اَنَا یَزِیدُ بْنُ هَارُوْنَ عَنْ یَحْیَی بْنِ سَعِیْدٍ
عَنْ مُوْسَی بْنِ عُقْبَةَ بضم عین مهمله وسکون قاف عَنْ کُرَیْبٍ مصغر کرب
مَوْلَی ابْنِ عَبَّاسٍ که آن کریب مولی آزادی حضرت ابن عباس است عَنْ اُسَامَةَ
بْنِ زَیْدٍ اسامه بضم همزه است اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا
اَفَاضَ مِنْ عَرَفَةَ یعنی که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگاه رجوع کرد
وباز آمد از کوه عرفه وآن کوه را عرفه نیز گویند چنانچه او را عرفات گویند یا
آنکه رجوع از وقوف روز عرفه که بعرفات میباشد عَدَلَ اِلَی الشِّعْبِ میل کرد
بسوی راهی مخصوص در ان کوه وشعب بکسر شین معجمه است فَقَضَی حَاجَتَهُ
پس قضا کرد حاجت بشریه خود را که آن کنایت از غائط است قَالَ اُسَامَةُ
فَجَعَلْتُ اَصُبُّ عَلَیْهِ وَیَتَوَضَّأُ گفت حضرت اسامه پسر زید پس گردانیدم وشروع
کردم من که می ریزم من آب را بر رسول مقبول وحال آنکه وضوء میکرد به آن
آب آن ذات مبارک فَقُلْتُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَتُصَلِّی پس گفتم من که ای رسول
خدای تعالی آیا نماز میخواستی تو درین مقام که وضوء کردی فَقَالَ الْمُصَلّٰی
اَمَامَکَ پس گفت رسول علیه الصلوة والسلام که جای نماز پیش از تو است
یعنی مزدلفه ومصلی بفتح لام است وامامک بفتح همزه وفتح میم است واینحدیث
مبارک در باب اسباغ وضوء گذشته ومؤلف او را درین مقام ازانجهة آورد که
او استدلال میکند باو برانکه استعانت باغیر در وضوء جائز است لیکن آن کسی که کراهت
او را مختص بغیر مشقت یا احتیاج فی الجمله می کند استدلال او باین حدیث اسامه
یا بحدیث مغیره مستقیم نمی شود زیراکه آن هر دو حدیث در سفر بودند ابن منیر گفته

باب الرجل یوضئ صاحبه حدثنا ابن سلام قال انا یزید بن هارون عن یحیی بن سعید عن موسی بن عقبة عن کریب مولی ابن عباس عن اسامة بن زید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما افاض من عرفة عدل الی الشعب فقضی حاجته قال اسامة فجعلت اصب علیه ویتوضأ فقلت یا رسول الله اتصلی فقال المصلی امامک

که وضوء دادن مرد رفیق خود را مؤلف قیاس ریختن آب بروی کرد زیرا که آن
هردو در معنی اعانت شریک اند حدثنا عمرو بن علی عمرو بفتح عین مهمله پسر
علی پسر بحر بباء موحده مفتوحه پس بحاء مهمله ساکنه پسر کنیز بفتح کاف وکسر نون وسکون
یاء تحتانیه وبزاء معجمه است واو ابوحفص صیرفی فلاس باهلی بصری معروف به سقاء است
و به عسکر در سال دو صد و چهل و نه وفات یافت قال ثنا عبد الوهاب
پسر عبد المجید ثقفی بصری عمرو بن علی گفته که غله عبد الوهاب در هر سال تا پنجاه هزار بود
و در سال همه را خرج میکرد بر اصحاب حدیث و تا سال دیگر نزد وی چیزی ازان
غله نمی ماند و در سال یکصد و نود و چهار وفات یافت قال سمعت یحیی
بن سعید قال اخبرنی سعد بن ابراهیم پسر عبد الرحمن پسر عوف قرشی
تابعی که او قاضی بمدینه مقدسه بود و صائم الدهر و قائم اللیل بود که همیشه ختم
میکرد تمام قرآن مجید را در روز و شب و در سال یکصد و بیست و هفت وفات یافت
ان نافع ابن جبیر بن مطعم اخبره جبیر بضم جیم و فتح باء موحده و سکون تحتانیه
و مطعم بضم میم و سکون طاء مهمله و کسر عین مهمله است واو قرشی نوفلی تابعی
مدنی است و بمدینه مقدسه در آخر خلافت سلیمان پسر عبد الملک در سال نود
و نه وفات یافت انه سمع عروة بن المغیرة بن شعبة مغیره بضم میم و شعبه
بضم شین معجمه است و درین اسناد روایت اقران در دو موضع است زیرا که
یحیی و سعید هر دو تابعی صغیر اند و نافع پسر جبیر و عروه پسر مغیره هر دو تابعی وسط اند پس
درین اسناد چهار نفر تابعی در یک نسق جمع شدند و این از جمله نوادر است
انه کان مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر که بدرستی آن
مغیره بود همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در سفری از سفرها وانه ذهب لحاجة
له و بدرستی آن سرور عالم رفت بسوی جائی از برای حاجتیکه برای او بود یعنی از
برای قضاء حاجت بشریه آن سرور عالم رفت وان مغیرة جعل یصب الماء
علیه وهو یتوضأ و بدرستی که مغیره شروع کرد که میریزد آب را بر آنحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم در حالیکه آن سرور عالم وضوء میکند فغسل وجهه ویدیه
پس شست آن سرور عالم روی مبارک خود را و هر دو دست مبارک خود را

حدثنا عمرو بن
علی قال ثنا عبد
الوهاب قال سمعت
یحیی بن سعید قال
اخبرنی سعد بن
ابراهیم ان نافع بن
جبیر بن مطعم اخبره
انه سمع عروة بن
المغیرة بن شعبة
یحدث عن المغیرة
بن شعبة انه کان مع
رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی
سفر وانه ذهب
لحاجة له وان
مغیرة جعل یصب الماء
علیه وهو یتوضأ
فغسل وجهه
ویدیه

وفاء در قول او فغسل تفصیل از برای مجمل است چنانچه صاحب کشاف گفته که فاء در قول
حق سبحانه جل شانه فان فاؤا فان الله غفور رحیم وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم
تفصیل از برای مجمل قول اوست للذین یؤلون من نسائهم وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَمَسَحَ عَلَی
الْخُفَّیْنِ ومسح کرد بر سر خود ومسح کرد بر هردو موزه خود ودرین کلام اشارتست بآنکه
مسح کردن بر موزه جائز است وجائز نیست که یک پای را بشوید ودیگر را مسح کند واگر
گفته شود که چرا لفظ مسح مکرر کرد نه لفظ غسل جواب آنکه مقصود بذکر مسح خفین بیان
تاسیس قاعده شرعیه دیگر است لهذا تصریح کرد که مسح کردن بر سبیل استقلال از افعال
وضوء است بخلاف مقدمه غسل که آن مقرر بنظم نص قرآن است والله تعالی اعلم

بَابُ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ بَعْدَ الْحَدَثِ وَغَیْرِهِ باب است در بیان خواندن قرآن
بعد از عروض نجاست حکمیه صغیره وجز آن از مظان حدث یا بابست در بیان خواندن
قرآن بعد از حدث صغیر یا جز آن قرآن مانند سلام وسائر اذکار پس از حدث وَقَالَ مَنْصُورٌ
عَنْ اِبْرَاهِیْمَ وگفت منصور پسر معتمر از ابراهیم نخعی لَا بَأْسَ بِالْقِرَاءَةِ فِی الْحَمَّامِ که هیچ باک
وگناه نیست بخواندن قرآن مجید در میان حمام واین را مخصوص بذکر از جهة کرد که اغلب
آنست که اهل حمام اهل حدث میباشند وحسن بصری وطائفه از علماء قراءة قرآن را در حمام
مکروه دانسته اند ودرین روایت از حضرت علی سند آورده اند که حضرت علی کرم
الله وجهه فرمود بئس البیت الحمام ینزع فیه الحیاء ولا یقرء فیه آیت من کتاب الله تعالی
وبعضی علماء کراهت آن قراءت را از امام ابی حنیفه حکایت کرده اند لیکن هردو صاحب
او محمد پسر حسن ومالک گفته اند که قراءة قرآن در حمام مکروه نیست از جهة آنکه دلیل
در وی هرگز وارد نشده وَیَکْتُبُ الرِّسَالَةَ عَلٰی غَیْرِ وُضُوْءٍ وهیچ باک نیست بنوشتن
رساله وپیغام بر غیر وضوء پس قول او یکتب الرسالة بیا موحده مکسوره وکاف مفتوحه معطوف
است بر بالقراءة ومراد از رساله آن رساله ایست که خالی از قرآن واذکار نباشد پس قول
وعلی غیر وضوء متعلق بکتابت است نه بقراءة در حمام از جهت آنکه اختلاف در مسئله
حمام بر سبیل اطلاق است نظر بآنکه اکثر آنکسانیکه در حمام درآیند محدث میباشند نه آنکه آن حکم
مقید بحدث است وکتب رساله را از جهت تخصیص بذکر کرد که اغلب در رسائل ابتداء
کردن به بسمله است پس مانعی وهم کرد که شاید آن بجز از وضوء مکروه باشد لیکن مطلق

وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَمَسَحَ عَلَی الْخُفَّیْنِ
بَابُ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ بَعْدَ الْحَدَثِ وَغَیْرِهِ وَقَالَ مَنْصُورٌ عَنْ اِبْرَاهِیْمَ لَا بَأْسَ بِالْقِرَاءَةِ فِی الْحَمَّامِ وَیَکْتُبُ الرِّسَالَةَ عَلٰی غَیْرِ وُضُوْءٍ وَغَیْرِهِ

است که گفته شود رسالت هرگاه تلاوت نبود پس همراه قرائت چگونه در حکم مساوی باشد وَقَالَ حَمَّادٌ وگفت حماد بحاء مهمله مفتوحه و بمیم مشدده عَنْ اِبْرٰهِیْمَ از ابراهیم نخعی اِنْ کَانَ عَلَیْهِمْ اِزَارٌ اگر باشد بر جنس آنکسانیکه در حمام اند ازار فَسَلِّمْ عَلَیْهِمْ پس سلام بده برانها وَاِلَّا فَلَا تُسَلِّمْ عَلَیْهِمْ واگر نه چنین باشد پس سلام مکن برانها حاصل آنکه اگر هر یکی ازان کسانی که در حمام اند شلوار جدا داشته باشد پس سلام دادن برانها جائز واگر چنین نباشد پس سلام دادن برانها ما از جهة آنکه بر طریقه بدعت مستقیم اند یا از جهت آنکه سلام دادن برانها مقتضی از برای جواب است و جواب ازانها ممنوع است زیرا که تلفظ بسلام در وی ذکر خدای تعالی است از جهت آنکه سلام از جملهٔ اسماء مبارکه حسنی است یا آنکه لفظ سلام علیکم از قرآن است وآن کسی که برهنه ازار است پس البته آنکسی مشابه از برای آن کسی است که در خلا باشد و بهمین تقریب موجب می شود ذکر این اثر در ترجمه این باب والله اعلم بالصواب حَدَّثَنَا اِسْمٰعِیْلُ قَالَ حَدَّثَنِیْ مَالِكٌ عَنْ مَخْرَمَةَ بفتح میم و سکون خاء معجمه و فتح راء مهمله و میم بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ کُرَیْبٍ مَوْلَی ابْنِ عَبَّاسٍ اَخْبَرَ اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا اَخْبَرَهُ اَنَّهُ بَاتَ لَیْلَةً عِنْدَ مَیْمُوْنَةَ زَوْجِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که بدرستی حضرت ابن عباس گذرانید شبی را نزد حضرت میمونه که جفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود وَهِیَ خَالَتُهٗ وآن خاتون میمونه خواهر ما در حضرت ابن عباس بود فَاضْطَجَعْتُ فِیْ عَرْضِ الْوِسَادَةِ ابن عباس میگوید که من دراز کشیدم در جانب پهنائی آن بالشت که در آنجا بود وَاضْطَجَعَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَاَهْلُهٗ فِیْ طُوْلِهَا و پهلوی نهاد بر زمین رسول رب العالمین صلی الله علیه وسلم و اهل او که آن ام المؤمنین میمونه باشد و در درازی آن بالین فَنَامَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس خواب کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم حَتّٰی اِذَا انْتَصَفَ اللَّیْلُ تا وقتی که نیم شد آن شب اَوْ قَبْلَهٗ بِقَلِیْلٍ یا پیش از نیم شب باندک وقت اَوْ بَعْدَهٗ بِقَلِیْلٍ یا پس از نیم شب باندک وقت اِسْتَیْقَظَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بیدار شد از خواب رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَجَعَلَ یَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهٖ پس شروع کرد که میا [اثر] خواب را از روی مبارک خود بِیَدِهٖ بدست مبارک خود و مراد آنست که مسح

وَقَالَ حَمَّادٌ عَنْ اِبْرٰهِیْمَ اِنْ کَانَ عَلَیْهِمْ اِزَارٌ فَسَلِّمْ عَلَیْهِمْ وَاِلَّا فَلَا تُسَلِّمْ عَلَیْهِمْ حَدَّثَنَا اِسْمٰعِیْلُ قَالَ حَدَّثَنِیْ مَالِكٌ عَنْ مَخْرَمَةَ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ کُرَیْبٍ مَوْلَی ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا اَخْبَرَهُ اَنَّهُ بَاتَ لَیْلَةً عِنْدَ مَیْمُوْنَةَ زَوْجِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَهِیَ خَالَتُهٗ فَاضْطَجَعْتُ فِیْ عَرْضِ الْوِسَادَةِ وَاضْطَجَعَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَاَهْلُهٗ فِیْ طُوْلِهَا فَنَامَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ حَتّٰی اِذَا انْتَصَفَ اللَّیْلُ اَوْ قَبْلَهٗ بِقَلِیْلٍ اَوْ بَعْدَهٗ بِقَلِیْلٍ اِسْتَیْقَظَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ یَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهٖ

میکند اثر خواب را از روی مبارک از قبیل اطلاق سبب بر مسبب یا مراد النست
که مسح میکند هر دو چشم منور خود بهر دو دست مطهر خود از قبیل اطلاق اسم حال بر محل
ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ پستر خوانده ده آیه کریمه را که آن ده
آخر آیات سوره مبارکه آل عمران اند که اول آنها قول خدای تعالی است که فرموده اِنَّ
فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب تا آخر آن سوره
مبارکه ثُمَّ قَامَ اِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ پستر ایستاد بسوی مشکی آویزان که دران مکان بود
و تانیث لفظ معلقه مبنی است بر تاویل شن بقربه فَتَوَضَّأَ مِنْهَا پس وضوء کرد از ان
مشک آن ذاتی که معطر تر از مشک بود فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ پس نیک کرد وضوء خود را
یعنی جمیع سنن و مستحبات وضوء را ادا کرد ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي پستر بوجه خوشتر ایستاد آن
خیر البشر در حالیکه نماز با نیاز از برای پروردگار بی نیاز ادا میکند قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ
گفت حضرت ابن عباس پسر عم خیر الناس فَقُمْتُ پس ایستاده شدم من فَصَنَعْتُ
مِثْلَ مَا صَنَعَ پس کردم من و بجا آوردم من از افعال مانند آنچه کرده بود او در رسول با کمال
یعنی من هم آن ده آیه کریمه را از آخر آن سوره مبارکه خواندم و بعد از ان وضوء بر وجه
اکمل مثل آن رسول اجل کردم ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ اِلَى جَنْبِهِ بعد از ان بردم من جان
خود را پس ایستادم من بسوی پهلوی مبارک آن محبوب ایزد تبارک فَوَضَعَ يَدَهُ
الْيُمْنٰى عَلٰى رَاْسِيْ پس نهاد دست راست خود را بر سر من وَاَخَذَ بِاُذُنِيَ الْيُمْنٰى و گرفت
بگوش راست من يَفْتِلُهَا در حالیکه می تابد آن گوش مرا و این کار از برای اظهار محبت
یا تنبیه برای ازاله غفلت بود فَصَلّٰى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ
ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ پس نماز خواند دو رکعت پستر دو رکعت دیگر پستر دو رکعت دیگر
پستر دو رکعت دیگر پستر دو رکعة دیگر پستر دو رکعت دیگر که این همه دوازده رکعة میشوند
و این نماز تهجد بود ثُمَّ اَوْتَرَ پستر نماز وتر ادا کرد و آن یک رکعة یا سه رکعة است
ثُمَّ اضْطَجَعَ پستر پهلوی مبارک نهاد بر زمین آن محبوب رب العالمین حَتّٰى
اَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ فَقَامَ تا آنکه آمد او را اعلام کننده از برای نماز فرض پس ایستاده
شد و آن مؤذن حضرت بلال است فَصَلّٰى رَكْعَتَيْنِ خَفِيْفَتَيْنِ پس نماز کرد
دو رکعت سبک را یعنی دو رکعة نماز خواند و قراءة را دران دو رکعت دراز

ثم قرا العشر الآيات
الخواتيم من سورة
آل عمران ثم قام
الى شن معلقة
فتوضأ منها فاحسن
وضوءه ثم قام
يصلي قال ابن عباس
فقمت فصنعت
مثل ما صنع ثم ذهبت
فقمت الى جنبه
فوضع يده اليمنى
على راسي واخذ
باذني اليمنى يفتلها
فصلى ركعتين ثم
ركعتين ثم ركعتين
ثم ركعتين ثم
ركعتين ثم ركعتين
ثم اوتر ثم اضطجع
حتى اتاه المؤذن
فقام فصلى ركعتين
خفيفتين

نکرد بلکه اندک کرد و این دو رکعة سنت فجر است ثم خرج فصلی الصبح پستر بیرون آمد
بسوی مسجد مبارک پس نماز کرد بامداد را با مردمان ابن بطال گفته که درین
حدیث مبارک دلیل است بر آنکه تلاوت قرآن بی وضوء بر مردمان مکروه
نیست زیرا که رسول مقبول این ده آیه کریمه را پس از بیدار شدن از خواب پیش
از تجدید طهارت تلاوت کرد و ابن منیر روی اعتراض کرده و گفته که این قول
متفرع بر آنست که خواب رسول او اب ناقض از برای وضوء و طهارت باشد
و در واقع امر چنین نیست زیرا که رسول علیه السلام با فصح کلام فرمود تنام عیناى
ولا ینام قلبی و اما وضوء و طهارت آن منبع رسالت بعد از آن زمان پس امید است
که آن وضوء بر وضوء باشد تا آنکه نور بر نور زائد شود یا احتمال دارد که آنسرور عالم
را بعد از بیدار شدن از خواب حدث عارض شده باشد ولیکن بعضی محققین گفته اند
که این اعتراض جید نیست بنسبة قول ابن بطال که گفته بعد قیامه من النوم زیرا که او
معین نکرد که رسول علیه السلام در خواب محدث شده بود چون رسول علیه
السلام خواب خود را معقب بوضوء کرد پس ظاهر آنست که او را البته حدث
طاری شده و از بودن نوم او غیر ناقض لازم نمی آید که در حالة خواب او هرگز محدث
نشده باشد آری اگر حدث واقع می شد او بآن حدث آگاه میشد بخلاف دیگر مردمان
که شعور مطلق در حالة خواب از انها منتفی است و آنچه دعوی کردند از تجدید وضوء
و جز آن پس اصل عدم اوست و درین حدیث مبارک است آنکه خواب کردن محرم
نزد زن جائز است اگرچه شوی آن زن نزد او باشد و آنکه نماز تهجد مندوب است
و خواندن ده آیه کریمه مذکوره وقت بیدار شدن از خواب مستحب است و آنکه پیچ دادن
و تافتن گوش اطفال جائز است و آنکه آمدن مؤذن بسوی امام از برای اعلام
جائز است و آنکه تخفیف دو رکعة نماز قبل از صلوة صبح مسنون است و آنکه در شب
افضل در نوافل آنست که بر سر هر دو رکعت سلام دهد و سائر تحقیقات این حدیث مبارک
در سابق گذشته و اظهر آنست که مناسبة این حدیث مبارک از برای ترجمه باب از ان جهة
است که مضاجعة همراه اهل در فراش از ملامسة خالی نمیباشد و ممکن است که گرفته شود از قول ابن
عباس فصنعت مثل ما صنع و مؤلف مراد نکرده که نوم آن سرور عالم ناقض از برای وضوء است

زیراکه نزد او در آخر همین حدیث مبارک در باب التخفیف فی الوضوء خواهد آمد ثم اضطجع فنام حتی نفخ ثم صلی والله تعالی اعلم **باب** من لم یتوضأ الا من الغشی المثقل باب است در بیان آنکسی که وضوء نکرد از هیچ بیهوشی مگر از بیهوشی سنگین کننده پس استثناء مفرغ است و غشی بفتح غین معجمه و سکون شین منقوطه است و مثقل بضم میم و اسکان ثاء مثلثه و کسر قاف است و مراد مولف بایراد این باب رد است برانکسی که میگوید که غشی برسبیل اطلاق ناقض از برای وضوء و طهارت است حدثنا اسماعیل قال حدثنی مالک عن هشام بن عروة عن امرأته فاطمة بنت المنذر عن جدتها اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما انها قالت اتیت عائشة رضی الله عنها زوج النبی صلی الله علیه وسلم گفت بی بی اسماء که آمدم من خواهر خود عایشه که منکوحه رسول خدا صلی الله علیه وسلم حین خسفت الشمس وقتیکه گرفته شد آفتاب فاذا الناس قیام یصلون واذا هی قائمة تصلی پس ناگاه مردمان ایستاده بودند درحالیکه نماز میخواندند و ناگاه آن حضرت عایشه صدیقه ایستاده بود که نماز میکند فقلت ما للناس پس گفتم من از برای حضرت عائشه و پرسیدم از وکه چه چیز است از برای مردم که ایستاده نماز میخوانند فاشارت بیدها نحو السماء پس اشارت کرد حضرت عایشه بدست خود بطرف آسمان وقالت سبحان الله و گفت که پاکی است مر خدای تعالی را از جمیع نقایص و این کلمه از برای تعجب از قدرت حق تعالی گفت فقلت آیة پس گفتم که آیا این آیت و علامة است فاشارت پس اشارت کرد حضرت عایشه بسر خود ان نعم یعنی آری که آیت بزرگست و در بعضی روایتها ای نعم آمده فقمت حتی تجلانی الغشی اسما گوید پس ایستادم من تا آنکه پوشید مارا حالت بیهوشی ابن بطال گفته که غشی مرضی است که از سبب طول تعب و کثرت وقوف عارض میشود و آن قسمی از اغماست ولیکن سبکتر از اغما میباشد لهذا ناقض از برای وضوء و مبطل از برای نماز نیست وجعلت اصب فوق رأسی ماء و شروع کردم من که میریزم بر بالای سر خود آبی را از جهت دفع کردن آن غشی و این ریختن آب دلالة میکند برانکه آن بیهوشی بسیار نبود و بحد اغماء نرسیده بود زیراکه حواس او در آن حال هنوز مدرک بودند و این قدر ناقض از برای وضوء نیست واگر بسیار میبود هر آینه مانند اغما می شد و وضوء را باجماع نقض

میکرد فلمّا انصرف رسول الله صلّی الله علیه وسلّم حمد الله واثنی علیه پس
هرگاه رجوع کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ستایش کرد خدای تعالی را وثنا گفت
بروی ثمّ قال پس از حمد وثنا ایزد متعال گفت ما من شیءٍ کنت لم اره الّا قد
رایته فی مقامی هذا حتی الجنّة والنّار که نیست هیچ چیزی که بودم که ندیده بودم اورا
قبل زین زمان ومکان مگر بدرستی که دیدم من آن چیز را در جای استادن من
که این جا است تا آنکه بهشت ودوزخ را درین مقام دیدم ولقد اوحی الیّ انّکم
تفتنون فی القبور وهر آئینه بتحقیق وحی کرده شده است بسوی من درهمین مقام که
بدرستی شما آزموده ومبتلا کرده میشوید در گورها مثل او قریبا من فتنة الدّجال
فتنه که آن فتنه مانند یا نزدیک باشد از فتنه دجال لعین لا ادری ایّ ذلک قالت
اسماء فاطمه راویه گوید که نمیدانم که کدا این که ازین دو لفظ گفته است بی بی اسما
آیا لفظ مثل گفته یا لفظ قریب یؤتی احدکم فیقال ما علمک بهذا الرّجل که آمده
می شود یکی از شما پس گفته میشود مر او را یعنی دو فرشته منکر ونکیر نزد او می
آیند واو را می گویند که چیست یقین تو درین مرد یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم
زیرا که در همان وقت وحال صورت رسول باکمال را از دمیت حاضر واشکار کنند
فامّا المؤمن او الموقن پس اما بنده اذعان کننده یا یقین کننده فاطمه راویه گوید لا ادری
ایّ ذلک قالت اسماء که نمیدانم که کدام ازین دو لفظ گفته است حضرت اسما لفظ مؤمن
گفته یا لفظ موقن فیقول هو محمّد رسول الله پس میگوید که این مرد محمد فرستاده
خدای تعالی است جائنا بالبیّنات والهدی که آمده بود ما یان را با آیات ظاهرات
ومعجزات باهرات وبهدایت ودرایت وبیان راه رشد وطریقت فاجبنا وامنّا
واتّبعنا پس اجابت کردیم وگرویدیم وپیروی نمودیم ما یان او را فیقال له پس گفته میشود
مر او را که جواب مذکور از سوال مسطور داد نم صالحا که خواب کن درین گور در حالیکه
تو نفع گیرنده باعمال واحوال خود فقد علمنا ان کنت لمؤمنا پس تحقیق دانسته
بودیم ما یان قبل ازین جواب تو که بدرستی هستی تو هر آئینه ایمان آرنده وامّا المنافق
او المرتاب واما مرد منافق یا شک کننده فاطمه راویه گوید لا ادری ایّ ذلک قالت
اسماء که نمیدانم [illegible] ازین گفته است بی بی اسما فیقول لا ادری سمعت

النَّاسَ یَقُولُونَ شَیْئًا فَقُلْتُهُ پس میگوید که نمیدانم که این مرد کدام شخص ست شنیده بودم
مردمان را که میگویند چیزی را پس گفتم من آن چیز را و تحقیقات این حدیث مبارک در کتاب
العلم گذشته **بَابُ مَسْحِ الرَّأْسِ کُلِّهِ** باب است در بیان کردن مسح سر
همگی و تمامی او و در بعضی نسخها لفظ کله نیامده وَقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ
و در بیان قول خدای که غالب و بزرگست که فرموده وامسحوا برؤسکم یعنی و مسح کنید
سرهای خود را وَقَالَ سَعِیْدٌ و گفت سعید پسر مسیب بفتح یاء تحتانیه مثناة مشدده
که افضل تابعین واکمل عالمین بود اَلْمَرْاَۃُ بِمَنْزِلَةِ الرَّجُلِ تَمْسَحُ رَأْسَهَا که زن مانند مرد است
که مسح کند سر خود را و این لفظ احتمال دارد که مراد آن باشد که زن تمام سر خود را
مسح کند چنانچه بر مرد لازم است که تمام سر خود را مسح نماید و احتمال دارد که مراد آن باشد
که زن در وجوب اصل مسح سر مانند مرد است وَسُئِلَ مَالِكٌ پرسیده شد امام
مالک را که عالم سالک و عابد ناسک بود اَیُجْزِیُٔ اَنْ یَّمْسَحَ بَعْضَ رَاْسِهٖ که آیا کفایت
کند آنکه مسح کند متوضی برخی را از سر خود یا لازم است که تمام سر خود را مسح کند
فَاحْتَجَّ پس حجت گرفت و تمسک کرد بر عدم اکتفا مسح برخی از سر بِحَدِیْثِ عَبْدِ
اللّٰهِ بْنِ زَیْدٍ بحدیث عبد الله پسر زید پسر عاصم انصاری مازنی که آن حدیث
دلالت میکند بر آنکه مسح تمام سر فرض است و مسح بعضی از و کفایت نمیکند و آن
حدیثی است که در متن می آید حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ یُوْسُفَ قَالَ اَنَا مَالِكٌ عَنْ عَمْرِو
بْنِ یَحْیَی الْمَازِنِیِّ عَنْ اَبِیْهِ که آن یحیی پسر عمارة پسر ابی حسن است و نام او تمیم پسر
عبد عمرو است و از برای جد وی ابی حسن صحبت همراه رسول مقبول ثابت است و ابن
عبد البر جزم کرده که از برای پدر او عماره نیز آن صحبت ثابت است و ابو نعیم گفته که
درین کلام نظر است و رجال این اسناد سوای عبد الله بن یوسف همه مدنی اند
اَنَّ رَجُلًا قَالَ لِعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَیْدٍ که بدرستی مردی گفت از برای عبد الله پسر
زید انصاری و آن مرد عمرو پسر ابی حسن است پس بنا برین در قول مؤلف
وَهُوَ جَدُّ عَمْرِو بْنِ یَحْیَی یعنی و آن مرد سائل جد عمرو پسر یحیی است مجاز است
از جهت آنکه او عم پدر او بود و او را جد از انجهت نامید که او بمنزله جد است و آنچه بعضی
وهم کردند که ضمیر هو در قول او وهو جد عمرو بن یحیی راجع بسوی عبد الله بن زید است

الناس یقولون شیئا فقلته باب مسح الرأس کله وقول الله عز وجل وامسحوا برؤسکم وقال سعید المرأة بمنزلة الرجل تمسح رأسها وسئل مالک أیجزئ أن یمسح بعض رأسه فاحتج بحدیث عبد الله بن زید حدثنا عبد الله بن یوسف قال انا مالک عن عمرو بن یحیی المازنی عن أبیه أن رجلا قال لعبد الله بن زید وهو جد عمرو بن یحیی

غلط محض است زیرا که عبد الله بن زید هرگز جد عمرو مذکور نیست نه بر سبیل حقیقت و نه بر
سبیل مجاز و اما آنچه صاحب کمال و تابعان او ذکر کرده اند که عمرو بن یحیی پسر دختر
عبد الله بن زید است پس آن غلط است که نشاء او همین روایت است از جهة
آنکه ابن سعد ذکر کرده که نام مادر عمرو مذکور حمیده دختر محمد پسر ایاس پسر بکیر است
و غیر او گفته که مادر او ام النعمان دختر ابی حیه است پس صحیح آنست که ضمیر هو در قول
مذکور راجع نسوی مرد است و مقوله قال قول او ست که گفته أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تُرِيَنِي
كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ آیا طاقت داری تو
بآنکه نشان بدهی بچشم مرا که چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو
میکند فَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ زَيْدٍ نَعَمْ پس گفت عبد الله پسر زید از برای آن مرد
سائل که آری طاقت دارم من بآنکه نشان بدهم ترا بچشم کیفیت وضوء رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فَدَعَا بِمَاءٍ پس طلب کرد عبد الله مذکور آب را فَأَفْرَغَ
عَلَى يَدِهِ پس ریخت آن آب را اول بر دست خود فَغَسَلَ يَدَهُ مَرَّتَيْنِ پس
شست دست خود را دو بار و ابو نعیم فغسل یدیه بصیغه تثنیه آورده و افراد در روایت
امام مالک محمول بر اراده جنس ید است و در روایت ثقاة جز امام مالک
ثلاثا آمده یعنی شست هر دو دست خود را سه بار و آن ثقاة همه حافظ از
برای احادیث مبارکه اند پس زیادت آنها مقدم بر حافظ واحد است که آن امام
مالک است و از حدیث مبارک معلوم شد که شستن هر دو دست پیش از
داخل کردن آنها در ظرف آب مسنون است هر چند که داخل کننده خواب
نکرده باشد و مراد به هر دو دست در این مقام هر دو کف اند پس ثُمَّ مَضْمَضَ وَ
اسْتَنْثَرَ ثَلَاثًا پس تر آب انداخت در دهن خود و بیرون کرد آب را از بینی سه
مرتبه و در بعضی روایات مضمض و استنشق و استنثر آمده و شک نیست
که استنثار مستلزم از برای استنشاق است و عکس این ثابت نیست و در روایة
وهیب پس از قول او ثلاثا بثلاث غرفات زائد آمده و استدلال کرده است باو کسی
که میگوید که جمع کردن میان مضمضه و استنشاق از هر غرفه مستحب است و در روایت خالد
بن عبد الله که زود بعد از این می آید چنان آمده و مضمض و استنشق من کف واحدة

أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تُرِيَنِي كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ فَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ زَيْدٍ نَعَمْ فَدَعَا بِمَاءٍ فَأَفْرَغَ عَلَى يَدِهِ فَغَسَلَ يَدَهُ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ مَضْمَضَ وَاسْتَنْثَرَ ثَلَاثًا

پس بنابرین تصریح شد در جمع کردن میان آن هردو در هر بار بخلاف روایت وهب که آن احتمال توزیع وتقسیم بدون تسویه دارد ونزد مؤلف در روایت سلیمان پسر بلال در باب الوضوء من التور چنان آمده فمضمض واستنشق ثلاث مرات من غرفة واحدة وازو استدلال گرفته شده که جمع میان آن هردو بغرفه واحده مستحب است لیکن در وی بحث است از جهت آنکه مخرج در هردو حدیث متحد است وزیادتی از ثقات معتبر ومقدم است ودر طریق مسلم از خالد مذکور چنان آمده ثم ادخل یده فاستخرجها فمضمض پس باو استدلال کرده شده که مضمضه مقدم بر استنشاق است زیراکه او معطوف بفاء تعقیبیه شده که دلالت بر وصل وعدم مهلت میکند لیکن درین بحث است از جهت آنکه استنشاق بر مضمضه معطوف بحرف واو شده وواو دلالت بر مطلق جمع میکند پس فاء داخل بر مجموع مضمضه واستنشاق است نه بر مضمضه پس بس ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا پس تر شست روی خود را سه بار ودرین غسل وجه سه بار روایات هرگز مختلف نشده اند ولازم می آید ازین کلام بر امام مالک که استدلال کند باین حدیث بر وجوب ترتیب میان اعضاء وضوء چنانچه او استدلال میکند باو بر وجوب مسح تمام سر بنا بر آنکه لفظ ثم در جمیع افعال درین حدیث مبارک آمده زیراکه آن هردو حکم در آیه کریمه مجمل بود واو را سنت بفعل بیان کرد وحال آنکه امام مالک قائل بوجوب ترتیب میان اعضاء وضوء نیست ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ پس تر شست هردو دست خود را دو دو بار تا دو آرنج آنها وجمیع روایات که از عمرو بن یحیی مروی اند متفق اند بر آنکه شستن هردو دست دو دو بار بود لیکن از مسلم در روایت عبدالله پسر زید از طریق حبان بن واسع چنان آمده که اول دست راست خود سه بار شست پسته دست چپ سه بار شست پس آن محمول است بر آنکه آن وضوء را از عبدالله بن زید بار دیگر بوده ودر روایات صحیحه دیگر نیز آمده که رسول علیه السلام اعضاء وضوء را سه بار شست وزیادة از حافظ ثقه معتبر است پس زیادت حدیث مبارک چگونه معتبر نباشد ودر بعضی روایات الی المرفق بصیغه مفرد آمده واین مبنی است بر آنکه مراد ازو جنس مرفق است وعلماء راسخین وفضلاء مجتهدین اختلاف کردند که شستن مرفق فرض است یا فرض نیست امام زفر گفته که فرض نیست زیراکه غایت در زیر حکم مغیّا

ثم غسل وجهه ثلثا ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین

داخل

داخل نمیباشد چنانچه شب در قول حق سبحانه جل شانه اتموا الصیام الی اللیل داخل در صوم نیست و بعضی علماء همین قول را از امام مالک نیز حکایت کرده اند و جمهور گفته اند که شستن آن فرض است و کلمهٔ الی در آیهٔ کریمه بمعنی لفظ مع است چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم بهمین معنی واقع شده لیکن بروی اعتراض کردند که این خلاف ظاهر است و جواب دادند که اگرچه او خلاف ظاهر است لیکن قرینهٔ داله بروی موجود است و آن قرینه آنست که مابعد کلمهٔ الی از جنس ماقبل است و صحیح آنست که محققین گفته اند که غایت بر دو قسم است یکی آنکه از برای امتداد حکم مغیا تا غایت میباشد و این وقتی باشد که آن حکم قبل از ذکر غایت ممتد نباشد و درین هنگام غایت در زیر مغیا داخل نمیباشد چنانچه در قول حق جل و علی شانه اتموا الصیام الی اللیل واقع شده زیراکه لفظ صوم بر امساک یکساعت اطلاق کرده می شود و دویم آنکه از برای اسقاط ماورای غایت باشد و این وقتی باشد که مغیا قبل از ذکر غایت ممتد و متناول از برای غایت باشد تا آنکه ذکر غایت مستفید باشد و قول حق سبحانه جل شانه الی المرافق و آنچه در حدیث مبارک الی المرفقین آمده از همین قسم است زیراکه اسم ید در لغت اطلاق کرده می شود بر آنچه از انگشت تا شانه است و دلیل بروی حدیث حضرت عمار است که آن تیمم تا شانه کرده بود پس قول الی المرافق از برای آن مذکور شد تا باقی ید تا شانه از وظیفه فرض غسل ساقط و خارج شود و مرفق در وظیفه داخل باشد زمخشری گفته که کلمهٔ الی دلالت بر معنی غایت بر سبیل اطلاق میکند اما دخول آن غایت در زیر مغیا یا خروج آن از و پس امری است که دائر همراه دلیل میباشد پس در قول حق جل و علی شانه اتموا الصیام الی اللیل دلیل بر عدم دخول غایت در زیر مغیا نهی از وصال صوم است و در قول قائل حفظت القران من اوله الی آخره دلیل بر دخول غایت در زیر مغیا آنست که کلام مذکور از برای حفظ جمیع قرآن وارد شده و در قول حق سبحانه جل شانه الی المرافق هیچ دلیل بر دخول او یا خروج او در زیر مغیا قائم نیست پس جمهور علماء اخذ باحتیاط کردند و امام زفر عمل بتیقن نمود تمام شد کلام زمخشری و ممکن است که استدلال کرده شود بر دخول آن هر دو در وظیفه غسل ید بفعل آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم زیراکه دارقطنی از حدیث حضرت عثمان در صفت وضو آورده که فغسل یدیه الی المرفقین حتی مس اطراف العضدین

واز حضرت جابر آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ ادار الماء علی
مرفقیه واز وائل بن حجر آمده وغسل ذراعیه حتی جاوز المرفق واز ثعلبه بن عباد از پدر
خود آمده ثم یغسل ذراعیه حتی یسیل الماء علی مرفقیه پس این احادیث مبارکه در مرتبه
خود تقویة یکدیگر میکنند واز همین جا اسحاق پسر راهویه گفته که کلمه الی در آیه کریمه
احتمال آن دارد که بمعنی مع باشد پس سنت نبویه بیان کرد که آن کلمه در آیه کریمه بمعنی
مع است امام شافعی گفته که نمیدانم من هیچکسے را که در ایجاب دخول مرفقین در وضو
خلاف کرده باشد پس بنابرین تقدیر امام زفر محجوج باجماع علماء سابقین شد
وهمچنان آنکسانیکه از اهل ظاهر این قول را بعداز وگفته اند وآین قول از امام مالک
بر سبیل تصریح هرگز ثابت نشده بلکه اشهب ازو کلام محتمل نقل کرده ومرفق بکسر
میم وفتح فاء عبارت از استخوانی است که در آخر زراع بلند واقع شده وآورا مرفق
ازان گفته اند که بادر فق ونفع در تکیه کردن ومانند آن میشود ثم مسح راسه بیدیه
پس مسح کرد سر خود را بهر دو دست خود فاقبل بهما وادبر پس پیش آورد بآن
هر دو دست وپس برد بآن هر دو وابن طباع لفظ کله بعداز لفظ راسه زیاده کرد
ودر روایت خالد پسر عبدالله براسه بزیادت باء آمده قرطبی گفته که باء از برای تعدیه
است وجائز است حذف او واثبات او چنانچه گوئی مسحت راس الیتیم ومسحت براسه
وگفته شده که باء از جهت آن داخل شد که فائده کند معنی دیگر را وآن معنی آنست که
غسل مقتضی از برای مغسول است ومسح در لغة ممسوح به را تقاضا میکند پس اگر حق جل
وعلی شانه وامسحوا رؤسکم میگفت هر آئینه مسح بدست بجز از آب صحیح می شد پس گویا
گفته وامسحوا برؤسکم الماء پس این عبارت محمول بر قلب است وتقدیر کلام چنان است
وامسحوا رؤسکم بالماء پس اقبال وادبار هر دو دست را بیان کرد وگفت بدأ بمقدم
راسه حتی ذهب بهما الی قفاه که ابتدا کرد در مسح موی جانب پیشینه سر خود تا
آنکه برد آن هر دو دست خود را بسوی جانب پسینه سر خود ثم ردهما الی المکان
الذی بدأ منه پس پیش آورد آن هر دو دست را بسوی آنجائیکه ابتدا کرده بود
در اول مسح ازانجا که آن مقدم سر است وچون قول او بدأ بیان از برای اقبال وادبار
بود لهذا حرف عطف را درمیان نیاورد وظاهر آنست که این کلام از حدیث مبارک است

ثم مسح راسه بیدیه فاقبل بهما وادبر بدأ بمقدم راسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما الی المکان الذی بدأ منه

مُدرج از امام مالک نیست پس درین کلام حجت است بر آنکسی که گوید که سنت در مسح سر آنست که ابتدا بمؤخر سر کند تا آنکه انتها بسوی مقدم سر نماید و حکمت درین اقبال و ادبار استیعاب هر دو جهت موی سر بمسح است پس بنا برین تقدیر استیعاب مختص شد بآنکسی که صاحب موی باشد و مشهور از ان کسان که تعمیم را واجب دانند آن است که اولی واجب است و ثانی سنت و ازهمین جا ظاهر شد که استدلال باینحدیث مبارک بر وجوب تعمیم ضعیف است والله سبحانه اعلم ثم غسل رجليه پس ترشست هر دو پای خود را و در روایت وهیب الی الکعبین نیز آمده چنانچه زود می آید پس مطلق اینحدیث مبارک محمول بران مقید شد زیراکه حادثه و حکم هر دو متحد اند و بعضی گفته اند که درینحدیث مبارک ذکر غایة نکرد از جهت آنکه اعتماد بران کرد که آن غایت در کلام الله مذکور و مشهور است و بحث درین غایت مانند آن بحث است که در قول الی المرافق گذشته و کعب عبارت از استخوانی است که در ملتقی قدم و ساق بلند واقع شده و از امام ابی حنیفه نیز محکی شده که آن استخوانی است که در پشت پای بر جای بستن شراک واقع شده و صحیح اول است زیراکه نزد اهل لغة همان معنی مشهور است و ایضا قاعدهٔ کلیه نزد علما مقرر است که مقابله جمع بجمع اقتضا میکند تقسیم احاد را بر احاد پس بنا برین قاعده لازم می آید که در هر پای دو کعب باشند و آن بر معنی اول مستقیم میشود نه بر معنی ثانی و از واضح ترین دلیلها بر ارادهٔ معنی اول از لفظ کعب حدیث نعمان بن بشیر است که در صفة صف نماز وارد شده که در وی آمده فرأيت الرجل منا يلزق كعبه بكعب صاحبه و باینحدیث مبارک امام مالک استدلال بر وجوب مسح تمام سر گرفته و تقریر او چنان است که قول حق سبحانه جل شانه وامسحوا برؤسكم مجمل است زیراکه احتمال دارد که مراد ازین قول مسح تمام سر باشد بنا بر آنکه کلمهٔ باء زائده باشد و احتمال دارد که مراد از و مسح بعضی از سر باشد بنا بر آنکه آن کلمه تبعیضیه باشد پس رسول علیه السلام بفعل بیان کرد که مراد اول است لیکن ما بان در وجوب او میگوییم که این احتجاج تام نیست زیراکه جمیع آنچه درینحدیث مبارک ذکر یافته واجب نیست از جهة آنکه درینحدیث مبارک مضمضه و استنشاق نیز مذکور ند و آن هر دو واجب نیستند.

ثم غسل رجليه

و اگر گفته شود که آن هر دو در مذهب بعضی از فقهاء نیز واجب اند پس جواب آنکه آن نزد
ما یاران مسلم نیست و بر تقدیر تسلیم پس در رد احتجاج مذکور میگوئیم که در حدیث مذکور
تثلیث در مضمضه و استنشاق نیز مذکور است و آن باتفاق جمیع علماء و فقهاء واجب
در وضوء نیست و همچنان تثلیث در غسل وجه و در غسل یدین فرض نیست و اگر گفته شود
که فعل مسح بیان از برای قول حق سبحانه جل شانه و امسحوا برؤسکم واقع شده و بیان
تابع مبین در وجوب و مانند او میباشد پس وجوب مستفاد از بیان بودن او ست
بخلاف تثلیث و تثنیه جواب آنکه پس بناء برین تقدیر لازم می آید که ابتداء کردن از مقدم
راس بهر دو دست باز رد کردن آن هر دو دست با آن جائیکه ابتداء از و کرده است
واجب باشد و آن باتفاق هرگز واجب نیست و بعد ازین میگوئیم که تثلیث
و تثنیه نیز بیان از برای قول حق سبحانه جل شانه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم واقع شده
و ایضاً اگر مسح تمام سر فرض میبود پس البته اکتفاء در وی بر مقدار ناصیه جائز نمی شد و حال
آنکه در حدیث مشهور از مغیره ثابت شده که رسول علیه السلام در مسح سر اکتفاء بمقدار
ناصیه کرد پس حق آنست که قول حق سبحانه جل شانه و امسحوا برؤسکم امر بایجاد ماهیت مسح است
اعم از آنکه آن در ضمن مسح تمام سر باشد یا در ضمن بعضی از و پس او مجمل در حق مقدار شد
پس شافعی گوید که ادنی آنچه اطلاق اسم مسح بر و کرده شود کفایت میکند و امام ابو حنیفه
گوید که حدیث مشهور که آن حدیث مغیره بن شعبه است بیان کرده که مفروض در مسح قدر
ناصیه است و این حدیث مبارک در بیان کمال وضوء وارد شده نه در بیان فرائض و دلیل
برین سخن احادیث دیگر اند که در میان آنها هرگز ذکر اقبال و ادبار وارد نشده و ایضاً فرق
است در میان قول مسحت المندیل و قول مسحت بالمندیل که در اول مسح تمام مندیل لازم
است بخلاف ثانی که در وی مسح بعض نیز کافی است چنانچه در سابق گذشته و اگر گفته
شود که حق سبحانه جل شانه فرموده و لیطوفوا بالبیت العتیق و طواف به بعض صحیح نمیشود
جواب آنکه طواف به بعض بیت متصور نیست و اگر گفته شود در آیة تیمم حق سبحانه جل
شانه فرموده فامسحوا بوجوهکم و حال آنکه مسح تمام وجه شرط است جواب آنکه او از جهة
آن شرط است که تیمم خلف از وضوء است و در وضوء غسل تمام وجه لازم است پس در
تیمم مسح تمام وجه لازم شد زیرا که خلف مخالف نمی برای اصل نمیباشد ابن بطال گفته که ائمه

مرحومه اجماع کردند بر انکه هر کس که تمام سر را مسح کرد پس آن مؤدی از برای فرض است ودر حق آنکسی که بعض سر را مسح کند اختلاف کردند پس استیعاب واجب شد تا آنکه فرض وضوء بر سبیل یقین اداء شود وخصم را نمیرسد که با و معارضه بالقلب نماید وبگوید که امت مرحومه اجماع کردند بر انکه اقل آنچه اطلاق اسم مسح بروی باید واجب است از جهة آنکه آنکسی که قائل بکل یا ربع است آن کس نیز قائل باقل است با زیادة واصل ابراء ذمه از وی است پس اقل بر سبیل یقین واجب شد پس بس واگر گفته شود که از چه جهة در مضمضه واستنشاق وغسل وجه بلفظ ثلاثا ذکر شد ودر غسل ید لفظ مرتین ذکر شده ودر مسح وغسل رجل هرگز عدد ذکر نشد جواب آنکه تا تنبیه حاصل آید بر انکه جمیع امور از افراد وتثنیه وتثلیث جائز اند واقل آنچه با و امتثال حاصل آید یک بار است واکمل مراتب او سه بار واوسط او دو بار ودرین دلیل است بر انکه مخالفت میان اعضای وضوء جائز است که بعضی را از ان یکبار وبعضی را دو بار وبعضی را سه بار بشوید ووضوء برین نمط صحیح است لیکن اکمل تثلیث است ورسول علیه السلام در بعضی اوقات مخالفت آن اکمل نمودند تا بیان جواز ما سوای او حاصل آید واگر گفته شود که بیان حاصل بقول می شود جواب آنکه بیان بفعل واقع تر در نفوس ودورتر از تاویل است بدانکه میل امام محمد بخاری رحمة الله علیه بسوی وجوب استیعاب در مسح سر است از جهت آنکه ظاهر قرآن مجید را دال بروی در ترجمه باب گردانید ومحیی السنة در شرح سنة گفته که قرآن مجید مسح تمام سر را واجب میکند وسنت نبویه او را بمقدار ناصیه مخصوص کرد پس مسح کمتر از ناصیه ساقط نمی شود وبعضی علماء گفته اند که دلالة قرآن بر استیعاب ممنوع است بلکه لفظ قرآن دلالت بر عدم استیعاب میکند چنانچه استقراء کلام عرب بروی شاهد است ابن بطال گفته که مراد از کلمه ثم در جمیع این حدیث مبارک مهلة نیست بلکه مراد اخبار از صفة غسل است واو درین مقام بمعنی واو است ودرین حدیث مبارک فوائد است اول آنکه ریختن آب بر هر دو دست یکجا در ابتداء وضوء مسنون است دویم آنکه آمدن امام بسوی بعضی اشخاص رعیت جائز است وسیوم آنکه استعانت در احضار آب بغیر خود جائز بدون کراهت است چهارم آنکه تعلیم بفعل نیز متحقق می شود پنجم آنکه باغتراف از آب قلیل از برای تطهیر آب را مستعمل نمیگردانند از جهة

آنکه در روایت وهیب دجز آن گفته ثم ادخل یده فغسل راسه واما اشتراط نیت اغتراف
پس درین حدیث مبارک دلالت بر اثبات و بر نفی او نیست و ابو عوانه در صحیح خود
باین حدیث مبارک استدلال کرده بر آنکه تطهر باب مستعمل جائز است و توجیه او آن
است که نیت درین حدیث مبارک ذکر نشده و از برای اغتراف دست خود را داخل
کرد و امام غزالی گفته که بمجرد اغتراف آب مستعمل نمیگردد زیرا که استعمال جز این نیست
که از مغترف منه واقع میشود والله تعالی اعلم **بَابُ** غَسْلِ الرِّجْلَيْنِ اِلَى
الْكَعْبَيْنِ بابیست در بیان شستن هر دو پای تا هر دو شتالنگ حَدَّثَنِیْ
مُوْسٰی قَالَ اَنَا وُهَيْبٌ مصغر وهب عَنْ عَمْرٍو عَنْ اَبِيْهِ و این همان عمر پسر یحیی
مازنی است که ذکر او الحال در سابق گذشته قَالَ شَهِدْتُ عَمْرَو بْنَ اَبِیْ حَسَنٍ
گفت پدر او که حاضر شدم من عمرو پسر ابی حسن را در حالیکه سَاَلَ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ
زَيْدٍ عَنْ وُضُوْءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید ابو عبدالله پسر زید را از
وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فَدَعَا بِتَوْرٍ مِّنْ مَّاءٍ پس طلب کرد عبدالله
ظرفی روئینه را یا ظرف سنگین را از آب و تور بفتح تاء فوقانیه و سکون واو و راء
مهمله است فَتَوَضَّاَ لَهُمْ وُضُوْءَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس وضو کرد عبد
الله از برای آنها مانند وضوء رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیکن از جهة کمال
مشابهت او را عین وضوء رسول مقبول بر سبیل مبالغه گفت فَاَكْفَاَ عَلٰى
يَدِهٖ مِنَ التَّوْرِ پس بازگردانید و ریخت بر دست خود آب را از همان ظرف
روئین یا سنگین و اکفا فعل ماضی معلوم از باب افعال است و در بعضی روایات
علی یدیه بصیغه تثنیه آمده فَغَسَلَ يَدَيْهِ ثَلٰثًا پس شست در ابتداء حال هر دو دست
خود را سه بار ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهٗ فِي التَّوْرِ پستر داخل کرد دست خود را فَمَضْمَضَ
وَاسْتَنْشَقَ وَاسْتَنْثَرَ ثَلٰثَ غَرَفَاتٍ پس آب در دهن کرد و آب در بینی کرد و آب را از بینی بیرون
کرد به سه بار گرفتن آب بکف دست و این کلام دلیل است از برای آنکه
استنثار مغایر از برای استنشاق است و صواب همین است و قول
او ثلاث غرفات احتمال دارد که آن سه غرفه از برای مضمضه جدا باشد و از
برای استنشاق جدا و احتمال دارد که سه غرفه از برای آن هر دو باشد و ظاهر

همین است و درین مقام پنج وجوه در باب غسل الوجه بالیدین گذشته ثُمَّ
اَدْخَلَ یَدَهٗ فَغَسَلَ وَجْهَهٗ ثَلٰثًا پستر داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب
پس شست روی خود را سه بار ثُمَّ اَدْخَلَ یَدَهٗ فَغَسَلَ یَدَیْهِ مَرَّتَیْنِ اِلَی الْمِرْفَقَیْنِ
پستر داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب پس شست هر دو دست خود
دو بار تا آرنج آنها و مراد ازین کلام آنست که هریک را از دو دست خود دو دو بار
شست نه آنکه دو دست خود را دو بار شست بآن معنی که هریکی را از دو دست
خود یک بار شست ثُمَّ اَدْخَلَ یَدَهٗ فَمَسَحَ رَاْسَهٗ پستر داخل کرد دست
خود را در همان ظرف آب پس مسح کرد سر خود را فَاَقْبَلَ بِهِمَا وَاَدْبَرَ مَرَّةً
وَاحِدَةً پس پیش آورد آن هر دو دست خود را و پس برد آن هر دو را یک بار
ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَیْهِ اِلَی الْکَعْبَیْنِ پستر شست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ
و بیان کرد درین روایت آنکه تجدید اغتراف از برای هر عضو است و تبیین
آنکه اغتراف بیکی از دو دست بود و همچنین او در سائر روایات است
ولیکن در روایت ابن عساکر از طریق سلیمان پسر بلال ثم ادخل یدیه بصیغه
تثنیه آمده چنانچه می آید و نیست این تثنیه در روایت ابی ذر و نه اصیلی
و در هیچ روایتی از روایات خارج از صحیح این سخن را نووی گفته و گمان
آنست که آن ظرف آب خورد بود و اگر نه اینچنین بودی پس اغتراف بهر
دو دست آسان تر و نزدیک تر از جهت تناول است چنانچه شافعی گفته **باب**
اِسْتِعْمَالِ فَضْلِ وَضُوْءِ النَّاسِ باب است در بیان کار بستن زیادت آب وضوء
مردمان و مراد بفضل آن آبی است که پس از فراغ از وضوء در ظرف باقی میماند
و احتمال دارد که مراد از فضل آن آب باشد که از متوضی می پرد و پراکنده می شود
و لفظ وضوء بفتح واو است وَاَمَرَ جَرِیْرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ اَهْلَهٗ و امر کرد جریر بفتح
جیم و برا مهمله مکرره پسر عبد الله اهل و عیال خود را اَنْ یَتَوَضَّاُوْا بِفَضْلِ سِوَاکِهٖ
بآنکه وضوء کنند بآنچه زیاده از چوب مسواک او از اراک و جز آن مانده باشد مراد
از فضل سواک او آبی است در ظرف تنگ در و چوبی از اراک و جز آن ترک کرده میشود تا آنکه او نرم
شود و پس گفته اند که این محمول است بر آنکه آن تغییر نمیکند آب را و مراد مولف آنست که این صنع او آب را تغییر نمیکند

ثم ادخل یده فغسل وجهه ثلثا ثم ادخل یده فغسل یدیه مرتین الی المرفقین ثم ادخل یده فمسح راسه فاقبل بهما و ادبر مرة واحدة ثم غسل رجلیه الی الکعبین باب استعمال فضل وضوء الناس و امر جریر بن عبد الله اهله ان یتوضئوا بفضل سواکه

وهمچنان مجرد استعمال نیز آب را تغییر نمیکند پس تطهیر بآن ممتنع نشد وسواک
بکسر سین مهمله آمده حدثنا آدم انا شعبة انا الحکم بحاء مهمله مفتوحه پس بکاف
مفتوحه قال سمعت ابا جحیفة رضی الله عنه بضم جیم و فتح حاء مهمله و سکون یاء تحتانیه
وفاء یقول خرج علینا النبی صلی الله علیه وسلم بالهاجرة میگوید ابو جحیفه که بیرون
آمد بر مایان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وقت استواء نیم روز که آن وقت
شدت گرمی است واین واقعه در سفر بود لهذا نماز ظهر را دو رکعت ادا کرد فاتی بوضوء
پس آورده شد پیغمبر خدا را بآب وضوء و وضوء بفتح واو است فتوضأ فجعل الناس یاخذون
من فضل وضوئه پس وضوء کرد رسول عالمیان پس شروع کردند مردمان که
میگیرند از بقیه آب وضوء او فیتمسحون به پس می مالیدند آن آب را بر بدان خود از
برای تیمن و تبرک فصلی النبی صلی الله علیه وسلم الظهر رکعتین والعصر رکعتین
پس نماز کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز پیشین را دو رکعت و نماز دیگر را دو رکعت
بسبیل قصر وبین یدیه عنزة وحال آنکه پیش روی آن ذات مبارک چوبی بود
خورد از نیزه و بزرگ از عصا ولفظ عنزه بفتحات ثلاث است وتحقیق این در سابق
گذشته وقال ابو موسی رضی الله عنه وگفت ابو موسی اشعری که خوشنود
باد خدا تعالی ازو دعا النبی صلی الله علیه وسلم بقدح فیه ماء که طلب کرد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم کاسه را که در وآب بود فغسل یدیه ووجهه فیه پس شست
هر دو دست خود را و روی مبارک خود را دران کاسه آب ومج فیه وآب از دهن
مبارک انداخت دروی ثم قال اشربا منه پس فرمود که بنوشید شما هر دو از آن کاسه
آب وافرغا علی وجوهکما ونحورکما وبریزید آن آب را بر رویهای خود و بر سینهای
خود و نحور جمع نحر است و نحر موضع قلاده را گویند که از سینه باشد واین قول ابو موسی
اشعری طرفی است از حدیث مطول که مولف اورا در کتاب المغازی می آرد واول
وچنان است که ابو موسی اشعری گفت که کنت عند النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة
ومعه بلال فاتاه اعرابی تا آخر او وازین معلوم شد تفسیر دو لفظ مبهم که آن لفظ
اشربا وافرغا است که آن هر دو نفر ابو موسی اشعری و بلال اند حدثنا علی بن عبد
الله انا یعقوب بن ابراهیم بن سعد ثنا ابی عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنی

حدثنا آدم انا شعبة انا الحکم قال سمعت ابا جحیفة رضی الله عنه یقول خرج علینا النبی صلی الله علیه وسلم بالهاجرة فاتی بوضوء فتوضأ فجعل الناس یاخذون من فضل وضوئه فیتمسحون به فصلی النبی صلی الله علیه وسلم الظهر رکعتین والعصر رکعتین وبین یدیه عنزة وقال ابو موسی دعا النبی صلی الله علیه وسلم بقدح فیه ماء فغسل یدیه ووجهه فیه ومج فیه ثم قال لهما اشربا منه وافرغا علی وجوهکما ونحورکما
حدثنا علی بن عبد الله انا یعقوب بن ابراهیم بن سعد ثنا ابی عن صالح عن ابن شهاب

مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ گفت محمود پسر ربیع بفتح راء مهمله وکسر باء موحده
وسکون یاء مثناة تحتانیه انصاری که ذکر او در سابق گذشته وَهُوَ الَّذِي مَجَّ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي وَجْهِهِ وَهُوَ غُلَامٌ مِنْ بِئْرِهِمْ و آن محمود آنکسی ست که آب
از دهن انداخت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روی او در حالیکه او طفل خورد
بود از چاه آنها یعنی محمود و قوم او که چاه داشتند وقول او وهو الذی مج تا آخر از
کلام ابن شهاب است که او را از برای تعریف شیخ خود یا تشریف او آورده ومقوله محمود
قول او ست واز اقوالنا که بعد ازین می آید قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ گفت ابو عبد الله بخاری
که مؤلف این کتابست وَقَالَ عُرْوَةُ این کلام مقوله قول ابی عبد الله ست یعنی وگفت
عروه بضم عین مهمله پسر زبیر عَنِ الْمِسْوَرِ از مسور بکسر میم وسکون سین مهمله وفتح
واو پسر مخرمه بفتح میم وسکون خاء معجمه وفتح راء مهمله زهریست واو پسر دختر عبد الرحمن
ابن عوف ست ورسول علیه السلام بحکم ایزد علام مقبوض شد واو دران حال
هشت سال عمر داشت وسماع او از رسول علیه السلام صحیح وثابت شده واز واحادیث
رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده بمقدار بیست ودو که امام بخاری
رحمة الله علیه از جملهٔ آنها شش حدیث آورده ودر زمان محاصرهٔ حجاج ظالم او را
سنگی از سنگهای منجنیق رسید درحالی که او در حجر نماز میکرد وپس پنج روز درنگ کرد
وبعد از ان بهمان زخم وفات یافت وآن سال شصت وچهار بود وَغَيْرِهِ واز غیر
مسور که آن مروان پسر حکم ست چنانچه درکتاب الشروط از مؤلف می آید پس قول مؤلف
وغیره مجرور ست بناء برانکه او معطوف بر مسور ست وعادت مؤلف چنان درین صحیح واقع
شده که هرگز از مروان مذکور روایت بغیر از تصدیق مسور پسر مخرمه نمیکند واین از جهت
آنست که مسور مذکور ومروان مزبور هر دو میان خود عداوت بر وجه کمال داشتند پس
تصدیق مسور مر مروان را دلالت میکند بر کمال صدق آن مروی واین از کمال احتیاط ودلیل ور
او ست که بر روایت مروان تنها اعتبار نمیکند واگر گفته شود که این روایت از مجهول است
پس اعتبار با و نیست جواب انکه غالب آنست که وی روایت نمیکند مگر از عادل پس
حکم آن حکم معلوم است والیضا او مذکور بر سبیل متبعیت است ودر تابع متحمل می شود آنچه
در غیر او متحمل نمی شود واگر گفته شود که این تعلیق ست از بخاری پس نیست جواب انکه او

محمود بن الربيع رضي الله عنه قال وهو الذي مج رسول الله صلى الله عليه وسلم في وجهه وهو غلام من بئرهم قال ابو عبد الله وقال عروة عن المسور وغيره

عطف بر قول ابن شهاب است گویا کلام چنان است قال ابن شهاب اخبرنی
محمود وقال عروة یُصَدِّقُ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ در حالیکه نسبت راستی میکند هر یکی
از ان هر دو مر صاحب خود را یعنی هر یکی از مسور بن مخرمه و محمود تصدیق یکدیگر میکنند یعنی
محمود پسر ربیع تصدیق مسور پسر مخرمه میکند و مسور تصدیق محمود میکند و لفظ یصدق
الخ نیز از کلام ابن شهاب است و مقوله هر یکی از محمود و صاحب او قول او است
وَاِذَا تَوَضَّأَ و هر دو از محمود و مسور صحابی اند و هر یکی از انها در سن صغیر و در قدر
کبیر بود وَاِذَا تَوَضَّأَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کَادُوْا یَقْتَتِلُوْنَ عَلٰی وَضُوْئِهٖ
و وقتی که وضوء میکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نزدیک بودند اصحاب کرام
که جنگ کنند و بکشند یکدیگر را برآب وضوء آن رسول مقبول و این مبالغه است
در میل و رغبت آنها برآب وضوء رسول مقبول از جهت تیمن و تبرک و اگر نه
چنین باشد پس قتل حقیقی بر سبیل قطع در میان آنها واقع نشده اگرچه رسول
مقبول لائق آن بود که جان بذل کرده در زیر خاک قدم مبارک او و فداء
کرده شود ارواح را و بذل کرده شود اشباح را پیش روی او صلی اللہ علیہ وسلم
و در بعضی نسخها کانوا بدل کادوا آمده حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ یُوْنُسَ او ابو مسلم
بغدادی مستملی است که از حفاظ و ضباط است و بوت ناگهانی در سال دو صد
و بست و چهار وفات یافت ثنا حَاتِمُ بْنُ اِسْمٰعِیْلَ کوفی که بمدینه مقدسه نازل
شد و در همان بقعهٔ مبارکه در خلافت هارون رشید در سال یکصد و هشتاد
و شش وفات یافت عَنِ الْجَعْدِ بفتح جیم و سکون عین مهمله و بدال مهمله
پسر عبد الرحمن پسر عروه پسر اوس مدنی کندی است که از برای جعید بر وزن مصغر
جعد نیز گفته می شود قَالَ سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ یَزِیْدَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ سائب بر
وزن اسم فاعل از سیب بسین مهمله و بیاء مثناة تحتانیه و بباء موحده است و یزید
ماخوذ از زیادت است و او کندی است و از سائب منقول است که حج کردم
من همراه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حجة الوداع را و در ان وقت عمر من هفت
سال رسیده بود و از وی پنج احادیث از رسول مقبول مروی شده که امام
بخاری رحمة اللہ علیہ همگی و تمامی آنها را آورده و بمدینه مقدسه در سال نود و یک

یُصَدِّقُ کُلُّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا صَاحِبَهُ وَاِذَا تَوَضَّأَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کَادُوْا یَقْتَتِلُوْنَ عَلٰی وَضُوْئِهٖ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ یُوْنُسَ قَنَا حَاتِمُ بْنُ اِسْمٰعِیْلَ عَنِ الْجَعْدِ قَالَ سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ یَزِیْدَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ

وفات یافت جعید گفته که دیدم من سائب بن یزید را درحالی که سن او به نود
وچهار سال رسیده بود ودران حال او چابک ومعتدل در قامة وقوی بود
وگفت که نفع نگرفتم من از گوش وچشم خود تا حال مگر بدعای رسول با کمال
صلی الله علیه وسلم یَقُوْلُ که میگوید آن سائب پسر یزید ذَهَبَتْ بِیْ خَالَتِیْ
اِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که برد مرا خواهر مادر من همراه خود بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فَقَالَتْ یَا رَسُوْلَ اللهِ اِنَّ ابْنَ اُخْتِیْ وَقِعٌ پس گفت آن
خاله من که ای فرستاده خدای عزوجل که بدرستی که فرزند خواهر من صاحب درد پای
است ووَقِعٌ بفتح واو وکسر قاف وتنوین بر صیغه صفة مشبهه است ودر بعض
روایات وَقَعَ بصیغه ماضی معلوم واقع شده ابن بطال گفته که معنی او آن است
که فرزند خواهر من واقع شده است در بیماری فَمَسَحَ بِرَأْسِیْ وَدَعَا لِیْ بِالْبَرَکَةِ
پس مسح کرد رسول مقبول سر مرا ودعا کرد از برای من به برکة در جان ومال
ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوْئِهٖ پس وضو کرد رسول علیه السلام پس نوشیدم
من از بقیه آب وضوء او ووضوء بفتح واو است ثُمَّ قُمْتُ اِلٰی ظَهْرِهٖ پس
ایستادم من بسوی پشت او فَنَظَرْتُ اِلٰی خَاتِمِ النُّبُوَّةِ بَیْنَ کَتِفَیْهِ
پس دیدم من مهر نبوت را میان هر دو شانه او وخاتم بکسر تاء مثناة ماخوذ از ختم
است ومعنی او آن شئ هست که دلالت بر ختم نبوت میکند ودر بعضی روایتها خاتم
بفتح تاء مثناة آمده واو عبارت از چیزی است که ختم کرده شود با وچیزی را چنانچه
حق سبحانه جل شانه در کلام الله فرموده ولکن رسول الله وخاتم النبیین
وقاضی بیضاوی گفته که مهر نبوت اثر وعلامتی است درمیان دو شانه مبارک
آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم که باو نعت کرده شده بود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در کتب متقدمه وصحف مندرسه وآن علامتی بود
که باو شناخته می شد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که به تحقیق
او همان پیغامبر موعود ورسول معهود است وآن نیز صیانتی از برای نبوت
آن سرور عالم از طعن وقدح بود چنانچه ختم از برای شئ مختوم صیانة
می باشد مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ مثل تکمه خانه عروس

یقول وذهبت بی خالتی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله ان ابن اختی وقع فمسح براسی ودعا لی بالبرکة ثم توضأ فشربت من وضوئه ثم قمت الی ظهره فنظرت الی خاتم النبوة بین کتفیه مثل زر الحجلة

وزر بکسر زاء معجمه پس براء مهمله مشدده عبارت از یک تکمه است از تکمهای قمیص و حجله بفتح حاء مهمله پس بجیم مفتوحه یکی از احجال عروس است و آن خانه است مانند قبه که مزین کرده میشود بجامها و تختها و پردها از برای عروس و از برای او تکمهای بزرگ می باشند و این قول مشهور از علماء جمهور است و بعضی گفته اند که مراد از حجله طائری معروف است که آنرا کبک گویند و مراد از زر او بیضه اوست پس معنی آن شد که مانند بیضه کبک بود و مؤید این قول آنست که در حدیث دیگر مثل بیضة الحمامة آمده قاضی عیاض گفته که این مهر نبوت اثر آن شق است که دو فرشته آن ذات مبارک را در میان دو شانه شق کرده بودند لیکن این سخن باطل است از جهة آنکه شق در سینه مبارک آنسرور عالم بود پس پس و مراد مؤلف استدلال باین احادیث مبارکه است بر آنکه آب مستعمل پاک است و نجس نیست چنانچه قول امام ابی یوسف است که آن نجس است و امام شافعی از امام محمد بن حسن حکایت کرده که امام ابو یوسف از آن قول رجوع کرده است بعد از مدت دو ماه باز بسوی آن قول رجوع نمود و از امام ابی حنیفه در آب مستعمل سه روایت آمده اول آنکه او طاهر است و طهور نیست و این روایت محمد بن حسن از وست و همین قول امام محمد بن حسن و قول جدید امام شافعی است دوم آنکه او نجس است لیکن نجاست خفیفه و همین روایت امام ابی یوسف از وست و سیوم آنکه او نجس است لیکن نجاسة غلیظه و این روایت حسن لؤلوی از وست و این احادیث مبارکه رد برین دو قول اند زیرا که به شئی نجس هرگز تیمن و تبرک جسته نمیشود و حدیث مج اگرچه در وی تصریح بوضوء نیست لیکن توجیه او آنست که وقتی همراه آب شئی پاک مخلوط کردد پس در طهارت آن آب هیچ خلل عارض نشود و همچنان آن آب که با آب دهن مخلوط شود پاک است از برای حدیث مجه و ابن منذر گفته که اجماع اهل علم بران واقع شده که آن تری که بر اعضاء متوضی باقی میماند و آنچه از و بر جامه او میچکد پاک است و این دلیل قوی است بر آنکه آب مستعمل پاک است واما آنکه او پاک کننده نیست پس بحث در وی در باب ما ینتضح من غسل الجنابة در کتاب غسل [illegible] ان شاء الله تعالی

باب من مضمض واستنشق من غرفة واحدة

[illegible] باب است در بیان آنکسی که آب در دهن کرد و آب در بینی

باب من مضمض واستنشق من غرفة واحدة

کرد از یک کف آب حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ بر صیغه اسم مفعول از تشدید اَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ پسر عبد الرحمن واسطی پست و کنیت او ابو الهیثم است و او برابر وزن خود نقره در راه خدای تعالی صدقه داد و در سال یکصد و نود و نه وفات یافت اَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى عَنْ اَبِيْهِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّهُ اَفْرَغَ مِنَ الْاِنَاءِ عَلَى يَدَيْهِ فَغَسَلَهُمَا که بدرستی آن عبد الله پسر زید بریخت آب را از ظرف آب بر هر دو دست خود پس شست آن هر دو دست را ثُمَّ غَسَلَ اَوْ مَضْمَضَ پس تر شست دهن خود را یا مضمضه کرد و این شک از مسدد است وَاسْتَنْشَقَ مِنْ كَفَّةٍ وَاحِدَةٍ و آب کرد در بینی از یک کف دست و در بعضی روایات بکف آمده و در بعضی نسخها بغرفة واحدة آمده فَفَعَلَ ذٰلِكَ ثَلٰثًا پس کرد این کار را یعنی مضمضه و استنشاق را از یک آب کرد سه بار فَغَسَلَ يَدَيْهِ اِلَى الْمِرْفَقَيْنِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ پس شست هر دو دست خود را تا هر دو آرنج آنها دو دو بار و درین روایت غسل وجه ذکر نکرد و حال آنکه او در روایت مسلم وغیر او ثابت است وَمَسَحَ بِرَاْسِهٖ و مسح کرد سر خود را مَا اَقْبَلَ وَمَا اَدْبَرَ یعنی آنچه پیش از سر بود و آنچه از پس بود یعنی تمام سر خود را مسح کرد وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ اِلَى الْكَعْبَيْنِ و شست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ آنها ثُمَّ قَالَ پس گفت عبد الله هٰكَذَا وُضُوْءُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که همچنان بود وضوء رسول خدا صلی الله علیه وسلم که من آنرا الحال بحضور شما بفعل آوردم

بَاب

مَسْحِ الرَّاْسِ مَرَّةً باب است در بیان مسح کردن سر یکبار و در بعضی نسخها مسح آمده حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ بحاء مهمله مفتوحه و براء مهمله ساکنه و باء موحده قَالَ اَنَا وُهَيْبٌ تصغیر وهب اَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى عَنْ اَبِيْهِ شَهِدْتُ عَمْرَو بْنَ اَبِيْ حَسَنٍ سَاَلَ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ زَيْدٍ عَنْ وُضُوْءِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که حاضر بودم من عمرو پسر ابی حسن را در حالیکه سوال کرد او عبد الله پسر زید را از وضوء رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَدَعَا بِمَاءٍ پس طلب کرد آب را و در بعضی نسخها بتور من ماء آمده فَتَوَضَّاَ لَهُمْ پس وضوء کرد از برای آن مردم که در آنجا حاضر بودند فَكَفَاهُ عَلَى يَدَيْهِ پس چپه کرد و ریخت آن آب را بر هر دو دست خود و در بعضی نسخها فاکفاه آمده فَغَسَلَهُمَا ثَلٰثًا پس شست آن هر دو دست را سه بار ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهٗ فِي الْمَاءِ پس تر داخل کرد

دست خود را در همان ظرف آب فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَاسْتَنْثَرَ ثَلٰثًا بِثَلٰثِ غَرَفَاتٍ
مِنْ مَاءٍ پس آب کرد بدهن و آب کرد به بینی و افشرد بینی را سه بار به کف دست
از آب ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْاِنَاءِ پستر داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب
فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلٰثًا پس شست روی خود را سه بار ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْاِنَاءِ پستر
در آورد دست خود را در همان ظرف آب فَغَسَلَ يَدَيْهِ اِلَى الْمِرْفَقَيْنِ مَرَّتَيْنِ
مَرَّتَيْنِ پس شست هر دو دست خود را تا هر دو آرنج آنها دو دو بار ثُمَّ اَدْخَلَ
يَدَهُ فِي الْاِنَاءِ پستر داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب فَمَسَحَ بِرَاْسِهِ
پس مسح کرد سر خود را فَاَقْبَلَ بِيَدَيْهِ پس پیش آورد هر دو دست خود را
وَاَدْبَرَ بِهِمَا و پس آورد بآن هر دو دست ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْاِنَاءِ پستر
داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب فَغَسَلَ رِجْلَيْهِ پس شست هر دو
پای خود را و فرق در میان اینحدیث مبارک و آن حدیث که در باب غسل
الرجلین الی الکعبین گذشته آنست که درین حدیث مبارک لفظ مرتین مکرر
واقع شده و کلمه با در قول او مسح براسه زائد آمده و ایضا ثم ادخل یده فی الاناء
نیز زائد آمده و لفظ مرة واحدة و لفظ الی الکعبین ناقص واقع شده و اگر گفته
شود که در تکرار لفظ مرتین جز از تاکید فائده دیگر هست یا نیست جواب آنکه این
عبارت نص صریح است در انکه هر دست دو بار شسته شود و اگر گفته شود
که دلالت اینحدیث مبارک بر ترجمهٔ باب از کدام جا حاصل شد جواب آنکه از
اطلاق قول او مسح براسه حاصل شد چون که او را مقید به دو بار یا به سه بار نکرد
و اگر گفته شود که اولی و الیق درین ترجمهٔ باب ذکر روایت موسی از وهیب
بود زیرا که در روایت تصریح بلفظ مرة واحدة واقع شد جواب آنکه شک نیست
که دلالت آن روایت برین مطلوب ظاهرتر است لیکن اهل حدیث سیاق کلام
نیز اعتبار میکنند پس شاید که سیاق حدیث ابی عمرو از برای آن نبود که مسح سر
یکبار است اگرچه دال بر وی بود بخلاف سیاق حدیث سلیمان که آن از برای
همین غرض است و دو دلیل عقلی بر عدم تثلیث مسح سر آنست که بسا اوقات مسح به تکرار منقلب بغسل
گردد چنانچه در تتمهٔ حدیث مبارک حَدَّثَنَا مُوسٰى حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ قَالَ مَسَحَ بِرَاْسِهِ مَرَّةً گفت که

که مسح کرد بسر خود یکبار و اسناد این آنست که مذکور در اول باب است گویا موسی گفته که وهیب باسناد مذکور بعینه این حدیث را روایت کرد لیکن در وی تصریح بلفظ مرة در مسح سر آمده و جمهور علما از همین حدیث استدلال کردند برانکه مسنون در مسح سر یک بار مسح است والله تعالی اعلم

باب وُضُوءِ الرَّجُلِ مَعَ امْرَأَتِهِ باب است در بیان طهارت کردن مرد معین همراه زن خود و در بعضی نسخها مع المرأة آمده و لفظ وضوء بضم واو است زیرا که مراد از و درین مقام فعل است وَفَضْلِ وَضُوءِ الْمَرْأَةِ و باب است در بیان آبی که در ظرف زائد از وضوء زن مانده باشد پس لفظ وضوء درین مقام بفتح واو است و قول او وفضل مجرور است از جهت آنکه معطوف بر قول او وضوء الرجل است وَتَوَضَّأَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِالْحَمِيمِ و وضوء کرد حضرت عمر فاروق که خوشنود باد خدای تعالی از و بآب گرم و حمیم در لغت آب گرم شده را گویند پس او فعیل بمعنی مفعول است و از همین جا حمام را باسم حمام نامیده اند زیرا که هر کسی که در وی داخل شود البته آن کس گرم شود و صاحب تپ را محموم گویند زیرا که بدن او گرم می باشد و عبد الرزاق باسناد صحیح چنان آورده که ان عمر کان یتوضا بالحمیم و یغتسل منه و مناسبت این مسئله از برای ترجمه باب آنست که غالب در عادات مردم چنان است که در هر چیزی که مرد میکند البته اهل او دران کار تابع میباشند پس مؤلف باین قول اشارت کرد که قول آن قائل که میگوید که طهارت کردن زن بانچه زیاده آب وضوء مرد مانده باشد روا نیست مردود است زیرا که ظاهر آنست که زن حضرت عمر فاروق بفضل آب وضوء میکرد یا همراه او یکجا وضوء میکرد پس مناسبت قول مؤلف که در ترجمه باب وضوء الرجل مع امراته یعنی از یکطرف و اجماع کردند علما برانکه طهارت کردن باب گرم جائز است مگر امام مجاهد که او آنرا مکروه دانسته و قول او وَمِنْ بَيْتِ نَصْرَانِيَّةٍ معطوف بر قول او بالحمیم است یعنی وضوء کرد حضرت عمر فاروق از خانه زنیکه بر دین حضرت عیسی علیه السلام بود و در روایت کریمه من بیت نصرانیة واو آمده و همین باعث شده بر شارح کرمانی که گفته مقصود ازین کلام یک قضیه است یعنی وضوء کرد حضرت عمر رضی الله عنه از خانه زن نصرانیه بآب گرم زیرا که او پس خورده او را پاک میدانست پس مقصود درین مقام ذکر جواز استعمال پس خورده نصرانیه است و ذکر حمیم از برای بیان واقع آمده لیکن از کتب صحاح معلوم شده که آن هر دو اثر مختلف و متغائر اند و مناسبت اول همراه ترجمه باب بیان کردیم اما ثانی پس مناسبت از برای قول او و فضل وضوء المرأة

بَابُ وُضُوءِ الرَّجُلِ مَعَ امْرَأَتِهِ وَفَضْلِ وَضُوءِ الْمَرْأَةِ وَتَوَضَّأَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِالْحَمِيمِ وَمِنْ بَيْتِ نَصْرَانِيَّةٍ

زیراکه حضرت فاروق اعظم وضوء کرد باآب نصرانیه واز و استفسار نکرد پس دلیل واضح شد برانکه وضوء کردن بآبی که از وضوء زن مسلمه زیاده مانده باشد جائز است زیراکه حال مسلمه کمتر از نصرانیه نیست و معلوم شد ازین نقل فاروق اعظم که استعمال آبهاء اهل کتاب در طهارت بی استفسار جائز است امام شافعی گفته که وضوء کردن باآب مشرک وبفضل وضوء او جائز است مادامیکه در وی نجاست معلوم نشود وابن منذر گفته که ابراهیم نخعی منفرد شده بانکه استعمال آب زن وقتیکه آن زن جنب باشد مکروه است حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوْسُفَ اَنَا مَالِكٌ عَنْ نَافِعٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا اَنَّهُ قَالَ بدرستیکه گفت عبد الله بن عمر كَانَ الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَتَوَضَّؤُوْنَ فِيْ زَمَانِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَمِيْعًا که بودند جنس مردمان وزنان که وضوء میکنند در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تمامی دریکجا وازین کلام مستفاد میشود که صحابی چون فعل کند در زمان رسول مقبول پس حکم او رفع است وصحیح همین است زیراکه ابوسعید وجابر استدلال بر اباحت عزل کردند وگفتند که اصحاب کرام عزل میکردند وحال آنکه دران وقت قرآن مجید نازل میشد واگر آن ممنوع میبود البته نهی ازو در قرآن مجید وارد میشد وچون وارد نشد معلوم شد که آن مباح است وظاهر از قول وجمیعا آنست که آنها تناول آب دریک حالت میکردند وبعضی گفته اند که معنای او آنست که مردان وزنان همه در یک مکان وضوء میکردند مردان جدا وضوء میکردند وزنان جدا لیکن آنچه در روایت ابن ماجه از امام مالک در همین حدیث مبارک لفظ من اناء واحد آمده رد میکند قول این بعض را واین بعض اجتماع مردان اجنبی را با زنهای اجنبیه دریک ظرف بعید دانسته وجواب داده است ابن تین ازو که معنای این کلام آنست که اول مردان وضوء میکردند بعد ازان آنها ازانجا میرفتند وزنها می آمدند وبعد ازان در همان جا وضوء میکردند لیکن این سخن خلاف آنچیزی است که ظاهر ومتبادر است از قول وجمیعا زیراکه اهل لغة گفته اند که جمیع ضد فرق است واولی در جواب آنست که گفته شود که از اجتماع مردان وزنان پیش از نزول آیه حجاب هیچ مانعی نیست اما بعد از نزول وی پس مخصوص بزوجات ومحارم است واگر گفته شود که تمسک بایند حدیث

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوْسُفَ اَنَا مَالِكٌ عَنْ نَافِعٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا اَنَّهُ قَالَ كَانَ الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَتَوَضَّؤُوْنَ فِيْ زَمَانِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مبارک صحیح نیست زیراکه فعل بعضی حجة شرعیه نیست جواب آنکه تمسک باجماع نیست
بلکه تمسک بتقریر رسول علیه السلام است و در موضع خود محقق و مقرر شده که فعل
صحابه حجة است خصوصا وقتیکه آن فعل در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم از آنها
صادر شود و اگر گفته شود که چرا از قسم اجماع سکوتی نباشد جواب آنکه اجماع دران وقت
متصور نیست زیراکه اجماع حجة نیست مگر بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و اگر گفته شود که اینحدیث چگونه بر ترجمهٔ باب دلالة کرد زیراکه آن ترجمه مرکب از دو
جزء است جواب آنکه برامر اول اینحدیث بسبیل صراحت دلالة میکند و برامر ثانی
بحسب التزام ابن بطال گفته که ائمه علما گفته اند که وضوء کردن مرد بفضل وضوء
زن و غسل او جائز است مگر امام احمد بن حنبل که او آن را جائز نمیداند ابن قصار گفته
که حدیث ابن عمر ساقط میکند مذهب او را زیراکه مردان و زنان چون از یکظرف
وضوء کردند البته مرد بفضل وضوء زن استعمال بی شک شد و اگر گفته شود که معارض
است او را آنچه مروی شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرد از آنکه وضوء کند
مرد بفضل وضوء زن جواب آنکه امام بخاری و جز او از ثقات گفته اند که آن حدیث
ضعیف است یا آنکه مراد نهی آن آب است که از اعضاء زن فضل شده ساقط گردد
یا آنکه نهی از برای استحباب است نه از برای ایجاب والله اعلم **بَابُ صَبِّ النَّبِيِّ**
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضُوْءَهُ عَلَى الْمُغْمَى عَلَيْهِ باب است در بیان ریختن پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم آب وضوء خود را برانکسی که بیهوشی واقع شده بود بر وی و وضوء
بفتح واو است و مغمی علیه بضم میم و اسکان غین معجمه آن کسی را گویند که او را آفت اغماء
رسیده باشد و اغماء و غشی در معنی متحد است و تعریف مغمی علیه در باب من اجاب
الفتیا باشارت الید گذشته و بعضی گفته اند که فرق در میان جنون و نوم و اغماء
آنست که جنون عبارت از زوال عقل است و نوم عبارت از استتار او و اغماء
عبارت از انغمار او **حَدَّثَنَا اَبُو الْوَلِيْدِ اَنَا شُعْبَةُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ** بضم میم و
سکون نون و بکاف مفتوحه و بدال مهمله مکسوره او تیمی قرشی تابعی است که جامع در
میان زهد و علم و جود و حلم بود و از اجل علماء و اکمل صلحاء بود سفیان گفته که محمد بن
منکدر از معادن صدق و از مجامع رفق بود و او مجمع صالحان و ملجاء عالمان بود و

باب صب النبي
صلى الله عليه
وسلم وضوءه
على المغمى عليه
حدثنا ابو الوليد
انا شعبة عن محمد
بن المنكدر

و امدی در قبول و ابتهاز منع رسالة از و فائق نمود و در سال یکصد و سی و یک وفات یافت و منکدر خال از برای حضرت عائشه صدیقه بود پس روزی شکایت فقر و احتیاج خود بسوی او کرد حضرت عائشه صدیقه در جواب او گفت که اول آنچه پیش من آید او را بسوی تو میفرستم پس او را اول ده هزار درهم آمد و آن ده هزار را بسوی او فرستاد پس او واز جمله همان مبلغ کنیزی را خرید و همان کنیز از برای او محمد ولد آورد و او اعلم زمان بسیار کریم الشان در میان اقران بود قَالَ سَمِعْتُ جَابِرًا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ يَقُولُ جَاءَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُوْدُنِي وَاَنَا مَرِيْضٌ گفت محمد پسر منکدر که شنیدم من جابر را که خوشنود باد خدای تعالی از و که میگوید آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه می پرسید مرا در حالیکه من بیمار بودم لَا اَعْقِلُ که فهم و ادراک نمیکنم من چیزی را و مولف در کتاب طب چنان آورده فوجدنی قد اغمی علیه فَتَوَضَّاَ وَصَبَّ عَلَيَّ مِنْ وَضُوْئِهِ پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ریخت بر من از آب وضوء خود فَعَقَلْتُ پس بهوش و ادراک آمدم من در همان ساعت فَقُلْتُ پس گفتم من و سوال نمودم يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لِمَنِ الْمِيْرَاثُ که ای رسول خدا برای کیست میراث من بعد از مرگ من اِنَّمَا يَرِثُنِيْ كَلَالَةٌ جز این نیست که وارث میشود مرا کلالة یعنی وارثی که آن از برای من ولد و والد نیست و لفظ کلاله واقع بر وارث و مورث منه میشود و بنا بر تقدیر اول و عبارت از ان باشد که آن وارث نه ولد از برای میت باشد و نه والد و بر تقدیر ثانی عبارت از ان میت باشد که پس از مرگ خود وارث ولد و نه والد گذاشته باشد و در این حدیث مبارک او عبارت از وارث است فَنَزَلَتْ اٰيَةُ الْفَرَائِضِ پس نازل شد آیه فرائض که آن آیه کریمه ایست که حق تعالی فرموده يَسْتَفْتُوْنَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ فِي الْكَلَالَةِ تا آخر سوره و احتمال دارد که مراد با آیه فرائض آیه مواریث بر سبیل اطلاق باشد و فرائض عبارت از حصص مقدره است که حق سبحانه جل شانه آنها را در کتاب خود بیان کرده ابن بطال گفته که این حدیث مبارک دلیل است بر آنکه آبی که در وضوء کرده شود پاک است از جهة آنکه اگر آن آب نجس میبود هرگز او را رسول علیه السلام بر حضرت جابر نمیریخت لیکن برین وارد می شود که احتمال دارد که رسول علیه السلام از آبیکه در ظرف باقیمانده باشد ریخته باشد بر وی و در این حدیث مبارک دلیل است بر آنکه رقیه کردن مسالین مر آب را

قال سمعت جابرا رضي الله عنه يقول جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم يعودني وانا مريض لا اعقل ... وصب علي من وضوئه فعقلت ... يا رسول الله لمن الميراث انما يرثني كلالة فنزلت آية الفرائض

از برای بیمار مستحسن است وامید برکت وشفا ورو کرده می شود و خوردن آن آب
بحکم ایزد وهاب از برای آن بیمار نفع کلی دارد و برانکه عیادت اکابر مراضاعر را فضیلة
بسیار دارد اگرچه مریض آن را ادراک نکند و در حدیث مبارک دلیل است برانکه
دست مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر علت وبیماری را دور میکند بلکه توسل
بآن ذات مقدس بجناب بارگاه ایزد اقدس موجب شفاء هر مریض است چنانچه وارد
شده که هر کسیکه بنبوی فدای حاجتی دارد ودوست میدارد که آن حاجة قضا شود
پس اول وضو بروجه مسنون کند وبعد ازان دو رکعة نماز ادا کند وبعد ازان رو بقبله نشسته
بگوید اللهم انی اسئلک واتوجه الیک بمحمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی
حاجتی هذه ودرینجا آن حاجت خود را در دل مشخص نماید وبسوی آن اشاره کند لتقضی لی
اللهم فشفعه فی ودرین وقت نور چشم این فقیر حقیر در مرض صعب گرفتار شده حق
سبحانه جل شانه او را به برکة آن رسول کامل ومکمل شفاء کامل وعاجل از جمیع امراض ظاهری
وباطنی نصیب گرداند وبفراق آن قرة العین این عاجز را مبتلی نکند که این عاجز طاقة
تحمل آن ندارد وآن نور چشمی را بر وفق نام او مسعود ومسعید گرداند آمین یارب
العالمین فان خزائنک واسعة کثیرة

باب الغسل والوضوء فی المخضب والقدح والخشب والحجارة

باب است در بیان شستن تمام بدن وطهارت کردن
در لگن وتغار ودر کاسه وچوب ودر سنگها ولفظ غسل بضم غین است وفتح او نیز جائز است
ووضوء بضم واو است ومخضب بکسر میم وسکون خاء معجمه وفتح ضاد معجمه وپس ازان با
موحده عبارت از ظرفی است که در وجامها شسته شود وآن هر جنس که باشد وگاه اطلاق
بر مطلق ظرف کرده شود اعم ازانکه آن ظرف خورده باشد یا بزرگ وقدح در اکثر از چوب
میباشد ونسبت میان مخضب وقدح وچوب ویسنگ عموم وخصوص من وجه است حدثنا
عبد الله بن منیر بضم میم وکسر نون وراء مهمله است واو عبد الرحمن مروزی است که عالم
زاهد وعارف بود ودر سال دو صد وچهل ویک وفات یافت سمع عبد الله بن بکر
او بود ابن بصری است که در بغداد سکونت داشت ودر همانجا بقعه در خلافة مامون در سال دو صد وهشت
وفات یافت قال انا حمید بصیغه تصغیر حدیث عن انس بن مالک قال گفت حضرت انس خادم
پیغمبر داعی حضرت الصلوة یعنی حاضر شد وقت نماز عصر فقام من کان قریب الدار الی اهله

باب الغسل والوضوء فی المخضب والقدح والخشب والحجارة حدثنا عبد الله بن منیر سمع عبد الله بن بکر قال انا حمید عن انس بن مالک قال حضرت الصلوة فقام من کان قریب الدار الی اهله

پس ایستاد هرانکسی که بود نزدیک سرای یعنی سرای او نزدیک بود بسوی
اهل و عیال خود تا درانجا وضو کند و قول و الی اهله متعلق است بقول و فقام و بقی
قوم و باقی ماند کروهی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آنها هرکز از مجلس او غائب
نشدند فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمخضب من حجارة فیه ماء پس آورده
شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم لگنی از سنگ که درو آب بود و لفظ اتی بضم همزه است
و قول او من حجارة از برای جنس آن مخضب آمده فصغر المخضب ان یبسط فیه کفه
پس خورد شد آن لگن ازانکه پهنا شود در و کف دست مبارک رسول خدا صلی
الله علیه وسلم یا ازانکه پهنا کند رسول مقبول در و کف دست مبارک خود را یعنی آن
ظرف خورد بود که در و کنجایش پهنا کردن دست نبود و صغر بفتح صاد مهمله و ضم غین
معجمه است و در روایت اسماعیلی آمده فلم یستطع ان یبسط کفه من صغر المخضب
و این کلام دلالت واضحه دارد برانکه مخضب گاه گاه بر ظرف خورد اطلاق کرده
می شود چنانچه قبل ازین بیان کردیم فتوضأ القوم کلهم پس وضو کرد آن کروه
که نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم باقی مانده بودند همگی و تمامی ازان آب که دران
ظرف خورد بوده و این معجزه ظاهر از برای رسول طاهر بود قلنا کم کنتم گفتیم ما یان
و سوال کردیم از حضرت انس رضی الله عنه که بچه مقدار بودید شما جماعه که نزد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم باقی مانده بودید و ازین معلوم شد که حضرت انس نیز دران کروه
بود قال ثمانین و زیادة گفت حضرت انس که بودیم ما یان هشتاد نفر و زیاده ازان
و مباحث اینحدیث مبارک در باب التماس الوضوء گذشته اند حدثنا محمد
بن العلاء بعین مهمله و بدلام است انا ابو اسامة بضم همزه و بسین مهمله عن برید
بباء موحده و براء مهمله و بدال مهمله بر صیغه تصغیر برده است عن ابی بردة بضم باء موحده و
سکون راء مهمله و بدال مهمله است عن ابی موسی رضی الله عنه و این اسناد بعینه در
باب فضل من علم و علم گذشته و هیچ تفاوت نیست مگر درمیان حماد زیراکه او
درینجا بکنیت ذکر شده و دران مقام باسم محض و رجال این اسناد همه کوفی اند
ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا بقدح فیه ماء که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم طلب کرد کاسه را که درو آب بود و قدح بفتح قاف و دال مهمله است فغسل

وبقی قوم
فاتی رسول الله
صلی الله علیه وسلم
بمخضب من حجارة
فیه ماء فصغر المخضب
ان یبسط فیه کفه
فتوضأ القوم کلهم
قلنا کم کنتم
قال ثمانین و
زیادة حدثنا
محمد بن العلاء انا
ابو اسامة عن برید
عن ابی بردة عن
ابی موسی ان
النبی صلی
الله علیه وسلم
دعا بقدح فیه
ماء فغسل

يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ پس شست هردو دست مبارک خودرا و روی مبارک خودرا دران
کاسه آب وَمَجَّ فِيهِ و آب از دهن مبارک انداخت دران کاسه آب واینحدیث
مبارک دلالت میکند برانکه غسل بفتح غین معجمه در کاسه جائز است و دلالت میکند
برانکه وضوء یا غسل بضم غین معجمه در کاسه جائز است حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ
اَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ اَبِي سَلَمَةَ بفتح لام اَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى عَنْ اَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ
رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ اَتَانَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عبد الله پسر زید
که آمد مایان را رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَاَخْرَجْنَا لَهُ مَاءً فِي تَوْرٍ مِنْ صُفْرٍ
پس بیرون کردیم مایان از برای او آبی را در ظرفی از رویین و تور بفتح تاء مثناة
فوقانیه و سکون واو عبارت از ظرفی است که در وی آب خورده میشود و آن را
بهندوستانی کتوره گویند و صفر بضم صاد مهمله و کسر آن و سکون فاء رویین را
گویند و در بعضی روایات عبد العزیز بعد از قول او من صفر قول خود ای نحاس حیه
زائد آورده فَتَوَضَّأَ فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا پس وضوء کرد از ان آب پس شست روی
مبارک خودرا سه بار و درین کلام حذف است و تقدیر کلام چنان است فمضمض
واستنشق چنانچه روایات دیگر بران دلالت میکنند از جهت آنکه مخرج متحد است
وَيَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ و شست هردو دست مبارک خودرا دو دو بار وَمَسَحَ
بِرَاْسِهِ و مسح کرد بسر خود فَاَقْبَلَ بِهِ وَاَدْبَرَ پس پیش کرد بان مسح سر و پس کرد
با دیعنی همه را مسح کرد وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ و شست هردو پای خودرا و مباحث اینحدیث
مبارک در سابق گذشته و اگر گفته شود که مؤلف در ترجمه این باب لفظ تور را
ذکر نکرده پس مناسب آن بود که اینحدیث مبارک را در باب لاحق می آورد
و درین باب از چه جهت ذکر کرد جواب آنکه آن تور بر رنگ و شکل کاسه بود
لهذا اینحدیث مبارک را درین باب آورد یا از جهت آن آورد که آن سنگین بود
زیرا که صفر از جنس سنگ است حَدَّثَنَا اَبُو الْيَمَانِ اَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ بضم زاء
معجمه قَالَ اَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ بضم عین مهمله و سکون تاء مثناة
و باء موحده و عبید الله اول مصغر است و ثانی مکبر اَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ
که بدرستی حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ وَمَجَّ فِيهِ
اَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ اَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ
بْنُ اَبِي سَلَمَةَ اَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى
عَنْ اَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ
رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ اَتَانَا رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاَخْرَجْنَا لَهُ مَاءً
فِي تَوْرٍ مِنْ صُفْرٍ فَتَوَضَّأَ فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا
وَيَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ وَمَسَحَ بِرَاْسِهِ فَاَقْبَلَ بِهِ وَاَدْبَرَ
وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ حَدَّثَنَا اَبُو الْيَمَانِ اَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ

هرگاه سنگین شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی بیماری او سخت شد چنانچه میگوید وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ و سخت شد درد او وَاسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ اذن و اجازت خواست از ازواج مطهرات خود فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي در انکه خدمت کرده شود او را در بیماری او در خانه من یا در انکه دور کرده شود بیماری او را در خانه من و یمرض بفتح را مهمله و تشدید اوست فَأَذِنَّ لَهُ پس اذن دادند جمیع ازواج مطهرات از برای آن سرور کائنات و این کلام دلیل تام است بر انکه قسم بر رسول علیه السلام واجب بود و احتمال دارد که رسول علیه السلام این کار از برای تطییب دلهای ازواج مطهرات کرده باشد و اذن بفتح همزه و کسر ذال معجمه و تشدید نون مفتوحه است فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از خانه آن حرم محترم که نوبت او بود بسوی خانه حضرت عائشه صدیقه در میان دو مرد تَخُطُّ رِجْلَاهُ فِي الْأَرْضِ که خط میکردند هر دو پای مبارک او در زمین و این از کمال ضعف بود که از سبب مرض طاری شده بود یعنی آنحضرت هر دو پای خود را چنان میکشید که صورت خط بر روی زمین حادث می شد و تخط بضم خاء معجمه و تشدید طاء مهمله است و رجلاه فاعل اوست و در بعضی روایات بر صیغه مجهول آمده بَيْنَ عَبَّاسٍ وَرَجُلٍ آخَرَ در میان عباس که عم خیر الناس است و مردی دیگر و عباس پسر عبد المطلب پسر هاشم پسر عبد مناف است و او ابو الفضل هاشمی عم رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود و او در سن دو سال بزرگتر از رسول با کمال بود و یا سه سال چنانچه بعضی از اهل کمال گفته اند و او سردار جلیل و هشیار جمیل میان جماعه قریش قبل از اسلام بود و عمارت مسجد حرام و سقایه او قبل از عهد اسلام مفوض باو بود و او همراه رسول شفیق در شعب عقبه قرین و رفیق بود و عقد مبایعه رسول مختار همراه جماعه انصار محکم کرد و در واقعه بدر همراه مشرکان حاضر شده بود و در همان روز اسیر دست مسلمانان شد و بعد از آن اسلام آورد و بعضی از اهل تحقیق چنان تدقیق کردند که او قبل از واقعه بدر برسول علیه السلام آورده بود لیکن در مکه شریفه اسلام خود را پوشیده میداشت و چون رسول علیه السلام هجرت از آن بقعه متبرکه بسوی مدینه مقدسه کرد او نیز عزم مؤکد بر آن کرد که بمدینه مقدسه رود و برسول مختار لاحق کرده لیکن آن منبع رسالة او را امر کرد که بمکه شریفه اقامة اختیار کند از جهت آنکه او اخبار مشرکان برسول عالمیان مینوشت و بآن تقویت ان

وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ وَاسْتَأْذَنَ
أَزْوَاجَهُ فِي أَنْ
يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي
فَأَذِنَّ لَهُ فَخَرَجَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ
رَجُلَيْنِ تَخُطُّ رِجْلَاهُ
فِي الْأَرْضِ بَيْنَ
عَبَّاسٍ وَرَجُلٍ آخَرَ

برای مسلمانان حاصل می شد و آن و بقدار سی و پنج از احادیث رسول مختار
مروی شده که امام بخاری از جمله آنها دو حدیث آورده و آن در واقعهٔ حنین همراه
رسول ثقلین حاضر بود وقتی که دران واقعه مردمان هزیمت خورده بودند او همراه
رسول علیه السلام ثابت و محکم مانده بود و از وی جدا نشده پس اورا رسول علیه السلام
امر فرمود که در مردم آواز به بازگشتن آنها نماید پس آواز کرد او مردی بلند آواز بود پس
مردمان رجوع نمودند و باز بر کاب رسول علیه السلام ایاب نمودند بعد ازان حمله بر مشرکان
حمله کردند پس آنها را شکست دادند او معتدل در قامت و مکمل در صورت و سیرت بود
و بمدینه مقدسه در سال سی و دو وفات یافت و عمر او دران حال هشتاد و دو سال
بود و قول او بین عباس و رجل آخر بدل است از قول او بین رجلین قَالَ عُبَيْدُ اللّٰهِ فَاَخْبَرْتُ
عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبَّاسٍ گفت عبید الله راوی که پس خبر دادم من بقول حضرت عائشه صدیقه
عبد الله بن عباس را فَقَالَ پس گفت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از برای من اَتَدْرِي
مَنِ الرَّجُلُ الْآخَرُ که آیا میدانی ای عبید الله و میفهمی که کدام کس بود آن مرد دیگر که همراه حضرت
عباس بیک پهلوی آنسرور کائنات بود قُلْتُ لَا گفتم که نمیدانم و نمیشناسم که آن
مرد دیگر کدام کس بود قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ گفت عبد الله بن عباس که آن مرد
دیگر حضرت علی پسر ابی طالب کرم الله وجهه بود پس حاصل آن شد که آن حضرت
رسالت پناه درمیان آن دو میان حضرت عباس و حضرت علی بود وَكَانَتْ عَائِشَةُ
تُحَدِّثُ و بود حضرت عایشه صدیقه که حدیث میکند و این کلام از مقولهٔ عبید الله راوی
است و از مقولهٔ عبد الله بن عباس نیست و احتمال دارد که عبید الله راوی این قول از حضرت
عائشه صدیقه شنیده باشد پس این مبتدا باشد و احتمال دارد که این تعلیق از عبید الله باشد اَنَّ
النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَعْدَ مَا دَخَلَ بَيْتَهُ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت بعد
از انکه داخل شد در خانهٔ خود که آن حضرت عایشه صدیقه بود و در بعضی روایات بیتها آمده و در بعضی
اشتاقیت بسوی حضرت عایشه صدیقه بر سبیل مجاز است از جهت آنکه او سکونت در انخانه داشت
وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ و بعد از انکه سخت شد درد او و مقوله قال قول اوست که گفته اَهْرِيْقُوْا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ
قِرَبٍ که بریزید آب بر جان من از هفت مشکها و اهریقوا بفتح همزه و بسکون ها است و او در اصل
از باب افعال است لیکن ها را از برای تاکید زیاده کردند و در بعضی روایات هریقوا بفتح ها و بدون همزه

قَالَ عُبَيْدُ اللّٰهِ فَاَخْبَرْتُ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ اَتَدْرِي مَنِ الرَّجُلُ الْآخَرُ قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ وَكَانَتْ عَائِشَةُ تُحَدِّثُ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَعْدَ مَا دَخَلَ بَيْتَهُ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ اَهْرِيْقُوْا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ قِرَبٍ

و در بعضی روایات اریقوا آمده و تخصیص سبع از جهت تیمن و تبرک باین عدد واقع شده
زیرا که این عدد در بسیار امور شرعیه و در اصل خلقت دخل دارد ثم فتلك
أوكيتهن گره وا نکرده شده بندهای آن مشکها و این از جهت آن
فرمود که آب مشکها در اول پاک تر و صاف تر میباشد زیرا که دران هنگام دستهای
مردمان او را مس نکرده باشد یا از جهت آنکه مشکها بر نام خدا بند کرده مے شود و بر نام
خدا واکرده میشوند پس تخصیص آن مشکها که بندهای آنها واکرده نشده باشد از جهت
آن واقع شده که تا آن مشکها جامع از برای تمام ذکر در بستن آنها و خلاص آنها باشند
و ظاهر آنست که این از برای تداوی بود زیرا که در روایت دیگر آمده لعلی استریح
فاعهد یعنی شاید که من آرام یابم از شدت درد و بیماری پس وعده و وصیت کنم مردمان
را در آخر حیات خود لعلی اعهد الی الناس شاید که من عهد کنم و وصیت نمایم بسوی مردمان
و بعضی شارحین گفته اند که آن سرور کائنات از ازواج مطهرات ریختن آب بر جان
پاک ازان جهت طلب کردند که مریض در بعضی امراض بریختن آب قوی گردد و بعضی
امراض ازو زائل گردند چنانچه فرموده ان الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء فاجلس فی
مخضب لحفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم پس نشانده شد رسول علیه السلام
را در لگنی و تغاری که آن لگن و تغار از برای حفصه منکوحه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بود و در روایت عائشه من نحاس زیاده آمده و درین دلیل هست برد قول آنکسی
که میگوید که غسل کردن و وضو ساختن در ظرف روئین مکروه است چنانچه این قول
از ابن عمر ثابت شده و امام عطا گفته که خبر این نیست که مکروه از نحاس ریح اوست
ثم طفقنا نصب عليه تلك پستر شروع کردیم ما یان که میریزیم بر بدن آن سرور عالم
آن آب هفت مشک را یعنی بر وفق قول و عمل نمودیم حتی طفق يشير الينا تا آنکه
شروع کرد رسول علیه السلام که اشارت میکند بسوی ما ازواج مطهرات أن قد فعلتن
بانکه تحقیق کردید شما ای ازواج مطهرات من آنچه من امر کردم شما را یعنی فرموده مارا بجا
آوردید ثم خرج الى الناس پستر رسول علیه السلام بیرون آمد از خانه خود بسوی مردمان
پس نماز گزارد بانها و وعظ و نصیحت نمود بآنها چنانچه در آخر کتاب مغازی می آید انشاء الله
تعالی و درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه میتوان گردن بعضی ازان انبیا نوبت خود را

ثم اغتسل وأوكيتهن لعلي أعهد إلى الناس فأجلسناه في مخضب لحفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ثم طفقنا نصب عليه تلك حتى طفق يشير إلينا أن قد فعلتن ثم خرج إلى الناس

ازبرای اتباع دیگر جائز است چنانچه گذشته که سوده بنت زمعه نوبت خود را از برای حضرت عائشه صدیقه بخشیده بود وایضا ازین حدیث مبارک معلوم شد که وعظ و نصیحت وامر و وصیت امر مستحسن است وایضا معلوم شد که ریختن آب بر بیماری به نیت تداوی وقصد شفا مسنون است لهذا این فقیر درین هنگام امر کرد که بر نور چشمی ام محمد سعید آب بریزند واورا غسل دهند بامید آنکه اورا شاید حق سبحانه جل شانه بلطف عمیم خود شفاء کامل وعاجل ببرکت رسول علیه السلام نصیب نماید اللهم اشفه شفاء کاملا عاجلا غیر آجل من کل داء ظاهری وباطنی بحرمة الرسول الامی العربی الهاشمی سید الکونین وحبیب الثقلین جد الحسن والحسین

بَابُ الوُضُوءِ مِنَ التَّوْرِ

بابیست در بیان طهارت کردن از ظرفی که مشابه طاس باشد وبعضی گفته که تور عین طاس است ودر حدیث حضرت انس در معراج آمده فاتی بطست من ذهب فیه تور من ماء وازین معلوم میشود که آن هردو مغائر اند واحتمال دارد که آن هردو مرادف باشند وطاس بزرگ تر از تور باشد وتور بفتح تاء مثناة فوقانیه وسکون واو است حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ بفتح میم وسکون خاء معجمه وفتح لام ودال مهمله اَنَا سُلَيْمَانُ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ يَحْيَى عَنْ اَبِيْهِ قَالَ كَانَ عَمِّي يُكْثِرُ مِنَ الْوُضُوْءِ گفت عمرو پسر یحیی که بود عم من یعنی عمرو پسر ابی حسن که بسیار میکند از وضوء وآن عمرو پسر ابی حسن عم از برای عمرو پسر یحیی بر سبیل حقیقت است چنانچه در سابق گذشته فَقَالَ لِعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَخْبِرْنِي كَيْفَ رَاَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّاُ پس گفت عم من از برای عبد الله پسر زید که خوشنود باد خدای تعالی ازو که خبر ده مرا چگونه دیدی تو پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که وضوء میکند فَدَعَا بِتَوْرٍ مِنْ مَاءٍ پس طلب کرد عبد الله پسر زید ظرفی که مشابه طاس بود از آب فَكَفَأَ عَلَى يَدَيْهِ پس چپه کرد وریخت آن آب را بر هردو دست خود فَغَسَلَهُمَا ثَلٰثَ مَرَّاتٍ پس شست آن هردو دست را سه بار ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهُ فِي التَّوْرِ پستر داخل کرد دست خود را در همان ظرف آب که مشابه طاس بود فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْثَرَ پس آب بدهن کرد وبینی را فشرد وذکر استنشاق ازانجهة نکرد که استنثار مستلزم از برای استنشاق است ثَلٰثَ مَرَّاتٍ مِنْ غَرْفَةٍ وَاحِدَةٍ سه بار از یک کف رست از آب وقول او من غرفة واحدة متعلق بقول او مضمض واستنثر است اگرچه احتمال دارد که بقول

بَابُ الْوُضُوءِ مِنَ التَّوْرِ
حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ
حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ حَدَّثَنِي
عَمْرُو بْنُ يَحْيَى عَنْ
اَبِيْهِ قَالَ كَانَ عَمِّي
يُكْثِرُ مِنَ الْوُضُوءِ
فَقَالَ لِعَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
اَخْبِرْنِي كَيْفَ رَاَيْتَ
النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يَتَوَضَّاُ
فَدَعَا بِتَوْرٍ مِنْ مَاءٍ
فَكَفَاَ عَلَى يَدَيْهِ
فَغَسَلَهُمَا ثَلٰثَ
مَرَّاتٍ ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَهُ
فِي التَّوْرِ فَمَضْمَضَ
وَاسْتَنْثَرَ ثَلٰثَ
مَرَّاتٍ مِنْ غَرْفَةٍ
وَاحِدَةٍ

و ثلاث مرات متعلق باشد و معنی آن باشد که او جمع کرد سه بار از یک کف دست آب
و اول موافق تر از برای سائر روایات است پس آن اولی است ثُمَّ اَدْخَلَ يَدَيْهِ پستر
داخل کرد هر دو دست خود را فَاغْتَرَفَ بِهِمَا پس آب گرفت با آن هر دو فَغَسَلَ وَجْهَهُ
ثَلَاثًا مراد پس شست روی خود را سه بار ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ اِلَى الْمِرْفَقَيْنِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ
پستر شست دو دست خود را تا دو آرنجهای آنها دو دو بار ثُمَّ اَخَذَ بِيَدَيْهِ مَاءً پستر
گرفت بهر دو دست خود آب را فَمَسَحَ رَأْسَهُ پس مسح کرد سر خود را فَاَدْبَرَ بِيَدَيْهِ وَاَقْبَلَ
پس پس برد هر دو دست خود را و پیش آورد با آن هر دو و بعضی علما باین حدیث مبارک
استدلال کردند بر آنکه ادبار در مسح سر مقدم بر اقبال است و جواب او آن است که
حرف واو بحسب وضع بر ترتیب دلالت نمیکند مع ذلک در روایت سابقه تقدیم اقبال
بر ادبار آمده جای که گفت فاقبل بهما وادبر و فعل رسول بشیر در تقدیم و تاخیر مختلف از آن
جهت شد که تا امت خود را تعلیم سنت نماید و تیسر و توسع نیز از برای آنها بیان نماید
ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ پستر شست هر دو پای خود را فَقَالَ هٰكَذَا رَاَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ پس گفت عبد الله بن زید که همچنان دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم که وضوء میکند و مباحث این حدیث مبارک در سابق گذشته حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ
بر صیغه اسم مفعول از تسدید اَنَا حَمَّادٌ به تشدید میم عَنْ ثَابِتٍ عَنْ اَنَسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
و رجال این اسناد همه بصری اند اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَا بِاِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ
که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواند و طلب کرد ظرفی را از آب فَاُتِيَ بِقَدَحٍ رَحْرَاحٍ
پس آورده شد او را بکاسه فراخی و اتی بضم همزه است و قدح بفتح قاف و دال مهمله است
و رحراح براء مهمله مفتوحه پس بحاء مهمله ساکنه پس براء مهمله پس بحاء مهمله که الف فاصله درمیان
آنها واقع شده شیء وسیع و فراخ را گویند فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ که در آن کاسه چیزی اندکی
از آب بود و تنوین در لفظ شیء از برای تقلیل و کلمه من از برای تبعیض است فَوَضَعَ اَصَابِعَهُ
فِيهِ پس نهاد رسول مقبول انگشتان مبارک خود را در آن آب که درمیان کاسه
بود قَالَ اَنَسٌ گفت حضرت انس خادم سید حسن و انس فَجَعَلْتُ اَنْظُرُ اِلَى الْمَاءِ پس
گردانیدم من یعنی شروع نمودم من که به بینم بسوی آن آب يَنْبَعُ مِنْ بَيْنِ اَصَابِعِهِ
که جاری میشود و بیرون می آید از میان انگشتان مبارک او و ینبع بضم باء موحده

ثلاثًا ثم ادخل يديه فاغترف بهما فغسل وجهه ثلاثًا ثم غسل يديه الى المرفقين مرتين مرتين ثم اخذ بيديه ماءً فمسح رأسه فادبر بيديه واقبل ثم غسل رجليه فقال هكذا رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يتوضأ حدثنا مسدد انا حماد عن ثابت عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم دعا باناء من ماء فأتي بقدح رحراح فيه شيء من ماء فوضع اصابعه فيه قال انس فجعلت انظر الى الماء ينبع من بين اصابعه

وکسر آن و فتح آن آمده است قَالَ اَنَسٌ فَحَزَرْتُ مَنْ تَوَضَّأَ مَا بَيْنَ السَّبْعِينَ اِلَى الثَّمَانِينَ
گفت حضرت انس پس تخمینه و اندازه کردم من آن کسانی را که وضوء از ان آب کرده
بودند بمقدار آنچه در میان هفتاد تا هشتاد از اعداد واقع اند یعنی آن کسان زیاده
از هفتاد و کمتر از هشتاد بودند و در سابق از روایت حمید گذشته که آنها زیاده از هشتاد
نفر بودند پس وجه جمع و توفیق آنست که حضرت انس جازم و ضابط بعدد معین نبود بلکه
او جازم بآن بود که آن مردم زائد از هفتاد نفر بودند پس بس و او شک می کرد در انکه آنها
بهشتاد رسیدند و متجاوز از ان شدند یا کمتر از هشتاد بودند پس بنا بر ظن خود گاه جزم
بمجاوزت کرد و گاهی بناقصت پس در هر وقت حسب ظن خود خبر داد یا وجه توفیق
آن است که آنها قضایای متعدده و قصهای متنوعه در اماکن مختلفه و احوال متغایره
بود پس در هر واقعه اخبار مطابق نفس الامر بیان کرد و دیگر مباحث این حدیث مبارک
در باب التماس الوضوء گذشته خطابی گفته که رحراح آن کاسه را گویند که پهنا باشد
و قعر او نزدیک باشد و این رنگ کاسه آب بسیار را نمیگنجاند و درین مقدمه
آیهٔ ظاهره و معجزهٔ باهره از برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بود بلکه گفته اند
که این معجزهٔ رسول مصطفی از معجزهٔ حضرت موسی که آن انفجار آب از سنگ
بود وقتی که او عصای خود بران سنگ میزد کامل تر و بالغ تر در اعجاز است
زیرا که بیرون آمدن آب از سنگ موافق طبع سنگ است چنانچه معهود
است و بیرون آمدن آب از انگشتان آدمی موافق طبع انسان نیست بلکه
موافق طبع او آن است که از و خون می برآید چنانچه معهود است و ایضا حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام در انفجار آب محتاج بزدن عصا بود و حضرت رسول
ما یان صلی الله علیه وسلم در وی محتاج بزدن هیچ چیزی نشد بلکه بی زدن
ولی آنه آب از انگشتان آن منبع رسالة جاری شد و اگر گفته شود که ذکر تور درین حدیث
مبارک کجا واقع شد تا این حدیث مبارک مناسب از برای ترجمه باب آید جواب آنکه
تور عبارت از ظرفی هست که در و آب خورده شود و او بر قدح رحراح صادق است والله
تعالی اعلم

بَابُ الْوُضُوْءِ بِالْمُدِّ باب است در بیان طهارت کردن بمد و بضم
میم و تشدید دال مهمله عبارت از پیمانه ایست که در و بر طل و ثلث رطل میگنجد و این نزد اهل حجاز

یا آن پیمانہ ایست کہ در دو رطل میگنجد و این نزد اہل عراق است امام شافعی بحدیث حضرت
انس کہ الحال در باب سابق گذشتہ استدلال کردہ برد قول آنکسی کہ گوید کہ آب
در وضوء مقدر بقدر معین از آب است و وجہ دلالت آن حدیث مبارک برد قول آن
قائل آنست کہ اصحاب کرام از آن کاسہ آب وضوء کردند و آن مقدر بمقدار معین نبود
زیرا کہ آن آب نابع از انگشتان مبارک آنسرور عالم بود و قدر او از اصحاب کرام معلوم
نبود پس دلالت کرد کہ مقدار معین در وضوء مسنون نیست لہذا مؤلف آن حدیث
مبارک را تعقیب بباب الوضوء بالمد نمود حَدَّثَنَا اَبُوْ نُعَيْمٍ معنی نعم اَنَا مِسْعَرٌ بکسر میم و
سکون سین مہملہ و فتح عین مہملہ و براء مہملہ پسر کدام بکاف مکسورہ و بدال مہملہ واو
ابو سلمہ ہلالی کوفی است نعیم گفتہ کہ مسعر شکاک در حدیث خود بود و اعمش گفتہ کہ شیطان
مسعر او را ضعیف می کند و او را در شک می اندازد و شعبہ گفتہ کہ ما یان مسعر را مصحف
مینامیدیم از جہت کمال صدق او و احمد گفتہ کہ حدیث مسعر حدیث اہل صدق است
و ابراہیم بن سعد و سفیان چون در یک چیز اختلاف میکردند با یکدیگر میگفتند کہ بیا
برویم پیش مسعر ہر کرا کہ او تصدیق کند پس او صادق است و در سال یکصد و پنجاہ و
پنج وفات یافت حَدَّثَنِیْ ابْنُ جَبْرٍ بفتح جیم و سکون باء موحدہ است و مراد باو سبط
جبیر است زیرا کہ مراد باو عبید اللہ پسر عبد اللہ پسر جبیر است قَالَ سَمِعْتُ اَنَسًا
رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ و در بعضی نسخہا انس بدون الف آمدہ و جواز حذف الف از و از
برای کثرت تخفیف است یَقُوْلُ کہ میگوید کَانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَغْسِلُ کہ بود
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ غسل میکند و تمام بدن خود می شوید اَوْ کَانَ یَغْتَسِلُ یا بود
کہ تمام بدن خود میشوید و این شک از ابن جبیر است در آنکہ حضرت انس لفظ النبی صلی اللہ
علیہ وسلم ذکر کرد یا نکرد و در آنکہ یغسل مجرد گفت یا یغتسل از باب افتعال گفت و فرق درمیان
غسل و اغتسال آنچنین نیست کہ درمیان کسب و اکتساب است کہ در ثانی مبالغہ در جہد و قصد
است نہ در اول لہذا حق سبحانہ جل شانہ فرمود لہا ما کسبت وعلیہا ما اکتسبت زیرا کہ نفس
بحسب طبع خود میلان بسیار بسوی سیئات دارد بِالصَّاعِ بصاع و آن عبارت از چہار امداد است
اِلٰی خَمْسَةِ اَمْدَادٍ تا پنج مدہا و حاصل آنکہ از پنج مد زیادہ نمیکرد و از چہار مد کم نمیکرد گویا حضرت
انس مطلع نشد بر آنکہ رسول مقبول در اغتسال زیادہ از پنج مد یا کم از چہار مد استعمال کردہ

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا
مسعر قال حدثنی ابن
جبیر قال سمعت
انسا رضی اللہ عنہ
یقول کان النبی صلی
اللہ علیہ وسلم
یغسل او کان
یغتسل بالصاع
الی خمسة امداد

باشد زیراکه در روایت مسلم از حضرت عایشه صدیقه آمده که او و رسول خدا صلی الله علیه وسلم از یکظرف غسل میکردند و آن یکظرف فرق بود ابن عیینه و امام شافعی و جز ایشان گویند که فرق عبارت از سه صاع است و ایضا مسلم روایت کرده که رسول علیه السلام اغتسال میکرد از ظرفیکه در وسه مد از آب جا بمی شد پس معلوم شد که درین مقدمه حال رسول علیه السلام مختلف بر قدر حاجت بود وَيَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ و وضوء میکند بچهار رطل یا دو رطل و ثلثان او ابن بطال گفته که اهل عراق بسوی آن رفته اند که صاع عبارت از هشت ارطال است و مد عبارت از دو رطل و مذهب حنفیه همین است و اهل حجاز بسوی آن رفته اند که صاع عبارت از پنج ارطال و ثلث رطل است و مد عبارت از رطل و ثلث او ست و مذهب شافعیه همین است و اهل عراق احتجاج کردند بآنچه مروی شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وضوء میکرد بدو رطل و غسل میکرد بصاع پس در صدقه فطر نزد حنفیه نصف صاع عراقی واجب است و آن دو من است و من چهل استار و استار چهار و نیم مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا فی شرح الوقایة بدانکه علما اختلاف کردند که وضوء بآب کمتر از مد و غسل بآب کمتر از صاع جائز است یا نیست پس گروهی گفته اند که آن جائز نیست زیراکه حدیث رسول مقبول بآن وارد شده و جمهور گفته که جائز است و مقدار مد در وضوء و صاع در غسل واجب نیست و جز این نیست که در حدیث مبارک اخبار از ان قدر آب وارد شده که آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را کفایت میکرد نه آنکه احدی را کمتر از و جائز نیست و مقصود از ان اخبار تنبیه است بر رعایت اقتصاد و ترک اسراف در استعمال آب و مستحب از برای آنکسی که قادر بر اسباغ وضوء و غسل بآب قلیل باشد آنست که آب قلیل استعمال نماید و اسراف در و نکند زیراکه اسراف ممنوع و محظور است نووی گفته که جمیع اهل اسلام اجماع بر ان کردند که در آب مقدار معین در وضوء و غسل محدود نیست بلکه در وآب قلیل و کثیر کفایت میکند و قتیکه شرط غسل موجود شود و آن جاری شدن آب بر اعضا است و مستحب آنست که در وضوء کم از مد و در غسل کم از صاع نکند والله تعالی اعلم

باب الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ

باب است در بیان مسح کردن بر هر دو موزه ابن منذر گفته که در باب مسح موزه در میان اصحاب کرام هیچ اختلاف نیست از جهة آنکه از هر کسے که روایت انکار او مسح پس البته روایت

ويتوضأ بالمد

باب المسح على الخفين

اثبات او از و نیز آمده و ابن عبد البر گفته که نمیدانم من هیچ یکی را از سلف که انکار او
کرده باشد و روایت انکار او از و آمده باشد مگر از امام مالک مع ذلک روایات
صحیحه از و نیز تصریح باثبات او میکنند و امام شافعی در کتاب ام انکار بسیار بر مالکیه در
انکار او کرده و معروف الحال نزد مالکیه درین باب دو قول اند یکی جواز مسح بر خفین
بر سبیل اطلاق دوم جواز او از برای مسافر بجز از مقیم و بعضی گفته اند که توقف امام مالک
در مسح حال اقامت در حال خود بود اما فتوای او در حق مردم بر جواز بود و مثل این منقول
از ابی ایوب انصاری هست در مواهب لدنیه میگوید که جمعی از حفاظ حدیث مبارک
تصریح کرده اند که مسح خفین بتواتر وارد شده است که شک و شبهه را بدان راه نیست
و بعضی از علماء راویان آن را جمع کرده و از هشتاد در گذشته و عشره مبشره داخل
ایشانند و بعضی گفته که مسح بر موزه جائز است بسنت مشهوره و از امام ابی حنیفه روایت
میکنند که فرمود حکم نکردم من بمسح خفین تا ندیدم در وی آثار و اخبار مثل ضوء نهار و امام
احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت مسح خفین از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
میکنند و در روایتی دیگر از و آمده که چهل کس از صحابه حدیث کرده اند بدان مسح مرفوعا
و موقوفا و ابن مبارک گفته که مردی می آید و می پرسد از مسح خفین شک می افتم
که از اهل هوا نباشد اما آنکه بعضی علماء قراءة جر را در وارجلکم حمل بر مسح کرده اند و قراءة
نصب را بر غسل خالی از خدشه نیست چه مسح خفین مغیا بکعبین باتفاق علماء نبود و
امام حسن بصری فرمود که حدیث کرد مرا هفتاد نفر از اصحاب رسول اکرم صلی الله
علیه و سلم مسح کرد بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور
است و هر که آن را اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی گوید که میترسم من کفر را بر آنکس
که اعتقاد مسح خفین نکند و از امام ابی حنیفه نیز مثل این آمده و ابن منذر گفته که علماء
اختلاف کرده اند در آنکه افضل مسح بر خفین است یا افضل کشیدن خفین و شستن
قدمین است و آنچه مراد لی و اجری ظاهر می شود آن است که مسح اولی است
زیرا که اهل بدع از روافض و خوارج در و طعن کرده اند و احیاء آنچه در و مخالفان
طعن کنند از سنن رسول اکرم افضل و احسن است از ترک او و خفین تثنیه
خف بضم خاء معجمه است و تشدید فاء، حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ اصبغ بفتح همزه

حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ

وسکون ضاد مهمله وفتح باء موحده وبغین معجمه پسر فرج بجیم است واو ابو عبد الله
فقیه قرشی مصری اموی است که در سال دو صد وبیست وشش وفات یافت
ابن یونس گفته که او از اولاد عبید مسجد است وعادت بنو امیه چنان بود که عبید و
بندگان از برای خدمت مسجد میخریدند واصبغ از اولاد آنها است وآن در علم وفضل
وحید ودر حفظ وضبط فرید بود عَنِ ابْنِ وَهْبٍ یعنی عبد الله پسر وهب بفتح واو
واو آنکسے است که از وتقلید قضاء طلب کردند پس جان خود را مجنون ساخت
واحوال او گذشته قَالَ حَدَّثَنِيْ عَمْرٌو بواو پسر حارث است واو ابو امیه فقیه
مودب انصاری مصری است ابو زرعه گفت که در عصر او نظیر از برای او در حفظ وضبط
نبود وابن بکیر گفته که من بمدینه مقدسه آمدم پس دران بقعه متبرکه من امام مالک را ملاقات
کردم پس گفت از کجا می آئی گفتم از مصر گفت غواص دُرَر در مصر چه حال دارد گفتم غواص
درر کدام کس است گفت عمرو پسر حارث است ودر سال یکصد وچهل وهشت وفات
یافت قَالَ حَدَّثَنِيْ اَبُو النَّضْرِ بفتح نون وسکون ضاد معجمه که او سالم پسر ابی
امیه قرشی مدنی است واو موالے از برای عمرو پسر عبید الله تیمی کاتب او بود
ودر سال یکصد وبیست ونه وفات یافت عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ بفتح لام بْنِ عَبْدِ
الرَّحْمٰنِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ سَعْدِ بْنِ اَبِيْ وَقَّاصٍ ومعظم رجال این اسناد
قریشی وفقهای اعلام اند واول آنها مصری اند وآخر آنها مدنی عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرد
بر دو موزه خود وازین معلوم شد که مسح کردن بر یک موزه وشستن پای
دیگر بعد از کشیدن موزه از دو جائز نیست وَاَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عُمَرَ سَاَلَ عُمَرَ عَنْ
ذٰلِكَ وبدرستی حضرت عبد الله پسر حضرت عمر فاروق پرسید پدر عمر را از همین
سخن که سعد بن ابی وقاص از برای او روایت کرد یا پرسید از مسح رسول خدا صلی
الله علیه وسلم واین کلام معطوف است بر قول او عن عبد الله بن عمر پس او
موصول است وقتی که او را حمل کنیم بر انکه ابو سلمه او را از عبد الله شنیده است
واگر نه این چنین نباشد پس ابو سلمه مدرک از برای این قصه نبود واین حدیث
مبارک را احمد از طریق دیگر از ابن عمر بیرون کرده ولفظ او چنان است.

عن ابن وهب قال
حدثني عمرو قال
حدثني ابو النضر
عن ابي سلمة بن
عبد الرحمن عن
عبد الله بن عمر
عن سعد بن
ابي وقاص عن النبي
صلى الله عليه
وسلم انه مسح
على الخفين وان
عبد الله بن عمر
سال عمر عن
ذلك

قال عبد الله بن عمر رایت سعد بن ابی وقاص مسح علی خفیه بالعراق حین توضأ فانکرت
ذلک علیه فلما اجتمعنا عند عمر قال لی سعد سل اباک پس ذکر کرد قصه را فقال نعم پس گفت
حضرت عمر که آری روایت سعد بن ابی وقاص صادق و ثابت است یا آری پیغمبر خدا
صلی الله مسح کرده است بر موزه خود اذا حدثک شیئا سعد عن النبی صلی الله علیه
وسلم فلا تسأل عنه غیره وقتی که حدیث کند ترا چیزی را حضرت سعد پسر ابی وقاص از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس سوال مکن از آن چیز جز او را زیرا که او صادق بالغ است
و نقل او کمال وثوق دارد و درین کلام دلیل است بر آنکه عمل کردن بخبر واحد واجب است
و اگر گفته شود که خبر واحد مفید از برای ظن است پس بس پس فائده سوال تقویت ظن است
و تقویت ظن نیز مطلوب است پس حضرت عمر فاروق چرا او را از سوال منع کرد جواب
آنکه خبر واحد وقتیکه محفوف بقرائن باشد پس آن مفید از برای یقین میباشد و درین
وقت احتیاج بسوال نمی باشد زیرا که در سوال هیچ فائده نیست یا آنکه این کلام
کنایت از تصدیق است گویا حضرت عمر گفته اذا حدثک سعد شیئا عن النبی صلی الله علیه
وسلم فصدقه یعنی وقتیکه حدیث کند ترا حضرت سعد چیزی را از رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس نسبت صدق و راستی کن او را ابن بطال گفته که اجماع کردند علما
و صلحا بر آنکه مسح خفین جائز است و خوارج گویند که جائز نیست از جهت آنکه قرآن مجید
باو نازل نشده و بعضی شیعه گفته اند که جائز نیست زیرا که حضرت علی کرم الله وجهه امتناع
ازو کرده و حجت جماعه اهل صلاح آنست که اصحاب کرام از رسول خدا صلی الله وسلم در سفر
و حضر ازو جدا نمی شدند و آنها روایت آن کردند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح بر
خفین کرد امام حسن بصری گفته که مرا هفتاد نفر از اصحاب کبار روایت از رسول مختار کردند
که او مسح بر خفین کرد پس بپایه تواتر رسید حدیث مغیره پسر شعبه در غزوه تبوک
بود و آن غزوه آخرترین جنگهای رسول مقبول است و سوره مائده پیش از آن غزوه نازل
شد و پیش فتح شد باین تقریر قول آنکسی که گوید که آیه وضو مدنی است و مسح خفین بآن
آیه کریمه منسوخ شده و حضرت جریر حدیث کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح بر
خفین کرد این دلیل اضح است بر آنکه مسح بر خفین منسوخ نیست زیرا که او بعد از نزول
سوره مائده اسلام آورده و قوم ازین متعجب می شدند از جهت آنکه حدیث مغیره در مسح خفین

فقال نعم اذا حدثک شیئا سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم فلا تسأل عنه غیره

وارد در سفر شده بود پس استعمال جریر او را در حضر باعث تعجب از برای آنها شد
خطابی گفته و درین دلالت است برانکه اصحاب کرام نسخ سنت را بقرآن جائز نمیدانستند
نووی گفته که هرگاه اسلام جریر متأخر بود پس دانستیم که حدیث او معمول به است و حدیث
او مبین آن شد که مراد بآیۀ مائده غیر صاحب خف است پس سنت مخصص از برای آیه
مائده شد وَقَالَ مُوْسَى بْنُ عُقْبَةَ بضم عین مهمله وسکون قاف و با موحده است وا و
مدنی تابعی صاحب مغازی است و در سال یکصد و چهل و یک وفات یافت واین تعلیق
از امام بخاری است پس این کلام درین هنگام معطوف بر قول و حدثنی عمرو است اَخْبَرَنِیْ
اَبُو النَّضْرِ اَنَّ اَبَا سَلَمَةَ اَخْبَرَهٗ اَنَّ سَعْدًا که بدرستی حضرت سعد بن ابی وقاص او را خبر
داده که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح بر موزه خود کرد پس خبر اَنّ محذوف
است و دال بروی قرینۀ مقام وسیاق است وتقدیر کلام چنان است ان سعدا
اخبره ان النبی صلی الله علیه وسلم مسح علی الخفین فَقَالَ عُمَرُ لِعَبْدِ اللّٰهِ نَحْوَهٗ پس گفت حضرت
عمر فاروق از برای پسر خود عبد الله مانند آن قول مذکور که آن قول او است اذا
حدثک شیئا سعد الخ پس لفظ فقال معطوف بر مقدر است ودلیل بروی ماقبل وسیاق
است وتقدیر کلام چنان است قال لعبد الله بن عمر فانکرت علیه ذلک فقال عمر لعبد
الله بعد مجیئه الیه حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدِ الْحَرَّانِیُّ عمرو بواو پسر خالد پسر فروخ بفتح فا
وتشدید رای مهمله مضمومه وبخای منقطه ابو الحسن حرانی است وحران بفتح حای مهمله
وتشدید رای مهمله موضعی است بجزیره میان عراق وشام است واو در مصر در سال
دو صد و بست و نه وفات یافت اَنَا اللَّیْثُ واین اسم مرادف اسم اسد است
عَنْ یَحْیَی بْنِ سَعِیْدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ اِبْرَاهِیْمَ عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَیْرٍ بضم جیم وفتح بای موحده عَنْ عُرْوَةَ
بضم عین مهمله بْنِ الْمُغِیْرَةِ عَنْ اَبِیْهِ الْمُغِیْرَةِ بْنِ شُعْبَةَ بضم شین معجمه عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ خَرَجَ لِحَاجَتِهٖ که بدرستی بیرون آمد از برای حاجت خود ودر باب
لاحق می آید که این مقدمه در سفر بود ودر مغازی از مؤلف می آید که این مقدمه در غزوه
تبوک بود واین مقدمه نزد نماز فجر بود ومراد از حاجت غائط است فَاتَّبَعَهُ الْمُغِیْرَةُ
بِاِدَاوَةٍ فِیْهَا مَاءٌ پس پیروی کرد اینحضرت را مغیره پسر شعبه بمطهره که در ان مطهره آبی
بود واتبعه بفتح همزه وسکون تای مثناة از باب افعال است ودر بعضی روایات فاتبعه

وقال موسى بن عقبة
اخبرني ابو النضر ان
ابا سلمة اخبره
ان سعدا فقال عمر
لعبد الله نحوه حدثني
عمرو بن خالد الحراني
انا الليث عن يحيى
بن سعيد عن سعد
بن ابراهيم
بن جبير عن
بن المغيرة عن
المغيرة بن شعبة
عن رسول الله
صلى الله عليه
وسلم انه خرج
لحاجته واتبعه
المغيرة باداوة
فيها ماء

بسقوط همزه و تشدید تا از باب افتعال آمده و مؤلف در کتاب جهاد می آرد که مغیره را رسول خدا
امر کرده بود که او را پیروی کرد اند بمطهره و دران جا زیاده کرده و گفته فانطلق حتی تواری
حتی یقضی حاجته ثم اقبل فتوضا و امام احمد از طریق دیگر از مغیره آورده که مغیره گفت ان الماء
الذی توضا به اخذه المغیرة من اعرابیة صبیة من قربة کانت من جلد میتة پس او را رسول
خدا صلی الله علیه وسلم گفت که سلها فان کانت دبغتها فهو طهورها پس مغیره از وی سوال
کرد و آن گفت ای و الله لقد دبغتها و ادا و بکسر همزه است فصبت علیه حین فرغ
من حاجته پس ریخت مغیره آب را از ان مطهره بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی
که فارغ شد او از حاجت انسانیه خود فتوضا و مسح علی الخفین پس وضو کرد و مسح
کرد بر دو موزه خود و مؤلف در کتاب جهاد زیاده آورده و گفته و علیه جبة شامیة و ابو
داود آورده من صوف من جباب الروم و مؤلف در باب الرجل یوضئ صاحبه زیاده
برین آورده فغسل وجهه و یدیه و ازین معلوم شد که کلمهٔ فا در قول و فغسل تفصیلیه است
و مراد از قول او توضا وضو بکیفیة مذکوره است نه آنکه هر دو پای را شست و محقق در
باو استدلال کرده که اقتصار بر فرایض وضو بجز ار سنن او جائز است خصوصا در جای
که محل از برای آب قلیل باشد مانند سفر و احتمال دارد که رسول علیه السلام غسل رجل هم
کرده باشد لیکن مغیره او را ذکر نکرده باشد و درین حدیث مبارک فوائد است اول
آنکه دور رفتن در قضاء حاجت انسانیه تا آنکه از چشم مردمان غائب گردد مستحسن
است دویم آنکه دوام بر طهارت مستحب زیرا که رسول علیه السلام مغیره را امر کرد تا
او را تتبع با آب کند و در وقت رجوع وضو با آن آب کرد سیوم آنکه استعانت بغیر خود
در باب طهارت جائز است چهارم آنکه شستن آنچه میرسد دست را از نجاست
نزد استنجا مستحب است و دور کردن او بجز از آب کفایة نمیکند و یاری طلب
کردن بر ازاله رائحه او نجاک و مانند او و که استنباط کرده می شود از دکه آنچه از
معتاد پراکنده شود پس او بجز از آب زائل نمیشود و پنجم آنکه نفع گرفتن به پوست میتة
وقتی که او دباغ کرده شود جائز است و ایضا نفع گرفتن بجامهای کفار بدکردار جائز است
تا وقتی که یقین به نجاست آنها متحقق شود زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم جبهٔ
رومیه را پوشید و استفسار از و نکرد و بهمین محقق قرطبی استدلال کرده بر انکه صوف

فقصت علیه حین
فرغ من حاجته
فتوضأ و مسح
علی الخفین

بوته نجس نمیشود زیراکه آن جبه شامیه بود وشام هنوز دران وقت سرای کفر بود
واهل شام میتات را میخوردند وتشمر زدهست بران کسی که کوید که مسح خفین بآیه
وضوء منسوخ شده زیراکه آیه وضوء در غزوه مریسیع نازل شده واین قصه در غزوه
تبوک بوده وغزوه تبوک باتفاق جمیع علماء متاخر از غزوه مریسیع بود وحدیث
جریر نیز دلالت بر عدم نسخ مینماید چنانچه بیان کردیم وهفتم آنکه تشمیر در سفر
ویوشیدن جامهای تنگ در وی مستحب است زیراکه آنها بر سفر اعون است و
هشتم آنکه الیق آنست که مواظبت بر سنن وضوء کند تا آنکه در سفر نیز مراعات آنها
نماید ونهم آنکه خبر واحد در احکام مقبول است اگرچه آن یک نفر زن باشد اعم
از آنکه عموم بلوی بآن باشد یا نباشد زیراکه رسول علیه الصلوة والسلام خبر
زن اعرابیه قبول کرد والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا اَبُوْ نُعَيْمٍ مصغر نعم اَنَا شَيْبَانُ
عَنْ يَحْيٰى عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ بفتح لام عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ اُمَيَّةَ بلفظ تصغیر
الضَّمْرِيِّ بفتح ضاد معجمه وبسکون میم وبرای مهمله مدنی است واو برادر
رضاعی از برای عبد الله پسر مروان بود واو از کبار تابعین واجل عالمین
بود ودر سال نود وپنج وفات یافت اَنَّ اَبَاهُ اَخْبَرَهٗ که بدرستی او پدر
یعنی عمرو پسر امیه ضمری کنانی خبر داد اورا وعمرو مذکور در واقعه بدر واحد
همراه مشرکان از برای جنگ مؤمنان آمده بود چون مشرکان از احد
برگشتند پس او بخدمت رسول عالمیان آمد واسلام آورد واو از مردمان
عرب بجراءت وشجاعت ممتاز وبقوت وسخاوت سرفراز بود وآورا رسول هاشمی
بسوی بادشاه نجاشی که ملک حبشه بود همراه مکتوب شریف خود فرستاد واو آن
مکتوب دلخواه را بآن بادشاه رساند واورا دعوت باسلام میان زمره انام کرد
پس آن بادشاه از صدق دل باسلام مشرف شد واز وی بمقدار بیست حدیث از رسول
مختار مروی شده وامام بخاری از جمله آنها دو حدیث آورده واو در مدینه منوره
در سال شصت وفات یافت اَنَّهٗ رَاَى النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ که بدرستی آن پدر او دیده بود پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
که مسح می کند بر دو موزه خود وَتَابَعَهٗ ومتابعه کرده است شیبان را حَرْبٌ

حَدَّثَنَا اَبُوْ نُعَيْمٍ اَنَا شَيْبَانُ عَنْ يَحْيٰى عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ اُمَيَّةَ الضَّمْرِيِّ اَنَّ اَبَاهُ اَخْبَرَهٗ اَنَّهٗ رَاَى النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَتَابَعَهٗ حَرْبٌ

بفتح حاء مهمله و سکون راء مهمله بُنُ شَدَّادٍ بفتح شین منقطه و تشدید دال مهمله و حرب بصری عطار یا قصاب یا قطان است و هو حافظ کامل و ضابط فاضل از روات ثقات بود و در سال یکصد و شصت و یک وفات یافت وَاَبَانُ و متابعت کرده است شیبان را ابان بفتح همزه و خفت باء موحده و هر کس که او را منصرف دانسته میگوید که همزه او اصل است و الف او زائده و وزن او فعال مانند غزال است و هر کس که او را غیر منصرف دانسته برعکس مذکور میگوید که همزه او زائده است و الف و اصل بدل از یاء است و وزن او افعل است و او پسر یزید قطان بصری است امام احمد گفته که او ثابت تر در تمام مشائخ است عَنْ يَحْيَى از یحیی پسر ابی کثیر که یکی از اعلام محدثین است و معنی متابعت و فائده او در سابق گذشته و حدیث حرب نزد نسائی و طبرانی موصول است و حدیث ابان نزد احمد و طبرانی موصول است و ذکر این متابعت تعلیق از امام بخاری است حَدَّثَنَا عَبْدَانُ بفتح عین مهمله و سکون باء موحده و بدال مهمله و بنون لقب از برای عبد الله پسر عثمان عتکی حافظ است اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ یعنی پسر مبارک اَنَا الْاَوْزَاعِيُّ بفتح همزه و بزاء منقطه عَنْ يَحْيَى پسر ابی کثیر عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ بفتح لام عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ اُمَيَّةَ عَنْ اَبِيْهِ قَالَ رَاَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسَحُ عَلٰى عِمَامَتِهٖ وَخُفَّيْهِ گفت پدر او که دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که مسح میکند بر دستار خود و بر دو موزه خود وَتَابَعَهُ و متابعت کرده اوزاعی را مَعْمَرٌ بفتح هر دو میم پسر راشد عَنْ يَحْيَى عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ عَنْ عَمْرٍو یعنی متابعت کرد اوزاعی را معمر در متن نه در اسناد و از همین سبب مؤلف اسناد را بار دویم ذکر کرد تا ظاهر گردد که در اسناد معمر ذکر جعفر نیست قَالَ رَاَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عمرو که دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که مسح میکند بر دستار خود و بر دو موزه خود لیکن مؤلف قول او را مسح علی عمامته و خفیه حذف کرد و او را بر سابق حواله کرد و باین حذف اشارت کرد که میان اوزاعی و معمر هیچ تفاوت در متن نیست و در بعضی نسخهای ضعیفه آن قول مذکور شده ابن بطال گفته که اصیلی گفته که ذکر عمامه در حدیث مبارک از خطائی اوزاعی است زیرا که شیبان او را از یحیی روایت کرده و ذکر عمامه هرگز نکرده و آن شیبان را حرب و ابان متابعت کرده و هر سه آنها همراه اوزاعی مخالفت کردند پس تغلیب جماعت بر واحد

وَاَبَانُ عَنْ يَحْيَى حَدَّثَنَا
عَبْدَانُ اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ
اَنَا الْاَوْزَاعِيُّ عَنْ يَحْيَى
عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ عَنْ
جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ
اُمَيَّةَ عَنْ اَبِيْهِ قَالَ
رَاَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسَحُ
عَلٰى عِمَامَتِهٖ وَخُفَّيْهِ
وَتَابَعَهُ مَعْمَرٌ عَنْ
يَحْيَى عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ
عَنْ عَمْرٍو قَالَ
رَاَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

واجب شد واما متابعت معمر از برای اوزاعی پس آن مرسل است زیرا که ابوسلمه از عمرو
سماع حدیث نکرده مع ذلک در روایت عبد الرزاق از معمر ذکر عمامه هرگز وارد نشده
پس دران متابعت هیچ حجتی نیست لیکن بعضی محققین از شارحین گفته که سماع ابی
سلمه از عمرو ممکن است زیرا که عمرو بمدینه مقدسه در سال شصت وفات یافت وابوسلمه
نیز مدنی و هرگز او موصوف به تدلیس نشده واو سماع حدیث از خلقی کرده که آنها
پیش از عمرو مذکور وفات یافته اند وبکیر پسر اشج به تشدید جیم از ابی سلمه روایت
کرده که ابوسلمه جعفر پسر عمرو پسر امیه بسوی پدر خود فرستاد تا از و سوال ازهمین
حدیث مبارک کند پس او رجوع کرد بسوی او و خبر داد او را بهمین حدیث مبارک
پس جائز است که ابوسلمه بعد ازین زمان همراه عمرو مذکور جمع شده باشد و بگوش خود
اینحدیث مبارک را نیز از و شنیده باشد وازین هیچ مانعی نیست زیرا که آنها حرص
تام بر اجتماع در مسجد نبوی داشتند و قبل ازین ذکر کردیم که ابن منده اینحدیث را
از معمر ذکر کرده ودر وی ذکر عمامه نیز وارد شده و برتقدیری که اوزاعی بذکر عمامه
منفرد باشد پس نسبت خطا کردن باو خطا است زیرا که آن زیادت از ثقه حافظ
است وآن مقبول ومعتبر است خصوصا وقتیکه منافی از برای روایت رفیقان
نباشد چنانچه در ما نحن فیه ازهمین قسم است ور دکردن روایات صحیحه باین تعلیلات
ضعیفه هیچ معنی ندارد وسلف اختلاف کردند در معنی مسح بر عمامه پس بعضی گفته اند که اول
رسول علیه السلام مسح بر ناصیه کرد و بعد ازان او را تکمیل بمسح عمامه گردانید ودر روایت
مسلم آمده آنچه دلالت برین سخن میکند ومذهب جمهور علما آنست که اکتفا کردن بر مسح
عمامه بجز از مسح ناصیه جائز نیست و باو فرض وظیفه سر ادا نمیشود خطابی گفته که حق سبحانه
جل شانه مسح سر را فرض کرده وحدیث مبارک که در مسح عمامه آمده محتمل از برای تاویل است
پس متیقن را از برای محتمل ترک کرده نشود وقیاس کردن مسح عمامه بر مسح موزه بسیار
بعید از صواب است از جهة آنکه کشیدن موزه از پای دشوار است وکشیدن دستار
از سر دشوار نیست واعتراض کرده شده بروی باآنکه آنهائیکه اکتفا بر مسح عمامه جائز دیده اند
شرط کردند در جواز آن لحوق مشقت را در کشیدن آن مانند موزه وطریق او آنست که آن
عمامه محنک مانند عمائم عرب باشد واگر چنین نباشد پس آنها نیز او را جائز نمیدانند ودلیل

بر جواز او آورده اند که سر عضوی است که فرضیت او در تیمم ساقط میشود پس بر حائل او
که دستار است مسح جائز شد مانند هر دو قدم و آنها گفته اند که آیه کریمه نفی این مسح
نمیکند و خصوصا نزد آنکسی که لفظ مشترک را بر حقیقت و مجاز او حمل میکند زیرا که هر کسی
که گفت قبلت رأس فلان یعنی بوسه کردم من سر فلانی را پس آن کس البته راست
گو کرده شود ببوسه کردن او اگرچه آن بوسه بر سر حائل او باشد مانند دستار و جز
آن و اوزاعی و ثوری در یک روایت و احمد و اسحاق و ابو ثور و ابن خزیمه و ابن
منذر و جز آنها بسوی همین قول رفته اند و ابن منذر گفته که این مسح عمامه از حضرت
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ثابت شده و به تحقیق صحیح شده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فرموده ان یطع الناس ابابکر و عمر یرشدوا و لیکن جمهور را رسد که گویند
که آن مسح آنها بر عمامه بعد از مسح ناصیه بود چنانچه در مسح عمامه رسول علیه
السلام گفته شده زیرا که حضرت ابوبکر و عمر از برای رسول خدا تابع تر بودند والله
تعالی اعلم **باب** اذا ادخل رجلیه وهما طاهرتان این باب است در بیان
وقتی که داخل کرد کسی هر دو پای خود را در دو موزه خود و حال
آنکه آن هر دو پاے پاک از حدث باشند حدثنا
ابو نعیم مصغر نعم انا زکریا بقصر و مد هر دو جائز اند عن عامر و او تابعی کوفی
است و او گفته که یافتم من پانصد نفر از اصحاب کرام بلکه زیاده از ان و آن همه میگفتند
علی و طلحة و الزبیر فی الجنة عن عروة ابن المغیرة عن ابیه رضی الله عنه قال
کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت پدر او مغیره که بودم من همراه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در سفری از اسفار او فاهویت لانزع خفیه پس
اشارت کردم من بدست خود تا آنکه بکشم من از دو پای مبارک او دو موزه
او را ابن بطال گفته که درین اشارت است بآنکه خدمت عالم بر سبیل سرعة الیه حسن
است و از برای خادم لائق است که پیش از امر مخدوم خود قصد و اراده بسوی خدمت
او نماید و بآنکه فهم کردن مراد او از اشارت و در کردن جواب از و لازم است زیرا که رسول
علیه السلام امر فرمود دعهما چنانچه گفته فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین پس
گفت رسول علیه السلام که بگذار آن هر دو موزه را زیرا که من در آوردم آن هر دو پای

باب اذا ادخل رجلیه وهما طاهرتان حدثنا ابو نعیم قال حدثنا زکریا عن عامر عن عروة ابن المغیرة عن ابیه رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر فاهویت لانزع خفیه فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین

خود را درین هر دو موزه در حالیکه آنها پاک از حدث بودند فمسح علیهما پس مسح کرد
رسول علیه السلام بران هر دو موزه و آنها را از پای خود نکشید و مراد از طهارت
در قول او طاهرتین طهارت کامله شرعیه است و مذهب جمهور علما همین است
و داود ظاهری درین مسئله مخالفت همراه جمهور کرده و گفته وقتی که بر پای متوضی
نزد پوشیدن موزه نجاسته حقیقیه نباشد پس مسح خفین از برای او جائزست
واگر تیمم کند و بعد ازان موزه را پوشد مسح خفین از برای او روا نیست زیرا که تیمم
مبیح است و رافع حدث نیست و درین مسئله اصبغ همراه جمهور مخالفه کرده
واگر متوضی هر دو پای خود را شست پس ازان موزه را پوشید بعد ازان وضو را
بر باقی اعضاء او تمام کرد پس مسح خفین او را نزد امام شافعی مباح نیست و همچنان
نزد آنکسی که همراه او در وجوب ترتیب در اعضاء وضو موافق است و همچنان
نزد آنکسی که او را در وجوب ترتیب موافق نیست زیرا که طهارت شرعیه متجزی
نمیشود ولیکن صاحب هدایه از حنفیه گفته که شرط جواز مسح خفین پوشیدن آن هر دو
بر طهارت کامله است و مراد از طهارت کامله در وقت حدث است نه در وقت لبس
پس در همین صورت مذکوره وقتیکه متوضی وضو بعد از لبس خفین کامل کرد بعد ازان او
محدث شد پس او را مسح کردن بر موزه جائزست زیرا که او در وقت حدث بر طهارت
کامله است و آنچه بعضی شارحین گفته که این حدیث مبارک حجة است بروی زیرا که طهارت
قبل از لبس موزه شرط از برای جواز مسح کرده و آنچه معلق بشرط باشد صحیح نمیشود مگر نزد وجود
شرط و آن خود مسلم کرده که مراد طهارت کامله است پس آن بر حنفیه تمام نیست زیرا که حنفیه
قائل بمفهوم مخالف در تعلیق بشرط نیستند واگر متوضی وضو با ترتیب کرد و یک پای خود را شست
پس دران یک پای موزه را پوشید پس تر پای دویم را شست و موزه دران پوشید پس نزد اکثر علما او را
مسح بر موزه روا نباشد و سفیان ثوری و جمیع کوفیان و مزنی صاحب شافعی و مطرف صاحب مالک و ابن منذر و غیرهم
او را جائز دانسته اند زیرا که بروی صادق است که او هر دو پای در خفین داخل کرد در حالیکه آن هر دو پاک اند و بعضی وی اعتراض کرده اند
حکمی که مرتب شده باشد لیکن ورا ابن دقیق عید ضعیف کرده از جهت آنکه احتمال مذکور باقی است بار گفته لیکن و
که ضم کرده شود همراه دلیلی که دلالت میکند بر آنکه طهارت شرعیه متجزی نیست البته آن اعتراض حجة قوی میشود فائده مسح
خفین خاص بوضوست و در او هیچ دخل و مساغ در اغتسال باجماع علما نیست والله اعلم باب من لم یتوضأ من لحم الشاة و السویق

قمیص علیهما
من لم یتوضأ من
لحم الشاة و السویق

باب بیست در بیان آنکسی که وضوء نکرد از گوشت بز و گوسفند و از تلخان بر سبیل اطلاق و تخصیص بر گوشت شاید از انجهة کرد تا آنکه مانند او و آنچه کمتر از و باشد مندرج در وی بر سبیل اولی شود و اما آنچه فوق از و ست پس شاید که او اشارت کرده بسوی استثناء گوشت شتر از و زیراکه آن کسی که او را از عموم جواز خاص کرده پس او را معلل به شدت دسومت و پیه او کرده لهذا او را مقید بمطبوخیت نکرده و در وی دو حدیث نزد مسلم اند و قول احمد و ابن خزیمه و جز آنها از محدثین شافعیه همین ست و ابن تین که در احادیث باب ذکر سویق هر گز نیست و جواب او آنست که آن بر سبیل اولی داخل شده زیراکه آنحضرت وضوء از گوشت بز و گوسفند نکرد با وجود آنکه آن دسومت دارد پس عدم وضوء از سویق بر سبیل اولی ثابت شد یا شاید مؤلف اشارت کرده بسوی آن حدیثی که در باب لاحق می آید و اکل ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم لحماً فلم یتوضؤا و خورد حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان ذی النورین که خوشنود باد خدای تعالی از انها گوشت را پس وضوء نکردند و حضرت ابو بکر پسر ابی قحافه پسر عامر پسر عمرو پسر کعب پسر سعد پسر تیم پسر مره است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مره ملاقات میکند و او خلیفهٔ اول از برای رسول اکمل و صدیق و رفیق از برای رسول شفیق بود و افضل مردمان بعد از پیغمبران است و نام او عبد الله پسر ابی قحافه است و نام پدر او عثمان است و نام مادر او ام الخیر دختر صخر است و پدر و مادر او هر دو قرشی اند و هر دو مشرف باسلام بخدمت رسول علیه السلام شده اند علما گفته اند که چهار پشت در صحبت رسول علیه السلام از آل ابو بکر داخل شدند و آن مانند عبد الله پسر اسماء دختر حضرت ابو بکر پسر ابی قحافه است که جملهٔ این چهار کس از اصحاب کرام اند و همه از نسل یکدیگر اند و این رتبهٔ رفیعه از برای احدی از اصحاب کبار جز او میسر نشده و او را از جهة کمال حسن مسمی باسم عتیق کردند یا از جهت آنکه او معتق ایزد وهاب از آتش و انواع عذاب بود یا از جهة آنکه نسب او خالص از شوائب عیب بود و او اول از جمیع مردمان اسلام بر سول عالمیان آورد و او در راه ایزد منعام در صحبت رسول علیه السلام هجرت از مکه شریفه بسوی مدینه منوره کرد و در جمیع مشاهد همراه رسول شاهد حاضر بود و بعد از وفات آن سرور کائنات او والی خلافت در ولایات مدت دو سال بحکم ایزد متعال بود و او بانقضاء آن مدت خلافت سن آن منبع رسالة را کامل کرده بود پس

واکل ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم لحماً فلم یتوضؤا

عمر او در حال وفات و انتقال شصت وسه سال بود و وفات او در سال سیزدهم از هجرت رسول اکرم بود و در مسجد نبوی حضرت عمر فاروق بروی نماز جنازه کرد و در حجره حضرت عایشه صدیقه نزد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم دفن شد و این فخر عظیم از برای اوست و از وی احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار یکصد و چهل و دو حدیث مروی شده که امام بخاری از جمله آن هفده حدیث آورده و این تقلیل حدیث از و از جهت آن بود که او بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مشتغل باصلاح امور اهل اسلام و قتال اهل ردت بجد تمام بود باوجود آنکه مدت حیات او بعد از وفات سرور کائنات قصیر بود و اگر نه او از جمیع اقوال و افعال و احوال آن رسول باکمال واقف تر از جمیع اصحاب کرام بود زیرا که او از اول عهد نبوت آن منبع رسالت تا حین وفات او گاهی از صحبت و رفاقت او جدا نشده و فضائل و مناقب او در احاطهٔ بیان و تصویر اذهان نمیگنجد لیکن بعضی از آنها در ینمقام بیان نمائیم تا جماعهٔ مسلمانان از و مستفید شوند و این فقیر حافظ محمد احسن را در دعاء خیر خود یاد نمایند حضرت جابر پسر عبد الله گفت که رسول علیه السلام فرمود که ابو بکر از من هست و من از ویم هر کس که دوست میدارد او را البته آنکس رفیق ما باشد در بهشت و از حضرت ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که چون ابو بکر متولد شد ملائکه عظام بشارت بایکدیگر تولد او دادند و حق سبحانه جل شانه بسوی بهشت عدن نظر کرد و گفت که مرا سوگند هست بعزت و جلال خود که داخل نمیشود در تو مگر آن کسی که دوست دارد این فرزند مولود را که امشب از شکم مادر متولد شده و از حضرت انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر وزن کرده شود ایمان ابو بکر صدیق با ایمان جمیع مومنان جز از پیغمبران هر آئینه ایمان او زیاده و سنگین باشد بر ایمان جمیع مومنان زیرا که از بهشت حضرت آدم علیه السلام احدی جز از پیغمبران بیرون نشده که آن بهتر از ابو بکر باشد و از حضرت عایشه صدیقه آمده که ابو بکر بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آمد پس رسول علیه السلام او را گفت انت عتیق الله پس از همان روز نام او عتیق مشهور شد و از حضرت عبد الله بن عمر آمده که رسول علیه السلام از برای حضرت ابو بکر فرموده که انت صاحبی علی الحوض و صاحبی فی الغار و در روایت صحیح آمده که رسول مختار از برای او در غار فرمود یا ابا بکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما و از حضرت علی کرم الله وجهه آمده که رسول خدا

DISTRICT : AMBALA

AMBALA-133201
STD CODE- 0171

Aggarwal Rice Mills
Hissar Road,
Ambala-133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840477, 2530477
Contact Person: Ashok Gupta
Mobile: 09416020477

Ambala Rice Mills
Jain College Road,
Ambala-133201 (Hr.)
Ph.: 0171-3091129
Contact Person: Tarlochan S.

Atma Rice Agro Foods
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Phone: 0171-3291913,
2840589, 2532049
Contact Person: Rajesh Bansal
Mobile: 098120-37725

Baljeet Agro Rice mill
Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840601, 2532845
Contact Person: Rahul
Mobile: 094162-25656

Bhagat Rice Mills
Neneola Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2855417
Contact Person: Ashok. K. Singla
Mob.: 098120-05217, 092156-45717

Bhagwati Rice Mills
Hissar Road,
Ambala-133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840480, 2531453,
2551298
Contact Person: Chander Gupta
Mobile: 098969-25155

Bharat & Company
Jain College Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2890854, 2555284
Contact Person: Bharat Kumar
Mobile: 098963-00188

Gagan Rice Mill
Hissar Road, Ambala-133201 (Hr.)
Mobile: 09416020937

Ganeshi Rice Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-6450465, 2519907
Sheller: 0171-2840625
Contact Person: Naresh Kumar
Mobile: 092158-28600

Gopal Agro Foods
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840629
Contact Person: Sunil Kumar

G.S. Agro Foods
Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840640, 2530398
Contact Person: Rajinder Kr.
Mobile: 098121-60001

Jay Vee Rice Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2515680, 2515681
2840501
Contact Person: Satpal Gupta
Mobile: 09416428920

Khosla Rice Mill
Circular Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2518680, 2518132
Contact Person: Rajesh Khosla
Mobile: 098120-56822

Mahabir Rice & Dal Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840680
C.P.: Dharam Pal Jain
Mobile: 094160-20590
Mohinder Jain
Mobile: 094160-28700

Mahesh Dal & Rice Mill
Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2251871, 2515872
Contact Person: Jatinder Kumar
Mobile: 099920-20449

Mahindra Rice Mill
Vill. Matehdi, Ambala - 133201
Contact Person:
Mahinder K. Singla
Mobile: 098137-62017

Mittal Rice & General Industry
Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2530232, 2550392
Contact Person: Rajinder Jain
Mobile: 098960-17301

Modern Rice Mill
Jain College Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2518315, 3202929
Contact Person: Sukh Darshan
Mobile: 093555-02929

New Haryana Rice Mill
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2551094,
2519891-90, 2516551
Contact Person: Vikas Khosla

Raj Trading Company
Shahbad Road, Near Choupal
Restaurant, Ambala Cantt.-133201
Ph.: 0171-2642034
Contact Person: Raj Kumar

R.S. Rice Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2840579
Contact Person: Anil Kumar
Mobile: 098120-39951

Sahibdittamal Jiwandas Rice Mills
Vill. Segti, Hissar Road,
Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2532845, 2858138
Contact Person: Sandeep
Mobile: 094160-29045

Shankar Rice Mill
Jarot Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2777450
Contact Person: Brij Lal
Mobile: 094163-67757

Shiv Agro Industries
Neneola Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-530058, 2840582
Contact Person:
Om Parkash Gupta
Mobile: 09896053458

Shiva Dal & Rice Mill
Layalpur Basti, Ambala -133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2516950, 2516951
Contact Person: Arvind Kr.
Mobile: 094161-76278

Singla Rice Mills
Neneola Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2515782
Contact Person: Ashok K. Singla
Mobile: 098120-05217, 092156-45717

Suraj Rice Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2530780, 2534672
Contact Person: Naresh Mittal
Mobile: 098120-06684

Vardhman Rice Mill
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-3298900, 2299700
Contact Person: Manish Jain
Mobile: 09416028400

Ved Agro Industries
Hissar Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2515070, 2515072
Contact Person: Adarsh Kr.
Mobile: 098962-22999

Ved Parkash Anil Kumar
Circular Road, Ambala - 133201 (Hr.)
Ph.: 0171-2517221, 2517220
Contact Person: Vinod Kr.
Mobile: 093156-20118

BARARA-133201
STD CODE-01731

Aggarwal Agro Industries
Shahbad Barara Road,
P.O. Kambassi, Barara-133201
Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-284416, 816
Contact Person: Neeraj Goyal
Mobile: 09416024416

Attar Singh Manjit Singh Rice Mills
Anaj Mandi, Barara-133201
Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-283230
CP: Surjit Singh: 098963-19229

Bajrang Rice & General Mill
Barara Road, Barara-133201
Distt. Ambala (Hr.)
C.P: Ashwani Goel : 093161-94161

K.G. Rice Mill
Barara Shahabad Road,
Barara-133201 Distt. Ambala (Hr.)
Contact Person: Kanish Kumar
Mobile: 094161-16350

Maa Bhagwati Rice Mills
Near Sandhu Dharm Kanta,
Barara-133201 Distt. Ambala (Hr.)
Mobile: 098134-15227

Rajinder Pal & Company
Barara Sadhoura Road, Vill. Holi,
Barara-133201, Distt. Ambala (Hr.)
Ph. 01731-260051
CP: Ravinder Garg : 094160-23086

Oswal Rice Mills
Barara Shahabad Road,
Barara - 133201, Distt. Ambala (Hr.)
Contact Person: M.P. Sharma

GRT Overseas
Vill. Budon, P.O. Holi,
Barara Do Sadka Road,
Barara-133201, Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-260051
CP: Ravinder Garg: 09416023086

Rama Rice Mill
Shahbad Barara Road,
Barara-133201, Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-283007, 2830407
CP: Mohint Gambhir : 9416027007

CHOUDMAST PUR

Bhagat Rice Mills
Neneola Road, Choudmastpur,
Distt. Ambala (Hr.)
Contact Person: Pardeep Kumar
Phone: 0171-2855417

Mahindra Rice & General Mills
Neneola Road, Choudmastpur,
Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 0171-2855717
CP: Mahinder Pal: 098137-62017
Sachin Kumar : 098134-55617

MULLANA-133203
STD CODE - 01731

Ashoka Rice & General Mills
Near Anaj Mandi, Barara Road,
Mullana-133203, Distt. Ambala
Ph.: 01731-275209, 275228,
Resi.: 01731-275246
Contact Person: Sham Murari Ji
Mobile: 094663-27228

Bhrigu Rice Mills
Hema Majra Road, Mullana-133203
Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-275277
Contact Person: Atul Mittal
Mobile: 094664-65277, 094664-12920

Divyamal Industries
Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-289392
Contact Person: Dinesh Kumar
Mobile: 094160-86499, 094163-67776

Gouravji Rice Mills
Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-275232
Contact Person: Monu

Nagpal Rice Mills
G.T. Road, Mullana-133203
Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-275354
Contact Person: Lucky

Om Rice Mills
Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Phone: 01731-275141
Contact Person: Subhash Kumar

Shankracharya Rice Mills
Hema Majra Road,
Mullana-133203 Distt. Ambala (Hr.)
Ph.: 01731-275383
Contact Person: Harminder Singh
Mobile: 098963-75342

صلی الله علیه وسلم از برای حضرت ابی بکر فرمود که بدرستی مرا خدای تعالی ثواب آنکسان
داده که ایمان همراه من از ابتداء خلقت حضرت آدم علیه السلام تا قیامت آورده
اند و بدرستی که ترا خدای تعالی ای ابابکر داده است ثواب آنکسانی که از ابتداء
بعثت من تا قیام قیامت همراه من ایمان آورده اند و از حضرت عبد الله بن عباس
آمده که رسول علیه السلام فرمود که چون در شب معراج مرا بسوی آسمان بردند
و نزد پروردگار خود ایستادم حق سبحانه جل شانه مرا فرمود که ای حبیب من مردم اهل
زمین را بر کدام کسی گذاشته بحضور ما آمدی پس گفتم من که ای پروردگار بر حضرت ابوبکر
صدیق گذاشتم پس حق تعالی فرمود که بدرستی او دوست تر از جمیع بندها پس از تو
بسوی من است پس وقتی که رجوع کردی پس او را از طرف من سلام بخوان و از سلیمان
بن یسار آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که جمیع خصائل حسنه سه صد و
شصت خصلت اند پس وقتیکه حق تعالی به بنده از بندها اراده نیکی میکند پس خصلتی از خصائل
در میان آن بنده عطا میکند پس بسبب آن یک خصلت او را در بهشت داخل میکند پس
حضرت ابوبکر صدیق سوال کرد و گفت یا رسول الله آیا چیزی از آن خصائل در میان
من موجود است پس رسول علیه السلام فرمود که در میان تو جمیع آن خصائل متحقق اند
و تو از جمیع اهل زمین نزد رب العالمین غیر از انبیاء و مرسلین بهتر هستی و روایت کرده
شده که هر روز وفات حضرت ابوبکر رضی الله عنه گریه و اندوه در مدینه مقدسه بسیار
شد مثل آن روزی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در و وفات یافته بود و حضرت
علی کرم الله وجهه بسرعت تمام گریه کرده آمد و گفت که امروز خلافة نبوت منقطع شد و او
مخزن صدق و صفا و معدن کرم و وفا و صاحب علم و حیا و کامل علم و سخا و صاحب قوة
قدسیه در علوم کلیه و جزئیه جامع کمالات صوریه و معنویه فائز بمقامات علمیه و عملیه واقف
بر احکام الهیه اصلیه و فرعیه فاضل در علوم عقلیه و نقلیه موصوف باوصاف جلیه و معروف
باخلاق حسنه منبع اسرار ربانیه مجمع انوار الهیه بود و آیات و احادیث در فضائل او بسیار
وارد شده چنانچه بعضی از آنها در همین مجمع مبارک خواهد آمد انشاء الله تعالی ابن جوزی
گفته که اجماع کرده اند بر آنکه قول حق سبحانه جل شانه وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی
تا آخر سوره مبارکه در شان حضرت ابی بکر نازل شده و چون او در تقوی فاضل تر شد

البته نزد خدای تعالی بزرگتر شد زیراکه حق سبحانه جل شانه فرموده ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و طبرانی بیرون کرده که بدرستی حضرت ابوبکر هفت نفر را آزاد در راه خدای تعالی
نمود که آن هفت نفر را کفار بدکردار در راه پروردگار عذاب میکردند پس حق تعالی آیه کریمه
وسیجنبها الاتقی تا آخر سوره مبارکه در شان او نازل کرد و حضرت علی کرم الله وجهه در
تفسیر قول حق سبحانه جل شانه وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ فرمود که مراد از قول او
الذی جاء بالصدق محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است و مراد از قول او وصدق به حضرت
ابوبکر صدیق است ابن عساکر از ابن عیینه روایت کرده که حق تعالی در جمیع مسلمانان
را جز از ابی بکر صدیق در حق رسول خدا صلی الله علیه وسلم عتاب کرد و او را تنها از
عتاب بیرون کرد پستر خواند ابن عیینه آیه کریمه اِلَّا تَنْصُرُوْهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ اِذْ اَخْرَجَهُ
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ثَانِيَ اثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُوْلُ لِصَاحِبِهٖ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا تا آخر
و از همین آیت کریمه علماء راسخین و فضلاء کاملین گفته اند که هر کس از صحبت حضرت ابی بکر
صدیق منکر شود پس آن کس باجماع علماء کافر است بخلاف سائر صحابه که منکر صحبت
آنها مبتدع است و کافر نیست اما احادیث مناقب او بسیار ند چنانچه حضرت ابو
الدرداء روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که طلوع نکرد آفتاب
جهان تاب و غروب نکرد او بر هیچکسی بعد از پیغمبران که آن کس بهتر از حضرت ابی
بکر باشد یعنی حضرت ابوبکر بعد از پیغمبران از جمیع مردمان افضل و اکمل است و از حضرت
عایشه صدیقه آمده که چون رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شب معراج سیر گردانیده شد
بسوی بیت المقدس و آسمان پس جماعه مشرکان نزد حضرت ابی بکر آمدند و گفتند که
صاحب تو زعم میکند که امشب او را سیر گردانیده شده بسوی بیت المقدس و آسمان و غرض
آن جماعه مشرکان ازین قول آن بود که اعتقاد حضرت ابوبکر صدیق از رسول شفیق
بر گردد پس حضرت ابوبکر در جواب آنها گفت که آیا صاحب من این سخن گفته است
گفتند آری پس حضرت ابوبکر صدیق گفت که سوگند است مرا بآن خدای که خالق جمیع
مخلوقات است که هر آینه صاحب من راست گفته زیرا که من او را راست گو میدانم
بچیزی که دورتر ازین سخن باشد که او مارا بر آسمانها بیک لحظه باز دومی او را
بصدق دل و درا راست گو میدانم پس وازهمان روز مخصوص باسم صدیق شد

و در حدیث حضرت ابی هریره آمده که چون رسول الله علیه السلام در شب معراج بمکان ذی طوی رسید بحضرت جبرئیل گفت که ای جبرئیل که قوم من در هیچ حدیث معراج مرا تصدیق نخواهند کرد پس حضرت جبرئیل گفت که تصدیق میکند ترا ابوبکر که او صدیق است و در بعضی کتب معتبر آورده که چون رسول علیه السلام قصد رجوع از حضور ایزد علام کرد عرض نمود که ای پروردگار من قوم من در این مقدمه مرا تصدیق نخواهند کرد پس حق تعالی فرمود که تصدیق میکند ترا ابوبکر که او صدیق است لهذا او مختص باسم صدیق شد و حضرت علی کرم الله وجهه سوگند میخورد که اسم صدیق از برای او از آسمان نازل شده و از حضرت ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که هیچکسی با احسان نکرده بود مگر ما بایشان مکافات و مجازات او نمودیم ما سوای ابی بکر از جهت آنکه از برای او بر ما بایشان انعام و احسان است که حق سبحانه جل شانه در روز جزا او را مکافات خواهد کرد و مال هیچکسی بمن نفع نرساند آنچه مال ابی بکر بمن نفع رساند و اگر من دوست و خلیل جز از رب جلیل میگرفتم هر آئینه ابوبکر را دوست و خلیل میگرفتم آگاه باشید که صاحب شما دوست خدای جلیل است و مراد از صاحب ذات مبارک خود کرد و نیز از حضرت ابی هریره آمده که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که کیست از شما که امروز روزه از برای طلب رضاء خدای تعالی گرفته باشد حضرت ابوبکر گفت که یا رسول الله امروز من روزه نگاه کردم باز رسول علیه السلام فرمود که کیست از شما که امروز بر برادر مسلمان جنازه کرده باشد حضرت ابوبکر گفت که یا رسول الله من امروز جنازه بر مسلمان کردم باز رسول محمود فرمود که کیست از شما که امروز مسکینی را از جمله مسکینان طعام داده باشد حضرت ابوبکر گفت که یا رسول الله من امروز مسکین را طعام دادم باز رسول محمود فرمود که کیست از شما که امروز بیماری را پرسیده باشد حضرت ابوبکر گفت که یا رسول الله امروز من بیماری را پرسیدم پس رسول علیه السلام فرمود که این چهار خصلت در هیچ کسی بیک روز جمع نمی شوند مگر آنکس البته در بهشت داخل خواهد شد و در روایت حضرت انس آمده که رسول علیه السلام از برای ابی بکر فرمود که واجب شد برای تو بهشت و نیز از حضرت ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که در شب معراج من بر هیچ آسمانی نگذشتم مگر نوشته یافتم من نام خود را محمد صلی الله علیه وسلم و در پس آن نام ابوبکر را و از سعید بن جبیر آمده که نزد رسول مقبول آیه کریمه یا ایتها النفس المطمئنة تا آخر خوانده شد

[illegible] ... و آورده که روزی ... حضرت ابوبکر ... چهل هزار دینار ... تمامی آن مال ... رسول خدا صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

پس حضرت ابو بکر گفت که این خطاب بسیار خوش است پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم
فرمود که آگاه باش ای ابا بکر که باو شما جمیعی این کلام را از برای تو نزد موت تو خواهم
گفت و از عبد الله بن زبیر آمده که چون قول حق جل و علی شانه ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا
انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیل منهم نازل شده ابو بکر گفت که یا رسول الله
اگر تو مرا امر میفرمائی که من جان خود را بکشم و قتل نمایم هر آئینه الحال فی الفور جان خود را
میکشم رسول علیه السلام فرمود که راست گفتی تو ای ابا بکر و از حضرت انس آمده که
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که حب ابی بکر و شکر او واجب است بر هر کسی که از
امت من است و از حضرت عمر فاروق آمده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم ما را
امر بصدقه دادن فرمود و دران وقت نزد من مال بود پس گفتم من در دل خود که امروز
من سبقت بر حضرت ابی بکر مینمایم اگر گاهی من سبقت مینمایم از وی در عملی از اعمال صالحه پس
آن وقت امروز است پس آوردم من نصف مال خود را و نصف او را از برای عیال خود گذاشتم
پس رسول علیه السلام مرا فرمود که ای عمر چه چیز از برای عیال خود گذاشتی پس گفتم من که مثل
این مقدار از مال از برای عیال گذاشتم و آورد حضرت ابو بکر همه چیز آنچه نزد او بود پس رسول
خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که ای ابا بکر چه چیز را از برای عیال گذاشتی گفت یا رسول الله خدا
تعالی و رسول او را گذاشتم پس رسول علیه السلام فرمود که فرق میان شما در رتبه رفیعه
نزد خدای تعالی مانند آن فرق است که میان دو قول شما ثابت است حضرت عمر میگوید
پس من در دل خود گفتم که من هرگز در هیچ عملی از اعمال صالحه مسابقة بر حضرت ابی بکر کرده
نمیتوانم و از عبد الله بن عمرو بن عاص آمده که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم
که میگوید حضرت جبرئیل از جانب رب جلیل بر من آمد و گفت که یا محمد خدای تعالی ترا امر میفرماید
بانکه در هر کار همراه ابی بکر طلب مشورت کرده باش که رای وی صائب است و از ابی سعید
خدری آمده که رسول خدا علیه الصلوة و السلام فرمود که هیچ پیغمبری از پیغمبران نیست مگر از برای
او دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین میباشند اما دو وزیر من از اهل آسمان
پس جبرئیل و میکائیل اند و اما دو وزیر من از اهل زمین پس ابو بکر و عمر است و از عمار بن یاسر
آمده که فرمود از برای من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ای عمار الحال حضرت جبرئیل نزد
من آمد پس گفتم من از برای او که ای جبرئیل فرا حدیث کن فضائل عمر بن خطاب که در آسمان

بیان کرده می شوند پس جبرئیل گفت یا محمد اگر من ترا مدت گفتم بفضائل عمر گردد آسمان
اند بعدد از آن مدتی که حضرت نوح علیه السلام در قوم خود درنگ کرده که آن نهصد و پنجاه
سال است هرگز تمام نمی شوند فضائل عمر بن خطاب و جمیع اعمال عمر یک حسنه از حسنات
ابی بکر است و حضرت عمر رضی الله عنه میگفت که هر آئینه یکشب و یکروز از ابی بکر بهتر از تمام
عمر عمر است اما شب او پس آنست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون از مکه شریفه بیرون
شد پس در شب بیرون شد و همراه او رفیق ابو بکر صدیق بود پس ابو بکر گاهی پیش از رسول
اکرم میرفت و گاهی دنبال او و گاهی جانب راست او و گاهی جانب چپ او پس رسول
علیه السلام از برای او گفت که ای ابا بکر این چه کار است که تو میکنی گفت یا رسول الله یاد
میکنم رصد را پس میباشم من جانب پیش از تو و یاد میکنم طالب را از جانب پس پس میباشم
من جانب پس تو و گاه از آمدن دشمن بر تو از جانب راست میترسم پس می باشم من بجانب
راست از تو و گاه از و از جانب چپ میترسم پس من بجانب چپ میبودم حاصل آنکه او در
هر جانب جان خود را فدای رسول مقبول میکرد حضرت عمر گفت پس روان شد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم دران شب بر اطراف انگشتان پای مبارک خود تا آنکه هردو پای
مبارک او برهنه شدند چون ابو بکر دید که هردو پای مبارک او برهنه شدند پس او برداشت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم را بهردو شانه خود تا آنکه بغار کوه ثور رسانید پس او را از شانه
خود فرود آورده باز او را گفت که یا رسول الله که سوگند است مرا بآن خدای تعالی که ترا بحق
مبعوث کرده که جان مبارک خود را در غار داخل نکنی تا آنکه اول من در او داخل شوم
پس اگر درو چیزی از موذیات باشد پس اول من نازل شود و اول مرا نیش و آزار برساند
پس او در غار در آمد و در آنجا چیزی را از جنس موذیات ندید پس او را برداشت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم نزد او را در غار در آورد و بود دران غار سوراخهای بسیار که جای خزیدن
از برای مارها بود پس ابو بکر ترسید از آنکه باشد دران سوراخها چیزی که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم را آزار رساند پس چادر پیش قیمت خود را پاره کرده و دهن آن سوراخها بند کرد
و بعد از تمامی آن چادر دو سوراخ باقی ماندند پس ابو بکر هردو قدم خود را بآن هردو سوراخ
لقمه داد و چون رسول مختار دران غار داخل شد پس از سبب اعیاء بسیار بر زانوی
آن یار بزرگوار خواب کرد و مارها شروع کردند که نیشهای خود بر پای ابو بکر می زدند

واو هرگز از جای خود نشور نخورد تا در آرام رسول علیه السلام خلل واقع نشود ولیکن بمقتضای
بشریت اشک فراوان از چشم او روان شد و بی اختیار اشکی بر رسول مختار افتاد پس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیدار شد چون او را گریان دید پس زود از و پرسید و گفت
که چه حال تو هست ای ابابکر پس او گفت یا رسول الله مارا بارها ازین سوراخها نیش زده اند
فرمود که ترا که هم جا نیش زده اند پس آنجا را ابوبکر بآن خیر بهشر نشان داد پس رسول
علیه السلام آب از دهن مبارک خود دران جا انداخت پس درد بالکل دفع شد
چون کفار بدکردار بر دهن آن غار رسیدند و پای آنها بحضرت ابوبکر محسوس شد پس حضرت
ابوبکر گفت که یا رسول الله اگر کافران بجای پای خود ببینند البته مایان را خواهند دید رسول
علیه السلام فرمود یا ابابکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما چنانچه حق حمید در قرآن مجید فرمود
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و اما روز او پس آن روزی هست که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم چون انتقال از دار فنا بدار بقا کرد پس عرب مرتد شدند و گفتند
که نماز میگذاریم و زکوة نمیدهیم پس ابوبکر گفت که مرا سوگند بخدای تعالی هست که اگر
مرا یک بزغاله ماده منع کردند که آن را در وقت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
میدادند هر آئینه البته من همراه آنها جنگ و جدال خواهم کرد و آنها را می کشم حضرت عمر
میگوید که گفتم من از برای حضرت ابی بکر که ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نرمی
کن همراه مردمان که درشتی همراه آنها درین زمان بکار نیست پس ابوبکر مرا گفت
که در جاهلیت جوان مرد و دلاور بودی والحال در اسلام سست و ضعیف شدی
باز گفتم من که ای خلیفه رسول خدا بدرستی که آیا رسول خدا صلی الله علیه وسلم نفرموده
که امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا منی دماءهم واموالهم الا
بحق الاسلام وحسابهم علی الله پس حضرت ابوبکر گفت که آری این قول حق است
رسول علیه السلام فرموده لیکن در ضمن آن الا بحق الاسلام فرموده وای عمر
شک نیست که زکوة از حق اسلام هست حضرت عمر میگوید پس من به تحقیق
شناختم من که بدرستی خدای تعالی سینه ابابکر را برای حق
منشرح ساخته چون ابوبکر استقامت تام بر دین رسول علیه السلام کرد
پس پایه دین را بعینه قرار داد که در عهد رسول علیه السلام بران قرار بود

و روایت کرده است رزین باسناد خود در کتاب خود که مسمی است بمعالی عرش تا هوالی
فرش که حضرت ابو هریره گفت که روزی جمع شدند مهاجران و انصار بخدمت رسول مختار
پس حضرت ابو بکر از برای آن خیر البشر گفت که مرا سوگند است یا رسول الله که من گاهی
مانند مشرکان سجده از برای بتی از بتان نکردم و بودم من در زمان جهل و ضلال که عمر من چنان
و چنان سال بود که پدر من ابو قحافه دست من گرفت و مرا بجای بتان همراه خود برد چون
بحضور بتی از بتان رسیدیم پدر من بمن گفت که ای فرزند دل بند این خدای بلند از برای
تو است پس از برای او سجده بر سبیل تعظیم و تکریم بجا آر و پدر من مرا در انجا تنها گذاشته
از انجا درگذشت پس من بسوی آن بت بر سبیل سرعت نزدیک شدم پس گفتم من او را
که بدرستی من گشنه ام طعام ده مرا و تشنه ام آب ده مرا پس مرا هیچ جواب از ان کلام
و خطاب نداد پس گفتم که من برهنه ام مرا لباس ده پس هیچ جواب نیز از ان خطاب نداد بعد
از ان سنگی را از سنگها بدست خود در همان جا گرفتم و گفتم که من این سنگ بر تو می اندازم پس
اگر تو خدائی و جان خود را نگاه کرده میتوانی پس نگهدار پس مرا ازین سخن نیز جواب نداد
پس من آن سنگ را بدست خود بروی انداختم و آن سنگ را بروی زدم پس او بر روی
خود افتاد بعد از ان پدر من آمد چون این حال را دید گفت که این چه چیز است ای فرزند
دل بند من گفتم این آن چیز نیست که می بینی پس پدر من مرا پیش مادر من برد و بر او تمام قصه
مذکوره را بیان کرد پس مادر من به پدر من گفت که بگذار این پسر خود را و با او هیچ غرضی
مکن از جهت آنکه این همان چیزی است که حق تعالی بمن قبل ازین مناجات کرده بود چون
این سخن را از مادر خود بگوش خود شنیدم پس گفتم که ای مادر من آن کدام چیز است که
حق تعالی بتو راز و خلوت کرده بود مادر من بمن گفت که ای فرزند چون در زائیدن تو
مرا درشب گرفت و در ان وقت احدی نزد من نبود پس شنیدم من هاتفی را که میگوید
شعر یا امة الله علی التحقیق * ابشری بالولد العتیق * اسمه فی السماء الصدیق
لمحمد صاحب و رفیق * ابو هریره گفت چون کلام ابو بکر نزد آن خیر البشر تمام شد جبرئیل بر
رسول جمیل آمد و گفت که یا رسول الله هر چه ابو بکر گفته راست است و بزار در مسند خود
آورده که حضرت علی کرم الله وجهه روزی از برای مردمان گفت که خبر دهید مرا که کدام
کس از مسلمانان در شجاعة و جراة فائق تر است پس مردم گفتند که ای کس توئی حضرت علی کرم

[illegible]

الله وجهه گفت که من همراه هیچکسی مقابله و مقاتله نکردم مگر انتقام خود را از و گرفتم
ولیکن شما خبر دهید مرا که کدام کس در باب شجاعة از جمیع اهل هدایت فایق تر است
مردم گفتند که ما این نمیدانیم که آن کدام کس است پس حضرت علی کرم الله وجهه گفت
که آنکس ابوبکر است از جهة آنکه چون فار روز غزوه بدر شد ما یان از برای رسول خدا صلی الله
علیه وسلم عریش گردانیدیم بعد از آن گفتیم که کدام کس امروز همراه رسول خدا صلی الله علیه
وسلم درین عریش میباشد تا هیچکسی از مشرکان بسوی او میل نکند و اگر احدی از آنها
بسوی او میل کند پس آن کس او را دفع نماید پس سوگند است مرا بآن خدائیکه مرا آفریده
است که هیچکسی از ما یان والی و متعهد از برای این کار بجز از ابی بکر نشد در حالیکه او شمشیر
خود را از نیام بیرون کرده و کشیده بر سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایستاده
بنهجی که هیچکسی از مشرکان بسوی رسول عالمیان میل و قصد ایذا نمیکرد مگر حضرت ابوبکر
مبادرت و مسابقة بسوی او میکرد و او را از رسول مقبول دفع مینمود پس کامل در شجاعة
از جمیع مردم اوست باز حضرت علی گفت که من بچشم خود دیدم که جماعه قریش رسول
خدا صلی الله علیه وسلم را گرفته بودند و یکی از آنها او را میکوفت و دیگری او را شور و صدمه
میداد و آن جماعه او را میگفتند که تو آنکسی هستی که خدایان بسیار را یک خدا گردانیدی
پس هیچکسی از ما یان بجز ابی بکر نزدیک برسول عالمیان نشد پس ابوبکر شروع کرد که یکی را
از کافران میزند و دیگری را میکوبد و دیگری صدمه میدهد در حالیکه میگفت و یلکم أتقتلون
رجلا ان یقول ربی الله تا آنکه رسول مختار را از شر کفار بدکردار خلاص گردانید بعد از آن
حضرت علی چادر خود را بلند کرد پس گریه کرد تا آنکه ریش او تر شد پس گفت که ای مردمان آیا
مؤمن اهل فرعون بهتر است یا ابوبکر پس آن گروه خاموش شدند و گفت که شما من جواب
نداوید پس سوگند است مرا بخدا تعالی که هر آئینه یکساعة از ابی بکر بهتر از جمیع عمر مؤمن آل فرعون
است زیرا که او مردی بود که ایمان خود را پوشیده کرد و ابوبکر ایمان خود را آشکارا کرد
و ابن داود از ابی جعفر آورده که ابوبکر مناجات حضرت جبرئیل را همراه رسول جمیل می شنید
و ابن مسیب گفته که ابوبکر وزیر و مشیر از برای رسول بشیر بود که در جمیع امور همراه او رسول
مقبول مشاوره میکرد و او ثانی رسول علیه السلام در ایمان و اسلام بود و ثانی او در غار و ثانی
او در عریش روز بدر و ثانی او در قبر بود و رسول علیه السلام هیچکس را بر او مقدم میکرد و از

امام حسن پسر حضرت علی آمده که چون وفات ابوبکر نزدیک شد پس از بهر دختر خود عائشه
صدیقه گفت که ای عائشه نظر کن بسوی شتر زائیده که ما یان از شیر او منفعت بریم و بسوی
کاسه که ما یان نان را با دام ورده رنگ میکردیم و بسوی گلیمی که ما یان او را در شب میپوشیدیم
پس آن همه را رد کنی بسوی حضرت عمر زیرا که ما یان بآن اشیا در وقت ولایت
امور مسلمانان نفع میگرفتیم چون آن ولایة از ما یان بموت من منقطع شد پس آن اشیا
را بسوی والی امور مسلمانان واپس بدهی چون ابابکر وفات شد حضرت عائشه صدیقه
آن اشیاء را بحضرت عمر فاروق فرستاد حضرت عمر فاروق گفت که رحمت کند خدا تعالی
ترا ای ابابکر که در رنج انداختی خلیفها را که بعد از تو می آیند و ابن عمر گفته که سبب موت
ابی بکر وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که از سبب وفات رسول مختار غم و اندوه
بسیار میکرد پس جسم او همیشه ناقص می شد تا آنکه او وفات یافت و از ابن شهاب
صحیح شده که حضرت ابوبکر و حارث پسر کلده هر دو در یکجا حریره خوردند که آن حریره را کسی
از برای حضرت ابی بکر هدیه فرستاده بود پس حارث از برای حضرت ابی بکر گفت که ای
خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست خود را ازین حریره بردار که ما را سوگند است
بخدای لایزال که درین حریره هر آئینه زهر یک ساله است و من و تو در یکروز می میریم پس
حضرت ابوبکر دست خود را ازان حریره برداشت پس آن هر دو همیشه علیل و مریض بودند
چون یک سال ازان روز تمام شد آن هر دو در یک روز وفات شدند و بعضی گفته اند
که سبب موت ابی بکر آن بود که زهر آن مار که او را در غار نیش زده بود بآن صاحب عائد
شد و بسبب آن وفات یافت و واقدی و حاکم از حضرت عائشه صدیقه آوردند که حضرت
عائشه صدیقه گفت که اول ابتداء مرض ابی بکر آن بود که او در روز دوشنبه در
وقتی که هفت روز از شهر جمادی الآخر گذشته بود غسل بضم غین معجمه کرد و آن روز
سرد بود پس مدت پانزده روز تپ کرد که بسوی نماز بیرون نمی شد و در سال
سیزدهم بروز سه شنبه در وقتی که هشت روز از شهر جمادی آخر مانده بودند وفات
یافت و عمر او دران حال شصت و سه سال بود و حضرت عمر فاروق بر وے
نماز جنازه کرد انا لله وانا الیه راجعون و فضائل و مناقب حضرت ابی بکر
بسیار و بی شمار اند والحال بدین مقدار اکتفا می کنیم حق سبحانه جل شانه بحرمت جمیع

انبیاء

ثنا بزرگوار و بحرمت رسول مختار و بحرمت چهار یار کبار قبول فرمود بلیه اهل قهر را شفاعت
کاملان عامل نصیب گردانند و او را بدرفق ابتهم خود دستور و سعید گرداند آمین یارب العالمین
واما مناقب حضرت عمر فاروق و عثمان ذی النورین پس در سابق گذشته و غرض
مؤلف از آوردن این قول بیان آنست که در عدم وضوء از خوردن گوشت
وخلفاء اجماع سکوتی هست حدثنا عبد الله بن یوسف انا مالک عن زید
بن اسلم بر صیغه فعل ماضی معلوم از باب افعال عن عطاء بن یسار ضد یمین
عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اکل کتف شاة که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم خورد گوشت شانه بز را
ثم صلی ولم یتوضأ پس تر نماز خواند و وضو تازه نکرد و قاضی اسماعیل آورده
که آن خوردن گوشت در خانه ضباعه دختر زبیر پسر عبد المطلب بود و آن دختر
عم رسول مقبول بود و احتمال دارد که آن گوشت خوردن در خانه ام المؤمنین میمونه
باشد چنانچه در حدیث لاحق می آید و آن خاله ابن عباس هست چنانچه ضباعه دختر
عم او هست حدثنا یحیی بن بکیر بضم بای موحده و فتح کاف و سکون یای تحتانیه
و رای مهمله هست انا اللیث عن عقیل بر صیغه مصغر عقل عن ابن شهاب قال
اخبرنی جعفر بن عمرو بن امیة بصیغه تصغیر ان اباه اخبره که بدرستی پدر
جعفر که آن عمرو پسر امیه هست خبر داد او را انه رأی رسول الله صلی الله
علیه وسلم یحتز من کتف شاة که بدرستی آن پدر او دیده بود رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم در حالی که او قطع میکند گوشت را از شانه بز و یحتز بحای مهمله
و زای معجمه مشدده بمعنی یقطع است فدعی الی الصلوة پس خوانده شد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بسوی نماز فالقی السکین پس انداخت کارد را
از دست خود و سکین بکسر سین مهمله و تشدید کاف است و او مشهور است
و او را سکین از آن جهت گویند که با و هر نوع از حرکة سکون و آرام می گیرد
فصلی ولم یتوضأ پس نماز خواند و وضو نکرد زهری گفته که این قصه در میان
مردمان معروف بود پیشتر چند مرد از اصحاب کرام و چندین زنها از ازواج مطهرات
خبر دادند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود توضؤا مما مست النار

حدثنا عبد الله بن یوسف انا مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة ثم صلی ولم یتوضأ حدثنا یحیی بن بکیر انا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی جعفر بن عمرو بن امیة ان اباه اخبره انه رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم یحتز من کتف شاة فدعی الی الصلوة فالقی السکین فصلی ولم یتوضأ

یعنی وضوء کنید از خوردن آن چیزی که رسیده باشد اورا آتش پس گویا زهری میداند که حدیث وضوء از مماسته نار ناسخ از برای احادیث اباحة است زیراکه اباحة سابق بود و اعتراض کرده شده بر و بحدیث حضرت جابر که گفت کان خیر الامرین من رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک الوضوء مما مست النار و مراد بامر درینجا شان و قصه است نه مقابل نهی و این لفظ مختصر از حدیثی است که مشهور از جابر است در قصه زن و لفظ او چنان است که صنعت للنبی صلی الله علیه وسلم شاة فاکل منها ثم توضا و صلی الظهر ثم اکل منها و صلی العصر و لم یتوضا، پس احتمال دارد که این قصه شاید که پیش از امر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوضوء کردن از انچه اورا آتش رسیده باشد واقع شده است و شاید که وضوء آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای نماز ظهر از طریان حدث واقع شده باشد نه از سبب خوردن گوشت بز و بیهقی از عثمان دارمی حکایت کرده که هرگاه احادیث نبویه درین باب مختلف شده اند و راجح از انها معلوم نشد پس نظر کردیم مایان بسوی آنچیزی که خلفاء راشدین بعد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآن عمل کرده اند پس ترجیح دادیم مایان بعمل آنها آن جانب را که ایشان بآن عمل کردند و نووی همین سخن را پسند کرده و بهمین معلوم شد وجه تعقیب مؤلف این باب باثری که منقول از خلفاء راشدین بوده و نووی گفته که اختلاف درین باب معروف و مشهور درمیان اصحاب کبار و تابعین اخیار بود بستر اجماع بران مقرر شد که وضوء از انچه اورا آتش رسیده باشد نیست مگر آنچه استثناء او مقدم شده که آن گوشت شتر است و حنفیه گفته اند که وضوء در حدیث حضرت ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود توضئوا مما مست النار محمول بر وضوء لغوی است که آن شستن دهن است یا آنکه مراد وضوء شرعی است و امر از برای استحباب است نه وجوب و استدلال کرده است امام بخاری باین حدیث نبوی برانکه امر بتقدیم طعام شام بر نماز مختص بغیر امام است و برانکه بریدن گوشت بکارد جائز است و انچه حدیث در نهی او آمده ضعیف است و بر تقدیر صحت آن حدیث میگوییم که آن نهی مخصوص بحالتی است که حاجت داعی بسوی او نباشد چنانچه اعاجم از برای استکبار این کار میکنند و ازین حدیث مبارک معلوم شد که شهادت بر نفی وقتی که آن محصور باشد مقبول است والله تعالی اعلم

باب من مضمض من السویق و صلی

باب من مضمض من السویق و صلی

وَلَمْ يَتَوَضَّأْ باب است در بیان آنکسی که مضمضه کرد از خوردن تلخان و نماز خواند و
وضوء نکرد و داودی گفته که سویق آرد جو است یا جوی برهنه یعنی بی پوست که بریان
باشد حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ نَا مَالِكٌ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ بُشَيْرٍ بضم باء
موحده و فتح شین معجمه صیغه مصغر بْنِ يَسَارٍ ضد یمین مَوْلَى بَنِي حَارِثَةَ که آن بشیر
مولائی از برای بنی حارثه بود و او شیخ کبیر و فقیه مدنی تابعی بود که اکثر اصحاب کرام را یافته
بود اَنَّ سُوَيْدَ بْنَ النُّعْمَانِ اَخْبَرَهُ که بدرستی سوید پسر نعمان خبر داد بشیر را و سوید بضم
سین مهمله و فتح واو و سکون یاء تحتانیه است و نعمان بضم نون و سکون عین مهمله است
و آن سوید انصاری اوسی مدنی است و او از اصحاب بیعة رضوان است که از وی هفت
احادیث از رسول خدا علیه الصلوة والسلام مروی شده و از آن جمله امام بخاری همین یک
حدیث آورده اَنَّهُ خَرَجَ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ خَيْبَرَ که بدرستی
آن سوید بیرون آمد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در سال جنگ خیبر و خیبر بفتح خاء معجمه
و سکون یاء تحتانیه و فتح باء و براء مهمله نام شهریست مشهور که بر چهار منزل از مدینه
مقدسه بسوی ناحیه شام واقع شده و آن غزوه در سال هفتم از هجرت رسول اکرم
واقع شده بود حَتّٰى اِذَا كَانُوْا بِالصَّهْبَاءِ تا وقتی که شدند مسلمانان و رسیدند بصهباء
بفتح صاد مهمله و هاء و موحده و بمد او است وَهِيَ اَدْنٰى مِنْ خَيْبَرَ و آن صهباء جائی است نزدیک
تر از خیبر یا جائی است پست تر از خیبر در طرفیکه نزدیک از مدینه مقدسه است و مؤلف
در جای دیگر بیان کرده که این زیادت از طریق سلیمان پسر بلال از یحیی است فَصَلَّى
الْعَصْرَ پس نماز کرد عصر را ثُمَّ دَعَا بِالْاَزْوَادِ پس طلب کرد توشها را از جمیع یاران
خود و ازواد جمع زاد است و ازین معلوم شد که اجتماع رفیقان در سفر بر توشه امر مستحسن
است اگرچه بعضی از آنها بسیار خوار باشند و ایضا معلوم شد که برداشتن توشها
در سفر امر مستحب است و این در توکل خلل نمیکند و مهلب ازین استنباط کرده که امیر را
امام را جائز است آنکه محتکران را بگیرد تا آنکه طعام را نزد قلت او بیرون کنند و بمردمان
صاحب حاجت بیع کنند و نیز از برای امام جائز است که از اهل عسکر خود توشها جمع
نماید تا آنکه بدهد از آن توشها آنکسی را که توشه ندارد فَلَمْ يُؤْتَ اِلَّا بِالسَّوِيْقِ
پس آورده نشد برسول مقبول الا مگر به تلخان فَاَمَرَ بِهِ فَثُرِّيَ پس امر کرد بآن سویق

پس ترکرده شد اورا و پاشیده شد اورا بآب تا خوردن آن آسان شود و ثری بثاء مثلثه
بر صیغه ماضی مجهول از تثریه است فاکل رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلنا پس خورد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم وخوردیم ما یان ازان ثم قام الی المغرب فمضمض
ومضمضنا پستر ایستاد رسول مقبول بسوی نماز شام پس آب بدهن مبارک خود کرد و آب
بدهن خود کردیم ما یان ثم صلی ولم یتوضأ پستر نماز خواند و وضوی تازه نکرد اگرچه آن سویق از
جمله آنچیزها بود که آنها را آتش مس کرده و رسیده بود و ازهمین جا حنفیه گفته که مراد از وضو
در قول رسول علیه السلام توضؤا مما مسته النار لغوی است و مراد از و مضمضه است
و آن مستحب است والله تعالی اعلم حدثنا اصبغ بفتح همزه انا ابن وهب اخبرنی عمرو
عن بکیر بر صیغه مصغر بکر عن کریب مصغر کرب عن میمونة ان النبی صلی الله
علیه وسلم اکل عندها کتفا که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خورد نزد آن میمونه
گوشت شانه را ثم صلی ولم یتوضأ پس ترنماز کرد و وضوء تازه نکرد خطابی گفته و در
نماز کردن رسول مقبول بعد از خوردن سویق بجز از تجدید وضوء دلیل است بر انکه
امر بوضوء ازانچه اورا آتش مس کرده باشد و ازانچه اورا آتش تغییر داده باشد منسوخ
است زیراکه غزوه خیبر در سال هفتم از هجرت رسول اکرم واقع شد و آن امر بوضوء قبل
ازین بود و دران امر دو روایت آمده یکی بلفظ الوضوء مما مسته النار آمده و دوم بلفظ
الوضوء مما غیرته النار آمده و سویق ازین قسم است که اورا آتش مس کرده و گوشت
اگر مطبوخ باشد پس ازان قسم است که اورا آتش تغییر داده و در هر دو امر نزد اکثر علماء طهارت
واجب میشود و ابن بطال گفته که سلف اختلاف کردند درانکه طهارت واجب میشود
از خوردن آنچه آتش اورا مس کرده باشد یا واجب نمی شود پس حضرت عایشه صدیقه
وابو هریره و جز آنها بسوی ایجاب رفتند زیراکه رسول علیه السلام فرمود توضؤا مما
مسته النار و حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و تابعان آنها بسوی عدم ایجاب رفتند
از جهة احادیثی که درین باب گذشته اند و حضرت جابر گفته کان آخر
الامرین من رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک الوضوء مما مسته النار
و امام مالک رحمة الله تعالی علیه گفته چون در یک حادثه احادیث
مختلفه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وارد شوند و حضرت شیخان که ابوبکر

فاکل رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلنا ثم قام الی المغرب فمضمض ومضمضنا ثم صلی ولم یتوضأ حدثنا اصبغ انا ابن وهب اخبرنی عمرو عن بکیر عن کریب عن میمونة ان النبی صلی الله علیه وسلم اکل عندها کتفا ثم صلی ولم یتوضأ

دعم باشد یکی از آن دو حدیث عمل کرده باشد پس آن حجت است بر آنکه حق در آن چیزی است که آنها عمل با آن چیز کردند و آوزاعی گفته که بود مکحول که وضو میکرد از آنچه آتش او را مس کرده باشد پس روزی عطا همراه او ملاقات کرد و او را گفت که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه گوشت شانه خورد و بعد از آن نماز کرد و وضو تازه نکرد چون مکحول این را از عطا شنید پس او وضو کردن از آنچه او را آتش مس کرده باشد ترک کرد و گفته شد از برای او که چرا الحال وضو از و ترک کردی پس گفت که هر آئینه حضرت ابو بکر را افتادن از آسمان بسوی زمین بسیار دوست است از آنکه مخالفت کند او رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در قولی از اقوال یا در فعلی از افعال و بعضی علما بسوی آن رفته اند که مراد از وضو در قول او توضؤا مما مسته النار شستن دست است و این قول از آنها دلالت بر آن میکند که آنها باشیاء منقوله از سلف علم اندک دارند زیرا که تنازع سلف در ایجاب وضو از آنچه او را آتش مس کرده باشد مشهور است و طحاوی گفته که دلیل عقلی در وی آن است که خوردن آن شی پیش از تاثیر آتش در و ناقض از برای وضو نیست پس همچنان خوردن پس از تاثیر آتش در و نیز ناقض نیست چنانچه آب که گرم با آتش شده باشد زیرا که حکم آن آب بعد از گرم شدن او با آتش مانند حکم او است پیش از گرم شدن او با آتش و امام احمد رحمة الله تعالی علیه در میان گوشت شتر و جز آن فرق کرده پس گفته که [illegible] گوشت شتر خام یا مطبوخ بخورد [illegible] است بر آن تجدید وضو و استدلال کرده بر وی با آنچه آمده که سوال کرده شد رسول خدا را صلی الله علیه وسلم أیتوضأ من لحوم الابل فقال نعم فقیل أیتوضأ من لحوم الغنم قال لا و این حدیث اگر صحیح شود پس منسوخ است زیرا که ما یان از حضرت جابر ذکر کردیم که آخر دو امر ترک وضو بود و احتمال دارد که این امر محمول بر استحباب باشد زیرا که گوشت شتر دسومت بسیار دارد نه بر ایجاب زیرا که خوردن اشیاء نجسه مثل خوردن میته ناقض از برای وضو نیست پس خوردن اشیاء طاهره بر سبیل اولی ناقض از برای وضو نباشد و گفت امام احمد که علت مضمضه از سویق هر چند که آن دسومت ندارد و آن است که بسا اوقات بقیه او میان دندانها و اطراف دهان می ماند پس زبان

پس زبان مصلی بیمتبع از نماز مشتغل میشود لهذا اول مضمضه کند تا این خلل در نماز واقع نشود والله اعلم **بَابُ** مَنْ مَضْمَضَ مِنَ اللَّبَنِ باب است در بیان آنکسی که مضمضه کرد از نوشیدن شیر و در بعضی نسخها باب هل یمضمض بصیغه مستقبل مجهول آمده و در بعضی یتمضمض نیز آمده حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ مصغر بکر وَقُتَيْبَةُ مصغر قتب قَالَا أَنَا اللَّيْثُ عَنْ عُقَيْلٍ مصغر عقل عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَرِبَ لَبَنًا که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم نوشید شیر را فَمَضْمَضَ پس آب بدهن مبارک خود کرد وَقَالَ إِنَّ لَهُ دَسَمًا و گفت در بیان علة او که بدرستی برای این شیر دسومتی است پس مضمضه باید کرد تا آن دسومت در میان دهن نماند و دسم بفتح دال مهمله و فتح سین مهمله بمعنی دسومت است و ازین حدیث مبارک معلوم شد که مضمضه نزد خوردن طعام از جمله مستحبات است و در شرح سنت گفته که مضمضه از هر چیزی که دسومت دارد یا از و بقیه در دهن ماند مستحب است تَابَعَهُ يُوْنُسُ وَصَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ عَنِ الزُّهْرِيِّ متابعت کرده است عقیل را یونس و صالح پسر کیسان بفتح کاف از زهری و معنی متابعت و فائده او در سابق چند بار گذشته **بَابُ** الْوُضُوْءِ مِنَ النَّوْمِ باب است در بیان لزوم وضوء از خواب یا استحباب آن وَمَنْ لَمْ يَرَ مِنَ النَّعْسَةِ أَوِ النَّعْسَتَيْنِ أَوِ الْخَفْقَةِ وُضُوْءًا و باب است در بیان آنکسی که ندانسته از سستی حواس یک بار باشد یا دو بار یا از جنبانیدن سر وضوء و طهارت را و این قول معظم است و مشهور است که نوم و نعاس مغائر اند و آن کسی که حواس او معطل شد پس آن کس اگر کلام جلیس خود می شنود و معنای او نمیفهمد پس آن کس ناعس است و اگر سستی حواس او برین مقدار شد پس آن کس نائم است و از علامات نوم خواب دیدن است در دراز باشد یا کوتاه و ظاهر از کلام مؤلف آن است که آن هر دو متحد اند و استنباط کرده میشود از گردانیدن نعاس عین نوم نزد آن کسی که میگوید که نوم در ذات خود حدث است آنکه وضوء از نعاس لازم میشود و مسلم در صحیح خود در قصه ابن عباس که همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شب بخانه میمونه نماز کرده بود روایت کرده که حضرت ابن عباس گفت فجعلت اذا اغفیت اخذ بشحمة اذنی و این بحسب صراحت دلالت میکند که وضوء در نوم غیر مستغرق واجب نمیشود

باب من مضمض
من اللبن حدثنا
يحيى بن بكير
و قتيبة قالا
انا الليث عن
عقيل عن ابن
شهاب عن عبيد
الله بن عبد الله
بن عتبة عن ابن
عباس رضي الله
عنهما ان رسول
الله صلى الله عليه
وسلم شرب لبنا
فمضمض وقال
ان له دسما تابعه
يونس وصالح
بن كيسان عن
الزهري باب
الوضوء من النوم
ومن لم ير من النعسة
او النعستين او
الخفقة وضوءا

و ابن منذر از ابن عباس روایت کرد که او گفته که وضو بر هر نائم واجب است مگر آنکسی که شور
دهد سر خود شور دادن و نعسة بفتح نون و سکون عین مهمله است و خفقة بفتح خا معجمه
و سکون فا است ابن تین گفته که خفقه همان نعسه است و مؤلف از جهة اختلاف
لفظ تکرار کرده پس بین و ظاهر آنست که این از قسم عطف خاص بر عام است و اهل لغة گفته
که خفق برأسه وقتی گفته میشود که او سر خود را بجنباند در حالیکه او ناعس باشد و ابو زید گفته که
میشود خفق برأسه من النعاس یعنی میل داد سر خود را از نعاس و هروی گفته که معنی تخفق رؤسهم
آنست که زنخدان آنها بر سر سینهای آنها بیفتد و او اشارت کرده باین قول بسوی حدیث
حضرت انس که گفته کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ینتظرون الصلوة فینعسون حتی
تخفق رؤسهم ثم یقومون الی الصلوة حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ أَنَا مَالِكٌ عَنْ هِشَامِ
بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ قَالَ که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اِذَا نَعَسَ اَحَدُکُمْ وَهُوَ يُصَلِّي
فَلْيَرْقُدْ که وقتی که سستی حواس کند یکی از شما در حالیکه او نماز ادا میکند پس باید که خواب
کند و نعس بفتح عین مهمله است حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ تا آنکه برود و دور شود از وی خواب
فَاِنَّ اَحَدَکُمْ اِذَا صَلَّى وَهُوَ نَاعِسٌ پس بدرستی یکی از شما وقتی که او نماز کند در حالیکه او ناعس
باشد یعنی سستی حواس او را عارض شده باشد لَعَلَّهُ يَسْتَغْفِرُ فَيَسُبُّ نَفْسَهُ شاید که او اراده
میکند که بخشش از خدا برای گناهان طلب کند یعنی اراده دعا کند پس دشنام میدهد و بددعا
کند جان خود را و در روایت نسائی از هشام بجای فَلْيَرْقُدْ فَلْيَنْصَرِفْ آمده و مراد از و سلام
گردانیدن از نماز است و مهلب او را بر ظاهر حمل کرده و گفته که رسول علیه السلام او را
بقطع صلوة امر کرد زیرا که خواب بروی غالب است پس ازین معلوم شد که وقتی که نعاس کمتر
ازان مقدار باشد پس آن معاف است و باز گفته که علما اجماع کردند بر آنکه نوم قلیل ناقض
از برای وضو نیست و آنچه مزنی گفته که قلیل و کثیر او ناقض است پس آن خرق اجماع است
و ابن بطال و ابن تین و جز آنها درین سخن متابعت مهلب کرده اند و لیکن درین دعوی
بر مهلب خدشه است زیرا که ابن منذر و جز او از ابرار نقل از اصحاب کبار و تابعین اخیار
کرده اند که نوم حدث است و قلیل و کثیر او ناقض از برای وضو است و همین قول ابی عبید
و اسحق بن راهویه است بلکه ابن منذر گفته که من نیز بهمین قول عمل میکنم و تمثا من همین

حدثنا عبد الله بن يوسف أنا مالك عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة رضي الله عنها أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إذا نعس أحدكم وهو يصلي فليرقد حتى يذهب عنه النوم فإن أحدكم إذا صلى وهو ناعس لعله يستغفر فيسب نفسه

قول است زیراکه در حدیث صحیح صفوان بن عسال آمده الا من غائط و بول و نوم پس
مساوات در حکم آن هر سه از انها معلوم شد و مراد بقلیل و کثیر نوم درازی زمان او و کوتاهی
اوست نه مبادی نوم و انکسانی که گویند که نوم مظنه حدث است میان خود اختلاف کرده‌اند
بعضی ازانها میان نوم قلیل و نوم کثیر فرق کرده‌اند و این قول زهری و مالک است و بعضی ازانها
میان نوم مضطجع و نوم جز آن فرق کرده‌اند و این قول ثوری است و بعضی ازانها میان نوم
مضطجع و مستند و نوم جز آن هر دو فرق کرده‌اند و این قول امام ابی حنیفه است و بعضی ازانها میان
نوم مضطجع و مستند و ساجد که قصدا در سجده خواب باشد و نوم جز آن هر سه فرق کرده‌اند
و این قول امام ابی یوسف است و بعضی ازانها گفته‌اند که نوم غیر قاعد بر سبیل اطلاق
است و این قول قدیم از امام شافعی است و از وی قول دیگر نیز آمده که اگر آن نوم
خارج از نماز باشد پس آن ناقض از برای وضوء است و اگر داخل نماز باشد پس آن ناقض
نیست و در قول جدید از و تفصیل آمده که اگر آن نائم قاعد و متمکن بر زمین باشد پس
نوم او ناقض نیست و اگر جز آن باشد پس ناقض است و در مهذب آورده که اگر نائم
قاعد باشد و محل حدث از و متمکن بر زمین باشد پس منصوص آنست که وضوء او
نقض نمی‌شود و بویطی گفته که نقض می‌یابد و اختیار مزنی همین است لیکن بر وی اعتراض
کرده شده که لفظ بویطی صحیح درین مدعی نیست زیراکه لفظ او چنان است و من نام
جالسا او قائما فرای رؤیا وجب علیه الوضوء نووی گفته که این لفظ قابل هر دو معنی تاویل
است و مهلب گفته که در قول رسول علیه السلام فکان احدکم الخ اشارت بسوی علتی است
که آن موجب از برای قطع نماز است پس هر کسی در مثل این حالت باشد پس وضوء باجماع منتقض
شد لیکن درین قول نظر است زیراکه اشارت در قول مذکور بسوی قطع صلوة است یا
انصراف از ان وقتی که سلام دهد از ان نماز تا نقض وضوء پس از سیاق حدیث ظاهر نمی‌شود
زیراکه جریان [illegible] شده بر زبان از ناعس نیز ممکن است و مهلب خود گفته که قلیل از نوم
ناقض نیست پس کسانی نزد او به سبیل اولی ناقض نشد و آنچه او دعوی اجماع کرده
پس باطل است زیراکه از حضرت ابی موسی اشعری و ابن عمر و سعید ابن مسیب صحیح شده
که نوم بر سبیل اطلاق ناقض از برای وضوء نیست و در صحیح مسلم و ابی داود آمده که
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم منتظر بودند للصلوة مع النبی صلی الله علیه و سلم

فیناموں ثم یصلون ولا یتوضاؤن پس حمل کرده شود که نوم آنها در حالۃ قعود بود لیکن
در مسند بزار باسناد صحیح درهمین حدیث آمده فیضعون جنوبهم فمنهم من ینام ثم یقومون
الی الصلوٰة و در قول رسول علیه السلام فیسب نفسه اشارتست بسوی آنکه علت نهی
آنست که احتمال دارد که آن سب و دعاء بد موافق از برای ساعة اجابت شود و درین
حدیث مبارک اشارة است بسوی آنکه اخذ باحتیاط اهم است زیراکه رسول تکمیل تعلیل
بامر محتمل کرد و بسوی تیز کردن بر خشوع و حضور قلب از برای عبادت و بسوی اجتناب
مکروهات در طاعات و بسوی جواز دعاء در نماز بجز از تقیید او بشئ معین والله تعالی اعلم
حَدَّثَنَا اَبُوْ مَعْمَرٍ بفتح میمین که آن مشهور بمقعد بضم میم است و او عبدالله پسر عمرو
است اَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ اَنَا اَيُّوْبُ عَنْ اَبِيْ قِلَابَةَ بکسر قاف و تخفیف لام و باء
موحده است عَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود اِذَا نَعَسَ اَحَدُكُمْ
فِي الصَّلٰوةِ فَلْيَنَمْ که وقتی که غافل شود و حواس سست شود یکی از شما در نماز پس باید
بخوابد و بعد ازان به نماز اشتغال کند حَتّٰى يَعْلَمَ مَا يَقْرَءُ تا آنکه بداند او آنچیزی را که
میخواند یا چه میخواند مهلب گفته که این حدیث مبارک در نماز شب است زیراکه نماز
فرض در اوقات خواب نیست و نیز در نماز فرض تطویل قراءة بآن قدر نیست که موجب
برای نوم باشد لیکن محققین گفته اند که این حدیث وارد بر سبب معین شد و مختص
بآن سبب نیست زیراکه عبرت از برای عموم لفظ است نه از برای خصوص سبب
آنچه در علم اصول فقه مقرر شده پس در فرائض نیز باو عمل کرده شود باداء
که امن از فوت وقت باشد والله تعالی اعلم

بَابُ الْوُضُوْءِ مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ باب است در بیان وضوء جز از حدث که حکم او چیست
و قبل ازین در اول کتاب وضوء ذکر کردیم که علماء در قول حق سبحانه جل شانه
یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوٰة فاغسلوا وجوهکم اختلاف کرده
اند و اکثر علماء برانند که تقدیر کلام چنان است اذا قمتم الی الصلوٰة محدثین
و دارمی در مسند خود بروی استدلال بقول رسول علیه السلام کرده که
فرمود لا وضوء الا من حدث و امام شافعی رحمه الله از اکثر اهل علم نقل
کرده که تقدیر کلام چنان است اذا قمتم من النوم و در

حَدَّثَنَا اَبُوْ مَعْمَرٍ
اَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ
اَنَا اَيُّوْبُ عَنْ اَبِيْ قِلَابَةَ
عَنْ اَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ قَالَ اِذَا
نَعَسَ اَحَدُكُمْ فِي
الصَّلٰوةِ فَلْيَنَمْ
حَتّٰى يَعْلَمَ مَا يَقْرَءُ
بَابُ الْوُضُوْءِ
مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ

و در سابق گذشته که اکثر علما آیه کریمه را بر ظاهر خود حمل کرده اند و گفته اند که وضو در ابتدای اسلام از برای هر نماز واجب بود بعد از ان اختلاف میان خود کرده که حکم آن منسوخ شده یا مستمر مانده و دلالت میکند بر نسخ او آنچه بیرون کرده ابو داود و ابو داود از حدیث عبد الله بن حنظله که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در ابتدا حال امر کرده شده بود بطهارت کردن از برای هر نماز پس هرگاه این کار سخت و دشوار شد بر رسول مختار پس امر کرده شد باستعمال مسواک نزد هر نماز و گروهی بسوی استمرار وجوب جزم کرده اند و همین قول طحاوی جزم کرده است و نووی این قول را بعید دانسته و جزم کرده که اجماع علما بر عدم وجوب آن منعقد شده و گفته که قول مذکور هرگز ثابت نشده و بر تقدیر ثبوت آن قول مأول است و ممکن است که حمل کرده شود آیه کریمه را بر ظاهر خود بغیر از نسخ بانکه امر در حق محدثین محمول بر وجوب باشد و در حق غیر آنها بر ندب و بیان این سخن حاصل کرده به سنت چنانچه از حدیث این باب معلوم میکرد ح حدثنا محمد بن یوسف انا سفیان عن عمرو بن عامر عمرو بود و پسر عامر انصاری کوفی ثقه صالح است که از جماعتی از ثقات روایت حدیث مبارک کرده اند قال سمعت انسا رضی الله عنه ح واو اشارة بسوی تحویل یا بسوی حائل یا بسوی صح یا بسوی الحدیث است چنانچه تحقیق او گذشته وحدثنا مسدد در صیغه اسم مفعول از تسدید حدثنا یحیی عن سفیان حدثنی عمرو بن عامر عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یتوضأ عند کل صلوة گفت حضرت انس پسر مالک که بود رسول ایزد تبارک که وضو میکرد یا میکند نزد هر نماز فرض و احتمال دارد که مراد مطلق نماز باشد و ظاهر تر آنست که مراد وقت هر نماز از اوقات پنج نماز باشد عمرو بن عامر گوید که قلت گفتم من از برای حضرت انس و سوال کردم از و کیف کنتم تصنعون که چگونه بودید شما جماعه اصحاب کرام که میکردید یا میکنید قال گفت حضرت انس در جواب من یجزیء احدنا الوضوء که کفایت و بس میکند یکی را از ما یان وضوء و طهارت ما لم یحدث مادامیکه حدث یاد عارض نمی شد یعنی بر ما یان لازم نبود که از برای هر نماز وضو کنیم بلکه وجوب وضوء بر ما یان مختص بحالة عروض حدث بود و یجزیء بضم یاء مضارعه و همزه در آخر ما خوذ از از اجزاء بمعنی اکتفا است و ظاهر عبارت این حدیث مبارک آنست که این کار عادت رسول مختار بود لیکن حدیث سوید که مذکور درین باب است دلالة میکند که مراد از و غالب اوقات

حدثنا محمد بن یوسف انا سفیان عن عمرو بن عامر قال سمعت انسا رضی الله عنه ح وحدثنا مسدد حدثنا یحیی عن سفیان حدثنی عمرو بن عامر عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یتوضأ عند کل صلوة قلت کیف کنتم تصنعون قال یجزیء احدنا الوضوء ما لم یحدث

حدثنا خالد بن مخلد قال نا سليمان حدثني يحيى بن سعيد قال اخبرني بشير بن يسار قال اخبرني سويد بن النعمان قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر حتى اذا كنا بالصهباء صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم العصر فلما صلى دعا بالاطعمة فلم يؤت الا بالسويق فاكلنا وشربنا ثم قام النبي صلى الله عليه وسلم الى المغرب فمضمض

است طحاوی گفته که احتمال دارد که این کار بر رسول مختار بر سبیل خصوص واجب بود بعد از ان در روز فتح مکه شریفه منسوخ شد دلیل بر وی حدیث بریده است که رسول علیه السلام در روز فتح مکه شریفه نمازهای بسیار بیک وضوء ادا نمود پس حضرت عمر فاروق ازو سوال کرد و گفت یا رسول الله که امروز بر خلاف عادت سابقه کار فرمودی رسول علیه السلام فرمود که این کار بر سبیل قصد دیده و دانسته کردم نه بر سبیل سهو ونسیان تا آنکه جواز ادا نمازهای بسیار بیک وضوء معلوم کرد و گفت طحاوی که احتمال دارد که رسول علیه السلام او را بر سبیل استحباب کرده باشد بعد از ان ترسید که مردمان گمان وجوب آن نکنند پس او را ترک نمود تا بیان جواز او واضح ولائح کرد و بعضی محققین گفته اند که این توجیه اقرب بسوی صواب است و بر تقدیر اول پس نسخ پیش از فتح مکه شریفه بود بدلیل حدیث سوید پسر نعمان زیرا که آن در واقعه خیبر بود و شک نیست که واقعه خیبر پیش از فتح مکه شریفه بود حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ بفتح میم وسکون خاء معجمه و فتح لام است قَالَ نَا سُلَيْمَانُ حَدَّثَنِيْ يَحْيَى بْنُ سَعِيْدٍ قَالَ اَخْبَرَنِيْ بُشَيْرُ بْنُ يَسَارٍ بشیر بشین معجمه بر صیغه مصغر است و یسار ضد یمین است قَالَ اَخْبَرَنِيْ سُوَيْدُ بْنُ النُّعْمَانِ سوید نیز بر صیغه مصغر است و آن سوید انصاری حارثی است که در بیعة رضوان حاضر شده بود و ابن سعد گفته که قبل ازین در غزوه احد نیز حاضر شده بود و نزد امام بخاری از برای سوید پسر نعمان جز این یک حدیث نیست و این حدیث را در چند جا مکرر آورده قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ خَيْبَرَ گفت سوید که بیرون آمدیم ما یان همراه رسول صلی الله علیه وسلم در سال غزوه خیبر حَتّٰى اِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ تا وقتیکه شدیم ما یان بموضع صهبا یعنی در انجا رسیدیم و صهبا بفتح صاد مهمله و بد با نام موضعی است صَلّٰى لَنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَصْرَ نماز خواند برای ما یان رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز عصر را فَلَمَّا صَلّٰى دَعَا بِالْاَطْعِمَةِ پس هرگاه نماز خواند و او را تمام کرد خواند و طلب کرد طعامها را فَلَمْ يُؤْتَ اِلَّا بِالسَّوِيْقِ پس آورده نشد او را مگر به تلخان فَاَكَلْنَا وَشَرِبْنَا پس خوردیم ما یان و نوشیدیم ما یان آب را یا آن تلخان را از جهت آنکه تلخان نیز باب تر کرده میشود تا آنکه مایع گردد پس لفظ نوشیدن نیز بر وی صادق می آید ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلَى الْمَغْرِبِ پستر ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسوی نماز شام فَمَضْمَضَ پس آب در

دهن مبارک کرد که صلی لنا المغرب پس ترنماز خواند از برای ما یان نماز شام را که یتوضا و وضوء تازه نکرد بلکه بوضوء سابق ادا نمود و اگر گفته شود که توفیق میان مقتضای دو حدیث این باب چگونه حاصل آید زیرا که از حدیث اول معلوم شد که رسول علیه السلام از برای هر نماز وضوء تازه میکرد و از حدیث ثانی معلوم شد که آن ذات مبارک وضوء تازه از برای بعضی نمازها نکرد جواب آنکه حدیث اول مبنی بر اغلب و اکثر اوقات است از جهة آنکه اکثر حکم کل دارد و حدیث ثانی محمول بر نادر اوقات است و نادر در حکم معدوم است اگرچه بر سبیل ندرة موجود است یا آنکه راوی اول هرگز از رسول علیه السلام مشاهده ترک وضوء از برای هیچ نماز نکرده بود و راوی ثانی مشاهده آن ترک در بعضی نمازها کرده بود پس هریک ازان دو راوی بآنچه مشاهده کرده بود خبر داد و رسول علیه السلام ترک تجدید وضوء در بعضی اوقات ازان جهة نمود که تا امت مرحومهٔ او آگاه گردد که تجدید وضوء از برای هر نماز بر هر مسلمان لازم نیست و اگر گفته شود که قاعدهٔ کلیه چنان مقرر شده که وقتیکه میان نفی و اثبات تعارض واقع شود پس اثبات مقدم و راجح بر نفی باشد زیرا که در وی زیادة علم است جواب آنکه این سخن وقتی است که نفی محصور و محدود نباشد و درین مقام نفی محصور و محدود است پس آن مساوی در علم از برای اثبات است پس هیچ یکی ازان هردو مقدم بر دیگر از جهة زیادة علم نشد زیرا که در ما نحن فیه زیادت علم نیست و اگر گفته شود که بنا بر همین تقریر پس لازم است که نفی مقدم بر اثبات کرده شود زیرا که نفی خاص است و اثبات عام و شک نیست که خاص مقدم بر عام میباشد جواب آنکه معنی تقدیم خاص بر عام آنست که آن عام را مخصوص باین خاص کرده شود نه آنکه عمل بخاص کرده شود و عام را بالکل مهمل نموده شود و در ما نحن فیه همچنان عمل نمودیم اصحاب شافعیه گفته اند که وقتی که خاص معارض بعام شود پس البته آن خاص مخصص از برای آن عام گردد اعم از آنکه تاخیر آن خاص ازان عام معلوم باشد یا نباشد و امام ابوحنیفه خاص متقدم را منسوخ بعام می گرداند و جائیکه تاریخ مجهول باشد توقف مینماید و این اختلاف مبنی بر اختلاف دیگر است و آن اختلاف دیگر آنست که امام شافعی عام را بر سبیل اطلاق حجة ظنیه می داند و امام ابوحنیفه عام را قبل از لحوق خصوص مثل خاص حجة قطعیه میداند و تفصیل این قول در اصول فقه مذکور است

قوله صلی لنا المغرب

قوله یتوضا

واگر گفته شود که این حدیث مبارک چگونه بر ترجمهٔ باب دلالت میکند جواب آنکه لفظ حکم نزد ترجمهٔ باب مقدر است پس تقدیر کلام چنان است که باب حکم ما توضؤا من غیر حدث و حکم شامل است مر ثبوت و انتفا را و پس دلالة این حدیث مبارک بر ترجمهٔ باب برین تقدیر واضح شد و الله تعالی اعلم

باب اِنَّ مِنَ الْکَبَائِرِ اَنْ لَّا یَسْتَتِرَ مِنْ بَوْلِهٖ باب است در بیان آنکه بدرستی که بعضی از گناهان بزرگ و کلان آن است که پرده نکند و جان خود نگاه نکند از بول خود و نپوشد یستتر به دو تاء فوقانیه ماخوذ از استتار است حَدَّثَنَا عُثْمَانُ اَنَا جَرِیْرٌ بفتح جیم و براء مهمله مکرره عَنْ مَنْصُوْرٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا اَنَّهٗ قَالَ که بدرستی ابن عباس گفت مَرَّ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِحَائِطٍ مِنْ حِیْطَانِ الْمَدِیْنَةِ اَوْ مَکَّةَ که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به بستانی از بستانها مدینه مقدسه یا مکه مشرفه و مکه علم است و مدینه اسم جنس است لهذا بروی الف و لام داخل کرد تا بر سبیل عهد اشارت بسوی مدینه رسول مقبول حاصل آید و لفظ مؤلف در ادب چنان است که خرج النبی صلی الله علیه وسلم من بعض حیطان المدینة پس محمول است بر آنکه آن بستانیکه سرور عالم از آن بیرون شده بود مغایر است از برای آن بستانیکه آنسرور عالم بآن گذشته بود و دارقطنی از حدیث جابر چنان آورده ان الحائط کان لام مبشر الانصاریة و این روایة تقویة میکند روایت ادب را زیرانه در وجزم بمدینه مقدسه بجز از شک وارد شده و شک در قول او او مکة از جریر راوی است فَسَمِعَ صَوْتَ اِنْسَانَیْنِ یُعَذَّبَانِ فِیْ قُبُوْرِهِمَا پس شنید آواز دو آدم را که عذاب کرده میشوند آن هردو در گورهاء خود ابن مالک گفته که در قول رسول علیه السلام صوت انسانین شاهد است بر آنکه مفرد بودن مضاف مثنی جائز است و قتیکه مضاف جزء از مضاف الیه باشد چنانچه گویند اکلت راس شاتین و جمع آن مضاف بسیار خوش است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده فَقَدْ صَغَتْ قُلُوْبُکُمَا و تثنیه آن مضاف و جمع او هردو جمع شده اند در قول قائل که گفته ظهراهما مثل ظهور الترسین و اگر مضاف جزء از مضاف الیه نباشد پس در اکثر استعمال مضاف بلفظ تثنیه می آید و اگر خوف از التباس نباشد پس آوردن مضاف بلفظ جمع جائز است و قول رسول علیه السلام یعذبان فی قبورهما شاهد از برای وی است و در روایت اعمش مر بقبرین آمده و ابن ماجه لفظ جدیدین نیز زیاده آورده فقال انهما لیعذبان پس احتمال دارد که ضمیر هما راجع بسوی صاحبان قبر باشد و انها اگرچه در کلام مذکور نیستند لیکن سیاق کلام دلالة بآنها می کند

باب من الکبائر أن لا یستتر من بوله حدثنا عثمان حدثنا جریر عن منصور عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما أنه قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بحائط من حیطان المدینة أو مکة فسمع صوت انسانین یعذبان فی قبورهما

واحتمال دارد که آن ضمیر راجع بقبرین بر سبیل مجاز باشد و مراد از قبرین آنکسان باشد که تمکن
و مستقر دران دو قبر بوده اند فقال النبی صلی الله علیه وسلم انهما لیعذبان پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستی که آن هردو صاحب قبر هر آئینه عذاب کرده شوند
در قبرهای خود وما یعذبان فی کبیر و عذاب داده نمی شدند آن هردو در گناه بزرگ
و کلان یعنی سبب عذاب آن هردو گناه کبیره نبود که ازان دو نفر صادر شده باشد ثم قال
بلی پس گفت رسول علیه السلام که آری گناه هر یکی ازان دو نفر بزرگ و کلان بود چنانچه
مؤلف در آداب از منصور صحیح آورده و گفته وما یعذبان فی کبیر وانه لکبیر و بحسب ظاهر درین
کلام تعارض واقع است و در دفع آن علما محققین اقاویل مختلفه آورده چنانچه ابن عبدالملک
گفته که در ابتداء حال رسول با کمال چنان گمان کرد که آن گناه کبیره و کلان نیست پس در مآل
قادر ذو الجلال وحی بسوی او فرستاد که آن گناه کبیره است پس آنذات مبارک استدراک گمان
سابق کرد و گفت که آری آن گناه کبیره است و بعضی گفته اند که ضمیر در قول وانه لکبیر راجع
بسوی عذاب است نه بسوی گناه یعنی آری که آن عذاب بزرگ و سخت است اگرچه آن
گناه کبیره نیست و دلیل بر وی است آنچه از ابی هریره روایت کرده که لفظ او چنان است
یعذبان عذابا شدیدا فی ذنب هین و دار و ردی و ابن عربی که کبیر منفی بمعنی اکبر است و کبیر
مثبت بمعنای اصل کبر است پس حاصل معنی آن باشد که گناه آن هردو نفر بزرگ و کبیره است
لیکن بزرگ تر و اکبر کبائر مانند کشتن بناحق نیست و خلاصه آنست که آن گناه کبیره بر سبیل
اطلاق نیست اگرچه کبیره فی الجمله باشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که آن گناه بحسب
صورت کبیره نیست زیرا که تعاطی او دلالت بر دنائت و حقارت میکند لیکن بحسب حقیقت در
گناه بودن خود هر آئینه کبیره است و بعضی محققین گفته اند که آن بحسب اعتقاد آن دو نفر
یا بحسب اعتقاد مخاطبان کبیره نیست لیکن نزد پروردگار عالمیان بزرگ و کلان است
چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده و تحسبونه هینا و هو عند الله عظیم و بعضی گفته اند که مراد
آنست که آن گناه بزرگ نیست از جهت تعسر احتراز ازو بلکه او کبیره و بزرگ است از جهت
ترتب عقاب بر وی حاصل آنکه آن گناه همچنان گناه نیست که پرهیز کردن ازو دشوار
باشد بلکه احتراز ازو سهل و آسان است ولیکن آن گناه کبیره است لهذا عذاب سخت برو مترتب
شد و ابن مالک گفته که در قول رسول علیه السلام فی کبیر دلیل است برانکه کلمهٔ فی از برای

فقال النبی صلی الله علیه وسلم انهما لیعذبان وما یعذبان فی کبیر ثم قال بلی

تعلیل در استعمال وارد میشود چنانچه در قول رسول علیه السلام وارد شده که غدبت امرأة
فی هرة و جز آن و علما در کبائر اختلاف کرده اند پس بعضی گفته اند که آنها هفت اند و بعضی
گفته اند که نه اند و بعضی گفته اند که هر گناهی که حق تعالی او را بآتش یا بلعنت یا بغضب یا بعذاب
ختم کرده پس آن کبیره است و مردی از حضرت ابن عباس پرسید که کبائر هفت اند پس ابن
عباس او را گفت که کبائر تا بهفتصد نزدیک اند و بدرستی که همراه استغفار هیچ گناه کبیره
نیست و همراه اصرار هیچ گناه صغیره نیست و این حدیث حجة از برای اوست زیرا که ترک
تحرز از بول از جملهٔ آن هفت گناه یا نه گناه نیست و ایضا در شان او وعید خاص مقدم تر
واقعه وارد نشده و درین کلام رسول علیه السلام دلیل است برانکه عذاب قبر حق است و ایمان
و تسلیم آوردن باو واجب است کَانَ اَحَدُهُمَا لَا یَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ یعنی یکی ازان هر دو
که پرده نمیکند یا نمیکرد و جان خود را نگاه نمیکند یا نمیکرد از بول خود و در اکثر روایات لفظ یستتر
بدو تاء مثناة فوقانیه که اول آنها مفتوح و ثانی مکسور باشد وارد شده که آن ماخوذ از استتار
است و در روایت ابن عساکر یستبرئ بباء موحده تحتانیه ساکنه ماخوذ از استبرا آمده و
در روایت اعمش یستنزه بنون ساکنه بعد ازان بزاء معجمه مکسوره پس ازان بهاء ماخوذ از
استنزاه آمد پس بنا بر اکثر روایات معنی استتار آن است که آن شخص میان خود و بول
خود ستره و پرده نمیکرد یعنی جان خود و جامهٔ خود از بول خود نگاه نمیداشت و احتیاط در
حفظ نمیکرد و برین تقریر پس موافق آمد این معنی بروایت لا یستنزه زیرا که او ماخوذ از استنزاه
بمعنی دور کردن جان خود از بول است چنانچه در روایت دیگر از اعمش لا یتوقی مفسر از
برای مراد واقع شده و معنی استبرا در بعضی روایات استفراغ بول بجهد تمام خود است
یعنی آنکس بول خود را استفراغ تمام بول خود بعد از فراغ از بول خود نمیکرد پس بعد از
وضو بول از و بیرون آمد و اختلاف کردند علما در ازاله نجاست امام مالک گفته که
ازاله آنها فرض نیست و امام ابو حنیفه گفته که ازاله آنها فرض است وقتیکه آنها بر قدر درهم
زائد باشند و امام شافعی گفته که ازاله آنها بر سبیل اطلاق واجب است و استدلال کرده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر داد که یکی ازان دو نفر عذاب کرده میشود بسبب بول
و این وعید شدید است و امام مالک گفته که احتمال دارد که آن معذب از جهة آن باشد
که آن شخص بول خود را میگذاشت که سیلان میکند بروی پس او بغیر از طهارت نماز ادا میکرد

کان احدهما لا یستتر من بوله

زیراکه وضوء با وجود سیلان بول صحیح نمی شود و احتمال دارد که آن شخص دیده و دانسته بجز عذر آن کار کرده باشد و هر کسی که سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بی عذر ترک کند پس البته آنکس گنه کار است وَكَانَ الْآخَرُ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ و بود آن دیگر نفر که می‌رود به نمیمة یعنی سخن چینی و نمیمة عبارة است از نقل کردن کلام بعضی مردمان از برای بعضی دیگر بر وجه فساد اما آنکه بمقتضای فعل مصلحت یا ترک مفسدة باشد پس آن مطلوب است و نقل کلام غیر از برای اضرار از اقبح قبائح است خصوصا وقتی که آن عادة مستمره گردد چنانچه لفظ کان دلالة بروی می کند و کرمانی گفته که این سخن بر قاعدهٔ فقهاء درست نمی آید زیراکه کبیره نزد آنها آن گناهی است که موجب از برای حد باشد و شک نیست که در مشی به نمیمة حد شرعی نیست مگر آنکه گفته شود که استمرار آن فعل که مستفاد از لفظ کان می شود او را کبیره گردانیده است زیراکه اصرار بر صغیره او را در حکم کبیره میگردانند یا مگر آنکه مراد از کبیره معنی دیگر بجز از معنی اصطلاحی باشد تمام شد کلام کرمانی و آنچه او از فقهاء نقل کرده است قول جمیع فقها نیست لیکن کلام رافعی مشعر به ترجیح آن قول است زیراکه او در تعریف کبیره دو وجه ذکر کرده یکی آنچه ذکر کرده شده در آن قول دویم آنکه کبیره آن گناهی است که در و وعید شدید وارد شده باشد و بعد از آن گفته که علماء بسوی قول اول مائل تراند تمام شد کلام رافعی و لیکن درین مقام یک نکته بیان کردن از جملهٔ ضروریات است و آن این است که مراد از قول اول تعیین آن گناهان است که منصوص در احادیث صحیحه شده اند و اگر نه چنین باشد پس بر قول مذکور لازم می آید که عقوق والدین و شهادت زور از جملهٔ کبائر نباشند با وجود آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن هر دو را از جملهٔ اکبر الکبائر حساب کرد و بهمین تقریر جواب از اعتراض کرمانی نیز معلوم شد زیراکه نص در حدیث صحیح وارد شده که نمیمة گناه کبیر است ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ پس طلب کرد رسول علیه السلام بشاخ درخت خرما تازه که برگ از و دور کرده باشد و در روایت اعمش فدعا بعسیب رطب آمده و عسیب بعین مهمله و سین مهمله عبارت از آن شاخ خرما است که برگ هنوز بروی نروئیده باشد چون برگ بروی پیدا آیند پس آنرا سعفه گویند فَكَسَرَهَا كِسْرَتَيْنِ پس شکست رسول علیه السلام آن شاخ تازه خرما را در حالیکه آن دو قطعه بودند یعنی آن جریده را دو نیمه و دو پاره کرد و کسره

وکسره بکسر کاف است وآن عبارت است از قطعه شیء مکسور ودر روایت اعمش
آمده انها کانت نصفا ونووی گفته که تا از برای تاکید زیاده شده ونصب کسره
بنا بر حال ست و اما آنچه مسلم از حدیث جابر آورده که آن جابر قطع کرده بود
دو شاخ را از درخت پس آن در قصهٔ دیگر است ومغائرهٔ میان این قصه وآن
قصه بچندین وجوه است اول آنکه این قصه در مدینه مقدسه بود وهمراه رسول علیه
السلام جماعهٔ از اصحاب کرام بود وقصهٔ حضرت جابر در سفر واقع شده بود
ورسول علیه السلام از برای قضاء حاجت انسانیه بیرون شده بود واورا
متابعت نموده بود حضرت جابر پس بس دوم آنکه در قصهٔ جابر رسول علیه
الصلوة والسلام امر کرده بود حضرت جابر را پس بریدن وشاخ را از دو
درخت که رسول مقبول بآن هر دو شاخ نزد قضاء حاجة انسانیه پرده کرده
بود وپستر امر کرد حضرت جابر را که انداخت آن هر دو شاخ را یکی را بجانب راست
او ودیگری را بطرف چپ او در همان جائیکه رسول علیه السلام نشسته بود وحضرت
جابر را از وسوال از سبب آن کرد پس رسول علیه الصلوة والسلام گفت که من درین
مقام گذر نمودم بر دو قبر که صاحبان آنها عذاب کرده میشوند پس دوست
نمودم که آن هر دو مرفه الحال شوند بشفاعت من مادامی که آن هر دو شاخ
تازه وتر باشند وسیوم آنکه در حدیث جابر سبب عذاب آن هر دو هم بیان
نشده وکلمهٔ ترجی که در قول او لعله می آید مذکور نشده پس معلوم شد که حدیث
حضرت ابن عباس وحدیث حضرت جابر متغائر ند وآن هر دو در قصهٔ مختلفه واقع
شده اند وتعدد قصه بعید نیست وابن حبان در صحیح خود از حضرت ابی
هریره آورده که انه صلی الله علیه وسلم مر بقبر فوقف علیه فقال ائتونی
بجریدتین فجعل احدهما عند راسه والاخری عند رجلیه پس احتمال دارد که این قصه
ثالثه مغائره از برای دو قصهٔ مذکوره باشد فوضع علی کل قبر منهما کسرة پس نهاد
رسول علیه السلام بر هر قبری از ان دو قبر یک قطعه را از ان دو قطعه ودر روایت
اعمش لفظ فغرز بدل فوضع آمده وآن اخص از وضع است فقیل له یا رسول الله
لم فعلت هذا پس گفته شد مر او را که ای فرستادهٔ خدا تعالی چرا کردی این کار را

ودر روایت اعمش فقالوا آمده یعنی پس گفتند اصحاب کرام و بر هر تقدیر سائل معین معلوم نشد فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم تیبسا او الی ان تیبسا پس فرمود رسول علیه السلام که امید این شان و حال است که تخفیف و سبک کرده شود عذاب را از ان هر دو میت ما دامیکه خشک نشدند آن هر دو شاخ یا تا آنکه خشک شوند آن دو شاخ و این شک از راوی است ابن مالک گفته که جائز است که ها ضمیر شان باشد و تفسیر او بان و صله او جائز شد زیرا که ان با صلهٔ خود در حکم جمله است از جهة آنکه او مشتمل بر مسند و مسند الیه است و احتمال دارد که کلمهٔ ان زائد باشد با وجود آنکه ناصبه باشد چنانچه کلمه باء زائده میباشد باوجود آنکه جاره باشد و در روایت آینده حذف کلمهٔ ان ثابت شده پس احتمال ثانی قوی شد و کرمانی گفته که کلمهٔ لعل در معنی مشابه از برای کلمه عسی است لهذا در خبر او کلمهٔ ان آورده شده و احتمال دارد که ضمیر لعله راجع بسوی میت باشد و معنی آن باشد که امید است آن هر دو میت بحالی باشند که سبک کرده شود عذاب را از ان هر دو میت ما دامیکه آن هر دو شاخ خشک نشدند و در بعضی روایات بجای عنهما عنها آمده و برین تقدیر ضمیر مؤنث راجع بسوی میت باعتبار تاویل او به نفس است چنانچه ضمیر مذکر در قول ولعله راجع بسوی او است باعتبار تاویل او به شخص انسانی و قول او ما لم تیبسا بفتح باء موحده تحتانیه است و کسر او نیز در بعضی لغات آمده و در بعضی روایات الا ان تیبسا آمده و در بعضی روایات الی ان ییبسا بکلمهٔ الی و بیاء تحتانیه مثناة و برین تقدیر ضمیر راجع بسوی دو کسر است یا بسوی جریدتین باعتبار تاویل به غصنین مازری گفته که احتمال دارد که بسوی رسول علیه السلام وحی از جانب ایزد علام رسیده باشد که بقدر آن مدت عذاب از ان هر دو میت سبک کرده میشود پس بنابرین تقدیر کلمهٔ لعل از برای تعلیل باشد و قرطبی بر وی اعتراض کرده و گفته که اگر وحی بر رسول علیه السلام از جانب ایزد علام می آمد پس کلمه ترجی را درین کلام نمی آورد لیکن این اعتراض مدفوع است وقتیکه کلمهٔ ترجی بر تعلیل حمل کرده شود چنانچه بیان کردیم و قرطبی گفته که احتمال دارد که آن منبع رسالة بهمین قدر مدت شفاعت بدرگاه حق سبحانه جل شانه کرده باشد چنانچه حدیث حضرت جابر بر و دلالة میکند از جهت آنکه ظاهر آنست که قصه یک است ولیکن در قول او بحث است زیرا که آن هر دو

فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم تیبسا او الی ان تیبسا

قصه متغایر اند چنانچه بیان واضح قبل ازین نمودیم و خطابی گفته که این محمول است تا بر انکه رسول باکمال دعاء بدرگاه ایزد ذو الجلال به تخفیف عذاب ازان دو میت بمدت بقا نداوت و طراوت کرده باشد نه آنکه در ذات جریده یک معنی بود که او را با آن تخفیف مخصوص گردد نه آنکه در تر معنی است که آن معنی در خشک نیست و گفته شده که علة در وی آنست که آن شاخ تسبیح پروند دگار میگوید مادامیکه آن تر باشد پس تخفیف عذاب ببرکة تسبیح حاصل شد و برین تقدیر پس این معنی مطرد می شود در هرانچه رطوبت داشته باشد از درخت و جز آن و همچنان در هرانچه در و برکة باشد مانند ذکر ایزد مستعان و تلاوة قرآن و جز آن بر سبیل اولی و احری طیبی گفته که در مانع بودن آنها عذاب را مادامیکه تر باشند حکمتی باشد که از برای مایان معلوم نباشد مانند عدد زبانیه و خطابی و تابعین آن نهاجریده و مانند آن را بر قبر مستنکر پنداشته اند از جهة عمل کردن باین حدیث مبارک طرطوشی گفته از جهت آنکه آن خاص به برکة دست مبارک او بوده و قاضی عیاض گفته از جهة آنکه او را معلل بامر مغیب گردانید و آن آنست که آن هر دو میته عذاب کرده می شوند و عذاب میت مایان را معلوم و مشاهد نیست بخلاف رسول علیه السلام که آن عذاب او را مشاهد و محسوس بود و لیکن درین سخن نظر است زیرا که لازم نمی آید از عدم علم مایان بعذاب او و عدم مشاهدهٔ او آنکه از برای تخفیف عذاب تسبیب بامری از امور نکنیم چنانچه لازم نمی آید از عدم تیقن برحمت آنکه دعاء از برای میت برحمت نکنیم و در سیاق کلام چیزی نیست که بر سبیل قطع و یقین دلالة کند بر انکه رسول علیه السلام مباشرت آن وضع بدست مبارک خود کرده بلکه احتمال دارد که دیگری را بآن کار امر کرده باشد و اقتدا کرد بریده پسر خصیب که از جملهٔ اصحاب کرام است در این کار پس وقت قرب موت وصیت کرد بانکه نهاده شود بر قبر او دو شاخ تازه از درخت خرما چنانچه می آید و نام آن هر دو مقبور یا نام یکی از انها معین نشده و اختلاف کردند در انکه آن هر دو مقبور کافر بودند یا مسلمان پس بعضی گفته اند که آن هر دو کافر بودند و باین قول جزم کرده است ابو موسی مدینی و احتجاج کرده است بروی بانچه روایت کرده است او را از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم مر علی قبرین من بنی النجار هلکا فی الجاهلیة فسمعهما یعذبان فی البول و النمیمة و ابو موسی گفته که اگرچه اسناد این روایت

قوی نیست لیکن معنی وی صحیح است زیرا که اگر آن هر دو نفر مسلمان بودندی پس از برای توقیت شفاعت رسول اکرم تا زمان خشک شدن دو شاخ تازه هیچ معنی نبودی لیکن رسول علیه السلام چون آن هر دو کافر را دید که بعذاب گرفتارند لطف و رحمت او بجوش آمد و حرمان آنها از احسان خود مستحسن ندانست پس شفاعت از برای آنها تا مدت مذکوره کرد و ابن عطار در شرح عمده جزم کرده با آنکه آن هر دو مسلمان بودند و گفته که روا نیست آنکه گفته شود که آن هر دو مقبور کافر بودند زیرا که اگر آن هر دو کافر می بودند البته رسول دعا بتخفیف عذاب بدرگاه ایزد وهاب نمیکرد و آن تخفیف را امیدواری بدرگاه آله باری نمی نمود و اگر این از جمله خصائص او میبودی بر آئینه بیان میکردی چنانچه در قصه ابی طالب و ظاهر از مجموع طرق حدیث این باب آنست که آن هر دو مسلمان بودند زیرا که در روایت ابن ماجه آمده مر بقبرین جدیدین پس نفی کرد که آن هر دو قبر در جاهلیت بوده اند و نزد احمد از ابی امامه آمده ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بالبقیع فقال من دفنتم الیوم ههنا پس این حدیث دلالت میکند که آن هر دو مسلمان بودند از جهة آنکه بقیع مقبره از برای مسلمانان است و درین حدیث فوائد بسیارند بعضی از انها مبین شده و بعضی از انها آنست که بر هر مسلمان لازم است که جان خود را از ملابست بول نگهدارد چنانچه در حدیث مبارک آمده که استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه و غیر بول از نجاسات در بدن و ثوب با و لاحق است و باین حدیث مبارک استدلال بر وجوب ازاله نجاست کرده شده و بعضی درین خلاف کرده اند و گفته اند که وجوب آن مختص بوقت اراده نماز است والله تعالی اعلم

باب مَا جَاءَ فِي غَسْلِ الْبَوْلِ باب است در بیان آنچه آمده در شستن بول وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ و آنچه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نقل کرد از صاحب قبر یا از برای شان صاحب قبر كَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ که بود آن صاحب قبر که پرده میکند و جان خود نگاه نمیدارد از بول خود و این اشاره است بسوی لفظ حدیثی که الحال در سابق گذشت امام بخاری رحمة الله علیه میگوید وَلَمْ يَذْكُرْ سِوَى بَوْلِ النَّاسِ و یاد نکرد رسول علیه السلام [illegible] زیرا که جز از بول آدمیان باشد بلکه یاد کرد بول آدمیان را پس بس و این تقیید هست دا [illegible] اضافة قبر بول بسوی صاحب

باب ما جاء في غسل البول [illegible] من بعده ولم يذكر سوى بول الناس

قید و غرض مؤلف ازین قول آنست که حکم نجاست از حدیث مبارک ثابت میشود
از برای بول آدمیان نه از برای جمیع بولها و آنچه در حدیث می آید مطلق از
اضافت که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود کان لا یستتر من البول پس
آن محمول بر این تقید است از جهت آنکه در علم اصول متقرر شده که مطلق و مقید چون
در یک حادثه بیک حکم وارد شود پس باتفاق حنفیه و شافعیه آن مطلق بر همان
مقید حمل کرده شود گویا باین کلام رد کرد بر خطابی زیرا که او گفته که درین حدیث
مبارک دلیل است بر آنکه جمیع ابوال نجس اند و محصل رد آن است که مراد
از عام که در روایت بول آمده خاص است از جهت آنکه رسول علیه السلام من
بوله فرمود و الف و لام در قول من البول بدل از ضمیر است لیکن حکم بول او
و بول سائر آدمیان یکی است زیرا که فارق منتفی است ابن بطال گفته که
معنی قول مؤلف ولم یذکر سوی بول الناس آنست که مراد از قول رسول علیه
الصلوة والسلام کان لا یستتر من البول آن بول آدمیان است نه بول سائر
حیوانات حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ اِبْرٰهِیْمَ اَنَا اِسْمَاعِیْلُ بْنُ اِبْرٰهِیْمَ حَدَّثَنِیْ
رَوْحٌ بفتح راء مهمله و سکون واو و بحاء مهمله پسر غیاث بکسر غین معجمه و ثاء مثلثه تمیمی
عنبری از ثقات بصریین و از علماء صالحین است حَدَّثَنِیْ عَطَاءُ بْنُ اَبِیْ مَیْمُوْنَةَ
عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا تَبَرَّزَ
لِحَاجَتِهٖ گفت حضرت انس که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که بیرون
می شد بسوی صحرا از برای قضاء حاجت انسانیه خود اَتَيْتُهٗ بِمَاءٍ فَيَغْسِلُ بِهٖ می آوردم
من او را آبی پس می شوید بآن آب عضو مخصوص خود را یعنی ذکر را بفتح کاف
و در لفظ او را حذف کرد از جهت ظهور او و شرم کردن از ذکر او بسکون کاف
گفت حضرت عایشه صدیقه ما رایت منه ولا رای منی یعنی از کثرت حیاء ندیدم
من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم یعنی عورت او را و ندید
رسول خدا از من یعنی عورت من را از کثرت حیاء ذکر عورت
در لفظ نیاورد و یغسل بفتح یاء تحتانیه و سکون
غین معجمه و کسر سین مهمله آمده و در

حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ حَدَّثَنِیْ بْنُ اِبْرٰهِیْمَ رَوْحٌ حَدَّثَنِیْ عَطَاءُ بْنُ مَیْمُوْنَةَ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا تَبَرَّزَ لِحَاجَتِهٖ اَتَيْتُهٗ بِمَاءٍ فَيَغْسِلُ بِهٖ

ودر بعضی روایات فیغتسل بر صیغهٔ ماضی از باب تفعل آمده ودر بعضی فیغتسل از باب افتعال
آمده واستدلال باینحدیث مبارک درینمقام بر غسل بول است وآن اعم است از استدلال
باو بر استنجا پس هیچ تکرار نیست والله اعلم **بَابٌ** به تنوین همچنان از برای ابی
زر ثابت شده وتحقیق این در سابق گذشته حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنّٰى بر صیغهٔ اسم مفعول
از تثنیه اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَازِمٍ بخاء معجمه وزاء معجمه واو ابو معاویه ضریر است انا الاعمش عن مجاهد
عَنْ طَاؤُسٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا ودرین اسناد مجاهد بواسطهٔ طاوس از ابن
عباس روایت کرد بخلاف آن اسناد که الحال سابق ذکر شده حاصل آنکه مجاهد سمع حدیث
از طاوس وابن عباس هردو کرده پس روایت او بهردو وجه صحیح شد پس گمان نکند
کسی که از اسناد اول طاوس ساقط شده قَالَ مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَبْرَيْنِ
گفت ابن عباس که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدو گور فَقَالَ اِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ
پس فرمود که بدرستی که آن هردو صاحبان گور هر آئینه عذاب داده میشوند در گورهای خود
وَمَا يُعَذَّبَانِ فِيْ كَبِيْرٍ وعذاب کرده نمیشوند آن هردو در گناهی که کبیره وبزرگ باشد
نزد آنها اگرچه آن گناه کبیره وبزرگ است نزد خدا تعالی تا توفیق میان این روایت وروایت
سابق که درو کلمهٔ بلی آمده حاصل گردد وتوجیهات دیگر در سابق ذکر یافته اَمَّا اَحَدُهُمَا
فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنَ الْبَوْلِ امّا یکی از آن هردو نفر پس بود که پرده نمیکرد وبدان خود را نگاه
نمیداشت از بول خود وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَكَانَ يَمْشِيْ بِالنَّمِيْمَةِ واما دیگر نفر از آن دو نفر پس بود که روان
می شد یا می شود به سخن چینی تا میان مردم فساد می انداخت ثُمَّ اَخَذَ جَرِيْدَةً رَطْبَةً پس تر
گرفت رسول علیه السلام شاخ تازه وتر را از درخت خرما ورطبه بسکون طاء مهمله است
قال الله تعالی ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین فَشَقَّهَا بِنِصْفَيْنِ پس پاره کرد آن شاخ
را در حالیکه آن دو نیمه بود فَغَرَزَ فِيْ كُلِّ قَبْرٍ وَاحِدَةً پس خلانید ونشاند در هر قبر یک قطعه
را از آن دو قطعه ودر روایت وکیع لفظ فغرس بدل فغرز آمده وآن هردو بیک معنی اند
وسعد الدین حارثی گفته که آن غرز نزد سر قبر بود واین سخن باسناد صحیح ثابت شده قَالُوْا
يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لِمَ فَعَلْتَ هٰذَا گفتند اصحاب کرام که ای رسول خدا چرا کردی این کار را قَالَ
لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا فرمود که امید است که شان وحال چنان شود که سبک کرده
شود آن عذاب را از آن هردو نفر مادامیکه خشک نشدند آن هردو شاخ قَالَ ابْنُ الْمُثَنّٰى انا

بَابٌ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنّٰى نَا مُحَمَّدُ بْنُ خَازِمٍ اَنَا الْاَعْمَشُ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ طَاؤُسٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَبْرَيْنِ فَقَالَ اِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِيْ كَبِيْرٍ اَمَّا اَحَدُهُمَا فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنَ الْبَوْلِ وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَكَانَ يَمْشِيْ بِالنَّمِيْمَةِ ثُمَّ اَخَذَ جَرِيْدَةً رَطْبَةً فَشَقَّهَا بِنِصْفَيْنِ فَغَرَزَ فِيْ كُلِّ قَبْرٍ وَاحِدَةً قَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لِمَ فَعَلْتَ هٰذَا قَالَ لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا قَالَ ابْنُ الْمُثَنّٰى اَنَا

دکه

وَكِيْعٌ بفتح واو وكسر كاف و عين مهمله اَنَا الْاَعْمَشُ قَالَ سَمِعْتُ مُجَاهِدًا مِثْلَهُ گفت
اعمش که شنیدم من مجاهد را حدیثی که مانند حدیث سابق ہست در لفظ و معنی و قول مؤلف
قال ابن المثنی معطوف بر اسناد اول بحذف حرف عطف ہست و حرف عطف در نسخه اصیلی
ثابت شده لهذا بعضی از محدثین گمان کرده اند که این حدیث معلق ہست و حکمة در جدا آوردن
مؤلف این اسناد ثانی آنست که درین اسناد تصریح بسماع اعمش از مجاهد ہست بخلاف اسناد
سابق که دران تصریح بسماع او از مجاهد نیست و تحقیقات این حدیث مبارک در سابق گذشته

بَابٌ تَرْكُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسِ الْاَعْرَابِيَّ حَتّٰى فَرَغَ مِنْ بَوْلِهِ فِي
الْمَسْجِدِ باب است در بیان گذاشتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گذاشتن مردمان آن
کوہستانی را که در مسجد مبارک بول میکرد تا آنکه فارغ شد او از شاشیدن خود دران مسجد
مبارک و ترک کردن رسول علیه السلام و اصحاب کرام او را ازان جهة بود که او در یک
مفسده شروع نموده بود پس اگر منع کرده میشد البته آن مفسده زیاده می شد زیرا که تلویث
جزئی از مسجد مبارک بسبب شروع او در بول حاصل شده بود پس اگر او را منع میکردند البته
از دو چیز یکی حاصل می شد یا آنکه قطع میکرد بول خود را پس آن ضرر در جان خود می یافت
و حصول تنجیس حاصل شده بود پس احتمال زیادت او اولی ہست از انتشار و ایجاد ضرر باو و یا
آنکه او قطع نمیکرد بول خود را پس احتمال داشت که بدن او یا ثوب او یا جاهای دیگر از
مسجد مبارک متلوث و متنجس میشد و ابن بطال گفته که درین فعل رسول اکرم صلی
الله علیه وسلم الفت دادن اعراب بود باسلام و اهل او و ثبوت مقتضای قول حق سبحانه
جل شانه بود که فرمود اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ حَدَّثَنَا مُوْسَى بْنُ اِسْمٰعِيْلَ اَنَا هَمَّامٌ بفتح ها،
و تشدید میم ہست پسر یحیی پسر دینار عوذی بفتح عین مهمله و سکون واو و بذال معجمه ہست
و او قوی در حدیث بود و در سال یک صد و شصت و سه وفات یافت اَنَا اِسْحٰقُ
عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَاٰى اَعْرَابِيًّا يَبُوْلُ فِي الْمَسْجِدِ که بدرستی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دید یک مرد کوہستانی را که بول میکند در مسجد مبارک نبوی
و آن مرد اقرع پسر حابس تمیمی ہست و بعضی گفته اند که آن مرد دیگر ہست چنانچه از نزدیک
می آید پس او را مردمان زجر و منع کردند فَقَالَ دَعُوْهُ پس فرمود رسول محمود که بگذارید
این مرد را تا از بول فارغ گردد و بول را بروی قطع نکنید و دَعُوْهُ بضم عین مهمله است

وَكِيْعٌ اَنَا الْاَعْمَشُ قَالَ سَمِعْتُ مُجَاهِدًا مِثْلَهُ بَابٌ تَرْكُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسِ الْاَعْرَابِيَّ حَتّٰى فَرَغَ مِنْ بَوْلِهِ فِي الْمَسْجِدِ حَدَّثَنَا مُوْسَى بْنُ اِسْمٰعِيْلَ نَا هَمَّامٌ اَنَا اِسْحٰقُ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَاٰى اَعْرَابِيًّا يَبُوْلُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ دَعُوْهُ

حَتّٰى اِذَا فَرَغَ دَعَا بِمَاءٍ فَصَبَّهُ عَلَيْهِ تا وقتی که فارغ شد آن کوهستانی از بول خود خواند
رسول علیه السلام آب را از اصحاب کرام پس ریخت آب را بران جای مسجد که آن مرد
کوهستانی در همانجا بول کرده بود و قول او حتی اذا فرغ داخل در زیر مقوله قال نیست
بلکه این قول از کلام حضرت انس است و کلمه حتی ابتدائیه است و در بعضی روایات زائد
برین آمده که ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعاه فقال ان هذه المساجد لا تصلح لشیٔ
من البول و لا القذر انما هی لذکر الله والصلوٰة وقراءة القرآن و فوائد این حدیث مبارک
در باب لاحق می آید انشاء الله تعالی **بَابُ** صَبِّ الْمَاءِ عَلَى الْبَوْلِ فِي الْمَسْجِدِ
باب است در بیان ریختن آب بر بول انسان در مسجد حَدَّثَنَا اَبُو الْيَمَانِ اَنَا شُعَيْبٌ
عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ اَخْبَرَنِيْ عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُوْدٍ اَنَّ اَبَا هُرَيْرَةَ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ که بدرستی حضرت ابی هریره رضی الله عنه گفت قَامَ اَعْرَابِيٌّ
فَبَالَ فِي الْمَسْجِدِ که ایستاده شد یکمرد کوهستانی پس بول کرد در مسجد نبوی فَتَنَاوَلَهُ النَّاسُ
پس درگرفتند او را مردمان یعنی بزبان او را زجر و ملامت کردند چنانچه در روایت حضرت
انس آمده فقالت الصحابة مَه مَه فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعُوْهُ
پس گفت از برای آن مردم پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم که بگذارید این مرد را تا از بول
خود فارغ کرده وَاَهْرِيْقُوْا عَلٰى بَوْلِهٖ سَجْلًا مِنْ مَاءٍ و بریزید بول او دولچه را از آب
خواه آن آب کم باشد خواه بسیار و سجل بفتح سین مهمله و سکون جیم است اَوْ ذَنُوْبًا
مِنْ مَاءٍ یا دو لچه را پر از آب و این کلام احتمال دارد که از رسول علیه السلام باشد پس
از برای تخییر اصحاب کرام باشد یا از راوی باشد پس از برای تردید باشد و ذنوب بفتح
ذال معجمه است فَاِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيَسِّرِيْنَ وَلَمْ تُبْعَثُوْا مُعَسِّرِيْنَ زیرا که فرستاده شدید
شما از طرف خالق بسوی مخلوق در حالی که شما آسان کننده بر مخلوق باشید و فرستاده
نشدید در حالی که دشوار کننده باشید بر مخلوق و چون اصحاب کرام مقتدی
بشریعت او و مهتدی بطریقت او بودند پس آنها نیز بواسطهٔ او مبعوث بسوی
انام از جانب خالق منعام شدند حَدَّثَنَا عَبْدَانُ بفتح عین مهمله و سکون
بای موحده تحتانیه و بدال مهمله اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ پسر مبارک اَنَا يَحْيٰى بْنُ سَعِيْدٍ
قَالَ سَمِعْتُ اَنَسَ بْنَ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ح و این اشارة

حتی اذا فرغ دعا بماء فصبه علیه باب صب الماء علی البول فی المسجد حدثنا ابو الیمان انا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابا هریرة رضی الله عنه قال قام اعرابی فبال فی المسجد فتناوله الناس فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم دعوه واهریقوا علی بوله سجلا من ماء او ذنوبا من ماء فانما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین حدثنا عبدان انا عبد الله انا یحیی بن سعید قال سمعت انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم

بسوی تحویل اسناد است چنانچه گذشته وَحَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ بفتح میم وسکون
خاء معجمه وفتح لام اَنَا سُلَيْمَانُ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ اَنَسَ بْنَ
مَالِكٍ قَالَ جَاءَ اَعْرَابِيٌّ فَبَالَ فِي طَائِفَةِ الْمَسْجِدِ گفت حضرت انس که آمد یکمرد کوهستانی
که آن بروایت سلیمان پسر لیسار ذوالخویصره یمانی است پس بول کرد در یک
گوشه مسجد نبوی فَزَجَرَهُ النَّاسُ پس زجر کردند او را مردمان بزبان
فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس منع کرد آنها را پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم از زجر کردن آن مرد پس اصحاب کرام او را گذاشتند تا او از
بول خود فارغ گردید فَلَمَّا قَضَى بَوْلَهُ اَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذَنُوْبٍ
مِنْ مَاءٍ فَاُهْرِيْقَ عَلَيْهِ پس هرگاه تمام کرد آن مرد کوهستانی بول خود را
و او از وی فارغ گردید فرمود پیغمبر محمود صلی الله علیه وسلم بدولچه از آب را بران
موضع از مسجد نبوی که آن مرد کوهی در انجا بول کرده بود و ذنوب بفتح
ذال معجمه است و اُهریق بضم همزه و سکون ها است و درین حدیث
رسول مختار فوائد بسیار است یکی آنکه احتراز از نجاسة حقیقیه و حکمیه
در نفوس زکیه اصحاب علیه مقرر بود لهذا قبل از استیذان از رسول
مختار بحضور او مبادرت بانکار کردند و ایضا چون طلب امر به معروف
و نهی از منکر در عقول کامله آنها مرکوز و مستحکم بود لهذا سرعة تمام در ادای آن
امر معظم نمودند و استدلال گرفته باین حدیث مبارک آن کسیکه تمسک
بعموم جائز دانسته تا آنکه خصوص ظاهر شود ابن دقیق عید گفته که تمسک بعموم
در وقت احتمال تخصیص او نزد مجتهد واجب است و توقف از حمل کردن
بعموم بآن مجرد احتمال لازم نیست و این قصه نیز دلیل بر وی است
زیرا که رسول مختار بر اصحاب کبار درین واقعه انکار نکرد و نه گفت
که چرا این مرد اعرابی را منع و زجر می کنید بلکه امر چنان کرد که جان خود را
از زجر او نگهدارید زیرا که در وی مصلحت غامضه است و آن دفع اعظم
از دو مفسده است باختیار کردن ایسر آن هر دو است و تحصیل اشرف
دو مصلحت است بگذاشتن ایسر آن هر دو است و دیگر

وَحَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ
مَخْلَدٍ اَنَا سُلَيْمَانُ
عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيْدٍ
قَالَ سَمِعْتُ اَنَسَ
بْنَ مَالِكٍ قَالَ
جَاءَ اَعْرَابِيٌّ فَبَالَ
فِي طَائِفَةِ الْمَسْجِدِ
فَزَجَرَهُ النَّاسُ
فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَلَمَّا قَضَى بَوْلَهُ
اَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذَنُوْبٍ
مِنْ مَاءٍ فَاُهْرِيْقَ
عَلَيْهِ

و دیگر مبادرت بسوی دفع مفاسد از اعظم مقاصد ست وقتی که مانع ازان زائل شود لهذا
رسول علیه السلام اصحاب کرام را امر بریختن آب نزد فارغ شدن او از بول کرد و دیگر
آنکه از برای ازاله نجاست و اراده طهارت آب معین ست زیرا که اگر خشک شدن
آب یا جفاف بآفتاب کافی بودی البته تکلیف به طلب دولچه آب نمیکرد و دیگر آنکه
غساله نجاست که بر زمین افتد پاک است و آن غساله که بر زمین نیفتد لاحق باوست
زیرا که آن رطوبتی که بر زمین باقی ماند غساله نجاست است پس وقتی که خاک شسته
نمی شود و دانستیم که مقصود تطهیر ست البته متیقن شد که آن تری پاکست و وقتی که آنجا
پاک شد پس رطوبت منفصله نیز پاک شد زیرا که فارق منتفی است و همچنان فشاردن
جامه شرط نیست زیرا که فارق نیست و دیگر آنکه رفق و نرمی کردن بجاهل در تعلیم او آنچه
لازم است بر وی امر مستحسن ست وقتی که او معاند نباشد خصوصا وقتی که ایتلاف او مقصود
باشد و دیگر آنکه آن منبع رسالت سخت مرحمت و رأفت در حق امت بی بضاعت داشت
و آن رسول کریم صاحب خلق عظیم بود چنانچه فرمود خدای کریم وانک لعلی خلق عظیم و ابن
ماجه و ابن حبان از ابی هریره آورده فقال الاعرابی بعد ان فقه فی الاسلام فقام الی النبی
صلی الله علیه و سلم بابی وامی فلم یؤنب ولم یسبب و دیگر آنکه تعظیم مسجد بزرگوار و پاکی
او از نجاست و اقذار لازم است و در حدیث حضرت انس آمده لایجوز فی المسجد شیء غیر ما ذکر
من الصلوة والقرآن والذکر لیکن اجماع بران واقع است که آن حصر معمول به نیست و شک
نیست که فعل مذکورات و آنچه در معنی آنهاست در مسجد خلاف اولی است والله تعالی اعلم و دیگر
آنکه بمجرد ریختن آب زمین پاک میگردد و کندن آن زمین شرط در طهارت نیست و درین سخن
خلاف حنفیه است که آنها گفته اند زمین بجز از کندن پاک نمیگردد نووی وغیر او همچنان
بسبیل اطلاق ذکر کرده اند و مذکور در کتب حنفیه تفصیل است که اگر آن زمین نرم و سست
باشد بوجهیکه آب در وی در آید تا آنکه فرو میگیرد پس در طهارت آن احتیاج بسوی کندن
نیست و وقتی که آن زمین سخت و درشت باشد پس طهارت او بجز از کندن و انداختن آن
خاک صورت ندارد زیرا که آب اعلی و اسفل او را فرو نگرفته و دلیل گرفته برین بحدیثی که آمده
است او از سه طرق که یکی از آنها موصول است و دو مرسل و وقتی که مرسل بطریق دیگر مسند
شود پس امام شافعی آنها را نیز حجت داند و اما آنچه بعضی شارحین در تقویت مذهب شافعی

آورده که اگر کندن زمین واجب باشد پس یسر منقلب به عسر میگردد و سفیان ثوری گفته
که در آب بجز از سعه هرگز نیافتیم و ربیع بن سلیمان گفته که پرسیده شد امام شافعی را از حکم
مگسی که در نجاسته افتد بعد از آن طیران نماید پستر افتد بر جامه مردی پس در جواب او گفت که
جائز است که باشد در طیران او آنچه خشک میکند آنچیزی را که بر پای او است پس اگر واقعه همچنان
باشد پس مطلوب حاصل شد و اگر سخن نه چنین باشد پس هر امر وقتی که تنگ شود پس البته آن امر
فراخ گردد و در معالم گفته واذا اصابت الارض نجاسة ومطرت مطرا عاما كان ذلك مطهرا
لها و درین دلیل است بر آنکه در شان آب یسر و سعه مرعی است چنانچه رسول علیه السلام فرمود
فانما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین پس تمام بر حنفیه نیست زیرا که یسر و سعه بحسب عقل صرف
مضبوط نیست و بحسب شرع منحصر بر آنچه وارد از شارع شده است و شرط کندن زمین در
طهارت او ثابت بحدیث است که از سه طرق مروی شده چنانچه بیان نمودیم ابن
بطال گفته که اصحاب شافعی فرق کردند میان ورود نجاست بر آب و میان ورود آب
بر نجاست پس در ورود نجاست بر آب مقدار قلتین را رعایت کردند و در ورود آب
بر نجاسة آن مقدار را مرعی نکردند و ابن قصار گفته که این فرق هیچ معنی ندارد زیرا که آب
وقتی که وارد شود بر نجاست پس آن آب نجس نمیشود مگر وقتی که آن آب متغیر گردد پس همچنان
واجب است که وقتیکه نجاسة بر آب وارد شود پس آن آب نجس شود مگر وقتیکه آن نجاست
متغیر گردد زیرا که فرق در هر دو موضع هیچ نیست و کرمانی گفته که عدم فرق مسلم نیست
زیرا که نزد ورود آب بر نجاسة قوت از برای آب ثابت است زیرا که وارد عامل است و
قوت از برای عامل است و دلالة میکند بر فرق مذکور آنکه رسول مختار از برای آنکسانیکه بیدار
از خواب شوند منع فرمود تا دست خود را قبل از شستن در ظرف آب فرو برند و اگر فرق میان
وارد و مورود نمی بود البته منع از غمس و امر بغسل منتظم نمی شد و لیکن حنفیه گویند که قوت از برای
نجاسة است زیرا که رعایة احتیاط در باب طهارات و عبادات لازم است لهذا اهل اصول
گفته اند که محرم و مبیح چون متعارض شوند پس از جهت رعایة احتیاط محرم راجح بر مبیح است
ونهی از غمس قبل از غسل نیز از برای رعایة احتیاط است چنانچه قول رسول علیه السلام فانه لا یدری
این باتت یده من جسده بر وی دلالة میکند و اختلاف کردند علما در تطهیر زمین از نجاست
پس امام شافعی گفته اند که آن زمین بجز از آب پاک نمیشود و امام ابو حنیفه گفته که آفتاب نیز

نیز مثل آب زائل میکند نجاست را پس وقتی که اثر آن نجاست به آفتاب زائل شد پس آن زمین پاک گردد و نماز بروی جائز باشد زیرا که رسول علیه السلام فرموده زکوة الارض یبسها و قول سفیان ثوری و حسن بصری موافق قول امام ابی حنیفه است والله تعالی اعلم

باب بَولِ الصِّبْیَانِ باب است در بیان حکم بول بچهای خورد و صبیان بکسر صاد مهمله است و ضم او نیز لغة در وی است حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ یُوْسُفَ اَنَا مَالِكٌ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ عَائِشَةَ اُمِّ الْمُؤْمِنِیْنَ که مادر مومنان است اشارة است بسوی قول خدای تعالی که فرموده وازواجه امهاتهم اَنَّهَا قَالَتْ اُتِیَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِصَبِیٍّ که بدرستی حضرت عائشه صدیقه گفت که آورده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بچه خورد احتمال دارد که مراد ازین صبی پسر ام قیس باشد چنانچه در حدیث آینده می آید و احتمال دارد که مراد از وا امام حسن پسر حضرت علی یا امام حسین پسر حضرت علی باشد زیرا که طبرانی باسناد حسن از حدیث ام سلمه آورده که ام سلمه گفت بال الحسن او الحسین علی بطن رسول الله صلی الله علیه وسلم فترکه حتی قضی بوله ثم دعا بماء فصبه علیه و طبرانی از حدیث زینب بنت جحش چنان آورده بال الحسن وهو یحبو والنبی صلی الله علیه وسلم نائم فصعد علی بطنه و وضع ذکره فی سرته فبال فَبَالَ عَلٰی ثَوْبِهٖ پس بول کرد آن بچه خورد بر جامه او فَدَعَا بِمَاءٍ پس طلب کرد آب را فَاَتْبَعَهٗ اِیَّاهُ پس پیروی کردانید رسول او آب آن بول را با آن آب حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ یُوْسُفَ اَنَا مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ عَنْ اُمِّ قَیْسٍ بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و بسین مهمله بِنْتِ مِحْصَنٍ بکسر میم و سکون حاء مهمله و فتح صاد مهمله و بنون و ام قیس اسدیه خواهر عکاشه بود که در زمان قدیم مشرف باسلام شده بود و همراه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بیعت کرده بود و هجرت بسوی مدینه مقدسه کرده و روایت کرده شده است از وا حادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمقدار بیست و چهار که از جمله آنها دو حدیث در صحیح آمده و ام قیس از جمله زنهای دراز عمر بود اَنَّهَا اَتَتْ بِابْنٍ لَهَا صَغِیْرٍ که بدرستی آن ام قیس آورد بفرزندی از برای خود خورد سال لَمْ یَاْکُلِ الطَّعَامَ که نمیخورد آن فرزند طعام را بلکه صرف شیر میخورد و شیر از جمله مشروبات است نه از جمله مطعومات و مراد آنست که آن فرزند

بَابُ بَوْلِ الصِّبْیَانِ
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ
یُوْسُفَ اَنَا مَالِكٌ
عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ
عَنْ اَبِیْهِ عَنْ عَائِشَةَ
اُمِّ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنَّهَا
قَالَتْ اُتِیَ رَسُوْلُ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ بِصَبِیٍّ فَبَالَ
عَلٰی ثَوْبِهٖ فَدَعَا
بِمَاءٍ فَاَتْبَعَهٗ اِیَّاهُ
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ
بْنُ یُوْسُفَ اَنَا مَالِكٌ
عَنِ ابْنِ شِهَابٍ
عَنْ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ اللّٰهِ
بْنِ عُتْبَةَ عَنْ اُمِّ قَیْسٍ
بِنْتِ مِحْصَنٍ اَنَّهَا
اَتَتْ بِابْنٍ لَهَا صَغِیْرٍ
لَمْ یَاْکُلِ الطَّعَامَ

هنوز مستقل بخوردن طعام بر سبیل تغذیه و مانند آن نشده بود إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره پس نشاند آن فرزند خورد سال را رسول خدا صلی الله علیه وسلم در کنار خود و حجر بکسر حاء مهمله و فتح آن و سکون جیم آمده فبال علی ثوبه پس بول کرد آن بچه خورد بر جامه او فدعا بماء پس خواند رسول اکرم و طلب کرد آب را فنضحه پس ریخت آب را بروی بوجهیکه جاری نشد زیرا که اگر آب بعد از ریختن جاری گردد پس آن را غسل گویند و در طریق ابن عیینه از ابن شهاب فرشه آمده یعنی پاشید آن آب را بر وی و مراد از وی حالة ابتداء است پس آن رش در حالة انتهاء به نضح رسید و لم یغسله و نشست رسول علیه السلام آن جامه را و اصیلی گفته که قول ولم یغسله از کلام ابن شهاب است نه از حدیث مرفوع بلکه آن نزد قول او فنضحه تمام شده و معمر در روایت خود عبارت زائده آورده و آن چنان است قال ابن شهاب فمضت السنة ان یرش بول الصبی و یغسل بول الجاریة و ازین قول معلوم شد که ازالهٔ اعیان نجاسة و خفت او معتبر است پس آنچه از نجاسة غلیظه باشد در تطهیر آن زیادت مبالغه کرده شود و آنچه از و خفیف باشد پس در وی امرار آب بجز از مبالغه کافی است و این نضح رسول علیه السلام نه از جهت آن بود که بول فرزند خورد نجس نیست ولیکن از جهت آن بود که آن نجاسة مخففه است و علماء در بول صبی اختلاف کردند پس بعضی گفته اند که بول او پیش از خوردن طعام پاک است و قول شافعی و احمد و اسحاق همین است و این حدیث مبارک حجة است از برای آنها زیرا که درین حدیث فنضحه ولم یغسله آمده و این طائفه میان بول صبی و بول صبیه فرق کرده اند و گفته اند که بول صبیه نجس است اگرچه آن طعام نخورد و امام ابو حنیفه و مالک گفته اند که بول آن هر دو نجس است طعام بخورند یا نخورند و طحاوی از برای آن هر دو دلیل آورده که جماعه عرب غسل را نضح می نامند و دلیل بر صحة این قول حضرت عائشه صدیقه است که گفت فاتبعه ایاه و نگفت ولم یغسله و اتباع ماء در حکم غسل است و ابن قصار گفته که نضح در حدیث مذکور بمعنی غسل است زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای مقدار دفع مود النضح و جملت والد بر است ایاه و غسل دم فرمود بنضحه مهملت گفته

الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره فبال علی ثوبه فدعا بماء فنضحه ولم یغسله

بقدر غلظه نجاسة

مهلب گفته که مراد از نضح کثرت غسل و صب است زیرا که عرب ناضح میگویند از برای شتری که با و آب از چاه بیرون میکشند و بعضی از انها گفته اند که اجماع علماء بران منعقد شده که در میان بول مرد و زن هیچ فرق نیست پس همچنان در بول صبی و صبیه هیچ فرق نیست و اما قول او در ینحدیث مبارک فلم یغسله پس از قول راوی است نه از لفظ حدیث و اما آنچه بعضی شافعیه گفته اند که قیاس بر بول مرد و زن فاسد است زیرا که بول مرد و زن هردو غلیظ اند اگر چه در غلظة میان خود متفاوت اند بخلاف بول هردو طفل که رقیق و خفیف اند و بول صبی خفیف تر از بول صبیه است و بول آن صبیه غلیظ مانند بول ذکور بالغین است و بعضی از انها گفته اند که بول صبیه از جهة استیلاء رطوبة و برودت بر مزاج او غلیظ تر و بد بوی تر است از بول صبی و بعضی از انها گفته اند که در بول صبیه رطوبتی است که لزوجة دارد پس بوی بمحل سخت الصاق میکند لهذا غلیظ تر و بد بوی تر می باشد بخلاف بول صبی و بعضی از انها گفته اند که بول صبی متفرق و پراکنده میباشد بخلاف بول صبیه که آن مجتمع در یک محل می باشد پس اثر او در محل ظاهر میشود به ظهور بین بین بر تقدیر اتمام وجه فرق آن هیچ دخل و اثر در تنجیس و عدم آن ندارد زیرا که غلظة موجب تنجیس نیست و رقة موجب عدم تنجیس نیست و بر همین قیاس رطوبة و برودة و لزوجة و شدة اتصال و اجتماع و در ینحدیث مبارک فوائد است اول آنکه بر داشتن اطفال بسوی اهل کمال از جهة تیمن و تبرک مستحب است و درین استحباب مولود در حال ولادت و پس آن برابر است و دیگر آنکه لین و حسن معاشرت و رفق و تواضع همراه صغار مندوب است والله تعالی اعلم

بَابُ الْبَوْلِ قَائِمًا وَقَاعِدًا

باب است در بیان شاشه کردن در حالیکه بول کننده ایستاده باشد یا نشسته حَدَّثَنَا آدَمُ اَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْاَعْمَشِ عَنْ اَبِي وَائِلٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ اَتَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُبَاطَةَ قَوْمٍ گفت حضرت حذیفه که آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توده کروهی را و سباطه بضم سین مهمله و تخفیف با است فَبَالَ قَائِمًا پس بول کرد در حالیکه ایستاده بود ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ پس طلب کرد آب را فَجِئْتُهُ بِمَاءٍ پس آوردم من او را بآبی فَتَوَضَّأَ پس وضوء کرد و اینحدیث مبارک دلالت کرد که بول در حالة قیام جائز است و از دلالة اینحدیث جواز بول در حالة قعود بسبیل اولی معلوم شد و علما را اختلاف کردند که بول در حالة قیام مکروه است یا مکروه نیست و امام مالک قول ثالث گفته که اگر بول کننده در جای باشد که از انجا بول بر حال

بَابُ الْبَوْلِ قَائِمًا وَقَاعِدًا حَدَّثَنَا آدَمُ اَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْاَعْمَشِ عَنْ اَبِي وَائِلٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ اَتَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُبَاطَةَ قَوْمٍ فَبَالَ قَائِمًا ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَجِئْتُهُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ

او نمی‌بیند پس بول کردن در حالت قیام هیچ باک ندارد و اگر چنین نباشد پس آن مکروه است
و دلیل او همین حدیث مبارک است زیرا که اغلب آنست که آن سباطه چیزی از بول بانسان
نمی پرد و هر کس که او را مکروه دانسته پس خبر این نیست که مکروه دانسته از جهت ترس پریدن
بول بسوی بول کننده و هر کس که او را جائز دانسته پس خبر این نیست که او را جائز دانسته از جهت آنکه
صوت از مقعد انسان در اغلب اوقات وقتی که بول ایستاده کند بیرون نمیشود بخلاف بول
در حالت قعود که آن صوت در اغلب اوقات از بول کننده خارج میشود لهذا حضرت عمر فاروق
رضی الله عنه گفت البول قائما احصن للدبر و بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون ایستاده بول
میکرد مردم را از جان و جان خود را از مردم دور نمیکرد بلکه حضرت حذیفه را امر به نزدیک شدن
میکرد و علما در بول کردن رسول مقبول در حال قیام چندین وجوه ذکر کرده اند بعضی گفته اند
که دران بقعه جائی پاک از برای نشستن نبود پس بسوی قیام مضطر شد و بعضی گفته اند که اطراف
آن سباطه مرتفع و عالی بودند و بعضی گفته اند که در پای مبارک رسول کریم زخمی بود که بسبب
آن قدرت بر نشستن نداشت چنانچه روایت آمده که رسول علیه السلام انما بال قائما من
جرح کان بمأبضه و مأبض بهمزه ساکنه بعد از میم مفتوحه پستر بموحده مکسوره و ضاد معجمه باطن
زانو است و بعضی گفته اند و او را از امام شافعی نقل کرده اند که مردم عرب بول کردن در حالت
قیام را شفا از برای درد پشت و کمر می شمردند پس شاید دران هنگام رسول علیه السلام درد به
پشت مبارک داشت لهذا بول ایستاده کرد و بعضی گفته اند که در اغلب اوقات وقت بول
کردن در حالت قعود چیزی از دبر انسان بیرون میشود اما در حالت قیام پس انسان مامون از خروج
صوت و حدث از دبر میباشد و این از جهت آنست که در حالت قعود استرخاء مر انسان را عارض
میشود بخلاف حالت قیام که هرگز استرخاء بانسان عارض نمی شود چنانچه قول حضرت عمر فاروق
که گذشته بر همین دلالت میکند و بر هر تقدیر پس معتاد از فعل رسول اکرم بول کردن در حالت قعود
بود اما بول در حالت قیام پس نادر بود از جهت ضرورتی که داعی شد او را بسوی آن فعل و در حدیث
مبارک دلیل است که مدافعت بول و مصابرت در وی یعنی درنگ کردن در و بعد از آمدن او
مکروه است زیرا که در وی ضرر است و لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و نووی گفته که احتمال دارد
که رسول علیه السلام ایستاده بول از انجهت کرده باشد که تا بیان جواز آن فعل بخلق معلوم گردد
و اما بول کردن آن ذات مبارک در سباطه قوم پس از انجهت بود که آن قوم اذن بجهت راحت

یا در وقت در قضاء حاجت کرده بودند یا آنکه آن سباطه مختص بمملوکیت آنها نبود بلکه نزدیک از سراهای آنها بود پس از جهت قرب اضافه بسوی آنها کرده شد نه از جهة ملک و آن قوم ببول کردن دران سباطه خوش وقت می شدند و اگر گفته شود که معروف از عادة رسول علیه السلام چنانچه بود که در وقت قضاء حاجة دور از مردم میرفت و درین مقام چگونه بر سباطه قوم که نزدیک از سراهای آنها بود بول کرد جواب آنکه رسول علیه السلام دران مجلس اشتغال بسیار بامور مسلمانان داشت و در مصالح آنها نظر بر محل اعلی میکرد پس آن مجلس او دراز شد و او را فرصت قیام ازان مجلس بسبیل سرعة میسر نشد پس او را دور رفتن ممکن نشد و اگر دور میرفت البته ضرر باو عارض میشد و این حدیث مبارک دلالت میکند برانکه بول بقرب دیار جائز است و خدمة مفضول از نبی فاضل مستحسن است و استعانت از غیر باحضار آب وضوء جائز است والله تعالی اعلم

بَابُ الْبَوْلِ عِنْدَ صَاحِبِهٖ وَالتَّسَتُّرِ بِالْحَائِطِ باب است در بیان بول کردن کسی نزد رفیق خود و پرده کردن بدیوار حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ اَبِیْ شَیْبَةَ اَنَا جَرِیْرٌ عَنْ مَنْصُوْرٍ عَنْ اَبِیْ وَائِلٍ عَنْ حُذَیْفَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ رَاَیْتُنِیْ اَنَا وَالنَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ نَتَمَاشٰی گفت حذیفه که دیدم من جان خود را و پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که راه میرویم فَاَتٰی سُبَاطَةَ قَوْمٍ خَلْفَ حَائِطٍ پس آمد رسول علیه السلام تودهٔ یک کروه را در پس دیوار فَقَامَ کَمَا یَقُوْمُ اَحَدُکُمْ پس ایستاد چنانکه ایستاده میشود یکی از شما فَبَالَ پس بول کرد درهمان حالة ایستادگی فَانْتَبَذْتُ مِنْهُ پس گوشه رفتم و دور شدم من از و فَاَشَارَ اِلَیَّ پس اشارة کرد بسوی من که نزدیک بیا و ازین قول معلوم شد که حضرت حذیفه یمانی از رسول رحمانی همچنان دور نرفته بود که از چشم مبارک رسول ایزد تبارک غائب شده بود فَجِئْتُهٗ پس آمدم من او را و نزدیک او شدم فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِهٖ پس ایستادم من نزد پاشنه پای او و عقب بکسر قاف است حَتّٰی فَرَغَ تا آنکه فارغ شد رسول علیه السلام از بول خود و رسول هاشمی حذیفه انصاری را نزدیک خود ازانجهة طلب نمود که تا آنجا ایستاده باشد و اجنبی را نگذارد که در انجا گذر کند زیرا که آن سباطه نزدیک سراهای آن قوم بود پس در اکثر اوقات آن بقعه خالی از گذرنده نبود و حضرت حذیفه در ابتداء حال گوشه از رسول با کمال از جهة شده بود تا چیزی از انچه جاری میشود از حدث نزد بول کردن نشنود چون رسول مقبول بول در

باب البول عند صاحبه والتستر بالحائط حدثنا عثمان بن ابي شيبة انا جرير عن منصور عن ابي وائل عن حذيفة رضي الله عنه قال رأيتني انا والنبي صلى الله عليه وسلم نتماشى فأتى سباطة قوم خلف حائط فقام كما يقوم احدكم فبال فانتبذت منه فأشار الي فجئته فقمت عند عقبه حتى فرغ

حالت قیام کرد و ترس خروج آنچه حضرت حذیفه از و ترسیده بود زائل شد پس او را امر
به نزدیک شدن کرد ابن بطال گفته که از سنت است نزدیک شدن بسوی بول کننده
وقتی که آن ایستاده بول کند لیکن این سنت وقتی است که آن کس مامون از دیدن عورة
و باشد و اما وقتی که نشسته بول کند پس سنت دور شدن از وی است و باقی تحقیقات گذشته
والله تعالی اعلم باب البول عند سباطة قوم یعنی باب است در بیان شاشه کردن
نزد توده یک گروه و سباطه بضم سین مهمله عبارت از مزبله و کناسه است که مردم خس
و خاشاک و جمیع مکروهات را در انجا اندازند حدثنا محمد بن عرعرة بفتح عین مهمله
و برا مکرره است انا شعبة عن منصور عن ابی وائل قال کان ابو موسی الاشعری
یشدد فی البول گفت ابو وائل که بود حضرت ابو موسی اشعری بحالی که سختی میکند بر
جان خود در حال بول کردن خود یعنی احتیاط بسیار در احتراز از شاشات بول میکرد
تا آنکه او در قاروره بول میکرد ویقول ان بنی اسرائیل کان اذا اصاب ثوب
احدهم قرضه و میگوید که بدرستی که فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام بود
شان این و حال آنها چنان که وقتی که می رسید بول جامه یکی را از ایشان قطع میکرد آن یکی
آن جامه را بقدر آن موضع که با و بول رسیده بود پس بر مایان نیز رعایت کمال
احتیاط در شان آن بول لازم است و اسرائیل لقب ابن برای حضرت یعقوب پسر
حضرت اسحاق پسر حضرت ابراهیم خلیل الله است و معنی او بزبان کنعانی بنده خدا
است و قرضه بضاد معجمه ماخوذ از قرض بمعنی قطع است و مقراض از همین ماخوذ است
فقال حذیفة لیته امسک پس گفت حضرت حذیفه که کاشکی آن ابو موسی
اشعری بند میکرد و نگاه میکرد جان خود را از ان سختی کردن در بول یا زبان خود را از ان
قول یا آن عمد خود را از ان هر دو اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم
فبال قائما زیرا که آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم توده یک قوم را پس بول کرد در
حالیکه آن ذات مبارک ایستاده بود و مقصود حضرت حذیفه آنست که آن تشدید
ابی موسی اشعری خلاف سنت نبوی است زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ایستاده
بول کرد و شک نیست که ایستاده خالی از رشاشات بول نمی باشد و رسول مخلوقات
بسوی این احتمال التفات هرگز نکرد و بول کردن در قاروره بر جان خود تکلیف احتیاط نکرد

باب البول عند سباطة قوم
حدثنا محمد بن عرعرة
قال حدثنا شعبة
عن منصور
عن ابی وائل قال کان
ابو موسی الاشعری
یشدد فی البول
ویقول ان بنی
اسرائیل کان اذا
اصاب ثوب
احدهم قرضه
فقال حذیفة
لیته امسک
اتی النبی صلی الله
علیه وسلم سباطة
قوم فبال قائما

ابن بطال گفته که درین حدیث مبارک حجت است از برای کسی که در بول یسیر رخصت کرده زیراکه
معهود است که هر کس که ایستاده بول کند پس البته بسوی او از بول مثل سرهای سوزنها می پرد
و علما اختلاف کردند در بولی که بمقدار سر سوزن باشد پس امام مالک گفته که او را بر سبیل استحباب
و تنزه غسل باید و امام شافعی بر سبیل وجوب غسل او دانسته و این حدیث مبارک حجت بر وی
است و امام ابوحنیفه او را معاف دانسته مانند قلیل از نجاسات دیگر و ثوری گفته که بودند سلف
که رخصت میکردند در بول قلیل و الله اعلم **باب** غسل الدم باب است در بیان
شستن خون از جامه و بدن حدثنا محمد بن المثنی بر صیغه اسم مفعول از تثنیه انا یحیی عن هشام
حدثتنی فاطمة عن اسماء قالت جاءت امرأة الی النبی صلی الله علیه وسلم گفت خاتون
اسماء دختر حضرت ابی بکر صدیق که آمد یک زنی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت ارأیت
یا رسول الله پس گفت آن زن که خبر ده مرا ای رسول خدا و درین مجاز است زیراکه اطلاق
کرد رؤیة را و مراد گرفت اخبار را از جهة آنکه رؤیت سبب اخبار است و استفهام را بمعنی امر کرد
زیراکه هر دو بر طلب دلالة میکنند احدینا تحیض فی الثوب کیف تصنع که یکی از ما زنها
حیض میکند در جامه خود یعنی خون حیض در مدت حیض بسوی جامه میرسد چگونه میکند آن
یکی از مایان یعنی آن جامه را چه کار کند تا آن جامه پاک شود و کیف تصنع متعلق باستخبار
است قال تحته فرمود رسول محمود که بباید آن خون را و مراد از حت دور کردن عین خون
است و تحته بضم حاء مهمله و تشدید تاء مثناة فوقانیه ماخوذ از حت بمعنی حک است ثم تقرصه
بالماء پس تر میکند آن خون را از آن جامه بآب یعنی آن موضع باطراف انگشتها و ناخنها بالد
تا آن خون متحلل شود و آنچه در جامه سرایت کرده بود بیرون آید و تقرصه بفتح تاء مثناة فوقانیه
و سکون قاف و ضم راء مهمله و ضم صاد مهمله ماخوذ از قرص بمعنی قلع و کندن است و تنضحه و
تصلی فیه و نضح کند آن زن آن جامه را و نماز کند دران جامه خطابی گفته که نضح درین مقام بمعنی
غسل است یعنی میشوید آن زن آن جامه را و قرطبی گفته که مراد باوی رش است یعنی پاشیدن
آب زیراکه شستن خون مستفاد شده از قول ثم تقرصه بالماء و اما نضح پس از برای
آن چیزیست که از خون در وسط ثوب سرایت کرده لیکن برین تقدیر لازم میآید که ضمیر تنضحه راجع
بسوی ثوب باشد یعنی می پاشد آن جامه را برخلاف ضمیر تحته و تقرصه زیراکه آن راجع بسوی
خون است پس انتشار ضمائر لازم می آید و آن قبیح است و بعد ازین گویم که رش و پاشیدن

باب غسل الدم حدثنا محمد بن المثنی انا یحیی عن هشام حدثتنی فاطمة عن اسماء قالت جاءت امرأة الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت ارأیت یا رسول الله احدینا تحیض فی الثوب کیف تصنع قال تحته ثم تقرصه بالماء و تنضحه و تصلی فیه

آب در جامه مشکوک فیه هیچ فائده نمیکند زیراکه اگر آن جامه پاک باشد پس حاجة بسوی رش
نیست واگر نجس باشد پس برش او پاک نمیشود خطابی گفته که درین حدیث مبارک دلیل است
برانکه نجاسات زائل بآب میشوند پس بس و بائعات دیگر جز از آب زائل نمیشوند زیراکه جمیع نجاسات
مثل خون اند وهیچ تفاوت و فرق درمیان آنها ومیان و باجماع علما نیست واین حدیث
مبارک نزد علما محمول بر خون بسیار است زیراکه حق سبحانه جل شانه در نجاسة خون شرط
کرد که آن مسفوح باشد وآن کنایة از خون بسیار وجاری است لیکن علما اختلاف کردند
در مقدار آنچه از خون معاف است پس کوفیان در رو و در سائر نجاسات قدر درهم معاف
دانسته اند وامام مالک گفته که قلیل از خون معاف دانست بخلاف قلیل در سائر نجاسات
که غسل آن لازم است ودر روایت ابن وهب از امام مالک آمده که خون حیض مانند سائر
نجاسات است وقلیل وکثیر او در وجوب غسل برابر است بخلاف سائر خونها وحجه این قول
او قول رسول علیه السلام است که برای اسماء گفت حتیه ثم اقرصیه وفرق درمیان قلیل وکثیر
نکرد واو را مقدر بدرهم ومادون او نکرد ووجه روایت دیگر او آنست که خون قلیل موضع
ضرورة است زیراکه انسان در غالب احوال خالی از دانه یا دنبل یا شقاق یا کیک نمی باشد
وازهمین جهة حق سبحانه جل شانه خون مسفوح را حرام گردانید وغیر مسفوح را حرام نکرد ودر
سائر نجاسات قید مسفوح اعتبار نکرد ونزد امام شافعی غسل خون قلیل مانند کثیر واجب است
ومانند سائر نجاسات مگر خون براغیث که تحرز از ان ممکن نیست ونزد حضرت ابو هریره که یک
قطره یا دو قطره خون هیچ باک در نماز نمیدانست وحضرت ابن عمر دانه را از بدن خود عصر نمود
پس خون ازو بیرون آمد پس او را بدست خود مالید ونماز ادا کرد حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ هُوَ ابْنُ سَلَامٍ
به تخفیف لام اَنَا اَبُوْ مُعَاوِيَةَ اَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ جَاءَتْ
فَاطِمَةُ بِنْتُ اَبِيْ حُبَيْشٍ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت حضرت عائشه که آمد فاطمه
دختر ابی حبیش بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وحبیش بضم حاء مهمله وفتح باء موحده وتحتانیه
وسکون یاء مثناة تحتانیه وبشین معجمه است وآن فاطمه قرشیه اسدیه است فَقَالَتْ يَا رَسُوْلَ
اللّٰهِ اِنِّيْ امْرَاَةٌ اُسْتَحَاضُ وپس گفت که ای رسول خدا بدرستی که من زنی ام که همیشه خون
میکنم وبرجان خود می بینم واستحاض بضم همزه وفتح تاء مثناة فوقانیه ماخوذ از استحاضه است
وآن عبارت از استمرار جاری شدن خون از زن در غیر وقت خود فَلَا اَطْهُرُ پس پاک

حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ هُوَ ابْنُ سَلَامٍ اَنَا اَبُوْ مُعَاوِيَةَ اَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ جَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ اَبِيْ حُبَيْشٍ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّيْ امْرَاَةٌ اُسْتَحَاضُ فَلَا اَطْهُرُ

نمی شوم من کاهی واطهر بضم ها ست افادع الصلوة آیا پس ترک کنم و بگذارم نماز را
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا پس فرمود رسول محمود در جواب آن زن
معهود که ترک مکن نماز را انما ذلك عرق جز این نیست که آن خون ای زن رگ
است که شکافته شد. و یعنی آن خون خونی است که از رگ آمده که آن رگ را عاذل
بعین مهمله وذال معجمه مکسوره میگویند و از رحم نیست پس در قول او عرق حذف مضاف
واقامة مضاف الیه مقام اوست یعنی انما ذلك دم عرق ولیس بحیض و نیست آن
خون خون حیض که مانع از نماز است فاذا اقبلت حیضتك پس وقتیکه پیش آید حیض
تو یعنی آن ایام بر حسب عادت تو بیاید فدعی الصلوة پس بگذار تو نماز را زیرا که آن
خون حیض است و حیض مانع از نماز است واذا ادبرت فاغسلی عنك الدم ثم
صلی و وقتی که پشت دهد حیض تو یعنی آن ایام بگذرند پس بشوی از جان خود آن خون
را پس نماز خوان زیرا که آن خون از رگ است و از رحم نیست تا مانع از نماز شود
و امر با غتسال بعد از پاک شدن از حیض و وجوب آن از ادله دیگر مستفاد است
چنانچه بسط آن در کتاب حیض می آید انشاء الله تعالی و مراد از ادبار حیض انقطاع اوست
و علامت انقطاع او آنست که خون و زردی و کدورت از رحم بیرون نیاید عم
از انکه رطوبة سفیده از رحم بیرون آید یا هیچ چیزی از و بیرون نیاید پس وقتی که
حیض منقطع شد پس غسل جمیع بدن بران حائضه برای اول نماز که می یابد او را واجب
گردد و در یک روایت از امام مالک آمده که آن زن جان خود را سه روز بند
کند از نماز و مراد از قول او انما ذلك عرق آنست که آن خون خون رگ است و خون
رحم نیست و چون خون از رحم نشد پس حیض نشد زیرا که حیض عبارت از خونی است
که حق تعالی او را مهیا از برای جنین گذاشته و او را بقدرت کامله خود بسوی مجاری رحم
دفع میکند تا آنکه در ان محل مجتمع شود و از همین جهت او را حیض میگویند زیرا که او ماخوذ
است از قول عرب استحوض الماء یعنی مجتمع شد آب و حوض نیز ماخوذ ازین است پس وقتیکه
آن خون در رحم جمع شود و بسیار گردد و جنین متغذی در و نباشد پس آن بحکمة بالغه
حق جل و علی شانه میریزد و ازین حدیث مبارک معلوم شد که ازالهٔ نجاسة واجب است
و خون نجس است و مجرد انقطاع حیض نماز واجب گردد و در ازالهٔ نجاسات عدد شرط نیست

افادع الصلوة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا انما ذلك عرق و لیس بحیض فاذا اقبلت حیضتك فدعی الصلوة واذا ادبرت فاغسلی عنك الدم ثم صلی

بلکه انتظار وازاله نجاسة کافی در وضو نیست خطابی گفته که این حجة است از برای کسی که
میگوید که بیرون آمدن خون جز از سبیلین مؤثر در وجوب وضو نیست زیرا که رسول
مقبول معلل کرد نقض طهارت را به بیرون آمدن خون از رگ شکافته شده و شک نیست
که هر خون که از بدن انسان بیرون می آید پس جز این نیست که بیرون می آید از رگ زیرا که مجاری
دم از جسد رگها اند پس این واشارت کرد رسول علیه السلام باین قول مبارک بسوی فرق
میان حیض واستحاضه بآنکه خروج حیض مصحح از برای بدن است زیرا که او مانند خروج سائر
اثقال از بدن است مانند بول وغائط وجز آن که از طبع انسان مستغنی است وبدفع
آن خفة در بدن حاصل می آید بخلاف استحاضه که آن مرض از برای بدن است مانند
سائر امراض که بآنها خوف هلاک وتلف متحقق می شود قال گفت هشام راوی وقال
ابی وگفت پدر من که آن عروه است پس لفظ ابی بهمزه مفتوحه وبا موحده مکسوره مخففه
در قول او وقال ابی مقوله از برای قال اول است ثم توضأی لکل صلوة حتی یجیء ذلک
الوقت پستر وضو کن تو از برای هر نماز یعنی از برای وقت هر نماز زیرا که در حدیث صحیح
آمده المستحاضة تتوضأ لکل صلوة واین مفسر است تا آنکه بیاید باز آن وقت حیض
یعنی ایام او بر حسب عادة وظاهر آنست که این لفظ نیز مرفوع بسوی رسول مقبول است واگر چنین
بودی البته ثم تتوضأ بصیغه اخبار میگفتی پس چون او را بصیغه امر آورده پس او مشابه بقول او فاغسلی
شد وآن مرفوع است پس این نیز مرفوع شد والله تعالی اعلم **باب** غسل المنی وفرکه
وغسل ما یصیب من المرأة
باب است در بیان شستن منی وخراشیدن ومالیدن او وشستن
آنچیزیکه میرسد جامه را وجز آن را از زن ودرین مسئله حدیث صریح است که مؤلف او را در آخر
کتاب غسل از حضرت عثمان آورده واو را درین مقام ذکر نکرد گویا مؤلف این مسئله را استنباط کرده است از آنکه
در اکثر اوقات منی که بجامه حاصل میشود خالی از مخالطه آب زن در رطوبت و نمی باشد حدثنا عبدان
بفتح عین مهمله وسکون با موحده انا عبد الله هو ابن المبارک انا عمرو بن میمون الجزری بجیم
فتح زا معجمه وبعد از آن برا مهمله منسوب بسوی جزیره است میمون پسر مهران والد عمرو بود به جزیره نازل شده
ودران جزیره سکونت اختیار کرده بود پس لهذا او را بجزیره نسبت کردند وکنیت عمرو ابو عبد الله بود واو در
سنت وورع وزهد وتقوی یگانه بود ودر سال یکصد چهل وپنج وفات یافت عن سلیمان بن یسار خدمین عن عائشة قالت کنت
اغسل الجنابة من ثوب النبی صلی الله علیه وسلم گفت حضرت عائشه که بودم من که میشستم اثر جنابت را یعنی آب منی از جامه رسول خدا صلی الله علیه

حتی یجیء ذلک الوقت ... باب غسل المنی وفرکه وغسل ما یصیب من المرأة حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عمرو بن میمون عن سلیمان بن یسار عن عائشة قالت کنت اغسل الجنابة من ثوب النبی صلی الله علیه وسلم

دلالة چنان میکند که این عمل از آن خاتون صالحه بر سبیل تکرار از و صادر شده است فیخرج
الی الصلوة پس بیرون می آید بسوی نماز وان بقع الماء فی ثوبه و حال آنکه قطعهای آب
که رنگهای آنها مخالف از برای رنگ باقی جامه بود ثابت و متحقق بود و بقع بضم باء
موحده و فتح قاف و بعین مهمله جمع بقعه بضم باء موحده است مثل نطف و نطفه و بقعه عبارت
از قطعهٔ زمین است که رنگ او مخالف از برای رنگ زمین متصل باشد و در بعضی نسخها بقع
بضم باء موحده و سکون قاف آمده و آن جمع بقعه بفتح باء موحده مانند تمر و تمره است
تیمی گفته که مراد درین مقام به بقعه اثر است یعنی رسول علیه السلام بیرون می آمد بسوی
نماز و حال آنکه اثرها و نشانیهای آب هنوز در جامهٔ او باقی بود و اهل لغت گفته اند که بقع
عبارت از اختلاف دو رنگ است و اگر گفته شود که این حدیث مبارک بر فرک منی هرگز
دلالة نمیکند پس همراه ترجمهٔ باب چگونه مطابق آید جواب آنکه از غسل منی معلوم شد که فرک
او کفایت در تطهیر نمیکند و مراد از باب آنست که این باب است در بیان حکم منی از غسل
و فرک او که کدام یکی ازین دو حکم در منی بحدیث مبارک ثابت شده و اگر گفته شود که
اینحدیث مبارک دلالة نمیکند بر غسل آنچه میرسد جامهٔ مرد را از زن و حال آنکه در ترجمهٔ باب
آن نیز مذکور است جواب آنکه او بحسب دلالة از حدیث مبارک معلوم شد زیرا که شک نیست
که نزد جماع رطوبت فرج زن با منی مخالطة میباید پس از شستن منی شستن آن رطوبة
نیز حاصل شد یا آنکه در ترجمهٔ باب دو چیز یاد کرد و در وقت بیان بر یکی از آنها اکتفاء کرد
و مؤلف این کار بسیار بار میکند از جهة آنکه در قصه او بود که روایت متعلقه بمطلب دیگر نیز می
آرد لیکن آن از برای او میسر نشد و اگر گفته شود که این حدیث مبارک حجة از برای کسی است که
میگوید منی نجس است جواب آنکه حجة از برای او نیست زیرا که احتمال دارد که غسل او از جهة آن باشد که
مجرای او نجس است از جهت آنکه مجرای او و مجرای مذی و بول و ودی یک است یا غسل او از جهة
آن باشد که رطوبت فرج زن با آن مختلط شده ولیکن این احتمال بر مذهب آنکسی تمام است که میگوید
که رطوبت فرج زن نجس است یا آنکه حدیث مبارک دلالة بر غسل میکند اما وجوب غسل از وی هرگز
معلوم نمیشود و همچنان اینحدیث مبارک دلالة بر نجاسة رطوبت فرج زن نمیکند و در
صحاح آمده که حضرت عائشه صدیقه گفت لقد رایتنی افرکه من ثوب رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرکا فیصلی فیه و ازین قول حضرت عائشه معلوم شد که منی آدم طاهر است

فیخرج الی الصلوة و ان بقع الماء فی ثوبه

زیراکه اگر آن نجس میبود البته فرک در تطهیر آن کفایت نمیکرد مانند خون و ایضا از همین قول
معلوم شد که آنچه بعضی گفته اند که آن جامه خواب بود نه جامه نماز صحیح نیست زیراکه قول
او فیصلی فیه دلالة واضح میکند که آن جامه نماز و جواب صحیح از برای آن کسی که میگوید که منی
نجس است ازین قول آنست که احتمال دارد که آن منی در ذات خود نجس باشد و جامه نماز
از و بفرک پاک گردد چنانچه روایت آمده که در ازاله نجاسة از نعلین خاک کفایت میکند
و این دلالة نمیکند بر آنکه آن نجاسة نیست و اما آنچه بعضی در جواب گفته اند که منی رسول
علیه السلام پاک بود مانند سائر فضلات آن لهذا بمجرد فرک کفایت کرد بخلاف منی دیگر
مردمان که آن نجس است و این از جمله خصائص آن ذات مبارک است پس بر تقدیر
صحت او لازم و وارد می شود بر وی که منی آن ذات مبارک خالی از جماع نبود
پس البته همراه منی زن مختلط می شد و شک نیست که آن نزد آن قائل نجس است پس
فرک در وی کفایت نکند لهذا شیخ موفق و تابعان او استدلال کرده اند بر آنکه رطوبت
فرج زن نیز پاک است و همچنان قول آنکسی که گفته منی خالی از مذی نمیباشد پس منی
نجس شود اگرچه در ذات خود پاک است صحیح نیست زیراکه وقت شدة شهوت
منی بجز از مذی و بول بیرون می آید مانند حالت احتلام **فائده** بدانکه علماء
دین متین در طهارت منی آدمیین اختلاف کرده اند پس مذهب امام ابی حنیفه و مالک
آنست که آن نجس است لیکن امام مالک گفته که غسل او واجب است خواه آن منی خشک
باشد خواه تر و امام ابو حنیفه گفته که وقتی آن منی خشک باشد پس فرک در تطهیر آن نیز
کفایت میکند و مذهب امام شافعی و احمد آنست که آن منی پاک است و اما منی سگ و خوک
پس نجس است باتفاق جمیع مذاهب و در نجاست وی هیچکس را اختلاف نیست و در منی
ماسوای آن هر دو از حیوانات سه اقوال است قول اول آنست که منی اینها پاک است
خواه گوشت آنها خورده شود خواه خورده نشود و قول دویم آنست که منی آنها نجس
بر سبیل اطلاق است و قول سیوم آنست که منی آنها که گوشت آنها خورده می شود
پاک است و منی آنها که گوشت آنها خورده نمی شود نجس است ابن قصار گفته که منی
انسان مثل مذی او نجس است زیراکه آن هر دو از مخرج بول بیرون می آیند و اگر
گفته شود که منی انسان طاهر است زیراکه از وی عین طاهر متولد می شود جواب آنکه

کاه کاه اصل نجس میباشد و فرع طاهر ازو پیدا آید چنانچه شیر پاک ست و از خون نجس متولد
است و اگر گفته شود که منی انسان پاک است زیرا که انبیاء کرام علیهم الصلوٰة والسلام ازو
پیدا شده اند پس چگونه آن نجس باشد جواب آنکه این دلیل معارض است بآنکه از همان منی
اشقیاء عظام علیهم اللعنة والرغام مانند فرعون و نمرود که دعوی ربوبیت والوهیت نموده
پیدا شده اند پس چگونه آن پاک باشد واللہ تعالی اعلم حَدَّثَنَا قُتَیْبَةُ مصغر قتبه انا
یَزِیْدُ اَنَا عَمْرٌو یَعْنِی ابْنَ مَیْمُوْنٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ
رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہَا ح واین علامة تحویل اسناد است وَحَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ اَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ
اَنَا عَمْرُو بْنُ مَیْمُوْنٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہَا
گفت سلیمان پسر یسار که شنیدم من از حضرت عائشه صدیقه عَنِ الْمَنِیِّ یُصِیْبُ الثَّوْبَ
از حکم منی که میرسد جامه را فَقَالَتْ کُنْتُ اَغْسِلُهٗ مِنْ ثَوْبِ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ پس گفت حضرت عائشه صدیقه که بودم من بحالی که میشویم آن منی را از جامه
رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم فَیَخْرُجُ اِلَی الصَّلٰوةِ پس بیرون می آمد از حجرهٔ مقدسه
بسوی مسجد مبارک وَاَثَرُ الْغَسْلِ فِیْ ثَوْبِهٖ و حال آنکه علامت و نشانی آن شستن
هنوز در جامه متبرک او باقی میبود بُقَعَ الْمَاءِ مراد میگیرم من بآن اثر قطرهای آب را
پس قول و بقع الماء بفتح عین مهمله منصوب بر مدح و اختصاص است و تقدیر کلام
چنان است اعنی بقع الماء و در بعضی نسخها بضم عین مهمله نیز آمده و برین تقدیر او
جواب از سوال مقدر است گویا سائلی سوال کرد که آن اثر چه چیز بود جواب داد
که آن اثر نشانهای آب در جامه او بود و این حدیث مبارک دلالة میکند بر آنکه
سوال زنان از اموری که متعلق بجماع اند از برای تعلیم احکام شرعیه جائز است
و بر آنکه خدمت زوجات از برای ازواج مستحسن است و بر آنکه میان
رسول علیه السلام و عائشه اتحاد تام بود و بر آنکه مبادرة بسوی غسل نجاسة مستحب
است و تحقیقات این حدیث مبارک گذشته واللہ تعالی اعلم **بَاب**
اِذَا غَسَلَ الْجَنَابَةَ وَغَیْرَهَا فَلَمْ یَذْهَبْ اَثَرُہٗ این باب است در بیان آنکه وقتی
که بشوید کسی جنابت را و جز آن را پس نرفت و محو نشد اثر آن غسل یا اثر آن
شی مغسول و در بعضی نسخها اثرها آمده است یعنی نرفت اثر آن جنابت و کلمه فا

حَدَّثَنَا قُتَیْبَةُ انا یَزِیْدُ انا عَمْرٌو عَنِ ابْنِ مَیْمُوْنٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہَا ح وَحَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ انا عَبْدُ الْوَاحِدِ انا عَمْرُو بْنُ مَیْمُوْنٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہَا عَنِ الْمَنِیِّ یُصِیْبُ الثَّوْبَ فَقَالَتْ کُنْتُ اَغْسِلُهٗ مِنْ ثَوْبِ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَیَخْرُجُ اِلَی الصَّلٰوةِ وَاَثَرُ الْغَسْلِ فِیْ ثَوْبِهٖ بُقَعُ الْمَاءِ

در قول او فلم یذهب از برای عطف است نه از برای جزا زیرا که جزا او محذوف است و تقدیر کلام چنان است فاعلمه ایصح صلوته فی ذلک الثوب ام لا حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ اِسْمٰعِيْلَ الْمِنْقَرِيُّ بکسر میم و سکون نون و فتح قاف منسوب سوی بنی منقر است که آن بطن از تمیم است اَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بحاء مهمله پسر زیاد است اَنَا عَمْرُو بْنُ مَيْمُوْنٍ قَالَ سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ يَسَارٍ فِي الثَّوْبِ تُصِيْبُهُ الْجَنَابَةُ گفت عمرو پسر میمون که شنیدم من سلیمان پسر یسار را در شان جامه در حالی که میرسد آن جامه را جنابة یعنی منی که حکم آن جامه چیست قَالَ قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا كُنْتُ اَغْسِلُهُ مِنْ ثَوْبِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت سلیمان پسر یسار در جواب عمرو که گفت حضرت عایشه صدیقه که بودم من که می شویم اثر آن جنابة را یا منی را از جامه رسول خدا صلی الله علیه وسلم وَاَثَرُ الْغَسْلِ فِيْهِ و حال آنکه هنوز نشانی آن شستن دران جامه بود بُقَعُ الْمَاءِ مراد میگیرم بآن اثر غسل نشانهای آب را و این لفظ را تحقیق الحالی گذشته حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ اَنَا زُهَيْرٌ مصغر زهر اَنَا عَمْرُو بْنُ مَيْمُوْنِ بْنِ مِهْرَانَ بکسر میم عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا اَنَّهَا كَانَتْ تَغْسِلُ الْمَنِيَّ مِنْ ثَوْبِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدرستی آن حضرت عایشه صدیقه بود که می شوید منی را از جامه رسول خدا صلی الله علیه وسلم حضرت عایشه میگوید ثُمَّ اَرَاهُ فِيْهِ بُقْعَةً اَوْ بُقَعًا پس من می دیدم که آن منی را یا آن غسل را دران جامه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالی که آن یک نشانی بود یا نشانیهای بسیار و احتمال دارد که این تردید از کلام حضرت عائشه صدیقه باشد و آن مبنی بر وحالة مختلفه باشد و احتمال دارد که از شک راوی باشد و لفظ قالت پیش از قول او ثم اراه محذوف است زیرا که سلیمان بن یسار تابعی است نه صحابی و ازین حدیث مبارک حکم غسل غیر جنابة بر سبیل قیاس بر جنابة نیز معلوم شد پس ترجمه بحسب هر دو جزء آن منطبق شد مهلب گفته که ازین حدیث مبارک معلوم شد که بقاء اثر نجاسات بعد از غسل هیچ ضرر نمیکند زیرا که حکم سائر نجاسات و حکم جنابة یک است لهذا امام بخاری در ترجمه باب گفت باب اذا غسل الجنابة وغیرها و سائر نجاستها را بر جنابة قیاس کرد والله تعالی اعلم

حَدَّثَنَا مُوْسَى بْنُ اِسْمٰعِيْلَ الْمِنْقَرِيُّ اَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ اَنَا عَمْرُو بْنُ مَيْمُوْنٍ قَالَ سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ يَسَارٍ فِي الثَّوْبِ تُصِيْبُهُ الْجَنَابَةُ قَالَ قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا كُنْتُ اَغْسِلُهُ مِنْ ثَوْبِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاَثَرُ الْغَسْلِ فِيْهِ بُقَعُ الْمَاءِ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ اَنَا زُهَيْرٌ اَنَا عَمْرُو بْنُ مَيْمُوْنِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا اَنَّهَا كَانَتْ تَغْسِلُ الْمَنِيَّ مِنْ ثَوْبِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ اَرَاهُ فِيْهِ بُقْعَةً اَوْ بُقَعًا

بَابُ أَبْوَالِ الْإِبِلِ وَالدَّوَابِّ وَالْغَنَمِ باب است در بیان بولهای شتر و چهارپایان
که جنبنده بر زمین اند و بولها گوسپندها و برین تقدیر عطف دواب بر ابل از قبیله عطف عام
بر خاص است و احتمال دارد که مراد از دواب معنی عرفی باشد یعنی اسپ و استر و خر و درین
هنگام عطف خاص بر خاص باشد وَمَرَابِضِهَا و در بیان جای قرار آن گوسپندها زیرا که
مرابض از برای غنم مانند معاطن از برای ابل است و مؤلف به بیان حکم آن بر سبیل تعیین
تصریح نکرد و همین عادت او در حکم مختلف فیه است لیکن از آوردن حدیث عرنیین بحسب
ظاهر معلوم میشود که مختار نزد او طهارت این ابوال است و قول او در حدیث صاحب قبر که گفته
و لم یذکر سوی بول الانسان نیز بر طهارت این ابوال دلالت میکند و مذهب شعبی همین است
که این ابوال همه پاک اند پس آنچه گفته شد که بر نجاسة این ابوال اجماع علماء است صحیح نیست
وَصَلَّى أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ فِي دَارِ الْبَرِيدِ وَالسِّرْقِينِ و نماز خواند ابوموسی اشعری که از اجله
صحابه است در سرای پیام آرنده و در سرگین و دار برید موضعی است در معموره کوفه که رسولان
درو نازل می شدند وقتی که آنها از خلفاء بسوی امراء می آمدند و در وقت خلافة حضرت
عمر فاروق رضی الله عنه ابوموسی اشعری امیر کوفه بود و آن سرای بر یک گوشه از ان بلده
بود لهذا گفت وَالْبَرِّيَّةُ إِلَى جَنْبِهِ و حال آنکه بیابان و صحرا بسوی پهلوی او بود یعنی صحرا
از انجا نزدیک بود نه دور پس از ابوموسی پرسیده شد که چرا نماز را درین مکان ملوث ادا
کردی و حال آنکه صحرا پاک نزدیک است و دور نیست فَقَالَ هٰهُنَا وَثَمَّ سَوَاءٌ پس در جواب
گفت که این جای ملوث و آن صحرای مطهر در صحة اداء نماز برابر اند و برید بفتح با موحده است و سرقین
بکسر سین مهمله است زیرا که فعلیل بفتح فاء در کلام عرب استعمال نشده و این لفظ معرب است
و سرجین بجیم نیز لغتی روی آمده و لفظ سرقین احتمال دارد که مجرور باشد و درین وقت معطوف
بر دار باشد چنانچه ذکر کردیم و احتمال دارد که او مرفوع بر سبیل ابتداء باشد و بریة معطوف
بروی باشد و الی جنبه خبر از و و معطوف او باشد یعنی نماز کرد ابوموسی دران سرای در حالیکه
سرگین و بیابان هر دو بسوی پهلوی او نزدیک بودند بعضی گفته که درین فعل و قول ابی موسی
دلالة بر طهارت ارواث دواب و ابوال آنها نیست زیرا که احتمال دارد که ابی موسی نماز کرده
باشد بر جامه که دران مکان ملوث فرش انداخته باشد و جمیع فقهاء تصریح کرده اند که هر کسی که
بر فرش پاک موضع نجس نماز ادا کند پس نماز او جائز است و جواب کرده اند که اصل عدم فرش آن

باب ابوال الابل
والدواب والغنم
ومرابضها
ابو موسى الاشعري
في دار البريد
والسرقين والبرية
الى جنبه فقال
ههنا وثم سواء

حامه ہست پس وجود آن بجز از دلیل صحیح ثابت نمی شود و دولی در جواب گفتنست که این کار از فعل ابی موسی ہست و دیگر اصحاب کرام مانند ابن عمر و جز آن درین کار مخالفت او کردند پس فعل او حجت نشد و قیاس غیر ماکول اللحم بر ماکول اللحم نیز فاسد زیرا که فرق میان آن هر دو واضح است لیکن این سخن و قتی ہست که سرگین ماکول اللحم نیز پاک باشد و در وی بحث ہست چنانچه می آید پس صحیح در تمسک نجاسة این ابوال که از حضرت ابی هریره بلفظ عام وارد شده که رسول علیه السلام فرمود استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه زیرا که او بحسب ظاهر جمیع ابوال را شامل ہست پس اجتناب از جمیع ابوال از برای این وعید شدید لازم شد و چون اجتناب از جمیع ابوال واجب شد پس نجاست آنها ثابت شد و در خاطر علیل این فقیر آمد که عجب ہست از ابی موسی اشعری که در بول خود تشدید بر جان خود اختیار کرد تا آنکه بجز از قاروره بول نمیکرد و کمال احتیاط در بول لازم میدانست و در ابوال این حیوانات طهارت اختیار کرد و احتیاط را بالکل بر داد گویا ابو موسی اشعری یا افراط اختیار کرد یا تفریط و خیر الامور اوسطها حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ بفتح حاء مهمله و سکون راء مهمله و باء موحده اَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ حماد بفتح حاء مهمله و تشدید میم ہست عَنْ اَيُّوْبَ عَنْ اَبِيْ قِلَابَةَ بکسر قاف و خفت لام و باء موحده عَنْ اَنَسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَدِمَ نَاسٌ گفت حضرت انس که آمدند چند آدمها بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم یا بسوی مدینه مقدسه و ظاهر اول ہست زیرا که مؤلف در کتاب دیات تصریح با آن آورده و در بعضی نسخها اناس باثبات همزه آمده مِنْ عُكْلٍ اَوْ عُرَيْنَةَ که آن چند نفر از قبیله عکل بودند یا از قبیله عرینه و این شک از حماد ہست و مؤلف در کتاب جهاد از روایت وهیب از ایوب اَنَّ رَهْطًا مِنْ عُكْلٍ بدون شک آورده و در کتاب زکوة از قتاده از انس نیز بدون شک آورده و مسلم در کتاب مغازی من عکل و عرینة بواو عاطفه آورده و صواب همین ہست و تائید میکند آنرا آنچه ابو عوانه از قتاده از انس آورده که آن مردم چهار نفر از عرینه و سه نفر از عکل بودند و اما آنچه مؤلف در کتاب دیات آورده که آنها هشت نفر بودند پس مخالف از برای مذکور نیست زیرا که احتمال دارد که آن نفر هشتم از دو قبیله مذکوره نباشد بلکه از قبیله دیگر باشد و از اتباع آن هفت نفر باشد لهذا او را منسوب بسوی قبیله نکرد و آنچه ابن تین زعم کرده که عکل و عرینه متحد اند و هر دو لفظ عبارت از یک قبیله ہست پس غلط محض ہست زیرا که عکل قبیله از عدنان

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ اَيُّوْبَ عَنْ اَبِيْ قِلَابَةَ عَنْ اَنَسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَدِمَ نَاسٌ مِنْ عُكْلٍ اَوْ عُرَيْنَةَ

و عرینه قبیله از قحطان است و عکل بضم عین مهمله و اسکان کاف قبیله ایست از تیم رباب
و عرینه بضم عین مهمله و فتح راء مهمله و اسکان یاء مثناة تحتانیه و بنون قبیله ایست از بجیله
و نزد عبد الرزاق از روایت ابی هریره باسناد ساقط واقع شده که آن مردم از بنی
فزاره بودند و این غلط محض است زیرا که بنی فزاره از قبیلهٔ مضر اند که هرگز همراه عکل و عرینه
جمع نمی شوند و ابن اسحاق در مغازی ذکر کرده که آمدن آنها بعد از غزوه ذی القرد
در ماه جمادی الآخر بسال ششم در تحقیق آمده و مؤلف گفته که آمدن آنها بعد از حدیبیه در ماه
ذی قعده متحقق شده و واقدی گفته که آن در شوال همان سال بود والله اعلم
و مؤلف در محاربین از ایوب آورده که انهم کانوا فی الصفة قبل ان یطلبوا الخروج
الی الابل فاجتووا المدینة پس مکروه دانستند اقامت مدینه را از جهت آنکه در جان خود
ضرر یافتند بآن اقامت و طعام آن بلده مقدسه بآنها موافقت نکرد و ابن عربی گفته
که جوی داء است که از وبا پیدا میشود و دیگران گفته اند که جوی بیماری است در
شکم که بعروض آن انسان زود می میرد و از قتاده درهمین قصه آمده فقالوا یا نبی
الله انا کنا اصحاب ضرع ولم نکن اهل ریف و ریف زمین علف ناک را گویند
و در روایت انس آمده ان ناسا کان لهم سقم قالوا یا رسول الله آونا واطعمنا فلما
صحوا قالوا ان المدینة وخمة یعنی ناگوار است طعام او و آب او و همراه ساکنان موافقت
نمیکند و ظاهر آنست که آنها قبل از ورود آنها بمدینه مقدسه بیمار بودند پس هرگاه صحت
یافتند اقامت را بآن بقعهٔ مقدسه از جهت وخم مکروه دانستند و بیماری آنها هزال شدید
و جهد کامل از جوع بود چنانچه در روایت حضرت انس آمده کان بهم هزال شدید مصفرا
لونهم و آماه وخمی که آنها از و شکایت کردند پس آن حمی مدینه مقدسه بود چنانچه در کتاب
طب از مؤلف می آید که ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا الله ان ینقلها الی الجحفة و در روایت
مسلم از حضرت انس آمده فوقع بالمدینة الموم بضم میم و سکون واو و مسلم گفته که آن
برسام است و برسام بکسر باء موحده لفظ سریانی است معرب که بر اختلال عقل و بر ورم
سر و بر ورم سینه اطلاق کرده می شود و مراد از و درین مقام معنی اخیر است زیرا که
در روایت حضرت انس رضی الله عنه درهمین قصه آمده فعظمت
بطونهم

فامرهم النبی صلی الله علیه وسلم باللقاح

فاجتووا المدینة فامرهم النبی صلی الله علیه وسلم باللقاح

پس امر کرد آنها را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به شترهای شیردار تا آن مردم با آنها لاحق شوند و شیر از آنها بنوشند و در روایت حماد فامرلهم بزیادت لام آمده و آن لام زائد است یا از برای تعلیل یا از برای شبه ملک یا از برای اختصاص و از برای تملیک نیست و در روایت مسلم از معاویه بن قره آمده انهم بدؤا بالطلب الخروج الی اللقاح فقالوا یا رسول الله قد وقع هذا الوجع فلو اذنت لنا فخرجنا الی الابل و در روایت مؤلف از وهیب آمده انهم قالوا یا رسول الله ابغنا رسلا یعنی گفتند که ای رسول خدا طلب کن از برای ما پاره شیر را پس رسول علیه السلام فرمود ما اجد لکم الا ان تلحقوا بالذود و ذود بذال معجمه جماعه شترها را گویند که از سه تا ده باشد و لقاح بلام مکسور جمع لقوح است و آن شتر شیردار را گویند مانند قلاص و قلوص و گفته اند که ناقه را لقوح تا دو ماه یا سه ماه گویند چون ازین مدت زیاده شود پس آن را لبون گویند و از ظاهر آنچه گذشته معلوم شد که آن لقاح مملوک از برای رسول علیه الصلوة والسلام بودند و در روایت وهیب تصریح باین سخن آمده و لفظ او چنان است الا ان تلحقوا بابل رسول الله صلی الله علیه وسلم و در روایت دیگر از وهیب و قتاده آمده فامرهم ان یاتوا ابل الصدقه و این دلالت میکند که آن شترها در ملک رسول مقبول نبودند و وجه توفیق میان دو روایت آن است که شتران صدقه بیرون از مدینه مقدسه می چریدند و اتفاق چنان واقع شد که شتر شیردار خود را رسول مختار بسوی مرعی فرستاد چون آن نفرها طلب کردند که بیرون بسوی صحرا از برای خوردن شیر شتران بروند پس رسول علیه السلام آنها را امر کرد تا همراه چرانندهٔ شتر او بیرون روند پس آنها همراه او بیرون شدند بسوی آن شترهای صدقه پس کردند آنچه بکردند و بهمین فعل آنها ظاهر شد مصداق قول رسول علیه السلام که فرموده ان المدینة تنفی خبثها و ابن سعد ذکر کرده که عدد آن شتران پانزده بود و آنها یکی از آن شترها نحر کردند که آن را حناء گفته می شد و آن تیشر خواص ابوالهبا و البانها و امر کرد آنها را تا آنکه نوش کنند و بخورند از بولهای آن شترها و شیرها سعی آنها و در

[illegible]

و در روایت ابی رجاء فاخرجوا فاشربوا من البانها و ابوالها بصیغه امر آمده و در روایت قتاده
آمده فرخص لهم ان یاتوا ابل الصدقة فیشربوا اما شرب آنها از ابل صدقه پس بنا بران بود که آنها از
ابناء سبیل بودند و اما شرب آنها از لقاح رسول مقبول پس بنا بر اذن او بود و بهمین شرب بول
تمسک گرفته هر کسی که گوید که ابوال حیوانات ماکول اللحم پاک است اما طهارت بول ابل پس بهمین
نص صریح ثابت شده و اما طهارت بول سائر حیوانات ماکول اللحم پس بسبب قیاس بر ابل ثابت
شده و این قول امام مالک و احمد و طائفه از سلف است و از شافعیه ابن خزیمه و ابن منذر و ابن
حبان و اصطخری و رویانی موافقت با آنها درین قول اختیار کردند و مذهب امام شافعی و امام
ابیحنیفه و جمهور علما آنست که جمیع ابوال و ارواث نجس اند خواه از ماکول اللحم باشد خواه غیر از
ماکول اللحم باشد ابن منذر دلیل بر قول خود آورده که اصل در اشیا طهارتست تا آنوقتی که نجاست
آنها بدلیل قطعی ثابت شود و آن کسی که زعم کرده که اباحت شرب بول و طهارت آن مختص با آن
جماعه عرینیین بود پس آن باطل است زیرا که خصائص بجز از دلیل قطعی ثابت نمیشوند و دلیل دیگر
بر طهارت آن ابوال آنست که مردمان در زمان قدیم و جدید بیع پشک شتر و غنم در بازارها میکردند
و همچنان استعمال ابوال ابل در ادویه میکردند و هیچکسی از اهل علم و فهم بر آنها درین باب انکار
نکرد پس معلوم شد که آن ابوال طاهر اند تمام شد کلام ابن منذر لیکن محققین گفته اند که این
استدلال ضعیف است زیرا که انکار مختلف فیه واجب نیست پس ترک انکار بر جواز شرب آن
ابوال و طهارت آنها دلالة میکند و ایضا بر نجاست جمیع ابوال دلالة میکند آنچه حضرت ابوهریره از
رسول علیه السلام روایت کرده که رسول علیه السلام فرمود استنزهوا من البول فان عامة عذاب
القبر منه چنانچه تقریر او در سابق گذشته و ابن عربی گفته که این حدیث مبارک متمسک از برای کسی
است که میگوید که ابوال ابل طاهر ند لیکن استدلال آنها معارض است با آنکه اذن شرب بول از برای
آنها از جهة تداوی بود و بعضی علما بر وی اعتراض کرده اند که تداوی واجب نیست پس آن حال
ضرورة نشد پس حرام چگونه از برای غیر واجب مباح شود و جواب داده اند که عدم ضروری بودن
ممنوع است بلکه بیشک آن حال ضرورة است زیرا که آنها را باین تداوی مخبر صادق خبر داد
و آنچه از برای ضرورت مباح شده باشد آنرا در عرف شرع حرام میگویند زیرا که حق سبحانه جل
شانه در کلام خود فرموده و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه پس آنچه شخص بسوی او مضطر
گردد پس آن حرام بر وی نیست مانند میته از برای مضطر و اما آنچه کلام ابن منذر را و انقضمن است

که حرام مباح نمیشود مگر از برای امر واجب پس آن نیز مسلم نیست زیرا که افطار در ماه مبارک
رمضان حرام است و با وجود آن پس از برای او جائز مانند سفر مباح میشود و اما قول ابن
منذر که گفته اگر بول ابل نجس میبود البته تداوی باو جائز نمیشد زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود ان الله تعالی لم یجعل شفاء امتی فیما حرم علیها و این حدیث مبارک را ابو داود از ام سلمه روایت
کرده و از برای او طریقه دیگر است به این کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و شک نیست که نجس
حرام است پس تداوی باو جائز نشد زیرا که شفاء در وی منتفی است پس جواب او آنست که
این حدیث مبارک محمول است بر حالت اختیار و اما در حالت اضطرار پس البته آن حرام نباشد مانند
میته از برای مضطر و دلیل بر وی آیه کریمه مذکوره است و اما آنچه وارد شده که رسول علیه السلام پرسیده
شد از دوا کردن به خمر پس در جواب فرمود انها لیست بدواء انها داء پس آن مختص به خمر است
و سائر مسکرات نیز درین حکم باو لاحق اند و فرق در میان مسکرات و سائر نجاسات آنست
که حد شرعی باستعمال مسکرات در حالت اختیار ثابت میشود نه در سائر نجاسات و ایضا شرب
مسکرات منجر بسوی مفاسد بسیار می شود بخلاف سائر نجاسات و ایضا مردم جاهلیت در خمر اعتقاد شفاء
میکردند پس شرع شریف برخلاف معتقد آنها وارد شد و اما ابوال ابل پس ابن منذر از ابن عباس
حدیث مرفوع در حال آنها آورده که رسول علیه السلام فرمود ان فی ابوال الابل شفاء للذربة
بطونهم و ذرب عبارت از فساد معده است پس قیاس آنچیزی که دوا بودن آن ثابت شد
بر آنچه نفی دوائیت در آن ثابت شد صحیح نیست والله تعالی اعلم فانطلقوا پس روان شدند آن
مردمان بسوی شترهای شیردار پس خوردند از شیرهای آن شترها و از بولهائی پس شفاء یافتند
فلما صحوا قتلوا راعی النبی صلی الله علیه وسلم پس هرگاه تندرست شدند و از آن مرض
شفاء یافته گشتند چراننده شترهای پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و در روایت وهیب بعد
از صحوا و سمنوا نیز آمده یعنی فربه شدند و در روایت ثابت و رجعت الیهم الوانهم نیز آمده
یعنی و پس گشت بسوی آنها رنگهای آنها یعنی رنگهای اصلی آنها برحال شد واستاقوا النعم
و روان کردند بسختی و بردند همراه خود بدرشتی چهارپایه را و نعم بفتح نون و فتح عین واحد است
و جمع او انعام است فجاء الخبر فی اول النهار و پس آمد خبر حال آنها نزد رسول مقبول در اول روز
و در روایت وهیب از ایوب آمده فجاء الصریخ بخاء معجمه و آن فعیل بمعنی فاعل است یعنی آمد
فریاد کننده بخدمت رسول مقبول در اول روز و آن ذات مبارک را بفریاد خود اعلام

فانطلقوا فشربوا فلما صحوا قتلوا راعی النبی صلی الله علیه وسلم واستاقوا النعم فجاء الخبر فی اول النهار

کرد با نچه او تنها و رفع شده بود و آن ذریاد کشنده یکی از دو چرانند بود چنانچه در روایت حضرت انس آمده و لفظ مسلم چنان است فقتلوا احد الراعيين وجاء الآخر قد جزع فقال قتلوا اصحابي وذهبوا بالابل و نام آن راعی مقتول از رسول مقبول یسار ضد یمین بود چنانچه طبرانی از حدیث سلمه بن اکوع باسناد جید آورده وکان للنبي صلى الله عليه وسلم غلام يقال له يسار و ابن اسحاق برین زیاده کرده وگفته اصابه في غزوة بني ثعلبة یعنی سید بود رسول محمود آن غلام را و بدست او آمده بود در جنگ قبیله بنی ثعلبه سلمه بن اکوع گفت فرآه يحسن الصلوة فاعتقه وبعثه في لقاح له بالحرة فكان بها و بعد از آن آن سلمه قصه عرنيين را یاد کرد و گفت انهم قتلوه و نام راعی دیگر که خبر آورده بود و اعلام کرده بود معلوم نشد و ظاهر آنست که آن مخبر راعی از برای ابل صدقه بود و روایات امام بخاری مختلف نشده که راعی مقتول راعی رسول بود و متفق بر صیغه افراد شده ولیکن مسلم در روایت حضرت انس آورده ثم مالوا على الرعاة فقتلوهم یعنی بصیغه جمع ذکر کرده پس احتمال دارد که چرانندهٔ شتران صدقه بسیار بودند پس بعضی از آنها همراه چرانندهٔ لقاح رسول مقبول مقتول شده پس بعضی از روات ثقات اکتفا بر ذکر راعی رسول مقبول کردند و بعضی از آنها دیگران را همراه او نیز ذکر کرده اند و احتمال دارد که بعضی روات او را بمعنی ذکر کرده باشد پس بنابرین آوردن صیغه جمع جائز شد و صواب همین است زیرا که هیچکسی از اصحاب مغازی ذکر نکرده که آنها جز از یسار شخص دیگر را کشتند والله اعلم فبعث في آثارهم پس فرستاد رسول علیه السلام طالبان را در پای آنها و دنبال آنها چنانچه در روایت اوزاعی آمده فبعث الطلب في آثارهم و در روایت سلمة بن اکوع آمده خيلا من المسلمين اميرهم كرز بن جابر الفهري و ابن اسحاق و اکثر علما همین ذکر کرده اند و کرز بضم کاف و سکون راء مهمله که بعد از آن زاء معجمه است و در روایت نسائی از اوزاعی آمده فبعث في طلبهم قافة و آن جمع قائف است و در روایت مسلم از انس آمده انهم شباب من الانصار قريب من عشرين رجلا وبعث معهم قائفا يقتص آثارهم یعنی پی شناس را که معلوم کند پا های آنها و نام این قائف معلوم نشده و همچنان نام یکی از آن بیست نفر معلوم نشده ولیکن در مغازی واقدی آمده که آن سریه بیست نفر بودند ولفظ من الانصار را او ذکر نکرده بلکه جماعه را از مهاجرا

فبعث في آثارهم

دران بیست نفر ذکر کرده که بعضی ازانها بریده بن حصیب و سلمه بن اکوع که هردو اسلمی
بودند و رافع و جندب پسران کیث که هردو جهنی بودند و ابوذر و ابورهم که هردو غفاری
بودند و بلال پسر حرث و عبد الله پسر عمرو پسر عوف که هردو مزنی بودند و جز آنها ، احتیاج
نهواقدی ذکر کرده نمی شود و قتیکه آن منفرد باشد پس چگونه باشد وقتی که او مخالف باشد
لیکن احتمال دارد که آنکسانیکه واقدی نام آنها ذکر نکرده است ازجملهٔ انصار باشند و لفظ
من الانصار بر سبیل تغلیب اطلاق کرده شده باشد یا آنکه جمیع آنها را انصار یعنی
اعم گفته شده باشد و در مغازی موسی بن عقبه آمده که امیر این سریه سعید بن زید بن زیاد
یا اشناه تحتانیه بود و دیگران گفته اند که آن امیر سعد پسر زید اشهلی است و او انصاری
است پس احتمال دارد که رئیس انصار دران سریه سعید یا سعد و امیر الجماعه بر
سبیل کمال کرز پسر جابر فهری بود و طبرانی از حدیث جریر بن عبد الله بجلی آورده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را در دنبال آنها فرستاد لیکن اسناد آن ضعیف
است و مشهور آنست که اسلام جریر از وقت این قضیه متاخر شده والله تعالی اعلم
فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ جِيءَ بِهِمْ پس هرگاه بلند شد آن روز آورده شد آنها را نزد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فَأَمَرَ فَقُطِّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ پس فرمود رسول
محمود به بریدن دستها و پایهای آنها پس بموجب امر او بریده شد دستهای آنها
و پایهای آنها و در بعضی نسخها فَأَمَرَ بِقَطْعِ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ آمده و داودی گفته که مراد آن
است که دست هر واحد از انها و دو پای او بریده شد و لیکن روایت ترمذی که در
وی لفظ من خلاف آمده او را رد می کند و در روایت مؤلف از اوزاعی لفظ وَلَمْ يَحْسِمْهُمْ
زیاده آمده یعنی رسول علیه السلام داغ نکرد آنچیزی را که ازانجا بریده بود بآتش تا آنکه
خون منقطع گردد بلکه بعد از قطع آن عضو مقطوع را بر حال خود گذاشت تا خون جاری
باشد وَسُمِّرَتْ أَعْيُنُهُمْ و سمره کرده شد بمیخهای و میلهای گرم چشمها آنها را یا کنده شد
از میخهای خود چشمهای آنها را و سمرت به تشدید میم است و در بعضی روایات
به تخفیف میم آمده و تحقیق روایات امام محمد بخاری متفق است بر آنکه سمرت براء مهمله
بعد از میم است و در روایت مسلم و ثلث به تخفیف میم و لام بعد از میم آمده
و خطابی گفته سمل بلام عبارت است از کندن حدقه چشم از بیخ بهر چیزی که باشد

آعینهم

وسمر لغة در سمل است و مخرج هردو متقارب است وگاهی سمر ماخوذ از مسمار باشد یعنی چشمهای آنها سرمه کرده شدند میلهای که سخت گرم کرده شده بودند چنانچه تصریح بمراد در روایت مؤلف از وهیب آمده ثم امر بمسامیر فاحمیت فکحلهم بها بعضی از علما گفته که وقوع این واقعه قبل از نزول حدود و آیه محاربه و قبل ورود نهی از مثله بضم میم بود پس این حکم منسوخ است و بعضی گفته اند که منسوخ نیست و این فعل را رسول علیه السلام با آنها بر سبیل قصاص کرده بود زیرا که آنها با آن چرانندها مانند همین کار کرده بودند و بعضی گفته اند که نهی از مثله نهی تنزیه است و نهی تحریم نیست وَأُلْقُوا فِي الْحَرَّةِ و انداخته شدند آنها در زمین گرم و سنگستان و حره بفتح حاء مهمله و تشدید راء مهمله زمینی است مشهور بمدینه مقدسه که سنگهای سیاه دارد و در وقت شدت آفتاب مانند آتش سخت گرم میشود و انداختن آنها دران قطعه زمین آن بود که صدور قتل مذکور و جز آن از آنها نزدیک ازان قطعه شده بود يَسْتَسْقُونَ فَلَا يُسْقَوْنَ طلب میکردند نوشیدن آب را از کمال عطش و تشنگی پس آب داده نمی شدند زیرا که رسول علیه السلام ازان منع فرموده بود و در روایت وهیب و اوزاعی آمده حتی ماتوا و در روایت ابی رجاء ثم نبذهم فی الشمس حتی ماتوا و در حدیث قتاده آمده یعضون الحجارة یعنی می گزیدند و می لیسیدند بزبان سنگها را و در روایت انس آمده فرایت الرجل منهم یکدم الارض بلسانه حتی یموت و کدم در لغة گزیدن و لیسیدن را گویند و در روایت ابی عوانه آمده فرایت الرجل منهم یعض الارض لیجد بردها مما یجد من الحر و الشدة یعنی پس دیدم من مردی را از آنها که گزیدن میکند زمین را تا آنکه می یابد سردی آن زمین را از جهة آنچیزیکه می یافت و از گرمی و سختی او و واقدی زعم کرده که آنها را بر سر دار کردند و لیکن روایات صحیحه او را رد میکنند لیکن نزد ابی عوانه از روایت حضرت انس آمده فصلب اثنین و قطع اثنین و سمل اثنین و بنا برین روایت پس عقوبة آنها موزع بود و اما منع آب از آنها پس قاضی عیاض او را مشکل دانسته از جهة آنکه اجماع علما منعقد شده بر آنکه هر کسیکه قتل بر وی واجب شده باشد پس آب خوردن طلب نماید پس آب او از وی منع کرده نشود و جواب داده که آن عدم سقی از امر رسول خدا صلی الله علیه و سلم واقع نشده و نهی از سقی آنها نیز از وی صادر نشده بود و این جواب بسیار ضعیف است زیرا که رسول علیه السلام برین واقعه مطلع شده و سکوت در ثبوت حکم کافی است و نووی گفته که از برای محارب مرتد هیچ حرمتی نیست نه در سقی آب و نه در جز

وَأُلْقُوا فِي الْحَرَّةِ
يَسْتَسْقُونَ فَلَا
يُسْقَوْنَ

آن و دلیل بروی آنست که هر کسی که همراه او آب زائد بر طهارت او نباشد پس و انیست برای
که آب را از برای مرتد دهد و تیمم نماید بلکه آن آب را استعمال در طهارت کند گرچه مرتد به تشنگی
هلاک گردد خطابی گفت که شاید رسول علیه السلام این کار با نها از انجهت کرد که در اراده او آن
بود که موت آنها باین وجه خاص حاصل آید و بعضی محققین گفته اند که حکمت در تشنه کردن
آنها بود که خدای تعالی آنها را به نوشیدن شیر شتر ها از جوع و وخم شفا بخشید و آنها شکر آن
نعمت را بکفران مبدل کردند و ایضا رسول علیه السلام ببارگاه ایزد علام دعا کرده بانکه
خدای تعالی تشنه کند آنکسی که اهل بیت او را تشنه کند چنانچه نسائی روایت کرده پس
احتمال وارد که آنها دران شب فرستادن شیر را بسوی رسول علیه السلام و اهل بیت او
از لقاح او که در شب معتاد بود منع کرده بودند و این قول ابن سعد است والله تعالی اعلم
قَالَ أَبُو قِلَابَةَ گفت ابو قلابه راوی بر سبیل اجتهاد و استنباط فَهَؤُلَاءِ سَرَقُوا پس این جماعه
عرینیین دزدی کردند مال را که آن لقاح رسول علیه السلام است از حرزی که مناسب آنها
بود و این کلام مقوله قال است وَقَتَلُوا و کشتند چرانندهٔ گوسپندهای رسول علیه
السلام وَكَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ و کافر شدند بعد از ایمان خود یعنی مرتد گشتند و این عبارت
در روایت حضرت انس در مغازی و در روایت وهیب از ایوب در جهاد در اصل حدیث
مبارک آمده و موقوف بر ابو قلابه نیست چنانچه بعضی توهم کردند و همچنان قول او وحاربوا
نزد احمد در روایت حضرت انس ثابت شده و لفظ او چنان است و هربوا محاربین یعنی
است که قصه ابی قلابه در همین حدیث مبارک همراه عمر پسر عبد العزیز در مسئله قسامه از
کتاب دیات خواهد آمد انشاء الله تعالی وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و جنگ کردند خدای تعالی
و رسول او را یعنی قطع طریق نمودند و ازین حدیث مبارک معلوم شد حکم تقدم وفود بر امام
مسلمانان و نظر کردن او در مصالح آنها و مشروعیت طب و جواز تداوی با لبان ابل و ابوال آنها
و هر جسم را بر وفق معتاد او علاج باید کرد و قتل جماعه بمقابله یک نفر اگر قتل آنها بر سبیل قصاص
باشد و مماثله در قصاص و آن از مثله ممنوعه نیست و ثبوت حکم محاربه در صحرا است و اما در
قری پس اختلاف است و جواز استعمال ابناء سبیل ابل صدقه را باذن امام است و جواز عمل
بقول قائف و مردم عرب معرفه تام در باب قیافه دارند والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا آدَمُ أَخْبَرَنَا
شُعْبَةُ أَنَا أَبُو التَّيَّاحِ بفتح تاء مثناة فوقانیه و تشدید یاء مثناة تحتانیه و بحاء مهمله عَنْ أَنَسٍ

قَالَ أَبُو قِلَابَةَ فَهَؤُلَاءِ سَرَقُوا وَقَتَلُوا وَكَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَدَّثَنَا آدَمُ أَنَا شُعْبَةُ أَنَا أَبُو التَّيَّاحِ عَنْ أَنَسٍ

قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي قَبْلَ اَنْ يُبْنَى الْمَسْجِدُ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ گفت حضرت انس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که نماز کنند پیش از انکه بنا کرده شود مسجد نبوی را در جائی نشستن گوسپندها و به همین حدیث مبارک تمسک گرفته آنکسی که گفته که ابوال و ابعار گوسپندها پاک اند زیراکه آن مرابض خالی از ابوال و ابعار نمی باشند پس معلوم شد که آن سرور انام و اصحاب کرام مباشرت باآنها میکردند پس آنها نجس نشدند لیکن بعضی علماء درین سخن نزاع کردند و گفته اند که جائز است آنکه آنجا حائل باشد و جواب داده شدند بانکه رسول علیه السلام و اصحاب کرام بر حائل جز از زمین نماز نمی خواندند و آنچه گفته اند که این شهادت بر نفی است پس جواب او آن است که جائز است که این نفی مستند بسوی اصل باشد و جواب آنست که در صحیحین از حضرت انس ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر بوریا در سراهای آنها نماز میکرد و ابن حزم گفته که این حدیث مبارک منسوخ است زیراکه این مقدمه پیش از بناء مساجد در اول هجرت بود و از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها صحیح شده که امر النبی صلی الله علیه وسلم ببناء المساجد فی الدور و ان تطیب و تنظف و این بعد از بناء مساجد است لیکن گفته اند که آنچه ابن حزم از دعوی نسخ بیان کرده موقوف بر جواز است که بعد ازان منع باشد و دروی نظر است زیراکه رسول مقبول به نماز ادا کردن در مرابض غنم ثابت شده آری در وی دلالة بر طهارت آن مرابض نیست زیراکه در وی نهی از نماز خواندن در معاطن ابل نیز وارد شده پس اگر اذن مقتضی از برای طهارت آن باشد البته نهی مقتضی از برای نجاسة آن باشد و هیچکس بفرق قائل نشده لیکن معنی مؤثر در اذن و نهی چیزی دیگری است که آن تعلق به طهارت و نجاسة ندارد و آن آنست که گوسپندها از دواب جنت اند و شترها از شیاطین پیدا کرده شدند والله تعالی اعلم

بَابُ مَا يَقَعُ مِنَ النَّجَاسَاتِ فِي السَّمْنِ وَالْمَاءِ

باب است در بیان آنچه می افتد از نجاستها در روغن و در آب وَقَالَ الزُّهْرِيُّ لَا بَأْسَ بِالْمَاءِ و گفت ابن شهاب که هیچ باک با آب نیست یعنی هیچ حرج در استعمال آن نیست بلکه او بر طهارت اصلی خود باقی است مَا لَمْ يُغَيِّرْهُ طَعْمٌ أَوْ رِيحٌ أَوْ لَوْنٌ مادامی که متغیر نشود خوردنی یعنی لذة و مزه او یا بوی یا رنگ

قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي قبل ان يبنى المسجد في مرابض الغنم باب ما يقع من النجاسات في السمن والماء وقال الزهري لا باس بالماء ما لم يغيره طعم او ريح او لون

یعنی اگر یکی از اوصاف آن آب متغیر نشود پس آن آب طاهر است خواه قلیل باشد
خواه کثیر و مذهب زهری همین است و طائفه از علماء بسوی قول او رفته اند و ازین قول
لازم می آید که اگر کسی در کوزهٔ خورد یا در کاسهٔ خورد از آب بول کند بوجهیکه هیچ یکی از
اوصاف آن آب متغیر نگردد البته طهارت کردن با آن آب جائز باشد و این دور
از صواب است لهذا شافعی مقدر بمقدار قلتین کرد و امام ابوحنیفه ده در ده را اعتبار
کرد و زهری گفته که درین باب حدیث صحیح مرفوع وارد شده که الماء لا ینجسه شیء باشد
و امام شافعی گفته که نمیدانم من هیچ کسی را از اهل علم که مثل این حدیث ثابت کند
لیکن در مسئله مشار الیها هیچکسی اختلاف نکرده و او آن است که آب نجس است
وقتی که یکی از اوصاف او متغیر گردد وَقَالَ حَمَّادٌ و گفت حماد به تشدید میم لَا بَأْسَ
بِرِيشِ الْمَيْتَةِ که نیست هیچ باک به پر حیوان مرده یعنی آن پر نجس نیست و آب
بملاقات او نجس میگردد خواه آن پر از حیوانی باشد که گوشت آن خورده می شود
یا از حیوانی باشد که گوشت آن خورده نمی شود و این اثر را عبد الرزاق از معمر وصل
کرده وَقَالَ الزُّهْرِيُّ فِي عِظَامِ الْمَوْتَى و گفت ابن شهاب زهری در حکم استخوانهای مرده
نَحْوَ الْفِيلِ وَغَيْرِهِ مانند پیل و جز آن از حیواناتی که گوشت آنها خورده نمی شود أَدْرَكْتُ
نَاسًا مِنْ سَلَفِ الْعُلَمَاءِ که یافتم من آدمهای بسیار را از عالمان پیشینه يَمْتَشِطُونَ
بِهَا که شانه میکنند مویهای خود را با آن استخوانها وَيَدَّهِنُونَ فِيهَا و روغن می اندازند
دران استخوانها و یدهنون به تشدید دال مهمله از باب افتعال است لَا يَرَوْنَ فِيهِ
بَأْسًا که نمی بینند درین فعل هیچ باک و گناه را و این قول بر طهارت آنها دلالت
میکند یعنی آن استخوان اگر در آب واقع شود آن آب نجس نه شود وَقَالَ ابْنُ
سِيرِينَ وَإِبْرَاهِيمُ و گفت محمد پسر سیرین و ابراهیم نخعی لَا بَأْسَ بِتِجَارَةِ الْعَاجِ
که نیست هیچ باک در سوداگری استخوان دندان پیل و این قول بر طهارت آن
دلالت می کند زیرا که هیچ شئ نجس و متنجس که تطهیر او ممکن نباشد
جائز نیست و دلیل بر دیگر قصه اینست که در زینت مشهور
شده خلیل گفته که در استخوان پیل علماء اختلاف کرده اند که در
استخوان حیات حلول کرده یا نکرده آمنا مر

وَقَالَ حَمَّادٌ لَا
بَأْسَ بِرِيشِ
الْمَيْتَةِ وَقَالَ
الزُّهْرِيُّ فِي عِظَامِ
الْمَوْتَى نَحْوَ الْفِيلِ
وَغَيْرِهِ أَدْرَكْتُ
نَاسًا مِنْ سَلَفِ
الْعُلَمَاءِ يَمْتَشِطُونَ
بِهَا وَيَدَّهِنُونَ
فِيهَا لَا يَرَوْنَ
فِيهِ بَأْسًا وَقَالَ
ابْنُ سِيرِينَ وَ
إِبْرَاهِيمُ لَا بَأْسَ
بِتِجَارَةِ الْعَاجِ

امام شافعی بسوی شق اول رفته و بروی استدلال کرده بقول حق سبحانه جل شانه که فرمود قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ زیرا که این قول ظاهر در ثبوت حیات از برای استخوان است و امام ابوحنیفه بسوی احتمال ثانی رفته و گفته که استخوان بر سبیل اطلاق پاک است و امام مالک میگوید که پاک است وقتیکه او را تذکیه کرده شود و خون مسفوح را بگذاشتن از و بیرون کرده شود و این مبنی بر قول اوست که غیر ماکول اللحم به تزکیه پاک میگردد و قول امام ابی حنیفه نیز همین است و امام شافعی گفته که زکوة در سباع هیچ اثر نمیکند و عاج به تخفیف جیم است حَدَّثَنَا إِسْمَعِيلُ حَدَّثَنِي مَالِكٌ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ مَيْمُونَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ بدرستی پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از موشی که افتاد در روغن که حکم آن چیست و در روایت نسائی فی سمن جامد آمده و از ابن شهاب فماتت زائد آمده فَقَالَ أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا پس گفت رسول کامل در جواب آن سائل که بیندازید آن موش را و آنچه پیرا از روغن که گرد آن موش است وَكُلُوا سَمْنَكُمْ و بخورید باقی روغن خود را و از همین قول معلوم می شود که آن روغن جامد بود زیرا که از برای روغن مائع حول نیست بلکه کل آن حول است حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ ثَنَا مَعْنٌ بفتح میم و سکون عین مهمله و نون است انا مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ مَيْمُونَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم موشی که افتاد در روغن قَالَ فرمود رسول کامل در جواب آن سائل خُذُوهَا وَمَا حَوْلَهَا که بگیرید آن موش را و آنچه گرد اوست از روغن فَاطْرَحُوهُ پس بیندازید آن گرفته شده را و بخورید باقی روغن خود را و این حکم از روغن جامد است و اما در حکم مائع پس اختلاف کردند جمهور گفته اند که تمام آن روغن بملاقات نجاست نجس شود و جماعتی از علما در این قول مخالفت جمهور کرده اند و اوزاعی و زهری از آنها است و ایضاح این مسئله در کتاب ذبائح خواهد آمد ان شاء الله تعالی و همچنان مسئله انتفاع بدهن نجس و متنجس می آید ابن منیر گفته که مناسبت حدیث سمن از برای آثار متقدمه آنست که مختار مؤلف آنست که معتبر در تنجیس تغیر صفات است پس چون بر میته متغیر بوت آن میته نمی شود و همچنان استخوان او نجس نمیشود پس همچنان روغنی که از موقع

حَدَّثَنَا إِسْمَعِيلُ حَدَّثَنِي مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ مَيْمُونَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ فَقَالَ أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا وَكُلُوا سَمْنَكُمْ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ ثَنَا مَعْنٌ ثَنَا مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ مَيْمُونَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ قَالَ خُذُوهَا وَمَا حَوْلَهَا فَاطْرَحُوهُ

میته دور باشد و تنیکه متغیر نشود نجس نمی شود و بطریق اقتضا ازین ثابت شد که وقتی که آب را
نجاست ملاقات کند و آن آب متغیر نشود البته آن آب نجس نشود حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ یعنی
پسر موسی مروزی ابو العباس سمسار که معروف با بن مردویه است بفتح میم و سکون را مهمله
وضم دال مهمله و بواو وسکون ها و بیاء مثناة تحتانیه و در سال دو صد و پنجاه وفات یافت أَنَا عَبْدُ
اللّٰهِ ابْنُ الْمُبَارَكِ أَنَا مَعْمَرٌ عَنْ هَمَّامٍ به تشدید میم اول بعد از ها مفتوحه بْنِ مُنَبِّهٍ بصیغه اسم
مفعول از تنبیه عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم كُلُّ كَلْمٍ که هر زخمی و کلم بفتح کاف و سکون لام است يُكْلَمُهُ الْمُسْلِمُ که زخم کرده می شود
او را مسلمان و یکلم بضم حرف مضارعه و سکون کاف و فتح لام است فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه
خدا نه در راه دیگر از هوای نفس و شیطان و در جهاد از ابی هریره لفظ والله اعلم بمن یکلم فی
سبیله زائد آمده و حاصل او آنست که این رتبه علیا و مرتبه قصوی بجز از خلوص نیة از شائبه
سمعه و ریاء حاصل نمی شود يَكُونُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ می باشد آن زخم در روز قیامة كَهَيْئَتِهَا إِذْ طُعِنَتْ
مانند صورت خود در وقتیکه زده شده بود به نیزه یا جز آن یعنی تازه بر حال ابتداء خود خواهد
بود و از و خون تازه بیرون خواهد شد بوجهیکه بیننده گوید این زخم الحال باین مسلمان زده
شده و تانیث ضمیر در کهیئتها بناء بر تاویل جرح بجراحه است چنانچه در قول او تَفَجَّرُ دَمًا
که می شگافد آن زخم خون تازه را نیز رهمین تاویل تفجر مؤنث آورده و در روایت ابن
عساکر کل کلمة یکلمها المسلم و بنابرین روایت حاجة بتاویل نیست و تفجر بضم جیم ماخوذ
از فجر است و احتمال دارد که از تفجیر باشد اَللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ که رنگ رنگ خون است
وَالْعَرْفُ عَرْفُ الْمِسْكِ و بوی آن بوی مشک خالص است و عرف بفتح عین مهمله و سکون
راء مهمله و بفاء بوی را گویند و حکمة در بودن آن خون تازه آنست که تا او دران
روز شاهد بر فضل صاحب خود و بر فعل ظالم او باشد و فائده بوی خوش آنست که تا فضیلت
صاحب او ظاهر و منتشر بر جمیع اهل موقف گردد و از همین غسل شهید در معرکه مشروع نشده و
اسماعیلی آوردن این حدیث مبارک را درین باب مشکل دانسته و گفته که این حدیث مبارک
هیچ دخل در طهارت خون و نجاسة او نیست و جواین نیست که او در شان آنکسی که زخم
در راه خدای تعالی خورده وارد شده و جواب داده شد که مقصود مؤلف از آوردن این
حدیث مبارک درین مقام تاکید مذهب خود است که آب بمجرد ملاقات شی نجس نجس نمیشود

حدثنا احمد بن محمد حدثنا عبد الله اخبرنا معمر عن همام بن منبه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کل کلم یکلمه المسلم فی سبیل الله یکون یوم القیمة کهیئتها اذ طعنت تفجر دما اللون لون الدم والعرف عرف المسک

در روز قیامة

مادامیکه یکی از اوصاف متغیر نشود پس استدلال کرد باین حدیث مبارک برآنکه
تبدل صفت تاثیر در تبدل موصوف نمیکند پس چنانچه تغیر صفت خون برائحه طیبه اورا از
ذم بسوی مدح بیرون کرد پس همچنان تغیر صفت آب بوقوع نجاست بیرون میکند و برین
تقریر بعضی از علما ایراد کردند که مقصود درین مقام اثبات انحصار تنجیس آب در تغیر است
وآنچه ذکر کرده شده دلالت بران میکند که تنجیس آب به تغیر حاصل میشود واما آنکه آن تنجیس
منحصر در تغیر است پس هرگز ازو معلوم نمیشود و بعضی گفته اند که مقصود مؤلف بیان حکم
مشک است که آن پاک است و رد است بر کسی که گوید که مشک نجس است زیرا که
او خونی است که بسته شده و تقریر او چنان است که چون مشک از حالت مکروهه خون
که آن چرکی و بدبوئی است متغیر شد بسوی حالت ممدوحه که آن خشکی و خوشبوئی است
پس البته بروی حکم حل آمد و از نجاسة بسوی طهارت منتقل شد مثل خون شهید و مثل خمری
است که آن سرکه کرد و ابن رشید گفته که مراد مؤلف آنست که انتقال دم بسوی رائحه
طیبه اورا بیرون کرد از ذم بسوی مدح پس ازین سخن تغلیب یک وصف که آن رائحه است
بر دو وصف که آن طعم ولون است حاصل شد پس ازو بر سبیل استنباط معلوم شد که هرگاه
که یک وصف از اوصاف ثلاثه متغیر بصلاح یا فساد شد پس دو وصف دیگر تابع او باشند
پس گویا مؤلف باین حدیث اشارت بسوی رد قول ربیعه وغیر آن کرد که گفته اند تغیر
یک وصف از اوصاف ثلاثه تاثیر نمیکند تا آنکه دو وصف از انها جمع شوند و باز گفته که
ممکن است که استدلال کرده شود باین حدیث مبارک برآنکه نام آب به تغیر بوی او ازو مسلوب
نمیشود چنانچه خون از نام خون منتقل نشد باوجود آنکه بوی او متغیر بسوی بوی مشک خالص
شد زیرا که رسول علیه السلام اورا باوجود تغیر بوی مسمی باسم خون کرد پس مادامیکه آن اسم
واقع بر مسمی باشد پس حکم تابع از برای او است کلام ابن رشید تمام شد لیکن بر قول اول او
وارد میشود که وقتی که اوصاف ثلاثه از آب فاسد باشند بعد ازان یک صفت او متغیر بسوی
صلاح شود پس آن آب بالکل صالح و پاک گردد و فساد این ظاهر است و ممکن است که ازین
ایراد جواب کرده شود بانکه استنباط مذکور همین سخن را اقتضا میکند لیکن در صورت مذکوره
عمل با و ترک کرده شد بحدیث رسول علیه السلام که گفته ما اجتمع الحرام والحلال فی شیء الا غلب الحرام
علی الحلال و بر تقریر ثانی وارد میشود که از عدم سلب اسم آب ازو لازم نمی آید که او موصوف نباشد

ببعضی که مانع از استعمال او باشد با وجود بقای اسم آب بروی والله اعلم **باب**
لا یبول فی الماء الدائم این باب است در بیان آنکه بول نکند در آب ایستاده و آرام کننده یعنی
آب که جاری نباشد حدثنا ابو الیمان انا شعیب عن ابی الزناد بکسر زاء معجمه و بنون
ان عبد الرحمن بن هرمز بضم هاء و لضم میم الاعرج صفة عبد الرحمن است حدثه انه سمع
ابا هریرة یقول انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول که میگوید نحن الاخرون
السابقون که ما یان آخریم در دنیا و پیشوائیم از همه در عقبی و باسناده قال لا یبولن
احدکم فی الماء الدائم و باسناد او که مذکور است گفت حضرت ابو هریره که رسول نبول
فرمود که بول نکند البته یکی از شما در آب آرام کننده الذی لا یجری آن آب که جاری نمی
شود و این تفسیر از برای دائم است ثم یغتسل فیه پستر غسل کند دران آب و غرض مولف
درین مقام همین حدیث اخیر است لیکن مولف حدیث مبارک را بر وجهی که شنیده
بود ادا کرد و این از کمال احتیاط او در باب حدیث است و یغتسل بر مشهور بضم لام است
و ابن مالک گفته که جزم لام نیز جائز است و بنا برین تقدیر او معطوف بر لا یبولن باشد زیرا
هو بحسب محل مجزوم بلا ناهیه است ولیکن از برای لحوق نون تاکید مبنی بر فتح شده و قرطبی
او را جائز ندانسته و گفته که اگر نهی مراد میبود البته رسول محمود میفرمود ثم لا یغتسلن فیه
پس این هر دو امر در نهی برابر نمی شدند زیرا که مورد یک است و آن ما است پس چون
رسول مقبول از نسق سابق عدول کرد معلوم شد که مراد رسول علیه السلام عطف بر
سابق کلام نیست بلکه مراد او تنبیه بر مآل حال است و مانند اوست قول رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که فرمود لا یضربن احدکم امراته ضرب الامة ثم یضاجعها از جهة آنکه او را
هیچکسی بجزم روایت نکرده زیرا که مراد نهی از ضرب است از جهة آنکه زوج در مآل حال
محتاج بسوی مضاجعة زن در استقبال میشود پس اساءة بسوی آن ممتنع شد
پس مقصود او حاصل نخواهد شد و تقدیر کلام ثم هو یضاجعها است و درین مقام تقدیر کلام
چنان است ثم هو یغتسل فیه ولیکن بروی وارد می شود که از تاکید نهی معین لازم نمی
آید که عطف نهی دیگر که مؤکد نباشد جائز نباشد زیرا که احتمال دارد که در تاکید یکی
ازان دو نهی معنی باشد که آن معنی در نهی دیگر نباشد و قرطبی گفته که نصب یغتسل روا نیست
زیرا که کلمه ان ناصبه از لفظ ثم مقدر نمیشود و ابن مالک او را جائز داشته و لفظ ثم را حکم واو عطف داده

باب لا یبول فی الماء الدائم حدثنا ابو الیمان انا شعیب انا ابو الزناد ان عبد الرحمن بن هرمز الاعرج حدثه انه سمع ابا هریرة انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نحن الآخرون السابقون وباسناده قال لا یبولن احدکم فی الماء الدائم الذی لا یجری ثم یغتسل فیه

و نووی برین اعتراض کرده و گفته که بنا برین تقدیر پس لازم می آید که منهی عنه جمع در میان
آن دو کار باشد و هر یکی ازان دو کار ممنوع نباشد و حال آنکه مقصود همین اخیر است
و ابن دقیق عید قول او را ضعیف کرده و گفته که لازم نیست آنکه لفظ یک حدیث مبارک
بر احکام متعدده دلالة کند پس جائز است که نهی از جمع آن دو کار با حدیث مبارک ثابت است
اگر روایت نصب صحیح شود و نهی از افراد هر یکی ازان دو کار مستفاد از حدیث دیگر باشد که او را
مسلم از جابر روایت کرده که ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن البول فی الماء الراکد و از ابی
هریره که رسول محمود فرمود لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم و هو جنب و در روایت ابی داود
آن هر دو نهی از یک حدیث مبارک مستفاد شده که لفظ او چنان است لا یبول احدکم فی الماء
الدائم و لا یغتسل فیه من الجنابة و بعضی از حنفیه استدلال بر همین حدیث از احادیث نبویه استدلال
بر نجاسة آب مستعمل کرده ازین جهت آنکه بول منجس از برای آب است پس همچنان اغتسال نیز منجس او
شد زیرا که رسول علیه السلام در یک کلام هر دو نهی را انتظام داده و آن نهی از برای تحریم است پس
دلالة کرد که هر دو نجس اند لیکن بر وی ایراد وارد می شود که از اقتران دو شیء در یک نظم لازم
نمی آید اقتران آن دو شیء در حکم چنانچه در علم اصول مقرر شده و بر تقدیر تسلیم آن پس تسویه
از جمیع وجوه لازم نیست پس جائز است که نهی از بول از آنجهة باشد که او منجس آب است و نهی از
اغتسال ازان جهة شد که او صفة طهوریت او را زائل میکند اگرچه طهارت آن باقی باشد پس آب
مستعمل طاهر باشد و مطهر نباشد **فائده** در میان بول آدمی و غیر او در حکم مذکور که از برای
آب راکد گفته شد هیچ فرق نیست بخلاف بعضی از حنابله که آنها فرق کرده اند و همچنان فرق
نیست میان آنکه از ابتداء بول دران آب ریزد بخلاف ظاهریه که آنها فرق کرده اند و این جمیع
مذکور در آب قلیل است لیکن در حد آب قلیل اختلاف کرده اند و قول آنکسی که اعتبار نمیکند مگر
تغیر را و عدم او را متقدم گذشته و آن قوی است لیکن فصل به مقدار قلتین اقوی است زیرا که
در وی حدیث صحیح وارد شده و طحاوی که از حنفیه است نیز باین اعتراف کرده لیکن او از
قائل شدن بان قول عذر کرده بآنکه قله بضم قاف و تشدید لام مانند جره بر صغیره و کبیره
اطلاق کرده می شود و از حدیث مبارک تقدیر آن بمقدار معین ثابت نشده پس آن مجمل
شد لهذا از خلف و سلف در تعیین مقدار آن ده قول منقول شده اند والله تعالی اعلم

باب اذا القی علی ظهر المصلی قذر او جیفة لم تفسد علیه صلوته

باب اذا القی علی ظهر المصلی قذر او جیفة لم تفسد علیه صلوته

باب است درمیان آنکه وقتی که انداخته شود بر پشت نمازکننده شی نجس یا چیزی مردار
که برای اوبوی بد باشد فاسد نمیشود بروی نماز او و قدر بفتح ذال معجمه شی نجس را گویند
و محل این حکم آنست وقتی که آن مصلی او را معلوم نکرد و احتمال مطلق صحت نیز دارد بر قول
آنکسی که رفته بسوی آنکه اجتناب نجاسة درمیان نماز فرض نیست و بر قول آنکسی که رفته
که اجتناب نجاسة در حالة ابتدا فرض است نه وقت انتها بحسب طریان طاری و برچنین
بیرون کرده می شود صنع آن صحابی که مستمر شده بود برادا نماز بعد از بیرون آمدن
خون و سیلان او وحدیث حضرت جابر درین مسئله درباب من لم یر الوضوء الا
من المخرجین گذشته وَکَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا اِذَا رَاٰی فِی ثَوْبِهٖ دَمًا یَضَعُهٗ وَمَضٰی
فِی صَلٰوتِهٖ وبود حضرت عبد الله پسر حضرت عمر فاروق که خوشنود باد خدای تعالے
ازان هردو پسر و پدر وقتی که میدید در جامهٔ خود خون را درحالة نماز می نهاد و می انداخت
او را از جان خود و میگذشت در نماز خود یعنی آن نماز را تمام میکرد و او را فاسد نمیکرد
و مقتضای این قول آنست که درمیان حالة ابتداء و دوام و بقاء فرق است و این قول
جمهور اصحاب کبار و تابعین بسیار و اوزاعی و اسحاق و ابی ثور است و امام شافعی
که آن نماز را اعاده کند و امام مالک گفته که اگر وقت باقی است پس آن نماز را قضاء
کند و اگر وقت بیرون شد پس قضاء آن نماز بروی نیست و درینجا بحث طویل است
و استدلال اولین بحدیث ابی سعید است که ان النبی صلی الله علیه وسلم خلع نعلیه فی
الصلوة پس گفت ان جبرئیل اخبرنی ان فیهما قذرا و اعاده نماز را درین حدیث مبارک
ذکر نکرد و مختار جماعه از شافعیه همین است و اما مسئله بنا کردن باقی نماز برانچه
گذشته پس در کتاب الصلوة خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَقَالَ ابْنُ الْمُسَیَّبِ وَالشَّعْبِیُّ
و گفت سعید پسر مسیب و امام شعبی اِذَا صَلّٰی وَفِی ثَوْبِهٖ دَمٌ وقتی که نماز کرد کسی در
حالیکه در جامهٔ او خون است و او را علم و آگاهی ازان خون بهاری نبود اَوْ جَنَابَةٌ
یا در جامهٔ او اثر جنابة باشد یعنی منی باشد و او واقف و آگاه ازان نباشد و این بر قول
کسی است که گفته که منی انسان نجس است اَوْ لِغَیْرِ الْقِبْلَةِ یعنی نماز خواند بسوی جهتی که مغایر
از برای قبله باشد به اجتهاد و تحری بعد ازان خطاء آن معلوم شد اَوْ تَیَمَّمَ فَصَلّٰی ثُمَّ اَدْرَکَ
الْمَاءَ فِیْ وَقْتِهٖ یا تیمم کرد بسبب عدم وجود آب که کافی از برای طهارت باشد پس نماز را با آن

وَکَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا اِذَا رَاٰی فِیْ ثَوْبِهٖ دَمًا یَضَعُهٗ وَمَضٰی فِیْ صَلٰوتِهٖ وَقَالَ ابْنُ الْمُسَیَّبِ وَالشَّعْبِیُّ اِذَا صَلّٰی وَفِیْ ثَوْبِهٖ دَمٌ اَوْ جَنَابَةٌ اَوْ لِغَیْرِ الْقِبْلَةِ اَوْ تَیَمَّمَ فَصَلّٰی ثُمَّ اَدْرَکَ الْمَاءَ فِیْ وَقْتِهٖ

تیمم را داکر دپیشتر یافت آب را در وقت آن فرض نماز لَا يُعِيدُ اعاده نکند و باز نکرداند آن کس نماز را درین صورتهای مذکوره و اشاره بسوی مسئله دم قبل ازین گذشته و اما در مسئله تیمم پس عدم اعاده قول ائمه اربعه و اکثر سلف است و جماعتی از تابعین که ازانها است عطا و مکحول و ابن سیرین بسوی آن رفته اند که اعاده آن نماز بر سبیل اطلاق واجب است و اما در مسئله بیان خطاء در قبله پس عدم اعاده قول ائمه ثلاثه و قول قدیم از امام شافعی است و اکثر علماء برهمین قول اند و امام شافعی در قول جدید گفته که اعادهٔ آن نماز واجب است ابن عربی گفته که مستند قول جدید آنست که خطاء مجتهد وقتی که نص صریح برخلاف آن موجود شود باطل میشود و باز گفته که این مسئله تمام نمی شود مگر در مکه شریفه و اما در غیر آن بقعه شریفه پس تمام نمی شود زیراکه اجتهاد باجتهاد نقض و فساد نمی یابد و جواب داده شده که این مسئله متصور است در وقتی که او را خطاء بر سبیل تیقن معلوم گردد پس او انتقال از تیقن خطاء بسوی ظن قوی است نه نقض اجتهاد باجتهاد است حَدَّثَنَا عَبْدَانُ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ شُعْبَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ قَالَ بَيْنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ گفت عبدالله در یکوقتی از اوقات رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کننده بود ح و این عبارت از تحویل اسناد است وَحَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ أَنَا شُرَيْحٌ بضم شین معجمه و فتح راء مهمله و سکون یاء تحتانیه و بحاء مهمله بْنُ مَسْلَمَةَ بفتح میم و لام که میان آنها سین مهمله واقع شده است که آن شریح کوفی تنوخی بتاء مثناة فوقانیه و نون مشدده و بخاء معجمه است و در سال دو صد و بست و دو وفات یافت أَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ أَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ مَسْعُودٍ حَدَّثَهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود که نماز میکند نزد خانه کعبه وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ و حال آنکه ابوجهل لعین و یاران که از برای آن لعین نشسته در همان مکان بودند و آن یاران او هفت نفر اند که رسول علیه السلام دعاء برانها کرد و نام آن بدبخت عمرو پسر هشام است و آن فرعون این امة

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ شُعْبَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ قَالَ بَيْنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ وَحَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ أَنَا شُرَيْحُ بْنُ مَسْلَمَةَ أَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ أَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ مَسْعُودٍ حَدَّثَهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ

است وکنیت او دراول ابو الحکم بود پس اورا فضل البشر در روز جنگ مکنی بابی جهل کرد و جلوس بضم جیم جمع جالس شل شهود وشاهد نشست اِذْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ناگاه گفت بعضی ازان بدبختها از برای بعضی دیگرها و مسلم گفته که آن گوینده دشمن اهل دین ابو جهل لعین است اَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلَى جَزُوْرِ بَنِيْ فُلَانٍ کدامیست از شما که می آرد بچه دان شترهای قبیله فلانیه که ذبح ان قبیله در روز گذشته شترهای بسیار کشته شده بودند چنانچه در روایت مسلم آمده و قد نحرت جزور بالامس وسلی بفتح سین مهمله ولام والف مقصوره عبارت از پوستی است که دران پوست ولد متمکن و مستقر و مطمئن می باشد و این لفظ را در حیوانات بهیمه اطلاق میکنند و اما در آدمیان پس لفظ مشیمه اطلاق میکنند و صاحب محکم گفته که لفظ سلی در آدمیان نیز مانند سائر حیوانات اطلاق کرده کرده می شود و جزور بفتح جیم بمعنی مجزور است و آن عبارت از شتری است که کشته شده باشد و اورا پارچه پارچه کرده باشند فَيَضَعُهُ عَلٰى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ اِذَا سَجَدَ پس می نهد آن پوست بچه دان را بر پشت محمد وقتیکه او سجده کند و در روایت اسرائیل آمده فیعمد الی فرثها و دمها وسلاها ثم یمهله حتی یسجد فیضعه علی ظهره اذا سجد یعنی پس قصد کند بسوی سرگین آن شترها و خون آنها و پوست ماده آنها که در وی ولد می باشد پس مهلت دهد آن محمد را تا آنکه سجده کند او پس می نهد اورا بر پشت او وقتی که سجده کند او فَانْبَعَثَ اَشْقَى الْقَوْمِ پس برخواست از جای خود آن کسی که بدبخت تر ازان جماعه کفار بدکردار که درانجا حاضر و قرار بودند و آن عقبه بضم عین مهمله پسر ابی معیط بعین مهمله وطاء مهمله بر صیغه مصغر معط است و از بعضی سیاقها معلوم می شود که آن بدبخت این کار را بسبیل ابتدا ابی گفته احدی از اشقیا کرده چنانچه در سیاق ابی داود طیالسی آمده فجاء عقبة بن ابی معیط فقذفه علی ظهره فَجَاءَ بِهٖ پس آورد آن بدبخت تر آن پوست فَنَظَرَ پس دید و مهلت ورزید حَتّٰى اِذَا سَجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضَعَهُ عَلٰى ظَهْرِهٖ بَيْنَ كَتِفَيْهِ.

اِذْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ اَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلٰى جَزُوْرِ بَنِيْ فُلَانٍ فَيَضَعُهُ عَلٰى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ اِذَا سَجَدَ فَانْبَعَثَ اَشْقَى الْقَوْمِ فَجَاءَ بِهٖ فَنَظَرَ حَتّٰى اِذَا سَجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضَعَهُ عَلٰى ظَهْرِهٖ بَيْنَ كَتِفَيْهِ

تا آنوقتی که سجده کرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم ونهاد آن بدبخت تر آن پوست را بر
پشت مبارک او میان هر دو شانهای مبارک او حضرت عبد الله بن مسعود گوید وَأَنَا أَنْظُرُ
وحال آنکه من می بینم آن حال رسول با کمال را لَا أُغْنِي شَيْئًا که نفع ودفع نمیکنم چیزیرا از رسول
اکرم لَوْ كَانَتْ لِي مَنَعَةٌ اگر میبود از برای من قوتی وزوری البته می انداختم دران روزی
از رسول اکرم آن پوست ملوث را لیکن آن قوت از برای من نبود لهذا امید بدم و دفع آن
ایذاء از رسول مبشر از من عاجز میسر نشد نووی گفته که او این قول ار جهت آنگفت که قبیله
او در مکه شریفه نبود زیرا که او هذلی وحلیف از برای اهل آن بقعه کریمه بود وجمیع حلفاء او در
زمان در کفر وتمرد وطغیان منهمک بودند وجواب لو مقدرست وتقدیر کلام چنان ست
لوکانت لی منعة لطرحته من رسول الله صلی الله علیه وسلم وبعضی گفته اند که کلمه لو از برای
تمنی است وبرین تقدیر احتیاج به تقدیر جواب نباشد یعنی کاشکی می بود از برای من زوری
که با آن دفع میکردم دران روزی ا از رسول خدا صلی الله علیه وسلم ومنعه بفتح نون
قوت است وسکون نون ضعیف است وقرطبی بر سبیل جزم بسکون نون گفته و باز گفته
که فتح آن نون نیز جائز است بنا بر آنکه او جمع مانع مثل کتبه وکاتب است قال فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ
گفت حضرت عبد الله پس که دانید ند وشروع کردند آن جماعة الکفار که خنده میکنند ازان کار وَيُحِيلُ
بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وحواله میکنند بعضی از انها بر بعضی دیگر از کمال خوشی وخورمی واین وقتی ست که یحیل
بحاء مهمله وبفتح یاء مثناة بروزن یبیع باشد یا آنکه حواله میکند آن فعل را بعضی کفار بر
دیگر ازان اشرار یعنی بعضی از انها آن فعل را منسوب به بعضی دیگر باشارت بر سبیل تهکم وسخریت
میکرد وبرین تقدیر یحیل بحاء مهمله بضم حرف مضارعه ماخوذ از احاله باشد ودر بعضی روایات
یمیل بمیم آمده یعنی میل میکند بعضی از انها بر بعضی دیگر از انها واز کمال خورسندی وخوشحالی
بر یکدیگر می افتادند چنانچه عادت است وَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ
وحال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کننده بود لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ که بلند نمیکند آن رسول
محمود سر خود را ازان سجود یعنی از سبب ثقل آن پوست پر نجاسته آن منبع فراسته طاقة واستطاعه
نداشت که از جان خود دور انداز دوار سجود خود خیزد حَتَّى جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللّٰهُ
عَنْهَا تا آنکه آمد اورا فاطمه دختر او که خوشنود باد خدای تعالی از وواکن دران حال دختر خورد
سال بود چنانچه در بعضی روایات آمده وهی جویریة فاقبلت تسعی یعنی حضرت فاطمه بسرعة تمام

وَأَنَا أَنْظُرُ لَا أُغْنِي
شَيْئًا لَوْ كَانَتْ لِي
مَنَعَةٌ قَالَ فَجَعَلُوا
يَضْحَكُونَ وَيُحِيلُ
بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
وَرَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ سَاجِدٌ لَا
يَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّى
جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا

بخدمت رسول علیه السلام آمد و اکثر فحول از اهل عقول برانند که حضرت فاطمه بتول از جمیع دختر
رسول مقبول خورد بود که در سال چهل ویکم از مولد رسول اکرم متولد شده و ابن اسحاق
گفته که جمیع اولاد رسول مقبول جز ابراهیم قبل از نبوت متولد شده اند و ابن جوزی گفته
که حضرت فاطمه پیش از نبوت به پنج سال از رسول با کمال متولد شده و فاطمه دوست تر
از جمیع اهل و عیال بسوی رسول صاحب جمال بود و رسول عباد از کمال ود او را در دهن
بوسه میداد و زبان او را از زبان مبارک خود می مکید و وقتی که آن افضل بشر قصد و اراده
سفر میکرد پس آخر عهد در رخصت او با آن دختر بزرگوار بود و وقت آمدن از سفر اول ملاقات
آن خیر البشر همراه آن دختر بزرگوار بود رسول محمود از برای او فرمود فاطمة بضعة منی
فمن اغضبها اغضبنی و ایضا فرمود اما ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة و قاضی بیضاوی
در تفسیر خود در روایت آورده که روزی حضرت فاطمه بتول از برای رسول مقبول دو نان
و پارچه گوشت بر سبیل هدیه و تحفه فرستاد پس رسول علیه السلام با آن هدیه رجوع بسوی
حضرت فاطمه کرد و گفت که بیار ای دخترک من پس حضرت فاطمه پرده را از طبق دور کرد
پس ناگاه آن طبق و خوان پر از گوشت و نان بود پس رسول محمود از برای او فرمود
انی لک هذا حضرت فاطمه گفت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
پس رسول علیه السلام فرمود الحمد لله الذی جعلک شبیهة نساء بنی اسرائیل پس تر جمع کرد آن رسول
ثقلین حضرت علی و امام حسن و حسین و جمیع اهل بیت خود را بران طعام پس همه خوردند تا
آنکه سیر شدند و آن طعام بر حال خود ماند پس حضرت فاطمه آن طعام را بر همسایهای خود
فراخ کردانید و او را رسول راغب بامر خدای غالب بحضرت علی پسر ابی طالب نکاح
کرده داد و این بعد از واقعه احد بود و اکثر علما برانند که آن نکاح در سال دویم از هجرت
رسول اکرم بود و دران وقت عمر آن خاتون به پانزده سال و پنج ماه رسیده بود و عمر حضرت
علی دران حال بیست و یکسال و پنج ماه بود و از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم
بمقدار هژده روایت کرده شده که از جمله آنها در هر دو صحیح یک حدیث آمده و مهر او شفاعت
امت عاصیه و مغفرت ایشان در روز قیامت مقرر شده و وفات او بعد از رسول فصیح بشش
ماه بر قول صحیح واقع شده و او را بعد از وفات حضرت علی غسل داد و این جواز غسل مخصوص با آن
شیر خدا بود زیرا که عقد نکاح میان او و حضرت فاطمه منقطع نشده بود از جهت آنکه از رسول علیه السلام

با فصیح کلام حضرت علی را گفت اثبار و جنگ فی الآخرة و ورد آن خاتون همیشه
قراءة قرآن بزبان و فهم معانی آن بجان و شنیدن آن باذنان و آسیا کردن
بهر دو دست و گاز جنبانیدن امام حسن و حسین و جز آنها به پای خود بود و بردی حضرت
علی نماز جنازه خواند و در شب بسوی قبر مبارک رسول اکرم برد شمع بر داشته
برد و گفت السلام علیک یا رسول الله این دختر محبوب شما حاضر است پس قبر مبارک
در همان ساعة بلرزه آمده و هر دو دست مبارک آن سرور عالم از آن قبر ظاهر و هویدا
شدند و آن خاتون را بآن هر دو دست گرفت و بعد ازین روایات مختلف شدند
بعضی گفته اند که حضرت فاطمه را رسول اکرم بحضرت علی باز پس داد و حضرت علی او را برد
و در بقعهٔ بقیع دفن کرد و بعضی گفته اند که آن خاتون همراه رسول مقبول در همان قبر
مبارک ماند و حضرت علی خالی پس آمد و آن خاتون همراه رسول علیه السلام در همان
قبر مبارک تا قیامة ماند و از و جدا نشد و فضائل آن خاتون آنقدر بسیار اند که در حد
شمردن نمی آیند و برای حضرت علی از فرزندان امام حسن و حسین و محسن متولد شد
لیکن محسن در خورد سالی وفات یافت و از دختران ام کلثوم و زینب متولد شد
و از برای رسول اکرم نسلی باقی نماند مگر از فاطمه رضی الله عنها از جهة سبطین یعنی
حسن و حسین پس پس فاطمه را ازان جهت او را نام شد که حق تعالی او را
و اولاد او را یا او را و دوستان او را از آتش دوزخ بلند ایستاده و بریده و دور
کرده است و بتول ازان جهت گویند که او ماخوذ از بتل بمعنی قطع است و آن
خاتون منقطع و منفرد از زنان زمان خود از جهت فضل و دین و حسن جبین
بود یا آنکه او از دنیای فانی بسوی خدا باقی منقطع شده بود فطرحته
عن ظهره پس انداخت آن پوست را و دور کرد او را از پشت مبارک رسول
خدا صلی الله علیه و سلم و اسرائیل و اقبلت تشتمهم زیادت آورده
و بزاز بروی زیادم کرده و آورده فلم یردوا علیها شیا فرفع رأسه پس بلند کرد
حضرت رسول مقبول سر خود را ازان سجود ثم قال اللهم علیک بقریش ثلث
مرات پس گفت رسول علیه السلام که ای بارخدایا لازم گیر هلاک کردن جماعه
قریش را سه بار یعنی این دعا را سه بار مکرر یاد کرد و بزار را از ابی اسحاق زیاده

فطرحته عن ظهره فرفع رأسه قال اللهم علیک بقریش ثلث مرات

آورده

آورده و گفته فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد اللهم علیک بقریش وثم اینجا بمعنی افعال بمعنی الزم واقع شده ولفظ ثم در قول او ثم قال دلالت میکند بر مهلت میان رفع سر و میان دعاء و واقع همچنان بود زیرا که در روایت بزار آمده فرفع راسه کما کان یرفعه عند تمام سجوده فلما قضی صلوته قال اللهم الخ و ظاهر شد ازین روایت که دعاء مذکور خارج از نماز واقع شد ولیکن واقع شده در حالیکه رسول علیه السلام روی مبارک خود را بسوی قبله متبرکه متوجه داشت چنانچه ابی اسحاق از روایت شیخین آورده و مراد از قریش کفار آنها است یا آنکسان اند که بعد ازین رسول علیه السلام نامهای آنها را بر سبیل تعیین و تشخیص یاد کرد پس این لفظ عام است و مراد از و خاص و در روایت زکریا بعد از قول او ثلاث مرات زیاده آمده وکان اذا دعا دعا ثلاثا واذا سال سال ثلاثا فشق ذلک علیهم اذ دعا علیهم پس دشوار شد آن قول رسول مقبول بر انها وقتی که دعا کرد بر انها یا از جهت آنکه دعا کرد بر انها نه برای آنها و لفظ مسلم در روایت زکریا چنان آمده فلما سمعوا صوته ذهب عنهم الضحک وخافوا دعوته قال گفت ابن مسعود وکانوا یرون ان الدعوة فی ذلک البلد مستجابة و بودند آنجماعه کفار بد کردار که اعتقاد میکنند یا گمان میکنند که بدرستی که دعاء در ان شهر که مکه شریفه است قبول کرده می شود و بر گردانیده نمی شود و در بعضی روایات امام بخاری لفظ فی الثالثة بدل قول فی ذلک البلد واقع شده و مناسبت او را قول او ثلاث مرات و ممکن است که این اعتقاد باقی مانده باشد نزد آنها از شریعة حضرت ابراهیم علیه السلام ثم سمی پس تر نام گرفت رسول با کمال و تفصیل کرد آن اجمال را که در سابق یاد کرده بود و گفت اللهم علیک بابی جهل وعلیک بعتبة بن ربیعة وشیبة بن ربیعة والولید بن عتبة وامیة بن خلف وعقبة بن ابی معیط که ای بار خدایا لازم گیر بعذاب خود ابا جهل لعین را و در روایت اسرائیل بعمرو بن هشام آمده و آن نام ابی جهل لعین است پس شاید که رسول علیه السلام آن لعین را بنام و کنیت هر دو یاد کرده و لازم گیر بعذاب خود عتبه پسر ربیعه را و عتبه بضم عین مهمله و بعد آن تاء مثناة فوقانیه ساکنه و باء موحده است و ربیعه بفتح راء مهمله و باء موحده مکسوره که بعد آن یاء مثناة تحتانیه ساکنه و عین مهمله است و لازم گیر شیبه پسر ربیعه را که برادر عتبه مذکور است و شیبه بفتح شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده است

فشق ذلک علیهم اذ دعا علیهم قال وکانوا یرون ان الدعوة فی ذلک البلد مستجابة ثم سمی اللهم علیک بابی جهل وعلیک بعتبة بن ربیعة وشیبة بن ربیعة والولید بن عتبة وامیة بن خلف وعقبة بن ابی معیط

ولازم کیر ولید بفتح واو وکسر لام پسر عتبه مذکور را ولازم کیر امیه پسر خلف را وامیه بضم همزه و فتح
میم و فتح یاء مشدده تحتانیه و خلف بفتح خاء معجمه و سکون لام و بفاء است و شعبه شک کرده
و گفته او ابی بن خلف وابی بضم همزه و فتح باء موحده و تشدید یاء مثناة تحتانیه است و صحیح آنست
که آن امیه است زیرا که اصحاب مغازی اتفاق کرده اند برانکه مقتول بدست رسول مقبول در
غزوه بدر امیه است اما ابی برادر آن پس در جنگ احد کشته شد و قصه قتل امیه در واقعه بدر در
همین صحیح مبارک در کتاب مغازی خواهد آمد انشاء الله تعالی ولازم کیر بعد آب خود عقبه بضم
عین مهمله و سکون قاف پسر ابی مُعَیط را بضم میم و فتح عین مهمله و یاء مثناة ساکنه و بطاء مهمله
وَعَدَّ السَّابِعَ فَلَمْ يَحْفَظْهُ و شمرد رسول علیه السلام یا عبد الله بن مسعود نام شخص هفتم را پس یاد
نکرد او را عبد الله بن مسعود یا عمرو بن میمون و نحفظه بیاء مثناة تحتانیه آمده و در بعضی نسخها
نحفظه بنون بصیغه جمع آمده و ابو اسحاق در روایت دیگر نام آن هفتم را یاد کرده پس گفته که آن
عماره پسر ولید است و اسرائیل گفته که کنت احفظ حدیث ابی اسحاق کما احفظ سورة الحمد
و بعضی محققین شمردن عماره را در مذکورین مشکل دانسته و گفته که آن عماره در جنگ
بدر کشته نشده بلکه اصحاب مغازی ذکر کرده اند که عماره مذکور در زمین حبشه مرده
است و از برای او قصه ایست همراه نجاشی که بادشاه حبشه بود زیرا که او متعرض از برای
زنی او شد پس بادشاه نجاشی بکمر جادوگر را امر کرد پس آن مرد از جادوئی خود در
سوراخ ذکر عماره دمید و از ان دمیدن عقوبت از برای او حاصل شد پس او وحشی
گردید و همراه بهائم در صحرا میکشت تا آنکه در خلافت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه
مرد و قصه او مشهور است و جواب آنکه قول حضرت عبد الله بن مسعود که گفته انه رأیتهم
صرعی فی القلیب قلیب بدر محمول بر اغلب و اکثر است و دلیل بر وی آنست که عقبه پسر
ابی مُعَیط در میان آن قلیب کشته نشده بلکه او را بعد از رحلت از مکان بدر بر بکمیز از و
دست و پای او بسته برده کشتند و دیگر آنکه امیه پسر خلف دران قلیب نیفتاد بلکه او پاره
پاره کرده شد و کیفیت قتل این مذکورین و زیاده بیان احوال آنها در کتاب مغازی
خواهد آمد انشاء الله تعالی قَالَ گفت عبد الله بن مسعود فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ پس سوگند میخورم
من بآن ندای که نفس من در دست بی کیف او است یا در قدرت او است و در روایت
مسلم والذی بعث محمدا بالحق آمده و مقصود او ازین کلام تاکید است لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ

وَعَدَّ السَّابِعَ فَلَمْ يَحْفَظْهُ قَالَ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ

عَنْدَ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ صَرْعَیٰ فِی الْقَلِیْبِ قَلِیْبِ بَدْرٍ که هرآینه بدرستی دیدم
من آنکسانی راکه شمرده بود آنها را رسول خدا صلی الله علیه وسلم افتاده و هلاک شده
درمیان آن چاه گرد نا گرفته یا آن چاه کهنه مندرسه که صاحب آن معلوم نیست که آن
چاه بدر است وصرعی بفتح صاد مهمله جمع صریع بمعنی مصروع است یعنی افکنده شده وقلیب
بفتح قاف عبارت از چاه مطلق است یا عبارت از چاهی است کهنه گرد نا گرفته بسنگ
و جز آن وقلیب بدر مجرور بنابر بدلیة است ودر روایت اسرائیل آمده لقد رأیتهم صرعی
یوم بدر ثم سحبوا الی القلیب قلیب بدر پس ترکش کرده شد آنها را بسوی چاه که آن چاه بدر است
ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم واتبع اصحاب القلیب لعنة یعنی پیروی کرده شد
اصحاب آن چاه را لعنة وعذاب آخرة چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده واتبعوا فی هذه
الدنیا لعنة ویوم القیامة پس این قول رسول مقبول بعد از انداختن آن اشقیا در ان چاه
واقع شده واحتمال دارد که از تتمه دعا سابق باشد پس دروی علم عظیم از اعلام نبوت
ورسالة ثابت شد علما گفته اند که آنحضرت رسالة پناه باندا ختن آن اشقیا در ان
چاه از ان جهت امر فرمود که تا مردمان به بدبوئی آنها از ار نیابند واگرنه اینچنین باشد
پس دفن کافر حربی در شرع نبوی واجب نیست وظاهر آنست که در ان چاه آب
جاری نبود وبدر بفتح باء موحده وسکون دال مهمله نام آن موضع معروف است که جنگ
بدر درهمان موضع واقع شده وبعضی گفته اند که نام آن چاه است وبعضی گفته اند که نام صاحب
آن چاه است واگر گفته شود که رسول علیه السلام چگونه مستمر ومداوم بر نماز شد وحال
آنکه نجاست بر پشت مبارک او موجود بود قاضی عیاض در جواب گفته که آن شئ نجس نبود
زیراکه روث ورطوبة بدن پاک اند وجز این نیست که نجس خون است واین مذهب
امام مالک وتابعان او است که گفته اند روث حیوانانی که گوشت آنها خورده می شود
پاک است ومذهب ما ومذهب امام ابوحنیفه آنست که آن روث نجس است واین جواب
قاضی عیاض ضعیف است زیراکه در اکثر اوقات آن سلی منفک از خون نمی باشد
وآن نجس است پس نجاسة موجود شد وایضا آن ذبیحه ذبیحه مشرکین بوده پس نجس
شده وایضا در بعضی روایات ذکر دم صریح آمده چنانچه قبل ازین گذشته نووی گفته که جواب
مرضی از اشکال قاضی آنست که رسول مقبول ندانست که بر پشت مبارک او شئ نجس

عند رسول الله صلی الله علیه وسلم صرعی فی القلیب قلیب بدر

نهادند پس استمرار بر سجده داختیار نمود از جهت استصحاب حال بر طهارت و لطافت و این
جواب را بعضی صمار ردکرده اند وگفته اند که اگر حال برین منوال میبود البته ازین حال
جبرئیل امین بآن سید المرسلین اخبار و اعلام میکرد زیراکه نماز با وجود نجاست هیچ وجه
حکم صحة ندارد پس جواب باصواب آنست که محیی السنة در شرح سنة آورده که این فعل
رسول محمود قبل از تحریم روث و خون و ذبیحه اهل شرک بود پس نماز با نها باطل نشد مانند
خمر که پیش از تحریم بجامه انها میرسید طیبی گفته که ثبات رسول علیه السلام بر نماز از جهة
از دیاد شکایت بدرگاه ایزد بی نیاز بود و از جهت آشکارا کردن آنچه دشمنان خدای
تعالی برسول او کرده اند تا حق تعالی بقهر کامل و غضب فاضل بعذاب شدید گرفتار کند و از
همین جهة رسول علیه السلام بدرگاه ایزد علام دعا برانها سه بار در خیر تکرار آورد **بَابُ**
اَلْبُصَاقِ وَالْمُخَاطِ وَنَحْوِهِ فِي الثَّوْبِ باب است در بیان انداختن آب دهن و آب بینی
و مانند او در جامه و بدن و مانند او و ذکر این باب در ابواب طهارت ازان جهة واقع
شد که اگر بصاق و مانند آن درمیان آب افتد پس او را فاسد نمیگرداند و بصاق بضم باء
موحده و بصاد مهمله است و در اکثر روایات بزاق بزاء معجمه بدال صاد مهمله واقع شده و معنی
آن هردو یک است و مخاط بضم میم عبارت است از چیزے که سیلان از بینی کند
قَالَ عُرْوَةُ گفت عروه پسر زبیر **عَنِ الْمِسْوَرِ** از مسور پسر مخرمه و بکسر میم و سکون سین مهمله
و بفتح واو و براء مهمله است **وَمَرْوَانَ** و از مروان بفتح میم پسر حکم **خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ**
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ که بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در زمان حدیبیه
و حدیبیه بضم حاء مهمله و فتح دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر باء موحده و تخفیف یاء مثناة
تحتانیه است نزد امام شافعی و نزد اکثر محدثین به تشدید آن یاء مثناة تحتانیه است و آن نام
چاه یا نام درخت است که دران موضع واقع شده لیکن بعد ازان بر دیه ازان سبب نیز اطلاق
کرده میشود و در زیر درخت در همان مکان اصحاب کرام با رسول عالمیان بیعت کردند که
آنرا بیعت رضوان می نامند و حدیبیه بریکمنزل از مکه شریفه واقع است و بعضی اجزاء ازو در
حرم شریف داخل اند **فَذَكَرَ الْحَدِيثَ** پس یاد کرده عروه حدیث حدیبیه را که دراز است
و در همین صحیح مبارک در باب شروط تمام او می آید انشاء الله تعالی **وَمَا تَنَخَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ**
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نُخَامَةً إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ و یاد کرد عروه

بَابُ الْبُصَاقِ وَالْمُخَاطِ وَنَحْوِهِ فِي الثَّوْبِ
قَالَ عُرْوَةُ عَنِ الْمِسْوَرِ وَمَرْوَانَ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَمَنَ حُدَيْبِيَةَ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَمَا تَنَخَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نُخَامَةً إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ

حدثنا محمد بن يوسف
قال انا سفيان
عن حميد عن انس
رضي الله عنه قال
بزق النبي صلى الله
عليه وسلم في ثوبه
قال ابو عبد الله
طوله ابن ابي مريم
قال اخبرنا يحيى
بن ايوب قال
حدثني حميد قال
سمعت انسا
عن النبي صلى الله
عليه وسلم

این کلام را که داخل در حدیث مذکور است و اکتفا باین قدر حدیث موافق درین مقام
نخواهد کرد که مدعی درین مقام ثابت بهمین قدر میشود و معنی او آنست و نینداخت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم آب بینی خود را مگر آنکه افتاده بود آن آب بینی او در کف دست یکی
از آنها یعنی از اصحاب کبار پس مالیده بود آن مرد بآن آب روی خود را و پوست خود را
از جهت تیمن و تبرک و نخامه بضم نون و بمیم عبارت از آب بینی است و نخاعه بعین
مهمله نیز عبارت از همان آب است و بعضی گفته اند که نخامه بمیم عبارت از آن چیزی است
که از دهن بیرون می آید و نخاعه بعین مهمله عبارت از چیزی است که از حلق بیرون می آید
و مقصود مؤلف ازین حدیث مبارک استدلال بر طهارت بزاق و مانند او است زیرا که
رسول علیه السلام با جمیع مکلفان در احکام شرعیه تکلیفیه برابر است تا وقتیکه دلیل خصوص
قائم نشود و بعضی علما اجماع را بر طهارت او نقل کرده اند لیکن ابن ابی شیبه باسناد صحیح از
ابراهیم نخعی روایت کرده که بصاق و مانند او پاک نیست و ابن حزم گفته که از حضرت
سلمان فارسی و ابراهیم نخعی صحیح شد که لعاب دهن وقتی که از دهن جدا شود نجس است
حدثنا محمد بن يوسف قال انا سفيان عن حميد مصغر حمد عن انس رضي الله عنه قال
بزق النبي صلى الله عليه وسلم في ثوبه گفت حضرت انس که آب از دهن مبارک انداخت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در جامه خود پس معلوم شد که آن آب پاک است
زیرا که متیقن است که رسول علیه السلام جامه خود را ملوث و نجس نمیکرد قال ابو عبد
الله گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این صحیح مبارک است طوله ابن ابی
مریم که دراز کرد این حدیث مبارک را پسر ابی مریم که آن سعید پسر حکم مصری
است که یکی از شیوخ امام محمد بخاری است قال اخبرني يحيى بن ايوب غافقي
بغاف پسر بغا اسپر بقاف و او در سال یکصد و شصت و هشت وفات یافت
قال حدثني حميد قال سمعت انسا عن النبي صلى الله عليه وسلم
گفت حمید که شنیدم حضرت انس را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که روایت میکرد قول مذکور را و آن قول او است بزق النبي صلى الله عليه وسلم
في ثوبه لیکن آن قول چون معلوم بود او را حذف کرد و مراد آنست که متن این
سند مانند متن سابق نیست لیکن همراه طول و زیادتی که درین متن هست

و آن حدیث مطول نزد مؤلف در کتاب الصلوة در باب حک البزاق بالید من المسجد خواهد
آمد ان شاء الله تعالی و درین اسناد تصریح حمید بسماع این حدیث از انس است والله تعالی
اعلم **بَابٌ لَا يَجُوزُ الْوُضُوْءُ بِالنَّبِيْذِ وَلَا بِالْمُسْكِرِ** این باب است در بیان آنکه
روا نیست طهارت کردن بآبی که از دانها و مانند آنها گرفته شده باشد و نه بچیزیکه مستی دهنده
و بیهوشی آرنده باشد و قول و ولا بالمسکر از قبیله عطف عام بر خاص است یا مراد از نبیذ آنچیزیست
که بحد اسکار نرسیده باشد **وَكَرِهَهُ الْحَسَنُ وَأَبُو الْعَالِيَةِ** و مکروه دانسته است آن طهارت
کردن را به نبیذ امام حسن بصری و ابو العالیه لیکن آنچه ابو عبید از امام حسن بصری روایت
کرده که او لاباس به گفته دلالت بران میکند که آن کراهة تنزیه است نه تحریم **وَقَالَ عَطَاءٌ**
اَلتَّيَمُّمُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنَ الْوُضُوْءِ بِالنَّبِيْذِ وَاللَّبَنِ و گفت عطا پسر ابی رباح که تیمم دوست
است بسوی من از طهارت کردن بآبی که از حبوب و مانند آنها گرفته شده باشد و به شیر
و مذهب اوزاعی آنست که وضوء کردن بجمیع نبیذها جائز است و قول عکرمه مولای ابن
عباس همین است و او همین قول را از حضرت علی و ابن عباس روایت کرده لیکن آن
روایت از ان هردو صحیح نشده و امام ابو حنیفه بر قول مشهور وضوء کردن به نبیذ تمر پس
بس جائز دانسته لیکن بشرطیکه در آنجا آب مطلق حاضر نباشد و متوضی خارج از مصر و دیه باشد
و درین قول هردو صاحب او مختلف شده‌اند پس امام محمد گفته که میان آن وضوء و تیمم جمع
کند بعضی بر سبیل ایجاب گفته‌اند و بعضی بر سبیل استحباب و قول اسحاق همین است و امام ابو
یوسف موافق از برای قول جمهور علما گفته که وضوء به نبیذ بر سبیل اطلاق در هیچ حال از
احوال جائز نیست و طحاوی همین قول را اختیار کرده و قاضیخان ذکر کرده که امام ابو حنیفه
از قول سابق بسوی این قول رجوع نموده لیکن در کتاب مفید از کتب حنفیه آورده اذا القی
فی الماء تمرات فحلی ولم یزل عنه اسم الماء یجاز التوضوء به بلا خلاف عندهم و استدلال
کردند بحدیث حضرت عبدالله بن مسعود که رسول علیه السلام از برای او گفت که چیست در مطهره
تو پس عبدالله گفت که نبیذ است پس رسول علیه السلام فرمود تمرة طیبة وماء طهور و این حدیث
را ابو داود روایت کرده و ترمذی بروی زیادة کرده که گفته فتوضأ به و علماء سلف
اتفاق بران کرده‌اند که این حدیث ضعیف است و بر تقدیر صحة او پس منسوخ است زیرا که
این واقعه حضرت عبدالله بن مسعود در مکه شریفه متحقق شده بود و قول او عز سبحانه جل شانه

باب لا يجوز الوضوء بالنبيذ ولا بالمسكر
وكرهه الحسن وأبو العالية وقال عطاء التيمم أحب إلي من الوضوء بالنبيذ واللبن

فلم تجدوا ماءً فتيمموا صعيداً طيباً بلا اختلاف در مدینه مقدسه نازل شده یا آنکه آن حدیث
مبارک محمول است بر آبیکه یک دو چند دانه خرمای خشک انداخته شود و هیچ وصف و آبها
متغیر نشود و آن مردم عرب این کار را از جهت آن میکردند که اکثر آبهای آنها شیرین و کوا
نبودند والله تعالی اعلم حدثنا علي بن عبد الله قال انا سفيان قال انا الزهري عن
ابي سلمة عن عائشة رضي الله تعالى عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
كل شراب اسكر فهو حرام ترجمه بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود که هر شرابی که
مستی و بیهوشی آرد پس آن حرام است و چون حرام شد البته نجس شد پس طهارت روا نشد
و مراد از قول او اسکر آنست که از شان او اسکار باشد نه آنکه بالفعل مسکر باشد زیراکه
قدر معین که موجب سکر باشد در حرمت شرط نیست بلکه قلیل و کثیر او حرام است و این
قضیه کلیه است که زیر او جزئیات غیر متناهیه مندرج اند بعضی محققین گفته اند که این کلام
از جوامع الکلم است خطابی گفته که اینحدیث مبارک دلیل است واضح بر آنکه قلیل از مسکر
و کثیر او حرام است از هر نوع که باشد و بهر صنعتی که تیار کرده شده باشد زیراکه رسول علیه السلام
اشارت بسوی جنس شراب کرد که از و مستی و بیهوشی پیدا آید پس شامل باشد جمیع افراد جنس را
چنانچه در قول قائل کل طعام اشبع دلالة ثابت است بر شمول جمیع افراد جنس طعام
فائده بدانکه حرمت و ثبوت حد شرعی در خمر وجود سکر موقوف نیست بلکه قلیل و کثیر
او مساوی است و اما در سائر اشربه پس در حق حرمت نزد حنفیه آن قدر معتبر است که سخنها
بیهوده و کلام مختلط از و صادر آید اما در وجوب حد شرعی پس نزد امام ابی یوسف و محمد نیز
همان قدر سکر معتبر است و نزد امام ابی حنیفه در وجوب حد شرعی آن قدر سکر معتبر است
که هرگز کلام نفهمد خواه قلیل باشد خواه کثیر و مرد را از زن و زمین را از آسمان نشناسد والله
تعالی اعلم **باب** غسل المرأة اباها الدم عن وجهه باب است در بیان
شستن زن معین پدر خود را مراد میگیرم باآن پدر خون او را یعنی در بیان شستن
آن زن خون پدر خود را از روی او پس قول او الدم منصوب بر اختصاص است و تقدیر کلام
چنان است اعني الدم و احتمال دارد که آن قول بدل اشتمال از قول او اباها یا بدل بعض از
کل باشد و در روایت ابن عساکر آمده باب غسل المرأة الدم عن وجه ابیها و این بحسب معنی
است و در نسخه نسفی عن وجهه آمده و در بعضی ازانها عن وجهه آمده و بکلمه عن یا بمعنی من است

حدثنا علي بن عبد الله قال ثنا سفيان قال ثنا الزهري عن ابي سلمة عن عائشة رضي الله تعالى عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال كل شراب اسكر فهو حرام باب غسل المرأة اباها الدم عن وجهه

بامبنی بر تضمن غسل معنی ازاله است ، مقصود ازین باب آنست که استعانت باغیر در ازاله نجاست جائز است و بهمین قدر تقریر مناسبت اثر ابی العالیه ازبرای حدیث ‌ هل ظاهر شد و قَالَ اَبُو الْعَالِيَةِ امْسَحُوا عَلٰى رِجْلِي فَاِنَّهَا مَرِيْضَةٌ وگفت ابو العالیه ریاحی بکسر را مهمله ویاء تحتانیه که مسح کنید بر پای من زیراکه بدرستی آن پائی من بیمار است و عبد الرزاق این اثر را از معمر از عاصم بن سلیمان وصل کرده وگفته که گفت عاصم دخلنا على ابی العالیة وهو وجع فوضئوه فلما بقیت احدی رجلیه قال امسحوا هذه فانها مریضة وکان بها حمرة و ابن شیبه زیاده برین آورده وگفته انها کانت معصوبة حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ قَالَ نَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ اَبِي حَازِمٍ سَمِعَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ بکسر عین مهمله واو انصاری است که کنیت او ابو العباس است و در ابتداء حال نام او حزن بفتح حاء مهمله بود پس او را رسول مقبول سهل نام کرد و از و یکصد و هشتاد و هشت حدیث از رسول مقبول روایت کرده شده که امام بخاری از جمله آنها سی و نه حدیث آورده و در سال نود و یک وفات یافت و عمر او دران حال صد سال بود و او آخر از جمیع صحابه کرام در مدینه مقدسه وفات یافت یعنی ابو حازم شنید سهل پسر سعد ساعدی را وَسَاَلَهُ النَّاسُ درحالی که پرسیده بودند او را مردمان وَمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ اَحَدٌ ابو حازم گوید و نبود میان من ومیان آن سهل پسر سعد فاصله هیچکسی بلکه من متصل او بودم و این دلالت بر قوت سمع میکند و این جمله معترضه است که محل از اعراب ندارد و از قول ابی حازم است بِاَيِّ شَيْءٍ دُوْوِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بکدام چیز دوا کرده شد زخم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که آن زخم بآن ذات مبارک در واقعه احد رسیده بود که آن شکستن سر مبارک و زخم روی مبارک بود و دُوْوِيَ بر صیغه ماضی مجهول ماخوذ از مداوات است و در روی یکی را از دو واو در کتابت حذف کرده شده مانند لفظ داود و جرح بضم جیم و فتح آن آمده فَقَالَ مَا بَقِيَ اَحَدٌ اَعْلَمُ بِهٖ مِنِّي پس گفت حضرت سهل پسر سعد که باقی نمانده هیچکسی که داناتر بآن دواء و علاج زخم رسول خدا باشد از من و او این قول ازانجهت گفت که او از جمیع اصحاب کبار در مدینه مقدسه پسترباقی مانده چنانچه مؤلف در کتاب نکاح باین سخن تصریح کرده و ذکر سبب آن زخم و نام فاعل او و جمیع قصه او در کتاب مغازی خواهد آمد انشاء الله تعالی و در میان آن قصه و میان ابن سهل زیاده از نه ... هشتاد سال بود کَانَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

قَالَ اَبُو الْعَالِيَةِ امْسَحُوا عَلٰى رِجْلِي فَاِنَّهَا مَرِيْضَةٌ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ قَالَ نَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ اَبِي حَازِمٍ سَمِعَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ وَسَاَلَهُ النَّاسُ وَمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ اَحَدٌ بِاَيِّ شَيْءٍ دُوْوِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ مَا بَقِيَ اَحَدٌ اَعْلَمُ بِهٖ مِنِّي كَانَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

يعني مي بيني سيه دماغ بود حضرت علي رضي الله عنه که مي آرد با سپر خود در حالي که در وي آب
بود يعني آب را در ميان آن سپر مي آورد و فاطمة رضي الله عنها تغسل الدم و بود حضرت
فاطمه دختر رسول مقبول که مي شويد خون آن زخم را فأخذ حصير پس گرفته شد بوريا را و أخذ
بضم همزه بر بناي مجهول است و مؤلف در طب آورده فلما رأت فاطمة الدم يزيد على الماء كثرة
عمدت الى حصير فاحرقتها والصقتها على الجرح پس هرگاه ديد حضرت فاطمه که خون آن زخم زياده
مي شود بر آب از جهت بسياري قصد کرد حضرت فاطمه بسوي بورياي پس سوختاند آن بوريا
را و چسپاند آن بورياي سوخته را بر آن زخم فأحرق فحشي به جرحه پس سوختانده شد
آن بوريا را پس پر کرده شد به آن بورياي سوخته زخم او را و أحرق و حشي هر دو بر صيغه مجهول
اند و اگر گفته شود که تعلق اين باب بکتاب وضوء چيست جواب آنکه اگر در سابق نسخه
کتاب الطهارة باشد پس در تعلق اين باب هيچ خفا نيست و اگر نسخه در آنجا کتاب الوضوء
باشد پس مراد از وضوء معني لغوي است که آن مطلق طهارت و نظافت است و آن معني رفع
خبث و ازالهٔ نجاست حقيقيه را نيز شامل است يا آنکه مراد از وضوء معني اصطلاحي است و ذکر
طهارت از خبث بر سبيل تبعيه از براي طهارت حدث واقع شد بنا بر آنکه آن هر دو از شرط
نماز و از باب طهارة و نظافة اند و اين حديث مبارک دلالة ميکند بر آنکه مباشرت زن پدر
خود را و جميع محارم را و مداوات امراض آنها جائز است و از همين جهة ابو العاليه از
براي اهل و عيال خود بر سبيل عموم گفت امسحوا رجلي فانها مريضة و بر آنکه دوا و علاج
کردن امراض مسنون است زيرا که آن تاج انبيا زخم خود را دوا کرد و بر آنکه
اسقام و امراض بر انبياء کرام واقع شدند تا آنکه خبر ايل اجر و ثواب از جناب ايزد وهاب
از براي آن جماعهٔ کرام حاصل آيد و تا امم آنها بدانند که انبياء کرام بشر و عاجز اند و بر ابدان
آنها طاري مي شود آنچه بر ابدان ساير افراد بشر طاري مي شود تا آنکه معجزات
را ديده مفتون آنها نشوند چنانچه جماعه نصاري بحضرت عيسي مفتون شدند و دعوي
الوهيت يا بنوت در وي کردند و بر آنکه دوا کردن و علاج کردن امراض خلل در توکل
نميکند والله تعالى اعلم

باب السواك

باب است در بيان مسواک کردن
بچوب و مسواک بکسر سين گاه اطلاق بر فعل کرده مي شود که آن گذشتاندن
چوب بر دندانها و جز آن باشد و گاه اطلاق کرده بر نفس چوب که بآن مسواک کرده شود

يعني مي بيني سيه دماغ ... فاطمة ... تغسل الدم ... رضي الله عنها ... فأخذ حصير ... فأحرق فحشي به جرحه ... باب السواك

واینجا مراد اول است اگرچه احتمال دارد که ثانی مراد باشد واو در اصطلاح عبارت است از
استعمال کردن چوب و مانند آن در دندان تا چرک و زردی از انها دور کرد و آن واجب
نیست بلکه سنت است در جمیع اوقات و در بعضی اوقات مؤکدتر است چنانچه نزد وضو
و طهارت چنانچه آمده مازال جبرئیل یوصینی بالسواک حتی ظننت انه سیفرضه و آیضاً آمده
لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل صلوة و کمال او است که امرار کند با مرار لطیف
آن چوب را بر اطراف دندانها و کرسیها دندانها و پاک گرداند حلق خود را وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ
بِتُّ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاسْتَنَّ وگفت حضرت ابن عباس پسر عم خیر الناس
که شب گذرانیدم من در خانه خاله خود میمونه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گذشتانید
مسواک را بر دندان یا تیز کرد آنها را بمسواک و این اثر را مؤلف در تفسیر آل عمران وصل
کرده حَدَّثَنَا اَبُو النُّعْمَانِ بضم نون محمد بن فضل است اَنَا حَمَّادٌ به تشدید میم بْنُ زَيْدٍ عَنْ
غَيْلَانَ بْنِ جَرِيْرٍ غیلان بفتح غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه است و جریر بفتح جیم
و برای مهمله مکسوره مکرره است و آن غیلان مَعْوَلی بسکون عین مهمله و فتح واو است و اما
میم او پس غسانی گفته که او مفتوح است منسوب بسوی بطنی است از ازد و صاحب جامع
الاصول گفته بکسر آن میم گفته و در سال یکصد و بیست و نه وفات یافت عَنْ اَبِيْ بُرْدَةَ
بضم با عَنْ اَبِيْهِ که آن ابو موسی اشعری است قَالَ اَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
گفت ابو موسی اشعری که آمدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را فَوَجَدْتُهُ يَسْتَنُّ
بِسِوَاكٍ بِيَدِهِ پس یافتم من او را که می مالد و پاک میکند دندان را یا تیز می کند آنها را
بچوبی که بدست مبارک او بود و یستن مضارع از باب افتعال ماخوذ از استنان
بمعنی استیاک است يَقُوْلُ اُعْ اُعْ که میگوید اع اع و اع اع بفتح همزه و سکون عین
مهمله حکایت آن آواز است که از رسول علیه السلام وقت استعمال مسواک صادر
می شد و در بعضی کتابها بضم همزه آمده و در بعضی روایات بغین معجمه آمده وَالسِّوَاكُ فِيْ
فِيْهِ و حال آنکه مسواک در دهن مبارک او بود كَاَنَّهُ يَتَهَوَّعُ گویا که او قی میکند به
تکلف زیرا که گفته می شود هاع وقتیکه او قی بی تکلیف کند و وقتی که قی به تکلیف کند
چنین گفته می شود تهوع و حاصل آنکه باب تفعل درین مقام از برای تکلف است و تشبیه
کردن او او رسول علیه السلام در وقت سواک کردن با آواز قی کننده بر سبیل مبالغه

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ
بِتُّ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَاسْتَنَّ حَدَّثَنَا
اَبُو النُّعْمَانِ اَنَا
حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ
عَنْ غَيْلَانَ بْنِ
جَرِيْرٍ عَنْ اَبِيْ بُرْدَةَ
عَنْ اَبِيْهِ قَالَ
اَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوَجَدْتُهُ
يَسْتَنُّ بِسِوَاكٍ
بِيَدِهِ يَقُوْلُ اُعْ اُعْ
وَالسِّوَاكُ فِيْ فِيْهِ
كَاَنَّهُ يَتَهَوَّعُ

است وازین حدیث مستفاد شد که مالیدن مسواک بر درازی زبان هم مشروع است اما در دندان پس افضل آنست که بر عرض و پهنائی آنها استعمال مسواک نماید واین حدیث مبارک دلالت بر تاکید مسواک میکند و بر آنکه مالیدن مسواک مختص بدندان نیست و بر آنکه مسواک از باب تنظف و تطیب است واز باب ازاله قاذورات ونجاسات نیست زیرا که رسول علیه السلام مواظبت بروی کرد با وجود آنکه ذات آن مبارک با جمیع اجزا او طاهر بود و بر آنکه مسواک کردن بحضور رعیت جائز است والله تعالی اعلم حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ اَبِیْ شَیْبَہ بفتح شین معجمه وسکون یا مثناة تحتانیه بعد از ان با موحده است اَنَا جَرِیْرٌ عَنْ مَنْصُوْرٍ عَنْ اَبِیْ وَائِلٍ عَنْ حُذَیْفَه بضم حاء مهمله وفتح ذال معجمه وسکون یا مثناة تحتانیه وبفاء قَالَ کَانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِذَا قَامَ مِنَ اللَّیْلِ گفت حضرت حذیفه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که ایستاده می شد وبیدار می شد از شب یعنی از خواب وَیَشُوْصُ فَاهُ بِالسِّوَاکِ که می مالید ومی شوید وپاک میکند دهن مبارک خود را بمسواک ویشوص بضم شین معجمه بعد از حرف مضارعه مفتوحه وسکون واو وبصاد مهمله ماخوذ از شوص است وشوص بفتح شین معجمه عبارت است از شستن وپاک کردن یا مالیدن وبعضی گفته اند که آن عبارت از گذرانیدن مسواک بر دندان از جانب تحت بسوی جانب فوق است وبرین قول خود آن بعض استدلال کرده بآنکه او ماخوذ از شوصه است وشوصه عبارة از بادی است که بلند میکند دل را از جای خود او وخطابی او را عکس کرده وگفته که آن عبارت از مالیدن عرض دندان بمسواک یا بانگشتها است ابن دقیق عید گفته که ازین حدیث مبارک معلوم شد که استعمال مسواک نزد بیدار شدن از خواب مستحب است زیرا که خواب مقتضی از برای تغیر دهن است از جهت آنکه بخارهای ردیه از معده دران هنگام بسوی دهن بالا میشوند ومسواک آلت پاک کردن است پس مستحب شد وظاهر از قول او من اللیل شمول هر حالت از شب است واحتمال دارد که خاص کرده شود بآن حالتیکه در شب ایستاده بسوی نماز شود ودلیل بر وی روایت مؤلف در کتاب الصلوة است که لفظ او چنان وارد شده است اذا قام للتهجد وحدیث حضرت ابن عباس نیز شاهد از برای وی است وبعد ذکر آن حدیث در ترجمه این باب جمیع است وتوضیح بسیار احکام مسواک را در کتاب الصلوة ودر کتاب الصیام ذکر کرده است چنانچه می آید انشاء الله تعالی ومناسبت این باب از برای کتاب وضوء آنست که مسواک از جمله سنن وضوء است یا آنکه او نیز مانند وضوء از باب نظافت است والله تعالی اعلم باب دفع السواک الی الاکبر

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ اَبِیْ شَیْبَهَ اَنَا جَرِیْرٌ عَنْ مَنْصُوْرٍ عَنْ اَبِیْ وَائِلٍ عَنْ حُذَیْفَةَ قَالَ کَانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِذَا قَامَ مِنَ اللَّیْلِ یَشُوْصُ فَاهُ بِالسِّوَاکِ بَابُ دَفْعِ السِّوَاکِ اِلَی الْاَکْبَرِ

باب است در بیان دادن مسواک وسپردن او بسوی شخصی بزرگتر وَقَالَ عَفَّانُ وگفت
عفان که بفتح عین مهمله وتشدید فاء است واحتمال صرف وعدم او دارد لپسر مسلم بلفظ اسم فاعل
از باب افعال واو صفار بصری انصاری است وکنیت او ابو عثمان است و در زمان محنت
وتنگی پدید شد از وی از مسئلهٔ قرآن پس باز آورد از آنکه بگوید که قرآن مخلوق است واو از
حکام جرح وتعدیل بود ودر یک واقعه از واقعات از برای او ده هزار دینار مقرر کردند بر آنکه
از تعدیل یکمرد توقف کند وبگوید که نمیدانم من که آن مرد عادل است یا غیر عادل پس گفت
که باطل نمی کنم حقی را از حقوق وآن ده هزار دینار را قبول نکرد ونگرفت وبه بغداد در سال
دو صد وبیست وفات یافت واین اثر را ابو عوانه در صحیح خود از محمد بن اسحاق وصل
نموده ثَنَا صَخْرٌ بفتح صاد مهمله وسکون خاء معجمه وبراء مهمله بْنُ جُوَيْرِيَةَ بصیغه تصغیر جاریه بجیم
است واو ابو نافع بصری تمیمی ثقه کبیر است عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ قَالَ که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت اَرَانِيْ که می بینم من جان خود را واراني
بفتح همزه که مقدم بر راء مهمله است واو ماخوذ از رؤیة است وهر دو مفعول تعبیر از یک چیز اند
واین جواز از جملهٔ خصائص افعال قلوب است واما آنچه گفته اند که آن بضم همزه است پس
آن وهم است ودر بعضی روایات رانی بتقدیم راء مهمله بر همزه آمد لیکن مشهور تقدیم همزه
بر راست ودر روایت مسلم ارانی فی المنام آمده ودر روایت اسماعیلی رایت فی المنام
آمده وبرین هر دو روایت پس آن ماخوذ از رؤیا است نه از رؤیة اَنْ اَتَسَوَّكُ بِسِوَاكٍ
آنکه مسواک میکنم من بچوبی از اراک یا جز آن فَجَاءَ رَجُلَانِ پس آمدند دو مردان اَحَدُهُمَا
اَكْبَرُ مِنَ الْاٰخَرِ که یکی از ان دو مرد بزرگتر در عمر وسال از دیگر آنها بود وآن دیگر خورد سال
از ان یکی بود فَنَاوَلْتُ السِّوَاكَ الْاَصْغَرَ مِنْهُمَا پس دادم من آن مسواک خود را آنکسی را
که خوردتر در سال از ان هر دو بود فَقِيْلَ لِيْ پس گفته شد از برای من وگوینده حضرت جبرئیل
امین بود چنانچه در روایت ابن مبارک می آید كَبِّرْ که بزرگ کن تو ای محمد بزرگ سال را
یعنی او را مقدم بر خورد سال کن فَدَفَعْتُهُ اِلَى الْاَكْبَرِ مِنْهُمَا پس دادم من وسپردم من
آن مسواک را بسوی آنکسی که بزرگتر در سال از ان هر دو بود یعنی او را از خورد سال گرفتم وبه
بزرگ سال عطا کردم قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ گفت ابو عبد الله بخاری که مؤلف این صحیح مبارک
است اِخْتَصَرَهُ نُعَيْمٌ عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ اُسَامَةَ که مختصر کرد این حدیث مبارک را نعیم

وَقَالَ عَفَّانُ ثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَرَانِيْ اَتَسَوَّكُ بِسِوَاكٍ فَجَاءَنِيْ رَجُلَانِ اَحَدُهُمَا اَكْبَرُ مِنَ الْاٰخَرِ فَنَاوَلْتُ السِّوَاكَ الْاَصْغَرَ مِنْهُمَا فَقِيْلَ لِيْ كَبِّرْ فَدَفَعْتُهُ اِلَى الْاَكْبَرِ مِنْهُمَا قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ اخْتَصَرَهُ نُعَيْمٌ عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ اُسَامَةَ

ازابن مبارک از اسامه ذکر نموده بنون مضمومه وبعین مهمله مفتوحه وبیاء مثناة تحتانیه ساکنه پسر
حماد مروزی خزاعی الموراست که در مصر سکونت میکرد امام احمد بن حنبل گفته که هر آینه او از ثقات
کبار واز علماء صاحب وقار بود که در عصر او هیچکس را فائق در علم از و ندیدم و از قرآن پرسیده
شد پس بر وفق رای اهل هوا جواب نداد پس او را حبس کردند تا آنکه در زندان در خلافه ابی اسحق
پسر هارون رشید در سال دو صد و بیست و هشت وفات یافت و معنی اختصار کردن
او و زین تمام آنست که او محصل حدیث مذکور ذکر کرد و بعضی از مقدمات او حذف کرده و اسامه
بضم همزه پسر زید لیثی بثاء مثلثه مدنی است و بعضی مردم حدیث در روی طعن کرده اند لهذا امام
بخاری او را بسبیل استشهاد ذکر کرده و او در سال یکصد و پنجاه و سه وفات یافت عن نافع
عن عمر رضی الله عنهما و بیهقی لفظ حدیث مذکور چنان آورده که رایت رسول الله صلی
الله علیه وسلم یستن فاعطاه اکبر القوم ثم قال ان جبرئیل علیه السلام امرنی بذلک پس ازین
روایت معلوم شد که این واقعه در حالة بیداری واقع شده بود و وجه توفیق میان این
روایت و روایت صحیح آنست که چون این واقعه بر نمط سابق در بیداری متحقق شد پس
رسول علیه السلام اصحاب کرام را اخبار و اعلام بآنچه در خواب و منام دیده بود نمود پس بعضی
از رواة حکایت یاد گرفت آنچیزی را که بعضی دیگر از ایشان او را یاد گرفت و شاهد است برای
این وجه مذکور آنچه ابو داود در مشهور روایت از حضرت عائشه صدیقه کرده که گفت کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یستن و عنده رجلان فاوحی الیه ان اعط السواک الاکبر ابن بطال
گفته که درین حدیث مبارک دلیل است بر آنکه تقدیم بزرگ سال بر خورد سال در اعطاء مسواک
لایق است همچنان در خوردن و نوشیدن و راه رفتن و سخن گفتن و جز آن مستحسن است و مهلب
گفته که این سخن وقتی است که هنوز جماعه مسلمانان در نشستن مرتب نشده باشند اما وقتیکه
در نشستن مرتب شده اند پس مسنون درین هنگام ابتدا به ایمن است و این صحیح است و در روی
احادیث است که در کتاب الاشربه خواهد آمد انشاء الله تعالی و ازین حدیث مبارک معلوم شد که
در استعمال مسواک غیر مکروه نیست لیکن مستحب آنست که اول آن مسواک را بشوید بعد از آن
استعمال آن نماید و درین باب حدیث مبارک از حضرت عائشه آمده که گفت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یعطینی السواک لاغسله فابدء به فاستاک ثم اغسله ثم ادفعه الیه یعنی بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که میداد مرا مسواک خود را بعد از استعمال او در دهن مبارک خود تا آنکه بشویم من او را

عن نافع عن عمر رضی الله عنهما

پس ابتدا میکردم من بآن مسواک پس اول مسواک میکردم من بآن مسواک پستر میشویم من
آنرا مسواک را پستر میدادم ثمی سپردم من آن مسواک را بسوی آن سرور عالم و دَرین فعل دلالت
واضح است بر کمال فطانت آن ام المؤمنین و بر تمام تادیب او مر آن سید المرسلین را صلوات الله
علیهم اجمعین زیراکه او در ابتدا، حال آن مسواک رسول را بحال او نگذاشت بلکه او را در دهن خود اول
استعمال کرد تا طلب شفا از جمیع امراض و اوجاع بریق مبارک آن سید المرسلین، قدس مکرده باشد
در حال ثانی آنرا از جهة تادب و امتثال امر آن رسول صاحب بشارت شست و احتمال دارد که مراد
از امر آن رسول مطهر بغسل آن مسواک تطییب او و تلیین او باب پیش از استعمال آن باشد ولیکن
اول ظاهرست والله تعالی اعلم **باب** فَضْلِ مَنْ بَاتَ عَلَى الْوُضُوْءِ باب است در بیان فضیلة و شرافة
آنکسی که شب بگذراند بر وضوء و طهارت حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ بضم میم و بقاف و تاء مثناة فوقانیه
اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ پسر مبارک که بذکر او رحمة و حجب او مغفرت نازل میشود اَنَا سُفْيَانُ ثوری یا ابن عیینه
زیراکه عبد الله بن مبارک از آن هر دو روایت حدیث میکند و آن هر دو از منصور عَنْ مَنْصُوْرٍ عَنْ سَعْدِ
بْنِ عُبَيْدَةَ بضم عین مهمله و فتح باء موحده تحتانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه بر صیغه تصغیر عبده است و او ابو
حمزه بزاء معجمه کوفی داماد از برای عبد الرحمن سُلَمی است و او در زمان ولایة ابن هبیره بر کوفه وفات یافت
عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ بعین مهمله و بزاء معجمه است قَالَ گفت براء پسر عازب قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ که گفت پیغمبر خدای غالب صلی الله علیه و سلم اِذَا اَتَيْتَ مَضْجَعَكَ که وقتیکه می آئی تو بجای
خواب خود یعنی وقتیکه اراده خواب کنی چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله
مراد آنست که وقتی که قصد کنی خواندن قرآنرا پس طلب کن پناه را بخدا تعالی و مضجع بفتح میم است فَتَوَضَّأْ
وُضُوْءَكَ لِلصَّلٰوةِ پس وضوء کن مانند وضوء خود تو از برای نماز ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلٰى شِقِّكَ الْاَيْمَنِ پستر خواب
کن بر پهلوئی خود که راست باشد و شق بکسر شین معجمه بمعنه شیئ و جانب را گویند ثُمَّ قُلْ پستر بگوئی
بتوجه تام و اخلاص تام اَللّٰهُمَّ اَسْلَمْتُ نَفْسِيْ اِلَيْكَ که ای بار خدایا فرمان بردار کردم من جان خود را بسوی
امر و حکم تو وَوَجَّهْتُ وَجْهِيْ اِلَيْكَ و متوجه کردم من ذات خود را بسوی تو وَاَلْجَأْتُ ظَهْرِيْ
اِلَيْكَ و پناه دادم من تکیه دادم من پشت خود را بسوئی تو یعنی توکل و اعتماد بر تو کردم و او را
از جمیع خلائق منقطع ساختم رَغْبَةً وَّرَهْبَةً اِلَيْكَ از جهة امید کردن ثواب بسوی تو و ترسیدن
عقاب از تو پس قول او الیک متعلق برغبة است و اما متعلق رهبة پس محذوف است و تقدیر
و چنان است و رهبة منک یا آنکه چون رغبت متعدی بالی شد پس رهبت را نیز تابع

باب فضل من بات على الوضوء
حدثنا محمد بن مقاتل قال
انا عبد الله انا
سفيان عن منصور
عن سعد بن عبيدة عن
البراء بن عازب قال
قال النبي صلى
الله عليه وسلم
اذا اتيت مضجعك
فتوضأ وضوءك
للصلوة ثم اضطجع
على شقك الايمن
ثم قل اللهم اسلمت
نفسي اليك و
فوضت امري اليك
والجأت ظهري
اليك رغبة
ورهبة اليك

او در حکم او کردند و محروم عرب این استعمال در کلام خود بسیار می آرند چنانچه شاعر گفته
شعر رأیت بعلک فی الوغاء متقلدا سیفا و رمحا * دلیل نیست که نیزه در گردن انداخته
نمی شود و دیگری گفت شعر علفتها تبنا و ماء باردا * و شک نیست که آب مشروب است
نه معلوف ... لا ملجأ و لا منجی منک الا الیک نیست جای پناه و نیست جای
نجات از تو ... تو یعنی از قهر تو بسوی لطف تو از غضب تو بسوی رحم تو و ملجا
... و منجا ... متصور هست ... و اعراب او مانند اعراب عصا است
اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت ای بار خدایا ایمان آوردم و تصدیق نمودم
کتاب تو آن کتاب که نازل کردی تو او را از زبان جبرئیل امین بر سید مرسلین و خاتم
النبیین یعنی قرآن مجید و ایمان بقرآن مجید مستلزم از برای ایمان بجمیع کتب اولین
است چنانچه حق سبحانه جل شانه فرموده مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و احتمال دارد
که مراد جنس کتاب باشد زیرا که معرف باضافه مانند معرف باللام است در احتمال جنس و
... چه صاحب کشاف در تفسیر قول حق سبحانه جل شانه و لقد آتیناه
... و نبیک الذی ارسلت و ایمان آوردم به پیغمبر تو آن پیغمبر
... بسوی کافه مخلوقات که آنها مکلف به احکام شرعیه اند یعنی مصطفی
... زیرا که حق جل و علی شانه در کلام خود فرموده تبارک الذی نزل الفرقان
... نذیرا چون این دعاء مبارک را وقت خواب کردن خود خواندی
فان مت فی لیلتک پس اگر مردی و وفات یافتی در همان شب تو که در آن شب وقت
خواب کردن این دعاء مبارک خواندی فانت علی الفطرة پس تو ثابت بر دین اسلام
باشی و وفات تو بر دین اسلام متحقق گردد یا تو ثابت بر خلقة خود باشی که حق سبحانه جل شانه ترا
در ابتداء حال بر آن پیدا کرده و آن ملة اسلام است چنانچه حق سبحانه جل شانه در کلام
خود فرموده فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله و چنانچه رسول الله صلی الله علیه
و سلم فرموده ما من مولود الا و قد یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه و ینصرانه
و یمجسانه یا تو ثابت بر طریقه اسلام باشی چنانچه ... علیه السلام فرموده
عشر من الفطرة و ... پس ... یکی است و آن جمیع
... است ... آخر ... و بکر ...

لا ملجأ و لا منجی الا
الیک اللهم آمنت
بکتابک الذی
انزلت و نبیک
الذی ارسلت
فان مت فی
لیلتک فانت علی
الفطرة و ان اصبحت
اصبت خیرا

وبرد ان این کلمات دعا را آخر آنچه کلام میکنی تو با آن چیز یعنی بعد ازین دعا سخن دیگر مگو بلکه خواب کن ودر بعضی روایات سخن آخر آمده واز وی مستفاد میشود که دیگر اذکار مشروعه بعد از کلمات این دعاء مبارک وقت خواب کردن ممنوع ومحظور نیستند ودر بعضی روایات تکلم بحذف یک تاء آمده چنانچه در قول حق سبحانه جل شانه تنزل الملائکة والروح یک تاء را حذف از برای تخفیف کرده اند واین قاعده کلیه در تاء باب تفعل است قال گفت براء پسر عازب فرددتها علی النبی صلی الله علیه وسلم پس مکرر کردم من آن کلمات دعاء مبارک را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا آنهارا یاد نمایم فلما بلغت اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت پس چون رسیدم من قول اورا که در دعاء مبارک فرموده اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت یعنی همگاه تا آخر قول مذکور رسیدم که آن لفظ انزلت است قلت ورسولک گفتم من ورسولک بدل از لفظ ونبیک قال لا ونبیک الذی ارسلت پس گفت رسول علیه السلام از برای من که مگو همچنان ولیکن بگو ونبیک الذی ارسلت یعنی در لفظ رسول خطا کردی پس لفظ نبی را بدل او در تکلم وحفظ خود آر وخطابی گفته که رسول علیه السلام باین افصح کلام اشارت بآن کرد که نبی بودن او پیش از رسول بودن او بود یا آنکه در قول او ورسولک الذی ارسلت وصف نبوت نیست زیراکه لفظ رسول مبنی از ارسال است بخلاف قول او ونبیک الذی ارسلت وصف زائد است واز تکرار دور است یا آنکه ذکر هر دو وصف از نبوت ورسالت در قول او ونبیک الذی ارسلت بر سبیل تصریح متحقق است بخلاف قول او ورسولک الذی ارسلت که وصف نبوت در آن قول بر سبیل تصریح مذکور نیست بلکه بر طریق التزام از جهت آنکه وصف رسالت مستلزم از برای وصف نبوت است یا آنکه الفاظ اذکار در تعیین لفظ ومقدار ثواب موقوف بر سمع از شارع است زیراکه بسا اوقات در یک لفظ سری از اسرار باشد که آن سر در لفظ دیگر نباشد اگرچه آن لفظ دیگر بحسب ظاهر مرادف بآن لفظ باشد یا آنکه آن دعاء بلفظ نبی بسوی او از جانب پروردگار علی وحی شده بود پس تغییر لفظ وحی را خطا دانست یا آنکه ذکر نبی احتراز از کسی است که او مرسل غیر از نبوت باشد مانند حضرت جبرئیل امین وغیر او از ملائکه عظام زیراکه آنها رسول اند وانبیا نیستند پس شاید رسول علیه السلام تخلیص کلام از التباس مراد کرد یا آنکه لفظ نبی در مدح ابلغ از لفظ رسول است زیراکه لفظ رسول بحسب اطلاق عرفی شامل از برای جمیع رسولان است بخلاف لفظ نبی که اشتراک در وی بحسب عرف نیست وبنابرین ظاهر سخن قول کسی که گفته هر رسول

قال فرددتها علی النبی صلی الله علیه وسلم فلما بلغت اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت قلت ورسولک قال لا ونبیک الذی ارسلت

هی است و عکس او کلی صادق نیست بر سبیل اطلاق نیست خطابی کفته که درین حدیث مبارک حجت
است برای کسی که گفته واجب حدیث مبارک بحسب معنی جایز نیست و این حجت تمام نیست
زیرا که لفظ رسول و لفظ نبی در معنی مختلف اند و وقتیکه اختلاف معنی چنین اختلاف در هذا جوانب
[illegible] نیست و در حدیث [illegible] که [illegible] سه سنت [illegible] هست که [illegible] اول [illegible]
وضوء [illegible] خواب [illegible] از آن حالت وضوء [illegible] باشد پس همان کافی هست زیرا که مقصود
[illegible] نیست تا آنکه [illegible] از مردن در [illegible] حالت [illegible] شود از جهت آنکه [illegible]
که در [illegible] یافته تا آنکه خوابهای [illegible] [illegible]
و دویم از آنها خواب کردن بر پهلوی راست است [illegible] علیه السلام [illegible] بسیار دوست
میداشتند از جهت آنکه انسان از همان هیئت خواب زود متنبه و بیدار میشود و ایضا در همان هیئت
خواب طعام زود منحدر و منهضم می شود چنانچه در کتب طب مذکور است و سیوم از آنها ذکر خدای
تعالی [illegible] خاتمه اعمال و اشغال [illegible] همان باشد خصوصا این ذکر خاص که مشتمل است بر ایمان و
[illegible] جمیع آن چیزها که ایمان آوردن بآنها واجب است از کتب و رسل و از الهیات
و [illegible] است [illegible] جمیع ذوات مستند بسوی حق تعالی است و دال بر وی
[illegible] جمیع صفات [illegible] باو است سبحانه و دال بر وی لفظ امور است و
[illegible] دال بر وی لفظ ظهر است و ایضا مشتمل بر توکل و اعتماد
بر خالق عباد است پس [illegible] مشتمل است بر رضا بقضا او سبحانه و این فواید
[illegible] معاش اند اما بحسب معاد پس آن اعتراف به ثواب بر اعمال حسنه و عقاب بر اعمال
سیئه است فائده این کتاب وضوء با توابع خود از احکام میاه و استطابه مشتمل
بر یکصد و پنجاه و چهار از احادیث مرفوعه است که موصول از آنها یکصد و شانزده حدیث
[illegible] معلق و مذکور بلفظ متابعه از آنها سی و هشت حدیث اند و مکرر [illegible] کتاب و در
[illegible] حدیث اند [illegible] حدیث
[illegible] معلق اند و باقی از آنها موصول اند [illegible] آنها موافقت کرده [illegible]
[illegible] تخریج آنها موافقت نکرده [illegible] معلق [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] و توضأ [illegible] احیا [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] حدیث عبد [illegible] حدیث انس [illegible]

صلی اللہ علیہ وسلم وحدیث ابی ہریرۃ درحق آنحضرت کہ ناک آب دادہ بود وحدیث سائب بن یزید در خاتم نبوت وحدیث سعید وعمر در مسح کردن بر موزہ وحدیث عمر بن امیہ نیز در وحدیث سوید بن نعمان در مضمضہ از سویق وحدیث میمونہ در مسح [illegible] در روغن افتد وحدیث انس اذا نعس فی الصلوۃ فلینم وحدیث ابی ہریرۃ درحق اعرابی کہ در مسجد نبوی بول کرد وحدیث انس در نزاق [illegible] واین کتاب وضو ہشتاد است برچہل وہشت آثار از صحابہ وتابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین کہ سہ آثار از انہا موصول اند وباقی از انہا معلق اند والحمد للہ کہ بوجود علائق [illegible] وہموم متکاثرہ وغموم متعانقہ درین زمان جہان وفساد در فسق وعناد این فقیر حزین [illegible] مسکین حافظ محمد احسن واعظ بن حافظ محمد صدیق واعظ را توفیق رفیق کردانید تا این شرح فارسی صحیح بخاری را تا کتاب الغسل تمام کردانید کہ این یک جزو از سی جزو صحیح بخاری ہست واز حق جل وعلی شانہ سوال میکنم کہ توفیق رفیق کردانند تا باقی آن شرح مبارک را تمام نمائیم وبعد ازین انشاء اللہ تعالی رجال اسناد را از متن حذف مینمایم مگر آن راوی را کہ قبل ازین ذکر او [illegible] کردیدہ باشد واین فراغ در روز پنجشنبہ بیست وہفتم ماہ شوال در سال یکہزار ودوصد [illegible] اتفاق یافت بعون اللہ وحسن توفیقہ ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم اللہم [illegible] بیننا وبین حبیبک محمد علیہ الصلوۃ والسلام آمین یارب العالمین الہی بہ برکت [illegible] جمیع مقاصد این فقیر حقیر دینی ودنیوی حاصل کردان آمین یارب العالمین والحمد للہ رب العالمین

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ الذی جعل کلام حبیبہ ککلامہ الاعلی وصیر اتباعہ ذریعۃ الاہتدا اما بعد فقد انطبع ہذا الکتاب العجیب الذی ہی تذکرۃ للبیب الاریب المسمی بمنح الباری شرح الجزء الاول للصحیح البخاری المنتقل عن المسودۃ التی کتبت ببنان مصنفہ ورقمت باقلام مؤلفہ اعنی بحر العلوم والحکم ذی الخلق الحسن الشیم مدار الافادۃ [illegible] جامع الفواضل کاشف السبل [illegible] الکل رحمہ اللہ ذی المنن مولانا وحافظ محمد احسن [illegible] والامتیاز الملقب بحافظ دراز الا ان المصنف رحمہ اللہ بسبب العوائق لم یفرغ فی حیوتہ لان ینظر الیہا ثانیا حتی یبلغہا فی الصحۃ الی الدرجۃ القصوی [illegible] ما کانت للنسخۃ التی نقل [illegible] ہذا المطبوع عنہا واحدۃ وقد شرع طبعہا [illegible] الترتیب [illegible] لنا ایضا فرصتہا [illegible] علی وجہ الکمال فالمرجو من [illegible] ان ینظر وفیہ بعین الانصاف ویجتنبوا عن الطعن فی الاعتساف وان [illegible] خللا فی لفظ من الالفاظ [illegible] بنسبوہ الی [illegible]

مستنسخا من ارشاد ملاذ الاذکیاء حامل نعال العلماء الاخیار العبد المفتقر الی اللہ الصمد اول ناسخ وقد صحح ارشدہ منعلقہ ان اول الناسخین من شان اسلاف ان اتقی ذو الصواب فی کل باب عند اللہ والنبی الا ان للہ وان نبیا از قدما ولات شیاذ بعیدہ عن [illegible] [illegible] علماء الزمان استادنا حضرت وحید العصر فرید الدہر [illegible] العلماء المحقق المفتی ہدایت حسن مولانا المفتی احسن باشاد محمد احسن ذی العرش راجی رحمۃ [illegible] بن [illegible] احمد [illegible] محمد حفیظ المرحوم مدفون باہتمام اللہ القیوم [illegible] [illegible]

فہرست کتاب منح الباری ترجمہ پارہ اول صحیح بخاری

الکتاب ... بخش ...

... بنا بر انوار علم حدیث را ثمر ... یاد ... شیع

... کار ... و ... و عم سوم رمضان الآ ...

... ت کارنامه قوانین عروج جاه و جلال ...

... ثواب الله ... بلاغت و کاشف قناع رموز نبوت در رسالت

... لوامع النور ارشاد ... و معانی درة التاج ... و فهرست جرید

مقالات پیغمبری قرة العین ... خرد مندی و سیما الوجه طالع عزت و ارجمند جند انگاری

که بوجه بهی و سنا رسنی زیور کمال و حلیه جمال متحلی است ... مشیقه که سلسله ... تا

احادیث مسلسل ... صادق ... عدائرها مستشرفات الی العلی ... توادی العقاب ... فی

متنبی ... مرسل ... شرح جزو اول صحیح البخاری رقم زده خامه بلاغت آثار فصاحت

... فضل کمال قدوة المتقین ... زبدة المتاخرین الحبر النحریر البارع الفائق الرائق

... مولانا الکرم المطاع المقتدی ... المصدر نشین

... الش ... بحافظ دراز ... عد گنجان و عاملی لجو

... دیه ریحان ... تایه ... صالحات دان

... بی و فکر المعنی فرخنده نصیب سعادت بخش میان احمد بخش

ریاض دولته منورة بالنور والنور **قطعه تاریخ** طبع از نبده

... در کار احد طلا محمد چنان ختم خاتمه کتاب نمود و الله اعلم بالصواب

... بتوفیق لطف خداوند باری ... کتابی مطهر چو مجموعه کل ... کتابی مروح چو ...

... علم و غایت ... باد منتهی اصل تقوی شعار ... معانیش خمله ده ...

... ت ... مضامین فرخنده در روی نو ... فروزان بچرخ معرفت ...

بیت ترکتابت ... لیلی محجب شکن ... عماری ... بی بهار الطبعش سر خامه من ... رقم زن چو

... بی سال طبع کتاب بخاری

... خوالغدا ...

... تمام ایجاز گلزار معانی ...